

وَمَنْ يَتُوكْ كُلٌّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

ترجمہ: جو اللہ پر توکل کرے وہ اس کے لئے کافی ہے۔



وَمَنْ يَتُوكْ كُلٌّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ



ترجمہ: جو اللہ پر توکل کرے وہ اس کے لئے کافی ہے۔

مطبع محمد علی شاہ قاسمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الوصية بالمعروف حقا على المتقين. والصلوة على رسوله الذي
عند الموصي من أهل التقوى والمغفورين. وإليه المآل أجمعين. وأصحاب الكمالين.
اما بعد این کتابست انموج احکام شریعت و طریقت باب اول معرفت و حقیقت مناسط امور ریاست
مدار کار اهل فراست غلامه قوانین مملکت صحیفه دانش اصحاب مسکبه یعنی مجموعه صحائف و وصایای حضرت شمس فلک
وزارت قمر سپهر امارت گوهر دریای کیاست در یکتای صدف فراست محبت سم سخاوت و شجاعت مژدوب آفتاب
شریعت غواص بجا طریقت سالک سالک معرفت و حقیقت محلی بملکات علمیة مذهب از کلمات علمیة نواب
وزیرالدوله امیرالملک محمد وزیرخان بهادر نصرت جنگ ستی الله تراره و جعل الحکمة
شواه که حضرت موصوف را اتفاق ترتیب آنها بنقاد تا آنکه قاضی قضا و قدر حکم ارتحال شریفش ازین عالم
بعالم جاودانی بدون تکمیل آن فرستاد تدبیر کند بنده و تقدیر نذاند و تقدیر خداوند به تدبیرش نذاند
دنیا دار فانی است فریفته جمال و می شدن صرف نادانی بود مال دنیا چو آن سبزه زار که
بس تازه بینی فصل بهار چو بروی وز دند باد خزان چو یکی برگ سبزی نیابی از آن بهم صرف هست با مولودت
بوعظ و نصیحت بهجوسیرت رئیس ممدوح کار دانشوران مومنان است و تا دم لذات را نصب العین داشته به وصیت
دیگران پرداختن چنانکه این امیر خوش تدبیر ساخته سمجیه رضیه مسلمانان نشان آن ولی کر فیض اسلام
است نورانی به توجبه باشد اول سومی دارالملک و حانی به زو نیاروی گردانیدن و فکر اجل کردن چو برگ
اندا خوشش توان مردن باسانی به هرگاه صحائف مذکوره و وصایای مذکوره موجب هدایت خلق الله شرف
از حال اهل الله کبریت احمر برای اصلاح سیرت سلاطین و امرا اکبر اعظم برای دستی حادوات و مصالح فقر

بودند ملازمان خلاصه خانده و دودمان شرافت شهیر در علوهت بی نظیر در امرای اُمت دریای جود
و سخا سرپا شجاعت و عطا علی و هم سرچشمه کامل فنون اصلیه و فرعیه مجبول بر اتباع سنت سیف مسلول برای قطع
اعناق شرک و بخت جناب یمن الدوله وزیر الملک ثواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ
ادامه الله تعالی فی العالمین علی ریاسته السعیدین که صدر نشین سند خلافت و رونق افروز بزم امارت بوده اند و از ابتدا
اجلاس نظر بر افادت هاس و افانست انفاس نیدارند و بستند پیش و کم زوال تو بهر منده و هوار زندیک و بد
به عطای تو اعتراف و چه کم ترتیب و تکمیل صحائف مسطور و وصایای منشوره به داعی دولت دادند و تاج بهر اندوخته
این سعادت عظمی بر سه فقیر داعی نهادند چون دیباچه نگار در کتابت حضرت موسی علیه الرحمه چهل وصیت دید ترتیب
این کتاب بر چهل باب که هر باب از آن ترجم به عنوان وصیت است گردانید و از آنجا که اسم مطابق سسی باید بود
این کتاب را به وصایا الوزير علی طریقه البشیر و البندیر مقلب نمود و وصیت اول در تحقیق
ایمان و اسلام و وصیت دوم در ترغیب سنت رشکاري فرجام و وصیت سوم در بیان بدعات و رد آنها
و وصیت چهارم در بیان امر بالمعروف و نهی از المنکر و انزاد و وصیت پنجم در تحقیق رضایه قضا
و وصیت ششم در گفتار شرم و حیا و وصیت هفتم در گفتگوی پارسائی و وصیت هشتم در آداب و بیان
آرایی و وصیت نهم در خواستهای بنده یعنی فراخ حوصلگی در امور و وصیت دهم در گفتار راستی گردار شود
یعنی بچنگی بکار و بار ضرر و وصیت یازدهم در جستجو و کوشش فراوان در کارهای مفیده بر دو جهان و وصیت
دوازدهم در بازداشتن مردم از گناه و نابود نمودن گناهان تباه و وصیت سیزدهم در تقسیم
علم و علما و وصیت چهاردهم در فوائد عبادات سعادت اتما و وصیت پانزدهم در نماز تهجد
و خوبی آن و وصیت شانزدهم در دعا از حضرت یزدان و وصیت هجدهم در توبه و استغفار و وصیت
هجدهم در نکاح ثانی مبارک آثار و وصیت نوزدهم در تخلیص عبادت و طاعت از قبح و نقص ریاء
تحسین حسن الخلاس و وصیت بیستم در القای مایهت فحای دنیا بر ضامه و خواطر ابائی آن بیو نهائی خصال
و وصیت بیست و یکم در توکل و وصیت بیست و دوم در بیان خوف سو خاتمه زمان ترحل و وصیت
بیست و سوم در اظهار حقیقت ولایت و درویشی و وصیت بیست و چهارم در ترغیب بعیت سلسله احمدیه
و هدایت اندیشی و وصیت بیست و پنجم در پاداری و استواری در همه امور و وصیت بیست و ششم
در داد و دی و فرمان بردار و نهی بر هر قریب و دور و وصیت بیست و هفتم در اجتهاد جهاد و وصیت بیست
و هشتم در بهادری و دلیری سعادت معاد و وصیت بیست و نهم در لشکر آرایی و سپه پیرانی و وصیت سیم
در دای زدن و مشاوت فرمانی و وصیت سی و یکم در است که شایان بر وزیران و امیران پند و اندرز کنند تا ایان بران

و بلند شده کار بند شوند و وصیت سی و دوم در آئین فرمان و جهان با سینه وصیت
 سی و سوم در سخا و عطا و دولت و وصیت سی و چهارم در تانی و توده و داد و امور و وصیت
 سی و پنجم در بهتری خاموشی و امتحان و وصیت سی و ششم در کتمان اسرار و وصیت سی
 و هفتم در تدفین و تکفین موصی و متوفی و وصیت سی و هشتم در تعیین سلطان دین بر مسلمین و وصیت
 سی و نهم در ذکر حدیثی است از جوامع الکلم که خبر است از تمامی اخلاق کریمه و عادات فحشه و مضلله و محال و حلیه و مومنین
 و وصیت دهم در اظهار خاکستار و عادت نگاری که بخواهد کتاب نشاند و وصیت اولی در تحقیق ایمان و اسلام
 نخست آغاز بهایون انجام خدای و جهان با بزرگی بی پایان ایمان سراپا فرخی نشان و اسلام سر به با فرخندگی
 بیکران راجان سود و و کیهان و روان بهبودن و خاکی خاندان و آن سرای تابان آفرینش فرموده اگر فرمان فرمای
 بهشت کشور است بخیر ایمان هزار بار بدتر از خاک بر سر است و اگر کار و امی همه گیهان است بی اسلام صد هزار بار بدتر
 تر از هزاران خار و شتر است آسایش و گیتی در ایمان با فرخی است و آرامش هر دو سراد اسلام سراپا فرخندگی
 گنجهای زمین بی ایمان برین نجسای دنیا و دین اند بدنامی سیمین بخیر اسلام نورین بدرطای و دفع نشین
 بهبه نماز و آرام شاهان فرمان دست گمان اگر ایمان نباشد بی آن بهیهای رنج رساند و همه شور شادی کام و روان
 بنده بندگان اگر اسلام نشود اندوه های شادمانی ز دلبام ایزد و الا که در هیچ بودنی خوشتری بر نبودن ایمان نیست
 و در هیچ شدنی بهتری به نشدن اسلام نی ویزدان یکجا بسختم گواه که در کدامی برتری بالاتری بخیر ایمان ناشدنی
 و هیچ نیکوتری و دجهانی بی اسلام بودنی نی در نامداری دوسرایی اگر کامکاری ایمانی نیست همه خام کار است و در
 درست کاری بر دور و زکاری اگر اسلام سر و کاری نیست همه شکست یاری و گسست تار است بهشت نورین خواه
 مومنان است و مینوی مشک بگیرن آرز و مند سلمانان و دوزخ زشت و شیخ از مومنان گریزان است و آتش از مسلمانان
 افسرده چون آتش از باران خواهش و آوار بخش از آفرینش ایمان است و آرزوی پروردگار با آمرزش از نوازش
 بندگان اسلام با هیلو بی بی پایان همه خویهای و دجهانی و همه خوشترهای بیکرانی با نواز همسنگیهای ایمانی و اسلام
 هزاران بار بکمی اند و شمار شمار بکمی همدی جان فرخندگی ایمان است و روان فرخی اسلام شادمانی نشان شاهی
 و دجهانی با ایمانی است و نه نشاهی دوسرایی در اسلامی جهان بانی کشور بهشت ایماندار است و کامکاری گیتی مینوی
 مشک و غنبر بهشت اسلام پادار است آرام بنده در ایمان است و خوشگامی این سرافکنده در اسلام مهر و نشان
 آسمان خویهای بلند دنیای ایمان است و ما و تابان سپهر نکوییها و ارجبندی های این سرای زنگار گیهانی
 اسلام گل خوشتر و خوشترنگ گلزار بزرگیهای دنیا ایمان است که بر و فرد آن سرادشته اند و دوستی نیکو
 بوی گلبن سترگیهای گیتی بی نما اسلام است که بر آن پاداش کارهای نیک در آنجا گذشته خوشنود و ایزد بی

بجز ایمان شدنی نیست و پسندیدگی خدای بی اسلام بودنی فی سبده بایمان پسندیده جهان را پانیده است
 و جهان و تن خاک آفریده باسلام ستوده جهان پناه آفریننده هر که از ایمان بی پرواست آتش و دوزخش نراست
 و آنکه از اسلام ناکام و است زهر مار و کژدم و دوزخ در جان و تنش رسا آیات بینات هدایت سمات بوجوب ایمان
 ناطق اند و عبارات قدسیات به امر ایمان سابق فالکونوا بالله و مرسله پس ایمان آرید بخدا و رسولان وی و ان
 تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم و اگر ایمان آرید و تقوا اختیار کنید پس شما را باشد فروزی بزرگ و ممکن
 یتبع غیره الا سلام دینا و کسیکه طلبد خبر اسلام دینی را فلن یقبل منه پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از وی
 و هو فی الآخرة من الخاسرین و او در آخرت از زیان زدگان باشد ان الذین کفروا و ما لؤهم کفار
 بدستیکه آنانکه کافر شدند و بمردند در حالیکه ایشان کافران و اولئک علیهم ان گروه آنانکه بر ایشان است
 لعنة الله و الملیکة و الناس اجمعین لعنت خدای عز و جل و سایر مردم خالداً بین فیها جاودا اند در آتش
 دوزخ یا د لعنت لا یخفف عنهم العذاب سبک کرده نشود از ایشان عذاب و کاهم ینظرون و نباشند
 ایشان که مهلت داده شود یا منظور رحمت الهی گردند و از احادیث تشریفیه نظام رضا مین لطیفه ظاهر است
 که صاحب ایمان فایز بفیض شگاف است و محروم ازین نعمت مرد شریر و فاجر و در تجارت سودای آفت خاسر
 و از اسباب خوز سعادت غیر ما هر عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
 روایت است از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم و الذی نفسی بیدار که اذ خلوا
 الجنة حتی تؤمنوا سوگند باینکه بقای نفس من بدست قدرت وی است داخل نشوید در جنت تا آنکه ایمان آرید
 رواه ابن ماجه روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه در سنن خود و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و سلم و روایت است از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدای عز و جل صلی الله تعالی
 علیه و سلم یحیی الاعمال یوم القيمة خواهند آمد اعمال بر روز قیامت فینحی الصلوة پس خواهند آمد نماز فقول یا رب
 انا الصلوة پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من من نماز هستم فیقول انک علی خیر پس خواهد فرمود خداست
 عز و جل که بدستیکه تو بر خیر هستی ثم یحیی الصیام پس خواهند آمد روزه فیقول انا الصیام پس عرض
 فیقول انک علی خیر پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدستیکه تو بر خیر هستی ثم یحیی الاعمال پس خواهند آمد دیگر اعمال کل ذلك
 خواهد نمود که من روزه هستم فیقول انک علی خیر پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدستیکه تو بر خیر هستی ثم یحیی الاعمال پس خواهند آمد دیگر اعمال کل ذلك
 فیقول انک علی خیر پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدستیکه تو بر خیر هستی ثم یحیی الاعمال پس خواهند آمد دیگر اعمال کل ذلك
 پس عرض خواهد نمود که ای پروردگار من و سلام و سالم از عیوب هستی و من اسلام هستم فیقول الله انک علی خیر یک الیوم
 اخذ ربك اعطی پس خواهد فرمود خدای عز و جل که بدستیکه تو بر خیر هستی بسبب تو دین روز گرفت خواهی نمود

و بسبب تو عطا خواهم نمود رواه احمد و الطبرانی فی الاوسط روایت کرده است این حدیث را عالم امجد امام احمد
 در سند خود و درایت مبانی امام طبرانی در مجسم اوسط و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وسلم روایت است از ابو هریره رضي الله عنه که گفت فرمود رسول خدای عزوجل صلی الله
 تعالى علیه وسلم و الذي نفس محمد بيده لا يسمع مني لحد سؤكند بذايكه بقای نفس محمد در دست قدرت او
 نشود و هیچ کی ازین امت یهودی و نصرانی یهودی باشد آنکس یا نصرانی شقیر میوت و لم یؤمن بالذی
 انزلت بستره بمر آنکس در حالیکه ایمان نیاورد بدینی و شریعتی که فرستاده شده ام به آن الا کان من اصحاب النار
 مگر آنکه باشد از دو خیان دواة مسلم روایت کرده است این حدیث را مسلم در صحیح خود و دمان را باید که تا بین همین
 شیخ برین و دین و اسلام خوشترین کار همین و همین دنیا و دین درست و استوار سازند و همیشه بران کار گزار باشند
 و چنانچه از ان بازید و فرشته بران باکلاه و کمر از ناگزیر با و ناچار بهاست که برهمه دهقانان و بازاریان و شهریان
 و لشکریان و سروران و دستوران و فرزندان و برادران و زنان و شبان برای درستی ایمان و استواری اسلام
 با فرزندگی نمایان فرمانهای سخت و درشت روان دارند و همواره درستی و شکستگی ایمان و اسلام هر کس جوین باشند
 و از جستی و مستی ایمان و اسلام همه کس آگاه مانند و خود هم شب و روز بهمه جان و تن بآرایش ایمان و اسلام
 کار بند شوند و به پیرایش اسلام و ایمان پانصد گز چنانکه خسران و فرمان دمان و روان و شبان بنا بر بند و بست
 گیر و دار این جهان ناپایدار اندیشه های بسیار و رنجهای بیشمار کار برده کشور و لشکر آبادان میسازند و آیین همه با فرزند
 و رنج بی پایان را با امید سود دنیا بعد خوشی گوارا میدارند همچنین باید که با امید سود آنجهان و بدست آوردن بهبود آنجهان
 کوششهای بیرون از انداز و فوئزیریه های افزون از اندیشه در درستی و استواری ایمان و اسلام جان خویش
 و همه کشور و لشکر از دستور و سرور تاد ویش بی زبهر خرمی و شادمانی در کار دارند و باین دستکاری نیکبختی و دوسرا
 بدست آرند تا آیان دور بین و خردمندان پیش بین از شادمان و سروران برین و تو نگران بهین و بنوایان کهن
 که در همه زندگی بریر کی از کارهای زیان همه تن بر کران و بکارهای سود سخت آویزان میباشند و باین کوشش بهبود
 آنجهان بدست می آرند همچنین می باید که بر آینه همه زندگانی شبها و روزها بدانی دل افروز و بیش جان افسرد
 جز دما و دور اندیشیه با بکار داشته از زیان آنجهان که کفر و شرک و بی ایمانی و بی اسلامی است باز مانده و بدست
 آوردن سود آن سر که ایمان و اسلام است بهبود پادار آنجهان گردانند خدای جهان آفرین برتر و برین که دجهان
 آفریده مفران دوان ایمان و اسلام پیدا فرمود و تیردان دین و دنیا آفرین از همه بهترین که دوسرا
 دستکار نموده از همه نگارهای آن نگارین خانه ایمان و اسلام نقر نگاری فرموده و چون چگونگی خواهش
 ایزد همچون چنین است ما چرا بدست آوردن اینچنین کار محبته کردار کوشش نگاریم و کبر فزای ایمان و سرکشته

کافر آن دل و رو سیاه باند ز فرشت هوشش و دانش افزوده مسلم خسته کار و بار گردیدند آنجا که بزرگ
ایمان بزرگ است گفتد کارش و نگارش نداردش هم بسیار است و همچنانکه سترگی اسلام سترگ است گفتگوی نجیبش
و کلانی فرخندهش بسیار برین از گنجینی این گستان خوشترین و گلزار دلنشین دامن درازی سخن شادمانی آگین در
نور دیدم و سخن نغزدانایان پرغیر آنکه اگر در خانه کس است که حرف بس است باین چند سخن و برخی گفتار و بزرگی و بهتر
ایمان و اسلام فرخنده و روشن در مسلم صاحب ایمان مقتضای اسلام آنست که مسلمانان را داشت نام مذموب است
آزار نرساند و بنشای ایمان آنست که مردم از ایدای وی این باشند و بردار و سوال خود را ویرا این سازند عن
ابن هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از ابي هريره که گفت فرمود رسول
خدا صلی الله تعالی علیه وسلم للمسلمين من لم يولد مسلماً فهو جاهل و من لم يولد مسلماً فهو جاهل و من لم يولد مسلماً فهو جاهل
از زبان وی و دست وی و المؤمن من آمنه الناس على و ما هم و أموالهم مومن کسی است که این گزیده
او را مردم بر خونهای خود را و مالهای خود را و اهلها و الترمذی و النسائی روایت کرده است این حدیث ترمذی جامع
خود و نسائی در سنن خود و عن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است
از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه بخواند رسول خدای صلی الله تعالی علیه وسلم برای ما قال اما قال اگر آنکه میگفت لا ایمان
لن لا امانه نیست ایمان هر کسی را که نیست امانت مراد را رواه الترمذی و النسائی و شعب الایمان روایت کرده است
این حدیث را بیقی در کتاب خود که سسی شعب الایمان است دوستی و دشمنی محض برای خدا و دادن و ندادن
بجهت رضای مولى اشکال ایمان است و خوشنودی بر بوبیت خدای محترم و بدین اسلام و بر سالت محمد صلی الله
تعالی علیه وسلم مذاق ایمان و یمن ابی امامه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است
از ابی امامه که گفت فرمود رسول خدای معظم صلی الله تعالی علیه وسلم من أحب الله و أبغض الله و أعطى الله
و منع الله کسیکه دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا و بد برای خدا و بد برای خدا فقد
استكمل ایمان پس تحقیق کامل گردانید ایمان خود را رواه ابو داود و او در روایت کرده است این حدیث را ابو داود
در سنن خود و عن عباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است
از عباس بن عبد المطلب که گفت فرمود رسول خدای معظم صلی الله تعالی علیه وسلم من أحب الله و أبغض الله و أعطى الله
چشیده ایمان را من ثم رضی بالله رباً و بالاسلام ديناً و محمد رسولاً کسیکه این
شد بخدا و بوبیت و اسلام و دین و محمد صلی الله علیه وسلم در سالت رواه مسلم روایت کرده است این حدیث را مسلم در صحیح خود

بنان نافع و مستور زبان
بنان امانت و حیات
بنان صبر و شکر

وصیت دوم در غیب اتباع سنت را و الله تعالی شرافتها
و تخریص اقتدای شریعت ادام الله الاعلی کرامتها بدین ای انسان ضعیف البیان که هر وقت که با و کارخانه

کن مکان بدون اتباع سنت سنیه فوز و فلاح دارین تو محال است و از قبول امور و در خصل و اذمان
 ای بنی آدم ناتوان که شمت مبادزین کوزمان بغیر از اقتدای شریعت شریفه سود و صلاح کونین توان کارهای تعذر
 اتصال است و از مهات فقدان مجال بیعت خلاف پیمبر کسی ره گزیده که هرگز بمنزل نخواهد رسید چه محال است
 سعدی که راه صفا چه توان رفت جز در پی مصطفی چه حضرت مادی حقیقی غمته هدایت در باب هدایت پیروی جناب
 رسول و حبیب مقبول خود صلی الله تعالی علیه و سلم را مشروط فرموده و جناب مرشد تحقیقی عم ارشاده در امر ش
 پس روی حضرت بنی مرسل و محبت مرا با عقول خویش علیه اصلوة و السلام از شرط قرار داده و اذافات الشرط
 فاک الشرف بیعت درین راه جز مرد را می نرفت چه گم آن شد که دنبال داعی نرفت چه کسانی که زمین راه گشته اند
 رفت و بسیار سرگشته اند چه و متسکین بالبنی حضرت قدس جل جلاله است و بوعده مقدسش منازل
 آن اتقیا و علیین و متبعین را مضل الیمن لعنت انیس است و بفرموده صدق حضرت خالق صداقت عم داله مراحل آن
 اشقیاء و یحیی مصحح به بین تفاوت ره از کجاست تا کجا چه و متبعین شریعت را پیش رو حضرت رسول
 کریم است صلی الله تعالی علیه و سلم و معادشان درجات فردوس خیم و مخالفین شریعت را را بهر شیطان جیم است
 و مرجع آنها در کات جهنم و جیم مصحح کجا پاک و کجا ناپاک باشد چه ای غریز اعتصام بالکتاب و سنت کیمیائی
 سعادت است با وی در آویز و آبی تیز ابتغای بدعت سم قاتل است از وی بهر نیز آبی عاقل اتباع شریعت موجب
 اغزازین مقام و احترام یوم فرجام محقق است بهر از آن شوق بقبول آن کوشش فرما و آبی جاہل مخالفت شریعت
 باعث مذلت این دایر پر کلفت و ذلت آن سرای با نعمت مثبت است بعد از آن شغف با جناب از آن سعی نجا و بداند که
 در تائید این مراد آیات قدسی مواد در کلام قدم نهاد بسا وارد شده و در قدغن این مرام احادیث فرضده انخبام
 در ارشاد حضرت خیر الانام علیه اصلوة و السلام بسیار صادر گردیده چنانچه از آن جمله پاره از آیات قدسیات و برخی
 از احادیث سلیمیات در بند رقم و قید قلم می آرد و نور افزای بدیده انوار نور دیده سعد اور و شنی بخشی در چشم
 کوریا بیناید که آیات ارشاد و مطویات قل انکمتم لکوا ای محمد اگر رسید شما ای یهود و نصاری که لاف
 سخن انبیا الله و احیاء در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که نحبون الله دوست میدارید خدای را فاشیعوئی
 پس پیروی کنید مرا یحیی که الله و تادوست دارد شما خدای تعالی و یغفر لکم ذنوبکم و بیمارزد گناهان
 شما و الله غفور و خدا آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من رنج باشند ترجیح مهربانست بر ایشان
 بر حمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک
 خدای آسمان امید داریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب اورا فر و گذارید قتل
 اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را و اورا امر و نواهی و الرسول و پیغمبر اورا در حکام شرع و ان تقولوا

پس اگر برگردد و مواضع کند از طاعت خدا و رسول فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ پس بدستیکه خدای دوست نگیرد
 کافران را و وضع مظهر در موضع مضمحلالت بر آن میکند که تولى از طاعت خدا و رسول کفرست و ایضا حضرت واسع الرحمت
 کثرت رحمت میفرماید وَمَا أَنْتُمْ إِلَّا رُسُلٌ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ
 وَمَا أَنْتُمْ إِلَّا رُسُلٌ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ
 بر آنند که حکم این کلمات علم است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فر گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند
 از آن باز ایستید که امر و نهی بر حق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاک افتد
 بیست آنکس که شد تابع رای تو قد نجات و آنکه خلاف امر تو ورزید قد هلاک و انْقُولُ اللَّهِ و تبرسید از عذاب خدا
 در مخالفت رسول اَوَاتِ اللَّهُ شِدَادَ الْعِقَابِ بدستیکه خدا سخت عقوبت است بر مخالفت در زندگان فرمان پیغمبر را
 و ایضا خالق خلقت جناب اسم خلقه میفرماید و اطیعوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند و اطیعوا الرَّسُولَ
 و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید و ایضا جناب
 نور بخش آفتاب و ماه تاب نور صفاته میفرماید وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ وَانْجِبُوا شَرَّ مَا يَنْفَعُكُمْ مِنْهُ
 و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَاُولَٰئِكَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و فرمان بردار این باشند روز قیامت
 مَعَ الَّذِينَ بَارَأَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ انْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدا بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل
 و اولوالعزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءَ
 و گشنگان راه خدا را و شهداء اعدا اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِينَ و ستودگان
 در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسَنَ وَجْهِكَ نِكَاحُ و چه نیکو اند اُولَٰئِكَ اِجْمَاعُ ذَقْنِهَا هَمْنَشِينان نظر رفیق بر واحد
 و جمع مطلق میکنند آنکه هر یک از اینها رفیق اند در محال آورده که از این جمیع حضرت پیغمبر است و صدیق اشاره بابو بکر صدیق است و شهید اعمر و عثمان
 علی اند و مالک و سایر صحابه و مفضل است که هر که امروز کسی دوست دارد و فرودا خواهد بود المومنین من احببتهم مقتبوس می همجو بیل دوستی با گل
 گزین چه تا شونی با خرم گل همشین ☪ زانچون مردار باشد هم نفس ☪ یار او مردار خواهد بود و بس ☪ ذَلِكَ
 این بودن با جماعه مذکوره الفضل مِنَ اللَّهِ افزونی گراستی است از خدا و کَفَى بِاللَّهِ عِلْمًا و بسند است خدای تعالی
 دانای مقاصد و نیات و ایضا شهنشاه سلطنت عظمی نواله میفرماید مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ و فرمان برد رسول را
 فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدستی که فرمان برده باشد با خدای را برای آنکه رسول خدا اطاعت خدا میخواند با امر خدا پس
 فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و در کبر احتیاق آورده که حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم
 بوصف فنا فی الله و بقا با الله موصوف بود و کسیکه قائم باشد بوده باشد هر آینه خلیفه الله بوده باشد پس خلافت
 امر حضرت را ثابت بود در هر معامله که با خلق مینمود کما قال الله تعالی وَمَا مَنَعَتْ اِذْ مَنَعَتْ و بیشک خلیفه بوده

و هر معامله که خلق با او میکردند که قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه
 بنی شائبه نسبت طاعت مستحق است مشغولی چون تپی گشت از خود و پرش زد و دست به بیشکی فرمان این فرمان او
 ماریت فاش گوید بر ملاجه که نیگند می توان گفتیم ما چه تو در افکندن نمی خبر آتی چه فعل فاعل را بودی علتی چه عقل
 ره نداد و هم نیز چه چشم بکشای فرزند ای عزیز چه و من توئی و هر که اعراض کرد از فرمان تو همانا مثلنا که پس
 نترستادیم ترا علیهم حقیظا برایشان نگهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعض از علما این آیت را
 آیت السیف منسوخ دانند احادیث مغفرت غلیث عن عریاض بن ساریه انه عریاض بن ساریه رواه نیست
 قال که گفت صلی بنی رسول الله نماز گذارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وسلم ذات یوم یکروز شمر
 اقبل علینا بوجهی توجیه کرد برابر وی مبارک خود فوعظنا موعظه بلیغه پس پند کرد و ما پند کردی سخت رسان
 و موثر و قول بلیغ آنکه مدلول وی بمقصود رسید بالغ نیکو و سوره و بلیغ و فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را برسد در رفت
 منها العیون اشک ریخت از آن موعظه چشمها در رفت بذال مجبه رفتن اشک از چشم و وحلت منها القلوب
 و ترسید از وی و لها فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کان بهذا موعظه موعظه گو یا این پدحیت که دواع
 کننده است چه شخص در وقت دواع کردن از پند و نصیحت هر چه کرد نیست فرو گذارد و هر چه گفتنی است گوید و دل باز
 تصور دواع در علت تو گرفته میشود و مخزون میگردد و فاعضا کس وصیت کن ما را یعنی اندر می کن ما را نرم و آسان
 تا دل بیا ساید و از جاز و د فقال اوصیکم بتقوی الله پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیز گاری و ترس از خدا
 و السمع و الطاعة و قبول کردن حکم امر و فرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و به تقوی جمع شود
 و ارجح کان عبدا احشیة اگر چه فرمانا حاکم غلام حبشی بود این مبالغه است در طاعت امر او الا بنده امیر نبود
 که کمی از شرائط امر او است و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشتی خانه بنا میکنند
 اگر چه آن مسجد همچو آشیانه کجشک بود و مسجد هرگز همچو آشیانه کجشک نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خورده
 و تنگی و تواند که بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود بر این تقدیر طاعت وی بفرموده سلطان واجب گرد پس اذان علت
 سمع و طاعت امر بیان فرمود بقول خود فانه من یعیش منکم بعدی فی زیر که بدستی که کیسکی میرید از شما
 بعد از من فستیر کین لا کثیر ائیس سرانجام است که به بنده اختلاف بسیار در مردم و در سمع و طاعت امر
 امن است از فتنه که پیدا گردد از اختلاف و اشاره کرد و بحفظ تقوی بقول خود فکینکم یستقی و سئة الخلفاء
 الاشدین الهدی پلین پس لازم گیرید بر خود سنت مراد سنت خلفای مرا که اهل رشد اند و راه راست یا فکین
 و رشاد بسیار و بره بودن خلاف غی و مراد بخلفای راشدین خلفا اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان رود
 و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفا راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است

صلی الله تعالی علیه وسلم که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته
و مصنفان ایشان شده و چون منظم آن بود که یکی آنرا بجهت اصناف بایشان بدعت پندارد و رو کند
و منکر گردد و وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفا را شدند بدان حکم کرده باشند اگر چه با جهاد و قیاس
ایشان بود موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانچه فرقه زائغه کنند پس از آن مبایعه
کرد و وصیت باتباع سنت و فرمود متمسکون بها چنگ درین بسنت من و بسنت خلفای راشدین
و عَصُوا عَلَیْهَا بِالْمَوَاجِزِ و سخت بزمید بر آن سنت دندانها را و محکم گیرید از او عض گزیدن و نوا جد چنان
و ندان در اقصای دندانهای که آنها را اضراس علم و اضراس عقل گویند بمعنی ایاب و مطلق اضراس نیز آید
و آیت که مُحَمَّدٌ ثَابِتُ الْأُمُورِ و در دوارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت و زمان خلفا
راشدین نبوده اند فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ زیرا که هر صلت احداث کرده شده بدعت است و كُلُّ بِدْعَةٍ
ضَلَالَةٌ و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه
این حدیث را چهار کس روایت کرده اند اَلَا أَنَّهُمَا لَمْ يَذْكُرَا الصَّلَاةَ مگر این است که ترمذی و ابن ماجه
ذکر نکرده اند قصه نماز گذاردن را گفته اند صلی بنا رسول الله بلکه اقتطاع حدیث از وعظنا موعظه کرده اند و ابن
جابر قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كُفْتُ جَابِرُ كُفْتُ بِغَيْرِ هَذَا صلی الله تعالی علیه وسلم یعنی (خطبه بعد از حمد و صلوة امّا
بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ الْأَحْدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ بِهَرِّ سَمْعٍ سَمْعَانِ كِتَابُ خَدَّاسْتِ كَفَرَقَانِ مَجْدِ سِتْ وَ خَيْرُ الْهَدْيِ
هَذَا ي مُحَمَّدٌ وَ بَهْرَيْنِ طَرِيقَا وَسِيرَتَا نِيكَ طَرِيقَةٌ وَسِيرَتُ مُحَمَّدٍ وَ شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحَدَّثَةٍ
بِدْعَةٌ وَ بَدْرَيْنِ حَيْزٍ بِأَخْيَرِ سِتْ كَفَرَقَانِ كُفْتُ بِغَيْرِ هَذَا صلی الله تعالی علیه وسلم بدعت عبارت از آن است و كُلُّ بِدْعَةٍ
ضَلَالَةٌ و هر بدعت گمراهی است یا سبب گمراهی رواه مسلم بدانکه هر چه پیداشده بعد از پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم بدعت است پس آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده شده است بر آن اثر بدعت
حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ محمول برین است و بعضی بدعت
که واجب است چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرایب کتاب سنت
و دیگر چیزهای که حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعضی مستحسن و مستحب مثل نیای رباطها و مدرسه ها
و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در طعامهای
لذیذ و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مغاخرت نشوند و مباحات
دیگر در زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم نبودند چنانکه سیری و غریبال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه
مذاهب اهل بدع و اهل ابر خلافت سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگر چه بان معنی که در زمان

حضرت نبوده برعت است ولیکن از اسم برعت منته خواهند بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است
 که بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را از منی الله عنهم اجمعین وعن عبد الله بن عمر
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به
 ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت
 اگر مرد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات و بر وجه کمال و تسلیم و رضا با احکام و وحی صلی الله تعالی
 علیه و سلم در وقت معارضة و محامیه و با عتبه هوا پس مراد نفی ایمان کامل است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و عقاید
 حقیقت اوست مراد نفی اصل ایمان است و فرموده بود تابع شود و گفت متقی و مستقیم گرد و زیرا که استغفار و انعام
 آن مطلق ممکن نیست و کمال نیز نیست و نه موجب اجر و ثواب چه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد
 امر باشد مرواؤه فی الشرح الشیخ روایت کرد این حدیث را محی السنته و شرح السنته عن ابی هریره
 رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم من تمسک بربطی
 عند فساد اثمی کسکه چنگ در زند و عمل کند بستی من نزد خداست من و بیرون آمدن ایشان از بستی
 و تقصیر کردن در آن خلا اجر مائة شهید پس مراد راست نزد و ثواب صد شهید کنایت است از یافتن
 غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی کتاب الزهد له من حدیث
 بن عباس رضی الله تعالی عنهما عن ابی ذر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را مقدار یکبست
 فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه پس به تحقیق بر کشید ربقة اسلام را از گردن خود یعنی محل آن باشد
 که شاید از قید اسلام و بند احکام آن براید و ربقة کسرا و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
 و هر حلقه در گردن بر گوسفند اندازند و هر حلقه را ربقة گویند و الا احمد و ابو داود و عن ابن مسعود
 رضی الله تعالی عنه قال من کان مستمکاً کسیکه میخواهد که برود راه راست را فلیستن بمن قد مات
 پس باید که برود راه را و اوقات را کند کسبانی که به تحقیق از عالم و گذشته اند فان الحی لا تقو من علیه
 الفتنه پس بدرستی که زندگان ایمنی کرده نیشود بر ایشان از فتنه و ابتلاء در دین این سخن را ابن مسعود و زمان
 خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد برده با صحابه را داشت و برندگان اهل زمان خود را خبر صحابه چنانکه گفت
 اولئک اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه و سلم کانوا افضل هذه الامة آن مرده با یاران
 محمد اند که بودند فاضل تر از هر که جز ایشان است درین است و ابوها قلوباً و نیک ترین است از روی و لها
 و اعقها علماً و دور اندیشه تر است از روی علم و اقلها تکلفاً و کثر از روی تکلف و تصنع و با و ملاحات مردم

و عادات که متعارف است میان مردم و به کلفت از بر خود نهند و کلفت در لغت بخود کردن کار می بنمیرد و در بی
 بر خود نهادن و کلفت پیش آینه بکاری که افزون باشد از حاجت و بیرون از حاجت **لَا تَخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِيُصْطَفَىٰ**
بِبَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا قَامَةً دَنِيَّةً برگزید ایشان را خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود و برای
 برداشتن دین وی آیین دلیل است بر افضلیت و اعلییت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلق ایشانرا
 برگزید و یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و خیار است بوده اند و جوایز نفوس ایشان برای
 انعکاس الوارثیت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید **وَالَّذِينَ آمَنُوا كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا**
وَأَهْلَهَا و بودند سزاوارتر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر از آنرا آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد و در تمامه دنیا
 بندگان و یافت دل محمد را صلی الله تعالی علیه و سلم روشن تر و پاک تر پس قیام نور نبوت را در آن و یافت و بپاک
 صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت وی ایشان را و چون ظاهر است چنانکه هیچ عاقل ندانست که آنها
 که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در رضی الله تعالی عنهم و عمر با در سایه تربیت او بوده
 خدمت کرده باشند هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند قریب این مشایخ را بینید که در خدمت ایشان
 بجهت درجه میرسد از این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه و سلم عاید گردد و مگر منافقان باشند و منافقان خود بعد
 از نزول سوره توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و مضبوط و رسوا شده بودند لغو و بالذات من سوء الاقوال
فَاغْفِرْ لَهُمْ فَعَلَهُمُ پس شناسید برای ایشان فضل ایشان را و **اتَّبِعُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ** و پیروی کنید
 ایشان را و بروید بر نشان پای ایشان و **وَمِمَّا اسْتَلْطَعْتُمْ مِنْ أَخْلَاقِهِمْ** و سیر هم
 و چنگ در زیند آبانجه توانید از خوبی و روشش های ایشان فایده بگیرید **كَانُوا عَلَىٰ الْهُدَىٰ الْمُسْتَقِيمِ**
 پس بدستی که ایشان بودند بر راه راست در غایت راستی رواه رزین و عن مالک بن انس مرسلا رواه
 است از امام مالک بن انس بطریق ارسال **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَكْتُ فِيكُمْ**
أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلَّ مَا مَسَّكْتُمْ بِهَا که استقام در میان شما و چیزی که البته گمراه نشوید با دام که چنگ در زیند
 بان دو چیز آن دو چیز که ام است **كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ رَسُولِهِ** کتاب خدا و سنت رسول خدا رواه فی الموطا
 روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصوره و ممدوده هر دو نام
 بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم و بمعنی منقطع نیز آید پس گفته
 نشود که مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل گردد و او اولی آنست که بجای دو سلا اقلیقا گویند که بمعنی حذف اول
 اسناد است و عن عمرو بن عوف **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در روایت است از عمر بن
 عوف که گفت فرمود رسول خدای ذی النعم صلی الله علیه و سلم **إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيْبًا** بدستی که دین پیدا

شده است غریب و تنها و سگینه گمانند و سرانجام است که باز گرد و چنانکه پیداشده بود فطرتی را بر کتب
پس خوشی و خوشی با در غریبان را و هم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سستی
و آن غریبگسانی اند که دست خواهند نمود چیزی را که خراب و بد ساخته باشند مردم بعد از من از سنت من روا
التوکل فی روایت کرده است این حدیث را از نزدی در جامع خود و در کن عظم و عماد و غم اتباع سنت در شی و صلی
عقاید است از نقص و کذب بدعت ابتدا باید که از عقاید فاسده بدعیه و مذاهب کاسده فسقیه رفیق و خروج و انحزال و قدر
و جبر و طول و امثالها و قال و مقال توحید و وحدت و وجودی که مقصود زمانه و متردق آن را علوم معارف الهیه
تعالیم شانه و فنون عرفان سرمدیه حضرت تبارک جلالت قرار داده و حقیقت از بلبیس حلویه شده اند و لب بحث
و گفتگو در آن میکشایند و ظایق را از حرام استقیم شریعت و سبیل علیم سنت گمراه و پریشان میسازند و بجز تقلید
بمعنی از مذاق فیض و فاق ایمان عارفین صادقین و ذوق محبت اتفاق عرفان صوفیین کاملین رحمهم الله تعالی
اجمعین اصلاگاهای و قطعاً علم کماهی نمیدارند چنانچه بیان حال این گروه متفاوت پتروه حضرت عارف بلند
شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله تعالی علیه فرموده اند **ب**ندام کننده جوان مردان را که تقلید مقلدی دوسر سمعی
مجتنب و سرگران شود و گرد گرد آن گردد **س**ای بسا المیس آدم روی هست پس هر دستی نشاید داد دست

| | | |
|--------------------------------|----------------------------|----------------------------|
| معارف که چو موبار یک باشد | زبان کشای در شرح معارف | مطم درون تیره از بیل زخارف |
| که باشد کارخان خام کاری | مکن با صونسان خام یاری | چه حاصل زان چو دل یک باشد |
| ز اصل خویش آن میوه بریده | بخامی میوه از باغست فشانند | طریق پنجه کاری را ندانند |
| بجز در دست بر پیر برور | منه دست تپی از سیم و لزر | باند تا قیامت نار سیم |
| و از اعتقاد صواب اتحاد اهل سنت | بدست آید ترادست سعادت | چو دستش نبی دست ارادت |

و جماعت و عقیده پسندیده سنت و شریعت که نور زیده سر موبار و نمکند و از حضرت موفق حقیق عزت هدایت
استقامت توفیق بر آن شرب سراپا عذب و صفادعا و استعدا داشته مذنب ستیه و گیش سینه خویش دست مضبوط
دارد که موافق نه بود مسعود حضرت خیر الوجود صلی الله تعالی علیه و سلم مستسک سنت و وقت شیوع بدعت را که از
افعال رجال لبیب است ثواب صد شهید نصیب اللهم ارزقنا آمین یرحمک یا ارحم الراحمین
چنانچه در سابق ازین و رزق نبیای حضرت معطی درجات ثواب طبقات طبق عز سلطان صورت پذیر تحریر نقش
که تفسیر گردید و باید که حقایق اصولی و فروعی و دقائق کلی و جزوی نقابت پرفراست و روایات فقهای
بادیه است بر کتاب و سنت سراپا سعادت عرض نموده باشد و هر چه از ان تحقیقات و تدقیقات موافق و مطابق
کتاب و سنت قدس ثبت یابد بران عمل نماید و آنچه خلاف آن و مخالف از ان معلوم و مدرک شود از ان پرهیز

در حدیث خود می گویم

واجتناب سازد و بدانکه حقیقت دین و کلمه شریعت صواب این است که ما بندگان از جناب حضرت خالق مطلق جل
 جلاله و جناب الملک برحق بارک امره ماسوریم باتباع نفس نفیس مرشد کامل حضرت نبی کریم و محکوم ایم باقتدای ذات
 قدسی صفات شیخ اکمل رسول سرای هدایت تقسیم بر او تحیات و تسلیات پرتکریم از ملک عظیم جلت عظمت و سوای جناب
 آن سرور و بجز حضرت آن مطهر و مطهر بازید و عمر و سروکاری نداریم و از خلاف خالد و بکر اندیشه بدل نمی نماییم نظم
 سروکارم بچون تو باد شهیست به با فقیرم دیگر نباشد کاره ای خضر در حریم تو سقا به وی سکندر پیشیت آئینه دانه
 هر که از تو نیاید آگاهی به از خدا بجز بود ناچاره آری اینقدر امر لابدی و بی این مقدار کار ضرورتیست که اجتهاد مجتهدین
 این امت شریفه و تحقیق علمای این کتبه بنیغه را برحق و مثبت بر قاعده صدق میدانیم و تکریم و تعظیم مجتهدین ضلین
 و علمای راستین و اکرام و احترام صوفیین کاملین است آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم را کائناتش فی الحجب
 در قلوب و خواطر مرکوز و منقوس سیداریم و اعتقاد بزرگی و عقیده سترگی با محبت فراوان و سودت بی پایان
 بحضرات آنها داشتیم سر اسر و زایمان و سر بسر رونق ایقان خود می شماریم و سنکر ازین جامعه عالی و معترض
 برین زمره متعالیه را بلا شک و شبه غاطی و دال و مبتدع پر نکال میدانیم مقنونی چون خدا خواهد که پروردگار
 در ده سیلش اندر طعنه پاکان برده از خدا خواهم توفیق ادب به بی ادب محروم گشت از فضل رب به از ادب
 پر نور گشت است این فلک به از ادب مضوم و پاک آمد ملک و چون تمامی نبی نوع انسان را از اسباب
 فخر و مبالات بهتر و خوشتر از انتساب هرگونه و ارتباط بر نوع با جناب سید عالم و حضرت فخر و له آدم صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم در عوالم موجودات و کونات محقق و ثابت نیست لهذا هر قدر که تواند در ماکل و مشارب
 و ملبس و نشست و خاست و رکوب و نزول و غیر ذلک کله عادات انسانی و تیمامه اخلاق بشر صنف بنیایی
 با رسوم و عادات و اخلاق عرب زمان سابق که وجود فیض آموذ حضرت رسالت مورد و نبوت مشهود در آن
 آوان موجود و کرامت نمود مطابق و موافق سازد چنانچه از سیرت میمنت سیرت اعدل اصحاب و بر فلک تقوی
 و ورع روشن تر از آفتاب و بیامی دیانت و امانت پر نور تر از ماهتاب و ماحی رسوم بدعات سرایا خراب
 حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه مروی گردیده و بفضل تعالی و تقدس حکایتش
 برای ابتدا با مومنین انشاء الله تعالی بجنت رساند بالصدق و الثبوت چنین رسیده اخراج البعوثی حن
 ابی عثمان النهدي قال اتانا کتاب عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ونحن بأذن یحجان مع عتبة
 بن فرقد فاتروا و اوردت و انتعلوا و القوا الخفاف و القوا السراويلات و علیکم ملباس لبیکم
 اسماعیل و ایاکم و التنعیم و نرین العجم علیکم بالشمس فانها حام العرب و تمتعدوا و اوششوا
 شنوا و اخلقوا و القوا و اعطوا الרכب و اقرءوا و اولا اعراض و فی روایت و انزل علی طهر الخلیل نزل

یعنی چون اعراب برای جهاد با طراف عجم منتشر شد حضرت عمر رضی الله تعالی عنه را رسانیدند که رسم عجم را اختیار کردند
و رسم عرب را ترک نمودند پس بدیشان نامه نوشتند که از این بندید و چادر پوشید و بگذارید موز مارا و لازم گیرید
لباس پدر خود اسمعیل را و خود را در دارید از تنم و بهیته عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب بر آئینه آفتاب حمام
عوب است و بر رسم عرب معبد باشید و درشت لباس باشید و سخت ابدان باشید و کهنه پوشی بکنید و تناول کنبه
شتران را یعنی بگریید و رام سازید و جست کرده سوار شوید بر اسبان و تیر آرید بر نشانها المقصود و المطلوب
در جمیع عبادات و مجموع عادات اتباع سنت موجب مباحات و اقامتای شریعت سبب شرافات را از افتخارات
باید انکاشت و از مخدثات امور بدعات شقاوت ظهور اجتناب را از زمینت و مایونی شاید پنداشت و بد آنکه در دنیات
و عتقاد و عبادات بر فوائد خواه منویات قلبی باشند و یا طهریات جوارحی اتباع حضرت مصطفوی و اقامتای جناب
مجتبوی علیه الصلوٰه و السلام و لا جرم ضرورتیست که بجز این فک و نجات سرای عقی متعذرست و محال و بغیر این فو
د و فلاح در آخری مفقودست و معدوم مثال چنانچه حضرت ناصح نامی دانند زکن خوش مرامی مولانا عبد الرحمن جامی
در کتاب سحاب سراپا موعظت ذهاب سلسله الذنب بنسب این بیان چه خسته و فرخ تبیان فرموده **م**

| | | | |
|----------------------------------|---------------------------|--|-------------------------|
| گر ترا ذوق آن شود جامی | که بهی همچو میوه از خامی | شیره نارسیدگان بگذار | رسم و راه رسیدگان بردار |
| تا ز خامی خویش و بیج کس | بمقام رسیدگی برسی | سوی پاکان توجی میکنی | بکلف تشبی سیکن |
| هر که در زنی پاک کیشان است | محدث بنی از ایشان است | قال النبي صلى الله عليه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم | اقتدای طریق مصطفوی |
| نظم با تو گویم که زنی ایشان چیست | گر توانی بزنی ایشان زیست | اتباع شریعت نبویست | در شهر و خدای ستفرق |
| تن با داب آن در آوردن | دل با خلاق او بیرون | کردن سر و صورت مطلق | کله لایکوز ان تیرک |
| اگر اینها بحد خود داینه | جهد کن آنقدر که بتوانی | کل بالیس کله یدرک | بود بر صورت کلیم الله |
| حکایت | زال فرعون بود نا سره | برزه کو سنج رو و سخره | سرب تقلید وی بر آوردی |
| گاه و بیکاه با عصا و کلاه | پیش فرعونیان زنا سرگی | مثل موسی شدی ز سحرگی | شد آن سحره هلاک غرق |
| هر چه دیدی ز وی همان کردی | ما تم غرق را جود جبریل | جامه غیر قطیان در نیل | وی بدین مکرمت چه آندست |
| ریخت موسی ز در دخال بفرق | کای کلو کار ازین تیره کرد | از همه پیش دیده ام آرد | هر چه بر صورت گزیده است |
| که همه مرده اند و وی زنده است | گفت حق کای گزیده وی کنده | باتومی ساخت خویش مانند | آنکه از محض دوستی خیزد |
| بعذاب مخالفان سزا است | این تشبه که از عداوت خاست | بین که چون مرگ گاه و غمزه | |

حکایت حضرت هدایت بخش و دین آفرین عز شانه بعد عبادت کزین خود
یعنی شیخ نقوی آپین و در مرغ بر تبه و نشین حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین در مقاصد اتباع شریعت

خواهی بر تبه افتد حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمۃ والرحمن سبحه رضیه اربع سنت و اجتناب بدعت
بدرجه اعلی و معراج ارفع از انانی و عطا فرموده بود که گویا سراسرای قدس تو امان مجسم از نفاست اتباع سنت بود
و سرتاپا منور از نور اقامت دای شرعیست عالمی که باغوائی شیطان سرگردان شیء ضلالت بود بهدایت جلتا ز بهمن
نفس نفیض راه یاب سبیل هدایت گردید و خلقی که باغوائی ابلیس موجب تمبیس گمراه و پریشان در ظلام بدعت طریق
حیرانی می پیوید بمعنایت تزلزل بر مانده بیکت ارشاد و رشیدش در انوار سنت بره نوردی جاده دین پر شرافت
رسید بهدایت و عنایت مادی و منعم حقیقی عسم انعامه صد هزاران خلائق در چار دانگ هندی و ستان و خراسان
شرقاً و غرباً از مالک شروع بنگال تا بسیاری از سرزمین ملک خراسان و شمالاً و جنوباً از سرحد کوستان سواک
تا انتهای ملک و کن عقاید اسلامی از غش و ناسره بدعت و کثافت پاک نموده بقصد و تجرید رسانیدند و از امور
دین و شعائر اسلام مساوت آیین آگاه گشتند و بشماران مردم از ریج و نجاست بی نمازی و کلفت و خیانت
بی صومی محنت و تعب پرداز می و عدم مساللات با دایمی حج و زکوة و نمازی و استند و حلیه حال و بال خود را
بارایش و پیرایش تقدیم طاعات بیاراستند و بی آدم نامعدود و از افعال قباحت حدود و کارهای وقاحت
اندود فسق و فجور تعذیب محدود باز آمده بسجایای سراپای استر ضامی حضرت خالق ارض و سما جل جلاله با قدم
عبادات سراسر سعادات معمول و مشغول گردیدند و بکرم و رحمت جناب موجد عدد و حروف عمت حمت نور
انسان بتعداد الوف تقوی و ورع مانوس گشته بدرجه والای ولایت و رتبه علیا علی صفوت رسیدند الحمد لله

تعالی علی ذلک نظم

بی خود از شمعش پرتو زانم گرداند
کان شب قدر که این تازه براتم دادند
ماتف آن روز مرا فرود این دولت داد
خبر از واقعات و مناسباتم دادند
بحیات ابد آفرود رسانید مرا
که در انجا خبر از جلوه داتم دادند
شکر شکر بشکرانه بر افشان ایدل
که ز بند غم ایام بجاتم دادند

دوش وقت سحر از غصه بجاتم دادند
باده از جام تجلی صفا تم دادند
من اگر کام روا گشتم و خوشدل عجیب
که بران جور و جفا صبر و ثباتم دادند
کیمیای ست عجب بندگی پیر معان
خط ازادی از حسن ممانم دادند
این همه شهید و شکر گز سخنم میریزد
که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
یار نیکو گزین که نیک سرشت

و نذران طمست شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده
مستی بودم و اینها بزرگاتم دادند
نشدم از عشق رخت بی خود و حیرانم
خاک انگشتم و چندان در جاتم دادند
بعد ازین روی من و آئینه و صفای
اجر صبر بست کزان شاخ نباتم دادند
همت حافظ از انفاس سحر خیزان بود
هر چه یا بد ز بهشتین یا بد

حکایت بسا اوقات بر سبیل تذکره و مقال و اکثر ساعات در جواب و سوال سالکین تعلیم احوال
آن ولی حضرت ذوالجلال جل جلاله قاعده قرب ولایت و ضابطه حصول صفا و صفوت را بچنین تقریر

و پذیر و بیان لطافت نظیر فرموده بودند و سامان را از حقایق این وقایع بچنین طرز و طور هدایت خواگامی داده
که حضرت لطف الهی جل جلاله و جناب بوناستنای همیسم قواله سبیل نبیل قرب خود را بدو نوع قرار داده و برنتین
بهیت جمیع استقامت بخشیده اکثر ولایت دستگامان باشند و بیشتر صفوت پنا مان که سرایا در جمیع امور دین و دنیا
و مجموع عبادات و عبادات ادنی و اعلی منور و مستغرق بوز سعادت ظهور سنت و شریعت باشند و بفضل و عنایت
تبارک و تعالی از نفوس قدس مانوس این مجمع عرفان محروس خوارق و کرامات ظاهر شوند و خلایق از تیه ضلالت برآمده
بر وسعت هدایت مستقیم شوند و رسوم مستحکم دین تجدید یابند و سنن ممت رسیده مشرع شرافت این نعمات گران
چنین گروه سعادت پژوه و سعادتمند بر رضا جو و استر رضا جو جناب علو حضرت حق تبارک و تعالی باشند و آن گمارا
بخر حصول خوشودی خالق سود و بهبودی تعالی شانه در دارین مقصودی و در کونین مطلوبی نباشد. **هـ**
رضای تو ما را مرد دل است و گرنه باز ندگی مشک است **هـ** و حضرت حق سبحانه و تعالی بفضل و عنایت خود
حضرت شیخا و مرشد ناراهمین مقام است رضای و منزلت رضایدل و عطا فرموده بود الحمد لله تعالی ذلک حمدا کثیرا
و طریقه انیقه حضرات رسل عظام علیهم الصلوٰه و السلام و سنت سنیه صحابه کرام علیهم الرحمه و الرضوان من الملک
العلام غر علمه و شیوه ستوده و روش لبندیده تابعین مستحق احترام و تبع تابعین ذوا اعلام علیهم الرحمه من النعمان
غشاه همین مقام رضا و قیام برتبت استر ضاعام و تام بوده است و بس باقباوس و صوفیه صافیة قدما
نیز تاج همین مناج بوده اند و سالک همین مسالک شده و بسیار باطن آگامان باشند و بشمار کشف و شهود باطن
که بر حمت حضرت موجد و رحمت لرحمه سراسر هدایت دین نمایند و سرسرات طریق شریعت خوشش آئین کنند و از ذوات
آن شرف آیات ظهور خوارق بارز شود و بروز کرامات ظاهر گردد و با وجود این همه فضائل نامعدود و از اشخاص مسعود
آن والا شکوایان گاهی باعث حالات سکریه و ذواقات محویه و گاهی بسببی که افهام ما مردمان مبتدیان آن نرسد
و کنه اش نفهم افعال و اقوال صادر شوند که باعتبار ظاهر و بنظر مجاز مواخذه شرعی و دار گیر فتوای شرع شرف اهل
و کرم فرعی نسبت آن حرکات متوجه گردد و بفکر بازی و تدبر مجازی حسب جواز شرع بر اعجاز صاحب آن صدارت
و واردات ملام کلام خواص شریعت هدایت کام شود بنابراین مناسب و ملائم آنکه طائفه لطیفه اولی را سراپا متبع
و مقتدی حضرت امام هدایت و جناب ربمای شریعت و طریقت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم دانسته
و فلاح و صلاح خود را بر سر وی آن گرام فیه در امور معاش و معاد پس بود اثار گیر آن عقلا باید شد که عین
رضای حضرت والا و جناب مولی حق سبحانه و تعالی مطوی درین است و درجت است رضای علیای حضرت
کبریا عزت صفاته منظومی باین **هـ** فراق و صل چه باشد رضای دوست طلب **هـ** که حیف باشد ازو غیر این
تمنای **هـ** و فیه فاضله آخری را در اموریکه موافق شریعت شریف و افاق باشند مقتدا و پیشوای خود فهمیده

استماع و اقتدای آن باید کرد و در احوال و اخلاق قاعده شریعت را شده باشند زنده و هرگز استماع و
اقتدای آن نباید کرد لیکن آن فضل را درین امر معذور فهمیده زبان و بیان با محترمانی و انکار نباید کشود و در محادث
چنین حادثات شیوه دلاویزه سکوت و صمت را بر فضیلت فرست و صمت تقریر و گفتگو اولی و انسب باید نمود
در دین درین سینه گفتن نتوانم وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم **ف** و بدانکه مخالف شریعت
و نوع است و خلاف سنت بد و عبت و طوع یکی آنکه در مسائل اعتقاد و عقیدت بآن فساد مواد یا بدیهه معتقد
آن بدرجه کفر رسد و یا افعال سیئه یا بخار از حیثه شرع بجهت معاصی و ترک آن بر تبه کفر لاحق و حاصل شود
درین صورت البته صاحب چنین فضیلت و قبایح کافرست و افعال خوارق او از قبیل استدراج و الادامه و امر
دین و کل مہمات سنت شرف آئین صاحب زلات و ذوق فقرش با راضی و باید انگاشت و مال کارش بر عفو
و مغفرت حضرت ستار و جناب غفار باید گذاشت **ص** هر کس کسی کیاست که او دامن نیالوده است
ف و در تبیان این مقال و کشف ایحال حکایتی صفات بتی از کتاب معارف مآب و قدس انتساب
نجات الانس بعبارت و نقطه منقول و مسطور میگردد و تفکر و تدبیر حکایت در رساله اقبالیه مذکور است
که شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته که آنروز قافله در مسابود یکی از مریدان شیخ سهروردی آنجا بوده بنزایت
وی رفتم الحق لبس روی غریز بود ساهی بنشستم و از هر نوع سخنان میرفت از وی پرسیدم که ناشنیده ایم که
شیخ شهاب الدین شیخ اوحه کرمانی را استبیع خوانده و پیش خود نگذاشته است راست است آن پیر گفت
بل و من در آن مجمع در خدمت شیخ حاضر بودم که کسی ذکر شیخ اوحه الدین میکرد و فرمود که پیش من نام وی مبرور
و مبتدع است اما روز دیگر هم در خدمت شیخ حاضر بودم که با شیخ گفتند که این سخن را شیخ اوحه الدین کرمانی
شنیده و گفته که هر چند شیخ را مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من بر زبان شیخ رفت و در سینه
تبی عربی گفته است و آن بیت اینست **میت ما ساوینی ذکر لک بی بمسأله بل سکنی آتی تطهرت بمالک**
و این مسئله برایت محوله از کتاب ایمان حسب و معارف آب و تاب و انوار تنصیم مرطبه مستقیم تصنیف حضرت
شینخوا و مرشدنا مجاهد و غازی علیه الرحمہ و الرضوان و از مکتوبات عرفان آیات و سراپا قدسیات حضرت
ربانی و قطب اولانی و غوث جهانی جناب شیخ احمد مجدد الف ثانی علیه الرحمہ و تصانیف ارشاد و تصانیف
حضرت شریعت پناه و طریقت دستگاه و حکیم است رحمت خواہ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ
تعالی علیہ مفصل و مشرح باید بدیانت و علم خوش اعتقادی بر عرصہ دین و اسلام خویش باید افزاشت حکایت
و حضرت ذوالفریش و عاتق بنیش جلت مکتبه حضرت امیر المومنین و امام المسلمین ثانی یعنی مولانا می لطافت
قبای و اولانی تفاسات توامانی و مقتدای نظافت عنوانی مولانا سید ابوعبد اللہ محمد نصیر الدین

مجاهد غازی علیه الرحمه را که بعد از مرور و انقضای عمر هدایت و ارشاد شیخ سر ابر شاد و ولی با فضائل و مجاهد
و عارف با معرفت قدس بنیاد حضرت امیر المومنین و امام المسلمین ولی باشر الف سر رسید احمد مجاهد غازی
علیه الرحمه و الرضوان بر سر طهر هدایت و ارشاد اهل الزمان و دهور جلوه بروز و تالیش وجود عنایت و مشمول فرمود
بود جناب مدوح و موصوف بحمت و عطیت حضرت راحم و عطف سالت عطیاته حسن عمل بانست و قوت قسیم
علی الشریعت آن سموت در کار و بان علوت خجسته کردار داشتند که بقیان در بیانش و اجزست و قسم در
ارقاش عاجز نماید می قدر کلت قدره می غفر و جمعی کثیر از مالک و بیج بند و ملکات شیخ سند بار شاد آن شد
طهارت موجود از ضلالت بدعت باز آمده بر هدایت سنت صادق دم و واثق قدم گشتند و آن شیخ ارشاد کلاری
بانعام حضرت باری عز سجاد طرفه تاثیر نیت ائمه داشتند که هر کس از مردم مقدس و یا آدم بوالهوس در عطف محبت
آن عارف اقدس پیش و پس می نشست تا و قلیکه سعادت یاب آن محبت قدس تاب جلست می بود در پیرایه
خاطرش و سوسه شیطانی و در کانون ضمیرش خطر نقصانی نمیگذشت و اگر روی نمود کمتر مخطوری بود همچنان
حضرت رحمت فراغوت رحمة عرفا را چه عالی مرتبت صدق و صفا اگر ام عطا میفرماید و تبارک الله جناب کرم
اعطامت عطیه اولیا را چه ستعالی درجت صفوت انما و مشمول آرامی نماید که تاثیر صفائی باطن آنها بر عرصات
احوال قوت قلسمان بکدام افزونی جریان و کدام بی پایانی سر بیان دارد جل جلاله و هم نواله

صائب جماعتی که سینه انداخته استخیر دل بیک نگه آشتا کنند

وصیت سوم وریان بدعات سر ایضالات و محدثات

سر استقادات قال الله تبارک و تعالی قل انکم لله کواکب اگر رسید شما ای یهود و نصاری که لاف سخن بیاورید
و احبار و دعالم افکنده اید و دعوی میکنید که بخوبی الله دوست میدارید خدای را فاشی عونی پس پیروی کنید
مرا یحیی که الله نادوست دارد شما را خدای تعالی و یغفر لکم ذنوبکم و میامرز و گناهان شمارا و الله عفو
و خدا امزده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند سر حجیم مهر بانست بر ایشان بر رحمت خاصه باطلات
باقریش است که میگفتند که ما بتانرا برای خدا دوست میدارم و بتاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم
ایشان گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او فرمود که اید قل اطیعوا الله فکفر فرمان برید خدای را در
اوامر و نواهی و الرسول و غیره او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و
فان الله لا یحب الکفرین پس بدستیکه خدا دوست نمیدارد و کافران را وضع نظهر در موضع منصر و دلالت
بر آن میکنند که توتی از طاعت خدا و رسول کفر است و حضرت قانع اساس بدعات و قانع بنیان محدثات
جناب برگزیده کائنات و پسندیده از مجموع ارض و سماوات رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه و سلم

مساجد عظیمات و مسکن خیر بقیع و بلاد بنابر عظمت رب ارباب بوده است که بعضی از سلف صالح و بنده از کرده
 قدما بر مصالح علیه الرحمه درین عبادت عظمی و پرستش علیا القدر اتهام می درزیدند و آن مقدار سعی بیکار می بردند
 که برای نماز جمعه قبل از غر بجزایر می رفتند و قطع طریق از آن سبیل نبیل در ظلمت لیل بخود سرانجام می نمودند و
 علی الصبح چو مردم کار و بار و روزگار را بر می داشتند و بکشان محبت بگوئی یار و روزگار بدعت و دیگر مذہب رخص و خرج
 و اعتزال و جبر و قدر و غیره است که اینهمه مذہب بدعات سرایا قباحات و مشایب محدثات سرایا نجاسات
 اند که صفه مذہب گویا از این محسوس است که بستند و اهل دین در نفس و همه کذب و باطل و دعای شان
 همه است و باطل و دعای شان همه نیست و محسوس اند و گفتگو و همه نیست و محسوس اند و گفتگو و همه نیست و محسوس اند
 خراب و محسوس است و تفصیل حقایق و تنقیح و قایق آن در علوم عقائد و کلام علمای اهل اسلام از مذہب
 اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سیم فصل و منقح نوشته اند و در حیرت و قیام آورده و در سبک تفصیل حقایق
 کشیده هر که را اراده و همت دریافت آن مسائل و مباحث باشد از آن کتب ادراک نماید و معلوم سازد
 و بدعت و دیگر گفتگو و تقریر حقیقت جو در وحدت و جو در حضرت واجب الوجود و قدس شانه است که بحث
 بذا بلا شبه از سوجیات بلاکت ایمان است العیاذ بالله تعالی منه در حدیث شریف آمده است تفکروا فی
 خلق الله و لا تفکروا فی الله فتهلکوا و اراه ابو الشیخ عن ابی ذر منی انیست که فکر کنید ایرمان در حقایق
 خلاق خدای تعالی و فکر کنید در حقیقت ذات خدای تعالی که اگر شمار ذات معلی و مقدس خدای تعالی فکر خواهید
 کرد و بلاک خواهید شد و روایت کرده است این حدیث را ابو الشیخ از حضرت ابوذر رضی الله تعالی عنه و ایضا
 و عنه قال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تفکروا فی الخلق و لا تفکروا فی الخالق فانکم لا تقدروا
 قد رواه ابو الشیخ عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه معنی اینست که فکر کنید در خلق یعنی عالم آفریده شدن
 و فکر کنید در ذات نوزی و قدسی خالق و آفریننده غرضه چرا که بتحقیق شما قدرت و قوت نمیدارید بعدر شناسی
 عظمت و قدر حضرت الهی تعالی شانه بلایت نه اندیشه در کینه ذاتش رسیده نه فکر بجز صفاتش رسیده
 روایت کرده است این حدیث را ابو الشیخ از حضرت عبداللہ بن عباس رضی الله تعالی عنهما برای روایت عقیده
 فاسده و بنابر دفع بین اعتقاد کاسده فقط حکایت بر کرامت حضرت سلطان العارفین و مقتدای سالکین
 و استاد صوفیین بذاق عرفان سر اسر خوش کامی جناب بیزید بسطامی علیه الرحمه کافی است و شافی که حضرت
 شیخ قدوة اولیا و زبده اصنف با مراتب ایمان و اسلام یکسر بر تبه شایخ جناب سلطان امین علیه الرحمه
 فرموده اند و بیان آن در کتاب فوائد القواد و اردست لحنی حکایت در احوال مشایخ افتاد به

در بیان حدیثی از ابوذر

و حدیث دیگر

عرض کرد که من ستمنی شنیده بودم و همچنین میگویند که این کلمات خواجه بایزید بطلانی گفته است و بنده این کلمات
 هیچ تا وی نمیاندازم جهت دل قرار نمیگیرد فرمود که آن چه کلمات است بنده گفت که همچنین میگویند که او گفته است
 که محمد و من دو نه تحت لولای یوم القیامة خواهیم ذکر الله بالخیر فرمود که جز او نگفته است این سخن از آن او نیست
 بعد از آن فرمود که او وقتی بود که سبحان ما اعظم شای گفته بعد از آن تا آخر عمر از آن مستغفر شد و گفت که این سخن من
 نیکو نگفتم من یهودی بودم این ساعت زنا میگویم و از سر نو مسلمان می شوم و میگویم که **اشهد ان لا اله الا الله**
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله محمدا کایت **یهودی** جوار خواجه بایزید بطلانی قدس سره
 سره خانه داشت چون بایزید نقل کرد آن یهود را گفتند که تو چرا مسلمان میشوی یهود گفت که چه مسلمان شوم
 اگر اسلام آنست که خواجه بایزید داشت آن اسلام از من نیاید و اگر نیست که شما دارید مرا ازین اسلام عادی آید
 این شستی بی سرو پا و سفهای اجنبی فرقی و تفاوتی در میان قال و حال اولیای سراسر ایضا و سراسر صفت
 ندانسته مذاق مقال و کیفیت احوال را یکی میدانند و اندکی از ذوق باطن که از برکت اثر ذکر الله تعالی و پاره
 کیفیات روحی که بسبب ریاضت عبادت پیرسانیده اند باعث نادانی باغوامی شیطانی در لعل باطن بصاعت
 مزجات حوز را قدری و قیمتی نهاده برابر کیفیات عالیات کالین صوفیه صافیة علیهم الرحمة تصور میدارند و قال
 و مقال توحید وجودی که صوفیه کراما گاهی لب به تذکار آن نکشوده اند بلکه از بیان و گفتار آن بیافست کلی فرموده
 علانیة در محافل نقل محاسن ساخته در بیان آن باطناب تمام دامن کلام را درازی می دهند **قطعه** چه شود
 سرو کار غلط سبقان در علم و عمل بلف نه زدن و نه زور و دلائل بخیر دی همه تیر خطا نبشت از زدن و
 بریقین باید پنداشت و حق یقین باید انگاشت که حال را در قال مدخلی و قال را با حال دخلی نیست در مابین
 حال و قال تفارقی و تباعدی هست که بر مهره مذاق شرایع دین و معارف حضرت قدس رب العالمین حل عرفانه
 پوشیده نیست **حکایت** این مدعیان در طلبش بی خبر اند و آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد و هر که را
 طلب دریافت حقیقت سئله وحدت وجود و قصد ادراک آن عقده شکل حل مقصود باشد از تحقیقات کتب
 سراپا صاوقات قلب ربانی و غوث صمدانی و خلیفه الله تعالی در اقاصی و ادانی حضرت شیخ اشیرخ شیخ احمد
 مجدد الف ثانی علیه الرحمة و الرضوان و از تحقیق کتاب سراسر حقیق و یکسر فیهن تقسیم صراط مستقیم تصنیف ملامت
 و امیر مسلمین و خلیفه الله تعالی فی العالمین و سالک سالک یقین و قایده غزاة دین حضرت سید احمد مجاهد
 غازی علیه الرحمة استمداد و استعلام نماید و موافق آن عقیده خود را درست سازد که سلسله بدار پیر ازین
 دو بزرگ و خوشتر ازین شیخین شرک کم نوشته اند و تحقیق نموده بیت بسکه جامی صفت حسن تو نیکو دان
 عشقهازان ستمش و رودبان ساخته اند بدست و دیگر تعظیم مفرط پیر و شیخ نمودن است

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

و شغل برنخ صورت شیخ کردن که این امر بجز بکفر میگرد و العیاذ بالله تعالی مستحق و سزاوار آنکه بیادش ذکر و فکر
 مشغول و معمول داشته شود و زیاده مناسب آنکه هر لحظه به تصورش گزرا نیده و خود را در محبت و حضور مخصوصش
 بنده داشته صرف ذات پرکرامات و سراسر قدسیات حضرت الهی است جل مغفاته و قدس شانیه رباعی جانالم از
 ذکر تو خاموش سباده یاد تو ز خاطرم فراموش مباد چه باز شاکست حدیثی گذر ده ذرات وجود من بجز گوش سباده
 بدعت و دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن و آزار به تعزیه و تابوت امام نام نهادن و دیگر
 رسوم شیون و مراسم مثل سیاه پوشی و سینه کوبی و اشک ریزی و بتدکار و آتیه کربلا علی لب مجلس تدکیر شدن
 و امثال ذلک که ضلال روحانی و بعضی از جهال سنت جماعت میکنند همه مطرود از پیشگاه قبولیت و مرفود از بارگاه
 مقبولیت حضرت حق است مجد شان و طوطه بدعت و دیگر ایجاد انعقاد مجلس دوازدهم در شهر ربیع الاول عقاب
 عزاد ثواب در عرصه سعادت و تکرار فیض بار مولود حضرت رسول سود و ذکر گرامت فکر وفات جناب نبی محمود و سوره
 موسلین و قاتم انبیین و شفیع الذنبین صلی الله تعالی علیه وسلم نمودن است و بخت طعام خصوصاً در همین ایام
 کردن و ثواب آن بروج مقدس و سراپا مفرح و سراسر برفروغ کنیا و شفیعاً صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
 رسانیدن و انضباط محفل یازدهم در شهر ربیع الثانی به بیان کرامات شیخ پر شرافات حضرت غوث ثقلین و
 مطلب شرفین و غوث مغربین سراپا هدایت و دین و یقین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه
 و الرضوان است و خاصه درین ایام طبع طعام کردن و ثواب آن بروج برفروغ آن بزرگ مدوح و آتیه بدعت
 مقبوح بخشیدن است که این افعال را در شیخ مطهر و سنت سواد خوار نیست فضائل و کرامت پناه علوم
 و فهم و دستگاه در تقوی و ورع سراپا انتباه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی حکیم امت نبی کریم صلیه
 من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکرمها و کتاب قول بحیل فی بیان سواد السبل فرماید و اما لافات
 الّتی تقری اللّٰه عظیم فی زماننا فینها عدم تمیزهم بین الموصوعات و غیرها بل غالب کلّهم
 الموصوعات و التعمیات و ذکرهم الصلوة و الدعوات الّتی عدّها المحدثون من
 الموصوعات و منها ما لغتهم فی الشیء من الترقیب و الترقیب و منها ما قصصهم
 قصته کربلاء و الوفاة و غیر ذلک من المعایریم خطهم فیها و الله اعلم انهم و بدعت دیگر
 طعام میت است دین بدعت باقسام است و آنهمه بر حسب امر ملک علام تبارک و تعالی ذکره بر تیرگی و ظلام
 است مانند سیوم و دم و یستم و چشم و ششاهی و سالیه و من بعد بر سر سال روزی بنام سوت میت قرار داده
 جهت روح او طعام بخشن که این همه از رسوم شوم بنود باطالع میثوم بوده است چونکه اهل اسلام امر خالق افغان
 و فرجام جل امره بردیارهند مستلط و مستولی شدند و از بعد و راندگی از دهر در مابین مسلم و مشرک و کافر

در این روز

در این روز که در شهر ربیع الاول عقاب عزاد ثواب در عرصه سعادت و تکرار فیض بار مولود حضرت رسول سود و ذکر گرامت فکر وفات جناب نبی محمود و سوره موسلین و قاتم انبیین و شفیع الذنبین صلی الله تعالی علیه وسلم نمودن است و بخت طعام خصوصاً در همین ایام کردن و ثواب آن بروج مقدس و سراپا مفرح و سراسر برفروغ کنیا و شفیعاً صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسانیدن و انضباط محفل یازدهم در شهر ربیع الثانی به بیان کرامات شیخ پر شرافات حضرت غوث ثقلین و مطلب شرفین و غوث مغربین سراپا هدایت و دین و یقین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه و الرضوان است و خاصه درین ایام طبع طعام کردن و ثواب آن بروج برفروغ آن بزرگ مدوح و آتیه بدعت مقبوح بخشیدن است که این افعال را در شیخ مطهر و سنت سواد خوار نیست فضائل و کرامت پناه علوم و فهم و دستگاه در تقوی و ورع سراپا انتباه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی حکیم امت نبی کریم صلیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکرمها و کتاب قول بحیل فی بیان سواد السبل فرماید و اما لافات الّتی تقری اللّٰه عظیم فی زماننا فینها عدم تمیزهم بین الموصوعات و غیرها بل غالب کلّهم الموصوعات و التعمیات و ذکرهم الصلوة و الدعوات الّتی عدّها المحدثون من الموصوعات و منها ما لغتهم فی الشیء من الترقیب و الترقیب و منها ما قصصهم قصته کربلاء و الوفاة و غیر ذلک من المعایریم خطهم فیها و الله اعلم انهم و بدعت دیگر طعام میت است دین بدعت باقسام است و آنهمه بر حسب امر ملک علام تبارک و تعالی ذکره بر تیرگی و ظلام است مانند سیوم و دم و یستم و چشم و ششاهی و سالیه و من بعد بر سر سال روزی بنام سوت میت قرار داده جهت روح او طعام بخشن که این همه از رسوم شوم بنود باطالع میثوم بوده است چونکه اهل اسلام امر خالق افغان و فرجام جل امره بردیارهند مستلط و مستولی شدند و از بعد و راندگی از دهر در مابین مسلم و مشرک و کافر

در این روز که در شهر ربیع الاول عقاب عزاد ثواب در عرصه سعادت و تکرار فیض بار مولود حضرت رسول سود و ذکر گرامت فکر وفات جناب نبی محمود و سوره موسلین و قاتم انبیین و شفیع الذنبین صلی الله تعالی علیه وسلم نمودن است و بخت طعام خصوصاً در همین ایام کردن و ثواب آن بروج مقدس و سراپا مفرح و سراسر برفروغ کنیا و شفیعاً صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسانیدن و انضباط محفل یازدهم در شهر ربیع الثانی به بیان کرامات شیخ پر شرافات حضرت غوث ثقلین و مطلب شرفین و غوث مغربین سراپا هدایت و دین و یقین حضرت سید محی الدین عبد القادر جیلانی علیه الرحمه و الرضوان است و خاصه درین ایام طبع طعام کردن و ثواب آن بروج برفروغ آن بزرگ مدوح و آتیه بدعت مقبوح بخشیدن است که این افعال را در شیخ مطهر و سنت سواد خوار نیست فضائل و کرامت پناه علوم و فهم و دستگاه در تقوی و ورع سراپا انتباه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی حکیم امت نبی کریم صلیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکرمها و کتاب قول بحیل فی بیان سواد السبل فرماید و اما لافات الّتی تقری اللّٰه عظیم فی زماننا فینها عدم تمیزهم بین الموصوعات و غیرها بل غالب کلّهم الموصوعات و التعمیات و ذکرهم الصلوة و الدعوات الّتی عدّها المحدثون من الموصوعات و منها ما لغتهم فی الشیء من الترقیب و الترقیب و منها ما قصصهم قصته کربلاء و الوفاة و غیر ذلک من المعایریم خطهم فیها و الله اعلم انهم و بدعت دیگر طعام میت است دین بدعت باقسام است و آنهمه بر حسب امر ملک علام تبارک و تعالی ذکره بر تیرگی و ظلام است مانند سیوم و دم و یستم و چشم و ششاهی و سالیه و من بعد بر سر سال روزی بنام سوت میت قرار داده جهت روح او طعام بخشن که این همه از رسوم شوم بنود باطالع میثوم بوده است چونکه اهل اسلام امر خالق افغان و فرجام جل امره بردیارهند مستلط و مستولی شدند و از بعد و راندگی از دهر در مابین مسلم و مشرک و کافر

و مومن با خدای شیطان و اعزای ابلیس سرایا موان خطاطی و ایتلافی سیدیه آمد بمقتضای آنکه مصحح
 آو جو با نوگر درنگ بر آرد و بعضی مسلمین شعار نمودند بعد از آن حکم آنکه افویای ایمان در اکثر ازمان قبیل
 العده می باشند مجموع مومنین بتاثير از دعام عام در راه و رسم عوام کالانعام تر دامن و آلوده گشتند
 کسیکه بودند انعام کیش شده پیشوایت جویشی بدعت دیگر عرس بزرگان که نام نهند و خواست
 ناخواهی بر سر هر سال بقیودی که مشابیه بشرط حاج سرایا و بلج می باشد بر سر مزارات متبرکات اولیاء الله تعالی و غیر
 و آنرا در زبان هندی میله و میدنی گویند از همین قبیل است که بالادقم ناو بیان آرا گردید بدعت دیگر نور سنگین
 و مجسم نمودن و قبر پوشش انداختن و از بالای قبر مگس راندن و صندل بالیدن و غسل دادن و بالای آن
 گنبد مجسم و یا گل و یا چوبی افراشتن و بر مزارات باشرفات اولیاء الله تعالی سدن و چوبدار و فرش و ساعت و نوبت
 نواز و غیره که ملازمین بارگاه امرای بدعت گرامی باشند مقرر داشتن همه اسراف فی الانفاق و افراط فی الامور ممنوع
 شرعی و خلاف اصلی و فرعی است و قولان بد آواز و مطربان مزامیر نواز که بر سر مزارات بامبانات اولیاء الله
 تعالی معین می نمایند بلکه زمان فاخته قیمه و مختان افختان فضیحه که انجامی سرایند و میرقصند و مومنین مانعت
 آنها نمی کنند این رسم بلاشک حرام است و مردود و جرم عظیم است و مطرود بدعت دیگر برای روح میت
 طعام یک نوع مقرر نمودن است که برای ثواب بروح رسائی فلان ولی حضرت سبحانی تبارک و تعالی فلان قسم
 طعام باید بخت و بنام فلان بزرگ فلان طعام طیار و مهیا باید کرد بدعت دیگر طریقیج آیت است که از کطیبه
 عرس میت و غیره قدری طعام جدا نموده به توقیری و تقطیمی که مصحف مجید را هم بآن صفت نمایند بر سفره میگذارند
 و در چهار کس قرآجمع شده چند آیت از کتاب کریم و قرآن عظیم قرائت نمایند و بعد از آن باوصفیکه تا آن حالت طعام را
 یکسوی نخورانیده اند و ثواب طعام حاصل نموده ثواب آن بروح شخصی می بخشند و آن اندک طعام مذکوره را
 بطور شمای تبرکه تیمنا و تبرک دست بدست می ربایند و میخورند این همه ناشروع است و ممنوع طریقه اصوب
 این است که چون در شرع مطهر ثواب عبادت مالی بر وفق سنت و اتفاق است مبنی و اصل میگرد و فقیه
 خاطر بخوابد بلا فید قسم طعامی از اقسام اطعمه و بلا وقت معین از اوقات از مال حلال براه خدای تعالی
 بخوراند و ثواب آن بهر که خواهد بخشد و یا عبادت بدنی که با قلف است جائز است هر وقت که دل خواهد
 بهر قسم عبادت بدنی که دست دهد موافق شرع مطهر آن عبادت را آدا نموده ثواب آن بهر کس از مومنی که
 بخواد بخشد طریقه افاده بار و اح مومنی موافق سنت و مرفق شریعت اولی آنست که ثواب اعمال صالحه ابناء
 بآبا و سعلین معلین و سترشدین برشدین میرسد که در حدیث شریف آمده است و در خبر بنیف وارد شده
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ بَشَّرَ سَنَةً حَسَنَةً فِي الْإِسْلَامِ فَلَهُ كَعْرِهَا وَاجِرٌ

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

کسی پروای قصد ارادت بخداست یعنی نکرده و احدى دست به دست کمالی نداده بر مریدی و مسترشدی
 بر مراد فیض باری حاضر شده مقصود ارادت و طلب استر شاد و یافتی بلکه زیارت قبر مقدس و مطهر و مرقد اقدس و اظهر
 حضرت رسول اللهی و جناب نبوت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم صحابی گشتی آری زیارت پیر کرامت قبر مزی و منور
 و منبج از کی و انور سرور انبیا اعظم و اکبر و افسر اولیا و مرشد اعلی و اصغر صلی الله تعالی علیه و سلم ثواب بلا اشبهی
 ثابت و فیض غیر متناهیست و مقرر کما قال صلی الله تعالی علیه و سلم من زار قبري و حبسه شفا
 رواه الدارقطني وابن ابی الدنيا و ابن خزيمة و البيهقي و شعب الایمان عن ابن عمر معنی اینست
 هر که زیارت قبر من خواهد کرد بفضل تعالی شفاعت من برای او حکم و جوب خواهد داشت که انشاء الله تعالی زائر قبر
 من بلا شک مستحق شفاعت من است روایت کرده است انجیدث رادار قطنی و ابن ابی الدنيا و ابن خزيمة و بیهقی از
 حضرت عبدالله بن عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما و ایضا قال رسول الله تعالی علیه و سلم
 من جاءني زائرا لم ينزع حاجته الا يزاري كان حقا على ان الكون له شفيعا يوم القيمة
 معنی اینست که آنکس که برای زیارت من بیاید باین شرط که باعث سفر و صرف و فقط قصد زیارت من باشد
 درین صورت بر من ثابت خواهد شد که برای او شفیع روز محشر شوم یعنی هر کسی که بخلوص نیت و اخلاص منویت زیارت
 من کند انشاء الله تعالی با تحقیق روز قیامت برای او بفضل تعالی شفاعت خواهم کرد و ایضا قال رسول
 الله صلی الله تعالی علیه و سلم من زارني بعد وفاي عند قبري فكأنما زارني في حياي
 معنی اینست که هر کس که زیارت من کند بعد وفات من نزدیک قبر من یعنی قبر مرا پس گویا آن زائر زیارت
 کرده است مرا و زندگانی من و در لفظ دارقطنی آمده کان گمن زارني في حياي و صحیحی معنی اینست
 که آن زائر قبر شریف من بماند کسی است که زیارت کرده است مرا و زندگانی من و صحبت داشته است در حدیث
 پر برکت و بار حمت من لیکن برتبه آن اصحاب و الاقباب که در حین حیات دنیا فیوض صحبت و برکات خدمت
 از ذات قدسی آیات امام مقدسین و مقتدای مطهرین و پیشوای مسلمین جناب رسول الله تعالی صلی الله
 علیه و آله و سلم یافته نرسیده لیکن زائر ثواب آثار قبر معلی و منبج مزی حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
 از دیگر مومنین و مسلمین ذمی فضل و کمال و مقبول داور بی همال میگردد و در لفظ حدیثه صحیحی اشاره به بزرگی درجه
 زائر است نه از ثبوت درجه صحابیت بحق زائر چنانچه بلغا مثل میزنند که زید کالاسه از مفاد این مثال زید بعینه
 اسد نمیکرد و مگر چونکه در شجاعت فایق تر از نوع جنس خود است لهذا گفته شد که زید انقدر شجاع است که در انبای
 بنی آدم مثل او نیست اگر نظیر در شجاعت او هست شیر است همچنین زائر مرقد انوار مرقد و فیوض سرور حضرت
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در اعمال ثواب اتصال مندوبات از سائر ناس انقدر و فضل و امان

که مثل او کسی نباشد الا آنکه آن مرد فیضیاب را در بندگی همین یک صفت بهیچ کلام تشبیه داده شود و ذکر
 الیه قتی و ابن الجوزی و غیره هم ذکر کرده است این حدیث را بیستی و ابن جوزی و غیره اینها از علما و مجتهدین
 تعالی و پرافتخار اسرارین باعث پوشیده نیست که از تشبیه شب و شب به هر دو بهیچیک نمیگردد و او با کمال و وفاء
 عظمی از قبر معبر و مرقد مطیب و مطهر حضرت باعث خلقت خالق اکبر جل شانہ و شفیع روز محشر و رب روی حق داد و اگر بزرگوار
 جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بفضل و عنایت تعالی فیوض بلا نهایت و برکات لاغایت حاصل و متواصل
 کرده اند و میکنند و خواهند کرد و روضه باغ جنان قبر شریفیت باشند و مورد لطف خداوند لطیف باشند و باین
 دستگیری خسته کاری و صفائی باطن و انوار قدس نشین بارواح صفوت فن حصول و موصول نموده اند و می
 نمایند و خواهند نمود **حکایت** وقت فیض یرد از وساعت دل نواز که حضرت ولی کرامت طراز و موصوفی
 شرافت و مساز و زاهد نفس گداز و عارف بلند پرواز و مجاهد کفر انداز امیر المومنین و امام المسلمین شیخ ازهر سید
 احمد مجاهد غازی علیه الرحمہ و الرضوان بعد از استعاذ سعادات و استشراف شرافات عبادت حج عظمت حج از که
 مغظمه و کبریه قاصد سفر قدس اشر مدینه طیبه و سرای مطیبه در فلانی مقام شدند بفضل مفضل بنده نواز نزه صفاته در
 بیداری بآن سر فرزند جنان شهاب و کاشف گشت که گویا حضرت خلاصه محالین و قائم دین و محبوب العالمین
 جناب سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و سلم استاده و حضرت بضعه رسول الله تعالی سیده النساء
 جناب فاطمه الزهرا در پس ظهر الطهر آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام پیانند و هر دو در فضی و کمال دست قدسی
 سر نوشت جناب مولای ذو کبریا و بزرگوار و اجابت اتنا در حق فرزند بلند و بلند از بلند خود یعنی سید احمد مجاهد غازی
 موصوف و مدوح دراز کرده اند و میخواهند که و قبیله حضرت سید احمد غازی متوت در مدینه طیبه مشرف شوند و انگاه در
 حق آن فرزند فضل چونند و عا فرمایند **نفره** بلبل خوش خوان سحر دانی چیت چو نشسته خوشنمای چمن رو که ترا میخواند
 جناب فیضاب حضرت سید احمد مجاهد موصوف که بعد از طی مراحل و قطع منازل شرفیاب و قدس آیاب دخول
 بلده طیبه مدینه طیبه شدند و در آن بلده طیبه قریب حرم مقدس و روضه اقدس در قصری از قصور آن بلده پر نور
 رخت اقامت انداختند و در شب بعد همان روز که در آن روز بکثرت اقامت آن مقام حاصل کرده بودند و وقت
 نصف شب که حضرت سید احمد مجاهد غازی مدوح را به سبب شدت و حزن محلی که لاحق حال بود از خواب بیداری
 دست داد حضرت سید موصوف از بستر خواب برخاسته و در پیچ که از ابنیه قصر سکن در برابر حرم مطهر و روضه
 منور و پر نور نشستند در آن حالت لفظه باعطای معطی رحمت عم فضل آن شیخ بزرگ بزیارت پرگامت و سترگ
 حضرت نبوی و جناب مصطفوی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مستعد و کرم گشتند **از دیده** خورشید خبر داد کرد
 آن دیده که حیران تماشای تو باشد و بجزمت فیض رحمت صلی الله تعالی علیه و سلم عرض نمودند که یا رسول الله

شخصی اذقیان آنجناب معلی و عالی مسمی بشیخ غلام علی تحفه یک جلد کتاب حمید و مصحف مجید بیت انکه بر روضه مقدسه
 برای تلاوت و قرات مقرر و معین داشته شود اتحاد نموده است لیکن چونکه در اینجا دیدیم بسیار مجلدات قرآن شریف نهاده اند
 و کسی ننخواند و به بحث تعداد مجلدات خدمت توقیر و تعظیم این کتاب عظیم ننکند اگر حکم قدسی شرف نفاذ یابد جلد اتحاد
 مذکوره را بمسمی الاس که از احمد ناس و از جمله سندنه بیت معظم و محترم و کعبه اعظم و اکرم است بدیم در جواب آن سائل
 باصواب از حضور پر نور رسالت مآب ارشاد جواز عطا بنام سر و صند در خطاب آمد **س** پیغام صبا زنده جاوید نساند
 این محبت از نطق سیحی تو باشد در بزم وصالی که دل ساده من باز آئینه صفت محو سرا یا تو باشد
 و صباح آن که در آخر آن روز حضرت سید احمد مرشدنا و مقتدانا بنابر زیارت مرقد کرامت مورد حضرت رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و سلم باجمع مریدین رفتند همین که اندرون فیض شتون حرم محترم داخل شدند میر توه فضیله
 از افضال و شفعه از شعاع خورشید اکرام حضرت ذوالجلال متعال مرئی و مشاهد گشت که حضرت سید احمد مرشدنا و مقتدانا
 بر بصارت ظاهر و بصیرت باطن دیدند که حضرت محبوب رب العالمین و سید المرسلین با هزاران انوار و بشماران برکت
 رونق افزا و جلوه آرا اند و مجمع کاسیاب اصحاب و عقاب فیض موهب جناب خاتم النبیین مجلس پیر اند و خوانی نسب
 لطیف و نهایت نطف شتون و پر از دو قسم جوهر زوایر ایض یکی قسم مرجع بمقدار پنج شش انگشت و قسم دوم
 مدور بقدر بضیه و جابه که تمامی عرصه حرم مکرّم از شعاع و لمعان آن جوهر منور و روشن است و بروی شرافت
 موهو و کرامت مملو جناب شفیع المذنبین و تاج عزت انبیاء مکرّمین نهاده است **س** این بزم جنت است در و صد
 هزار حور و هر یک بحسن مایه ده عمر جاودان و شمشاد قاتمان پری چهره در چین و در سایه های سر و صنوبر شده چنان
 بهر شار بزم تو آورده دست و هر گوهری که خازن کان داشت بیکان و از ابتدای خلق جهان تا بفتح صوفیه سوی
 بدین صفت ندیده پس نشان و چون حضرت سید احمد شیخنا و مودنا قریب بحضرت فیض گنجور حضرت رسول قدس
 مشمول علیه الصلوٰه و السلام شدند حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم فرمودند که سید احمد بیچ میدانی
 که این خوان سراپا لطافت و مکرّمه اسرطاف چیست حضرت سید احمد استادنا و پیشوای ماعرض نمودند که یا رسول
 الله تعالی من شنیدم حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم ارشاد بدایت رشاد فرمودند که ای سید احمد
 این دستنبوی لطیف و مکرّمه نطف از جوهر زوایر که روبروی من نهاده می بینی پر شرافت من است
 بیکر حضرت سید احمد مرشدنا و پیر ما میفرمودند که من آن وقت بشوق مفرط و شغف افراط آن خوان سراپا انوار
 و مکرّمه جوهر آبدار را بدو دست گرفته بر سر خود نهادم و حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم در وقت
 برداشتن آن از یک دست مبارک و مطهر خود آنرا گرفته بر سرم نهاده و سرم را در عزت و مهابات از فرق فدا
 به بس نفعت افزا و دند الحمد لله تعالی علی ذلک **مص** رحمه لطف بالادست شامش خوش توخت

زهی سعادت سعیدی که بفضل حضرت عظیم نزه عظمه جناب سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم بجالتش چنین عنایت
 و رحمت فرمایند **مسح** عه زهی سعادت آنکس که لطفش آرد یاد و بخی کرامت کریمی که بکرم حضرت کریم
 قدس کریمه جناب رحمت عالمین صلی الله تعالی علیه وسلم بنسبتش اینچنین عطا و کرمت نمایند قطعه اقبال و دولت
 امشب ز وصلش چه ملا عظام است الحمد لله چه از لطف ساقی کان باد باقی پیوستم بدامت الحمد لله **فائد**
 صوفیه عرفا و علما اگر مایه فرمایند که اصناف معارف الصافات اولیا الله تعالی از پیشگاه حضرت اله عز حکمته با انواع
 متنوع است و باقسام منقسم از ان جمله اکمل مرد و افضل فرد نیست که آنچه بر دیگران در نوم و خواب رویت و محالیه میرو
 بوی در بیداری و قیقه کشف و مشاهد میگردد و آنچه بر دیگران در حالت سکر طاری شده باشد بروی صوفیاء میسر شود
فائده ازین حکایت فیض انارت معلوم و مفهوم گردید که باطن شریعت مزکی و معنی سنت مظهره چه قدر
 مصفا و مجلی است آری بلا شک شریعت سراسر نفیس است و شریف و بی بلا شبه سنت سراسر کریم است و لطیف
 خوشحال روشن دلان که بهدایت تعالی در انوار شریعت راه روند و حوز ماحقیقت صفا قلبان که از مشرب غلب
 این بحر سعادت بهر کام و زبان جان و دل شیرین و طراوت آگین دارند بیبهات بیبهات از احوال آنانکه از شریعت
 انکار دارند که باریب شیطانی اند و ظلمانی و دزد و زحزا و دوزخی اند پیریشانی افسوس افسوس بر حقایق کسانیکه
 عار از سنت نمایند که بگمان تمیذ ابلیس اند و نجاست توامانی و بیوم اخری سزاوار نیسانی و با پیشانی حکایت
 حضرت مقتدای نا و امامنا و مرشدنا و شیخنا جناب ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان میفرمود
 که هر چه مرا بفضل تعالی از فضائل ظاهری و مکارم باطنی و روشن دلی و صفا قلبی حاصل شده همه بر برکت
 اتباع شریعت و بمن اقتدای سنت و اصل و شامل گردیده **مسح** مولوی از خود نشد مولای روم
 تا غلام شمس تبریزی نشد **حکایت** عالم سرایان کار و سید باقی و شیخ یرعلی و ولی الهدی
 حضرت مولانا سید قطب الهدی که یکی از اقربای علیای حضرت نجم ثاقب فلک ولایت و کوکب باهر سپهر
 هدایت امیر المومنین و امام المسلمین ولی افراد جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان بودند و بافضال
 ملک لازوال و کثیر نوال جل ملک و عز نواله یکی از اولیای باصفا و شخصی از اتخاض عرفاء عهد خود بودند در ابتدای
 شوق سلوک راه ولایت و آغاز ذوق حصول سبیل معرفت خواستند که خود را تسلیم بچنان نمایند که با وصف کشف
 و کرامات باطنی لباس تقوی ظاهری موافق فتوای اولای شریعت معنی بر بردوش حال و قال ارسته باشد
 و خویش را تفویض عارفی سازند که با وجود عرفان غنی طایفه در عجل مطابق بیج سنت حضرت ولی رسالت عالی
 و صاحب نبوت متعالی جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بر جسم و جان پیرایه باشد برین شوق
 و شغف مدتی دراز و عذقی طوالت پرواز در اطراف جهان و کثافت زمین و زمان سفر گزین و سیر آئین بودند

در هر شهری که آوازه عرفان عارفی می شنیدند در آنجا رسیده دهری در خدمتش بسر میبردند و تفتیش حالتش بحسب
 مدعای خود میکردند و در قریه که شهره شیخی سماعت می نمودند در آن بنده خود را رسانیده و در خدمتش تا دیر می ایام حیات
 منتظی مینمودند و تحقیق تحقیق بروفق مراد خویش می جستند القصد اگر چه آن عارف صافی و عالم کرامات و انبی زانی
 درین جستجو بسر برد و ایامی درین تگاپو منتظی ساخت لیکن از حصول مقصود گوی ناکامی در باخت و از وصول مطلوب
 مایه یاس انجامی حاصل ساخت زیرا که عارفی که در فیوض باطن و در امور ظاهر بالکل موافق شریعت باشد و شیخی که در انوار
 قلبی فاضل و در عادات و عبادات جوارجی همگین مطابق سنت باشد نیافت و وجدان چنین انسان سر اسر فیضیان
 و سر بسر تقرب حضرت منان عم امتنان از محالات شناخت اگر جای ذات فیض سمات عارفی در کشف و کرامات
 باطن کامل میدید و از گلزار صحبتش بلا شک و شبه گلهای انوار ایمانی و اسلامی چید لیکن در بعض امور خدمتش را به تقاضای
 و رع نمی پسندید و اگر در سرزمینی در صحبت نفس بر قدس شیخی میرسید و از فیضان صحبتش بهره آینه و البته فتوح نفاست
 روح و نور قلب حاصل نمی نمود و بر مراتب ولایت آنوی باطن منجلی اعتراف بر ندگی می نمود لیکن چون بندی
 از حالاتش غیر مطابقت سنت میدید از صحبتش دامن مصاحبت می چید تا آنکه وقتی و تا آن زمان که هنگامی عالم
 اعلم علما از زمان و فاضل فضل و دوران شمع روشن شبستان علم و گل بازنگ و بوی چمنستان فضل و حلیم
 اشرف مفسرین و اکرم محدثین مولانا شاه عبدالغیر محمدت دهلوی علیه الرحمه با حضرت مولانا سید قطب الهمدی
 علیه الرحمه فرمودند که آنچه آنجناب شیخ سعید مانند در فرید درین بحر دنیا پر محن شدید و با فتن مزید بدستیار نخواهی بود
 بشتر ایطی که می جوئید نخواهید یافت که وجدانش محال است و سرای خیال و آنچه انصاحی ولی حمید مثل شاه باز سفید
 ازین بیابان و نیار نار شدید بسی و کوشش تلاش و تگاپو میخواهد بقیودیکه مرکز خاطر دارد بدست نخواهد آمد
 که دست یابی اش فقدان اتصال است و حرمان وصال لهذا و بپاس ندانند و اولی آنکه ازین تلاش و تحبوس دست
 جد و کد باز داشته و پای تردد و سعی بدامن صبر و شکیب کشیده بصدق و اراده صداقت مائل بفرط خشوع و خضوع
 و تمام التجا و رجوع بحضرت قدس مادی مطلق عم هدایت و جناب مفضل برحق جل فضل نموده کتاب و سنت سرایا
 کرامت را مقتدا می ظاهر و باطن و پیشوای اسرار و علن خویش ساخته در پی آن مادی روشن و روشن شد فن
 مقتدی و گام زن باید شد از آن باز آن شهر باز میدان شریعت و کوب ثاقب ساطع طریقت از شیوه گام نمی چیدن
 نوددی در روشن قدم گذاری آفاق گردی باز آمده خانه نشینی و گوشه گزینی شعار حالات و شغل اوقات خود
 ساخت و سحیه رضیه عمل بروفق کتاب و سنت صفات ملت و و تیره پر خیر شغل اعمال بحسب فتوای شریعت
 قدس طوبیت پیش گرفت موبه عبادات و سر اسر عادات خود را بر شریعت و سنت ساخت و علم تقوی و ورع
 باقصی الغایت در میدان روزگار برافراشت بفضل و کرم حضرت مفضل و کرم جل فضل و علم کرمه زنده سیرت

قدس سریت آن بزرگ بر فضیلت مشهور جهان و اطراف وصیت خصال حمیده و آوازه مکام پسندید اش
 معروف زمان و کثافت گردید هر که در صحبتش میرسید و رانگ مدت از پرتوه نور باطن صفاتش جسم و جان
 خود را محو نور و محو میدید و آنکس که برخی زمان در مجلسش درنگ می نمود در پاره وقت از فیضان مصاحبت آن
 شیخ با رحمت حال قال و بال خود ملو از نور تقوی میگردد ایند حضرت ابدی مولانا سید قطب الهدی علیه الرحمه عادت
 داشت که نماز پنجگانه در سفر و حضر اول وقت ادا میکرد و اوقات لیل و نهار و ساعات حیات مستقار را معروف و معمول
 یاد حضرت پروردگار جل ذکره می نمود و انفس عزیز عمر ناپایدار را انعام بر نعم حضرت معطی و نعم عزاسمه دانسته در نغویات
 نفسانی و غرضات شبههانی اصلا معمول نمیکرد و بهیچ وجه تمامه انفس نفیس زندگانی لذت انیس را بسندول در طامات
 قلبی و عبادات بنده فی سوانق قاعده شریعت و مطابق ضابطه سنت میفرمود و بجز اشتغال علوم و فنون دین و شریعت
 فیض شئون کاری و بغیر از شغل صوم و صلو و ذکر و فکر یاد حضرت کردگار تیره ذکره شعاری نداشت حضار مجلس ملائک
 مانس آنولی صنفی میگفتند که بعنایت حضرت ذوالانعام والا کرام عم نعمه و برچهره بر مهر و سعادت بهر آن یگانه و در واقعی
 از ظایق من تحت سپهر آن مرتبه انوار ایمانی و نور اسلامی ظاهر و باهر بود و بچشم بینندگان معانیه می نمود که در تصویر تحریر
 راست نیاید و در تقدیر تقریر درست نمیفند **ع** ازان بود و آراسته آب و گل که مهری خدا داشت در حال و دل و جناب
 این سید حمید و عالم مجید را خواهری بود بس تنقیه و نهایت عابد و بعنایت صالحه که انوار ایمانی و نفاس الیقانی در
 ناصیه ظاهری و کیفیت باطنی اش بدرجه اعلی و مرتبه اولی بود و بارز بود و فضائل صفای حال و صفات بل با اتباع
 شرف شریعت شرافت احوال جمع و قرآن دشت و آد مقام و مدعای کلام آنکه برادر معرفت میر و خواهر بر خیر بر دو
 فرقدین سما و سارف و ماه و مهر سپهر عرفان بودند و درین تیره خاکدان که را فرا و خیره مکان که ورت پیر روشنی
 چراغ ایمان و نور شمع شبستان اسلام و ایقان بر مرتبه کمال روشن و منور داشتند بقدرت حضرت ذوالقدرت
 العجائب تبارک تقدیره برادر عالی قدر و خواهر کرامت مصدر با هم اقرار بر قرار و عهد استوار نموده بودند که هر که از ماتبعان
 تقدیر حضرت رافع سما و سموت بخشش ثریا جل و علی بیشتر از دیگر و قبل از همسر از دنیا بپیشور و شتر انتقال نماید و وفات
 سازد باید که بفضل و عنایت تبارک و تعالی صاحب خود را در حالت رویا از کیفیت موت و کمیت فوت اطلاع دهد
 و اعلام نماید **حکامیه** ناظران اخبار و ناقلان آثار آورده اند که در زمان قبل از بعثت بر مکه مت
 حضرت رسولنا و شفیعنا و مقتدانا و یار دنیا جناب سرور عالمین و خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و ملک
 طغی و ملوک تابع تلکی بود اقدار آثار و یادشاهی بود دولت یار و اقبال کار سسی بمرشد ابن کلال در ایام حکومت
 شیخ خوانی مایل دید و فراموشش کرد چون بیدار شد حقیقت حال آن خیال را از کاهنان سوال کرد
 گفتند خوانی و خیالی که بنسبان بر اتصال است افهام ما از ادراک تعبیر آن بجز با احتمال است روزی بعد از انقصا

پاره از دهن بزم شکاری رفت و از لشکر جدا ماند و بدامن گوی بلند رسید خانه دید که غوزی از خانه بیرون آمد و او را
 فرود آورد و مرشد از پنج راه بیا سود و خواب رفت چون بیدار شد دختر خو بردی غنچه حسن و ملاحظت موبو عفری
 نام بر بالین خود نشسته یافت که بهزار کند زیبائی و صد هزار دام رعنائی دل مشتاق عشاق را بسوی خود می تافت
 رباعی ازین سه پاره عابد فریبی ملائک صورت طاوس زیبی چون که بعد از دیدنش صورت نمیداد و وجود پارسایان
 شکیبی و آن دختر صباحت اثر او را دلداري کرده طعام حاضر ساخت مرشد در حسن و جمال دختر نگریست و بهزار
 جان و دل دست تعشق بدان محبتش آویخت و از دختر زیبا منظر مسلت داشت که ملک ملک شکاکیت دختر گفت
 مرشد بن کلال که کاهنان را جمع آورده تا خواب فراموش شده را تعبیر کنند نتوانستند مرشد گفت مگر ترا در تعبیر خواب
 و تاویل رویا صداقت مآب و قونی هست گفت آری گفت از آن رویای بسو گرا باری گو و گرد تفکر و تردد
 از لوط خاطر رای رویا بشو گفت خواب دیدی که گرد باد با متعاقب و متوالی یکدیگر پیدا شده بعنان سما و افق
 رفت نما رسید و طرز میان آن عجز آتشها ظاهر گشت و دود از آن بیرون میگشت بعد از مشاهدات این حالات جوی
 صفاروی از آب صفاتاب ظاهر شد و دیگر آنچنان مکاشف و مشهود گشت که مروی بفضل فردی باشا میدان
 آن آب صافی و ما پرا و صافی خلایق را ترغیب و دعوت میکرد مرشد گفت حقیقت خواب همچنین بود که در معنی
 بیان و موقع تبیان آوردی تعبیر آن چیست گفت گرد باد با عبارت از ملوک است و دود و آتش موافقت
 و مخالفت ایشان و جوی پر آب ورود مشحون ما همچو کلاب شریعت عزاد سنت بیضا است و منادی پیغمبر خسته سیر
 صلی الله تعالی علیه و سلم که مبعوث شود از اولاد امجاد نصر و هر که شیوه پیروی و متابعت آن نبی زکی و تقی و فاضل
 و فی پیش گیرد از عقوبات اخروی رهایی یابد و هر که ازین سبب رضیه اجتناب ورزد در جزا در نکال آن بعد از
 سلاسل و اغلال گرفتار آید نفوذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی پس گفت ایملک میخوابی که مراد مرزا و حجت
 خود مشک سازی و گوی مراد بر عرصه وصال من در بازی و این امر غیر ممکن است و مقصود لایمکن هر که سر
 بر خط فرمان دلیل نمیداند کی میر شودش روی بره آوردن چه اگر چنان کنی که دلت میگراید و خاطر میخوابد
 سیکه طاقت مقاومت با و نداشته باشی بدشمنی تو برخیزد و بعد اوت تو کمر بند دهانا که یکی از جنیان بقدرت
 کامله حضرت خالق آدم و جان جل حکمت با آن دختر سراپا جمال و آن راز سودت در سر محبت در کار سیداشت
 و نزد تعشق با و درمی باخت مرشد ترسید و از آن غریمت در گذشت کجا مجال که جویم وصال همچو تویی
 بس است همچو من را خیال همچو تویی ازین حکایت ندرت ارات حساست دنیا و رجاست نفس ادنی و لطافت
 دین علیا و نفاست شریعت عظمی متفطن و متیقن میگردد که چونکه نمود بی بود شایبی دنیا و کام روانی این دار
 ادنی سراسر غبار کدورت افزا یکسر حس و خاشاک تکه پیر است بصورت گرد باد ما نمودار گردید

سر غبار است این پهن دشت ازین چشم پوشیده باید نهشت و از آنجا که موافقت و مخالفت و محبت
 و مقارنت ملک نفس ملک دنیای دنی سراسر نفسانی است و شیطانی و لهند اسرا یا اضرار و مصائب رسانی
 بنا بر آن بیت وفاق و صلح و اتفاق و بصورت دود کلفت افروزان و نفاق و میکار و بشکل شعله های آتش
 سوزان با حساس رسید اگر چه انسان با صلاح کار دنیا مشغول است خالی از کثافت و کدورت نیست و اگر آدمی
 بر نرم و کارزار دنیای فنا شعار مشغوف است بغیر از نقصان و مضرت نی جهان و کار جهان جمله پیچ در
 پیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق و از آنجا که دین معلی و شریعت مجلی رحمانی است و نیر دانی و بیابان
 نذر اسرا یا نورانی است و مستعد و معد فیض رسانی بنار علیه تصویر جوی آب روان و نهر جریان عنوان با صوت
 مبارک و منجلی داعی کرم داعی لطیف خود بقرین فهم و قرآن علم انجاسید تدبیر خود امر و زکن انجوا به که فردا
 هر چند که فریاد کنی سود ندارد **فصل** ابرار است حضرت نبی مختار و اخبار از گروه متابعتین رسول حبیب
 حضرت کرد کار قدس شانه بود اند که گرفتار آن نخبه تعذیب جنات را بعونه تعالی از قید و بند نجات داده اند
 و آن مرده شیاطین را از ایذا رسانی انسانی رد و دفع نموده **و** دیگر بگزینان قوم که قرآن خوانند
بدعت دیگر از آن بر قبر دادن بعد تدفین است که در بعض بلاد سنت ملتر نه مبتدعین است و این آذان
 از سنت یهود نیست پس بدعت و کرده بود زیرا که فقها تصریح فرموده اند که کرده است نزد قبر انچه یهود
 از سنت نباشد فی العالم کبریه یگوید **عِنْدَ الْقَبْرِ مَا لَمْ يُعْهَدْ مِنَ السُّنَّةِ وَالْمَعْمُودُ مِنْهَا**
لَيْسَ بِالْأَذْيَارِ قَدْ قَامَ دَرَقَتَاوِی عَالِیْکَیْسِتْ که کرده است نزد قبر انچه یهود از سنت
 نیست و یهود از سنت نیست مگر زیارت قبر و عازر د قبر ستاده و در در البحار قوم است **مِنَ الْبِدْعِ الَّتِي شَاعَتْ فِي**
بِلَادِ الْهِنْدِ الاذ ان علی القبر بعد الدفن انتهى یعنی از بدعتها بیکه شاع شده اند در بلاد هندوستان آذان
 بر قبر میت است بعد دفن آن و بعض شافعی که مجوز این آذان و قائل سنیه آن شده بودند این حجر کجی که نیز
 شافعی است در شرح عیاب بر رد قول ایشان پرداخته چنانچه خیر ربی از حنفیه در حاشیه بحر الرائق این را ذکر
 ساخته **بدعت** دیگر الصلوة الصلوة سننه المجمع در بیان آذان اول و آذان خطبه بر و جمعه گفتن
 و بوقت نماز تراویح با یک الصلوة الصلوة سننه التراویح دادن و به الصلوة الصلوة اعلام نماز عید کردن است
 این صلواتها اصلا در شریع شریف اصلی ندارند پس همه آنها بدعات قبیحه باشند و تشریعی از علمای حنفیه در
 شرح مصابیح نوشته **أَمَّا السُّنَّةُ بِالصَّلَاةِ الصَّلَاةِ الَّذِي يُعَادُّهُ النَّاسُ بَعْدَ الْآذَانِ**
عَلَى أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُ بَدْعٌ يَدْخُلُ فِي الْقِسْمِ الْمُنْهَى عَنْهُ انتهى یعنی اما آذان به الصلوة الصلوة
 که عادت آن کرده اند مردم بعد از آن بر درهای مسجد پس بدستیکه نذر مذکور بدعت است داخل قسمیکه نهی کرده

آذان و اذان بر حنفیه

بیمه الصلوة سننه المجمع در بیان آذان اول و آذان خطبه بر و جمعه گفتن

شده است ازان **وعن ابن جریج** قال أخبرني عطاء بن عباس وجابر بن عبد الله قالوا
 وروایت است از ابن جریج که گفت خبر داد مرا عطاء از ابن عباس وجابر بن عبد الله که فرمود این هر دو صحابی
 لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی نبود یعنی در زمان آنحضرت که اذان گفته شود روز عید فطر
 و نه روز عید اضحی تم سألته یعنی ابن جریج میگوید پرسوال کردم عطاء را بعد حین من ذلك بعد
 زمانی ازان سئله مذکوره فاخبرني پس خبر داد مرا عطاء قال أخبرني جابر بن عبد الله ان الاذان
 للصلاة یوم الفطر گفت عطا که خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان من نماز را روز عید فطر
 این بار عطا تخصیص کرد روایت را از جابر و همین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت
 حین یخرج الإمام ولا بعد ما یخرج نیست اذان روز عید فطر هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز
 و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء ولا شئ و نه آواز دادن خیا که
 گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یوم فطر
 ولا اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم روایت کرده است این اثر را مسلم در صحیح
 خود بدعت دیگر الصلوة و اسلام علی رسول الله علیه و آله بعد ازان گفتن است که حدوث
 آن در ربیع الآخر سنة هفتصد و شتاد و یک شده و بعضی بدعت حسنه بودنش قائل گردیده و قول این
 بعضی از کلیات شرع مردودی شود زیرا که این بدعت در شرع اصلی ندارد و بدعتیکه چنین است بدعت حسنه
 نبود بلکه بدعت سیئه باشد و بدعت سیئه بودن این عمل در شرع الهیه و رساله بدعت
اقتدی و قتاوی ذخیره السالکین مصرح است و نامشروع بودنش نزد اهل تحقیق
 و تنقیح محقق و منقح بدعت دیگر بر چشم نهادن انگشتان و بوسیدن آنهاست وقت شنیدن
 نام آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در اشهدان محمد رسول الله و وقت اذان بعضی عاملین این عمل را
 سنت آدم علیه السلام گویند که هرگاه نور آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم در ناخن ابهام حضرت آدم
 علیه السلام ظاهر شد حضرت آدم علیه السلام ناخن خود را بوسیدند و بعضی دیگر در نفع این عمل احدث
 نقل می سازند و میگویند که بموجب خبر مخبر صادق کیسه مداومت برین عمل میکند چشمان او از رمد محفوظ
 می ماند جواب فریق اول آنست که اول روایت قصه آدم در کتب معتبره حدیث یافته نشده است پس
 چگونه حجت باشد و به فرض صحت روایت وقوع این عمل از آدم علیه السلام بوقت ظهور نور شده بود
 اگر بوقت ظهور نور در ناخن شما از شما نیز این عمل واقع شود مضائقه ندارد پس بدون ظهور نور
 بوسیدن انگشتان وقت شنیدن نام سید مرسلان در اذان چگونه سنت آدم باشد و جواب

الصلوة : اسلام بعد ازان

بدعت بوسیدن انگشتان در اذان

فریق ثانی اگر احادیثیکه تحت ایشانند به اتفاق محدثین نقادین حدیث بی اصل و بی سند بوده اند
 پس قابل اعتماد و اعتبار نباشند کلام سخاوی در مقاصد حسنه و ابن ربیع در تمیز الطیب عن الخیب و زرکانی
 و ابن طاهر فقی و ملا علی قاری و غیرهم در رسائل موضوعات نص است بر عدم ثبوت این احادیث و شیخ
 جلال الدین سیوطی در تفسیر المقال گفته که احادیثیکه درین باب مروی اند همه موضوع اند و یعقوب بن ابی
 از صفیه در خیر جاری شرح صحیح البخاری بعد نقل عبارت عینی از عمده القاری نوشته که ازین عبارت عینی
 استماع این عمل یعنی نهادن انگشتان و بوسیدن آنها در آذان معلوم می شود بدعت دیگر دعا
 و رفع الیدین در طبعه بین الخطبتین بر وجهی است در بعض این بلاد مردم عادت این دعا دارند و بر تارک
 آن طاعت کنند حال آنکه این فعل مخالف عادت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و مضاد طریق نبی
 اکرم است **عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یخطب خطبتین**
کان یجلس اذ اصعد المنبر روایت کرده است از ابن عمر که گفت بود رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 که خطبه میخواند دو خطبه بود که می نشست چون می برآمد منبر را حتی یفرغ تا آنکه فارغ می شد **اراه المؤمنین**
 راوی از ابن عمر میگوید که گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤمنین چون یادداشت اراه گفت ثم یقوم
 فخطب یستر بر میخواست آنحضرت پس خطبه میخواند **ثم یجلس و لا یتکلم یستری** نشست و تکلم نمیکرد و نه بدعا
 و نه بغیر آن **ثم یقوم فخطب یستری** ایستاد پس خطبه میخواند خطبه دوم شیخ عبد الحق در لغات نوشته **لم یصح**
من دعا عن النبي صلی الله تعالی علیه و سلم نه رسیده است درین جلوس بین الخطبتین دعا
 از نبی صلی الله تعالی علیه و سلم و سنناتی در حاشیه به این نوشته **رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین** غیر
 مشروع یعنی برداشتن دو دست نه عارض میان دو خطبه غیر مشروع است و در جامع الخطب مسطور است
رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین حرام است و در فتاوی جامع الروایات و ذخیره السالکین و رساله دعا
 بر این عمل منع وارد است پس اصرار بر فعل آن و سوسه شیطان ماردست بدعت دیگر معانقه بعد نماز
 عید است چون مردم از نماز عید فارغ می شوند بی محابا در بر یکدیگر می چسبند این چه حرکت بیجاست و شرکت
 طریق ناسزا و نفس معانقه از غرق و کلام است پس جواز از آن تخصیص بعد نماز عید چه مقام **عن انس قال**
مرجل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه روایت است از انس رضی الله عنه که گفت پرسید
 مروی از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یا رسول خدا مردی از ما یعنی مسلمانان پیش می آید و ملاقات میکند
 برادر یا دوست خود را ایچنی که آید و تا کند سر و پشت را برای آن برادر یا دوست خود قال لا فرمود نکند
 قال باز گفت آموزد بحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم **افلیتراه یوقبه** آیا پس معانقه کند و بوسه زدن

و دعا در خطبتین مروی است

مسطور است

برادر خود و دوست خود را قال فرمود کند قال افياخذكم بيده و كصاحجه گفت انزد پس بگیرد دست
 او را و مصاحجه کند او را قال نعم فرمود آری دست بگیرد و مصاحجه کند رواه الترمذی روایت کرده است
 این حدیث را ترمذی در جامع خود این حدیث در منع معانقه دلیل افخم است و حجت امام محمد و امام اعظم نزد حنفیه مصاحجه
 بعد نماز عصر و فجر با وجودیکه عند الملاقات سنون و شروع است از جهت این تخصیص مکرره و نا شروع پس
 حال معانقه از جهت تخصیص بعد نماز عید چه باشد و آنچه صاحب در مختار مصاحجه بعد نماز فجر و عصر را تقلید نموده
 لا باس به و بدعت حسنه نوشته قولش محل نظر گردیده لهذا شامی در حاشیه در مختار متعقب آن شده و ملا علی قاری
 در مرقاة شرح مشکوٰۃ می نویسد و اما عند المحقیة فمكرورة انتهى یعنی و اما مصاحجه بعد نماز عصر و فجر
 نزد حنفیه پس مکرره است بدعت و دیگر اسراف در مواقع سرور و سرور موفور و مواضع سرور و بهجت
 مخصوص است مثل نکاح و ختان و ولادت که دختران و پسران را به باعث کبی بصاعت مناکحت نمیکند تا آنکه
 بالغ و جوان بلکه در بعضی احوال بس کهول و انحطاط نشان و شیوخیت تا توانی بنیان میسرند و درین احوال
 و درنگ بسا حالت باز نکاح محرمات بی نام و تنگ می کشد و ختنه ولدان متروک میدارند تا آنکه جوان می شوند
 و انگاه مخنون می سازند و نوبت بکشف عورت که مستوریش از مفروضیت است میرسد همان بهتر که بهر چه از
 مال حلال دست دهد معاقدت نکاح و ختان اولاد بزرودی کرده دهند و فقهای کبر و علمای عظاما علیهم
 الرحمه میقات ختان را سن نه سالگی قرار داده اند و مقرر کرده و ختنه نسوان که از شرف استحباب خالی نیست
 باکل متروک است و نا معلوم اگر آنرا هم رواج دهند بهتر باشد و خوشتر و سببیش آنکه در سن طفولیت مقرر
 و معلوم ختنه مردان مردان نمایند و ختنه زنان زنان قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 ان ختان سنة للرجال و مكرمة للنساء رواه احمد عن والداي الملقح والطبري في الكبير عن
 شداد بن اوس و عن ابن عباس معنی این است که ختنه سنت مکرره است برای مردان که اگر نکنند گناهکار شوند
 و امر مستحب است برای زنان اگر نکنند ثواب باشد و اگر نکنند نیز گناهکار نباشند روایت کرده است این حدیث را امام احمد
 رحمه الله تعالی از والد ابو الملیح و طبرانی روایت کرده در کتابی که مسمی بکبیر است از شداد بن اوس و ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما و عنهم بدعت و دیگر رسوم ماتم و حداد است که اهل خانه و اقربای موتی در گریه و زاری
 و آه و ناله حالات و تصنیعات بجا خلاف شرع می کنند و الفاظ بی ادبی که از جناب قدسی سراسر عدل الشی
 حضرت اکه دارین پناه غرضیون میگویند و از اصدا چنین الفاظ گاهی مجرم و زنجار و گاهی کافرتیه کار میشوند العیا
 بالله تعالی من صد و روزه الافعال و الاقوال الضال رباعی شرط است که در امر قضا دم نرنی و زیغونه که
 گفتی نه تو مردی نه زنی و کل را چه مجال است که برسد ز کلال و کز بهر چه سازی و چرا می شکنی و لازمه عبودیت و شعار

بدعت اسراف در نکاح و غیره

بدعت و احوال

عبدیت جز این نیست که در امر فرح و نشاط قد شاکر باشد و گفت و کلام صد صابر مصرعه دست سلطان هر چه خواهد کرد کند
 مصرعه هر چه آن خسر کند شیرین بوده و لباس سیاه پوشیدن و لباس در بر افکندن و طعام نجس و خواهی خواهی صورت
 به تمام زندگان مشایبت دادن و دیگر احوال مزخرف و حرکات مناسب تلف می نمایند و این همه ناپاک و فحش است
 طریقه پسندیده سنت و شیمه گرمیه شریعت همین است که دیگران تا عرصه سده روز برای و ارثان میت طعام بفرسیند
 و تغزیت اهل موتی نمایند فقط وزن بیوه را همین قدر حکم است که تا ایام عدت که چهار ماه و ده روز می باشد
 بخانه بروج نشسته ترک زینت نماید فقط و بعد انقضای مدت عدت مختار و مجاز است موافق شرع شریف هر چه
 خواهد بکند و معنی تغزیت در شریعت شرافت طریقت همین دارد شده که در نه موتی را ترغیب صبر و شکیب باید کرد
 و تحریر رضا بقضا باید در او کمال صلی الله تعالی علیه و سلم لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر
 حلال نیست مرزنی را که ایمان دارد بخدا و روز آخرت آن محمد علی صلی الله علیه و سلم ثلاث لکال اینکه ترک زینت نماید
 و از از شب الا علی روح اربعه اشهر و عشر مگر بزوجه خود چهار ماه و ده روز رواه البخاری و مسلم
 عن امة حبیه و زینب بنت جحش روایت کرده است این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین از ام حبیه و زینب
 بنت جحش و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و روایت است از
 عبد الله بن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم لیس من امر صریح الحد و تشیع الحیا
 و دعی بدعوی جاهلیة نیست از کسی که بزند حصار بار و باره کند گریان بار و بخواند خواندن جاهلیت مثل نوحه
 و غیره بدعت و دیگر عاز نکاح ثانی است که از مخالفت و مشابعت کفره نمود مردود و مخیره کفار بندگان مردود
 این عار دلالت کار در مومنین سعادت یار و مسلمین با انوار شیوع یافته در ترک نکاح ثانی و منع مناکحت از اهل زوج
 قانی ظهور مفساد و فتن و بروز قبایح تقوی شکن و قضاخ و رع بر افکن است که بر عارف خیر و عاقل صبر
 مخفی و پوشیده نیست لطفه بنی آدم که فضل هضم رابع است و چون او عیبه اش تمثلی و پراز و میشود لا محاله
 فضول دیگر و سیما مثل فضلات مزراثر شهوت خروج از بدن انسان میکند و مضطربش محال و خجالتش
 دور از خیال برین تصویر و بدین تقریر حکم ضرورت برای خود مخبر جمی خواه شرعی باشد یا غیر آن پیدا خواهد کرد
 و بدست خواهد آورد **نکته** اگر بشنوی پند و اندرز من چه تو دانی که تشکبه از شوی زن چه جوان که
 تشکبه ز جفت جوان چه بویره که باشد ز تخم گوان چه که مردان برای زن مانند زن چه فرون ترز مردش بود جوان
 و نفوس تقوی مانوس که اساک نفس از شهوات شیطانی و مشتبهیات نفسانی نمایند قلیل المحسوس و قلت المحروس
 ابل در اکثر اوقات و بیشتر ساعات مراسم و جهان چنین اشخاص قرآن در نوس و سر بر مطهر می گذراند
 در خانه خالی بر خوان عقل باور نکند کز رمضان اندیش و دیگر قباحت و ثانی نقصان پر وقاحت آنکه درین

و شمار بطنان حکمت بالغه حضرت الهیه میشود العیاذ بالله تعالی منه که حکیم علی الاطلاق و خالق اسرار خلایق انفس
 و آفاق غرضت و جل حکمت تزیج ذکر و انشی را سبب تولید نوع بنی آدم که نوع پسندیده از انواع عباد بدرگاه موهب
 سبب او معادست جل قدرته فرموده است و در عدم مزاجت کارخانه نسل و کثرت و ولادت بنی آدم معطل میماند
 و در حدیث غرت حدیث شریف و روایته قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا
 فَإِنِّي مَكَاتِرٌ بِكُمْ الْأُمَمُ وَلَا تَكُونُوا كَرَهْبَانِيَةِ النَّصَارَى رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ مَعْنَى أَمِنْتَ
 که فرمود رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مناکحت کنید پس تحقیق که من در روز قیامت فخر کننده ام بسبب کثرت
 شما که امت منید بر دیگر انبیا و ائمه آنها و معمول کنید مثل عمل رهبانیت نصاری که زیاده اقتبای نصاری به نیت عبادت
 حق جل و علی ترک مناکحت میکنند و نسل انسان را ضایع میسازند و فخر بنی کثرت است آنست که چونکه بسبب اعمال صالحه
 است از بارگاه ملک و باب غم عنایت بسیار ثواب و اجر بلا حساب بر بنی آن امت میرسد لهذا هر قدر که امت
 زیاده همان قدر اجر و ثواب در حق بنی آن امت زیاده است حضرت رسول مقتدای ما را و احنا و قلوبنا فداه علیه
 الصلوة و السلام را بسبب کثرت امت از دیگر انبیا علیهم الصلوة و السلام ثواب زیاده تر حاصل خواهد شد
 روایت کرده است این حدیث را بیهقی از حضرت ابی امامه رضی الله تعالی عنه و الايضاً قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمُ يَقَامُ الْقِيَمَةُ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقُ فِي الْجَامِعِ
 عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ مُرْسَلًا مَعْنَى این است که نکاح کنید و قسم بنی نوع خود را بسبب مناکحت زیاده کنید
 پس تحقیق که من در روز قیامت فخر کننده ام بیاعت کثرت شما که امت منید بر انبیا و امتان دیگر انبیا روایت
 کرده است این حدیث را عبد الرزاق در کتاب خود که مسمی بجامع است از سعد بن ابی هلال بطور مرسل و تحقیق معنی
 فخر درین حدیث موافق تحقیق حدیث سابق است پس بدین شد که در عدم مزاجت و فقدان مناکحت قلت
 است لازم است و در قلت امت عدم خوشنودی حضرت پر برکت و والاهت و جناب شفیع الامت صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم مستلزم و در ناره ناسندی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عدم رضای حضرت مولی
 و شهنشاہ معلی تبارک و تعالی ثابت است و لازم و در ناخوشنودی جناب اینزدی عم رضائه عذاب سرمدی
 و زیان ابدی در حق انسان باکیدی واجب است و مستحکم و نقصان اگره این عار نیست که از سنت اسلام عار
 نمودن قرینه کفر و نفاق است و صاحب آن مستلزم و در ناره ناسندی کار العیاذ بالله تعالی نقیض
 و تعقل و انچه در حدیث ارشاد و تورات عز و شرف و روایته قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَيْمَانُ امْرَأَةٍ قَعْدَتْ عَلَى بَيْتِ أَوْلَادِهَا فَهِيَ مَعْنَى فِي الْحَبْطِ رَوَاهُ ابْنُ بَشِيرٍ عَنْ أَنَسٍ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مَعْنَى اینست زنی که شوهرش نمیرد و اولاد یتیم بگذارد و آن زن عفت فن بنیت

رضای حضرت خالق زمین و زمین جل خلقه بپاس تربیت اولاد و تائید نامی خود و تحمل مشاق تجرد بر نفس خود اختیار کرده
 در خانه یتیمان خود برای تربیت آنها بنشیند پس آن زن نفس شکن چپین محسن روز قیامت همراه من و جنبت
 حضرت ذوالنورین عم امتنا خواهد بود روایت کرده است این حدیث را ابن ابی شریحه از حضرت انس رضی الله تعالی عنه
 سیما مستقول عقل است و مکشوف از کیا که از مفاد این حدیث منع و نهی کاح ثانی مستفاد میگردد و چه اگر آنحضرت
 صلی الله تعالی علیه و سلم عمل بالغیرت را ارشاد فرمودند که هر زن شسته که شداید تجرد شد و فی الله بر نفس خود
 اختیار کرده پرورش یتیمان کند روز قیامت بعنایت تعالی درجات جنات علی یابد و حضرت فخر ولد آدم و سرور
 عالم و جناب واقف علوم حدوث و قدم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم این نه فرموده اند که هر زن بیه که ترک
 کاح ثانی کند صرف بدل این عمل بفسره بالجنه گردد و فتنه بر و تفکر بدعت دیگر افزونی بهر کاح است
 که باغوا می شیطان بعد از هزاران و اعداد صد هزاران بن بیشتر و اکثر از آن میرسد و این امر تحت قبض و بر فضیض
 است زیرا که در شرع کرم و دین معظم مقرر به جهت استحلال فرج است کما قال صلی الله تعالی علیه و سلم
 استحل فرج النسا کما طیب امرکم رواه ابو داود فی مسند ابی یوسف عن یحیی بن یعمر مرسل معنی این است
 که طلب حلال کنید در حق فرج نساء بیا کترین مالهائی خود مراد باین ارشاد امر مهر است روایت کرده است
 این حدیث را ابی ذر مرسل خود از یحیی بن عیمر رضی الله تعالی عنه بطور مرسل و در آن آنکه که قدر مهر افزون
 از طاقت شو و بیرون از استطاعت فرج استحلال نگا بفرار دانه میشود و فرج را اصلانیت آدمی مهر
 نمی باشد چونکه رواج مهر فوق از احاطه طاقت و افزون از حیطه استطاعت شیوع یافته مردم میدانند
 که امر بتقدیر مهر حلال آئین و کار تقریر کا بین رواجی است در مومنان و مسلمانان که وقت مناکحت
 گفتگوی آن مینمایند و حین معاشرت حبت و جوی آن میکنند و آدای آن ضرور نیست و این خیال
 خام سراسر فتنه انجام و سرسبز فخر فرجام است چرا که اگر در عقیده نه فرج امر مهر و در اعتقاد شوکار کا بین حلال
 تقدیر بی اصل و لایعنا باشد و نیت آن آدای آن کند در حق او منکوحه اش حلال و جائز نیست و در
 در مصورت استیلا و بجلال زادگی شدن و کارخانه نسل مسلمان بطریق استحلال جاری ماندن و شهادت
 و این حادثه البت بسیار صعوبت کار و دل افکار اهل روزگار ملائم و مناسب آنکه همه کس از اغیا و فقر
 و شاه و گدا را امر قرار داد مهر مقدار یک از عهده آدای آن بدل خوشی سکبه و شنی تواند مقر و معین
 نموده باشند و تجاوز از حد و افراط از عدد و اندازند و بوقت معاشرت کاح زوج رایت آدای آن
 منوی باشد و مهر را قرض ضروری الا و کا بین را وام واجب المؤدی دانسته دام دام آدای خودی
 سازد بدعت دیگر فتنه رقص و سرود کنی و مزامیر زنی لولیان و نقالان و قولان دین بیج کنی

در بیان امور دینی

در بیان امور دینی

و شریعت افکنی است که محفل صفات منزل عبادت مناکحت و مجلس صفوت کمال طاعت و از روی معنی
 و از سوی حقیقت با نجاس و انجاس فسق و معصیت آلوده و ناپاک میسازند بدل دقیقه یاب و خاطر دقت
 آب و تاب باید دریافت که سنت نکاح از اعلی عبادات دین و طریقت تزویج از اولی طاعات شریعت سرای
 برین است که تولید اولاد حلال بنی نوع آدم را موقوف علیه است و اتقائی نسل حلت و وصل جن انسان غایبی
 خاندان را مقصود الیه و باز کاوشش مذکوره و فضایل مسطوره نزامت و صفاتش در حقیقت و معنی یک مرتبه
 مکرر و تیره میگردد و بکدام رتبه منقص و خیره میشود که تیرگی و خیرگی آتش بر مومن بسبب و مسلم ادیب مخفی و محتجب
 نیست مثالش چنین باشد و نظیرش همین که اگر اطعمه لذیذه و خوردنی های پر مزه و پاکیزه که سراسر مملو و مستحون
 از لطافت گواری طبع و فواید بدنی و روحی باشند چون آنرا بسببیات و نجاسات آلوده کنند لامحال و بلاشبه
 سراسر ناگواری خاطر و مضرات رسان اجسام و طبایع انسان لطافت مناظر باشند همچنین این عبادت عظمی
 باعث تخلیط چنین جرایم کبری ناریا و بدنام شده قابل مقبولیت حضرت مالک ارض و سما جل مکه نمى ماند
 و باعث ترتب ثواب در روز حساب نمى باشد و صاحب این ثواب ببدل ثواب رتبه عقاب و عذاب عی باید
 صَادَ مَا لَكَ عَلَيْكَ وَ لَقِيَ وَ زُرَّ أَقْدَكَ لَكَ لَكَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ تَعَالٰی مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ تَعَالٰی بِدَعْوَتِ وَ مِکْرُ قَتْلِ بِرَدِّ
 شغل عشق مجازی و مفسده طرازی عمل مرد بازی است که با علمان سیم تان و بآسنه آغازان زیبا منظران در وقوع
 ناز و نیازی عمل گشته و آبشبان گل اندام و با جوان لافام در محل سوز و گدازی شغل گردیده و شهبه پاکبازی
 بلند آوازی یافته و آوازده محبت مجازی موجب حصول عشق حقیقی حضرت اک بلی انبازی و جناب سرایابی نیازی است
 جل ذکره و اسم شهبه پذیرفته که این امر در راه دین سراسر دغا بازی و این کار بر عرصه ایمان و اسلام سراسر
 شرک تازی ظلم پرداز است ای دیده نادیده ز من گوش کن این پند دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد
 واقف نظر بزل و خط دلبران کن پوشیده بهتر است زدود و غبار چشم و این طریق ذلیل را سبیل
 تبیل حصول ذوق محبت حقیقی رب جلیل حل قدس میداند و این سبب دانندگان از عنایت حضرت بنعم
 منان نزه امتنان از رحمت حضرت نیردان غم رحمت دور و بر کران میشوند باید دانست که این عمل پر ذلل در اسم
 از مان یعنی در قرون فیض مشون خیر اقران اصلا موجود و مشغول نبوده است و قطعاً شهبود و معمول نشده بلکه
 در حضور پر نور و مجاس و محافل عرفان ظهور تاخرین کبر اولیا الله تعالی شل قطب خارقین و غوث ثقلین
 محبوب حضرت خالق دارین و مقبول جناب مالک کونین مقتدا می معارف و دین و قائده عرفان یقین حضرت
 غوث اعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی رحمه الله تعالی علیه و رضوان الله تعالی الیه و سالک مسالک
 شریعت و طریقت و نایب مناجح حقیقت و معرفت پیشوای عرفا و کلامی دین حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

شهر و روی علیه الرحمه و عارف شریع دین و ماهر طرق منافع یقین قطب و غوث کاملین محب خالق زمان
 و زمین و محبوب رب العالمین حضرت خواجہ سید معین الدین چشتی سنجری علیه الرحمه و شیخ شریعت و رشد طریقت
 و استاد حقیقت و مادی معرفت و رهنمای حقایق دین و یقین حضرت خواجہ بیاد الدین نقشبند علیه الرحمه و دیگر بشار
 مشایخ کبار و بسیار اولیای عظمت مدار که لسان ناطقه ام از عهده بیان آسمای سامی الطائفه عظامی بجایزیه
 دو چار و زبان قلم رقم از ترقیم آسمای نامی انگر و گرای بجز با سر و کاست گاهی مشغولی و مسمولی باشغال عشق مجاز
 و اعمال مجرب و بازی شده است و نه از تصنیفات و تالیفات این بزرگان دین محقق و ثابت شده و نه از افتا
 فقهای عالمین و مجتهدین متعالیین علیهم الرحمه الی یوم الدین محقق و مثبت گردیده و چون که قایدین دین و هدایه
 مسلمین مجتهدین فاضلین و مشایخ عارفین اند و بس لهذا بسین و متیقن شد که شاغلین شغل عشق مجاز
 و عالمین عمل افرو باز را مقتدا شیطان رجیم و میثوا البلیس بعین است و بس **و** چو خواهی که قدرت بماند بلند
 دل اینخواجہ بر سده رویان مبنده و اگر خود نباشد غرض در میان **و** حذر کن که دارد بهیبت زیان **و** باید
 دانست که در اینجا که نیت عشق مجازی واقع شده است مراد از آن همان عشق مجازی است که در مردم فاسق
 و جاہل و غافل و عاطل معروف است و شتبر و بیان آن درین مقام تفصیل گذشت و اما عشق مجازی که
 که مصطلح صوفیه علیه پس حاشا و کلا که در اینجا نیت آن واقع شده باشد چه آن سر بر نیکوست و خوب آری
 از عشق حقیقی در مرتبه دون و فرو تر است و بیانش اینک در شرح مثنوی معنوی کاشف الاسرار میفرماید ای
 سالک و اتق و ای طالب صادق بدانکه عشق دو گونه است یکی عشق مخلوق و یکی عشق خالق پس در راه از
 عشق لابد است زیرا که بی عشق راه بریدن محال است پس هر که قدم بمشق نهاده از راه خدا دور افتاده پس
 جهل کن که از عشق در تو اثری پدید آید و ترا از عشق بوی رسد اگر چه آن حقیقی نباشد زیرا که مجازی نیز هر قدر
 و قابلیت حقیقی را وسیله بشود الحاق فطره الحقیقه بهمین معنی دارد اما نیک باید دانست که مقصود مراد از عشق مجاز
 محبت اخروی است مثل محبة الجنة و حواءها و اطعمتها و قواکسها و غیرها صیر اللذائذ الموحدة
 فیها فہذہ کلہا نفسانیة عند الاولیاء و الی ہذا المعنی اشیر بالکتاب الالہی بقولہ نحن اولیاءکم
 فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و کم فیہما تشہی أنفسکم و کم فیہما ما مدعون لکم من عطف
 رحیم و جای دیگر فرموده ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون یطاف علیہم بصحاف
 من ذهب و الکواب و فیہما ما تشہیہ الانفس و تلذ الاعین و انتم فیہا خالدون فظن
 بعض اهل الاهواء ان المحبة الدنیویة مثل محبة الامر و عشق النساء و المال و غیرہا
 عشق مجازی و ہذا ظن فاسد و راسخ بلبل زیرا کہ این معنوی است کا اشیر الیہ بقولہ تعالی افرأیت

مِنَ التَّحَنُّنِ إِلَهُهُ هُوَ وَمُصْطَفَى عَلَيْهِ سَلَامُ فَرَمُودِ النَّفْسِ الصَّغِيرَةِ الْكَبِيرَةِ دُرِّ دَرِّینِ، معنی فرمود
 قطعه سوی بتان کم نگر تا نشوی کور دل کور شود از نظر چشم سگی مسخ می زلف بتان سلسله است، جانب دوزخ
 کشیده ظاهر او جنتی باطن او دوزخی، لیک عنایات حق گشت طبق بر طبق او بر ماند ترا اگر تو اسیر حق می
 بدعت دیگر اذکار و اشغال است که بعضی بجای یا الله یا الله یا علی یا امام یا امام و یا حسین یا حسین
 و یا خواجه یا خواجه و یا پیر یا پیر و یا قطب یا قطب و یا غوث یا غوث و بعضی کس بعضی صلوات و سجدهات بخجرات
 و سکنات غیر شروع آدمی سازند و بعضی شخص اشغال تصویب شیوخ حین حل شکل مینمایند و بعضی مردم مناقب
 حضرت سید الاولیا و مقتدای اصفیا نظیر عجاب و غرائب و امام برآپای مشارق و مغارب اسد الله الغالب
 امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و مناقب جناب غوث مغربین و قطب شرقین غوث
 الثقلین استاد صوفیین حضرت سید محی الدین عبدالقادر جیلانی علیه الرحمة والرضوان و مناقب دیگر اولیا الله
 تعالی با الفاظ ناشروع که از کلام در نظام بزرگان مذکور و سترگان مسطور منع دینی چنین عبارات محذورات
 است و معلوم برای حصول حاجات و شکل کشانی در رفع کلفت و غمزدائی میخوانند و بعضی وردی شیخ عبدالقادر
 جیلانی شینا میگویند و بعضی کس از عقل یکس بعضی اولیا الله تعالی را مثل حضرت حق تبارک و تعالی غر علمه حاضر
 و ناظر می شناسند و همچنین او را بدعت نهاد میخوانند و بجای حصول قرب خالق بزرگ جل ذکره درین سبب
 بیفایده تضییع اوقات کرده از ساعات قرب ملک کائنات غر قدرته دور از دور و بسا بسا میخورن و اذکار
 مسنونه و اشغال شروع آنست که در قرآن واجب الاضرام و حدیث مستوجب الاکرام آمده است و صحابه کرام
 و تابعین عظام و تبع تابعین فحما علیهم الرحمة والرضوان من الله النعمان علم انما به بان مشغولی و مواظبت و معمولی
 و مداومت داشته اند که افضل آن اذکار و اشغال قول لا اله الا الله سعادوت مالا مال و قرات قرآن فضل اتصال
 است و سرین بعد ذکر الله لم یزل و لایزال و خواندن در و در رسول ذو الفضل علیه الصلوٰة و السلام و پس از آن فکر
 در صنایع و بدایع ایزد متعالی غر علوه و در باب اذکار مرقومه و افکار محرره در حدیث هدایت تحیت وارد شده
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سِتِّينَ سَنَةً رَوَاهُ
 أَبُو الشَّيْخِ فِي الْعُظْمَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ مَعْنَى هَذِهِ أَنَّهُ لَا يَسْتَحِبُّ أَنْ يَكُونَ فِي سَاعَةٍ مِنْ عِبَادَةٍ سِتِّينَ سَنَةً
 وَشَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا يَنْبَغِي مِنْ عِبَادَةٍ سِتِّينَ سَنَةً وَشَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا يَنْبَغِي مِنْ عِبَادَةٍ سِتِّينَ سَنَةً
 در مقبولیت ملک و ناب جل قدسه و حصول اجر و ثواب از عبادت شصت سال هر آنکس که در فکر صنع
 خدا شب و روز باشد بود مر حبا روایت کرده است این حدیث را ابوالشیخ در کتاب خود که مسیحی عظمت
 است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه و دیگر او را و اشغال که در احادیث صحاح وارد شده اند سر مجده شتال اند

مدنی اندیش و اولیا و در تعلیم یافتن عبد القادر جیلانی

تحقیق در عقاید
 بعضی از عقاید
 حکایات و مناقب
 علما و بزرگان
 شام ۱۲

و سزا سر شد مالا مل و یا آنکه ایمة طریقت و هداة معرفت مثل عالم اعظم و صوفی انجم و ولی اکرم حضرت غوث اعظم سید
محی الدین عبدالقادر جیلانی علیه الرحمہ و ولی انجم و صوفی ارشد و برگزیده و قطب اوج حضرت خواجہ سید معین الدین
چشتی سجری علیه الرحمہ و امام اکبر و صوفی البصری اظهر و شیخ اخیر و مرشد اسود و احمد حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند
علیه الرحمہ کہ در سوانح تعلیم مریدین و محافل تادیب مستقیدین ازین بزرگان در کتب و رسائل مصنفہ علمای نقہ
و مقبر این است مرحوم محمد علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام منقول است چنانچہ رسالہ عالم جلیل و فاضل فی تطہیر
و عدیل و حکیم است حضرت رسول بہط جبریل و منزل تنزیل صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم شاہ ولی اللہ محدث
دہلوی کہ موسوم بقول الجلیل فی اہداسوا السبیل و کتاب تصنیف قطب عظیم و غوث فخیم و ولی کریم و صوفی علیم
امام اوج حضرت سید احمد علیہ الرحمہ و الرضوان کہ سسی بصراط مستقیم است برای دریافت این کار و ادراک شغل
و اذکار بغایت پروردگار عم ہدایتہ کافی است و وافی کمالا لایحیی علی من نظر الیہما بنظر الفکرۃ الصافیۃ
و تامل فیہا تبدی بوالکمال الا تصافی بدعت دیگر اسما کریمہ و خطاب و القاب شکریت مثل
عبدالرسول و عبدالنبی و عبدالولی و عبدالسلطان و عبدخواجہ و رسول بخش و نبی بخش و حسن بخش و حسین بخش
و امام بخش و خواجہ بخش و مد بخش و سالار بخش و پیر بخش و محمد بخش و احمد بخش و غوث بخش و قطب بخش
و امیر بخش و فقیر بخش و واد بخش و ابوعلی بخش و پیر داد و شیخ داد و ایرداد و امثال ہذا و نظائر اینہا
کہ صفای دامن این نامہا بچکر شرک آلودہ است و از صفای لطافت سنت مبرا است و خطا را ممانند
سیمان جاہ و اصف جاہ و کیوان جاہ و ثریا جاہ و غیر ہذا کہ القاب اند سر اسری ادبی تاب و سزا سر
کذب آیاب کہ اختیار و برگزیدن این اسما بر خطا مکروہ است و ممنوع و ایثار و پسندیدن خطاب و القاب
ہذا شکریت و ناشروع طریق لایق و روش فائق آنست کہ اسما انما موافق ارشاد سرایار شاد
حضرت افضل عباد و خیر معاش و معاد جناب رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم الی یوم النہ و موسوم
نمودہ شود قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم احب الاسماء الی اللہ عبد اللہ
و عبد الرحمن رواہ مسلم و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجہ و ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ
عنہما معنی اینست کہ دوست تر و برگزیدہ تر نامی از نامہای بندگان بہ بارگاہ جہان پناہ حضرت چنان
تعالی و تقدس عبد اللہ است و عبد الرحمن روایت کردہ است این حدیث را امام مسلم و ابوداؤد و ترمذی
و ابن ماجہ از حضرت عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و ایضا قال صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم
احب الاسماء الی اللہ ما تعبد لہ و اصدق الاسماء ہما و حارث رواہ الشیخ ازہبی فی الاقان
و الطبری فی الکبیر عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ معنی اینست دوست تر

از حضرت انس رضی الله تعالی عنه و ایضا امام احمد و بخاری و مسلم و ابن ماجه از حضرت جابر رضی الله تعالی عنه
 ایضا اسمون اولادکم محمد اکثر تلعنوا هم رواه البزار و العقیده و الحاکم عن انس رضی الله تعالی عنه
 یعنی معنی این است که نام یکمید شما اولاد خود را محمد پس لعنت یکنیدن اولاد خود را که موسوم باین اسم شریف اند
 یعنی لعنت موسومین مذکورین هرگز مناسب نیست روایت کرده است این حدیث را بزار و عقیلی و حاکم از حضرت
 انس رضی الله تعالی عنه و ایضا قال صلے الله تعالی علیه و آله وسلم سمعوا باسماء الانبیاء و حب
 الاسماء الی الله تعالی عند الله و عبد الرحمن و اصداقها حارث و همام و اقبحها حرب
 و مره رواه البخاری فی الأدب و ابوداؤد و الترمذی عن ابی و هب الجهمی معنی این است که نام
 کنید بنام های بیبیر بود و ست تر نامها ب حضرت حق سبحانه و تعالی عبدالله و عبد الرحمن است و راست تر نامها
 بنی آدم که موافق اخلاق او درست باشد حارث و همام است حارث بمعنی زراعت کننده و همام بمعنی بسیار
 قصد کننده که انسان باین برد و صفت بشوق و شغف توانان می باشد و بدتر نامهای انسان حرب
 و مره است حرب بمعنی جنگ است و مره بمعنی تلخ یعنی چونکه این هر دو امر در حقیقت بر طبایع بنی آدم شدید
 و گریه اند مناسب نیست که باین کراهت با نام نهاده شود روایت کرده است این حدیث را امام بخاری
 در کتاب حوز که سسی بادی معنی است و ابوداؤد و الترمذی از ابی و هب جهمی و اخطاب و القاب امرانیز
 موافق طریق سنت و سبیل شریعت در بخاری مجاوره و مساری افواه و اسد مستعمل و زبان زود را
 شوند و ملقب را بالقاب که عادت امر و سلاطین متکبرین است نهایت قبیح انگاشته باشند و حدیث اینهمه در
 قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم روایت است از ابی هریره که گفت فرمود رسول
 خدا صلی الله تعالی علیه و سلم اخفی الاسماء یوم القیمة عند الله افسح اسماء و فحش آنها زور قیامت
 نزد خدای عز و جل رجلی سمی ملک الاملاک نام مردیست که نام کرده میشود بادشاه بادشاه بن یعنی
 شاهنشاه رواه البخاری روایت کرده است این حدیث را بخاری در صحیح خود و باید دانست که اگر در نامها
 مذکوره و اسماء سطوره مرکوز و منوی امهات و اباد در حق ابنا همین عقیده باشد که مزایر یا شیخ یا بزرگ
 یا رسول یا فرشته اولاد داده است و حق تعالی داده است و یا این نیت و مراد داشته باشد که حصول
 اولاد بعضی صرف از فضل و عنایت اسد تعالی بمن رسیده و بعضی محض بکرم و عنایت انبیا و اولیا
 حاصل شده درین هر دو صورت شرک و کفر لازم می آید و صاحب این نیت و اعتقاد بالتشقیق شرک
 و کافر میگردد و نفوذ بامد تعالی سنها که در کارخانه انعام و اعطای حضرت اکه طشانه شرک و اصلا دخی
 و دوفی را قطع دخی نیست مصرعه غیر تشش غیر در جهان نگذاشت + مذہب صداقت کافیه

و مشرب صافی همین است و دانی که در حق شیون حضرت پروردگار تو صفاته و در باب تقلیب لیل و نهار
و گردش اقران و ادوار اعتقاد و اثق راسخ و عقیده صادق ارباب ناسخ دارد که باینجه در انقلاب دوران
و دورانیان و بکله در تصریف زمان و زمانیان موثر تحقیقی و کار ساز تحقیقی صرف ذات واحد حضرت معبود
احد جل و صده است و فقط یک نفس قدسی سر ایا قدسی جناب مسجود خلایق افاتی و انفسی عم رحمته و درین
کارخانه وافر و درین کروفر جهان شگاکثر مجال و خل و دیگری و امکان شمول غیر نیست اگر درین اعتقاد
سر ایا صاف و منزه سر تا سر بر اوصاف اندکی فرقی و بقدر ذره تفاوتی خواهد فهمید و اندیشید
و یقین مشرک و کافر خواهد گردید مثلاً اعتقاد کند که این همه زمین و آسمان و تمامی دنیا و زمان حق تعالی
بوحدهت کامله خود آفریده است لیکن درین همه کارخانه یک ذره را فلان آفریده است که در آن آفرینش
حق جل تبارک و تعالی را مدعی و شمولی نیست باین اعتقاد پیر فساد بالصدق و تحقیق مشرک ناری
و کافر و وزخ قراری خواهد شد بَعُوْذُ بِاللّٰهِ تَعَالٰی مِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ الضَّالِّ اللّٰهُمَّ احْفَظْنَا
يَا كَبِيْرُ الْمُتَعَالِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا ذَا الْاَكْرَامِ وَالْجَلَالِ و اگر منوی و مرکوز امهات و آباد حق وضع اسما
ابنا صرف محاوره الفاظ زبانی است و بعقیده جنانی میدانند که از روی معنی و در حقیقت نعم نعمات
و ابنا و معطی رحمت و اولاد فقط ذات و الاصفات حضرت حق است جل عطاؤه و دیگری را در آن شریقی
و سهمی نیست و با وجود این عقیده صافیة اسماء شرکیه مذکوره می نهند در مصورت شرک بر تبه کفر لازم
منی آید لیکن آنهم و نیز به کار میشوند بنا بران همین النسب و اولی که چنین محاورت بدعی را و موسومات
حادثیه ترک دهند و گرداگرد این چنین تعلیط شیطانی و تحلیط ابلیس بجید از رحمت رحمانی نگردند و در
اخطاب و القاب مسطوره سواد بی صریح و کذب و ضیغ است که خود را برابر حضرت سلیمان بنی علیه الصلوٰة
و السلام و حضرت آصف زکی علیه الرحمه و زیر آن بنی تقی صلی الله تعالی علیه و سلم پنداشتن و فرط
نادانی است لایح و کمال بی ادبی است واضح و برابر کواکب رفعیه و همسر ستارگان مرفوعیه رتبه خفیة
و خفیه خود را تصوریدن و یقین کردن دروغی است بلاریبی و کذب بی فروغی است بایقین و باشکیبی
و در قبح دروغ در حدیث بلا تحتیث تفصیل و تصریح آمده است قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذِبَةً تَبَاعَدَ عَنْهُ الْمَلٰٓئِكُ مِیْلًا مِنْ نَتْنٍ مَا جَاءَ بِهِ رَوَاهُ
التِّرْمِذِيُّ وَاَبُو نَعِیْمٍ فِي الْحِلَّةِ عَنْ اَبْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا مَعْنٰی اَنِیْسَتْ
و قتیکه سخن کذب میگوید بنده دور میشود از وی فرشته بقدر مسافت یک میل سبب بدبوی مقوله کذب
که ازان کاذب القول نایاک کذب سرزد میشود باید فهمید که الله تعالی و تقدس بصفت کامله خود حقیقت هر چیزی

عادات و عبادات و کل مساری اخلاق و معاش و خصائل طاعات انسان ضعیف البنیان بنا بر امتحان
 برای اضلال مجاز و ماذون فرموده است **حَيْثُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَلَّ عُلُوُّ آيَةٍ وَادَّ قُلْنَا**
وَيَا دُكْنَ چون گفتیم **لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِامْرِئِكُمُ السَّاجِدِ** و امر فرستگان را که سجدہ کنید **لَا دُمَّ** مر آدم را بجهت تعظیم او
فَسَجَدُوا و ایس سجدہ کردند همه ایشان را **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر ابلیس که سجدہ نکرد و چون خدا گفت **يَا سَاجِدِ** بر سجدہ نکردی
قَالَ اسْجُدْ گفت ای سجدہ کنم یعنی نکنم **لِمَنْ خَلَقْتُ مِنْ نَفْسِي** مرا کسی را که آفریدی **هَئِنَا** از گل پس خدا بر او لعنت
 کرد و از گاه قریش برانند **قَالَ أَمَّا أَنْتَ كُنتَ لِمِثْلِهِ مُكْتَسِبٌ** گفت ابلیس دیگر باره خبر ده مرا که **هَذَا الَّذِي كُنتَ عَلَى**
 این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش **لَنْ نَعْبُدَكَ**
 اگر و ایس داری مرا و مرا تا آخر کنی **إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ** تا روز قیامت **لَا خَلْقُكَ** بر آئینه از پنج کرم خدایت
 فرزندان او را باغوا و چنان سازم که بعد از تو متنازل شوند **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی که توانم ایشان را اگر او کردن
 سبب عصمت و حمایت تو **قَالَ أَذْهَبَ** گفت خدا مرا که بر او امر امانت است و البعد یعنی او را برانند از
 درگاه قرب و گفت در پی هم خود برو **وَمَنْ يَتَّبِعْكَ** پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد **مِنْهُمْ**
 از ذریت آدم **قَالَ جَهَنَّمَ** پس بدرستی که دوزخ **جَدَّوْكُمْ** پادشاهش شماست یعنی از آن تو و ایشان
 تغلب کرده است مخاطب را بغایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جز آدم **حَبْرَاءَ مَوْفُورًا** اگر اتمام یعنی
 عذابی برد و ام **وَاسْتَغْفِرْ لَهُ** و از جای بجناب و بلغزان **مَنْ اسْتَطَاعَتْ** هر که را توانی لغزانی **مِنْهُمْ**
 از ایشان **يَصْنَعُونَكَ** با و از خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و فرامیرست امام را **بِهِمْ**
 الله تعالی علیه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما نقل میکنند که هر آوازی که نه در رضای خداست از زبان
 بیرون آید آواز شیطان است **وَأَعِزِّبْ عَلَيْهِمْ** و بر انگیزان بر ایشان **بِحَيْلِكَ** و **وَجَلَّكَ** سواران
 و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان **يَرْفُلُ**
وَشَارِكُهُمْ و شرکت کن با ایشان **فِي الْأَمْوَالِ** در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر بود دهند یا در معصیت
 صرف نمایند و **الْأَوْلَادِ** و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعد الغری و عبد شمس
 و اشغال آن آئینه نهند و **عِدُّهُمْ** و عده ده ایشان را **بِوَعْدِهِ** باطله چون شفاعت تبان یا تاخیر در توبه
 و انکار بعت و شر و بهشت و دوزخ و **مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ** و وعده نمیدهد شیطان ایشان را **إِلَّا**
غُرُورًا مگر فریب یعنی خطا را در صورت صواب می آید این عبادی بدرستی که بندگان خالص من که
 بحکم مولای فی الخبئه برای بهشت آفریده شده اند **لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ** نیست ترا باغوا می ایشان سلطان
 تسلط و قدرت است یعنی همه کسی را توانی فریفت مگر بندگان مرا **إِنَّمَا قَسَمْتُ** قدس سره فرمود که بنده حق است

که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید **۵** چو تو در بند صد چیزی خدارا بنده چون بایستی
 که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی **۶** و کفی بکف و بسندیده است پروردگار تو و کید نگاه دار بندگان خود
 از اضلال البیس بر تبیس و حضرت رسول و نبی قبول و بالوف صلوات موصول و با هزاران سلام مشمول فرماید
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم **وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُخْرِجُ مِنَ الْإِنْسَانِ بَرَسِيكَةَ شَيْطَانٍ سِرٌّ وَدَرَادِي مَجْرِي الدَّمِ لَمَنْ
 رَخَّتْ خُونٌ فِي بَدَنِ وَهُوَ مَقْصُودُ جَرِيَانِ دَسَاوَسٍ وَهُوَ دَرَادِي دِيَانِ تَصَرَّفَ وَتَكُنْ أَدَسَتْ بِرَاغُوا زَارَهُ
 بِرُونَ أَوْرَاغَاتِ تَصَرَّفَ وَتَكُنْ وَآكَرْ حَلَّ بَطَارِ كُنْزِهِ وَهُوَ بَذَاتُ حُودٍ فِي بَدَنِ آدَمِي سِرٌّ وَنِزْدُورِ نَبَاتِهِ
 بِشَيْطَانٍ أَزْجَرَامٍ لَطِيفَةٍ سِرٌّ كَسَرِيَانِ أَوْدِجَامٍ كَتِيفَةٍ مَكْنُوسَةٍ جَانِحَةِ النَّشْرِ وَهُوَ أَظْهَرُ زُتْشَبِيهِ
 بِجَرِيَانِ دَمٍ هَمِينَ مَعْنَى سِرٍّ وَهُوَ أَعْلَمُ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ رَوَايَتُ كَرْدَةٍ سِتِّ ائِمَّاتٍ رَايَتِ رَايَتِ امَامِ بَخَارِي وَامَامِ سَلَمِ
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا لَمَنْ أَسْمِجِيهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَامِلُ الْعَقْلِ وَتَشْيُوهُ مَرْضِيَّةِ آدَمِي بِرَفَضِ هَمِينَ بَايَدُ كَرْدٍ بِرِجَالِ
 دُنْيَا دِينَ وَبِرْكَارِ عَادَاتِ دَعْبَادَاتِ ائِمَّاتِ ائِمَّاتِ شَيْطَانِ تَشَاوُتِ ائِمَّاتِ تَرْسِيهِ
 دَامَادٍ وَامَانَقَدِ جَرِيهِ وَكَلِيهِ خَصَالِ دُنْيَا وَاطْلَاقِ عَقْبَا خَوِشِ رَايَتِ كِتَابِ وَنَسْتِ عَرَضِ وَبَطَابِقِ
 مَنُودَةٍ بَاشَدِ هَرَجِ خِلَافِ اَزَانِ وَخِلَافِ اَزَانِ مَحْسُوسِ كَرْدِ اَزَانِ اِجْتِنَابِ وَرُزْدِ وَآيَتِ مَطَابِقِ وَوِاقِفِ
 اَنْ يَابِدِ بَرَانِ عَمَلِ نَبَايِدِ سَبِيلِ سَدَا اَيْنِ سِتِّ وَرَاهِ نَجَاتِ هَمِينَ مَسْنِ **صَوَلِتْ فَاوَلِي ۵** هَمِينَ سِتِّ
 مَذْكُورِ دَرِ كِتَابِ هَمِينَ سِتِّ مَسْطُورِ فَصْلِ وَبَاشِ **حَكَامِيَّتْ** مَقْدَامِي شَرِيعَتِ وَامَامِ طَرِيقَتِ وَحَرِشِ
 حَقِيقَتِ وَاسْتَادِ مَعْرِفَتِ حَضَرَتِ اَمِيرِ اِمُوسَيْنِ وَامَامِ اَسْلَمِينَ وَبِي اَسَدِ سَيِّدِ اَمَامِ مَجَاهِدِ غَازِي عَلَيْهِ الرِّحْمَةُ
 وَالرِّضْوَانِ رَا حَضَرَتِ خَالِقِ شَرِيعَتِ وَمَوْجِدِ طَرِيقَتِ نَزْهَةِ صِفَاتِ وَتَقْدَسِ ذِكْرُهُ اَنَقَدِ رَتَبِ اَنَارِ سُنَّتِ وَ
 مَحْتَسِبِ اَزْطَلَامِ بَدْعَتِ خَلَقَتِ وَابْجَادِ فَرَسُودَةٍ بُوَدُكُ بَتِيَانِ اَنْ بَدِ دِگَارِي بَيَانِ رَا سِتِّ نِيَايِدِ وَتَسْوِيْدِ
 اَنْ بَدِ سِتْكَارِي رَقْمِ قَلَمِ دَرِ سِتِّ نِيَفْتِ لَفْضِهِ وَبَدَايَةِ تَقَالِي اَزْ اَيْنِ نَفَاسَتِ اَنفَاسِ نَفْسِ اَنْ شَيْخِ
 اَرِشَادِ اَيْنِ كَرُوهُ كَرُوهُ اَمْتَدِ عَيْنِ ضَلَالَتِ كَارِ وَابْنُوهِ ابْنُوهِ نَخْرَفِينِ اَزْ طَرِيقِ سُنَّتِ فَيْضِ اَثَارِ لَفْضِ
 كَرْدِ گَارِ عَظَمِ قَدَرَتِهِ بَرَاهِ رَا سِتِّ سُنَّتِ وَسَبِيلِ نَبِيلِ شَرِيعَتِ ثَابِتِ قَدَمِ وَرَا سِتِّ دَمِ گَشْتَنْدِ دَمَلْكَتِ جِيَا دَمَلْكَ
 هَمِنْ دَمَلْكَتِ شَرْقَا وَغَرْبَا اَزْ شَرْعِ مَلْكَتِ بِلَادِ بِنْكَالَةِ تَابِئَتِهَايِ دِيَا رُكْبَرَاتِ وَجَنُوبَا وَشَمَالَا اَزْ اَمْتَصَا
 دَكْنِ تَا دَرِيَايِ سَمَدِ دَمَلْكَتِ مَنَدِ خِرَاسَانِ اَسْتِعْبَا بَا وَتَقْصَا وَتَمَامِ جِيَانِ وَجِيَانِيَانِ دَكْلِ
 آوَانِ وَآوَانِيَانِ تَيْمَنَّا وَتَبَرَّكَ بَا بِرْ تَوَهُ نَوْظُورِ وَجُودِ فَيْضِ آوَدِ اَنْ مَحْدِ كَشْفِ وَشَهُودِ اَزْطَلَامِ ضَلَالِ
 بَدْعَاتِ وَتَبَرُّكِ ضَلَالَتِ مَحْدَثَاتِ بَا رِسْتِ وَازْكَدِ وِرَاتِ وَنُظْمَاتِ مَذْكُورَةِ مَصْفَا وَبَا كَشْتِ اَمَامِ تَقَالِي**

اعلیٰ ذلک و انشاء الله تعالی بعنایت و فضل همیشه گرم روتقی این روز بازار هدایت و همواره آب تاب
 این آفتاب علمتاب ارشاد ارات طریق سنت روز افزون ست و ترقیات و تعلیات انوار این نیر
 فیض بار از حد بیرون روزی نادانی سوال پریشانی نخدمت فیض رحمت آن شیخ زمان و مقتدای اولن
 معروض داشت که آنجناب از بدعت گوی پرستی بزرگان دین بسیار منع فرموده اند و میفرمایند لیکن تامل
 نیست و تفکر همین که چون که بقدرت تعالی مریدان آنجناب بسیار اند و بشمار و ملک ملک از معتقدان آنجناب
 مملو است و ششون بعد از وفات آنجناب مریدین و معتقدین بر قبر شریف آنجناب هجوم بدعت قبر پرستی
 خارج خواهند داد حضرت شیخنا و مرشدنا در جواب سائل سفاهت مائل فرمودند که من از درگاه حضرت
 کار ساز حقیقی حل شانہ و بارگاه صانع تحقیقی عزیر مانہ بدعای کار کشا و مناجات شکل زد املت خواهم داشت
 و بعرض مدعا خواهم پردخت که حضرت مقرب لیل و نهار و جناب مصرف روزگار قبر را معدوم و ندفعم باطل
 خواهد ساخت سبحان الله طرفه حقیقت قبول بندگان مقبول به بارگاه قدس حضرت خالق ارباب محبت
 و اصحاب انس است شاهد مقال ہذا حال مرشدنا و شیخناست کہ بقدرت حضرت قادر قدیر عزراسمہ و قدرته واقعہ
 مقبرہ مطہرہ آن مظهر فیض بچیان شد کہ آنجناب فرمودہ بود کہ بعد از حدوث حادثہ شہادت و وقوع واقعہ
 انقطاع رشتہ حیات آن سید بالطافت ازین خاکدان پر کثافت با وصف فرط تفحص مریدین و افراتیس
 معتقدین کہ در کار تلاش مرقد مطہر و متور و نقش اطہر و انور مساعی بکیران و کوشش فراوان بتقدیم رسانیدند
 و باقدام بردن با وجود بدل مجہود نامی و نشانی از مطلوب و مقصود نیافتند **م** لذت بجز در
 چاشنی شربت وصل بہ درمندان فراقت بہمان ساختہ اندہ تا براہ طلبت بچیران ایے نبرند کہ کعبہ
 وصل تو بی نام و نشان ساختہ اندہ رحمۃ اللہ تعالی و غفر اللہ الاعلی طاب اللہ ثراہ و جعل الجنۃ مشاوا
ف ائہ حضرت خالق عجائب و جناب صانع عزائب جل اسمہ و ذکرہ ذات قدسی آیات
 و نفس انوار امارت حضرت امیر المومنین و امام المسلمین قطب افرو سید احمد مجاہد غازی علیہ الرحمہ
 و الرضوان را خلقی اکمل و خلقی افضل و محبت و عطا فرمودہ بود **د** در صد ہزار قرن سپہ پیادہ رو
 نارد چو او سوار بمیدان روزگار کہ سراپا فیض انتہائی بود در او صاف ظاہری و معنوی از آیات
 قدرت حق سبحانہ و تعالی و غر و علا ایمانی عالی و ایقانی پر معالی و عرفانی بس متعالی و قاضی بقدرت
 و ضحمتی قوی مثال و جسامتی فحامت مثال با قوتی وافر و طاقتی شکاثر و حواس صمیم و لسان فصیح
 و ذہنی رسا و طبعی باز کا و ہمگی و عفتی نامی و عقلی کامل و فراستی کل شامل حاصل بود و واصل و اسلامی
 اعلیٰ و اتباع شریعت بس معلی و شجاعتی مغر و سخاوتی افرط با مروت بسیار و فتوت بشمار و علم

بیکران و صبر و تواضع فراوان شامل بود و متواضع و متواضع
 کام هر خسته مدین حقه نهان ساخته اند و شوخی و ناز و کزشمه همه آورده بهم و فتنه علم و اثوب جهان ساخته اند
 این نه بالاست نهالیت که از دهن قدس و بهما شاکه عشاق روان ساخته اند و لطافت که نهان بود پس بزرگ
 همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند و هر چه بر صفت اندیش کشد کلک خیل و شکل مطبوع تو زیاتر از آن ساخته اند
 لمخص بمن و مرام و لمقط مراد و کلام آنکه هر فضلی و کمالی از فضائل ظاهری و بکارم باطنی که تقصص نموده شود
 و تجسس کرده آید در ذات فیض سمات بدرجه نهایت موجود بود و بر تبه غایت مرئی و مشهود و با ادب
 دل پسند با سخن دل فروز و باز و بیکران با هنر بشماره با همه عالم چو آواز همه گیتی فزون و دور می رسید
 تمام بر همه دانش سوار و فن لعل و حضرت آراینده چهره ماه و مهر و جناب فرزندانه سپهر
 تعالعت صفاته حضرت فرخندگی و فرخی بهر پیشوایی اهل در جناب شیخا و مرشدانگی از پایه پیاوینی
 مایه و نمونگی سر مایه برتری نژاد و بهتری نسب فرخی مینا و بخشش و اندانی فرموده بود که یکسر بزرگان
 تبار آن پیر و روزگار سادات سراپا سادات و آوکیای سرب کرامات بوده اند و سراسر سترگان
 نژاد انصوفی صفات شرفاء ستر شرافات و عرفا ستر پا حسنات گذشته نظم
 چنین بود صاحب قرآن را حسب و در اندیشه در شاه راه نسب و پدر با پدر تا با آدم رود و
 همه پای بر تخت شاهی نهاده و کمالات آن شاه و درایول و فزون بود و هر چه بندگی خلیل
 بالای قدرش قبای شایسته و چونک است و کوه و بوقت ادا و حکایت حضرت
 رب العالمین جلالت تربیت و جناب مالک یوم دین عمت رحمت بعد از آن که وجود فیض نمود و ذات
 هدایت اند و حضرت امیر المومنین و امام المسلمین جناب سعید ارشد سید احمد مجاهد غازی علیه
 الرحمه و الرضوان را بمقتضای حکمت بالغه و اقتضای اسرار قدرت کامله خود از میان روزگار و ازین
 جهان با کداری برداشت و سعادت شهادت نصیب آن ولی لبیب سباحت و تفضل و عنایت
 خود جنات برین و مقام علین منزل گامش بر آراست و عرصه دنیا و دینی و وسعت گیتی حق سینه را
 تا چندی از نفس هدایت کش و شخص بر قدس شیخی کامل و مرشد فاضل عالی گذاشت بعد از آن باید که
 دیری و برخی از طی زمانی مرور پیری و صحت آفاق و صوت افلاق را بنور ظهور هدایت نشور
 شیخی دیگر و مرشدی کمالات اشرو و فی فضائل سیر روشن و نور ساخت یعنی چون چند
 از ایام شهادت و الا مقام و سعادت التیام امام بهنام شرافت ابد و کرامت فرجام گذشت
 و برین حادثه بعضی از دهور بر و بر پوست خلافت یابند حلالی از فقدان امام زمان و تیرگی

خلعت نفس و اغرای شیطان فروماند و جهانیان را از بلایه ظلمات نفسانی و اغرای شیطانی بای
 کوشش رفقا از ره نوزدی جاده مشاع دین دامن برافشانده حضرت کار ساز و شهنشاه بنده نوان
 بر حجت کامله و عنایت بالغیر خویش حضرت امیر المومنین و امام المسلمین شیخ بافضل مهین و وسیله
 با شرف مهین و عالم بادانش برین و سید طهارت آگین و متقی نفاست آمین و صوفی باتمکین و مش
 اهل زمان و زمین مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان را بر منصب جلیله ارشاد
 سرفراز ساخت و قرارگاه افضل پناه بر سنده نامی طریق دین بر آراست و آن شیخ والا همت و و
 عالی نهمت بجل و قوت پروردگار ترغیب جهانیان و تجربه ی زمانیان بر استقامت شریعت رشد
 طویت و اقامت بر مراسم سنت حضرت رسالت مرتبت و نبوت منزلت صلی الله تعالی علیه وآله و سلم
 عادت خود ساخت و بفضل و هدایت هادی مطلق عم عنایت علم هدایت خلائی که قمار غواقی بسوی سبیل
 نبیل دین بر تمجیل و تخریص بندگان زازق فایق عم رزقه بطرف اختیار سجایای خوشنمای شریعت
 و سنت سراپا جمیل و جلیل بر افراشت آب و رنگ رونق بازار کرد و فرجه باد سرسرخ فلاح و سداد
 که بعد از واقعه شهادت کبرای امام تهاجم اعظم عظمای و اعرف عرفای حضرت امیر المومنین و امام
 المسلمین جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان بی آب و تاب شده بود بفضل و عنایت
 حضرت نعم علی الاطلاق عز سلطانة بیکت عناصر حضرت فیض مظاهر و هدایت سجاد جناب مولانا
 سید محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان از سر نو و متقی بی اندازه و جلای بی آوازه یافت گروهی
 باشکوهی و انبوهی بغایت حق پر و هی از غرات دین و مجاهدین یقین آمین در ظل رایت فتح آیت
 آن شیخ از بی سعادت فراهم و مجموع گشتند و تنیث کفر و کین و شرک و بدعت ضلالت آمین بسنگ
 سیاست شمشیر خدمت ترقیات ایمان خسته فرجام و تعلیقات اسلام فرخنده انجام بستگستند مومنین
 حق گو و رضای پروردگار جو و مسلمین تقوی تگاپو و شریعت و سنت جستجو که بعد از حدوث عاونه شهادت
 حلیه امام جالس مجالس مستغالیه ولایت قدسیه یافت فقدان پیشوا و سبب عدم رها حیران و پریشان
 بودند از ظهور وجود پر نور آن شیخ فیض محمود مطمئن خاطر و جمعیت مانع شدند و مومنان شریعت
 خواه و مسلمان طریق سنت انتباه که از واسطه عدم شیخ کامل و مرشد عاقل بر هم خاطر و خیره ضمیر بودند
 از بر وز آفولی بی نظیر و سراپا پر از شیوه بشیر و تدبیر اطمینان حصول و تسکین شمول گردیدند آنولی
 عالم متعالی درین دار فنا اتصال بفرمان ملک لم یزل و لایزال تا چند سال آب ده انهار حدائق
 ایمان علیا و خیابان بند بآئین اسلام معلی بوده آخر کار و انجام امر موانع منشور تقدیر حضرت خالق

یوم نشور جل شانہ در قصبہ ستمبانه از مصافات ولایت خراسان و سکن قوم افغان داعی حق را بیک
 اجابت گفته سماعاً و طاعاً لامر رضیات حضرت مولی و جناب آله علی عز و لایه ازین جهان گذران و هر گاه
 و آن خلش نصیب دیگران کلمه گویان و بذکر آیهی تعالی شانہ رطب اللسان بگذشتند عفو الله تعالی
 و رحم الله تعالی **الحکامیست** و قتیکه حضرت مولانا و اولاد و اولاد جناب امیر المومنین و امام المسلمین
 مولانا سید ابو عبد الله محمد نصیر الدین علیه الرحمه و الرضوان مختصر شدند در احوال نازک و سنگین عجب
 قدرت حضرت آله العالمین و جناب خالق زمان و زمین جل عنایت و مغفرتہ نسبت حال آنولی کرم کل
 مشاهد و مرئی گشت که در حالت سکران موت که حالتی است بوشش ربا و ساعتی است بیوشی که آنحضرت
 مولانا و اولاد و اولاد و موصوف یکایک از بس در حالت اضطجاع بر خاسته قایل میشدند و با وجود
 کمال ضعف و بی طاقتی که لاحق جسم هدایت مجسم بود چشم فیض شمع کشاده و انگشت سعادت سر نوشت
 شبیه برداشته تباک بلند و آواز از جبهه بیان فصیح و الفاظ صحیح کلمات ایمانی ایقانی و ملفوظات اسلامی
 سرسبز خوشگامی در زبان عربی و محاوره هندی آدا فرمودند و من بعد در غشی و بیوشی سکران فنا
 درآمده در غفلت و بجاوسی ظاهری و سراسر آگاهی و سرب انتباهی باطن و اصل درگاه حضرت کبریا
 و حاضر حضور درگاه جناب غفلت پناه و غمخساز و جل بر مانه شدند لمصطفی که رحمت بران روح پاکیزه
 باد و خدایش بفر دوس منزل و ما و انا لله و انا الیه مرجعون و نفس مقدس آنولی اقدس را
 در همان سرزمین بدخون ساقطه و چون برخی از روزگار برین ساخته تمام ساخته البرق قدرت قادر
 عجائب و صنعت صانع غرائب تبارک قدرت و صنعت دفعه دریا می شورش آیین رود آب سبز معروف
 با ااسین آنچنان رو بطغیان و عالم پریشانی آورد و آب آن نهر اعظم از اکثر انهار و در بران سان صوت
 غلبانی و بیجانی در گرفت که تا منازل منازل و ملک ملک سرزمین بر د و لب آب آن رود طوفان سرود
 دریا بر د و آب نود و گردیده هلاقی بشمار درین طوفان آبی از بس تر خاک بر خاسته بگرد آب فرو شده هلاک
 گردید و بسیاری از قری و دیهات خرابات و تباها شد در همان شدت آب و آفت آبادی خراب تراب
 فیض آب قد آن مرشد شیخ و شاب دریا بر د گردید و نامی و نشانی از مقبره آن ولی عرفان و الی پیدا
 و معلوم نگردید تبارک الله زهی کار خانه اولیا الله تعالی و خدی مال اصفیاء الله اعلی است که هر چه حضرت حق
 جل بر مانه بفرط لطف خود بر زبان غیب ترجمان این سعاد و آنچه برسان الهام بیان این مملکت جاری و ساری
 شریف مایه بلطف و عطوفت خویش همچنان در عرصه روزگار بر روی کاری آرد و تباها که رفیق و بدعت
 است که از ذوات عالیات اینطائفه از روی دنیا کشیده رفع نموده و چها چها کثافت فحور و خلاف سنت است

که از نفوس تقوی مانوس این محاسب هدایت مایه از چهره دنیای خسیه دفع فرموده نظیر تحقیق در تحقیق شیخین
 مسوین مسوین است و تشبیه این تدقیق حال مرشدین کاملین مذکورین که الطاف خالق افلاک و کائنات
 رازق اهل افلاک و اطراف شیخ کامل و ولی اکمل حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین جناب از پدید
 احمد مجاهد غازی علیه الرحمه والرضوان آنچه مضمون جواب قانع بدعت در مقابل سوال سائل کم فرست در باب
 معدومی قبر فیض صدر خود بیاید لحاظ دفع و دفع بدعت گویستی پیران زمان استاد ششتری و بزرگان
 جهان درازی سر نوشتی فرموده بود بقدرت باری سبحانه تعالی همچنان ظهور گرفت و جلوه بروز بدعت
 که فرموده بود و من بعد و پس از ان کیفیت قبر قدس قدر انعام اعظم اهل عالم دینی والا از من زمره نبی آدم
 اعنی حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین جناب ابو عبد الله مولانا محمد نصیر الدین علیه الرحمه والرضوان
 هم بر آن سان و بران دتیره وقوع یافت که مرکوز مضمون آن جواب با صواب بود که هر دو مرقد مفقود
 الاثر و هر دو مرقد معدوم الحضر گشتند و الله اعلم بحالها و علمه و غفر الله تعالی لهما و رحم الله تعالی لهما
 عسم مغفرت و جل رحمته حکامیت حضرت جهان آفرین و جناب آفریننده زمان و زمین فضل
 عالی و لطف متعالی خود حضرت ولی سر ایدایت و عالم سر سب تقوی امارت جناب امیر المؤمنین و امام المسلمین
 سید ابو عبد الله مولانا محمد نصیر الدین علیه الرحمه والرضوان را بسا کامل الذات و الاصفات مخلوق فرموده
 بود بفضل حضرت الامتثال جل شان حضرت ایشان قامت قصیر با فضائل کثیر و علوم بیکثیر با تقوی بنظیر
 و علم و حیا کثرت میر و عفت و مهت اکثار تصویر و شجاعت و سخاوت افراط پذیر و دروت و فتوت
 فراط تخمیر و فراست و کیاست پر تدبیر و توکل صبر بزمه کبیر و بیانی طلیق فصاحت گزیر و نسانی ذلیق
 بلاغت تاثیر و خوف و خشیت فراوان تقدیر از خالق صغیر و کبیر داشتند ای صبح سعادت
 ز جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی و حضرت غرت بخش و جناب شرف ده با وجود
 عطا این همه فضائل حضرت شیخ و ولی ممدوح و موصوف را شرف تبار و فضایل خاندان نیز بس کم
 نشان بذل دارزانی فرموده بود که حضرت ایشان جناب فخر علماء منقول و باعث افتخار فضلاء منقول
 اکمل کلام و بر و افضل فضلاء روزگار و ست بهر قد و مفسرین و مقتدای محدثین حضرت مولانا
 شاه عبد العزیز محدث دهلوی علیه الرحمه ابن حضرت معارف التباه و عرفان پناه و علوم و فنون و نگاه
 معرفت و حکمت جاه و سر سب با سر اردین و شریعت آگاه و نفس رفیع پانگاه و محدث سامی
 پانگاه جناب مولانا و اولاد شاه ولی الله محدث دهلوی علیه الرحمه بودند و خاندان این هر دو
 نیرین منیرین فلک فضائل و قرین سورین سپهر شرف آینه انجمنان معلوم خواطر اهل روزگار و مفهوم

همانکه سکان فرودوار است که حاجت بیان و تحریر و احتیاج تبیان و تسطیر داشته باشد مصرعه آنرا که عیان است چه حاجت به بیان

وصیت چهارم در بیان امر معروف و نهی عن المنکر

بدان بزرگوار الله تعالی طرق الصواب و ادعای التبارک الی درجات الثواب فی یوم الحساب و آوان مرجع و انساب که امر معروف و نهی منکر قطبی است از اقطاب ایمان و اقیان و غوثی است از اغواث اسلام با احسان امر معروف و نهی منکر خاتم موقوف علیه ترقیات ایمان پر اکرام است و نهی منکر نقش نگین محصور الیه تعلیقات اسلام با انعام الی تکلفانه میگویم که امر معروف و نهی منکر شاید زیبا منظری است روح و جان ایمان نواز و بلا تصعانه سے نگارم که امر معروف و نهی منکر نگار ملاحظت کاری و صباحت نگاری است روان و توان اسلام پر فیضان نشاط و انبساط پر دانه جلوه آرائی دل ربایش جان ترقیات مدارج ایمان بسناتوان و تعبیر و نهای جان افزایش روان ترفعات معارج اسلام کرم توان سر پای پر یوان همه طمطراق ناز و آرایش محبوب قلوب دومی انبساط کبیاست محبوب و تمام کرد و فرغ غره آتش مرغوب خواطر ارباب فراست اسلوب و ندانم کدامی آوای تو خوب است چه گویم همه شیوه های تو خوب است تو سر و کدامی گلستانی ای شوخ است که از روی گل پشت پای تو خوب است و فتاد است در فکر بر دوازدهم اگر برزند در هوای تو خوب است قال الله ذو الفضل العظیم و الحمد العظیم فی کتاب الحکیم و تشریف اکرم کنتم بستی شما خیر امة بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب احراجت بیرون آورده شده است لئلا یس از برای مردمان قوی است که بودید شما بهترین استی و سابق علم یاد لوح محفوظ یاد کتب انبیا یاد روز سنیاف که در جواب التبرک برکم سارعه نمودید و خیریت این است بجهت آنست که در سلب خدمت حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام مستلزم اند لما دعی الله داعینا الطاعینة و لکن الرسول کما اکرّم الامم چون خدا پیغمبر را رحمت خوانده است و اضل پیغمبران اوشت اخیر الایم و گفته اند خیریت این است درین سه صفت است که یاد میکنند تأمرون بالمعروف و نهی عن المنکر و ان خیریت که شرع آنرا مستحسن شمارد و تنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن خیریت بود که شارع آنرا مستحب دارد و مؤمنون و میگردید از روی تحقیق یا الله بخدا و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که هر چه فرمود که ایمان آورید ایمان آورده باشد و کوا من و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل الکتاب علمای بنی اسرائیل آنرا که پیغمبر آخر الزمان فرود آورده یعنی قرآن لکان بر آئینه باشد آن ایمان و تصدیق خیر لکم بهتم مایش از انکفر و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گروید گانند یعنی ابن سلام و صحاب او و اکثرهم الفاسقون

بیشتر از ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین فضلی طبع شرع مبین و علمای از کبار تقاودین است
 مرحوم محمدیه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام الی یوم قیام فضیلت حضرت سر در کائنات و مظهر وجودات
 و فضل جناب فضل ارض و سموات و آخر ملائکه و قدسیات محمد رسول الله تعالی صلواته تعالی علیه و آله و سلم
 بر سائر انبیا و مرسلین علیهم صلوة و سلام الی یوم الدین و فضیلت است آن خیر البشر باعث فخر ابوالبشر
 بر مجموع ائم انبیای عالی شیم و الا هم علیهم صلوة و سلام استباط نموده اند و مثبت کرده بدین و قبیله بابا
 و خاطر وقت ماب باید دریافت که چون دین آیت کریم حق جل سلطان و عزتانه محمدت امر معروف و نهی منکر
 و ستایش فضیلت افرین بالعرف و نایین عن النکرة یاد فرموده و از باعث همین شایسته حضرت فضیلت حضرت
 رسول فاضل افراد خلقت و کامل اشخاص مخلوق جهان با وسعت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و است حضرت
 نبی زکی تقی و بکرایم و فی علیه صلوة و سلام محقق و مستبظ گردیده پس متیقن که افضل سجیه رضیه اسجایای
 مزکای شرایع اسلام و اکمل خلق از اخلاق شرایف و فاق مراسم دین و ایمان فرخنده گنج انجام از شیم که کبر
 امر معروف و نهی منکر فضیلتی و عادت نیست بنابر آن بر هر مومن ایقان توانان و هر سلم اسلام نشان و جب
 و لازم است بل واجب و الزم که عادت پر سعادت امر معروف و نهی منکر را شیوه ستوده اوقات حیات استغفار
 و پیشه حمیده ساعات لیل و نهار انفس عمر ناپایدار مقرر داشته از هیچ ظالمی و ستمکاری خوفی و ترسی و از هیچ
 فاسقی و زبهارکاری پاس و لحاظ نوعی ملحوظ و مرکوز نداشته در کام و دمان زبان خوش بیان به تحریک
 آدمی مراسم امر معروف و نهی منکر متحرک و جنبان دارد و بدین وسیله بنبله و واسطه جزایه سعادت
 دارین و کرامات کونین حاصل و متواصل سازد و حضرت حق دادگر عز سلطان در کتاب اکبر جای دیگر در
 صفات جناب افضل خلائق اول و آخر و اشرف بشر حضرت رسول شفیعنا یوم محشر علیه من الصلوة
 اطهر و من التسلیمات اطهر فرموده حیث قال من عز سلطان و جل شأنه الذین یتبعون الرسول انانند
 که از روی صدق پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست الذین لا یغیری نافیسه و ناخوانده
 و صف آنحضرت بدین صفت کرده است بر آنکه کمال علم او با وجود ائمت یکی از معجزات او می تواند بود
 نگارن که بکتب نزفت و خط نوشت و بغیره مسئله آموز صد مدرس شد و در بحر الحقایق فرموده که عرب
 اصل و منشأ ام گویند چنانکه که مغطیه را ام القری گویند که مدار و منشأ همه شهرها و دیهاست و لوح را
 ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت نباه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم باصل منسوب
 ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه کمونات اوست و نکته لولا که لما خلقت الافلاک مؤید
 این معنی است ۵ تو اصل وجود آدمی از نخست و در هر چه موجود شد خرجت الذی آن پیغمبر

یحیی و نوح علی یابند اسم و صفت او مکتوباً نوشته اند نزد یک ایشان فی الشفاعة در تورات
 آنجا که میگوید احمد الضوک القتال یکب البعیر و لم یس الشمة تا آخر و آنجا که در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام
 میفرماید انی ذاب الی ربی و رکب و الفل قلیلاً تا آخر یا نه میفرماید این پیغمبر ایمی ایشان را که پیرو اویند
 بالمعروف بنیگوئی که توحید است و بیهیثم و باز میفرماید ایشان را عن المنکر از منکر که شرک است و گفته
 معروف مکارم اخلاق است یا صلح رحمیا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف
 و یحیی لهم و حلال میگردد بر ایشان الطبیات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاہلیت حرام کرده بودند چون
 بحیره و سائبه و جزآن یا مستلذات محرمه بر یهودیان چون شحوم و یحرم و حرام میسازد علیکم و النجاسات
 بر ایشان خورشمهای پید را چون مردار و خون و لحم خنزیر و مالهای ناوجه چون رشوت و ربا و یضغ و
 فرومی بند یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اضرهم بل اگر ان ایشان را یعنی سبک میگردد بر امت خود
 او صانع شرع را و گویند مراد آن چیز است که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند
 چون قطع عشوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار از جمله که نجاست بد و رسد و جزآن و الاغلاک و دیگر
 سبک میکند و بر میگرداند ایشان علیها و بند یا الی آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود بر ایشان
 و آن حق نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و لعراق غنیمت و غیر آن فالذین امنوا پس
 آنرا که گویند ندب بدین بنی امی از بنی اسرائیل و عتد رفقا و تعظیم کردند او را و کضره و باری دارند
 او را بر دشمنان و اتبعوا و پیروی کردند النور الذی به ان نور که انزل معه فرو فرستاده اند بابت
 او و مراد قرآن است و گفته اند لفظ منه دلالت بر بقا قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او
 باقی خواهد ماند خلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرو آمد و اکثر از ابراهیم بر دند و گفته در آنکه قرآن را
 تو گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا از و مفصل است و هویدا او لک انکرو که ایمان آورند
 و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هم المصلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایز بر حمت
 و ثواب ازین آیت عظیمه و حکم حکیمه محقق و مدقق شد که چون نزدیک حضرت حق تنزه عارفان خصلتی پسندید
 از مضائل حمیده جناب نبی برگزیده النفس و آفاق و با مکارم عظمت و فاق علیه الصلوة و السلام الی یوم
 تلاق عادت با شرافت امر معروف و نهی منکر است پس بر بنده از بندگان حضرت خالق بنده عز شانه
 که خصلت امر معروف و نهی منکر را عادت خواهد داشت و باین نوعی شرف جود سر ایا بر و حوز را عادی
 و خویش را معتادی خواهد ساخت انشاء الله تعالی بالیقین و بطاریب این خصلت محموده پیش مقبول
 بارگاه کونین پناه حضرت اله عز سبانه خواهد شد و بر حق که در حق آدم یا بنده بندگان و انسان پسندان

با سرافکندگی مرتبه مقبولیت بدرگاه سموت اشتباه حضرت حل نواله بلاشک و بالحق باعث نجات عذاب
 و سبب شمول نفوذ و فلاح در روز حساب اوست فافهم حالا مناسب مقام و ملائم کلام نمود که درین باب
 چندی از آیات قدسیات و بعضی از احادیث هدایت امارات ایراد و ارقام نموده شود تا مومنین و مسلمین
 را باعث تحریص بر شیمه رضیه امر معروف و سبب تحریص بر سحیه رضیه نبی عن المنکر گردد و قال من تعظم
 صفاته و نکات رحاکه آیت و کنگن منکم و برآیند باید که باشد از شما آئینه گروی که ایشان یک عونی الی
 الخیر بخوانند مردان را بنیکویی یعنی بدین اسلام یا بایلاف مومنان با یکدیگر و جمعی برانند که این داعیان
 مؤذنانند که خلق را بعبادت خدا میخوانند و یامرون یا المعروف و یفرمانند بنیکویی و ینهون عن المنکر
 و باز میدارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد
 محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس و کونک و اگر چه که داعی خیر و امر معروف و ناهمی
 منکر اند هم المفلحون ایشان رستگارانند و ایضا قال تبارک و اعلى لیست مومنان این کتاب
 سقوا برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب ائمه از اهل کتاب گروهی اند قائمه ایستاده بر دین
 اسلام یا قایم بحد و آهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه بن سلام
 و اصحاب او بودند یا جمیل تن از نجران و سی و دوتن از حبشه و هشت کس از روم که بعضی علیه اسلام
 ایمان داشتند و بمحمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند
 یکنون میخوانند آیت الله قرآن را اثناء اللیل در ساعات شب و گفته میان مغرب و عشا و هم یسبحون و
 و ایشان سجدۀ تلاوت میکنند یا نماز میگذارند در ساعات شب و شهر نماز عشا است که مخصوص بدین امت
 شده و حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند
 بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه درین وقت خدای را یاد نکنند غیر از شما یومنون بالله صفت
 است قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای و الیوم الاخر و بروز قیامت و یامرون بالمعروف
 و یفرمانند بخلق را بصدیق محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم با مورات شیع و ینهون عن المنکر و نهی میکنند
 از تکذیب پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم یا از تمام منہیات و سیکار عونی و میشتابند فی الخیرات و از کتاب
 خیرات و اشتغال بمبرات و اولئک و آن گروه یعنی است قایم موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین
 از جمله شایستگانند و پسندیدگانند و ایضا قال الله تعالی و تقدس و اللومنون و مردان
 مومن و اللومنون و زنان مومنه بعضهم برخی ایشان اولیاء بعضی دوستان برخی دیگرند و معاین
 و تناصر یامرون یا المعروف و یفرمانند بنیکویی که ایمان و فرمان برداریست و ینهون عن المنکر

و باز سیدارند از بدی که کفر و گناه است و یقینون الصلوة و بیای سیدارند نماز را بشرط آن و
 یوتون الزکوة و میدهند زکوة را بآداب ستلقه بدان و یطیعون الله و فرمان می برند خدای را
 و رسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سائر حبیبهم الله زود باشد که رحمت کند خدای
 بر ایشان ان الله عزیز مدبرستی که خدای غالب بر همه و آنچه حکیم داناست بوضع هر شی در موضع او و عدا
 الله و عده داد خدا المؤمنین و المؤمنات مردان و زنان مومنه را جنات تجبرنی
 بوستانها شتمل بر سیوه که می رود من تجت بها الا نهر از زیر درختان آن جوی با خالدین فیها
 جاویدان مانند دران و مساکین طیبه و دیگر و عده داد ایشان را سکنها پاکیزه و خوش فی
 جنت عدن در بهشت لای پاینده جنات عدن نام نه نیست در بهشت که خشمه تنیم درین میباشد
 یا اعلی در جات بهشت است امام تقی گوید که نه نیست در جنت که بوستانها او بر هر دو کناره اولست و
 رضوان من الله و خوشنودی از نزدیک خدا مومنانرا اگر بزرگ ترست از بهشت و نعیم اوزیر که مباد
 جمیع سعادات و منشا تمام کرامات رضا حضرت غرت است و مودی بنیل وصال و مهمل نقای ذی
 الجلال اوست و متحققان راه و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضا حضرت احد مطلوبی نیست
 شرط مکی میخواید از توحبت و حور مکی خواهد که از دوزخ شود دور و لیکن ما نخواهیم
 این و آن جنت و در ما همین خوشنودی است چو تو خوشنود گشتی در دو عالم همین مقصود
 بسند الله علم و در احادیث صحیح و وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنت گوئید یک
 و سعدیک و انخیزی پدید پس فرماید که خوشنود شدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم و حال آنکه
 عطا کرده با انچه بیج یک را از خلق خود عطا کرده حق تعالی گوید آیا بد شما را فاضل تر ازین عطا ما
 بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود که ازین ما فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آریم بر شما خوشنود
 خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از صنون این حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست
 ذلک آن خوشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا و جنب او محقر
 بلکه نعیم بهشت بازا او مختصر است و الضی قال تجدد و تعالی حکایتی عن موعظه لقمان الحکیم علیه
 من الرجات الکاملات من الله تعالی العظیم یا بنی اقم الصلوة ای سرک من به یاد نماز را تا متصل
 تو کمال یابد و امر بالمعروف و بفرمای بنیکوی و الله عن المنکر و باز دار از منکر تا دیگران
 از تو کامل شوند معروف است که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود و اصبر
 علی ما اصابک و شکیبائی کن بر انخیزی که تو رسد از شداید خصوصاً در امر و نهی ان ذلک

مِنْ عَزَمِ الْأُمُورَ بِرِسْتِي اِنْجِه فرموده شد از واجبات امور است یعنی از انچه خدای قطع کرده است
 قطعی ایجابی است و اَيْضًا قَالَ تَقْدُسَ وَتَعَالَى الَّذِينَ اِيشَانِ اَنَا نَكَدَ كَرَمَتِ شَامِلِ اِنْ مَكْلَهُمْ
 اگر جاد هم ایشان را فی الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند اَقَامُوا الصَّلَاةَ بیای و دارند نماز را
 بجهت تعظیم من وَأَتُوا الزَّكَاةَ و بدهند مال زکوة را بجهت مساعدت بندگان من و اَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ
 و بفرمایند بیکوئی یعنی انچه شرعاً و عرفاً آنرا حسن گویند وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از رستی
 یعنی اهل علم و عقل آنرا قبیح شمردند وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ و خدای راست نهایت کار می یعنی سرانجام
 همه امور آن باشد که او خواهد این دولت و مال بی و بوی خواهد و آن گلشن و باغ و محض و جو
 می خواهد از حق همه کس حال کو می خواهد آنست سرانجام که او می خواهد و اَيْضًا قَالَ اِنَّ عَزْمَ الْمُتَّقِينَ
 این مومنان باز گردانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه تمامی العَاكِلُونَ پرستندگان
 حق با خلاص یا قایم شرای خدمت اَلْحَاكِمُونَ ستانندگان حق اهر انچه بر ایشان رسد از سر و دست
 یا شناسندگان قسم الهی در هر خطه و طرفه اَلْكَافِرُونَ روزه داران یا سرکنندگان بطلب علم یا بیرون آیند
 از با و قیس و درندگان بر منزل اِنْسِ اَلْكَافِرُونَ کج کنندگان در نماز یا خشوع ازندگان بر درگاه بی نیاز
 اَلْكَافِرُونَ سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات اَلْكَافِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایند
 بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و اَلْكَافِرُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارندگان
 از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت چون هفت عقد کامل است دخول و اوشعت بر آنکه او ثمانیه است یا برای قضاء
 میان امر و نبی چون ثبات و انکار یا بجهت جمع میان امر و نبی که گویند که گویا شی واحد اند و هر یک تا یکی
 از منضم باشند و اَلْحَاكِمُونَ و نگاه دارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ مراحم خدای و سلمی که بدنگاه دارندگان او و امر او
 بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح و کثیر المؤمنین و نبارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف اند
 و ضعیف منضم و ضعیف و ضعیف بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضائل و خود بشیر ایشانست
 يَقُطِعُ عَنْهُمْ اَللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ الْقُدْسِيُّ وَ رَسُولُ الْوَكِي صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ عَنْ حَدِيثِهِ
 أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رَوَيْتُ عَنْ رَجُلٍ مِنْهُمْ
 آنحضرت سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست لَمَّا مَرَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَهَوُّونَ
 عَنِ الْمُنْكَرِ هَر آینه ام می کنید شما معروف و نبی می کنید از منکر و تَوَشَّكُنَّ اللَّهَ اِنْ يَتَّبِعَتْ عَلَيْكُمْ عَذَابًا
 صَغِيرًا عَذَابًا يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ كَرَامَةً تَعَالَى مِيفَرَسْتُمْ بِرَشَامَةِ ابْنِ رَا از نزدیک خود صنی یکی از آن جسته
 واقع است یا امر معروف و نبی منکر از شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدا یعنی اگر امر معروف و نبی منکر

عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما که نیکوکاران و پرهیزکاران و عاقلان و میانه رویان و میوه‌اند
 الله تعالی را و قبول کرده نمیشود و علم شما را یعنی عذابها و بلاهای دیگر بدعا احتمال دفع دارند اما نه زانی
 که بر ترک امر معروف و نهی منکر نازل میگردد و احتمال دفع ندارد و دعا دادن مستجاب نشود و آیه التزمین
 و ایضا قال علیه الصلوة و السلام من الله الملك العلام عن ابی سعید الخدری عن رسول
 الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فانه يدركه به يمينه او شماله او يمينه او شماله
 را پس باید که تغییر دهد او را و باز دارد مردم را از گردن آن بدست خود یعنی بزور و کشیدن و شکستن
 و ریختن و برهم زدن اگر تواند تغییر دادن بدست فان لم يستطع فليذكره پس اگر نتواند تغییر دادن
 بدست پس باید که تغییر دهد بزبان خود بنوع و درشتی و دشنام فان لم يستطع فليقلبه پس اگر نتواند
 تغییر دادن بزبان پس باید که تغییر دهد بدلیل بکراهت و سوزش دل و غم بر تغییر آن بدست و زبان بر تغییر
 قدرت و عداوت و محاببت فاعل آن نه بجز و انکار و برضا و ذلك اصغف الايمان و آن تغییر
 بدل است ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال اوست رواه مسلم و ایضا قال
 علیه الصلوة و السلام من الله الخالق الامام و عن نعمان بن بشير قال قال رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و سلم مثل المدّهن في حذر و الله حال مثال او این کننده یعنی سستی
 و نرمی کننده در حدود و شریعت که خدا نهاده و وضع نموده است و الواقع فیها و مثال آنکه افتاده است
 در و خدا یعنی از حکما میکند معاصی را و مانند آن بود که سنگری بیند و تغییر ندهد و نهی نکند با وجود قدرت
 بر آن بجهت شرم یا بی حیثی دین یا جانب داری کسی و رشوت گرفتن در لغت ممانعت و مدارت بیک
 آمده است اما در شرع رضعتی در مدارات آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرق میان
 مدارات و ممانعت چنان کند که مدارات آنچه بجهت حفظ دین و نگاه داشت از تشویش وقت و دفع
 ظلم ظالمان بکنند و ممانعت آنچه برای حفظ نفس و طلب دنیا و جلب منفعت از مردم و بیایگی در دین بکنند
 پس میفرماید که مثال و حال مهربان در حد و خدا و واقع در آن حد و مثل قدام استهموا سفینه
 مثال و حال قومی است که نشسته اند در کشتی و قرعه انداختند تا به هر جا که قرعه بنام کس برآمد نشست چنانکه
 عادت شرکاست فصار بعضهم في أسفلها و صار بعضهم في أعلاها پس گشتند بعض
 ایشان در پایین کشتی و گشتند بعضی در جای بلند از وی فكان الذين في أسفلها ليس بهوان کسی
 که در پایین کشتی است پیر یا الماء عکس الذين في أعلاها میکند آب بر آن گران که در بالا
 کشتی نشسته اند و متذکرید پس از این میشدند بالانشنان بدان یعنی که آن از پامان بیایمی آمد

و آب میرود و در وقت بردن برایشان میگذاشت و بعضی گفته اند که مراد باب بول و غلط است که در پایان
 میکرد و بالایی آورد تا در و ریابند از و در آوردن برایشان میگذاشت و ایند کشیدن درین صورت
 تا بر ترست فاخذ ناساً فجعل ينقل سفل السفينة پس گرفت آنکس در پایان کشتی است و میگذاشت
 بر بالانشینندگان باب و ایند امیکشیدند ایشان تبری را و گاویدن گرفت پایان کشتی را تا آب گیرد
 یا بول و غلط بیند از دزان راه فاتوا فقالوا مالک پس آمدند آنجا عت پس گفت آنجا عت چه شده
 است ترا و چه کار میکنی که میگوید کشتی را قال تاذیتم و لا بد لی من الماء گفت ایند کشیدید شما به سبب
 بالابر آمدن من در گذشتن بر شما باب و چاره نیست مرا از آن گرفتن یا از بول انداختن این مقدار ازین
 قصه تا بر عرف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی است و مقصود در بیان حال و مثال است
 اینست که فرمود فان اخذوا علی یدیه پس اگر بگیرند این قوم بالانشین دست آن مرد و پایان را
 که کشتی میشکافت و باز دارند ازین کار انجوة و یخوف انفسهم رستگاری میدهند او را و رستگاری
 میدهند ذاتهای خود را از غرق و هلاک و انجوا باب افعال و نحوه از باب تفعیل و ان ترکوا اهلکوه
 و اهلکوا انفسهم و اگر بگذارند او را تا بگاو د کشتی هلاک میگردد اند او را و خود را و همچنین اگر منع بکنند
 فاسق را از فسق و باز دارند او را از ان خلاص میگردد اند او را و خود را از عذاب خدا و اگر بگذارند هلاک
 میگردد اند او را و خود را و فرود می آید بر همه ایشان عذاب رواه البخاری و **ایضا** قال علیه
 الصلوة والسلام من الله انعام **عن** العریس ابن عمیرة عن النبی صلی الله تعالی علیه وسلم
 قال اذا عملت المحیطیة فی الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهدها فکرها کان
 مکر غائب عنها هر که حاضر بود آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غائب است از آن یعنی بر تقدیر
 عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا کراهت اینجا معنی تغییر است مطلقاً و من غاب عنها فرفضها
 کان مکر شهدها و هر که غایب بود از آن پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی
 حقیقت حضور و غیبت بدل است نه تن چون چایخیر را کمزوه و ناخوش دارد و بدل بحقیقت غایب از آن
 است اگر چه بظاهر حاضر است و چون بدل از آن راضی و بدان خوش بود بمعنی حاضر است اگر بصورت
 غایب است رواه ابو داود و **ایضا** قال علیه الصلوة والسلام من الله ذی الحمد و الاکرام **عن**
 جبریر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یقول
 ما من رجل یمکن فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست هیچ مردی که می باشد در قومی
 که میکنند آنمرد در ایشان گناهان یقدر من علی ان یمکن و علیه قدرت دارند آنقوم

برتغیر دادن و غلبه آوردن بر آن مرد و لا یغیر لون و تغیر نمیدهند الا اصابهم الله منه یعقاب مگر آنکه
 برساند الله تعالی انقوم را از جهت تغیر ندادن ایشان یا از جانب آن مرد بجهت عدم تغیر یا از پیش خود عذاب
 قبل ان یقوتوا پیش از آنکه بمیرند یعنی از اینجا معلوم میشود که به ترک دادن امر معروف و نهی منکر عذاب
 در دنیا هم برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف گناهان دیگر که عقاب بر آنها در دنیا لازم است و واه
 ابو داود و ابن ماجة و ایضا قال علیه الصلوة و السلام من الله فی الجبل و الانعام عن
 عبد بن عبدی الکنذری قال حدثنا مولی لنا گفت عدی حدیث کرد ما را مولی که بوده مرا آنکه
 سمع جدی یقول که وی شنید بهر کمان مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی
 الله تعالی علیه و سلم یقول میگفت ان الله تعالی لا یعذب العامة بعمل الخاصة نه بی تعالی
 عذاب نمیکند اکثر قوم را بعمل بعضی از ایشان یعنی اگر بعضی از قوم گناهی کنند بحکم و لایزال و از زجر
 دیگران را عذاب نمیکند حتی یز و المنکر بکن ظهرا اندیهم تا آنکه به بیند عامه تا مشر و عی را میان خود
 که بعضی کرده و بعضی قادر و علی ان ینکروا و حال آنکه ایشان می توانند که انکار کنند و تخریب
 آنرا فلا ینکروا پس انکار نکنند و تغیر ندهند آنرا فاذا افعلوا ذلک عذب الله تعالی العامة و الخاصة
 پس چون بکنند عامه آنرا یعنی سکو و مداهنت را عذاب کند خدا می تعالی خاصه را بجهت ارتکاب معصیت
 و عامه را بجهت عدم انکار و منع و واه فی شرح السنة و ایضا قال علیه الصلوة و السلام
 من الله عاف الامام الی یوم القیام عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله تعالی
 علیه و آله و سلم الله یضیّب امتی فی آخر الزمان من یسلط بهم شداید بستی که نشان
 اینست که میرسد امت مرا در آخر الزمان از ارباب سلطنت و پادشایان مختهای و پادشاهی سخت درین
 از مشایده منکرات و استماع باطل لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله نجات نمی یابد از ان بلا
 یا از سلطان که این بلا از وی میرسد مگر مردی که شناخت دین خدا را کمال و تمام و استقامت
 گزید بران فجاهد علیه بلسا ینز و ید و قلیم پس کازار کرد بر دین یا بران بلا بر زبان و دست
 و بدل خود فذلک الذی سبقت له السوابق پس آن مردی که پیش رسیده است او را سابقهای از سلاطین
 در دنیا و آخرت و بشارت بخیر و ثبوت و توفیق طاعت و عبادت و قول سبحان الله ان الذین
 سبقت لهم منا الحسنى اشاره باینست و سابقه هر خصلت فاضل را گویند فلان را سابقه ایت دین
 امر یعنی سبقت کرده و پیشی گرفته بر مردم درین کار و و زجل عرف دین الله فصدق و مردی
 دیگر که وی نیز شناخت دین خود را اما یک درجه کمتر از اول پس تصدیق کرد بدین و ربهت و انت

یعنی جهاد کرد بزبان و دل نه بدست بفریفته مقابله یون تصدیق کار دل است و زبان ترجمان او است
تغییر ازین دو به تصدیق کرد و در جلد عرف دین الله فشکت علیه و مردی دیگر که شناخت دین
خدای را فی الجمله پس خاموشی گزید بران و جهاد نکرد بدل پس از بیان حال وصف این مرد کرد و فرمود
كَانَ رَأْيَ مَنْ يَعْمَلُ الْخَيْرَ أَحَبَّ عَلَيْهِ پس اگر می بیند مردم کسی را که کارهای نیک میکند دوست
میدارد و او را بنا بران فکر رآی مَنْ يَعْمَلُ بِطُلُفٍ الْغَضَّةُ عَلَيْهِ پس اگر می بیند کسی را که عمل بغیر حق میکند
و دشمن میدارد و او را بنا بران فذلک یُجَوِّ عَلَى إِبْطَانِهِ كَلَه پس آن مرد نجات می یابد بنا بر پوشیده داشتن
وی محبت خیر و بغض باطل را همه پس این بر سه قسم از مردان عارف و شناسا برین اند و مرتبه متفاوت دل
سابق و ثانوی مقصد و ثالث ظالم چنانکه در کرمیه شهتم ظالم تنفر و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات آری
ثالث راجعت زیاده تقصیر ظالم خواند و ثانوی را میانه رو و اول سابق و هر سه از برگزیده های درگاه اند چنانکه
و را اول آیت فرمود ثم اوتينا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا منهم ظالم لنفسه الآية و اصب
قال علیه الصلوة و السلام من الراحم الانام فی البدایة و الاقتمام عن ابي مؤمنی الا شریع
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و الذي نفس محمد بيده ان المعروف
و المنكر خليقتان بستی که عمل شروع و ناسخ مرغ پیدا کرده می شود بر صورت آدمیان تنصبا
للناس من يوم القيمة استاد کرده می شوند برای آدمیان که کرده اند آنها روز قیامت فاما
المعروف فبشر اصحابه اما معروف پس بشارت میدهد و خبر خوش میرساند اصحاب خود را یعنی
عمل کنندگان بوی و یوعده لهم الخیر و وعده میکند ایشان را بیکمى لما تنكرون فبقولکم الیکم و اما
منکر پس میگوید ایشان را زاده و شوید از من و ما یستطیعون له الا لزوما و قدرت میدارند ایشان
مگر پیوستن را بوی و مفارقت از ان نمی توانست کرد و روا احمد و البیهقی فی شعب الایمان
از فحای این آیات با کرامات و دعاوی این احادیث پرمبایات صاف برهن است و روشن
که نجات عبد بغیر از اختیار شیوه امر معروف و نهی عن المنکر بس محال است و سرانجام وین نفوذ
و فلاح عقبی در حق این مستی خاک بنی سرو پاید و ن از قبول پیشه امر بالعرف و نهی عن النکرة سر پایا
صعوبت اشتمال است بل فقد ان القصال النفاس قدس اساس انبیاء مکرم علیهم الصلوة و السلام
من امه العنیز المعظم و ذوات سراسر کرامات صحابه نفهم خیر ائم که ناقده و لا تخصی گذشته اند
که گذاردین حضرت الهی جلت صفاته و گلبن شرایع جناب نامتناهی غرت رحمته رونق پذیر از
آب شاری دست سبی و که امر معروف و نهی منکر او شان است مجموع آمرین معروفات بوده اند

و همه نامیین عن المنکرات شده روزان و شبان همین کار داشته اند و در ساعات و اوقات از زمان
واحیان لب بهین گفتگو می کشادند و عرفای است حضرت رسول افضل خلقت و اکرم بریت صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم و علمای شریعت مقتدای انبیاء بر فضیلت و با عظمت علیه و علیهم الصلوٰة و السلام که نامحدود
بجوات وجود آمده اند و نامحصور بهیا کل شهود مشهود گشته بر سبیل مدام و علی طریق دوام همین عادت پسندید
داشتند و علم هم بر عرصه همین سجایا و شیم برگزیده و با کرم می افراشتند و مقرون طبایع نقاد و موصول
خاطر و قادشواد که بنای کار کرد و فرایمان و سنت و اصل مدارا سلام و شریعت بر کوشش مراسم امر معروف
و نهی منکر و سعی مراتب جهاد و غزایات و تبرست و بس هر قدر که درین دوام خوش سیر و بر خیر مساعی تقدیم
سیر سندر و نطق آب و رنگ بر چهره فضائل هم سنگ ایمان و اسلام به بس آب و تاب افرازش می پذیرد
و القدر که درین بر دو کار بر خیر مدامت و سستی در کار میرود بهمان مقدار و نطق باز ایمان و اسلام رو به بی رویی
و کاستی می نهد در و یاری که شریع ایمان و اسلام بر سر ترقی و تعلی است سیرت شیوع امر بالمعروف و نهی
عن المنکر و رواج غزای جهاد است و بس و در بلای که اعلام ایقان و اسلام رو آفریند و تسفل است
بشامت مدامت فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و ترک غزای جهاد است و درین باب تصور دیگری اصل
کالیهوس و در خیر مدامت سیرت که حق تبارک و تعالی و حی فرستاد به نبی کرامت مشخون و فضیلت مخزون
و یا فضائل کبر و مکارم علیا موزون حضرت یوشع بن نون علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام که صد هزار اس
از قوم توارفت حیات بجنیض مات خواهم رسانید و از فرزندگی به تیره روزی می گذرانند و زی نزدیک
خواهم گردانید از آن صد هزار چهل هزار از اختیار و شصت هزار شش را خواهند بود یوشع بن نون علیه السلام بحجاب
کبریا تعالی عرض نمود که یا بار خدا یا و یا و اهب العطاء ینیک مردان را چرا ابلک میکنی گفت با دیگران دشمنی
نکردند و از خوردن و فاستن و معامله کردن با ایشان حذر نکردند **و** رفیق این غفلت عاقبت از کار بیگانه
جو یک پا خفت پائی دیگر از رفتار می ماند **و** صحبت صالح تر اصلاح کند نه صحبت طالح تر طالح کند
حکایت حضرت نبی اقدم و جناب ثانی حضرت آدم و رسول قاصع بنیان شرک مقبوح
و دافع اساس کفر پر فضوح و ابواب نوائب و کربات از روی حالش فتوح و نبی مبطرحات و فتوح
و سرالامد و روح و منور و مقدس روح حضرت پیغمبر فرح صلی الله تعالی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام
باذن حضرت رب الارباب و مالک رقاب قدس سلطان تامت و افرعت نهصد و پنجاه سال بر اوائی
انواع کلفت گری کفار شرار و فجار و دوزخ قرار طریق صبر و تیره اصطبار سلوک و مرغی داشته سخن
امر معروف و نهی از منکر را به پا و در کار داشتند آن ضلال سزاوار نکال ذات باریون آن فیض آیات

و مفاخر سادات را وقت آوای امر معروف و نهی منکر بفرات سنگ بان مرتبه ایذاسیکردند که جناب میمون
 و حضرت افتخار شهنش از فرط جراحت و افراط ریج و کلفت سیوش و توش بر زمین می افتاد و اولاد محب و
 جناب رسالت تاب را بر دوشته می آوردند پس از انقضای ایامی مدید آن رسول حمید و رشید و نبی با
 هدایت مزید علیه الصلوة و السلام صحیح و توانا شده و پیر وای آوای قوم سراسر لوم نموده باز بر سر کار خسته
 اطوار و غط و تذکیر است خود سیرفت و باز از ان موزیان بی ایمان همان کاسات روایتی کلان و طلال
 آیات می چشیدند و من بعد بر سر کار خود بودند **و** بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد و بی که گرم برود
 بزرگمیز از قدمت تا آنکه طبقه اولی از امت آن سعادت نهمت علیه الصلوة و السلام بگذشتند و آنحضرت ریات
 مرتبت بنیت اینکه شاید بفضل کرم حقیقی نزه سلطانه اولاد آن طبقه شقاوت نهاد سعادت ایمان دریابند
 در حق آنطائفه مدعی دعوی ناحق داعی دعای به جناب خالق برحق نشد و چون طبقه اولی بگذشتند و طبقه
 ثانیه از اولاد آنها پدید آمدند از آنجا که با شقاوت انتمای بابنای منکلات رسای و صایای و خاست و نهای
 نافرمانی آن رسول مقبول حضرت سبحانی جل ذکره نموده بودند اولاد نهاد حسب گفته آبا شرات موالد سراز
 قبول فرمان آن نبی خجسته بنیاد علیه الصلوة و السلام باز میزدند و حضرت رسالت پناهی و نبوت و
 علیه الصلوة و السلام بقضای خصائل پیر و اسم و سرایا عظمای حضرات انبیای به تصور این معنی که شاید کرم
 منقضی تحقیق غریب باز نسل این کفار بی اصل منتشر بشرافت ایمان و مستعد سعادت ایقان شوند یا وجود
 انحرار و اذای مذکور دست تفرض دعای سوار حال آن قوم بخونست تگاپو باز میداشت **و** برگردید
 که تاب آرد و دم بزم محبت را **و** که ساقی ریزه الماس در میانه می ریزد **و** چون طبقه ثانیه نیز از ان امت
 بر همان نهج ضلالت منج منقضي و منقرض شدند و از نسل آنها طبقه ثالثه هم بر طبق طرق آبا، ما سبق
 حسب و صهایای ابای سراسر انحرار بر اضرار آن نبی مختار صلوات و تسلیمات سراز و علیه الصلوة
 و السلام و امتناع قبول حکم حکم حضرت پیر و در کار و خالق روزگار جل خلقه مساعی خجسته و کوشش خجسته در کار
 آوردند آنکا حضرت رسالت و نگاه و نبوت انتباه علیه الصلوة و السلام بلیحاظ و دید این معنی که در نسل
 شقاوت و صل آن قوم پیر لوم نجاست شرک و کفر انجیانیک کرده است که اگر بالفرض تقدیر مرورد و ظهور انقلاب
 از ان زمان و قریب این گروه ضلالت پیروه منقضي و منقرض شود و طبقات بلا نهایات از اولاد آنها پدید
 شوند ممکن نیست که تا نیز شقاوت تخمیر کفر و شرک از نسل آنها منقطع و متروک شود **و**

| | | |
|-----------------------------|----------------------------|------------------------|
| اگر بنیست زاع طلعت میرفت | نهی زیر طاد سراسر باغ بهشت | بهنگام آن بیضیه پرورش |
| را بخیر خلد از دهری از نریش | در ان بیضیه گردم دید میریش | و بدالش از چشمه سنسبیل |

| | | |
|--|--|--|
| <p>شود ماقبت بچه زناغ زناغ که زنگی به شستن بگرد سپید بخت تریش دهی سیر گشت اگر قوتش از رشته جان کنی کند عاقبت زهر در کار تو گرتش درش نی باغ بهشت سرانجام گوهر بکار آورد</p> | <p>بر درخ میوه طای باغ بر غول هر سو تو را هوش دهی بکاشش همه آب حیوان کنی در از جوی خلدش بهنگام آب همان میوه تلخ بار آورد</p> | <p>ز نایک زاده مدارید امید اگر افغی را بیدری زوشت میان گل آرام گاهش دهی نگرود از ان تربیت یار تو در خنیک تلخ ست ویر سرشت بهنج انگبین ریزی و شهر ناب بعد از آنکه قریب بهزار سال</p> |
|--|--|--|

شرائط معروف و نهی عن منکر مقدم رسانید و بر انواع اضرار و اصناف اذات قوم تخیل و شکایات نمود
 دعای بد ذوق آن قوم سر اسرا بگفتار شد و پیر به عوی شرک بطرز که فرمود و بفضل حضرت کاشف الکربت
 و مفرج الهمم عم غایت از ان انداید و محن و تکالیف و افرین و امید **گرت** بوفج نبی صبرست
 در غم طوفان بلا گردد و کام هزار ساله بر آید قال غرسن قال و جل متعال و لقد ارسلنا
 و بدرستی که فرستادیم ما نوحا الی قومه نوح علیه السلام را بسوی قوم او فلکبت فیهم
 پس درنگ کرد در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق **الف** سنه هزار سال الاخسین
 عا ما لکریخاه سال روایت شهر انست که نوح علی نبیا و علیه الصلو و السلام چهل سال مبعوث شدند
 و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدادعوت میکردند بعد از طوفان هشت سال بزیست و در حقایق از
 و هب رح نقل میکنند که عمر نوح علیه السلام هزار و چهارصد سال بود و صاحب عین المعانی فرموده که کعبه
 و هفتاد ساله مبعوث شده نهصد و پنجاه سال دعوت کرد بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال بزیست
 و ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که آبی عمر در از ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا چون
 یافتی فرمود یا فتم مانند خانه که دو در داشت از یکی در آیند و بدیگر بیرون روند **گرت** عمر نوح
 عمر نوح و لقمان باشند آخر بروی چنانکه فرمان باشند در بودن دنیا و بیرون رفتن
 از و **یک** روز هزار سال بکشد باشند **آیر** اذ قصه نوح علیه السلام جهت تسلی سید انام است
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکنه بان بذر طوفان
 یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جهای قوم کشید و همچنان دعوت میکرد و کس نمی گریه
فَاَحَدَهُمُ الطُّوفَانُ پس گرفت قوم او را طوفان عذاب و هَمُّ هَالِكُونَ و ایشان همگان
 بودند بکفر فَاَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح علیه السلام را و اصحاب السَّفِينَةِ و یاران شستنی

یعنی بر که با وی بود از سوسنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران و جنگلها و گردانید کم کم
یا و آتعه قوم نوح را **اِنَّكَ لَمَكِينٌ** دالالتی یا عبرتی برای عالیشان تا به ان استدلال کنند یا نیکو بگرد
و همچنین دیگر انبیاء و مرسلین علی نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام الی یوم الدین که تشریح سخات آن
ذوات و توضیح حالات فیض آیات آن مجمع فضائل سمات طولی و تطویلی دارد که این مختصر من اجتهاد
احمال و استفاد احتمال آن قصص الطناب حصص نمیدارد و همه آن کرام و مجموع آن عظمای صابریں بر اذای
کفار و فجار و آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر شده اند و عاقبت امر بامداد خالق حضرت و معطی طفر عم
عنایت مظهر و کامیاب و مفضو و نصیب شده اند علی نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام علی سبیل دوام
و طریق مدام **ع** مشوا و عده آن سر و قامت نامید ای دل چو که می آید قیامت عاقبت گردیده
آید **ع** لیکن از انجا که بدون از تحریر حکایات و بغیر از تسطیر حال نکات هدایت آیات امر معروف و نهی
منکر آنجمع شریف اجمع در موقع ترغیب و تخریس خلایق بطرف سبل رضای خالق علایق گزیری نیست
لکن بعد ارقام کیفیت حضرت نبی سر تا یا مفرج و سر تا قدم مظهر قنوج و مخزن ایمان و اسلام با فروع
و قوایم شرک و بدعت از دانش مطروح جناب حضرت نوح علیه الصلوٰة و السلام فقط بنگارش یک حکایت
سر اسر صداقت رسول رسالت جلیس و نبی نبوت انیس و حکایم محاسن جلیس حضرت نبی جرجیس
علی نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام و یک برگزشت ایمان و ایقان مشحون عابد بمقبولیت مکنون و مجاهد
باغرا و جهاد مقرون حضرت ولی سسی بشمون اکتفا رفت از کتاب روضه الصفافی سیر الانبیا
و الملوک بعینه بلا تغیر لفظ و عبارت ترقیم یافت **و ذکر جرجیس بن عجمیر و عجائب احوال**
او علیه الصلوٰة من الله الا که طائفه از ائمه اخبار گویند که جرجیس از شاگردان حواریان
بود و بعضی از تلامذه ایشان گفته اند که در شهر فلسطین از بلاد شام اقامت مینمود و چند ان مال داشت
که و هم از ضبط و احصاء آن بقصو اعتراف میکرد و جماعتی از نصاری که متابعت او از لوازم شمرده اند
ایمان بنا بر استیلا کفار آن نواحی پنهان میداشتند و در آن زمان پادشاهی بود جبار عالمی و موصل
که اهل شام نیز شریک متابعت او بجای آوردند و او صنی داشت افلون نام که مردم را بعبادت آنجمله
دعوت مینمود و هر که بسجده افلون سرفروشی آورد بنا بر فرمان ملک بعد اهلای متنوع معذب
میشد و در آن آوان بخاطر جرجیس انمینی رسید که از کرایم اموال تحفه نزد ملک موصل برد تا بقیته العمر در راه
امن و آمان زندگانی کرده دست تطاول اغیار از دامن عرض و مال او کوتاه باشد لا حرم پدایمی
نفسیه مرتب ساخته عازم موصل گشت و بحسب اتفاق روزی به مجلس ملک رسید که با عظمای دولایت بود

والتی بلند افروخته خلایق را تکلیف می نمود که اقلون را سجده کنی و هر کس که سر از فرمان باز نمی کشید نجات
 می یافت و هر که نافرمانی ورزید میفرمود که او را در آتش اندازند و جبرجیس ملاحظه مجلس میکرد و با خود گفت
 که سکوت در امثال این حال و تقرب باصناف این رجال به فعال در مذہب شریعت و دیانت جائز نیست
 و هماندم از آن مجلس بیرون آمده با و از بلند اند کرد که ایها الملک کلمه حق مرا استماع کن و نورت و قوت غضبی
 تسکین ده تا مقصود مفهوم تو گردد و من ترا نامح ایمنم و بعد از استماع موعظت و ضلایح آنچه مصلحت وقت
 باشد بدان اقدام فرمائی و بعد از آن گفت ای ملک تو عجب ملوکی و تر آید و در کاریت که ارض و سما و ما بینهما
 آفریننده اوست و او ترا جمیع مخلوقات را از کتم عدم بصحرا وجود آورده و روزی داده و از طریق مستقیم
 منحرف گشته نگی ترا بشیده که بر هیچ قادر نیست بخدای که اعتقاد کرده مردم را میفرمائی که انرا بالوہیت پرستند
 اکنون نصیحت مرا قبول کن و دست انکیش باطل خود باز دار و روی تو به تقبیل حقیقی آر ملک گفت توجہ کسی
 و از کجائی جواب داد که من بنده از بندگان خدا و تدم که مرا خاک ایجاد کرده و باز بجاک خواهد فرستاد و ملکی
 من روم هست و سکن من فلسطین و حضرت و اہب العالیام املی و آخر کرامت فرموده است و من از خوف
 طلاق بافتاب حوادث التجا بسایہ عا طفت ملک آورده متوجہ اینجا بشستم و چون دیدم که ملک عبادت
 مصنوعی میکند و مردم را تخویف و تعذیب نمود و کیش باطل تر غیب مینماید عنان تالک از دست اوم و نطق را
 بر سکوت راجع یافتم ملک گفت تو بواسطہ این مخاطبت و مخالفت که با من کردی مستوجب عقوبت گستی
 لیکن من ترا مہلت میدهم و نصیحت میکنم چنانچہ تو نخست از در نصیحت در آمدی و طیفہ آنکہ متابعت من
 بجاری و ملاحظہ در تصویر ملازمان من مینمائی و کرامت و لغت و غرور و ایشان را ملاحظہ کنی و تو منور
 بعبادت الہی گشته که هیچ فائدہ از وی تو نمیرسد و اگر خدای تو موصوف بصفات مذکورہ بودی بایستی
 کہ این ذل و حقارت را از تو زایل گردانیدہ ترابر خلایق رفعت و سروری دای جبرجیس جواب داد
 کہ نزد پروردگار خویش ذلیل و حقیر نیستم و کار من تواضع و توکل است و آنچه قوم تو دارند از لغت
 و کمیت بی نیازم و بعنائیت آفریدگار خود و ثوقی دارم جبرجیس دو کس را نزد آن طاعنی در غایتی
 تقرب دیدہ گفت ایملک تو و ضنم تو ہر دو حقیر و ذلیل اند کہ هیچ چیز نتوانید آفریدن و رزق
 بجای پس نتوانید دادن و تقع و ضرری کسی نتوانید رسانیدن و پیروردگار من حکیمی است بر ہمہ امور
 قاور و دلیل بر صدق دعوی من آنکہ این دو شخص کہ نزدیک تو محترم و مکرم اند نمی تواند کہ یکی را
 بر تہہ الیاس و دیگر را بر تہہ عیسی رساند ملک پرسید کہ الیاس کیست و عیسی چه کس است جبرجیس
 جواب داد کہ الیاس بنده و محتاج کل بشر و حالا بعنائیت خداوندی درجہ ملائکہ یافتہ و صفات

فرشتگان پیدا کرده و احتیاج باکل و شرب ندارد و حالا ایشان در طیرالست و آثار عجیبه از وی ظاهر میگردد
و عیسی بنده بود که خدای تعالی او را بی ید رخلق کرده خلعت نبوت و برش افکنده تا احیاء اموات نمود
و معالجه الگمه و ابرص از وی صدور یافته حضرت نجیب الدعوات بعد از اظهار این معجزات او را با آسمان
برد و نزدیک عرش مجیدش مقام داد ملک گفت سخن دراز کشیدی و بایراد حکایاتی که صدق آن بر ما روشن
نیست جرات نمودی اکنون اگر افلون را سجده کنی ترا در آتش افکنم جبرئیل گفت اگر رفع سموات و بسط ارض
و تسخیر شمس و قمر و اختلاف لیل و نهار و تغییر اینها و انبات اشجار منسوب با فلون است من او را سجده بکنم
و الا فلا ملک گفت بعد ازین در تعذیب تو عذری نماند و حکم فرمود تا پادشاهان و پادشاهان را بگویم و بگویم
متلاشی و متفرق گردانیدند ازین تعذیب جبرئیل دم ننبرد بلکه هیچ الکی بوی نمیرسید ملک ایحال
بدیع را شایسته نموده حکم کرد تا او تباد و حدید را در آتش نهاده بر جبرئیل کوفتند چنانچه بدانش رسید
و این عذاب هم موجب هلاک او شد و بعد از آن فرمان داد که تا حوضی را از مسیح ساختند و ازین حوض
آن جبرئیل را در حوض افکنده سرپوش بر آن نهادند تا تخاش مذاب فشرده و سرگشت و چون سرپوش
برداشتند دیدند که جبرئیل زنده است ملک از وی پرسید که ازین عقوبت هیچ الکی بتو نرسید جواب داد
که فی ملک گفت که موجب مخلص تو چه چیز بود جبرئیل گفت که من ترا اعلام نمودم که خدای دارم که قادر است
بر همه اشیا و در ازین مهالک را نانی بخشید تا بوقت الزام تو حجت باشد و ملک از زوال مملکت و سلطنت
اندیشیده حکم کرد تا جبرئیل را بزندان بردند و بدوی افکنده دست و پای او را بپنجهای آهنین
برزین دوختند و پشت وی را اسطوانه از مسیح نام نصب کردند و چون شب درآمد حق جل و علی
فرشته را بسوی جبرئیل ارسال نموده به تاج نبوتش سرافراز ساخت و قیود او را رفع کرده گفت
از جانب خداوند صبور شکور تو ماموری بصبر و شکر حضرت ایندمتعال میگوید که مدت هفت سال تری بچنگ
اهل تیر و عصیان گرفتار خواهم گردانید و تقریر چنان است که چهار نوبت بکشتن تو مبادرت نمایند و بعد
از هر بار من بقدرت کامله خویش ترا زنده گردانم و در نوبت پنجم فردوس رضوان روضه جنات
مقام و منزل گردد دل قوی دار که در جمیع حالات عنایت من شامل حال تو خواهد بود و چون صبح شد
جبرئیل ناگاه از دربارگاه رسید ملک پرسید که ای جبرئیل ترا از زندان که بیرون آورد قال من ملکه و سلطان
فوق کل ملک و سلطان و آن کافر در غضب رفته فرمود تا جبرئیل را بگرفتند و آره بفرق سپارش
نهادند و دو نیم کردند هر قطعه را بچندین قسم ساختند در جائیکه شیران بسته بودند انداختند و شیران
بآلهام ربانی قطعهای می بدید جبرئیل را بر پشت خود گرفته نگذاشتند که بر زمین افتد ناگاه حضرت عیسی

من بوطن اعضاء گا و از هم رحیمه شده باشد جرجیس در جواب فرمود که اگر یک استخوان از گا و بر جای باشد
 مطلوب حاصل باشد عجزه بولایت خویش معاودت نمود و بموجب فرموده عمل کرد و گا و زن
 گشت انگاه قایل این سخن از پیشوایان ساحران پرسید که سحره بر احیاء موتی قادر استند مهتر سحره
 گفت لا و الله اشهد ان لا اله الا الله ملک در خشم شده پرسید که چه چیز ترا بدین زودی فرغی گردانید
 در غرامت افکند آن صادق الا خلاص جواب داد که معاذ الله من در ضلالت افتاده باشم بلکه بخدای
 عالمیان ایمان آوردم ملک از خوف آنکه مبادا که جمعی بقول آن موجد متابعت جرجیس نمایند فرمود
 سازبان آن مومن بریده هلاک ساختند و چون این خبر در شهر شهرت یافت چهار هزار کس بجن جیس
 بگردیدند و آن طاعنی باغی بر اسلام قوم اطلاع یافته فرمان داد تا همه را بقتل آورند و بعد از آن
 با جرجیس گفت که چرا از خدای خود مسالت نمودی تا مرا از کشتن باز دارد آنحضرت جواب داد که خداوند بخشنده
 مهربان خواست که بندگان مخلص خود را بهشت برد تا از جفا و محنت دنیا نجات یابند و بجوار رحمت رب
 العالمین واصل گردند مقول است که از وقوع این واقعه یکی از مقربان ملک گفت ای جرجیس تو گمان
 داری که خدای هر چه میخواهد میکند و هر آنچه بار آده او تعلق میگیرد و موجود میشود اگر دعا کنی که معبود تو این
 کرسی را که بران نشسته ایم بحال اول برده اشجار شمر گرداند ما بتو ایمان آوریم جرجیس جواب داد که حضرت
 باری سبحانه و تعالی اگر این مسؤل را مبذول دارد مختار است و الا هیچکس را بروی حکم نیست و مقارن اینحال
 ملکی از آسمان فرود آمده با جرجیس گفت حضرت عزت با تو بنبیانه در مقام عنایت و رحمت است که هر
 دعای که از تو صدور یابد با جابت مقرون گرداند جرجیس ازین خبر بلطف کردگار مستظهر گشته روی
 توجبه بقبله دعا آورد و آن کرسی را در آتین از آمده افراق و آثار بر آنها ظاهر شد ملک و نواب او این معجزه
 را بعین الیقین و رای العین مشاهده نمودند مقرنی که با جرجیس وعده کرده بود که بعد از ظهور این
 اعجاز بتو ایمان آریم گفت که من در مدت عمر خویش ساحری ما برتر ازین شخص ندیده ام ملک در صد
 عذاب و عقوبت جرجیس آمده فرمود تا از مس صورت گاوی محوف رست ساختند و لفظ کبریت
 در جوف آن تعبیه کردند و جرجیس را در درون گا و جای داده در زیر بقبره چندان آتش آفرودند
 که هر چه در جوف او بود گداخته شد و اعتقاد ملک آن شد که جرجیس بعالم دیگر نقل فرمود و متعاقب
 این واقعه حضرت عز و علا باد و باران و برف و رعد و ظلمت بران تیره دلان گشت که چند شبانه
 روز شب از روز فرق نکردند درین اثنا خداوند تعالی ملکی را مامور گردانید که صورت گا و را چنان
 بر زمین زد که از هیبت آواز آن مجموع مردم شهر بروی افتادند و صورت شکسته جرجیس سیم الاعضاء

و صبح الارکان از آسمان بیرون آمد و رفع گشت جرجیس باز به مجلس ملک شریف محمدرضا زانی
 دشته موعظت و نصیحت آغاز نهاد ملک دارکان دولت را حیرت افزوده مقرنی دیگر که اورا بطور قلیط
 میخواندند با جرجیس گفت درین فواید غایت و در آن غار حیا من محفوره ایست در سنگی که هر یک از آنها
 یکی از ملوک گذشته را نهاده اند اگر تو در دعوی خویش صادقی دعا فرمای تا ایشان زنده شده با ما
 سخن گویند جرجیس مستقبل شده مومن و مشرک بغار رفتند جرجیس بر در غار دو رکعت نماز گذارده امر کرد
 تا عظام رمیم رفات ملوک و نسا و اولاد ایشان از حوضهای سنگین بیرون آورده جدا جدا نهادند انگاه
 از ملک کار ساز مسالت نمود که آنجماعت را در زمره احیاء منظم گردانند دعای او ستجاب گشته مردگان دیرینه
 که نه مرد و نه زن و نه کودک بودند زنده شدند جرجیس در آن میان پیری را دیده پرسید
 که نام تو چیست گفت توقیل و آنحضرت از حال او سوال کرد و از مذهب وی تفتیش نمود جواب داد
 که مدت العمر بت پرست بودم و با آنکه از مرگ من چارصد سال گذشته است هنوز تلخی جان کندن او طلق
 من بیرون نرفته است و بعد از فوت مرا نزد حاکمی عادل بردند و وی از کیش من استفسار نمود، مرا
 و اصحاب مرا شرک یافت پس کرم بر اجساد و حزن بر ارواح ما گذاشتند و هر چند التماس نمودیم
 که یکبار دیگر ما را بدینا فرستید تا به تلا فی عمر گذشته مشغول شویم مقبول نیفتاد تا این زمان که ارجح
 با جساد ما متعلق گشت عذاب میگشایدیم توقیل سخن بدینجا رسانیده از جرجیس پرسید که ایها
 الرجل الصالح تو چه کسی که خدای تعالی ما را بمن انعام شریفه توند گردانید جواب داد که جرجیس پیغمبرم
 توقیل نام آنحضرت را شنیده دست در دامن وی زد که اکنون ما را شفاعت کن تا خداوند جلالت عظمت بر ما
 رحمت فرموده تو باین شستی بجایزه را قبول فرماید و دست رو بر سینه مطلوب بانهند و بطور قلیط با توقیل
 گفت که تو از مشاهیر ملوک بوده و مدتی دین آبا و اجداد خویش را ترویج نموده اکنون شرم نداری که سر
 بتابعیت این ضال مضل فرو می آری توقیل روی از وی گردانیده گفت انا علم بما رایت بعد الموت
 انگاه جرجیس از جای خود برخاسته پای خود را بر زمین زد و از پیر پایی او چشمه آبی ظاهر شده فرمود که
 آنجماعت بشر الط و صلو و غسل قیام نموده کلمه توحید بر زبان راندند و باز جرجیس پای خود را بر زمین
 زد و خدای عز و جل ایشان را میزانیده در بهشت جاوید برد منتقل است که با وجود چنین معجزه ملک و عیسی
 از متعلقان بوی ایمان نیامورند بلکه بعد از مشاهده این امر غریب گفتند که آری جرجیس با جمیع
 ایام حیات جادوی از تو کامل تر ندیده ایم چه قومی مرده زنده نمودی که هیچ یک از آنها در خارج
 وجود و حیات نداشتند و اهل شرک و عدوان در دفع جرجیس مشورت بجای آورده رای ایشان

بآن قرار یافت که جرجیس را بکر سنی تازی باید کرد تا بحسب ضرورت از قول خود رجوع نماید و بملبرین
 او را در خانه عجزه فقیره که پسری کور و گنگ و مقید داشت مقید و محبوس گردانیدند که مجال جنبیدنش
 نماند و جرجیس از عجزه طعام طلبیده پیرزن سوگند یاد کرد که درین ده شبانروز باندک طعامی که او کدائی
 حاصل کرده ام سد جوع نموده ام و اکنون عزم آن دارم که بیرون روم و از سوال آنچه بدست افتد جهت
 تو پیارم و چون پیرزن از مقام خود غائب گشت جرجیس ستونی در آن خانه دیده دعا فرمود تا حضرت
 و نصارت پیدا کرده انواع اثمار بیاورد و آن ستون ارتفاع یافته سر بر شریک شید و پیرزن چون
 بخانه باز آمد درختی دید گفت اَمَنْتَ بِاللّٰهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَطَعَمَكَ فِي بَيْتِ الْجُوعِ و پیرزن را
 هوس شفای پسر دامن گیر شده مانند عطف در قدم جرجیس افتاده التماس نمود که التفات خاطر در آن
 دریغ ندارد و جرجیس آب دهن مبارک در چشم و گوشش آن مبتلا افکنده بنیاد شنو گشت و عجزه
 گفت که چشم عنایت از زبان و پای او باز گیر تا گویا و روان گردد فقال كَذَلِكَ اَمَّا يَوْمًا اَحْسَنُ
 یعنی سخن گفتن و راه رفتن پسر تو حواله بروزی دیگر است آورده اند که در آن ایام روزی ملک از در
 سرای پیرزن بگذشت و چشم او بدان درخت افتاده دید که میوه با تنوع بار دارد و از آن شجره در شکفت مانند
 از کیفیت آن استعلام نموده گفتند که این سحر مهتر سحره یعنی جرجیس انبات کرده است و پسر عجزه را نیز
 شفا داده ملک گفت که درین مدت هیچکس از این حادثه اخبار نکرده جواب دادند که تا اعتباری بر حاشیه
 خمیر تو نشیند و ملک در غضب رفته فرمود تا خانه پیر زال را ویران کرده آن درخت را از پنج و بن برکنند
 و جرجیس دعا فرمود تا آن دو وجه بحالت اصلی معاودت نمود و بعد از آن ملک حکم کرد تا جرجیس را پاره
 پاره کردند و بسوختند و خاکسترش را بجمعی داد تا تلشی از آن به بجز انداختند و ثلث دیگر در بر آگن داشتند
 و ثلث ثالث در جبل افکندند و هنوز آنجماعت باز نگشته بودند که آوازی شنیدند که ای بحر وای بر وای
 جبل محافظت کنید آنچه بجانب شما القا کردند از اجزاء بنده پاکیزه روزگار من جمع کنید خاکستر او را تا بحال
 اول باز گردد و مقارن این ندا از جانب سه گانه بادی در حرکت آمده و گردی قوی برخاسته از میان
 اعتبار جرجیس پیدا گشت و از سر مبارک خویش خاک افشانند گرفت قوم با جرجیس نزد ملک آمد
 و صورت واقع مذکوره را تفصیل معروض گردانیدند و آن کافر خداینجیر بهوت و متحیر گشته
 با جرجیس گفت اگر در یک امر ستاعت من کنی از دست نعرض من آمان یابی و ناموس سلطنت بر جای
 ماند و در اعزاز و اکرام تو سعی بلیغ نموده در جمیع امور مطاوع تو باشم جرجیس پرسید که آن کدام است
 ملک گفت مطلوب آنست که کیئوب افلون را سجده کنی و بعد از صد و این خدمت من از تو بیع توقع نکنم

و جرجیس بهلاک صتم امیدوار شده ملک را با حجاز مقصود و غده فرمود و ملک مسرور و بی هیچ گناهی گفت باید که امروز نزد من باشی و شب بفرستی استراحت بانی تا قدر منزلت تو بر خاص و عام روشن گردد و جرجیس آن روز با ملک بسر برده چون شب نماز برخواست و زیاده با و از حین برخاستن گرفت و از حسن صوت جرجیس و جودت کلام الهی زوجه ملک در آن شب تاریک کفر و شرک نجات یافت و چون خورشید جهان تاب از افق شرقی طلوع نمود جرجیس بیت الصنم رفت و خلقی کثیر بنظاره در تجماع جمع گشتند و پیوزن مذکوره که سابقا جرجیس در خانه او محبوس بود ازین صورت خبر یافته فرزند بردوش گرفته به بیت الصنم درآمد و با جرجیس عتاب آغاز نهاد که ای جرجیس خدای تعالی و تقدس ترا بجلالت نبوت شرف ساخته بر اعدا نصرت بخشید و بعد از هر نوبت که ترا گشتند زنده گردانید و با وجود این همه الطاف تو جمله را سیامییا انگاشته به پرستش غیر اومی پردازدی جرجیس گفت که فرزند خود از دوش بند که درین امر حکمتی است و عجزه پسر را بر زمین نهاده جرجیس با آن کوکب گفت که برو و بتان را بگو که جرجیس شما را می طلبد و پایی پسر روان و زبانش گویشد میغام آنحضرت با صنم رسانید و بتان متوجه نموده شده جرجیس پایی خود را بر زمین زد و مجموع اصنام بر زمین فرو رفتند و البلیس در آن زمان هراس حنف ایشان نموده از جوف افلون که بزرگترین اصنام بود بیرون آمد و جرجیس او را باز داشته پیرید که عرض تو از اضلال مردم چیست که ایشان را بجهنمی فرستی البلیس جواب داد که اغوای فردی از افراد انسان از ملک سموات و ارض بنا بر دشمنی که میان من و آدم و فرزندان اوست دوست تر ترا دارم و چون ملک دید که افلون و سایر اصنام بر زمین فرو رفتند گفت ای جرجیس مرا بفریفتی و معبودی مرا هلاک ساختی جرجیس گفت که چگونه جادوی را آله میگوئی که بر دفع امثال این اشیاء از خود قادر نیست درین اثنا ملک از اسلام عیال خود خبر یافته فرمود تا او را بقیح و جهی هلاک ساختند و جرجیس بعد از قتل آن موحه دو رکعت نماز گذارده مناجات فرمود که یارب مرا درین هفت سال بشدائد و محن مبتلا ساختی و اکنون مدت موعود بسر آمده و منتقضی شده مسئول آنکه مرا بجوار رحمت خویشم واصل گردانی و مأمول دیگر آنکه قبل از حلول اجل عذاب اهل عصیان مشاهد من گردد و چون از دعا فراغت یافت از موقف قهر قطعه ابرنام زد و هلاک کفار گشته بر سر ایشان آتش افشانند گرفت و چون شرکان بلا بختیم مردیدند آتش خشم ایشان اشتعال یافته شمشیر پاکشیدند و جرجیس را پاره پاره ساختند و آتش آن شهر را با مجموع عبده اصنام بسوخت و مومنان از آن بلیه سالم ماندند گویند که طائفه کجرجیس ایمان داشتند سی و سه هزار نفر بودند و اندک علم و کرم شمسون عابد آورده اند که بعد از جیسی پیش از بعثت

حضرت رسالت پناه صلوة الله علیهما عابدی بود در بعضی از بلاد عرب در عایت توانائی و قوت که هرگز
اورامی بستند آنرا می گشت و اکثر اوقات بجهاد و کفار قیام مینمود و او را شمسون میگفتند و شرکان دفع
و بایکدیگر مشاورت نموده گفتند که غلبه ما مقصودست بر معاونت و موافقت زوجه شمسون با ما و بنا برین
حاکم شهر نزد زوجه عانیام فرستاده گفت اگر در قتل شوهر با ما بد استان گردی من ترا در قید نکاح آورده
امی بسیار توارانی دارم و آن زن میوفا عهد و پیمان شمسون را که با وی در میان داشت بر طاق
نسیان نهاده در ملک اوسا غی گشت **س** ای عهد تو عهد دوستان سر بل **پ** از مهر تو کین خیزد و
از عز تو ذل **پ** پر مشغله و میان تهی همچو ذل **پ** ای کیش به همچو شمع و یکروزه چون گل **پ** منقول است که آن
خجسته نزد ملک قاصدی فرستاده پیغام داد که اشاره چیست و درباره شمسون چه باید کرد تا اثر اظ
هرست بهجا آرم ملک گفت او را بر سنی باید بست و ما را خبر تو اگر دانی و چون شمسون در خواب رفت آن
ناقص عقل شوهر را بر سیمانی بست و شمسون بیدار گشته قوت کرد تا رسانی گشته شد و از مشکوچه پرسید
که چرا چنین کردی عورت جواب داد که زور تو می آزمودم و شمسون خاموش گشته ضعیفه صورت و قیافه
معروض ملک گردانیده و ملک با اتفاق کفار زنجیری فرستاد گفتند که شمسون را در خواب بدین زنجیر
مقبض باید گردانید و زن بدستور سابق شوهر را مقید ساخت و شمسون بیدار شده زنجیر را نیز بگفت
و از سبب این معنی تقیتش نموده زوجه جواب داد که بدان سبب ازین حرکت کردم تا صدق قول آنکس
روشن گردد که میگوید بهر چه شمسون مقید میگردد و آنرا بگسلاند شمسون گفت این سخن راست است
اما اگر مرا بوسی من ببندد نه توانم که حوز را خلاص سازم و شمسون چون در خواب رفت آن زن عذر
مندی چند از محاسن مبارکش که بغایت طویل بود بریده برد و ابهام او بر هم بست و کفار را آگاه کرد
ایشان بتجلیل آمدند و شمسون را نزد ملک بردند و ملک در آن زمان بر منظری که بالامی چهار اسطوانه
ترتیب داده بودند نشسته بود چون شمسون نزدیک رسید ملک فرمود تا ندانند که خلاق بیامنی نظر
مجمع گردید و حکم کرد تا جهت قتل او در برابر منظر داری زدند و در آن حین شمسون مناجات کرد
که یا رب اگر من تقای حوز را برای جهاد اعدا خواهم مرا ازین فرط نجاتی کرامت فرمای و دعای
بشراف اجابت معرودن گشته فرشته آمد و او را از بند خلاص داده فرمود تا ستونها از تحت نظر
تو بگشتند و شمسون بفرموده عمل نموده منظر بر زمین افتاد ملک با خواص براه و دوزخ شتافت
مردم با خراج ملک از زیر خاک مشغول گشته شمسون بسلامت از آنجا بصومعه خود معاودت نمود
و مشکوچه را طلاق داد و آورده اند که شمسون هزار ماه در صومعه خویش بقیام لیل قیام می نمود

و بعضی از اهل تفسیر گفته اند که در اواز الف شهر در سوره کریمه لیلۃ القدیر من الف شهر هزار شهر است
 که ششون در آن شهر عبادت ملک غفور مشغول بود و از قصص کرامت نصوص اولیاء این است که مقتدا
 صلیا است و پیشوای مثل ما مردم عوام خلقت گذشته اند چهار حکایت اکتفا می رود **حکایت**
 در دفتر اخبار اشخاص آبرار آورده اند که عمده اولیا و زبده اصفیا شیخ ابو الحسن نوری رحمهم الله
 تعالی عادت داشت که هرگاه منگری دیدی از آن منع کردی و اگر چه در آن خوف قتل بودی رفتی
 بکنار و جلد جهت طهارت نماز میرفت زور قی دیدی که سستی خم سر بهر دروی نهاده و بر هر یکی بنشته که لطیف
 شیخ از آن عجب داشت و غایت انگاشت چه در مباحیات و تجارت چیزی که لطیف نام داشته باشد
 ندیده و شنیده از ملاح سوال کرد که درین جنها چیست ملاح گفت تو مردی درویشی باینها چه کار داری
 برو و در پی مهم خود باش شوق و شغف شیخ به انستن آن زیاده شد ملاح را گفت البته میخواهم که بدانم
 که درین جنها چیست و چه جنس است و هر آئینه خواهش میدارم که دریابم که این جنها ملاح چیست و چه
 متاع است ملاح گفت ای درویش فضول درین جنها خیر است که از برای معتقد خلیفه آورده اند انگاه
 شیخ نگاه کرد چو بی کرانی دید که در آن زور قی افتاده ملاح را گفت آن چوب بادر دست من بده
 ملاح در خشم شده شاگرد خود را گفت آن چوب بدست او ده تا به بنیم که چه کار خواهد کرد و تا تماشا
 کنم که کدام نوع گلی بر روی کار خواهد شکفانید شاگرد چوب بدست شیخ بداد شیخ آن چوب بدست
 مبارک خود گرفته یکیک حمزای شکست و ملاح از ترس می لرزید و فریاد میکرد تا هنگامی که یونس
 افلح که شخته بغداد بود با کسان خود رسید و شیخ را گرفته پیش خلیفه برد و صورت حال تقریر کرد و معتقد
 بغایت جبار و غیور و نفسکار و ستمکار بود بیشتر سیاست بشمشیر کردی اهل بغداد دیدند که شیخ را
 پیش معتقد می برند بغایت اند و هناک شدند و شک نکردند در آن که فی الحال شیخ را شهید خواهد
 کرد اما چون شیخ را در آوردند معتقد بر بالای کرسی آهنی نشسته بود و گری هم از این در دست
 گرفته جامه شنج در پوشیده و این علامت قهر پر زهر و سیاست ستم آیت او بود بانگ بر شیخ
 نزد که تو کیستی که چنین گستاخی میکنی گفت محاسب ام گفت بام که احتساب میکنی فرمود بام خدا و رسول
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم گفت ترا که محاسب ساخت گفت آنکه ترا بادشاهی داد مرا هم
 او محاسبی داد معتقد ساعتی سه در پیش افکن پس سر بر آورد و گفت ترا چه بران داشت که آن جنها
 شکستی جواب داد که شفقت در حق تو و در حق رعیت تو گفت در حق من چگونه شفقت کردی
 گفت چنانکه منگری را که تو در ازاله آن تقصیر روا داشتی او را از تو منع کردم و ترا از گرفتاری قیامت

خلاص دادم گفت در حق رعیت من چگونه گفت چنانکه باز تکاب تو خمرات را مردم بر معاصی دلیر میکردند
 تو از حرام بازایی دیگران دلیری نتوانند کرد چه عامه خلایق در صلاح و فساد تابع بادشاه اند و در خیر
 و شریر و شاه حکومت پناه اگر او را بر هیچ صلاح به بنید همه طریق صلاح پیش گیرند و ثواب آن همه
 به یو آن عمل وی راجع گردد و اگر از بادشاه فسق و فساد مشاهده نمایند ایشان نیز در فسق و فجور افتند
 و دزد و دبال آن همه به و باز گرد و بلیت به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد و زند لشکر یا لشن هزار
 مرغ بیخ پس هم در حق تو مهر بانی کردم و هم در حق رعیت تو و غرضی نداشتم درین عمل مگر خوشنودی
 حق جل و علی مقصد بگیرد و آمد و گفت این کار ترا زمینده و پسندست و خلایق را سودمند بعد ازین
 بر منگری را که به بینی تغیر آن کنی و پنج نام شرعی را که مشاهده نمائی به نحو و معدومی آن کوشش
 فرمائی و حکم کردیم که هیچکس ترا ازین کار خیر باز ندارد و منع نکند بلیت سخن که آن ز غرض پاک
 و از طمع خالی است **چهارم** اگر بسنگ بگوئی در دایره باشد و از فحشای این حدیث و سخن معلوم میشود
 که چون محتسب حقانی بود هیچکس آفتی به او آسیبی بوی نتواند رساند و هیچکدام تیغ چشم زخمی طور
 و نهی بر جسم و جانش نمی تواند اندازد **پنجم** آن یکی با پیر خود گفتا که من **چهارم** نهی شکر میکنم اندر
 زمین **چهارم** لیک میترسم که از اهل حد **چهارم** آفتی در روزگار من رسد **چهارم** گفت اگر این کار به حق کنی **چهارم** از
 بلا نای دو عالم آیین **حکایت** در تواریخ مذکور است و در کتب مسطور که مارون رشید
 قدوه اولیا و خجسته صدقا شقیق بلخی قدس سره را گفت مرا پندی ده حضرت شقیق گفت ای امیر
 خدای را سرامی است که آنرا دوزخ خوانند ترا در بان آن سرامی گردانیده است و سه چیز ترا از آن
 داشته نماید آن سه خلعت خلق را از دوزخ باز داری مال و شمشیر و تازیانه پس باید که مال محتاجان را
 از فاقه خلاص کنی تا بواسطه ضروریات و لابدیات متوجه شبهات و محرمات نشوند و ظالمان را
 بشمشیر قطع کنی تا مسلمانان از شر ایشان ایمن شوند و ستمکاران را از تیغ تیز مقطوع سازی تا مومنان
 از شر ایشان مصون و مأمون باشند و تازیانه فاسقان را ادب کنی تا از فجور و فسوق باز آیند
 اگر چنین کردی خود نجات یافتی و هم خلق را نجات دادی و اگر برخلاف این باشی تو پیش از همه
 بد و نفع روی و دیگران را از تو در آیند مارون رشید بگریست و دست حضرت شقیق را به بوسید
 و بدین سبب سر خود را با وج سعادت و ذروه شرافت رسانید **قطعه** نصیحت کان زرد روی صدق
 گویند **چهارم** گوش هر که آید در پذیرد **چهارم** چو جان دارد حدیث صاحب دل **چهارم** روان اندر دل و جای کرد
حکایت قطب الاقطاب و غوث عالم تاب مهر سپهر حب امد ماه فلک محبت اشک

قدومه عارفین و عمده و اصلین خواجہ خواجگان دین و یقین حضرت سید خواجہ شیخ معین الدین بن غیاث الدین
حسن بنجرمی چشتی رحمۃ اللہ علیہ و قنیکہ خدمت آنحضرت وارد شهر سبزوار گردید در آنجا عالمی بود محمد یادگار
نام داشت مزاج فاسق و طبع با قساوت و اثنی موافق داشت و در مذہب بطالت و قضاحت رخص
بمرتبه غلو داشت کہ در حیطه تحریر در گنجید و بدرجہ تعصب می ورزید کہ بمنیران بیان در سنجید و بہر کہ را ابو بکر
و عثمان نام بودی ایذا می بلغ رسانیدی و در صد تلف و ایذا می او شدی و لب بغفل سترایا تب
ستب صحابہ پرچب جناب رب تعالی مجده و تبارک ثناء میکشادی و آن یادگار محمد را باغی بود تراست
آئین و حدیث بود دلچسپ و خاطر نشین در حوالی شهر در وسط آن حوضی بود مصفا در نہایت لطافت
و صفا خواجہ بزرگ از کرد راه در آن باغ مسرت گاہ بکنار حوض فرود آمدہ غسل کرد و دو گاہ نہ برای
خالق یگانہ بجا آورده بتلاوت کلام ربانی و قرأت کتاب قدم نشانی مشغول شد قضا را ہم در آن
روز آوازہ افتاد کہ یادگار محمد باغ می آید در ویشی کہ رفیق حضرت شیخ بود عرض نمود کہ یادگار محمد باغ
می آید چون قوی فاسق و بس ناما لیم است مصلحت دید آنکہ آنجناب ازین باغ بیرون روند شیخ گفت
نشده او را فرمود کہ در سایہ درخت سرو آواز دہ کہ در کنار حوض است بنشین در آنوقت فرشتان رسیدند
و قالیچہ خاص یادگار محمد را بکنار حوض در پہلوی فیض خومی شیخ گسترانیدند و از عظمت و دہشت حضرت
شیخ فرشتان نتوانستند گفت کہ از اینجا برخیزند ناگاہ یادگار محمد رسید شیخ از جای خود بلند و بوقت
کاملہ حضرت حق جل و علی رزہ براندام یادگار محمد افتادہ رنگ رویش دگرگون گشت و قالیچہ را دور
انداختہ باد تمام در پیش آنحضرت بیای ادب بایستاد و چون حضرت شیخ بنظر تیز و از ستریز در وی
نگریت یادگار محمد بر طاقت شدہ بنفقاد و متعلقان و خدمت گاران او این حال مشاہدہ کردہ جملہ
دریش شیخ بر سر عجز و زاری و الحاح و خاکساری درآمدند شیخ بدیش خود گفت قدری آب ازین
حوض بر گیر و بر رویش بزن در ویش همچنان کرد و یادگار محمد بہوش آمدہ سر تواضع با کمال خوف
و خجلت رو بروی حضرت شیخ بسوی زمین فرو گذاشت شیخ بیانگ بلند گفت از امور نامشروع توبہ
کردی گفت توبہ کردم باز پرسید کہ از عقیدہ رشتی کہ داشتی بگذشتی گفت واللہ باللہ بگذشتم
معلوم نیست کہ در معائنہ چہ دید کہ چنین بلرزید و میہوش شدہ بر زمین غلطیدہ و از مذہب پلید
صلالت فرید رخص یکسر برید و مشرب با صدق و صفای سنت و جماعت بشوق و رغبت جان
و دل برگزید اگاہ شیخ در مقام التفات شدہ با یادگار محمد ہم زبان شد و گفت کہ دعوی محبت عائدان
رسالت و اہل بیت نبوت نمودن و افتد او پیروی ایشان نکردن بسیار بسیار دور از شیوہ راستی

و نزد یک بروی بازاردین و ایمان کاستی است پس معاف و مناقب ائمه اهل بیت رسالت و کرامت
 خاندان نبوت بروی و نهی بیان نمود که یادگار محمد از تاثیر تقریر حقانیت تحمیر حضرت شیخ زار زار گریسته
 تجدد توبه نمود و دو گانه شکرانه بدرگاد مالک یگانه گذارد و دست ارادت و بیعت با شیخ داد و حبس و سوا
 و قرض و مساوت حوی او نیز تا بصادق شدند خواه حافظ فرموده **ایمان** روشن خلد
 خلوت درویشان است و بایه محشی صحبت درویشان است و آنچه زرمیشود از پرتو آن قلب سیاه
 کیمیا می است که در صحبت درویشان است و یادگار محمد چون بشریف ارادت و بیعت با سعادت
 مشرف و مستعد گشت امتعه و اموال خود را از نقد و جنس که داشت تذکره ساخت و پیش خواه
 بوجه پیشکش آراست خواه از قبول آن ابا کرده و امتناع آورده گفت هر چه از مردم بظلم و جبر و ستم فرا
 گرفته بالیشان باز رسان تا فردی قیامت پیش خدا و رسول خدا شده و خجالت کشنده نشوی
 یادگار محمد بفرموده شیخ عمل نمود و آنچه از مال و منال پیش او باقی ماند بفقرا و مساکین بخشید و کنیزان و غلامان
 نیز از گرفتاری سلسله رقاق بازادی رشته تخفای کشید و از منکوبه دلنوا نیز با طلاق طلاق خود را بی نیازی
 گردانید و خاک مذلت بر سر غرت دنیا ریخته و سلاسل و غلال علایق معاش یکسر از خود گسیخته اقبال و
 همراه حضرت خواه شده تا حصار شادمان رفت و چون از جمله کالمان و واصلان گشته بود خواه
 حفظ آن حد و در ابجایت باطن او جمع کرده بحصار شادمان نگاه داشت و خود به بلخ تشریف شریف
 ارزانی داشت **حکایت** در تواریخ خوانین ترک و سوانح حالات خواقین آن قوم بعد او
 سترگ آورده اند که چون گورگان بادشاه قراخطای از عالم فنا توام نقل کرد و وفات یافت بادشاه
 و فرمان پناهی آن ولایت و دیار کوشک خان بهمنی دین مقرر شد و آن بی استقلال و بد اقبال
 برای روزی چند مستقل گشت کوشک خان جهنم مکان مشرکیت پرست و کافر و دوزخ سر نوشت بود
 و زانش قابل سزانش بفرانیه لعین و ترسای ملعونیه **موضوع** چوپوز کوشک ابن تابانگ خان
 سر و سر و فرقه خوابندگان زانش بود ترسا و خود بت پرست که ز دین اسلام رابده شکست
 که از آن می یافت ارباب دین همی کرد سعی آنچنان آن لعین که از دین احمد مبرا شوید
 همه بت پرستید و ترسا شوید هر آن بد که او را بد اندر نهاد بهنگام قدرت نظا هر فتاد
 و پیوسته مسلمانان را بدین لعین بت پرستی سراپا پرستی دعوت شقاوت آغشتی میکرد هر کس که بر
 اسلام قایم ماندی و قبول دین پرکین او نمودی البته او را بقتل آوردی بدین سبب مومنان بسیار
 و مسلمانان بشمار بدرجه سعادت شهادت رسانید و واصل جنات برین مدارج علم رسیدن گردانید

و کوشک سرایشک وارد اما تحت فلک شهباز سال متوالی و متواتر لشکر کاشغر فرستاد و غلات
 آنجا را میخوردند و می سوختند و بر تبه در کاشغر قحط و تنگی پیدا نشد که مردم آنجا از حلال تا حرام فرق
 کنند و بر تبه غلات نگردید که ساکنین خط از او وادار استیاز نمایند **خط** چو لشکر زمین
 بسان مطر رسیدند در خط کاشغر و زیبای خیل حیوان شوم و نباتی نروید و زان مرز بوم
 در آن ملک تنگی چنان شد پدید کز مرغ و ماهی بستی رسید آخر الامر کوشک خان لعین بالشکر
 ابنوه بیدین و عسکر بسیار گروه سرپاشر و کین متوجه مملکت کاشغر گردید الهی و موالی آنجا بر عا جز
 گردیده شهر را بد و سپردند و لشکریان بی ایمان نمانان بشهر درآمده در خانه ها تزلزل کردند **خط**
 همه خانه های رعایای شهر گرفتند لشکر بزر و رو بقیه شدند آن بده بر جور قوت و فساد بود هیچ چاره
 بجز انقیاد و چو کوشک انجنس از مابین السواد السمک کاشغر را مطیع و ستاد خود گردانید و باشندگان آنجا
 را سمیات جور و ستم چشاند و ساکنین آن سرزمین را زیر فرمان خود دید پس از آن کفر فتن با
 هزاران شورش فتن متوجه ولایت ختن گردید و آنرا نیز مسخر ساخت و گوی ظلم و بیداد بر عرصه ملک آن
 آن بلاد در باخت و مردم آنجا را نیز بت پرستی نجاست آهستی دعوت پر خباثت میکرد و آن نابود نمود
 نامتای ائمه هدی و سائر علمای علا برون آیند و در باب رجحان ادیان و ترجیح ملل ایمان و طغیان
 سباحت و مناظره نمایند زیاده از سه هزار امام و علمای اعلام و فضلا اعلام اسلام بیرون آمدند و
 کوشک خان بی ایمان و نامسلمان روی جور ملو بد آنجا حاضر فیضان آورد و خطاب مستوجب عذاب
 کرد که از شما که باشد که ترسد و سخن حق باز نگردد مولای نورانی و با انوار ایمانی و رونق دهوش مسلمانان
 و حق آئینی و شهادت گزینی شیخ موفق علا و الذین محمد شتی نور الله مرقد هیش آمد و نزدیک آن کافر
 نجاست شریک نهشت و کمر راست گوی و صداقت خوی بر میان بست و در ترجیح دین فیض آگین
 محمدی و تفضیل ملت قدس نشین احمدی علی صاحبها الصلوة و السلام دلائل عظام و بر این حقیقت فرجام
 اقامت نمودند چون کوشک اضرا از گوش خرک ملزم و اثبات احقاق دین باطل ندانست بستلزم
 گشت و سخنش منقطع و بیانش در سکوت ذی مقطع گشت آغاز سفاهت و شروع حماقت کرد **خط**
 چو عاجز شدن بی ادب از جواب و نبی را به بد کرد و شا خطاب امام دیندار و عالم نیکو کار از غایت حمیت
 دین و فرط غیرت ایمان و اسلام عزت نشین تحمل نه توانست نمود و صبر ندانست کرد آن کافر فاجر
 گفت که خاکست بدین باد و زبانت بریده شود ای بد دین سر ایا کفر و لعین و چون این سخن صدقت
 فتن بگوشش باطل نیوشش آن گبر بر گبر ملعون شقاوت سخون رسید بگر فتن امام عالم مقام شاره نمود

التزام بر طاعت کرد تا از اسلام فرخنده انجام ارتداد نماید بیبهات بیبهات لما تو عدون محصره مبطور الهی نشود
 خانه دیو کفار اسلام خرق و کفر و دوزخ چندی شبانه روز بدر مدرسه کبیر که انعام بی نظیر و عارف قدس تاثیر بنا نموده
 بود چهار میج کرده تعذیب می نمودند و آن ایمان کام و اسلام مقام کلمه طیبه شهادت میگفت و خلافت را نصبت
 مینمود و پند میداد که دین احمدی را بواسطه عقوبات دنیوی که سبب زیادتی درجات اخروی است از کام جان
 بر باد نه توان داد و ملت محمدی را به پاس تعذیبات دلدی که باعث افرونی و مراتب جهان خلد اشری است
 از کف همت کیسونه توان نهاد از ان لیس او را را این قتل آورد و شهید ساخت و ارا این و اکتشبی شرم
 و ترس و دران مدرسه کو همیگفت در حق انا لله و انا الیه مرجعون ازین تذکار فیض بار و اثار
 سعادت آثار مستفاد شد و مفاد گردید که شغل معروف و نهی منکر بلا شک شمر ثمرات بروزی درین دایر
 سوزی و منتج نیاز دل افروزی دران سرای شریف اندوزی است که انبیا کرام مفاخر التیام علیهم الصلوٰه
 و السلام و اولیا عظام علیهم الرحمه و الرضوان که خلاصه موجودات و سلاله کمونات اند با وجود مزاحمت کفر
 نجس و با وصف مانع فسقه کسبه باین عرق ریزی و تلاش و سعی محنت آویزی درین کار خوش اطوار
 ترددات و محن تقدیم رسانیده اند و ترک آن شوخ ستم گر بجای نتوان کرد و به بجای که کند ترک
 و فاقم توان کرد و کفی بالله شهید که مجبین صادق تا که شهادت پر فتن در راه طلب محبوب حقیقی عم حبه از این
 نحسای فسقه بر جسم و جان اختیار نمی نمایند از لذت سرایا عیش و راحت ایامی بهره نمی بردند و کفی بالله علیها
 که عاشقین صادق و اتق تا که مکاره با محن و در سبیل قصد معشوق تحقیقی غرویده از اضرار رقبا می کفره برین
 و دران ایشار نیکند از کیفیت سر اسر نشاط و فرحت ایقانی خطی نمی اندوزند کار عشاق صداقت وفاق
 حضرت محبوب النفس و آفاق نفس ذکره درین دار فنا اطلاق سرتاسر جفا کشی و نفس کشی است و این
 با تحقیق موجب ثواب بیوم مآب و بلی شاعر عشق بازان صفا اتفاق جناب مقرب از اذاق نزه اسسه
 درین سرای بی بقا اتفاق یکس بار بخت و کلال و دشا و دوشی و کلفت و ملال هم آغوشی است و شغل
 بالتحقیق مستوجب دفع عذاب در روز حساب و نیاز مندم و از من نیاز می بارد و در زمین نیاز و ازان
 شوخ مانده می بارد و ازان بخون دل آغشته ام که تیر بلا و زناز و غمزه آن و لنوازمی بارد و بصیر
 نیازم اشک آرزو مندی و زابر دیده بصرای رازی می بارد و زگریه منغ اسیری مکن که شمع صفت
 سرشک گرم بسوز و گداز می بارد و بدان اسعدک الله تعالی و ارشدک الله الاعلی که امر معروف
 و نهی منکر دو نوع است اول تهذیب نفس خود است بایمان او امر الهی واجب جناب از نواهی جناب
 ما متناهی غرضه که تا انسان مکلف بایمان شرایع حضرت منان جل جلاله بنفس خویش صادق قتل

و راسخ حال بر شرایع دین ایزد بیچاره نباشد از وادای مراسم امر معروف و نهی منکر که به حق متصور نمی توان
 داشت و متیقین نتوان انگاشت و تسبی باشد که در صورت مسطره و تقدیر مذکوره تفاق پر شتاق را در غلی تمام
 و مدخلی مالا کلام باشد زیرا که صفت تفاق همین است و بس که قائل اقوال شرایع اسلام بزبان و قائل گویای
 مقال حق باشد و بجهان و حال خلاف مقال خود و مخالفت قیل و قال خویش باشد و اعطایان گر جلوه
 بر محراب و منبر میکنند چون بجلوت میروند آن کار دیگر میکنند که در چنین کس جبران صداقت ایمان
 بس مجال و از اینچنین ناکس خیل اخلاص در اعمال عبادت کبیر متعال بی مجال و تودل راز مهر کس
 بر کس کجا نیستش باز بان راست دل و چون و اعط و مذکر بعنایت حضرت خافرعلم غفرانه حال
 خویش مطابق قال درست و موافق داشته باشد لا محاله بعنایت حق سبحانه و تعالی دست سخی امر معروف
 و قدم کوشش نهی منکر او را در قلوب و خواطر خلایق تاثیر عظیم و اثری فحیم باشد نصیحت کان
 ز روی صدق گویند بگوشتش بر که آید جای گیر و در آسای زبان لب و عاظم طلاق زبان و ز لاق
 سان مرانی تبه کار و دنیا طلب تیره روزگار باشند که به بیان شیرین و نکات رنگین خلایق را بخود گردانند
 میسازند و مردم روزگار را باعث تقریر و نشین و گفتا فصاحت گزین مذکران مذکورین در مجالس و عظم
 و محال تذکیر گریه های زار و شورش و شغب های و هوای بسیار گریان و نالان میشوند مگر
 از آنجا که احوال بواطن مذکرین مسطورین با اقوال ظواهرشان موافقت و مطابقت نماید و بنابر علییه
 بر کوشش و عظم و سعی تذکیر آنها ترتیب نفعی که مفید در ترقیات دین که مقصود از تطراق پند و موغلت
 همین است و بس صورت پذیر نیگردد و عنان بی که خواهیم تا فت زین مجلس که و غلبه بی عملان
 واجب است نشینند و موبس بخراب معشوق و جام می حافظند که دست ز بد فروشان خطاست
 بوسیدن و مشایخ ذی باطن می باشند که چون حال آنها با قال مراقت و مطابقت میدارد و بر کس
 که فیض صحبت شان شرفیاب میگردد و اگر چه فاسق کهن روزگار و فاجر فرسوده لکد کوپ نفس اضلال
 کاری باشد بفضل تعالی بدو کلمه هدایت فن و باندک توهی باطن آن کبریا حال انفس سواد و فجور بنیاد
 بحلیه تقوی و لباس و ریح آبراسته و پیراسته میگردد بلکه بسا اوقات آن فسق و فجور را باندک صحبت
 اولیاء الله عظماء جل شان الله تعالی فی ذاته صاحب تاثیر هدایت و ذی اثر ارشاد میگردد و این همه تاثیر
 هدایت تخمیر اولیاء الله تعالی بسبب نفاست و یکرنگی ظاهر و باطن و لطافت و یک صفتی درون و برون
 و روح و جسم قدسی شمیم آنهاست فقط و حال شاید مقصود جلوه گر بینی اگر زاینه خاطر
 زواید رنگ که حق تبارک و تعالی به هدایت کریمه خود این مرتبه علیا بان کرامت مبدول و عطا میدارد

سمانظر کرده بخانه ما ۛ سر شد خاک آستانه ۛ ز آب دیده من برخواست این همه موج ۛ
 نسیمت آمد و پیداشد اضطراب در و ۛ **حکایت** حضرت امیر المومنین و امام المسلمین فضل
 عزات دین و گل سربد مجاهدین حاجی کفر و کین و قاصع رسوم بدعت مبتدعین مرشد ناد و مقتدا جناب
 از پد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان عادت کریمه و شیمه عظیمه داشتند که هر فرد از افراد مدین
 صادقین خود را که بفضله تعالی بر مضب خلافت و نیابت خود علم غشش می افراشتند با قد عن بلوغ و تکبیر
 اکید میفرمودند که یاد دار و آگاه باش که اول تو نفس خود را بر او امر شرایع و مناهای دین شریف منابع
 مذهب و مستقیم کنی و بعد آن بپند و موعظت دیگران پردازی و با حدی از مدین که خلافت نامه غایت
 میفرمودند همین مضمون در و نوک ریز خلمه هدایت شمامه می نمودند ۛ خود نا گرفته پندیده جای دیگران
 پیکان به تیر جاکند آگاه بر نشان ۛ حق تبارک و تعالی عم هدایت تاثیر بس با عظمت و هدایت نهایت
 باکرامت بجزرت شیخنا و مرشد نامرحت و عطا فرموده بود که کس بوده که بجای بی علمی بد بیانی بی نام
 و نشانی که از فیضانی صحبت آنجناب فقط فیض ایتان باعمال ابنیه اسلامی و اجتناب از کبایر آشامی حاصل نمی
 اجازت اخذ بیعت طریقت نجسته حقیقت و بیعت جهاد خوش سعاد و گفتگوی تذکیر و موعظت هدایت سواد
 میدادند و آن بعلم بمقتضای الامر فوق الادب کرو و فرائد بیعت طریقت و بیعت جهاد و امر معروف و نهی
 منکر را در عرصه روزگار جلوه میداد بقدرت کامله مادی مطلق جل جلاله هر کس از کس و ناکس که با و دوچار
 میشد قول او را سمعاً و طاعتاً می شنید و علقه اطاعتش را در کلو می خود میکشید ۛ از شهید لب تو
 میزنم حرف ۛ شیرین سخنم ز شعر خوانی است ۛ بلکه اکثر میشد که بنادانی که محض عمل ایتان فرائض
 و اجتناب نواهی را درست میداشت و از مقامات باطن صوفیه صافیه قدس الله تعالی ارواحهم
 دلی و پیشانی نمی داشت حکم قدس شکم بنا بر توجه دادن مردم صدور می یافت و آن غافل از امور باطن به
 پاس ادب که در آن شغل و کار بغیر از ادای حکم آنوی خوش ابرار عالی و مجالی نمیداشت چشم بند کرده
 مردم را برانی توجه دادن نشود باطن رو بروی خود می نشاند و بعضی تقریر اشغال که از آن شیخ متعال
 ذخیره حافظ خود میداشت رو بروی آن کسان بیان میکرد اگر چه او را بغیر از ادای حکم شیخ بزرگ در آن
 کار هیچ مدرک و محسوس نمی شد لیکن از آن انبوه خلایق بسیاری را مقامات باطن حاصل و متواصل میگشت
 راست است و درست که با کرام حضرت مادی ذوالانعام عم نغاره مقام عرفان التیام اولیه اکمل و اصفیاء
 افضل هم برین مرام و هم بدین نظام می باشد که جناب و باب و صانع صواب و معطی ثواب تعالی عطا فرماید
 بذات پیر او استلا و از اتقی و عنایت داشته بود ۛ این زمان دلبری بیان تو نیست ۛ و ده تو

توانی که گس بان تو نیست و آری مرداد حق دخل دیگری نیست و بی دروغی آن مادی مطلق متحول
خیری فی کار ساز بر حق تعالی و تقدس ذوات و رشدین و نفوس شایخ کاهن را در عالم اسباب محض
برای غایش و صرف بنا بر مصلحت پر ایش مقرر داشته است و الا در حقیقت مادی علی الاطلاق و مرشد
بالاتفاق ذات قدسی همان خالق وجود مشایخ و مادی نفوس اولیا الله تعالی است و پس و باقی بوس
داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست و حضرت رب الارباب جل
ذکره در باب معائب پر متاعب و عاظ کذاب و متکبرین ناصواب سزاوار عذاب فرماید کما قال جل من قال
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي سَانِيكُمُ إِيمَانُ أَوردَهُ أَيْدِيكُمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ جِرا گویند آنچه را که نمیکنید
کبر مقصداً عند الله بزرگست از روی چشم نزدیک خدا ان تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ آنکه گویند آنچه را که نمیکنید
کردا و نیز بعضی علماء آیت عام است و شامل معنی هر که مخفی گوید و کند مدین عتاب داخل است و بان علماء نیز که
خلق را بجل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اما مردون الناس بالبر و تتنون انفسكم و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب معراج دید که بها چنین کسان بمقرض آتشین می بریده اند رباعی از من بگوی
عالم تفسیر گوی راهم گرد عمل نکوشی نادان مفسری بود بدوخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شایخ
بی بری و ایضا قال الملك ذو العز و الجلال انما مرّون الناس یا پیغمبر ما میدردان را بالذکر به نیکوی
و تتنون و فرموش میکنید انفسکم نفسهای خود را و انفسهم عمل آنکه شما بتنون الکتب می خوانید توت
افلا تعقلون آیا چرا عقل خود را کار نمیفرمایید این تیت و شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خود را که در
رتبه اسلام آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود را از سلوک به سبیل مسلمانان
تجاشی می نمودند و حضرت امام زکریا و سرور و اعظمین سید المرسلین و خاتم النبیین جناب رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرماید وَ عَن اسَامَةَ ابْنِ زَيْدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
وآلِهِ وَسَلَّمَ يَجَاءُ بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ آورده میشود مردی را روز قیامت فَيُلْقِي فِي النَّارِ پس انداخته
میشود در آتش و نوح فتندرتی اَقْتَابُ فِي النَّارِ پس بیرون می آید لبرعت می افتد رود با او در
در آتش الاندلاق بیرون آمدن لبرعت چنانکه شمیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و آفتاب جمع
قتب کبر معنی روده فَيُطْنُ فِيهَا كَطْنِ الْحِمَارِ بِرَحَاهُ پس آس میکند رودهای خود را یعنی میگردد
گردی و یا تمال میکند رودها را همچو آس کردن خر اس ارد را با سیای خود فَيَجْمَعُ أَهْلُ النَّارِ
عَلَيْهِ پس گرد می آیند دوزخیان که همراه وی در آتش افتاد اند بروی فَيَقُولُونَ أَيْ فُلَانٌ
مَلَأْنَاكَ بِسِ يَكُونُ اِی فلان چه کار میکنی تو آلئیس کُنْتَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ

در شفاعت و عاظ بی عمل

آیا نبوده تو که امر میکردی ما را بمعرفت و نبي میکردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف والنهي
 گفت بودم من که امر میکردم شما را بمعرفت و خود نمیکردم آنرا و آنها که عن المنکر و النبی میکردم شما را
 از منکر و خود نمیکردم آنرا متفق علیه از اینجا معلوم میشود که دیگران را امر و نهي کردن و خود بدان عمل
 نه نمودن موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این جهت عمل نمودن است نه جهت امر و نهي کردن که اگر
 این را هم مستحق تر میکرد و آنرا ترک نمود واجب و ثنائی تحریص و ترغیب عباد الله مقدس و خلائق الله تقدس است
 بر آدای طاعات و عبادات خالق کائنات و مالک موجودات جل قدسه و بر دوری و هجران از منوعات
 و محرمات جناب صلح ارض و سموات و رازق مخلوقات قدس همه و این خوش مرتبه امر معروف و نهي منکر
 را مدارج ما و معاجهاست تبیین کلام و تفصیل مقام آنکه یکی امر معروف و نهي منکر سانی و بیانی است که از طرف
 خالق رزاق و مالک خلاق بر هر که و هر از ذکور و اناث از زمره عباد الله تعالی گاهی فرض و گاهی واجب است
 که بر ممنوع شرعی و هر مکروه دینی از تبه دل غیر مرغوب و مبغوض دهمشته بر آن و هر ساعت و هر زبان
 زبان و بیان بمنع و زجر خلائق از ارتکاب محرمات و منهیات رب الارباب تبارک سلطانه موافق موقع
 و مناسب محل در کار و کشاده دارد که حق تعالی کرامت بیان با انسان عقل تو امان بنا بر همین خلدت بهایون
 مرتبت دین فیض آگین عنایت و عطا داشته است هر انسانی که سعادت امر معروف و نهي منکر مستشده
 از میان خلائق فضله است کثیف قابل احراق ناز حریق و هر زبانی که بشرف و عظمت کوئی و تذکیر جوئے
 مستشرف گشته لحم ستمی بالی است لایق علاج تحریق باتش عذاب به تعذیب حقیق عم غفرانه بشکند
 دستی که خم در گردن یاری نشده کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشده جای که درستی دین بمناسبت
 درشتی بیند در کلام درشتی و سختی در کار دارد و چنانچه حضرت حکیم علی الاطلاق و خالق انفس و افاق و راق
 عباد بالاتفاق جل خلقه و عم رزقه بر رسول لیب و نبي حبیب و مودب عقلا و ادیب و معلم حکام در مواقع تاوید
 حکمت نصیب ارشاد میفرماید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائِمِّنْ بِخَبْرِهِمْ وَلَا يَلْبَسْ دِرَاسًا وَلَا يَلْبَسْ قَدْرًا وَلَا يَلْبَسْ جَاهِدًا وَلَا يَلْبَسْ جِهَادًا وَلَا يَلْبَسْ
 بَاكَافِرًا وَلَا يَلْبَسْ بِالْمُنَافِقِينَ وَلَا يَلْبَسْ بِالْمُنَافِقَاتِ وَلَا يَلْبَسْ بِالْمُنَافِقِينَ وَلَا يَلْبَسْ بِالْمُنَافِقَاتِ وَلَا يَلْبَسْ بِالْمُنَافِقِينَ وَلَا يَلْبَسْ بِالْمُنَافِقَاتِ
 هر دو گروه و ما و لهم جَهَنَّمُ و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیاورند و مخلص نشوند
 دوزخ است و يَبْسُ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشته است دوزخ و بمقامینکه لیاقت موقع به نر می و مدارا
 مستحق شناسد آنچنان سخن گفتن و همچنان درضایح و پند برشته بیان سفتن بر روی کار و در کشت
 مقرب القلوب و خالق جناب مرغوب و موجد نیران مرهوب و مصور خلائق علی وجه خوش اسلوب
 جل جلاله بر رسول محبوب و نبي دافع کروب بعرض شفاعت بحضرت قدس کاشف هر مکروب صلی الله علیه و آله

بتعلیم همین مراد و معنی فرماید آن جوان ای محمد صلی الله تعالی علیه و سلم خلق را برای سبیل سر تبارک براه یزد و
 خود را با حکمت و معنی حکم یعنی دلیل که حق را ثابت کند و شبه را زایل گرداند و الوعظۃ المحسنۃ و یندی نیگو
 که خطابات متعینه و حکایات نافه است و جاد و لیس و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نماید بالقی هی حسن
 برای که او نیکو ترست یعنی بر فرق و خوش خوی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت
 خواص است و مواظبه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه شرف آورده که طرق
 ثلثه دعوت اشارت است بنایج ثلثه وصول علمی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت
 آنرا گویند که بنده را بواسطه از حق آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت
 ادب است در طریق سلوک و بعدا که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن نبوت
 جبریل علی هبط جبرئیل فاض شده و حقیقت عبارت است از کرامت که خلق را در آن مجال شرکت نباشد
 پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است و دوم باب موعظت حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت
 که متبنی است بر معانی ادب و کونی و محافظت جانب رفیق و خوشخوی است اولی می نماید سیوم باب
 مجادله بالقی هی حسن و آن مختص براه شریعت است که بنابر آن بر تکلیف احکام و بیان او امر طلال
 و حرام است و تبیین و توضیح آن بشود و بر این محتاج و نیج و دلائل مقفرو ازین کلام حقایق نظام
 کمال دعوت سید آتام صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و شمول آن مرطوالت خواص و عوام را معلوم
 و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار هم است ۵ نوزاد چون اصل موجودات بود ۶ ذات او چون معطی
 هر ذات بود ۷ واجب آمد دعوت هر دو جهانیش ۸ دعوت هر ذات پیدا و نهانش ۹ اِنَّ رَبَّكَ
 بِدَرْسِیْکَ بِرُورِ دِگَارِ تَوْهُوَ اَعْلَمُ اوست دانایتر بمن خصل بان کسی که گمراه است عَسَیْیَلَهُ از راه حق که
 اسلام است وَهُوَ اَعْلَمُ و او دانایتر بالهدایتین ۱۰ براه یافتگان و بر تو که محمدی صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم غیر از دعوت بلای احکام نیست دوم امر معروف و نهی منکر یدی است و مانعت بدکار بی
 کوشش وستی که هر مومن مدعی دعوی عبودیت حضرت معبود جل سلطان و هر سلم مقربا قرار ایاان و اسلام را
 باید که درین امر خسته قد لحاظ خویشی و بیگانگی و پاس کتیری و مهتری از جانب امدی و بی نسبت فردی
 ملحوظ و مرکوز نداشته دست کوشش و سعی بمانعت شرک و کفر سراپا آنجاس و ار جاس خواصی و محرمات
 و معاصی مستقل و دراز دارد و بنیل آنکه شعایر و اعلام کفر و شرک مانند کنایس و تنجانه باجاست محاسب
 و خباثت مناجس که در عمل اسلام عاویث و نباشده باشند کنندیدن و منهدم ساختن و اوانی و طوط
 مسکرات سراسر فضامات و نجاسات شکستن و تمویر بقصور و نجاست و رجاست محصور بختن و فرامیر گیر

تقصیر و سرتاسر جنایت مخیر شکستن و البته آب چشم و حریر حرمت خمیر و جنبش گزیر از ابدان رجال و در
 کردن و در دیدن امثال بزد است درازی اصلاح پر دازی در امور سر پا سعادت نشود دین متین کردن
 این برود و درجه امر معروف و نهی منکر زبانی و دستی و لسانی دیدنی بر سر شاه و گدا و سلطان و فقیر بینوا
 و عالم و جاهل نازیبا و شریف و ذلیل کم نادر هر حال گاهی فرض و گاهی واجب است و درین فرضیت
 و واجبیت همه طبقات خلایق داخل اند و مجموع درجات انسان با حلالیتی شامل سیوم امر معروف و نهی منکر
 بقید و بند و ضرب و شلاق کلفت آگند است و این نوع شدت طوع و قوت هوع مخصوص و محصور بر دست
 همت خلفاء صواب حکومت اسلام و موقوف و مقصور بر والا نهیت سلاطین دولت مقام است و پس
 و رغبت و خواهش دیگر کس درین کار محض هوس و نادانی جنس بنا بر آن که اگر در احیان مواخذه ضرب
 و شلاق و ازمان مقابله اخذ و جر کلال و غلظت اطلاق و اوقات مجاد که قید و بند شدت و قوت الحاق
 جمعی قناک و فاسد و جی شیر و قنار بر و صلاح کاسد بزراحت و مقاتلت ارباب آمرین بالمعروف و اصحاب
 ناصبین عن المنکر بیش آیند آن گاه لا محاله احتیاج اجتماع مردم جهت محاربت و پیکار آن اشترار پیدا آید
 و چون درین کار حاکمی ضابط و آمری معدلت رابطه نباشد اقسام فتن و اطوار محن و رونا مشونه و در میدان
 روزگار جلوه ده کردند که رفع و دفع آن کلفتها و مفسده ها نهایت دشوار و بغایت صعوبت اطوار گردد
 و کنه این کار و تبه این گفتار بر حائل خیر و عارف بصیر پوشیده و ستور نیست **۵** پس بزی نهال
 سعادت به باغ ملک **۶** بی چشمه سار شرع مطهر طمع مدار **۷** لیکن زبعل چشمه دین کی شود روان **۸**
 بی سیاست شامان کا مکار **۹** آینه ایمان الیق و اولی که این امر صعوبت صدر ابوالیان ولایت
 و حاکمان مملکت تفویض و توکیل نموده شود **۱۰** روز مملکت و ملک خسروان دانند **۱۱** گدای گوست
 نشینی تو جاقظا محروم **۱۲** و خلفاء ذو فرمان و سلاطین با قهرمان و امار حکمران را باید که در اجرای شق
 ثالث تحرره و امضای نوع سنوم مر قومه که مختص بر ذمت آنها و خصوص بر ایشان است پس خاطر و لحاظ مروت
 تا طری نسبت بیج کی از شریف و ذلیل و کمال بیج کسی از عزیز و ذلیل و بحقیقت بیج شخصی از خویش
 با تجمل و بیگانه بر تذلیل منظور و متصورند آه امر شرایع حضرت الهی جل جلاله و نواهی دین شریف
 مطالع جناب ناقتنای عز کمال را بجهت و بجهت نموده باشند شعر من صولت فلر و بی
 بی امر معروف شرع رسول **۱۳** دل از نهی منکر نداری ملول **۱۴** بگیتی ز بیم ملاست گران **۱۵** دولت را
 نداری ز حق بدگان **۱۶** و نگذارند که فاسد بی افساد طوری در شرع مبین و عقل کاسه ی کساد طری
 در انوار دین متین پیدا آرد ظاهر سازد **۱۷** سیاست آتشی باشد که آتزا **۱۸** زهر بد سگالان بر فروختن

چو ایشان می فروزند آتش علم بهمان بهتر که ایشان را بسوزند و خلفا و سلاطین به یقین پندارند و امر
 و ملوک بحق ایقین انکارند که حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله و فیض بالغه خویش ذلالت و اقتدار آیات ایشان
 صرف برای ترویج و خدمت دین متین و محض بنابر افشا و اظهار شریعت قدس الگین درین دار فنا
 الگین مقرر و معین داشته است اگر این صواب دولت و دوی القدرت قوت و شوکت خود را در مواقع نشان
 و ترویج دین حق و محادثه اشتها و تنسیق ملت صادق و مصروف و معمول سازند بلا شک و شبه به پیشگاه
 رفعت التیام جبار با انتقام جل جلاله و در مقام استفسار ملک علام قدس علیه از قبایح آثام آنانم بدرجه مؤخره
 شدید و درجه معاتبه مزید از درجات مواضات و رتبات سعادت و دیگر خلائق و عباد گرفتار و مبتلا خواهند
 شد مؤذ بالله تعالی من عذاب الله تعالی صواب اقبال مناصب و دولت مناقب مرقومه و محرره را باید
 که در ترویج مراتب کار خوش شمایل امر معروف و تقدیم مراسم اخبریه فضائل نبی منکر اقتدای سنت سنیه
 نفوس قدس انبیا کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰه و السلام و اتباع ذوات انوار انس صحابه عظام علیهم الرحمه
 و الرضوان من الله تعالی النعم عادت نمایند و پیش گیرند که عظمای مدوح و کبریا منقوت رعایت پاس
 و لحاظ اصدی و مراعات و خاطر داشت فردی اعلی و ادنی از شاه و گدا و شرفا و رذلا و کبرا و صغرا منی
 نمودند و در اجرای احکام دین و امضای اوامر شریعت شرافت قرین بر قوی و ضعیف و ضعیف و شریف
 ابقا و امهال نمیکردند و قوام دولت دنیا خود موقوف و منحصر بر برکات امر معروف و نبی منکر میدانستند
 و حصول ثمرات مرادات سلطنت و ثروت مقصود و مختصر بر ترویج و تشهیر احکام دین و اوامر شرع
 اعزاز تزیین می انگاشتند مصاحب و متاعب که جماعه کلا و فیه المله انبیا و صحابه شرفا را درین سببی
 همایون آثار پیش آمد و پدید گشت جهت حصول رضا حضرت خدای عز و جل آن شاید و نحن را بشوق
 پر فوق لذت و گوارا تر از ذائق لذت روایق و محال التفات محبوب باناز و دلنوازی پذیرا شدند و عموم
 و مهوم که از باعث اجزای ماجرایی مذکور و مسطور لاحق حال فیض شمال آن گروه فضائل بالا مال گردید
 آنرا بهتر و خوشتر از ذواق مسرت و فرحت و فاق بوس و کنار معشوق حسن و ملاحت آثار انگاشتند
 و فاکینیم و ملاحت کشیم و خوش بشیم که در طریقت ما فاسقی سنت ربجیدین و عاقبت امر و آخر کار
 آن طوائف اقبال کار و آن جماعت همایون فال و فرخندگی آثار بحول و قوت پروردگار و تائب
 منقلب لیل و نهار بر آن فسات طاغیات و جماعات ضلالت با فتح فیروزی موفور منظر و منقوش گشتند
 و کام و مراد پارسین که در باب تعمیل و انتشار احکام شریعت نور آیین و مقصود و مایه دیرین که
 در امر ترویج و اشتها دین قدس تزیین از عنایت حضرت کردگار کاساز عم نواله مسؤل و مدعا داشتند

نفر او ان سر و شامل حاصل و متواصل نمودند **س** از بی هر گریه آخر خنده ایست **پ** مرد آخر بن
 مبارک بنده ایست **پ** کما قال الکبیر استعال و عَادُوا نَمُوذُ و یَا دکن قوم عاد و ثمود را و هلاک
 ایشان را و قد تبین لکمه و بدستی که روشن شده است هلاک ایشان را شمارا من مساکنهم از جای
 گاه ایشان بجاز و مین که بر آن میگزدید و آثار عذاب معانیه می بیند و نریتن لهم الشیطان
 و بیار است برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب
 قصدهم پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه راست که انبیاء ایشان را بدان میخواندند
 و كانوا مستبصرین و بودند میانیان یعنی تمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت را
 بدان اشتغال نکردند یا ذکر و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبر ان را نامعقول پیدا شدند و قتل
 و یاکن قارون را و فرعون و هاکمان و فرعون و وزیر او امان را و لقد جاءهم موسی و بدستی که آمد
 بدیشان موسی علیه السلام بالبینات بجهت های روشن و معجزه های **پ** و افاضت کبروا فی الارض پس برشی
 کردند در زمین مصر و تعظیم ورزیدند و ما کانوا ساریقین و نبودند پیشین گیرندگان بر حکم خداوند
 در ایشان رسید فکلا اخذنا پس هر یک ایمان را که یاد کرده شد فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بدین
 بگناه ایشان فمنهم من ابسکنا پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم علیه خاصیا بروی
 باومی سخت که در و سگریره بود یعنی قوم لوط علیه السلام و منهم من اخذته الصیحه و بعضی
 از ایشان کسی بود که گرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثود و اهل مدین و منهم من جسفنا و بعضی
 از ایشان کسی بود که فرو بردیم مایه الارض او را بر زمین چون قارون و منهم من اخذ قنا
 و از ایشان کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون و ما کان الله یظلمهم
 و نه بود خدا که ستم میکند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند و لکن كانوا انفسهم یظلمون
 ولیکن بودند ایشان که بجهل یا عناد بر نفسهای خود ستم کردند و خود را بکفر و معصیت بدین تیر عذاب
 می ساختند **س** ای که حکم شرع را رد میکنی **پ** راه باطل میروی بد میکنی **پ** چون تو بد کردی بدی
 یا بی جزا **پ** پس بدی با جمعه با خود میکنی **پ** و ایضا قال ت و الکبیر یا ذوالجلال و کاین من بی و چند
 از پیغمبر ان یعنی بسیار پیغمبر ان که در راه حق قاتل کارزار کردند معه ریتون گشتیرو با و بودند
 سپاه فراوان ربی نام سپاه است که کم از هزار نباشد و در حین ابعانی گوید ربی ده هزار یا ربی
 بعضی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند و کاهنایستی نور زمین
 این پیغمبر ان و اصحاب ایشان لما اصحابهم بدین بدیشان رسید از محنتهای سبیل الله و جها و با کفار

وَمَا كُنْتُمْ بِمُعْظِمْهُمْ فَصَاحِبْكُمْ وَنَحْنُ نَعْمُ الْخَالِفِينَ
 منبهمان است و آنها که التماس باین آبی نموده از اوس میانی خط امان می طلبیدند و الله یحب الصابین
 و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد و ایضا قال من له النظرة و النوال و کاین من ولیة
 و سبا از اهل دیهی که از روی چهل و عناد عنت سر باز زدند و اعراض کردند عن امر ربها از فرمان
 پروردگار خویش و سبیل و از سخنان پیغمبران او فحاشا سبها کاین خواهیم کرد ایشان را قیامت
 حسا باشد بیک حسابی سخت که درواستقصا و مناقشه نباشد و عذاب آنها و عذاب کردیم ایشان را
 در دنیا عذابا بآنکه از عذاب زشت و باهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز سنجید
 از حساب فذاقت پس چشیدند اهل آن دیده و بالآمرها عقوبت کار خود را و کان عاقبة امرها
 و بود عاقبت امر ایشان خسرا زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و تقای
 الهی محروم شوند و بزند آن جمیم الیم در مانند اعدا الله آماده کرده است خدا لهم برای شکن
 عذابا باشد بیک حسابی سخت در هر دو سرای فالتقوا الله یا اولی الاالباب پس برسید از عذاب
 خدای تعالی ای خداوند عقل قیاس برین آیین و نظر برین قانون خجسته کی آگین و شایستگی قرین اگر
 سلاطین و دولت نشین و امرا با مراتب برین همگی طمطراق قوت و شوکت و تمامی که و فراقت و ثروت
 را در خدمت اجرای احکام ملک علام جل جلاله و امضای او امر جناب داور منعم غم نوال مشغول
 و مبدول سازند و نواب و مصائب که بمقتضای حکمت بالغه الهیه ابتداء لاتی حال مرو جان دین
 حق و خادمان اظهار امر قدس قدر آن مادی مطلق عم برایت می شوند بر آن شد و کالیف طریقه
 انیقه صبر و اصطبار پیش گیرند انشاء الله الکبیر بآید او ملک غزیر عز فضل لا محاله و سیما به پیروزی
 و بهروزی قرآن و با فتح و ظفر تو امان کردند و با فضال ایزد ذوالجلال جل جلاله هم بوصول طالب
 سعادت خوش انتعاش شوند و نیز بوصول مآرب سعادت حشاش و بشاش کردند ۵ ریودان من
 و شد رقیب زان بزار چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار چه و راست باید پنداشت
 که شتره شجره شاید گیری راه حضرت کاشف کربات تعالی شاه خالی از ذوق راحت و کرامات
 نیست و درست شاید انگاشت که نورس صدیقه بلیات پذیرای سبیل جناب دافع رنج و غمات سأل
 عطاء عاری از مزه عطیات و شرافات تی ۵ الا لا تخزنن احدا البلیة فیلو حسن الطاف حصیه
 ۵ منشین ترشش تو از گردش ایام که صبر چه گرچه تلخ است و لیکن بر شیرین دارد
 ۵ فبالم بدانکه در امور متفق علیه و جمع الیه دین و شریعت مثل ایمان و شرک و کفر و نماز

و روزه و حج و زکوة و سایر شعائر اسلام و در محارم مانند زنا و بواطت و سرقة و قتل باحق و غیره
 و غیره همه محرمات امر معروف و نهی منکر بعنف و زجر و شدت باید کرد و نوبت از امر معروف و نهی منکر
 زبانی دیدی بلکه در مواقع و محال آن بسیف و سنانی باید رساند و از مرتکبین چنین کبایر رشته قربت
 و اتحاد و داد کلیه منقطع ساخته بعید از بعید و دور از دور باید ماند **۵** هزار خویش که بگانه از خدا باشد
 فدای یکتا بگانه کاشنا باشد و خود را و ترکب چنین عزایم جرایم را از عذاب عقبی و نکال اخروی باید
 رساند و در امور مختلف فیه امر معروف و نهی منکر صرف لطافت زبانی و الفت اخلاق الناسی
 باید کرد و در چنین امور دین شریعت انوار این غلظت و درشتی اصلا در کار نباید داشت و مطلقا
 در آن سود و موهب و نباید پنداشت **۵** بشیرین زبانی و لطف و خوشی و توانی که بیلی بسوی کشتی
۵ خوش است عالم از ادگی و خوش خوی پذیرین مقام در اگر بهشت میجویی و درین جزو زمان
 و ابعاض احیان زمره اغیا و شیر ذمه سفها باشند که خود را لباس و شکل صوفیه صافی و شیخ
 عرفان و افیه متلبس و متشکل ساخته و جمعی از حقا و جمعی از سمخا را بتائید تلبیس البلیس و امداد تخدیع
 نفس تفاوت جلیس بخود گرد آورده و آن ضلال مرید بخطاب مرید و خود را بلقب شیخ رشید و صوفی
 باصفای مزید قرار داده گرم بازاری نفس پروری و هنگامه پردازی بوس نوازی را بعد آب
 و تاب درین دار چون بقای حباب و خاک آن بقا خراب می آرایند **۵** بزیر دقی جمع کنند دارند
 دراز دستی این کوته آستینان بین **۵** زمره شجره شامه انگهدارد و یکصد سرست بیک حلقه کنند
 آنجا و بر خنجر از آن مده محض به تقلید نادانی تشبیه با ولید حضرت سبحانی جل اسم و بزمی از ان جمعه
 بانکه مایه نسبت باطن که به باعث اقدام بعضی ریاضت عبادت و یا به سبب حصول پاره از صحبت
 فیض مرتبت مشایخ بهم میرسانند و صفائی آن بصناعات حرزات را بهزار زیاریات اختراعی ذهن
 پیرزبانی خویش مکر و تیره ساخته زبان بیان معارف بدعت مصارف و حقایق بلاد قایق
 می کشانند و سراسر خرابی دین یکسر صوابی و تباهی ایمان سراپا موجب حصول درجات ثوابی
 میکنند چندی از ان چند به بدعت پابندی معتقد و مذہب دارند که چون کلیه خلافت خلاق عز
 حلقه منظر صفات مالک علی الاطلاق جل ملکه واقع شده هر منگری و هر مخالف شرعی که درین دار
 فنا کار و ناست مقتضی آن صفتی از صفات سراپا کالات الهیه جل کمال است مارا چه ضرور که در باب
 دفع و رفع آن اقدام به اهتمام نمایم آن منکر داند و خالق اکبر آن و گرویی اعتقاد کنند که قلوب
 مخفوق مہبط رحمت الہی جل حضرت است داد خال سرور و قلوب مومنین کار مقبول حضرت اله سر باقدس

ظهور پر نور است پس ما را همین مناسب و ملائیم که بقتل امر معروف و نهی منکر قلوب متساق
 متقلب کار و مضروب آفریدگار فضل اعطایه را نیاز آریم آوداند و خدای او و ما دانیم و خدای ما
 کردنی خویش آمدنی پیش و طافه گیش دارند که اقبح آنهم واقضی ابرام منو من ملک علامت تعالی عمل
 ایند سانی خلایق جهانی است و بس مادت اضرار از دامن احوال خلق باز میداریم و مخلوق را بخالق
 میگذازم و از کار بزه کار آذاد اضرار درگذشته بر چه میخواستیم میکنیم و امیدوار عفو پروردگار عم مغفرت
 میباشیم و چنین شعار میخواهند **س** مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن چه که در طریقت ما غیر
 ازین گناهی نیست چه لهذا بخل امر معروف و نهی منکر که سراسر آذاد و اضرار است از ان کار دست
 سجا باز داشته بجان خود بشغل عبادت خود مشغولیم و بنفس خویش بمهل طاعت بمهل حکایت
 در عهد محمد شاه بادشاه تیموری هندی دهلوی محمد امین خان امیری تقوی شعاری و سروری اتقاکاری
 بود بهدایت حضرت پلیدی و جناب خالق امور معاشی و معادی جل آلاءه و غر نعماء سیرت نجسته سیرت
 شغل امر معروف و نهی منکر حاصل داشت و علم تحریص و تحریش اطوار خیرات و منع و زجر اشعار
 سیاست در میدان زمان می افراخت و از پیشگاه شاه عهد و ملک سلطنت مهد برتبت غرت
 مرتبت وزارت ممتازی و سرفرازی داشت و دران آوان میرزای بیدل ناظم و انتری بدل
 که از مذاق مضائل و فاق تصوف و عرفان نیز تندی و بعضی خوشگامی روح روانی متواصل داشت
 لیکن بتلبیس ابلیس و تخدیع نفس خفیس مبتلا به بلای مداومت در اتیان اعمال مشرعت فیض طریقت
 بود و این میرزای مذکور را با فرزند وزیر موصوف که موسوم بقبر الدین خان بود سروکار ملاقات
 و شغل و عمل مجالسات و محاکات بود روزی محمد امین خان مدوح بخانه فرزند دلبنده وارد گردید
 و قصدا میرزای بیدل مسطور از پیشتر صادر وقت وزیر سید قمر الدین خان به پهلوشن جالس بود
 محمد امین خان وزیر داخل ایوان پسر شده بر سید سیر قاعد گردید و قمر الدین خان جهت توقیر
 و تجلیل پدر بطوریکه همیشه روبروی پدر می نشست موافق عادت مهووزیر سید قمر از گزشت میرزای
 بیدل سبق الذکر بیاس دعوی درویشی که داشت جهت تعظیم محمد امین خان برخواست **س**
 ای که آرام دل خود بجهان میخواست چه مابعد درویشی اگر هیچ نباشی شاهی چون محمد امین خان بر
 مستقر شد و بسوی میرزای بیدل نگاهی کرد لیکن چون او را منی شناخت از حضار محفل سوال
 استغلام نام و نشانش نموده از اسم و رسم میرزای بیدل آگاهی یافت از آنجا که میرزای
 بیدل مخلوق لمحیه و تراشیده موی ریش واجب و خیه بود به باعث حمیت ایمان و اسلام

بیرون محمد امین خان تراش برایش میرزای درویشی کش گران و ناگوار آمد بسوی میرزای بیدل اشاره
 بر مراد استفسار از اختیار آن کار بازشستی دو چار و فسق شعار نمود میرزای بیدل در جواب آن متقی بی بدل
 بطور دعاوی مبتدعان مجر و فسوق سطاوی این شعر بر خواند **س** مباحث در پی آزار و هر چه خواهی کن
 که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن **پ** محمد امین خان با غیرت اسلام تو امان را از مشتیدن جواب
 ماصواب غضب ایمانی و قهر اسلامی بر خاطر صفا مظاهر ستولی و غالب شد و در جواب میرزای بیدل
 گفت که تو دعوی میکنی که در طریقت مادر پی آزار شدن کار بزه کارست و با وجود این دعوی دل کامل و انوار
 شامل حضرت رسول قاضی با کرامت و اصل و بنی سراپا عادل و باذل و اسرار ایمان و اسلام حاصل محمد
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم را آرزو ده که ریش را بر آتش میزنی و لاف درویشی میکنی از آنجا که قول
 آن قائل صداقت مائل سر اسر موبو از روی اخلاص فی العمل مملو بود **س** نصیحت کان ز روی
 صدق گویند **پ** بگوش هر که آید جای گیرد **پ** تیرزای بیدل نیز اگر چه با ضلال شیطان ضلال بظاهر
 خلاف شرع پرا فضال بود لیکن به باطن و حال برخی و اندکی اسرار بال و خیال خویش بیاد جایون
 مواد ایزدی بهال ذو الکمال نزدیک و مقرون داشت بنابراین بقدرت حضرت قادر حلت عطیاء در دل
 میرزای بیدل اثری عظیم و تاثیر فی خیم نمود که از همانگاه آن تا ب صداقت آگاه باب انفعال
 عرق عرق گردید و از فرط پیشانی لازمه انفعال محسباتی از سر تا پا با ضحلال پر کمال مضحل و هوش
 و حواس باختگی به باعث ندامت خجالت اشمال شتمل گردید شعر از اشعار میرزای بیدل **س** بروی
 ما جو صبح زنگی شکسته است **پ** گردی ز دامن طیش دل نشسته است **پ** مالا ف طاقت از مد و عجز نیز نیم
 پرواز ما جورنگ بهال شکسته است **پ** محمد امین خان زانه مکث و درنگ کرده برخاست و رفت و
 قمر الدین خان بعد از رفتن پدر تقوی و ورع جلاب و پس از دلباب باب اتقا و صلاح آب و تاب
 بر سندان و تنگی گردیده چون میرزای بیدل نیک نگاه نمود حاشش پریشان و خراب یافت
 از روی استعجاب و عادت احباب نواز گفتگوی استفسار حقیقت حال تباهی اتصال آن تا ب
 صدق وصال آغاز نهاد میرزای بیدل خاطر آشفته و دل از ادست داده از سبب کمال انضلال
 طبیعت و فقد آن طاقت بدست اشاره کرد که مرا بخانه ام برسانید شعر از نظم استاد **س**
 از صنف برخ تو نگاهم نمیرسد **پ** و از دل بلب ز بیم تو **پ** انهم نمیرسد **پ** من اشعار میرزای بیدل
س به محفل که دل آینه صفا طلبی است **پ** نفس درازی اظهار پای بی ادبی است **پ** و او ایضا از بیدل
س حیرت انگیزم که می فهمد زبانی راز من **پ** گوشش بر آینه **پ** تالشنوی آواز من **پ** قمر الدین خان

حسب اشاره آن تائب صداقت کاره اورا بر منزل پالکی سوار گزاند و بر محل و منزلش فرستاد و صحبت
 گاه جناب صانع گرامت مغفرت و اضطلاع حال میرزای بیدل از زمین انابت بر ساعت افزون بود از اوقات
 بیدل **۵** بفرست نکی آخرت تحصیل برات رنگم و بر گل نوشته اند مریدان آنکه در عهد کم روز بهمان حالت
 بر ملائت به توبت با صداقت ازین جهان گذران و هر آن خطش نصیب و گران بعالم جاوید نشان و غلام
 عنوان رحمت نمود و غفر الله تعالی و رحمت الله تعالی لنا و لآمین یارب العالمین بر جنتک یا ارحم الراحمین
 من نظم بیدل **۵** بی تکلف مرگ هم آسان نمی آید بدست پوز تماشای دو عالم چشم باید دوخته
 مرزای بیدل با وصف آرایش و آلودگی بدعت کدر مائل به پند و اندرز محمد امین خان مومن کامل بفرمان
 خالق آب و گل عز آلاء بانابت صادق ذامن حال خویش را از که و رات افعال نامرصیات حضرت
 و اهب الرحمت عم نعماء پاک و منزه ساخت و انشاء الله تعالی گوی مراد مغفرت بچوگان سعادت
 در باخت الحمد لله تعالی علی ذلک و درین جهان و درین دوران سبته ان صوفی نشان نقص
 و خام کاران باشند که هر چند با نهاده لایل قطعیه و بر این قویه در باب رفع بدعات و دفع تسبیات مناظرات
 و گفتار با و مباحثات شدت کردار و در کار روند و نموده آیند لیکن آن خام طوران و کج اندیشان با فراط
 اضلال شیطان اصلاً پند پذیرنا صحت و قطعاً اندرز گیر و اعطان نمی شوند **۵** گفته گفته من شدم سیر
 گوچه او شمایک تن نشد اسرار جو **۵** نصیحت کن مرا چند آنکه خواهی پوز که نتوان شستن از زنگی سیاهی
 و از کوفه فهمی و نادانی و کم عقلی و دانش پریشانی از کج رفتار و خام کاری براه راستی و سبیل درستی نمی
 آیند **۵** آن تشنه بگیاه ضعیفم که صدها پوز بر من گذشت و هم بگیا هم نمیرسد پوز عالم اگر تمام پوز ماه
 و خور شود پوز جز تیرگی به بخت سیاهم نمیرسد پوز افسوس افسوس بر حال تباه آنها و حسرت بر حسرت از کار حیات
 با آنها مصرع دریا حسرت تا افسوس افسوس پوز دانا و بداهم تبارک و تعالی و این همه طوائف کثایف بمشاهده
 کفر کفار و جور مجار متنبه نشده بفرط بی حیثی دین و افراط بی حیای ایمان غیرت امین رواداران کار نصیحت
 آثار شده دست و زبان به مخالفت نمی کشند و اوقات عزیز بیل و نهار و ساعات پر تمیز حیات مستعار
 را که در عالم ایجاد و کون جوهریت نفیس و بی بها و گوهریت قدس حسیس و بی همتا از بین و برکت شغل
 امر معروف و نهی منکر بی سعادت و بی شرف گذشته متاع انفس لطیف و عمر تطیف خود را برباد
 میدهند و حقا که این همه مذاهب سرایا معایب از طریق شریعت اشرف و روش سنت الطف سرتاپا
 مخالف اند و باضلال و اغوای شیطان سرتاقم موافق و آید دجان آفرین برز با هم گواه که این
 عقاید فاسد از منزلت قبولیت نیردان خالق انس و جان جل شانہ بسا بعید اند با بعد مزید و از مرتب

قربت بسیار پرده باطردشید سلف الصلح و خلف صالح درین مسئله یکجان اند و متفق و برزگان
 خیر قرون و سترگان خلافت هایون درین فتوی یکسان اند و متحد که مذاهب مذکوره بدعیه اند و از مذاهب
 سنیه مردودیه و شارب مسطور و فسقیه اند و از مشرب شریعت رضیه علی صاحبها التقیه مطرودیه اند باور
 دارند آن فاسق است بزه کار تعذیب سزاوار و اعتقاد کنند آن ضال است بدعت شمار و وزخ سازگار
 از علوم دین کتابی نیست و از قنون یقین صحیفه بی که در آن تردید پرشدید مذاهب بذاوار داشته و تطهیر
 عزیز عقیده بذا نیامده اگر جاهلی قرطاسی بی اصلی و ذابلی کاغذی بی بنی پدید آرد و پیدا سازد
 که در آن جواز اعتقاد مرقومه بالا نگاشته باشند نوشته آنرا اعتباری نیست و قابل اعتمادی نیست
 که جهلای این امت و ذلالت متبعین نبی صاحب مقام شفاعت باضلال شیطان و اغوای ابلیس با بهوان
 صحائف و دفاتر مبنی مطالب بدعت مناسب و محتوی برضامین فسق و فساد مآرب تصنیف و
 تالیف نموده برای گمراهی گروه نادان و بنا بر بی راهی انبوه بیدانشان یادگار گذاشته اند خود بانه
 تعالی من شرور انفسا و انفسهم و من سیئات اعمالنا و اعمالهم دانستند ایمان طلب و پوشمند اسلام
 مطلب را باید که بر چنین کتب مبهط غضب حضرت رب نور ذکره نگاہی نکند و تحقیق بی تحقیق انصاف
 سراپا کثافت را گاہی مطالعه نماید و مضمونی از آن و فائز فتن مآثر یاد بگیرد و بر همه مومنین و مسلمین
 ایمان مقصد و خصوص بر ذوات علماء و شایخ ایتقان مطلب و نفوس خلفاء و سلاطین اسلام مشرب
 واجب و لازم است که چنین کتب بدعت و فسق نصب و از نزدیکی و قرب حضرت قدس الهی کثر الله
 سراپا ممانعت حجب از وسعت ولایت مومنین و صحت مملکت مسلمین منفقود وجود و معدوم علوم
 سازند و گویای چنین علوم و جویای اینچنین مفهوم را به تعزیر کثیر و تادیب غلظت نصیب معزز
 و مؤدب سازند و الا خود را گرفتار پنجه عقاب و عذاب الهی تعالی بنور بانه تعالی منه دانند
 و لا معامله عشق سخت دشوار است و اگر تودانی و کارت که من خبر کردم

وصیت پنجم در تحقیق رضا بقضا و خوشنودماندن بسرنوشت خدای

بلند و بالا بختگی ایمان و دین و شایستگی اسلام بهمین از خوشنودی بسرنوشت خدای است و بی
 اندیشه ماندن بر تکیه گاه پرورش ایزد جهان پناهی در ساختگی کارهای دنیا اندیشه های
 بوی و کار سازی سرنوشت از بزرگ یزدان بس است و در پیرداختگی آسایشهای دین و دنیا
 و بختی کشیه های مفت اند و در درستی آسایشها سرنوشت فرمانی شرک خدای جهان پس آرام

در کارهای عزد و بزرگ هر دو سر بخوشی خدای گیتاست و در چهار دین و دنیا در ناخوشنودی ایزدی بهما
 مشت خاک مردی را چه بان هدی است که بر خوشنودی برتر داور می شادمان نشده بر شادی خویش
 شادمانی گزیند و شتی استخوانی پرورده آب و ناتی را چه بان بهمانی است که بر خواهش بلند داور
 نیامیده بر آردی آرزو مندی پسند و آن پیداد به بنیاد که مغر کارند استه در کارهای سر نوشت
 لب سخن کشاید و درستم بر خوشتن کشاید سزاوار سزای آتش شود و آن باد او نیکو نهاد که تکارند استه
 در شیب و فراز سرشت زبان گفتگو بند دارد و در دوزخ از خود بند ساخته در وازه بهشت بجان خویش
 فراموده بارش باشد برای کامرانی دو جهانی به از شاد بودن بنوشت روز نخست و ستا و نیز
 نیست و بنا بر شادمانی دنیا و دینی خوش از شادمان ماندن به نگارش آن آفرینش بکار دلا و نینی کار
 مومنان فرخان دل شادماندن بسر نوشت بلند ز دانست و سرو کار کافران تیره رویان ناشاد بودن
 بنوشت روز نخستین از احمده گیهانیاں آنچه بسر نوشت نیک و زشت بروز و شب هر دم میرود همه کرده
 آفرید گارست با و دگر خوشی کار بنده نیکو کار و از و سر کشی سرو کار کافر دوزخ سزاوارست و هر چه سرشت
 نخستین کار نیک و زشت از جهانیاں میشود همه آفریده کرد گارست در و به گویی زشتی مردم باز شتی است
 و از بدی جویش باز ماندن کار بار مردم بهشتی آیت ذالک الله ربکم اینک بدین صفها موصوف است
 خداوند ستمی عبادت اوست پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی نیست سزاوار پرستش مگر
 خالق کل شیئی آفریننده همه چیز با قاعده و قیاس او را به پرستی انما یعلم الله الباطن آیا
 کافران ساختند برای خدا شرکاء خلقوا شرکاء که بیا فریدند که خلقه مانند آفریدن خدا فتنه کاه
 الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم برایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده
 شرک کدام حاصل آنکه ایشان شرکیانی نکرقتند برای خدا که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان
 مشبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای آفریند پس ستمی عبادت باشند چنانچه اوست
 قل الله خالق کل شیئی گو خدا آفریننده همه چیز است و شرکی ندارد و آفریدن تا شرک او باشد
 در پرستیدن و ایضا و الله خلقکم و ما تعبدون و خدای تعالی آفریده ست شما را و آنچه شما
 میکنید بستمای خود الحادیت عن مسلم بن يسار قال سئل عمر بن الخطاب
 عن هذه الآية روايت است از مسلم بن يسار که از کبار تابعین است گفت پرسیده شد
 عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت و اذ اخذ ربک من بطنی ادم من ظهورهم
 خردترینهم چون گرفت پروردگار توای محمد از پشتهای بنی آدم و اولاد ایشان را قال گفت عمر

[illegible]

پیغمبر با سترگی سر بسر از بلند داور به پذیرای خواہش سرفراز و در چہمان ارحمبند انداز بود در پایان زندگی
از روشنی چشمی رنجور ماند مردم گفتندش زاری تو در بارگاہ کردگاری پذیرای دارد و بنا بر بنیای خویش چرا نمی خواہی
گفت ایزدی فرمان سرنوشت را من خواہش و خوشنودی خود گزیدہ ام چون کوریم فرمان برتر نیز دانست
در انچه از وی نور چہمان است مصطفیٰ محمد ہر چہ آن حسد و کند شیرین بود ایمونسان نیکو کار وای مسلمانان
دیندار ببینید و ازین گلشن دانش دین و ایمان گلمای استواری ایمان و اسلام بدان کار با رنجند
کہ بزرگان پیشین چہ شیرینی ایمان دلشین داشتند و سترگان چہستان چہ تخم خوشیہا اسلام نوز افشان
بزمین کار خویش میکاشتند کہ بدست آمدن روشنی چشم کہ مردم کور بارز و بامی و بجا امشہای بشمار سوار ہند
اگر کسی از کسی زروسیم یک بادشاہی بدادن روشنائی بنیائی سوار ہند مردم کور بہزاران خوشی بہر ازیم
بدہند و آن بزرگ با آسانی یک لب جنبائی بدست می آید مگر پاس بزرگی شناسی سرنوشتی آن خوبی
و یہی خواست حکایت استاد پرہیز گاران و دانش آموز پرستکاران دوست بزرگ
یژان جہانیاں بخشہای فراوان ایزدی بروی سزد سید احمد بہر داور گہبان درین زمان شکفت
سرمایہ خوشنود بودن بسر نوشت خدای بالای با کار بخشودن داشت کہ جہان ہمایونش ہر چند دہک
گونگون و از شمار افزون و ناخوشیہای بسیار و فرزون دل بند و ناخوش میشد مگر آن کارا گاہ ہر چہ گاہ
بخر راہ ستایش داور جہان نمی پیود و گاہی از زبان شکر افشانش بجز سخن و سپاس کردگار بلند ارحم
نمی برآمد و در بسیاری سختیہای ہرگونہ و بیشاری رنجیدگیہای گوناگون زمانہ بجز شادمانی و ہزار خوشی
و کامرانی سپاسداری پروردگار بابرتری نمیفرمود و در چنین آنہا مردم را بہ بسیاری پند ایمان
و اسلام بخ زدا و اندزد و کشتا خوشنود ماندن بسر نوشت خدای بالا مینمود و زنگ کند می دل و تیر کھا
سختی دنیا و اندوہ رنجہای عقبی از آیندہ جانہای مومنان پاک میرود و بار بار از روی دلہای مسلمانان
یکسری رلود و درین کار خجستہ سروکار از یاکہ گفتار شش جہانی بخوی فرخندگی جستجوی خوشنودی
سر نوشتی فرخی افزو گشتند و از ہمایون کردارش مردم بسیار و بیشار یکیش شاد پیش شادمان ہند

سر نوشت شادی اندونہ شدند

و صفت ششم در گفتار ششم در دوجہان سراپا کرد و اورا زیم بر آریہ زمین
و زمان شرم را از ہمہ خواہی بہتر و خوشتر آفریدہ و نگارندہ کیتی این زمیندہ را از ہمہ زیباستہای
ہستی برتری بخشیدہ در قرآن ہمایون بیکران فرخندگی شرم وارد شدہ و در احادیث فرخی بی پایان

نخستگی اش فرموده خدای بزرگ و جهان را شرم از ستایشهای با نام ست و پیغمبران سترگ را بر آنها درود
 فراوان این خوارخواهای بلند کام یاران پیغمبر مردمان و دیوان بروی درود بی پایان و بریارانش
 مهر آفریننده ماه و مهر بیکران را شرم از نشانهای بلند بود و عالمان دینداران و صوفیان پاکیزدان
 شناسان را این کار از کارهای از جمله بهترین کاران از پیغمبران تا صالحان و از عالمان و خدای بزرگ
 شناسان و بادشاهان پرهیزگاران و فرمانروایان و اداگران با شرم پس با نام و نشان گذشت
 اند و این همه با با نغوی زیبا بسیار با خوبی و زیباییش بوده اند مردم شرگین با بروی دنیا
 و دین ست و مردمان شرم آئین جای نشین بهشت برین شرگینی مردمی گزینی ست و بشیرمی دیوی
 آئینی چشم پر شرم سر اسیر بزرگی و اندم ست و دیده بی شرم کسری شرمی آتش و دوزخ گرم خدای
 یکتای شرم آفرین شرم را با ایمان نزدیکی و یکتای بخشیده و جای ایمان داران بهشت های با خرمی فراوان
 نموده بنا بران با شرمان به بهشت برین اند کام گاران و پیغمبران و دیوانی و مردمان شرم را
 شاخی از شاههای ایمان فرموده و درخت شرمندگی با درخت ایمان مینوشتن ست برای این مردمان
 شرم گین بکینو جای گزین اند و چون شرمندان بهشتیان فرخی ستیاند بشیران و دوزخ نشینان اند
 و آتش گزینان شرم و مرد با شرم پاک ست و در دین و دنیا از رخ چشم یزدان پاک بی پاک
 و بی تنگ بشرم سر برم تیره کار ست و بد تر از حس و فاشاک ناپاک بنا بران در هر دوسر از چشم
 داور دادار ترسناک و در قرآن با مایونی بیکران نخستگی شرم آمده و در حدیث با فرخندگی ست
 پایان خوشتری این ستوده خوار شده آیت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ**
النَّبِيِّ إِسْوَانٍ در نیاید در خانه های پیغمبر **إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاطِرٍ** این آیه
 مگر آنکه دستوری داده شود بخوردن طعام در حالیکه غیر منظر باشد یعنی انتظار نبرید رسیدن طعام را
 جمعی بودند که وقت را گامید اشتند چون در مطبخ اثر و دوا ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد
 که دیگر چنین نکنند **وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا** و لیکن چون خوانده شوید پس در آید **فَإِذَا طَعِمْتُمْ**
فَانْتَشِرُوا پس چون طعام خوردید پس بپراکنده شوید و گفت کفید و **لَا مُسْتَأْنَسِينَ** و حدیث و تشبیه
 آرام گرفتگان برای سخن یکدیگر این **ذَلِكَ كَمَا كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ** بدستیکه این درنگ شما بعد از فراغ
 طعام و استیاس بکلام ست که میرنجاند پیغمبر را **فَيَسْتَعْجِلُ مِنْكُمْ** پس شرم میدارد از شما که گوید
 بیرون روید **وَاللَّهُ لَا يَسْتَعْجِلُ مِنْ أَثَمٍ** و خدای تعالی شرم نمیدارد از گفتن رست پس این آیه

دل است برین که حیاصاحب آن مسعود است و از عادات نبی محمود و لیکن محل آن امر باطل و نامشروع
 است نه امر حق و مشروع ایضا قل للو و منین یعصوا من ابصارهم بگو ای محمد موسی آن را
 که پوشند و پیدای خود را از دیدن نامحرم و یحفظوا فذ و جههم و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام
 ذلک آن پوشیدن خیم و محافظت فرج از کی لهنم پاکیزه تر و سودمند تر است مرا ایشان را در دنیا
 و آخرت ان الله حبیبر بما یعصون بدستیکه خدای تعالی و انا ترست با آنچه میکنند از نظر کمال محرم
 و استعمال جوارح و طاعات و اتمام حدیث عن ابي هريرة رضي الله عنه روایت است از ابی هریره رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم الايمانُ
 بضْعٌ وَتَبَعُونَ شُعْبَةً ايمان بقا و چند شاخ است فافضلها قول لا اله الا الله پس فاضلترین
 شعبهای ايمان گفتن کلمه لا اله الا الله است و ادناها مابطة الا دئی عن الطریق و فروترین اشعبها
 دور کردن آذی است یعنی آنچه ایزاد دهد مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و الحياء شعبه
 من الايمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناپا بستینه اشعبه عظمی است از ايمان متفق علیه
 روایت کرده است این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین و عن عمران بن حصین روایت کرده شده است
 از عمران بن حصین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت فرمود رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم الحياء لا يأتي بخير حیانی آرد مگر نیکی را متفق علیه روایت کرده است این حدیث
 را بخاری و مسلم در صحیحین و عن زید بن طلحة و روایت است از زید بن طلحة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ان لكل دين خلقا رآينه في
 راعتي و صفتي است که غالب و عمده است و روی و خلق الاسلام الحياء و خلقی که غالب است و در دین
 اسلام حیاست رواه مالك و مسند روایت کرده است این حدیث را مالک از زید بن طلحة مذکور که تابعی
 است بطریق ارسال و رواه ابن ماجة و البیهقي في شعب الايمان ابن انس و ابن عباس
 و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجة در سنن خود و بیهقی در شعب الايمان از انس و ابن عباس
 بطریق اسناد حکایت شاه کشور شرم و بادشاه لشکر آرم پسندیده یزدان جهانیان
 و برگزیده پیغمبر خوشتر از جهان و جهانیان سرور مومنان سرسبز بزرگی نشان عثمان پسر عفان
 بروی فراوان مهر پیدکننده بادبان اندازه شرم داشت که در نگارش نیاید و در گفتار درست
 نمفتد از حسن بصری که دانای دین است بابرتری و مینای ايمان است با خوشتری و دانشمند
 آشکارا و پنهان است بان بهتری آورده اند که شرم آن سرسبز آرم آنگنان بود که آن شست و شوی

تن با پاکیزگی تن بتن در خانه شده در آن بند می نمود و پیراهن از خود جدا کرده در آن سستن تن
 بهشت نشین بجای آورد **حکایت** کازاپا و سرفیت و دی در وی بجز عثمان و گرنیت و
حکایت حبیب عجبی که از ایام اهل یقین است و مقتدای دین متین کنیزی داشت که تخم نیاز و زمین
 خدمت می کاشت و نام مدت سی سال مایه شرف خدمت بابرکت حبیب سر تا پا تادیب بطرز غریب انداخت
 و درین مدت طرق ادب بحسن طریق آموخت روزی پیش حبیب بسبب کنیز مذکور گذر کرد چون اتفاق
 نظر انداختن حبیب بر کنیز مذکور گاهی از غایب شرم نشده بود آن را شناخت و خطاب بروی ساخت
 که از کنیز ما بگوید که آب برای نوشیدن ما برساند کنیز مسطور گفت که محل استعجاب است که این کنیز تا چیزی را آفتاب
 از عالم شباب بالعذو و الاصال که مدت سی سال است بحضور این آفتاب عالم تاب برای اکتساب فضل
 خدمت سراپا عظمت حاضر است و جناب تا آیندم مرا نمی شناسیده و در من که از بقدر مدت بمرام خدمت
 کامیاب ام و در من و در غیر من فرق نمی سازید پس چنانکه شما مرا نمی شناسید اگر خدای شما نیز شما را با وجود
 اینقدر عبادت و خدمت نشناسد چه کنید حبیب قول کنیز را شنید و در بر ویش لب معذرت و اگر و
 کنیز عذر حبیب را قبول ساخت و بکار خود پرداخت **حکایت** سرور مومنان و افسر غازیان بر پیر
 کاری کارهای دین بالانشین و پرستگار ایزد ویرین بآئین بهین فرد آمدن مهر برافرو زنده چهره ماه
 و مهر بر او سزد و سید احمد غازی علیه الرحمه که بروی مهرهای فراوان داور بزرگ جهانیان رسد بخواست
 نیردان سزاوار پرستش خوی فرخندگی موهوبی شرم و سرسرا بروی بان اندازه داشت که بنگارش
 متواتر نمود و بگوشتش گفتگو تابش آب و رنگش نشایا فرو دازین کار به روز کار بشمارش چون برگ گل
 از هزاران گلستانی و گلی از بشماران بوستانی بیک دو سخن خاموشی میرد و جهانیان را برهنائی این
 خوبی گنجهائی به خود خوشتری بدست میداد به بزمی سراسر ایزد بزرگ شناس آرد می اگر دیر با و با سها
 نشست دوران نشستن بشیوه بزم نشینان دیر ترمی نشست دست و پای پاک و روشن خویش را از ماندگی
 از نیکو بد گیر روی گردانید در آن برداشتن و گردانیدن دست و پا پوشش را آنچنان بدست نگاه میداشت
 که تن روشن بان اندازه که پوشیده می بود از زیر جامه و پیرهن از همه سراپا از هیچ جا بگناه نمی آمد
حکایت و بی شرمان بی سرو پا در جهان سرگردانی که زندگی با پیش شرمی و ساهائی از جی گزرا
 بودند چون بدستگیری رهنائی بزرگ پیر و دگاری و می به بزم آن با ایمان و اسلام بزم و با کفر و شرک
 رزم همدم میشدند بخواستش افزینده سال و ماه همان گاه بان اندازه شرم آگاه میشدند که سراپا شرمین
 شده پس از آن تا زینت به بگاه خواه و نخواه بگاه هم از راه به پیراهن می افکند تا بد بگیری شرمی سر بر گناه چسبند

وصیت هفتم در گفتگوی پارسانی سرپازیایی و جستجوی مینوی دلربایی

و بهشت شادی افزایی باین کار سرپر خوشنمایی پارسابه مینور ساست و به بهشت شادمانی افزا و ناپار سا
 ناپاک دوسراست و دودنخ سزای پارسانی عززانی است و بهایونی افزائی و ناپارسانی ریج گزای ست و تیره
 بختی رسانی مرد پارسابه پسندیده بزرگ خداست و برگزیده داور کیتا و ناپار سارنده از بارگاه ایزدی بهتا
 ست و دور شده از درگاه یزدان توانا پارسانی کار یزدانی ست و بی پارسانی سروکار آهر منی پارسانی
 شکفت رسانی دارد که پارسابه سرخرو و آبر و هر دوسراست بی پارسانی شگرفت نارسانی دارد که ناپارسیاه رسد
 و شرمندگی خوی دوسراست پارسانی کار پیغمبران پیغامبری رساست و کار بار دوستان بزرگ ایزد
 با کیتانی و بی پارسانی تیره کار آهر منان سیه بختی افزای ست و دستکار هر وزان آن دیوان دفع
 پاندرمی پیداکنده دانا و توانا مغر پیدایش پارسانی نهاده و جان جهان بهین گوهر با بهای گران فرو
 و بر آرنده زمین و زمان فرخی دو جهان در بهین شیوه ستوده آفریده و بهین خوی فرخندگی سو بهوس
 نخستگی دو جهان بخشیده آبروی دانیان دین پارسانی ست و آب و رنگ نوزد و رونی سترگ ایزد شنان
 بهین رسانی یاران پیغامبر مردمان و پریان پارسیان بودند و بی روان آنها پارسانی بهمان و بیست
 خدا بخششهایی پارسانی پسندیده ایزد برتر پانده نیست و پرستندگی های سر بر بندگی مردم ناپار سا
 پیش یزدان بلند بالا گزیده و خوشنموده فی آیت **وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ** بدانید که خدای تعالی
 با پرهنز گاران ست بحفظ و اعانت و نصرت **اَيُّهَا اَمْ يَجْعَلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِ**
فِي الْاَرْضِ اِذَا مَيَّكِرُ كَسَانِي رَاكِهِم آوردند و کارهای ستوده کردند مانند تباه گاران در زمین اَمْ
يَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ اِذَا مَيَّكِرُ كَسَانِي رَاكِهِم را مانند بدکاران و نابکاران **اَيُّهَا اَمْ يَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ**
كَالْفُجَّارِ اِذَا مَيَّكِرُ كَسَانِي رَاكِهِم است جَنَاتٍ عَدْنٍ مَّفْعَةٍ لَهُمْ الْاَبْوَابُ
 بوستانهای اقامت است در حالیکه کشته شده باشد برای شان درهای آن بوستان مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا
يَقَاكِهِ كَثِيرَةً و ایشان تکیه زده گان باشند بران تحت تا دران باغها چنانچه مستعان برای راحت
يَدْعُونَ فِيهَا بِقَاكِهِ كَثِيرَةً میخوانند دران بوستان مایه های بسیار را و شراب و دیگر خواهند
 آشامیدنی بسیار و عِنْدَهُمْ قَا صِرَاتِ الطُّرُقِ و تزدیک ایشان باشند کوتاه چشمان یعنی زانیکه
 که از غیر شوهر چشم باز گیرند اَتْرَابُ هم زادان یعنی هم ایشان در یک سن آیت **اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ**
وَفِيهَا نَضْرِبُ لَهُمْ مَذَارِجًا در بوستان ها و جویهای یادروشنی کسادی فی مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ

مُقْتَدِرٌ دَرْ مَكَانِی پَسَنَدِیدَه نَزْدِیکِ بادشاهی تَوَانَا حَدِیثُ اَلتَّقِیِّ کَرِیمُ عَلَیْهِ اَللّٰهُ بِرَبِّزِگَارِ بَزِگَرِ سِت
نَزْدِ خُدَایِ تَعَالٰی وَ اَلْعَاجِزُ شَقِیُّ هَلِیْنُ عَلَیْ اَللّٰهِ وَ بَدِکَرِ دَارِ بَدِخْتِ ذِیلِ سِت نَزْدِ خُدَایِ تَعَالٰی رَوَاةُ اَبُو الشَّیْخِ
عَنْ اِبْنِ عُمَرَ رَوَايَتِ كَرْدَه سِت اِنْجِدِثِ رَا اَبُو الشَّیْخِ بَنْ حَبَّانٍ وَ عَطَنَه اَز عِبْدِ اَللّٰهِ بَنْ عُمَرَ حَدِیثُ
خَیْرِ النَّاسِ اَقْرَبُهُمْ وَ اَفْقَهُهُمْ فِی دِیْنِ اَللّٰهِ وَ اَتَقَاهُمْ لِلّٰهِ وَ اَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَاكُهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَوْصَلَهُمْ لِتَرْحِمَهُمْ بِهَرْتَرِیْنِ مَرْدَمِ قَارِی تَرْوَفِیْقَه تَرَاثِیَانِ دَر دِیْنِ خُدَا وَ تَقِی تَرَاثِیْنِ بَرَایِ
خُدَا وَ اَمْرِ تَرَبْرَایِ مَعْرُوفِ وَ اَمْرِ تَرَبْرَایِ مَسْکَرِ وَ احْسَانِ كُنْزِه تَرَبْرَایِ قَرَابَتِ سِت رَوَاةُ اَلْحَدِثِ وَ
اَلطَّبْرَايِ فِی الْكَبَائِرِ وَ الْبِیْهَقِ فِی شَعْبِ الْاِيْمَانِ عَنْ فَرْمَتِه بِنْتِ اَبِیْ لَهَبٍ رَوَايَتِ كَرْدَه سِت
اِنْجِدِثِ رَا اِمَامِ اَحْمَدِ دَر سَنَدِ خُودِ وَ طَبْرَايِ دَر مَحْمُودِ كَسْبِ فَرْمَتِیْ دَر شَعْبِ الْاِيْمَانِ اَز فَرْمَتِ بِنْتِ اَبِیْ لَهَبٍ
حَدِیثُ یُجَلِّسُ النَّاسُ یَوْمَ الْقِيَمَةِ فِی بَقِيعٍ وَ اَحَدٌ قَبِلَا دِیْ مُنَادٍ اَيْنَ الْمُتَّقُونَ
مَجُوسِ خَوَابِنْدِ شَدِ مَرْدَمِ بَرُوزِ قِیَامَتِ دَر مَوْضِعِی وَ اَحَدِیْسِ نَدَا خَوَابِنْدِ كَرْدَنْدَا كُنْدَه كِه كَجَا اَنْدِ بِرِ حَسْبِ بَكَارِ اَنْ
فَنَقُومُونَ فِی كَفِّ الرَّحْمَنِ لَا یُخَفِّجُ اَللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَا یُسْتَنْتَرِیْسُ اِسْتَاوَه شُونْدِ دَر پِیَاَه خُدَا كِه حَجَابِ نَخْلَه
دَاشْتِ خُدَايِ تَعَالٰی اَز اِیْشَانِ وَ سِتَرِ نَخْلَه شَدِ اَز اِیْشَانِ رَوَاةُ اِبْنِ اَبِیْ حَاتِمٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ
قَوْلُهُ رَوَايَتِ كَرْدَه سِت اَيْنِ حَدِیثِ رَا اَبُو اَلْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ حَاتِمٍ وَ تَقْرِیْبِ خُودِ اَز مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَوْلِ مُعَاذِ حَدِیثُ
خَیْرِ دِیْنِ كَمُ الْكُوفُ عَ بِهَرْتَرِیْنِ اَمُورِ دِیْنِ شَمَا بِرِ بَزِزِگَارِ سِت رَوَاةُ اَبُو الشَّیْخِ عَنْ سَعْدِ رَوَايَتِ
كَرْدَه سِت اَيْنِ حَدِیثِ رَا اَبُو الشَّیْخِ بَنْ حَبَّانٍ دَر كِتَابِ غَطَمِه اَز سَعْدِ بِنْ اَبِیْ وَ قَاصِ حَكَايَتِ
اِسْتَا دَكَا رِ پَارِ سَا یَانِ وَ اَنُوزَنْدَه بَارِ سَا یِ نِیْكَوَانِ وَ بَا نَدَا زَه كِه سِتَا یِشِ پَارِ سَا یِ وَ بِرِ بَزِزِگَارِ یِشِ
كُنْدِ سِیْزِ وَ سِیدِ اَحْمَدِ بَرُویِ وَ پِیْرِ وَا نِ وَ یِ مِهْرِ بَرَا فَرْوَزَنْدَه چِهْرِ مِهْرِ بَادِ وَ پَارِ سَا یِ بَا نَدَا زَه رِ سَا یِ
دَاشْتِ كِه دَر گِفْتَارِ پَا كِی جَا نِ پَا كَشِ دَمِ زَدَنِ مَدَمِ بِیْ دَمِیْ شَدَنِ سِت كِه گِفْتَارِشِ اَز اَنْدَا زَه زَا نِ
اَفْزُونِ سِت وَ گَارِشِشِ اَز كُوشِشِ مَكَا پُویِ غَا مَنَه دُوزْ بَا نِ بِیْرُ وَا نِ مَكْرِ بِیَا رِیْ اَز دَمِ گَرَفْگَا نَشِ
وَ دِیْمِ وَ شِیْمَا رِیْ اَز چُوكِی شَا گَرِ دَا نَشِ زَبَا نِیْ رَا سِتِ گِفْتَارِ اَنْ وَ رَا سْتِیْ كَا رَا نِ شَنِیْمِ
كِه چِهَانِ جِهَانِ اَز مَرْدَا نِ نَا پَارِ سَا وَ گِیْتِیْ گِیْتِیْ اَز مَرْدَا نِ وَ زَا Nِ گِنَا هِ كَا رَا Nِ بَغْرِ خُنْدِ گِیْ جَا Nِ پَا Kَشِ
وَ فَرْخِیْ دَمِ تَرِیَا كِ نَا Kَشِ اَنْجَا Nِ پَارِ سَا وَ بِرِ بَزِزِگَارِ یِ رَا سَا شَدَنْدِ كِه اَز بِرِ كِیْ اَز اِنِهَا كَرُوَه كَرُوَه مَرْدِ
وَ اِنُوه اِنُوه زَنْ سَرَا پَا زِ یَا نِیْ بَا پَارِ سَا یِ گَرِ دِیْدَنْدِ وَ سَرِ بَرِ بَا یِ Nِ كُكُوفِیْ هَا یُوفِیْ رِ سَا یِ شَدَنْدِ

وَصِیْتِ مَشْتَمِ دَر آدَابِ سَرِ سَبُورِ خُوشَابِ وَ سَرِ سَرِ چُونِ مَشْكُنَابِ

که درنده اش در دو جهان کامیاب است و بس باب و تاب ادب در همه کار هر دو روزگار نگه داشتن
 اندازه خود و غیر خود است و پاس داشتن بای خویش و جای دیگری از شاه تا درویش هر گرا
 از درگاه جهان پناه خدای یکتا هر ادب روزی گردید بتوازش خدای بهروزی سرای رسید پایشناسی
 خویش و بیگانه کار خدای بزرگ شناسنت و شیوه این دو سترگ اندیشان که هر که پایه هر کار شناخته کار خود
 و کارهای دو جهانی را یزدانی ساخت و بدین خوش کردار گوی خوبی و خوبی در دو سرا باخت و آنکه اندازه
 همه کار را دانسته یا بجاده کار و بار نهاد بر آئینه بخشیهایی دلی هر دو سرای درفش نیکامی و خوش
 کامی بر افراخت پاس ادب تخمی است که نیک بختی و فرخی درخت با شاخ و برگ است و نگه داشتن
 اندازه خویش و بیگانه در هر کار درختی است که بزرگی و فرخندگی گل و بار آن جان های یون پیخته
 نگه داشتن ادب است و روان تجسته سرشتی پاس داشتن اندازه خود و غیر خود از مورچه تا آفتاب پایه گفتد
 شناسی پایه دو جهان آسایش است و اندازه کردار دانی سرمایه دو سرا راستی گفتار آداب کارگر
 با است و کردار پایه دان هر کار شدی و بهی سر و کار آرایش بهار در بارش ثامن جهاندار خوش ادابی
 است و پیرایش آب و رنگ گلزار سروران نامدار در هر کار اندازه نیک و به شناسی بیجا سیران نیکو کار
 بر آنها و رود بشمار این کاخ تجسته کار بودند و دوستان خدای یکتا بر آنان مهر آن بی همتا باد این
 فرخنده کار و بار کامگار هر دو روزگار آنرا که بس روش پیغمبران همان یون روشن و دوستان
 برتریزان باشد باید که این شیوه پسندیده را برگزید و کسی را که خواهش نامداری و دو جهانی و کامگاری
 دنیوی و دینی شود می باید که این کردار برگزیند که کامیاب دو جهان گردد و آفرونی مسلم
 عالمان و افرازش دانشمندی و دانشمندان بخوشتر دانی نیکو ادابی است و روشنی روشن دلان
 مروانزدان و نیز بیش درونی پاک اندرونان از بهتری این خوش پایه دانی برتری خواهی
 که بهتری دو جهانی خواهد که این راه بالاتری بدست آرد آرز و مندی که از جندی دنیوی و دینی
 آرز و دارد بگو که این روش سر بلند می و آئین از جندی پیشه ساز و تا بهروز و بهی اندوز دیتی شود
 آیت و اذ حقیقتیم بحقیق و چون تحیه داده شوید بسلام تحقیق پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت
 گوید یا حسن منها بیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوید و علیکم السلام
 و رحمه الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند در جواب او بزرگانه زیاده کنید او را و دهها یا همان تحیت را باز
 گردانید یعنی در جواب السلام علیکم گوید و علیکم السلام ان الله کان علی کل شیء حسیبا
 بدستیکه خدای تعالی هست بر همه چیز با حساب کننده پس شما را تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد

حدیث عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

روایت است از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم یُسَلِّمُ الزَّكَاةَ عَلَى الْمَاشِيَةِ
وَالْمَاشِيَةِ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ سلام گوید سوار بر پیاده و رنده بر نشسته و کم بر بسیار
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده است این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **حدیث** وَعَنْ

أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَروایت است از ابی هریره که گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم یُسَلِّمُ الصَّغِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَازِعَ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ
عَلَى الْكَثِيرِ سلام کند صغیر بر کبیر و مزاح بر نشسته و کم بر بسیار مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده اند
این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **حدیث** وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ روایت است از عائشه

که گفت اسْتَأْذَنَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَذْنٌ طَبِيعَةٌ بَرَاءٍ
درون آمدن گروهی از یهود بر نبی صلی الله علیه وسلم فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ پس گفتند مرگ باد بر شما
فَقُلْتُ پس گفتم بَلْ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَاللَّعْنَةُ بَلْ بَرِّثَا بَادَ مرگ و لعنت فقال يا عَائِشَةُ
إِنَّ اللَّهَ مُرَفِّقٌ يُجِيبُ الرِّقْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ پس فرمود آن صلی الله علیه وسلم ای عایشه خدای تعالی

لطیف است دوست میدارد نرمی و لطف را در همه کارها قُلْتُ عایشه میگوید که گفتم اَوَلَمْ تَسْمَعْ
مَا قَالُوا یا نشنیدی میگویند گفتند قَالَ فرمود رسول صلی الله علیه وسلم قَدْ قُلْتُ وَعَلَيْكُمْ بِتَحْقِيقِ
بر شما باد سلام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ روایت کرده اند این حدیث را بخاری و مسلم در صحیحین **حکایت**

پیغمبر بزرگی بهم و سترگی بهم و در فرخی و هادیونی و سبدم و از جان پاکش آفرینش سپردن آدم که بروی
درود پاک نیرودان باد بر آئین شمع با برتری که سر بر راستی و خوش آوازی است با پیشانی بشمار بیش
آمرزگار بخشش گناه خود باین گفتگو خواست تَرَبُّبًا ظَلَمْنَا انْفُسًا وَأَنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی اگر نیامرزی
گناهان ما را و نه بخشائی بر ما بر آئینه ما باشیم از زیان کاران بزرگکاری کار خود گفت و از آمرزنده برتر
آمرزش خواست و اهر من بد نرشت شیطان داشت و جواب باز پرس گناه تباه خود بی آئین شمع
برتری که یکس ناراستی و بی ادبی است گفت قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ
گفت ابلیس پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود بر آئینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان
آدم براه تو که آن راه راست است و درست بزرگکاری ناکاری خود را بگردگاری سراسوئی نشان داد و پناه
میجویم از خدای بزرگ خود از این گفتار نا بکار تعمیر آدم بردی درود فراوان آفریننده دیو و آدم باو که آوب را

کلمه بند شد بچ پای بلند ارجمند گردید و آبر من دوزخ نشین که اندازه خود شایسته سخن بی ادبی گفت بکلام پایه
 رشتی و شور و خجی دوزخ آغشتی رسید **فصل** فرمان شریعت یزدان گویا بیان انیست
 سراپا رستی نیز همین که بنده خدای یکتای را باید که اگر چه همه کار نیک و بد از سر نوشت یزدانی و فرمان
 آن شاه جهان بانی داند مگر از پروردگار بلند کار خود را در همه کار بد کاری از خود بداند دانسته همه
 نیکو کاری و بهنگام خوشش کرداری سپاس داری بزرگ و اداری نماید و نگاه گناه بشه مندگی و بشیما
 درازی بسیاری آمرزش از آن آمرزگار نیکو کار بخواهد **حکایت** پیر و زی باب بر آبر من
 و خیم و گریز انده لشکر آبر منان و جانهای کافران از سهش پریم و دلهای مشرکان از ترسش
 دو نیم پیغمبر سزای تعظیم و تکریم بزرگ ابراهیم هنگامیکه بزرگ یزدان بر آنده فرس زین و کج
 آسمان بان پیغمبر بر تر فرمود که من ترا پیشوای نیکو کاران خواهم فرمود و آن خوشتر و بهتر از داور برتر
 خواهش نمود که چنانکه مرا به پیشوای سر فرزندانی و بنیرگان مرا نیز پیشروی نیکو کاران بدی
 در پاشش والا از دی فرمود که پیشوای نیکوان و پیغمبری بالانشان بستمگاران یعنی کافران که از نزد تو
 باشند بخواهد رسید و باز چون آن پیغمبر همان از این دیاک بیچگون و چون روزی برای فرزندها
 و بنیرهای خود خواست از بسیاری ادب و بشمار پای شناسی در آن خواهش داشت در گروه فرزندان
 و بنیرگان خویش از دیگران کناره بسته ایمان را نام برد و اسلامیان را بر شمرد که آمی پروردگار
 اینجانی را شهر بی ترس و بیم هر گونه بکن و از باشندگان این کسانی را که بخدای یکتا و بالا و روز پسین
 و آنرا ایمان آرند بروزی میوه های برومند و خوشه ها بفرما خوشا کار پیغمبران سراپا خور می و خورما
 و بسا خجستگی آن بزرگان سر بر فرزندگی رسا که بچه اندازه پایه شناسی خویش و یزدان جهان
 بان میباشند و بجه پایه در هر کار پاس فرمان پذیر می آن فرمان فرمای برتری می انگاشته حکایت
 در سخن نگوئی گفتن و گفتن نگوئی سخن پیغمبر مابروی بسیار در و دیکتای خداروایت آمده است
 که پیغمبر مردم و دیوان و فرمان ران بر مردمان و بپایان وزیر فرمانش همه جانوران و بشلان
 روی زمین فرمان گستران و لشکر بیکانش از جای برآمد آفتاب تا جای درآمدنش شتابان
 و مشرکان کشتان و بر کافران جهاد و غزاکنان پیغمبر دو جهان بهان سیمان بر پیغمبر ما
 و برومی در و دفران بان اندازه پایه شناس بود و بان پایه اندازه دان که از آن زمان
 که بر تر یزدان آن پیغمبری نشان را مهربانی پیغمبری بخشید به بسیاری سپاس داری
 و بشمار می خاکساری از جهان آن تار و زگر ازین خاکدان چشم بسوی بالا نموده نگاه با آسمان

دنیا نموده حکامی پایدان پایهای برتری ایزد برتر شناسی و آئین آموز آیینهای
 بالاتری یزدان بالاتر سپاسی پیش رود اور شناسان و رهنمای داور بنیشان بنده و برگزیده خدای
 بهتر جهان آفرین و دوست آفریدگار جان شیرین بزرگ زمان و ستارگ زمین سراپا کردگار دانی
 سید محی الدین عبد القادر گیلانی بروی مهرهای بی کراتی بزرگ و ستارگ یزدانی باد و روزهای آن یزدان
 شناسی آفرین و ایزد بنیشتی آموز خدای بالا شناسی بود و داور بی همتا بنیشتی و آن مرد یزدان دان و
 یکتای جهان را خدای یکتا دوستان و دشمنان ان غوث میگفتند و آن پروردگار بزرگ بین ازین خاکدان
 دامن چین شیوه شگفتی داشت و کاری شگرفی که بکار سازی داور بنده نوازی بجای خود در نگاه بنده کان
 گاهی پنهان و گاهی آشکار می بود و گیشم تماشایان آنی پوشیده و آنی بویدمی نمود هنگامه نبی
 خوش کامی داشت خدای برتر دوست و بلند کامی سرسبز یزدانی سید محی الدین عبد القادر گیلانی
 در ایام جوانی سرسبز کامی پیش از آنکه در جهان و جهانیان نیام پیشوای پیشوایان نامی بلند آوازه
 شدند باد و کس از خردمندان و دانش اندوزان کی بر زبان عام باین ستانده کور و دیگری بنام عبد
 مشهور که بنابر دانش آموزی خرد آفرین و در عباد و آمده برای دیدار آن مرد بخت کار رفتند و در میان
 راه روی هر کس اندیشیده سخن گفتند کی گفت که من از آن بزرگ پرستی از پرستشهای دانش
 خواهم کرد که پانخس برگزیده داد و دیگری گویند که من پرسیدنی از پرسیدنیهای دانشمندی خواهم
 پرسیدنی بنیم که چه پانخس دهد از آن که کس سیومی دوست پاک یزدانی و پسندیده خدای دو جهانی
 خواهد خواجگان زمانه سید محی الدین عبد القادر گیلانی بروی مهرهای فراوانی پیدا کننده زمین
 و آسمان باد فرمود که ازین از خدای بالای پناه میجویم که از آن بزرگ سرسبز ستارگ گفتگوی کنم و
 گفت و شنید کشاکشی سازم پسندم همین است که پیش آن بزرگ فرخنده بیاگرد آوردن فرخنده گی
 و نزد آن بزرگ فرخ برای بدست آوردن فرخ میروم و پس چون هرست بجای آن مهر و مهر رسیدند
 و سعادت صحبت دریافتند و ایزدی را بشیوه ویرینه اش پنهان از نگاه دیدند همین که نشستند
 بکار سازی بزرگ کردگار بی رویه و دیدند آن یکتای جهان همین که همکارا شد بشگرف کاری شگ
 پروردگار می نخستین باین ستانده بناک شده و رخ آورده فرمود که تو در کار من گفته بودی
 که از و پرسیدنی خواهم پرسید که پانخس نخواهد دانست پرسش تو اینست و پاسخ آن چنین و آنزه
 خشم خدای برتر و بالا که ما از و با و پناه میجویم که من آتش و دوزخ در تو آفر و ختمی بنیم
 و پس از آن روی خوش خود فرخندگی رو بر و بسوی دیگری کرده فرمود که ای عبدالله تو رفتی

که من پرستشی خواهم نمود تا خواهم دید که چه پاسخ میدهند پرسیدن توانست و پاسخ آن این و ترا
در پادشاهش گستاخیت دنیاگو شهتیت خواهد گرفت زان پس نگاه ایزدی آگاه برهنائی راه یزدانی
و پیشوائی روش خدیو و جهانی سید محی الدین عبدالقادر گیلانی نمود و نزدیک خود جادو و گری
داشتند فرمود که امی عبدالقادر بیاس اندازه که نگاه داشتند خدای بالا و بهتر و پیغمبر وی نیکو و خوشتر
را از خود خوشتر نمودی و تبارش بر آرنده سپهر و بر فروزنده چهر ماه و مهر گو یا ترا و شهر بغداد
می بینم که در زمری نیکوتر بر سر منبر هستی و پاشی خود ب مردم نموده میگوئی که این پاشی من بر گردن همه دستان
خدای بزرگ و جهان هست یعنی این پیشوای سترگ پیش قدم و بالاتر همه همسران هست که در زبان
ایشان بوده اند و فرمان سترگ گنیهان بان همه مردان یزدان سرهای خود را بر زیر پایت از جهت
بزرگیت نگویند نموده اند پس از آن همان زمان از ایشان تا پدید و پنهان گردید که با کسی اورانید
تا هم بر کار سازی های خدای بزرگ و بانیان پیش داوری های یکتای سترگ که پس از گذشتن روزگار
هر یک از آن نیکو کار و بد کردار همچنان شد که فرموده بود و این سرگذشت ابن سقا انچنان گذشت
که در شهر منسوخ نهاد بغداد و در دانش و پیش سر آمد دانشمندان و در گفتگوی دانشوران برتر
و بلند سخنوران شد و در همه دانشهای دین و کیش و دنیا و گیتی و لریش از همه با دانشان پایه پیش
از پیش شد و آواز و پیر دانش آن بالایشی جهان جهان را فرو گرفت و گیتی گیتی از بلند نامی دانش
پر گشت تا آنکه از خوش زبانی و شگفته بیانی و بلند شانی و حجت و روشن پیشانی اش خلیفه بغداد
را خواست فرستادن دانای و در کار دین و دنیا بینای کار بیامری پیش بقصر روم بیدار
و بجز و دور اندیش و رهنمائی دانایان با دانای پیش آن کار حجت کردار بنام ابن سقا بانام و با آواز
و خوش کام ساخت و آواز از پیش خود پیام بر نمودن بقصر روم که فرمان روای آن مرزبان
و شاه تر سا بوم بود فرستاد و این سقا از خلیفه بغداد با فرخی و دلشاده و اندر روم گشته بقصر
روم رسید و بهر کار گفتار و کردار که او را با قصر پیش آمد و در همه آن با بر و بلند پایه گردید و در
پیش بنیگام گفتگو و سخن دوید و دانشوری دینی بردانشوران کیش تر ساسی برتر و بالا شد
و سخنش بر همه سخنهای شان با افزایش و با نامیش ماند بقصر روم افزون از افسون در
کوشش بلند باگی اش کوشیده او را بسیار بسیار با آبر و وار جند پایه داشت تا آنکه این سقا
به بختی رسا بر دختر خوبرو و شوم قصر روم شیفته و فریفته گشته از آن شاه دین تبار پسر ارزو دختر
خواه گشت و آن به اندیش داود دخت خویش با بن سقایی دلریش بندیر فتن تر ساسی کیش

بزرگان و ایزد شناس ایزد شناسان همایون و فرخنده هر دو سر اخذ دوست کج لبین کبره
 بروی مهرهای بشمار پروردگار باد کینزگی آوردند و پیشگاه آن پادشاهان آگاه گذرانیدند و آن دوست
 خدای دو جهان آن شب بشادمانی و کامرانی گذرانیدند و از سر نو شب بعد نماز خفتن همه شاگردان بهتر
 خود را فرمودند که من کمشب آرام تن و خوشی و شادی جهان فرخی نشین خواهم گذرانید و شمانیز بکاه
 خویش بنا بر آرام جانی و تن آسانی بروید بفرموده پیشوای خود همه رفتند مگر فلان باین نگاه که بگاه
 پیشوای دین پناه داشت و شوی تن ایمان موبو مشکبو خواهد فرمود همان نیکو تر و خوب تر که من آب
 پاک آب و تاب آماده بدست دارم که بسا و انودن آب آن خواهش بآن پیشوای ربخی رسد همه شب
 از سر شبان گاه بر در آن خداگاه با آب پاک استاده ماند و بآباد که آن سرور خدا شناسان از
 خواب ناز نماز و نواز و همایون بآنگذارش نیاز بدرگاه آفریننده بی نیاز و بی امتیاز برخواست
 و فلان را بر در خانه فرخی کاشانه آب پاکیزه استاده دید از سر گذشت شب از ترفتن بخانه و ماندن
 بهمانجای فرخنده استانه پرسید آن شاگرد و خجستگی گردید پیر بهتری و خوشتری گیر گفت و گو هر
 کامرانی را برشته گفتار جهان بسفت باینکه شاید که پیشوای مرد را فرود خواهش آب باشد شب آب
 استاده ماند آن بزرگ سر بزرگ نشین این گفتن بهر بر فرازنده ماه و مهر به بسا خوش ملی
 فرمود که بآباد و آفرین باد شایان بر کایت بدوند و بکار سازی بارگاه بی نیازی همچنان شد
 که آن برتری نمود فرموده بود که پس از روزگاری در دیاری بادشاهی نیاز مند بفلان شد
 و دست بخوانش داده به امن بزرگی آن سراپا سترگی گردید روزی برای سواری آن مرد بالاری
 اسپه بهتری آورد و آن سواری آن با خوشترمی بدست خود رکاب آن بلند از آفتاب گرفت
 همین که آن بزرگ مانند خورشید بر سپهر بر آن اسپه ارمندی چهره سوار شوم اسپه تیزی نموده
 بتندی چند گام پیش رفت و آن شاه با بخت زیبایی تحت همچنان رکاب در دست چند گام دو آن
 شد فلان میفرماید که مر آن آن فرموده پیر بزرگ خود بیا دآمد چنانکه گذشت خورما جلونگی دوستان
 خدا بالا و فرخنده بود و مهر و جهان بزرگ یزدان که پاد جهان آفرین بچه اندازه بلند پاک سیدارند
 بخدا که دوستی اینها دوستی خداست و بآیزد توانا که آشتی اینها آشتی داور بایکتابی
 هر کس که دعوی دوستی بکریا کند به لازم که اتباع رسول خدا کند حکایت پیشوای
 پیشوایان و رهنمایان دانش آموز و دانشمندان و خرد افروز خردمندان و دانایان
 دین و بنیای ایمان راستی بهین و برین با فرخی و فرخنده گی پیش روی سلمانان امام شافعی

بروی مهرهای بشماران بزرگ یزدان باد بان اندزه خوی نیکویی پایه شناسی و بانمای خستگی بزرگ
 ذاتی داشت که نگارش کار دشوار و گفتارش سر و کار سختی کار آورده اند که اگر گاهی بر سر گذرد
 همایونی شور امام ابوحنیفه بروی مهر باینهای فراوانی بلند یزدانی باد میرفت و ناگهان آنجا نماز
 خواندن میشد برداشتن هر دو دست خدای پرست در نماز که در کیش آنفرخندگی اندیش آمده است
 از نیکه در کیش فرخی پیش امام ابوحنیفه همایونی پس و پیش نیامده آواز بزرگان خویش می شنید و پس
 این در آنجا در نماز نمی برداشت بزرگی و پاکی مر خداوند آب و خاک و برآرنده باد آتش را نیز است
 که بلندگان برگزیدگان خود بچه دستگاه خرد اندازد شناسی ارزانی نموده است و بگذرد بگاه
 دانش پایه ذاتی بخشیده بلند می مراور است و از جندی مرور حکایت در داستانها
 پاستان چنین دستان سرای اندوه زدای کرده اند و از آفانههای گذشتگان اینچنین
 فنانه شادمانی نشانه کوشش روحانیان نموده که در کشور توران زمین دوست بزرگ یزدان
 بهین و مرد همایون و فرخ بآنزدگی ایند بابرگ و برین خواجه حمیدالدین بروی لبها مهرهای برتر
 یزدان باد بود سوزی در شهر بخارا بخانه مردی بیکای بهرامی چند نیکان خدای بالای و بهتر دوستان
 گرد آمده بود و فرخی افندی آنجا شده خواجه خانه که نیازمند درویشان پاک جان بود و مهملی
 خردتی و آشامیدنی آن پاکان و رستان بخوبی نموده همه شب مهمل داشت و چون آن
 بزرگان از شنوندگان سرود بدون ساز و رود بودند و بهمان اندازه که در شمع و دین خستگی
 آوازه جواز آن آمده در کیش اسلام زوای آن بدستی پیوسته گاهی بان بپاک جانی و با همایونی
 ایمانی می برداختند بنابر آن شب را در آنجا بشنیدن سرودی تار و پود ساز و رود گذرانیدند
 و آنخواجه میزبان را بنده ترک تراودی و نیکو نهادی و از بدی آزادی بود شمس الدین نام که از شام
 تا بام بفرمان خواجه خوش بکلام همه شب پیش کاری و درستی کار و باری انگرده پرستش سر و کاری پیدا
 شده و همه شب پیش شان بیایستاده سر شمع گرفته بگاه آن بزرگان خدای بزرگ آگاه
 بکارش نگاهبای گاه نموده با هم فرمودند که آتش این جوان پیش کاری مارنج فراوان
 بکار برده است و سختی بی پایان کشیده می باید که بهبودش خواستگاری بیارگاه پروردگای
 بلند کاری کنیم و همه مادر باره اش از درگاه داور جهان پناه بهتری و خوشتری خواستند
 شکر کاری سر نوشت کردگاری که سراسر و سر بسر گفت نگاری است در باره شمس الدین
 شکر فی و شگفتی را کار فرموده پس از گذشتن روزگار و در نوشتن درازی سالها بسیار و شهریار

و نامدار کشور چار ملک هندوستان نمود که آن نامدار به پشت گری بخت بر تخت همه کشور هندوستان
 در شهر دلی رخت استواری کشیده بنام فلان نامی و بلند کامی شده سالیان بکارانی و روزگاران
 بشادمانی گذرانیده انجام کار با ایمان روشنی ازین تیره خاکدان گذرانوده و داستانهای کشورگشایی
 و در با افکنی و بت و بتخانه شکنی و افسانهها لشکر کشی و کافر کشی آن بادشاه کفرگاه و دین آگاه و دنیا
 دستگاه و زمانهای داستانهای شامان و مناهای فرمان دمان بخوبی نوشته اند و بخوش روشی
 به نگارش آورده هر فلان شاعر و جنگهای کافر کشی و بت شکنی **شاهی** مجاهد غازی که دست تیغش را
 روان حیدر کرد می کند تخمین **حکایت** در نامه های پاستانی آورده اند و از افسانه های
 شامان تورانی سامان گوهر گفتار را بدین روش برشته وستان سرای نیکو و خوش سفته که شاه اسماعیل
 سامانی شهر یاری های یونی بود دین آگاه و جهان داری دنیا و دستگاه و چگونگی جهان گیری و داستان
 گیتی ستانیش در نامه های شامان بخوبی نوشته اند و به نیکو روشی نگارش ساخته روزی دانشمند
 دینداری و دانش کار پر بهیز گاری پیش آن بادشاه حجت کرداری رفت شاه ایمان خواه و دینداری
 کلاه هفت کام به پیش باز پیش آمد و چون آن دانای دانش آهنگ از پیش بادشاه باهوش و تنگ
 باز رفتن خواست خسروی کامگار باز مفت کام پیشبایش شتافت زهی خوش بخت آن باتاج و تخت
 و خبی خسته سر نوشت آن حوزم سرشت که این پایه دانی آن شاه با فرمانی به پیشگاه شهنشاه یزدانی
 گزین و پسند آمد و بهر دادار به خواب با بخت بیدار سرور پیغمبران و بهتر مردمان و خوشتر دیوان
 و پریان را دید که با فرمانی مهربانی میفرماید که ای اسماعیل چون تو این بزرگ داشت دانشمندی
 از دانشمندان دین و کیش فرخندگی اندیش گروه من بجا آوردی باین کار بر آفرین داور جهان آفرین
 ساهفت پشت بادشاهی روی زمین بخشش بالای خویش بتو داد و بفرمان پدید کننده سود و سود بود
 همچنان رونود که پیغمبر حوزی های یونی نمود فرموده بود و از آنجا که اندازه بزرگی بخشایش بخشیده جهان
 از دانش بیرون ست و شترگی آن فرزندان ای افزد و بنابر آن در نزد آن شاه باوین و داد
 نشان آن نوید شادمانی جاوید زیاده از هفت پشت پاندار ماند که تا هشت پشت هشت کس
 خسروی و پادشاهی کردند **حکایت** پیش رو دینداران و پیشوای پرستگار
 سلا نیکو کاران و بهتر پرهیز گاران و پیش کام خدای کیتای دوستان و برآه راستی و نیکی
 آرنده هر کثر و بدسر پا خرد پیر ماورهنای ماسید احمد صاحب بروی بی اندازه مهرهای ایزد
 بی همتای زبید و می سزد به بخشایش آفریننده جان و روان آنچنان پایه دان بود و دین

خوش آئینی و محبتی گزینی آنچنان دست کوشش بکار داشت و بان اندازه درین هنرنیک آوازه بود
و خوش اندازه که با نکه بخشش و بزرگی هی یزد بزرگی ده بندگی پیشمار درونی و با سترگی بسیار برونی در کار و دوز
شناسی و پروردگار پیشی بجان و ایمان میداشت و اینکه همیشه و همواره از چاروی جهان و از حوب
و محبت مردان و مرد خدای برتر دوستان با فراوانی روشنی اندرونی و بانی پایانی های پی
ایمانی پیش آن سرسرایان و سرسربان و روان در شناسایی یزدان گیهان بان در آمده و خواست
ایمان خواهی و آرزو مندی خدای شناسی زبان خواهش و لب آرزو میکشاند و بهربانی خدای
و وجهانی باندازه سر نوشت خود با از رهنائی آن ایزد شناس و یزدان بین مایه ایمانی و مایه یونی
خدای بالا تربیتی نجیب و دامن ایمان خود مایه بودند آن یکتا می روزگار به نگاه خوشنودی پروردگار
به بزرگ داشت بزرگان که پیش پای بزرگیش حوزدان بودند و به سترگی آراست سترگان که
به هم به سترگیش بسا کم مایه بودند بسیار خاکساری خویش و بسیار بسیار بزرگی داری آنان میفرمود
«دانا س یزدان دان و دوست پیدا کنند» و وجهان در کار زار نفس کشی و دل اهرس آنکه
دو نیم حاجی عبد الرحیم که از دست دادگان بفرخندگی شاگردان و از خوشه چنان خرمن مایه یونی
ایمانی آن بزرگ یزدانی بودند با نکه شب و روز بسیار خاکساری چون همه شاگردان به پیش
پیر ماکار و بار سیکر و مگر چونکه از همیشه و بیشتر بسیارانی ایمانی و بسیار شناسایی یزدانی بدل میشد
پیشوای مایه ی آن بلند می آن پار سا بر آموزگاری خویش و شاگردیش نگاه نفرموده بی پایان
گران مایگی اش میفرمود چون با ایمانی خدادانی در ایزد بینی بزرگ مثنی و خوش کشی خواهشمند ایمان
خواهی و آرزو مند داور شناسی پیش میرسد با آن همه بزرگی و بلند می که یزدان جهانیان بان
برتر داور شناسان داده بود بسیار سترگ داشت میفرمود و بسیار بالاتری و مهتری آن بالاتر
و مهتری بنود و نام دانشمندان دین که همواره خوشه چین خرمن ایمان و دین باند زد و پسند و بند
از جبهه آن بخت بند بود بجز بهتری و خوشتری بندگان بخیر مولانای فلان و مولای فلان
و سخن آن تهمن کفر شکن نمیکند شست و با نکه آن سرسربزرگی پیر رهنائی جوان و پیر و پیش روی
مادان و دانای دانش پذیر بود پیر سالان را بالاتر داشتی و پاینده دانشمندان دین برتر افراشتی
و با سرب سترگی پیش شان خود را خورده نمودی و با نکه در خدای بلند و بی همتا شناسی در همه جهان
بس دانا و یکتا بود چون دیگران ایزد ارجمند شناسان نیم حوزم و ایمان دوست و کفر رزم
بنابر دیدار فرخی گلزار و گفتار فرخنده کار میرسیدند با همه بزرگی بسیار و با یک سترگی پیشمار

برای آنها خاستنی و بانان بکارهای بزرگی داشت و خوشتری آراست به پرداختن تا اینکه خداوند فرمود
 پرپی و دیوانه دست ایمان مغر و پوست خود را در فرخندگی درونی و فرخی ایمانی آنچنان فرموده بود
 که هر که از این دوستان و روشن دونان بردست راستی دست بزرگی و سترگی بهایونی
 دینی بدست آورده بودی و بان همه بزرگی به بزم هایون آن سرسره هایونی رسیدی بفرمان
 یزدان از خجستگی آن خسته بسیار بزرگی افزون از پیش و بسیار سترگی زیاده از پیش بدست میروی
 و با اینهمه باشد و بسیار گردید که مردی برهنگاری و ایمان کاری و خداشناسی دستگاه و ایمان
 و اسلام آگاه برای بدست آوردن فرخندگی دست بدست دادن از بزرگی بدست است و آگاهی خدا
 دوستی بخوبی بنگاه باین مایه فرخی ایمانی و دینی اکنون بامن خواهش و ست بدامن شاگردی دان
 نمی باید بسرمایه خداشناسی خود خوشش سروکار داشته باشید و رسم راه ایمان و اسلام خود را خسته
 سرانجام داده **حکایت** یحیی بن معاذ میگوید که یک شب بایزید دیدم از نماز خفتن تا بامداد
 بر سر دوپای نشسته و پاشنه از جای برگرفته و دو چشم از سر نیامده بهوت به آخر سجده بگرد و بسیار
 با ستاد و سر بر آورد و گفت بار خدا یا گروهی ترا طلب کردند ایشان را کلمات داوی تا بر آب رفتند
 و در هوا به پریدند و من بویا هم از آن و قومی را گنجهای زمین داوی و گروهی را آن داوی که یک
 شب مسافت بسیار بردند و به آن خوشنود شدند و من بویا هم ازین همه پس باز برگریست
 و مرادید گفت یا یحیی تو اینجانی گفتم آری یا سیدی گفتم از کی باز گفتم از دیر باز پس گفتم چیزی
 ازین احوال بامن بگو گفت آنچه ترا شاید بگویم در اور ملکوت اعلی و ملکوت اسفل بگردانیدند و بخش
 و کرسی و آسمانها و بهشتها همه بگردانیدند و گفت بخواه ازین همه هر چه خواهی تا بتو دهم گفتم ازین همه
 هیچ نخواهم گفت تو بنده منی **حکایت** یکی را جواب دیدند گفتند خدا یا تو چه کردی گفت هر چه برای او کرده
 بودم در کف حسنات دیدم تا یکدانه آنرا که در راه انداخته بود برگرفته بودم و تا گریه که در خانه نمانده بود
 و یک رشته ابریشم که در کلاه من بود او را در کف حسنات دیدم و خری فرده بودم را که قیمت آنچند
 دینار بود و آن را در کف حسنات ندیدم گفتم ای سبحان الله گریه در کف حسنات بود و خری نبود
 گفت آنجا که تو فرستادی آنجا شد چون شنیدی که برگرفته گفتمی نعمه الله اگر گفتی فی سبیل الله باز یافتمی
 و صدقه بادم برای خدا لیکن مردم می نگرستند آن نظر مردم مرا خوش آمد آن نمر بود و نه
 و نه بر من و مقتضای محبت خدا آنست که هر کار که کنی اخلاص و دران بخود می وری یا مخدور
 هر باشد و صرف رصای خدا منظور است

وصیت نهم در خواہشهای بلند و آرزوهای ارجمند خواهش برتر

در باغ جهان میوه خوشتر است و آرزوی بالاتر در گلستان گیتی گل خوشبو تر بفرمان داور می بلندی
 در خواہش بلندیست و بفرمود داور می ارجمندی در آرزوی ارجمند بخشش ایند بزرگ بزرگی در گرد
 بزرگی خواهی است و بهر نیکو دان سترگ سترگی در دسترگی جستجو خواهش گری برتری بار بهتری است
 و خواستاری بالاتر می شاخ و برگ خوشتری آرزو می بلندی است و خواہشمنده می ارجمندی
 ارجمندی خواستن کارهای بزرگ کار بزرگان است و خواہش داشتن کار و بار سترگ کار و بار بزرگان
 و کسندی آرزوی پایه بلندی بخت بلندی است و کسندی بخواستگاری پایه ارجمندی ایند جهان
 آفرین که آدم را خوشتر آفرینش آفریده اگر امید برتری ندارد پس آدمش نتوان خواند و نیردان
 جهان بان که آدم را بهتر از پیدایش زمین و زمان پیدا کرده اگر آرزوی بالاتر می نخواهد مردش توان
 گفت آسمان را آزان پایه بلندی است که کارش شب و روز با بلندی است و زمین را آزان پایه پستی
 که سر و کارش روزان و شبان پستی نیردان زمین و آسمان بان که آسمان را سر فرازیده درو
 بلند کامها نهاده و زمین را که سرگون نموده اند اندر و تشبست کامها انداخته خدای روزی ده
 آسمان را بالا آفریده و نامر روزی آفریدگان در آن نهاده و در مای پر کبه و مه در آسمانها کشته
 از آنکه سپهر آفرین سپهر را بفرز آفراشته و خاک را بنشیب جاداده بکاری گری خود هر سال
 برای آرایش زمین فشرده باران از آسمان فرستاده و بنا بر زندگی خاک مرده در هر سال آب
 زندگانی از سپهر فرو ریخته زمین لبست پایه همیشه خوبی و زیبایی خود از آسمان سر بلند سرمایه یافته
 است و خاک خشک بی آب و همواره سبز بخیتی و تازه روئی از بخشش آسمان بالا پایه پستی آورده
 بخشش بخشاینده جان و روان پیغمبران سراپا بزرگان خوشمندان پایهای بزرگی و برتری
 ایمان و سلام و شرع بوده اند و دوستان گهسان بان برتری نشان آرزو مند ان پایهای تری
 و خوشتری شده بادشاهان با فرمان بهتری خوانان گدشته اند و حسروان کشور کشایان
 بهتری جوین شده سروران ناموران برتری جو بروی روزگار آمده اند و سپه سالاران
 صفدران ببالا تری جستوی نام بر آورده و دستوران کشور آریان بلند پایگی خواسته اند
 اسپهان دیران ارجمند مایگی خواستار نموده می بی بی خواهی کیستی است و بهی جز می
 خواستاری سر بر کوی بکار گیری خدای دستگای می در گرد خواہش می است و بهی بی

درخواست مہی سراسر دست تہی تہی خواستن مہی کہ ست و کہ چشم داشتن مہی بہ بافرینش
 شاہشاہان پندہی مہی ہجو برابری نگاہ و سخن مہی و مہی در پوشیدہ و آشکارا برابر و جفت ہم دیگر
 کہ تا این دو یار یک راز و یک کار با ہم یکی نگریند مہی بدست نیاید و تا این دو خوش سرو کار
 با خود بازم یکجہتی نباشند امید داران مہی ہمیشہ جیب تہی باشند سرفرازی خواستن سرفرازی
 یافتن ست و سربندی گرامیدن بسی بلندی خواہی سربندی خواست کہ نیافت و سرفرازی جوی
 سرفرازی نجست کہ بان ہیوست تخت بفرمان آفرینند تخت و تخت بہجت تخت خواہان ست
 و بہر جہان بان این کار سخت تر بہجت آرزو مندان بس آسان و بفرمان فرمان دہی سبب نوشت
 فرمان خواہان ست و در فرمان فرمان جویان کار سازی شاہشاہ دو چہان پناہی شاہی در دست
 شاہی خواہشان ست و دست گاہی بادشاہی در پنجہ بادشاہی جستویان مردی برتری گاہی ست
 و اگر نہ مردی از زتی بعد پایہ با کمی اگر زن چون مرد با خواہشہای بلند بودی ہر آئینہ زن را زن نام
 بودی در جہان کہ زنان نامی نشدند بیست کامی نشدند و مردان کہ نام بر آوردند بہ بلند کایہ
 بر آوردند ہر ہر و شیر کہ باوازہ انداز دیگر درندگان بالہند دست برد خوش آویزہ اند و خرو
 شگال کہ کم اندازہ اند با کوشش ہای ریزہ دل آویزہ اند شفقار و شاہین کہ در ستیزہ مرغان برتر
 و ہر وزہ انداز دیگر پرندگان در دلیری و تیزیری بالائی بالائی و ازہ اند شاہی را بالہند خواہی
 یکجہتی ست و سربندی را با جہندی جوی دوستی سروری بدون آرزوی برتری بدست نیاید
 و سربازی بجز کوشش جستن بالائی بکام نہ رسد و در فقر خوشتر و نامور سراسر ہایون کرد و فر
 یکسر فرخندگی سربس فرمود خدای گیتی گشودندہ پرور بہتری و فرخی و برتری خواہی آمدہ
 و در سخن روشن و خوشبو تر از مشک گفتن و زیبای شنیدن و گفتن و زیندہ نگار تر از چمن
 و گلشن بہتر و سربا چستہ و خورم تر یغیر بہتر و نیکوی بزرگ و بالا چشم داشت و خوبی بزرگ
 و والا امید وار شدہ آیت و لا تمُدَّنْ عَیْنُکَ و باز گشت نظر چشہای خود را یعنی مگر الی ما متعنا
 بسوی آئینہ می کہ بر خور دانہ کرم بدہ بدن چیز آذ و کجا منہم صنفہا را از کفرہ چون و شنی
 و کتابی دادہ ایم ایشان را ذرۃ الحیوۃ الدنیا زینت زندگانی دنیا کہ مال و منال است
 لَنَقْبَتَهُمْ فِیْہِ تَابِیْزَ مَا یَمِیْنُ اِیْشَہِ رَاوِرَانِ یَا اَنْرَا قَتْنِہِ و ہلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم
 روز قیامت ایشان را بہ سبب اَنْ کُورِ ذِقْ رَقِیْکَ و روزی داوَن پروردگار تر از روز بروز
 با نچہ روزی دادہ تر از ربوت و ہدایت خدیر بہتر ست از مالہای فانی بی اعتبار ایشان

بر من عرض میکنند او را دور کردم باز آمد و گفت اگر تو بختی از من یک پیکه بعد از تو با شش بجهند کنو حق
 تر سیدم که مرا آن دریافت رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی بگو سفند مرده بگذشت گفت
 بپینید که این مرد از ذلیل و خوار است که کس آن نگرده خدا که جان محمد در دست اوست که دنیا نزد
 حق تعالی خوار تر از نیست **حکایت** یک نژاد که مانند شش کم زاد و پسر وانش بسیار
 گریه مانندش گویند سراسری سزد اگر از کبابزگان بزدش خوانند سر سمری زید پی رویش رودی
 ایمان نمی آید و پس و وی اش زیب اسلام می آید شاگردش از دوزخ میگردد و بهشت
 میدهد و دوستش بفرزندگی دوسرا میخندد و دشمنش بشر مندی در هر دوسرا میگردد اگر پیشوا بسیار
 گویندش میرسد وی زید پیر ماسید احمد مجاهد غازی بروی مهرهای بی پایان پیدا کننده مهر
 باد و بهر آفریننده تیز بین و سپهر باندازه نگاه بلند و چشم سیر و اجنبند داشت که همیشه و همواره
 هیچگاه بجز خوشنودی خواهی خدای جهان پناهی بخوانشی نیر داحت و جهان گذران و هر چه
 در آن است آنرا هر بار هزار و صد هزار بار هیچ و نابود و بیشتر بارنی بود و ناپسود انگاشته بر آن نگاهی
 نینداخت و از خود دور از دور بیند اخت و بر کوفت آن چشمی نکشاد و آنرا از خود دور از دور بیند
 اگر باین شرع و دین بهین دنیا میخواست بخشش بخشش آفرین بان شکر پیر و ان و شاکردان
 میداشت که جو جز اگر نیم جو سیم هر یک از آنها در سالها برای آن پر ایمان و جان جهان می آوردند
 بنا بر خرجهای شامانه و سرورانه پس می بود و گاهی کمی نمی بود و گریه همه راهس پیاس خوشی جوی بر و گدای
 یکسر گشته پرستش بر تر جنگ کافران و رزم شرکان پامی پشی پیش نهاده و از کار سازی
 کار ساز و جهانی پشت و پناهی بسته خود را با خوشیا و ندان خویش و بر گزینگان خویش از
 خوشیان و بیگانگان از نوکران و درویش و دران راه فرخی و روبراه بهایونی و سر خندگی
 و ستگاه خری نمود چه بزرگ ست بزرگی آن بزرگ و چه بزرگ ست بزرگی آن بزرگ بزرگ
 بگاه دین آگاه از هر کس چه شاه بالا کلاه و چه گدای بگاه کوتاه هزار آفرین ست و صد هزار واه واه
حکایت شاه نامور و باد شاه دادگستر اسکندر ذو القرنین اصف که بفرمان بزرگ
 و او خسر و هفت کشور و شهر یار خاور بود و میهر و او را بر تر و بخشش بخشاینده بالاتر سروران
 گیتی پنا و پیشش با خاک برابر بودند و فرمان دمان جهان کیسر بفرمانش سر بر تنگامیکه بدست
 گیری بزرگ پروردگاری برای جهان گیری سوار میشد غمگین و اندوه آگین بود دستورش ارسطو
 که تا فریش بلند کرد کار بسیار دانش بود از شاه پرسید که سپاس آفریدگار روزگار که همه چیزهای

شاهی و فرمان دستگیری بدست است و درست کنهاسیم و زر گنج اند و لشکرهای سوار و پیاده
 فراهم و آماده و فرمان بر کشور روان و فرمان پذیران در طو دوان و قزوین و تحت
 برای خدمتگذاری دست بردست دل تنگی از چسبیت و آرزوگی بکسیت سکندر فر و فرز انگی بهر در
 پاسخ آورده که جان گرفتیم ازین است و رنج روانم این که از اینجا که بدادار چند داور بنابر بدست
 آوردن روز کار سوار میوم چون نیک می بینم فرای گیتی و پناوری و کشادگی زمین را پیش خویش
 بلند و آرزوی ارجمند خود تنگ میدانم بیاس این شرمم دامن گیر است و شرمندگیم عنان گیر
 که برای این کم اندازه و بنا بر این فرومایه اندازه برابر باید داشت و امید برین باید گذاشت
 چو سان سوار شوم و چگونه خوشتر ام ابرش تیز گام را جولان دهم **و** فروغم ز شادمان گنج و گهر
 فرون بایدم نیز زیشان هنر سپهر دل و گنج افزون تری از جهان زیر شمشیر بران سری
 ارسطوی دانشمند و دانای دانای پیوند پاسخ آن بخت بلند گفت که بیگان میدان این جهان در خود
 خواهشمند می شهر یاری و برابر آرزو مندی تا جدار می نیست مگر جهان فراخ این جهانی و کشادگی
 و پنهانی آن سرای سرا پایدار با فراخی این نیز اندازه برابر باید داشت و امید برین باید گذاشت
 که چون بهر و داور جهان آفرین این جهان را بدست آوری و بداد دمی بیارائی و درین داد دادن
 خوشی و خوشنودی شاهنشاهی خدائی بجوئی بر آئینه داور داور بخشاینده پادار این جهان بهتر و خوشتر
 ازین بخت و بسیار شادمانی و بسیار کامرانی تا ازانی دارد آسکندر بهتر و شاه جهان نامور چون
 از ان دانای دور بین و بنیای بیش گزین سخن خوش و نشین و پند دلپسند و جملگی آئین
 بشنید بر فرز انگی آن فرزانه آفرینهای بیکرانه رسانید و هزار شادی و صد هزار خورسندی بدل
 گزید و بکام دلها بیاراید **حکایت** بهر داور بالاتر پدربتر و خوشتر و خوشتر من
 با خاک برابران اندازه خواهشمند می بلند می و خواستن ارجمندی داشت که نگارشش دشوار است
 و گفتارش بسیار آنکه پیداکننده زمین و زمان کشور فراوان از هندوستان و لشکر بیکران
 و گنجهای بی پایان بان کشور گیر بیشتر هندوستان ازانی داشته بود با آیه همه همیشه آرزو
 با فروز و زیب خود را در پنهانی و کشادگی امید واری جهان گیری و کشور کشائی بسا آب و تاب میداد
 و همیشه است که داور پاک همه گروه خاک را دیز گین بهین اسلام برین و شش فرزندگی گزین
 کبوشش و دست بردش در آرد و همه کفار روی زمین را از زدن شمشیر کفر شکش نگون ساز
 و نابود سازد و با آنکه یاری خدای کار ساز تا روزهای و روزگارهای بی اندازه از منگاه اغار جوانی

تا انجام پیری در جنگها چیز دستنی نموده بود و در زمره پیروزی یافته برین کار کردی بایست
 که از آرزوی پیکار بیکار میشد و از چشمداشت کارزار دست از کار میداشت مگر بی دست بر و نبرد و زمان
 و شبان نمکین و اندوه آگین می بود و میفرمود که باین همه که دادار فرمان ده و کشور بخش مراب
 و بسیار مایه فرمان روای و دادگستری برگیتی داده است که باین بخش سپاسداری کردگاری هیچ سخن
 و زبان نمی توان نمود مگر بی کار کارزار کفار جانم خورسند نیماند و غنچه دمان بجز باد های بهار پیکاری نمیبری
 نیکشاید و این همه ناز و نیاز خوبان مهوش و خواب و خند و گش کیسوست و سنج و سختی جنگجوی و زرم خوی
 یک گونه آرام آنرا بآسایش این ماندی نیست و خورسندی این را بآشادی آن برابری نمی **س**
 مرآشاد هرگاه خواب آمدی به چو زخم نمودی شتاب آمدی به بلی راست و درست که مرد آور و آورد خسته
 افگند مرد در گرد آور و در آبی نبرد آور و آرام جان نمی باشد و سپاهی جنگ جو و سرور زرم خوبه و ن
 زده و خورده و بیجا آسایش روان نمی یابد در کار باز و دیران کارزار دوست کار فرماندهان کامگار بهتر
 ازین کاری و خوشترین سروکاری نیست و نشده که این گروه فرخنده شکوه راهمی می باید که همه زیست
 و همه زندگانی با خوب روی شمشیر جهان گیر و با سر و خرام و بلند بالانیزه پیروزی آویزه و زیبا انداز تیر بلند
 پرواز پیروزی پرواز و کان خوش آبرو با آرد و فرخی روبرو و تاجیخ کوتاه بالا زندگی زدا و کار و خوش
 تابان چهره و خسته کرد و فر و سپر مشکین پستی و پناهی آگین و توپ فرخنده و زرم آشوب و شادی افزا
 و اندوه کوب و تفنگ خوش آهنگ و آرایش بزم جنگ و زیباش باغ و بیجا و غایب و آب و رنگ
 شیفگی نمایند و همواره باین خوب رویان و بیستگی دارند **س** امروز مراد و دل جز یا بیکمجه به کاخر حرم
 سلطان اغیار بیکمجه **حکایت** در هنگام فرخ آغاز و فرخنده فرجام شاه دادگر و شهریار
 دادگستر و کفر سوز و ایمان ساز در همه خاور و بر کافران سخت تر و بر مومنان بر مهر سرسبز و در ایمان
 و اسلام پس از پیغمبران برتر صدیق اکبر از همه بهتر یار پیغمبر نیکوتر و اسلام کرد و فر عمر خوشتر بروی فرمان
 مهر بزرگ داد و در روزهای که بیاری شاهنشاه کردگاری کشور ایران زمین پس از کوششهای
 جنگهای سختی آئین و بسازد و خور و میدان کین بدست مسلمانان خوشگی آگین درآمد و بخشش بخشاینده
 دین و دنیا گنجهای زرین و انبارهای گوهرین و توده های سیاه و کرباسها و گستره دنیها و دیگها و کاسه ها
 و دیگر بسیار و بسا چیزهای زرین و سیمین کافران آن سرزمین در دست مسلمانان افتاد و بداد داد و
 دادار آن همه گنجها و زر و سیمینها بی اندازه بود که کارش در نگارش راست نیاید و گفتارش
 در سخن گذارش نباید چنانکه خدای جهانیان خدای برترست همچنان بخشش بیکران مسلمانان ارزانی فرمود

دین
نیکو

بود و در آن نبرد اسلام دست برد و فداورد کفر نور و دلیری رتبه و دلاوری مرتبه و ایمان و اسلام منزل
و سرپا میمنه زهره قدسیه بر جبهه کافرس سرپا افسوس و مشرک سر بر پیشانی سندروس جالینوس را
که سروری از سروران کلان تران و پرویی از پرویان لشکر کافران ایران بود بیاری سپهری گشته رخت
و سلاحش بدست آورده چون هنگام بخشش کردن زرمای بدست آمده مومنان و آن داون سپهانی
گروه شده در کف مسلمانان شد در ایمان و اسلام سراسر با اخص و در بزرگی و ستیگی سر بر با اختصاص
و کافران از و در گرفتاری و بند و مومنان از وی در خلاص سعدی و قاص که در لشکر مومنان سرور
و سپه دار مسلمانان بود بر آئین زمین و شریعت فرخندگی آگین بخشش آن گنهار غازیان و لشکر کشان
مجاهدان کافر گشتن دست کشاد و آن داد خدای یکتا را چنانکه باید و شاید بهمه مبادا مگر چون از و در
رخت و سلاح جالینوس را بر تازی دانش و نبش سنجیدن گران بهائی اش باندازه رسید که اندازه اش
از اندازه بگدشت بنابران دانایان از دانش دست کشیدند برای این سپه دار دین آنهمه چگونگی بخسرو
دیندار کامگار و گیتی ستان پر بنیز کار خجسته آورد چون کشور کشای نامدار و شیر کفر شکار بر آن آگاهی
یافت یا سخ دادن آن زرمای بشمار و گوهرهای بسیار با سپه دار جهان ستان دیندار به بلند گاهی
و بخشش دست گاهی چنین بکارش آورد که شمارا بیاری داد و آید باند به کارهای بکارها و بسیار
و کارزارها کردن است و بشمار کافران و مشرکان کشتن بنابران بدین اندک مایه دنیا دادن چنین
بانبازان مومنان و این چنین سر بازان مسلمانان در بیخ کردن نمى
شاید و درنگ نموده نمی رسد یا کی حدای راست و بالای و کیتای یزدان را که بدانایان دین خوشتر
خود بچه اندازه دانای و بلند نگاهی بخشیده و بزرگی و بهتری بزرگ دینداران را که بدوستان خویش
بکدام پایه دانش و ارجند خواهش ارزانی فرموده است که موشمندی همین است و درست است که موشمندی
هم چنین باز آید و آن پیشوایان شاید و پس دوی آن نیکوان باید تا به هر شاه و جهان گره
دشوار بسته کارهای هر دو را بکشاید راه دان و راه بین و راهبر در حقیقت نیست جز خیر البشر

وصیت دهم در گفتار درستی کردار و بختگی کار و بار بدانکه

در کارهای روزگار بهتر و نیکوتر از کار درست و کار و بار نخبه و چیت کاری نیست و دست کاری
نه بآید و پایدار که نخبه کاری مغز کار دوسراست و بهیزدان پاینده و پروردگار که درست کرداری
جان و روان و دو جهان خوش سرو کار نخبه کاران را در هر دو جهان نخبه کاری بدست است

و درست دست کاران را در هر دو سر درست سر و کاری بهشت آنکه کار را بدستی درست نمود بنای
 برتری پایه افزود و آنکه در کار است کرداری و دستی نمود بزر و افتادگی از بزرگی بی پاگی نمود
 خدای بزرگی را بختگی پسندست و پایه بخت کاران در دین و دنیا بلند و گیهان بان سرگ را
 درست کرداری پسندیده است و پایه درست کرداران درین گیهان دوران جهان ارجند بنامند
 و آنکه همه بختگی در بختگی است و بکام نیردان بینا که همه درستی و دستی بی بختگی نیست و بختگی
 بی درستی بی درست سر پا درست است و بختگی سر بر بختگی و نادرست سر اسرنا درست است و تمام
 یکسر خام کار درست است و کار است کارهای بختگی بختگی اند و کارهای خام خام بختگی کاران زود به
 بختگی کاری میرسد و خام کاران شتاب بخاکاری میگردانند اینهمه جهان که بر جاست از درستی
 بر جاست و آنهمه جهان که رونما خواهد شد بدستی رونما خواهد نمود و اینهمه دنیا که خوشنمائی رونماست
 به بختگی آرایش افزاست و آنهمه دین که بودا و اشکارا خواهد شد به بختگی آسایش رسا خواهد گردید
 کار پیغمبران و فرستادهای نیردان بختگی و درستی بوده و سر و کار دوستان خدای و نزدیکان
 ایندوی درست کرداری و بختگی کار و باری شده با دشمنان جهان بختگی کاران گذشته اند و سران
 گیهان درست کار و باران گردیده شای را با بختگی خوش آشنائی است و سر و بر را بدستی
 فرخ باری بند و بست دنیا پابند بدستی بختگی یافت و در هر دو جهان فرخندگی و بختگی در یافت
 آنکه با درستی در ساخت همه پسران آدم و هر آئینه خسران فرخ دم را در هر آن و هر دم می باید
 که چون خواستندی کاری و آرزو متدی بدست آوردن چیزی بدل آرند پیش از همه نیک
 و بد آن را بدانشش آورده دست اندازی در آن کنند و چون خوبی آن اندیشیده باشند
 و بهی اندانسته پس از آن چون دست در بدست آوردن آن دراز کنند آن چنان کوشش را
 بکار برند که تا آن را بدست نیارند از خواهشش نه نشینند و تا با آرزو نرسند از خواهشش
 بیکار نشوند و چون چنین کنند اگر خواسته خداست و یاری سرنوشت کردگاری بر آئینه خواهش
 دلی خواهند رسید و بخواستاری خواهند آراستد آیت من کان یزید العاجله
 هر که باشد که از روی حساست همت خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را
 جَعَلْنَا لَهُ فِيهَا لَبَاسًا بَاطِنًا لِمَا يَخْتَارُ لَبَاسًا مَّا يَخْتَارُ لَبَاسًا مَّا يَخْتَارُ لَبَاسًا مَّا يَخْتَارُ
 از نعمتها از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا شتم جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ لَبَاسًا مَّا يَخْتَارُ
 او و دوزخ را در آخرت يَصْلِيهَا و باید بدوزخ مذموم ما نکوبیده مذخورا رانده شده

از رحمت خدا و من اراد الاخره و سعی لها و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت را دستاورد برای
 آن یعنی سعی کند با اعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد و حق مؤمن و حال آنکه
 او مؤمن باشد ایمان عالی از شائبه شرک فاولئک پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب
 آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان گان سعیهم مشکور است شافعی ایشان
 مقبول و پسندیده نزدیک خدای تعالی کلام مذکور هر یک را ازین دو گروه که طالبان دنیا و دینند
 عقیبتی انداد کنیم و عطا دیم آن گروه را و حق کلام و آن گروه را بقدر بهت یعنی هیچکدام را محروم
 نکردیم بلکه مدد کنیم من عطا کردیم از عطای آفریدگار تو و ما گان عطاء ربک محظوظ را و نیست
 عطای پروردگار تو ممنوع و باز داشته از مؤمن و کافر مؤمن را و هر دو سر و کافر را و هر دو دنیا
حیث عن ابن عباس یزق من اراد الدنیا و یزق من اراد الاخره
 روایت است از عباس که داده می شود کسی که اراده کند دنیا را و داده می شود کسی که اراده کند آخرت را یعنی هر یک را مطلب او میدهند

رواه ابن جریر و ابن المنذر روایت کرده است این حدیث را ابن جریر و ابن منذر در تفاسیر
 خود و عن سلمان عن النبی صلی الله علیه و سلم قال و روایت است از سلمان که او روایت
 میکند از نبی صلی الله علیه و سلم که فرمود ما من یزید ان یرتفع فی الدنیا درجه فارفع
 نیست کدامی بنده که میخواهد بلند می درجه را در دنیا پس بلند میشود درجه او و الا و ضعه الله
 فی الاخره درجه اکثر منها و اطول مگر اینکه بپسنداند خدای تعالی در آخرت درجه او را
 بزرگ تر است ازین وجه و در از ترست رواه الطبرانی و ابن مردویه و ابونعیم فی الحلیه
 روایت کرده است این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و ابن مردویه در تفسیر خود و ابونعیم در حلیه
حکایت از افسانه های دوست یزدان جهانیان و از فسانه های مرد این شاهنشاه
 دو جهان پسر ماورهنای ماسرا یا خرد سید احمد بروی فراوان در و د بزرگ ایزدی زید از استان
 جهان است و دوستان زمان که از آن بخواهش خورسندی جوی سرگ ایزدی پسر
 استواری براه چاکری ایمان و دین اسلام در رکاب کوشش نهاد تا آنکه اسپ زنده گانی زیر
 زین جان و تن تند رست ماند و چیت بدست یاری داد و می شب و روز بجولانی و عنان
 بریزی برتری خواهی و افرونی سازی دین اسلام خوش این و رسم پیغمبر فرخنده و سراپا
 آفرین بسیار و بشمار دست کاری در کار فرمود و انجام کار که برگ سر و گار همه باشند گان
 روزگار دوچار شدند بیست بهتری برگ راه خدای و خوشتر شهادت بهشت رسائی گار و بالاتر

و بلندتر با کرمی ایمان و دین اسلام نیست بدست کشت و گی کفر شکنی و تیغ زنی کافر گرون زنی ازین
 خاکدان گذشتنی و نیزه و دگرگشتنی مردانه وار و شیر کردار بگذشت و به بخشش آفریدگار بهشت خسته
 سرشت آرا مید مجاهدان شرف ایچنین از اندازند که در غر اگر جهد بر میان دارند **حکایت**
 پیر سمرگوارم که بداد و بخشش ایزد بانوازش در جهان سروری بود بانام و نشان و در گیتی سالاری دلیر
 و شیرازی داستان استواری کارگذاری بان پایه داشت و نچته کاری کار و بار بدان مایه که کاری که
 دست دران کشاوه تا با بخشش نرسانیده دست از ان نکشیده و کارزاریکه پادوان فشرده تا بسایه
 کردگاری پیروزی نیافته از انجا بجنبیده در پیکارهای سخت بسیار روداده که گاهی با چند سواران
 لشکر شکن روی بسیار دشمن شمشیر زن دوچار شده و در رزم و کین پای مردی بر زمین استوار
 داشته و دست دلاوری دراز کرده فرجام کام پیروز بانام شده و گاهی بالشکر فراوان با سپاه
 بیکران بر خورده و در زو و خور و نبرد لشکر بان پریشان گردیده مگر بجان خود بابرخی و کمی سپاهیان
 خواخواه آلودگاه چون کوه پیش نه پایان انبوه بر جای مانده بزور آفریننده شور و زور طلیعت
 که چون بخت پیروزیاور بود و روا باشد اریار کمتر بود پیروز گردیده **حکایت** شاه همایون
 و فرمان شاهنشاه بی چون و چگون فرمان گستر بر کشور ما بیرون از رودهای سیحون و جیحون و گنجهای
 بسیار و افزون و بالشکرهای بیشمار و فزون مامون از گوهر خسته عباسی خلیفه بر عربی و پارسی
 خوی گل خوردن پیدا آمده زبان خوگرفته از ان روز از و نزار میشد و زرد و بی آب و رنگ میگشت
 و میکا تو بر جان خود می ترسید و نرسید و نرسید هر چند بیزشکی دست و پا میکشاند و ناچار می ماندند
 و شاه تندرستی خواه و نیک سگالانش درین راه بی راه ماندند روزی با خدای و مردانیزد
 پیش آمد و از چگونگی اش آگاه شد پرسید که این خوبی دود و راجه را نمی گذاری و ازین رخ چرانی
 ز می شاه گفت خوگر شده ام فراوان میخواهم که ازین زشتی ناتندرستی برهم چون چاکم بان اویزان
 هست بنابر ان از ان بر کران شدن دشوار و گران است آن نیز دانی گفت که خواستهای پر زور
 و استوار که شایان دارند که هیچ چیز از ان بر نیگرند از تو کجا شد و کجا رفت مامون با گوهرهای یون
 از شنیدن این گفتن بخود فهیده از ان روز آن خوی زشتی موبورا بگذاشت و نام و کام خود بفر
 و تندرستی بر آراست **حکایت** شاه گرامی و نامی و فرو فرخی کامی شاهی بشیر گیتی گرد آور
 باد شاه تیمور که به فرمان یزدان جهان بان شاهی بود با فرمان فراوان و جهانگیری بالشکر و کشور
 بی پایان در نامه افسانه خود که بنام ترک شیوری نامی است میکار و که در آغاز گیتی ستانی صدتی

کار خود چنان رای زدیم که سه صد و سی و نه مرد مردانه خردمند و فرزانه و در دلیری و هنرهای سپید
 یگانه همه باگوهر برتر و بخت جان و درست سخن با خود یک راز و یک دل ساختیم و در یک جانی و یک سخنی
 و استوار کاری آنچهان که چون برای کاری میگفتند که اینکار میکنم تا آن کردار و کار نمی آورند
 از آن کار و گفتار بر نمی گشتند همانا بر نیروی ایزد توانا ازین بود که در بزرگی بادشاهی و ستاری
 فرماندهی یافت آنچه یافت و مانا پیروزی دهری و اوار دانا و گیتی ستانی و جهان بینی کار ما
 کرد هر آنچه کرد **هم** چنین بود تا شد بزرگیش راست و بر آن چیز بر باد شد که خواست
 بروی ستوده بهر آنجن که رزم هرگز ندیدی شکن بود که هم داد و داد و هم داد و خواه که کلاه کنی بر شیده
باه حکایت شاه ایران نوشیروان از پادشاه روم پرسید که پادشاهی شاهی
 در چیست و در فرماندهی با ستواری کامیاب کیست پاسخ داد که من هرگز کار بیوده نفرمایم
 و هر آینه بهر کار که فرماندهیم با تمام رسانم نوشیروان گفت و گو هر جزو را باین رشته سفت
 که راست است و درست و دانایان یونان همین گفته اند آشکارا سخن نیکو و خوش بهفت

وصیت یازدهم در حست و جو و کوشش در کارهای هر روز

بدانکه حست و جو از جمله دینا و دین و کوشش برای بلند یی این جهان و آن جهان گزین از اجنبه نشی است
 و بلند پیشی حست و جو ی پانهای بالا سراپا دانشی است و کوشش مایه های پایه افزا سر اسر تراشی آنکه
 در گیتی در کوشش بدست آوردن سود این هستی و گرد کردن بهبود آن سرای پیشگی آغشتی بسپرد
 بر آئینه گوی نیکبختی بچوگان فرخ نامی و فرخنده کامی برد خدای بلند را کوشش در کار بایستد
 و پیش و اوار جبهه رنج بردن در کار و بار با خستگی مند پیغمبران براوشان درود فراوان در
 آئینه های پیغمبری همه کوشش فرما بوده اند و دوستان یزدان همه جستجو نام در کارهای روان شده
 پادشاهان برای شاهی و فرماندهی رنجها کشیده و بدین دست کار گنجا فراهم آورده و سواران
 بنا بر سروری و سالاری کوششها نموده و باین آویزش نامها و ناموریا بر روی روزگار
 گذاشته **هم** بسا رنجها که جهان دیده اند و زهر بزرگی پسندیده اند و بربخ است
 و بارنج نام است و گنج و همانا که نامت بر آید ز رنج و دشمنان زیر کی گزین که پیش روان
 کاروان دانایان دنیا و دین بودند با جستجوی کامها فرخنده کام داشتند و حردمندان
 شریعت برین که پیشوایان همین و همین بودند به کوشش و رنج فرخی نام شدند هنرمند

بی رخ و دهن مندی بلند می نیافته و نامور بی کوشش و زانموزی با فرزندگی نشده گنج و در گورینج است
 و رنج پیش و گنج رنج آوری گنج آوری است و بار خوش رنگ و بوی رنج آوری **س** تن آسان
 غم و رنج یار آورد و جو رنج آورد و گنج بار آورد و هر که را کوشش و رنج سرو کار است کار و بارش
 همایون و خوش سرو کار است و آنرا که آرام و آسایش کردار است درد و جهانش بی آرامی و زبون
 سرو کار است نام آوراند آسایش در کوشش است و دلیران را آرامش و کاوش خورشید چنانست
 و ماه تاب و تاب که از روز آفرینش با چندین شتاب و بیج و تاب شتابان و گردان اند همانا ازین است
 که سرفراز سرفرازان جهان اند زمین که بی رنج آرمیده است باید دید که بچه خاکساری و خواری است و
 آسمان که هر آن و زمان رنج گردش و دوادوش کشتان است بخرد و ورین بکارش می باید رسید
 که بکدام پیا بلند سری و به بالا هم سری است **س** بشهر خویش و دون بخیر بود مردم و محرم خاک
 و فلک در نگاه باید کرد و بجان خویش درون بی پنا بود و گوهر چه که این کجاست آرام آن گنج سفر
 نذازان بچه کوشش فراوان بدست می آید و عمل بدخشان بکدام اند از رنج و جستجوی بی پایان
 است آرزو میرسد گوهر درخشان از اندوه آب دریا بی دستیاری رنج بی شماری که بدست آمد و
 دلیران پردلی آگاهی و شیرینی و سنگا هی بجان کاری پیروزی یافته اند و کشور گشایان بسختی رزم
 گاهی پای بر تخت شاهی گذاشته پیغمبران بر رنج شکیب بر کافران پیروز شده اند و آیزد
 دوستان بسختی شکیبی بر بی دنیایی بالا آمده **س** نه آسایش دید بی رنج کس و نه نهد از راه رنج
 و بس و بد آنکس بود رنج و بیم و گزند و چه که گردون گردان بر آرد بلند و آیت **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ**
وَكُرْدَانِيْمَ اَزْ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ اُمَّةً يَهْدُوْنَ پیشوایان که خلق را راه نمودند با احکام تورات
بِأَمْرِ قَا بُرْءَانَ مالم صَبَوْا اَنْ يَنْكَلِمَ كَ صَبْرُ كَرْدَنَ بَرَايَمَان یا بر شده اند قوم یا بر ارتکاب طاعت
 یا بر باز ماندن از مناسی و کاکوا و بودند پایا بتنا به آیات مایمی علامتیکه موسی داده بودیم
يَقْضُوْنَ یقین میداشتند **حَدِيثٌ** و عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 روایت است از عمرو بن العاص که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اِنَّ قَلْبَ ابْنِ
اَدَمَ بِكُلِّ وَادٍ شَعْبَةٍ بدستیکه دل آدمی در هر وادی شاخی و قطعه ایست کنایت است
 از تشعب و تفرق هموم و خواطر وی در سباب رزق و تحصیل آن **فَمَنْ اشْبَحَ قَلْبُهُ الشَّعْبَ كَلَّمَا**
 پس کسیکه تابع گرداند دل خود را آن شعبها همه را یعنی در پی آن هموم و خواطر بدود و تفرقه
 افتد **لَمْ يَكِلَ اللَّهُ بَاقِي وَاِدْ اَهْلَكَ** باک ندارد خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند

اورا در فتن او ازین عالم در کدام مشغله اتفاق افتد و در چه حال موت او برسد و من میگوید که
 الله کفاه الشعب و کسیکه توکل کند و اعتماد نماید بر خدا و بسیار در کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله
 او را همه شعبها و فقرتها و حاجتها و موانعهای گوناگون او را از او بپوشد مآجۀ روایت کرده است
 این حدیث ابن ماجه در سنن خود حکایت پیر پیران راه بزرگ یزدان و پیشتر و پیشروان روشن شرک ایزد جهان
 بان مهرنی پایان خدای بالا بروی همیشه برسد سید احمد غازی و مجاهد بروی مهر بانیهایی برتر و او را
 جهان بینی گراید از آغاز پیدایشش براه نمائی دادار سزاوار نیایشش در کوشش پاسداری آئینها
 دینی و در حبست و جوی افزایش کارهای ایمانی و اسلامی بود چه در خوردی و چه در بزرگی همواره گفتار
 و کردار خود در کارهای سرفرازی دین و بلند می شرع برین بکار آورده و بجز کارهای دینی بکار نداشت
 دنیاوی گاهی نگاهی نمیداخته اگر کارش کشورستانی بود همه آن کوشش بتن برای خوشنودی
 جوی برتر یزدانی و اگر گفت و گویش با عالمان سراپادانش ایمانی شده همه آن گفت و شنود بیاس
 خوشی خواهی بالاتر ایزد جهان بانی و اگر کار و بارش در بزرگ داشتن سروران و بزرگ نشان
 گذشته همه بنا بر بزرگی آراستن سترگی اسلام و دین گشته همتا بنور پیدا کنند و نور و نور
 همین همین نیکو کاری بود که در جهان چها جهان جهان جهانیان بنور ایمان روشن و درخشان و بر شنی
 اسلام درخشند و تابان گشتند و مانا بر نهائی آفرینند راه نایش بر خوشتر این برتر حبستکی
 و پتری بود که بشمار آفرینندگان براه ایمان و اسلام استوار و پاید ار گشته بشکوف کاری کرداری
 بهمین بود که بشماران سروران و خاکساران بلند از بلندش بزیور ایمان آراسته شدند و بشکفت
 و شکاری پروردگاری باین شد که هزاران و صد هزاران تو نگران و درویشان باند زول نسین
 به آرایش اسلام پیرایش یافتند **ه** بدانش همیشه نگهدار دین چه که بر جانت از دین بود آفرین
 بسینو بدورسته گردیم و بس چه در شکاری جزا و نیت کس **حکایت** بهر بزرگ دادار
 پدر بزرگ وار و خوش کردار و نیکو کار سن گنه کار از آغاز کودکی در حبست و جوی سرفرازی و در دست
 آوردن سرور و سرداری بود همیشه بازمی کودکی بکر و فر شاهی و سالاری در کار داشت خود را گاهی
 سرور و گاهی شاه ساختی و دیگر کودکان را نوکر و چاکر داشتی و به آدود و دیش و نژاد پادشاه باز می کرد
 و چون پادشاهی بلند دادار جوان شد از آغاز جوانی تا آخر زندگانی در کار و کوشش کشورستانی
 و کارهای شمیر و سنائی جان ستانی و صف و در شکنی بسر آورد و درین کوششهای و بیخ نشی
 دو دنیا همواره کارهای دینی بکار داشت و در بزرگ داشت کارهای آن سرای بلند نامی می افراشت

بنیروی بزرگ ایزدی و سرگ دادار بهادر کشور باو بتجارتها بکشت و بجاگ آیمت و خونهای بت پرستان
 در چهار سوی زمین بیشتر سوی هندوستان برخت و در زمین و زمان اسب کافر کشی برانگیخت و شمشیر
 کفر زدنی سرهای بشمار آن کافران برین در جهان آویخت و بر نهانی راه نهای دین و دنیا کاهنای
 نمازگاه با ساخت و در دیوارهای خانههای دانش آموختن برافراخت دانشمندان دین را در بسیار
 باجبارای دانش آموزی دین و دنیا در کار داشت و سخن پاک خوانان سخن خوشتر بلند داور در با با با بر
 بیا و دادن آن سخن روشن فرخی و فرخندگی نشین بر گشت و زمانهای زندگانی و آنهای دم زدنی
 را در پرستش داور کیمای با آفرینش بسر برد و در نیایش کردگار بخشش افزایش از کشایش پیدایش
 شاه گیتی گرایش با انجام آورد و بدین نیکی و باین خسته خوئی با و داد نیکنائی و وجهانی و فرج گامی
 بر دوسرانی بدست کرده اگر خواهش بروردگار است به بهشت برین و میوی فرخندگی آئین حبای
 بهایون و خود می از اندازد بیرون برگزید و با بسیار و بیشتر شادمانی شادان گردید **حکایت**
 شاه گیتی گیر و تاجور بالشکیر و شمشیر و با و دوشش دلپذیر بنوازش نیردان جهانان گیرنده گیهان
 اسیر تیمور گورکان از خوردی خوئی مجتبی موبوی بلند میجو داشت در کودکی بازی با کودکان خود را
 شاه و آنرا سپاه کرده بازیها کردنی و بر اینها فرمانها روان ساختی آنجا که به پرورش ایزد بافرایش
 با سپاه سراسر از دحام جهان و گیهان را از توران و ایران و هندوستان و روم و شام و سواهی این
 کشور های دیگر بسیار مانده و فرمان دمان را بر زیر فرمان و گین آورده به آرام رام نمود و از آغاز تا فرجام
 سر بر بلند نام و از جند کام گردیده آری بهر نوره مهر و روشنی بخش ماه فرخ چهر کوشش خواهش
 بالانامی و جبت و جوی و الا گامی را در هر دو نمر اخرا فر او ان است و بی پایان و اگر نه ز چنین بودی
 و اگر نه اینچنین شدی پیغمبران فرخنده دستگامان و دوستان نیردان بهایون جاگامان کوشش
 پرستش چرا بر داخند و بجا فر کشی و کفر شکنی برای چه خون ریزها کردی و دانشمندان دین
 و پرستش کیشان خور می آئین شب و روز جهان در دیدن و خواندن نامه های دانشمندی دین دنیا
 و روزه و نماز زندگانی بسر بردی **حکایت** مزدی گردی بهادری بی بهادر
 جهانگیر می سر اباد لا ورمی کشور ستانی سر بر شمشیر و سنائی شاه یعقوب بن لیث که در جهان
 کشائی و دشمن گزائی چنان داری بود با نام و شهر یاری سر ایا کام این و خا پیشه انگری داشت
 و از بنیاد و نهاد شیوه روئین سازی از آغاز زمان دست از ان کار باز داشته بهمه تن بکار و بار
 کارزار و کوشش بکار و جستجوی شاهای و از روی باد شاهای پرداخته شب و روز بان کار دل افروز

زور و شور داشت و ماه و سال به آن دست کار بی بهال روز بر روز بدین آرزو و همواره دلیرانه مصلحت
 شیرین و بی مانند را در جاسهای سخت و کارهای درشت در افکندی و همیشه آرام گزینی و تن آسایند
 میبوده برج کشید و سختی با سربردی باو گفتند که تو مرد آهن گری و یکی از مردان بازاری میترکد برین
 کار داشته و تو چو سرب خود را باین سرفرازی افراخته پاسخ گفت و گوهر بیش بهای دانش را باین آئین
 برشته گفتار خوش خوش سفت که دریغ داشت که کارم است و آفسوس پابند آرزویم که زنده گانی بی مانند
 و زیست بی بهار در پیشه کین و کم مایه و در کار که انباز بسیار دارد و در گذر ارم آرزویم بر آنست و سر
 کوششتم بدان که بیاری بزرگ داداری بآن پایه بر رسم و بان سرمایه سرو سامان سازم که بدان
 اندازی نشود و دیگری بآن برابری کند پاسخ دادند که بدست آوری این خواهش بسیار شوارست
 و بر آمدن بر این اوج بالادست نه کار هر کسین کار گفت بر آئینه روزی کالای خوش زندگی را بتاراج خود
 مردی داد و ست و چارچا آتی ازین دارنا پائیدار حجت و دلکش زندگانی بدان و کام نهنک سرکش
 مرغ کشیدن بنابرین ایستاد در کشاکش کار نیست و کین میرم چه سود و چه نام و کدام کام بهتر و خوشتر که
 در کاوش کشایشهای بلند و ارجمند سربدم و جان ببازم تا نام بزرگ کام بدست آرم بر آئینه بیاری بزرگ
 داداری از همین بکه از پایه کین و کین آن گری بایه همین و همین سرفرازی شهر یاری رسید و کام و نام
 سربایه گزین و جای بالادست آئین جهان داری رسانید **حکایت** بادشاهان شاهي
 و شگاکان و شاهان بادشاهی و شکاران و شهریاران داد کار فریدون و همایون و جهاندار بافر و بر
 بسیار کینه خور و بهر ای پهلوان سرب دلیری و توان کنیو و بیاری بزرگ داداری و دلش
 کارزاری افزون از نردیو بود شاه دادگر و کشور کشای تاجور و بافرخی و فرخندگی بی اندازه و بیام
 اسکندر نام و تاجدار کامگار و دشیر سر پاه که در ایلیک و شیر که بهر ترنگ تیردان گیهان
 بان همه خرد و ان گیتی ستان و جهانداران کشور گیران بوده اند و تاج داران بافر و برزان
 شده و به بخشش بخشانده و جهان و نوازش آفریننده این و آن جهان کشایان بنام و لشکر
 کشان فیروز می کام فرمانرویان داد فرجام و آرام ده ستیدگان بی آرام بر روی روزگار
 آمده اند و بدین ناموری و بالادری و در گیتی بلند نام بر آورده چگونگی لشکر کشی و دشمن کشی و جهان
 کشی و دشمن گزائی بر یکی شاهان ازان و ازان فرمان دمان و دیگران از نامهای پاستان
 و نگار شهای کشور ستانی شان باید دید و چگونه سر گشته ها و دستهای آنها باید رسید
 که به یاری بر تر کرد گاری چگونه بکوشش و جت و جو پای سرفرازی و شهر یاری و جهان

در این کتاب
 از این کتاب
 از این کتاب

بایه تخت و انصری رسیده اند و بداد دهمی نامدار دو جهان و کامکار سرای این ازان گردیده همه بختجوی
 بسیار و رنج کشی بشمار این سرمایه بهی از گنج دنیا بدست آورده اند و همه نامدار و دهمی فراوان و تنگایوی
 نه پایان این دستگاه نیکوی از روز بازار زمان گرد کرده که اندر جهان سود بی رنج نیست
 کسی را که کابل بود گنج نیست چنان آسانی و کاهلی دور کن بکوش و گنج منت زور کن

وصیت دوازدهم بهدایت و عونه والادشگاه و بازداشتن

مردم از گناه و نابود نمودن گناهان تباہ بشکر نگاری حضرت کردگاری همه بزرگاری در جهان مانند
 پلیدی ریدن و شاشیدن است و بدن انسان چنانچه حضرت نیردان همه دان بدن انسان را
 پاک و تابناک آفریده و از سرتاپا بسیاری روشنیها و پاکیها بشکر نگاری و زیبا نگاری خویش درو
 رونما ساخته و بر روی کار آورده و بدانانی باتوانانی خود در برابر بی آن خوشتری اندک ناپایک
 و پلیدی آگندگی هم نهاده همچنین حضرت گیهانیاں همه جهان سر بسر روشن و تابان و پاک و دشتان
 آفرینش فرموده و در آن آشکارا و نهان در پیدایش شکر نگاریهای پس ظرف پیدایش نموده
 و در برابر آن همه بهتری یکی و پلیدی شیطان و یاران آن و کفر و شرک و گناه و بزه آفریده
 و چون گناه سر بسر زشتی است گنهگار سر سر در دوزخ آغشتی بزرگاران شکار فرشتگان دوزخ
 اند و کباب آتش دوزخ و گنهگاران در هر دو سر اسبخت گرفتاری و زبون کاری اند و دوزخ
 برای ایشان است مسلح شیخ بزرگاری و سیاهی است و پیش حضرت خدای بآبادشاهی
 تباہی گنهگاری یکسر بی سود است و پیش جناب برآرنده بهبود بی نمود و شکار گنهگار با
 پلیدی سرو کار است و زشت ساز بزه پرداز ناپایک کار و بار چون گنهگار گناه می در آویزد
 از ناپاکیش سرای ناپاک بدتر از جنس و خاشاک سزاوار سوختن آتش تابناک میگردد و تبر بکار
 که بایزه می بچید از پلیدیش سر تاپا پلید زشت تر از شاسته و رید سزای افکندن بر تو و پلیدی
 میشود چلستان جهان را زبونی گناهان با دوزخ است و گلستان گیهان را زشتی گنهگاران
 خشکی سائبان سوسن را با گناه بد راه کاری نیست و مسلم را بایزه بداد افراه سرو کاری نه
 وینداری از بد کرداری در تار و مار نیست و پرستش حضرت پروردگاری گیتی نگاری در تیره و تار
 بر تبهکار زشت کار نفرین حضرت جهان آفرین است عم رضا و بزرگوار سیه کار رانده زمان و زمین
 نافرمانی نیردانی زبونی دو جهانی است و سرتابی از فرمان ایزدی زیانی ایمانی و جانی

بنده فرمان سرزشت دوجهان است افزون از یک بیابان و بر سر تاب از فرمان برافروزنده
 آفتاب و ماه تاب نفرین زمان و زمین است فزون از بی حساب باران آفرین آفریننده برینده
 پرستش پابند است و نفرین جهان آفرین بهر بازنده از پرستش بزرگ پابنده و بلند مومن را
 همین به که ازین کار کین و ناپاک تر از سرگین موبوکناره گزیند و مسلم را همین خوش که ازین کار
 ناخوش پیدای روشش بهر روز هر سو بصدنگا و دواسن چنین سرپیچ از فرمان پذیر می برارند ممتنی
 و هیچ کینه و هیچ در هیچ است و سرکش از غایش داور سترگ زیبا ستایش در زشتی و کندگی تیغ و تیغ
 باید دانست گناه جانگاه را پایه است و نا فرمانی دوزخگاه را پایه گناه پلید تر همه شوریده سر به
 و ناپاک تر همه به بختها شرک تیره و ناپاک تر از چرک و تپس از ان در زشتی بدعت سراپا خاست است
 و پس او در تیره روزی گنهگاری و بزهرگاری و بدستگیری کردگاری گیتی نگاری من خاکسار
 باری زشتی کفر و شرک سپه کاری راجد و ناهنجاری بدعت شوره سری راجد و دین نامه هیچ میر
 نشانه پند و اندرز و هشتم و بیاس خور می و شادمانی مومنان و مسلمانان یا دگاری و بنابر
 بخشش خواهی من نادانی ره یی گداز شتم و اکنون به گارش تا فریبه های پزوارانش
 نمود و الله تعالی من در کوشش ام و کد و کاوش آیات و لا تتبع اهواءهم و پیروی
 آرزوهای ایشان مکن و اخذ زهم ان یفقدوا و حذر کن از ایشان که ترا بگردانند
 عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ اَنْ يَعْصِيَاكَ نَازِل كَرِهَ سَتِ خَدَامِي تَعَالَى بَسُوِي تَوْفَانِ كَوَلُو
 پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما يريد الله لیس بدانکه اعراض ایشان
 از ان جهت است که میخواهد خدای تعالی ان یضربهم ببعض ذنوبهم آنکه برسانند ایشان
 عقوبتها به برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی ایضا و ات ذالقرنی حقّه و عبده
 خداوند خویشی را آنچه حق اوست از نفقه و جنس معیشت بالو و المسکین و درویش و ان السبیل
 و راه گذری را حق ایشان از زکوة و لا تشذ و اسراف مکن تمیزاً اسراف کردنی ان المبدرین
 كانوا اخوان الشیاطین بدستیک اسراف کنندگان مبتعد برادران شیطانان یعنی امثال
 ایشان در شرارت و اتلاف اموال و كان الشیطان لربیه کفوذا و هست شیطان
 مرید و در گار خود را منکر و جامه نعمت او احاطه و **وَمِنْ** و عَنْ ابْنِ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَيْتُ عَنْ ابْنِ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَقَوْلِهِ
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است

بعض بعضی

وکی و همچنین هر چیز خوردنی و آشامیدنی بپوش ربا و مستی انگیز فرا نگیزی ریز و دیوانگی آویز و باختن قمار
 نابکارسیه کارتیره و تار و گرفتن و خوردن ریازیان دما و آب و ربا هر دو جا و خوردن گوشت
 پلیدی اند و خست شوک ناپاک و تروک و مردمان از بناد شمام و زر و سرمایه کسان بستم و تار و گرفتن
 و به میداد و ناسزا دست برد کرده دادن که کارست خود را بنره کام و بدنام نمودن و گواهی دروغ
 دادن که گناه نیست پر سیزگاری بی فروغ و گنهگاری فروغ و بد استن شکستن روزه ماه رمضان
 فرزندگی نشان و با فرخی بیکران و خوردن سوگند دروغ آگند زشتی پابند که خوند آن سراپاست
 و در دوزخ گرفتاری و بند و مهر بریدن از برادران و خویشانی ناخوش نمودن تباریان و خوشاوندان
 و مادر و پدر مسلمان را رنجانیدن که کارست رو سیاهی گزیدن و به دوزخ رسیدن و گرنختن جنگ
 و چینه کافران که نامردیست نمایان و در هر دو جهان سراپازیان **ه** بی بهره کسیکه چشمه آبجیات
 بگذارد و در و نه دسوی ظلمات و بنار و اخوندن زو مال یتیمان بکسان و بی سرو سامان و کمی کردن
 در سجیدن که نزدیکی است به آتش سوختن و گذاردن نماز و نواز پیش از آن که گناه تباه است
 آتش رسان و خواندن نماز سزاوار فرزندگی سامان و ساز پس از آن که نافرمانی به دوزخ رسائی
 و ندان زکوة که نافرمانی است سراسر شیطانی و بدبختی است سر بسا هر منی و سیه روزیست و دواع آشتین
 بر دوش و پشیمانی نشانی و بنار و اباسلمانان جنگ کردن که دست بردیست در هر دو سرا برای
 شکست یافتن و بر پیغمبر سراسر است و خوشتر و سراسر دست و بهتر بروی مهر و درود و ادب برتر
 یکسر دروغ بی فروغ بستن و گفتن که رشتی است آتش دوزخ اغشتی و سینه بختی است زبونی و زیانی
 سرشتی خدای و الا مارا از ان در پناه خود دارد و بیکران پیغمبر آتش و تاجور که بروی مهر و درود
 ایند بالا تر که خداوند بزرگ از آنها خوشتر و باد دشنام به نشان و نام دادن و به این کام نافرجام
 زبان و کام را پلید و ناپاک نموده خویش بسوختن آتش دوزخ خواستن که خدای بالا مارا از دور پناه
 خویش دارد و یا بودن و سترس امر معروف و نهی منکر گذشتن و باین گنهگاری از بهشت در
 گذشته بد و زح رسیدن و پس از خواندن فراموش کردن قرآن با فرزندگی فراوان و فرخی
 بی پایان که کم بختی است در هر دو سرا و تیره کارست در اینجا و آنجا و سوختن جانداران زنده که کارست
 آرام و جان و جهان گزنده و گناهی است به آتش دوزخ رساننده و بی بهانه و بی آزار ندان زن
 تن ببرد خواشمند زن و از مهر خدای توانائی برافر ازنده سپهر نوسید بودن و باین سیه بختی
 و تیره سرشتی خویش را نزد یک خشم ایند و انانی بخشنده مهر نمودن که به یزدان همه دان مارا ازین

پناه باو پوشیدن گواهی بی بهانه و باین کار خود کامه نشانه شدن برای خشم افریننده زمین
 و زمانه و گرفتن از مال پاره برای کار سازی تار و اونا کاره و بدنامی و ذشت کامی پذیرفتن در
 هر دوسرای خوشکامه و جنگ انداختن در میان مرد وزن و باین بیدار و سیاه شدن و بد و نفع
 گرفتار گردیدن و بردن بدی مردمان نزد شاه با فرمان و ذشت و دبی آبرو شدن و هر دو جهان
 و بی ترس بودن از خشم و آزار و ناخوشی و بیزاری خدای روزگار و دانای هر کردار و علم و عالمان را
 که بزرگی و برتری و دانش و دانشمندان بفرمان یزدان بزرگ و برتر با بگیان دریافت شده است
 کم دانستن و کار ناپیکه در برابر سترگی و خوشتری شان نمی زیبد به آنها پیش آوردن که کار کهنه
 آوری ست و بخت خدای بزرگ و خوشتر گرفتاری و در بزرگی و سترگی قرآن سراپا بهتری و ستر تاپا بهتری
 کی کردن که زشتی ست بد سترشی و بسوزش و دوزخ پرستی و ظهار کردن با زن که کار است بی شرمی
 تن بستن و تافرانی شاه با فرمان که بفرمان یزدان گیتی تان گناهی ست پریزبان و ذشت و زیون
 هر دو جهان و واداری ستمکاری نمودن و شکری و بیدار کردن و آماند اینها دیگر بزرگها و تافرها
 خدای دانا و بینا که بی اندازه اند و بشمار مومن را باید که بزور پروردگار بالا از انهمه گنا مان دوزخ رسا
 باز مانده به پرستش و اورکتا گراید و از انهمه ناپاکیها و وسایئها کناره گزیده بستانیش این دلی ممتا
 از هر بن موزبان کنایه و در کتاب زواج فی بیان الکبار که گرد آورده ابن حجر کی ست اندازه گنا مان
 کلان به مقصد شمار آورده و بنا بر پیرمیزی مامردم یادگار گذاشته و اندازه میثاری گنا مان خود را
 شماری نیست و پایانی نی همه ناپاک و پلید اند و سزاوار ناپسندی و کناره گزیده و همه ناخوشی و ناخوشی
 پروردگار بلند و خوشتر اند سزای دوزخ رسیده و آتش بچیده و آیین اشعار از گنه کار نامه نگار است اسید دار
 بخشش پروردگار بخشش فرمای بشمار **۵** همه مجموعه پیشیانی چه همه بنوعه پریشانی چه همه دور
 از منازل غفران **۶** همه نزد از مدارک نیران **۷** همه آرای قبر قهاران **۸** همه جلد زیبای شعله نار اند
 جلد از عفت و حیا بهر **۹** جلد با بجهای **۱۰** همه موفور **۱۱** در نامهای شرع حبه و فرخنده فرموده عالمان
 دیندار و دانشمندان پیرمیزگار اند آیین کیفر کردار هر کار ناپاک از این کارهای ناپاک و ناهنجار نوشته
 اند و نگارش نموده خدای بخشش فرما با آنها سزای نیکو و بد آن روش سزای هر یک از این گناه
 بکار آرد و بزور پروردگار زورده و راه نای جهان آیین فرخی آیین این همه بد بختها از چرکین
 از همه کشور سر بسدور و ناپا بسازد و نام و نشان اینهمه پلید و گنا مان بی نام و نشان سازد
 و باین کارهای بی و شادمانی افزای حوزمی و کامرانی دو جهان **۱۲** و روز انهمه تیرگیها و ناپاکیها

لواطت پلیدی رسا و کندگی آسا که گنای است سراسر زنی شرم و روسیاه و زهری است کیم بر دوزخ رسا
فرشته گان و دوزخ مالوطی در گشتی اند و آن زشت کار بار و کژدم دوزخی در جفتی تابش تیره بجفتی
اش آتش دوزخ است و شمع شبستان سپید زیش شده دوزخ شیخ دگیتی مایه کیمه اش پلیدی و رسوایی است
و در آن سراسر مایه کیمه اش در بلند زبان آتشین سوختگی پاک و شادی از لوطی هزار فرنگ و در ست و آسایش
و پلیدی از ادوی از و بعد هزار فرنگ دور دور و بی تشری و کندگی را با کشته ایگار استوار سرو کار است
و بدنامی این جهانی و زشتکاری آنسرای را با و شکار و بار جهان به که مومن پاک از نیکار ناپاک بعد
دانش دامن کشیده بر نیزگار مانده بهین خوشتر که مسلم خوشتر و ازین رشتی و کندگی هزار بیش آلودگی
خوش باز داشته نیکو کار باشد نظم از نامه نگار امید و از مهر آفریننده روزگار خط

| | | |
|-------------------------|---------------------------|----------------------------|
| سیمان لواطت بد نوم | که شده کار خلق زوند نوم | بهست کاری بر از فضیلت و |
| جمله بیداشی در ولایت | زین چه عیب است بر تر نامی | که خدا کرده خلقت از مردان |
| همه نعمات مردمی دات | سروری بر آنات بخشیت | لذتی میبری ز عیش زنان |
| که مثل نیستش درین دوران | لذتی میبری ز عیش جنین | نیستش مثل خربه علیین |
| با چنین عیش و شادی و | میکنی خوش را بدین دولت | که بود عارمند ز وجوه ان |
| و ای بر حال به تو انسان | میکنی خوش را بهوشیار | بد تر از خوک و خریه بیداری |
| عیش تو خست کانه خست | رفتت در حجم بی مکت است | در بدن هست موری آنس |
| میر و طبع خوش از و بخش | عیشوی شائق نجاست او | میجستی خست از حبات او |

عالمان های کیران میخیزان فرموده اند که بیماری ناهنجاری به کاری یا زنان را در آن می

توان کرد و بیماری ناپایی به کاری با مردمان را دار و نمیتوان نمود زیرا که پیش خونپان زن بیگانه سرای زن
حرام را باب زلال جفتی با نین دینی و شرعی فرو نمیتوان نشاند و سوزش بی تابی مرد را در چار و شکار
بهیچگونه نیست که در دینی و شرعی جفتی مرد را بجز نار وانی و دشتی دوزخ فرو دشتی نامی و نشانی نیست
بر فرمان فرمایان جهانیان از ناگزیر تا و بیچارگیهاست که خنشان ناپاکان و پلیدی آن را بر زنی بسیار
و کیم بهیچار رسانند و در همه کشور و بر همه روی زمین فرمان گسترختن شدن ندهند و بر نور و در نهانی
و اداری و کارگاری این گروه پلیدی پیرمردی را از گناه دوزخ و نگاه بر سر گارستی کار و درستی یا نمانند
و اگر نه بازاری و خواری و زیان و رسوایی از کشور اسلام بدر یا خاک بسازند که سر و دو جهانین
بر روی در و دزدان جهانان فراوان تخت پلیدی نشان و بار و سیاهی بی پایان را کیم

و سنای بیکران فرموده اند از مدینه پاک و شهر روشن و تابناک بدینگونه که همه این فرمان بیغبار
آدمیان و جنیان در کتابهای علم حدیث سراپا نورانی و علم قه سر تا پا روشنایی باید دید و از گشتن
ایمانی و جنتان اسلامی گلهای راه یابی میورسی و خوشنودی ایندی بالندی بدامن امید
باید چید نظم از نامه نویسن گنهگار امید وار آفرینش پروردگار آفرینگار نظم ای تخت عذات و اونی

مشو از حق رهبر و نیران

مشو از حق پیر و شیطان

تو جراتی جازن بری

گر بسازی تو توبه مقبول

رو بکن دروازه گنهگاری

توبه کن توبه زین برهنگاری

باشی اندر عذاب حق مخدول

حکایت

یار ایمان و اسلام کار بیایم بر ایمان و اسلام

آوردن بزرگی سر و کار در شناسایی خدای با کیتای با برتری و در پرستش ایندی بهتای با برتری
و با بزرگی های ناموری و با بزرگی های بلندتری بزرگ بزرگان و سرگسترگان علی مرتضی شیرین
که خدای بزرگی ده از وی خوشنود و باد و رویی سرگشتهای موبوی او را در هر سرای بالا و بزرگ
گرداناد با آنکه شهر دانش و جهان خرد و پیش بود در لوطیت پلید تیر و تار میفرمود که اگر در قرآن
فرخندگی نشان و فرخی بیکران نام و نشان ایکار زشت نام و بد نشان نمی آمد بدلم راستی و سگانی
این گناه بازیان و ناپاکی بی پایانی جای گیر نمی شد و این بزره بدبختی آیین و سیر روزی آیین با دم
میگشت چه پاک کارخانه سر نوشت سازنده خوب و زشت سر نوشت بندگان است که در آفریدگان
و بندگان خوبچه اندازد بالا و برتر پاک سرشتان و پاکیزه جانان آفریده بزرگی او راست و سیر
با و با حکایت و او را پادشاهی و خوبی نهی خود به بندگی پسندیده و برگزیده
و جای نزدیکی خویش داده سراپا حرد سید احمد پیر ماوریه های ما که بروی مهر فراوان بخشش
بی پایان نیردان آفریننده زمین و زمان با و اینچنان رهنمای بلند و نیکی رسانی از جند بخشیده بود
که گنهگاران تیره و تبا و بزره پیشگان رو سیاه گناهان بس با زشتی و برهنگاری بی اندازه پلید
آغشتی که به بزم با برین رزم آنی می در آمدند و دمی می آسودند بر رهنمای پروردگاری با برتری
همه ناپاکیهای بدبختی و بدیهای زیان سرشتی را که گنهگاران سرشته سر بر پایی که و بر برتر گاری
میشدند و تازیت بر همان روش بهشت گشتن با استوار و کامزن میماندند و بر برتر گاری
و بی ایند جهان پناهی بسیدی از غشتان پلیدی نشان و بشیاری ازین سیه بختان بزم
همایون و فرخنده رسیده از گنهگاری پر برتر گاری گزیده از ناپاکی که نافرانی پاک و گنهگاری
گرفتاری و دوزخ حوزی ناک و بر راه پرستش خدای دستگاه چیست و چلاک شدند

ستایش کردگار است که در جهان و تن دوستان خود چه فرخی با آنها ده و در زبان و سخن نزدیکیان
خویش چه همایونی با نشین داده که به یک نگاه آنان صد جانان از پابندی گنهار یی سته نشاندی
آباد پرستش و از ان بپیوی مشکبو میگرایند و بیک سخن آنها هزار تن و روان از زندان نبره کار بی
رسیده بشادمانی پرستند گوی و از و بهشت نیرسند عالمان دیندار پیغمبر بهتر روزگار و خوشتر
جهانیاں جهان بر نگاراد و چگونه سزای گناه لواطت با شقاوت سخنناست و گفتار ما امام است
سخن و خوش کام و موبد فرخنده نام همایون آغاز و نسخ فرجام در راست گفتاری با ما موری
سر ایا بهتری و خوشتری شافعی و ابو یوسف و محمد بن حسن و حسن بصری و عطاء نخعی و قساده
و اوزاعی بر ایشان فراوان مهر و بخشش نیردان با بخشش و مهر بی پایان با و میفرمایند که لوطی پلیدی
مخروطی را برابر سزای زنا بنظر رسانند که اگر آن شوم باز شتی بجفتی شریعتی رسیده است سنگسار
کنند و اگر نه سزای صد دره کنند و امام نیکو آغاز و خجسته انجام راهنمای هر نیک و بد و پیشوایی با نبرد
و پیرویش همه را رسد سر ایدانش و خرد مالک و احمد برین هر دو نوازش و بخشش بیکران ایزد
با آمرزشش با و میفرمایند که کتده و کرده هر دو را جفتی شریعتی دیده باشند یا نی سنگسار کنند
و این هر دو بزرگ گفتار خویش بدست او نیرد استان گروه ناپاکی و روسای بی انبوه از پیغمبر
و نیکو سیر و بهتر و نامور نبرگیهای منوط لوط بروی می شماران در و پروردگار آفریننده روزگار
با و استوار و دوستی کار می سازند چنانچه کردگار نیکو فرموده و امطرنا علیهم حججاً
مَنْ سَجَلَ بِمَعْنَى أَنْتَ و بارانیدیم بر ایشان سنگ از سنگ گل و گفته اند بارید بر قومی از ایشان
که غایب بودند از ان بلاد سنگها از گل محکم شده یا سنگها نیکه بر آنها نوشته شده نام هر کس
که نامزد او بود و دوستان و نیز گفتار خویش با این مای انبیای بشیر بر او شان بسیاران درود
ایزد داد و اگر ز باد آنست که ما مردم این امت بهترین همه استنها تا آنگاه بر کارهای امتهای
پیشین فرمان بازداشتن آن فرمان از پیشگاه جهان پناه خدای پناه نیابیم آن فرمان
آمین دین پیشینان برای ما راست و درست باشد و درین دوستان فرمانی باز دارند آن
درین دین خوش آئین ما پناه و سرورد و جهان برافروخته چشم و چراغ دین و ایمان نواز
فرمای مومنان کاهشنامی کافران پیغام بر خوشتر ما بروی درود از اندازد و فرود خدای
میتا و بی متهای مایه مَنْ وَجَدَ مَعَهُ يَكْمَلُ بِعَمَلٍ لَوْطٍ فَأَقْتُلُوهُ الْفَاعِلُ وَالْمَفْعُولُ بِهِ
پیغام بر سرور انبیای برتر بر همه پیغامبران درود فراوان بخشش فرمای بی پایان با و فرموده است

آنرا که گفتند کار قوم لوطی باید بکنند و کرده بر دور بکشید و برین سزا همه یاران پیغمبر سر ایستادند و روی
 در و درخ زد و ایزد بان و یکدل فرمان فرامانند و کفر را و چهار جای نشین پیغمبر بهین و برین بروی
 در و در بیشتر باکی آگین یار داشت و غار نیکو کار پیغمبر خوشگوار و نیکو کار و برتر از همه روزگار یان
 پس از پیغمبر آن حجت کار ابو بکر صدیق و دانشمند و دانشمند بهی و آشکارا کتده شکر فیها و شگفتگیها
 دلیر دلیران بالا علی مرتضی و خردمندین و پر هیزگار کیتا سر سبز بانگی و خیر عبد الله بن زبیر که خدای
 بی مانند از اینهمه خوشنود باد و هشام بن عبد الملک کتده و کرده بیکار هر دو نابکار را با آتش
 می سوختند و دل دینداران به شادی می افروختند و بختی از یار بالاتر از جهانیان نزدیکی و در کار
 گیهانیان بعد از پیغمبران بر آنها در و دیکران ابو بکر صدیق و او را داده از وی خوشنود باد
 و ریافت گردیده که لوطی سر پازشتی و زیان جعتی را بانداختن چهار دیوار خانه بر و سزا دهند و با دانی
 دانش شناس و پیر ستند خدای بالا با سپاس و اهرمین از و در هر اس عبد الله بن عباس که نیز
 بخشنده از هر دو خوشنود باد میفرماید که ماند و بود لوطی سراسر پلیدی باید دید که اگر آن پلیدی
 بالای بام است سرگون بریر باید انداخت و از پی آن بستگزی زنا باید ساخت چه اگر گروته بتی
 پشوده است بی مربوط با بزرگی انبوه حضرت لوط بروی در و دور سازنده اندوه یاد نخست شهنشاه
 آسمان و زمین بهمین آئین کبیر رسیده اند که سرزمین آنزدان بد بختی آگین برداشته شده
 بستر سو می زیر زمین نگونسار ساخته و بالایش باران سنگساری گردیده و چراغ موبدان
 دین شمع شبستان دین بهین افسرداشند آن روشنی بخش دانشمندی و جهان فرزانه یگان
 ابو حنیفه که بروی هر مای بیشتر از بر پاسازنده زمانه باد و تو کمال آرام ز و در هیچ کسار این زمانه
 مانند اینها فرمان فرموده اگر چه به نگاه بی اندیشه اینهمه سزا اما افزون از انداز و حدای شرعی
 که فروتی سزا از حد استهای ایزد به بزرگ کارهای ایزد اند مگر فرمان فرمینگیهان شریعت
 بالا نشان بیگان باین شریعت رسانیدن گنهگاران و بیم نمودن بزهکاران که باین گرم تنی
 کبیر دمی و سخت سزای رشتیها و تباهی و بدبها و وسای درست است و واکه گناه
 لواطت در کلائی از کلائی زنا و در کلان تری است و درین سختی و زفت گرفتاری اگر خواست
 داواری بابر ترست لوطی سر پا بد بختی را و ستوری بد کاری پیچیده و بیج رای نمی ماند و در
 کشادین تیره تبا و گناه نامه کار با سپاه با ستواری و درشت بشکی بند میگردد و بیگان
 باید دانست که باز دارند این شوریده سری و دیوانگی پسندیده پاینده بخت پاینده است

که بلند می‌اوراست و سزاوار یادش بسینوی نیکو و زیای بی‌زیادی بی‌بشت کو بگو خوشبود و کفری نکر
 اِنَّ الْعِلَامَ اِذَا كَانَ صَبِيحًا لَا يَجُوزُ النَّظَرُ اِلَيْهِ لَمَّا رَوِيَ اَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ قَالَ
 اِيَّاكُمْ وَمَجَالِسَهُ اَوَّلًا وَاَلَا غَنِيَاءُ فَكَانَ لَهُمْ صَوْرَةُ الْعَوْدِ ثُمَّ وَفَّقْتُهُمْ اَشَدَّ مِنْ مُثْنَةِ
 النِّسَاءِ وِرْثَانَهُ فَرَحَنده کامه دین فرخی هنگامه نوازل است که هر آینه بسوی کودکی نیکو و مشکو نگاه
 ندارد است و رنج و ناخوشی رسا بنابر آنکه پیغامبران و سرور پیام‌آوران هزاران
 درود و نذران باین بزرگی فراتر از آن بر آنها باد فرموده است که ایردمان شما از هم بزمی و هم سخنی
 پسران تو نگران به پسرید زیر که تن و رو و سیاهی موبومی آنها بخوش پیر لگی و تنیک سبکی و آرزو
 سراپا و پیرایش شادی افزا مانند زنان آرام تن و جان و بدی دی و رنج نمی‌اینان سخت تر و زشت
 تر از دروستانی و زیانی و دانی بی‌زیان است و در نامه دین هنگامه سراپا خوشتری متقط نامری
 گفته است و گوهرهای رهنمایی را باین رشته گفتگوی خوش گفته که هر آینه چون طفل بدیگر و زشت
 با غار جوانی رسد او را در مردان باید شمرد و اگر نیک و خوش بیکر باشد آنرا در شمار زنان باید آورد
 که از سر تا پایش سزای پوشیدن و نادیدن است و نگاه پر خواهش گناه پیش بسویش ندارد است
 و شادی به پسرکاری زدا و ناخوشی به پسرکاری افزا و نگاه بخواهش دین کاهش بسویش کردن و بوی
 سلام نمودن ندارد است آیین است و بنا برین که در شرح حبه آیین او را چون زمان برای پسر
 بر رو کشیدن فرمان فرموده و **قد جاء في الملاح** **عن عبد الله بن عمر** كان
 جالساً في داره مع بعض اصحابه فذكر غلاماً صبيحاً قد اقبل من السكك فقام
 فدخل داره فلما قال اذهب خرج من الدار فقيل له هذا من عند ابيك يا
 عبد الرحمن ام سمعت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فقال سمعت
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم يقول النظر اليهم حرام والكدام
 صحتهم حرام ومجالستهم حرام و در داستانهای فرخی و بلند می‌هم داستانهای احادیث
 بسرگز شتهای بایون سر نوشتههای یاران پیغمبر خوشتر از جان و روان بروی درود بیکران
 آمده است که روزی به پسرگار به پسرگار و نیکو کار نیکو کاران پر شکر بدستگاران این
 آفریننده آفتاب و ماه تاب عید اسد پسر این خطاب که خوشنودی آفرین با بلند می
 آزان هر دو خوشنود باد بخانه یا چند یاران دریاری بگانه نشسته بودند ناگاه کودکی نیکو روی
 مشکوی و در زیای موبومی از کوچه نمودار شد و آن آگاه خدای جهان پناه عود دیده

به کاه درون خانه در شد گاهی که یارانش از رفتن آن کودک با قکا می کردند باز خانه میرون شد از آن
 فرخنده و بزرگ پرسیدند که ای پدر عبد الرحمن ای کجا به پیش دانش خویش گروی یا از پیغمبر روشن روان
 و باین شنیدی پاسخ داد که از پیام آور روشن دل و بزرگتر از آفریدگان آب و گل شنیده ام که آن
 سزاوار بسیار و دمیفرمود که بسوی چنین کودکان زیبا چنین و خوب روی آئین و سراپا چون یاسمین
 دیدن و با اینها سخن گفتن و نشستن نارواست و سراپا اندوه رسا قاضی سراپا نیکو کار می فرماید که از
 امام نیک آغاز و نسج فرجام شنیده ام که میفرمود که با هر یک زن و دوا بر زمین می باشند و با یک کودک
 سراپا شیرین و نمک نژده و یو فرینده زشت و تنگ می شوند **حکایت** در نامه های
 دانایان دین و داستانهای زیرکان پر هیز گاری آئین آورده اند که رهنمای مسلمانان محمد پسند
 پیشوای دینداران بر آنها مهر مهر آورده سپهر باد زیبا بیکر و نیکور و خوش چهره بود تا بران ابو خفیه پیشوای
 دانایان دینداری پیشه بانکه در پرستش و پر هیز گاری بیایه کیتانی روز گاری بود هنگام آموز گاری
 او را پس خود یا پس ستون نمازگاه می نشاند تا بران نگاه نگاه آن پر هیز گاری دستگاه نیفتد
 کله گوشه بر آسمان برین و هنوز از تواضع سرش بر زمین چپاکی و ریزگی نیرودان راست
 که در پیدایش خود بجه انداز و نیکو کاران و پر هیز گاران آفریده بزرگی او راست و سترگی و را
 ستر بر پر هیز گاری و یک دینداری داشتند از چند سفیان ثوری بروی مهرش به جان دار و جان
 بخش باد فرماید که درین امت بهتر سه گونه کرده بدتر لوطیان ناپاک و پلید تر اند گروی خود ما را نگاه
 تبا می سازند و آبوی خوشه بار بدست رسانیدن هنگام و خورد و سیاه می نمایند و بسیاری کاهنگار
 و دوزخ می جویند و بانه سگ زرد و برادر شغال هر سه گروه سیه بختی نژده و زهکار و تیره کار با شش دوزخ
 اگر قمار می شوند غذای سترک از دوزخ و خشمناکی خود پناه دهد و در شش شش بلند نشان و با پر هیز گاری
 نمایان در نامه خود که نامی بقاوی قاضی سخاوت میفرماید که کودک بی ریش را بدست مردی در لریش
 پلیدی اندیش نفر و شنند اگر بدانند که این مرد ناپاکی نورد باین کودک کار زشت و زبکاری خواهد کرد و چه
 ورین کاری دادی گنهگار بگناه پروردگار باز است **قال رسول الله صلى الله عليه وسلم**
مَنْ عَمِلَ عَمَلًا قَوِيًّا لَوْ أَنَّهُ فِي النَّارِ مَنُكُوسًا يَغِيرُ خَبَثَهُ كَرَدَارٍ وَخُوشِ كَقَارٍ بَرُودٍ وَدُورٍ
 هزاران هزار فرمود کسی که کار بد و زشتکار قوم سیه کار پیغمبر نیکو کار و بزرگی کار و با بر لوط بر دی
 هزار هزار در و دخواه شد گون سار در آتش و دوزخ گرفتار و شرمسار خواهد گردید و هم پیغمبر سرب سرور
 و سراسر بهتر بر روی در و دیکه فرماید **إِذَا عَلَى الذِّكْرِ الذِّكْرُ أَهْتَزَّ الْعَرْشُ وَتَقَوَّلَ السَّمَوَاتُ**

مَرَّيَا يَارَبِّ يَا هَلَاكِهِ وَقَوْلُ الْأَرْضِ يَارَبِّ مَرَّيَا بِتَقْلِبِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ دَعْوَاهُ فَإِنَّ طَرِيقَهُ عَلَيْهِ
 وَوَقُوفَهُ بَيْنَ يَدَيْ كَاهِكِ مَرْدِيرٍ وَبَالَا مِي شُود تَحْتَ آفَرْتِنْدَه نَجْت وَنَجْت كِه بِلَا تَرِي اَو رَا سْت مِي نَزْد
 وَآسْمَانِهَا بِنْدَايِ كِيَا سِي كُونِد كِه اِي پَر وَرْد كَار مَارَا اِي نِيست وَنَا بُو د كَرْدَن اِي كَس بَغْر مَارَا وَرَمِيْن نِيَز
 مِي كُونِد كِه اِي پَر وَرْدَه مَارَا بَغْر مَكِه سِرِيْن كَس وَازْ كُون شُوم وَخْدَايِ بِي مِتَادِر پَانِخ اَنَهَا مِي فَر مَائِد
 كِه بَايْن مِي كَسِيْد وَبَكْزَارِيْد چِرَا كِه هِرْ آئِيْنِه رَا ه بَزْ كَشْتَن بَر مَن سَت وَر وَر سَنَايِ اِي سِتَادَنَش رُو بَرِي
 مَن كِه مَن اَنَز وَر اِيْن رَا زَرْج رَسَا نَدَن شَمَا سِيَا رْتَر وَازْ كَر فَا كَرْدَن شَمَا بِيْشْتَر كَر فْتَه رَج خَوَاهِم رَسَا نَد
 مَاهِم رَا اَز خَشْم اَو بَا وِيْنَاه مَاد وَهَم اِيْجَدِيْت اَز اَنَف دُو جِهَان وَر سَا نَدَه نُوِيْد اِيْمَان كِه بَرُوِي
 دُرُو وَخْدَايِ كِيَهَانِيَان بِي يَا يَا بَا دُرْسِيْدَه كِه اَن پَشُو اِي اَو سِيَان وَبِرِيَان مِي فَر مَائِد لَوَا غَسَل
 اللُّوْطِي بِاَنْبِيَا رِ الشَّجْع لَمْ يَنْجُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَلَا جُنْبًا اَلَا لَوْطِي اَزْ رُكْ وَبِي پَلِيْدِي وَدُرْ كُوشْت وَبُوشْت
 نَا يَا كِي خُود رَا بَهْت دِرِيَا شْت وَشُو خَوَاهِد دَا دِرُو بَا اِيْنِهْم بَرُو زَرْجَانَا يَا ك وَبَلِيْد خَوَاهِد اَمَد وَبَا ك خَوَاهِد كَرُوِيْد
 مَصْرُوح كَزْ كِي بَشْتَن نَكْر دُو سِيْد رَا ه نَمَائِنْدَه دِيْن وَ اِيْمَان مَاهِم مَوْسَمَان رَا زَرْجِيْن كَنَامَان يَا
 پَلِيْدِي بِي كِرَان وَجِيْن بَزْ كَارِي مَائِي بَدَنَام وَنَشَان دَرْ كَا ه وَپِنَاه خُود دَا رُو دُرْ قَا وِي صُوفِيَه اَز
 دُوسْت نِيَز دَان سَفِيَان بِلَا وِلْبَنْد پَا يَه بَزْ دِي ك اِيْز دُكَار فَر مَائِي هِر دُوسَر اَوْرُوْدَه اِنَّ اللُّوَا طَةَ لَا
 تَكُوْنُ فِي الْجَنَّةِ لَا اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اَسْبَعَدَ هَا وَاَسْبَقَنِي وَقَالَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ
 مِنَ الْعَالَمِيْنَ وَسَمَاعُهَا خَبِيْثَةٌ حَيْثُ قَالَ وَنَحْبِيْنَا هُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ
 الْخُبَاثَاتِ وَالْجَنَّةُ مَرْهُةٌ عَنْ الْخُبَاثَاتِ قَبْلَ قَدْ يَعْلَمُ مِنْ هَذَا اِنَّ الْجَنَّةَ لَكُوْنَهَا طَيِّبَةٌ
 لَطِيْفَةٌ فِي غَايَةِ اللِّطَافَةِ اِذَا كَانَتْ لَا تَقْبَلُ اللُّوَا طَةَ لَكُوْنَهَا فَعَلًا خَبِيْثًا يَكُوْنُ اَنْ لَا
 يَقْبَلُ مِنْ يَفْعَلُهَا فِي الدُّنْيَا لَكُوْنَهَا خَبِيْثًا خَبِيْثًا فِي غَايَةِ الْخُبَاثَةِ وَالْخُسَاسَةِ لَا اِنَّ
 الْمُتَصِفَ بِالْخُبْثِ حَيْثُ لَا اَنْ يَتَذَكَّرَهُ اللَّهُ بِالتَّوْبَةِ الصُّوْحِ الْمَاحِيَةِ لِكُلِّ جَمِيْعِ الذُّنُوْبِ
 كِه هِرْ آئِيْنِه كَارْ خِيْتِي بَار وَنَا بَكَا رُ لَوَا طَت پَلِيْد وَبُو دُرْ مِيُوِي سَرَا سَرُ خُوشْ بُو شَك وَغِيْر سُو سُو خَوَاهِد
 شَد چِرَا كِه دَا وِرْدِيْرِيْنِه وَدَانَايِ اِيْنَكَا رَا يَا كِي اِنْبَار رَا بَعِيْد اَزْ كَار مَائِي كَرْدَنِي اَزْ مِي وَبُو دُرْ شَت اَفْرُو
 اَزْ اَنْدَا زُو دَانَش وَنَا يَا ك وَبَلِيْد سِيْرُوْن اَزْ رَسَا نِي مِيْش فَر مُوْدَه چِتَا نَكِه اَن بَلَنْدَنَام وَبِلَا كَام
 فَر مَائِد مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ كِه پِيْغَمْبَر يَا ك وَرُوشْدَن دِل بَا كِيْزَه تَر وَجِهَان
 لُو طَرُوِي دُرُو دِيَز دَان بَرْتَرِي نَشَان بَاد بَلَنْد كَرُوْدَه بِي فَرُو بَرُو خُود فَر مَائِد كِه مِيْش اَزْ شَمَا
 دُرْ كَرُو بِيَهَائِي كَزْ شَتَه كِه اِنْبُو هَائِي بِي يَا يَان كَزْ شَتَه مِيْش كِي اَزْ اَنَهَا چِرَا اَزْ نِيَك وَبُو دُرْ جِرَا ز

کافر و مومن باین کار زشتکار و ستکار گشته و او را بر پیدایش او و بالاتر بجای دیگر اینکار را پلید تر نموده
 چنانکه آن نیرودان گیتی بان فرماید وَنَجِّنَاكَ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ که نجات داورم
 لوط بنیبر خوشتر از آن دینی که کار باکیها میکردند و چون که خانه آرام و شادی کاخانه بهشت
 بهتری و خوشتری گنجینه از ناپاکیهای ناپسندیده و پلیدیهای زشتی آغشته پاکیزه است بنابر آن
 یکجای پاک و ناپاکی و نزدیکی پلیدی و پاکیزگی بیکان همچون شدنی نیست و بر روی کار آمدنی و
 دشمنان روشن بنشین و بر خردان پاکیزه دانش از اینجا فرمائی شرع بس پاک در کار لواطت
 زشت و تاریک برآورده اند که ازین آیین رستی گزین و نشین میگردد که بر آئینه بهشت برین به بودن
 اوزیاتر و پاکتر این کار ناپاکتر و زشت تر است پذیرد و بنابرین کننده شرمنده اینکار گنده را بر فزاید
 نخواهد پذیرفت و بهانه نش در کوشکهای بلند روشن و کاجهای اچمند و مومنان نشین خود خوشنود خواهد
 شد چرا که آنکس ناکس از دسترس اینکار بیشمار آن بار از کنده کس چون او ناپاک و پلید گردیده باشد
 اینکه هر چیز روشن و پاک که با چیز تیره و ناپاک در آمیزد هر آینه همچو روسیه و پلید و ناپاک شود و برین
 که چون عطر خوشنما شادی پیر و جان افزار ابرو عن بدنگ و بویا لایند با آنکه در بسیاری پاک
 و بشمار خوشبوی باشد همه آن خوش رنگی و خوشبوی از دور شده گنده و بد بو میشود و بجز آنکه
 در پراغ افروز بهاب آتش سوزید با کار بر نه جاری نمی آرد **عَدُوُّ الْبَلِيدِ إِلَى الْجَلِيدِ** هر نفعی
 که بجزیر یقین معنی الرماذی محمد لَا تَصْبِرُ الْكِسْلَانُ فِي حَالِائِهِمْ كَمْ صَالِحٍ بِفَسَادٍ لِحَقِيقَتِهِ
 و ندانی که گل بارنگ و بورا با آنکه در خوشتری بود تازی رنگ که اور است اگر در سرگین اندازند
 چگونه یک سر خویش ز زشتی میگرداند و از مایه دستار آرائی بپای سرگین دان اندازی میسر نظم
 پهلوی بر سفله مشو جانشین و زبمه کیتا شو و کیتا نشین گر چه خود نیست کج اندام الف بین
 که چنان کج شده بالام الف که آنکه بخش فرمای شاه و گدا بهر ور نهایی خویش آنروز بکار بی نوز و را
 برگشتن از گناه و توبه از بزه تبا بخشش از زانی فرماید آنگاه بر آئینه آن پلیدی دستگاه به آفتاب
 پاک شده و بر شک شرمسار تی دامن جان و تن تیره و ناپاک خود شسته و تابناک گردیده سزاوار
 در آمدن به بهشت فرخی و خورمی با شربت و سزای ماندن بهینوی با آب و سرایانیکو شود
 رَبَّنَا أَهْلَكْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ رَبِّ اغْفِرْ لِي
 وَبِعَلَىٰ إِلَيْكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ آیین و شهریاران ستانده باج و جهانداران گیرنده
 خراج را از ناگزیر است و از ناچار که در همه قلم همیشه نوبت بگردد و فراروان دارد که کسی خواه سر کردن

در این مراد
 سوی سر مبارک
 نشانی باشد
 از جای است
 که نموده شود
 در خانه نشین شود
 آن خلوتی کن
 که بگویند در
 خلوت از کار بیجو
 و این را که بیجو
 بیجو و بیجو

نیاید و خواجهرایان از زمان آمدن و ماندن نهد و این رواج نیزه امان سرسبز از کشور دور و نا بود گردد
که بفرمان شرح بزرگی و فرخی نشان مایه بود و خواجهرایان بازمان بچکان نارواست که آنیزش مردان
مردمی توانان بازمان و باید دانست که ازین افزونتر چه ستم ناخوشتر باشد که خدای جهانیان برتر
مردان زامیه آستن زنان آفریده و در پیکر آنها سامان اینکار پیدایش فرموده و محنت و خواجهر شدن
و یاکردن بر آئینه خوبی و دستکاری پروردگاری با سترگی را از یابرا فکندن است و گفته این کار با کار
و تفکار بروز بازگشت سزاوار و دوزخ بانمختی بیشمار است خوشا آنکس فرخنده گی آسا و خورمان دنا که این
راه ناپاک و رسم پلید را بیاری آمرزگار بلند از روی روزگار کشادگی پیوند نابد و نماید و از نیج و بن کینه
سازد **ط** هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود و هر ساعتی و آنکه او نگذاشت
نیگوستی سوی او تحقین شود و هر ساعتی نیکوان رفتند و ستهایمانند و از لیسان ظلم و بد صتهایمانند

وصیت نیر دهم در بیان تعظیم علم سرایانی و سلم

و تکریم علمای سر عقل و دافع ظلم و در تبیان اکرام و راری اهل بیت سر اسر از نیای حکم و اعزاز
ذوات سادات یکسر و لیان منالین وادی ضلالت سراسر صم و بکم بدان اسعدک الله تعالی
فی الدارین و ارشدک الله الاعلی فی الکونین که تعظیم علم و علمای دین و تکریم فضل و فضیله ای اسلام
پیرترین و شریعت برین بر ذمت همهت جمیع ناس و بر عهده فراست عقده کلمه افراد بنی آدم کیاست
آساس واجب است و لازم و از ضروریات است و تنجیحات دین با شرف و ایم و شریعت با فضل
تایم و آدائی شذائظ این وجوب و تقدیم لوازم این لزوم محبسته و بهایون اسلوب کار نیست
کارهای دین را ناظم و امریست امور شریعت را منظم و حاکم را عی و داعی آن لاجرم و سیامبغا و ز
سود و صلاح هر دو سرا و مجاوز به بود و فلاح دارد دنیا و آخری کاسیاب است و مباحثات آیات
و عاری و غافل از ان لامحاله و البته منقص و زیان این جهان خراب با هیچ و تاب است و تبر
و خسران آن عالم خلقت ان صاحب مرجع و آب شیوه ستود و تعظیم علم و علمای و خصلت
پسندیده و تکریم فضل و فضلاء را تاثیر نیست اعزاز بخشی حامل خود بلاریب و صفت مردوده
تذلیل دانش و دانشمندان و عادات مطروده تو بهین حکمت و حکما و دین را خاصه ایست ذلت
دهی حامل خویش به امان و جیب حالا بعضی از آیات محکات حضرت قرآنی و چندی از احکام
ستحکات فرقانی کلام حضرت سبحانی و فرمان جناب خالق نوع انسانی و مانع صنف جانی جل و علا

ذکره و شاده و الحال محدودی از اعدایت با تحیت حضرت نبی آخر الزمانی و جناب رسول خاتمت
 نشانی و صاحب شفاعت مشتی بی سرو پایی برایی با بصاعت مزجات عصیانی و والی مقام
 محمود بفضل مفضل محبوب و رب مسجود تبارک و تعالی اسم و حمده در روز و در کات نیرانی عذاب
 توانایی و یوم ظهور درجات جنات سرسبز مشرت بی پایانی و سرسبز باراحت فراوانی صلی الله تعالی علیه و سلم
 در باب اغزاز و اکرام علماء ربانی و توقیر و تجلیل فضلی حقایق جهت آگاهی شائقان امور ایامی و تنابر
 انتباهی راغبان رموز اسلامی سرایان نبی به تحریر کلک عجز نسک می آرد و گوش و هوش هوشمندان
 و حواس و عقل خردمندان باین اطلاع پر انتفاع می افزاید توفیق خیر و سعاد و رفیق مومنان و مسلمانان
 باد بر رب العباد آیت ائمتنا یحیی الله فزاین نیست که می ترسند از خدای تعالی من عباد الله العلماء
 از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت و دانش بخشی منست و علم صفات و افعال او پس هر کس در دانش
 بیشتر ترس افزون تر پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اینجا سر بروده که انا اعلم کم خشتکم باشد که الله عز و جل
 بدرستی که خدای غالب است در انتقام کشیدن از کسی که ترسد از و غفور و مهربان است مریس کار را
 فاسئلوا این به رسید این سخن را که انبیاء بودند یا ملک اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیاء و انا
 انما انکم کم لا تعلمون اگر استید شما که نمی دانید که رسول باید که بشد و اعتقاد کرده آید که پیغمبر را
 چگونه خورد و خواب بود آیت و ما کان المؤمنون و انیت و نشاید مومنان را یبغضوا و انکم بیرون روند و بفر
 کافه همه ایشان چه امر معیت مختل میانه فلو که نقد پس چه بیرون نروند یکس یا دوتن یا بیشتر
 من کل فترقه از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند طایفه گروهی اند که بجهاد روند
 و باقی توقف نمایند لیتفقوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین وقفه آموزند و از عبد الزراق
 بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند ولیند رفقا و ما یمکنند فقما قومهم کرده خود را
 اذا رجعوا الیهم چون باز گردند از غزو و بیومی ایشان لعنهم یحذر من تها باشد که ایشان
 حذر نمایند از انچه بهم کرده میشوند از انچه عن ابهریره رضي الله تعالی عنه قال قال رسول الله
 صل الله تعالی علیه و سلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله چون می میرد آدمی بریده
 میشود از و یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانچه نماز و روزه و حج و زکوة و خیر آن الا من ثلثه
 مکر از سه عمل مرتبه فحاربه یکی صدقه روان که بعد از وی و ایم و باقی باشد مانند وقف یا وسیله
 خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن او علم ینفع به یا علمی که نفع گرفته شود بان تعلیم
 و تصنیف بلکه بکتابت و انتسخ نیز و اعدا علم او و لک صلی الله علیه و سلم که یافزیند نیک کردار که عاقل

اور بعد از رفتن ازین عالم چون فرزند از وی زامیده و بوجود آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بود
 و اصل است روایهٔ مسلم **وَعنه** قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُوبَةً مِنْ كُوبٍ الدُّنْيَا كَيْفَ رَأَيْتُمْ وَأَسَافَتُمْ دَهْرًا وَدُرَّكَرًا دَانًا وَمُسْلِمًا
 اندوهی را از اندوه مای دنیا چه جای اندوه دین چنانچه کسی را بر کفر و معصیت اگر چه کرده باشد نفس
 الله عَنْهُ كُوبَةً مِنْ كُوبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُرَّكَرًا دَانًا خَدَايَ تَعَالَى اِنْ اَنْكَسَ اَنْدَوَهُ رَا اَنْدَوَهُ مَائِ اَفْتِ
 وَمَنْ يَسِّرْ عَلَى مُغِيرٍ وَكَيْفَ آسَانِ گروانده کار بر شخصی که در و دشواری افتاده است چنانکه وامی برگردن
 وارد و از آدای آن عاجز آمده چیزی بوی بد که بدان وام را او بکند یا اگر او راست از وی بپند و بخشد
 یا مهلتی دهد تا وقت آسانی یَسِّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ آسَانِ گروانده بروی خدای تعالی
 در دنیا و آخرت وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَيْفَ يُوْعِبُ سَلَامَانَ رَاوِسَ
 نمکند او را یا پوشد عورت بر برهٔ مسلمان را بچایم پوشد او را خدای تعالی در دنیا و آخرت وَاللَّهُ فِي عَوْنِ
 الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَحِيهِ وَخَدَايَ تَعَالَى در یاری کردن بنده است ما دام که بنده
 در یاری کردن برادر خود است برفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ
 فِيهِ عِلْمًا وَكَيْفَ بَرَوْدِ رَامِي رَا كَهْ طَلَبُ مِيكَنْد در وی علمی را از علوم دین اگر چه ایستد یا مرد بطریق
 وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل اتفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ
 بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ آسَانِ گروانده خدای تعالی در آنکس را بسبب سلوک طریقی علم طریقی سوی بهشت یعنی
 در آورد به بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که بسبب دخول جنت گردد وَمَا اجْتَمَعَ
 قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ وَفَرَّاهُمْ نِيَابِند گرویی در خانه از خانه های خدا یعنی خانه که ساخته باشند
 و اختیار کرده باشند برای آنکه يَتْلُوْنَ كِتَابَ اللَّهِ يَخْرُؤْنَ قُرْآنَ رَا بِطَرِيقِ وِرد و وظیفه مسجد
 یا غیر مسجد و يَتْلُوْنَ كِتَابَ اللَّهِ يَخْرُؤْنَ قُرْآنَ رَا بِطَرِيقِ وِرد و وظیفه مسجد
 معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید و رسم معنی قرائت است و تدارس یکدیگر خواندن و درس بضم
 و درست بکسر دال و راجل معنی ریانت آید پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید که نیست هیچ قوی
 بتلاوت و درست قرآن در جامی إِلَّا تَرَكْتُ عَلَيْهِمُ الشَّكِيَّةَ مگر آنکه فرو داید بر ایشان آرام
 باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله
 دست دهد و صفا و نورانیت پدید آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیز است از
 مخلوقات الهی که در وی طمانیت و رحمت است و با وی ملائکه اند و گاهی بصورت ابری نزول کند

وَعَشِيَّتُهُمُ الرَّحْمَةُ وَمَيُّ يَوْشَدُ وَدُرِّيْكَرُ اِيْتَا زَارِ حَمْتٌ وَحَقَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَكَوْرُ مِيْكَنَدُ وَطَوَافٌ مِيْكَنَدُ
 كَرْدَنِشَانِ فَرَشْتَاگان وَكَوْرُ هُمْ اَللّٰهُ فَيَمْنُ عِنْدَهُ وَيَا دِيْكَنَدُ اِيْتَانِ رَا ضَايِ تَعَالَى دَر مِيَا ن
 جَمْعِي كِه تَرْدَاوِيْنِدُ بَعْنِي طَا اَعْلَى اَز مَلَائِكَةُ كِه مَقْرَبَانِ جَنَابِ قَدَسِ بَاوِيْنِدَا جِبْتِ مَبَايَا تِ وَ مَفْلَحْتِ بِيْنْدَاگان
 خُوْدِ وَ اَلْاَمُّ حَبْتِ بَر مَلَائِكَةُ كِه دَر بَشَرِ بِيْصِيَا ن طَعْنِ مِيْكَرْدَنْدُ **ع** بِيْزِمُ وَ صِلِ خُوْدُمُ خَوَانْدِ يَارِ دَر خُلُوْ تِ چِه كُنُوْنِ
 رَقِيْبِ حَبْدِ مِيْشِيْه كُو بِيْزُوْزِ اَز رَشْكِ **ع** وَ مَنْ بَطَّابِيْهَ عَلَيْهِ لَمْ يَسِرْ بِهْ نَسْبُهُ وَ كَسِيْكَ بِسِ اَنْدِ خَتِ
 اَوْرَا جَمْلِ اَوْ بِيْشِ نَمِيْ اَرْدَا و اَوْرَا نَسْبِ اَوْ بَعْنِي هَر كِه تَقْصِيْر كَرْدِ دَر عَمَلِ بَر جِنْدِ نَسْبِ اِلَى دَاوِرِ جَبْر اِيْنِ نَقْصَانِ نَمِنْدُ
ع بِنْدَه عَشَقِ شَدِيْ تَر كِ نَسْبِ كُنِ جَامِي كِه دَر بِيْنِ رَا هِ فِلَانِ اِيْنِ فِلَانِ چِيْزِيْ نِيْستِ سَرَوَا هُ مُسْلِمُ
 وَ عَنْ كَثِيْرٍ بِيْنِ قَلِيْنِ رَضِيَ اَللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ اَبِي الدَّرْدَاءِ فِيْ مَسْجِدِ
 دَر مَشَقِّ رُوَايَتِ سِتِ اَز كَثِيْرٍ بِيْنِ قِيْسِ كِه اَز تَابِعِيْنَ سِتِ گُفْتِ بُوْدُمُ مِّنْ شَيْئَةٍ بِالْاَبُو الدَّرْدَاءِ دَر مَسْجِدِ دَر مَشَقِّ
 كِبْرِيَا لِ فَرَجِ مِيْمُ وَ كَسْرَانِ پَايِ تَحْتِ مَلِكِ شَامِ سِتِ بَنَامِيْ دَر مَشَقِّ بِيْنِ كُفَّانِ فُجَاءَ هُوَ دُخُلُ فُقُلِ
 بِسِ اَمْدَا بُوْدِ رَا و اَمْرُ دِيْ بِسِ گُفْتِ يَا اَبَا الدَّرْدَاءِ اِيْ جِنَّتِكَ مِنْ مَدِيْنَةِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ
 بَر سَتِيْكَ مِّنْ اَمْدَه اَمِ تَرَا اَز مَدِيْنَةِ بَغِيْبِ رَضِيَ اَللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِحَدِيْثِ بَلْغَفِيْ اَنْتَ تَحْدِيْثُهُ عَنْ
 رَسُوْلِ اَللّٰهِ اَز جِبْتِ شَمِيْدِيْنِ حَدِيْثِيْ كِه رَسِيْدَه سِتِ مَر كِه تَوْخِيْرِ مِيْدِيْهِيْ اَز اَنْ اَز بَغِيْبِ خُدا صِلَى اَللّٰهِ عَلَيْهِ
 وَ سَلَّمَ مَا رَجَيْْتُ لِحَاجَةٍ اَمْدَه اَمِ بَرَامِيْ حَاجَتِيْ دِيْكَرِ قَالَ فَاِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اَللّٰهِ گُفْتِ اَبُوْدَا
 بِسِ بَر سَتِيْكَ مِّنْ شَمِيْدَه اَمِ بَغِيْبِ خُدا صِلَى اَللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَقُوْلُ سَيُكْفِتُ مِنْ سَلَاكَ لِمَرِّفَا
 يَطْلُبُ فِيْهِ عِلْمًا كَسِيْكَ بَرُوْدِ رَايِ رَا كِه طَلَبِ كُنْدِ رُوِيْ عِلْمِيْ رَا اَز عِلُوْمِ دِيْنِ سَلَاكَ اَللّٰهُ بِهْ كَرِّفَا
 مِنْ طَرِيْقِ اَلْجَنَّةِ بِيْرِدَا و اَرَا خُدا مِيْ تَعَالَى بَرَامِيْ اَز رَا هِ اَمِيْ بِيْشْتِ وَ اِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ اَرْجُلَهَا
 رِضَى لِّطَالِبِ الْعِلْمِ وَ بَر سَتِيْكَ فَرَشْتَاگان بَر اَيْنِه مِيْ نِهِنْدِ بَا زُوْمَايِ خُوْدِ رَا جِبْتِ رَضَا مَنْدِيْ مَر
 طَالِبِ عِلْمِ رَا وَ ضَعِ جَلَحِ كُنَايَتِ سِتِ اَز اَجَابَتِ وَ اَتَقْيَا دُ و رَجُوْعِ بَر حَمْتِ وَ اَلْعَطَافِ وَ كُنْ سِتِ كِه مَرادِ
 كَسْرَانِيْدِيْنِ بَا زُوْمَا بَا شَدِ بَجِبْتِ تَوَاضَعِ مَر طَالِبِ عِلْمِ رَا كِه سَعِيْ خُوْدِ دَر طَلَبِ عِلْمِ كِه طَرِيْقِ وَ صُوْلِ قَبْرِ حَقِ
 تَعَالَى سِتِ مَبْدُوْلِ مِيْدَا رُوْ وَ خُصُوْصًا طَالِبِ عِلْمِيْ كِه سَا نُرَا حَوَالِ اَوْ مَوَافِقِ طَرِيْقَةِ طَلَبِ عِلْمِ وَ مَطَابِقِ ضَايِ
 خَفِيْ سِتِ طَبِيْعِيْ گُفْتِه كِه مَرادِ بُوْضِعِ اَجْمَعِ بَا زَا مَانْدِيْنِ سِتِ اَز طِيْرَانِ وَ فَرُوْد اَمْدِيْنِ بَرَامِيْ اِسْتِمَاعِ عِلْمِ چَا كِه نَزُوْلِ
 سَكِيْنِه وَ طَوَافِ مَلَائِكَةُ بَر تَالِيَا نِ قُرْآنِ شَعْرِ بَر اَنِ سِتِ و اِيْنِ وَ ضِعِ اَجْمَعِ اَز مَلَائِكَةُ بَرَامِيْ طَلَبِ عِلْمِ وَ رُوْيَا تِ
 يَادِرْ اَخْرَتِ يَادِرْ دُوْ عِلْمِ وَ اَمْدَا عِلْمِ وَ اِنَّ الْعَالَمَ لَيَسْتَغْفِرُكَ مَنْ سَجَّ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ
 وَ بَر سَتِيْكَ عَالَمِ بَر اَيْنِه اَمْرُ شَشِ مِيْخُوْ اِهِنْدِ دُوْ عَا مِيْكَنَدِ بَرَامِيْ اَوْ هَر كِه دَر آسْمَانِ سِتِ اَز مَلَائِكَةُ دِيْكَرِ كِه دَر زِيْمِ اِيْنِ

از جن و انس و ملائکه رضی و ارحمتهم فی خوف الماکو و آمرزش میخوانند ما هیان عالم را در میان
 آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است و لیکن تخصیص بیکر ما هیان اشارت آنست که آب از آسمان
 بیکرت علمای آید که معیشت ما هیان در آن است چنانچه واقع شده است بهم میطرون و بهم یزقون و سبب
 دعا اهل عالم مرعوم را آن است که صلح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف اهل عالم نیست که صلح وجود و بقا
 وی معقود و منوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار تعالی بر هر صنف مطالب علم را استغفار بجهت خیریه
 وصل میگردد از وی بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد که گنا مان عالم مغفور است با استغفار اهل زمین و
 آسمان مراد انشاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم و ان فضل العالم علی العابد کفضل القمر
 لیلة البدر علی سائر الکواکب بدستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر بقیه
 همه کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی زمین را در گرفته است و چون فایده علم متعدی است و بجهت
 عالم میرسد این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فایده وی لازم ذات اوست یعنی بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب
 و نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت که آفتاب عالم دین است بنایت مناسب است
 اگر گویند عالم بی عبادت نخواهد بود و علم بی عمل افضل از و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان
 عالم و عابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرض شدن
 موکلات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن مینماید و کار وی نشر علم و ترویج
 دین است و مراد بعباد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدین و
 چون فایده نشر علم اشتغال در دین اکثر و او فروع آن مرخلاق را عام تر و شامل تر است لاجرم فضل
 وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد و ان العلماء و رثة الانبیاء
 و بدستیکه علما و ارثان بغیر اند که علم دین بوارثت از ایشان یافته اند خود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکه
 فرمود و ان الانبیاء لم یورثوا دینا را و کادیرها و بدستیکه بغیران وارث نگر دانیده اند
 کسی را یعنی پس گنجه نشسته اند بعد از خود بطریق ارث دین را و نه در هم را و اما و رثوا العلم و گنجه نشسته
 اند بارت مگر علم را من اخذ که اخذ محظوظ و افسر پس کسیکه گرفت علم را و تعلیم کرد آنرا گرفت
 نصیبی تمام را از دین و سعادت یا مراد از امر است یا آنکه هر که خواهد تعلیم کند علم را باید که بگیرد از وی
 نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از آن رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه
 و الدارمی و سماعه الترمذی و قیس بن کثیر و نام برده است ترمذی را وی این حدیث را قیس بن
 کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه صاحب مشکات ذکر کرده و بخاری نیز آنرا در تاریخ خود در باب کثیر آورده

نه در باب قیس به آنکه این حدیث مذکور که ابوالدرداء روایت کرده همان حدیث است که آن مردود طلب او آمده بود
 یا توطیه و تهیید است که در بیع طلب او آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور شده این مردود
 احتمال گفته اند و الله اعلم **وَعَنْ** ابْنِ أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ ذَكَرْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ كُفْتُ أَبُو نَارٍ بِابْنِي
 که صحابیت منسوب بباہل بن عجر کہ جب کلان اوست ذکر کرده شد نہ من غیر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم رحلان
 دوم و اَحَدُهُمَا عَايِدٌ وَاَلَاخَرُ عَلَامٌ کہ کی از ان دو مرد عاید است و دیگر عالم یعنی پسرید شد از حضرت
 که ازین مرد دو کہ ام فاضل تر است فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فَضِّلْ
 الْعَالِمَ عَلَى الْعَايِدِ كَفَضِّلِ عَلَاكَ فُضِّلَ عَالِمٌ بِرَعْلِهِ بِمُحْوَ فَضْلٍ مِنْ سِتِّ بَرَادَنَامِي شَمَا خِيَالٍ بَايَدِ كِرْدِ
 این چه مبالغه است اول فضل آن حضرت را بر اینها و مرسلین است خصوصاً بر صحابہ خصوصاً بر آنکه از سہ او می
 است ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بتر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَاهْلَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَتَّى الثَّلَاثَةِ فِي ثَجْرِهَا بِرَسِيكَ خَدَا وَفَرَشَتِ الْكَلَانِ وَی وَكِسَانِ آسَمَا نَهَا
 وزمین تا مورچه در سوراخ خود و حتی الحوت فی الماء و تا ماهی در آب لیصلون علی معلم الناس
 انخذیر ہر آئینہ درود میفرستند تعلیم کنندہ مردم خیر را یعنی علم و حکمت را درین اشارت است بعلت
 تفصیل عالم بر عاید و اشارت است بآنکہ تفصیل عالمی است کہ تعلیم میکند تا نعمت او متعدي گردد و افضل
 باشد از عبادت کہ غیر متعدي است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ رَوَايَتُ كِرْدِ اَيْنَ حَدِيثُ رَايَانِ لَقَطُ كِرْدِ كِرْدِ
 ترمذی و رواہ الدارمی عن مَكْحُولٍ مَرْسَلًا و روایت کرد آنرا واری از مکحول شامی کہ از کبار
 تابعین است و انقہ اہل شام است حتی گفته اند کہ علما چهار اند این کسیب بدینہ و شعبی کوفہ و حسن بصری
 بصره و مکحول شامی بشام بطریق ارسال و لم یذکر رحلان و ذکر نکرد واری این قصہ واکہ ذکر کرده
 شد نہ مر آنحضرت را دوم و قَالَ و آورد مکحول حدیث را باین عبارت کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 فَضِّلِ الْعَالِمَ عَلَى الْعَايِدِ كَفَضِّلِ عَلَاكَ فُضِّلَ عَالِمٌ بِرَعْلِهِ بِمُحْوَ فَضْلٍ مِنْ سِتِّ بَرَادَنَامِي شَمَا خِيَالٍ بَايَدِ كِرْدِ
 إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ مَنِي ترسد خدا را از بندگان و می مگر علما و سَرَّ الْحَدِيثُ إِلَى لَحْزِهِ
 و ذکر کرد واری حدیث را تا آخرش **وَعَنْ** ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفْتُ ابْنِ عَبَّاسٍ كُفْتُ بِمُحْوَ فَضْلٍ مِنْ سِتِّ بَرَادَنَامِي شَمَا خِيَالٍ بَايَدِ كِرْدِ
 اسْتَدْعَى الشَّيْطَانُ مِنْ أَلْفِ عَايِدٍ يَكُ فُقِيهِ سَخَتْ تَرَسَتْ بِرَشَيْطَانٍ مِنْ أَلْفِ عَايِدٍ كِرْمُ الْفَقِيرِ
 مردیست کہ داوہ شدہ است اورا فہم در دین و فطن مدارک و موارد آن پس وی مردی است کہ خست
 بمکانہ شیطان و داخل وی و علم خواطر و تمیز در ان و اگر مرد عالم با حکام دین شریعت و تغافل

آن از ملکوز و اما بجز دست پس لابد بر حذر خواهد بود از وقوع در محرمات و افلش آنکه در استحقاق مصیبت
و احتمال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبدی که نه در وجه اوست درین دو معنی روایت
التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ **وَعَنْ** انسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ خَرَجَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ مَتَوَّعًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى رَجَعَ كَسِيكَةً بِيْرُونَ أَمَدَ مِنْ خَازِنَةِ بَرَاءِ طَلَبِ
پس وی در راه خداست و ثواب آن می یابد تا هنگام باز آمدن بجای چنانچه کسیکه بجهاد کفار بر آید تا باز آید
در راه خداست و درج نیز بهچنین گفته اگر گفته شود که ازینجا معلوم میگردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد
جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد بعد از آن ثواب تعلیم و تکمیل دیگران خواهد بود و روایت التِّرْمِذِيُّ
وَالدَّارِمِيُّ **وَعَنْ** سَخْبَرَةَ بَنِي سَلَمَةَ مَهْلَةً وَكُفْرًا مَجْمُوعًا وَبَقِيَ بَارِئًا مَوْجُودًا الْأَزْدِيُّ يَنْفَعُ هَذِهِ وَكُفْرًا
ز اصحابی است روایت کرده است از وی پس وی عبدالله و او را روایت است در کتاب العلم قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى بِهِ كَرِهُ طَلَبُ كَنْدِ حِلْمِ
باشد این طلب وی کفارة گناهان را که گذشته است و آمرزیده شود هر چه پیش ازین کرده از گناهان و انکس
و امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانچه در وضو و نماز و امثال آن الا ورج که کبار نیز آزریده
میگردد و شاید که در طلب علم نیز بهچنین باشد و الله اعلم رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ
هَذَا حَدِيثٌ ضَعِيفٌ الْإِسْنَادُ وَأَبُو دَاوُدَ الرَّائِي يُضَعِّفُ تَرْمِذِي وَابْنُ حَرِثٍ عَنْ
کرده و گفته که ابو داود که نام وی نفع ابن الحارث است از اهل کوفه و قاضی همدان بود و اعمی بود و در
حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داود صاحب سنن است که از ثقات
و کبار محدثین است **وَعَنْ** احْسَنَ مُرْسَلًا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَسَلَّمَ مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ كَسِيكَةً بِيْرُونَ أَمَدَ مِنْ خَازِنَةِ بَرَاءِ طَلَبِ
علم را بچینی به اسلام تازنده گرداند و قوی و تازه گرداند بآن علم وین مسلمان را نه برای آنکه
حاصل کند مال و جاه و دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فَبَيْتُهُ وَيَكُنَ النَّبِيُّ دَرَجَةً وَاحِدَةً
فِي الْجَنَّةِ پس میان او و میان پیغمبر آن یک پایه تفاوت است در بهشت و این مبالغه است و در قرب
او بجزرت انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و لهذا تاکید کرد و درجه ابو ارحمة رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَحَدَّثَهُ
مُرْسَلًا وَهُمْ مِنْ حَسَنِ بَصْرِيِّ سِتْ بِطَرِيقِ إِسْنَادٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ كَفْتُ سَمِعْتُ شَدِيدُ بَصْرِيِّ خَدَا
صلی الله علیه و سلم عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ آلِ دَاوُدَ كَانَا فِي بَنِي إِسْرَءِيلَ بَوْدُوا فِي بَنِي إِسْرَءِيلَ أَحَدُهُمَا
كَانَ عَالِمًا يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ يَكُونُ مِنْهُ دَوْمَرٌ عَالِمٌ بُوْدَ كَمِيكَارٍ دَوْمَرٌ فَضْرًا

ثُمَّ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ سِوَى نَشْتِ بَسِ مِی آنوقت مردم را علم و الاخر یَقُومُ النَّهَارَ
 وَ یَقُومُ اللَّیْلَ و مردم دیگر روزه میداشتند و در او بیدار می بود و نماز میگذاشت و در شب و می نیز عالم آن
 کثر از طول یا برابر بلکه بیشتر بود از او باشد لیکن صرف اوقات عبادت میکند در شب علم و تعلیم آن
 ایتها افضل پسیده شد از آن حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم کدام یکی ازین دو مرد فاضلتر و ثواب
 یابنده تر است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَفْتُ بِغَيْرِ خِدَاصِلِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضْلُ هَذَا الْعَالَمِ الَّذِي يُصَلِّي الْكُتُوبَ
 ثُمَّ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ زِيَادَةً ثَوَابِ أَيْمَرِ دَعَا لَمْ كَمْ صَفَتْشَ أَيْسَتْ كَمْ سِغْذَارِ دَعَا فَرَضِ رَا
 سِی مِ نَشْتِ وَ تَعْلِمُ مِ کَرْدَمِ رَا عِلْمِ عَلَی الْعَابِدِ الَّذِي یَقُومُ النَّهَارَ وَ یَقُومُ اللَّیْلَ بَرَانِ مَرْدِ
 عَابِدِ کَرْدَمِ مِ دَاشْتِ رُزْوَ دَعَا سِی وَ شَبَّ كَفَضْلِي عَلَی دَا نَا کَمْ بِمِ فَضْلِ مَن سِتِ بَر مَرْدِ کَرْدَمِ
 وَ سِتِ بَا یَ تَر سِتِ اَز شَا رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ تَدْرُسُ الْعِلْمَ
 سَاعَةً مِنَ اللَّیْلِ خَيْرٌ مِنْ أَحْيَا هَا دَرَسَ كَفْتَنَ عِلْمَ وَ خَوَانَدَنَ بَا کِی گِرد بَحْتِ وَ تَحْقِيقِ وَ مَذْکَرِ کَرْدَنِ عِلْمِ
 یَکِ سَاعَتِ اَز شَبِّ بَی تَر سِتِ اَز زَنْدِ گَرْدَانِ دَنِ تَامِ شَبِّ وَ نَمَازِ گَزَارْدَنِ دَرَانِ اَحْيَا اَبِلِ دُو مَعْنِی دَارِ دِ
 زَنْدِ گَرْدَانِ دَنِ شَبِّ رَا گَوِیَا کِ شَبِّی کِ دَر مِی بَر نِخِزَنَدِ وَ نَمَازِ دَرَانِ نَگَزَارَنَدِ مَرْدِ سِتِ وَ طَاعَاتِ وَ عِبَادَاتِ
 کَرْدَنِ دَرَانِ گَوِیَا زَنْدِ مِ گِرد و دِ گِرد زَنْدِ گَرْدَانِ دَنِ نَفْسِ حُورَا دَر شَبِّ چِ خَفْتِ وَ بِکَارِ دَر عِلْمِ مَرْدِ
 رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّةً يَجْلِسُ بَيْنَ
 فِي مَسْجِدٍ رَوَايَتِ سِتِ اَز حَبِیْبِ اللَّهِ بَنِ عَمْرِو بَنِ الْعَاصِ کِ اَنْخَضَرْتِ صَلی الله علیه وسلم گِشتِ بَدِ مَجْلِسِ
 کِ دَر مَسْجِدِ شَرِیفِ دِی بُو دَنَدِ بَعْنِی مَحَابِی دُو جَا مَجْلِسِ سَاخْتِ نَشْتِ بُو دَنَدِ یَکِ جَمَاعَتِ مَشْغُولِ بَدِ عَابُودِ
 جَمَاعَتِ دِ گِرد مَذْکَرِ عِلْمِ فَقَالَ كَلَّمَا عَلَی خَيْرِ بَسِ فَرَمُودِ اَنْخَضَرْتِ اَهْلِ بَر و دِ مَجْلِسِ کِ هَر دُو اِیْشَانِ ثَابِتِ قَائِمِ
 اَنْدِ بَر یَکِی وَ کَارِ نِیْکِ سِکِنْدِ وَ أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ لَکِنِ کِی اَزَانِ دُو اَهْلِ مَجْلِسِ بَی تَر
 وَ فَا مِثْلِ تَرَا زِ دِ گِرد سِتِ اَمَّا هُوَا وَ هِدُ عُوْنُ اللَّهِ وَ نَزَّ عُبُوْنُ اِلَیْهِ اَلَا اِنْجَمَاعَتِ کِ مَشْغُولِ اَنْدِ
 بَدِ عَالِیْسِ بِنِخَوَانَدِ خَدَا یَ رَا وَ غِیْبَتِ مِکِنْدِ لَبُوی اُو دَا مِی دَارَنَدِ اَز مِی حُصُولِ مَقْصُودِ وَ مَدْعَا یَ
 حُورَا وَ حُصُولِ مَدْعَا یَ اِیْشَانِ بَر شِیْتِ حَقِ سِتِ قُلَانِ شَا دَا عَطَا هُمْ وَ اِنْ شَا دَا مَنَعَهُمْ بَسِ گِرد مِ
 مِی دَدِ مَدْعَا یَ اِیْشَانِ رَا وَا گَر مِی خَوَا هَدِ مَنعِ مِکِنْدِ وَ نَبِی دَدِ وَ اَمَّا هُوَا کِ فَيَتَعَلَّمُونَ الْفِقْهَ اَوِ الْعِلْمَ
 دَا اَمَّا اِیْطَافُهُ دِ گِرد کِ مَشْغُولِ اَنْدِ بَدِ کَرْدَمِ بَسِ مِی اَمُوزَنَدِ فِقْهَ یَا عِلْمِ رَا شُکِ رَلُوی سِتِ وَ یَتَعَلَّمُونَ
 اَلْجَاهِلِ دِ مِی اَمُوزَانَدِ جَاهِلِ رَا فَا نَدِ اِیْشَانِ نَقْدِ سِتِ وَ مَتَعَدِی بَغِیْرِ اَتَمِّ أَفْضَلِ بَسِ اِیْشَانِ فَا ضَلَّتْ
 اَز جَمَاعَتِ اَوَّلِ قُلَانِمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا وَ فَرَمُودَ کِ مَن بَر یَغِیْثِ نَشْتِ مِ و فَرَسْتَادِ نَشْتِ مِ گَر عِلْمِ اَمُوزَانَدِ

و تعلیم کننده آنرا تمّ جلس فیهم بتر نشست آنحضرت در میان انقوم که مذکره علم میکردند و بالا تر این
چه فضل باشد که سرور انبیا بایشان نشست و خود را از ایشان شمرد **ع** گدایان را از بیغنی خویش
که سلطان جهان بامست امروز **رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ وَ عَنْ النَّسَبِيِّ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ تَدْرُونَ مَنْ أَجْوَدُ جُودًا يَا دَرْمِي يَا بَكِيكِيست نیکتر و نیز تر
و رسنده تر از روی جود و کرم قالوا الله و رسول الله اعلم گفتند خدا و رسول خدا بدان دانتر است قال
گفت آنحضرت الله اجود و جود خدا کامل تر و بزرگتر است از روی جود و از هر که غیر اوست ثم انا اجود
بنی آدم بعد از حق سبحانه منم جو او تر میان آدمیان و اجود و جود ترین نوع انسان و در بعضی نسخ اجود هم
یعنی جود ترین بنی آدم من بعد نی پس از من رجل علم علما فکثره مردیست که حاصل کرد و علم را
پس نشر کرد و علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز و الله اعلم یا بی یوم القیمة امیر او حدیثی آید روز
قیامت تنها مانند امیریکه همراه تابعان و خادمان باشند او قال یأقت امة واحدة یک تن
تنها که مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله آمده که ان ابراهیم کان امة واحدة
مقصود آنکه معزز و کرم باشد میان خلائق و با شست و شوکت آید در آنروز و عندها النبی صلی
الله علیه و سلم قال و هم از انس آمده که آنحضرت گفت من هو مان لا یشبعان دو حریص
نمیشوند من هو مان فی العلم لا یشبع منه یکی حریص در علم که سیر نمیشود از تحصیل علم هر چند بیشتر حاصل
کند شتوش تر میگردد و من هو مان فی الدنیا لا یشبع منها دوم حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر
نمیکرد و از ان رواها البیهقی فی شعب الایمان روایت کرده است این دو حدیث را بیهقی در کتاب
خود شعب الایمان و عن عون بنون تابعی زاهد عابد فقیه ثقیه روایت میکند از ابن مسعود و ابی موسی
و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی زهری و ابی حنیفه قال قال عبد الله بن مسعود
گفت که فرمود عبد الله بن مسعود من هو مان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا و حریص
سیر نمی شوند اهل علم و اهل دنیا و لا یشبعان و برابر نیستند این هر دو حریص در قدر و مرتبه اما
صاحب العلم فیزداد فی ریح الرحمن اما اهل علم پس زیاده میکند خوشنودی مرخای مهربان را و اهل
صاحب الدنیا فیتما دای فی الطغیان و اما اهل دنیا پس به نهایت رود در سرکشی و عصیان ثم قد
بتر خواند عبد الله بن مسعود مناسب برای تمادی صاحب دنیا را در طغیان بر تقدیر تو نگری این آیت را
کلّا ان الا نسان لیطغی ان را ا استغنی قال گفت عون و قال و گفت عبد الله الاخر یعنی دل
جانب دیگر که رضای حق است زیادت مرص بر علم این آیت است انما یجشی الله من عباده العلماء

که وارد دست در فضیلت علما و خوف و خشیه ایشان از خدا و رضای او از ایشان رِوَاةُ الدَّارِمِيِّ اِتَّبِعُوا
 الْعُلَمَاءَ فَإِنَّهُمْ سُرُجُ الدُّنْيَا وَمَصَابِيحُ الْآخِرَةِ رِوَاةُ السَّعِيدِ بْنِ مَنْصُورٍ فِي سُنَنِهِ عَنْ أَهْلِ
 مَرْوَةَ اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُ مَعْنَى اِیْن سِت که فرمود حضرت سرایا بركت و سرایا عظمت رسول الله صلی الله تعالی علیه
 وسلم که اتباع و اقتداء علما و فضلا بکنید و پیروی ایشان در راه دارین دارید پس بتحقیق که این گروه
 پرشکوه در دنیا و آخرت بمنزله چراغان اند چنانکه در روشنی چراغان مردم راه می یابند همچنین در روشنی عالم
 عالمان راه نجات این دوران و سبیل فلاح آن جهان گروه نادانان بفضل و رحمت حضرت ایزد و ستان راه دارین
 می یابند روایت کرده است این حدیث را محدث فضائل محصور و بگرامی موفور حضرت سعید بن منصور علیه الرحمه
 در کتاب خود که سَمِی بَسْنِ اَبِی مَنصُورِست از صحابی سرایا افضل و اقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه
حدیث ششم اِذَا اجْتَمَعَ الْعَالَمُ وَالْعَابِدُ عَلَى الصِّرَاطِ قِيلَ لِلْعَالِمِ اِدْخُلِ الْجَنَّةَ وَنَعِّمْ
 بِعِبَادَتِكَ وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ هَذَا فَاشْفَعْ لِمَنْ احْبَبْتَ فَإِنَّكَ لَا تَشْفَعُ لِأَحَدٍ إِلَّا شَفَعْتَ فَقَالَ الْعَالِمُ
 الْاَنْبِيَاءُ مَعْنَى اِیْن سِت که فرمود حضرت رسالت مرتبت و نبوة منزلت صلی الله تعالی علیه وسلم در روز قیامت و قیامت
 بر بل صراط بنشیت حضرت خالق فسح و نشاط عز خلقه عالم و عابد سرود برای مرور از این راه
 نیز شوق جمع آیند آنگاه بفضل و رحمت حضرت جهان پناه عز و عود بجای فرمان رسد که بخت سرایا نعمت داخل شود
 بر بركت عبادت که در دار دنیا در اسم آن یزد و جهد تقدیر رسانیده امروز در سرای عقبی و رحمت معلی درازان
 و نعمت عیش و عشرت بکن و فرمان رسد بعالم حامل که ایستاده باش در اینجا بر ایستاد و توقیر پس شفاعت
 بکن برای کسیکه دوست میداری شفاعت کردن در حق او پس بتحقیق حال این است که تو در حق هر کسیکه شفاعت
 خواهی شد بلاشک قبول شفاعت خواهی شد پس آن عالم بفضل و کرم حضرت معلی و منعم عم انعام در اینجا برای عرض شفاعت
 در حق بر ایستاده خواهد شد و در آنوقت تقاضای شفاعت از امیر اکرام و رسل عظام علی نبینا وعلیهم الصلوٰة و السلام خواهد شد
 رِوَاةُ اَبُو الشَّيْخِ فِي التَّوَابِ وَالْذَّلِيلِ فِي الصِّرَاطِ عَنْ اَبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ رِوَايَت
 کرده است این حدیث را حضرت محدث بزرگ حضرت ابو الشَّيْخِ و روایت کرده است محدث سرایا گرامی حضرت
 دلیلی در کتاب خود که سَمِی بَغْرُذُوسِست از صحابی مکرم و مقدس انفس حضرت عبد الله بن عباس رضی الله تعالی
 عنه **حدیث ششم** الْعَالِمُ اَمِينٌ فِي الْاَرْضِ رِوَاةُ اَبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ رِوَايَت
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَعْنَى اِیْن سِت که فرمود حضرت پیغمبر سرایا با فضائل و کرامات ابر علیه الصلوٰة و السلام که عالم باطن
 بر روی زمین امین حق تعالی است یعنی چنانکه بر دایم اشیای نفسیه امانت می دهند همچنین از طرف
 حق تعالی فنون علم و حکمت که در ذات عالم با عمل است و دو یعنی است در ذات او نهاده شده و چنانکه شخص این

در متلعات آمانت بلا رضای صاحب آن شیء تصرف نمی تواند کرد و برین قیاس عالم با عمل نیز علمی بغیر از
استرضای حضرت مولای معلما غلوه نمی تواند گفت روایت کرده است این حدیث را محدث نجسته
سیر حضرت ابن عبد البر در کتاب خود که مسمی بعلم است از صحابی در فرخی و فرزندگی ایمان و اسلام سرایا
یر الله از حضرت معاذ رضی الله تعالی عنه و عن **حدیث** **العالم و المتعلم شر یکان فی**
الخبیر و سائر الناس لا خیر فیهم رواه الطبرانی فی الکبیر معنی این است که فرمود حضرت پیغمبر
نجسته و همایون سیر و سرایا شرافت و خیر علیه الصلوة و السلام که صاحب علم و تعلیم و صاحب تلذ و تعلم هر دو شریک
اند در سود و بهبود و علم که حق تبارک و تعالی در علم موضوع نموده و تمام مردم و جمیع ناس سوامی عالم و متعلم بیفایده
اند و در باب صلاح و فلاح یا بی بیقاعص روایت کرده است این حدیث را محدث مکارم نشانی حضرت طبرانی
در کتاب خود که مسمی بکبیر است **عن ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه** از صحابی در مقام عبادت و طاعت حضرت
رب معلی جل سموه سرسبز یا حضرت ابی الدرداء رضی الله تعالی عنه **حدیث** **العالم سلطان فی**
الأرض من وقع فیہ فقد هلك معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر شفیع روز محشر عاصیان بهیسان
اصغر و اکبر علیه الصلوة و السلام که مرد عالم حجت حق تعالی است بر روی زمین که در حقیقت سر اسر بر کبیر خلافت
اسود و احمر غالب است پس هر که در افتاد در سلطان الهی که سرایا غالب است پس تحقیق که بلاك شد یعنی هر که با علم
وین و دانای یقین مقابلت و مجادلت نمود و یا امانت و حقارت او نمود و با تحقیق بهلاکت رسید **رواه الدیلمی**
فی الفردوس عن ابی ذر رضی الله تعالی عنه روایت کرده است این حدیث را محدث فضائل کامی
حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی بفر دوس است از صحابی سرایا از کی و انوار حضرت ابی ذر رضی الله تعالی
عنه **حدیث** **ساعة من عالم مثلي على فراشه ينظر في عليه خيبر من عبادة العباد**
سبعين عاما معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر سرایا مقدس و معطر علیه الصلوة و السلام که بقدر وقت یک ساعت
از اوقات و ساعات عالم تقوی سات و موع آیات در حالیکه تکیه عیش زده و شکار فرارش آرام و بتر
راحت خوش فرجام نشسته باشد در حالیکه نگاه تامل و تفکر میکند در حقایق علم و دقائق فهم خود بیشتر
و پسندیده است نزد یک حضرت حق جل و علی از عبادت عابد که آن عابد تا هفتاد سال در مراسم عبادت
ملک علام غنم ملک قسب نام نایند **رواه الدیلمی فی الفردوس عن جابر رضی الله تعالی عنه**
روایت کرده است این حدیث را محدث سرایا نامی حضرت دیلمی در کتاب خود که مسمی بفر دوس است از صحابی
فضائل ناظر و با شرافت با هر حضرت جابر رضی الله تعالی عنه **حدیث** **اغدا عالما او متعلما**
او مستمعاً او محباً ولا تكن الخامسة فتهلك **رواه البزار و الطبرانی فی الأوسط عن ابی بکر رضی**

رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر قدس اشرف و سرور اول و آخر علیه الصلوة و السلام که
 ای شخص ترا بایه که صبح کنی یعنی چون وقت صبح در آید و از حالت خواب که همسرمات هست برخیزی و خود را داخل نماز
 زندگان نمایی بایه که حال تو ازین احوال فلاح و فوز اتصال اربعه بیرون و جدا نباشد یا عالم باشی که تعلیم دانش
 دین و تادیب پیش اسلام برین بخلایق حضرت خالق علایق جلست صفاته نمایی و یا مستعلم باشی که تعلم علوم دین و فروع
 یقین از علمای ابرار و دانایان اختیار نمایی و یا سماع علم دین باشی که از فضلا دین و یقین استماع فوائد ایمان و قواعد
 اسلام فیض نشان سازی و یا محب و دوست دار علم و علمای باشی و مباشر در حالت خامه که سومی این حالات فیض سات
 اربعه مذکوره باشد که اگر چنین باشی که بغیر از احوال متعال اربعه مسطوره حالت خامه داری پس بر یقین دان که ملاک تویی
 که سوامی این حالت صد آیات عالتی دیگر محبوب و محبوب حضرت و دفع کروب و سجود هر مروب جل مرتبه نیست روایت کرده
 است این حدیث را محدث فیض اختیار حضرت بزار علیه الرحمة و محدث کرامات تو امامانی حضرت طبرانی در کتاب خود که مسمی با وسط
 است از صحابی سرایا برکت اشاره و یکسر کرامت بشاه حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنه حدیث است **إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ**
يَحْتَاجُونَ إِلَى الْعُلَمَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ يَزُحَرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَقُولُ لَهُمْ
مَتَّقُوا عَلَى مَا سَأَلْتُمْ فَيَكْتَفُونَ إِلَى الْعُلَمَاءِ فَيَقُولُونَ مَاذَا أَتَقَوْنَ فَيَقُولُونَ مَتَّقُوا عَلَيْهِ كَذَا وَ كَذَا
فَهُمْ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ فِي الْجَنَّةِ كَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا رواه ابن عساکر عن جابر رضي
 معنی اینست که فرمود حضرت پیغمبر عالی کبر و مقتدا ای اهل عالم از خالات تا خاد علیه الصلوة و السلام بدستیک اهل
 جنت بر آئینه حاجتمند و احتیاج مند تعلیم علماء در جنت خواهند شد و بیان این حقیقت برین طریقت است که تحقیق
 اهل جنت بفضل حضرت مطهری حجت مشرف و مستدزیات قدس آیت و رویت ذوالنوار و برکت حضرت الکبر سجد و جل قدسه در
 روز برکات افزون یوم جمعه خواهند شد پس شهنشاه بالاتفاق و ملک الملوک علی الاطلاق بر بندگان خواهد فرمود که بخواهید
 ازین انچه میخواهید آن هنگام بندگان حضرت ملک و الجلال و الاکرام بسوی علمای عظام توجه و التفات خواهند کرد و بجنبان آن
 کرام سلک خواهند داشت که درین ساعت پرتفعت از حضرت که دو سفرت عم غفرانه چه مسالمت داریم و چه سوال نمایم پس
 بطرف دعوت و عون یرود و کار غز امتنان علماء ابرار سائلین را تعلیم خواهند داد و که از حضرت قدس ذو غر و نور و بالانوار
 در حق حضرت اکرم الغامه چنین و چنین الغامه و اکرام بخواهید پس آید میان احتیاجمند و حاجت پابند
 بسوی علماء اختیار در جنت خواهند شد چنانکه محتاج می باشند بطرف علماء سراپا فضلا در دنیا روایت
 کرده است این حدیث را محدث صدق مظاهر و صفاتناظر حضرت ابن عساکر رحمه الله تعالی علیه از صحابی اقتحار
 صادر و بر سفاخر حضرت جابر رضی الله تعالی عنه و صاحب **حکامیه** حافظان مقصص تواریخ
 و ناقلان حکایات صداقت اثبات و کذب تنسیخ حکایتی فضائل بشری و قصه نوید اشارتی آورده اند

که در عهد غرت بعد شاه پر نور ایمانی و سلطان سراپا محمود از انوار اسلامی و ایقانی شاه اسمعیل سامانی که ملک
 ملک ماوراءالنهر و سلطان ولایت خراسان و سعت بهر بوده است روزی عالمی در علم و عمل پر عالمی بنابر
 استحصال مقصودی و برای استقصای مطلوبی پیش آن شاه سلطنت پناه و راعی ادب مکرم علما و نزد آن
 سلطان عظمت دستگاه و داعی مراتب تعظیم حکما و فضلا آمد شاه اسمعیل بحسن اعتقاد یکد داشت و بهما یون عقیده
 که علم آن بر عرصه حال خویش می افروخت در احترام و اکرام آن عالم ذو فضائل عظام پیش آمد و بعد دریافت سبب
 آمدن آن دانا بزرگ و بینا ترگ حاجت آن علوم آیت را با پنج رسانید و از مقام آرزو در درجه ابرام در کشید
 و هنگام وداع بیت اکرام آن عالم علام هفت کام مشایعت نمود شبانه بیاطن عاقلانه در معامله روحانه حضرت
 خلاصه زمانه و سلاله آوانه جناب رسول فرزانه و نبی یگانه و شفیع مستی خاک مخلوق عاصیان صلی الله تعالی علیه و سلم
 بجواب بخت بیدارند دید مصرع زیبای مراتب خوابی که به زبیداری است **بیدار در زمانه ندیدی کسی را**
 در خواب اگر خیال تو گشتی مصور و با فضل الهی تعالی صفاته و تبارک رحمة گلهای شریف و از مار کمرایم
 و منایف از گلزار و چین زار دیدار آن افضل روزگار بدامن حال و جان بر چید **نظری خوشن چشم**
 ما فرموده روی خود را بنور خود نمود **بهر عالم جمیل بیدار شد** حضرت او جمال چون نبود **و حضرت**
 رسول حمید و نبی مجید بان بخت سمیع ارشاد فرمود که ای اسمعیل که بهدایت و فضل رب جلیل جل جلاله کمی از
 علمای امت مرا معظم و مکرم داشتی من از حضرت معطی رحمت و جناب مکرم مرحمت عم نواله درخواستم
 تا ترا در هر دو عالم عظیم و کریم دارد و تو هفت قدم در عقب آن عالم فضل بهم پر کرم رقتی و عا کرم تا
 هفت تن در سل تو بادشاهی کنند و فرمان روای نمایند و بنایت عجیب الدعوات و کرم پذیرنده عرض
 ساجات هر دو دعار باره تو ستجاب شد و بذروه معلای قبول شرف یاب گردید **دعا های**
 بلب مانا رسیده **ندای فاستجبا شنیده** **بهر کرم حضرت بنده نواز و بفضل جناب مستحق گذارش**
 نیاز تعالت صفاته قضیه سلطنت و واقع حکومت این جهانی شاه اسمعیل سامانی بیکرت آن دعا **بهر دعا**
 رسا زیاده از آن شد که حضرت رسول مبایات مشمول و افتخار موصول و جناب نبی حبیب و مقبول
 بارگاه خلافت مسجود و رازق معبود عز سلطانه صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده بود که هشت تن از اولاد
 آن شاه سعادت ششمن لباس سلطانی مجلس و زیبا و برینست خاقانی فرزند و زینت اقر اگر دیدند
بیا که چاره ذوق صنور و نظم امور **بغیض بختی اهل نظر توانی کرد** **قیاس باید کرد**
 که شجره حلیقه اعزاز و اکرام علم و علما بچه مرتبه شمر ثمرات مبایات و شرائف میشود و خیال باید نمود که گلشن
 گلزار تو قسیر و احترام فضلالی دین بهما یون فرجام بکدام رتبه از مار آور گلهای سعادت و منایف میگردد

و حضرت موفق خیر و سعادت و جناب منعم مباحات و کرامات عم نواله و جل جلاله توفیق قدس شناسی علم
و علماء دین و استعدادهم و فراست مقدار سنجی فضل و فضلا ایمان و یقین رفیق همگنان گرداناد و برب العباد
خداوند بکین روشن ز نور خود دل مارا چه بسوی خوش تن گردان دل پر خاقل مارا چه اینهمه مفاخر
و مناقب و جمیع حقایق فضائل مناصب که زیب ترقیم و برزیت نگارش تضمیم یافت و افعات علماء ربانی و حجاب
و حالات حکامی روحانی و سبحانی بود که ترغیب توقیر و تعظیم آنها نموده آمد و تحریریں با کرام و مکرم شان گفته شد
هر مومن را باید که شرایط اعزاز مسطورہ و لوازم اکرام مذکورہ بشوق جان و دل و ذوق صداقت حاصل تقدیر سازند
و مودی سازد که انشاء الله تعالی الخلاق بالاحقاق والاتفاق سعادت دارین و کرامت نشایتین درین حادث
پریب و زین حاصل است و متواصل و مفاخرت و مباحات کونین درین خصلت مملو از شرف و مبراز نقص
و شین شامل است و واصل مشغومی

چو فضل نبی بر همه مردمان
بدریا همه ماهیان صبح و شام
چو ماه شب چارده بر نجوم
بفصل علم آنکه ره طی نمود
ز اهل زمین مورد رفاها
و بی درس علمی چو آنکه نمان
هند دانش حقہ دین اندر و

بود فضل عالم بر زاهدان
و عا می کنند اهل چرخ و دین
بعاید بود فضل اهل علوم
بر آنکس که آموخت علم هدی
خدا و فرشته و اهل سما
بر آنکه تعلیم دین میدهند
خدا و حق هر که خواهد نکو

بتحقیق از بهر احلام دین
بخواهند بخشش برایش مردم
یقین دان که شد وارت ثنیا
خدایش بر ہی سوی جنت شود
همه ماهیان هم دعا میکنند
بود بر زبیدی شب بدان

و نه دانی و نه پنداری که چنانکه عزت و اعزاز دوی و کرامت و اکرام نبی نسبت عالمان اختیار و باصاف
دانایان ابرار ضرور است و متعظم و واجب است و مستلزم بچنان بسببات علماء مساو شرات و خوبالات جو
و باصافات فضلی باریا نمود و باطل و دنیا بود و جاه و عزت جستجو نیز مرغی و سلوک باید داشت و مصروف
و مبدول شاید پنداشت فی تی بولی که نور را هم نور شو بانار نار جای گل گل باش جانی خار خار
بالین طاعنه طاغیه و فیہ باغیه موافق مقتضای احوال و حسب اقتضای حسران و بطلان اشمال او عمل
باید نمود و در معاملات کاسات روایق ناخوش ذوایق عادت مناسب صفات زیان و نقصان
سگالش باید بود و لیکن قاعده سیاست و قانون سعادت را موافق ضابطه شریعت و مطابق این
سنت در کار باید آورد و در معامله شاید نمود که عالمی فطرت را نگاه تند بر ارگشتن است و نیست ممت
رالت سو مند فی کالاه الامام و مقتضای العظام فی مرتب تقریر طبقات الانام کیفیت التقریر و کتبه
بعضی محتات الی رابو الامام فی راعی عظم الجینایت و صغیرها و محال القایل و المقول و فیہ النصا

قال مستأخ الشرايع عليهم الرحمة والرضوان التعزير على مراتب اشرف الاشراف وهم العلماء
 العلوية بالاعلام وهو ان يقول له القاضي بكفي انك تفعل كذا فينزع جديبه وتعزير الاشرف
 وهم الامراء والداهاقين بالاعلام والجرالى باب القاصي والخصومة في ذلك وتعزير الاوسط
 وهم السوقيين بالاعلام والمجر والحبس وتعزير الاخسة بهذا كله وبالصرب كذا في النهاية
 وفي التلخيص التعزير وهو التاجيب دون الحد واصله من العز بمعنى الروع والمنع ثم التعزير
 قد يكون بالحبس وقد يكون بالصنع وتعزيرك الاذن بالكلام العنيف وقد يكون بالصرب
 وعن ابي يوسف ان التعزير باخذ المال يجوز للسلطان ولم يذكر كيفية الاخذ فارى
 ان ياخذ فميسكه وان ينس عن ثوبه يضربه الى من يرى وفي مشكل الآثار شرح البار
 التعزير بالمال كان في ابتداء الاسلام ثم نسخ وفي الشرح ابي اليسر التعزير بالشتم مشروع ولكن بعد
 ان لا يكون قد فاكذا في الزاهد في ثم التعزير على اربعة مراتب فتعزير الاشراف كالدهاقنة
 والقواد وغيرهم بالاعلام والجرالى باب القاصي والقواد جمع قائد وهي من رؤساء الحسك
 وتعزير اشرف الاشراف كالفقهاء والعلوية بالاعلام فقط بان يقول القاضي بكفي انك
 فعلت كذا لا تفعل خاتمة كفة انه علماء كرام وفقهاء عظام ودراتب تعزير طبقات انام كيفية تعزير وكيفية حواله كرده
 شود بسوى راي امام پس امام را بايد كه نگاه كند در عظم جنایت و صغر آن و در حال گوینده و حال آنكس كه گفته شده است
 و حش یعنی جنایت كنده و نیز گفته اند شراخ شریعت عليهم الرحمة والرضوان كه تعزیر بر چند مراتب است یکی تعزیر اشرف اشرفان
 و آنان علماء و سادات اند باعلان است و اعلان اینست كه بگوید و راقاضی كه مرا خبر داده اند كه تو اینچنین میکنی پس آن
 اشرف اشرف نترس میشود بهین كلام و دیگر تعزیر اشرفان كه آنان امر او و همقانان اند باعلام است و كشیدن ایشان را
 بدروازه قاضی و خصومت كردن ایشان در آن جنایت و سوم تعزیر مردم میانه است و آنان بازاریان اند باعلام و كشیدن ایشان
 بهای قاضی و حبس كردن و چهارم تعزیر فرومایگان این همه مذکور و بزرگ و كوچك كردن همچنین است در بنایه و در عالم گیریت تعزیر و آن
 ادب دادن است كم تر از حد و اصل تعزیر از عز است بمعنی زجر و منع پس تعزیر گاهی می باشد به حبس نمودن و گاهی می باشد
 بر و گردانیدن و كوش جنبانیدن جنایت كنده را به كلام سخت و گاهی می باشد بزدن و مروي است از ابو یوسف كه تعزیر باخذ
 مال جائز است در سلطان را و لیكن ذكر نكره و امام ابو یوسف کیفیت اخذ را پس گمان من آنست كه سلطان اخذ مال كند پس نگاه دارد
 آن مال بعد از آن اگر ناسید شد از توبه اش صرف كند از انبوی هر كس كه مناسباند و در مشكل آثار شرح الابار است كه تعزیر بالمال بود در
 ابتدای اسلام پس منقوح گشت و در شرح ابي اليسر است كه تعزیر به شتم مشروع است ولیكن این شرط كه آن شتم قذف نباشد
 همچنین است و زاهدی پس تعزیر چهار مرتبه است یکی تعزیر اشرف مانند همقان و ثوآد و غیر ایشان باعلام و كشیدن بیاب قاضی

و قوادح جمع قائم است و قائم از امیران لشکری باشد دوم تعزیر اشرف اشرافان نامند
 فقهاء و سادات که تعزیر ایشان فقط اعلام است و اعلام این است که بگوید قاضی آن جنایت کننده که را خبر داده اند
 که در چنین کرده باز چنین کمال مناسب نمود و تقاضای مقام بچنین زیبایی رود نمود که بنده از آیات قدسیات
 کتاب قدیم و برخی از اوامر فیض مظهر صحیفه سراپا مستحق تعظیم و تکریم و بعضی از احادیث گوهر صفات سرور انبیا و پیاره
 از کلمات آلی سمات افسر فرقی اولیا و اصفیا صلی الله تعالی علیه وسلم که در حق علمای شریعت و در باب فضل و اشرار
 وارد شده اند بسبک ارقام انتظام دهد و در سبک رقم قلم برایش انبیاء میاراید تا بهر بنده گان جلای دانی
 ازین سبک خاصه بفرازد و بعقل و دوش مطالعه کنندگان پیش فهم و دانش علم درین حقیقت حاصله افزونی
 است مثل الذین حملوا التوراة مثل آنکه تحمل کرده شدند توریه را یعنی حکم شده که بزرگ کلیف احکام تورات
 بردارند ثم لم یحملوها پس بر نداشته اند آن بار را و بعد خواندن تورت قناعت نمودند آنچه در وی بود
 کار نکردند کتلی انحرار بحمل همچو مثل دراز گویی است که بر وارد کشف آگمتا بهار از علم یعنی ریختی برد
 در حمل آن دازان نفسی ندارد همچو بهر دو که قدسیت میخوانند و بدان منتفع نمی شوند **مستثنوی**

| | | |
|-------------------------|---------------------------|---------------------------|
| گفت لیزد بحمل اسفار ما | بار باشد گان نباشد چنان | علمای اهل دل حالشان |
| علمای اهل تن حالشان | علم چون بد دل زندیاری بود | علم چون بر تن زندیاری بود |
| چون بدل خوانی رختی گیری | چون بکل خوانی سیه ساری | بکس بد مثل است کز زده شد |

مثل القوم مثل گروه یهود الذین کذبوا لئلا تکذب کردند باینکه الله حجت های خدا را که دلیل بوده بر نبوت
 محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و الله لا یهدی و هدایه فلاح نمی نماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که
 بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود آن میگویند نحن ابناء الله و احبواوه و لاف میزنند که کن قبل
 الحجة الا من كان هوذا و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم
 ان انا سامن القوم بدستیکه بعضی مردم از امت من یستفقون فی الدین نزدیک باشد که تفقه
 کنند و فقیه شوند در دین و یقرءون القرآن و یجوزون قرآن را یعولون ناتی الامراء فخصبت
 من دنیا هم میگویند که می آیم امرای پس میگیریم چیزی از دنیای ایشان و تعزیر لهم
 بدنیایا و گوشت میگیریم از ایشان باوین خود و لا یكون ذلك و نمی شود و راست نمی آید جمع کردن
 میان تفقه در دین و تقرب به امر او سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسارت گاه بچستی امن
 القتاد الا الشوک چنانکه چیده نمی شود از قتا و مگر خار و آن درختی است خاردار که میوه ندارد و لک لک
 لا یجتنی من قریبهم الا همچنین حاصل کرده نمی شود از قرب امر مگر خسارت و وبال و زیان با

که زبان بیان و تعبیر از آن کوتاه است و این معنی از حذف استثنای مفهوم میگردد و مستثنی حذف کرد و بقدر
مقام قال گفت محمد بن صالح بشدید بار که شیخ بخاری و مسلم و ابوداود و احمد است ثقة مأمون عقیق
سنن کاظمه یعنی لفظاً گویا که میخواهد از آن مستثنی که حذف کرد گنایان را یعنی حاصل نمی شود و نمی کند از قرب ایشان
مگر ذنوب و خطای او در حذف کردن آن اشارت است بآنکه زبان در صحبت ایشان چنان و چندان
است که بیان نتوان کرد و رواه ابن مسکویه روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و سنن خود و عن
عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم بلغوا عني ولو آية
برسانید یعنی بامت از جانب من دین و شریعت را اگر چه آیتی باشد ظاهر از آیت قرآن است ولیکن دلالت
بر ساندن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و شتهر است و حاملان او بشمارند و حق سبحانه
متکفل حفظ او شده و هر گاه که امر کرده شده باشیم ما بر ساندن او بر ساندن احادیث بطریق اولی مأمور
باشیم و بعضی از آیه کلامی مراد از آنست که مقید است فائده شریعه را و علامت است بر عظیم معنی که مراد داشته
است بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
ازین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من و اگر چه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث به تبلیغ
آن بود که قرآن را احتیاج به تبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد و حدیث لقاع بن یسری و حکایت
کنیه و خبر دهید با آنچه بشنوید از بنی اسرائیل و لا حرج و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان
یا مراد آنست که نیست در حدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجود احتیاط در رعایت اتصال سند نقل از عدل
ثقة ضابطه چون سابق از خواندن تورات و نوشتن آن منع کرده فرموده بود که مگر تمیزید شما
در کار دین خود و کتاب خود که دست تورات نیز نید رخصت کردند پس از آن و فرمودند که اگر قصص
و مواعد و امثال که از ایشان بشنوید و بدان حدیث کنید شرایع و احکام که منسوخ است مانعی نیست
و در کتاب ایشان آیات غریبه و وقایع عجیبه است که می توان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح
نقل و سند مسأله رود نیز غم نیست چه مقصود عبرت و ایقاز است و این باب وسعتی دارد و بر قیاس
آنکه گفت اند عمل حدیث ضعیف و فضائل اعمال جائز است کذا قالوا و من کذب علی متعمداً
فلیتبعه مفعلاً من النار و هر که دروغ بربندد بر من آنچه من گفته ام بمن اسناد کند
پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش و درج مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث
و دروغ بر بستن بر آنحضرت اگر چه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جمله کبائر است
باتفاق و امام محمد جوینی و امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم مجنونان کرده و قومی

وضع حدیث بقصد ترغیب و ترہیب بخیز کنند و این مذہب خطاست و حق آنست که وضع حدیث و روایت حدیث
 نوموع حرام است مگر بیان وضع روایات بخاری و عن سمرہ ابن جندب و المغیرہ بن شعبہ
 قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم سره و مغیره کہ دو صحابی مشہورہ میگویند کہ فرمود حضرت
 صلی الله تعالى عليه وسلم من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين کسیکہ
 حدیث کند از من بحدیثیکہ گمان می برد کہ آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان و در حکم
 ایشانست زیرا کہ چون اعانت کاذب کرد و شریک شد اوراد اتباع کذب در وزیران و سیرمی بضم یا و فتح آن
 هر دو روایت است بضم معنی ظن و فتح بمعنی علم و علم نیز اینجای بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین
 بکذب آن شرط نبود ظن کذب کافیت و بعضی گفته اند کہ بلکہ باحتمال کذب و شک و شبه در آن نیز روا باشد ثواب
 آنست کہ بمجرد احتمال جانب کذب ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکہ اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است
 و اگر در جانب کذب بود جائزنی و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و طایر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز
 است و الله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تشنیه بر دو روایت است و بر تقدیر تشنیه مراد راوی و مروی عنه است
 رواه مسلم و عن ابی هریرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
 وسلم ان اول الناس يلقى عليه يوم القيامة بدرستیکہ نخستین مردی کہ علم کرده شود بروی روز
 قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مرویت کہ شته شد در راه خدای تعالی یا بی
 پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس عترتہ نعمتہ پس می شناساند الله تعالی آن
 مرد را نعمت خود را کہ بروی عطا کرده و در بعضی نسخ نعمه بصیغه جمع آمده و اول صحیح تر است بحسب روایت قرنها
 پس می شناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فقال لما عملت فيها پس میگوید وی تعالی
 بائمه پس بگو کہ چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فيك حتى استشهدت میگوید امیر کازار
 کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکہ کشته شدم در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی
 دروغ گفتی کارزار نکرده تو خالص از برای رضای من و لکنک قاتلت لان يقال جري و لکن کارزار
 کردی برای ریا خلق و نام آوری خود تا گفته شود کہ فلان دلیر است فقد قيل پس به تحقیق گفته شد و یقین
 تو غرض خود را و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه میطلبی ثم امیر به فصب علی وجهه
 پسترا کرده شود و فرشتگان از جهت وی کہ بشید اورا بر زمین پس کشیده میشود حتی القي فی النار
 تا آنکہ انداخته میشود در آتش و وزخ و رجل تعلم العلم دیگر مردی کہ آموخت علم را و علمه و آموزنده
 آنرا و قرأ القرآن و خواند قرآن را قال فی به فخره نعمه فخرها پس آورده میشود اورا پس می شناساند

ایمان بی آن و چون وقت نماز درآمد واجب شد علم با حکام اصول و آموختن و چون رمضان آمد واجب شد تعلم احکام
صوم و هرگاه که مالک مضاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة اگر بیش از آن مرد و تعلم نکرد و عاصی نباشد و چون
زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن آنچه متعلق با حکام زن و شوی است واجب گردید و علی بن القیاس و صوفیه
گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفوس و خواطر و تفصیل آنست و هر طائفه محل بر علمی کرده که مخصوص است
و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس اسد است
اعم و اشمل باشد و واضح العلم عند غیر اهل و نهاده علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مراد از نقل
اخذ از غیر الجواهر و اللؤلؤ و الذهب است همچو در کردن اندازنده خوکان است گوهر و مروارید و طلا را
رواه بن ماحبه روایت کرده است این حدیث را تا خرش ابن ماحبه و زوای البیهقی فی شعب الایمان
الی قولهم مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و قال هذا احادیث مشهورة
مشهور و اسناد ضعیف و گفت بیهقی این حدیثی است که متن مشهور شده است در میان مردم و اسناد
او ضعیف است و قد روی من اوجه کثیرا ضعیف و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است
این حدیث بوجه و طرق متعدده که هر ضعیف اند اما شک نیست که چون بطریق متعدد روایت کرده شد است
بعضی بعضی قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوی پیدا خواهد شد و عن ابی هريرة عن رضى الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم من سئل عن علم علمه كسبه يرسده
شود از علمی که میدارند آنرا تم گفته پست بوشید آن علم را انجم یوم القیمة بالجایم من نادر
بکام کرده می شود و در دمان اواز آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضرور است و کسی دیگر از علما
نباشد که بیان کند آنرا و مانعی صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود روایة احمد
و ابوداود و الترمذی و ابن ماحبه عن انس و عن کعب بن مالک که صحابی مشهور است
از شعراء اسلام و یکی از آن سه تن که تخلف کردند از غزوه تبوک قبول اقتاد تو بایشان چنانچه
منطوق قرآن مجید است قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم من طلب العلم
لیجاری به العلماء هر که طلب کند علم را تا برای کند علما در محبت و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با
علما و مساوات و مفاخرت نماید بدان او لیجاری به السفه یا از برای آنکه تاجهال و نزاع کند با علما
و بجزر آن را بوشک اندازد ایشان را او یصرف به و جوع الناس الیه یا از برای آنکه بگرداند
روی های مردم را بسوی خود و حاصل کند از ایشان مال و جاه و صرف کند آنرا در کار دنیا و شهوات نفس
ادخله الله النار هر که علم را از برای مجر د این اغراض طلب دارد و در آورد او را خدای تعالی در آتش دوزخ

و اگر حکم جبلت و طبیعت مشربی از ریا و داعیه نفس باشد معذورت و احترام از آن در حکم تام مقدور و این حکم ندارد
 چنانچه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده است و گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری تشریف
 و عزیز که متضمن حکمتها باشد حادث گرداند بی اختیار و داعیه از نفس آدمی بوجود آید که بانی تکلف و تردد آن چیز بوجود
 آید چنانچه در وجود فرزند داعیه شهوت و مردوزن آفریده اند که بی اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم و داعیه
 نفسانی پدید آمده تا بقوت باعنه بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الهی ناصر و معین حال آن بنده گردد از آن
 نیز برآورد **تَعْلَمُ الْعِلْمَ غَيْرَ اسْمِ الْعِلْمِ** ان یكون الله که فرموده اند این معنی دارد و نسأل الله العافیة رواه
الترمذی و ترمذی ماجة عن ابن عمر و عن ابی هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال
رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم من تعلم علما مما يبتغى به وجه الله لیسک
 بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی و رضای او متبسیست آن که آنچه
 بوی وجه الله توان اراده نمود سزا نیست که آنرا در طلب متاع دنیا منحصر گردانید **یا مفروش دنیا که بسی**
 سود نکرد؛ آنکه یوسف بزرگوار بفرخته بود یا مراد آن آنست اگر علمی باشد نه از علوم دین و آنرا وسیله دنیا
 سازند مذموم بود بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیه محرمیه مکروهیه نبود طالب علمی بود که در تحصیل معاش
 و عروص و قافیه و قسام شعر جد بسیار می نمود و میگفت که من دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم
 نه علوم دین را و طبیبی مشعل این سخن از بعضی زهاد و علما نیز نقل کرده و الله اعلم لا یقوله الا لیصیب
 به **عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا** بیاموزد آن علم را مگر از برای که برسد بسبب و وسیله این علم متاعی را از دنیا و اینجا
 دلالت است بر آنکه حرمان از سعادت ثواب الهی بعلت انحصار طلب علم در اجابت عرض دنیا و اگر مشوب و مخلوط
 بران باشد و نیت عمل و ترویج دین نیز دارد بر انداز آن ثواب نیز باید انغم از مرتبه کمال تمام محروم باشد
 کم **يَجِدُ عَرَفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ** نیاید آنکس بوی بهشت را و قیامت یعنی در اینجا تفسیر عرف که بفتح
 عین مهله و سکون را بمعنی بوی خوش و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آن کس از در آمدن بهشت پس
 مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان که اصلا عذاب نه بنیده و ابتدا به بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل
 و احادیث آمده است و بعضی گفته اند که چون بندگان را در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان
 رسانند تا از هموم و حشت آن مقام و موقوف راحت یابند و دلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین
 بوی خوش محروم باشد و بعلته بخار معصیت و محبت دنیا حکم فرکوم گیرد رواه احمد و ابی داود و ابن
ماجة و عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى
عليه وسلم اتقوا الحديث عني الا ما علمتم پرنیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزی را

که میدانید بقیه اینها غالب که از من است تا در وسطه دروغ بستان بر من نغیبت من کذب علی من بعدی فلیتبعوا
 مفعداً لمن النار پس کسی که دروغ بر بند و برین میده و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دروغ
 رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابن مسعود و جابر و لم یذكر و ذکره ابن ماجه بن کلامه را که الترمذی و جابر و لم یذكر
 علیه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم من قال في القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار
 کسیکه گوید تفسیر قرآن برای عقل و قیاس خود بی آنکه مستندی از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش
 و فی روایتی دیگر و روایتی اینچنین آمده من قال في القرآن بغير علم کسیکه گوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبعوا مقعداً من
 النار رواه الترمذی و عن جندب بن جهم و عن دال و عن نضر بن عبد الله بن ابي و ابو ذر غفاری است و لیکن غالب فکر می کنند
 و مناقب می کشند و در بعضی مواضع نوشته شده است و جندب بن عبد الله بن جهمی است که حسن اصری و محمد بن سیرین
 از وی روایت دارند و جندب قشیری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند که مشهور است که وی علقی است قشیری و در بعضی نسخ مضاجع
 قشیری است تا در حدیث که ام می ازین سخن مراد است و الله اعلم قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم من
 قال في القرآن برأيه فاصاب فقد اخطا و هر که گوید در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در یاد حق را
 پس تحقیق خطا کرد یعنی اگر چه در واقع حق و ثواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این
 بر عکس حال مجتهد است که اگر چه خطا کند بر صواب است بمعنی نیل ابر و ثواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد و محتمل آنکه یک تفسیر است و یک
 تاویل تفسیر آنکه هر کس که مراد حق همین است این معنی خبر نقل از امیر اهل تفسیر که برسد بدان بخت رسالت صلی الله علیه و سلم و است نباشد
 و تاویل آنکه بطریق احتمال کهید که تواند و این باشد و این خبر بطریق موافقت قواعد عزیمت و قوانین شرع و است و الله اعلم رواه
 الترمذی و ابو داود و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم المراء
 بسم و الحمد و ده في القرآن كفر جدال و نزاع و قرآن کفر است یعنی تردید است که کفر
 کشد و بعضی گفته اند که مراد برادر اینها شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه
 احمد و ابو داود و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ضمير جده یا راجع است به و
 ابن شعيب یا باب و این اسناد بیانی دارد و در بعضی جا گفته شده است قال سمع النبي صلى الله
 علیه و سلم قوماً يتداولون في القرآن گفت عمرو بن شعيب از پدر از جد که شنید آنحضرت قومی را که تدافع و مناقض میکنند
 در قرآن و جدال و نزاع می نمودند و ان فقال ليس گفت آنحضرت انما هلك من كان قبلكم بهذا بلال نشند کسانی که پیش
 از شما بودند و نگریان صفت ضروء الكتاب الله بعضه ببعض و زد کتاب خدا را بعضی از بعضی میدگر دن ناقض میان آیات و گفته اند
 که این آیه مخالف آن آیه است و آن مخالف این یا مراد طوطی بعضی آیات است بعضی عدم تمیز میان حکم و تشابه و محتمل و همین
 و مانع و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود انما نزل کتاب الله ليصدق بعضه بعضاً

در تفسیر و تاویل

و فرود نیامده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعضی را بعضی را فلا تکلذ بوا بعضه ببعض پس
تکذیب نکنید بعضی را از بعضی که علمه منهُ فقولوا ایس آنچه بدانید از کتاب خدا و برسد علم شما به آن
گویند و بیان کنید و ما جهلکم فقولوا الی عالمه و آنچه ندانید و نرسد به آن علم شما پس بسیارید که از این است
او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه و سلم و بعضی گفته اند که مراد عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد
مر واه احمد و ابن ماجه و عن معاویه قال ان النبی گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
نهی عن الاخلو لمات نهی کرد از خلوطات جمع خلوط بضم هزه و سکون غین و خلوط بی هزه نیز آمده کلامی
که در خلط انداخته شود کسی را به آن و آنرا سخلوطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمند
ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهیج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام است و بعضی گفته اند
که بطریق جزا مکافات باشد چنانکه دیگری را در سخلوط انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد و حکم جزا است
سینه مثلاً جائز است چنانکه امام شافعی رحم با امام ابو یوسف در مجلس مارون رشید کرد و الله اعلم مر واه
ابو داود و عن سفیان ان عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال لا کعب روایت است
از سفیان ثوری که امیر المومنین عمر بن الخطاب گفت کعب احبار را من از باب العلم کیستند خداوند آن
علم یعنی آنها که مالک عالم اند و روح یافته است علم و ایشان مستحق آن شده اند که ایشان را از باب علم توان خواند
و رب چیز مالک خیر مستحق آنرا گویند قال گفت کعب الذین یعملون بما یعلمون از باب علم آنکسانی اند
که عمل میکنند با آنچه علم دارند قال گفت عمر بن الخطاب فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چه
چیز بیرون آوردند و بیست و برکت علم را از دلهای علما قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشد علم را از دلهای
علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و شیاد دنیا و گفته اند الطمع یغیر الا سواد ذبا ما طمع شیر از رنگس
می سازد و با طمع کلمه حق گفتن دشوار است طمع بند و دفتر زحمت بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگو
لمع سبب حرف است و هر سه تهمی از آن نیست مرطعاً نهی و منقول از شیخ ابو العباس مری قدس سره
که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد بکنند و افتاد و از مردمی که مرامی شناخت بصف در هم چیزی
فریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من بگیرد و تلف آواز داد که السلامه فی الدین تبرک الطمع
فی الخلق من رواه الدارمی و عن الاعمش ابو محمد سکیمان اسدی کوفی از سوالی است
عن بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وی از وی خلافت و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان
ثوری و ابن حنیه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام مشهور بعلم حدیث واقع و قرات بودند
و سید حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود بر پدر که چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت

نزد ایدیلج الحواتی و بود اعش که فوت شد از وی تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین
 بود و مات سنه ثمان و اربعین و مات و در وی تشیی بود و مناقب او بسیار است و بعضی او را سید محمد شین گفته اند
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفْتُ اعْشَ كَرَاتِ بَعِينَ سِتْ كَفْتُ مَغِيرَةَ خَدِصِ اللَّهِ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفَةُ الْعِلْمِ النَّبِيَّانِ أَفْتُ حَمْدُ فَرْمُوشِي سِتْ وَابْنِ دَرْحَقِيقَتِ تَنْبِیْتِ بَرَجَنْبَابِ اَزْ مَبَاشَرَتِ اَسْبَابِ
 که موجب انسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متابعت آن چنانکه امام شافعی رح گفت
 شَكُوتٌ إِلَى وَكَيْعٍ سَوْحَظِي فَأَوْصَانِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي فَإِنَّ الْعِلْمَ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلُ
 اللَّهِ لَا يُعْطَى لِعَامِي وَأَضَاعَتْهُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَهْلِهِ وَمَنَاعَ وَهَلَاكُ كِرْدَانِ دِينَ عِلْمِ اَنْسِيتْ
 که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آنرا بغیر اهل علم و قابل آن رواه الذاریجی مُرْسَلًا وَهَنْ الْأَحْوَصُ بْنُ حَكِيمٍ
 تابعی است ابنس را و عبد الله بن بشیر را دیده و از انس شنیده و سند او ضعیف است و امام احمد گفته که وی هیچ نمی آید
 و این معنی گفته که بسین تشیی و ابن حدی گفته می توان نوشت حدیث او را و پدر او حکیم بن عمر صحابی است عَنْ أَنَسِ قَالَ
 سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ كَفْتُ پِرسید روی پیغمبر اصلی الله علیه وسلم عَنْ الشَّرِّ اَزْ بَدِي يَامَرْوَمٌ يَدِي اَزْ بَدْتَرِينَ مَرْوَمٌ كَمْ
 کسانند و این معنی موافق تر است بجواب و در هر کج گفته که شر یعنی بدی و بد و بدتر بیاید میگویند فلان شر الناس
 و میگویند شر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز به معنی آید میکی و نیک و نیکتر و سابق حدیث ناظر در معنی اخیر است
 فَقَالَ بَسْ كَفْتُ أَخْضَرْتُ لَا تَسْكُونُ عَنِ الشَّرِّ پِرسید از شر و سَلَوْنِي عَنِ الْخَيْرِ و پِرسید از خیر یَقُولُ لَهَا
 تَلَا كَفْتُ أَخْضَرْتُ این کلمه را سه بار و در آنوقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر طایفه مخصوص بدی
 بر خاطر شریف خوش نیاید و بعد از اظهار کراهت چون بیان شر الناس را خیل الناس را نیز ذکر فرمود برای ترس
 و تلانی آن کراهت شتم قَالَ پِسر فرمود اَلَا اِنَّ شَرَّ الْكَلْبِ شَرُّ الْبَشَرِ الْعُلَمَاءُ دَانَا و آگاه باشید که بدترین
 بدان علما اند و اِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خَيْرُ الْعُلَمَاءِ و بدستیک نیکترین نیکان علما اند زیرا که علما ماثبوعاتند
 و خلق تابع ایشان پس بدی و نیکیشان در خلق بشیر سرایت کند که از مردم و دیگر رواه الذاریجی و عَمْرُو
 ابْنِ الدَّرْدِ قَالَ اِنَّ مِنْ اَشْرَرِ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَدِيسِيكُ اَزْ جَمْلَةِ بَدِيسِيكُ
 مردمان نرد خدا از وی قدر و مرتبت روز قیامت عالم لَا يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ عالمی است که فائده نیگیرد از علم
 خود و عمل نمیکند بدان و در بعضی نسخ لَا يَنْتَفِعُ بِصِفَتِهِ مَجْهُول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالم که نفع برده نمی شود
 بعلم وی ترک تعلیم و تدریس و تحفیفات ترک امر معروف و نهی منکر رواه الذاریجی و عَنْ زِيَادِ
 بْنِ حُدَيْرٍ بَضْمَ هَا وَفَتْحَ دَالٍ مَهْلَتَيْنِ وَ سَكُونِ تَحْتَانِيَةِ اَسْمَاءِ كُوفِي تَابِعِي سِتْ شَنِيد اَزْ عَمْرُو عَلِي وَ شَنِيد
 اَزْ دِي شَعْبِي وَ غَيْرُهُ قَالَ قَالَ لِي عَمْرُو كَفْتُ كَفْتُ مَرَامِرِ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ هَكَذَا تَقَرُّ

مَا يَهْدِيهِ إِلَّا سَلَامٌ أَيَا مِ شَنَاسِي كِه چَیْزِ شَیْکَنَدَن بِنَا سَلَامَنی رَا وِیْرَان مِکِنَدَن اَز اَو هَر مَعْنی شَکَسْتَن
 بَیْشْتَن نِیْزَ کِه وَ اِیْنِ مَعْنی نِیْزَ مَسَابِیْ سِت قُلْتُ لَا کُفْتُ زِیَادِن حَیْزِ شَنَاسَم قَالِ یَهْدِ مَهْ زَلَهَ الْعَالَمِ
 کُفْتُ عَمْرِی شَکَسْتَن بِنَا سَلَامَنی رَا فَرِیْدِن عَالَمِ وِگَنَاهِ کُرْدِن اَو وَ جِدَالِ الْمَنَافِقِ بِالْکِتَابِ وَ جِدَالِ وَ تَزَعِ کُرْدِن
 مَنَافِقَانِ کِتَابِ خُذَا اَز بَرایِ اَعْمَا وِ دِیْنِ اِسْلَامِ وِ دِ حُکْمِ جِدَالِ مَنَافِقَانِ سِت جِدَالِ وَ تَزَعِ مَبْتَدِیْ بِشَبِّ بَاطِلِ
 وَ تَاوِیْلَاتِ زَاوِیْغِه کِه بَاعْثِ شُکْ وَ تَشْکِیْکِ وِ دِیْنِ مِی شُود وَ حُکْمِ الْأُمَّةِ الْمُضِلِّیْنَ وَ حُکْمِ کُرْدِنِ اَمْرِ اِجْرَا کِه
 کِرَاهِ کُنْدَن گَانِ خُلُقِ اَنْدِرِ وَ فُتْقِ هَوَا وِ شَهْوَاتِ خُودِ وِ جِیْرَ وِ کِرَاهِ دِیْگَرَانِ قَبْرِ بَوَالِغِ اَنْ رَوَاهُ لَدَ الْاِمَامِی وَ عَنِ اَبْنِ
 سِیْرِیْنِ نَامِ اَو مَحْمُودِ سِت اَز کِبَارِ تَابِعِیْنِ سِت وِ پِیْرِ اَو سِیْرِیْنِ کَاتِبِ اَنْسِ بِنِ مَالِکِ سِت وِ عِلْمِ دِیَا اِیْتِمِی بُوْد وِ جِیْرَیْ غَرِابِ
 اَو دِیْ وِ دِیْنِ یَا بِنَقُولِ سِت قَالِ اِنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِیْنِ کُفْتُ اِنْ عِلْمِ کِتَابِ سُنْتِ دِیْنِ سِت اِیْنِ قَوَامِ وَ ثَبَاتِ دِیْنِ بَدِیْ
 قَانْظَرُ وَاَعْمَنْ تَا خُذُوْنَ دِیْنِکُمْ کَیْسِ نِگَاهِ کُنِیْدِ وِ پِیْنِیْدِ کِه اَز یَکْ کِسِ مِیْگِیْرُ وِ جِیْرَ اِشَارَتِ بَا اِهْتِمَامِ وَاِحْتِیَاطِ وِ
 مَعْرِفَتِ عَالِ اَو دِیْ وِ دِوْثُوقِ وِ دِیَانَتِ وَ حَفْظِ وِ دِرْعِ وِ سُنْتِ تَا بِنَا یَدِ کِرْفَتِ اَز هَر کِه رَوَا یَتِ کُنَدِ حُضُوصًا اَرَا بَ غَضْضِ
 اَهْلِ هَوَا وِ بَعْثِ کِه دِیَانَتِ نَدَارَنَدِ وِ بَرایِ تَرْوِیْجِ مَذْهَبِ خُودِ وَ ضَعِ وَا فَرَا نَمَا یَنْدِرُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَ عَنِ اَبِی هُرَیْرَةَ
 قَالِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ حُبِّ الْحُزْنِ پِنَاهِ جُودِیْدِ بَحْثِ اَز حُبِّ الْحُزْنِ
 وَ حُبِّ بَضْمِ جِیْمِ وِ تَشْدِیْدِ بَارِجَاهِ سِرْ بَرِیَا وِ رَوْدِ وَا طَلَا قِ کِرْدِه شُدِ وِ حَصِیْثِ بَرِ دَاوِیْ اَرَحِیْثِ بُوْدِن اَو مَقْعَرِ مَانَدِ چَاهِ
 قَالُوا کُفْتُ مَحَابِیْ یَا رَسُوْلُ اِمْدِ مَا حُبُّ الْحُزْنِ وَ حِیْثِ حُبِّ حُزْنِ وِ پِیْرِ اَو سِت اَز اَنْ قَالِ وَا دِیْ فِیْ جَهَنَّمَ فُتُوْدِ
 دَاوِیْ سِت وِ دِوْخِ کِه یَتَعَوَّذُ مِنْهُ جَهَنَّمَ کُلُّیَوْمٍ اَرْبَعًا مَرَّةً پِنَاهِ مِیْجُوْدِ اَز اَنْ دِوْخِ هَر رُوزِ چَهَارِ
 صَدَبَا اِیْنِ جِیَانِ قَبِیْحِ وَ شَنِیْعِ وِ حُوشِ سِت کِه دِوْخِ خُزُوْیْ پِنَاهِ مِیْجُوْدِ چِه جَامِیْ دِوْخِ خِیَانِ وِ پِنَاهِ حِیْثِ
 دِوْخِ کُنَا یَتِ سِت اَز غَا یَتِ شُدِتِ وِ مَحْنَتِ وِ دِوْیْ یَا مَو حَقِیْقَتِ تَعَوَّذُ سِت بَرِ بَانَ وِیْرُ وِ دِ گَارِ تَعَالِیْ
 قَادِرِ سِت کِه دِوْخِ رَا سَمْحِنِ وِ اَرْدِ جِنَا نَحْجِه اَز طَوَابِرِ اَیَاتِ وَا حَادِثِ مَفْهُومِ مِیْگِیْرُ وِ دِ قَبِیْلِ کُفْتِنَدِ صَحَابِیْ رَسُوْلِ
 اِمْدِ وَّمَنْ یَدْ خُلُقَهَا کِه مِیْ دَرَا یَدِ اَنُوَادِیْ رَا قَالِ الْقُرْآنُ الْمُرْکُوْنُ بِأَعْمَالِهِمْ فَرَسُوْدِیْ دِرِ اَسَدِ
 اَو رَا قُرْآنِ خَوَانَدِ گَانِ یَا کُنْدِ گَانِ بَعْلِ مَامِیْ خُودِ وِ قَرَابِ عَالِمَانِ وَ مَتَعَبِدَانِ نِیْزِ طَلَا قِ مِیْ یَا یَدِ چِه عِلْمِ
 اَز قُرْآنِ حَاصِلِ مِیْگِیْرُ وِ دِوْ عِبَادَتِ بَحْکَمِ اَو سِت رَوَاهُ التِّرْمِذِیْ وَ لَکَذَا ابْنُ مَکْجَه وَ زَادَ فِیْنَه وَ زِیَادَه
 کِرْدِه سِت اَبْنِ مَاجَه دِرِیْنِ حَدِیْثِ اِیْنِ کَلَامِ رَا وَا نَّ مِنْ اَبْغَضِ الْقُرْآنِ اِلَیَّ الشَّذِیْنِ نِیْزُ وُزُوْنِ
 الْأَمْرَاءِ بَدِیْ سَتِیْکِه اَز جِهْلِ دِشْمَنِ وَا شَتِه شُدِه تَرِیْنِ قُرْآنِ سُبُوْحِیْ خُذَا اَنْ کَسَانِیْ اِنْدِ کِه طَلَا قَاتِ
 مِیْکُنَدِ وِ صَحْبَتِ مِیْگِیْرُ اَز اَمْرَا اِیْنِیْ بَحْیْثِ طَمَعِ دِیَانَتِ اَز حِیْثِ اَمْرِ مَعْرُوفِ وَ نَهیْ مَنْکَرِ یَا بَطْرِیْقِ صِیْرِ
 وَا کِرَاهِ وِ دِفْعِ شُرُوْا یَزَا یِ اِیْشَانِ قَالِ الْحَا زِرِیْ اِیْنِیْ اَلْجُودَةُ کُفْتُ سِت مَحَارِیْ کِه اَز اَو یَانِ حَیْثِ

و نام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از حمزه بن محمد بن سید مائت سنه خمس و تسعين و مائت و
 بمرابرا جابران و ظالمان اند و نار و نندگان بر او دین و شریعت احکامات الهی و تعالی منها و عن علی
 رضی قال قال رسول الله ﷺ الله علیکم یوشع ان یأتی علی الناس زماناً تزویج است که بگوید
 بروم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمُهُ باقی نماند از دین مسلمانان مگر نام وی و علم بوی
 و از عمل اثری نه و لا یبقی من الکفر ان الا رسمه و باقی نماند از قرآن مگر رسم و آیین وی و مراد
 بر رسم قرآن تجوید حروف و اتفاق الفاط بی فکر و تدبر در معانی و عمل با و امر و نهایی آن مساجد هم
 عامه مسجد های ایشان آبادان است که گرد می آیند در وی نه از برای عبادت و ذکر حق و درس
 علم چنانکه فرمود و بهی خراب من الهکس و حال آنکه آن مساجد ویران است از عبادت و علم
 و عبادت و علما و هم شر من تحت اذیم السماء و دانشمندان ایشان بدترین مردم اند
 که زیر آسمان اند و ادیم آسمان و زمین که و بهای آنها و ظاهرا نهان است من عندهم تخرج الله
 از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین با عانت ظالمان و شتمکاران و فتنه و نعوذ
 و باز هم در ایشان باز میگردد و فتنه گردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند
 هر که خلق خدا را بسیار و تادل مخلوق بدست آورد خدای تعالی همان ظالم را بروی گارد تا و مار را
 روزگارش بر آرد و رواه الله فی شعب الایمان و عن زیاد بن لبید صحابی انصاری بیرون آمد
 بسوی آنحضرت بکه و بود با و تا هجرت کرد و عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر حضرت موت روایت میکند
 از وی خوف بن مالک و ابو الدرداء و مات فی اول ایام معاویه قال ذکر النبی گفت زیاد بن لبید
 یا و کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیئاً چیزی را از فتنه و ابتلا فقال لبید فرمود آنحضرت ذاک عند او ان
 ذهاب العلم وجود آن فتنه و ابتلا نزد وقت رفتن علم است از عالم قلت گفتم یا رسول الله فکیف
 یدهب العلم چگونه میرود علم و نحن نقرأ القرآن و حال آنکه ما میخوانیم قرآن را و سیدانیم احکام آنرا
 و نقرأه ابناکم و میخوانیم احکام قرآن را و سیدانیم آنرا پس آن خود را و یقره ابناکم و سیدانیم
 هم و میخوانند پس آن خود را الی یوم القيمة تا روز قیامت همچنین سلسله علم میرود فقال
 امک یا زیاد پس گفت آنحضرت بگریه ترا مادر تو ای زیاد آنکست که از آنکست که از آنکه راجع
 بالمدينة بدستیک بودم من بر اینه گمان می بروم ترا و اما تر و بفهم تر مروی در مدینه عجب که مقصود
 از کلام من تفهید و گمان بروی که قرآن و علم عبادت از محرومانند و دانستن آنست که هر خواننده و دانست
 عمل کرد و اینچنین نیست او کثیر هذه اليهود و النصارى یقرؤن التوراة و الانجیل

کبریا خوانده یعنی فاحشه ظاهر و هوید که نافرمانی رسول است یضاعف له العذاب و تو کرده شود و مراد از عذاب
 محققین و برابر آنکه زن دیگران را باشد چنانکه ایشان زشت ترست و کان ذلک علی الله یسیرا
 و هست این تضعیف عذاب بر خدای تعالی آسان و من یقنن و هر که مداومت کند بطاعت منکون از شما
 که از واج پیغمبر اید و فرمان بردار و سرسوقه مرخای او فرستاده او را و عمل صالحا و بکنه کاری پسندید
 و شایسته نوازهات و اجزها به هم او را مرد او مرتکب دو بار یکبار برای طاعت خدای و یکبار برای طلب
 خوشنودی پیغمبر و اعتدالها و آماده سازیم برای آن زن رنقا اگر نیکو روزی نیکو و دشت زیاده بر
 خرد و یا نساء النبی ای زنان پیغمبر لستن نیستن کما جحد من النساء مانند یکی از زنان امت چه شمار
 فضل بسیار است بر سایر نسوان این اتقین اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید فلا تخضعن پس نرمی
 و فروتنی نکنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گوید فیطمع الذی پس طمع کند در شما آن کسی فی قلبه
 مرض در دل او بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فخور و کفن فکما تفرقا و گوید سخن نیکو و پسندیده و دور
 از ریت و قرن فی بیوتک و قرار گیرید در خانه های خویش و لا تبرجن و اظهار پیرایه ها نکنید تلبس
 انما هلیة الاولی چون اظهار زنان در ایام جاهلیت اولی که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن از زنان ادریس
 بود تا وقت نوح علیه السلام واضح است که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بود که زنان لباسها
 بر و اید یافته پوشیده خود را بر دامن عرض کردند و جاهلیت آخری میان عیسی و محمد است علیها الصلوة و السلام
 و معنی آیت برین وجه گفته اند که محرمید در زمین چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی و آقین الصلوة
 و پیادارید نماز را که اصل طاعات بدنیست و آیتین الزکوة و بدید زکوة را که شرف عبادت ماله است
 و اطعن الله و فرمان برید خدای را در فرایض و سرسوقه و پیغمبر او را و سن انما یرید الله جز این
 نیست که میخواهد خدای لیدن هب عنکم الذریر تا به برد از شما گناهان را اهل البیت ای زنان پیغمبر علیه
 السلام و یطهرکم تطهیرا و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانید فی صاحب کشف فرموده که این
 آیه دلیل است بر آنکه از واج نبی صلی الله تعالی علیه و سلم از اهل بیت وی اند و در وسیط از حکمه نقل میکند
 که مراد از اهلیت از واج پیغمبر اند صلی الله علیه و سلم بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در بطریق محبت
 تغلیب است بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در میان ایشان بوده در زاد اسیر آورده قولی که عام است بر از واج
 و اولاد او و در احقاق از امام ابو منصور ماتریدی نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر
 دلالت بران دارد که اهلیت از واج باشند اما از عایشه رضی الله تعالی عنها و ام سلمه و ابوسعید خدری
 و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کردند که اهلیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم

و در اسباب تزلزل آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من برگشت
 که برای فرش و می افکنده بودم نشسته فاطمه رضی الله عنها در آنجا بخت پسر بنوسات با گوشت بخت
 آورده حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزند آن ترا بخوان تا برین خوان با ما هم کاسه شوند چون
 طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم فضله آن کلیم برایشان پوشانید و گفت خدایا اینها اهل بیت
 من اند حسرت را از ایشان ببرد ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود وزیر کلیم کردم
 و گفتم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من نه از اهل بیت تو ام فرمود که انک علی خیر و ازین جهت
 است که آل عبا برین بیخ تن اطلاق میکنند **اَلْاَعْبَاءُ سُرُورُ اللهِ وَابْنَتُهُ وَالْمُتَّقُونَ ثُمَّ سَبَّحُوا ثَلَاثًا**
 و در تفسیر و بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون
 وقت نماز باید و در خانه فاطمه رضی الله عنها بگذشتی گفتی الصلوة انما یزید الله لئیم ربکم انکم
اَهْلُ الْبَيْتِ وَطَهَرْتُمْ تَطْهِیرًا مِّنْ حَاجَتِكُمْ پس هر که خدمت کند با تو و مجادله نماید با تو فیه در باب عیسی
مِنْ بَعْدِ مَلْجَاؤِکَ پس از آنکه تو آمدی مِنَ الْعِلْمِ از دانشستن عیسی که رسول و بنده اوست فَقُلْ تَعَالَوْا
 پس بگو ایشان را که بیایید تا از برای ما بایده ندع بخوانیم **اَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَکُمْ** پس هر آن ما و پسران شما
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ و زنان ما و زنان شما و **اَنْفُسَنَا وَانْفُسَکُمْ** و تنهای ما و تنهای شما و **ثُمَّ نَبْتَهِلْ**
 پس چه کنیم و تضرع و دعا طلب کنیم بر یکدیگر **فَنَجْعَلْ لَّعْنَةَ اللهِ** پس بکنیم لعنت خدا را
 علی **الْكَاذِبِینَ** بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل تکذیب چون این آیت نازل شد حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم و فدخبر آن را طلبیده گفت هر چند ما و حجت می افزایم شما و عباد و نماز
 می افزایید اکنون بیایید تا ما بایده مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از سبطل ممتاز گردد و نصرت
 بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند روزی دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
 مسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن رضی الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب
 و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد از آن روان شدند و خواجہ عالم بایشان فرمود که چون من
 و عاقلتم شما آمین گوید از آن جانب ترسایان بعد از تا ملات فراوان از مبارکه پشیمان شده صلاح کار خود
 در صلح دیدند و باین عهد و برابر پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحف بر کشیدند چون همت ایشان سید عالم را صلی الله علیه وسلم بابل بیت بدید
 فواید بر شریف گفت که ای یازان او مبارکه این بزرگواران پیغمبر بخدا که من روی نامی بنیم که اگر از خدا و خواستند کوه ما را
 از مواضع آن زایل گردانند و یقین میدانم که اگر مبارک ایشان نبی یک تر سا بر روی زمین زنده ماند پس صلح کردند بر آنکه
 هر سال دو هزار طه بدو نوبت بدهند و سی هزاره پسندیده تسلیم سلمان نمایند برین منوال صلحنامه نوشته بنازل خود

بیت اهل بیت

باو نشسته حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر وفادار بخران باشم مباد که در دنیا حق تعالی ایشان را مسح گردانیده نقش بر آب
 فرو رنجی و جمال اهل بخران تا حصافه و سقفاهای منازل ایشان بپاک شدند و بد آنکه اطلاق اهل بیت بچند معنی آمده کسانی که در
 بیت برایشان زکوة گرفتن و ایشان بنو هاشم اند و این شامل است آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل عارث راضی اند
 اجمعین و گاهی بمعنی اهل و عیال آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده مثل مرزواج مطهرت را و بیرون آوردن نسائه آنحضرت از
 اهل بیت مبارکه است و مخالف است و سق ایه کریمه انما یرید الله لیزهیب عنکم الهمم اهل البیت و یطهرکم تطهیرا زیرا که
 خطاب ایشان است و اول آیه و آخر آن پس بیرون آوردن ایشان از آنچه در میان واقع شده بیرون می آید و کلام را از است
 و نظام امام محمد زکی گفته که این آیه شامل است بر نساء آنحضرت را زیرا که سابق آیه نذا سیکند بران پس بیرون
 آوردن ایشان از آن و مخصوص کردن بغیر ایشان صحیح نباشد و نیز گفته اند که اولی آنست که گفته میشود که اهل بیت
 اولاد آنحضرت و از و اج او و بنو حسن و حسین رضی الله عنهما از ایشان اند و علی مرتضی نیز از اهل بیت است
 بجهت معاشرت او بیت پیغمبر را و ملازمت او مروی اصلی الله علیه و سلم و گاهی اطلاق اهل بیت چنان آمده که معنوی
 میگردد و اختصاص آن با فاطمه و علی و حسن حسین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکنند از آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم میگذاشت بخانه فاطمه چون برای نماز فجر مسجدی آمد و میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیزهیب
 عنکم الهمم اهل البیت و طهرکم تطهیرا و ابن ابی شیبته و از امام سلمه آمده که بودم من نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر آستانه خانه اند پس گفت آنحضرت مرا کیسو شو پس من درون خانه رفتم پس بر آمد حسن و حسین
 پیش از آنحضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت علی را بگرفت خود و گرفت فاطمه را بدست دیگر و پاسبانید بخود و پیچید
 برایشان کلیم سیاه که پوشیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت خداوند اینها اهل بیت من اند و من کن لبوی خود و بنو
 آتش را و اهل بیت مرا و نیز از امام سلمه آمده که گفت آنحضرت این مسجد من حرام است بر هر حاضر از زنان و بر هر جنب از مردان مگر بر محمد
 و اهل بیت وی علی و فاطمه و حسن و حسین روایت کرده اند حدیث را بهیچ وجه تضعیف کرد و باجماع اطلاق اهل بیت برین چهار تن یک
 شایع و مشهور است و علماء در تطبیق این اقوال و توجیه این طلاقات گفته اند که بیت سه اند بیت نسب بیت سکنی و بیت ولایت
 پس بنو هاشم اولاد عبد المطلب اهل پیغمبر اند صلی الله علیه و سلم از جهت نسب اولاد جد تربیت میخوانند و
 میگویند خانه فلاطه بزرگ است و از و اج مطهره آنحضرت اصلی الله علیه و سلم اهل بیت سکنی اند و اطلاق اهل بیت
 بر زنان مرد حاضر و اعرف است نجس عرف و عادت و اولاد شریف آنحضرت اهل بیت ولایت
 اند و با وجود شمول اهل بیت تمام اولاد آنحضرت را علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم
 از میان ایشان بزرگ فضل و کرامت تعلق محبت و مودت ممتاز و مخصوص اند چنانکه متبادر از اطلاق
 اهل بیت ایشان اند و فضائل و مناقب و کرامات ایشان احادیث بیرون از حد و احصاء دارد شده

[illegible]

همچنین روایت کرده اند یعنی آنکه در آن نقش بر چهل یعنی دیگر آینه باشد و آن تفسیر او نقش مردان خطاست
 مگر آنکه پیش از تحریم تصاویر باشد چنانکه آنحضرت بن علی پس آمد امام حسن فادخله بکس در آورد آنحضرت
 او را آنحضرت بستر آمد امام حسین ندخل معی پس در آمد حسین بامن ثم جاء فاطمة بستر آمد
 فاطمه فادخلها کس در آورد آنحضرت فاطمه را آنحضرت علیه فادخله بستر آمد علی پس در آورد او را ثم
 قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا انما خواهد خدای تعالی
 مگر آنکه دور گرداند از شما پلیدی گناهان را ای اهل بیت نبوة و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی رواه مسلم
 وعن البراء قال لما توفي ابراهيم قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم ان له مخرجاً
 في الجنة گفت برابرین عازب که صحابی مشهور است هنگامیکه وفات یافت ابراهیم پس آنحضرت که از مازنی
 بود گفت آن حضرت که بدستیکم مراد شیر دهنده است و دهنده یعنی او را دهنده است در آورده اند و شیر دهنده
 را بروی گاشته و وی رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند تمام رضاع را تمام
 گردانیدن حق تعالی لذت جنت و نفیم آن مراد را گویند بجای رضاع است و الله اعلم بحقیقه الحال و موضع بعضی
 سیم و کسر ضاد معجمه است یعنی شیر دهنده و بفتح هر دو روایت است یعنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه
 قدس الله سرهم این حدیث اشارتی بر ترقی بعد الموت یافته اند و این سلسله مختلف فیهاست و مختار
 نزد این فقیر ثبوت آنست و الله اعلم مراده البخاری و عن عائشة قالت کنا ازواج النبی صلی الله
 تعالی علیه و سلم عند فاطمة عاتشه بودیم که از و اج پیغمبریم نزد آنحضرت فاقبلت فاطمة بکس
 روی آورد فاطمه را ما نحنی میثبتها بکسر میم من میثبت رسول الله ینها نبود و متناز نبود و دهنده
 روش و قنای فاطمه از روش و قنای پیغمبر خدا صلعم زیرا که وی رضی الله عنها شابه بود در سمت و مهیت و راه
 در و نش با آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم و در روایات آمده است که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم می آمد می ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد او را و چون آنحضرت نزد وی رضی
 الله عنها می آمد وی نیز همچنان میکرد فلما راها قال پس برگردید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا بابنتی
 فراخی و کشاد باد و دختر من ثم اجلسها بستر نشاند آنحضرت فاطمه را ثم سارتها بستر غنی گفت با و بی
 فیکت بکاء نشد دید ایس برگشت فاطمه گریستن سخت فلما راى حزنها سارتها الثانية بکس برگاه
 که دید آنحضرت اند و گین فاطمه را سخن گفت با وی پنهانی دوم بار فاذ اهی نضحک پس ناگاه فاطمه
 میخندید و این در ایام مرض موت یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله عاتشه میگویی پس چون
 برخاست پیغمبر خدا از آن مجلس سالتها عما سارتک پرسیدیم من فاطمه را و گفتیم از چیز سخنی پنهانی گفت با تو

قَالَتْ كَفْتُ فَاطِمَةَ مَا كُنْتُ لَا فَتَنِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَشَرٌ مُسْتَمِنٌ مِنْ كِبَرٍ كَذِبٍ وَاشْكَارٍ
 كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا فَاطِمَةَ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 مَسْتَدِرٌّ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 وَفَاتِ يَأْتِ أَخْبَرْتُ كَفْتُ مِنْ بَعْضِ بَاطِلٍ سَوَّيْتُ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 تَنَبَّيْتُ نَبِيًّا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 مَسْكَوْمٌ أَمَّا حِينَ سَأَلَنِي فِي الْأَمْرِ الْأَوَّلِ أَمَا نَكَلْتُمْنِي كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 كَانَ يُعَارِضُنِي الْقُرْآنُ بِسَبْطِيكَ أَخْبَرْتُ خَبْرًا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 قَسْرَانِ بِطَرِيقٍ مَدْرَسَةٍ جَانِبِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 مِي بُوْدَ وَانْتَهَ عَابِرُ ضَرْبِي بِهَذَا الْعَامِ مَرَّتَيْنِ وَبَدْرُ سَبْطِي جَبْرِئِيلُ مُعَارَضُهُ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 وَلَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ وَكَانَ نَيْرِمٌ مِنْ مَدَّتِ حَيَاتِي رَأْسِي كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 زَيْرٌ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 فَاتِي بِعَمَلٍ لَسْتُ لَكَ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 وَكَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 تَكُونِي سَيِّدَةً نِسَاءً أَهْلُ الْجَنَّةِ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 أَرْضِيَانِ زَمَانِ بَهْتِ أَوْ نِسَاءً الْعَالَمِينَ يَأْتِي سَيِّدَتُنَا الْعَالَمِينَ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 خَدَارُضِي وَشَاكِرُ بَاشٍ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 فَسَارَتْنِي فَأَخْبَرْتَنِي أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجْعِهِ فَبَكَيْتُ بِسُخْنِ بَهْنَانِي كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 مَرَاكِهِ وَفِي قَبْضِ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 الْجَنَّةِ أَوْ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 مَرَاكِهِ مِنْ نَحْتِينَ الْبَهْتِ أَوْ كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا
 رَوْدَازِ عَالَمِ مِيرُومٍ بِسُخْنِ خَدِيدِ مَنِّ وَابْتَعَهُ تَجْنِيفُ سَتِ وَبَشَدِيدِ نِزَارِ وَابْتَعَهُ تَجْنِيفُ سَتِ
 مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ هَذَا الْحَدِيثُ دَلَالَتُهُ دَرُودُ بَرِ فَاطِمَةَ بِتَمَامِهَا مَوْصُوفَاتُ حَقِّهِ مِنْ مَرَامِ
 وَاسِيَةٍ وَغَدِيدَةٍ وَحَالَةٍ بِهَيْئَتِهِ كَفْتُ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا كَرِهْتُمْ بِرَأْسِهَا

شاه که در ابرار منی الله عنها برایشان تفصیل داده است و در حدیث دیگر آمده که
 مثل فاطمه درین است مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر خود است و تواند که اختلاف
 این اجزاء بجهت تدرج اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار
 تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علماء عایشه را فضل نبند بر فاطمه
 از جهت آنکه عائشه پیغمبر در پیشش باشد و فاطمه با علی و لابد بمقام مکان پیغمبر اعلی و اشرف باشد
 از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که سن و تو و علی
 و حسن و حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهده بود و در زمان
 خلفاء اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی رحم و رفقا وی میگویند در اینجا سه مذاهب است
 اصح مذاهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عائشه رضی الله عنها و بعضی مساوات رفته و
 بعضی در توقف مانده و آنرا و شنی از خفیه بعضی شافعیه توقف مایل تراند و چون مالک را از ان پیچید
 گفت فاطمه بضعه من النبی فاطمه بجز پاره پیغمبر است و لا افضل علی بضعه من رسول الله احد
 و فضیلت نبی بنهم بر بجز پاره پیغمبر هیچکس را و امام سبکی رحم فرموده است که آنچه مختار ما و دین
 ما است آنست که فاطمه افضل است پس از وی مادرش خدیجه بعد از ان عائشه رضی الله عنها
 اجمعین و در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند و حق آنست که حیثیات مختلف آمده و بعضی علماء فضیلت
 بعضی کثرت ثواب اعتبار کرده اند ولیکن هیچکس بحسب شرف ذات طهارت و طینت و پاکیزگی جوهر
 بفاطمه و حسن و حسین نرسد و الله اعلم و عن المسعودی کبیر مسم و سکون سین بمکه بن محمدر
 بفتح مسم و سکون خاء معجم صحابه صغیر است و لاوت یافت بکه بعد از هجرت بدو سال
 قدم آورد بدین شهر عثمان بن عفان را روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 قال فاطمة بضعه منی فاطمه گوشت پاره من بضعه بفتح با و کسر ضا و معجمه پاره از گوشت و سبکی
 است لال کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود من اعضها اغضبني پس یکشنبه در
 آرد او خوش می آرد و از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی روایتی نبی ما را آنها بدی آید و خوش میگردد و از چهری که بر پیش
 آید و خوش میگردد و او را یوز نبی ما اذاها از او میگردد و از چهری که از او سرگیند او را متفق علیه و در روایات آمده است
 که عارث بن هشام برادر ابو جهل خواست که تزویج کند دختر ابو جهل را که نامش عذراء بود و بعلی بن ابی طالب
 و در روایتی آمده که علی خواستگاری کرد او را از عمو که عارث بن هشام است و اشاره کرد از ان حضرت علی علیه السلام
 فرمود هرگز اذن نکنم بآن و غضب آمد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمیکردم و نام حلال را و حلال نمیکردم و نام حرام را

ولیکن هرگز جمع نشود دختر و دست خدا و دختر و دشمن خدا و یک جانب علی مرتضی آمد و عذرخواهی نمود و گفت من هرگز
 نگفتم چیزی را که ترا خوش آمد یا رسول الله و مرا یحیی را طرقت کثیره است و عن زید بن از قثم صحابی مشهور
 غزوات بسید همراه آنحضرت کرده و اتفاق ابی بن سلول اظهار کرده و باعث نزول سوره اذاجارک لهذا نقون شده
 و وی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنهما قال گفت قائم مرسله الله صلی الله علیه و آله مسکن یومنا
 فینا خطیباً بماء یلعی حنا بین مکة و المدینة استاذ آنحضرت بخطبه روزی میان مایه موضعی که در اینجا
 آبی بود که خوانده میشد و او را حم بضم خا و تشدید میم و آن آب غدیر خم میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه است محض
 بضم جیم و سکون حاء مهمله و فاکه نام موضعی مشهور است فحمد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا و تائش
 کرد بروی و وعظ و مینمود و ذکر و تذکیر کرد و ثواب و عقاب خدا و رحمت و عذاب را و او شمر قال پسر گفت آنحضرت اما
 بعد الا ایها الناس افرحوا و انا و اگاه یا شیدا بایر دمان اما انا بشر یوشک ان یتأتیني رسول ربی
 نیستم من مگر آدمی تزدیک است که بیاید مرا فرستاده پروردگار من یعنی ملک الموت که جان ستاندن می آید فاجبت
 پس اجابت کنم و قبول کنم امر پروردگار را و در واقع قریب بود اهل آن حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم این قصه
 در آخر رمی الحجه بود بعد از رجوع از حجه الوداع و رحلت در بیع الاول و انا تارک فینکم الثقلین و من گذارنده ام
 در میان شما و متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول اند چنانکه بیان کند و ثقل بکسر شله گران و بار و بضم
 و بفتحین متاع مسافر و چشم و چیز نفیس مضمون اینچنین است در قاموس و گفته که در حدیث با معنی است و بعضی گفته اند
 که کتاب الله و اهل بیت را بان حجت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقل است که هر کس بار آن نتواند برداشت و جن
 و انس را نیز ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه بر او بار میکنند و متاع زمین اند که با ایشان هموست یا اعتبارات ایشان نیست حیوانات
 و کتاب و سنت نیز خوب عمارت زمین و صلاح عالم اند بعد از ان بیان کرد ثقلین را و فرمود اَوْ لَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ
 فِیهِ الْهُدَى وَالنُّوْرُ اُول ثَقَلِیْنَ قرآن است که در وی بیان راه رست است که لعبادت دنیا و آخرت میسازند
 و در وی روشنائی است یعنی بیان اعمال است که بدان راه روشن گردد باسانی بمنزل مقصود برسانند
 و نوزاد اسماء قرآن است فخذوا بكتاب الله و اسئلكم به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ و وزید
 بان و محکم گیرید آنرا و از دست ندهید فخذ علی کتاب الله پس بگیرد ما را و بر غلامید بر عمل و تنسک کتاب
 خدا و ترغیب فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بدان شمر قال و اهل بیته پیوسته آنحضرت
 دوم اهل بیت من اذ کرم الله فی اهل بیته یا مدینه هم شمارا خدا و می ترسانم از عقاب او بر تقصیر
 کردن شما در حق اینها اذ کرم الله فی اهل بیته مکرر فرمود این کلمه را برای مبالغه و تاکید و معنی اهل بیت
 معلوم شد و عمل این بر جمیع آن معانی دست است خصوصاً بر معنی آخر که محبت و تعظیم ایشان در رعایت حقوق

و سخن خانه آمده وطن آنست که این صحیف است کذا قالوا فقال انتم لکم انتم لکم پس گفت آنحضرت آیا
 اینجا کوک هست مگر گفت یعنی حسن میخواید آنحضرت بالکمال امام حسن را می طلبید اورا و گفت آیا آن
 کوک اینجا هست و کلمه بضم لام فتح کاف مخفف بچند معنی می آید یکی از آن معانی صغیر است اینجا یعنی مرا دست فکرم
 بگرفت آن جا و پس درنگ نکرد آنحضرت تا آن کوک آمد و در رسید یعنی در حالی که سید و چنانکه طاعت طفلان است
 حَقّاً عَسَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَةً تا آنکه دست در گردن یکدیگر افکندند هر یکی از آن یعنی آنحضرت
 و امام حسن صاحبش را یعنی هر دو یکدیگر پیچیدند فقال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اَحَبُّنِي اَحَبُّهُ خداوند ابراستی من دوست میدارم اورا فاحببهم دوست دار
 تو اورا و احب من یحبهم او دوست دار کسی را که دوست میدارم او را اللهم ارزقنا مُتَّفِقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ
 ابْنی بکونفتح با و سکون کاف در آخر محابی مشهور است نام افضح بضم نون و فتح فابن الحارث نقی است و احوال او
 مکرر نوشته شده است قال رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ گفت دیدم آنحضرت را
 بر منبر و الحسن بن علی فی جنبه و حسن بن علی در پهلوی آنحضرت بود و هو یقبل علی الناس مَرَّةً
 و علیه اخوی و حال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم یکبار و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی گاهی یکبار
 مردم می نگرید برای وعظ و نصیحت و گاهی یکبار وی از روی شفقت و محبت و یقول ان ابنی هذا
 سید و میگوید آنحضرت بشکایت این پسر من سید است گفته اند سید آنکه فایق باشد قوم خود را و یکی و بعضی گفته اند
 سید آنکه غالب نیاید بروی غضب وی یعنی حلیم باشد و اطلاق سید بر معانی بسیار آمده مری و مالک و شریف
 و فاضل و کریم و حلیم و مختل ایزای قوم و رئیس و مقدم و لعل الله ان یصلح به یکن فتنین عظیمین
 من المسلمین و امید است که خدا صلح دهد بوی میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان احب است از آنحضرت
 از تفرق مسلمانان دو فرقه فرقه حسن و فرقه معاویه و امام حسن بحق بود خلافت زیر کشش باقی ماند از سی سال که آنحضرت
 خبر داده بود بقول خود که اخلافه بعدی نشون سنه پس شفقت و رحمت بر امت جد خود اورا بران داشت
 که ترک ملک دنیا کرد و غبت در ملک آنجهان کرد و روایت کرده اند که گفت میخواهم که یک قطره خون
 از امت محمد رحمت شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر دو فرقه بر ملت اسلام اند با وجود
 آنکه یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت
 معاویه رواه البخاری و عن عبد الرحمن بن ابی نعیم بضم نون و سکون علین مهله تابعی زاهد و عابد
 فاضل ثقة است از عباد کوفه بود و همیشه بر سر سنگی صابر بود و حال آنکه او را گرفت و در خانه تاراج کرد
 در بست بعد از باز کرده روز پر آورد تا بکشد و اگر مرده باشد دفن کند و بدید که استاده نماز میکنند

پس مرداد و گفت بر و هر جا که میخواهی قال سمعت عبد الله بن عمر و سأل رجل عن المحرم
 گفت شنیدم ابن عمر و را و حال آنکه سوال کرده بود و او را مروی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال اشبه
 احسبه يقتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن گمان می برم که پرسید
 از حکم محرم که می کشد کس را یعنی اگر محرم کسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه
 یا بیج خبر لازم نمی آید قال اهل العراق يسألونني الذباب گفت ابن عمر اهل عراق می پرسند مگر از
 کشتن کس و قتل کردن ابن بنت رسول الله و به تحقیق کشته اند پس در خبر خدا را صلی الله علیه و سلم
 یعنی امام حسین را و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم همتا
 مرگنا فی من الدنيا الفتح نون و تشدید یا مفتوح حسن و طین دوریجان من اندازد دنیایجان یعنی
 رحمت و رزق آید و ولد را نیز ریحان با منی گویند و ریحان بمعنی گیاه خوشبوی و با منی نیز تشبیه
 اطلاق بر ولد می توان کرد و ریحانهای و ریحانهای بکسر نون و کون یا نیز روایت است
 و طیبی هم گفته که موقع لفظ من دنیا مثل قول اوست من دنیا کم و حدیث حب الی من و حکم
 رواه البخاری و عن انس قال لم یکن أحد أشبه بالنبی صلی الله علیه و سلم من
 الحسن بن علی گفت انس نمود هیچ یکی مانند تر با حضرت از حسن بن علی و قال فی الحسنین لیسوا
 کان أشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشابه ترین مردم به پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم یعنی نسبت به مردم دیگر خبر حسن که حسن مشابه تر بود از حسین تا سر و حسین
 پایان تر از آن رواه البخاری و عن ابن عباس قال ضمتني النبي صلی الله
 علیه و سلم الی صدره فقال اللهم علمه الحكمة گفت ابن عباس
 فراهم آورد و بهم پیوست مرا آنحضرت بسینه خود پس گفت خداوند تعلیم کن او را علم
 و حکمت معرفت حقایق اشیا و عمل بر آنچه من او راست و تقضی گفته حکمت راست
 کرداری و راست گفتاری و فی روایة غلاة الکتاب تعلیم کن او را کتاب الله که شامل
 نامه علم و حکمت است رواه البخاری و عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم دخل الخلاء و هم از
 ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوضار و فی الصلح خلا ایدست جای قوضت که وضو نکند پس نهادم من بر
 آنحضرت آب وضو را و وضو بفتح واد آب وضو این در شبی بوده است که ابن عباس در خانه حاله خود میبرد که از
 از لاج مطهره بوده است بیتیو تکرده بود آنحضرت به توبه بر خاست و ابن عباس خورد بود فلما خرج
 قال من وضع هذا ایس چون بر آمد آنحضرت از متوضا گفت که نهاده است این آب را

فَاخْبِرْ بِنَبِيِّ خِرَادِهِ شَدِيدِي كَفْتَنُ مَرُومِ خَانِهْ كِه ابْنِ عَبَّاسِ نِهَادِهْ سِتْ فَقَالَ اللَّهُمَّ فَقِهِ فِي الدِّينِ
 بَسْ دِهَاكَرْ دَاخْتَرْتْ وَكُفْتْ خَدَاوَنَدَاوَاكَرْدَانِ اَوْرَاوَرْدِيْنِ اَيْنِ عِلْمِ وَتَفَضَّلْ دَوَانَايِي ابْنِ عَبَّاسِ اَزْ اَنْجَا بُوْدُ
 سِتْ وَنِيَكْ خَدْمَتِي كِه اَنْخَرْتْ رَاكَرْدَايِنِ عَطَاشْتْ شَرَفْ شَدْ خَدْمَتْ بَايِدْ كِرْدُ كِه مَرْدَانِ اَزْ خَدْمَتِ يَحَايِي سِنْدِ
 مَسْفُوقْ عَلَيْهِ وَعَنْ اُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَأْخُذُ لَوْ اَوَّلَ حَسَنٍ يَقُولُ
 اللَّهُمَّ احْبِبَّهَا فَإِنِّي احِبُّهَا رَوَيْتْ مِيكِنْدُ اُسَامَهْ بِنِ زَيْدِ اَزْ اَنْ خَرْتْ مِيكَرْفَتْ اَوْرَاوَا مَامِ
 حَسَنِ رَا بَسْ مِيكَفْتْ خَدَاوَنَدَاوَا سَتَدَارِ اَيْنِ هِرْدُورَا نِيرَا كِه بَدَسْتِي مَنِ دُوسْتْ مِي دَارُمِ ايشَانِ زَايِدِ بِنِ
 حَارِثَهْ زَا مَوْلَايِ اَنْخَرْتْ وَتَبْنَايِ اَو بُوْدُ وَا سَامَهْ پَسْ اَو اَنْخَرْتْ بَعْدِ اَزْ دُوسْتْ دَاشْتَنِ زَيْدِ رَا بَسْ اَوْرَا
 كِه اُسَامَهْ سِتْ دَرِ بِنِ مَرْتَبَهْ دُوسْتْ مِي دَاشْتْ كِه بَهْ اَمَامِ حَسَنِ يَكِي مِيكَرْدُ وَدُرْ مَحَبَّتْ شَرِيَكْ مِي دَاشْتْ وَنَخْبَانِ
 مِي فَرْمُودُ وَاوَرَا حَيْثُ رَسُولُ اللَّهِ مِيكَفْتَنْدُ بَكْسَرِ عَابَعِي مَحْبُوبْ وَبُوْدُ اُسَامَهْ كُوْدِي سِيَاهِي چِيَا كِه خَانِهْ
 زَاوَانِ مِي بَا شَدْنِ زَا اَنَكِهْ كِه تَرَا بَرِ مَنِ مَسْكِيْنِ تَقَرُّسْتْ وَ اَشَارُمِ اَزْ اَقْبَابِ مَشْهُورِ تَرَسْتْ وَ
 وَفِي رِوَايَةِ قَالَ وَدُرْ رَوَايَتِي كُفْتْ اُسَامَهْ بِنِ زَيْدِ كَانَ رَسُوْلُ اللَّهِ بُوْدُ بِيغِيْمِرْ خَدَا صَلِي اَبَدِ عَلَيْهِ وَا
 يَأْخُذُ بِي فَيَقْعِدُ بِي عَلَى فُجْدٍ مِيكَرْفَتْ مَرَا بَسْ مِي نَشَانْدُ مَرَا بَرَانِ حُوْدُ وَ يَقْعِدُ اَحْسَنُ
 بِنِ عَلِيٍّ عَلَى فُجْدٍ اَكَاخَرِي وَ مِي نَشَانْدُ حَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ رَا بَرَانِ دِيْكَرْ خُوْدُ ثُمَّ يَضْمُهَا بَسْ فَرْمُودُ
 هِرْدُورَايِي مَرَا حَسَنِ رَا بَا هِرْدُورَانِ خُوْدُ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْحَمْهَا فَإِنِّي ارْحَمُّهَا پَسْ مِيكَفْتْ
 خَدَاوَنَدَا مِهْرَبَانِي كِنِ هِرْدُورَا نِيرَا كِه بَدَسْتِي مَنِ مِهْرَبَانِي مِيكِنْمِ هِرْدُورَا وَا اَلْجَادِي وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بَعْثًا وَامَرَ عَلَيْهِمْ اُسَامَةَ بْنَ زَيْدِ
 رَوَايَتْ كِرْدَايِنِ عُمَرُ كِه اَنْخَرْتْ فَرَسْتَا دُشْكُرِي رَا وَا مِيكَرْدَا نِيْدُ بَرَا نِ شُكْرِ اُسَامَهْ بِنِ زَيْدِ رَا فَطْعَنُ
 بَعْضُ النَّاسِ فِي اِمَارَتِهِ پَسْ عِيْبْ كِرْفَتَنْدُ بَعْضِي مَرُومِ دَرَا مَارْتِ اُسَامَهْ بِنِ زَيْدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي اِمَارَتِهِ پَسْ كُفْتْ اَنْخَرْتْ اَلْهَيْسِيْدِ شَمَا
 حَسَنِ مِيكِنْدِ دَرَا مَارْتِ وِي فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي اِمَادَةِ اَبِيْدِ مِنْ قَبْلِ بَسْ تَحْقِيْقْ بُوْدِ
 شَمَا كِه طَعْنِ مِيكَرْدِ دَرَا مَارْتِ پَرُومِي پِيْشِ اَزْ بِنِ اَشَارَهْ سِتْ بَا مَارَهْ زَيْدِ بِنِ حَارِثَهْ دُرْ غَزْوَهْ مَوْتَهْ
 بَعْضِ مِيْمِ وَ سَكُونِ وَاوَبُ وَا تَا فَوْقَانِيَهْ كِه اَزْ بِلَا دُشَامِ سِتْ بَا وَجُوْدِ اَنَكِهْ دُرُومِي خِيَارِ صَحَابَهْ بُوْدَنْدُ وَ زُوْدِ نَسَانِي
 اَزْ عَاثَهْ اَمْدَهْ سِتْ رَضِي اَللَّهُ عَنْهَا كِه نَفَرَسْتَا دَا اَنْخَرْتْ صَلِي اَبَدِ عَلَيْهِ وَ سَلَمُ زَيْدِ بِنِ حَارِثَهْ رَا وَ بِيْجِ
 شُكْرِي مَلِكْ اَنَكِهْ اَمِيْرِ سَاخْتْ اَوْرَا بَرَانِ وَا اَيْمُ اَللَّهُ اِنَّهْ كَانَ خَلِيْقًا لِلْاِمَارَةِ وَ سُوْكَنْدُ خَدَا بِي تَحْقِيْقِ
 بُوْدِ پَرُومِي سَلَوْرِ مَرَا مَارْتِ رَا وَا اِنَّهْ كَانَ لِيَكُنْ لِحُبِّ النَّاسِ اِلَيَّ وَ بِي تَحْقِيْقِ بُوْدِ مَحْبُوبِ تَرِيْنِ مَرْدَانِ

بسوی وَاِنَّ هَذَا لَمِنْ اَحَبِّ النَّاسِ اِلَيَّ بَعْدَكَ ودرستی این یعنی اسامه نیز از جمله محبوب ترین مردم است
 نزد من پس از پدر خود چون زید و غزوه موده شهید شد آنحضرت اسامه را امیر ساخت تا برود و آنان قوم انتقام
 پدر بگیرد و بزرگان مهاجرین و انصار که در ایشان از ابی بکر و عمر نیز بودند همراه وی نام زد کرد پس قومی درین
 سخن کردند که غلامی را سرور مهاجرین و انصاری سازند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انتهای این حال بیمار
 شد و در سر پدید اگر چه چون گفتگوی مردم رشتند سر عصاب پست و برآمد و بالای منبر رفت و خطبه خواند و گفت
 ایها الناس اکثرت نسی در بر حضرت غائب و مرثیوت رسید و این امر تمام نشد و در حدیث دلیل است بر جواز امارت
 مولی و تولیت صفار بیکبار و مفضل بر فاضل اگر مصلحت باشد مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ كَسُوهُ
 و در روایتی از مسلم مانند این است فِي اخِرِهِ و در آخر حدیث آورده است اَوْصِيكُمْ بِهِ وَصِيَّتُكُمْ
 شمار با اسامه که نیکی در دوزید بومی فَإِنَّهُ مِنْ صَادِقِيكُمْ بَدِئِي و می از جمله صالحان شماست
 و در روایتی آمده که فَاسْتَوَضَا بِخَيْرِ أَفْئِدَةٍ مِنْ خِيَارِكُمْ وَعَنْهُ قَالَ إِنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ مَوْلَى رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ
 نَذَرُوا لَكَ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ
 او را امیر خوانده بود و عرب پس خوانندگان را پس میخوانند و میراث میدادند حتی نَزَلَ الْقُرْآنُ تَأْكُلُهُ فُرُودُهُ
 قرآن که امر در نسبت کردن پس به پدر خود که متضمن نبی از نسبت بغیر پدر است و آن قرآن این آیت است
 که اَوْصِيكُمْ بِمَا نَحْنُ بِهَا بِرَبِّكُمْ بِمَا نَحْنُ بِهَا بِرَبِّكُمْ بِمَا نَحْنُ بِهَا بِرَبِّكُمْ بِمَا نَحْنُ بِهَا بِرَبِّكُمْ بِمَا نَحْنُ بِهَا بِرَبِّكُمْ
 که خواندن ایشان به پدران ایشان عدل تر و درست تر است و اگر ندانید پدران ایشان را پس برادران شما و
 موالی شما نَدَّ عَقَبُ الْأَنْزِلِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَهُمْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ
 عَرَفَةُ گفت جابر دیدم آنحضرت را در حج و می که حجة الوداع باشد روز عرفه وَهُوَ عَلَى نَاقَةِ الْفَصُولِ
 يَخْطُبُ وَحَالُ أَنْكَرُ أَنْخَرَتْ بَرْنَاقَهُ خُودَهُ نَامُ اَوْ قَصُومِي حُطْبَةٍ يَخْطُبُ وَهُوَ عَلَى نَاقَةِ الْفَصُولِ
 باشند و ناقة آنحضرت نه چنین بود بلکه خلقت وی چنین واقع شده بود و احتمال دارد که از قصوی باشد
 بعضی دور شدن که با قاضی الغایت میدوید فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ
 مَا إِنَّ أَحَدَكُمْ بِدَلِيلٍ لِي فَأَيُّكُمْ شَدِيدٌ أَمْ خَفِيفٌ أَمْ خَفِيفٌ أَمْ خَفِيفٌ أَمْ خَفِيفٌ أَمْ خَفِيفٌ أَمْ خَفِيفٌ
 گذارنده ام در شما چیزی را اگر بگیرد آنرا و عمل کنید بدان هرگز گمراه نشوید شما کتاب الله و عترتی
 کتاب خدا را و اهل بیت خود را و عترت قوم و خویشان و نزویگان مرد و اهل بیت وی تفسیر کرد
 آنرا بقول خود اَهْلُ بَيْتِي بِحَقِّهِ أَشَارَهُ كَرْدَنَ بَأَنَّهُ مَرَادُهَا مِنْ عَتَرَتِ انْخَصَ مِنْ قَوْمٍ وَاقْرَأْتُ أَنَّ كَرْدَنَ

حدیث نبوی ص ۱۸۹ و روایت الترمذی و عن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اتي نارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى بدستى من كذا رده ام و شما چیزی که اگر جنگ
 در زمین شما بدان چیز هرگز گمراه نشوید پس من احدیها اعظم من الاخری از ان دو چیز بزرگتر از دیگر است
 کتاب الله حبلى و محمداً من السماء الى الارض میگذارم کتاب خدا را و آن مانند رسی است دراز کرده شده از آسمان
 بسوی زمین و آنچه شده تا دست دران زنند و با آسمان قدس برآیند و عهد و امان اوست برای بندگان و عتق
 اهل بیتی و میگذارم عمرت خود را که این است من اند و كن یفترقا حتى یردا علی الخوض و هرگز جدا نمی شوند کتاب الله
 و عمرت من از من تا آنکه درآیند بر من حوض را یعنی بس مجرای شما می کنند و شکر میگویند شما را پیش من در محامله
 بایشان کرده اید و در روز و در آمدن باب فانظروا کیف تمخضون فی فیهما پس نظر کنید و قائل و تفکر نمایند چگونه
 خلیفه میشود شما را در کتاب و عمرت یعنی چگونه معامله میکنید و تمسک مینمایید باینها بعد از من روایت الترمذی و عنه
 ان رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم قال لعی و فاطمة و الحسن و الحسین ان احبب لمن حاد بهم و سلم
 لمن سالهم یعنی جنگ کننده ام مگر کسی را که جنگ کند ایشان را و صلح کننده ام مگر کسی را که صلح کند ایشان را سلم
 کبر سن و فتح آن صلح روایت الترمذی و عن جمیع بضم جیم بن عمیر بضم عین تا می است شیعی محل صدق
 و صالح الحدیث روایت میکنند از عائشه و ابن عمر و بخاری گفته است که در احادیث او نظرت قال دخلت مع عمتی
 علی عائشة گفت در آمدم همراه عمه خود بر عائشه فسالت ائی الناس کان احب الی رسول الله
 پس پرسیدم من از او میان که بود محبوب تر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قالت فاطمة گفت عائشه فاطمه محبوب
 ترین مردم بود نزد آنحضرت فقیل من الرجال پس پرسیده شد از عائشه از مردان محبوب تر کدام بود قالت زوجها
 گفت عائشه از مردم محبوب تر شد زوج فاطمه که علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین اینجا انصاف عائشه
 صدیقه و صدق او باید دید که چه گفت و جای آن بود که میگفت من و پدر من و دور نیست که اگر آنحضرت
 فاطمه زهرا را می پرسیدند میگفت که عائشه و پدرش بر خلاف زعم اهل زیغ و تعصب که ایشانرا
 بیکدیگر مخالف و معاند خیال کنند و عاشقانم عاشقا با وجود فرق میان محبت و فضیلت فتدبر روایت
 الترمذی و عن عبد المطلب بن ربيعة بن جهم بن عبد المطلب بن عبد المطلب بن عبد المطلب
 بن هشام قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب جامع الاصول
 او را در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرده بود در زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و در کاشف گفته صحابه شامی نخست ساکن مدینه بود بعد از ان بشام رفت و هاجا و فوات
 یافت در سعد اثین و شین روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و از علی بن

إِنَّ الْعَبَّاسَ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُغْضِبًا رَوَيْتَ مِنْكَ عَنِ الْمَطْلَبِ
 بن ربعیہ کہ عباس عم آنحضرت در آمد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مالیکہ در غضب در آورده شد است
 عباس یعنی کسی اور اور غضب در آورد و کارے کرده یا مرغا گفته کہ موجب غضب عباس شدہ و اَنَا
 عِنْدَهُ وَمِنْ نَزْوِ آنحضرت بودم فَقَالَ مَا اَغْضَبَكَ پس گفت آنحضرت خطاب بعباس کرده چه
 چیز و غضب در آورد ترا قَالَ گفت عباس یا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَنَا وَالْقُرَشِيِّینَ چه حالت مارا و قریش را
 اِذْ اَتَلْنَا قَوَائِمَهُمْ تَلَا قَوْلَ ابْنِ جَوْهَرٍ مُبَشِّرٍ لَوَقْتِي کہ ملاقات کنند قریش میان خود ملاقات کنند بروے
 بامی ترو تازه مبشر بضم میم و سکون موحده و فتح شین معجمه مخففه از مبشر بمعنی ملاقات بمعنی تازه
 روی و کشاده روی در روایت کرده شد است مَسْقُورَةٌ بضم میم و سکون مہملہ و کسره فا از اسفار
 بمعنی روشنی و اِذَا الْقَوْنَا الْقَوْنَا بَعَايِرَ ذَلِكَ و چون پیش آیند مارا کہ بنی ہاشم و بنی عبدالمطلب
 اکیم پیش آیند بغیر آن صفت و حال یعنی بے بشر و طلاق فغضب رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ پَس در غضب آمد بغیر خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم حتی اُخْرَ جَهَّةً تا آنکہ رخ گشت روی آنحضرت
 ثُمَّ قَالَ وَكَذَلِكَ نَفْسِي بَيْدَةٌ لَا يَدُ حُلٍّ قَلْبَ الرَّجُلِ الْإِيمَانُ حَتَّى يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ پس گفت
 آنحضرت بخدا سوگند در نیاید دل بیج مردیر ایمان تا آنکہ دوست دارد شمارا برای محبت خدا
 و رسانی او و محبت رسول وی ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَذَى عَمِّي فَقَدْ أَذَى بَنِي بَيْتِهِ گفت آنحضرت
 آگاہ باشید ای مردم کسیکہ از ار کند عم مرا پس تحقیق از ار کرد مرا فَإِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صُنْوَ أَبِيهِ رِزَا کہ نیست
 عم مرد مگر مثل پیر او و صنوبک برصاد و سکون خون کمی از چند تنہ او رخت کہ ہمہ اکو بنی ہاشم
 و برادر پدر صنوان تشنیہ و صنوان بضم جماعت و بعضی مخصوص بدرخت خداوارند
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي الْمَصَارِیحِ عَنِ الْمَطْلَبِ یعنی بجای عبدالمطلب
 بن ربعیہ المطلب بن ربعیہ گفته و صحیح عبدالمطلب است وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
 اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَبَّاسُ
 مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ گفت ابن عباس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عباس از من است
 و من از عباس ام کنایت است از اتحاد و یگانگی و محبت و گفته اند کہ آنحضرت
 اصل است باعتبار شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسب و عمت
 و ظاہر آن است کہ این عبارت کنایت است از اتحاد و محبت و اعلیٰ صیانت
 بامیر المومنین نہ مودانا منک و وانت منی رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْعَبْدِ إِذَا كَانَ عَدَاةُ الْأَشْيَاقِ
فَاتَّبِعْنِي وَوَلَدُكَ وَهَمُّهُ مِنْ عَبَاسٍ سِتِّ گُفْتُ أَنخَضْتُ مَرَّ عَبَاسٍ رَاوَقْتِكُمُ بَاشَدُ بَاوَرُوزِ دُوشَنِبَه
بِیَا تُو وَاوَلَا دُتُو وَاوَلَدُ بَرْمُزِ دُ وَجَمْعُ بَرْمُزِ دُ اَهْلُ تَقَابُیْدُ وَتَوَانَدُ کَرْدُ بُولَدِ بِنِ عَبَاسٍ بَاشَدُ وَاوَلُ اَوْفَقِ سِت
بِقَوْلِ وِی وَخَدِ وَنَامَه حَتَّى اَدْعُو لَكُمْ مَا أَنْتُمْ دَعَاكُمْ مَرَّ شَمَارُ وِی بِنِ بَهْمُ بَیْ لَمْ یَدْعُوهُ بِنَفْعَتِ اللَّهِ بِهَا
وَوَلَدُكَ بِدَعَايِ کِه سُو دُ مَنگَرْدَانَدُ تَرَا خَدِی تَعَالِی بَانَ دَعَايِ اُو وَاوَلَا دُ تَرَا فَعْدَا وَاوَلَدُ نَامَه نِیَسَ بَاوَرُ
کَرْدِ عَبَاسٍ وَاَمَدُ نَزْدِ آنخَضْتُ وَاَمَدِیمُ مَاهْمَرَاهُ وِی وَاَلْبَسَا لِسَاءَهُ وِیوَشَانَدُ آنخَضْتُ مَارَا کَلِیمُ خُذْ رَا اِشَارَه بَا اَنْکَر
اِیْشَانِ خَاصَه آنخَضْتُ اِنْدُ وِیْشَا بَیْ کِی دَاتَمَدُ کِه یکِ کِسَا اِیْشَانِ رَا شَا بِلِ سِتِ وَاَنْکَرُ سَبْطُ کَنَدُ خَدِی تَعَالِی تَعَالِی
حِصَّتِ خُذْ رَا جَا کِه سَبْطُ کَرْدَه اَمِنْ کِسَا خُذْ رَا ثَمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْعَبَّاسِ وَوَلَدِهِ لِسِتِ گُفْتُ أَنخَضْتُ
خَدَا وِنَا بِيَا مَرَّ عَبَاسٍ رَا وَاوَلَا دُ اُو رَا مَغْفِرَةً ظَاهِرَةً وَاَبَاطِنَةً اَمْرُ شِی اَشْکَارُ وَاَوْنَهَائِی کَا یَعَا دُ دُنْیَا
اَمْرُ شِی کِه مَنگَرْدَانَدُ بَیْ کَنَاهُ رَا اَللّٰهُمَّ احْفَظْ فِی وِلَدِهِ خَدَا وِنَا نَکَاهُ دَارُ اُو رَا وَاوَلَا دُ اُو یَعْنِی گَرَامِی دَارُ
اُو رَا وِرْعَایَتِ کُنْ حَقِّ اُو رَا یَا نَکَاهُ دَارُ اُو رَا اَزْ اَفَاتِ وِلَا یَا دُ اُو رَا وِلَادُ شِی تَا مَنَاصُحِ نَکَرْدُ وِرَاةُ التَّرْمِذِی
وَنَزَادُ سِرِّیْنِ وِیْزَا دَه کَرْدَه سِتِ رِزِیْنِ کِه کِی اَزْ اَیْمَه حَدِیثِ سِتِ دُرُ رَوَایَتِ خُذْ اِیْنِ عِبَارَتِ رَا کِه اَوَّجَعَلِ
اَلْمُخْلَکَةُ بَاقِیَةً فِی عَقِیْبِهِ وَاَبْگَرْدَانِ بَا دُ شَاهِی رَا وِلَکُ وِدُولَتِ بَا یِنْدَه دُرَا وِلَا دُ اُو یَعْنِی تَامَتِ مَدِیدِ
وَتَا چِنْدِ سَالِ خِلَافَتِ دُرْخَانَه عَبَاسِیَانِ بُو دِیَا وِحَقِیْقَتِ اِیْنِ اَمْرِ سِتِ وَاَمَتِ رَا کِه خِلَافَتِ حَقِّ اِیْشَانِ سِتِ
بَا یِدِ کِه خِرَازِ اِیْشَانِ کِی رَا نِصِیْبِ نَکَنَدُ وَاَللهُ اَعْلَمُ وَقَالَ التَّرْمِذِی فِی هَذَا لِحَدِیثِ عَرَبِیٍّ وَعَنْهُ اَنَّهُ
رَا کِه جَبْرِیْلُ مَرَّتَیْنِ وِیْهَمُّ اَزْ اِبْنِ عَبَاسٍ سِتِ کِه وِیْ یَعْنِی اِبْنِ عَبَاسٍ وِیْدِ جَبْرِیْلُ رَا دُو بَارُ وِدَعَالَه
رَسُولُ اللَّهِ مَرَّتَیْنِ وِدَعَا کَرْدُ وَاُو رَا آنخَضْتُ دُو بَارُ وَاَوَّ التَّرْمِذِی اَمَا وِیْدِ اُو جَبْرِیْلُ رَا دُو بَارُ
سِیْوِی وِیْ جَمْعِ اَلْجَوَامِعِ رَوَا یَتِ کَرْدَه کِه گُفْتُ اِبْنِ عَبَاسٍ کَنَدُ شَتَمُ مِنْ بَیْغِیْرِ صَلَی اَللهُ تَعَالِی عَلَیْهِ وَاَلَمْ
دُرْجَاهِمَا سَفِیدِ وَاَنخَضْتُ رَا زِ مِیگُفْتُ بَا وِجِیْهَ کَلْبِی وِیْنِ نَدَانَسْتُمُ کِه وِیْ جَبْرِیْلُ بُو دِیْسِ گُفْتُ جَبْرِیْلُ رَا آنخَضْتُ
رَا یَا رَسُوْلُ اَللهِ اِبْنِ عَبَاسٍ سِتِ اَکْرُ سَلَامُ سِیْکَرْدُ بَرَا تَا جَوَابِ سَلَامِ وِیْ مِیگُفْتُ وِیْ سَبَا سَفِیدِ جَامِ سِتِ
وَبَاشَدُ کِه بُو شَنَدُ اُو لَادُ اُو بَعْدُ اَزْ وِیْ سِیَاهُ رَا وِیْجُونِ عَرُوجِ کَرْدُ جَبْرِیْلُ وَاَنخَضْتُ بَا زِ گُشْتِ گُفْتُ چِه بَا نَدُ
تَرَا اَزْ سَلَامِ کَرْدَنِ وَتَقِی کِه گُزِشْتِی بَا گُفْتُ یَا رَسُوْلُ اَللهِ تُو سَخَنِ سِیْکَرْدِی وِرَا زِ مِیگُفْتُی بَدِجِیْهَ کَلْبِی بَسِ
خُوشِ تُو دَاشْتُمُ کِه قَطْعِ کُنْ رَا زِ کُفْتَنِ شَمَارِ اِجْوَابِ گُفْتَنِ شَمَا سَلَامُ رَا گُفْتُ أَنخَضْتُ کِه وِیْ جَبْرِیْلُ بُو دِ اَلْحَدِیثِ
رَوَاهُ بِنِ عَسَا کَرْدُ تَرْمِذِی لَقَطَه اِیْنِ قِصَه دُو بَارُ وَاَقَعِ شَدَه کِنَا فِی جَامِعِ اَلْاَصُوْلِ گُفْتُ کَاتِبِ حُرُوفِ کِه
پُو شَیْدَه نِیْسِتِ کِه جَبْرِیْلُ نَزْدِ آنخَضْتُ دُرُصُورَتِ وِجِیْهَ کَلْبِی نِیْ اَمَدُ وِیْصَا بَه اَنزَا مِیْدِیْدِ بَسِ وِجِیْهَ تَخْصِیصِ

ابن عباس بدان چه باشند پس ظاهر است که ابن عباس جبرئیل را دیده مثل صورت وحیه مادر عالم ملکوت که نزدی
از صحابه کسی ندیده و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود و گفت آنحضرت باین عباس که هر که جبرئیل را جز غیر دیده
بصرا و رفت و بصیر تو ای ابن عباس نیز رفتنی است ولیکن روز وفات تو باز میدهند بصیر را بتو آورده اند
که چون ابن عباس مرد و او را در کفن پیچیدند طائر سفید آمد و در کفن او درآمده غایب شد و هر چند جستند نیافتند
پس عکرمه مولی ابن عباس گفت ای احمقانید شما این بصیر او بود که وعده کرده بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که روز وفات او باز خواهند داد و چون ابن عباس را در لحد نهادند آوازی از غیب آمد که همه شنیدند و گفتند
النفس الطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه الحدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابن عباس را و بار
پس آنچه گذشت که آنحضرت چنانچه او را بسینه خود و گفت اللهم علیه الكتاب او الحکمة دوم نیز در حدیث گذشت
که آنحضرت در آید ست خانه درآمد و من آب وضو نهادم پرسید که نهاد این آب را گفتند ابن عباس فرمود
اللهم فقیه فی الدین و احتمال دارد که یکبار در بیتوته در خانه میمونه شد دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس
با و لاوش و دعا کردن و ایشانرا **وَعنه** آنکه قال دعا لی رسول الله ان یؤتی
الله الحکمة مترتین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کردم را آنحضرت که بدر خدای تعالی
حکمت را دو بار این حدیث ناظر در وجه اول است چه فقره در معنی حکمت است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
وَعنه ابی هریره قال کان جعفر یحب المساکین بود جعفر بن ابی طالب دوست
میداشت مسکینان را و یجلس الیهم و می نشست و میل میکرد بایشان و یجذب نفهم
و یجذبون فو سخن میکرد بایشان و سخن میکردند ایشان او را و کان رسول الله وجود
در بعضی نسخ فکان و بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یکنثه بآلی المساکین کنیت میکرد و او را
بابو اساکین یعنی پدر مسکینان و مر بی ایشان و مبر کنند بر ایشان رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ **وَعنه**
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم رأیت جعفر ایطیر فی الجنة مع
المرسلین دیدم جعفر را که می پرید و بهشت با ملائکان رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ و قال هذا حدیث
غریب **وَعنه** ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة گفت ابو سعید خدری که گفت آنحضرت حسن
و حسین بهتر و بهتر جوانان بهشت اند و شباب بفتح شین و تخفیف یا جمع شباب بمعنی جوان آنکه بین
سی یا چهل رسیده باشد و شبیه بفتحات و شبان بضم شین و تشدید یا نیز جمع شباب آمده طبعی گفته
که مراد آنست که ایشان افضل اند از کسیکه جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نیست وجه

[illegible]

پس گفتم چه میگردانند ترا و بچه سبب میگردد لی قالت رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَّتْ أَمْسَلُ
 ویدم من یغیر خدا را یعنی فی المنام میخوابم سلمه ازین دیدن در خواب یعنی آنحضرت را در خواب می بینم
 وعلی راسه و تحیت التراب و حال آنکه بر سر آنحضرت و بر ریش مبارک وی خاک است فقلت ملک
 پس گفتم چه شده است ترا یا رسول الله که خاک آلوده شده قال شهدت قتلَ الحَسنِ اِنفا گفت
 آنحضرت حاضر شد م کشتن حسین را کنون رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ پوشیده
 نماند که موت ام سلمه رضی الله عنها در سنه پنجاه و نه ست و بعضی گفته اند سنه شصت و دو و قول اول صحیح است
 و شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه در سنه احدى و ستین ست اگر قول ثانی صحیح ست پس شکالی نیست
 و بقول اول هم اشکال ندارد چه تواند که پیش از وقوع آن واقع را در خواب ایشان نموده باشد انفا
 گفتن باعتبار تحقق اوست در آنوقت و عَنْ أَنَسٍ قَالَ سُرِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَهْلِ
 بَيْتِكَ أَحَبِّ إِلَيْكَ گفت انس پسریده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام کی از اهل بیت
 تو محبوب تر ست بسوی تو قال گفت الحسن و الحسین و كان یقول لِفَاطِمَةَ اُذْ عِجْ بِی ابْنَتِی
 و بود آنحضرت که میگفت مرفاطمه را بخوان و بطلب برای من پر و پسر را فِیْشُمَهُمَا وَ لَیْشُمَهُمَا إِلَیْهِ
 پس می بویید آنحضرت حسن و حسین را و گرد می آورد ایشان را بسوی خود و می چسبانید خود را و
 التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ و عَنْ بُرَيْدَةَ بَعْضُ مَا نَسَخَ رَأَى قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یُحِبُّنَا إِذَا جَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنَ گفت بریده بود آنحضرت که خطبه میخواند ما را
 ناگاه آمد حسن و حسین علیهما قَبِضَ اِنْ أَحْمَرَ اِنْ بَوَّارِثِ اِنْ دَوِیْرِ اِنْ سَخِ فَمِشْیَانِ و یَعْتَرِ اِنْ رَاهِ بَرْدِ
 هر دو و می لغزیدند و می افتادند بر زمین چنانکه روشش اطفال می باشد و یعتران
 بضم ثا فنزل رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ و عَلَیْ اٰلِهِ و سَلَّمَ پس فرود
 آمد پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یعنی از منبر فحَمَلَهُمَا وَ وَضَعَهُمَا
 بَيْنَ يَدَيْهِ پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را و نهاد
 بر دو رایش خود شتم قال صَدَقَ اللَّهُ پسر گفتم آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم راست گفته ست خدا می تعالی اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ
 فَتَنَةٌ خَرَّ اِنْ نِيتِ که مال شما و اولاد شما گرفتند و ابتلا و محل آزمایش
 تَطَّرْتُ اِلَى هَذَيْنِ الصَّبِيَّيْنِ فَمِشْیَانِ و یَعْتَرِ اِنْ نَگاه کردم بسوی آن دو خورده که راه بروند
 و می افتند فَلَکُمَا صَبْرٌ حَتَّى قَطَعْتُ حَدِيثِی پس صبر کن تا من تمام کردم آنکه بریدم سخن خود را

که درینده نصیحت است و میان احکام و اوامر و نواهی میگردم در مقامها و بر دوشتم ایشان را و این از جهت
تأثیر رفت و حجت و شفقت و قلب شریف او بود و شفقت و رحمت بر او و اطفال امریست محسن و مستحب
در ضی حق است و عمل و خطبه جائز است پس این از قسمند اهل عبادات باشد و اعتذار آنحضرت
تواضعی بود و تنبیه مرا صاحب را تا بر ارتکاب اینچنین عمل عادت نکنند و سایر فرزندان و بپایانگیز نزد مقصود
اصلی اثبات فرزند می و اظهار محبت است یا آنکه از علو مقام قرب و خلوت حقیقی چیز تنزل واقع شده
باشد ما را محال تکلم در احوال شریف نیست و الله اعلم بحقیقه حال حبیب صلی الله علیه و سلم **رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ**
وَالْبُؤْدُودُ وَالشَّيْخَانِيُّ وَعَنْ یَعْلَى بَفَتْحِ تَحْنَانِیهِ وَسُكُونِ مَعْلَمٍ وَفَتْحِ لَامِ بْنِ مُرَّكَاتٍ بَضْمِ سِیمٍ وَ
تَشْدِيدِ رَا صَحَابِی سِت مَعْدُودٍ رَا بِل كُوفَةٍ وَبَعْضِی كُوفِیْنِدٍ رَا بِل بَصْرَةٍ حَاضِرٍ شَدِّهِ حَدِیْبِهِ وَخِیْرٍ رَا فَتْحِ
حَیْنٍ وَطَائِفٍ رَا قَال قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُسَيْنٌ مَتْنِي وَأَنَا مِنْ
الْحُسَيْنِ كَقَوْلِ آنحضرت حسین از من است و من از حسین **لَحَبَّ اللَّهُ مَنْ لَحَبَّ حُسَيْنًا** دوست دارد
خدا می تو کسی را که دوست می دارد حسین را **حُسَيْنٌ سَبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ** حسین سبط است از اسباط
بکره سین و سکون موحده فرزند فرزند اسباط جماعت و فرزند ان یعقوب علیه السلام و اسباط از بنی
اسرائیل چنانکه قبایل از عرب و سبط در اصل یقین درختی که او را شاخهای بسیار باشد و هیچ وی کی
و ششمیه امام حسین بسبط اشاره است بلکه منشعب میگردد و از نسل وی خلق کثیر **رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ**
وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَحْسَنُ أَشْبَهَ رَسُولِ اللَّهِ كَقَوْلِ اللَّهِ كَقَوْلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
حسن مانند است پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم ما بین الصُّدُرِ إِلَى الرُّؤُوسِ و چیزی که میان
سینه تا سر است و حُسَيْنٌ أَشْبَهُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ اسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ
و حسین مشابه است آنحضرت را و چیزی که هست پایان تراز سینه گویا بر دو این نشان برده مجموعه
آنحضرت بودند و وجود شریف آنحضرت قسمت یافته بود میان بر دو **رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَعَنْ**
حَدِیْفَةَ قَالَ قُلْتُ لَا مَنِي دَعَانِي إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِ اللَّهِ كَقَوْلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
البان گفتنم مرا در خود را بگذار مرا و اذن ده که بیایم پیغمبر را و برسم بخدمت وی **فَأُحْصِلِي مَعَهُ**
الْمَغْرِبَ پس بگذارم با آنحضرت نماز شام را و **أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لِي وَلَكَ وَطَلَبَ كُنْزَ رُؤُوسِ**
که طلب آمرزش کنی کند از خدا برای من و برای تو پس اذن داد ما را **فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس آمد من پیغمبر صلی الله علیه و سلم **فَصَلَّيْتُ مَعَهُ الْمَغْرِبَ** پس گزاردم
با آنحضرت نماز مغرب را **فَصَلَّيْتُ حَتَّى الْعِشَاءِ** پس گذارد آنحضرت نماز تا آنکه گذارد نماز عشاء

و در نخلت فضیلت شغل مابین مغرب و غشاءست بنماز نقل و ستیج این را احیاء مابین العشائین گویند
 ثُمَّ أَقْتُلْ بِسَبْرِكَ أَهْلَ الْغَيْثِ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي بِسَبْرِكَ أَهْلَ الْغَيْثِ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي بِسَبْرِكَ أَهْلَ الْغَيْثِ
 و بنال وی فَسَمِعَ صَوْتِي بِسَبْرِكَ أَهْلَ الْغَيْثِ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي بِسَبْرِكَ أَهْلَ الْغَيْثِ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي
 که آنحضرت آنرا شنید فَقَالَ مَنْ هَذَا أَحَدُ بَنِي إِسْرَافِيلَ؟ گفت آنحضرت کیست این صرافیهست یا تو صرافیه
 قُلْتُ نَعَمْ گفتم آری حضرت منم صرافیه قَالَ مَا حَاجَتُكَ؟ گفت آنحضرت چیست حاجت و چه میگوئی
 و چه میخواهی عَمَّا لَكَ؟ وَلَا مَلَائِكَةَ بِيَامِزُوهَا مَرْتَرًا وَمَرَادُ تَرَاتُّنَ هَذَا أَمَلِكُ لَمْ يَنْزِلْ إِلَى الْأَرْضِ
 فَظَنُّ قَبْلَ هَذَا أَلَلِكَةَ بَدَسْتِي این فرشته است که فرود نیامده است بسوی زمین هرگز پیش ازین
 شب استبادت رَبِّهِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيَّ دستور خواست وی از پروردگار وی که بیاید و سلام
 کند بر من وَبِكَشَرٍ لِي بِأَنْ فَالْهَمَّةُ سَيِّدَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَثَرَّةٌ وَبِهَا نَكْرَ فَاطِمَةُ سَيِّدَتُنِ زَنَانِ
 این بهشت است وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَبِأَنَّكَ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ بَهْتَرُ وَصَابِ
 جوانان این بهشت اند رواه الترمذی وَقَالَ هَذَا أَحَدُ بَنِي إِسْرَافِيلَ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي
 قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَامِلًا أَحْسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ گفست ابن
 عباس بود آنحضرت بر دارنده حسن را بر دوش خود فقال رَجُلٌ بِغَمٍّ الْمَرْكَبُ رَكِبْتُ يَا غُلَامُ
 پس گفست مردی نیکو مرکبیست که سوار شدی تو ای کودک فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَبِغَمٍّ الْمَرْكَبُ هُوَ وَنِيكُو سَوَارِي سَتِ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي
 در و نعم الراكب مثل وادی است که در علیک السلام آمده است چون آمدن همین مرکب را مدح کرد گویا
 وی را رضی الله عنه بچشم کم دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و در اینجا کمال مدح و عنایت
 فضیلت حسن رضی الله عنه وارضاه رواه الترمذی وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي
 قَرَضَ لَأَسَامَةَ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَحَسْبِيَ مَا رَوَيْتَ سَتِ از امیر المومنین عمر که وی انداز
 کرد و تعیین نمود مرا سامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد
 در سه هزار و پانصد درهم و قَرَضَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَبِزَكَاةٍ مِنْ رَحْمَتِي
 خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ لَا يَسِيْرُ مُفَضَّلٌ
 أَسَامَةَ عَلَيَّ پس گفست ابن عمر مرید خود را بچیز زیادت و افزوین وادی سامه را بر من فَوَاللَّهِ
 مَا سَبَقَنِي إِلَى شَهَادَةِ بَنِي إِسْرَافِيلَ بِشَيْءٍ مَكْرُوْدَةٍ سَتِ وی از من هیچ مشهدهی از مشاهد غزوات
 قَالَ لَا زَيْدٌ أَكَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أَسِيْرِكَ گفست عمر از جهت این فضیلت و اذن

اور کہ زید بن عارثہ کہ پدر اسامہ بود محبوب تر بود لبسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از پدر تو کہ منم و کان
 اسامہ احب الی رسول اللہ منک و بود اسامہ محبوب تر لبسوی آنحضرت از تو کان ثرث حبیب
 رسول اللہ پس اختیار کردم من محبوب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی حبیبی بر محبوب خود کہ تویی ز اوا
 الترمذی و عن جبلة کفتح جیم و مودہ و لام مفتوحات بن حارثہ تیر اور زید بن عارثہ است کلان
 ترا زوی صحابی است روایت دارد از آنحضرت و برادر خود قال قد مت علی رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فقلت قدوم آوردم بر آنحضرت پس گفتم یا رسول اللہ انعت معی اخي
 زید البقرت با من برادر مرا کہ زید است قال هو ذا گفت آنحضرت یعنی زید بن عارثہ این است فان
 انطلق معک لم امنعه پس اگر برو و با تو باز نمیدارم اور انگیویم کہ نزد برو و او و اند قال زید گفت
 یا رسول اللہ لا اختار عليك احدا بخدا سوگند بر نمی گزیم بر تو هیچ کی را قال گفت جلد فرایت را ای
 اخي افضل من رای پس دیدم و یافتم رای برادر خود را کہ زید است و اختیار کردن او خدمت
 آنحضرت را فاضل تر و بهتر از رای خود در بردن او با خود رواه الترمذی و اصل قصه وی و زید است
 کہ وی با صل ازین است در عهد کودکی خود هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود پس
 اورا بر سر باز آوردند تا بفر و شدند و حکیم بن حزام کہ برادر زاده خدیجه رضی اللہ عنہ بود پس اورا
 برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در تزویج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درآمد آنرا بخدمت
 بخشید و آنحضرت اورا به پسری برگزید و نام این را کہ مولا آنحضرت بود بوی تزویج کرد و از وی
 اسامہ متولد شد وی اول من اسلم است در قول بعضی و خود تر است پس از ان بنی بختش کہ بنت عمر
 آنحضرت بود تزویج کرد و آنحضرت بدو سال و بعضی گویند بهشت سال حاضر شد بدو را و مثلاً هر دیگر را و
 هیچ صحابی در قرآن مذکور نشد مگر نام او در قول حق سبحانه تعالی فلا تظنی زید منہ او طرأوا آنحضرت
 اورا با جعفر بن ابی طالب برادری داد و در غزوہ موتی شہید شد بجاہ و پنج ساله بود رضی اللہ عنہ
 و عن اسامہ بن زید قال لما نقل رسول اللہ هبطت و هبط الناس المدينه روایت
 از اسامہ گفت چون گران شد آنحضرت و بیمار شد فرود آمد من و فرود آمدند مردم مدینہ را یعنی
 از ان شکری کہ آنحضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود و بیرون افتاده بود بعد از چند
 روز بشنیدن خبر گرای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدینہ باز آمدیم و ذکر سہو کہ بمعنی از بالا
 به پایان فرود آمدن است بجهت آنست کہ آن موضعنی کہ شکر در آنجا افتاده بود موضعنی است کہ در جانب
 علو مدینہ است کہ اورا جرف بحیم و فاضلتین گویند چنانکہ عرفات در مکہ و عرب در کلام رعایت صلو

و فعل میکنند چنانچه اگر از یک بحر فوات روند میگویند صدنا الی عرفات و اگر از عرفات بگریزید هبطنا
 الی مکه همچنین از مدینه بجزرت رفتن صعود و از آنجا بدین آمدن هبوط است حتی در مسجد مرام اگر بجانب
 باب سلام روند که بجانب عرفات است صدنا الی باب اسلام میگویند قَدْ خَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ رِجْلَيْنِ
 مِنْ بَرِيقِ غَدَا صَلي الله عليه وسلم وَ قَدْ أَصْبَحْتُ وَ حَالُ الْكَفِّ بِحَقِّ خَامُوشٍ كَرْدَانِ وَ شَدِيدِ انْخِرَتِ
 وَ طَاقَتِ نَحْنُ كَرْدَانِ نَدَارُ وَ قَدْ بَحَلْمْ بَسْ نَحْنُ نَكْرُ وَ انْخِرَتِ مَمْتِ وَ مَمُوه خَامُوشِ اَصْمَاتِ وَ حَمِيَّتِ
 خَامُوشِ كَرْدَانِ نَحْنُ نَجْعَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْغُرُ يَدُ يَهُو عَلَى وَ يَزْفَعُهُمَا
 بَسْ كُنْتُ انْخِرَتِ كَمْ مِي نَهْدِ بِرُودِ دُوسْتِ اَبْرَمَنْ وَ بِرْمِي دَارُ وَ قَاغِرُكُ اَنْتَهُ يَدُ هُوَ بِي بَسْ
 شَتَا مِ مِي فِهْمِ اَبْرُودِ دُوسْتِ نَهَادَنْ انْخِرَتِ بِرْمَنْ وَ بِرُودِ شَتَنْ اَنَهَا كَمْ دَعَا مِي كُنْدِ مَرَادِ مِي
 غَايَتِ كَرْمِ وَ شَفَقَتِ سَلَتِ اَزْ مِي صَلي الله عليه وسلم وَ رَحْمَتِ مِي كَمْ دَرْ جِلْدَانِ وَ قَتِ مِهْرَبَايِ مِي نَهَادِ
 بِرُودِ مِي وَ دَعَا مِي كُنْدِ اَوْرَا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ قَالَ هَذَا غَرِيبٌ وَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ لَرَكَا دَ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ يَخِي خَطَا اُسَامَةَ رَوَايَتِ سِتْ اَزْ عَالِشَهْ كَمْ كُفْتُ حَوَاسِ انْخِرَتِ
 وَ رَقَتِي كَمْ اَسَا مِ خُورِ وَ رَكْنَا انْخِرَتِ مِي بُوْدُ كَمْ كِي كُنْدِ وَ دُورِ كُنْدِ آبِ مِي اَسَا مِ رَا وَ يَكُ كُنْدِ مِي اَوْرَا
 چنانكه اطفال را میكنند خطا بعضم ميم آب بنی و تمخط بنی افشانند قَالَتْ عَائِشَةُ دُعِنِي حَتَّى اَتَاكَ لِي
 اَفْعَلَ كُفْتُ عَالِشَهْ كَمْ اَرَا اَنَا اَنْكَمْ مَن كَبْمِ اَيْنِ كَارَا يَعْني كِي سَوَا نَدَا خَتَنْ آبِ مِي اَسَا مِ رَا كُوبَا كَمْ عَالِشَهْ
 خُوشِ نِيَا مِ اَيْنِ فَعْلِ اَزْ انْخِرَتِ صَلي الله عليه وسلم قَالَ يَا عَائِشَةُ اَحْبَبْتِي قَارِي اَحْبَبْتِي كُفْتُ
 اِي عَالِشَهْ دُوسْتِ دَارَا سَا مِ رَا زِيرَا كَمْ مَن دُوسْتِ مِي دَارَمِ اَوْرَا يَعْني اَكْرُ تُوَا بِطِيعِ اَوْرَا دُوسْتِ
 نَمِي دَارِ يِ اَزْ اِيْجَتِ كَمْ مَن دُوسْتِ مِي دَارَمِ دُوسْتِ دَارَا كَمْ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ
 مَحْبُوبِ اَنْتِ كَمْ اَزْ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ مَحْبُوبِ
 شَعْرِ وَ مِي مَدَّ مِي حُبِّ الدَّيَارِ اَهْلَهَا وَ لِلنَّاسِ فِيمَا يَعْشَقُونَ مَذَاهِبَ رَوَاهُ
 التِّرْمِذِيُّ وَ عَنْ اُسَامَةَ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا لِحَاوٍ رَوَايَتِ سِتْ اَزْ اَسَا مِ كَمْ كُفْتُ بُوْدُ مِ
 مَن نَشْتَهْ يَعْني دَرْ مِلَازِمَتِ انْخِرَتِ نَا كَا هْ اَمْدِ عَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسُ عَلِيٍّ وَ عِبَّاسُ دَرْ حَالِكِ اَزْ مِ
 طَلَبِيْدِ كَمْ دَرَا يَنْدِ بَرَا انْخِرَتِ فَقَالَ لِاسَامَةَ اَسْتَاذَنْ لَنَا عَلِيٌّ رَسُولُ اللَّهِ كُفْتُ عَلِيٍّ وَ عِبَّاسُ
 مِ اَطْلَبِ اَزْ مِ كَمْ بَرَا مِي بَرِيقِ غَدَا صَلي الله عليه وسلم وَ خَبْرَنْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِيٌّ وَ عِبَّاسُ
 اَيْسْتَاذَنْ بَسْ كُفْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلِيٍّ وَ عِبَّاسُ اَزْ مِ طَلَبِيْدِ كَمْ دَرَا يَنْدِ فَقَالَ اَتَدْرِي مَا جَاءَ
 بِهْمَا بَسْ كُفْتُ انْخِرَتِ اِيَا دُورِ يَابِي وَ مِي فِهْمِي تُو كَمْ مِهْرِ اَوْرَا دُوسْتِ اِيْشَانِ رَا وَ بِيْجِهْ كَارَا مَدَا نَدِ

قُلْتُ لَا أَقْتَرُ مِنْ دِرْهَمٍ وَنَشِدْتُهُمْ قَالَ لَكُنِّي أَدْرِي كَيْفَ أَخْفَرْتُ لَكِنْ مِنْ دِرْهَمٍ يَأْتِيكَ كَيْفَ تَقْرِبُ أَمْرَهُ
 أَنْ يَأْتِيَهُمَا أَذُنُ وَهْ مِنْ أَيْتَانِ رَاكِبَ بِيَانٍ بِسِوَايِمْ وَدَوْمٌ فَدَخَلَ بِسِوَايِمْ وَدَوْمٌ فَدَخَلَ بِسِوَايِمْ وَدَوْمٌ فَدَخَلَ بِسِوَايِمْ
 وَعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ أَيُّ أَهْلِكَ لَحَبُّ الْبَيْتِ أَمَّا هَؤُلَاءِ أَيْمٌ تَرَكَ بِيَسِيمٍ تَرَكَ لَمْ يَسْ
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِ قَوْصُوبٍ تَرَسْتُ بِسُورٍ تَوْقَالَ فَاطِمَةُ بَحْتٌ مُحَمَّدٍ كُفْتُ أَخْفَرْتُ مَحْبُوبَ تَرِينِ الْبَيْتِ مِنْ نَزْدِ
 مِنْ فَاطِمَةَ كَيْ دَخَرْتُ مُحَمَّدٌ دَرِينِ وَصَفٌ تَقْنَمُ وَتَقْطِيمُ شَانِ فَاطِمَةَ زَهْرًا وَبِيَانِ عِلْمُ حَكْمِ سَتِ قَالَ مَا
 جِئْنَاكَ عَنْ أَهْلِكَ مِنَ النِّسَاءِ وَنَقَطْنَا بِهَؤُلَاءِ أَيْمٌ تَرَكَ بِيَسِيمٍ تَرَكَ لَمْ يَسْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ تَوَازِيهِ
 لَفْظُ مِنْ نِسَاءٍ وَرِصَالِجٍ مَذْكُورٌ وَدُرْجَاتٍ مَعَ الْأَصُولِ وَجَامِعٌ تَرْمِذِي نَبِيَتْ قَالَ كُفْتُ أَخْفَرْتُ
 أَحَبُّ أَهْلِي إِلَيَّ مَنْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَحْبُوبٌ تَرِينِ الْبَيْتِ مِنْ سُبُورٍ مِنْ كَسِيٍّ سَتِ كَيْ تَحْقِيقُ الْغَنَامِ
 وَاحْسَانِ كَرْدَةٍ سَتِ خَدَايِ تَعَالَى بِهَدَايِ وَكَرَامَتِ بَرُورٍ وَأَنْعَمْتُ عَلَيْهِ وَانْعَامُ وَاحْسَانِ كَرْدَةٍ
 مِنْ بَرُورٍ بِاعْتِقَاقِ وَتَبْنِي أَنْكَسِ كَيْسَتِ اسْمُهُ بِنِ زَيْدٍ سَتِ پوشیده ماند که انعام حق جل و علا و انعام
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قرآن نسبت نیزید که پدر اسماء سَتِ مذکور است ولیکن انعام بر پدر
 انعام بر سَتِ باین اعتبار آنحضرت مصدق آیه کریمه را بر اسماء فرود آورد و گویا فرمود زید سَتِ را
 قَالَا أَنْتُمْ مَنْ كُنْتُمْ عَلِيٌّ وَعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ كَيْسَتِ قَالَ كُفْتُ أَخْفَرْتُ عَلِيٌّ بِنُ الْبَيْتِ طَالِبٍ فَقَالَ الْعَبَّاسُ
 بِسِوَايِمْ كُفْتُ عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ جَعَلْتُ عَمَّكَ أَخْفَرْتُ كَرْدَةٍ وَنَبِيٍّ عَمِّ خُذْ رَاكِبَ بِيَانٍ
 بَعْنِي إِنْ كَرْدَةٍ بِنِ بِرَسْمِ رَاكِبِ هَؤُلَاءِ كُفْتُ قَالَ إِنْ عَلِيًّا سَبَقَكَ بِالْهَجْرِ كُفْتُ أَخْفَرْتُ بِدَرَسْتِي عَلِيٍّ سَبَقْتُ
 كَرْدَةٍ سَتِ تَرَجَعَتْ اسْمُهُ عَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَاقْعُدْ بِدَرَسْتِ وَبَعْضِي يَكُونُ عَبَّاسُ عَمِّ دَرَكِ سَلَامَانَ بُوَدِ
 وَبَلَكِنْ مِنْ شَرِّ كَانِ مِي پوشید و باو هجرت بعد از آن کرد پوشیده ماند که اگر تقدیر و وجه منظور
 و ملحوظ نباشد تقدم اسماء بر علی و احیاء و شکل می شود فافهم و باشد التوفیق پس البته درین مقام
 تقدیر اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْ عَقْبَةَ بَصْمِ عَيْنِ وَسَكُونِ قَانِ
 ابْنِ الْحَارِثِ مِنْ أَوْلَادِ نَوْفَلِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ اسْلَامُ أَوْرَدَهُ بِرُوزِ فَتَحٍ مَكَهَ قَالَ كُفْتُ صَلَّيْتُ أَبُو بَكْرٍ الْعَصْرَ
 كَذَرْتُ أَبُو بَكْرٍ صَدِيقَ نَازِ وَكَيْفَ رَاكِبِ خَرَجَ بِمَشْنِيٍّ وَمَعَهُ مَعِيْلَةٌ بِسِتْرِ بَرُونِ أَمَّا أَبُو بَكْرٍ دَرَعَالِكِهِ دَرَاهِمِ
 مِيرَفَتْ وَبَاوِي عَلِيٍّ بُوَدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَذَلِكَ أَحْسَنُ يَلْعَبُ بِالْصَّبِيَّانِ بِسِوَايِمْ وَدَرَكِ أَبُو بَكْرٍ حَسَنٌ رَاكِبَ بِيَانٍ مَكِينِ
 بَاكُودِ كَانِ فَحَمَلَهُ عَمَّكَ عَارِيقَهُ بِسِوَايِمْ بَرَدَا شَتِ أَبُو بَكْرٍ حَسَنٌ رَاكِبِ بِيَانٍ خُودِ وَقَالَ بِأَبِي شَيْبَةَ
 بِاللَّيْنِ صَلَّيْتُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ شَيْئًا بِعَيْدٍ وَكُفْتُ أَبُو بَكْرٍ بِطَرِيقِ طَبِيعَتِ سَوَكُنْدِ مِيخُورِمْ بِدَرِ خُودِ
 حَسَنٌ مَانْدِ سَتِ بِبِيَمِ نَبِيَتْ بِعَالِيٍّ وَوَعَلِيٍّ بِصَحْدِكِ وَوَعَلِيٍّ خَنْدِ مَكِيدِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

وَعَنْ أَنَسٍ أَيْ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ كَقَوْلِ النَّسَائِيِّ أَوْ رَوَاهُ شَدِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ لَعَنَهُمُ
عَلَيْهِ كَقَوْلِ حُضْرَتِ إِمَامِ حُسَيْنٍ وَدَرِشَكْرِ نَزِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ يَوْمَ دَرِشَكْرِ مَبَارَكِ إِمَامِ حُسَيْنٍ رَأَيْتُ فِي طُشْتٍ فَجَعَلَ
بَيْنَكَ بَيْنَ غِرِّهِ وَخَدِّهِ طُشْتٌ بَيْنَكَ بَيْنَ غِرِّهِ وَخَدِّهِ طُشْتٌ بَيْنَكَ بَيْنَ غِرِّهِ وَخَدِّهِ طُشْتٌ بَيْنَكَ بَيْنَ غِرِّهِ وَخَدِّهِ طُشْتٌ
وَقَالَ فِي حُسَيْنِهِ شَيْئًا وَكَفَتْ دَرِشَنَ إِمَامِ حُسَيْنٍ جِزِيرِي عَيْنِي كَقَوْلِ طَبْرِقِ الْحَارِ وَالْعَبَادِ كَقَوْلِ حُسَيْنِ
حِينَ دَانَ حُسَيْنٌ نَدَّاهُ وَارَوَيْتَ تَرْذِي طَاهِرٌ لِيُشَوِّدَ كَقَوْلِ دَرِشَنَ وَبِالْعَبَادِ نَدَّاهُ وَارَوَيْتَ تَرْذِي طَاهِرٌ لِيُشَوِّدَ
لَا بِطَبْرِقِ اسْتِزَادِ مَخْرِبٍ وَتَبْهَجٍ وَسَدْرٍ كَقَوْلِ حُسَيْنِ دَانَ حُسَيْنٌ نَدَّاهُ وَارَوَيْتَ تَرْذِي طَاهِرٌ لِيُشَوِّدَ
وَاللَّهُ إِنَّهُ كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ كَقَوْلِ النَّسَائِيِّ إِمَامِ حُسَيْنٍ جِزِيرِي عَيْنِي كَقَوْلِ طَبْرِقِ الْحَارِ وَالْعَبَادِ كَقَوْلِ حُسَيْنِ
مَرْدُومٍ بِبَغِيمٍ خَدَّاهُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ مَحْضُوبًا بِأَلْوَسْمَةٍ وَبُودَ دَرِشَنَ مَبَارَكِ وَبِالْعَبَادِ نَدَّاهُ وَارَوَيْتَ تَرْذِي طَاهِرٌ لِيُشَوِّدَ
شَدَّاهُ بِوَسْمَةٍ كَقَوْلِ كَبَائِي سَتِ كَقَوْلِ بَانَ سِيَاهُ مِيكَنْدَ مَوِي رَاوَسْمَةٍ بَقِيْعٍ وَارَوَيْتَ تَرْذِي طَاهِرٌ لِيُشَوِّدَ
وَسَكُونِ سَيْنِ وَنَسَخَ أَنْ وَكُسْرٍ سَيْنِ أَفْضَحَ سَتِ دَرِشَنَ اِهْلَ حَجَّازٍ رَوَاهُ الْبُخَّارِيُّ وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ
إِنْجِيْنِ أَمَدِهِتْ كَقَوْلِ النَّسَائِيِّ كَقَوْلِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ بُوْدَمَ مِنْ نَزْدِ إِبْنِ زَيْدٍ فَجِئِي بِرَأْسِ
الْحُسَيْنِ بَعْدَ أَوْدِهِ شَدَّاهُ مَبَارَكِ حُضْرَتِ إِمَامِ حُسَيْنٍ فَجَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيْبٍ فِي الْفَقْدِ بَعْدَ
إِنْ لَعْنَهُ كَقَوْلِ مِي زَنْدِ لَشَاخِي كَقَوْلِ دَرِشَنَ مَبَارَكِ إِمَامِ حُسَيْنٍ وَبِقَوْلِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا
حُسْنًا مِيكَوِيْدَ نَدِيدَهُ أَمَ مِثْلَ إِبْنِ دَرِشَنَ فَقُلْتُ أَمَّا إِنَّهُ كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ
بَعْدَ مَرْدُومٍ مِنْ أَكَاْهَ بَشَرٍ بِرِشَتِي وَبِوَدَّ مَرْدُومٍ بِبَغِيمٍ خَدَّاهُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ وَكَفَتْ تَرْذِي هَذَا حَدِيثٌ غَرِيْبٌ وَعَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ
وَالِدَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ سَتِ وَفَضْلٍ نَزْدِ رَأْسِ أَوْتِ بَزْرُكَتِ رَزْدِ عِبَادِ بْنِ عَبَّاسٍ كَنِيتُ كَرْدَهُ شَدَّاهُ
بِنَامِ وَبِوَدَّ خَوَامِ سِيْمُونِ سَتِ كَقَوْلِ زَوْجِ مَطْهَرَةٍ سَتِ أَنَّهَا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
رَوَايَتُ مِيكَنْدَ أَمِ الْفَضْلِ كَقَوْلِ وَبِوَدَّ مَرْدُومٍ بِبَغِيمٍ خَدَّاهُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ بَعْدَ
كَفَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ حُلْمًا مِثْلَ الْبَلَّةِ بِرِشَتِي مِنْ دِيدِهِ أَمَ خَوَابِ بَدَنَ أَشْنَاءِ مِثْلِ
حُلْمِ بَنَسَمٍ حَامِلَةٍ خَوَابِجٍ كَقَوْلِ وَبِوَدَّ مَرْدُومٍ بِبَغِيمٍ خَدَّاهُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ بَعْدَ
أَمِ الْفَضْلِ إِنَّهُ شَدِيدٌ بِرِشَتِي أَنْ خَوَابِ سَمْتِ سَتِ نَحْيِ تَوَانِمُ كَقَوْلِ بَزْرُكَتِ رَزْدِ عِبَادِ بْنِ عَبَّاسٍ كَنِيتُ كَرْدَهُ شَدَّاهُ
قَالَتُ رَأَيْتُ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ حَبْدِكَ قُطِعَتْ كَقَوْلِ أَمِ الْفَضْلِ كَقَوْلِ يَارَهُ اَزْدَنَ تَوْبَرِيْدَهُ شَدَّاهُ
وَوَضَعَتْ فِي حَجْرِي وَهَادَهُ شَدَّاهُ دَرِشَنَ فَسَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَرْدُومٍ بِبَغِيمٍ خَدَّاهُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتُ خَيْرًا وَبِوَدَّ مَرْدُومٍ بِبَغِيمٍ خَدَّاهُ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَلَدُ فَا رَاطِمَةً

انشاء الله غلامی زاید فاطمه اگر خواسته است خدا بپسیرا یکنون فی حجره می باشد این پسیر
 در کنار تو یعنی می باشد او را در کنار جهت خوشیها و قرابتها که در میان است تا تربیت آن پسیر تو کنی
 فولدت فاطمة الحسین پس زاید فاطمه حسین را فغان فی حجره پس بود آن مولود در کنار من
 كما قال رسول الله جنانچه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد خلت يوم ما علی رسول الله
 پس در آمد روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فوضعت فی حجره پس نهادم در کنار آنحضرت
 و در بعضی نسخ فی حجری نهادم در کنار خودم گمانت میی القائه بستر شد از من نگرستی بجانم
 فاذا احبنا رسول الله پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تر یقان الدمع بریزید
 اشکبارا قالت گفت ام الفضل فقلت یا بنی الله یا بنی انت و امی پس گفتم ای پیغمبر خدا
 پدر و مادر من فدای تو باد مالک چه شد ترا که اشک بر رخ قال آتانی جبرئیل گفت آنحضرت آمد مرا
 جبرئیل علیه السلام فآخبرنی ان امی ستقتل ایی هذا پس خبر داد مرا جبرائیل که امت من
 نزدیک است که بکشد این پسیر را فقلت هذا پس گفتم بطریق تعجب و استبعاد و این پسیر را
 قال نعم گفت آری این پسیر را و آتانی بثوبه من ثوبه حمراء و داد مرا جبرئیل خاکی از خاک
 آن موضع سبز و عن ابن عباس انه قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم فيها
 یزید الساعی ذات یوم یهضف الشمارک گفت ابن عباس دیدم آنحضرت را در آنجایی می بیند خواب
 بینده یکروز در نیم روز آشتت اغبر و زرد لیده موی غبار آلوده بپایه قاروره فیها دم
 در دست آنحضرت شیشه ایست که در موی خون است فقلت یا بنی انت و امی ما هذا
 پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد چیست این حال و چنین شیشه قال هذا دم الحسین و احبنا
 گفت آنحضرت این خون حسین است و یاران او و لم یزل القیطة منذ الیوم همیشه که می
 جستم از تمام امروز فاحصی ذلك الوقت ابن عباس گفت پس یاد میدارم و می شناسم
 آنوقت را فاجد قتل ذلك الوقت پس یابم که کشته شد حسین در آنوقت رواها البهقی
 فی دلائل النبوة روایت کرده است این بر دو حدیث را بهیچ در دلائل النبوة و أحد الاخیار
 و روایت کرده است امام احمد حدیث اخیرا و عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى
 علیه و آله وسلم احبوا الله لما یغذو کثر من النعمه و هم از ابن عباس است که گفت
 گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست دارید خدا را از جهت چیزی که بخوردش میدهد و
 پرورشش میکند شمارا از نعمت و در بعضی نسخ من نعمه بصیغه جمع یعنی از نعمتهای خود

فَأَحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ بِسِمْسَرٍ دُوسْتِ دِلَرِيدِ مَرَّاجِهِتِ دُوسْتِ خُدَايِیْ اَزِ جِهَتِ دُوسْتِ دِشْتَنِ شَمَا خُذَارَا
 بِاَزِ جِهَتِ دُوسْتِ دِشْتَنِ خُذَامَرَا وَ احِبُّوا أَهْلَ بَيْتِی الْحَسَنِی دُوسْتِ دَارِیدِ اَهْلِ بَیتِ مَرَّاجِهِتِ دُوسْتِ
 مَنِ بَیْرُ دُوسْمَنی وَ طَا بِرَ اَنْشِتْ کَرَمَادِ اَوَّلِ بَاشِدِ رَوَاةُ التِّرْمِذِیِّ وَ عَمَّنْ اَبِی قَدْرَ اَنَّهُ قَالَ
 وَهُوَ اخِذٌ بِبَابِ الْكُفَّةِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَايَتِ سِتِّ اَزِ اَبِی ذَرٍّ کَرَمِ دِی
 مِیْکَتِ وَ قَالَ اَنَّهُ کَرِیْمٌ سِتِّ دَر کُجَرِ اَسْتَنِدِم بِمَغِیْرِ اَصْلِی اَللَّهِ عَلَیْهِ وَ اَرَا اَصْحَابَهُ وَ سَلَّمَ يَقُولُ لَا
 اَنْ مِثْلَ اَهْلِ بَيْتِی فِیْکُمْ مِثْلَ سَفِیْنَةٍ نُوحٍ مِیْکَتِ اَنْخَضَتْ اَکَا بَاشِیدِ کَرَمَتَانِ عَمَلِ
 اَهْلِ بَیتِ مَنِ دَر مِیَانِ شَمَا مِثْلِ دُوسْتَانِ کُشْتِی نُوْحٍ سِتِّ مَنِ رَکِبَهَا نَحَا کُسی کَرَمِ سَوَارِشِدِ کُشْتِی نُوْحٍ
 رَکِبَ اَرِشِدِ وَ مَنِ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَاکَ وَ کُسی کَرَمِ سَبَسْ مَانِدِ سَوَارِشِدِ اَنْزَالِ اَلَاکَ شِدِ رَوَاةُ اَحْمَدُ
 حَدِیثُ کُلِّ سَبَبٍ وَ سَبَبٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اَلَا سَبَبِی وَ سَبَبِی رَوَاةُ الطَّبْرَايَنِ فِی الْکُبَرِ
 وَ اَحْکَامُ فِی الْمُسْتَدْرَکِ وَ الْبَهَائِیِّ فِی السُّنَنِ عَنْ عُمَرَ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالٰی عَنْهُ وَ الطَّبْرَايَنِ
 فِی الْکُبَرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنِ الْمُسَوْرِعِیِّ بِسَبَبٍ وَ سَبَبٍ بَرِیدِ خَوَاهِشِدِ بَرُوزِ قِیَامَتِ
 مَکْرَمِ سَبَبٍ وَ سَبَبٍ مَنِ رَوَايَتِ کُردِ سِتِّ اِنْجِدِثِ رَا طَبْرَايَنِ دَر مَعْجَمِ کُبَرِ دَعَاکُمِ دَر سَبَبِ رَکِ
 وَ مِیْهَتِی دَر سَنَنِ خُذَامَرَضِی اَللَّهِ تَعَالٰی عَنْهُ وَ طَبْرَايَنِ دَر مَعْجَمِ کُبَرِ اَزِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ اَزِ مَسُوْرِیِّ
 حَدِیثُ کُلِّ سَبَبٍ وَ سَبَبٍ یَنْقَطِعُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اَلَا سَبَبِی وَ صَحَّفَی رَوَاةُ ابْنِ عَبَّاسٍ کُزِ
 عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالٰی عَنْهُ بِسَبَبٍ وَ خُوشِی بَرِیدِ خَوَاهِشِدِ بَرُوزِ قِیَامَتِ مَکْرَمِ
 سَبَبٍ مَنِ دُخُوشِی مَنِ رَوَايَتِ کُردِ سِتِّ اِنْجِدِثِ رَا مَحْدَثِ بَا فَضْلِ شَکَاثَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ
 اَزِ مَحَايِی الطَّهْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللَّهُ تَعَالٰی عَنْهُ **حکایت** حضرت والدِی مَرَحُومِ وَ
 مَغْفُورِ جَنَابِ پِدَرِ مَحْدِی مِیْرُورِ اَبَعَايَتِ حَضْرَتِ مَقْلَبِ اَعْصَارِ دُیُورِ وَ بَهْدِ اِیْتِ جَنَابِ
 مَصْرُوفِ اَزِ اَمَانِ بَا مَرُودِ وَ مَحَلِّ اَحْیَانِ بَا کُذَرِ مَوْفُورِ کُحْضَرَاتِ اَعْلَا رِیَايَنِ وَ حَقَّانِی وَ سَادَاتِ
 دُزَارِی اَهْلِیْتِ رَسُوْلِ حَضْرَتِ سَبْحَايَنِ وَ سَبِی حَبِیْبِ جَنَابِ مَالِکِ دُورَايَنِ صَلَی اَللَّهِ تَعَالٰی
 عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ اَعْتِقَادِی بُوْدِ فَرَاوَانِ وَ عَقِیْدَه رَسُوْخِ اَعْتِمَادِی بُوْدِ بَی اَیَانِ دَر اَعْرَازِ وَاظَا عِتِ
 اَعْلَا زِ مَدَا فَرْوَانِ کُوشِیدِی دُورِ تَوْقِیرِ وَ خِدْمَتِ سَادَاتِ عَظَمَاءِ اَزِ عَدِیْرُونَ کُوشِشِ مَقْدِیْمِ
 رَسَائِدِی وَ قَتِی چَهار سَیدِ وَ شَرِیْفِ اَزِ دُزَارِی اَهْلِیْتِ سَیْفِ اَزِ اَوْلَادِ اِمْجَادِ سَیدِ مَرَّاجِهِتِ
 وَ سَرِ اَسْرَ بَارِعَتِ مَقْصُومِ وَ سَرِ بَرِ مَاسْمُوتِ مَعْلُومِ وَ یَکَرِ بَا سِیَادَتِ مَعْنُومِ سَیدِ مُحَمَّدِ مَعْمُومِ
 عَلَیْهِ الرِّجْمَةُ اَزِ مِیْرُوتِی دَر فَرْقَه سَپَا هِ حَضْرَتِ وَالِدِ مَغْفِرَانِ دَسْتِ گَاهِ اِیْزِ دُجَهَانِ بِاَهْمِ مَغْفِرَتِ

بکمال اعزاز و کرم و فرط احترام چاکر بودند و جناب والد م مغفرت بهمدم بعنایت خالق جان و آدم
عز عنایت به تقاضای حسن اعتقاد که با خاندان سمیت نهاد سادات فرخی بنیاد سید داشت
آن بزرگان سیادت شیم را در زمره ملازمین متجنده خیال نه نموده همیشه و بهواره اخلاق معتقدانه
و مراعات مریدانه در خدمت آنها معمول می ساخت و مشغول می داشت و حضرت والد م و جناب
پیر ما حیدم را بقدرت حضرت مقدر تقادیر عز تقدیره اکثر و بیشتر در محاربات و مشاجرات تردد و اسفار
و سیاه و سیاحت در عرصه روزگار لاحق و در پیش می بود و مقتضای قول السفر و سید المظفر و آن
حرکات فتوحات لایمالات و در آن ترددات فوائد بلاغیات دستیاب و حصول می شد نظم

بشهر خویش درون بخاطر بود مردم
بچشم خاک و فلک در نگاه بایده کرد
درخت که متحرک شدی ز جای بجای

بجان خویش درون بی بها بود گوهر
که این کجاست بآرام و آن کجاست سفر
نه جویش نه کشیدی و نه بجای تیر

روزی آن بر چهار سید عظمت افروزی در سفری در عقب سواری حضرت معظم پیری سید فغان
حاکم پیاده پا می رفتند و راجل قطع طریق می نمودند و ذات شان از باعث ذلت پیادگی و کلفت
راجلی سراپا رنج و کیسه محن گنج بودند و چون جناب والد م مغفور و خدمت پیری تبرور
را ازین حال پر ملال آگاهی دست داد همان زمان حضرت ابی بکال بتیان عینش حرکت
سواری و دست کش از تحرک سیری گردیده آن بر چهار نو باوه حدایق سیادت و آن ایام
با کورب آتین شرافت را بفرط اعزاز و افراط تواضع عزت پر د از بر فیل رفعت تشیل خاصه
سواری خویش که بساگران بها و بسیار باقیمت بی همتا بود سوار نمود و آن فیل سموت
تحویل را بطریق ارمان پیش کش آن سترگان ساخت ۵ مال و جان گریه دادم به نثارت
خجلم که بنودست ز من انچه پراست دادم حضرت پدرم بعنایت حضرت داور پیرم غر سلطان
در خواب همان شب رویا صادق دید و در آن واقعه بشارت واثقه چنان مدرک و معلوم گردید
که گویا و دیست عمیق پینا و رونهریست غرق سهم آور لم صنفه چنان سهلکین موج آن رود بود
که خوشش دلیری شیران ربود و حضرت باب من عاصی داب برب آب در انتظار دست یاز
سبب مرور و گذرازان نهر شدت بیچتاب ایستاده اند که ناگاه بفضل حضرت نیردان دین
و دنیا پناه عم رحمت سیدی از همان سیدان فرزندگی و دستگاه که موسوم باسم شرافات مکتوم
سید محمد بود و از بعض برادران واقربا خود در عادت تقوی و خصلت تورع امتیازی داشت

و درین امر صلاح و خیر از بعضی اقربان غشایر و قبایل ممتازی بر عرصه حال خویش می افراشت بر همان فیل
بلندی تماثل سوار از جانب آفراب پیدا شد و آن فیل فرخندگی و اصل را در آب روان نموده نزدیک
بایم مغفرت بایم رسید و گفت که ترا افضل و رحمت خدای عز و علا ازین شایده و من چه پاک و ازین کفها
و فتن چه جای اندیش نهک بیا و برین فیل سوار شو و مرور و گذر دمی جوی روان و آب و دشت نشان
بسبب و آسانی کن آیین گفت و دست گرفته سوار گرد و خدمت و الهی و غفران ماحدی میفرمودش
حضرت خدای واحدی از آن وقت رعایت توقیر و پاس تجلیل آن سید فیل از بعضی دیگر افترا
و غشایر لوزیاده و افزون میفرمود و حکایت مذکوره و واقعه مسطوره را اکثر اوقات و بیشتر ساعات
برزبان بزرگی بیان داشت و حال این خواب شرف حساب بر لویج خواندند و محفل و صفایح نماز عباد
مجلس بکلیت تقریر و گفتار می نگاشتند و بلیل گلستان سخن آرزوئی تو میکرد و در حجب سن
با و صبا بوی تو میکرد و سبحان الله لحاظ مراعات تکریم سادات کرام بچه پایه مقبول حضرت کبریاست
و تبارک الله رعایت آداب تعظیم ذراری اہلبیت عظام نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام بکدام مایه
مقبول بدرگاه جناب داور بکثاست عز و جده و بلسمه **مشاقق آفتاب جمال محمدیم**

بخوانم سوخته از آتش فراق
صاف شراب عشق زلال محمدی است
خالی شده تمام ز فکر و خیال تو
صالح شد دست شیفته بر کس بجالتی
و در باب تعزیرات و مقدره انحرافات

بایم و محمد و آل محمدیم
در آرزوی شمع وصال محمدیم
اتش شراب زلال محمدیم
شام و سحر فکر و خیال محمدیم
خوش حال ما که شیفته حال محمدیم

بر همین قوانین احوال علماء دین که سابقا نگارش ترین یافت و بر همین آئین حالات مفضل
اسلام برین که در سابق به تحریر و نشین صورت مدعا راست قیاس و فکر باید داشت
و بموجب حکم شرع معظم یقین باید پیداشت و باید دانست که اعزاز سادات و اکرام
ذراری اہلبیت باکرامات و ایزد شرافات مطلقا تا بهمان حد ثابت است و محقق و بالاطلاق
تا بهمان نہایت واجب است و مدقق که از مناسج کرم ملاجج شریعت سطر و از مسالک
شرف مناسک سنت فیض منظر حضرت نبی افضل البشر علیہ من الصلوٰات و التسلیم از کس
و از کس تجاوز و عدول نمایند و الا بلا شک و تذبذب مناسب کیفیت جرم و موافق حالت
جسریہ اٹم مجرور را موافق فتویٰ فراست نما و درایت افزا شرع علیا که بیش ازین مقام و بیان

تغزیر عالمان فاسقان و فاضلان و طالبان بر پیرایش تحریر و آرایش تسطیر صورت مدعابر آریسته
ست و کیفیت مراد بر پیراسته تغزیر باید رسانید و در وی تلخ تنبیه و تادیب بکام بسم و جان شان
شاید پشاند حالبا درین مقام بابر عقل کشائی خواص و عوام و حالادرین وقت برای پوش افروزمی صغیر
و کبیر آنام بعضی آیات شریف و کبیر از کلام حضرت ملک بصیر و سلطان نصیر عز کبر یانه و پاره از احادیث
منیف از موقوف حضرت نبی بشیر و نذیر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم باز قدام اقللام می آورد و چون ملک
علام عم علوم و صیت هزار اجد از نوشتن یک فائده فراست مانده بانجام و اختتام میرساند آیات
و تِلْ عَلَیْهِمْ وَ بَخْوَانِ بِرَ اِہْلِ کِتَابِ نَبَا اِنِّیْ اَدْخَرْتُکُمْ و پس آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل
بأنحی خواندین بدستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا علیها سلام بهر طبعی است
و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بخلام بطن دیگر میداد آنکه با قابیل
زاده بود اقلیها نام داشت و در غایت حسن بود و توأم با بیل را لبودا میگفتند او چنان جمالی داشت
چون بر سید آدم علیه السلام لبودا بقبایل نامزد کردند و اقلیها را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده
گفت خواهر من اجل است و با من در رحم بوده او بن اولی است آدم علیه السلام گفت که حکم خدا می بین
و چه صدور یافته و درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو با بیل را پیش از من دوست میداری
لاجرم آنچه خوبتر است بد و میدی آدم علیه السلام فرمود که اگر سخن من باور نمی کنی هر یک از شما قربان
کنید با نخی می توانید قربانی بر که مقبول گردد اقلیها از آن او باشد حق سبحانه و تعالی ازین قصه
خبر داد و از قربان چون قربان کردند یعنی تقرب بستند هر یک از ایشان قربانان با قربانی خود با بیل گو سفند
دار بودند بره فریه که بغایت دوستی داشت بر سر کوهی نهاد و عنیت کرد که اگر قربانی من مقبول نگردد
ترک نمیکنم و قابیل زراع بود دست گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در مکان موضع نهاد و پا خود گفت
که اگر ازین قربانی من مقبول شود فبها و اگر نشود من دست خود از خواهر خود باز ندارم فَتَقَبَّلَ مِنْ
اَحَدِهِمَا کَیْسَ تَقَبَّلَ کَرِهَ شَدَّ قَرَبَانِیْ کِیْ اِزْ اِیْشَانِ کَ هَابِلُ بُو و بدین نوع که آتشی سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گو سفند را بخورد و لَمْ یَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخِرِ و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت و بخورد آن نطفه نشد قابیل را آتش خشم
باشتهال در آمده دو وحید دیده بصیرت او را تیره کرد و گفت مر با بیل رَا اَقْتُلْکَ بَنَدَ اِکْثَرِ
براحی آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مرود و قَالَ اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ و گفت با بیل که خبر این
که مقبول میکند خدا مِنْ الْمُتَّقِیْنَ از پرهیزگاران که در قربانی منیت خالص کرده اند لَنْ یَسْطِیْقَ

اگر بکشی و در زکونی ای یک سو می من دست خود را بقتل منی تمام بکشی ما آنجا بسط من
 یاری نسیم در از کنند ویدی الیك دست خود را بسوی تو لا قتلک تا تر اکبشم ای اخاف الله
 بدستی که من می ترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیان است باز که بایل از قایل قوی
 تر بود و با شکست ترا تا نسیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت ای ای ای ازید من بخوابم آن شود
 اگر باز کردی تو بیا نشینی بقوت گناه در قتل من و از غمک و به پادش گناه تو که آن سبب در قتل
 بوده و این اراده از بایل موافق حکم خدای بود قتل گون پس تو باقی به سبب این دو گناه من آنجا
 الناکه از ملازمان دوزخ و ذلک جزا و الظالمین و اینست پادش سنگاران که قتل بنا حق کنند
 فطواعت که پس بکشت بر قایل و یاری و او را در نفس نفس او قتل اختیار کشتن برادر
 او ندانست که او را چون کشت البیس شکل بشری بر و تمثیل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن
 مرغ برنگ نهاد و سنگی دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بر د قایل نیز صبر کرد تا بایل را در خواب پست
 سر سنگی نهاد فقط که پس بکشت او را با آنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش بریشان کشت
 فاصبح من المنحسرين پس کشت از زیان زدگان در دنیا با آنکه بقید عمر مردود و مطرود بود و در
 آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنهام او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده
 پس قایل ندانست که باو چه باید کرد او را در جامه پیچید و چیل روز او را در گرفته بهر طرفی میکشت
 و این جباس فرموده که کیسالت میکشد تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قایل غلبه کردند که هر وقت
 که میکشد بخورند و بسیار تنگ آمده فبعث الله عزرا بکس بر انگشت خدای زاعی را که تحت فی لار من
 می کاوید زمین را بنقار و پر و پای خود تا خفه پیدا کرد لیریه و این عمل به سبب آن بود چنانچه
 قایل را که کیف یی ای ای چگونه پوشد سوا آن جنبه جبه برادر خود را آورده اند که زاع حفره کرد
 و در خاک و زاعی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن می پوشید تا پوشیده گشت
 قال یو یلتی گفت قایل که وای بر من اعجزت ان اکون ایا عاجز شدم
 از آنکه بشم مثل هذا الغراب مانند این زاع درین عمل فادری سوا آن حاجی
 پس بچشم تن برادر خود را آنکه قایل بهین طریق بایل را در خاک کرد فاصبح من المنحسرين
 پس گشت از جمل پشیمان شدگان بر تنگ کیسل او را میکشید و گویند ندامت او بران بود
 که پر و ماور از و تبر کردند و تمام بد او سیاه شد و ندای شنید که کن خائفا ابد بعد از آن
 قایل هر گرامیدید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسر بنیای از آن خود کشته شد

آیت و نادی و آواز داد و نوح بن ائمه نوح علیه السلام بر سر خود کفان را و گویند نام او یام بوده
 وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر او را سلمان میده انست پس از فرط شفقت میگفت
 يَا نَبِيَّ اَرْكَبْ اِی پسر من سوار شو کشتی مَعْنَا باماتا امین باشی وَلَا تَكُنْ و میباشش مَعَ الْكَافِرِینَ
 با نافر ویدگان که غرق شوی و آن پسر منافق بود و باید از طهارت اسلام کردی و با کافران در کشتی ایشان
 متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر ساوینی زد و بداشت که باز گردم و پناه برم اِلَى جَبَلٍ لبوی کوهی
 که از غایت بلندی بَعَصْمُنی مِنَ الْمَكْرِ نگاه دارد و مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام
 لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ نگاه دارند نه نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی را مِنْ اَمْرِ اللَّهِ از عذاب
 خدای اَلَا مَنْ رَحِمَ مگر آنکسی که می بخشد یعنی خدا و گویند عاصم بمعنی معصوم است یعنی فاعل بمعنی
 مفعول است چون ما و افاق و عیشت را ضیئه یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب خدا مگر کسی که خدای
 برون بخشد و را شمار این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حَالَ و حاصل شد بَنَیْنَاهُمَا
 الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُخْشَقِینَ پس گشت از جمله غرق شدگان
 القصه نوح علیه السلام از کوفه یا از بند یا از عین در ده که آن موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشورا
 رجب و کشتی تمام روی زمین گشت و چون واقعه طوفان به نهایت رسید و کفار غرق شدند امر الهی
 در رسید و قَبِيلٌ و گفته شد یعنی حق سبحانه تعالی گفت يَا اَرْضُ اِصْلَعِي اِی زمین فرو بر مَاءِ
 آب حوض را که بیرون داده و يَا سَمَاءُ اَقْلَعِي و اِی آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته و غِیْضُ الْمَآءِ
 و کم کرده شد آب بر روی زمین و خُصِنِي الْاَمْوُ و گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بوده از ملک
 اشرا و نجات ابرار و اَسْكَتَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْمَجُودِیَةِ بر کوه جودی از موصل با شام
 روز عاشورا و هم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و قَبِيلٌ و گفتند بَعْدًا او و رمی و ملاکت با
 الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ مگر گروه ستمکاران را یعنی کافران را چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی
 بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد و این آیت در غایت
 مضاحت و نهایت بلاغت است و در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغت
 و غیر آن در وجوه مضاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب
 و نکته ها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده چون درین کتاب ساحت میدان
 سخن و رمی و سعت ایراد آن ندارد و حواله و قوف بر دقایق و رقایق این حال بمطالعین محل
 از جواهر التفسیر میرود و مصرعهُ یَغْوِی الْجَدُّ مَنْ طَلَبَ الدَّارَیْ گوهر طلبی روی لبوی دژین

از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال الله تعالى وَاَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
يَكْسَاءُ لَوْنٌ مِّنْ ثِقَلَتْ پَس هر که گران آید مَو از نینیه تراز و بار او با اعمال صالحه چون مومنان
فَاُولَٰئِكَ پَس آن گروه هُم الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدجات
وَمَن خَفَّت و هر که سبک باشد مَو از نینیه نیز انهار از بخت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون شرکان
وَمَنافِقَان فَاُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پَس آن گروه آنانند که زیان کردند اَنفُسَهُمْ و نفسهای
خود یعنی سرمایۀ عمر یا و غفلت برداوند و استعداد حصول کمال را طلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات
ضایع ساختند و ایشان فی جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ جاوید ماندگان اند تَلْفَح می سوزد و
جَوَاهِرُ النَّارِ رومی های ایشان را آتش دوزخ و هُم فیها و ایشان را آتش کالجون ترش
رویان اند یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد رومی کافران را آتش دوزخ
پس بر جهنم یعنی بالار و دلب زیرین او تا برسد به بیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد
بنافش و در موضع آورده که مسافت میان شفتین چهل ذراع بود احادیث و عَنْ
اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَمَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يَسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ و کسیکه پس از
او اِعْمَل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل بر چند نسب عالی دارد و بر این نقصان
نمکند بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
و عَنْ اَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
روایت نیست از ابی مالک اشعری که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اَرْجِعْ فِي اُمِّي
لَا يَتْرُكُوْنَهُنَّ جِهَارًا خَصَلَتْ اَنْدَامَتِ مِنْ اَزْكَارٍ جَاهِلِيَّةٍ كَمْ نَسِيْدُنَّ اَنْهَارًا اَلْفَحْزُ فِي الْاَحْسَانِ
نازیدن و می کردن نفسها و سبها و حسب انچه شمار و مرد از صفات و حضال و شرف و مجد
که در رومی و در پیران وی است و الطَّعْنُ فِي الْاَنْسَابِ و دو مطنعن کردن و عیب گرفتن
و زشتیهای مردم چنانکه فخر و تخریب و نسب خود میکند و حاصل این مرد و خصلت تعظیم نفس خود و تحقیر
مردم است و هر دو مذموم مگر به اسلام و کفر و الا سِنَسْقَاءُ بِالنَّجْوَمِ و سوم طلب باران کردن
پستار یا یعنی توقع امطار تزد و وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند و قتیکه کوکب در فلان منزل
بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است بِطَرْنِ نَارٍ يَخْرُجُ كَذَا و این منع و فرست از تسک بقول الله

واقعاً دید احکام آن و النبیاء چهارم نوم کردن رؤا منسب فائده بر همه شایان سلطنت مکتوبه از وجبات
ست و بر همه مالکان مملکت پیرویه از لازمات که قواعد مراعات اکرام علماء و سادات مسطور و فوائد و رعایا
انعام عالمان و سیدان مذکوره را در وسعت ولایت خویش شتبار و در نعمت ریاست خود اظهار
در دهند و بر وزیران و اموال و احکام و ولایات پیوسته و دوام و همیشه مستدامات تاکیدات مشددات جاری
و ساری دارند که اولاد آنها بنده و ات خویش عامل بر قوانین محرمه و آئین نامی رقمزده بوده و ثانیاً
بر سایر ناس و کل نفوس انسانی اساس تاکید مزید نمایند تا هر که و هر زبون و به از افراد جنبدی و لشکری
و از احاد رعایای پیشه و رمی و کشاورزی مراعی مراتب محققه معلومه و راعی مدایج مدققه مر قومه
بود. شرائط ادای آن بتقدیم رسانیده رضای سرایا فلاح پیرای حضرت و اورکت و جناب خدای
تبارک و تعالی عم لطفه و عرفضه حاصل و کمال جسم و جان شامل می نموده باشند و آب و رنگ
خسار احوال دارین و آب و تاب چهره حالات کونین خود بدین پیشه رستی اندیشه بشینویه سد آینه فروخته

وصیت چهارم در اعلام به انام از فوائد عبادت حضرت علامه غر علمه

و در افهام بخلاق عبودیت قیام از منافع طاعات جناب کبیر منعام جل انعام بدان ای قاصر از طلب
سود و صلاح عبادت حضرت نصیر و ناصر عز نوره و تبتیه ای فاطر و رسل و سلب به بود و فلاح طاعت جناب
قدیر و قادر جل حضوره که ترابنا بر بندگی آفریده اند و تکافات آن جنات و علین قرار فرموده
و ترابری پرستندگی آفرینش ساخته اند و پادشاهش بهشت برین با استقرار داده و اگر گشتش
کنی عذاب آتش یا فریادی و اگر بندگی ننمایی و در رخ قرارگاه خویش سازی سعادت شود
ایمان طاعت است و شقاوت تو در ارتکاب معصیت شرافت تو در تقدیم عبادت است و ذلالت
تو در اقدام گناه یر ذلت کر است تو در پرستندگی جناب داور است عزت طاعت و حقارت تو در
بزهکاری حضرت کردگار تعالت عبادت آری فرخندگی در طاعات با سرافکندگی است و بعذاب
پایندگی در بزهکاریهای پر پر آگندگی و بی همایونی در عبادات افزون است و بخت
واثر و فی در معاصی باز شستی و زبونی حضرت مصورتبارک و تعالی تصویر عبادت و بخت
سر با لطافت راطره معشوق با حسن و نماز مصور فرموده و سر اسر حرکات شیرینش و لنواز
مقرر کرده که در هر یک آن وادای رکش صد هزاران سعادت نصیب عبد طاعت حسیب است
و بیشماران لذت خلوت آگین قرین مذاق عابدان لبیب و جناب سانغ تعالی صنعه

طاعت سرتاپا نفاست را عجب محبوب زیبای سعادت ساز مصنوع ساخته و سر بر افغان نشینش
 پیر اعجاز مخلوق که مهر کار مباحات بارش بی پایان کرامت قران و امان و جیب عاید تلبست
 و بیکران لذت های شیرین مقرون ذوایق بولکن عباد پرستش ناشکیب **ع** این نور اقدس
 است که سلطان قدرتش **ع** تشریف داد خلعت از عالم شال **ع** ز فرق تا قدرتش هر کجا که مینگرم
 کرشمه و امن دل میکشد که جایجا است **ع** مرتبه سموت مرتبه نبوت را سبب بلند می بندگی است
 و درجه علوت معرجه ولایت را باعث سر بلند می پرستندگی و منزلت عالی منقبت رسالت را
 موجب برتری پرستش مخلو از بهتری است و مرتلت متعالی مشربیت صفوت را وجه بالاتری
 نیایش مشحون خوشتری **ع** قامت هر که شود خشم ز غیبات صائب **ع** خاتم دست سلیمان
 جهان خواهد شد **ع** خوشا حالت عاقلی که کنه مقام را دریافت و با قامت مراسم طاعات گوی
 حصول مرادات بر عرصات جنات عالیات در باخت و آویلا بر جهالت جاہلی که فوائد طاعات
 حضرت مطاع غر **ع** نشاخت و باین وتیره سراپا تیره خویش را در هر دو سرار و سیاه خشت
 و خور با معرفت عارفی که ته مرام مدرک نمود و باستقامت مراتب عبادات فضل شرافات از
 خزائن نامعدود و مرام حضرت معبود جل ذکره نامحدود اندود و و احسن تبار سفاقت سفیهی که منافع
 پرستش حضرت ذو افرینش تبارک قدره معلوم نه نمود و بدین سبب پر تعجب خود را رسوای
 هر دو عالم بنمود و انای حقایق رسالت و بنیامی دقایق گران که اوقات حیات ستار
 را از عنایت حضرت رب ذو رحمت قدس شانه نعمتی بس شگرف شناخت و عمر گم مایه سخت
 سست شمار خود را در افعال نشت و بیهوده و فسق و فجور ناستوده بسر ساخت و انقباس
 نقیص عمر ناپایدار را از رحمت جناب معطی کرامت کرم بر مانه عنایتی بس عظمی پنداشت و در ساعا
 لیل و نهار بطاعات و عبادات حضرت که در کار حلت عظمت و در کوشش و سعی اجرای احکام
 عظام جناب پروردگار حلت جلالت بسر ساخت بعیت مهمل که عمر به بیهود و بگذرد ایدل **ع**
 بکوشش و حاصل عمر عزیز را در ریاض قطعیه یاد دار آنکه وقت زادن تو **ع** همه خندان بودند
 و تو گریان **ع** آنچنان زمی که وقت مردن تو **ع** همه گریان شوند و تو خندان **ع** فاضل
 تقوی لازمی و با وسع و امی و محیی مراسم اسلامی مولانا می عبد الرحمن جامی علیه الرحمه فرماید

و جب آمد بموجب اسلام
 که بود حیف غفلت از وحی حیف

پاس او دار گز ترا جانی است
 خاصه اگر ام این گرامی ضیف

بر نفس نور سیه مهمانی است
 حسب مقدور صیف را اگر ام

| | | |
|--|--|--|
| <p> است ضعیفی ز ضیف خانه غیب به ازان کام دست گرد و باز قدرش از ذکر حق بلند شود سوس بالا ازین غیابه جُست ای لب میهان که بر تو فرو وز نیمه تمیم نبوشته بسکه گفتی دریغ بر مافات بر دیش ز آفتاب چهره فروغ هر نفس چوین خزان است سازی آن مخزن تنی پاره صحن بازار زان شود گلشن حسن خج در اکسند پیرایه وز قسج خصال و سوز خال بخت نارد و قودا الاحبار ور گذاری رست اقبال داشت بر زنده رسیده علم تا کنون کردمی شن آزا همه در دست و پایم افتاده </p> | <p> آمده خالی از نشانه غیب قوتش ده ز سخن این سخن گنگر عشق را گند شود کرد این ضیف پاک بر تو زو آمد از آسمان قدس علو هم ز حرص و هوشت اود یا دریغ از برای ما نبوات دامن افشان ازین معامله تا تو نقدی دران خزینه نمی چون بازار رخت بکشیند چشم بازار یان شود روشن بلکه آسنت گوید و آبش نمی آنجا ز جمل سنگ سفال وان سفالت بسفل ساز جا همچنان آن خزینه را خالی که چرا قدر کم شنا ختمش در مشن سر آرزوان را می بخیم ز فرط نادانیه </p> | <p> جد آن کن گزین نشین آرز تا بر آید با وج عسکین بکشد جانت را بکده جب مکن آنرا عیب بها معلول تو ز غیبت جنیتش بسته هم بعب در یاش فرسوده از بخت ار در یغ و دود و دروغ که نه بینی درین مساله سود گر باید خدا ز گوهر دور که دران آنچه هست بنامند حور و علکان از و برد مایه شود از مدح بر تو گوهر باش کشد آن سنگ بخت تو ز ابد در که اسفلت کند ماوی بر شود چشم تو ز اشک ند گنج در دهنه نه ختمش بود صد گنج گوهر آید لاجرم میسر میماند </p> |
|--|--|--|

چنین روایت کرده اند که احوال است بر رحمت نبی و شفیع صلی الله علیه و سلم که در میشد در زمان نبی کریم
 و مدت عمر این است که از عباد خیر معاد قوم بنی اسرائیل چون مطلع بر مدت عمر این امت شد تا سیف
 میخور که کاشکی من دران زمان می بودم که آن مدت قلیل العتد و کثیر المنفعت را یک سجده میکردم و از تقصیر
 اوقات سالم میاندم آنفاصل فرصت غنیمت دان و این مدت قلیل سر با جمیل مضارف مناسی و امور مبارک
 صرف مکن قطعه آدمی زاده طره مجوفی است x که فرشته بسته و ز حیوان x که کند میل این شود کم ازین
 و کند میل آن شود به ازان x و در ایات سر با عطریات کلام حضرت خالق معطرات جلت حکمت فضائل
 عبادات لا تعد و لا تحصى وارد گردید و در کلمات طیبات ذات الطیب از طیب مشک در وایع خبر است

جناب رسول علیه الصلوة والسلام شرائف طاعات لا حصر ولا منتهی صادر شده چنانچه معهود از آیات موجب اقتضات
و چندی از احادیث مستوجب برکات تصویر شود و تنقیش بر قم تشیعی می باید تا عالم و افهم آیات یا بایست
الناس ابرو مان اعبدا و ابرستید و بندگی کنید و بگویم پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن آفرید
که بقدرت کامل خلق کند بیا فرید شمارا و از نیست هست گردانید و الذین و بیا فرید نیز آن کس را که بودند
من قبلکم پیش از شما و نتیجه این آنست که شمارا بعبادت فرمود و گفت که تا باشد که شما شاکون بر پرستید
از خشم و غضب او الذی آنرا انداخته و اندک که بجلت باله جعل ساخت لکن برای نفع و فایده شما الهام از زمین را
فراشا بساط بازگشته و جهت آرام و رود و حرکت برو و السماء و گردانید آسمان را بنیاء ستغی بر فرشته
و انزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابرم ماء آبی بر فایده یعنی باران کاخرج پس بیرون
آورد و بیه سبب آن آب و قیقه با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع سیوا و نبات ما رزقا روزی
ساخته و برداخته لکن برای شما فلا تجعلوا پس گیرید الله مرخا سے را اندا اهتمایان و انبازان
ملک او و آنکه و حال آنکه شما تعلمون شنیدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بافرید
مخلوقات و بطور آوردن موجودات قادر نیست ایضا و ما خلقت الجن و الانس و بیا فریدم
پریان و آدمیان را اهل ایمان الا لیعبدون و بگویم پرستند یا بیا فریدم مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت
و همه را بدان امر کردم و ما امر و الا لیسجدون و بجا بگویم که بیا فریدم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه را می شناسند
غایتش آنیکه بعضی قرآن نمی برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و قایق این آیت و حقایق اشارات آن
و بجا بگویم التفسیر است ایضا یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گردین اید اذ کعوا و اسجدوا رکوع
و سجده کنید در نماز و در اول اسلام همین قعود و قیام بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی
آیت آنست که نماز گزارید تغییر کرد از صلوة بر رکوع و سجود که در کن اعظم است از ان و لهذا امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله تعالی درین آیت سجده نمیکند چه ذکر رکوع و سجود با هم یا می کنند بانکه مراد نماز است و امام شافعی و امام
رحمهما الله تعالی سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیثی نیز آمده که فضلت سورة الحج بسجدة ثین من
لم یسجد بها فلا یقرأها این سجده مختلف فیه است بدیهه امام شافعی سبحان بستم باشد از سجده قرآنی و حضرت شیخ قدس
القدس این سجده را سبحان الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد و حمل میکنند بر سبادت بسجود و اغلبه
و برستید و بگویم آفرید کار خود را و اقلوا الخیر و بکن نیکویی یعنی علی که پسندین باشد در شرع
لعلکم تعالیحون شاید که شمارا شکر شود یا بقصود و مطلوب برسد ایضا و ما از سئلنا
من قبلک و نه فرستادیم پیش از تو من رسولی الا نوحی الیه مگر وحی کرده و مخصص شده

نماز و در سجده
و در رکوع و سجده
و در سجده و رکوع
و در سجده و رکوع

تومی خوانی یعنی با وحی کردیم بدو آنکه لا اله الا انت خدایتی الا انما کفر من قاعبد و رب
 پس بر پستی احدیست **عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى**
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رواست از عباد بن صامت رخ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم من عبد الله لا
 يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا كَسَى كَعْبَدَتِ كَرْدِ خدای تعالی را در حالیکه شریکین گردانید بخدا چیزی را و اقامه الصلوة و قائم
 و راست گردانید نماز را و اتی الزکوة و داد زکوة را و سَمِعَ وَ شنید سخن حق را و اطاع و اطاعت آن کرد
 إِذْ خَلَّهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ مِنْ آيِ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَ وَلَهَا ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ داخل کند او را خدای تعالی از هر کدام
 دروازه از دروازه های جنت که خواهد دخول از آن و برای جنت هشت دروازه اند و من عبده الله لا
 يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا و کسی که عبادت کرد خدا را در حالیکه شریکین گردانید بخدا چیزی را و اقامه الصلوة و
 اتی الزکوة و سَمِعَ و قائم و راست گردانید نماز را و داد زکوة را و شنید سخن حق را و عطا و نافرمانی
 کرد و اطاعت آن نمود فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ بِرِشْتِی که خدای تعالی از امر خود مختارست إِنْ شَاءَ
 رَحْمَهُ وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ اگر خواهد رحم کند او را و اگر خواهد عذاب نماید او را و آه أَحْمَدُ وَالطَّبْرَانِيُّ
 وَ ابْنُ عَسَاكَرٍ روایت کرده است این حدیث را امام احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن عساکر در تاریخ
 وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرِو بْنِ رَضٍ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رواست از محمد بن عمیره
 بفتح عین و کسیرم و سکون تحمینه و بود و از اصحاب آنحضرت م این را از برای آن میگوید که صحبت و
 با حضرت مشهور نیست قَالَ إِنْ الْعَبْدَ لَوْ خَرَّ عَلَى وَجْهِهِ لَوَجَّهَ لَوَجْهَهُ لَوَجْهَهُ لَوَجْهَهُ
 بر روی خود مِنْ یَوْمٍ وَلَدَ إِلَى أَنْ يَمُوتَ هَرِمًا از روزی که زائیده شده است تا آنکه بمیرد سخت پیر
 فِي طَاعَةِ اللَّهِ در طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری
 در سجد و نماز بروی افتاده باشد یا مراد بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف باشد الْحَقُّ دَهْ
 فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ هر آینه کم می شمارد این افتادن خود را در طاعت و عبادت در آن روز
 یعنی روز قیامت وَ لَوْ ذَا آتَتْهُ رُذُفِي الدُّنْيَا و هر آینه دوست میدارد که باز گردانید
 شود بسوی دنیا کَمَا يَنْزِلُكَ مِنْ الْأَجْرِ وَ الثَّوَابِ تا زیاده شود از مزد و پاداش
 عمل پس هر چند که عمر زیاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهت و دودشتر بود و آه أَحْمَدُ
 روایت کرده است این حدیث را امام احمد در مسند خود و عَنْ مَعْقِلِ بْنِ كَيْسَارٍ رَضِيَ اللَّهُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رواست از معقل بن کسار رخ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجِ
 كَهَجْرَةِ عِبَادَةٍ در وقت آشوب و فتنه در ثواب و فضیلت مثل هجرت است و آه ابْنُ أَبِي سَيِّبَةَ وَ أَحْمَدُ وَ ابْنُ حَبَّانَ

روایت کرده است این حدیث را ابن ابی شیبہ در مصنف خود و امام احمد در مسند خود و ابن حبان در صحیح
و در حدیث طویل در سوالات حضرت جبریل و جوابات حضرت ماصیله علیه وسلم بر روایت حضرت عمر رضی الله
عنه وارد است که قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنْ الْأَخْصَانِ كُفْتِ أَنْزَلَ كُفْتِ جَبْرِيلُ بُوْدِيصُورَتِ مَرْدِيْ بِسْ خَبْرُهُ مَرَارِجُ
که ذکر آن در بسیاری از آیات و احادیث واقع شده چیست قَالَ كُفْتِ أَخْبَرْتُ دَرْبِيَّانِ حَقِيقَتِ حَسَانِ
أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ عِبَادَتِ كَرْدَنِ سَبِّ خَدَامِي تَعَالَى رَادِحَالَيْكِهِ خِائِشَتِي كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ
تَرَاهُ فَاتَكَ يَرَاكَ بِسْ اِگَر نَبِئْتِي كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَبَابُ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ
باعث ترقی مدارج سود و صلاح دنیا و سبب تعلی معارج فوز و فلاح عقبی تصویرین و املی از همه اولی و انسب
جمیع انسب و دین اولاً اَبْنِیْ خَمْسَ اِسْلَامِیَہ یعنی عتیدہ شہادتین یعنی توحید حضرت مقدس و علی آلہ علی
شانہ و رسالت جناب کرم و معظم نبوت پناہی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم نماز و روزه و حج و زکوٰۃ کہ ہر یک
علیہ قبولیت ایمان و مقصور علیہ مقبولیت اسلام فیض نشان است بروش احتیاط و طریقہ محتاط درست و مضبوط
دارد و مسأل توحید و شرک و رسالت و نبوت از علما و حقانی ربانی و کتب معتبرہ دینی و یقینی بوجہ حسن و طرز
اجود و بصرہ و دریافت نماید و تا رہنما نہ اول وقت در مسجد با جماعت بپا دارد و عبادت روزہ ماہ مبارک
رمضان را موافق قانون شرعیہ ادا نماید و زکوٰۃ و حج را وقت مفروضیت بحسن قوانین شریعت
مودی سازد و لمصنفہ شعر ہر چہ کہ دل میرد کلام چہار مد نماز و روزه و حج و زکوٰۃ خوش اسرار و بدانکہ پنج
گنج سعادت آگنج رقم زدہ تخم ایمان و عبادات اَبْنِیْ اِسْلَامِیَہ مذکورہ است و اصل اسلام و طاعات اَبْنِیْ خَمْسَ
مسطورہ تحت فضائل ایمان نام و دعوت اسلام رسا و خیر الوری و شفیع یوم اخری جناب رسول اللہ تعالی صلی
اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فرماید حدیث عَنْ اَبْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمُ بَنِي الْاِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ وَلاَدَتِ وَیْ بِسْ اَزْوَجِيْ بِيْكَ اَلْ بُوْدِ اِسْلَامِ اَوْرَدْ مَعَهُ بِرَزْكَوٰةٍ
خود و صومسن و بعضی گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشدہ حاضر نشدہ پیر از رحبت صومسن و در حضور
او احد را اختلاف است و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل ورع و زہد و سخت احتیاط و تحریر و قوی در فتوی و قوی
و ستقیم بود و در اتباع سنت جابر گوید رضی اللہ عنہ بنو دہمچ کی از ما کہ آنکہ میل کرد بدینا یا میل کرد دنیا بوالا ابن عمر رضی
اللہ عنہما روایت است از ابن عمر نہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را بردہ شدہ آخانہ مسلمانان بر پنج چیز شہادتہ
أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ كُفْتِ
بر پا کردن نماز و گزاردن آن رست و درست و ایتناء الزکوٰۃ بیوم دادن زکوٰۃ مال و اگچہ چہار مہج کردن و صوم و رخصت

پنجم روزه ماه رمضان داشتن تشبیه کردیم مسلمانان را بنجانه که این پنج چیز قواعد و دارکان اویند و این خلد
 باینهار پاست متفق علیهم بر بنیانی ازین ابنیه عالیہ بابی از ابواب افضال و مراحم حضرت ایزد و الجلال است
 عم فضله و ہر اصلی از اصول خمسہ مرقومہ درمی از درہای فیوض و مکارم جناب داور بہمال ویزدان لایزال است و اگر
 ہر کار خواہش و ذوق فضل و رحمت حضرت مفضل و مراحم حلت و حدتہ باشد لامحالہ رغبت و رجوع بسوی ابواب
 افضال مراحم معلومہ نماید و انکس اگر کشف و شوق فیض و کرم حضرت قدس اکرم و جناب نور اعظم عزت عظمتہ شود
 لاجرم قصد و ارادہ بحسب وجوبی درہای فیوض و مکارم مفہومہ کند و در فیض است نشین از کث کشنا اسبغنا
 بزکین فعل از ہر دانہ میر و یکلید اینجا و نشین باد و خاطر گزین کہ ایمان سعادت تو امان کہ اول ابنیہ اسلامیہ
 سراسر نبردگی عنوان و سہر با بتری بکیران است بجای حضرت ایزد اعلی تبارک علوہ بنای اولی ہذا
 موقوف علیہ ابنیہ آخری است و شرط علیہ بنا ہے اربع مثبت نجات عقبی خلاصہ عوالم گوناگون و دورا
 تو طمون ایمان است و سلازلہ زادہ کاف و نون ایمان پرایقان آرا کین اسلام بدون صدق ایمان کذب کین
 و لطالت آئین و خانہ قبولیت ارکان اسلام بغیر از ظہور نور ایمان تادیک ترا تیر کے کورست و تیرہ ترا خشم مور
 عزت دنیا و دین در حصول ایمان پر یقین است و ذلت عالم شک و یقین در بے ایمانی پنجاست نشین سعاد
 با شرافت ایمان یا رخوش سر و کار است و شقاوت بازالت بی ایمانی دو چار موجب رنج متاعب دنیا می پڑد
 فضل ایمان است و باعث دفع بلا یا می و محن قیامت صدق قیامت شرف ایمان مشحون فیضان استحقاق
 جان با ذیال لباس افتخار احساس ارباب ایمان آویزان است و استیجاب تعذیب بہیزان بحال گروہ
 بے ایمان دست و گریبان تو را ایمان گلی از گلستان ہدایت و رحمت حضرت پروردگار است جلالت
 رحمہ و نفخہ لطیفہ از نجات بوستان فضل و کرم جناب داور عم فضله و تیرگی بنے ایمانی از نتایج قہر
 و غضب جناب داور است و ثمرہ مخی شجرہ خشم و عتاب شہنشاہ متقلب دہور و اعصار نفوذ با سد تعالی
 من غضب اللہ تعالی خیر از تو ملا و ملجایم نیست ہم در تو گریم اگر گریم بہ آفتاب ایمانی بیکلہ
 نورانی اند و حرکات بی ایمانے بار نمرہ طلبانی ایمان از وسائل افتخار است و سبے ایمانے
 از علل مستحق احراق بنار نفوذ با سد تعالی من النار و من غضب اللہ الجبار اللہم ارزقنا
 نور الایمان و فضل الایقان آمین بر حمتک یا ارحم الراحمین آیت یا ایہا الذین امنوا
 امی آن کسانیکہ ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مومنان اہل کتاب کہ میگفتند
 یا رسول اللہ ایمان داریم تو بد قرآن و مہوسی و غریو زبور و توریت و دیگر ہمچہ کتاب پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب
 با کافران نہ میشوید مسلمانان را میگوید کسانیکہ ایمان آورده اید بدین زبان امنوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را

علی بن ابی طالب و بنهاد آن مرد در دین و کف دست خود را بر انبهای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعالی است و این بظاهر مناسب است
 بآمدن جبریل و تقرب وی با آنحضرت و نشستن در پیش وی بر صورت تعلیم و لیکن در جداول را بجهت دست زیرا که در روایت
 است ای صریح آمده است حتی وضع ید بر علی رکنی النبی صلی الله علیه و سلم و جبریل اگر چه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود و لیکن بحقیقت
 معلوم می شود علم بود بر آنحضرت از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و استماع احکام دین بود در حاضر از آنجا که در آخر حدیث معلوم
 میگردد و استماع تعلیم بجز در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرمود علیه السلام قد بعثت فی القوی ذواتا و الله علم و قال یا محمد
 اخبرنی عن الاسلام و گفت آنرا و ای محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست قال گفت آنحضرت در جواب آن مرد
 الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله حقیقت اسلام این است که گواهی دهی که نیست هیچ معبود
 بحق مگر خدای و گواهی دهی که تحقیق محمد فرستاده خداست بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد
 و فرمانبرداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعتراض و در شرح عبارت است از انقیاد
 و اطاعت احکام الهی و بجای آوردن ارکان خمس دین مسلمانی که مذکور شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان
 نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یکیست
 بآن معنی است که هر مومن مسلم است و هر مسلم مومن و نفی یکی ازین دو از مسلم نمیتوان کرد و بحقیقت اسلام
 ثمره ایمان و فرع آنست و علماء درین مسئله کلام بسیار است و تحقیق اینست که گفته شد پس اول ارکان اسلام
 گواهی دادن است بوحدا نیست حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم
 میشود که تکلم بلفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگویید یا بجای آن شهادت اعلم آرد مسلمان نشود و لیکن
 بضرورت از دین معلوم شده است که اگر مجرد لاله اله الله بگوید مسلم است و لابد چون صیغه شهادت در احادیث واقع
 شده است تلفظ بران اولی و اصوب باشد که تا لو اذوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود و تقیم الصلوة
 و برپاداری نماز را و مراد باقامت صلوته گذاردن او است راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرط
 و رعایت سنن و آداب آن و تقیم مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود را است راست
 چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بران است و جد و جهد نمودن دران یا شتق از اقامت بمعنی بقیم
 شدن یا از قیام بحقوق بمعنی رایج و گرم شدن بازار رسوم ارکان اسلام بر آوردن زکوة مال است چنانکه
 فرمود و تؤتی الزکوة و بدیهی زکوة را و زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر است
 و دادن زکوة سبب نماز زیادت مال و برکت دران و موجب طهارت مال و طهارت
 صاحب اوست از زوایله و محصل و مساک و اشتقاق از تزکیه شهود نیز
 احتمال دارد و گویا گواهی میدهد بصحبت ایمان و صدق محبت پروردگار تعالی

چهارم روزه رمضان داشتن چنانکه گفت وَتَصُومُ رَمَضَانَ در روزه داری ماه رمضان را و صوم و رقت
بمعنی امساک یعنی نگاه داشتن و در شرع عبارت از نگاه داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعضی علما
و سفیان ثوری از ایشان است نگاه داشتن از غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان نمیکند و خصوصاً در روز
کامل آنست که جمیع اعضا و حواس را از مافوقه شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است
بمعنی گرم کردن و سوختن چون در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان
گردد و این وجه بر تقدیر درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که لعین ایهام
شور می نمودند درین وقت هوا گرم بود و بستان بود و الله اعلم وَكَلَّمَ الْبَلَدِثَ بِنِجْمٍ از ارکان اسلام
است که قصد کنی خانه کعبه را و گذاری مناسک حج را اِنْ اسْتَطَعْتَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا اگر می توانی رفت در راه
یافت بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راه است و نزد امام مالک بر سیکه قوت پیاده
رفتن دارد نیز واجب است و آمن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است
و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشیند و صحابه
برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت گردود و در حدیث آمده است
که افضل شهید کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض روح ایشان بواسطه ملک کند
قَالَ چون آنحضرت حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صدق است راست گفتی حقیقت
اسلام همین است که بیان کردی فَحُبُّنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ عمر رضی الله تعالی عنه میگوید پس
شگفت داشتیم حال نمرود را که می پرسد آنحضرت را و صدق میکند او را چه رسیدن بظاهر دلالت
بر جعل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جامی گفت نیست زیرا که وی جبریل
بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آنحضرت پرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و
بتجربید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت بود قَالَ فَأَخْبَرُونِي عَنْ الْإِيمَانِ گفت آن مرد پس چنان خبر داد
از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قَالَ گفت آنحضرت الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ حقیقت ایمان اینست
که بگویی بخدا تعالی و بصفات نبوتیه و سلطیه وی و تزییه و تقدس و تعالی کنی از جمیع تعارضات حاد و معتدله
و ایمان آری بفرشتگان الله تعالی که اجسام نورانی اند قادر بر تشکل با کمال مختلفه و بندگان خدا اند که بیغمانی نمیکند
او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و بتصرف نیستند بزنی و مردی و کثیه و ایمان آری بکتابهای حق
تعالی که کلام قدیم اویند مجرد از حروف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغامبران خود با بجا و خرو و اصوات در الواح یا بر
السنه ملائکه یا بواسطه ملک مسموع از ورا حجاب همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت

فصاحت و جامعیت و گفته اند که مجموع آن صد و چهارست پنجاه هزار آن منزل برتبت و سی برادر پس و ده برادر دم و ده
 برابر همسم باقی چهار کتب مشهور تورت و زبور و انجیل و فرقان و امد اعلم و دمسلم و ایمان تدریسی بنحیه
 وی تعالی که فرستاد ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و سعادت ایشان و مویگردانید و عجز
 و آیات و واجبت ایمان آوردن همه اینیابی فوق در اصل نبوت و واجب است احترام و تریه سخت
 عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع کنایان خرد و بزرگ پیش از نبوت و پس از وی
 همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود
 علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر بوده
 و آنچه در قرآن آدم نسبت بعصیان کرده و عقاب نموده بنی بر علو شان قرب اوست و مالک را میرسد که
 بر ترک اولی و افضل اگر چه بحد عصمت نرسیده بنده خود هر چه خواهد بگوید و عقاب نماید دیگری را مجال آنکه تواند
 گفت و اینجا اولی است که لازم است رعایت آن و آن نیست که اگر از جانب حضرت عزت بعضی انبیا که قربان در
 اند عقابی و خطابی رود از جانب ایشان که بندگان خاص او نبند تو اضعی و ذلی و آنکه که هادر گردد که موهم
 نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان کلیم نایم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم نیست
 که هر چه بر مرتبه الوهیت و صفات اوست حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشیر را شامل
 و در همه راسخ و کامل و الموعود الآخر و ایمان آری بزور پسین که آخر از منته محذوره است و آن عبارت است از
 مدت مدید از ما بعد موت تا قیام قیامت تا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه خارج بر آن خبر داده و بصحت
 رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نفیم آن و علامات قیامت و نفع ضرر و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط
 و جنت و نار همه حق است و تَوَمِّنْ بِالْقَدْرِ خَيْرٌ وَ شَرٌّ و ایمان آری تا آنکه حق تعالی همه چیز را نیک و بد دراز
 دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادت اوست چنانکه فرموده است
 كُلُّ شَيْءٍ خَلْقًا وَقَدْرًا و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را
 بران مرتب ساخته در حقیقت ثواب فضل اوست و عقاب عدل او و خلق و اسباب و ترتب سببات بهت
 اوست و بدانکه در بعضی روایات ذکر سوال و جواب بیان مقدم آمد بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل
 اسلام است و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه تریه
 چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان آن کردیم مرتبه تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلام آنست چنانکه فرموده است
 صَدَقَتْ قَالُ فَآخِزْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ گفت آموزد بان حضرت راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان چیست چون در بسیاری
 از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا در حدیثی نهاده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استغفار از معنی اسلام و ایمان حقیقی

احسان نیز سوال کرد اما درین تمام و کمال بسین گردد و معنی احسان نیکی کردنست و آن بر وجه اطلاق می باید نیکی کردن
 بمردم به تمام و اکرام و تمیز کردن فعل ابرو و تکبیل و تجوید و اقیان چنانکه باید و شاید بجای آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان
 کردنست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بنفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص حضور
 و خضوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت آنحضرت در بیان
 حقیقت احسان آن لَقَدْ اَنَّ اللَّهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ احسان عبادت کردنست خدای تعالی را در حالتی که چنانستی گویا
 می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خضوع است و حیا
 و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام شهنش است و استغرق در دریای ذوق و حضور و
 فرو در ازان مرتبه مراقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فلان
 لَقَدْ تَكُنَّ تَرَاهُ كَاَنَّكَ تَرَاهُ پس اگر نیستی تو را بحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی از نیکی می بینی
 وی ترا در حضورت نیز خوف و خشیه و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و
 طاعت نیست و عدم التفات باین و شمال لازم خواهد بود چنانکه یکی در حضرت بادشاهی که حافظ و قریب و شایع
 احوال او است همیشه با او باشد مجاز میفیدی و ترک ادب بروی تنگ گردد و آنکه با او بود آن ناظر مشاهد جمال او
 بود او را حال دیگر و حضور می و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سعید بن ابی و امام عارفان صلی
 الله علیه و سلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اولی است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامه عابدان است ثم
 فثم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی همانقدر که ابراهیم کند از ادب واجب چنانکه قضا و حجب
 بگردد و دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و ادب آنرا بجا آورد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزای مطلق
 نیز از ذوق عبادت و بندگی متمثل شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهد معبود و حضور ذات اقدس و مستغرق
 باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربانست محاذاتی معنوی تقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باز
 بنور انیت آن مستور میگردد که کیفیت آن جز به ذوق نتوان یافت رزقا الله و ازین حدیث امکان نیست
 حق تعالی در آخرت استعناط می تواند نمود که در دنیا ترا کم حجب جسمانی از ان محروم و محبوب است و چون این حجاب بر افتد
 کما یک تراه و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بجا فطرت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت
 باری است تعالی در بهشت تا ملک شهودات بهم رسد و شتی و مستعد رویت بصیری گردد که قوت بصیرت در وی در آن
 نشاط ابرع خواهد یافت قال صَدَقْتُكَ رَسْتُ هَمِنْ سَبْ مَعْنَى احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال
 آن بقره و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این بهره مقام کرده اسلام اشاره بفقیه است که متضمن بیان اعمال و احکام
 شرعیة فرعیست و ایمان بعبادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشاره باصل تصوف که عبارت از صدق و توحید و

در آخر زمان پدید آید اگر در جوشش آنکه اول سلام نیز آخر زمان است به نسبت آنچه گذشته و اگر در آن وقت نیز بعضی از علامات
قیامت پدید آید و در نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیشتر گردد و اعداء علم و بعضی گویند که این اخبار است
بیج امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که کثرت تداول این
و نزاد مشترکان برست فرزندان افند و مضمون *لَا تَنْتَهِیْ عَنْهُمْ* صادق آید و بعضی گویند که این کنایه است از زائیدن
دوران ملوک و امرا که چون ملوک حکام شوند و مادران ایشان داخل عیال می‌نشان باشند و ایشان ملوک و سادات
شوند نسبت با آنها این نیز در آخر زمان پدید آید و خصوصاً در تمامی دولت بنی عباس و روسا و اکابر اگر گفته شود
که ربهاتبار که برای تانیث است بجهت گفت در بها و حال آنکه تصویر است که کرده شد شامل ذکر و انانیت
جوابش آنکه موصوفش نفس با تسمیه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکر و انانیت است و نیز بگفت
از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگر چه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده یا مراد
بنیت است و چون حکم در وی اینچنین است در این بطریق اولی خواهد بود و در روایتی و جلالتها آمن بجای تبتها
و جل نیز معنی رب و سید است و اگر چه معنی روح نیز بعضی توجیهات مذکور صادق است چنانکه کسی که تیری ز کفا
و نیز آورده و او را مادر خود داد آنسته نروزم نماید و طی کند و یاد در صدر اول آباد است تکلف و شهنش از وطنی امار
رغبت میکردند در حوائر و اعداء علم و آن *تُرَى الْخِفَاءَ الْقَرَاءَ الْعَالَةَ رِجَاءَ الشَّاءِ* دیگر از علامات قیامت است
که بینی توای مخاطب برهنه بایان برهنه تنان قرار چنانندگان گو سفندان رایضی به بینی مردم فقیر بنوا را بن صفت
که *يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُلْيَانِ* تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بنا و خانه‌ها یعنی فقرا و بادی نشینان که همیشه بفقر و فاقه و دلت
در بیا با آنها میگردانیدند و کوسپندان که احوال عرب است می چرانیدند مغرور و مغرورگر و در شهرها ساکن شوند
و خانه‌ها بلند بنا کنند و یکدیگر تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت و فتنه آخر زمان است که موجب اعتلال و انحطاط
مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب تحارت و امانت عالی و اکابر و علماست آورده اند
که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر خرقها و صنعتها و کارها که با غن حید موروث بود و مناسب بل بر طائفه بود
میداشت و تغیر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و نظام کارخانه دولت او این
بود و در حدیث آمده که قائم نشود قیامت تا آنکه باشد بهر روز و بختند ترین مردم در دنیا لئیمان و بخودان
و نیز آمده است که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب قال
گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنه *أَنْطَلَقَ* این سوال کرد آن مرد و جواب داشتند از آنحضرت پسر روان شد
فَلَيْسَتْ مَلِيًّا پس رنگ مردم زانی در از یعنی من نپرسیدم از آنحضرت که آن مرد که بود تو ریشتی گفته که مراد
ساحق طویل است یعنی در از و کوتاهی امر نبی است و در مثل این قصه عجیب و غریب اقتضای خصال

و مقتضای طبیعت اشغال در استفسار و سوال دی بود صبر زانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت
 ابو هریره آمده است که پشت داد آن مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز گردانیده بیاورید و را
 پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را مگر آنکه قال بی پست گرفت آنحضرت مرا یا عمر آنقدری من
 الشائل و ای عمر ایادیر میایی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم الله و رسوله آله و خدا و رسول
 خدا و ائمه تر اند بران و این آداب محابه بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان
 استغفام و استعلا میگردانید این کلمه می گفتند و مراد ادب و دانش سیدانند قال فأتته جبرئیل گفت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم این سوال کثیر تر بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبد الله است تا که لعلکم و یتکم آمد شمار و در کمال
 تعلیم میکنند شمار دین شما و قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم در اینجا جبرئیل بحیث با عشیت دوست بسوال بیان
 آنحضرت جواب آنرا و شنوایند آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل مل و حی و مبلغ علم است نسبت تعلیم
 بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم بآن بود و از اینجا معلوم شد
 که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموعه است و گاهی دین بر اسلام
 بخصوصه نیز این اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله اسلام و شریعت نیز با حکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانچه
 شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای دین اند و حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان
 آورده اند بحقیقت آن برسند و آنچه شنیده اند عیاناً در یابند چیزی دیگر مغایر آن و با جمله دین یکیت دو
 نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند و الله اعلم بالصواب و رواه مسلم که روایت کرد این حدیث را مسلم و اگر چه بخاری
 نیز آنرا روایت کرده است ولیکن نه از عمر پس اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو
 مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفی در الفاظ دارد چنانکه گفت
 و رواه ابو هریره مع اختلاف روایت کرد این حدیث را ابو هریره با مخالفی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد
 و فیه و در حدیث که ابو هریره روایت کرده است اینچنین آمد و اذا رايت الحفاه العراة الصم البکم
 ملوک الا دحض و نشان قرب قیامت است که چه بلغمی تو برهنه بایان و برهنه تنان کران و گنگان
 یعنی نادان و بخردان را صاحب ملک و جاه و ماک فی خمس لا یعلمون الا الله علم قیامت و وقت بر پا
 شدن وی داخل است در پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ کی مگر خدا می تواند پس آن حضرت
 از برای بیان آن پنج چیز که از اجزای خداوندان این آیت را که ان الله عنده علم الساعه بدستی که خدا
 تعالی نزد اوست نه نزد غیر علم قیامت که می خواهد رسید و یُنزل الغيث الاية و نزد اوست علم باران
 که سکه خواهد فرستاد تا آخر آیت و یعلم ما فی الا حمار و سیدانند وی تعالی نه غیری که حسیت در کمال

پس یا دخر و ماتذری نفسی ما ذاکتکسب خداوند اند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد و ماتذری نفسی
 یا آتی ازضی نموت و نیندازد هیچکس که بکدام زمین می میرد مراد آنست که بی تعلیم آبی بحساب هیچکس اینها اند
 و اینها از امور غیبی اند که خبر خدا کسی از اندانند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود که را بداند بوحی و الهام متفق علیه
 و مدبرگ شود و دست در کار که نماز در حق عباد حضرت خالق مبداء و معاد تعالی خلقت سر را با شغل و دنو از دست و سر
 شکار سعادت ساز و نمودی آن در مدارج کرامات ممتاز و در مدارج شرفات بسیر برقیار و مومن صاحب نماز با یقین
 در دنیا و عقبی سر با آسایش نماز است و مسلم بی نماز بلاریب در هر دو سر را یکسر بر از شدان جان گذاز تا شیر نماز
 در دوران فطاط از اسباب حصول مراتب سرفراز است و اثر صلوة شریف انداز در جهان بقادس از
 از بواعث شمول بعیش نشاط دراز است **ساقیم و جهات پس**
 راست دارا سر محمد روی خود را لایقین برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را حقیقا
 در حالیکه مایل باشی از دنیا بدین اسلام و امت خود را گو که بدین وجه اقامت کند و پیروی کند همه فطره الله
 دین خدای تعالی را الی ان فطرته که حکمت فطره الناس علیها بیا فرید مردمان را بران و گویند مراد از فطرت
 شناختن صانعست و آن در روز است همه آدمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم العهد باشید که بر آن
 منقوش شده اید که تبدیلی نمی است در صورت نفی یعنی تبدیل میدهید لخلق الله من خلق خدای را و جو بل یعنی
 دینی را که خدای تعالی خلق را بدان بیا فرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذلك الذین الیقیم آنت کیشک
 و راه مستقیم و لیکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که لا یعلمون نمیدانند استقامت دین را بسبب
 اعوجاج طبع و عدم تدبر مبینین حال است از ضمیر اقم یعنی محمد صلی الله علیه و سلم رو بدین آریا بامت خود گو
 در حالیکه باز گردانید گانید لیسوی حق از غیر او و شیخ ابو سعید قدس سره فرمود که انابت رجوع است از حق
 بحق و مذیب آنرا گویند که او را بر حق بجا نه محبی نباشد و تو مجبی همه را من رجوع با که کنم گرم تو دوزخ پذیری کجا
 روم چه کنم و اتقوه و تبر سید از وی و اقیمو الصلوة و بپا دارید نماز را و لا تکنوا من المشرکین
 و باشید از شرک آندگان بترک نماز متهم خطاب با امت است و در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله علیه
 نقل میکنند که حدیثی من رسیده که هر چه از من روایت کنید عرض کنید بر کتاب خدای تعالی اگر موافق بود
 از من باشد پس این حدیث که من ترک الصلوة متهم افتد کفر خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا
 کنم سی سال تا مل کردم تا این آیت یا قتم و اقیمو الصلوة و لا تکنوا من المشرکین و من الذین
 اقصر قوادیتهم و باشید از آنانکه حاکم دند و بر کنند و ساختند دین خود را و کانوا شیعا
 و گشتند گروه گروه مراد شرکانند که دین اسلام را گذاشته کمی بت پرست اند و کمی ملک و یکی ستاره

یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا فارج و روافض و ابواب امامه را رضی الله عنه بدان
باب خبری مرفوع است یا اهل بدعت کُلُّ بِحُزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ اِگر و بی با سنجه نزدیک ایشانست
از دین فخر و ثناء مانند و گمان ایشان آنکه حق بایشانست هر که را در غیر مقدار خویش
است نوعی خوشدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیره چه امام صومعه پیر ویر
حضرت مراد با اخلاق حمیده و بر از خصال حمیده و مودب آداب نبیله و صاحب مقام وسیله جناب رسول
تعالی صلی الله تعالی علیه و سلم فرماید حدیث عن جابر رضی الله تعالی عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ حدیك و اقصت میان بنده و كفر بین ترك
نماز است چنانکه از حافض فاصل بود که نمیکند اشت که بنده بکفر رسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع بر طرف
شد بنده بکفر رسد چنانکه دیواری در میان دو کس میباشد و نگذار که این بآن برسد چون دیوار
از میان بر افتد فاصله بر طرف شد و این بآن و اصل گشت اینچنین توجیه و تفسیر کرده اند این عبارت
و توجیهات دیگر نیز دارد و رواه مسلم و این تغلیظ و تشدید است بر ترك نماز و اشارت است بآنکه تا ترك صلوة
نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظاهر کافرت و از بعضی صحابه نیز خبر ما مرویست که نزدیک بتکفیر
و آمده است که صحابه هیچ عمل را که ترك آن کفر باشد نمیدانستند مگر نماز را و نزد بعضی علما که منافعی و ممالک
از ایشانند و حبست قتل می اگر چه کافر نگردد و نزد خفیه ضرب واجبست و حبس فرزندان تا وقتیکه
نگذارند نماز را و عن بريدة رضي الله تعالى عنه بضم با و فتح اسلمی از مشاییر صحابه است قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم العهد الذي بيننا وبينهم الصلوة عهد و اما نيکه میان ما و منافقانست نماز است
و اما که منافقان را نمی کشیم و احکام اسلام برایشان جاری میگردد اینم بحجت آنست که ایشان تشبهی مسلمانان
در انقیاد ظاهر احکام دارند و عده آن حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است ثمن تركها
فقد كفر پس هر که از ایشان نگذارند نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او بیرون آمد از دایره اسلام و جاریست
نمی گردد بروی احکام و بحکم این حکم مخصوص بنیافقان نباشد و نمی بینیم راجع بجمیع مت اجابت
و نمی مناسبتست بقول او فقد كفر و اه احمد و الترمذی و التلمی و ابن ماجه و عن عبد الله بن شقيق قال
كان اصحاب رسول الله عبد لله بن شقيق كذا ثقة تابعين است و از کبار ائمه الشیوخ است از عمر و علی و عثمان و عاتق
سماع و ارمات سنه ثمان و مائة گفت بودند یا ابن مغیر صلی الله علیه و سلم آیا برون شیئا من الاعمال تركه كفر
بخیر الصلوة اعتقاد نمی کردند هیچ عمل را که ترك وی کفر باشد جز نماز و كذا الترمذی و ما ظم معانی ایمانی
و شاد و مضامین ایقانی حضرت مولانا ای عبد الرحمن جامی علیه الرحمة و صفت صلوة فیضی و ما فضل التیامی فرماید

نظم ای شده رخنه طاعت تو
 سود مکروت ز موفون خروش
 میل نازت بجوایینه بود
 رومی بقبله زرسیده ترا
 بهر تو بینجاه سپنج آمن
 بنجده المیس بدرخت لخت
 شاخ هوار انشوبنخست
 رومی پندار تو حبه بغیر
 تا چون بمران تراره شود
 پایمه سراج تو بس در شان
 پشت تو آن دم که طاعت
 خاک شد بهر تو چون آب پاک
 لیک تو از کاهیل و جلالی
 چشم خرد پر ز روزیت مدار
 رفته عمر تو زمان فنا است
 خوبترین زیور آن طاعت است
 چون کنی از سجده او سرکشی
 برد طاعت شده گوشه نشین
 دوخته شب تا بخود در کوع
 اشک ستار لبجو رنجسته
 جنبش ارکان جبهه تحت و فوق
 قدح طاعت بمصلای خاک
 هیات حیوان بر کوع آرست
 سربزمین میزند اندر چپرا
 تاز پایشانی ظاهر بریک

مانده تپی سلاک جماعت ز تو
 لغوه او خواب ترا کم کسر
 پشت دو گشته به پیری چو
 پنج ناز هست به از پنج گنج
 طبع تو زین پنج برنج آمده
 مگر کنی پنجه بدین برنج اش
 تاندر سپه نم طهارت نخست
 از کف مستراح بستران نه
 دست شیاطین ز تو کوه شود
 دست ترا نیست ستون
 از پی این خمیه ستون نیست
 تارده طاعت بود آسان ترا
 همچون خزان مانده در بگی
 زینت تو بس کمر بندگی
 دولت آینده که داند کراست
 شرم تو باد که بیالو نیست
 به که ازین شیوه قدم در کشتی
 چرخ فلک خرقة ارق بر
 دیوچ انجم زمین خضوع
 ماه زده بر در او کوس هر
 از کشش دوست بر بخیر شوق
 وصف نبالت نمودن قیام
 دایم از انست که پیشتر است
 خیز تو هم برگ تعبد از
 راه بحیث باطن بر

پنبه غفلت چو ترا بست کوش
 قامت او قد ترا حشم نکرد
 پشت چو محراب خمیده ترا
 به که بدین پنج شوی گنج
 پنجه خود ساز بدین پنج غمت
 شاخ هوار اکبر از پنجه اش
 دست بشو بر تسک تخیل
 پای جوشد شسته بمران نه
 وقت سیاست پی ادب ارشاد
 بهر قیام شرحین ستون
 مسجد تو شد همه جانگسار خاک
 زان نشو طسبع برسان
 پای امل از گل طینت برآر
 تاج تو در سخن سرافکست
 شاید وقت تو همین عتاست
 سجده طاعت بروش هر چه
 ساق ادب بر زده عرش برین
 بسته چو جزای خدمت کمر
 سبزه پروین ز کف آویخته
 مهر خجاک در او سوده چهر
 کار جادوست پی محی پاک
 بر در قیوم جهان بر دوام
 در نبود میل سجودش چپرا
 جمع کن این چند عمل در نماز
 جمع نشین مقام حضور

از خود از هستی خود بی تو
روز و از چون صفی بجا گرفت
صد گل محنت ز گل آن گفت
خبر الماس جواهر خستند
آمد از آن گلبن احسان بر
این همه گل حبیب تپا می
گفت که سوگند بدانی راز
طائر من سر نشین چه با
در قدم پاک روان خاک شو

شیر خدا شاه ولایت علی
تیر مخالف به تش جاکرفت
روی عبادت سوی خواب کرد
چاک بتن چون گلشن اندختند
گل گل خوش بصلی بکشد
ساخته گلزار مصلای من
کز الم تیغ نزارم خبر
گر شودم تن چو قفس چاک
باشد از آن خاک گردی سجا

حق علی شرک حق و حبلی
غنی بیکان گل او نهفت
پشت بر دآن سراج کرد
غرقه بخون غنی زنگارگون
گفت چو فارغ ز نماز آن پیر
صورت حاش چو نود زبان
گر چه زمین نیست خبر و اثر
جامی از آلاش تن پاک شو
گر دشگانی و بر دی رسی

و قرین ادراک باد و قرآن استدلال که روزه نجات آورنده در باب فک رقاب روزه داران از عذاب نیر
سبی بس آب و آب است و باغی بدرجه نهایت کامیاب و خوشنودی حضرت خالق افعال سود
و بهبودی آلت حکمت درین عبادت پر صنعت یک سر و دست و سر اسر موجود و انسان صائم بلا شب
بر مرتبت فضیلت دارین قائم است و بلا شک بر بقیت کرامت نشاتین بالزوم دائم آیت یا ایها الذین
امنوا انکم که روزه اید کتب فرض شده علیکم الصیام و شمار روزه دشمن گما کتب همچنانکه نوشته شده بود
علی الذین من قبلکم بر آنکه پیش از شما بودند چون صوم عبادت ست شاقه پس بهمت تانیس خط
عابدان میگوید که این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ است از رقبه این طاعت آزاده نبوده و در
امثال آید است که البلیه اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید
شما بر پیریز از محاصی و متقی شوید شروع در صوم که شکسته آرزو است و تفسیر عالیس آورده که
این ندای اصحاب طوب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطلبان بلال مشاهین
در اقطار سموات غیوب و ندای که مفرح طوب و مفرح کردب میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین اساک
از جمیع کمونات کنیز چرا که شما در طلب مشاهین اید و متوجهان این مطلوب صوم واجب است از مالوفات طبیعت
یعنی تاز مالوفات طبعی گذری به از وصال آن نازنین کی بویزه و همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیا
پیش از شما تا باز رستند از حبس بشریه و داصل شد به مقام امن و قرب و عین القضاة قدس سره در تهمیدات
آورده که صوم در شریعت عبارت است از نا خوردن طعام و شراب و تحقیقت اشارت نمودن شراب طعام لاطعام اما عین
ربی بطبعی یعنی شب میگذارد من در یک سو و کله خود طعام منور اندر او شراب و طعام بهیم شراب و طعم از این که در

در بیان ذکر صوم

و مقررت که این صوم هر عارفان را دست نهد **نظم** مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با شش شش بود
 نه بشرب نه اکل و شرش چه باشد انس بحق و دائم او در حقست مستغرق **نظم** لغت از خوان طبعش منی نه شربت از خشم
 یسینی **نظم** آیات روز درید روز چند معدود آیت نمرده مراد روزه رمضانست که بخت و نه باشد یاسی و گویند
 این روزهای ایام بعضی است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بود **نظم** کان پس هر که باشد منکر
 از نما که مکلفید روزه هر یضاً بیمار که فوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده شود او علی سقیر یا اگر سفری
 بود که در آن قصر باید کرد پس بن افطار کند فعدّه پس بروست نماز آن روزها که افطار کرده روزه داشتن
 من آیات اخذ از روزهای دیگر و علی الذین و برانماکانشان یطیعوننه **نظم** تواند که روزه دارند و خواهند
 که روزه ندارند فذیه **نظم** خدا دادن است و آن طعام مسکین خوردنی درویش هر درویشی را بازار هر روزه
 نصف صاع از کدم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب بدین باشد آنچه در ابتدای اسلام بوده بعد از آن
 منسوخ شده و گفته اند که اینجا لا مضرتست و تقدیرش لا یطیعونه کسی که تواند روزه داشتن چون بران
 از کار افتاده فذیه بدین وجه حکم آیت منسوخ نباشد **نظم** قطع پس هر که زیاده کند بر طوع خود و حیثاً
 نیکوی را و زیاده از مقدار فذیه بدین بیشتر از یک مسکین طعام دهد یا جمع کند میان صوم و اطعام **نظم** هر کس
 طوع خیر که بهترست مرا و بسبب یادتی اجر و آن تصوموا و آنکه روزه دارید مطیعان را میگوید یا خیر
 و ادگان را در افطار خیر که بهترست مر شما را از فذیه **نظم** ان کنتم تعلمون و اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را
 شهر رمضان این روزها که کفیم ماه رمضان است الذی انزل انماهی که فرو فرستاده فیه القرآن درو
 قرآن یعنی ابتدا نزول درو بود و یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ آسمان دنیا فرو آمد و از آنجا آیت
 یا سوره یا سوره برونق مصالح بندگان نازل شد و از حکمتها در تخصیص روزه بدین یکی این گفته اند که چون
 درین اوقات این کلمات که غذا را رواج است بشما فرستادیم پس از غذا شرباح امساک لازم دارید و ما قرآن را
 منزل ساختیم هدی للتائبین در حالتیکه راه نمایند است مردمان را و بینات و دلالتهای روشنست من
 الهدی از حلال و حرام و الفرقان و از حد و احکام و سائر شرایع دین که جدا کنند است میان حق و باطل
 فمن شهد پس هر که حاضر شد منکم الشهد از شما ای مکلان یعنی میقیم بده بود در ماه رمضان یا هر که
 دریا یا در شما شهر طلال را فلیصمه پس باید که روزه دارد شهر را و من کان هر یضاً هر که باشد یا او علی سقیر
 و یا در سفر بود و افطار کند فعدّه من آیات اخذ پس بروست قضای آن روزه بعد از روزها از ایام دیگر تخیر میقیم
 که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد یزید الله لمنهوا عن ای یکم الیسر بشما آسانی
 و کایزید و نمی خواهد یکم بالیسر بشما دشواری را جرم مسافر و مریض را خصیت افطار داد

وَلْتَكْمِلُوا الصَّوْمَ وَمِنْهَا بِدَعْوَاكُمْ كَسْبُ رُزْمَايِ رَمَضَانَ رَايَا اِيَامِي رَاكَ دَرَانِ بَعْدَ رَمَضِ وَ سَفَرِ
 افطار کرده آید وَلْتَكْمِلُوا اللَّهَ وَ تَابِزِرْ لِي يَادُ كَسْبِ خَدَايِ رَايَا تَكْبِيرِ كُوَيْدِ دَر شَبِّ هِيْدَا زَوْقِ رَوِيْتِ
 طَالِ تَارُو زِيَا زَاوَلِ رُو زِمَاوَقِ اِدَا رِنَا زَعِيْدِ عَلٰی مَا هَدٰىكُمْ بَرَانِ كِه رَا هِنُو دِ شَمَارِ الصُّوْمِ وَ تَحْلُمِ
 تَشْكُرُوْنَ وَ مَرَكَمَكِه شَمَا شَكْر كُوَيْدِ بَر نِعْمَتِ تَسِيْرِيَا اِيْجَابِ ثَوَابِ رُو زِه وَ تَحْصِيصِ مَرَدَاوَكِه الصُّوْمِ لِي
 وَ اَنَا اَجْزِي بِه از فضائل روزه یکی آنست که اورا از بنندگان با وجود تعب بدان سلب میکند و بخود عزا سببه
 شرف اضافت نمیشد که الصُّوْمُ لِي وَ مجازات آنرا بجفرت خود جل ذکره اختصاص میدهد که انا اَجْزِي
 تَعْلَمُ هَر چه بدان شرع بشارت دهست : از همه حرف انا اَجْزِي بهست ... دو فرحت هست تعین روزه
 فَوْكِ افطار و تقاهوش دار : حضرت مرشد مراتب کشف شهود و معلم معالم باطن کشود و ناصح
 کفر و بدعت زدود و صاحب تمام محمود جناب رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم فرماید عَمَّنْ رَايِي هَر تَرَةِ رَضِي
 اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ عَمَلٍ أَنْزَلَ مِنْ صَاعِفٍ بِرَعْلٍ نِيكَ آدَمِي زَادِ
 مَضَاعِفَ كَرْدِه میشود باین وجه که الْخُسْنَةُ عَشْرًا مِثْلَهَا نِيكَ بِنِجْتِ وَ إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ
 ناهنصد مانند بر اندازد شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص بعد و فضل وی سبحانه قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اَلَا
 الصُّوْمُ كَفَتْ خَدَا وَ نَدَّ تَعَالَى مَرَكَمَكِه رُو زِه که جزای آن سجد و انداز ست فَإِنَّهُ لِي زِيْرَا كِه رُو زِه بَرَايِ نِست دَا نَا
 اَجْزِي بِه مَن فَرَا مِيْدِم بَانِ هَر چه میخواهم و چند آنکه میخواهم از حد حصر و احصار بیرون فرمود که روزه محض ریاضت
 اگر چه همه چیز را درست تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را در آن میان تخصیص کرد
 و تکریم و تشریف خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعیدست از ریاء و پوشیده است
 از چشم غیر مجتلف سائر عبادات که ریاء بدان راه بیاید و لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که ستم
 و معلومست و از جهت آنکه نفس خود را در آن حظی نیست چنانکه فرمود بَدِخْ شَهْوَةً وَ طَعَامَةً مِنْ أَجْلِ تَرْكِ مَبْدَرِ اِيْمِ خَوَاشِ
 نفسی در خصوص طعام خود را که احتیاج بدان شد و اکثر است از جهت من و طلب ثواب رضای من و در روایتی طعمه و شکر گفته
 برخسبانه معبود بر روزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبود خود را بصوم نبوده اگر چه بصورت صلوة و سجود
 بوده است و بعضی گفته اند که استغناء از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جهت بدرگاه
 عی تعالی بآنچه موافق و مشابیه صفات اقدس اوست نسبت آنرا بخود و موافق بسباق حدیث آنست که اَنَا اَجْزِي
 که وی بجهان عالم است بمقدار ثواب تصنیف آن بنفوس بدان الصَّيَّامُ فَرَحْتَانِ مَرُو زِه دَارِدُ وَ خُوشِي وَ شَادَا نِست فَرَحْتَانِ
 فِطْرَةِ يَكْنَفِتِ نَزْدِ كِشَادَانِ رُو زِه است سحبه اشخاص طبعیت بسیری و سیرالی بعد از گرسنگی و تشنگی با نسیمه نوزائیت عبادت
 و قرب و شکر چنانکه گفته که آب سرد شیرین می برآرد شکرانه را از دونه دل و با بجهت شکر بر تمام نعمت و توفیق

و فرجه عند لقاء ربه و فرصت دیگر نزد حصول تقای پروردگار که در آخرت خواهد شد و خلوف و فم
الصائم طیب عند الله من بیح المسك و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشترست نزد خدا از بوی مشک
تصویر و تشبیل معقولست به محسوس و خلوف بطنه و فتح نیز آمن بوسه دهن و اخلاف متغیر
شدن بوی دهن و الصیام حجه و روزه سپرست و پناه است از رسیدن تیر شیطان
در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت فاذا كان صوم أحدكم فلا یفرط
بضم فائس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که نگویم نگوید به کلام قبیح و فحش
نگوید و لا یصخب به فتح خا بلند نگرداند و از راه ندیان و خصوصت قرآن مسأله
أحد أو قائله فلیقل أنا صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را
یکی یا قال کند یعنی خصوصت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصوصت نورزود
و گوید من مردی ام روزه دار زبان گوید یا بادل یعنی بادل خود بگوید که من روزه دارم
مرا نشاید که دشنام کنم و خصوصت نیام و بعضی گفته اند که اگر روزه فرض باشد زبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از یاد او
باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفلست و در فرض البته زبان گوید متفق علیه و ساء تعاصد سلامی و اعظم
مطالب سلام ساء و فرجانی مولانا محمد الرحمن جامی علیه الرضوان وصف صوم بمناقب سامی صیام صفات گرامی فرماید نظم

| | | |
|--------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| ای بی طبل شکم همچو نامی | جد گلو گشته ز سر تا بی پای | کار تو از هر چه تصور کنی |
| نیست بجز آنکه شکم بر کنی | حرص تو لقمه به انصاف زد | وایه ترا بهر شکم ناف زد |
| چند کشتی بهر شکم از کزاف | گر ز دت دایه برین شیوه | ساز جو دایه شکم خویش خشک |
| بو که دمد از نفست بو مشک | گفت روزه ز لب روزه دار | به بود از نافه مشک تار |
| معه معد کرده فی نان آب | کی شو داز قوت روان یاب | باطنت از نفس و هوا ممتلی |
| چون شد لذت الصوم لی | آنچه بدان شرح بشارت ده | از همه حرفی اما آخری است |
| شعله دوزخ چو شود تیغ زن | باشرش ناوک خدلان گن | روزه کرو آمده در فرصت |
| چون سپر نوز کشد دبرت | حرص شره دوزخ پر آتش | مهرزدن بر در دوزخ خوش |
| روزه بود مهرزدن بر درش | مهرزن تا بر پی از فرشر | چون خرگاس لبش ناخوشی |
| خوی گرفتگی نجاست کشتی | بامن ازین نکته چه باشی درشت | توبه شکم می کشتی و او پشت |
| ماه نور روزه بین از افق | کا بروی حورست ز نیلی تنق | میکند ایام که لب از بهر ما |
| مهر کن ای مهر لب مهر ما | لب چو ببندی طعام و شراب | در حرمت مات شود قبح باب |

| | | |
|--|--|--|
| <p> سرمه و شصت است هزار سال خلق کفارت آمد شصت گر سنگی طعمه خوان رضاست بلکه بریدن بود از هر هوس چشم مکن باز بنا دیدینه پای مفرسای براه امل نیت ترا قبله دین جز خدا و آنچه پسندش نبود کم پسند جستن آن دایه زبی با کسیت از دلشش که تو بگذاشتی خواست یکی کوزن زشت رو وز سپهرش جهنم پاز رنگ تر یک شبی از نازبان گوشت حرف نجالت زده بر لوح علم از صفت قاست من کوتاهی خون دل از سینه او جوش کرد دامن تو دیده وری دشتی کس نهند آئینه در پیش کور بسنگی چشم از او صاف است و چو غایت جالیت هست ورنه ز سبت و الزفاف زن و معلوم شود و مفهوم که زکوة نفع و ریح آیات از موی </p> | <p> ما ویه بند آمد و جنت کشا گر ز تو یابد یک ازین سی شکست کت ز او اروی کفارت است روزه خاصان نه من است پس و آنچه نشاید که گوی گوی دست سیالای شغل و غل بلکه دل از غیر خدا پاک کن هر چه نه ز کردی از آن دم پند وامی تو کز آن کشی باز است نفس و هوا اگر شرفی دشتی لاجرم آنرا تو بگذاشتند از شب به اش چهره سیه رنگ تر خامشیش بریده گفتار اثر طلعت من خواسته از ریح لاله من و لغز نریا سمن کور چو افسانه و می گوش کرد دولت و اقبال قرن نبوت این همه بنده ز تو دیک دور توسعه دعوی نکشودی چنین جایی اگر نقد کالیت هست در نظرت بصر آتش من و معلوم شود و مفهوم که زکوة نفع و ریح آیات از موی </p> | <p> طوفان کیدی که درین تنگ نا بیش کم خوری یک می مثال کرد قضا دین ترغارت است تشنه لبی شربت جام صفاست رنجه نباید که بخونی جوے گوش بر دار ز شنید بی علم و غل زاری پاک کن هیچ بدان هیچ مبین جز خدا دایه نفس است جز او هر چه هست مایه اقبال تویی دایه کسیت از دل و جان تخم و گر کاشته کینه وری طعمه زنی زشت خوے گوش کرد و پشت کز چشم کاذب حیف که ماند از تو جام نفعت نگرس من چشم و چراغ چمن یافته آوازه سر و سبی گفت که از حال چنین بودت تخم هدایت دگری کاشتی چشم من از کوزه بودی چنین بر تو کشت دست در لاف کشت در بصر امل نظر جلوه ده خط خطا بر ورق لاف زن </p> |
|--|--|--|

حصول منافع و فوائد این دار بر مکار است و از مستوجبات مفاو و مزایج آن سرای صدق
منشأه و این پرستش مبارک تابش از بواعث نزول انعام و حصول اکرام از جانب حضرت منعم و جناب
منعام عم کر مه واقع است و آفات منافع اموال و ممالک نفوس دافع و مزین که بالتصدق و امانت جنت

و مستغنیات و مودی این فعل زیکی بالتحقق صاحب بهشت سراپا کرامات است و مستلزم بلند اند
 ثواب سراسر استخارات حضرت مودب است و مورد تفضلات و انعامات رب سعاد مابست یا ایها
 الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید ان کثیرا ابدستیکه بسیاری من الاحبار و
 الرهبان از علماء و زهاد و عباد و یهود و نصاری لیا کلون هر آینه که میخورند اموال الناس مالهای دینار
 بالباطل بر شت و حکم و یصدون و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدا یعنی منع میکنند
 از دخول در اسلام و الذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و غلبه یکنزدون الذهب
 گنج می نهند ز را و الفضة و نقره را و لا یفقهون بها و نفقه نمیکنند گنجها را فی سبیل الله در راه
 خدا یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما اودی زکوة فلیس بکنز انچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی
 که بران وعید مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فلیس بهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة
 ناهندگان را بعد از اب الیم بعد از دروناک یوم یجی روزیکه گرم کرده شود یعنی برافروزند
 آتش علیها بر آن گنجها فی نار جهنم و آتش دوزخ متگویی پس داغ کرده شود بپاکد ان
 وینار و در بهار سوزان جبا هم پیشانی ما ایشان که دقت دیدن فقر گره برابر و زده
 اند و جنتو بهم و پیلو ما ایشان را که از اهل فقر تپی کرده اند و ظهرو هم و پشتهای ایشان
 که بر درویشان گرد آینه اند و گفته اند اشرف اعضا می ظاهر این سه عضو اند که اشمال بر اعضا
 رئیس که دماغ و دل و جگر است دارند این سه را دران روز معذب گردانند داغ و گویند هلاک ما
 گنزدن انست انچه گنج نهاده بودید لا نفسکم برای منفعت نفسها خود و امر و سبب مضرت نشاند
 فذو عفا پس چسید ما کنتن تگنزون و بال انچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که و مال
 بران متفرع نباشد اعمال صالحه است و اما لے امام طهیر الدین و لواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه
 مال کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی
 رباعی یکدم کان دی بدرویشی بهتر از گنجهای مدخر است به زانچه داری متعی برداش
 کان دگر روزی کسی دگر است به آیت و متهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی است
 که خدا را عهد کرده که لئن ائتسا اگر بدید ما را خدا من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن
 هر آینه صدقه دهیم و انسراج زکوة کنیم و لنگونن و هر آینه که باشیم تصدق من الصالحین
 از جمله نیکان و شاکتگان فلما اتهم پس آن به کام که بداد ایشان را مال بسیار من فضله
 از فضل و کرم خود بخواند به بخیلی کردند بان و حق خدا می ندادند و کولوا و روی یکروا به

از عهد و پیمان و هضم مغرور شوند و ایشان را عرض کنند گان انداز امر و فرمان فاعقبهم پس از سب
 در آوردن نخل و منع زکوة ایشان بقا قافی قلو بهم نفاقی ممکن در دلبها ایشان که باقی باشد در نخل
 نگرود و الی یوم یلقون که تا روزی که پسند عمل خود یعنی جزا و آنرا و آن روز قیامت باشد پیمان اخلفوا
 الله به سب اگر خلاف کردند با خدا ماعدو و آنچه وعده کرده بودند از صدق و صلاح و پیمان گان بود
 و به سب آنکه بودند که در وعده یکدیگر بودند دروغ می گفتند ایا تمیدانند مخالفان وعده آن الله
 یعلم آنکه میدانند خدا ستر هضم آنچه پنهان ایشان است از نفاق و غم بر خلاف عهد و کجوبه هضم و آنچه
 راز میگویند بایکدیگر که این زکوة خریه است و آن الله علام الغیوب و ایا تمیدانند که خدای داننده
 پنهان ما پوشیده است درین آیت تهدید عظیم است بعیت مکن اندیشه عصیان جو سیدانی
 که میدانند: مبین در روی این و آن جو سیدانی که می بیند: آورده اند که نقلیه انصاری که از نزد صحابه
 بود بلازمست حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی در جواب او را
 تو نگردد و اند چند آنچه حضرت او را پیدا و او که این مدعا در گذر سودمند نقتا و حضرت رسالت صلوٰه الله علیه
 و سلامه از خدا درخواست تا او را بدل خواه مال و به القصة تیر و ما بهدف اجابت رسید حق تعالی در
 گو سپندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جانماند روی بیادیه آورد و از اقامت
 نماز با جماعت محروم شد و جز و ز آدینه بدینیه نمی توانست آمد بالآخره از آن نیز باز ماند و چون عامل
 صدقات از نزدیک حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل صلوٰه و اکمل التحیات و ایضا
 بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بران داشت که از فرمان نبوی علیه صلوٰه و سرکشی کرده
 گفت اینک محمد از نامی طلبد خریه پس زکوة نداد و جز به پیغمبر رسید صحابه متعجب شدند حضرت فرمود و تعالی
 خراب گشت این آیت نازل شد حضرت مودب ادب زکات علوم نفعات و مقنن قوانین منافع ایشان
 جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم فرماید حدیث عن ابی هریرة مرعی الله
 تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من صاحب
 ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زرو سیم که نمیدهد از آن حق
 آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صحیح که پوشیده
 کوفته شود و ساخته شود برامی و می صفایج من النار هیفها از آتش و صفیه آنچه نرم شود
 از کوفتن مانند آهن و سس و صفایج الباب تتهای در و صفیه شمشیر پنهان و سنگ پنهان را
 نیز گویند صفیه الوم بشره پوست روی و صفایج از زرو سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن

گفت که گویا از بس گرم کردن و سختی گرمی آتش میگرد و چنانکه فرمود قاضی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بر آن صلیح و آتش و فرخ فتگویی بها جنبه پس داغ کرده می شود آن صلیح بهلوی آنکس و جنبه بختیانی او و ظاهر و و پشت تخم این سه عضو داغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساک و می برای طلب و عبادت بقا و نعم بطاعم شبه و ملاسن سیه بود و از جهت آنکه رومی گردانید از سالکان و اعراض کردند از ایشان و پشت دادند بایشان و آنها اشرف اعضای ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضای رئیس که دماغ و دل و جگر است کما مرّت اعیندت که هرگاه که بر آورده شوند از صلیح باز گردانیده شوند برای آنکس یا برای دماغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کوره آهنگری در آورده می شود و بر آورده می شود فی یوم کان مقدار خمسین الف سنة در روزیکه باشد اندازه وی پنجاه هزار سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی و سختی و می برگناه کاران و این روزگار بر نیکو کاران چنان گذرد که دو رکعت نماز بگذرانند اینجا طبع فلسفی حیران بود بر خود و هیچ و باطن ایمانیان منع و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه نبود الحمد لله حتی یقضي بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیئری سبیل اما الى الجنة و اما الى النار پس دیده شود راه وی یا وی به بند راه خود را یا بسوی پیشرفت و تیری بضمه یا و سبیل سبیل هم و رفع آن هر دو روایت است قبیل گفت صحابه یا رسول الله فالأبل پس حکم شتر که حق آنرا ادا کرده باشند نیست و عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قال گفت آنحضرت و کا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمیکند حق آنرا و من حقها حلتها یؤدیها و حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد و دشیدن شتران است روز و در کبر و او و سکون را بمعنی فرو آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در آن فراهم آیند و نشسته شیر می پاشند و ظاهر حدیث در آنست که به ترک این حقوق نیز عذاب شود و باجمعه نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمیکند حق آنرا الا اذا کان یغرم القيمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطرح لکابر وی انداخته شود صاحب شتران از جهت شتران تا بر وی بگذرند و پائمال کنند بقاع قرقر صحرای فراخ همواره که در وی کوه و تل نباشد قرقره یعنی قافین و سکون را خستین نیز بعضی قلع است و تاکید و صفت کاشفه اوست او قررها کانت در حال بودن شتران فریاد و تمام مهیت تریاکو بان سطر و نموند تر باشند لا یفقد منها فیضیلا و احدا در حالیکه کم نمیکند

صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر یعنی بچه نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد تفصیل بین
 شتران باشند و بچه شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که کم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و بگوید
 اینست عبارتی که در فقر و غم بیاید و یا خفاً فیها پامی مال میکنند این شتران آنکس را بسم نامی خود
 و بسم شتران را خف گویند و بسم گو سفندان را طلف چنانکه بیاید و یعضه یا فواهیها و میگزندان شتران
 آنکس را بدینهای خود کلاً مَرَّ عَلَیْهِ اَوْ لَا هَارَ مَرَّ عَلَیْهِ اَخْرَاهَا هر گاه که بگذرد بروی طائفه نخستین شتران
 باز گردانیده شود بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرد تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم
 با نمال میگردانیده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلاً مَرَّ اَخْرَاهَا
 وَ عَلَیْهَا اَوْ لَا هَارَ زیرا که رد و رجوع در اولی واقع می شود و در آخری و در روایت مسلم هم برین منق
 واقع شده است و در حدیث ابی ذر نیز همین است و توشیحی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهوی است
 که از بعضی روایت واقع شده صاحب مصباح بی تامل آنرا نقل کرده انشبی و اگر تکلف کنند و از رد و مراد
 دارند رد رجوع فلا اشکال فتأمل فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین
 العباد و فیری سبیلہ الی الجنة و لما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر و الغنم
 قال و لا صاحب یقر و لا غنم لا یودی منها حقها الا اذا کان یوم لقیمۃ یطبخ لها بقاع فر فر ترجمه این عبارت معلوم
 لا یقصد منها شیئاً در حالتیکه کم نمیکند از آن گاوان و گو سفندان چیز را لیس فیها عقصاء
 در حالتیکه نیست در آن بقر و غنم بچیده شاخها کند و آن کتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف
 و لا حلقاء و نیست در میان جلجا بفتح تقدیم جیم بر حاء مهمله آنکه شاخ ندارد و لا عضاء و نه شکسته شاخ
 شططه بقر و نه میزنند آن گاوان و گو سفندان بشاخهای خود و تطاؤ باطلا فیها و پی بر سبکیت
 او را بسم نام خود اطلاق جمع طلف بکسر طاء معجمه شتم شکافته چون سم گاوان و گو سفندان و امثال آن و بسم
 شتر را خف گویند و اسب و فر را خاف کلاً مَرَّ عَلَیْهِ اَوْ لَا هَارَ مَرَّ عَلَیْهِ لُحْزَها فی یوم کان
 مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد و فیری سبیلہ اِمّا الی الجنة
 و اِمّا الی النار قیل گفته شد یا رسول الله تخیل پس سپان حکم آنها چیست قال گفت آنحضرت
 فَا تُخِیلُ ثَلَاثَ کِسِیَ سپان سه قسمند و هر یکی حکمی دارد و هر یکی لَوْجِل و دُود و سپان مزدی را بزه
 و بارگناه اند و زرب کس و سکون را اگر آینه و بزه و هر یکی لَوْجِل و سِتْر و سپان مرد دیر ابروده و خوب
 ست حال اند تا مردم بدانند که فقیر و محتاج است و حجاب اند که باز میدانند او را از اظهار حاجت مردم
 و هر یکی لَوْجِل اَجْد و سپان مرد دیر را خوب ثواب انعاماً الّتی هی که و زرب پس سپان که آن مرد را سبب

بزه و بارگناه اند فرجی را که بر کس سپان مروی اند که بسته است از زنجیر نمودن مردم تا بمانند که وی
 مجاهد و غازی است و در واقع نیست و فخر گویست آنها را برای نازیدن و بزرگ کردن بر مردم و یا غیر
 فخرست چه یاد طاعت می باشد و نوا و بکس نون علی اهل الاسلام بسته است برای عداوت کردن
 بر مسلمانان تا بر ایشان بجای کند و جنگ بر آید قهی که در کس سپان برای انجمن شخص سبب بزه و بارگناه
 اند و اما الی قهی که بسته است و اما سپان که برای مرد پرده بوفند فرجی را که بر کس سپان فی سبیل الله پس
 سپان مروی اند که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بی فرمانی وی خاک
 درسم اول بود و حضور جهاد و غیره و راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای
 سواری خود بسته تا در حاجت های مشروع سوار شود و تردد کند در فقیر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانکه
 در روایتی دیگر واقع شده است و بر کسها تعینا یعنی بسته است از برای اطهار غنا و تو نگر می خود و تعفف
 از طلبیدن است از مردم نزد احتیاج سواری هم کم نیست حق الله فی ظهورها کبستر فراموش نکرده
 است حق خدا را و طلب ثواب از وی در پشتهای سپان که سواری شود در پشتهای ایشان در طاعت
 و امور خیر و عاریت سید و سوار میکند مردم را بران که کار قابها و فراموش نکرده است حق خدا را و در
 های سپان که آدا میکند حق از آن زکوة و شافعی میگویند که حق در قاب سپان آنست که غنخاری آنها
 بکند بجا و دانه و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند از آنها و بنی اختلاف و تفسیر اختلاف در آن است
 که نزد ما در سپان زکوة نیست که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیلند خداوند اسب مختار است
 که بر هر اسب نیاری بد یا قیمت کند آنها را و از هر دوست در هم پنج درهم بد چنانکه حساب زکوة است
 و نزد صاحبیه و شافعی در اسب زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبودے
 و نه در غرس و دلیل ابو حنیفه قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرموده در سر اسب که بیرون
 بجز یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسب غازی محمول است که سواری میکند بران
 و همچنین عید که برای خدمت است و تقدیم فرس مروی است از عمر رضی الله عنه و سخن در اینجا در آنست
 و در شرح سفر السعادت باره از آن مذکور است قهی که بسته است آن سپان و آن مرد را پرده
 بسته است و اما الی قهی که آخبر و اما سپان که آن مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است
 فرجی را که بر کس سپان فی سبیل الله کاهل الاسلام پس سپان مروی اند که بسته است آنها را در راه خدا
 برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند فی منج یفتح میم و کون
 و بهمین جهت گاه فرج و ضیاء و زمینی که آب و گیاه دارد و ما اکلک من ذلک المنج او الوضوء

بر صفت ناخن از انگشت خویش
 ناخن از دیده جان بر تراش
 سحره مشو شعله ادا بار را
 بست مهر که ترا سپویه
 ریش کسان و دل خوش شو
 صرف همه گرچه نیاید ز تو
 کاروت از عقده واجب بدر
 رخت زور هم کینارت دوست
 قصر تراخت ز درخت سیم
 چون بگویی کس از ان پیر پیچ
 زیر زمین سکنش جای گیر
 گاه برخ داغ نهندت که مان
 پیلو از وجه پر چه کردی تپی
 داغ دور وید بتنت لاله دار
 همچو تو نهند بهالای هم
 تفرقه کن جمع در بهای خویش
 بهتر از ان داغ که فردا کشتی
 منامن رزق هر شد کردگار
 حرف فنا از ورق زرو سیم
 عقد ز بهمان درم برگرفت
 بی کرمانز اکرم آموز ساخت
 گفت فتنوی ز کرم دست ننگ
 قفل عدم بر سر اسراف نه
 بهره که دیدی ز خداوند خود
 بهره بیا بد ز تو ان دریاک

ناخن سیمت که بکف حاصل است
 ورنه ناخن دل خود میخ تراش
 و در مثل جمع شود حرف کن
 گرچه بخوست مشار الیه
 پیشه کنی از سر جمل شگرت
 منع همه نیز نشاید ز تو
 حق چو ترا داد دینا نیست
 پنج چو خواهد ز کینارت مالیت
 خشت ز ریخته ده و سیم خام
 ندی از ان بین بگو مار پیچ
 بهر جزای تو بروز شمشاد
 بهر چرخ دشتی از وی نهان
 کا بهشت که زردی دشت
 بسکه بسوزند شوی لا زار
 قدر درم گر بود افزون فرض
 سینه تپی کن ز لاله تخیلش
 حیف بود کن پی فرزند وزن
 کار خدا را بخدا و اگذار
 خواست درین دانه تیز رو
 جلوه بمیدان کرم در گرفت
 هر زرو سیمی که بدویش داد
 کامی شده پیش تو کی سیم و ننگ
 بعد شکستن صدف خویش را
 ساز ذخیره پی فرزند خود
 گفت که دارم سفر دور پیش

ناخن دیده جان و دل است
 جمع مکن در هم و دنیا را
 گوش نویسنده بدین حرف کن
 هر چه بگوید ز اخفش شوی
 منع دانی و دراهم ز صرف
 ده بر از سیم و زردت آن قدر
 بخل بیک نیمه دنیا رصیت
 زین زرو سیمت بیایع نعیم
 تا که بود قصه تو فردا تمام
 هر درم سیم که حق فقیر
 شرح زوینا کند شش زار
 گاه به پیلوی که ز بس سی
 بهر چه کردی سوی بیچاره شیت
 جای دگر داغ کند هر درم
 طول دهندت بهمان قدر عرض
 داغ جدائش که اینجا کشته
 داغ نهی این همه بر خویشتن
 دیده وری خوانده بعقل سیم
 ساز دوش از نقش بقا سکه نو
 بی در مانز درم اندوز خست
 ز آنچه طلب کرد بسی پیش داد
 هر چه دی از سر انصاف ده
 خوار گردان خلف خویش را
 تا به پذیرد صدف زیر خاک
 آنچه بدست است کنم زاد خویش

بوی تاسایه کرد بان مقدار که زمین خانه بود یا بادی بر آگینتیم تا بدان اندازه زمین را بر گرفت
 و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی الانشیران که اگر شرک نیاورد و انبار گیرد بی شبنگ
 بمن چیز را که من از شرک مقدس و منزله ام و طهر بتنی و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای
 ناشایسته لطافین برای طواف کنندگان گرداگرد می از آفاقیان و القایمین
 و برای ایستادگان یعنی مقیمان بده و گفته اند برای بپا استادگان و نماز و الترحیم الشجود
 رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقتدار و انجاس پاک ساز تا ویر طواف کنند و در خانه
 گذارند همان قول بسان اهل علم است اما زبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که در الملک
 کبریا من است از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه ده که او بیانه شراب محبت من است القلوب
 او انی امد فی الارض فاحب الاوانی الی امد اصفایا و حی آمد بدو و علی نبینا علیه الصلو
 و السلام که خانه برای من پاک ساز که نظر غطمت من بوی فرمود آمد داود علیه السلام گفت
 وای بیت یسک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که دل بنده من است
 داود علیه السلام گفت که اور چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی نزن تا هر چه غیر
 ماست همه را بسوزد و بیت خوش آن آتش که در دل بر فروزد و همه بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
 چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را تمام کرد و وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه کعبه آواز ده
 ابراهیم فرمود که آواز من تا کجا رسد خطاب رسید که از توند کردن و از من رسانیدن بجا
 خلیل عا در مقام بلند یا بر کوه ابوقیس بر آمد و ند کرد که ای مردمان خدا حج خانه خود بر شما
 نوشت و شمارا بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه تعالی آواز او را بذرات زریات رسانید
 و همه را صدای دعوت او شنوید و هر که در علم آمد بود که حج گذارد بجاوب لبیک اللهم لبیک
 مبادرت فرمود و قصه تا ذین خلیل انیس که حق سبحانه و تعالی فرمود و آذن و ندا در ده
 ای ابراهیم فی الناس در میان مردمان و بخوان ایشان را با حج حج خانه خدا و در عین الکمال
 گفته که این امر متوجه حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم میفرماید که خبر ده مردمان را
 از وجوب حج یا انما الله تبارک و تعالی میفرماید تو مردمان را بجاگاه پیادگان و محلی کلی صامی و سواران
 بر پرشتری لا غشده و نزار گشته که بجد تمام یا قین می آیند آن شتران من کل
 حج عقیقه از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده حج خواهند آمد لیشهدوا
 تا حاضر شوند صافع لهم نزدیک منفعتها که مرا ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیوی بسند

وَيَذَرُكُمْ وَاطْمِئِنَّ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وَاذْكُرُوا اللَّهَ يَوْمَ تَأْتُوا مَحْشُورًا
 شده که ایام شتره از ذی الحجه است و قول فقها آنست که نام خدای را بر ند و ایام محروم شریقی
 علی ما رزقهم بر فوج انچه روزی داده است ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبان
 انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدا بکشند و کفار بنام بت قربان میکردند
 و از گوشت قربانی نمینورند حق سبحانه تعالی فرمود و سوسنان را که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا
 پس بخورید از گوشت آن این امر اباحت است و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربانی در کفر
 باشد یا حیر نقصاتی صاحب قربانی را خوردن آن حلال نباشد وَاطِيعُوا الْبَوَائِصَ الْفَقِيرَةَ و بخورید
 از آن قربانی در مانده کجاست و محتاج و تنگ دست را ثَمَّ لِيَقْضُوا بَيْسَ تَاكْبَرُ رَاغِبٌ عَطْفٌ
 یعنی بجمعی آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند تَقْضَهُمْ حاجتهای خود را بجا آرند مناسک حج را بآل
 گردانند و سخ و لوث را از خود بگرفتن موسی لب و چیدن ناخن و تنف ابط و مانند آن و لِيُقَوِّمُوا
 و فَاكُنْتُمْ نَذِيرًا هُمْ نَذَرُوا ای خود را از گنوینها و لِيَطَّوَّقُوا تِلْكَ طَوَافُ كُنْ زِيَارَتُ كَرْن
 است یا طواف و دِلْع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزا و از تلک مردمان یا از تسلط چهار یا خانه قدم که معبد
 اول است و مراد خانه کعبه است ذَلِكَ انچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خداست وَ مِنْ تَعْظِيمِ
 حُرْمَتِ اللَّهِ و هر که بزرگ دارد احکام خدای را که متک حرمت او را نیست فَهَوَّيْسَ آن بزرگ
 داشتن خَيْرٌ لَهُ بَهْتَر است مراد از عَتِيقُ مَرْتَبَةً تَرَدِيدُ بَرْدِ گار او از جهت پا دشت و لَعَلَّتْ
 و حلال کرده شد لَكُمْ الْأَنْعَامُ مرثا را چهار یا بیان إِلَّا مَا يُثْلِي بَلْ كَرَّ أَنْ كَرَّ خَوَانْدَه شده است عَلَيْكُمْ
 بِشما تحریم آن که مردار است و گوشت خوک و خزان فَلَجْتَ بِنَبِيِّ الرَّحْمَنِ پس یک سور وید از بیک
 مِنَ الْأَقْشَانِ از تبان که عین ریس اند و اجْتَنِبُوا و اجْتَنَبُوا كُنْ قَوْلَ الزُّورِ از قول
 دروغ که اتحا و شرک است یا گواهی دروغ یا قولى که بزبان آید و دل با وی موافق نبود و حَفَاءُ
 در حالتیکه که مخلص باشد از خدای را و مائل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِئِينَ بِيَهُ شَرَك
 آرندگان بوسی و مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدا فَاكُنْ خَيْرٌ لِمَنْ هُوَ مِنْكُمْ
 که گو یا بیفتاد مِنْ السَّعَاءِ از آسمان بروی زمین و هَلَاكٌ شَدَّ فَتَحَطُّهُ الطَّيْرُ پس در می رانند
 او مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزاء و اعضاء او را متفرق و متفرق می سازند
 أَوْ لَقَوْنِي بِهِ الرَّبِّعُ یا بزریر افگند او را با از موضع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از فرمود
 و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بخصیض کفر افتد و انفس

| | | |
|--------------------------|---------------------------|--------------------------|
| چون بر طوطی من زین نفس | بهره فرزند خداوند بس | دل جو قوی گشت بر روز دهم |
| از بی فرزند چه روزی بنهم | جامی ازین نه غم فرزند دند | ز کفن روی دل از مهر زرد |
| زافت این ره ز نش آگاه کن | قبله اش الرزق علی آمدن | و مشمول غمم گردد و مشمول |

بعلم کج سعادت حج از وسائل نیل منازل شریف و وسائل فوز بر اهل کرام سر پا طائف است و علاج
برکات امتزاج بمغازنجات فائز است و بجنت عالیات نشاط و انبساط حائز و تهاج با فضائل و مانع
از روی باطن ایمان کاسن اند و از سوی ظاهر اسلام ظاهر و قدس باطنی را شرافت مذکور شرف قدیم است
و نورانی را با کرام سر پا الطاف مذکور سر نوشت عظیم طائف بیت حضرت رب العزت جل جلاله عزیز و شریف
هر دو سر است و از آن خانه جناب خداوند که کریم و لطیف دار فنا و جزا و هدایت بنیاد کسی بود که از نور زیارت
این خانه سموات هدایت مصلح طاعت را بیفزود و مبارک نهاد شخصی باشد که به طواف این خانه مبارک نور
برکات دارین ذخیره اند و ز خصلتی است از خصال مکره برای سیئات متفرقه و متاخره و از اینجا است
که حج خانه کعبه آن اول بیت بدستیکه اول خانه که در روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شده و الناس
برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لکن بی بیکه آن خانه ایست که در مکه واقع شده و بکعبه اسم بلده است
همچنان که باسم همان بقعه که خانه دروست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که ای کعبه اول خانه
ایست که برای پرستش خدا ساخته اند فرمود که فی پیش ازین نیز بیوت عبادت بودند اما او اول
خانه ایست که حق سبحانه و تعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او اسبب رحمت و هدایت
ساخت کما قال مبارک گابرکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تاصد است که نظر کردن
در آن بی طواف و نماز برابر است و ثواب با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و همدسته
و این خانه خداوند هدایت است للعالمین و عالمیان را که معرفت قبله ایشان را مهتدی بسیار
یاراه نماینده است سلمان را به هشت فیه درین خانه یاد حرم ایات بکینات نشانهای شریف
ست کمی از آنها مقام ابراهیم و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن
نه یک آیت است بلکه چهار آیت است اول تاثیر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غرض کردن
قدم آنحضرت در و تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدتی متناهی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ
با وجود کثرت اعادی آیه دیگر و من دخله و هر که در آمد درین خانه کان امینا باشد امین
از قتل و غارت یعنی گناه گاری که پناه بخانه آرد و دست تعرض از وی کوتاه است تا مادامی که
در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و غیره امین است از عقوبات و مکافات

برایی که قبل از حج مرتکب آن شده چه بقول اصح مغفور است ابو نعیم صوفی گوید شبی طواف خانه میکرد
 و بغایت وقتی صافی داشت گفتم خدا یا تو فرموده که من دخله کان اسنادا و اخل حرم از چه چیز این با
 باقی آواز داد که آشنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول
 ایشان آنست که از مجموع آیات بنیات و دراذکر ساخت و باقی را منظومی کرد تا دلالت کند بر آنکه
 آیات بنیات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسر آن بعضی از آنها را ذکر میکنند چون
 میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبره موسی و آنکه قاصد تخریب خانه مخدول گردد و هیچ پرنده
 بر بام خانه نشیند و هرگز بی طواف نکند و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش شکبار گردد و او را یا
 هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جویان بطواف آن مائل میشوند و امثال این
 آیات و اخوه بسیارست بیت هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال و همچنان هیچ گفتیم
 که از و صد حدیث محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان جهت منظومیت رحمان و لکن
 نیز نظر الی قلوبکم و نیا تم موضوع شده خانه دل است و جمیع افراد وجود برکت دل راه بحق یا بنده هرگاه
 اشعه لوا مع نظرات تجلیات ربانی بیرون افتد آثار انفتاح و انوار اشراح از صفحه وجه اولایح گردد
 و بصفت سعت و لکن یعنی قلب عبدی متصف گشته منظر اسرار بی سیم و بی یسر شود و درین خانه
 علامات روشنست که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام سیم
 باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلعت است هر که درین مقام
 در آید از همه آفت ها این گردد و در آمدن بحرم صورت سبب آمانست از تیغ دشمن و دخول
 در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق و دست
 زیاده نیست بلایت بر تعیم گر کشی باکی ندارم و بهجر انم کشی طاقت نیارم و دله و م خدا را
 علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانای دارد البیت سبیل
 بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رحمه الله علیه زاد و راحه است و سخن
 امام مالک رحمه الله صحت بدن و قدرت بر شکی و کسب که زاد و از ان حاصل شود و امام اعظم
 رحمه الله مجموع زاد و راحه و صحت را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرطست و من کفی
 و هر که نکر و بفرضیت حج فان الله پس بدستی که خدای تعالی غنی عن العالمین بی نیاز
 از همه عالمیان آیت و اذ بقا انا و یا و کن چون معین و مبین گردانیدیم لا یدر اهیم
 و ابراهیم خلیل را مکان البیت جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم

اور پریشان و پائمال سازند یا باد و سوسه شیطان اور اورادی ضلالت افکنند و نابود شود و منضم
 کلام ملائکت مشرکان است ذلک آنست کار که فرمودند از اجتناب او ثمان و پیر نیز از دروغ و من
 یُعْطَمُ شَعَائِرُ اللَّهِ و کسیکه بزرگ دارد نشانه های خدای را که مناسک حج است یا هدایا و تقطیع
 آنست که فرجه باشد و بی عیب و گران بها فائده های بدستیکه بزرگ داشت آن من تقوی
 الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترسگاری بود از وجوب
 غضب حضرت الهی حضرت معلوم مناسک حج و منعم سالک حج و استاوج اسلام شرف منج و داعی الی اشرف
 کرم منج جناب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فرماید **وَعَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ**
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَلَكَ رَأْدًا وَرَاحِلَةً تَبْلُغُهُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ
 کسیکه مالک باشد توشه راه و اهل و عیال و شتر سواری را که برساند او را تا خانه خدا و کم بچ و کوچ نکند
 فَلَا عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا پس نیست تفاوت که بمیرد کافر بر دین یهود یا بر دین
 نصاری و دین غایت تغلیظ و تشدید است بر تارک حج و یهود و نصاری گفت زیرا که صاحب کتاب
 و ملت اند اگر چه کافرانند از شرکان و مجوسان و غیرهم که از ایمان و ملت محروم و مهور اند و ذلک آنست
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وَأَنْ وَعِذْ بِمَنْتَ أَنْتَ كَذِبِي تَعَالَى سِغْوِي وَ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ
 حَجَّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و حق است مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که می تواند راه رفت
 بسوی وی در آخر ایت میگوید و مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفِيْرٌ عَنِ الْعَالَمِيْنَ و کسیکه کفر ورزد و کفران
 نعمت خدا کند پس خدای نیازست از عالمیان کند یا کمند او را از ان سودی و زیانی نیست و سود و زیان
 ایشانست و تغلیظ در اینجا است موافق آنچه در حدیث واقع شد گویا و تمام ایت است **رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ**
وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَفِي إِسْنَادِهِ مَقَالٌ وَهَلَالُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَهْمٌ وَانْحَادُ
يُضَعَّفُ فِي الْحَدِيثِ و این هر دو را وی انجیث است یکی مجهول و دیگر ضعیف **وَعَنْ**
أَبِي أَمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ الْحَجِّ حَتَّى
 ظاهر کسیکه باز ندارد و او را حج حاجتی ظاهر که عدم زود و راحه است او سلطان جائز یا قهرمان
 شمر سلطان در اصل بمعنی سلطنت قهرمان است الآن استعمال می یابد در ذوات صاحب سلطنت
 او مَرَحْنُ جَابِسُ یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نه توان بان سفر کرد و فاقات و کم بچ پس بر
 آنکس که این موانع ندارد و در حالیکه حج نکرده است **فَلَيْمَتِ أَنْشَاءُ يَهُودٍ يَأْخُذُ أَنْشَاءُ نَصْرَانِيًّا**
 پس گویم و آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرا سینه مر و آه الدار می شرح این و شرح هر یکی

گذشت و عتق آنی هرگز نرسد رضی الله عنه من حج لله فکرم کثرت و لم یفسق رجح کیوم
و کذبت امه کیسک چکنند ای ضار برای روی و ریاض و ارض دیگر پیش رفت کند و فسق نورز و بازگرد پاک از گنا مان بچو
پاک بودن او از گنا مان در رفی که زامیده است او را مادر او را در پشت نقیج را و فاجاع و غش و سخن کردن زبان و جماع است
و در بنای گفته رفت منهی عنه است که خطاب کرده شود بدان زن را و اگر زنی شنیدن زن گوید رفت بود و مرا و عبود
خروج از حد و شرع است بل کتاب حرام و در قرآن مجید نبی از جدال نیز کرده و مادر بدان جنگ عجب ای فقیان و خادمان و دشنام
کردن یکدیگر است و در حدیث ذکر آن نکرده و گویا آنرا داخل فسق و فسق حاکمه و مذکور فرخ انجانی و عالم اند از رزاقی
مولانا می عبد الرحمن جامی علیه الرحمه در محدث حج میمنت و خجسته معراج فرمایند

| | | |
|----------------------------|---------------------------|------------------------------|
| ای زکات نازده سرب دل | مانده حب و طمعت یا بگل | نیز که شد پردکش و پیرده ساز |
| سرب عشاق ز راه حجاز | یکدم ازین پیرده سماعی بکن | هر چه نرین برده و دوا می بکن |
| دین تر اگر شود ارکان تمام | روی نه از خانه بر کن مقام | ناقه اگر نیست ترازیر ران |
| در قدم فاقه روان شوران | گر نبود راحله باو پاس | راحمه از بکن و در ره در آیی |
| گر باو میت نبود دست رس | جلد قدم پای فراز تو بس | نه تهنش پشت ز گرد و غبار |
| کرده تهنش خازینج استوار | پاشنه از خنده و مان کرده | ز ابلهار خجسته اشک نیاز |
| واله و جرت زده و ستهام | خنده زنان گریه کنان میخام | بشت امید تو بخورشید گرم |
| بسته آسایش از ریگ نرم | سایه بغرت که مفیدان کند | به که سر ابرده سلطان کند |
| باد پایان زده بر دیده ریگ | پای فرودفته بتفسیده ریگ | به که تشنی بسبب شمال |
| پای فرود کرده بآب زلال | با لگ صدی بشنود صوت دراک | شورش تر گرم رود تیز پاک |
| راه و فابی سر و پای گند | بخش غاشاک چو ریجان تر | باد و میعاد تقبیر رسان |
| خست با ثبات تجر و رسان | رشته تدبیر ز سوزن بکش | خلعت سوزن زده ازین بش |
| بر جبهه بران بخیز روی پاهل | ای بردن از همه سوزن شمال | باز کن از بخیز زده جامه خا |
| بو که ترا بخیزه بفتد بروی | گر نه زمرگ است فراموشیت | بو که بود کار کفن پوشیت |
| لب بکشتا یافتن کام را | نعره لبیک زن احرام را | مویه تر و پیده رخ گردناک |
| سینه خورشیده دل در ناک | رو بچرم کن که دران خوشم | بهشت سیه پوش کار مقیم |
| صحن حرم روضه خلد برین | او بجهان صحن ربیع نشین | قبله خوبان عرب روی او |
| اسجده شرفان محم سومی او | باد چو در دامنش آویخته | غالبه در جیب جهان ریخته |

با شکنی شیشه نامور و سنگ
 دیده جان سر بر کش سنگ او
 چون تو از آن سنگ شوی پیروز
 گر رسد دولت این دستگیر
 سوی قده گاه خلیل الهی
 چهره صفوت اصفا جلوه ده
 کیش منی را بندان خون
 دیو سوار کن آن سنگسار
 شکر خدا کوئی که توفیق داد
 در چه شود مرغ بان ره برد
 باو نه کعبه بسی می برید
 زوید کعبه سر خود بسنگ
 راه حج و عمره بسی رفته ام
 بی سرو پا در تنگ دو دو دو
 بیج ندانم که در حال چیست
 اندیش از حضرت همچون جواب
 گزیده ترا خواستی بر چنین
 سوی خود شش راه نمایی شوم
 رو بسوی خانه خود و اوست
 چشم بر برد امان است

کرده بنان دگر نام سنگ
 سنگ سیاهش که از آن گوشت
 بوسنن دست که باشی مبین
 از لب نغمه شنو این زمره
 تا چو بیای ز پیش دیده کا
 تا نشود در عرفات توقف
 نفس نه ایضا کن زبون
 چون دل از آن شغل ببرد
 ره بسوی خانه خوشیا کشاد
 یور موفق که توفیق حق
 محنت آن راه بسی بکشید
 گفت خدا یا پس مخنی
 بهر توفی بهر کسی رفته ام
 زین سفر نیست کف حاصلی نه
 بخت مرا پای اقبال چیست
 کای بر هم پای ز سر ساخته
 داد میت ره سوئی این چنین
 حاصلت این بس که ترا خواست
 بر در کس نفرستادست
 جامی اگر چند نه صاحب دل

با شکن طره شب رنگ او
 دست تنای مبین است
 بر گردون زنی از غر کوس
 کز نم مانده دلند این همه
 پای مروت بسوی مرده نه
 کی شود از راه نجات توقف
 سنگ بدست آر بر می جمار
 کارج و عمره بهم ساختی
 ورنه که یارو که بان ره برد
 بر دهر سپر موفق سبق
 روزی از آنجا که دلی شت تنگ
 سوی من افکن نظر رحمتی
 دل بو فامی تو گردو بوده ام
 نه سر و قتی نه بسامان ولی
 شب جو درین در و فرشته بخواب
 بر همه زین پایه برافراخته
 هر که نه مایل بسوی وی شوم
 باطن از شوق خود آراستم
 یارب از آنجا که گرم آن است
 از تو بامید چنین حاصل است

در طاعت قرآن مجید

و در پاقت خود طر باد و باد رک ضما رک بعد از فضل عبادات خسته اینیه اسلامی عبادتی فاضل تر از قرات
 حضرت قرآن قدس قرآن و طاعتی کامل تر از تلاوت فرقان انوار تو امان نیست بنابر آن
 بر عارف خیر لازم است و بر عاقل بصیر مستلزم که حقیقت کار فهمیده و بر وقوف اسرار پی برده
 بعد از تقدیم طاعات خمس مدوحه شغل قرات موصوفه پیش گیرد و اوقات میل و نهار خود درین عبادت غلما
 و پرستش کبری بسازد و مشغول دارد قرات قرآن مغفرت نشان از اعظم و مایل حصول رضای حضرت

خالق زمان با صفا و دوران پر امضا است و تلاوت فرقان پراز نفاست بیکران از انعم و ساطع وصول
 بزوۀ استر ضای جناب ملک گیهان زود انقضا یقین بدانکه قاری کتاب قدیم حسب فرمود
 حضرت باری جل قدس جنت قرار یست و از دوزخ فراری و شک مدان که تالی صحیفه قدم نفیضه بر روی
 وعده جناب ذو صفات جلای و جمالی عکال با حور و غلمان ملاقی است و از زبانی عذاب نیران هجران
 تلاقی خاتمه خواندن قرآن رفعت بخشی هر دو جهان است و سموت دمی در معراج جهان و حصیه شغل
 بفرقان بعظمت نوازشی درین دوران است و عزت دمی در دار عله مکان و حق ادا می این طاعت
 کبری و عبادت غلظی آنست که اضل کلام و شرف قصص شرف التیام قرآن مجید و فرقان حمید را
 بالفظ و معنی بخواند و هر روز بعضی و نه می ازان بطور و در وظیفه بلا تعطیل و تراخی خوانده باشد تا از
 شرف این بندگی اشرف مشرف و از سعادت این پرستندگی اسعد تسعد گردد و بالجمله تلاوت
 قرآن موجب بهره یابی از ایمان است و بی نصیبی ازان موجب خسران و دو جهان الذین آنا نکه
 انْتَبَهُم الْکِتَابَ عَظَاکَرِ دِیم ایشان را کتاب یعنی تورات بقولی که آیت در شان عبد الله بن سلام
 و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب
 رضی الله عنه از دیار حبشه بدین آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد
 و بر هر تقدیر بشکون میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تبارک و تعالی چنانچه حق تلاوت
 یا متابعت کردن است اُولَئِكَ اَنْ گزیده یقیناً به ایمان دارند بکتاب آنها که تحریف کردند
 وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغییر دهد فَاُولَئِكَ پس آنگزیده هُم
 الْحٰسِرُونَ ایشانند زیان زدگان حضرت عالم علوم قرآن و واقف رموز فرقان و متخلق باخلق
 مذکور در کتاب قدم نشان و شفیع مذنبان جناب رسول الله تعالی صلی الله علیه و سلم فرماید عَنْ
 عُمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ
 الْقُرْآنَ وَعَلِمَهُ بهترین شما کسی هست که آموخت قرآن را و آموزا نید آنرا و گفته اند که مراد آنست
 که از جمله بهتران است زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده است نووی و فتاوی خود گفته
 اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است
 ازان و پوشیده نماند که این تقدیر است که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز از علوم
 و توابع قرآن است قد بر رواه البخاری عَنْ ابی موسی قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْاَنْزَجَةِ رَعِيَّةٍ عَالِ سُلْطَانٍ كَيْفَ يَخْلُفُ

قرآنرا همچو حال اترجیه است بضم نه و مکنون و موم را وقت مدحیم و ترجیحی تا و ترجیح و ترجیح نیز گویند و ترجیح در
طبیعت میزند و میوه معروف است که جامع است میان طبع و طبیعت چنانکه فرمود و ترجیحها لطیفه و طعمها
لطیف بوی وی خوش و مزه وی خوش و همچنین مومن که میخواند قرآن را لذت میگیرد و از آن و تحسین بگیرد و از وی سزاوار
تقریر و قول می یابد بگیران و مثل المؤمن من الذي لا يقرأ القرآن مثل الثمر لا ينج لها و طعمها خلق
حال مسلمانی که میخواند قرآنرا همچو حال خراست که نیست بوی مراد و مزه وی شیرین است و مثل المنافق الذي
لا يقرأ القرآن مثل الخنثى ليس لها ریح و طعمها كمر و حال منافق که میخواند قرآنرا همچو حال خنثی است که نیست
بوی مراد و مزه وی تلخ است و مثل المنافق الذي يقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها لطیف و طعمها مر
و حال منافق که میخواند قرآنرا همچو حال بیاست که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است و مثق علیه و فی
روایتی و در وایتی اینچنین است المؤمن الذي يقرأ القرآن و يعمل به كالأثرجة و المؤمن الذي لا
يقرأ القرآن و يعمل به كالثمرة و درین روایت و عمل بر نیاده کرده و در روایت اولی التفاح عنوان نموده
نموده که مستزعم است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقادی که مومن در دل دارد نوشته باشد عن ابی سعید قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرب يگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغلة القرآن عن ذكری
و مسألتي کسکه باز دارد و او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر آن است اعطيت افضل ما اعطى السائلین
میدهم و او را بهتر و بیشتر از آنچه میدهم سوال کنندگان ظاهر است که گوید ذکر کنندگان را و لیکن اینچنین نگفت
و التفاح ذکر سوال کرد زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریف زیرا که ذکر کردیم و ثناء
وی در معنی سوال او طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را قرآن از ذکر من از سوال من
میدهم او را بهتر از آنچه میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمده و قرآن افضل از همه ذکر و دعا
خروی از قرآن است و در قرآن تعرض به کل است بعضی از درویشان مریدان را بذکر مشغول دارند
و تلاوت قرآن را چند گاه موقوف دارند مصلحت در وی است که ظهور است اعنی اثر در ذکر اسرع
و اظهر است حصول آن در قرآن بطلب است اما بعد از حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر
و نتیجه ذکر و رومی آید و در ویرود و در قرآن ویرانیده ویرانیده است که از ذکر بعضی است و فضل
کلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه و فضل کلام خدا بر باقی کلامهای خلق همچو
فضل خداست غرض اسم بر خلق وی رواة الترمذي و الدارمي و البيهقي في شعب الإيمان وقال
الترمذي في هذا حديث حسن غريب عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في
القرآن في الصلوة افضل من قراءة القرآن غير الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن

آن در غیر نماز افضل حالات قرات قرآن است در نماز ستاده بعد از آن شسته و قرائة القرآن فی
غیر الصلوة افضل من التشیع والتکبیر و خواندن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید
اگر چه در نماز باشد زیرا که تسبیح و تهلیل و تکبیر همه جزو قرآنند و لهذا الفضیل داده قیام نماز را از رکوع
و سجود و بیعت اشتغال قیام بر قرات قرآن و التشیع افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا
فاضلتر است از صدقه و صرف مال در راه خدا مشهور است که عبادت مستعد می که نفع آن بغیر سه
فاضل تر است از عبادات لازم که نفع آن مخصوص بفاعلی و لیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد
و ذکر از آن سستی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه در احادیث علییه آمده که ذکر بهتر و فاضل
تر است از انفاق و نفقه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است
از آنهاست فتدبر و الصدقة افضل من الصوم و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن
بهتر است از روزه داشتن و اساک کردن و گفته اند که در صوم اساک مال است از نفس بعد از آن صرف
کردن بران و در صدقه صرف مال است بر غیر چنانکه گفته است و اگر نه چه حاجت که رحمت بری
ز خود باز گیری و هم خود خوری و جهت فضیلت صوم که اشاره کرده شده است بآن حدیثی که در کتاب الصوم
گذشت که هر عمل بنی آدم یکی سه است مگر روزه که این برای من است و من جز امید هم بآن باقی است
و شک نیست که اختلاف بجهات و حیثیات معتبر است در امثال این و باین اشاره کرد و قبول خود و گفت
جَنَّةُ مِنَ النَّارِ روزه داشتن سپر است از آتش و رنج و ضبط و نگاه داشتن است از آفات شهوات
و کید شیطان که سبب خول نارند و گفت طیبی که چون مقابله کرده شود بذات عبادات نماز فاضلتر از صدقه
باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یک بحسب اثر و خاصیت آن صوم افضل بود انتهی و شناخت
اولو الالباب بشود و بهر یافت فراست ارباب و اصل باد که در عبادات بعد از فضیلت قرات قرآن قدم
قرآن دیگر از کار فیض بار و افکار فیض شایع مانند تسبیح و تکبیر و تحمید و استغفار و در و فضائل کار و شغل
فکر در صفات قدس اسرار و شیون الوار الهوار حضرت آفرید گاه تعظیم خلقه را فضیلتی نهایت عظیم
و کرامتی نهایت فخمی است لهذا اعتقاد باید که بعد از فراغ از تلاوت فرقان سرمدی عنوان اوقات شب و روز
را در شغل از کار مذکور و افکار سطور مشغول دارند و بدین وسیله نبید آبروی احوال خویش در هر روز
حاصل نموده باشند و متواصل ساخته و پدید اسکنان پرستش و ستایش حضرت کردگار عزت عبادت
در حق انسان عملی سعادت آور نیست و بهرید است که از شغل پرستندگی و نیایش جناب دادار
جلت طاعت در باب آدمی پرستان شغل شرافت یا حدیثی آیت اِنِّی خَلَقْتُ السَّمَوَاتِ

در فضائل نماز

بدستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در ویت و الارض و در آفرین زمین و آنچه بروی است و اختلاط السبل
 و التفکر و آمدن شب و روز یا اختلاف ایشان در مقدار و طاعت یا نقصان و زیادت کایست هر آینه نشانهاست
 بر وجود صلاح و وحدت او و کمال علم و قدرت او و اولی الالباب مراد از ایشان جزو که حقول ایشان
 از شوائب حس و وهم صافی و باوراک و قایق اسرار و حقایق آثار و انی باشند الذین داین اولی الالباب
 آنانند که از روی خلوص بیک کوفت الله یاد میکنند خدای را قیاماً و در حالت ایستادن و قعوداً و
 وقت نشستن و علی جبهه و در زمان تکیه کردن بر پهلوی خود مراد و اوم ذکر است یعنی دایم با ذکر
 حق اند و پیوسته در دعای مجتنب استغرق که من احب شیئاً فاکثر ذکره ای شیب و روزه
 بجز یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست و یا مراد از ذکر نماز است که بدین
 هیات رگانه میگذرانند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سباسب داری میکنند بر قدرت قیام
 که قوام معیشت بدان است و بر نعمت قعود که پایداری صحت و روان است و بر راحت اضطجاع و منام که
 آسایش تمام بسبب آنست مختصان گفته اند که مراد از ذکر دل است زیرا که دوام ذکر سانی ممکن نیست اما
 ذکر کردن را مقوری و مقوری نمیشد پس از این ذکران صاحب لاند که مشغول بدل و جان اند
 قیاماً در حالتی که قایم اند یعنی متوجه بامر الهی و قعوداً و قاعده اند یعنی باز ایستاده از ملامی و علی جنوهم
 بر میستند از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر استقامت خدمت و قاعده اند بر سلاقت و علی جنوهم
 آسودگانند در بارگاه و جد و حال بر کناره اندیدار و هم و غرور و خیال و حجاب کثرت از هم و در دیده
 بخلوت گاه وحدت آرمیده و در و هم و غرور و خویشتن بسته و بیخوش پیوسته و از خویش بسته و بیفکرون
 و اندیشه میکنند لذت و لذت در لال فی خلق السموات و الارض در آفرینش آسمانها و زمینها
 تا اندیشه ایشان را راه نماید بصالح قدیم و مبدع حکیم و عجب و معجز و بجز این از نظر دل ایشان برخاسته
 از غیب بجنور آیند و از روی شهو و نر بان نیاز گویند ما ما خلقت هذا ای پروردگار ما را نیافریدی
 این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلاً آفریدی باطل یا خلق نکردی آنرا نبست و نزل سنجانک
 پاکتی تراست از آنکه چیزی باطل آفریدی فعلاً پس نگاه در ملاجیات لطف خود عذاب الناس
 از عذابش در دفع ایضا یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه گرویدید اذ کوروا الله یاد کنید ظاهر را
 ذکر و گفتار یا در دین بسیار یعنی در غایت اوقات با انواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تسبیح
 و تسبیح گویند مراد از این نماز که نرید برای وی بکره و اصیل با مد و شبانگاه چه نماز صبح تا شام
 اشق است لذت و لذت و آوای او مسلمی رح فرموده که مراد از ذکر تکیه کردن است چه دوام ذکر بر زبان

از لطف و کرم خدا محروم نباید بود و نا امید از لطف تو گنجایید رفت تو به بخشائی که در گاه ترسانی نیست
و بعضی گفته اند که مراد لطف اینجا علم یقینی است یعنی من نزدیک یقین بنده ام بن و علم وی آنکه بازگشت وی
بسوی من است حسابی بر من و آنچه تقدیر کرده لم من برای وی از خیر و شرف بقیه شدنی است و رسیدنی یعنی
چون ممکن گردد بنده در مقام توحید قریب میگردد بن جهان که هر چه دعا کند اجابت میکند یا در علم او است
آنکه من باو میگویم یا او میکند را یا آنکه جز امید هم من او را بر عمل او پنهان و آشکارا با یعنی با بند وی تفصیل
و تعبیر میشود و او را چنانکه فرمود و انا معكم اذا ذكروني و من يابده ام و قریب ایم و توفیق و موت
و در آوردن نور حضور و شهود و رول وی و قلیک یا میکند مرا فان ذكروني في نقسبه پس اگر یاد میکند
وی در ذات خود پنهان ذکرت فی نفسی یا میکند من او را در ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب
مرا و دوستی میشود بذات خود اثبات آنرا چنانکه میداند آنرا بچگونگی فرشته و خبر وی و ذکرت فی
فی ملائکه ذکرت فی ملائکه خلیف منکم و اگر یاد کند مرا و جماعتی ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از اینهاست
که جماعت ملائکه مقرب باشند و ملائجه میم و لام اشرف قوم و رؤسا ایشانرا گویند و شک نیست که مر
حق سبحانه را کلام نفسی لفظی کلام نفسی عبارت است از معنی و حالتیکه می یابد آنرا مر و ناهی و خبر و نفس خود وقت
اراده امر و نهی و اخبار قبل از حکم بان کنایت است یا ثبات بسوی آن و کلام لفظی عبارت است از کلام لفظ
از اصوات و حروف لهذا کلام نفسی خدای تعالی را از صفات از لیه او تعالی را شمرده اند و گفته اند که
کلام یعنی کلام نفسی خدای تعالی معنی قدیم است منافی سکوت و آفت و نیست از جنس حروف
و اصوات مختلف نمی شود بسوی امر و نهی و اخبار و متعلق نمی شود بمانی و حال و استقبال مگر بحسب
تعلقات و اصناف مانند علم و قدرت و از اینجا است که میگویند کلام الله مخلوق نیست و اما کلام لفظی
خدای تعالی که این مقرر و در دوستی منقول بسویابه نقل متواتر است حادث و مخلوق است و سبک بریم
حدوث و خلق کلام لفظی قائل شده مانند بعض جنا بله قوش نزد جمهور اهل سنت محمول بر جیل
و عن دست پس ذکر می کند بنده بسرد و کلام و لام مذ و رفیه و ثواب لازم ذکر است
سمانه و اثر آنست و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی
سمانه مرئیه خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چه بداند که این حدیث دلالت میکند بر فضیلت
ملائکه از بشر طبعی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارواح مسکین اند نه ملائکه فقط پوشیده مانند
هنوز اشکال باقی است بذا کرد در مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و سلم که آنکه گویند که روح
مقدس آنحضرت در ملائکه بسیار اوقات بوده است و بهین سبب آن ملائکه که خیر شد و آنرا

خیر می نامید مد و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و حسن آنست که گفته شود که خیریت
از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است مرطرا اعلار و این منافات ندارد با فضیلت بشر
از جهت کثرت ثواب بجهت تعهد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند
که خیریت بجهت بودن ایشان است نزد خدای عز و جل و بودن وی تعالی بایشان چنانکه قول وی تعالی
الذین عند ربک و قول وی سبحانہ انی حکم و عنایت و معیت اگر چه شامل و ثابت است مرشدا لیکن
ملاک را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار در عالم ملکوت اکثر و شهرت اگر چه بیشتر افضل
و اشرف است از وجه دیگر و تصریح کرده اند باختلاف جہتین بسیاری از علماء و اہل علم متفق علیہ
و عن ابنی دینر قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم یقول اللہ تعالی
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و ازید و گفت آنحضرت کہ میگوید خدای تعالی کسی کہ بیارد
نیکی را و عمل نیک کند پس مراد است ده چندان ثواب کمی ازان نیست و ازین بیشتر هم میدهم هر کس را خواهم
براندازه صدق و اخلاص در عمل تا مقصود هم واقع است و من جاء بالسینة فجزاؤ سنین
مثلهما و کسیکہ بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی او را عفو یا می آمرزم و جزا
اصلا نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی و فضل شانه دیگر آنکہ میفرماید و من تقرب
مینی مثبوتا و کسیکہ نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر تقربت الیہ و ذرا عا نزدیکی جویم من بسوی
وی مقدار ذراع و من تقرب کرانی ذرا عا تقربت الیہ با عا و کسیکہ نزدیکی جوید بسوی من
یک ذراع نزدیکی جویم بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عمل کند فی الجمله موجب قرب و رگاہ میشود
و جزا ازان زیاده ازان میدهم و زیاده گردانم قرب او را بدرگاہ خود از آنچه مستحق و مستوجب است
و شبر بکبر شین و سکون با یک لبشت و ذراع یک ارش دست و باع قولاج کذا فی الصراح و در ظاهر
گفته کہ شبر باین اعلی ابرام و خضر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع و سطحی و باع قدر مد بین
و من اتانی میثقی اثینة هن و کة و کسیکہ بیاید مراد ازان می آیم من او را روان و هر چه بفتح
با و سکون را و فتح و اولوعی از رفتن او دیدن کذا فی الصراح و القاموس هن و له میانہ رفتن
و دیدن و این کنایت است از سبق رحمت خداوند تعالی بر طاعات از اعمال ایشان و من تقربت
بقرب الا أرض خطیئة لا یشرک فی شینا و کسیکہ پیش آید در مقدار زمین و پری ازان از روی
گناهان در حالیکہ انبار نیگرواند من چیزی را کفینة عیشیها مغفرة پیش می آیم او را بماند
آن از روی آمرزیدن و قرب وی از بندگان و زیاده ثواب و اعطا و فضل وی قرب شمی بضم و کسر

بلکه حمد را سر شکر و شکر واجب نبرد نعمت است روایه العزمی و ابن ماجه و عن ابن سنی
 نه الخذر بن یزید رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال موسى علیه السلام
 یا رب علنی شیئا اذکرک به گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من بیا موز مرا آن چیزی که ذکر
 کنم ترا بدان پس او آذ غولک یا بخوانم ترا بدان چیز شک را و نیست که اذکرک گفت یا ادعوی که گفت و در
 بعضی نسخ و ادعوی که به است بواو پس مطلق ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی
 یا موسی قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت یا رب کُل عبادک یقولون هذا ای پروردگار من
 هر بنده تو می گوید این را ایستما اذید شیئا تخصنی به نمی خواهم من مگر چیزی را که مخصوص و ممتاز
 گردانی تو مرا بدان چیزی یعنی ذکر و دعا خاص فرماید که دیگران به من شریک در آن نباشند فقال
 گفت فدای تعالی لو ان السموات السبع و عامهن غیر فی ارض ثابت شود که هفت آسمان و آبادی
 آنها جز من یعنی تمام این آسمان با ازل و لایزال استثناء حق تعالی از عام سموات بطریق مجاز و انقطاع است
 و عامر اصلاع دهنده و گاه دارن از خلل و اخلال نیز آمد و برین معنی استثناء روی تعالی بر حقیقت است
 و الارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا گفتا که ذکر عامر سموات
 و وضعن فی کفّه نهاده شود این آسمانها و زمینها در یک پله تراز و لا اله الا الله فی کفّه نهاده
 شود لا اله الا الله در پله دیگر از تراز و لما کنت بهیلا اله الا الله برآیند راجع می آید از آسمانها و زمین
 و اهل آنها را واه فی شرح الشیخ و عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال لقیته کعب بن
 بن عجره رضی الله عنهما و سکون و فوج را روایت است از عبد الرحمن بن ابی لیلی الضاری مدنی که از ثقات
 تابعین است و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از الضاری بودند عن عبد الله بن الحارث گفت گمان
 نمی برسم که زمان مانند وی زاینده باشند و ولادت یافت در شش که باقی مانع بود از خلافت عمر و دیدار او
 صحابی است از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابی است از اصحاب شجره فقال
 پس گفت کعب الا اهدی لک هدیه سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم یا نفرستم را
 به یعنی بگو میکشیدم ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح هاء و کسر و ال و تشدید یا تحفه که کعبی فرستاد
 بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و عطف آنرا صدقه نام است فقلت عبد الرحمن بگو
 پس گفتم کعب بن عجره بلی بفرست و بگو تا خدا را بی چون نبی دست داده است ترا بفرست
 آن هدیه را برای من و این تاکید است مرچیزه را که مفهوم شده است از بلی فقال پس گفت کعب بن
 عجره ساکنان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برسدیم یعنی صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ چیت کیفیت درود فرستادن
 بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
 و ذکر اهل بیت تبعیت و استطرا دست و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف اوست و اهل یعنی
 آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان میدانند چنانکه در آل داود و نوح آن گفته اند و اهل
 گفتن جمیعست بقول وی تعالی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و قرینه اراده این معنی قول است
 بکه یَا اَللّٰهُ قَدْ عَلِمْنَا کَیْفَ صَلَّوْا عَلَیْکَ زَیْرَ اَکْهَدَیْ تَعَالٰی تَجَلِّیْ دَانَمَیْدَ اَکْهَدَیْ
 سلام فرستادن بر تو که در التیام تسلیم کردی و آنرا تعلیم آلهی گفت زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم
 آلهی است زیرا که وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قُولُوا
 بِکَیْفَیْدِ اللّٰهِ صَلَّ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْ اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلَیْ اِبْرَآهَیْمَ وَ عَلَیْ اٰلِ اِبْرَآهَیْمَ
 خداوند شاهد و یفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم اَللّٰهُمَّ
 مُحَمَّدٌ مُحَمَّدٌ بَدْرُ سَمَیْ کَیْ تَوَسَّوْا شَدَّ بَرَصَاتِ کَمَالٍ وَ بَزْرَکِیْ وَ کَرَامِیْ بَیْسَ صَلَوةٍ بَیْسَ بَرَاذِلَ
 کمال و بزرگی خود اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْ اٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلَیْ اِبْرَآهَیْمَ وَ عَلَیْ اٰلِ اِبْرَآهَیْمَ
 اَللّٰهُمَّ مُحَمَّدٌ خَدَا وَ عَابَرِکْتَ دَوَا فَرْوَن مَکْرُوَان خَیْرَ نَعْمَتِ خُودَا بَرِ مُحَمَّدٍ وَ بَرِ اٰلِ مُحَمَّدٍ چنانکه برکت داده
 بر ابراهیم و بر آل ابراهیم مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ اَیْ حَدِیْثِ نَخَارِیْ وَ مُسَلِّمٌ بِرِ دَوْرِ رَوَا یَ تِ کَرْدَ اَنْدَ اَلَا اَنْ مُسَلِّمًا
 لَمْ یُکَلِّمْ عَلَیْ اِبْرَآهَیْمَ فِی الْمَوْضِعِیْنِ مَکْرَ اَنَسْتُ کَیْ مَسَلْمٌ ذَکَرُ کَرْدَ اَسْتُ لَفْظِ عَلَیْ اِبْرَآهَیْمَ رَا دَرِ دَوْرِ
 یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او این است کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل
 ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهان آل ابراهیم کرده و آل برجل اهل و عیال
 او را گویند و بمعنی اتباع نیز آید و با بمعنی واقف است که آلی کل مومن و در روایتی کل مومن بقی
 و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضی آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسی
 مراد است بروی صدقه و مراد بنواشم اند و امام فخر از وی گفته که او لی آنست که گفته شود اهل بیت
 از و اوج و اولاد آنحضرت اند و علی نیز از ایشانست بجهة اختلاط و معاشرت وی فاطمه رضی الله عنها و کما
 مخصوص فاطمه علی حسن حسین و آنقدر چنانکه قصه مبارکه و حدیث کسار دال است بران و خطاب نماید ایشانند
 حکم الرحمن اهل البیت و بطریق مخصوص با ایشان دارند و حق آنست که از و اوج مطهرات نیز داخل آن خطاب
 زیرا که سوق آیت قرآنی متناول است بذول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت نسبت است چنانکه اولاد جد
 قریب بیت فلان گویند یا بمعنی بنواشم اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیت سکنه و بارین معنی از و اوج دارند

در بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمه رساله که شیخ در ذکر سبب نرسیدن
 بجهت مسمی بتحقیق الاشارة فی تعلیم الشارح الیف یافته است مشیخ ترک کرده است بدلاکه درین حدیث اشکال کرده
 شده است که بقضیه تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت برابر ابراهیم و آل ابراهیم کا طر و قویتر باشد و جواب داده شده است
 که شهرت و ظهور کافی است در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار
 نکند تمام گردد و عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ بَضْمٌ مِمَّنِ السَّاعِدِیُّ بِكَسْرِ عَیْنٍ قَالَ قَالَ أَكْفَعَةُ صَحَابِیَ رَسُولِ اللَّهِ
 كَيْفَ نَصَلِّيَ عَلَيْكَ جَعَلَهُ دُرُودُ فَرَسْتِمِ بْنِ تَوْفَقٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ بِسْ كَفْتُ أَنْصَحْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْلُوا
 بِكُوبَيْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ مَا صَلَّيْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَدَرِجَتِي لَنْخِ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ أَيْمَانِي وَدَرِجَتِي لَنْخِ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 و گفته اند که در روایت دیگر از احمد ذکر ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت است إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
 مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ بِنِجْمِ ابْنِ جَوْگَمَةَ هَكَذَا هِيَ الْقِسْمَةُ كَمَا فِيهِ كَذَا اسْمُ غَاثِ الْمَشَايخِ وَآخِرُهُ دَرِجَتِي لَنْخِ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 اصل حدیث ثابت است و بعضی روایات آنرا حفظ کرده و بعضی نکرده و با جمله این ضمیمه صلوة بالفاظ مختلفه آمده است
 و خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست کذا اسم غاثر المشايخ و آنچه در بعضی روایات و ارحم محمد اکرام است
 و ترجمت واقعه بصحت نرسیده است کذا قالوا و عَنْ أَبِي رِضْوَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَنْ صَلَّى عَلَى صَلَوةٍ وَاحِدَةٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَواتٍ وَحَطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيئَةٍ هَكَذَا هِيَ دَرِجَتِي لَنْخِ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 یک درود میفرستد خدا بروی زاد درود و فرود آنگذرد و کم کرده میشود از وی ده گناه و رَفَعَتْ لَهُ عَشْرُ
 دَرَجَاتٍ و برداشته و بلند کرده میشود مراد داده پایه در قرب حق رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عَنْدهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ إِلَّا بِي هَرِيرَةٍ هَكَذَا هِيَ دَرِجَتِي لَنْخِ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
 گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خاک آلوده شد باد بطنی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده ام
 یعنی برده شود نام من نزد آن مرد و درود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت درود و عید بزرگ آن بلکه آنرا گویند
 آنچه دلیل وجوب است لحوق و عید و عذاب آخرت است و این و عید بر غم آنست که از آن قبیل است و عایت آن
 دلالت بر استجاب و افضلیت است یا آنکه سیگویند در امثال این عبارت حقیقت عام را نیست بلکه مراد نوعی
 از تقبیح و توبیخ است وَ رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ دَخَلَ عَلَيْهِ رَمَضَانُ ثُمَّ أَسْلَخَ قَبْلَ أَنْ يُعْقِرَ لَهُ خَاكُ الْوَدَعَةِ
 باد مردی که در آید بروی رمضان پسر بگذرد این ماه پیش از آنکه آمرزین شود مر آن مرد را یعنی عبادت
 نکند و قیام حق این ماه نماید که سبب نرسیدن وی گردد و رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ دَخَلَ عَلَيْهِ رَمَضَانُ ثُمَّ أَسْلَخَ قَبْلَ أَنْ يُعْقِرَ لَهُ خَاكُ الْوَدَعَةِ

اَوْ اَحَدَهُمَا فَلَمْ يَدْخُلَا الْجَنَّةَ وَفَوَارِ بَادٍ وَّهَلَاكٌ بَادٍ مَرَدٍّ كَمَا دَرِيَا بَزْدُوِي مَادِر وِزْدُوِي بَزْدُوِي بَزْدُوِي
 یا دریا به یکی از ما در ویدر پس بر نیارند پیر و مادر او را به بهشت یعنی یکی نکند با ایشان و بجای نیاورد حق ایشان
 و حاصل کند رضای ایشان از آن سبب در آمدن او شوند بهشت را دَوَاةُ التَّوْبَةِ وَتَوْبَةُ عَمْرِو بْنِ الْعَدَاةِ
 وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ كُنْتُ عَمْرًا ابْنَ الدُّعَاءِ مَوْقُوفٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بَدْرَسْتِي كَمَا دَعَا تَبَاهٍ
 اگر و ایند میشود میان آسمان و زمین که ایستاده منها شیءٌ و بالانیر و دیا بالابرده میشود از آن دعا نیز
 حَتَّى تَصِلَ عَلَى بَنِيكَ تَأْتِيكَ دُرُودٌ فَرَسْتِي بِغَيْرِ خُذٍ رَايَعِي جَابِتٍ وَتَقْبُولُ دَعَا مَوْقُوفٍ بَرُودٌ وَفَرَسْتَانِ
 و در و خود دستجاب و مقبول مصعد قبول و اصل موصول است دعا بطفیل و توسل و بی نیز بکل قبول میرسد
 و مورسکین هوسای داشت که در کعبه رسیده دست در پای کعبه ترزد و ناگاه رسیده دَوَاةُ التَّوْبَةِ
 و بدان اسعد که الله تعالی نه الدارین که یار می من معاصی رساند آن مقدار است که احصا را از کلا حضرت پروردگار
 تعالی و صفة درین کتاب اختصار کرد و کار ناید و دستگاه این اتمام انتباه نه بآن قدر که احصای کلیه اشغال یا در
 جناب آفریدگار تبارک رحمته درین وصایا نامه با ایجاز نامه کند لکن آگاهای باد و انتباهی که هر که را از بنندگان
 حضرت خدا و از جمله بآنان ذات یکناجست و حدیث شوق شغل باز کار ثواب آثار و حمد و ثنای جنت مدار و در و در
 استغفار سرایا انوار و دیگر ادعیات عبادت و ثمار باشد مفصل و غیر از کتب ساری حکمت و لب حادیت و دفع
 غلبه غیث دریافت و شناخت ساز و در حیرت آن و وفق بر آن عمل نماید و بقول عقلا معقول بشود و بفهم فها محمول
 که بعد از فروع از اشغال از کار و پس از انفعالات از اعمال افکار نقد زلیست بقرار و بایه زندگانی فرار قرار لیکن و بکار
 بر بادند و کتب تفاسیر و احادیث و فقهاء و فقه معتبره و مفتابه در مطالعة داشته عقائد ایمانی و اعمال سلک
 خود مطابق آن درست دارد و من بعد کتب دیگر مثل تصانیف امام حجة الاسلام حضرت امام محمد غزالی علیه الرحمة و کتاب
 عوارف الملعوف تصنیف حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی علیه الرحمة و مکتوبات قطب ربانی
 و غوث صمدانی محب حضرت خالق حمدا قاصی و ادانی و محبوب جناب مالک هر مکانی و زمانی حضرت شیخ احمد
 محمد و الف ثانی علیه الرحمة و کتاب فیض و هدی طویه و صلاح و فلاح مطویه طریقه محمدیه و کتاب سدا یا انوار
 ارشاد و شعار و هدایت آثار مجالس الابرار و تصانیف حکیم امت نبی کریم حضرت شاه ولی الله محدث دهم
 علیه الرحمة و کتاب مستطاب فیض تاب صراط مستقیم تصنیف امیر المومنین و امام المسلمین سراج المبین و
 محبوب رب العالمین قطب دوران و غوث آوان حضرت سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و ثمار
 آن در مطالعة آورده بران عمل نموده باشد ان شاء الله تعالی سعادت دارین و کرامات نشانی
 حاصل و متواصل باد و فضائل دارین و ثمرات کونین را بحسب و کیسه حال و خویش اندوخته باشد

که ترا باشد شکیبائی . وقت یکتایت و تنهایی . شوائس کتابهای نفیس . آیهانی از قرآن مجید
 به انیکج تنهایی کتابست . فروغ صبح دانائی کتابست . بودی مزد و نیت استاد . ز دانش شدت هر دم کشای
 ندیم رازداری پوست پوشی . زر کار گویای خوشی . درونش همچو غنچه از ورق پر . بقیت هر ورق یک بطری
 حکایت حضرت معبود خالق شقی و مسعود عظم کماله جناب میرالمومنین و امام المسلمین استاد احمد واسود سید
 احمد مجاهد غازی علیه الرحمہ را بذات عبادت سمات بآن اندازه تراض و مشتاق فرموده بود که در آغاز سبک
 سبیل طریقت سالها عادت داشتند و حلال حول مشق خجسته سیرت که نماز پر نیاز عشا و فجر را در یک وضو
 ملو وادامی فرمودند و وقت مصغی از لوث مفت فیما بین صلو تین را در طاعت حضرت رب العزت جل جلاله
 بسر می نمودند مشغومی باریاضت باش از شب تا بروز . همچو سمع از آتش عشقش بسوزد . خواب و غرور را
 ترک کن بیدار باش دامت اشتاق آن دیدار باش بنده کها کن بصدع و نیاز تا شوی بر ملک باقی بر فراز

وصیت پانزدهم در نماز صحیح

صلوة تهجد شمع انوار ایمانی در روشنی قبور ظلمانی است طلعت لیالی فسق و فجور را بشمع و برع و تقوی
 منور کننده است و قلوب تیره غافلان را نور سازنده و در حق اصلاح تیره روزان فسق و فجور چون
 مهر منیر است و رفع تیرگی شب و بکور در باب دفع فساد معاصی اختصاصی دارد و معروف کیفیتش در
 احادیث شریف است موصوف می صبح و شکر خواب بصدیتم تا چند . بدین سبب تهجدی گوش
 گریه سحری . مرا ازین ظلمات آنکه رهنمونی کرد . دعای نیشبی بود و گریه سحری . بیدار و بکثرت و در
 که شبخیزی قدس آویزی است و نور انگیزی قدس باطنی نصیب شبخیزان است و نور ایمانی مقصود تهجد
 تهجد قبول حضرت سبحان است حلت عبادت و تارکش ازین نعمت شرف شمول بجزان مشمول ظلم
 لیل سعادت خیل است و نائم زیان میل . مرو بخواب که حافظ یار گاه قبول . زمین درس شب و
 و در صبحگاه رسید . نه تهجد بعد از فرائض کل سه سبزه عبادات انفس و افاق است و خوشید
 فلک طاعات و این عبادت پس از فرائض خلاصه پرستشاست و سلاله نیایشها و طاعت هزار هزار
 شریعت را بسوی طریقت باب است و جاده پیمایان طریقت را بطرف حقیقت سبب انساب توری
 که در ظلمات دنیا لمعان باشد قیام لیل است و قایمیش در فیض رسانی است قایق از تاثر سهیل این مقام
 کرامت انجام سر بسر بر کرامات اقامت است و سر سر بر شرافات استقامت قیام شب پسندین جناب رب
 جل و طغافه و این عمل ایمان سبب سر با موجب طریقت در قیامت پر تعجب است هر گنج سعادت که خدا

داد بکافظ ازین دعای شب دور و دوری بود و بیاهات بیاهات چه میگویم نازگذاری شب بیداری است که
 از خدای ناری است فوذا بعد تعالی من التار و من غضب الجبار و زاری سحر بفرزگار است در روز شنبه
 گریه صبحی خنده آوردن ط آراست در میقات خزا و دعای نیم شب بر طری است و کامیابی سببی در دنیا
 فنا آبی و آخرت بقا حسابی کربابت دارین از پیش حال مومن شب خیزه فوج است و تهجد بهشت برین
 در درجات مرفوعه منج شبخوان را بشارت باد کا ندر راه عشق و دوست را با ناله شبهای بیداران
 خوش است و بلیات کونین از روی روی سلم شب بیدار دور از دور است و نمازی متعهد در عقبی
 دعای متعهد است صاحب تهجد در میاد حساب باب آیت تاب به حافظ در ملک فقر و خلوت
 شبهای تار تا بود در دعای و درس قرآن غم مخور و افوس افوس چه نوشتم و نگاشتم که صلوة
 تهجد و کس در برای مومنین است و معشوقه زیبا و غمزدای مسلمین تهجد در نماز تهجد بفضله تعالی کیفیت می یابد
 که افضل از کیفیات سرات دنیا است و مومن بغایت اعلی درین طاعت کبری لذتی حاصل مینماید که
 عین از لذت نباشات این جهان پرفاست بیت مابر آریم شبی دست و دعای بکنیم غم جوآن ترا چاره
 زجانی بکنیم سرخوشی مناجات شبی شبایمان دارد که سرخوش آن باده حلال سرور و نشاط دنیا و مافیها را در
 نظر نمی آرد و نشاط سکون این خار جاز بر تبه میباشد که صاحبش از فراطع بخت و انس با این جهان
 و هر چه در آن مقداری نیندازد هر که جرعه ازین می حلت طی بکام جان در کشید بیدایت تعالی در مدارج ایمان
 بغایت درجت رسید و اگر ازین رائق اسلام لائق جامی نوشید بر حمت غرور علی در معارج اسلام معوجه و اصل
 گردید فقر و فیض صبح پابر کاست زینهار و دستی بر آیین سفری را رکاب گیر و شبنیزی قرب الهی تلح
 صفاته را سببی عالی است و استغفار سحری مغفرت ذنوب را باعث متعالی قیام شب سم صالحان است
 و تهجد گزاری واسطه نفرت از عصیان نماز آخر شب موجب شفاعی بواطن و قلوب است و ریاضت این عباد
 باعث تندرستی جسم و ابدان ذی اسلوب و دوش وقت سحر از غصه نجاتم و اوند
 و ندران ظلمت شب بیا تم و اوند و هست حافظ از انفس سحر خیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم و اوند
 آیت اَقِمِ الصَّلَاةَ بَیِّنَاتٍ نَازِر الدُّلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب اِلَى عَسَقِ اللَّیْلِ تا تاریکی
 شب بعد از زوال نماز پیشین است و بین و ما عَسَقِ اللَّیْلِ نماز شام و فتن و قرآن الفجر و بیا بیدار
 نماز بامداد و نماز اقران گفت برای آنکه قرات قرآن در فرض است آن قرآن الفجر بدرستی که نماز
 بامداد گمان مشهود است دیده شده یعنی بینند و اولا که لیل و نهار و شنگان شب و اولا
 مشاهده می کنند و در آفرید و اوان اعمال لیل ثبت می نمایند و ملاک روز و ارامی بیند و اقتراح و اوان

اعمال نهار بدومی کنند و من اللیل و بعضی شب قدر مجتهد پس بیدار شو بقرآن یعنی ناز نافله لک زیادتی
 ترا بر صلوٰۃ مفروضه یا فضیلتی مترایا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عسی آن یتبعک ربک شاید و البته چنین بود
 که بر دارد و برابر و در کار تو مقاماً محموداً و در مقامی پسندیده یعنی مقامی که تایید در دستوده باشد بسایش بهترانندگان
 و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت راضی علیه السلام در آن مقام تسلیش کند خلق اولین و آخرین و او بر همه
 مشرف باشد موصی گوید که جماعتی تفسیر قوله تعالی نافله لک بقول خویش فرضیه زائده لک علی الصلوات
 المفروضه کرده فرضیت اتجد بر آن حضرت و مخصوصیت وی صلی الله علیه وسلم باین فرضیت از آن فهمیده
 و میگویند که فرضیت نماز اتجد بر امت آنحضرت علیه الصلوة و التحیة اصلاً نشده است چنانچه کلام ابن بطال
 در شرح صحیح البخاری مویذ این قول است و جامع گفته که فرضیت نماز اتجد بر آن حضرت و امت و
 علیه الصلوة و التحیة تا یکسال از آن پس از آن منسوخ گردید چنانکه حدیث حضرت عائشة رضی الله
 تعالی عنهما که در صحیح مسلم و غیره است صریح درین معنی است و جامع گفته فرضیت آن از مهت
 منسوخ شد و بر آن حضرت چنانکه بود همچنان ماند حافظ ابن حجر در فتح الباری صحیح البخاری
 نوشته که علی بن زید معدودے از وقت مکه داخل در حکم شد و در دست بوده اند اجماع کرده
 بر آن که نماز اتجد فرض نیست بر امت و مختلف شدن اند در بودن آن از خصائص
 نبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و تدریب است که می آید از مصنف یعنی بخاری تصریح
 بعدم وجوب نماز اتجد بر امت انتهی و طبری باسناد ضعیف از ابن عباس رضی الله
 تعالی عنهما روایت کرده که گفت ابن عباس رضی الله عنهما که نماز اتجد نافله یعنی عبادت زائده در
 فرائض خاص برائے نبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بود زیرا که نبی صلی الله علیه و آله وسلم
 امر کرده شده بود بقیام لیل و فرض نموده شده بود قیام بر وی صلی الله علیه و آله وسلم
 نه بر امت وی و نیز طبری و ابن ابی حاتم از مجاهد باسناد حسن و از قتاده رضی الله عنه
 روایت کرده اند در معنی نافله لک آن که نافله و زائده بودن نماز اتجد مخصوص بوی صلی
 الله تعالی علیه وسلم است زیرا که تطوع عنید آن حضرت مکفوز نبی شود و قطع وی صلی
 الله تعالی علیه وسلم واقع میشود و خالص برائے وی بسبب بودن وی معصوم از ذنب و ترجیح
 داده است طبری بر الله تعالی معنی اول را که منقول از ابن عباس است رضی الله تعالی عنهما
 و ابن حجر در فتح الباری گفته و لیس الثانی بیحد من الصواب یعنی معنی ثانیه که منقول از مجاهد
 وقت او دست یزد و از صواب نیست و نویسد رحمه الله تعالی در شرح صحیح مسلم بدیل قول

حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما فصلاً رقیماً للکلیل تطوعاً بعد فريضة نوشته
که ظاهر این قول آنست که قیام لیل تطوع گردیده است در حق آن حضرت و امت فاما آنست
پس قیام لیل تطوع است در حق ایشان بالا جماع و اما نبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس
مختلف شده اند در نسخ آن در حق و سلی الله تعالی علیه وآله وسلم واضح نزد ما یعنی شافعیه
نسخ آن است و اما آنچه حکایت نموده است آنرا قاضی عیاض رحمه الله از بعض سلف که در آن
بر امت قیام لیل آن قدر که واقع می شود بر آن اسم قیام لیل اگر چه بقدر دو شبیدن
مشایه باشد پس غلط است و مردود بلا جمیع کسانی که قبل این بعض بودند با خصوص
صحیح بر آن که نیست هیچ واجبی منزه صلوات حسن است و شیخ عبدالحق محدث دہلوی
رحمه الله تعالی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته و کلام در آن که نماز تہجد بر آن حضرت فرض بود یا
بر همه امت بعد از آن منسوخ شد مشهور است فحقاً آنکه از امت منسوخ شد و بر آن
حضرت باقی ماند تا آخر عمر و شد صحیح ذلک فی موضع انتہی و مخفی مسأله که کسی که
قائل نسخ فضیلت نماز تہجد از آن حضرت شده اند نماز تہجد را سنت
موکد گویند زیرا که مواظبت آن حضرت بر آن ثابت شده است و تطوع
از مواظبت آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم سنت موکد در حق است
میگرد و گویند که قائل عدم نسخ فضیلت آن از آن حضرت شده اند نزد ایشان
نماز تہجد منجمد است و مندوبات سنت ازین جاست که در وقت رخسار و دعا و
تدبیر نماز تہجد بعد و در مندوبات است و شامی در رد المحتار حاشیه
در مختار نوشته و مترود شده است یعنی ابن ہمام در فتح القدیر در بودن
نماز تہجد سنت یا مندوب زیرا که ادله قولیه مفید مذکور است و مواظبت
فعلیه مفید سنیت چه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سنتی که مواظبت
بفیه باید بر تطوع سنت میگرد و آن تطوع ولیکن این بنا بر آن است که نماز تہجد
تطوع بود در حق وی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و آن قول یک طائفه است
و قول طائفه دیگر آن است که بود نماز تہجد فرض بر و سلی مواظبت وی بر آن
مفید سنیت در حق ما نخواهد شد لیکن صریح آنچه در صحیح مسلم و غیره مروری
از عائشه رضی الله عنہا است آن است که فیه یضرب بود بستر منسوخ شد

این خلاصه پذیرست که ذکر نموده است آنرا ابن الهمام در فتح القدير و مفاد آن معتد بودن سنیت نماز تهجد است در حق بازیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرموده است بر آن بعد از تسبیح فرضیت و برای همین گفته است در حلیه و الا شبه ان الله سئد یخفی شبیه ترجمی آنست که قیام لیل یعنی نماز تهجد سنت موكده است در روایت عائشه رضی الله عنها در صحیح مسلم که بدان اشاره رفت اینست که سعد بن هشام بن عامر گفته که گفتم از عائشه رضی الله عنها که خبر ده مرا از قیام رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود ای اینخوانی یا ثیاب المزل را گفتم آری سیوانم پس فرمود بدرستی که خدای عزوجل فرض نموده بود قیام شب در اول این سورت پس قیام کرد نبی صلی الله علیه و سلم و یاران و یکسال و امساک نمود و نگاهداشت خدای تعالی خانه سوره مذکوره را دو از ده ماه در آسمان تا آنکه نازل فرمود در آخرین سوره تخفیف را پس گردید قیام شب تطوع بعد از فرضیه آیت تَجَاوَزُوا حُدُودَ خُفُوهُم و در میشوند پهلوی ایشان عَنِ الْمَصَاحِبِ از خواب گاه بیدار شوند که بجهت میخوانند پروردگار خود خَوْفًا وَ طَمَعًا از روی خوف و امید خوشنودی او ابوالدردار رضی الله عنه فرمود که آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متجدان و شیخزان است که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بایش غفلت ننند ایشان پهلوازیست گرم و فرش نرم تهی کرده بقیام نیاز بایستند و در شب در از راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل ستینه یعنی او یس قرنی قدس سره متقوست که در شبی میگفت این لیلۃ الروع و بیک رکوع بسر میرود و در شبی دیگر میگفت این لیلۃ السجود و بیک سجده بسر میرسانید گفتند ایارونای او یس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین دراز بر یک سیکزاری گفت که است شب دراز کاشکی ازل و ابد یکیش بودی تا بیک سجده با خبر دمی و در آن سحر ناله های زار و گریه های بشمار کردی فردی نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیالت و ناله های در و آلود و ممتد از قهقهه و از آنچه عطا کردیم ایشان را میثاقون نفقه میکنند در وجه غیر یعنی بر درگاه دادگداری میدهند فلا تعلم نفس پس نیدانند هیچ نفسی نه ملک مترب نبی صل ما اخفی لحد آنچه پنهان داشته شده است برای پهلوتی کنندگان من قدراً عین از روغن چشمهای پیچی بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که احدث لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر متعقان برانند که انس آنست که از آن نعمت چنان سخن گویند چه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم ولا خطر علی قلب بشر و گویند بران که دعوی دریافت آن لایق نیست و ایشان جزا داده میشوند جزا و جزا دانی بماتکما نوا

بسبب آنچه بودند که با خلاص نیت و صدق طوحت یساکون عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهانی کردم
 جز این پنهانیت تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشده کسی نیز مکافات ایشان پی نبرد ۵
 روزیکه مردم همدو جانان بخمن فی لاله وکل بنیم سرو و سمن رازیکه میان من او گفته شود من دانه
 و او داند و داند دل من آیت ان المتقین بدستی که بر بنر گاران از شرک و معصیت دران روز
 فی جنت در بوستانها باشند و حیون و جسمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشند بر آبهای جاری
 اخذین پذیرندگانند و فراگیرندگانند ما انتهم کانهما آنچه را که بفضل خود عطا کرده است بر ایشان
 پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال انتهم کانهما بدستی که ایشان بودند قبل ذلک پیش از
 دخول بهشت محسنین نیکوکاران و فرمانبرداران کانهما قبل الذلک بودند که در اندکی از شب
 ما یجمعون خواب کردند یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدند ای آنسوی مدینه فرمود که میان
 مغرب و عشاء بطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که کم شبی بایشان گذشته
 مگر نماز گزاردندی در اول یا در او سطر یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا
 نفرمودندی و وقت نماز از کشیدندی و بالاسمحاره بودند که بسراهم کسیت تعفره و ان ایش طلب
 آمرزش کردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طبعه صبح طالع شدی استغفار کردند
 بران توجه که گویا شب همه باز تکاب جراتم اشتغال نموده اند و این دلیل آنست که بعل خود معبود
 اند و از آن حسابی نداشته میت طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضیم گردید علت
 عصیان نشود آیت یا ایها المومنین ای کلیم در خود پیچید و گفته اند زمل معنی حمل یعنی ای بردار
 بار نبوت قبل اللیل بر خیز شب یعنی نماز الا قبل الذلک مگر اندکی از شب قیام شب در مبدی اسلام
 فرض بود و میان مقدار نرسته میخربوده اند چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود که شب نماز بر خیز مگر اندک که آن
 نصفه یعنی شب است او النقص یا کم کن منة از نیمه شب قبل الذلک اندک تا بثلث یا زیاد و ازین
 کمتر نماید آوزد علیه یا زیاد کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت آن این باشد و ذکر
 القرآن و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حرف آنرا بوقت تلاوت مستقیلا
 روشن کردن چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از علی مرتضی رضی الله عنه منقول است که ترتیل
 حفظ و قرفت و ادای حروف انا سئل فی بدستی که بازود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم
 عملک بر تو قولا قبل سخن گران یعنی کلامیکه مشتمل باشد بر کالیف شاقه که گران باشد حمل آن
 بر مکلفان یا گران بود از جهت امری و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود

سأله أن يرکا فران و تعقل دران بر منافقان یا گران باشد آن در میزان و گفته اند تعقل باشد بر تو لطفی آن دان
در اشد صورتی بود که آن صورت مثل آواز درای میشود و از مجرد صوتی بے اعتماد بر خارج فرا گرفتن حرف
و کلمات از طریق معاد خارج میشود و ازین جهت در آن حال تعقلی تمام بسید انام علیه الصلوة و السلام میرسد چنانچه
از حالتش رضی الله عنها منقول است که در روزیکه سرانجامیت سر بودی میدیدم که وحی بر او فرود می آمد از جنین
مبیش قطرات خرق میچکید و در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوعی که مذکور شد اگر برتری سوار بود
دست و پایی شتر نم گشتی و اگر تکیه بر آن یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی بگریختی
برافروختی مصراع بان گل که نصیحتی چمن بر افروزد و در بحر الحقایق آورده است که قرآن در نفس خود
مفصل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیات و نسبت با جمیع کتب سماویة صورت اجمالی دارد
که مصدق در مطابق به است و مضمون قابل تأملین یدیه پس ثقل قرآن اشارت بجبیت وی میان صورت
اجالیة و تفصیلیة که جامع امرین ثقل و اکمل و اعظم و اشرف خواهد بود و کشند چنین باری خبر صاحب جماعت
نشانید که حمل چنین بار بقتل است کار کسی نیست که این کار است و کس نتواند زدن اینها نفس
قوت این کار تو داری و پس از آنکه نشانی الکیل بدستی که ساعت شب یا عبادتیکه ناشی بود شب یا
قیام شب هی اشد و طثا آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب راحت بر نفس بغایت
شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلهای تصرف در باب معیشت مشغول باشد
و در شب از فراطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت تواند شد خاموش شد عالم بشب
تا چست باشی در طلب زیر که بانگ عربین تنویش خلوت گاه شده و آقو هر و راست ترقیلا از جهت
مقال یعنی خواندن قرآن در و بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان بدل موافقت نماید بزبان منزه
و بدل تفکر میکند و ناشی الکیل گفته اند میان مغرب و عشا است یا ما بعد عشا اصبح بقول عائشة
رضی الله تعالی عنها ناشی آن باشد که از خواب برخیزد و در کلام کرانم گروی حدیث نبوی علی صاحبها
السلام الف صلو و سلام الی یوم القیام آمین است و عمن ابی هر رینه رضى الله تعالی عنه قال کل
رسول الله صلى الله تعالى علیه وسلم یزول ربنا تبارک و تعالی کل لیسکة الی السماء الدنیا
فرود می آید بروردگار را یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص هر شب باسمانی که فرود و رویان تر است
از آسمانها و نزد معقین نزول صفتی است از صفات الهی مثل یرو استوا و جز آن از مشابهات
که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن باید استوا یعنی تجلی کند وی تعالی باین صفت و
سحر چنین یتقی ثلث الکیل الا حیدر شکامی که باقی میماند سوم حصه شب که اخیر است یعنی وقت سحر

يَقُولُ لِيَكُوْنُ مِنْ قِيْدِ غَوْفِي فَاسْتَجِيبْ لَهُ كَيْسَ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ كُنْ دَعَاؤُكَ وَمَنْ
يَسْأَلُنِي فَاَعْطِيْهِ وَكَيْسَ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ كُنْ دَعَاؤُكَ وَمَنْ يَسْأَلُنِي فَاَعْطِيْهِ وَكَيْسَ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ
خَوَافُكَ خَافُكَ بِنْدَهُ كُوِيْدِيْ اَبَابِ وَفَوْتُ خَافُكَ كُوِيْدِيْ اَبَابِ وَفَوْتُ خَافُكَ كُوِيْدِيْ اَبَابِ
عَبْدِيْ وَتَوَالٍ طَلَبِيْ لَنْتَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ
كَمْ جَوْنِ دَعَاؤُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ
بِجَايِ كُوِيْدِيْ وَتَوَالٍ طَلَبِيْ لَنْتَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ
عَلَيْهِ وَتَوَالٍ طَلَبِيْ لَنْتَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ
بِرُوْدِ دَعَاؤُكَ وَتَوَالٍ طَلَبِيْ لَنْتَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ
كَيْسَ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ كُنْ دَعَاؤُكَ وَمَنْ يَسْأَلُنِي فَاَعْطِيْهِ وَكَيْسَ كَمَا كُنْتَ تَقُولُ كُنْ دَعَاؤُكَ وَمَنْ
نَدَبُ تَوَالٍ طَلَبِيْ لَنْتَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ
الْفَخْرُ حَقُّ تَوَالٍ طَلَبِيْ لَنْتَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ اَعْطَايْ مَطْلُوْبَتِ خَافُكَ وَدَرِ اَبَابِ

| | | |
|-----------------------------|----------------------------|--------------------------|
| طاعت بنه چهره برستان | که است سجاده برستان | اگر بنده سبرین در بنه |
| کلاه خداوندی از سر بنه | بدرگاه فرمانده ذوالجلال | جو درویش پیش تو نگزینا |
| که پروردگار تو انگر تو یی | توانا و درویش رو تو یی | نکشور کشیم نه فرماندهیم |
| یکه از گدایان این در کسم | چو طاعت کنی لبشای پیش | جو درویش مغلس بر آفروش |
| تو برخیز و نیکی ده هم دسترس | و گرنه چه خیر آید از من کس | چه برخیز و از دست گردان |
| گو دست لطف شود یار من | خدایا تو بر کار خیرم مدار | و گرنی نیاید ز من هیچگاه |
| و عاکن لبش بن گدایان بسوز | و گر میکنی بادشاهی بروز | که بسته گردن کنان بر دوش |
| تو برستان عبادت نش | زهی بندگان خداوندگار | خداوند را بنده حق گزار |

شعره صبح و شکر خواب صبحدم تا چند x بدر بن شبی کوشش و گریه سر به
حکایت از سیرت بادشاهان آگاه است که چون روز بر سر خلاق بادشاه
کند شب به درگاه خالق بگدایه رود سلطان محمود غازی فزنوی را چون شب در آمد
جامه بادشاهی از سر بر آورد و خرقه درویشی در بر افکند و بدرگاه ایزد تعالی
سر اطاعت بر زمین نهاد و گفت یارب ملک ملک تست و بنده بنده تو
توان از این داشته هم تو نصرت فرمای و توفیق معذرت و رستگاری کرامت نمایی

حکایت آورده اند که یکی از ملوک هر با دوا که بر حاشی بعد از ادای فریضه و شکر و سپاس بر نعمت رب
 العالمین استقامت خلق از خدا طلب کردی و گفتی یا رب عهده کار عظیم بر دست بنده ضعیف فرمود
 از جهد و کفایت من کاری نیاید بپذیری مردان درگاهت و بصدق معامله برستان که توفیق عدل و
 انصافم ده و از جور و عداوتم پرهیزان و مرا از شر خلق و خلق را از شر من نگاهدار و روزی مکن که از من
 دل بگینای بیزار دویا دعای مظلومی در قفای من باشد **سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ**
وَمَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ سُبُلَهُ وَبَيَّنَّ اللَّهُ لَهُ شُؤْلَهُ و **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كُنْتُ أَبْهَرُ رَجُلٍ شَيْئًا أَسْخَرْتُ رَأْسَهُ میگفت افضل الصلوة
 بعد المغرب و ضرة صلوة فی جوف الليل افزونترین نماز در ثواب بعد از نماز فرض نماز است و در روز
 شب دین باعتبار زمانست و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطائفة جنید بغدادی علی رضی
 الله عنه بعد از رفتن وی از عالم در خواب دیدند و پرسیدند که چکار کردی در دگرگاری با تو گفت
 ماهیت العبادات و فنیات الاشارات و المنافع الارکیات صلینا فی جوف الليل یعنی رفت و سرگردان شد
 آنهمه عبارتها و سخنها که در معارف و حقائق میگفت و فانی شدن آن اشارتها که میکردیم و سود کم را جز آن که
 چند که در میان شب میگزاردیم ترغیب کرد طاعتها را سجد و ایتام عبادت و ریاضت و عدم اعتراض و اعتبار
 و طاعت و تورات صوفیه است کار کن کار بگذر از گفتار کا ندرین راه کار و در کار و دواة احمد
 و شایخ علیهم الرحمة و الرضوان گفته اند که درین دنیا نمونه لذات بهشت لذتی و آرامی است که در وقت
 سحر بحسب تعلق در مناجات حاصل میگردد و در روز در دین نشین کان دلبهر خراگهی x وقت سحری است
 یا نیم شبی باشد x و **عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ**
الْبَيْتُ فَرْدٌ وَ الرَّسُولُ سَمْعُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ يَقُولُ
ذَابَ الصَّالِحِينَ فَلَكُمْ پس تحقیق که تکی گزاری طریقه پسندیده نیکانست که قبل از شما در اتم سابقه
 گذشته اند و قدیبه ای الله و سبب قربت است بارگاه قدس خدای عز و شأنه که صاحب تهمید لفضله
 در اندک مدت آنقدر منزلت قرب حضرت حق تعالی شانه حاصل میکند که دیگری در عبادات و ریاضات
 بسیار از او حاصل نمیتواند نمود و منهاة عن الاشرار و باز دارنده و منع کننده است آنرا از بزه و گناه
 و تکفیر السیئات و پوشیده کننده است بدیها را یعنی نماز تهمید برگاه و الاجاه حضرت خداوندی تعالی شانه
 باعث بخشش گناهان میشود و مطردة للداء عن الجسد و دور کننده است بیمار را از بدن که بفضله
 صاحب تهمید از امراض لاعنه و حفظ و امان آلهی جل مجدده میماند چنین شنیدم که هر که شبها نظر نفس سحر بندد

ملک کارشگر که شایسته فلک کنیش کز بند و حکایت مقتدای قافله ساران شرع و دین بجناب قدس و بارگاه
 اقدس رب العالمین و امام ره نوردان حقیقت و یقین بحضرت علیای قبه سموت پناه خالق المخلوقین جل مجدده و
 حضرت امیر المومنین و جناب امام المسلمین حضرت شریف المجد سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمۃ را در ابتدا
 ایام سلوک راه ولایت و آغاز زمان طری مدارج بسبیل قرب حضرت قدس و جلال مرتبت تعالی ثمانه بسا ماه و سال
 معمول ماندم که دو رکعت نماز تجمد در هر صبح و دو پاس خورشید مودی نموده اند و نصف آخر لیل در دو رکعت نفل
 با کمال ضوع و ضوع بسر برده و وقت ارشاد مسترشدین و سماعت تعلیم مریدین بسا بسا غریب بسیار بسیار بجز
 بر قیام کرامت انجام میل میفرمودند و فوائد و منفعت مشکاثره که در قیام لیل سعادت میل کنون و مخزون
 به معتقدین و طالبین ارشاد میفرمودند و مریدین بادین بر فرموده آنحضرت عمل نموده در عبادات تهجد گزاری
 از فیضان رحمت جناب ربی کیفیات انوار ایمان و ایقان حاصل و متواصل میکردند مشنوی شیخ کامل
 بود و طالب شستی × مرد چاک بود و مرکب در کبی × دید آن مرشد که او ارشاد داشت × تخم پاک اندر زمین پاک
 داشت × و بارها در موقع بیان سرگذشت احوال کلیل باطن فیض موطن خود می فرمودند که آنچه از انوار کشف
 و شهود و منازل قرب حضرت معبود بفضل و غایت مالک مسجد تعالی ثمانه و جل برانه بمن حاصل شده همه از فیضان
 شبنجیری و عجز و نیاز انگیزی وقت سحری با کمال دلاویزی متواصل گردیدیم بهیت دلا بسوز که سوز تو کار را بکنند
 دعای نمیشی دفع صد بلا بکنند × دلا در ملک شبنجیری که از اندوه بگیری × دم صحبت بشمار تما بیا در زان بار آخر

وصیت شانزدهم در بیان عای پیر و میر شکل و در حضرت کبریا و جناب آله شکل شاع فاضله و کرمه

بدان هداک الله تعالی طریق الرشید و اله داد که در کارخانه ایجاد تو کمین بفضل حضرت رب العالمین عظم نواله
 شغل و عا از افضل عبادات وارد شده و در کفر و غوالم دنیا و دین عمل دعوت از ارشد طاعات صادر گردید
 بقدرت ایزد یحون جل جلاله بروی اعمال عبادت عمل دجاست و بصنعت جناب داور یحکون حبث نه آب و رنگ
 چهره اشتغال طاعت شغل دعوت یکسر مدعایان عاصی را بغایت حضرت حق عزربانه دست آویز
 نجات از عقاب دعای با خاکساری و پزار لیت و آدمی با معاصی را بکرم جناب خدای کریم عز سلطان
 عوده و تقاضی حق از عذاب مناجات عجز اناری و نیاز شعار لیت سبب فوز و فلاح درجات جنت و عا
 پرا خلد اص است و باعث آزادی و فکس قباب از درکات عذاب مناجات عاجزی اختصاص حصول
 مقاصد و مطالب دنیا منوط و مر لوط با دعای پر خلوص است و وصول بفاوز و مجاوز بعضی مخلوط
 و مضبوط با مناجات به بی ربانی مخصوص جماعه سربا برکت رسل خطام علیهم الصلوۃ والسلام افضل

افضل عبادات دعای پر عجزی شمرده اند و طائفه عالیه اولیای کرام علیهم الرحمة من الملک المنعم
عمت نعمه اشرف طاعات دعوت غیر و اجزی قرار داده حضرات سر ابا قدسیات انبیا علیهم
الصلوة والسلام الی یوم القیام کارخانه پر حشمت منزلت نبوت را از دست یاری دعوات همیشه رونق
کاری داده اند و ذوات مقدسات اولیا علیهم الرحمة و الرضوان هبات با عشرت مرتبت ولایت یا
از سایشته شعاری در عالم همواره انتظام و استحکام افزوده سعادت انسان ذمی منافی و شرافت
آدمی ثانی مناصی در ادای مراتب عاست و شامت این دایه خاکی و قبا جت این ذی روح
خطیات محاکمی در عدم گذارش دعای کلفت زد و آسایش رساشیوه عبیدایان کار همین
ستوده ست و پسندین که همیشه و مدا موانق روش شریعت با میمنت سوال جاحات بدرگاه حضرت
خالق کائنات تزه حمد عرض نموده باشد و بدین واسطه عالیه عز از مدارج دارین خویش افزوده و بجه
بنده اسلام شعار گزین ست و حمیده که همواره و دوا مطابق طریق سنت همایون موهبت مشکت مراد
به پیشگاه جناب صاحب رحمت بوزن ناوه معروض ساخته و باین خصلت متعالیه اکرام معارج کونین خود
افزون نموده از خواج بخشش که بخشنده اوست برتر نبیند اوست اکنون درین مقام
بمناسبت مرام پاره از آیات کلام سرسرا نور نظام و سر بر قدم انتظام و برخی از احادیث حضرت
رسول خیر انام و جناب نبی عظیم از انبیای عظام علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام درین صحیفه مجزیه
ایرا دهنی نماید و بصیرت آیندگان این کتاب نادانی نشان در باب اثبات فضل دعا بر سایر مراد و
مدعای افزاید آیت **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ** و چون پرسند ترا ای محمد بنده کان از صفت من یا محمد
من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم و اجابت اُجیب دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ اجاب می کنم خواننده
خواننده را چون مرا بخواند آیت **أَدْعُوْنِي أَجْتَبْ** لکن معنی اینست دعا کنید از من و بخوانید مرا قبول
کنم دعای شما را و آیت **أَدْعُوْنِي أَجْتَبْ** روای احمد و ابی شیبة و البخاری فی کتاب
و عبد الله بن احمد بن زوائد و ابن حبان فی صحیح و الحاکم فی المستدرک عن الثعالبی
و ابو یعلی فی مسنده عن البراء بن معنی نیست که فرمود رسول مکرّم سرور عالم صلی الله علیه و سلم دعای
عبادت روایت کرده است این حدیث را امام احمد در مسند خود و ابن ابی شیبة در مصنف خود و بخاری
در ادب المفرد و عبد الله بن احمد در زوائد خود و بر سنن احمد و ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک خود و از
نعمان بن بشیر انصاری و ابو یعلی در مسند خود و ابن حبان در صحیح و البخاری فی کتاب الترمذی
معنی اینست که فرمود سید عالم صلی الله علیه و سلم که دعا منزه عبادتست روایت کرده است این حدیث را ترمذی

در جامع خود از ابی هریره رضی الله تعالی عنه الدعاء مفتاح الی الرحمة و رواه الدیلمی فی الفردوس عن
 ابن عتّاب پس رضی الله تعالی عنه است که فرمود حضرت رسول بروحی هزاران درود و صلوٰه و سلام بخورد که دعا
 کلید خزان رحمت است یعنی چنانکه بگوید و مثال و مثال بگوید و همچنین بسبب تقییم دعا بحجاب کبریا جل جلاله
 حجب داعی از خزان رحمت حضرت الهی عرفه مرحوم و بهره ورمشود روایت کرده است این حدیث را
 محدث سراباسامی حضرت دلمی علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی بفردوس است از صحابی غنیه قیاس و
 بقدر اساس حضرت عبداللہ بن عباس رضی الله تعالی عنہما الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدّین
 و نور السّموات و الارض و رواه ابو یعلی فی مسنده و الحاکم فی المستدرک علی صحیح مسلم
 که فرمود پیغمبر قدسیات آمد و صلی الله علیه و سلم که دعا ساز و آله حرب مومن است که چنانچه از آلات جنگ
 دفع دشمن حصول مطالب مراد فن میشود همچنین مومن ایقان نشین از تاثیر دعا حصول مدعا می نماید و دعا
 ستون دین است چنانچه عمارت بر ستون قائم می باشد همچنین دین بر عبادت دعا قائم است یعنی دعا را
 حق تعالی آنقدر فضل و بزرگی داده است که او را عماد دین خود مقرر فرموده این معنی از دیگر احادیث صاف
 و شرح مفاد میشود که بر مہرہ فن پوشیده نیست و دعای روشنی آسمان و زمین با ست یعنی چنانکه روشنی
 ظاہر آفتاب و ماهتاب است روشنی معنی از دعا اخلاص ایاب است روایت کرده است این حدیث
 را محدث تقوی ناظم و در مراتب و رفع منظم حضرت حاکم علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی مستدرک است از صحابی
 سراباسامی واقف اسرار خفی و صلی حضرت امیر المومنین علی کرم الله تعالی و جہہ الدعاء لا یؤد بین
 الاذان و الاقامة و رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن حبان فی صحیحہ عن انس
 معنی این است که فرمود حضرت رسول سرابانحمود علیه السلام که دعا در میان اذان و اقامت مقبول میشود و مرود
 ننگیرد و ازین حدیث مفاد شد که وقت مابین اذان و اقامت منجذ اوقات مقبولیت دعا است روایت
 کرده است این حدیث را راوی احمد و مجتہد امجد حضرت امام احمد علیه الرحمة و محدث سراباسامی و عالم عالم
 محمود حضرت ابی داؤد علیه الرحمة و محدث کبیر عالی و عالم سرسبز متعالی حضرت ترمذی علیه الرحمة و محدث صدق
 نشان و عالم فضائل توانان حضرت ابن حبان علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی صحیح است از صحابہ کبار
 سامی مشہور است و ابی اقدس حضرت انس رضی الله عنہما الدعاء بین الاذان و الاقامة مستجاب قال عوار و رواه ابو یعلی فی مسنده
 عن انس معنی نیست که فرمود صاحب تمام محمود علیه الصلوٰه والسلام که دعا در میان اذان و اقامت بدرگاہ حق خالق خلقت جل جلاله مقبول
 پس ماکیند و بیوقت روایت کرده است این حدیث را محدث بصادق اعلی حضرت ابویعلی علیه السلام فرمود و از صحابی مدعا از جنس حضرت
 انس رضی الله عنہما الدعاء مستجاب بین الذان و رواه الحاکم فی مسنده و عن انس رضی الله عنہ

معنی این است که فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و سلم که دعا مقبول است در میان نماز یعنی اذان و اقامت
 در گاه جناب رب العزت روایت کرده است این حدیث را محدث و عالم ابو عبد الله الحاکم در مستدرک خود
 از صحابی مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه الدُّعَاءُ يُرَدُّ الْقَضَاءُ وَكَوَاكِبُ الْكَافِرِ فِي الْمَسْتَدْرَكِ عَنْ
 ثَوْبَانَ معنی این است که فرمود حضرت رسول سراپا نواراند و در علیه الصلوة والسلام که دعا دفع می سازد
 قضا را یعنی در کارخانه حضرت الهی جل جلاله امور قضا و قدر و نوع مقرر گشته کی قضا می رسد و کی قضا
 معطل می ماند آنست که از هیچ چیز دفع و رفع آن مستور نیست و قضا معطل آنست که رفع و دفع آن متصور است
 صورتش اینکه در حق بنده امر قضا و قدر قرار یافته که این بنده بفلان بلیه مبتلا خواهد شد و اگر دعا برای دفع بلا
 خواهد کرد بلا می مقرر از شخص معین مرفوع و مدفوع خواهد شد پس اگر آن عبد مبتلا دعا نکند و در بلا گرفتار ماند
 و اگر دعا نموده بفضله تعالی از ان ابتلا نجات یافت و این معنی از دیگر احادیث صحیح صریح معلوم و متفق
 میشود چنانچه در حدیث شریف وارد شده عَنْ أَبِي خَزَامَةَ بَكَرٍ نَابِغٍ وَرَأَيْتُ الْحَيْسُتَ حَدِيثًا أَوْ
 رَقِيًّا سَمِعْتُ وَابْنَ خَزَامَةَ صَحَابِيًّا دِكْرًا سَمِعْتُ كَذَا فِي جَامِعِ الْأَصُولِ عَنْ أَبِيهِ رَوَايَتُ
 مِیْکَنْدُ زَبْرُش قَالَ كُنْتُ قُلْتُ لَقَدْ كُنْتُ يَارَسُولَ اللَّهِ كُنْتُ رَقِيًّا كُنْتُ رَقِيمًا خَزْمَةً مَا رَأَيْتُ أَحَالَ أَمْسُونَهَا
 افسونگری می کنیم با آنها و رقی هم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بر مندان را یا در گاه یا در بازو
 به بندند و حکم او آنست که اگر بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست است و الا حرام و کذ و اوثان و بی بیه خورده
 ما را از دار و کبر می کنیم بان تدوی و تقاوة تنقیه با و پناهی که پناه میجویم بدان و پرهیز می کنیم از آفتها بان مثل
 سپر زره و امثال آن هَلْ تَرُدُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ شَيْئًا يَا بَارِئُ گِرْدَانِهَا از قضا و قدر خدای تعالی چیزی را
 قَالَ كُنْتُ أَنْخَضْتُ فِي مَنْ قَدَرِ اللَّهِ إِنْ خَيْرًا نَزَلَ قَضَاءُ وَ قَدَرِ اللَّهِ إِنْ خَيْرًا نَزَلَ قَضَاءُ سَمِعْتُ وَ تَقْدِيرُ رَفْعَةٍ كُنْتُ
 بخش و پناه دهد اسباب آنها نیز می رسد خواهد گردانید و تقدیر منافات با سبب شرط ندارد و همه داخل تقدیر
 و تقدیر همه را شامل و محیط و هیچ از احاطه وی بیرون نرود و آه أَحَدٌ وَ الْتَرْمِذِيُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ رَوَايَتُ
 کرده است این حدیث را محدث نورث و عالم قدس لازم حضرت حاکم علیه الرحمة در کتاب خود که سَمِعْتُ
 سَمِعْتُ مِنْ صَحَابِيٍّ فَيُوضُّ تَوَامُنَ وَ قَدَسَ عَنَانُ حَضْرَتِ ثَوْبَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الدُّعَاءُ جُنْدٌ مِنْ أَجْنَادِ
 اللَّهِ جُنْدٌ يُرَدُّ الْقَضَاءُ بَعْدَ أَنْ يُرَدَّ وَ آهُ ابْنُ عَسَاكَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَوْسٍ هَذَا مَعْنَى
 که فرمود حضرت رسول بود و حضرت رب مبدوء قدس شانه که دعا لشکر است از لشکرهای خدا تعالی ساخته
 و آراسته شده که دفع میکند قضا را بعد از آنکه امر قضا با قطع استوار شده و نفاذ پذیرفته باشد معنی
 دفع قضا همانست که در حدیث سابق بر این تفسیر پذیرد بر دین قائل و تفکر روایت کرده است این حدیث را

له ان عبارت
 تفسیر حدیث
 سابق است
 در روایت احمد
 در ترمذی و ابن
 ماجه از ابی خزامه
 گفتند از ابی خزامه
 گفتند

محدث سامی مناقب و عالم صداقت مفاخر حضرت ابن عباس علیه الرحمة از صحابی شایق فردوس و از چشمه ایمان
 نژاد کوش حضرت یمن بن اوس رضی الله تعالی عنه از طریق مرسل الداء عاء یَنْفَعُ مَا تَزَلُ وَمِمَّا كَرِهَ لِمَنْ
 فَعَلِكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِاللَّحَاءِ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 رسول شافع لاند زبان به پیشگاه حضرت غافر مسجودم کرده که دعا نفع و بهند دست در باب رد بلا و در حق
 بلیه که نازل شده و در حق بلیه که نازل نگرددین پس لازم گیر برای بندگان خدا بر خود ادای عبادت دعا
 و همیشه دعا بجانب حضرت کبریا عم نواله نموده باشد روایت کرده است این حدیث را محدث را محدث بر صداقت
 قائم و عالم بر صفا دائم حضرت حاکم علیه الرحمة در کتاب خود که سسی مستدرک است از صحابی بهایون و خجسته سیر
 و سرپا زهر حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہما الداء یُرَدُّ الْبَلَاءَ رَوَاهُ أَبُو الشَّيْخِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
 معنی اینست که فرمود حضرت رسول مقتدای عالم موجود صلی اللہ تعالی علیه وسلم که دعا بلا را رد می سازد
 و دفع مینماید از احادیث مستفاد میگردد که برای دفع بلا یا بهتر از صدقات و خیرات و دعوات و سیله جلیله
 نیست مومن را باید که درین هر دو کار خجسته انار کوشش نماید و بفضل تعالی از بلا یا مصائب نجات
 یا بد روایت کرده است این حدیث را محدث و عالم در امور دارین بری از و پنج حضرت ابوالشیخ علیه الرحمة
 از صحابی بلند پایه و در فضائل ایمان ارجند سرپایه حضرت ابهریه رضی اللہ تعالی عنہ الداء عاء عَجْوَبٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
 حَتَّى يَصْلِيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ رَوَاهُ أَبُو الشَّيْخِ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَيْنِست که فرمود حضرت رسول
 علیه من الصلوة نامحدود و من التسلیات نامحدود صلی اللہ تعالی علیه وسلم که دعا موقوف و اشتهی گردد
 از درجه قبول حضرت آله صاحب قدس جل جلاله و عم نواله تا وقتی که داعی در و دنیفر ستد بر حضرت محمد
 رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم و بر آل و بی علیهم الصلوة و السلام روایت کرده است این حدیث را محدث
 و عالم در فوز و خلاص فضائل کونین مبارز نقص هیچ حضرت ابوالشیخ علیه الرحمة از صحابی سرپا عالمی و سرپا
 متعالی و با اخلاق معالی حضرت علی کرم اللہ تعالی وجهه د عاء المسلم مستجاب لا ینیه بظہر الغیب
 عِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكَ مُوَكَّلٌ بِهِ كُلَّمَا دَعَا لَكَ خَيْرٌ أَخْبَرَكَ الْمَلَكُ آمِينَ وَكَأَنَّكَ بِمِثْلِ ذَلِكَ
 رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالْمُسْلِمُ وَأَبْنُ مَاجَةَ عَنْ أَبِي الدَّاءِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 خیر الانام علیه الصلوة و السلام که دعا مرد مسلمان مقبولست برای برادر خود مسلمان پس پشت وی دعا کنید
 نزد سر و فرشته مقرر باشد که هر گاه دعا کند این مرد مرا برای برادر خود بخیر و کوی گوید آن فرشته آمین و برای تو مثل
 آن روایت کرده است این حدیث را امام احمد در مسند و مسلم در صحیح خود و ابن جریر در مسند خود و ابوالدرود عالم
 ابوالدائغی فی الجاه و آه ابْنُ مَاجَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

صلی الله علیه وسلم که دعای پدر در حق پسر درجه قبول حضرت باری عز و جل میسر است
دعای پدر در حق پسر قبول میشود و مردود نمیگردد چنانچه این معنی از دیگر احادیث بسیار معلوم
است و ب مفهوم روایت کرده است این حدیث را محدث سامی مرتبه و عالم نامی درجه ابن ماجه علیه
الرحمة از صحابی فیوض بایه تبتش با فضائل تفسیر حضرت ام حکیم رضی الله تعالی عنهما دُعَاءُ الْوَالِدِ
لَوْلَدِهِ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لَأُمِّهِ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفَرْدِ وَبِهِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَيْسَرُ مَعْنَى أَيْسَرُ
حضرت رسول در حضرت قرب رب معبود مشهود صلی الله علیه وآله وسلم که دعای پدر در حق پسر مثل
دعای پیغمبر است در حق است او مبالغه است در فضل و بزرگی قبول دعاء والد در حق ولد که چنانکه
بنی و حق است مستجاب الدعوات است همچنین پدر در حق پسر مستجاب الدعوات است به جنت که
رضای مادر آنست زیرا پیامی مادران است حدیث روایت کرده است این حدیث را محدث خوش تقاضی
و عالم خجسته نظامی حضرت دیلمی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به فردوس است از صحابی سرایا مجتنب
از شرک و بدعت انجس و کبیر فرکی و مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه دُعَاءُ الْأَخِ الْأَخِیْنِ
يُظْهِرُ الْغَيْبَ لَا يُرَدُّ رَوَاهُ الْبُزَارِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُصَيْنٍ مَعْنَى أَيْسَرُ مَعْنَى أَيْسَرُ
مردود و حضرت رب مسجود صلی الله علیه وسلم که دعای برادر مومن در حق برادر مومن خود
پس پشت وی مردود نمیگردد یعنی دعای شخص داعی در حق مدعو غائب مقبول میشود و رد نمیشود
و این مضمون در بسیاری از احادیث شریف دارد شده روایت کرده است این حدیث را محدث
کرامات شمار و عالم شرافات آثار حضرت زرار علیه الرحمه از صحابی در باب ایمان سرایا زین
و در امر اسلام سر تا پای نقص و شبن حضرت عمران بن حصین رضی الله تعالی عنه دُعَاءُ الْمُحْسِنِ
إِلَى اللَّهِ لِلْمُحْسِنِ لَا يُرَدُّ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ فِي الْفَرْدِ وَبِهِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَيْسَرُ مَعْنَى أَيْسَرُ
رسول مورد سلام و درود صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که دعای مرد احسان کرده شده در حق
احسان کننده مقبول میگردد و مردود نمیشود روایت کرده است این حدیث را محدث شرایع نظامی و
عالم فضل التیامی حضرت دیلمی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به فردوس است از صحابی فیوض نظم
و مقدس و منور حضرت عبداللہ بن عمر رضی الله عنہما دُعَاءُهَا وَهِيَ تَبْتَغِي لِحُكْمِ اللَّهِ لَا أَنْتَ تَبْتَغِي
إِنْ كُنْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ لَمْ يَدْعُ بِهَا جَلَّ جَلَلُهُ قَطُّ إِلَّا أَنْتَ يَا أَبَتِ اللَّهِ لَهُ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَالحَاكِمُ فِي
الْمُسْتَدْرَكِ وَالبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ وَالفَيَّاضُ فِي مَعْنَى أَيْسَرُ مَعْنَى أَيْسَرُ
امداد و سرایا مورد علیه السلام و حضرت پیغمبر شریف مشحون و بانی کرامت خزون حضرت ذی النون علی بن عیسا علیه السلام

و حق که چنانچه تعالی نه کرد بان معاد را حال که وی علیه الصلوة و السلام در حکم ما می بود که این است آیت قرآنی که اگر الا
 انت سبحانک انی کنت من الظالمین مرد مسلم هیچکاهی دعا باین دعوت حضرت ذی النون علیه الصلوة و السلام در این
 کرده است که حق جل و علی دعا می آورد قبول کرده یعنی دعا باین آیت کردن آنقدر مقبولست که گاهی روزی که در دنیا
 کرده است این حدیث را محدث افرد و عالم او حد حضرت امام احمد علیه الرحمه و محدث فضائل مناقبی و عالم شریف صاحب
 حضرت ترمذی او محدث باجنت سعادتانی و عالم قدسیات حضرت نسائی و محدث پر حکام و عالم سراپا معالم حضرت
 جاکم در کتاب خود که مسمی مستدرک است و محدث سراپا تقی و عالم سراپا تقی حضرت بیهقی هم در کتاب خود که مسمی
 بشعب الایمان است و محدث صد اقیان و عالم علوم آرا حضرت ضیاء علیهم الرحمه و الرضوان از صحابی فضائل
 تائیه و با غیره صلاح در ماقبل و ما بعد حضرت سعد رضی الله تعالی عنه دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجَابَةٌ وَأَنَّ كَانُ كَأَجْرًا
 فَجَوَّزَهُ عَلَى نَفْسِهِ رَوَاهُ الطَّيَالِيسِيُّ عَنْ أَبِي خَرِيزَةَ مَعْنَى أَيْسَتْ فَرَمُود حضرت رسول مورو و صلوة و سلام
 صلی الله علیه و آله و سلم که دعا مرد مستدرک و شخص جوهر رسیده در بارگاه حضرت آله پائین فرود می قبول و پسندید
 و مقبول و برگزین و اگر چه آن دعا کنند و فاجر فخر آراینده و فاسق منق نماینده باشد و وبال گناه و بزه
 بران عاصی محضت از حاصی خواهد بود یعنی در مرض قبول دعا فاسق را دخلی و مجور را مدخلی نیست در اینجا صرف
 استدراج و جوهر رسیده موثر می افتد لهذا مومن بوقن و سلم ایتقان من را باید که از افعال ستمیه و حرکات جوریه بپرهیزد
 بوده در ورطه غضب حضرت الهی حل ثناء و فافند و خود را از بلاکت ابدی یکسو کناره جو دارد روایت کرده است
 این حدیث را محدث سراپا ایمان اقباسی و عالم یکسنت اساسی حضرت طیب السی علیه الرحمه از صحابی رفیع پایه و مومن
 سایه حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه دَعْوَةُ الرَّجُلِ لَخِيْبَةٍ يَطْفُرُ الْغَيْبُ مُسْتَجَابَةٌ وَمَلِكٌ عِنْدَ رَأْسِهِ يَقُولُ
 آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلِ رَوَاهُ ابْنُ نَكِيحٍ فِي الْفَيْلَا نِيَّاتٍ عَنْ أُمِّ كُرَيْشٍ مَعْنَى أَيْسَتْ که فرمود حضرت رسول پیشوا
 اهل دنیا بی بود صلی الله علیه و آله و سلم که دعا برادر مسلمان در حق برادر مسلمان خود پس پشت و می قبول
 بارگاه حضرت خالق نور عطا و ه است و از طرف حضرت حق تبارک و تعالی فرشته نزو یک سر او مقرر می باشد که در
 وقت دعا کردن مرد مسلمان در حق مسلمان دیگر نظیر فیه میگوید که همچنین که در حق آنکس تو دعا می کنی برای تو
 نیز ابد یعنی چنانکه برای دیگری نیکی میخوانی در حق آنکس همچنین باد و در حق تو نیز همچنین باد روایت کرده است
 این حدیث را محدث ابو بکر شافعی در کتاب خود که مسمی بغیانیات است از صحابه فضائل تائیه و در حکام ایمان و ائمه
 سراپا فرود بر حضرت ام کز رضی الله تعالی عنها دَعْوَةُ فِي السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً فِي الْعَلَانِيَةِ رَوَاهُ أَبُو
 الشَّيْخِ فِي الثَّوَابِ عَنْ أَنَسٍ مَعْنَى أَيْسَتْ که فرمود حضرت رسول شائق آخرت سراپا مقصود و مومن
 از دنیا می مورو صلی الله تعالی علیه و سلم که دعا در وقت خلوت برابر میشود با بهتیا و دعا در وقت خلوت

یعنی در درجه مقبولیت و مرتبه قبولیت یک دعای ستر با هفتاد دعای علانیه مساوی و مایل است روایت کرده است این حدیث را محدث و عالم در دنیا و عقبی بی و بیخ حضرت ابوالشیخ در کتاب خود که مسمی کتاب الثواب از صحابی منزه از الایش دنیای نفس و سر را با مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه دعوتان لیس بنهما و بین الله حجاب دعوت المظلوم و دعوت المکرر لا خینه بطبر الغیب دعا الطبرانی فی الکبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما اینست که فرمود حضرت رسول شفیع روز موعود و یوم شهود علیه الصلوة والسلام که دو دعای انجمن بقبول رسالت که در میان آن هر دو در میان حق تبارک و تعالی حاجبی و مانعی نیست یعنی مجرد دعوت داعی بلا شبهه دعا بجل اجابت میرسد یکی از آن دو دعا با اجابت گرا دعا را مظلوم است و حق ظالم معلوم و دیگری دعای انسان است برای برادر سلمان خود در حالت غیوبت اور و است کرده است این حدیث را محدث قدس توانائی و عالم سموت نشانی حضرت طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی کبیر است از صحابی قدس حراس و نوری حماس حضرت عبداللہ بن عباس رضی الله عنهما از آیات سر اسرار لطائف مفاد و از احادیث سر سطر لطائف مستفاد گردید که افضل عمل از اعمال عبید از عمل دعانیت و اشرف شغل از اشغال پرستش بنده پرستند و از شغل دعوت پرده غانی بنابر آن باندگان حضرت سبحان جلش نه همین مناسب و زیبا که علی طریق مستدام و بر سبیل امام موافق نهج سنت فیض حشام و مطابق منهج شریعت کریم القیام بدرگاه حضرت ملک علام و پیشگاه جناب قادر مطلق رحمته عرض دعا نموده باشیم و بفضل و عنایت تبارک و تعالی حصول دعا کرده حکایت حضرت قدس موجد عوالم موجودات نه و جناب حب جلال معبود و عبادت قیام و قعود و سلطان به بنده کفر و سود و بدعت زود و ماحی رسوم شرک بکند و دفع عادات فسق و عذاب مسمود خود یعنی حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین جناب عبداللہ بن عباس رضی الله عنهما دعا و غازی علیه الرحمه و الرضوان را مقام دعا و مرتبت دعوت مراد رسا آن مقدار عنایت و عطا فرموده بود که در بیان شطاقت با طاق و در تحریرش قوت لسطیر با عجز آفاق است شمه از آن شیمه که شمیمه آنکه حفرة امام مدح بذات پرفوج خود همیشه و همواره بدرگاه حضرت سبحان قدس نه دست دعا به جا گردانید اشتند و مریدین بادی و مستفیدین ارادت آئین را تعلیم همین شغل محبت و تادیب همین ادب درخی پیوسته میفرمودند و آنحضرت بخشش ملک کریم کرمه در عبادت دعوت تاثیر عظیم و اثری نفیم داشتند بسیار احیان رو داده و بسیار از زمان بظهور آید که وقتیکه در جمیع فیوض مستجمع دست مبارک بنابر دعا بنجاب حضرت کبریا و مالک ارض و سما و ملک دواز میفرمودند و با بندگان الهام بانی را بعضی عابجا بایا تعالی نود که می کشادند در آن زمان مجلس ملائک مانس حالتی عجیب و کفایتی غریب میداد که هر کس از کس فاکس موافق مراتب ذوق ایمان و مطابق منازل کیفیت ایمان خویش در لذت ایمانی درآمده بر کیفیت و با نیت

می گشت در میان ساعت خطرات شیطان و هووس نفسانی از صد و هشتاد و نوبت جالبین گیرند و
 و مشغول میشد و از عیون بسیاری ازان محل فیض مشغول اشک جاری و قطرات گریه ساری میشد و بعضی از غایت
 کیفیت باطنی حواس ظاهری را گم کرده بهیوش ظاهر و بهیوش بازاری میگشتند و در شاهده باطنی و کمال
 عالم قدس لوزانی می پیوستند و حصار آن صحبت فیض آثار را از اثر آن دعا فیضان باران مقدار صفوت باطن
 و آن قدر صفای روح نزهت موطن بهم میرسد که از دیگر اشغال و از کار و طلبات اربعینات کمر فکند
 و نفع باطنی حاصل میگردد و حضرت و اهب عطیات نزه عطا به بان شیخ پرکرامات بان اندازه مرتبه
 اجابت دعا و رتبه قبول دعوت شکل کث بذل و عطا فرموده بود که بسیاری روداده و اکثری بوقع
 آمد که شیخنا و مرشدنا برای امری دعا فرموده اند و آن کار حسب دعا آن شیخ فرخنده شمار و آن امر بر وفق
 مناجات آن ولی های یون اطوار جلوه گر و صورت نما گردیدیم تا ما مضمون این بیت حسب حال فیض آثار
 و حامی شینا شعر دعای لب نارسیدیم خدای فاستجنا باشندید x و حضرت منعم شرافات نزه اسماء
 حضرت شیخنا و مرشدنا را با فضائل دارین و سر امر مکارم کونین انعام و حرمت فرموده بود که در فیض
 ظاهر و باطن ذات سموت سمات یکتا و رشک افزای بزرگان فضیلت رسا بود ازان جمله فضائل گشته
 نفس آن نفیس نماند مستثنی بود یکی ازان مکارم ثلاثه نماز و نوازش و صلوات با گریه نیاز که در نگاه حضرت
 داوود بی نیاز جل مجد در مرتبه قبولی لا مثل و بی انبارست دوم علم و عمل و آن فیض نشان است که بی شکا خباب
 یزدان غوثا و عبادتی بزرگی عنوان و سترگی توانان است و زیاده تر از دیگر عبادات دافع عذاب نیزان و سوم
 دعا مشکل زد است که در حضرت ایزدیکتا غر و عده عبادت دعا در جبه قبول از لبا طات فضیلت انتماست
 و رفعت ما حضرت اوستادنا و شیخا درین عبادات منسوره علم علماء دوران و افهم فهار آوان بودند و از کثرت
 صحبت آن شیخ سعادت موهبت طالب دین عبادات و مستغیر از این طاعات آن قدر فوائد باطن و شفا
 روح حاصل و متواصل میگشت که از خدمت دیگر مشایخ بار نیه شایخ از دیگر نوع ریاضات و مشاغل اربعینات کمتر
 بحصول ع انجامد و بوصول پیوند و غیبی ناز و کرشمه حرکات و سکات آنچه خوبان بهبه دارند تو تنها داری x
 حکایت حضرت رب العالمین در ازیق مزدوقین جل مرتبه و رزقه و جناب خالق مخلوقین و عافیه بنین غر خلقه
 و غفرانه بمقتدای سالکین دین و پیشوایان همجین یقین حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین جناب سید ابو عبد
 مولانا محمد نصیر الدین مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان را که بعد از واقعه علی شهادت معلی حضرت امیر المؤمنین و
 امام المسلمین جناب از سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان بفضل حضرت باری ذوق قربان بر سندان شاد و متکا
 شده و در حوض گیتی رافع اعلام اسلام و دافع شرکاء کفر و شرک بر ظلام شده بودند فضل و عامی شورش و شرف مناجات

تاثر ناطقان اندازه و افوتان درجه تکثیر بخشش و از زانی فرموده بود که در اوقات اولیاء و حالات صوفیه و صافی
سوالف کبر بنظر رسیده است و در سوانح اشخاص مخالف کثیر دین شده و شاید گشته که خلب محمود اکثر احیان و بیشتر از زمان
شغل منزه از کثافات کمتر از رطل مشغولی شدند و معمولی میشوند و زانیکه باین عبادت عظام مصروف میشوند بر حصار ارادت
حالتی ایمانی و کیفیت ایقانی طاری و کوری میشد که مجموع آن مجمع در اندک کیفیات عرفانی حرا کرده در آن حالت و فحوش سراپا
مستغرق میگشتند و از نزعات شیطانی و شهوات نفسانی کبریاک میکرد و واقعه از اوقات تاثرات انجذاب و ساکنه از ساکنات
سوئرات آن ولی فیض آب گشت که وقتی در طمان موضع از مواضع مضامین و تعلقات ملک سنده حضرت محمود در مجمع کثیر دعا
فرمودند در آن ساعت قدرتی نادره از قدرتهای حضرت آله جهان پناه غرق در تله ظهور گرفت و در آن وقت کشته
طوفان از درت کاری رحمت حضرت باری جل ذکره و اسمع جلوه بوز پذیرفت که بغایت در حقه تبارک برانکه از تاثر حضرت
تخمیر نفس آن حضرت تمام محل انوارش کحل با جوش ایمانی و فروش عرفانی رتبه قرآنی یافته بگریه زار زار گریستند و انجا که
خواطر خویش که در استغنی و شیطانی باب دین نور دین خود پاک و صاف پشستند و بسیار از انجاعت پناه
برکت از حواس ظاهری بیهوش شده در بوش باطنی آگاهی ملل نمودند و بعضی از افراد آن مجلس بیایت بنیاد انجمن در
جوش ایمانی و فور آن عرفان حالت خوش بهرسانیده میرغوش باده طیبیه معرفت گشتند که یکسر ملبوس عقل و حواس
شده سر اسیر مجذوب جذبات باطنی گردیدند و از افراد آن علیان آن حالت سعادت نشان جوشان و خوششان لباس عاجز
سیر صحرایان نهادند و شهر خوبی که از قید خود بیرون کشم پاره کنتم بجزای خوشیتن دامن صحرای قمر و شب زمزمی که
حدیث سیر زلف تو گذشت هر که بر خاست جاسد بر پا خاست مردم بوش درست و قائم دینی آمدند و صحت
لازم بعضی از آن مجذوبان جذبات حضرت قدس که بی هم نواله گرفته از صحرای دیو بیابان نوردی باز داشتند و بعضی از آن
و بعضی از آن حافظان مجازی و عاتقان حقیقی سرور صحرای و براری نهاد و مقود نام و نشان و مخدم
سراخ و جدان عنوان میقیم زلف تو دل که خوش مقامی دید از آن غیب بلاکش خبری آید حضرت منعم
جلشان و جناب مکرم خافر سلطان باولیا کلا و صفیا و عطار خود چگونه تاثری عظیم و چه نوع اثری فحیم می بخشد
که عقل عاقل همه دان و فهم فحیم علوم توانان در پیش آن ندرت کاری و در مقابل آن خوبت نگاری عاجزی انباش
و نادانی طرازی گردد جل جلاله و عم نواله سبحانک اعظم شانک نه اندیشه در کنه ذاتش رسد تفکرات
بغور صفاتش رسد خالق صنایع غائب و نوا در اوست و صفت صنعت و موجد فنون غائب حکمت منار

| | | |
|----------------------|---------------------------|-------------------------|
| دست جل ایجاد نظم | از گذشته پیدا مکان و زمان | بنی مور برستی اونشان |
| ستودن مراد اندامی | از اندیشه جان برفت اندامی | ز گردن خورشید تاثیر خاک |
| همه گویان آنش وای یک | بهستی نزدان گویای و | روان تر از و شنائی دهند |

وصیت هفتم در بیان شایسته اطوار توبه و استغفار بدگاه منقرت پناه حضرت کدکا
جل جلاله و در اظهار کار فرخنده آثار امانت از فعل نه کار پیشگاه حمت دستگاه چنانچه پروردگار عظم
بر آن عفو الله تعالی حکم نموده و در حکم الله تعالی نه الکذین که توبه از سینه بجهت انبیا و اعدایه
و اصرار بر معصیت و عدم استغفار از آن حرکت شایسته از افعال سراپا خال حبس شیطانی و بخلیست حضرت
ابوالبشیر و والد نوع ان اسود و احمد و پیغمبر خوش سیر و نبی پر خیر و رسول نجسته شیم و با همایونی بهم جناب پیغمبر
آدم صلی الله تعالی علی نبینا وعلیه وسلم از فعل ناپسند حضرت کردگار زلت لغزش کار توبه و استغفار نمود و بفضل
حضرت آفریدگار تعالی رحمت لغزت خلافت و منزلت صفوت ممتاز هر دو سرا و سر فرار عالم صغیر و کبری گشت
شهر تمام عظیم و عظیم همیشه در نظر است چو معرفت بخطائی خودم همین هنر است و شیطان رجیم و دیو و خیم و اهر
یلمیس و شقاوت انیس از کار بس و فعل خلالت حبس و کار خبانت حبس گناه باز حمت غلامت و پیشگاه
و از حضرت عفار و جناب ستار سالت عطیة طلب مرزش و سوال بخشش نکردن زندان لعنت ابدی گرفتار
و بسلاسل و اغلال خشن سرمدی مقید و عذاب سزاوار گردید صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تعاد
راه از کجاست تا کجاست تا بنی که از فعل زشت عصیان توبه و استغفار حضرت غفران مرتبت جناب رب غفور
صفاته نمود نسبت خود را بحضرت اکرم و نبی مقتدای عالم جناب رسول آدم درست نمود و راست ساخت
و گنه گاری که در تلبیس ابلیس آمی از گناه شقاوت راه امانت و اعتدای جناب پرافتخار حضرت سائر عفار و جناب
نماز ستار تعالی ثنا و ذکر و اضافت خویش بشقی شقی و ردی اری شیطان رجیم و پیشوای فساد ابلیس و خیم
مقتدای انقیاد منسوب نمود و صحیح الگاشت و پیدا است که نسبت آدمی بانبی اعظم حضرت آدم صلی الله علیه وسلم
موجب استیجاب حیات حضرت الهیه عمت رحمة و باعث دخول جنات عالیة بفضل جناب نامنا هیه کرم غایت
محقق میگردد و هویداست که اضافت انسانی بنفس شاعت عنوانی و ذات لعنت توامانی شیطان ماهر مرهم غلبه
و موجود مراتب عصیان سبب استحقاق غضب حضرت مالک غضوب و خالق محن کروب عم عفو و وسیله خلوت
فی النار سراپا کروب و سه سیر راحت مسلوب مقرر میشود لغو ذلالت تعالی من عذاب الله تعالی و شکر کرم
پندش و طلب مرزش از عادات بنده گزیدم حضرت با پرورش جناب صاحب نوازش است غول
و سجیه نام ضمیمه ترک توبه و معذرت از اخلاق افراد پسندیده طاعنی مطلق و باخی سراپا ناحق شیطان لعنت
لغو ذلالت تعالی منها حضرات رسل الله تبارک الله و تعالی با وصف عصمت و انما استغفر و عتد بوده اند کرم
مستحق نزول الطاف حضرت منعم و قادر و مهبط اعطاف جناب مکرم و ناصر حل قدره و غفر لغت کرده و ذوات

اولیاء الله تقدس و تعالی با وجود عفت و انانیت و منیت و عطف و عفو حضرت و رحمت مجیب بسطت رحمت
 سر اسر مصیبت سر بسر مشیت شده جامی که سبایای این کرامتین آمین باشد پس بلا شک در اتیان آن سر
 کرامت ما مردم متیقن است و متصور و در مقامی که شایم این شرفا اینچنین وارد گردین باشد پس در ارتکاب
 آن سر سبب عادت ما بنی آدم متحقق است و مقرر گشتی باشد بصیر که شغل سعادت و صل توبه و تهنیت بحضرت قدس
 پروردگار قدس لغائه مسئله مصفا لویج طوب انسان معصیت مرغوب از کدورات رین عصیان پر شین است
 و کفنی باشد سبب که خوی منفعت مخلونات و اعتداریجیاب با انوار حضرت کرد کار نور آلاء اله مجلی آینه روح بنی
 آدم پر فتوح از کثافات رنگ معصیت رنگ است که بدست یاری این فصلت حمیده دامن جال از کدورات گنه
 کاری پاک باید رفت و بید کوشش این عادت مجیده لباس بال از کثافات نزه کاری صاف شایسته و بالله
 المنعم ذی النوال که عبادت بتقدیم انابت بحضرت معبودیت و آله و رحمت غم عفو سر ایا از بواحت عزت و قهار
 عبد خاک رو عصیان کار است و شعار ترک پوش و استغفار سر از موجبات انابت و ذلت ان خطا آثار
 و بزرگوار است و بالله المکرم المتعال که طاعت اتیان توبت بجناب سر ایا عظمت و عاف خطیت عم غفرانه سر
 از اسباب راحت و نعم در حق بنده معصیت شیم است و اطوار غفلت و ذهول از طلب آمرزش و سوال شتر
 سر اسر از امور استحقاق و استیجاب نکبت و عذاب در حق عاصی خراب و اثم عقوبت مناب است حضرت معطی
 رحمت و جناب موقی خیرات و طاعات توفیق شوق توبه و استغفار و استعداد ذوق انابت و اعتداریجیاب
 مدار و جناب که بار خور و نصیب بگمان و مقسوم مخلوقیان گرداناد آیین یا آله العالمین بر جنتک یا ارحم الراحمین حالا
 بناسبت کلام و ملائمت مرام آیاتی چند از فرمان ملک علام و سلطانی عالی شان بنجده احکام آله سمو المکان حضرت
 معبود ذواتمان جل شان و غر سلطان به پاس توضیح مقام و لمجاظ تشریح کلام جهت آگاهی و اطلاعی خوا
 و عوام بدست یاری قلام بخیر ارقام می کشد و بنحاص و عام افراد انام انتباهی و آگاهی از فرمان واجب لاذعان
 حضرت رحمن جل جلاله و از منشور فیض معمر ملک دیان عم نوال مید پس از ان احادیثی معدود از منطوق
 لازم الوثوق و محفوظ سر ایا فراست و فضیلت ملحوظ حضرت رسول معصوم و محفوظ و جناب نبی کریم صلی الله علیه و آله
 و شرافات و فضائل ملحوظ صلی الله تعالی علیه و سلم به تصویر تفسیر و تفسیر تحریری آراید و بجلالین عالم و مخلوق
 بنی نوع آدم از مضامین هدایت آگین ان اطلاع و آگاهی میب از آیت و آذین معطوفت بر الذین
 ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یک آنها که بصفت اتفاق و حلم و عفو و احسان متوف
 اند دوم طائفه ماتب غیر مبر و این ان نامند که از روی متابعت موافقی نفس اذ اقلوا فاحشه چون بکنند کار نمی بایست
 اقلوا انفسهم یا شتم کنند بر نفسهای خود و مباشرت معاصی و تزد بعضی فاحشه که دارا ناشائسته و ناپسندیده است

و ظلم گرفتارناستوده یا اول کبار و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه خطا و ظلم نقص عهده است یا زنا و آنچه
 مادی و اوست از مقدمات آن چون نظرولس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر می بعد از آن فاحشه و ظلم
 ذکر و الله یا گویند عقوبت خدای را یعتاب او را بامنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند و عده مخفرت را
 که بستانند بایست است فاستغفر و ایس از سرش خواهند لذت بخشیم برای گناهان خود و من
 تغفر الذنوب و کیت که بیامرز و گناهان را استغفیر است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرز و برایم بندگانه
 لا اله الا الله و گم یحیی و او اصرار کردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده
 از سامی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل زلفند و هضم و ایشان که اصرار کنند بعلو می دانند
 که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است ترول آیت در شان بهمان تمار بود که زنی صاحب جال خربا
 خریدن نزد وی آمد و بهمان راول بر کشتی کرد و به پناه خدای خوب و گوشت کاشانه برده و کنارش کشید
 و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بکشد که اتق الله از خدای ترس و دامن پاک و الهوت حرام آلوده
 گردان بهمان را خوف الهی دریافت و پشیمان شدن فی الحال بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام شتافت
 و صورت حال بحر من سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانید فرمود که من در میان شما و شما چنین کار میکنید
 حق سبحانه برای تاکید و ابراهیمی تا میان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابوالیس فرو دادیم
 یا بطلول نباش یا ثعلبه الضاری که قصد گناه کردند یا ترکب فاحشه شده پناه توبه و استغفار آوردند
 و آخر و و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اغترفوا بذلن و یهتّم
 اعتراف کردند گناهان خود و مقرر شدند بدان خلطوا بیا میخندند عملاً صالحاً کردار نیک یعنی
 غزاه که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان در وجود آمده بودند و آخر سستی و عملی دیگر که
 از توبه تخلف نمودند عسی الله شاید که خدا آن یثوب علیهم آنکه توبه ایشان در پذیرد آن الله
 عفو بدستی که خدا آمرزنده است قراناً بمرحیم مهربان است به فضل برود و تادیه و پلالت
 کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقا و استعداوست و عدم رنج ملکه خطیات
 و بدان استدلال می توان کرد هر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قیامت گناه مشهود می گشته
 چه اگر ظلمت غفلت مترکم گردد و در زایل و طبیعت رنج شود مجرم هیچ گناه از پشت نداند بلکه سبب
 مناسبت آنرا نیک بیند و در عذاب خدا لان مانند حکیم شامی قدس سره فرموده ربنا سیع
 چونکه توبه گناه را و اقی به کشتن جانب پشیمانی و در نانی گناه را که بدست به آن نشان شقاوت
 این است آیت الله یعلموا آیا میدانند این تائیان یا آنها که توبه میکنند معلوم ندارند آن الله از کفر

هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اَوْسَطُ كَقَبُولِ مِيكَدِ تَوْبَةٍ رَاعِي عِبَادِهِ اَزْ بَنَدِ گَانِ خُودِ وَيَا حُذُّ الصَّدَقَاتِ
 وَفَرَسِيكِرِ دِيْنِي قَبُولِ مِيكَدِ صَدَقَاتِ اِيْشَانِ رَاوَانِ اَللهُ وَنِيْدَانْدِ اَنْزَاكَ خُدا هُوَ التَّوْبَةُ اَوْسَطُ
 تَوْبَةٍ نِيْزِيْزْدِ الرَّحِيْمِ مِهْرَبَانِ بَرِ تَوْبَةٍ كُنْدِ اِيْكَوَا سْتِغْفِرُ وَاَسْرَبْكُمْ وَطَلَبِ مَغْفِرَتِ كُنْدِ اَزِيْزِ وِرْدِ كَارِ حُودِ
 اِيْمَانِ شَتَمُ تَوْبَتِ اِلَيْهِ پَسِ رُجُوعِ كُنْدِ عِبَادَتِ اَوْ اَزِ پَرَسْتِشِ غَيْرِ اَوَانِ سَرِيْ بَرَسْتِيْكَ پَرِ وِرْدِ كَارِ
 مَنِ رَحِيْمِ بَخْشَنْدِ بَرِ سْتِغْفِرَانِ سِتِ وَدُوْدِ وَدُوسْتِ اَرْتَا بَانِ سِتِ وَدُوْدِ مَعْنِيْ فَا عِلِّ سِتِ
 يَعْنِيْ بَنَدِ گَانِ رَا دُوسْتِ دَارِ وَدُوسْتِ مَعْنِيْ مَعْنُوْلِ يَعْنِيْ بَنَدِ گَانِ اُوْرَا دُوسْتِ دَارِنْدِ قَطْبِ اَبْرَارِ مَوْلَانَا مِهْرَبِ
 چَرِيْ قَدَسِ سِرْهَ وَرَشْرِحِ اَسْمَاءِ اَللهِ مَعْنِيْ اَلْوَدُودِ وِرَا بَرِيْنِ وَجْهَ اُوْرْدِ هِ كِه دُوسْتِ دَارِنْدِ اِيْكَيْ بِهَرِ خَلْقِ
 وَدُوسْتِ دَاشْتِ شُدِه دِلْهَابِ مَعْنِيْ اُوْنِيْكَيْ رَا دُوسْتِ مِيْدَارِ وَنِيْكَانِ رَا دُوسْتِ مِيْدَارِنْدِ وَفِي الْحَقِيْقَةِ
 دُوسْتِيْ اِيْشَانِ فَرَعِ دُوسْتِيْ اَوْسَطُ زِيْرِ اِيْكَوَا تَبْطُرِ تَحْقِيْقِ وَنِيْكَرِنْدِ اَصْلِ حَسَنِ وَحَسَانِ كِه سَبَبِ مَحَبَّتِ
 مِيْ بَا شُدِ غَيْرِ اَوْرَا ثَابِتِ نِيْسْتِ پَسِ حُودِ اَوْسَطِ مِيْدَارِ اِيْضَا كُنْدِ لَقْفَا دُوسْتِيْكَ مَنِ اَبْرِيْزِيْ نِيْكَ
 اَمْرِ زَنْدِ اَمْرِيْنِ قَاتِبِ مَرَاكْسِ رَا كِه تَوْبَةٍ كَرْدِ اَزِ شَرِكِ وَاَمْنِ وَاِيْمَانِ اُوْرْدِ بُوْدِ اَدَانِيْتِ مَنِ دُوسْتِ اَصْلَحَا
 وَبِكِرِ دُوسْتِ نِيْكَوِيْ مَعْنِيْ فَرِيْضَتِهَا اَوَا مَنُودِ شَتَمُ اِهْتِدَادِيْ پَسِ رَا دُوسْتِ مَعْنِيْ بَرَسْتِ بِيْغَا مِهْرَبِ صَلِي
 اَللهِ عَلَيْهِ وَسَلَمِ مَوَاطِبَتِ نُمُوْدِ اَبْرِيْ اِيْتِ اِسْتِقَامَتِ كَرْدِ اَبْرِ طَرِيْقِ اَهْلِ سُنْتِ وَجَمَاعَتِ رَفْتِ رَا بَا يِي
 رَا هِ سُنْتِ وَاَكْرِ خَوَاهِيْ صِرَاطِ مُسْتَقِيْمِ بِيْ كَرَسَنِ رَا هِيْ بُوْدِ سُوِيْ رِضَايِ ذُو الْمَنَنِ بِيْ هِرْ مَرْهَ وَرِ
 مِشْمِ دِيْ بِيْجُونِ سَنَانِ تِيْزِ بَادِ بِيْ كُوشَنَامِيْ زَنْدِ گِيْ خَوَاهِيْ زَمَانِيْ بِيْ سَنَانِ اِيْضَا مَنِ تَفْعَلُ ذَا لِكِ
 وَبِرِ كِه بَكْنِدِ اَخِيْرِ نَكُوْرِ شُدِ اَزِ كَبَا يَرِ يَلِيْقُ بِيْ مِيْدِ اَقَامَا جَزَا يَرِ كَارِيْ خُودِ كَفْتِه اَنْدِ اَتَا مِ وَاوِيْ سِتِ
 وَرِ دُوسْتِ كِه زَنَّا كَارَانِ رَا دُرَانِ عَقُوْبَتِ كُنْدِ يَا چِيْرِيْ سِتِ كِه سِيْلَانِ مِيْكَدِ اَزِ اَجْسَادِ وَرِ جَنَانِ
 مِثْلِ حُوزِ دَرِيْمِ يَا اَتَا مِ مَعْنِيْ دُوْ جَاهِنْدِ وَرِ دُوسْتِ بَرَايِ عَذَابِ مَجْمُوعِيْ مَقْرُورِ وَيَضَاعَفُ دُوْ كُوْرِ دُوسْتِ
 كِه اَلْعَذَابُ كُنْدِ اِيْنِ كَارِ اَلْبَقِيَّةِ رُوْزِ سَخِيْمِ وَيُخَالِدُ وَجَاوِيْدِ مَانْدِ فِيْهِ وَرِ عَذَابِ مَهْلَا
 وَرِ حَالَتِيْكَ خَوَارِ وَبِيْ اَعْتِبَارِ اَبْرِيْ شُدِ اَلَا مَنِ قَاتِبِ مَرَاكْسِ كِه تَوْبَةٍ كُنْدِ اَزِ شَرِكِ وَاَمْنِ دُكُوْرِ وَخُدا
 وَرِ سُوْلِ وَعَمَلِ عَمَلَا صَالِحَا وَبَكْنِدِ كَرْدِيْنِ شَا سِتِ يَعْنِيْ بَارِ گَانِ وَاسْلَامِ عَمَلِ نَا فَاوَلِيْكَ
 پَسِ اَكُوْرِدِ مِيْدِلِ اَللهُ بَدَلِ مِيْكَدِ خُدا سِيْئَتَا رَهْمِ حَسَنَاتِ گَنَانِ اِيْنا نَرَا بِيْ كُوْنِيْ اِيْضَا مَعْنِيْ مَوَاقِفِ
 مَعَاصِيْ رَا بَرِ تَوْبَةٍ مَحْكُوْمِ دِلْوَ اَحْقِ طَاعَاتِ رَا بَجَاءِ اَنْ ثَبِتِ نَمِيْدِ يَا بَدَلِ كُنْدِ مَلَكِ مَعْصِيْتِ رَا دُرِ قَسِ
 بَلَكِه طَاعَتِ يَا تَوْفِيْقِ دِيْدِ اُوْرَا بَا صَدَا اَعْمَالِ مَاسَلَفِ يَا دُرِ دِيْنِ يَا بَدَلِ كُنْدِ كُفْرِ اُوْرَا بَا اِيْمَانِ وَدُرِ اَخِرِ
 سَبِيْلِ سَا زُوْسِيْ اُوْرَا بَجْنِ وَكَانِ اَللهُ وَهَسْتِ خُدا عَفُوْ رَا اَمْرِ زَنْدِ گَنَّا كَارَانِ تَوْبَةٍ مَحْمِيْمَا

مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان و من کتابی که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زانی
 یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد و عیال صانع کند عمل ستوده یعنی تلافی با
 نماید فائده یتوب پس بدستیکه او باز دارد الی الله بسبب می ثواب خدا متابا بازگشتنی یا رجوع میکند
 بحق رجوع پسندید افعال رب ایتی ظلمت نفسی گفت ای پروردگار من بدستیکه من ستم کردم
 بنفس خود بقتل قطعی پیش از آمدن فاعقر فی فاعقر که پس یا مرز مرا پس یا مرزید خود ویرا بمقتضای
 و می که هو العفو و الرحیم بدستیکه خدای آمرزنده ست مرزندگان را و مهربان بر ایشان آیت و
 ظن د اود و گمان بردارد علیه السلام انما فقتة انما الامتحان کردیم او را بدین حکومت تا مقنبه
 گردد و دریافت نماید فاستغفر پس طلب بخشش کرد و رتبه از پروردگار خود و خردار کجا و بقیاد
 برومی در حالتی که سجده کننده بود و اناب و بازگشت بخدا این سجده نزد امام عظیم رحمة الله علیه غیبت است
 و میگویند تلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر آن و نزد امام شافعی از عزایم نیست و از امام احمد حنبل
 دور است و این سجده دهم است بقول امام عظیم و در فتوحات کی این را سجده انابت گفته و فرمود
 که یقال لها سجدة الشکر فی حفرة الانوار لان داود علیه السلام سجده لاشکر فغفر ناله پس یا مرزیدیم
 مر او را و ایت له و بدستیکه مر او است عندنا نزدیک ما لانی و حسن باب بر آینه بعد از مغفرت
 و نیکو بازگشت و بهشت ایت قل یا عبادی الذین اسرفوا لکوا ای محمد صلی الله علیه و سلم که ای بندگان
 من آنکه اسراف کردند علی انفسهم بر نفسهای خویش یعنی در گناهان افراط نموده اند و از حد گذشته اند
 الا تقنطوا من رحمة الله نومید نشوید از رحمت خدای که این آیت امید دارترین آیت است در قرآن
 قرآن و در خبر آمده است که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها باشد پس این آیت چه این آیت از دنیا
 و ما فیها بهتر است در عالم آورده که ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در سجده در آمد دید که در غلطی ذکرش
 و نوح و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود ای فکر چه نامید میگرددانی مردمان اگر خوانده آنرا که میفرماید
 قل یا عبادی الذین الی آخره در حصول آورده که کمال ترجمه درست چنین است اول لطف خطاب که فرمود
 یا عبادی و گفت یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و گفت اخطا و اسئوم تنبیه
 که فرمود لا تقنطوا در فتوحات فرمود لا تقنطوا تهی است و هر چه در قرآن حق سبحانه از ان نبی فرمود
 لازم است از ان باز ایستادن پس قنوط پیچ و جبر و نیست مصراع نومید مشوک نومیدی که است
 ان یغفر الذنوب جمیعاً بدستیکه خدای تعالی یا مرزندگان همه را و اگر چه بسیار باشد بغیر
 شرک که مطلق آمرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران از نوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است

و در وسط با سناد خود آورده از اسما بنت زید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود آن الله یغفر الذنوب جمیعاً و لایالی اینه هو العفو الرحیم بدستیکه خدای او
 از زنده گنایان مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجه تاکیدات او در جواب تفسیر این کیت
 به بطی لایق تحریر است و یاران بیمارستان جرم و حصیان را شربت راحت جز درین دار شفا حاصل نشود
 و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات جز به دین آیت میسر نگردد و ندارم هیچگونه توشه را
 بجز لا تقنطوا من رحمة الله و تو فرمودی که نویسی سیارید و من لطف و عنایت چشم دارم و
 بدین معنی بسی امید داریم و پنجشازانکه بس امید داریم و امید درمندان را روا کن و دل
 امیدواران را روا کن آیت و هو الذی یقبل التوبة و اوست آنکسی که بمحض کرم قبول میکند
 توبه را عن عباده از بندگان خود چون بد و باز گردند و از گناهی مذمت در زمان بازگشت را در پذیرد
 و یعطف عن السیئات و فرگند از بدی های ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را در گذارد و از ایشان
 و یعلم ما یفعلون و میداند آنچه میکنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص رحمه الله تا میخواند یعنی خدا
 تعالی میداند آنچه میکنند از گناه و توبه آیت و اذ قال موسی و یا اودیبه انرا که گفت موسی لقولهم قوم
 خود را یعنی آنها که عبادت نعل کرده بودند یقین برای گروه من را نگو بدستی که شما طلبتمستم گروه
 انفسکم بر نفسهای خویش یا اتخاذ کنم بفرقتن شما انجل کو سال را بخدایم فتق بوایس باز
 گردید و به تضرع و زاری الی بار یس که نبوی پروردگار خود فاشتوا پس بکشید انفسکم نفسهای
 خود را یعنی ای کسانی که گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذلکم این گشته
 شدن خیر و نیکوتر است شمار از زنده گانی دنیا عند بار یس که نزدیک آفریننده شما و بعد ازین
 حکم عبده عجل بصحر افتند و برانورد آمد و سر بپیش افکنده و مارون علیه السلام با دو از ده هزار مرد
 شمشیر کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوار مهتا و هزار کس از ایشان بکشتند پس
 رب العزت میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما به پذیرفت الله
 هو التواب بدستیکه اوست نه غیر او پذیرنده توبه عاصیان الرحیم مهربان بر توبه گران
 در لطایف شیریه فرموده که توبه به قتل نفس منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل
 نفس کنند با شکار و توبه خاصه این است قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق
 آورده که قتل نفس ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس باطن جز مومن حاصل نمیشود
 و آن قتل بقطع آرزو و مراد باشد هم نفس خود را گش جانی زنده کن و خواهد داشت آ

اورا بنده کن ۴ توطیح داری که اولی جفا بسته داری و قار و ققار هر مری را این حسنا
 کی رسد موسی باید که اندر آتش آید و التائب و یا دکن صاحب بی بی یونس را اذ ذهاب
 چون رفت مختصیاً دشمنان بر قوم خود که دوت وی قبول کردند و جنید قدس سره فرمود که نفس
 خود شتم گرفت در رفتن چه امر الهی بر رفتن او صادر شده بود و گفته اند که ایشان را عذاب داده بود
 چون میعاد در رسید و عذاب دید ترمی آمد پنداشت که او دروغ گوئی خواهند دانست از میان است
 بیرون رفت فظن پس گمان برد یعنی نزد وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد و آن کن نقد آنکه تنگ
 نخواهم ساخت عکیده بر و راه رفتن را پس او را به بحر زدودیم و در شکم ماهی بنزدان کردیم قلله می پس برآمد
 فی الظلمات و تاریکی یا یعنی در ظلمات بحر و وطن موت تاریکی شب و خواب و آن لا اله الا انت با کمال هیچ موجود
 نیست مگر تو سبحانک پاکي تواز آنکه در خیر شومی ای کنت بدستیکه من هستم درین من العالمین از
 از شتم گاران بر نفس خود که به هاجرت مبارک کردم در آنوار از سید مختار صلی الله علیه و سلم نقل میکنند
 که هیچ مکر و بی خدای را بدین دعا خواند الا که اجابت کند و رواست که سیدنا پس ما اجابت کردیم له امر عاص
 یونس و یحییٰ و بر ما نیدیم او را من الغم از غم و التقام موت یعنی پایی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود
 بیرون افکند بر ساحل و ریاد و کذا لک و همچنان که او را از غم نجات دادیم نجاتی المومنین می را نهم و نجات
 میهم گردان را اذ تقبوا و باز گردید الی الله بسوی خدای جمیعاً شما آیه المومنون ای گروه گمان
 لعنکم شاید که شما فکھون رستگار شوید به توبه همه به توبه فرموده چه هیچ یکی از خطره و جریمه
 نیستند امام شیرازی قدس سره فرمود که محتاج به توبه آنست که خود را محتاج توبه نداند و کشف الاسرار
 آورده که همه را از طبع و عاصی توبه فرمود تا عاصی نخل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناه گاران شما
 توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان رسوا نمیخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند
 آیت مرتباً و سبغت کل شئی ای آفریدگار ما فرارسیده همه چیز را رحمة و عذاباً از زوئی شش
 و دانش یعنی رحمت و علم تو همه چیز را رسیده است فاعف عن الذین تابوا پس یا مژمه آنرا که
 توبه کردند و انتعق اسبیلک و پیروی نمودند راه ترا که دین اسلام است و قیهم حداب الحجیم
 و گاه در ایشان را از عذاب و وزخ آیه یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید توبوا الی الله
 باز گردید بخدا کتباً تصفحاً باز گشتن غاص یعنی توبه کنید و باز بگناه مروید معاذ بن جبل
 رضی الله تعالی عنه فرموده که توبه نضوحا آنست که تاب عود نکند بمحبت چنانچه شیر عود میکند
 بهستان حسن بصری رحمه الله تعالی فرموده که توبه نضوحا و مکرین دار و اول ندامت برگناه

قلب شریف وی دایم و انوار صفات همه حجابات اند غایتش آنکه حجاب نهانی اند و باین اخارت است بقول
 وی صلی الله علیه و سلم ان شد سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و ارفع کلام درین مقام قول اسمعی است
 در وقتیکه پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر در قلب دیگری نمی پرسیدی می گفتم و بیان
 میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفوی صلی الله علیه و سلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله
 تشابهات است که در ایجاد دم نتوان زد و شیخ نویشی میگوید که خدا خیر دهنی اسمعی را در فتن پنج ادب و اجلال
 و عظام وی شان وی را که موقع و می و مترل فرود آمدن قرآن است بعد از آن میگوید که مادرین مسلک در
 میر ویم یکی آنکه گویم که هرگاه قلب مصطفوی صلی الله علیه و سلم تمام ترین و کامل ترین و روشن ترین و عظم
 ترین و لها بود و اعتنا و اهتمام داشت و با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن
 بر تریه ترخص و التفات بعضی مخلوط نفس متعین بود با حکام بشریت و چون ارتکاب میکرد و میگرفت زود میدید
 چیزی از اینها که ورت از جهت کمال رفعت و فطر نورانیت چه شیئی چند آن که رقیق تر و صاف تر و در و قیافت
 در وی ظاهر و تربید اتر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگاه چیزی از آن درمی یافت آنرا از جمله گناهان میزد
 و از آن استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوصلا و میگفت صلی الله علیه و سلم
 غفر انک از جهت فقدان ذکر سایه دویم آنکه گویم که خدای تعالی چنانکه برگزید او لازعالیان و فرستاد
 برایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع شوند بومی تا آن زمان که تمام و کمال رسیده باشد و
 هدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نیافت
 برای تعریف جاهد و تعلیم جابل پس تقاضا کرد حکمت الهیه برگاشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف
 وی تا مشغول گردد باین عالم و تمام تر گردد و حفظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه و سلم نسبت
 بحال خود باین را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این حاصل کلام تشریعی است و وجهی اولی راجع
 بوجهی است که سابق مذکور شد و وجه ثانی نیز سوجه است و طبیعی نیز وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین
 سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب بتلای دو وجهی است که تشریعی ذکر کرده انتهی و در سوره مرج
 البحرین اینوجه مقرون بحسن تقریر و تحرییر بیان نموده و نزد این ضعیف سخن اسمعی هم خوش ترست و الله علم
 وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي
 أَوْ مِثْلِهِ تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي
 تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي
 تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ أَمْرِي

از خدا تبارک و تعالی رفته قال که وی تعالی گفت یا عباد منی لانی حرمتی الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدستیکه من حرام گردانیده ام ظلم بر نفس خود یعنی سلب کرده ام من آنرا از ذات خود کنایت
اخر و تقدس وی تعالی از آن و ذکر تحریم از جهت مشاکله است بقول او رفیع و جلاله
بیتکم محرم ما گردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شد فلا تطالوا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز
نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عباد منی کلکم ضال الا من هدیته ای بندگان من همه شما
گمراهید مگر آنکسی که راه منورم من او را فاستهدونی فی اهلیکم پس طلب هدایت کنید از من تلمذات
کنتم شمار یا عباد منی کلکم جانیج الا من اطعته ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام
بخوردم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من الطعام کنتم شمار یا عباد
کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی اگیکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه
پوشاندم من او را پس طلب کسوة کنید از من تا کسوة و هم شمار یعنی همه از من است چه نعمت
دین که هدایت است و چه نعمت دنیا که طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است بعضی و ثانی عام
است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استواء الا من اطعمته والا من کسوته و حال آنکه
آنها را ثابت است و هیچکس محروم نیست از آن و یکجایی گفته است که مراد با طعام و کسوة بسط و زرق
و اغناست فافهم یا عباد منی انکم تحتطون بضم تاء سکون غا و کسر ط باللیل و النهار و انما
تغفر الذنوب جمیعاً ای بندگان من بدستیکه شما گناه میکنید شب و روز من می آمرزم
کنان را همه فاستغفرونی اغفرکم پس طلب آمرزش کنید از من بیا مرزم بر شما
یا عباد منی انکم لن تبغوا اخری فغفرونی ای بندگان بدستیکه شما بر گزینید سید گزینند را
که گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضرر گزند رسانیدن بضم صاء و فتح آن صدق بفتح مصدر است
و بضم اسم که ذانی القاموس و در مشارق گفته که ضرر چون مقرون بفتح شود گفته نشود مگر بضم است
و لن تبغوا یعنی فتنه منی و بر گزینید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی
در معصیت بندگان زیان من نقصان منی بدگاه صمدیت حق نمیرسد و در طاعت سودی و کمال
نه بلکه سود و زیان ایشان است یا عباد منی لو ان اولکم و اخرکم و انکم و انکم ای بندگان
اگر باشد که اول شما و آخر شما و میان شما و جلیان شما کائنات علی انفی قلب مر جلی
و اخذ منکم باشد بر نیز گارترین دل یکم و از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک
از شما که متقی ترین و لها باشد و شما همه برین صفت باشید مگر اذ ذلک فی مملکتی شیئا

زیاده نمیکند آن در ملک و پادشاهی من چیرایا عباد منی کوآن او لکم و آخرکم و انشکم
 و حجتکم کانتا علی النجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلك من ملکی شیئا ای بندگان
 من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و او میان شما و جنیان شما باشند بر بی فرمانی گنده و گناه کننده
 ترین دل بیکر و از شما کم نکند آن از ملک من چیرایا عباد منی کوآن او لکم و آخرکم و انشکم و حجتکم
 قائموا فی صعیب واحد ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و او میان شما و جنیان شما باشند
 در یک روی زمین فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند مرا هر چه خواهند فاعطیت کل انسان مسئله
 پس بد هم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلك مما عندی بهی کم گرداند آن دادن آنچه نزد من است
 از نعمت الاکما یتقص الخیط اذا دخل النجر لکم می گرداند سوزن یعنی از آب دریا چون در
 آورده شود و دریا یا عباد منی انما هی اعمالکم احوالها علیکم ای بندگان من نیست
 از عملهای شما نیک و بد مگر عملهای شما که سیدانم و میشمارم بر شما شتم او فیکم رایاها بستر تمام سید هم
 شمار اجزا آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیاید نیکی یا نیک و در عملهای خود پس
 که شکر کند و ثنا گوید خدا را که توفیق آن داد و جزا خیر بران مترتب گردانید و من وجد غیر ذلك
 فلا یؤمن الا نفسه و کسیکه بیاید غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوشش نکند مگر نفس خود را که
 بشومی آن بخرا می بد رسیده رواه مسلم و عن ابی سعید بن ابی الحدادی قال قال رسول
 الله صلی الله و تعالی علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین
 انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نمود نود و نه آدمی را شتم خرج یسأل بستر بیرون آمد
 در حالیکه می پرسید مردم را قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی
 اول انسب و الصق است بقول وی قالی را هبأ فسأله فقال الله تقبلة پس آمد راهبی را پس پرسید
 او را آیا هست مرا و توبه و قبول می افته از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبه آیا هست مرا توبه و این اگر چه
 بجهت معنی ظاهر ترست اما اول از خشیت روایت صحیح ترست قال گفت راهب نیست ترا توبه فقط که
 پس کشت آنرا راهب را و جعل یسأل و در استا که سوال میکند مردم را فقال له رجل ایست قریه
 کن او کذا انیس گفت مرا و مردمی یا قریه چنین و چنین را که محل حجت است و در بعضی روایات آمده
 که در وی عالمی است یعنی در وی کسی هست که حل اشکال تو خواهد کرد فادركه الموت پس دریافت
 او را امارات و علامات موت یعنی مرگ او در رسید فنام بصدره محوهای پس میل کرد آنرونی
 خود بجانب آن قریه بعضی گفته در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده با بخواب رفت

نور میل کردن و گبرانی بر خاستن فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ پس بیکار کردن
 و نزاع نمود و در شان آنروز فرشتگان عذاب و فرشتگان رحمت بران شاید که وی مرحوم و مغفومت
 و فرشتگان عذاب بران آمدند که مغضوب و مسخر نیست فَاتَّخَذَ اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تُقَرَّبَ وَوَجَّهَ
 فرستاد و بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو به سیت و اِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعِدَ
 و وی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از آنجا هجرت کرده بود که دو فرشته سیت فَقَالَ قِسْمًا مَابَيْنَهُمَا
 پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بنمایید مسافتی را که میان دو قریه است که سیت کدام یکی
 ازین دو نزدیک تر است فَوَجَدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشَايَرٍ پس یافته شد سیت بسوی این قریه رحمت
 نزدیک تر بیک وجب فُغْفِرَ لَهُ پس آمرزیده شد و او را در حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الهی
 و امید داری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت بود در توبه و استغفار مَسْفُوقٌ عَلَيْهِ وَهِيَ
 مویست آنچه در حدیث وارد شده اللهم مغفر تک اوسع من ذنوبی و رحمتک از می عندی من عملی و مناسب
 همین است که فرموده رب اغفر وارحم و اهدنی السبیل الا قوم و عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَوَلِّمُ تَذْنِيقَ الذَّكْبِ اللَّهُ يَكْفُرُ
 سو کند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست اگر گناه بکشی هر آینه بیرون آمدن تو از دنیا
 يَقُومُ يُذْنِبُونَ و هر آینه می آرد قومی را که گناه کنند فَيَسْتَغْفِرُ وَكَانَ اللَّهُ يَسْأَلُ امْرَأَتَهُ شَرَّهَا
 فَيَغْفِرُ لَهُمْ پس بیا مرز و ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه است گناهان را از برای اطمینان
 مقتضای اسم عفو و غفور که جرم زبندگان نیاید عفو تو جمال کی کشاید و تا غنبت کند در توبه
 و استغفار رخت بر ذنوب و عدم مبالغت بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاد
 پیغمبران را تا باز دارند فافهم و بالله التوفیق رَوَاهُ مُسْلِمٌ و عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيئَةُ النَّهَارِ بِرَبِّكَ
 خدای تعالی فراخ میگرواند دست رحمت خود را شب تا توبه کند بدی کننده در روز و يَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ
 لِيَتُوبَ مُسِيئَةُ اللَّيْلِ و فراخ میکند دست رحمت خود را بر روز تا توبه کند بدی کننده در شب و بسط میدهد
 دست از توبه در غفران و اطمینان کرم حتی تَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنْ مَغْضِبِهِمَا تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب
 و می که در آن وقت در توبه بسته گردد رَوَاهُ مُسْلِمٌ و عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ

بدستی که بنده و تنبیه اقرار میکند یعنی گناه خود را بنام تاب پس توبه میکند و رجوع می آرد بدگاه رحمت حق
 تاب الله و علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع او را و رجوع میکند بر وی متفق علیه
وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَابَ قَبْلَ
أَنْ يَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ كَسِيبَةٍ تَوْبَةٍ كُنْزٍ مِثْلِهَا
 خود توبه کند خدای تعالی بر وی قبول توبه واجب است بفضل الهی و کرم وی روایت مسلم **وَعَنْ**
أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدٍ
حِينَ يَتَوَقَّبُ آيَةَ رَبِّهِ خدای تعالی سخت تر است از روی شادمانی توبه بنده خود و رضای وی
 تعالی از بنده هنگامی که توبه میکند و رجوع میکند بسوی خدای تعالی **مَنْ أَحَدٌ كُنَّ كَانَتْ رَاحِلَتُهُ بِأَوَّلِ**
فَلَاحَتِهِ از یکی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین دشت **فَانْفَلَتَتْ مِنْهُ** پس بر سید و گریخت
 راحله از وی و **عَلَيْهَا لِحَامَةٌ وَشَرَابُهُ** و بر آن راحله بود طعام و شراب وی **فَإِيسَ مِنْهَا** پس از سینه
 آنکس از آن راحله فانی شد **فَإِيسَ مِنْهَا** درختی را فاصطیج **فِي ظِلِّهَا** پس بیرون نهاد و سایه آن درخت سبب
 کوفت و ملالت وی **قَدْ آتَيْتُ مِنْ رَاحِلَتِهِ** در حالی که تحقیق نامیده شده است از راحله خود **فَبَيْنَمَا هُوَ**
كَذَلِكَ إِذْ هُوَ بِهَا قَائِمٌ عَشِيرَةٌ پس در آن ایامی که آنکس همچنین بر بیرون افتاده بود ناگاه آنکس
 متلبس و حاضر است بر راحله در حالتی که استاده است راحله نزد وی **فَاخْتَذَ بِخَطْمِهَا** پس گرفت مهار راحله را
ثُمَّ قَالَ مِنْ مِثْلَةِ الْفَرَجِ پس گفت آن مرد از سختی شادمانی **اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَمَّا رَبُّكَ** خداوند
 تویی بنده من و منم پروردگار تو **خَطَا عَفْوٌ** خطا کرد و آنکس از سختی فسخ و گفت توبه منی
 و من پروردگار تو بچای آنکه باید گفت توبه پروردگار منی و منم بنده تو و مقصود بیان شده رضای
 حق و تشبیه آنست بفرج شخصی گم شده و گریخته خود را یا بد و بنده گنه گار بنده گریخته از پروردگار است و توبه حکم
 باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم روایت مسلم **وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى**
عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ عَبْدًا أَذْنَبَ ذَنْبًا بَرَسْتِي که
 بنده از بنده گان کرد گناهی فقال **رَبِّ أَذْنَبْتُ** فاعفوه پس گفت آن بنده ای پروردگار من
 گناهی کرده ام پس بیا مرز این گناه را فقال **رَبُّهُ** پس گفت پروردگار او یعنی یا ملائکه اعلم
عَبْدِي أَنْ لَهُ رَبًّا يَعْفِرُ الذَّنْبَ وَيَا خُذْ بِهِ آیا دانست بنده من که مرا پروردگار است
 که می آمرزد گناه را و می گیرد گناه غفرت **لِعَبْدِي** آمرزیدم بنده خود را **ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ**

پسر درنگ کرد آن بنده در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا شوم اذنبت و قیامت کردن و بار دیگر فقال
 اذنبت ذنباً فاعفُ عني پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار گناه کردم پس یا مریز این گناه را فقال
 پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له رباً یغفر الذنب و یناخذ به عقرت
 یعبدی ثم ملک ما شاء الله ثم اذنب ذنباً فقال رب اذنبت ذنباً اخر فاعفُ عني
 درین مرتبه لفظ اخروی زیاده است و در بعضی نسخ در اول یه و در دوم اخر و یه نیز سوجود است و استغفار
 که در بعضی نسخ صحیح همین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له رباً یغفر الذنب و یناخذ به
 عقرت یعبدی فلیفعل ما شاء پس گفت بکنده بنده هر چه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد
 و مقصود بیان فضیلت استغفار است و تأثیر وی در غفران نه امر گناهه متفق علیک باید دانست که امر غفیل
 باشد برای اظهار شفقت و مطلق و صفات است چنانکه درین قول علیه الصلوة و السلام و بحق طالب
 بن ابی بلتع لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما تشاءون ثم یسأل الله ان یرزقکم و یناخذ به عقرتکم
 از آن استغفار مینمودی و استغفار از آن خواهی کرد و مغفرت و آمرزشش از آن مرتبه خواهیم کرد و آنچه
 در مختصات اصول و بلاغت مسطور است که صیغه امر مستعمل می شود و در شانزده یعنی ایجاب و نداء و تأکید
 و ارشاد و اباحت و تهدید و امتنان و اگر آم و تمجید و تنجیز و امانت و سوره و وفاق و تمییز و احتقار و تکوین
 مقصود از آن علیه استعمال در آن است نه حصر استعمال آن زیرا که استعمال صیغه امر در دیگر معانی مانند التماس
 و تعجب و اخبار و انداز و صفات و غیره باین آمده است چنانکه در کتب مبسوطه و مطولات اصول و بلاغت
 مانند شرح منهای بیضاوی و تصانیف ادبی و آرموی و شرح مفتاح سکاکی معجم است و الله اعلم
و عن جندب بعضهم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابوذر غفاری است که از اکابر
 صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست و ظاهر آن است که مراد اینجا ابوذر باشد
 و الله اعلم ان رسول الله تعالی علیه و سلم حدث ان رجلاً قال و الله لا یغفر الله
 لفلان روایت است از جندب که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکایت کرد که مردی گفت بخدا سوگند
 نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهر امر می فاسق مصر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خود
 که خدای تعالی او را نمی آمرزد و ان الله تعالی قال و بدستیکه خدای تعالی گفت من ذا الذی یتالی
 علی ائنی لا اغفر لفلان کیت آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این علمت که سوگند
 عجز یعنی دروغ گوئی کردم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را و انی قد غفرت له
 پس بدستیکه به تحقیق آمرزیدم من فلان را و انما جعلت عذک و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب آن مرد را

که گفت خدای تعالی نمی آرد فلان را از کائنات پانچاگوشت راوی یا آنحضرت این عبارت را در جای میگویند
 که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ مانده است بر آنکه مستند بود درین حدیث زجر است مرکبی را که شخصی
 حکم کند بعد از مغفرت اگر چه فاسق و بدکار باشد که شاید موسی تعالی او را بخشید و این را بگیرد و از اینجاست
 است **ع** ما سیدم کن از سابقه روز ازل * توجه دانی که پس پرده که خوب است و که زشت **و عن**
 شداد بنین معجبه و تشدید ال اولی بن اوس بفتح هزه و سکون و او صحابی انصاری برادر زاده عثمان
 بن ثابت او را پدر او را صحبت است **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ وَسَلَّمَ سَيِّدُ**
الْاِسْتِغْفَارِ اَنْ تَقُولَ اَفْضَلُ اسْتَغْفَارِ اَنْتَ كَگویی اَللّهُمَّ اَنْتَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ عَزَّ وَجَلَّ تَوَلَّيْتُكَ
مِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ نِیست معبودی بحق مگر تو حَقَّقْتَنِي پیداکردی تو مرا وَاَنَا عَبْدُكَ وَمِنْ
بِنْدَةٍ تَوَلَّيْتُكَ وَوَعْدُكَ و من ثابت و دالیم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده
 که با تو کرده ام اگر چه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضلی و کرم خود برای اهل ایمان هست
 کرده ای پس من تقیم و معتدلم بر عهد تو مصدق بر وعده تو و دل بر بسته و برور امید شسته ام اگر چه هیچ طاعتی
 چنانکه باید از من نمی آید **مَا اسْتَطَعْتُ اَنْ قَدْ كُنْتُ اسْتَطَاعْتُ** دارم و می توانم نه آنچنانکه لائق و گناه تو
 و ادای حق تو توانم کرد که آنقدر و بشرنیت و از طاقت آدمی بیرون است **اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا**
صَنَعْتُ بپناه میجویم به توازی بهی آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن
 و امان عالی است و متضمن دعوی حول و قوت است بخود باشد من ذلک **اَبُو لُکَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ اَعْتَرَا**
 میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من **وَاَبُو بَدْرٌ نَبِيٌّ وَاَعْرَفٌ** میکنم برای تو بدوام و استمرار وجود
 گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دایم است بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و مبدء
 گناه از بند و در اخبار آمده است که بروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من بر تو نازل است
 و شکر و کفر آن از تو بسوی من صادر گردد من محبت و تودد میکنم بسوی تو با آنکه می نیازم از تو
 و تودش می و ندی بمن بمعصیت و بغیر مایه کردن با آنکه محتاجی بمن فاعل **يَا بَدْرُ** پس بسیار مرا
فَاِنَّكَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ پس بدستی نمی آرد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت
 عجز و اعتذار و نهایت ذلت و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت اجتماع مسایته
 آن در وی و سید قوم رلیس و مقدم را گویند که همه را در حلالی و معذرت بوی باشد و حاصل معنی
 این استغفار آنست که بنده باید که همیشه نظر بر گناه و تقصیرات خود در فقیر صرف و محتاج محض
 باشد زیرا که اگر تفتیش کند غیوریت نفس خود را و معلولیت عمل خود را نداند که صلاحیت قربت

درگاه حق و قابلیت قبول وی ندارد و باین بصاحت و کالاتجارت از عذاب توان خرید چه جای حصول
 ثواب و نعمت قال **ع** طاعت ناقص با موجب عجزان نشود چه راضییم گرد و طاعت عسیان نشود چه و قال از
ع که طاعت خود نقش گهر نانی و جوانان نهم پیش سگی برخواتی و جوان سگ زبانی گرسنه و زنده است چه
 او تنگ حسان مان نرزد و ندانی چه رحم الله فاکه و اگر فرستاده علی خالص گردد و عالی صبیح شود و وقتی صاف
 گردد دست و فضل الهی راست باشد کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و سستی آن علان
 پس بنده دایم در دیدن محبوب نفس خود و عمل خود و رویت منت و فضل خداست و این از اهل معارف
 و انفع و اسلم و احوال است برای بنده و با وجود آن تمسک بوجه حق و استواری بهیچ وجهی باشد و طاعت
 آن ثبات و استقامت است بروفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت زد قنانه بعد از آن فضیلت
 این سید الاستغفار بیان میکند و میگوید قال گفت آنحضرت **وَمَنْ قَالَ هَامِنْ لِّلْهَامِ كَسِيكُو بُوِيْد**
 این کلمات را در خرومی نذر روز موقننگاه در حالیکه یقین دارند و اعتقاد دارند است بآن فکات
مِنْ يَوْمِهِ يَمِيْرُ مِمَّ مَدَانِ رَوْزِ قَبْلِ اَنْ يُمِيْرِيْ پیش از آنکه شام کند **فَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ** پس آنکس
 از گنجان بهشت است **وَمَنْ قَالَ هَامِنْ اللَّيْلِ وَهُوَ مَوْقِنٌ بِهَا فَمَاتَ قَبْلَ اَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ**
مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ و کسیکه بگوید آنرا در خرومی از شب و حال آنکه وی یقین دارند است بدان پس
 میر و پیش از آنکه صبح کند پس وی از اهل بهشت است **رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَحَدَّثَنَا اَبُو** **اَنَسٍ** **قَالَ**
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی يَا اِبْنِ اٰدَمَ اِنَّكَ مَا
دَعَوْتَنِيْ وَرَجَوْتَنِيْ غَفَرْتُ لَكَ عَلٰی مَا كَانَ فَبَيْنَكَ وَبَيْنَ اَنْ تَكُوْنَتْ لَكَ اِيْمَانٌ گفت خدای تعالی
 ای فرزند آدم بد رستی که تو ما دادم که دعا کنی تو مرا با مرزیدن و امید واری می آمزم ترا بر هر عملی
 که باشد در تو از گناهان و گناهانی و پاک ندارم ازین که بگویند میر گناه کاری را که ترا در عقوبت بود
 بخشید **فَاِذَا اَدَمُ لَوْ كَفَرْتُ ذُنُوْبُكَ عَنَّا السَّمَاءُ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَ بَيْنِيْ وَبَيْنَكَ لَكَ اِيْمَانٌ** و اگر ابایی
 ای فرزند آدم اگر میر سید گناهان تو بر آسمان و نواحی آنرا بستر طلب آمزش میگوید تو مرا سه
 آمزم ترا و پاک ندارم و عنان بفتح حین ابر و اضافت او بر آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع
 اوست و عنان کبر حین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و ترا از آسمان چون براداری سر خود را
 و بگری بجانب آن و اعیان بمعنی نواحی جمع حین نیز روایت است یا ابن آدم اِنَّكَ لَوْ كَفَرْتَ بَيْنِيْ
وَبَيْنَ الْاَرْضِ خَلَا اِيْ فرزند آدم بد رستی که تو اگر پیش آئی مرا نزد یک بر پری زمین از روی
 گناهان **ثُمَّ كَفَرْتَ لَكَ شَرِكٌ** بی شینا پس پیش می آئی مرا در حالیکه شریک نیگرددانی بمن چیزی را

و کفر نمی وزنی بمن لا یتینک بقرابها مغفرا بهائیه می آیم من ترا نزد یک به پیری زمین اندو می
آمزدین یعنی هر مقدار که گناه کنی تو بیا مرزوم من بشرط ایمان بمن و قراب بضم و کسر چیزی که قریب مقدار
چیزی باشد پس قراب ارض قریب پیری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان دراز
که در وی شمشیر با نیام و کار و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز دارند و بضم
بعضی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده انتهى رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَاللَّاحِظُ
عَنْ أَبِي خَرِيرَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ اللَّهُ مَنْ عَفَا ذُنُوبَهُ عَلَى مُعْصِيَةٍ أَلَا تَنْتَفِعُ
عَفْوَتُهُ لَهُ وَكَأَنِّي رَأَيْتُ سَيِّدَ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَا نَحْفَظُ كَقَوْلِكَ خَدَايَ تَعَالَى كَيْفَ دَانَتْ كَبِيرَتِي
مَنْ خَدَاوَنَ قَدَرْتُمْ بَرَامَزِيدَنَ گناهان می آمزم مرا نکس او باک ندارم مالم یشترک فی شئی ما دام
که شریک نگرداند بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمزیدن گناهان امید
میدارد او را و هر که امید میدارد و کریم را محروم نیگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمای نخواست تعذیب تیر
پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات
وی و مومن مغفور است پس ذکر ما لم یشترک در حکم تاکید است مَرَاهُ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ وَعَنْهُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَزِمَ الْإِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ
كُلِّ صَنِيعٍ حَرْجًا كَيْفَ لَزِمَ كَيْفَ دَانَتْ خَدَايَ تَعَالَى او را از هر تنگی بیرون شدن
یا جامی بیرون شدن و مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَجَاءَ وَ مَيَّكَ دَانَتْ او را از هر اندوهش و کبی و مَرَدُّهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ و روزی میرسد او را از اینجا که گمان امید ندارد زیرا که اگر کسی ملازمت میکند استغفارا
آمزیده می شود مراد گناهان پس در حکم تحقق می باشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این است
که ذکر کرده شد رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ أَبُو دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَةَ وَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ
اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَصْرَ مَنْ اسْتَغْفَرَ
أَصْرًا نَكَرًا كَيْفَ اسْتَغْفَرَ فَإِنْ عَادَ فِي يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً أَلَا يَجِدُ بَابَ رَحْمَةِ اللَّهِ يَرْجُو
بِقَدَرِ أَصْرِهِ دَائِمٌ بَدُونِ وَ مَقِيمٌ شَرِّ بَرِّ خَيْرِي وَ أَصْرًا بَرِّ گناه مذموم است و اصرا بر صغیره کبیره است
پس میفرماید هر که استغفار میکند از اصرا می برآید و بی استغفار مصر است و بعضی گفته اند حد اصرا
تکرار زنب است چنانکه در دل خود بی باک یا بد پس استغفار اصرا نبود رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ
و عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَاؤٌ

اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه با اعتبار وجود کثرت است فی الجمله برای مبالغه
 و خطا کنند ثواب و اخم و گناه و هر که هست از آدمیان جز اینها صلوات الله و سلامه علیه جمیع که معصوم اند
 از خطا خالی نباشد و اگر خطا شامل صفات دارند بر قول کسیکه صد و صغیره را از ایشان جائز میدارد
 انبیاء داخل این حکم باشند و حَیْرُ الْمُخْطَاةِیْنَ التَّوَّابِیْنَ و بهترین خطا کنندگان توبه کنند کنند
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِيُّ **وَعَنْ** أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا ذُنِبَ كَانَتْ لَكُمْ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فِي قَلْبِهِ
 بَرَسَتْ كَيْفَ جَوْنِ مَوْنٍ كَنَاهٍ مَيِّكُنْدٍ مَيِّدٍ مَيِّشُودٍ نَقْطَةُ سَيَاهٍ دَرْدَلٍ وَیِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ بِنَصْبٍ نِزْرَايَتِ سِتِّ لَعْنِي
 میگردد و آن سیاه سبب پیدایش آن نقطه سیاه در دل وی و نکتة سیاه معنی فقط می آید و در اصل اثر جوهری
 که بدان زمین بجا و نه فالت قاتب و اسْتَغْفَرَ حَقْلَ قَلْبِهِ پس اگر توبه میکند و استغفار می نماید زود و ده
 میشود و دل وی و میرود و آن سیاهی و آن نژاد نژاد است اگر بیشتر گناه میکند بیشتر میشود و آن نقطه
 حَتَّى تَعْلُو قَلْبَهُ تَنَاسُكٌ بِالْأَمْرِ آید دل او را و در میگیرد و تمام دل را و سیاه میگرد و دل فذلکم الزمان
 الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ أَنْ زَنْكِي سِتِّ كَذَكَرْ كَرُوهُ سِتِّ خَدَامِي تَعَالَى وَفَرْمُودَهُ سِتِّ كَلَّا بَلْ زَانِ
 عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ زنگ گرفته است و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهای
 که میگردند رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا أَحَدُ حَدِيثِ حَسَنٍ
صَحِيحٌ **وَعَنْ** ابْنِ عَسَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ
 يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا كُنَّ بَعْدَ غَرَّةٍ بَرَسَتْ كَيْفَ خَدَامِي تَعَالَى قَبُولِ مَيِّكُنْدٍ مَيِّدٍ مَيِّشُودٍ نَقْطَةُ سَيَاهٍ دَرْدَلٍ
 یعنی نرسد روح در علقوم و غرغه آمد و شد کردن آواز در گلوئی و جان در حلق و غرغه در اصل
 تر و دید آب در حلق و در وقت مردن در حلق آوازی مثل آواز غرغه پیدا میشود و ظاهر این حدیث
 آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا از معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کرمیه انما التوبة الآتیه نیز
 همین است ولیکن بعضی علماء بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان
 ایمان باس غیر مقبول است و توبه باس مقبول رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ بَابُهُ دَانِست
 که اجماع و اتفاق سلف و خلف اهل سنت بر آن است که ایمان باس مقبول نیست و اختلاف است
 در قبول توبه باس جمهور اشاعره و ماتریدیه و فقها بر آن رفته اند که توبه باس نیز مقبول نیست
 و بعضی علماء بر آن رفته اند که اگر چه ایمان باس مقبول نیست لیکن توبه باس مقبول است
 دلیل جمهور آیت کریمه وَلَئِذَا تَوَبَّه لِّلَّذِينَ يَمُنُّونَ أَشْيَاكُ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ لَيْسَ

تبت الآن ست یعنی و نیت قبول توبه مرا نکسان را که بدیها میکنند تا آنکه چون حاضر شود یکی را از ایشان برگزید بدستیکه من توبه میکنم اکنون و حدیث ان الله یقبل توبه العبد الم یفرغ یعنی بدستیکه خدای تعالی قبول میفرماید توبه بنده را مادام که غرغره نکند بذیل این حدیث قاضی ناصر الدین میناوی در شرح مصابیح نوشته بد آنکه توبه بنده گناهگار مقبول است مادام که او را موت حاضر نشد باشد پس چون موت حاضر شود او را توبه سودمند هر چنانکه فرمود خدای تعالی ولیست التوبة للذین یعملون السیات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و سودند او را توبه در یوقت سبب آن است که از شرط توبه عزم است بر ترک گناهیکه از آن توبه نموده است و بر عدم معاودت بسوی آن و این عزم جز این نیست که محقق میگردد با تمکن سائب بر آن گناه و بقای او ان اختیار انتهی و مظهر در شرح مصابیح نوشته که حضرت ابن عباس فرموده تقبل التوبة الم یعاین الرجل ملک الموت یعنی قبول کرده میشود توبه مادام که معانیه نگردد است مرد ملک الموت را معنی معانیه نکردن ملک الموت عدم یقین موت است نه عدم دیدن ملک الموت بعینه زیرا که بسیاری از آدمیان ملک الموت را نمی بینند و شیخ علی قاری در مرقاة مشکوٰة نوشته که درین حدیث ظاهر اطلاق عید است و مقید به کافر نموده اند آنرا بعضی ضغیه انتهی و دلیل قائلین قبول توبه اول آیت کریمه انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء یجهالونه ثم یوبون من قریب فاوونک ثم یحبیبهم و کان الله علیما علما بوده یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خداست برای کسانی که می کنند بدی را به نادانی پس توبه بمانند از آن زمان نزدیک پس ایشانند که قبول میفرماید خدای تعالی توبه ایشان و هست خدا دانا به توبه و حکم کننده بآنکه تا ب راعقوبت نباشد زیرا که محمد بن جریر از محمد بن قیس روایت کرده که گفت مراد از قریب از زمان است که آیتی از آیات الله تا آن زمان نازل نشده باشد و موت فاعده باشد و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم از حکم از حکم روایت کرده که گفت عکرمه الدینا کلهما قریب پس مفاد آیت قبول توبه عاصی باشد قبل از موت و بوقت بودن در دنیا و شک نیست در آنکه مریض را بحالت باس که عبارت از سکرات موت و غالب غرغره است موت نیست وومی در دنیا است و دوم حدیث قدسی بحجاب ابیسی علیه اللعنة سگند بغزت خود که باز ندارم از فرزند آدم توبه را مادام که در وی روح است روایت نموده است این را ابن ابی شیبہ در مصنف خود و بیہقی در شعب الایمان از ابی قلابه و سوم ولایت ابی ذر ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم که فرمود بدستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده خود را یا آنز نش می نماید مرید خود را شبک را و می مادام که حجاب واقع شود گفته شد و صیت وقوع

مراد بهجرت اینجا هجرت بتعارف که از مکه مدینه باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب
 و خطایاست چنانچه در حدیث آمده است المهاجر من باجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامیکه در وی قدرت
 بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد بانقطاع حکم الهی و شریعت وی بقبول توبه که در وقت
 مذکور باشد دو احمد و ابی داؤد و الداریمی **و عن** ابی هریرة مرعی الله تعالى عنه
 قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم ان رجلا من کنا فی بنی اسرائیل مصابین
 بدستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادت یکی از آن
 دو مرد کوشش کننده بود در عبادت و الاخر یقول مذنب و دیگر را میگفت اخذت که آن گناهگار است
 یا میگفت آن مرد من گناه گارم فجعل مجتهد یقول لا اخذ فی عبادتک و ایستاد آن مرد که عبادت میکرد
 میگوید آن مرد و دیگر را باز آئی از آنچه تو در آن هستی تو از گناه گار من فیقول خلعتی و زینتی پس میگوید وی بگذارد
 مرا بپروردگار من حتی و جدّه یق ما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آن مرد و عابد او را بر گناهی که عظیم
 پنداشت آنرا فقال اقصر پس گفت باز آئی فقال پس گفت خلعتی و زینتی بگذار مرا بپروردگار
 من ابعت علی مرقبیا یا فرستاده شده تو بر من نگاهبان و موکل و گویا آن مرد استغفار میکرد و
 اعتذاری نمود فقال والله لا یغفر الله لك ابد امین گفت بخدا سوگند که نمی آمرزد خدا مرا همیشه
 و لا ینخلک الجنة و در نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما مکتا پس فرستاد خدای تعالی
 بسوی آن هر دو مرد فرشته را فقبض ارضا احدهما پس میراند آن فرشته آن هر دو مرد را فاجتمعا
 عندک پس جمع شدند آن دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت
 خدای تعالی مرگناه گار را در آئی در بهشت برحمت من و فضل من و قال لا اخذ استطيع ان
 تحظر علی عبدی رحمتی و گفت وی تعالی مرد دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی
 بر بنده من رحمت مرا فقال کیا رتب پس گفت نمی توانم ای پروردگار من قال اذ هب الی النار
 گفت پروردگار تعالی بپای که بپرید او را بسوی آتش از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی
 بر فاد کریم مختار بعد م مغفرت وی آن گناه گار را و شاید آخر او را نیز بخشیده و در بهشت در آورده
 غافل مشو که مرکب مردان مورا به در سنگ لایخ بادیه پنهان بریده اند به یعنی با بقه
 شقاوت از بی رانده و دور انداخته اند نومید هم مباشش که رند ان بادیه خوش بود تا که
 بیک خوش مبتل رسیده اند به یعنی توبه کرده تسبیل درگاه شده اند آخر هم امید و ابر رحمت حق
 اند و رحمت وی عام است و وی قادر مختار است ای سوخته سوخته سوختی به وی آتش دوزخ

در تو فروختنی چنانکه گوی که عمر رحمت کن پیش از آنکه گویای رحمت آنوقت بی پروا و اخذ و عن
 اسماء بنت بزید الفزاری صحابه جلیله است از خداوندان عقل و دین و شجاعت و حاضر شد بر موی
 و کشتن زن را از کفار بچوب خیمه قائل گفت سمعت رسول الله شنیذ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 یقر او میخواند این آیت را یا عباد الله الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
 ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ای بندگان من آنکه اسراف کردند بر نفسهای خود تا امید
 از بخشش خدا بدرستی که خدا بامرز دگنان همه آمرز و لایبایی و پاک نذر و ظاهر است که این قول رسول
 صلی الله علیه و سلم یعنی خدا می آمرز دگنان را و پاک نذر و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آنحضرت
 میخواند این آیت را و پاک نذر و پنهان نمیکرد و رواه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی
 هذا حدیث حسن غریب و فی شرح السنه یقول بذلك فیه شرح استه لفظ یقول است
 بجای یقار و اینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا عباد الله الذین
 اسرفوا الایه **و عن** ابن عباس فی قول الله لا الهم الا الله ثم استم آیت انیت که و الذین
 یجتنبون کباراً ثم یفوا حیث لا الهم الا الله ثم استم آیت ربک و اسبح المخفضه میفرماید کسانی که
 که میگویند و بر نیز میکنند گنان بزرگ را و آنچه از بدی از حد و گزند و گمراهی از گناه صغیره و قلیل باشد
 بدرستی که پروردگار تو فراخ مغفرت است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 درین آیت که اگر آن تقرب الهم تقرب جفا اگر می آمرزی یا خدا یا می آمرزی گناه بزرگ را جمیع مجرم و تشدید
 میم یعنی کثیر عظیم و ای عبد لک لا اله الا الله و کلام بنده است و ترا که گناه صغیره و نکرده است یعنی شان تو
 و فضل تو آنست که اگر خواهی می بخشی گناه کبیره را ضعیف خود چه باشد و کیت از بندگان تو که صغائر میکنند
 و تو نمی بخشی بلکه کفر میگردانی بحسنات و این بیت امیر بن ابی اهلست است که از شعرای جاہلیت بوده
 دوران من تدرین می نمود و تکلم بکلمت میکرد و آنحضرت شعرا را می شنید و خود نیز میخواند و صحیح است
 که منعی از آنحضرت انشا شعر است نه انشا فان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
 غریب **و عن** ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم یقول الله
 تعالی میگوید خدای تعالی یا عباد الله کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من شما همه شما
 گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فامسئلوا فی الهدی اهدکم پس سئال کنید و در خواست ازین
 راه راست را بنمایم شما را راه راست و کلکم فقاوا الا من غنیت و به شما فقیر کنید و نیاز منید
 مگر کسی را که من غنی گردانم او را و بی نیاز سازم او را فامسئلوا فی رزقکم پس سوال کنید و در خواست

از من رزق را و هم شمارا غنی گردانم و کلام مذنب را که عاقبت همه شما گناه کنند گمانید مگر سیکه عاقبت
 بخشیم و سلامت دارم و از گناه کردن این کلام شمار دارد بآنکه عاقبت در ترک گناه کاریست و اتم و اکمل افراد
 اوست **مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ اَنْ يَذُوَقَ قَذَرًا عَلَى الْغَفْرِ** پس سیکه بدانند شما که من خداوند قدرتم بر امر زین گناهان
 فاستغفر بے پس طلب از من غفرت که و کلاً آبایی می امزم اولیایک دارم و کلاً آن اولکم
 و احکم و حیکم و میتکم و سرطکم و یا یسکم و اگر ثابت شود اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده شما
 و تر شما و خشک شما کنایت است از جمیع بندگان هر صفت که باشد چنانکه فرموده است **لا رطب ولا یابس الا فی کتاب**
مبین و بعضی گفته اند واد برطب نبات و شجر است و بیا بس حجر و درختی اگر فرض کنند که هر چه در زمین است از سنگ و درخت
 ایشان شوند و می توان گفت که واد برطب و یا بس نس و جن باشد زیرا که خالق انس از آب است و خلق جن
 از آتش می نماید اگر تمام بندگان **اجتمعوا** جمع شوند **على قلب عبدی** بر بنیر کارترین دل بنده از بندگان
 من **ما زاد ذلك في ملكي جناح بعوضة** زیاده گرداند در ملک من مقدار بازوی پشه و کلاً آن اولکم
 و احکم و حیکم و میتکم و سرطکم و یا یسکم **اجتمعوا على اشقی قلب عبدی** من عبادی ما
نقص ذلك من ملكي جناح بعوضة و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدخت ترین قلب بنده از بندگان من کم
 گرداند از ملک من مقدار بازوی پشه و کلاً آن اولکم و احکم و حیکم و میتکم و سرطکم و یا یسکم
اجتمعوا في سعید واحد و اگر همه بندگان جمع شوند در یک روی زمین **فسأل كل انسان منكم ما بلغت**
انیتة پس سوال کند و طلبد بر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد از روی او **فاعطيت كل سائل منكم بسبع**
برسائل را هر چه خواهد **ما نقص ذلك من ملكي الا کالوان لحدک في البحر** فقیل **انک** مگر چنانکه اگر بگذرد
 یکی از شما در دریای بس فرود بر در دریای سوزنی را **ثم رفعها** بستر بردارد آن بوزن را معلوم است که چه قدر از آب در آن
 می آید هنوز در پناهت می دارد و آنجا خود نهایت نیست این مثال است که برای تفهیم ذکر کرده **ذلك باقی جواد ماجد**
 آن بخت این است که من بنده و بنمایش کننده بزرگم و خود صفت ذاتی من است و تمام عالم پرست از آن وجود من
 و انوار وجود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریم و **افعل ما اريد** میگویم هر چه میخواهم یعنی این
 همه بود و کرم باراده و اختیار من است اراده بنده و خواش او داخل نیست عطای کلام و عذاب کلام و اذن من
 سخن است و عذاب کردن من سخن است یعنی یک سخن این همه را میگویم محتاج و موقوف نیست و این طوطی است مرقوم
 که گفت **انما امری لیس فی اذا اذن ان اقول کن** میگویند نیست امر من چیزی را و قیام خواهم مگر بگویم بر چیزی را
 شود پس میشود اینجیز این تشبیه است برای سرعت ایجاد و وجود تواند که سنت الهی بران جاری شده باشد که در وقت
 ایجاد این نقطه میگوید پس موجود میگردد و امام علم رواه **الترمذی وابن ماجة و عن انس عن النبی صلی الله**

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَتْهُ قَرَأَتْ رَوَايَتِ سِتٍّ أَوْ ثَلَاثٍ خُفِرَتْ خَوَانِ ابْنِ آسِتٍ رَأَى أَهْلَ التَّقْوَى وَأَهْلَ الْمَغْفِرَةِ وَهِيَ
 جِلٌّ وَعَلَى أَهْلِ التَّقْوَى وَأَهْلَ الْمَغْفِرَةِ سِتٌّ قَالَ كُفْتُ أَخْفَرْتُ وَتَفْسِيرُ ابْنِ كَرِيمٍ قَالَ رَبُّكَ كُفْتُ بِرُودِ كَارِثَا
 أَذَا أَهْلُ أَنْ أَنْفِي مِنْ سِرِّهِمْ وَأَنْفِي مِنْ سِرِّهِمْ وَتَرْسِيدُهُ شُودُ مِنْ عَذَابِ مَنْ تَنْزِلُ أَنْفَالِي فَأَنَا أَهْلُ
 أَنْ أَنْفَرُهُ بِسِ كَيْفَةِ تَقْوَى كُنْتُ وَتَرْسِيدُهُ مِنْ سِرِّهِمْ وَأَنْفِي مِنْ سِرِّهِمْ وَتَرْسِيدُهُ شُودُ مِنْ عَذَابِ مَنْ تَنْزِلُ أَنْفَالِي فَأَنَا أَهْلُ
 وَعَنْ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ قَدْ كُنَّا لِنَعْدِلُ رَسُولَ اللَّهِ كُفْتُ عَنْ تَحْقِيقِ بُدْوِيمٍ مَا كُنِيَ شُرُودِي مِنْ غَيْرِ خَدَارِ صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فِي الْمَجْلِسِ وَرَيْكَ مَجْلِسٍ كَبَامِي شَتَّ يَقُولُ مَكُفْتُ رَبِّ غَفِرَ لِي وَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّقَابُ الْعَفْوُ
 مِائَةً مَرَّةً صَدَّارُ وَاهِ أَحَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ بِلَالِ بْنِ يَسَارٍ بَفَتْ تَحْمَانِيهِ
 وَخَفِيفٌ مَهْدِيٌّ زَيْدٌ مَوْحِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنِ صِفَتِ زَيْدٍ سِتٍّ وَابْنِ خَيْرِ زَيْدٍ بِنِ عَارِثٍ سِتٍّ
 دَوِي زَيْدٍ بِنِ مَوْلَى سِتٍّ بَفَتْ مَوْحِدٌ وَكُونُ وَادِ مَقْصُورٌ بِنِ لُوبِيٍّ بُوْدِ صَحَابِيٍّ سِتٍّ وَابْنِ بِلَالٍ وَبِدْرُشٍ بِنِ رَازِ بِنِ
 بِلَالٍ رَوَايَتٌ مَكِينَةٌ مِنْ بِلَالٍ حَدَّثَنِي أَبِي حَدِيثُ كَرْدِ مَرِيدٍ مِنْ كَرِيْبٍ سِتٍّ مِنْ زَيْدٍ سِتٍّ
 سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ كَرْدِي شَنِيبَةَ بِنِ خَدَارِ صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَكُفْتُ مَنْ قَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ كُنِيَ الْقَتِيمُ مَوْحِيٌّ إِلَى تَابِ إِلَيْهِ غَفِرَ لَهُ كَرْدِي بِنِ اسْتَغْفَارِ امْرِئِيهِ شُودُ مَوْحِيٍّ وَأَنْ كَانَ قَدْ فَرَسَ مِنْ الْوَحْفِ
 أَوْ كَرْدِي نَحْتُهُ بِنِ كَافِرَانِ كَرْدِي كَرْدِي سِتٍّ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَكُنِيَ عِنْدَ أَبِي دَاوُدَ هَلَالُ بِنِ يَسَارٍ
 وَدَرَقَامُوسٌ نَزَلُ بِلَالِ بْنِ يَسَارٍ كُفْتُ وَشُودُ بِلَالِ بْنِ يَسَارٍ وَدَرَقَامُوسٌ كُفْتُ بِنِ جَامِعِ الْأَصُولِ وَكَاشَفٌ غَيْرُ مَجْلِسٍ
 وَكَأَنَّ التِّرْمِذِيَّ هَذَا حَدِيثٌ عَنْ عَرَبٍ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُزَوِّجُ الدَّرَجَةَ لِلْعَدْلِ الصَّالِحِ فِي الْجَنَّةِ بِرِسْتِي كَرْدِي تَعَالَى هَرَامِيهِ بِنِ مَكِينَةٍ وَانْدِ
 بِأَيِّ مَرَبَّةٍ صَالِحٍ رَاوِدِ بَشْتٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ بِسِ مَكِينَةٍ بِنِ بِنِ صَالِحٍ أَمِيٍّ بِرُودِ وَكَارِثٍ مِنْ أَرْجَا سِتٍّ
 مَرَايِنِ وَرَجَبٍ فَيَقُولُ يَا سَتَغْفَارُ وَرَدَاكَ وَلَكَ بِسِ مَكِينَةٍ بِرُودِ وَكَارِثٍ تَعَالَى
 ابْنِ وَرَجَبٍ بِسِ اسْتَغْفَارُ فَرَزَنْدِ تَسْتِ مَرْتَرَاوَيْنِ كِيٍّ مِنْ بِنِ نَافِعٍ نَافِعٍ وَاعْظَمُ
 فَوَائِدُ أَنْ سِتٍّ وَبِكِيٍّ مِنْ زَانِ سِتٍّ خَيْرِ سِتٍّ كَرْدِي لَاقِقٌ شُودُ مَوْحِيٍّ مِنْ رَاوِدِ عَمَلِ
 وَحَسَنَاتٍ وَهِيَ بَعْدُ مِنْ مَوْتٍ وَهِيَ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ
 ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآصْحَابِهِ
 وَسَلَّمَ مَا الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ لَا كَالْخَرِيقِ النَّتَقُوتِ نَيْتِ مَرْدَةٍ وَرُودِ مَرَاتِدِ كَيْفِ آبِ مِنْ سِرِّهِ
 كَرْدِي شَتَّ وَفَرِيَادِ مَكِينَةٍ كَرْدِي دَسْتِ وَهِيَ كِيرٌ وَتَنْظَرُ دَعْوَةً فَكَلِمَتُهُ مِنْ آبِ
 أَوْ أَمْرٍ بِشَمِ مِيدَارُ دَعْوَةٍ رَاكِبٍ سِدِّ أَوْرَاوِيٍّ بِرِيَادِ مَادُورُ أَخِيَابِ رَاوِدِ أَوْ صَدِيقِ يَادِوَسْتِي

فَإِذَا الْحَقُّهُ كَانَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا بِسِوَى مَا يَرِيدُ سِتْرًا دُعَايَ بِمَنْدُاقِ
 بسوی و می دوست داشته شده تر از دنیا و چیزی که دوست از متلع و نیلوت الله لیک دخل علی
 اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال و بدستیکه خدا می تعالی بر ائمه می آورد بر
 مرد ما از دعا اهل زمین مانند کوه ما یعنی از ثواب و ان هدیه الاحیاء الی الاموات الاستغفار
 لهم و بدستی که تحفه زندگان بسوی مرد ما طلب امرش کردن است مریشان را رواه البیهقی
 فی شعب الایمان **وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسَيْرٍ** بضم موحده و سکون مهله صحابی است پدر
 و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت ایشان آمده و طعام بایشان خورده و
 ایشان را دعا بخیر کرده نزول کرده شام وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلى الله تعالى
 علیه وسلم لموتی لمن وجد فی صحیفته استغفاراً کثیراً خوشی و خوبی باد مرسی را که است
 در صحیفه خود استغفار بسیار مقصود و استغفار و بشارة اهل استغفار است رواه ابن ماجه
 و روی الشافعی فی عمل یقیم و لیکه **وَعَنْ الشَّارِحِ** الله تعالى عنها ان النبي صلى
 الله تعالى علیه وسلم کان یقول روایت است از عایشه رضی الله عنها که آنحضرت بود که میگفت
 و میخواند این دعا اللهم اجعل فی من الذین اذا احسنوا استبشروا و اذا اساءوا
 استغفروا و احدا و ندا بگردان در از ان کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت
 شکر و توفیق الهی و رویت فضل و رحمت می و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت
 تقصیر و استغفار شدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته اند که نشان زنده دلی امنیت که چون عمل نیک
 بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجه و البیهقی فی
 الدعوات الکبیر **وَعَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ** بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار
 تابعین کوفه و ثقات ایشان است امام احمد از حال وی پرسیدند گفت وی از نهانیت که از
 حال وی توان گفت یعنی حال وی بیرون از حیطه بیان است قال گفت حارث حدیثاً
 عبد الله بن مسعود حدیثین حدیث کرد این مسعود ما را دو حدیث احدهما عن رسول
 الله صلى الله تعالى علیه وسلم یکی ازین حدیث از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و الآخر
 عن نفسه و حدیث دیگر از خودش و حدیثی که خود است اینست که قال ان المؤمن یرى
 ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدستیکه مومن می بیند و می بیند دارد
 گناهان خود را خواه کبیره باشد خواه صغیره مانند کوه ما و می بیند خود را گویا دی نشسته است زیر کوه

حکایت آن بزرگوار که میفرمودی ترسد که بفرستد بروی اوجیهت خایت خوف و استقامت وی گناه را و آن
 الفاجری میزد و توبه کند بآب عکس آنکه ویدرستی که فاسق که مبالغات ندارد و بدنب می بیند
 گناهان خود را مانند گیس که گذشت بر بینی وی فقال یه هکذا پس اشارت کرد بان گیس اینچنین
 می بیند یعنی اشارت کرده بدست خود و قد تفرغ من برانداز از بینی خود یا از خود بی آنکه ترسد از گناه
 و وقوع در بزرگ مجزای آن و آن حدیثی که از حضرت حدیث کرده است ثم قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله یقول یستغفر ابن مسعود که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله می گفت
 الله افرح بنو عبده المؤمنین بر آئینه خدای تعالی خوش و شادان شوند و ترست توبه بنده
 خود که مومن است من رجل نزل فی ارض وویة از روی که فرو آمده در زمین بیابان مهلکه
 که بجای پلاک است بخت میم و لام و کسره لام نیز آمده و نه بلکه بضم میم و کسره لام نیز روایت است
 بعضی پلاک کننده و دو یسبع دال و کسره او مشدود و تشدید یا بعضی بیابان و زمین غالی که دوری
 گیاه نروید و داوید زیادت الف نیز روایت است و اصل باشد یعنی بیابان است ارض را بوی
 نسبت کرده اند و الف نسبت زیاده میکنند چنانکه در نسبت بطنی طائی میگویند و معذر اهل بیابان
 مرشتر سوار می او بود علیها طعامه و شرابه بران راحه خوراک و آب وی بود که با خود برداشته
 بود فوق صنع راسه پس نهاد آنرا در سر خود یعنی بر زمین فنام تومعه گیس خواب کرد خواب کرد
 فاستیقظ و قد ذهب راحته پس بیدار شد آنرا و حال آنکه به تحقیق رفته و گریخته بود
 راحه وی فطلبها پس جست راحه خود را حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش
 تا آنکه و فلک سخت شد بروی گرمی تشنگی او ما شاء الله یا سخت شد بلا و سخت و دیگر که خفته
 بودند قال ارجع الی مکان الذی کنت فیه فانما کنت آنرا و باز برگردم بجای که بودم در آن
 پس خواب کردم حتی الموت تا آنکه بمرم فوق صنع راسه علی ساعده حتی یقوت پس نهاد سر خود
 بر بازوی خود چنانکه عادت است تا بمر و فاستیقظ فاذا راحته عند یس بیدار شد پس ناگاه
 شد او حاضر است نزد او و علیها زاد و شرابه و بر دست طعام توشه او آب او فالتفت
 امشداً فرحاً یقوت به العبد المؤمن هذا یروا حلیته و زاده پس خدا سخت ترست
 از روی خوشی و شادمانی ازین مرد که فروش شد و شادمان شد یا فتن راحه خود و توشه خود
 که گریخته بود و گم شده بود همچنین بنده گناه کار گریزنده است از مولی تعالی و توبه باز یافتن
 دوست مدوی مسلم الف فاع الی رسول الله صلی الله علیه و آله فحسب

روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین حدیث که مرفوع است بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که در وی قصه گر نخلین را حدیث است و باز یافتن او و بس و حدیث موقوف بر این مسعود که دیدن همین
گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل دباب روایت کرد و ردی البخاری التوفیق علی ابن مسعود
و ایضا روایت کرد بخاری حدیث موقوف را و عن یحیی بن رضى الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله يحب العبد المؤمن المغيث الموقوت بدستی که خدای تعالی دوست
میدارد بنده مسلمان مبتلا و مستحق بمعاصی را که توبه می کند و رجوع می آورد بجناب رحمت و مغفرت حق و محنت از جهنم
توبه است نه معصیت و به همین جهت بعضی تفصیل داده اند تا باینکه لذت شهوة و معاصی میشد خود را
از ان کشیده است بخلاف آنکه از اول نبشاة عفت و صلاح پیدا شده و عن یحیی بن رضى الله عنه قال
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا أَحَبُّ إِلَيَّ الدُّنْيَا هَذِهِ الْآيَةُ ثَوْبَانِ كَمَا تَوَلَّى نَحْرَهُ
بود در سفر و ضرر لازم درگاه بود گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت دوست ندارم که مرا تمام متاع دنیا باشد
و در بدل این آیت که ثارت مغفرت تمامه گناهان میدهد یا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله الآية ای بندگان من آنرا که اسراف کردید بر نفسهای خود را امید شوید از بخشش
خدا تا آخر آیه که ان الله يغفر الذنوب جميعا ان الله هو الغفور الرحيم بدستی که خدایا مزد گناهان را بگلی آنرا
بدستی که او آمرزنده گناهان هرمان بر بندگان است فقال رجل پس گفت مردی و پرسید فمن أشرك پس
کسی که شرک آورد و کفر و زید چه حال دارد او را هم می آمرزد و گفت النبى پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ثم قال پس گفت الا ومن أشرك آگاه باشید و بشنوید می آمرزد کسی که شرک آورده نیز لیکن توبه
و جز شرک بی توبه هم آمرزد و اگر خواهد بهذا الذنب ثلث حرّات را گرفت آنحضرت این کلمه و عن
ابن ذریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى يغفر لعبدا
بدستی که خدای تعالی بر آنند می آمرزد و مرند خود را مالم یقع الخجائب مادام که واقع نشود پرده
میان او و رحمت حق قالوا انفسد محابه یا رسول الله وما الخجائب و بیت پرده قال ان تخون
النفس و هي مشرکة گفت آنحضرت که پرده نیست که بمر و نفس و حال آنکه وی شرک آورده است و
الاحادیث الثلاثة أحمد روایت کرده است این سه حدیث را امام احمد و ردی البیهقی لا خیر فی
کتاب البعث والنشور و روایت کرد بهیچ حدیث اخیرا که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور که
امام کتاب است و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و لم یبرأ ابی ذر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
من لقي الله تعالى لا یعمل به شیئا فی الدنیا کسی پیش از خدای تعالی را در آخرت در حالیکه بر نیکیها و نیکیها

میگرداند بوی تعالی چیزی را در دنیا نماند که آن علیه مثل جبال ذنوب پست باشد بروی مانند کوههای گنجان
 غفر الله له می مروی است تعالی را یعنی اگر میخواهد رواه الله تعالی فی کتاب البعث والنشور و عن عبد الله
 بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له و توبه
 از گناه آن مانند کسی است که نیت گناه را و چنانستی گوید که گناه کرده است آن گناه را در ناسیدن زبان گناه
 و گفته اند که این از باب الحاق ناقص کمال است و الله اعلم رواه ابن ماجه و الترمذی فی شعبه الايمان
 وقال تفرقه الله بيني وهو مجهول و گفت بهی منفرد است باین حدیث نهانی و نهانی مجهول است و فی
 شرح الشیخ دوی عنه موقوف و در شرح سند روایت کرده است از ابن مسعود بطریق متوفی قال گفت ابن مسعود
 والتائب توبه یسبان شدن از گناه آن توبه است و غم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندیم داخل ساخته اند
 و التائب من الذنب کمن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیت گناه را و این مجموع بشارت
 خوش اشارات و جمیع مبشرات و کلمات که بسبب نظم بیان کشیده آمد و در سلسله نظام بیان تنظیم
 یافت در حق کسی موقع و مناسب و در باب شخصی ملایم و پرآر ب است که نفس ایمان و ذات
 اسلام را در حال و این اوجمال دخل و احتمال امکان باشد و در اصل ایمان و وجود اسلام او شکی
 و شبهتی نباشد تفسیر این اجمال و تفصیل این سخن اختصار شتمال آنکه مجرم از جانب مذمب مجوز بر می
 و آثم از نحو مشرب معلل نمیشود و ظالمی از روی اعتقاد مستحق معاصی باغی از سوء عقیده محقر کبار نگردد
 که استحلال و استخفاف بر آثم حضرت رب سراپا که آثم حل غزه کفر است و بی ایمانی و تجویز و تحقیر آثام
 جناب معلی و منعم غر حلا که کفر است و نامسلانی و آنکه باغواشی شیطان باندلت و پرهوان ایتان عین
 در نظر شین چیزی نیست و آنکه کسی که باغواشی عیس را با حسن از تکاب گناه سر بسزبان در
 پیشش بقدر پیشیزی فی در حق حال آن ناحق این همیشه ارات بر حق موافق نخواهد شد و بطلان خواهد
 گشت چرا که آنچنان که آن بطل و ضلال مقدار حرکات حضرت ذوالجلال صلب خطبه در نظر می آید
 همچنین جناب آفریدگار و مقیم دهد و ارحم غفرانه قدر ندلت صدر را در المخطوط قدس خطوط کبریا خود
 فرموده آن گناه کار کفر شعار را از پیشگاه مغفرت نشان خود اعزاز بخشش و غفران عطا و بد
 نه خواهد فرمود نفوذ باسد تعالی من غضب الله تعالی که در حدیث هدایت غلیث آمده است
 التائب من الذنب کمن لا ذنب له و المستغفر من الذنب و مقیم علیه
 کما تستهذو بریه رواه ابن عساکر عن ابن عباس رضي الله عنهما معنی اینست که فرمود
 حضرت رسول با هزاران درود و مود و صلی الله علیه و آله وسلم که توبه کننده از گناه بماند است

که گویان که کرده است و ملک بخشش کننده بحضرت قدس جناب امرزنده در حالیکه مقیم باشند بر حصیان
 بمثل آنست که استهزا و سخریه میکند بپیر و درگاه تقدس تعالی خویش بخود باشد تعالی من اله افضل
 القبیح و عمل الفبیح در دل هوس گناه برب توبه بزرین توبه نادرست یارب توبه بزر می میخورم
 شبی و شبی توبه میکنم بزر این توبه توبه نیست ازین توبه میکنم بزر روایت کرده است این حدیث را محدث خوش
 حضرت ابن عمر علیه الرحمة از حضرت اکرم اساس و افضل قیاس حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
 حقیقت توبه و استغفار و معنی انابت و اعتذار همین است و بس که انسان غلطی و آدمی بسیان
 اختلاطی بهدایت حضرت مادی الوهیت انضباطی جل ضبط از کرده عذاب آماده خویش نداشت
 و پشیمانی گرد آورده شرساری و گمراهی از خوف و خشیت جناب پیر و درگاری بهر حکم
 پیش گیرد و توبه بر خیره خود نماید که در حدیث دین مغیث وارد گردیده الندم توبه رواه اخذ
 و التاجاری فی التاریخ و ابن ماجة و الحاکم عن ابن مسعود و الحاکم و البیهقی فی
 شعب الایمان عن انس معنی انیت که نداشت و پشیمانی از معصیت سراپا سلب خسارین
 توبه است یعنی هر عاصی که از کرده زیان آورده خود پشیمان شد و نادام گردید در حقیقت مقام
 توبه و مرتبت انابت در پیشگاه حضرت غفور و مغفرت حاصل نمود روایت کرده است این حدیث
 نیز بهد انجور رضی الله تعالی عنهما حضرت امام احمد علیه الرحمة و حضرت سراپا انواری امام بخاری علیه الرحمة
 و تاریخ خود و ابن ماجة علیه الرحمة و راوی سیر بر باقی و روح معالم امام حاکم در سندرک خود از
 صحابی سراپا سعادت مورد و سر اسر عاقبت محمود حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله تعالی عنه
 و نیز روایت کرده است عالم از خطیات عاصم امام حاکم در سندرک خود و محدث سراپا تحقیقی امام بیهقی
 علیه الرحمة در کتاب خود که مسی لشعب الایمان است از صحابی سر اسر قدس و سر الشیخ حضرت
 ابن رضی الله تعالی عنه و مضمون این توبه و پوزشش و مفهوم عرض آموزشش و استعداده نوازشش
 همین است فقط که عاصی کثافت اختصاصی و مجرم باجاست معاصی از سویدای قلب و تودل
 عزم بالجزم مقرر سازد که انشاء الله تعالی العزیز من بعد بر سر کار آن معصیت ناچیز و سر اسر عذاب
 آمیز و سر اسر عقوبت انگیز زود و آن حصیان موجب سران باعث زبان را از گنوں خاطر
 و کینه ضمیمه مبعوض و ناپسندیده و متروک و ناستوده قرار دهد که در حدیث مستفیث مبرهان
 جور و شوق خبث تا دیش شرف صدور و در کرم و رودیافته است التوبة التصوح الشد مر
 عذبه الذنب بین یومین فاستغفر الله ثم لا تعود الیه ابدا رواه ابن ابی حاتم

وَابْنُ مَرْكُوبٍ عَنْ أَبِي مَعْنَى أَيْتُ كَتُوبُهُ خَالِصُ النَّسْتِ كَيْشِيَانِي مَاسِلُ آيَةِ فَاطِمِي وَعَاصِمِي رَا اَزْ خُطَا
وَمَعْصِيَتِ وَأَنْ هَكَامُ كَهْ افراط در گناه از تو سرزند یعنی مصدر عصیان و منظر گناه بر طغیان گردی پس
بر روی حضرت ملک مغفرت پناه هر ملک توبه و استغفار نمانی و آمرزشش از گناه بخوابی و من بعد بر سر
گناه سراپا تپاه کاهی نروی و بسوی آن کار زشتی مکن توبه خاطر گاهی کنی و آیت کرده است اینجهیث را
عالم نریکی و منزله از ماتم امام ابن ابی حاتم از حضرت ابی ریحی الله تعالی عنه حکایت حضرت سلطان
تقادر و شاد و دوامتان بر مخلوق صغیر و کبیر بفضل عالی و لطف متعالی خود به بنده پسندیده و عبد بر گرد
خویش یعنی حضرت امیر المومنین و امام اسلمین فضل سالکین دین و اکمل بهجین یقین جناب در صف اسخیا
اجود سپید احمد مجاهد غازی شیخنا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان بآن اندازه تاثیر بدایت طریق و بآن قدر
پیر آوازه اثر از لولت سبیل انیق مبدول و مشمول فرموده بود که فراوان قساوت قلبان و بی پایان افسقان
و افجران باستماع دو کلمه ارشاد و باستقادی که وساعت از مجلس و صحبت آن شیخ پر شاد بهدایت و عتبات
حضرت خالق مبد و معاد غلب شان و بهر بر مانه نایب صادق و مستغفر صدق و اثنی می شدند و یک یک
و دفعه حال زشتی اتصال و قساوت بالمال آنها منقلب و تنویر شده هر سبب سعادت اشتهال و سراسر معینیت
آمال می شدند قرار بر دزدن آن دو سبیل رعنا و خراب کرد مرا آن دو در کس کحول و دل از جوار
مهر تو صیقله دارد و چه بود زنگ حوادث بر آئینه مصقول و بعضی از خساق و نبدی از خنجر
شقاوت آثار و قساوت اتفاق که بسبب حسنت طینت و به باعث ریس فطرت بالطبع و الاصل از صلاح
و تقوی چون گس و خفاش از ترا بهت و صفای نور خود شنید روشنی اگر گریزان بودند و از بهر یابی
سعادات عظمی هر گران آوازه تاثیر بهدایت و در منزله اثر ارادت شنیده اقرار با و اولاد و عتبات و جفا
خود را باین تقریر شقاوت گزیر از فیض یابی صحبت آن شیخ عالی نهیت منع می نمودند که ایشان یعنی حضرت
شیخنا و مرشدنا العباد با الله تعالی من اعتقاد هم و قولهم شغل سحر و لکیر و یا عمل تخیر دارند زندهایشان
نروی و در محفل ایشان حاضر نشوی که ترا بخواهند کشید و ترا از کار و بار تو جدا خواهند گردانید
گر نه بیند بروز ششم چه چیزه آفتاب را چه گناه و گروه فوق شکوه زنان فواحش که فاسقانه
تیره روز و انبوه مجور خیره مختشان خبث معالیش کس فاجر اند نجاست اند و زو حیات افروز بسیاری
ازین هر دو طائفه کثیفه و بشمار می ازین هر دو فیه نجس بهدایت قایده تقدیر حضرت الهی و جناب نامتناهی
جل اسم و ذکره از ارشاد اندر آن شیخ سراپا شاد و فرو بزن تا شب از ذنوب و مستغفر از معاصی
سراپا گردیدند و همچنین فراوان شاربان خمر و بی پایان قماران قماربستان و اوراق بخر و نگاه

برین آئین بی پایان آنان و بجهان انواع معاصی زبونی زمر و اصناف جرائم و افرونی امر صلاحیت کار و تقوی شعار کردیند
 و بهدایت مادی حقیقی علم هدایت از پند و موعظت آن شیخ سراپا فرخی و هیئت علایق فوج و منوق یکسر
 بروابط تقوی و ضوابط وزع سرسبز مربوط و مضبوط گردیدند الحمد لله تعالی علی ذلک قطعه یک نور غایت
 ره هدایت یافت x یکی بود ای خدایان باند سرگردان x یکی بوسه دپورفت سوی سقر یکی زیر دی
 حق گرفت ملک جهان x قائم و شاه ذوالسلطان و حاکم صاحب فرمان را باید که دو آوازه و آواز مستدام و همواره
 از معاصی بر تقوی و از جرائم از سر بپسند سراپا نکوسی نهایت و سر اسر بجنب و کیسو شود و نهایت و سر بپسند
 و کناره جو بود و بلا وصف این همه ماجرا و با وجود حقایق ماضی عادت پر بهادرت استغفار و انابت و خلعت
 میمنت و صلت اعتذار و توبه را بدکاه حضرت سلطنت بخش حل و علی و به پیشگاه جناب حکومت ده تبارک
 و تعالی غلب شانه و بهر برانه عمل دائمی و شغل دائمی خود سازد و تیره و پر خیره خویش نماید که چنانکه حضرت یزدان
 بیجان متعال سلطان و خاقان را از سائر ناس و آنچه که جناب سبحان با جلال آقا آن و صاحب فرمان را از کل
 اشخاص جنود و رعایای اطاعت و از عیان استیناس رتبه افزونی و مرتبه رفعت از حد بیرونی می بخشید
 و از رانی و عظام میفرماید همچین شاه حکومت و نگاه رانید باید و برین آئین ملک فرمان انبیا را نیز شاید که بعونه
 و حواله حضرت ذوالعفو و المغفرة غلب سبحان و بهر برانه در اقامت تقوی و استقامت وزع از دیگران و کل
 امتیاز از دیاد و فرق افزونی مواد داشته باشد و تخم شوق این شعار پر خیر و خوبی را در مزرعه خاطر و ضمیر خویش
 کاشته و بجهت وزر او امر و بار و آداب و اعمال تحصیل و ترغیب همین شیوه ستوده و تیره فرخی و فرزند کی
 نموده باشد و تاکید مزید برای اختیار و اشیار آن بعمل آورده عرض مناجات بدرگاه حضرت مجیب
 الدعوات جهت عفو و اغماض از خطیات اللهم یا سائر عیوب و یا خدای غافر ذنوب و یا آله کاشف
 کروب و برکت فاضله و غایت شامه و مغفرت بالغه خویش گناه من دلریش بیا مرز و پنجشای و تابزش عالی عالم
 و بخشش متعالی تمام خود از مصیبت من درویش اغماض و عفو بفرمای و بصدره غلظت کبریا و بکرمت جنتی
 و رسول لبیب اکبر که از خود علیه الصلوة و السلام معاصی عاصیان عصیان اندیش و جرائم سراپا بیاورم و مجرمان و
 بزه کاران جرم کشش قرین عفو بخشش بنا و بگردان و قران مغفرت و آمرزش لب زد و در گردان
 ما یم پرگناه تو دریای رحمتی x جای فضل نیست چه باشد گناه ما x بفر از کرم و لطف غفران عطف تو
 پناه ما وای مامشتی خاک عجزنا که کجاست و بجز از فضل و عطیت عفو طوبیت تو ملاذ و ملجأ ما مسکینان خاک
 و ناپاک و از عبادت پاک و از مصیبت بیباک کدام جبار نماید سحر نه اریم غیر از تو فریاد
 توئی عاصیان را خطا بخش و بس x و به فضل کار بفرمای و بزرگوار بپای ما را عفو غماهی و بکرم

و خطبت اقصای و گنه گاریها را از آفرینش فراموشی شوهر من گویم که طاعت من بند بر بد قلم غفور گنایم کش

و صیبت شیر دهنم در لای بی نکاح ماننی به اثاث و شیه موصی فانی و کل قاصی و ادانی

از آنجا که بگفت حکیمت یم جل تعظیم مناکت مخزن حکمت و نزا و جبت معدن نفسم
 لیسند انکاح شنی از لغات حضرت نزا و ارثناست جل قند سه و چونکه تزویج موجب
 بقای نسل بنی آدم است و تزویج بسبب عباد حضرت ذوق قدم بنابران عروسی دو
 از انعامات جناب قیومی است نکاح ثانی از جوار شریعت شرافت
 نشانی است و منکر آن مفضوب بارگاه قهرمانی نعوذ بالله تعالی من غضبه
 و جهمی و دیم از امور مجوز شرع کرامت تو امانی است و منکرش نیرانی
 نعوذ بالله الا علی من التار در دین با انوار نکر از نکاح راعی نیست بنابر علی
 غفور از ان در دولت عذاب دوزخ محصور است و در شرع مطهر مناکت
 مکر راعی بی نیای پس منانک دارنق از ان روز تشنور در رسوای
 موقور مقهور مردان صالح از سزا که چت شوهر کرد و بزیی گرفت زمان
 صالح بعد عروس مرد متعهد و مرد سزا به شوی پی پذیرفت عار نکاح
 بیوه از شیم کفار هند و شقاوت شیوه است و ترک این ننگ و عار
 سر بر شرف پیش بشرم و انکار ازین خجسته کار و فرخ کردار شعار
 اخوان الشیاطین است و ترک این عار در ثواب براتب بهت از
 انفاق خزان سلاطین آفرع عبادت پر کرامت هذا قانع شجه
 توالد آدم است و منکر این طاعت با کرمات مع بنیان تناسل
 انان شرافت مدم اگر ذکر و انشای به جفته نگرانی طمطراق
 رونق انفس و آفاق به یل رونق رسید حضرت قدر آن بر فضل
 مناکت آمرست و وحیدیت نفاست بقتدران فضائل نزا و جبت
 صادر آیت و ناکت کحو ا پس نکاح کنید طاب
 که در آنچه خوش آید شما را من التار و انان مشنی
 دو گانه و شلث و سه گانه و چهار گانه ناکت مختار است از اهدا و مذکور که خواهر خواهر

فان حقاكم ليس اكثر من سبيادانيد الا تعدلوا انكم عدل تونيد ورزيد سبان اين زمان فوا احداكم ليس
 اختياركم يكد زن را او ما ملكك يا سبيد بغيره انخير را که مالک آن است اما انکم دستهای شما مني شمار بملکيت
 در ان تصرف است ذلک کبر اختيار واحد يا سترحي اعلى تزويد است الا تعدلوا باکله ميل نمانيد و انحراف نورزيد
 يا جوز کسب و حديث ثنا لحو انکثر و افاني ابا يحيى بکم الامم يوم القيمة مرکه عبد الزراق
 في النجاشع عن سعید بن ابی هلال مرکه معنى انيت که حضرت پیغمبر صلی الله عليه وسلم الطف
 و اکثر است و میفرمایند که در میان زن و مرد نکاح کنید که من بروز قیامت باعث کثرت شما بر جمیع آنها
 فخر و مباحات خواهم فرمود چرا که بقدر کثرت است فضیلت نبی ثابت است و پیدا است که در ارتکاب عبادت محبوب
 فضل نبی اجر و ثواب استی متحقق است روایت کرد این حدیث را عالم فضائل و فائق عبد الزراق علیه الرحمه در مصلح
 خود از تابعی صداقت حضال و دوستی میثال حضرت سعید بن ابی هلال رضی الله تعالی عنه بطریق ارباب
 الطوصی ترا که حسن و ملاحت غذای یکتا داد و چه حاجت به عشاق پای بند و داد و دیکه چونکه
 ره و رسم دلبان جهان چو نمود حضرت خلاق و صاحب یکا داد که شورش و ملاحت ز فوط عشاق است
 بدین رسید بود کار دلبان بریاد و بدین مثل چه خوش آید بیان اجر و ثواب و بدین که هست اجر
 نبی قدر امت متقاد و بنا برین زوجات و اما مرا باید که بعد فناء من بی بقایا مرد صالح مناکحت نمایند
 و بنات و اخوات مرا نیز می باید که بعد از فوت شوهر بامر تقوی سیر ثواب نکاح ثانی حاصل کنند و تنگ
 و عار این کار سعادت آثار را که موجب عذاب نارسد بکنار نهند و از مناکحت مبتدعان مثل روافض
 و خوارج و غیره باند زبان و فاسقان و تارک الصلوة و مرتکب سائر کبایر احتراز کلی نمایند و رجال و رثه
 من صدق مقال لا محاله سارا ازین خسته افعال که میمنت حضال نه از سنت سینه حضرت خیر البریه
 علیه الصلوة و السلام و سنن برکات مشحون ثلاثه خیر قرون ثابت است و انکار این نیکو کار بسبب
 اختلاف و مشاهد راه رسم کفار نمود در مسلمین شایع گشته زینهار منع نکنند و معاملات تعظیم و مولف
 ناکین و ناکحات با شریعت در هنگام لاحق موافق ایام سابق مرعی و مسلوک دارند نشود که بوسه شیطان
 فعل و قاعل نکاح ثانی ذیل و مبغوض دانسته و غضب و عذاب نار حضرت کردگار جلب عظمت گرفته اند
 بنور بامد تعالی من اغواشی الشیطان و احراق النیران و بدعت افراط مهر مناکحت که مقدار الهیت
 اظهار حضرت سید ابرار علیه الصلوة و السلام که اشرف و اعز بنی آدم بودند حرام حبیبه رضی الله تعالی
 عنها و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها چهار صد مثقال اکثر از دوازده اوقیه و نشی که پانصد و دهم است
 خود و عوام کا الانعام انرا صد هزاران میرسانند اوقیه بغم مزه و سکون و او و تشهید یا تحانیه

مقدار اجراء و ثواب های کاینکه کار میکنند آن سنت بی آنکه کم کرده شود از اجرائی این کار کنند گاهن پیروی بویست
 کرده است این حدیث را عالم جنتی حضرت ترمذی در روایت کرده است این حدیث را عاقل با شرف شریف
 جناب ابن ماجه از کثیر بن عبد الله بن عمرو که کثیر روایت میکند از پدر خود که عبد الله بن عمرو است و عبد الله بن
 عمرو روایت میکند از عبد کثیر پدر خود که عمرو بن عوف نقلی است یعنی روایت ترمذی از بلال بن عباد است
 و روایت ابن ماجه از عمرو بن عوف قانع از آنجا که عادت با قول است عقلاست که این عادت است سعید
 سعادت و از ضاعل شقی شقیان نفرت کسب میکنند بدین ضابطه اگر اهل سوز گاه سخن درست موصی
 نادرست را راست دانسته بران عامل و شاغل شوند انشاء الله تعالی در دنیا و عقبی سعادت حاصل نمایند
 مرد باید که گیر دانه گوش x و رنشت است پذیرد دیوار x و چون که شیوه ستوده از کیا است که بزرگی
 از کارهای با سترگی حاصل میکنند باین آیین اگر جهانیان سخن خاک ری فن من صدق روشن عالی پنداشته
 بآن کار بند شوند بلا شک بفضله تعالی از نیکه حیای سنت سازند و در دوسر اکرامات یا بندگی نصیحت کنند
 بشنود بهانه گیر که هر چه نا صح مشق بگوید پذیر حکایت احیای سنت پیشوای شریعت و
 مقتدای طریقت و محقق حقیقت و عارف معرفت مجاهد و در جناب سید احمد شیخنا و مرشدنا علیه
 الرحمة والرضوان بغایت حضرت سبحان شبی بخوابی مشغول شدند ابیات مگر خواب را بهیده نشمیری
 یکجمله بهر دانش زیغمیری x بوته که شاه جهان بیندش x روان درخشنده بگزیندش
 ستاره زنده را می با چرخ و ماه x سخنها پرکنده گردد براه x روانهای روشن بپند خواب
 بود بود نه چو آتش در آب مصراع چنان دید روشن روانش خواب x که بسیار مردم
 بنا بر برداشتن ستاره ثقیله هنرم سماعی اندومی توانند و آنجا زود به مقدس حضرت حمید محمد اسحق برادر
 کلان جناب مرشد النفس و آفاق که بیوه بودند حاضر اند و حضرت پیشوای شریعت بخوشامد تمام و چاک
 تمام بآن منظره طهارت کام میفرمایند که ما هر دو این بار گران برداشته بخانه بریم و بزوریم آن منوره
 بسبب ثقل ستاره در اول ابا و انکار می نمایند و آخر چون الحاح جناب شیخ با صلح از حد درگذشت
 متفق شده برداشته بخانه بردند و چون در آن هنگام عشرت انجام عادت کن معارف تمام
 بود که گاه بعد نماز سعادت و شگانه اکثر مردمان رشیدان را بکلفه توجه صفا سوجهت نده بغایت
 حضرت منعم عمت رحمة ابواب انوار بران طالبان اسرار می کشدند در آن روز فیروز آفاق سعادت
 افروز معطل داشته بعالین اکمل فاضلین افضل اعنی مولانا عبد الحمی حمید و مولانا محمد سمیع حمید
 علیهما الرحمة للموصی دو آن کوکب اوج عقل و کمال x دو آن نیر برج فضل و جلال x ارشد و مژده

کہ بغایت جناب خلافت تالی فیض شہی خوابے عجیبی مشہور گشتہ بیت یکی خواب
 دیدم بروشن روان بہ کزان چسان مردہ بیاد روان بہ امروز بدل فیض توجہ تعبیرش
 استغاضہ بایہ نمود و آن گوہر شاہوار محالی را بہ بیان معانی بایہ سود چون جناب عرفان
 آپ تقریر خواب فرمودند مضار کفلساعتی متامل شدہ مضمون این بیت نبی نامہ قدس
 شمامہ بعرض اقدس رسانیدند بیت کہ فرمودیہ از لطف تقریر خواب بہ ہم از لطف
 خود ساز تعبیر خواب بہ حضرت ارشاد نمودند کہ بعد بیداری بہ ہدایت حضرت باریہ
 بعینش پے بروم و تعبیرش دریافتہ کہ انشا اللہ تعالیٰ ازین مخدہ طیبہ متمتع خواہم
 رسید و از گلزار حلالش از ارسادات خواہم چید و سبیش برادران دینی و یاران یقینے
 خواہند شد تفصیلش آنکہ بانعام الہام حضرت منعام جل نعماتہ بتعبیرش ملہم شد کہ ہیزم
 آکہ طبع طعام است و طعام از اسباب حیات انسان و حیات انسان دو قسم است
 رویہ و نفسی و اکل و شرب کہ مویہ حیات نفسانی است مہلک زلیت روحانی است
 و خدمت دین حضرت الہی و شرایع جناب الوہیت پناہی عز قدسہ کہ مخد حیات روحی
 است و قاطع شہر زندگی نفسی نہاد دین واقعہ صادقہ اشارہ سدا پائشاہ است کہ از
 دست سعی من و آن عقیقہ زمن بعضی از خدمت دین حضرت ذوالمنن جل اقدانہ بطور
 خواہد رسید و آن کامیابے اینست کہ سلمانان ہندوستان خصوصاً شہر فاو شجبار
 چندی از مستحلات حضرت رحمن و بندگی از جواز شریعت حضرت شفیع انس و جان را با خوا
 شیطان بمشاہد رسوم شقاوت لزوم کافران ہندوان معیوب دانستہ مرکب آن را
 مطعون دانستہ و خلعت ضلالت سہر گردانند و بسبب عمار باطنی رو براہ نمی آرند و تقضا
 حماقت بہ نافع و مضار آن امور فوائد معمور پے بردہ گناہ ترک آفر کہ گران از کوہ است برابر
 کاہنی پندارند از جملہ آن حنڈلان ترک نکاح ثلث نے بیوگان است کہ بمنطوق
 لازم الوثوق آیہ کریمہ **وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ**
مِنْ عِبَادِكُمْ وَآمَاءِكُمْ أَنْ يَكُونُوا أَفْقَادًا يُغْنِيَهُمُ
اللَّهُ مِنْ عِبَادِكُمْ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا عَمِلُوا إِنَّ سِتْرَ اللَّهِ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عَالِمًا
 زمان بے شوہران را از شما یعنی مرد را کہ زن ندارد کہ خدا سازیم
 و زن را کہ بے شوہر است بہتد کہے در آرید دیگر نکاح کہنید بیکان

و شایسته گان را از بندگان خود و کنیز گان خود تخصیص سالکان بجست اهتنام است بشان ایشان و آنکه بسبب
تزوید و تزوج در پرده محنت مانند اگر باشند ایامی و صلوات بر ایشان و تنگستان غنی گردانند ایشان را
خدای تعالی از فضل خود و خدای تعالی فراخ بخشایش است و دانست باستحقاق فقر و جواز آن ثابت است
و حلت آن مثبت انشاء الله تعالی بجز و قوه آجری این امر خیر و احیای این صفت قدس سیر اول از وقت
خود و اهل بیت خود نموده است و صناعی حضرت رب العزت حاصل خواهم من بعد مقلدین و ستر شدین را
ماورباین کار فیض محصور خواهم ساخت و بدون ارتکاب این عبادت ثواب حساب تکلیف ده دیگری
نمی شوم تا در وعید کلام مجید اَتَا مَرَدُوکَ النَّاسِ بِالْاِیْمَةِ وَ تَنَسَّوْنَ اَنْفُسَکُمْ و اعل نشوم شیخ عالی
مقام پس از ختام این کلام داخل دو تخته تقوی احتشام گشته باحضار محذرات عفت آیات مخصوصه خویش
و ستورات تقوی سمات عتار و اقرار با کمال شرف بیعت شرف بودند امر و الا صاد فرمودند هر کس را
و اما در عانتما بجهل معارف مشاکل حاضر گشته از زمان اشراق تا زوال حاضر است عصمت وفاق را
بمواظظ انبیا پسند و مضایح اولیاد لبند سر بلند فرمودند بقدرت خالق ندت عمت به ایتیه تاثیر
محجی بر حاضران خدمت و سامعان مو عظمت طاری و ساری گردید که اکثری بیاده حلال بخودی
بیهوش و بعضی بشادمانی خوف حضرت نیز دایم با گریه و زاری هم آغوشش کشیده دل در
تقاسمی اوز بر مرفته رفته رفت * خون جگر چشم ترم رفته رفته رفت * از بسکه بوس
رفت توام ساخت پیچیده از شام تا بچین خبرم رفته رفته رفت و خلاصه تذکیر آن بود که شمار
ایمانی و طریقه مسلمانی فقط نه آنست که حرف بزبان اقرار ایمان و اسلام گوید و گوشت گاو خورد
و ختنه نماید و همچنین در جمیع مراسم اسلام شریک مومنان و سیم سلمان باشد و محض نشینی اهل
اسلام و طبعه گزینی با محمدیان نیکو انجام را دلیل کمال ایمان و اسلام سازد بلکه شیوه ایمان و اسلام
آنست که جمیع اوامر حضرت الهی جلت افعاله حتی فرج و لد حبیب خود مانند حضرت امام انبیا جناب
خلیل الرحمن علیه الصلوٰه و السلام سر بر خط انقیاد نهاده شادان و فرمان بعمل آرد و از سنهیات
حضرت الوهیت پناهی جل ملکه و ممنوعات شرعی بر مرتبه مجتنب و محترز باشد که اگر تصور آن
بخاطر مستور گردد و تا جهل روز از ان خیال جان سوز توبه و استغفار نماید از جمله مناهی حضرت
الهی جلشانه ترک نکاح ثانی زنا بیوه است خصوصاً بیوه جوان و ارتکاب این فعل ثواب
خلاف راه و رسم شرفا دلستن و آنرا عیب و زبون پنداشتن و مردناک را کینه و احمق تصورین
وزن نا کوه را زبیل و قبحه گفتن نزدیک حضرت خدای عز و علی اشنع شایع و اقمع قبایح است

بلکه این شتاعت بقهاکت کفر میرساند این گروه شقاوت پیرو زنده و در گور که چشم بصیرت کورند اگر
 نیک نگاه نمایند و بقدر و مامل و تفکر جاده اخلاص را به پیامند معلوم کنند که همین طعن و تشنیع این احمقان
 تشنیع بکجا میرسد و گویا پاک تحقیر برداشتن حال کدام پاکداسن مرگ و منیر می نشیند العباد باید تعالی منه
 ابیات الهی چند با ششم از ادب دور و سعادست باشد از من روز و شب دور و ادب را کوکب مسعود گردان
 و زانم عاقبت محمود گردان و زو جات مطهرات حضرت سرور کائنات علیه الصلوٰۃ و التسلیات که والدات مؤمنین
 و مومنات اند بخیر حضرت صدیقہ پارسا علیها من الرضوان اعلیٰ همیشه بودند و در زمره کامیاب اصحاب قرآن
 قیاب و غیر قیاب رواج نکاح ثبیه وافر و شکاثر بود باستماع این کلمات طیبات محذرات عفت صوت سکنت و سنا
 بخانه های خود رفتند و دیگر باز حکم تقویٰ نواز بنابر احضار آن سورات عفت ناز و دور ساز بنفاذ پیوست
 و عموم بآبان جماعه عالیہ و خصوصاً بنجال شریفه متعالیه خویش که حمد بویه حضرت سید محمد اسحاق علیه الرحمہ و الرضوان
 بودند بنهایت لجابت و خاکساری و نهایت ساجت و انکساری عرضند گشتند که بخدمت محذره عصمت
 آیاب و عفت طلباب غنی زوجه مطهره حضرت محمد اسحاق بروی در و واقف و افاق که سابقا در کیفیت روایت کرده
 آن پارسا سمت تحریر پذیرفته متفق اللفظ و المعنی بنابر نکاح تقویٰ اصلاح بتزویج من فهایش بکوشش فراوان
 و ترغیب سعی بی پایان نمایند و باین محنت و دستگیری شرف ثواب پیش صاحب عزتانه حاصل نمایند
 و شمار معلوم است و مفهوم که در رغبت اینکار برای حفظ نفسا بیست و تقییش انسانی که روزه جلیل با جلال شکوه
 جمیل صاحب جمال که سر پایزیت است و عفت در خانه و گرم بلکه خواستش این عمل سعادت مثل محض اتقا للرب
 الله تعالی بشوق خدمت احیای سنت سینه حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام و اجرای سحیه رضیه شریعت
 واجب الاحترام و انهدام سنن سیه کربیه بهندیه بد انجام و ارم جمیع سورات حسب فرموده مشیخ سرایا کرامات
 بجان و دل تقدیم آن خدمت قدم سبی و کوشش پیش نهادند لیکن از دستگیری آن یاوران و از
 دستکاری آن صناعان صورت عروس مقصود از تنق حجاب و اختفا بمنصه ظهور مصور گشت
 تا آنکه آن عالمان بعنایت منعم دو جهان عز العاصمه تا عرصه دوسه ماه لغوا صی افکار و تدابیر بسته
 الطوار بنابر تلاش گوهر گران بهای مطلوب در قعر دریای معامله بکوشش و جانفشانی بجای دلاعه مشغول
 گشتند عاقبت الامر در تیمم مراد بکف حصول آورده و بروی خالق و خلق سر فرو و مبارات چو گشتند
 روزیکه سید المجاهدین هم فوشش عروس مراد شدند به سبب حصول غزت احیای سنت کلاه غرور و افتخار
 بچرخ دوار رسانیدند و گوشه کلاه فخر و شرافت بهزار فضل و کمال در شش جهت عالم مینال شکستند
 روز سیوم از آن طوی فرزندگی مملو و فرخی نمود و دست ایشان چاکب قلم عطار و قلم را برای تحسیر

مناشیر کثیر بمنمون واحد مسبوحه عالیہ مولانا بافضائی متعالیہ اعنی مولانا جلیل محمد اسماعیل شہید علیہ
 الرحمۃ حکم محکم دادند یکی از ان مناشیر دلیلی بر بنا بر مریدین ساکنین دار الخلافت شام جهان آباد مع
 عرفیہ ارادت فریضہ بجناب پیر و شفیع یعنی قد و معشرین و امام المحدثین و استاد صوفیین حضرت
 مولانا شاہ عبد الغنی نرود علوی علیہ الرحمۃ والرضوان و باقی پروانہای ہدایت انہما در اطراف آن
 نواحی بدست قاصدان قمر سیر جہت اجرای این خیر رسال فرمودند و بنام ہر یک از خلفای بانام
 کہ در امصار و بلاد جہت تعلیم دین اسلام مقرر و معین بودند در باب تعمیل این عمل خجستہ مثل مثال
 واجب الامثال تاکید مزید کہ فرید سے بران مستور نہایت بخیر و تسطیب فرمودند بعد از انقضای
 دو ماہ قاصدان صبارت را عواض بشارت آثار در جواب مناشیر پیران و اجرای
 عمل افضل مذکور از سعی مریدان سیدان ہدایت بطور از ان بلدان مستعد حضور پر نور گشتند
 شعر خوشا دم کہ در محشر انتظار بہ دہشدرہ قاصد ز دیوار یار بہ سخن مختصر قاصد آمد و ان
 چو الہام در جان صاحبان حکایت فاضل عقیل و عالم علوم منزل جناب مولانا محمد اسماعیل شہید
 علیہ الرحمۃ والرضوان را خواہری بود صاحبان حضرت مولانا نکلان سال کہ از مدتی بجا بگوئی بتلا و بعبادت خدای یکتا بگاہ رسا
 حضرت مولانا آن متقیہ پارسا را جہت احیاء سنت میتہ نکاح ثانیہ ترغیب فرادایہ
 فرمودند ان عقیقہ عذر کبر سنی و عدم رغبت بسبب گذشتن جوابیہ پیش آوردند جناب مولانا افضل
 الذکر در جواب ارشاد نمودند خوب میدانم کہ شمار حاجت مناکحت نیست لیکن چونکہ خلایق را
 بنا بر احیای سنت سنیہ مناکحت ثانیہ تحریر و ترغیب میکنم تا وقتی کہ از خاندان خاص من عمل
 عمل سعادت بدل ہذا وجود نخواہد گرفت امر معروف مرا درین باب تاثیر سے صورت نخواہد پذیرفت
 آخرا ہمیشہ شریفیہ آن شریف چار و ناچار بنا بر حصول رضای حضرت پروردگار جہت مصلحت
 رضائی گشتند حضرت مولانا جلیل محمد اسماعیل علیہ الرحمۃ والرضوان عقد ازدواج آن اخت سعادت
 اقتران خود با فاضل افضل و کامل اکمل ہادی برضال و غنی حضرت مولانا عبدالحی علیہ الرحمۃ والرضوان
 باوصفی کہ حضرت مولانا عبدالحی قدس سرہ الغریر را نیز نقامت پیری و انایم کبر سنی بود منعقد کردند

وصیت نوز و ہم در بیان تخلیص اعمال عبادت و افعال طاعت کبر متعالی معبود و نوال
 بیزمین تحسین حسن خلایق رقیب و نقص ریای عذاب تمامی رجا و خجاست اختصاص
 بدان اکالہ تعالی نہ الدین او عظمک لہ الا علی نہ الگوین کہ اخلاص العمل بوج دین پرست و جہان اسلام و شرایع است

در کارخانه حضرت قهرمان و پیشگاه جناب سبحان ذو السلطان و سببه خلاص نیت سبب تبارک و تعالی بستانه روح و بدن
 مقدر یافته و در تبه عمل و طاعت بمنزله اجسام و ابدان مقرر شده هر طاعت که بی فصل اخلاص است چون قلوب بجان
 و روان است با کاره نمرای گنبدین و هر عبادت که بیشتر خلوص است مانند جسم بی روح سرایا یا توان است
 هیچ کاره لیاقت آرامی بوسیدن شدن رباعی) بنیاد تو این سینه کباب اولی تر بدیروی تو این دیده پر
 آب اولی تر گری تو مرا عمر چنین خواهد بود بنیاد چنین عمر خراب اولی تر اخلاص فی العمل بمنزل عطریات است
 از قوال بکل و برگ کلین و کلزار برون آمد و اعمال و طاعات بی اخلاص بنظیر اوراق ریاحین است عطریات
 مستخرج که اجسام آنها محض بیفان اند و کثافت افزا مناسبت سوختن بنار کلفت کرا و خلوص پستش خدا
 با آفرینش نزه ذکره بشال نمارست از شاخ و برگ اشجار برون گردین و افعال بندگی و پرستیدن نیردان
 بی تشال نور صفاته بے خلوص همچو غصان و اوراق بی فواکه خوش مذاق است که ابدان آنها با کل بے نفع اند
 که ورت پیرامینا سب احواق با تشال بخردا آتشی که گلشن عبادت حضرت معطی رحمت بی آبیاری اخلاص است
 رونق و رزقانی ندارد و برحق که چمن طاعت جناب داور بی مشابست بدون آب شاری خلوص منویش شگفتگی
 و مسرت رساننی ندارد و روضات پرستش و عبادات حضرت ملک الملوک طهر ذکره بے آبیاری صدق خواستش شد
 تعالی آب رنگی نمی آرد و ریاض طاعات مالک هر مالک و مملوک قدس ملک بے باران بهاری راستی و درستی صفات
 ارادت فی الصدق و علی فرج و نشاطی نمی آید شعر قیامت گلستان بغیر بار باره صد آصو بود مال بهار مراد بلاشبه
 راست است که حرکات پرستش و عبادات شرایع بی صداقت دلی صرف ریج و مشقت دهنی و بے دست و تحمل
 مفاد و گیر محال و بلا شک درست است که اعمال بندگی و طاعات دین نعت مطایع بغیر صفای قلبی فقط محنت و کلال
 جوارح و اعضاست و تصور دیگر بلا ریخال سباعی فریاد است بفرجه کینی آن خلالت بخر و وصل دوست هر چه بخواهی بطل است
 سعه بشکوچ دل از نقش غیر باره علمی که ره بختی نماید جهالت است قال المصطفی المجل فی کتاب الفضل و المیزان یه الا الذین یأکون
 مکنون که توبه کنند از نفاق و آخکون او باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان و انقصموا یا الله
 و چنگ در زند بدین خدای و منت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و اخلصوا دینهم لله و خالص و پاکیزه گردانند
 دین خود را برای خدا یعنی طاعت کنند مگر برای رضای حق فاولئک پس آن گروه که توبه و اصلاح و اعتقاد
 و اخلاص موصوفند مضع المؤمنین با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دوسرای و سوف یوثی الله و
 المؤمنین و زود باشد که بدو خدا مومنان را آخر اعطینا مزدی بزرگ و اینان بایشان شریک بشند و ایضا قال
 الاجل و اکمل الافضل آیه انا انزلنا به رسی که مافروستادیم الیک الکتاب بسوی تو کتاب را که قرآن است
 بالحق بر راستی یا برای بیان اثبات حق فاعبد الله پس پرست خدای مخلصا له الدین

و در حالتی که پاک گفته باشی برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت سرورست صلی الله تعالی علیه وسلم
 و مراد است است که مامود اند با آنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند و گفته به امید مراد است الذین
 الخالصین پرستید پاک از شرک یعنی او را از آن است که طاعت او از شرک خالص باشد زیرا که منفرد است بصفات
 الوهیت و الذین استخلفوا و انما که در اگر گفتند من ذوین اولیا و بجز خدا دوستان یعنی خدا یان که بسیار
 دوست میدارند کاfran ایشان را عام است از ملائکه و اسنام و غیر آن و میگویند ما تعبد لهم نمی پرستیم
 ایشان را الا لبقی بقی ناگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را الی الله و تعالی بجزای نزدیک گردانند یعنی درخواست
 کنند ما را بشفاعت ایشان منزله بزرگ یا بیم از الله بترسند خدا حکم میکند بکنههم میان ایشان
 یعنی شرکان فتما هم فیه در آن چیزی که ایشان در و بخت بفق افتاد میکنند از معبودان
 یعنی از نزدیک علی را پرستش میکند چون بنی یلیع و یکی کبیر را چون بود و نصاری و مجسمین
 و مجسم و مجمل و مجر و مجر و جن و انس می پرستند و بر یک راند عا لکه معبود او بحق است و باقی باطل
 پس حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند ان الله لایهتدی
 به تحقیق که خدا توفیق هدایت ندهد من هو کاذب انکس که در روح گوشت و میگوید آن بشارت خواب کرد و گفت
 ناسپس که منم حقیقی را بخاری نماید قل انی امرت بگو که بدستی فرموده شده م اعبد الله بانا پرستیم
 خدای را مخلصا که الذین پاک گفته برای او دین را از شرک یعنی موصدا بشم و امرت لان اکون
 و فرموده شده ام تا بآنکه بشم اول المسلمین اول گردن نهادگان ازین امت بکرامت زیرا که من
 بشیوای ایشانم در دنیا و آخرت قل بگوای محمد دیگر بارم انی اخاف بدستیکه من می ترسم ان عصیت
 در بی اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی
 که بزرگ است احوال او و بسیار است احوال او و رسول افضل من اول مخلصان و نبی افضل فضلا کرایم مشمول و نبی
 اخلاصان فرماید علیه الصلوة و السلام الی یوم القیام عن عمر بن الخطاب عی الله عن قال قل الله
 روایت است از امیر المومنین عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیت اعتبار
 کردار با مقبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و شهر آن اینچنین آمده
 و در بعضی الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعضی الاعمال بالنية و در بعضی العمل بالنية نیز آمده و مقصود و
 مراد ازین همه عبارات یک است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات
 بی نیت مقبول و مستعبر نبود و توانی بران رات بگرد و غایت آنکه عمل تو مقصود نیت است پس آنکه
 نماز مثلا درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر عمل بود و دیگر چون وضو یا نیت

ثواب شرط بر نیت است ولیکن بی نیت جائز بود و نماز پو منوی نیت درست کرد و مذہب امام ابو حنیفہ این
چنین است و نزدائمه دیگر و منوی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نمی و مراد بر نیت در اینجا مقصد تقرب
الی است یعنی ہر کار کہ کند برای خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب ضای وی کند و باید دانست کہ نیت کار
دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر زبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرستائیت در دل
حاصل گردد و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زبان نکند و اختلاف کرده اند علماء دینت نماز بعد
از اتفاق ہمہ بر آن کہ بجز گفتن آن نام شروع است کہ تلفظ بر نیت شرط صحت نماز است یا فی صحیح آنست کہ شرط
نیست و شرط داشتن آن خطاست ولیکن فقہا گفته اند کہ اگر زبان نیز گوید بہتر است و مستحب است نماز زبان
با دل موافق و ظاہر با باطن بود و نیز تعقل معنی نیت است و احتضار آن در دل بیک الفاظ آسان باشد و مختار
گویند کہ در بیج باروایت از حضرت رسول اصدلی اللہ علیہ وسلم نیامده کہ نیت بزبان گفتی ہمین قدر آمده
کہ چون نماز برخاستی امہ اگر گفتی اگر چیزی دیگر خواندہ بودی ہر آئینہ روایت نمودندی پس طریقی سنت
و اتباع آنست کہ بر نیت بدل مختصا کند و اتباع ہمچنانکہ در فعل واجب است و ترک نیز می باید پس آنکہ نیت
نماید بر فعل آنچه شارع مکررہ باشد مبتدع بود کذا قال احمد ثون و انما لا امر و مائتای و نیت مرمر در انصیب
از حمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کردہ در بعضی روایات انما کل امر آید ہر نیت لفظ کل و این جملہ موکہ و
مقر کلام سابق است و مودی و مال ہر دو کلام یکست کہ بی نیت عمل صحیح و معتبر نبود ہر عمل را کہ نیتی باید
مخصوص بدین و نصیب مرد از عمل همان است کہ نیت از عمل همان است کہ نیت آن کرد و سدا اگر عملی باشد
کہ نیات متعدد در وی توان کرد چنانکہ بفقیری کہ قریب و خویش بہت خیری بدہد اگر بہ نیت فقر او بدہد و غلط
قرابت وی نکند ثواب صدقہ بیاد نہ صلہ رحم و اگر نیت قرابت کند فقیر ثواب صلہ رحم خود بیاد نہ صدقہ و اگر
ہر دو کند ثواب ہر دو بیاد و گاہ باشد کہ شخص در یک عمل خیر ثوابی است متعدد ہر واسطہ نیات متعدد کہ در آن
دارد بر سر مثل نشستن در مسجد یک عمل است ولیکن در وی نیات متعدد ہر و در ہر نیتی ثوابی حاصل
گردد یکی آنکہ وار شدہ است کہ مسجد بیت امد است و ہر کہ در مسجد می دزدید گویا بزیارت و دریافت
خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم کہ صیانت زائران خود کند
پس باین نیت آخر ازین فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بکلمہ حدیث صحیح ہر کہ
انتظار نمازی برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را کہ انتظار می برد میگذازد و ثواب آن حاصل میکند
و مراد از مرابطت کہ در کریمہ یا ایہا الذین امنوا صبر و صابر و اورا بطوا واقع شدہ است نزد بعضی مفسرین
ہمین حکم است و در حدیث آمده کہ انتظار صلوٰۃ بعد از صلوٰۃ موجب محو خطایا و کفارتہ ذنوب و دفع درجاست

و مکر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاهد اشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منہیات
 که در کویچه با و باز را واقع شوند و در مسجدشان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد در آید
 باید که نیت اعتکاف کند که بقول نکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا در یاد و باین فضل مخصوص
 گردد و این عبادت است که حصول آن آسان است و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام
 بر حضرت سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ادعیه دیگر که در آمدن و بر آمدن مسجد سنون و کثرت فضیلت
 و ثواب بسیار دارد ششم تجر برای ذکر خداوند عزوجل و علا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای
 تذکر و ترغیب مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود و بماند در مسجد برای ذکر و تذکر باشد مانند مجاہدین
 سبیل اللہ و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نشیند و تلاوت قرآن و مدارست آن نماید مگر آنکه گرد کنند
 ایشان را طالع و بپوشند ایشان را رحمت و تقم قصد او را ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو
 و بمسجد رود و نماز بگذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ششم قصد
 افادہ و استفادہ علم و امر معروف و نہی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد
 نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دین و هم قصد سلام و در آن بر شخص که در مسجد باشد یا در وی
 در آید یا زدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراموشی و محبت
 خاطر در مسجد که در غیر آن دست نهد و داند دهم حضور باطن و آرام دل و اتصال نیز بشماره حق و استغراق
 در شہود و ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است و مقتضای
 انصاف بتی حاصل است شرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخر و محال عبادت است اگر در اعمال
 طبعی شہوانی نیت را کار فرماید ثواب آن در یاد چه جای اعمال دیگر مثال استعمال طیب در روز جمعه
 یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم که بوی خوش را دوست میداشت
 و قصد تعظیم مسجد در دفع رولج کریمه موفیه از خود و از غیر خود و ترویج ہمسایگان و ہمنشینان از ملاکہ و نہی
 آدم سید باب غلبت بر یک غلبت او نمیکند بر دلج خبیثہ تا بسبب آن در محبت غلبت نیفتد و قصد معالجه و مانع
 تا تازه گردد و فطنت و ذکاوت زیادہ شود و درک علوم و معارف نماید و خبر این مذکورات اما اگر برای مجرود
 لذت جسمانی و شہوت نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب گردد بلکه مستحق عتاب گردد و پس معلوم
 شد که مدار کار و حصول بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد و تفصیل نمود آنرا و بیان
 کرد در مثال جزوی و فرمود ثقیل کانت ہجرتہ الی اللہ و رسولہ پس یکے باشد بر آمدن و از وطن
 بسوی خدا و رسول و می و نیت طلب صفا و مثال امر ایشان فہجرتہ الی اللہ و رسولہ پس ہجرت

پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بر آن مرتب است و کانت هجرتی را که
 دنیا بطنها و در روایتی دنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا برای تحصیل که میرسد بدان او امری که یکنواختی
 یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رسانی خدای و رسول خدا و امثال مرثیة فیه هجرت
 الی ما هاجد البیوس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدینا یا نکاح
 کردن زن و تصریح ذکر کرده آنرا چنانکه در فقره اولی کردن جهت کراهت تکرار ذکر دنیا وزن و تکرار در اولی
 بجهت استلزام و استتلا و ذکر خدا و رسول است و نیز محبلا ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن کفرت
 کنند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد و صورتی را که نیت در آن مشوب و مزوج باشد و هم مقدر رسانی حق
 و امثال امر که و هم حصول دنیا و ترجیح امره و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب باید
 بر قول مختار و بعضی گویند در صورت شرکت اصل حصول ثواب نبود و ظاهر احادیث هم درین است یا رب مگر نیت
 حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امره با وجود آنکه وی از دنیا است چه مراد بدینا اینجا هر چه با مساوی حق
 و شاغل از ذکر اوست از جهت زیادت و تخذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و اقتنان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است
 از ذکر حق تعالی و سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز بگویند سبب درود این حدیث قصه مردی است که طلب
 زنی که او را تمییس میگفتند و مغنی بود هجرت نموده بدین رفت و بود پس حال او را بر آن کفرت صلی الله علیه و سلم
 عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخوانند و بعضی از شراح صحیح بخاری
 گفته اند که وجه تخصیص امره ذکر آنست که عرب نمیدانند بموالی یعنی بیجان نسای عربیه را و رعایت میکردند گفتات
 را در نسب و چون نوبت اسلام رسید و عصبیه عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در سناکت هجرت کردند
 بسیاری از مردم بدین طمع و تزوج نسای آن کفرت صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب
 و اوج است و در صحت قصه مهاجر ام قیس سخن است چنانچه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد
 و الله اعلم و بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شریع بر آمدن از مینی زمینی دیگر طلب
 مرضیات حق جل و علا و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف به دار امان
 چنانکه بعضی صحابه در ابتدای اسلام بجهت هجرت کردند که از خوف شریف دشمنان که در امان باشند
 و بعضی از مکه بدین رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و استقرار امر اسلام و ثنائیه
 لذا انتقال از دار کفر به دار اسلام و این بعد از تمکن استقرار آن کفرت صلی الله علیه و سلم در مدینه و هجرت
 نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بدین بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه
 اما زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه بر طرف شده اختصاص و آنکه در حدیث آمده که لا هجرت بعد الفتح مراد بدان هجرت

از که است زیرا که مکّه بعد از فتح و اسلام شد بهجرت یعنی انتقال از دار الکفر علی العلوم هر که بران قدرت
بود باقی ماند تا روز قیامت و این است مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة و
منقطع نمی شود بهجرت و بر طرف نمی گردد و حکم ما منقطع نگردد و توبه و بسته نگردد و در مای آن معنی تا
روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکّه باشد یا غیر آن بدین یا جز
آن برای طلب صنای حق یا غیروی بهجرت بسوی دنیا و امراه را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است
خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه بهی کرده شروع از آن
و کرده داشته آنرا و این در حدیث آمده المهاجر من هجر ما بهی الله عنه مهاجر حقیقی کامل کسی است که گذشته
است چیزی را که بهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس با جهاد اکبر خوانده شد و حدیث متفق
علیه مدنی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را
اکثر آنکه حدیث که مشهور اند بلکه ایشان همه روایت کرده و باتفاق همه صحیح است و اگر چه در اول تا دوست
مرتبه فرو آمده و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بعد تو اتر بلکه زیاده از آن رسیده و بعضی گفته اند که
راویان او از شش هزار حدیث و بیست پنجاه کس اند بلکه از سیصد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته
و الله اعلم **فصل** در اخبار وارد شده که نیت المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگر چه با صطلح محدثین
موصوف بهجرت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما اقوال است اول آنکه نیت
تنهایی اقراران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بران ترتب بخلاف عمل غایب که عبادت بودن آن ترتب
ثواب بران موقوف بر نیت و در حدیث آمده است که بحمد قصد و نیت سه چیز کامل می نویسند و نیز آمده
هر که بخواب رود و نیت آن باشد که بر خیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب نماز تهجد اگر چه بجهت
غلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است و چه ثواب
آنکه محل نیت اعمال دل است و دل مکان معرفت لا یرم آنچه از محل معرفت زائد و ازین محدث بر آید فاضل
تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود از سهل بن عبد الله شریح آورده اند که فرمود
خدا می رب العزت از عرشش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بنده مؤمن
زیرا که هیچ عطیه مطلق را که امت نافر بود عزیز تر از معرفت پس عزیزترین نعمتها بغیرترین مکانها و اگر مکانی
بودی عزیز تر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خدای عز و جل که عزیزترین مکانها نزد حق تعالی
بغیر ذکر حق مشغول گردانند و بی ادب سیکه آنرا وی تبعو جای نشاند و بد کند و بجای آن دیگر ریاضت اند
و وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پائیدار و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و غلوه و دروم

بهشتیان و دوزخیان و دوزخ به سبب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همانقدر
 در زمان بودی که عمل کردند و چه رایج آنکه در عمل بر اعارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت
 خیر که در باطن است و ریای بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بنده گران با آسمان می ریزند
 بعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصغیرة الق تلک الصغیرة بیننا من الصغیرة را بیننا از الصغیرة را تلک میگوید
 بار خدا یا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات اوست نمودیم
 چگونه آنرا بیند ازیم خطاب آید که کم پرد به و چه می خواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعضی دیگر را از ملائکه
 ند آید اکتب بفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوند این بنده کار
 نکرد و چگونه بنویسم خطاب آید که دی نیت خیر کرده و قصد کرده است بدین عمل خیر عجز و اندازده است و نیت مؤمن
 متعلق و میخواهد که همه بوجد آمد اما عمل نتواند کرد پس ثواب نیت را صدی نیست و خیرات و طاعات و نیت
 او محدود و منحصرنه و برین قیاس نیت الکافر شرمن عمل که نیت تمام معاصی دارد اما عملش نهد و در نتیجه بعضی از
 که اقال بعض الشایخ الصوفیه ۵ چون نباشد یک اعمال از ریاضه هست بی حاصل چو نقش بوریاده هر که اندر
 عمل اخلاص نیت ۶ در جهان از بنده گان خاص نیت ۷ هر که کار از برای حق بود و کار او بپوشه بارون
 بود و پاک گردانی عمل را از ریاضه ۸ شمع ایمان ترا باشد ضیاء و بالله التوفیق **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ**
تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ
وَأَمْوَالِكُمْ خَدَائِیْ نَمَى بَيْنَهُ بَطَرِ حَمَتِ دَعَائِیْ بِجَانِبِ صَوْرَتِهَامِ ظَاهِرِ شَمَاكِ خَالِیْ سِتِ از سیرتِها
مَرْضِیْهِ وَ مَالِهَامِ شَمَاكِ عَارِیْ سِتِ از خیرات مقبول و لَكِنْ تَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ و لیکن نظر میکند
بسوی دلها می شما که محل تقوی است و کردارهای شما که تقرب مینمایند بدان بدرگاه وی تعالی و در بعضی
کتب انجمن نقل میکند که ان الله لا یظر الی صوکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نما تم و و انکم مسلمون
وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُ أَنَا غَنَى الشَّرِّ كَأَنَّ
النَّارَ و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت پروردگار عالم تعالی وجل و جلاله میفرماید من بی نیاز
ترین شر بجانم از شرک یعنی شرکار که در عالم می باشد محتاج اند به شرک و راضی اند بدان تا هر یک
نصیبی و دخلی در آن باشد که شرک اند بخلاف من که خلاق علی الاطلاقم بی نیازم از ان شرک و عبادت
راضی باشم تا آنکه خالص و تنها برای من بکنند و تسمیه وی سبحانه و تعالی با اعتبار گردانیدن بنده گان
ست مرا و شرک پس از ان بیان کرد سبب نیازی و بی رضای خود را از شرک و من مود
مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي كَيْفَ يَكُنْ عِبَادَتِي رَاكِبًا شَرِكًا يَكُنْ عِبَادَتِي رَاكِبًا شَرِكًا يَكُنْ عِبَادَتِي رَاكِبًا شَرِكًا

با من دیگر را نگفته و شرکه میگذاردم آنکس با شرک وی وقتی دعا بخواند و در روایتی بجای ترکه و شرکه چنین
 آمد که کَانَ آمَنَةً بَرِيٍّ پس من از آن کس بزارم هُوَ الَّذِي فِي عَمَلِهِ لَمَسٌ لَّيْسَ بِرَأْيِ الْكُفْرِ سَهْب
 که کرده است عمل را برای آنکس دعا نمیکند و ظاهر اینست آنست که نرج ریا و دخل وی نیز نفوت
 ثواب است و لیکن گفته اند که این در وقت قسم از ریا خواهد بود که نیت ثواب در وی قاطع نبود یا قصد ریا
 غالب باشد و تواند که مقصود مبالغه باشد و زجر و منع از مذخبت ریا و الله اعلم عَنِ ابْنِ سَعْدٍ
 ابْنِ مُضَالَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَرَدَّ إِذَا جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 وَهَكَذَا فَرَّاهُمْ رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى دَمِيان را روز قیامت بپوشد که در نیت مر و زیا که شک نیت در
 آمدن وی نادیده میآید و از سید هر فرشته آواز دهند من کان أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِ اللَّهُ أَحَدًا آنکس
 که بود که شرک میکرد اندر علیکه کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریا میکرد در دنیا فليطلب ثوابه من
 عند غير الله پس باید که طلب کند ثواب محل خود از نزد غیر خدا که شرک گردانیده او را فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 الشَّكَّاءُ عَنْ الشِّرْكِ زِيَرِ که بدستی خدای تعالی بجه نیازترین شرکان است از شرک رواه احمد
 وَ عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ
 يَغْتَبِرُ رَأْيَ أَصْحَابِ الْمَدِينَةِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَلَّى يُرَادِي فَقَدْ أَشْرَكَ مِثْرُ مَنْ كَسَى كَفَّارًا
 بِرِيَاسِ تَحْقِيقِ شَرِكٍ گردانید غیر خدا را بخدا و جل و مِن صَامٍ يُرَادِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَ كَسَى كَفَّارًا
 بِرِيَاسِ تَحْقِيقِ شَرِكٍ آورد و مَنْ نَصَّدَقَ يُوَافِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَ هَمَّ جَنِينٍ كَسَى كَفَّارًا
 بِرِيَاسِ تَحْقِيقِ شَرِكٍ آورد یعنی هر علیکه بر یکند شرک است غایت آنکه شرک جلی است و شرک خفی و شرک آشکارا
 بت پرستی کردن و مرانی که برای غیر خدا عمل میکند نیز بت پرستی میکند لیکن بنانی چنانکه گفته اند کل صدق عن
 اللَّهِ فَوْصَلُكُمْ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَوَّلَ
 النَّاسِ يُقْضَى عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِدَرَسِي که نخستین مردیکه حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم
 و ترک اخلاص در عمل رَجُلٌ نَاسْتَشْهِدُ مردیست که گشته شد در راه خدای قاری چه بس آورده میشود
 او را در حضرت پروردگار تعالی و تقدس عِزِّهِ نِعْمَةً پس می شناسند الله تعالی آن مرد را نعمت خود
 که بروی عطا کرده و در بعضی نسخ نعمة بعبیة جمع و اول صحیح تر است بحسب روایت هُوَ هَا بَسْ شَيْءٌ سَدَّ نَفْسِي
 خدای را و اعتراف میکند بآن فَقَالَ يَا عِلَّتْ يَحْيَا بَسْ میگوید وی تعالی بآنزد پس بگو چه عمل کردی تو در کار این
 قَالَ قَالَتْ فَيْكَ حَتَّى انْتَشَدْتُ میگوید آنزد کارزار کردم با کافران خالص از برای خدای تو تا آنکه گشته شدم در راه تو
 قَالَ كَذَبْتَ میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی کارزار کرده تو خالص از برای رضای من وَلَكِنَّكَ قَالَتْ كَذَبْتَ

سیما این فتنه نقصان مضمنه او را با هلاک قلبی مقرون گردانیده بدرجه استیجاب عقاب خالق عذاب
 و ثواب خواهند رسانید پیداست که ازین حماقت کدام حق برتر باشد و چه ناست که ازین سفاقت
 کدام سفه بالاتر که آدمی با صنف توأمی و عقل کمی را حضرت اله سامی علی سموه و جناب ایزد نامی غر
 آئمه بمقتضای صفات عطای با کرامی خویش خلقت فرموده و انواع نعمات و اصناف الغامات و عالم
 معاش و معاد بکمالش انعام و اکرام فرموده حیث قال ذو العزرة و المعال آیت و ان تعدوا نعمة
 الله و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای الهی را که بشمار زنی داشت لا تحصوها نه توانید شمردن
 آنرا و چون از شمردن نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام نمایید نمود ان الله لغفورٌ بدستیکه
 خدای بر آئینه امرزنده است اگر در آوازه شکر تقصیر کنید در میگذازند رحیم مهربان است که بقصص شکر گذاری
 نعمت او شما باز نمی دارد و الايضاً قال ذو السلطان و النوال آیت و لقد کرمنا و بر آئینه ما کرامی کردیم
 بنی آدم فرزندان آدم را و حملنا هم و بر بشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فی البر و ربنا بان
 به چهار بیان و النجی و در دریای بستی ما و رزقنا هم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات اطعمنا
 پاکیزه و فضّلنا هم و افزوین دادیم ایشان را علی کثیر من خلقنا به بسیاری از آنچه آفریده ایم
 تقصیر که افزوین دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه نقول جامع گفتا
 میرو و صاحب بحر الحقائق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی
 تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر در رحم و حسن صوت
 و مزاج قریب با اعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل با صابع و تنزین بلغمی و دنوایب و تمیز
 بعقل و افهام بخلق و اشاره و خط و راه یافتن با سبب معاشیت و ممکن از حرف و ساعات و روزها
 نیز دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریک اند چون نفع روح در ایشان
 و اخراج از صلب آدم علیه السلام و استماع قول است بر کیم و انطاق بچواب بی و عهد بر عبودیت
 و زیانیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و اترال کتب برای ایشان و ترغیب بمشروبات
 جنائی و تخویف از عقوبات نیز آینه و اظهار آثار قدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت
 روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت
 و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله
 و عبودیت مقامات و ترقی از مضائق ناسوتی بجدات لاهوتی و کنا از انانیت و بقا بهویت
 و کرامت که در حد حصر نیاید محمد بن کتب رحمة الله علیه گفته است که کرامت انسان بدانست

که حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم رسول از ایشان است ^۵ ای شریف دوده آدم توفیق روشنی دیده عالم
توفیق کسیت دین خانه که خیل توفیق ^۶ کسیت برین که طفیل توفیق ^۷ از تو صلامی بایست آمده ^۸
نیت بهمایی هست آمده ^۹ در حقایق سلکمی آمده که گریه ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برود استیم
ایشان را در بر نفس و بحر قلب گفته اند بر آنست که ظهور دارد از لغوت و صفات و بحر آنچه مسطور است از حقایق
ذات و زوائد کاشی مذکور است که بر عالم اجداد بود و بحر عالم ارواح و بر دشتن ایشان در هر دو ترکیب
ایشان است از هر دو روزی دادیم ایشان را از طبیبات علوم و معارف و تفصیل از زاینده داشتیم برشته مخلوق
بانکه ایشان را بعیوب ایشان بنیاد ساختیم و شتی جنس با آنکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفصیل
بشر بر ملک مباحث دور دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنست که رسل بنی آدم فاضل تر اند
و رسل ملائکه فاضل تر اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف تر اند از اولیای ملائکه و صلحا و
اهل ایمان را فضل است بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از ساق مومنان امام شیرینی قدس سره
فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفار انبض و من بین الله فاله من مکرم و المکرم هیچ نصیبی نیست و کرم
مومنان بد آنست که ظاهر ایشان را به توفیق مجاهدات بیاراست و باطن ایشان را به تحقیق مشاهدات منویات
و چنانچه کافه مومنان را تکمیل عام و تمام از انبی داشت است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
تکمیل خاص اختصاص و از ان جمله مرتبه احقاص رضا است که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه تعجب
که بجهنم و حیوان و تشریف ذکر که فا ذکر و بی ذکر کم و علی الجمله این آیت دلیل فیض و جامعیت انسان است
که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی بعبادت و بس و محول علایم است حضرت
مکرم مرتبت و رحمت منزلت جناب رسول افضل فضلالی علیه الصلوٰه و السلام در مصنفات خود
اندکی توضیح و قلیلی تشیخ مسغومات پروردگار و شاه ارض و سماوات که نسبت حال انسان
ضعف مثال از سزا مقدم بذل و رحمت فرموده است در بیان تشیخ بدنی و قوای انسانی بگفته اند
و نگارش ساخته قلوبی مطلوب این امر را باید که از ان صحائف و کتب فرات رود و در یافت
حقیقت مسطور و معانی مذکور نماید و باقی مراحم حضرت رب را هم با مکارم را بران قیاس و نظر نماید
و آدمی با شستی با وصف این همه حال و با وجود این احوال منعم حقیقی را فراموش کرده مراسم
عبادات و مراتب طاعات که موجبات اکرامات حضرت موجد کائنات جل ایجاده و عزت کونیه بطرف
ذات بی آدم نقص توأم اند به نیت ریاکاری موجب عذاب پیر آزاری برای رضای غیر خداست
صلای روزی رسانی و رزق دماغ رزقه و نواله سودی یسار و یا بنا بر خوشنودی نفس

شقاوت آلودی و تباهی اندودی بخیا صیت و آوازه نیکنامی خود در دنیا می افتاد متقاضی ادا می نمود زین ناموالی الهی
 و خفی نقصان دانش مرد پر پریشانی شغور بکه طاعت آلوده با گناه گنجه بسجده و جو گین نامه را سیاه کنم شعر
 کسی که دل ز تو گیرد کجا که دارد و در من و دل از تو گرفتن حسد انگهدارده لغو و باسد تعالی من از دلان و تعجب
 نیز آن یوم تشقی السمار و لشیب اللولان عبادت و اتباع شریع فضائل اصل و بکارم فرج که در حق آن از
 اسباب دخول در ثواب است به تبه کاری ریاضت کاری در حال آن از بواعث با عذاب مشقت پختاب
 میگردد شعر این قصه عجیب شنو از بخت و از گون به مارا بکشت یار با نفاس عیسوی طاعت و اقامت ای دین سلاطین
 حسین که از مویجات رضای حضرت مالک ارض و سمای عظم ملکه مقرر است بسبب سفاقت مطلب ریای
 بد نمای از با عثمای چشم و قهر حضرت خالق بر و بجز مالک در هر حل سلطنته صار مالک غلینک شعر کفتم که قدم
 پیش نه پس رفتم در طالع خویش و از گوتم من بیت چون کمانی حلقه بکاریم با چندین هنر روز
 باز و دست مارا بر قفا پیچیده است علامت و اولیاء کاشف غمت علیهم الرحمة و الرضوان همیشه و همواره
 بهو منین و سلین همین نصیحت و وعظ و لبند و اندرز و پند بلند فرموده اند و میفرمایند که زینهار
 زینهار از قرآن یا می پر عنا بعید و بعید باید بود و هر آینه هر آینه دامن صفا بندگی و پرستندگی یزدان
 با قهرمان غم سلطان را از آلاش ناپاک ریای صفا نیاید آلوده بیت هر که را در طاعتش خلاص نیست و هر که را
 از بندگان خاص نیست مرد عبادت کیش و در حل طاعت اندیش هر چند که صعب است ای پرستشها و کلفتها
 بندگیها را دور بیکتا و روزی بیکتا جل فضل بر جسم و جان خود اختیار نماید و بر بدن و روان خویش قرار آید
 برگردد و روزگار را در کار پرستش با برسد و ایا مه در محنت بندگیها منقضی نماید لیکن چون شایسته ریاقین
 کار و بارش باشد همه صعبت و مشقت مرورد و هر تمام کلفت و محنت ایام موفوری فائده و بر باد رود و نفع طلب
 ثواب عطای ملک ثواب عم مغفرت که از پرستش و پرستندگی آن از مان بکثرت قرآن متصور و متخیل بود ببدل عذاب
 و عقاب جناب والی مرجع و تاب مبدل گردد لغو و باسد تعالی من عذاب بعد تعالی آیزد ذی کن فلان عم غفر
 بر قولم شهید که تحفه لطیفه عبادت با لودگی ریای سرتاسر کثافت اصلا قابلیت قبولیت رب با مغفرت
 عم عفو نه می ماند و حضرت باری وحید لا شک و جد به کلام گواه رشید که پیش کس نفی طاعت با ندود
 رجاست یا قطعاً لاین مقبولیت جناب با رحمت و ذونوبت نشد عناية غنی باشد و فرود دست سلطان
 دیگر کجا بینه جو سبر گین در او قادر تر بجو بیت اگر بر که بر کنند از گلاب سگی در وی افتد کند
 منجلا ب بحال به نیت ترغیب و تحریر خلاص حضرت آله جل و علی بجانب قبول و اختیار
 خصلت پر فضیلت اخلاص نیت چند از حکایات کرامات صحابه مغطات علیهم الرحمة و الرضوان

و معدودی از قصص مشرفات اولیا منظره آیات علیهم الرحمة والغفران منقول و مخبر میگردد و تبیینندگان
 این کتاب بکسری باب و خوانندگان این صحیفه عاجزی باب را باید که بسوی حالات قدسیات این
 پیشوایان دین و این مقتدایان یقین که ما مردم عباد الله تعالی از پیشگاه گیتی پناه آنحضرت معبودیت
 دستگاه تعالی صفاته ماوریم به پیروی آن راست روان و محکومیم به پس روی آن پیشقدمان نگاه پر
 انتباه نموده تدبیر نماید و تفکر سازد و دریابد که چگونه وجهان آن بزرگان بشر اظلاص عبادات
 خالق مخلوقات و مدارج خلوص طاعات رازق مرزوقات سالت عطایه ادا نموده اند و مودی ساخته
 انجمن و همچنان عبادت اخلاص عمل عبادت و خصلت خلوص شغل طاعت اختیار نماید و پیش گیرد
 ان شاء الله تعالی بالقطع و یقین از مرام کردگاری و مناعم پروردگاری عمت آلاوه در بدل این عمل نجسته
 مثل امیدوار چشم داری نواب بلا حساب و اجزاف و اعتبار و انکار آب و تاب باشد

| | | |
|---------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| حکایات احوال شاهنشاهان | روایات اخبار کارگاهان | دل و دین را روشنائی دهد |
| بعلوم و خرد آشنائی دهد | ز هر گونه باب سخن گفته اند | بالماس تحقیق در صفت اند |
| بدوران بسی تجربه کرده اند | بهر کار بسبب بجا آورده اند | همان به که بر قول نشان رویم |
| سخنهای پیشینیا بشنویم | در ختی که گشتند در روزگار | بسی میوه نغز آرد و بار |
| بیام بدان باغبانی بریم | دادم از ان میوه با بخویم | حکایت حضرت قدوس |

اولوالالباب و با فضائل ایمان و اسلام بکتاب و در ادای مراسم عدالت سراپا اغواب و از رویات
 شرک و بدعت سراپا اجتناب و مشغول و مشغوف در اعمال استجاب و با وجود استیجاب و سع و تقوی بی اعجاب
 و صاحب حساب بر آفتاب عالم تاب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه یکی جفا کنانکی بر فعلگی را بتادیب
 خوش ترکیب ضرب در مودب ساخته آن ششون چشم که و بی ادب کی و با خوش گفتار کی زبان بکلام دفرخ
 انجام و یکسری نام دشنام بکشت و جناب اعدا اصحاب دست پر ادب را از بتادیب آن حصیان نصیب
 و تهدید آن نارشید باز کشید و دیگر بارش تردد فرمود که سیاد احوال امرادر لطافت اخلاص عمل این
 بتادیب و تخریب گفت غرض خشم و غضب ترا پا مرض پیدا آید زهی عدالت عادلین بادین و خجی
 نصفت منصفین با ایمان و یقین چه منصف بزرگان دین بوده اند که بازیردستان چنین بوده اند *
 چنین بادشاهان که دین پرورند به بازوی دین گوی دولت برند حکایت حضرت منظر عجائب و منظر
 غرائب و امام خلاق مشرق و مغرب و در مقابل کفار و متعاند فجار غالب کل غالب و از مشارب سر خسته
 فیضان ایمان روانی ایقان شارب و سرایا عالی تارب جناب امیر المومنین علی بن ابیطالب کم الله و به قول

مقنومی از علی آموز اخلاص عمل
 زود شمشیر بر آورد و شتافت
 او خوی زد بر رخ که روی ماه
 کرد او اندر غر اشک کاهلی
 گفت بر من تیغ تیز افراستی
 تا شدی تو ست در انگار سن
 آنچه دیدی که مرزان عکس دید
 که به از جان بود و نمیدیدم جان
 در مروت ابرو سالی بختیه
 شمه واگو از آن چه دیدم
 باز گویم که این ز سر راهوست
 تا چه دیدی آن زمان از کردگار
 راز گشتی ای علی مرتضی
 یا گویم آنچه بر من یافته است
 پس بگفت آن نو مسلمان و بی
 تا بجنب جان تن در خون چنین
 باز گو ای باز عتقا گیر شاه
 از دمار راه وادون راه کیت
 شیر ختم نیستم شیر هوا
 من جویم آن زنده آفتاب
 که نیم گویم ز طعم و صبر و داد
 زانکه بادی ناموافق خود گشت
 باد کبر و باد عجب باد سلم
 در شوم چون گاه باد مبادا
 چشم بر نشان و مار اثر غلام

تیر حق را دان مظهر از دل
 او خوی انداخت بر روی علی
 سجد کرد پیش او در سجده گاه
 گشت حیران آن بهارین گاه
 از چه افکندی مرا کند شتی
 آنچه دیدی که به چنین گشت
 در دل جان شعله اند پرید
 در شجاعت شیر نامیستی
 کاه از وی خوانان شتی
 تیغ حلت جان مار چاک کرد
 زانکه بی شمشیر گفتن کاه است
 چشمه از ادراک غیب آموخته
 ای پس سوء القضاء تقصیر
 از تو بر حق یافت چون در غیبان
 از سستی و لذت با علی
 باز گو ای باز بر آفرینده
 ای سپاه شکن بخودنی سپاه
 گفت من تیغ اینی حق نیم
 فعل من بر دین من شهادت
 رخت خود را من فدای تو
 کوه را کی در باید تند باد
 باز حرص و باد شهوت باد
 بر داور که خود از اهل علم
 خرب باد او نه جند میل من
 چشم را من بسته ام نهین و

در غر ابرو پهلوانی دست نیت
 افتخار هر نبی و هر ویله
 در زمان انداخت شمشیر علی
 و ز نمودن عنودت بی محل
 آنچه دیدی بهتر از بیکار من
 تا چنین برق نمود و باز جبت
 آنچه دیدی بر تر از کون و کان
 در مروت خود ندانم کیستی
 ای علی کی جمله معزودید
 آب علت خاک مار ایک کرد
 باز گو ای باز عرصه خود شکار
 چشمهای حاضران بر دوخته
 یا تو و او آنچه غفلت یافته است
 می فشانی نور چون مری زان
 که بفرمایا امیر المومنین
 باشد و با ساعدش آموخته
 در محل قهر این جنت ز چیست
 بنده ختم نه مامور تهم
 مازیت از دست در خراب
 غیر حق را من عدم انگاشتم
 آنکه از بادی رود و از جاست
 بر دانه که بود اهل نیاز
 کو هم هستی و من بنیاد است
 نیست بر عشق احد سر خیل من
 تیغ حکم گردن چشم زدست

| | | |
|--|--|---|
| خشم تو بر من همه حجت شد است چون درآمد خلقی اندر من ترا تا که بغض آمد آید کام من بخل من شد عطا آمد بس نیست تقلید و گان جزو نیست گر می برم می بزم سطر ما هم و خورشید بزم پیشوا گفت امیر المومنین بان جوان نقش چنین و تبش رخی من تو نگاریده گفت مولیستی برز جاده دوست سنگ دوست گفت من تخم جفای کاشتم بل زبانه بر ترا زوده من غلام آن چراغ شمع خو کو چنین گوهر بر آرد در ظهور آفتاب چرخه کس ز خویش و قوم او واخرید از تیغ چندان خلق را | خرق نوزم که بچشم شد شراب تیغ را دیدم میان گردن ترا تا که اعطاء آمد آید جود من جمله آمد هم نیم من آن کس زاجتهاد و از تحریر رستم در می گردم می بزم مدار هم نبردش گفت از پدر خدا که بگشام نبرد ای پهلوان نیم هر حق شد و نیم هوا آن نفی کرده من سستی گر این بشنید نو شد پدید من ترا نوع و گریه شستم تو تبار و اصل خویشم بود که چراغت روشنی گرفت نو عوض کن بر من شهادت که من عاشقانه سومی دین گردند تیغ علم از تیغ آهن نیز تر | رومنه شستم که بچشم بود شراب تا که آمد آید نام من تا که اسب آمد آید بود من انچه آمد میکنم تقلید نیست استین بر دامن حق بسته ام و ششم باری بدامم تا کجا شرح این را و پذیرم بلا چون شد و نه اختی بر روی من شرکت اندر کار حق بود روا نقش حق را تو با هر حق شکن در دل او تا که ز نار برید تو ترا زوی آمد خود بوده تو فروغ چشم کشم بوده من غلام موج آن دریای نو من ترا دیدم سرفراز من او تیغ حلم چندین خلق را بل ز صدف کف غفر انگیز تر |
|--|--|---|

حکایت حضرت عیاضی رحمه الله علیه که هفتاد بار بغرور رفته بود سینه برهنه غزا کرد و ده بار
شبهید شدن چون نا امید شد از جهاد و صغری و بجهاد اکبر کرد و خلوت گزید ناگهان آواز طبل غازیان
شنید نفس از اندرون رنجیده سوی غزامل کرد و مستهم داشتن او نفس خود را درین غمت که کرد و طبل
گفت عیاضی نو دبار آمد
تا یکی تیری حوزم من جاگیر
بر تن من جانکه بی زخم نیست
کار خست است این نه جلد می داند
در جهاد اکبر نگندم بدن

تن برهنه بود که ز جانی آیدم
تیر حوزدن بر گلو یا مقتدی
این تنم از تیر چون پرویز است
چون شبهید می روزی عالم بود
در ریاضت گردان و لاغری

بی زره رفتم میان تیغ و تیر
در نیاید خبر شمشیر مقتدی
لیک بر قتل نیاید تیر
رفتم اندر خلوت و در پلای خود
بهم طبل غازیان آمد گونش

| | | |
|--|--|--|
| که غرامیدند جیش عز و کوش خیر هنگام غزا آمد برو از کجا میل فرا تو از کجا گفته گوئی راست محلاست بافت بیدان اندر فسون هیچکس نیست از عالم خبر خلق میندردی و اینار من خوار و خوداری و مرانی بوده سروین نامم جز زنده است این جنبشش را مثل اندر خلوتش هر دو کارستم و حیدر است کار آنکس نیست این سوار و خوش دور بودن از صفات از انسان نقش صوفی باشد و انیت جان حق ز غیرت نقش صد صوفی نو نقشها را بنحور و صدق و صفا صوفی دیگر میان صف و رب و انگشت او با مسلمانان غیر تا میردن یک زخم از کلاف جان زدست صدق و آسنان | نفسم از باطن مرا آواز داد خوشتن را در غر و گران گرو راست گواهی نفس من گریست در ریاضت ترغیب است که مرا هر روز اینجامیکشی که مرا تو میکشی بنواب و خور گفتم ای نفسک منافق نیستی درد و عالم را چنین بیوده ز انچه در خلوت بر انچه تن کند ضرر برای حق نباشد نیتش کار آنکس نیست که را عقل و هو کوز روش و جنبشش کم گزوش صوفی این صوفی آن آیت صوفیان بدنام هم زین صوفیان تا ز سحران نقشها جنبان شود چشم فرعونیت پر گرد جفا اندر آمد لبست بار زهر ضرب زخم خورد و لبست زخمی که خورد تا خورد و لبست زخم اندر صفا | که بکوشش حس شنیم با مداد گفتم ای نفس نیست بی وفا در نفس شهوت رطاعت نیست نفس با کجا آورد اندم از درون جان من چون جان گبران در غر و ابجهم بیک زخم ز بدن هم منافق می مری تو کیستی نذر کردم که ز خلوت بچمن نه از برای دمی مرد و زن کنند این جهاد اکبر است آن صغیر است بر درازن چون کند شمشیر انجان کس باید چون زان آن سوزن و این طعنه سیف بر در و دیوار جسم گل شربت تا عصای موسی بنیان شود حکایت مجاهد دیگر و جباری و غر با مسلمانان با فروقت گر بار دیگر حلا آورد و نبر و حیفش آمد که ز بخی جان دهد |
|--|--|--|

نداختی به تفاریق از هر ستیزه حرص و آرزو نفس و دوسوسه نفس که میگفت چون می ندازی بجهنم
بیکبار با نذا تا خلاص شوم که الیاس حدی الراحتین میگفت نفس را که من مرا ازین راحت نمیدم
آن یکی را بود در کف چل و دم
در تانی در و جان کندن دراز
کین جرمی ننگی یکبار یک
هر شب انگیزی کیمی آیت هم
نفس او فراید کردی شبی
گشتیم در غصه و بیچارگی
تا که گرد دخت بر نفس مجاز
در قادی زار در تاب و بی
هر حق یکبارگی بگذاردین

| | | |
|---|---|--|
| نفس را که یاس می ره می زمین همچنان آنضوی اندر صفت وقت حرب و انگشت از خرب بعد از آن صحت نماز اقامت از ثواب خوان جلا صدق ای سبانی که ظاهر خویش بخت نفس زده است در هر گوشه نشان گر بر خونریزی و گشتی شهید مرد در دنیا جز زن میدهد تیغ آن تیغست مردن در تیغ باشد اندر دست صنع و المین | او گشتی گفت مرض را هر حق بگفت بد بخت تنگ زخم دیگر خورد و از اهرم است مصدق صدق اندر عشق نوش این مردن مردگی صورت لیک نفس زین آنجا که بخت ایست گشت در درختان جود کار می گشته بودی آب جود روح بهین مردن تیغ او لیک این صورت را میران کنی آن یکی مردی تو تشنه در | همچنین گشتی مرا و باد در حنا با مسلمانان مگر او مشقت صفت کثرت محو و تیر از دشت حد جان دین چنین است بقوا و آن بدن مرده چون آتش بخت و بهین زنده نام ماند خام و رشت از حق بی خبر ای ب نفس شهید محنت بست باقی در کف آن خود دوست نفس چون بخت شود این تیغ این دیگر مردی میان کدو گرد |
|---|---|--|

حکایت حضرت در معارف شیخی و در مقابل شرک و بدعت باطنی و در مذاق ایمان با فخری و در ذوق اسلام با بزرخی جناب معروف کرخی علیه الرحمه در موقع تا ویب و تو بهین نفس محل تعذیب و تذلیل هوا ریاضت خویشتن را بده زدی و گفتی یا نفس اخلصی تخلصی یعنی ای نفس در عبادت حضرت معبود و باب خلاص کن تا از کلفت عقاب جناب تو اب خلاص یابی شمع وصال دوست گرت دست میدهد

| | | |
|--|---|---|
| برو که هر چه مراد است در جهان نه یعنی که در کنج تربت بسی است که تاج بکبر بر انداختند | کسی را معروف کرخی گشت بخو گو معروف معروف نیست مگر کند مرد حشمت پرست | که نهاد معروفی از سر گشت بست کسانی سرافراختند نماند که حشمت بکلم اندر است |
|--|---|---|

حکایت یکی را بنواب دیدم گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت هر چه براسه وی کرد بودم در کفه حسنات دیدم تا یک دانه انار که در راه بیستداخته بود و در بر گرفته ام و گریه که در خانه ما بمرد بود و یک رشته ابریشم که در کلاه من بود در کفه سیئات دیدم و غری بمرد بود مرا بعیت صد دینار در کفه حسنات دیدم گفتم ای سبحان الله که به حسنات بر دویم نه بود گفتند آنجا که فرستادی آنجا شد چون بشنیدی که بمرد خر گفستی الا لعنة الله اگر گفستی فی سبیل الله باز یافتی و صدقه بدادم براسه خداست تعالی ولیکن مردمان نیزه نگر استند آن نظر مردمان مرا خوش آمد آن نه مرا بود و نه بر من

حکایت در بنی اسرائیل عابدی بود و میر گفتند فلان جادو فتنی است و قومی آفرامی پرستند
و بنده ای گرفته خشمگین شد بر خاست و تبر بر کف نهاد و تان درخت را بکند البیس در صورت پیری خدایه و
آمد گفت کجا میروی گفت میروم تا این درخت را بکنم گفت برو عبادت خویش مشغول شو که آن ترا بهتر ازین گفت
که این عبادت من است گفت من ترا گذارم و با وی بجنگ ایستاد عابد او را بر زمین زد و بر سینه او نشست البیس
دست بدار تا یک سخن بگویم دست بدشت گفت یا عابد خدای را بیجا مبران هستند اگر این را بایده می کنند ایشانرا
فرستادی و ترا بدین نفرموده اند گفت لا برم گفت من نگذارم و دیگر باره ویراینگذ گفت دست بدار یک سخن
بگویم اگر پسندیده نیاید انگاه آنچه خواهی ایکن دست بدشت گفت مرد درویشی یا عابدی و منوت تو مردان
میکنند اگر ترا چیز باشد که بکار بری و بر عابدان دیگر نفقه کنی بهتر از آن که این درخت بر کنی تا ایشان
دیگری بکارند و ایشان را هیچ زیان ندارد دست بدار تا هر روزی باداد و دینار در زیر بالین تو کنم عابد
نداشت کرد گفت راست میگوئی یک دینار بده به هم و یک بکار برم بهتر از آنکه من این درخت ببرم و مرا
بدین نفرمودند و نه من پیامبرم تا این بر من واجب آید پس بدین بگشت و دیگر روز باداد و دینار گرفت
گفت این نیک آمد که من این درخت نکنم و دیگر روز هیچ چیز ندید خشمگین شد تبر بدشت و بیاید البیس و پرا
پیش آمدش تا کجا میروی گفت آن درخت می برکنم گفت دروغ میگوئی و بجزای که بگفته توبه کند در جنگ
آمدند عابد را بنگذ چنانکه در دست وی چون کنبشکی شد گفت باز گردی و اگر نه هم کنون سرت ببرم چون
گوسفند گفت دست بدار تا بروم و لیکن بگو تا بر آن دو بار من بر تو غالب آیدم و این بار تو گفت آن بار
برای خدا خشمگین بودی و خدای مرا مسخر تو کرد که کاری که کسی برای خدای تعالی کند ما بروی دست نبود
این بار برای خویش و برای دنیا خشمگین شدی و هر که متعجب هوامی خویش بود با ما بنیاد حکایت
حاکمان حکایات شاهان سلف و مخبران اخبار حسروان اسلف جهت آگاهی و اطلاع خلف با طرف
در کتب و صحائف به پیرای نگارش قلم آورده اند و بجلیه آرایش رقم محلا و زیبا کرده که در عهد امامت
و آوان خلافت خلفاء عظماء شرف اسامیه عباسیه عمر و ابن لیث که یکی از فرمان روایان ولایت
خراسان و حکومت پنهان آن ملک و سمت نشان و شاهی با طاعت و باشجاعت و فرمان نیاسه
با قوت و بسالت بود از فنا ازین داری بقا اورا بچشم روح و خیال در نوم و خواب استر است
مالا بطور رؤیا مشاهده و مرئی نمودند و از و مسالت نمودند که خدای ذو عظمت و کبریا ویزدان باطل
مرمت و معالی حجت معلی جل جلاله تا تو چه معامله فرمود گفت که مفضل ذو المنن و مکرم دافع محن بفضل
و اکرام خویش من خفیر دل ریش با عطا خلعت عفو و بخشش بخواخت و با عطا اعزاز و مغفرت فرمود

باز سوال نمودند که بچه سبب بر طرب و کد ام باعث خوش مطلب حضرت گناه بخش و جان آفرین و جناب بزره عفو و با
 رحمت و افر قرین عم غفرانه ترا بخشید و امرزید گفت که بدین عمل علیل و فعل نمید که روزی بر کوهی رفعت
 افروزی بودم از آنجا بر جویوش و افر و جنود شکاثر که حضرت معطی انعامات و واهب الکرامات و رحمت
 تسلط حکم و فرمان من خاک بنیان از زانی و عنایت داشته بود شرف شدم و گاه نمودم آنگاه کثرت
 آن سپاه و افر اطوان کتیبه شجاعت انتباه مرا خوش آمد و آن نظاره شکر بصلوات کاره سرور و متبسم شدم
 آنوقت خوش وساعت و لکشت حضرت مادی هدایت سالت هدایت در دل من خاک منزله اراده این قصد
 و آرزو و انداخت و بعنایت و رحمت علی و تقالی رحمة خاطر مچنین نیت خسته منویت در خیال بر آراست که ای
 کاش من بنده انیم سعادت حضوره مت حضرت نبی کریم و جناب رسول عظیم و پیغمبر جلیل و فخریم و سرپاستحق
 و ستودن تجلیل و تکریم صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر می شدم و باین کتاب مفرط و عساکر افرط اید و نصرت
 خدام ذی جثام حضرت نبی خیر انبیای کرام علیه الصلوة و السلام می نمودم و بدین خدمات و ازین ترویات
 مایه سعادت و سرمایه شرفات می انداختم و حاصل می نمودم **بجای** تو که اگر دست من بجان بود
 کمینه پیشکشی شد گمانت آن بودی رباعی تو آن صغی که دل بود مادایت **بچه** ذر دیده سر مه خاک
 پایت **بچه** سر تا پایت ز عشوه ناز پرست **بچه** سر تا پایم فدای سر تا پایت **بچه** من بعد شکر و سپاس
 بجناب حضرت خالق جان و ناس و رازق از رازق بسیاری اساس و بشمار می مقیاس بران عطیه
 حصول منزلت ایهت و شوکت مودا ساقم و بتقدیم رسانیدم حضرت قابل گذارش سپاس و پذیرنده
 عرض شکر اساس بندگان عجز و نیاز حساس مرا بخشید و امرزید **بچه** کسی را که باشد دل حق شناس
 نشاید که بند زبان سپاس **حکایت** جناب فردا حباب و وحید اقطاب اکمل کا ملین
 و او صل واصلین امیر المومنین و امام السیدین حضرت باسعادت اخلا سید امه مجاهد غازی علیه الرحمة
 و الرضوان من الله تعالی النان را حضرت حق سبحانه و تعالی بآن مرتبه شرف اخلاص فی العمل و فضل
 خلوص در طاعات معبود و مطاع لا مثل عز سبحانه و عبادت داشته بود که تحریرش با مداد و اقام
 اقلام بجهت ترقیم گنجایش پذیر نیست و تقریرش بدستیاوری آینه و افواه در احاطه تکلم گنیز گیرنی
 در فیض صحبت و فیضان ترمیت آنجناب و الاقباب حضرت مادی و ماب برت عطیاته و بسطت هدایت
 آن مقدار انوار اخلاص آثار بخشش و عطا فرموده بود که هر سیدی بارادت مزیدی که با اعتقاد خاطر
 و انقیاد قلب کم روزی از فیضان صحبت فیض رحمت شرف اندوزی می شد نقد عقاید و عبادت ایمان
 و تلاش از بخشش و ناسره ریای سر امر غیا یکسر پاک و مصفا شده سر تا سر مغزی پست و سر تا سر مغز

حجت خوست شدست دیده خوبان ز دیت روشن - سواد خوانی اطفال ز گلستان ست جام
 می عشق داود ناگاه - از خویش رفیق محمد شد - بلکه روداده و اکثر اتفاق او نموده که همین که مرد ایمان طالب
 و شغل ایمان آرب بمجلس ملائک تسنن خورده از بهمان آن حالت قبیل او از کدرو آلاش ریا برای پاک
 و نرکی شده بر سبیل نبیل نزاهت و لطافت خلاص ثابت و راسخ میشد رباعی مرانبا که شد آن سرو
 سیمن باعث - چنانکه لعل شورین را چمن باعث - برای زندگیم هست ای سیاحدم - ز خنده زیر
 لبان تو هر سخن باعث - و شینخا و مرشدنا اکثر اوقات و بیشتر ساعات بطلاب ایمان و قضا و اتقان
 تعلیم مراتب خلاص طاعات و تادیب مدارج خلوص در عبادات حضرت مکتون تکونیات نور صنیع غیر
 و بریدن و ضارصا دقین آن محفل فیض شامک مذاق ایمان و کام و دمان عرفان بشیرینی چاشنی علم
 و تادیب آن شیخ بزرگ قایم مقام قدس گزینی از لذت و خلوات اخلاص خلوص در عبادات و طاعت
 لذت و خلوات یاب میگردد و حضرت شیخ تبجل مدوح ذکر علیه الرحمة و الرضوان در بیان مرتبه
 اخلاص ذات قدسی خود میفرمودند که من پدایت تبارک و تعالی در مدت القهر و عده الحیات گاهی
 بغیر حصول ثلوق منوب در طلب رضای حضرت خدای بکتاب و غلوکاری از کارهای و شغل از شغلهای
 ذاب و ایاب و عطا و اساک و حرکت و سکون و خشم و حلم و قهر و مهر و شده و زخم و کول و مشروب
 و ملبوس و مرکوب و نوم و یقظه بکار نیاورده ام و در خیر فعل رسانیده حتی امر قربت بسوی اهل
 خود بدون نیت استرضای حضرت مولی جل و علامودی نموده ام و بتقاضای نفسانی گاهی غیبت
 ادای مراسم تقضای شهوانی انسانی نکرده رباعی عشق آمد و جو جو نم اندر گ و پوست - تا کرد
 تهی و پر کرد ز دوست - اجزای وجودم همگی دست گرفت - نامیست زمین برین و باقی همه اوست
 حاکم احوال قدس اشتمال اولیاء الله تعالی همچنین می باشد که رقم طراز خامه گردید و آید و آن
 آفرین بر جانم گوید که حالات سراپا قدسیات اصفیاء الله تعالی بر همین آئین میشود که به نقش آید
 کلک عین خامه رسید حکایت - عارفی دل صافی سراپا ایمان او صافی و سر اسر اخلاص
 انصافی در شهر مکن داشت روزی کمالی فاضلی در مدارج ایمان اکملی و در معارج اخلاص افضلی
 برای ملاقات او آمد چون قریب شهر رسید ریای ملو آبی و شخون بانی عین که قطع طریق بود
 کشتی از بالای آن متعذر و محال بود پیش آمد و سفینه عبور قرینه موجود نه بود آنولی صافی و منظر
 کرامات وافی با پس لحاظ پیش عذر عدم کشتی برکناره آن دریای عمیق سرشتی بر جا و متوقف ماند
 عارفی را که در آن شهر مکن و موطن دشت حضرت و اهب الکرامات نزه غایت از حال آمدن شایق

مواصلت و درود را غلب مجالست و مکالمت او خبر داد آن ولی کامل وصفی و اصل بفضل الهام و
 از حال قاصد زیارت خود آگاه شده خواست که او را همانجا که برب آب قرار میداد و ضیافت نماید
 و بهمانی دارد و باین اراده منکوحه خود را برای طعام سانی آن مسافر نزد او بهمانی امر داد و زانش التماس
 نمود که دریای آملی در میان من و مطلوب حاصل است و آبی سهمین در میان من و مقصودم واقع بدون
 کشتی آسایش پستی چگونه عبور و در بران تو انم نمود آن ولی واقف اسرار خفی و جلی در جوابش گفت
 و در اسرار چنین گفت بپشته اظهار سفت که چون برب دریای لبالب آب برسی باید که نام من بگفتی
 زبان بیان را بتلقظ این الفاظ متحرک سازی که طلاق کس میگوید که در تمام مدت عمر خویش گاهی صحبت
 مباشرت با منکوحه خود کرده ام اگر این امر در حقیقت عند الله تبارک و تعالی واقع و صادق باشد بوجه تعالی و حل
 جل و علی بروی آب گذریایم و در آب غرق نشوم چنین تقرر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قوت
 خواسته بلا تشاوبی تا مل بر روی آب روان شوی و کام زن رفتار گردی زن از مرد چنین مضمون
 مدعای بی بریا سموع نمود بدل گفت که این مرد عجیب دروغ میگوید که مرا سالها رو با نقضا و امضا سیدار که
 همد و بجلیس مسرت افراد اینس فرحت پیری خلوت و جلوت این کس ام و همیشه شرکار و خطا و راه درسم
 ارتباط مردی و زنی با من در از زمان میل و نهار در کار میدارد و با وجود این افعال دعوی چنین بر حال
 و دور از خیال اظهار میدارد لیکن از آنجا که زن مذکوره صحبت دین و تربیت گزین شیخ با صفا و ولی با اخلاص
 صنفی بود با وجود کثرت خطرات و عروض و مساوس در خدمت بجا آوری امر شوهری انکار و با ننموده
 سمعاً و طاعتاً جاده اطاعت و قدم نه بر سبیل تقدیم خدمت گردیده آن های لطیف و روحانی و طبعه نذیه
 گوارای مذاق دهنی و آب سرد و شیرین جهت میهمانی آن ولی سسه ایا انوار ایمانی مهیا و مرتب نموده
 ره نورد و طی کننده طریق بسوی آن ولی حقیق گردید چون آب هونک کی پتچاب رسیده و بدون کشتی راست
 آغشتی عبور از آن متعذر دید موافق اشاره خلوص بشاره آن ولی صداقت شعار مضمون محو له بقوت
 ناطقه بر زبان رانید مانند ذاب بر تراب بر روی آب روان شد بقدرت مالک قدیر و صنعت صانع
 کبیر تعالی قدرته و تبارک صنعت آب عریض و عمیق زیرا اقدام آن زن ایمان کام و با اسلام حکم ملک علام
 جل علمه حکم سنگ خارا گرفته بود و با بصورت زمین استحکام استیلا پذیرفته گویا با مخرات ماسیات مجد خلفه
 آب قیق در غلب مهیت آسم حقیقت مائی را در رنگ ماهیت ارضی جلوه داده بود القصد آن زن را راه راست
 شیطان و کام زن راه زنی هوای نفس بر طغیان از آن آب سهمین بطریق سهولت آئین عبور نموده بجهت
 همان سر با ایمان و سر اسرار سلام و ایقان فائز شده لوازم میزبانی از طرف شوهر خود بخدمتش گذرانید

و آن مرد مضاکل فرد طعام لطیفه رسول آن شیخ الطائف لطیفه بهشتیهای تمام و رغبت مالا کلام خوردن
 و اکل نمودن آغاز نهاد و طعام و شراب مایوکل و مایشراب بشکم میری خورده و نوشیده زن فضائل فن زن
 حضرت نمود و انبازت ذهاب الی المرجع و الباب داد زن مسلت داشت که از اینجا تا بخانه در میان راه و آشنای
 طریق دریای عمیق جاریست و نهر بزرگ ساری و بدون کشتی عبور و مرور شتی قطع این راه دشوار و طی این
 جاده کار صعبت گذارند بر این کار چگونه نمایم و چاره کشتاد این عقده لایحل و مشکل چگونه سازم آنوی با نواز
 منجلی جواب داد و گفت که چون بکناره دریا و اصل گردی نام من بگویی که فلان کس میگوید که من گاهی درایم
 حیات خود لقمه طعامی نخورده ام و بر عهدی نوشیده اگر قول قائل ازین مقوله بعد اوقت شامل باشد بفضل
 و رحمت خدای من مهتا تو ای ثنا و بر روی آب پدید آید و آب معرق مرا معرق سازد این گفته بعونه و اول
 تعالی و لقمه سس برو می آب همچو ذهاب بزمین صلابت تاب روان شوی انشاء الله تعالی بعافیت و سلامت
 بمنزل و رطل خویش خواهی رسید آن زن از استماع آن قول خلوص فن غافل از سر کار باطن
 بدل خود اندیشید که عجب حال است که امروز دود و دود و غلو و سر سر خلاف و کذب موبور او دیدم یکی شوهرم
 که باطل دروغ گفت و دوم این مرد بهمان که یکسر کذب گفت و صدق نهفت که این بهمان همین وقت
 رو بروی من طعام و شراب و خورد و نوش نموده است و میگوید که گاهی نخورده ام و نه نوشیده ام باین
 وسوسه و خیال بر اقبال گردیده ره نوزد خانه خویش گردید و قتی که باب رسید بسبب تقدیر فقدان
 زورق منجی از غرق حسب فرمود آنوالی سکارم آمد و قوسه مقوله آن کامل بکلمات نبیل و بیرکات جلیل
 را گفته بلا خلاف و نه غرور و می آب گام نان روانه خانه شد و بتقدیر پشاه مقدر مقادیر محمد تجیده آب
 سر از سر می آب بازید فردوم آن زن ایمان لزوم سخت و گرفت شده در حکم زمین سخت آمده بود و غرق
 در معنی بشکل غرق و در شده کار غا بود آن زن ره نوزد از آن مهلکه جان و تن گسل صحیح و سالم از گرد راه
 بخانه خود رسید کزین سان شگفتی گیتی که دید نگوش زمانه بدینسان شنید کزین ظرف
 دریا چنین بگذرد خرومند از مردمان نشود آن زن مرد سیر و پیر خیر بخدمت شوی فضائل خوی
 سرگذشت عجاب نوشت و ماجرای حیرت افزای و ندرت دست و دست اظهار داشت و من بعد حکایت عجب
 پیش شوهر سراپا خیر و تکلم آورد که امروز عجب دود و دود و غرق افرو راغ را دیدم و مشاهده کردم یکی
 ترا که بجهت نام گفتی و بکدام تمام گوهر این مصنون برشته بیان سفتی که من در عرصه عمر خود گاهی قربت طیلد
 و صحبت با منکوحه جمیده نکرده ام و حالا که من از سالهای امتداد انتخابه مصاحب گاه و بی گاه توستم
 و زین امر خوب آگاهم که ازین کار شهوت شعار عاقل و غافل سستی و دوم انسان بهمان که رو بروی من

طعام وافر و شراب مشکاثر خورد و نوشید و با وصف این اکل و شرب بشدید مزید و مالکید بکشد و سر کرد
 که در ایام حیات خود هیچگاه طعام و شراب نخورده ام و نه نوشیده ام آنوقت عالی و در ملک مرا تشریف
 حضرت و اورکتی و مشکل کشایی و بگذشته جانی پیر نادانی آن زن تعجب نشانی پنی برده عقده کار از خاطر
 حیرت ماثرش بناخن چین بیان بر کشاد و چهره کشف اسرار رسته را با شطرنجین تقریر و لیز را از شش واکوای
 نادان و در طبیب سفاهت سرتاپا بیچان و بر قه کم فهمی بر سر و دوش هوش کشان برگزنده نشسته و زینهار
 نقبیده که من میربان صداقت نشان و آن مهان صدق تو امان بر دوش کلام سر کسر صادق و کلام کلمه
 با صدق و اثنی گفته ایم که بعون حضرت مادی مسان و عنایت جناب سبحان مجد شانه زبان ما از کثافت کذب
 مزکی است و بیان ما از کدورت و رنج مصفی آنچه گفته ایم صدق گفته ایم و آنچه در معنی بسته بیان سفته ایم راست
 سفته ایم در قال ما خلاف حال را گنجایش نیست و در احوال ما مخالف احوال را گنجایش نیست سر آبا صدق ایم با راستی بسیار
 و سر صدقت ایم با صادق بی شمار آنچه من گفتم که در روزهای عمر ناپایدار خود گاهی با حلیله خود مصاحبت سباحت
 کرده ام معنی و مراد اینست که بدون از تقاضای نیت شرف منویت استر منای حضرت مدای روزی سیای خلقت
 فرمانش رزقه و نشر رحمت هیچگاه بقتضای عبت ابرامی و لعل استقصای نفس لغات ندای و دانست سیای
 نه نموده ام و آنچه آنعارف صداقت و وصف نگنم نموده و تلفظ ساخته که من وقتی در بهار از ملن زندگی سر کسر قرآن
 و زوال اشیا و خویش طعام نخورده ام و آب نه نوشیده مطلوب مقصودش آن بود که من بغیر از طلب رمنای حضرت
 سر با بقا و مالک ابقا در فنا حق سبحانه و تعالی هیچ وقتی بخوابش نفس بی آیش و لادش اکل و شرب
 نگردد ام سبحان الله خوشامرئیت صدق از ریاء خلاص و خورمانزلت اخلاص که عاملش سر کسر مقبول حضرت
 خطایوش عطا پاش است نشر الغانه و عاملش کینه قبول بیارگاه جناب عذر نیوش جنت پادش است
 نشر اگر ام حضرت مادی فوق توفیق خیر و اخلاص و اعمال نصیب مومنان سازد و جناب عظمی عطا
 وافر سیر عطای رغبت خلوص و طاعات قرین حال مسلمانان نماید آمین یارب العالمین بر خمتک
 یا ارحم الراحمین و بفضلک یا خالق المخلصین و بنیک یا مکرم المخلصین یا رب این آرزوی من چه
 خوش است تو بدین آرزو مرا برسان نظم کسی را که اقبال باشد غلام بود میل خاطر طاعت بدم
 شاید سر از بندگی تافتن چه که دولت بطاعت توان یافتن سعادت طاعت طیر شود دل از نور طاعت منور شود

وضیعت تم در القای مایهیت فنامی نیایضامه و خواطر انبای آن یوفا و دانشای
 کیفیت بی ثباتی آن بی بقا بنا بر گاهی احبای آن محو و نسامه

جهان چیست ماتم سرامی در و شسته دوسه نامی روبرو x جگر پاره چند بزخوان او x جگر خورده چند جهان او x
سایسته عقیده موسن صفا شکن که بلا شک خود را بقضای و التقاض جام تلخ کام مرگ سام لب ندگی با جملات تام
رساند اند و بایسته اعتقاد مسلم صداقت متفطن است که بلا شبهه دارم را با یکدار دنیا گذشتنی و گذشتنی
اگر در ۵ جون نیست ز هر چه هست جز باد بستی x چون هر چه هست نقصان و شکست x انکار که هر چه هست
در عالم نیست x پندار که هر چه نیست در عالم هست x مقتضای عقل است که خود را بپند دانت چون در دنیا
لهو و لعب الگند ز دوشغولی این شغل و این خویش را دور از منازل قرب حضرت اقدس الهی عز
قرب نه نمایند و اقتضای فراست است که خویش را محبوس و نیای نجاست انوس نکنند و معمولی این امر
پر تباهی بعد از مراحل نزدیکی جناب ناقصی حل سم نشوند که از حضرت خدا و جل بعد است بنیای
باشقاوت نرید قریبست و از پیشگاه حضرت اله تبارک شانه طریقت و هرگز از دنیا می محبوب
بعد نصیبت بجناب کبریا هر برانه قربت قریبست و بی شبهه از جناب الوهیت قفا طقت صفاته
بلقب حبیب حبیب است دنیای ناب و مطرود حضرت معبود است عز قبوله که از محبتش از حضور نور
خالق خفا و ظهور برت هدایا مقبوع و مردود است لغو و بایسته تعالی من غضب تعالی و جهان بی نمود
از شرف پسند که بعد عزت رفعت حرام مقصود است بپاس نداد و درش از پیش حضرت صانع
وجود و غرض طمانه غرض قبول نفوذ است العیاذ بالله تعالی من قهر الله علی دنیا ی ذلی گردن زنی ساحره است
استاد کار که دانت سرابا نجاست خود را بلباس کرامت سراب لطافت آراسته است و شتی خباثت
آغشتی خویش را بصورت کوهی سرسبز با یکی پر بسته و این فریبده مگر فنی و دل ربانیده غدر کنی صاحب
جادوست اثر مملو که صد هزار ذوالالباب کیاست کامیاب را بغریب و بتاحق دار آن عقلا و از کیا رادر
مواقع سفاهت و نادانی هزار جا بخت نوشش نمیشست و شرابش در الکاب نظر خیم نیست رسم سرامی در

| | | |
|------------------------------|--------------------------|--------------------------|
| گهی نیست وزین گهی نیست | چنین است رسم سرامی در | گهی نیست و گهی نیست |
| چنین است رسم سرامی جهان | جهانت گهی جا گهی گاه جان | چنین است رسم سرامی غرور |
| گهی تان و تحت است که گنج گور | چنین است رسم سرامی سنج | گهی تحت است میهد گاه رنج |
| مانست این ده کاف نون | که از دیده آدم آفتان خون | مانست این و هزاران انداز |
| که خواهد از مرگ آدم نزار | مانست این فرخ فیروزگار | که بزرگ این نذر دوزگار |
| مان تیره بگست این خاک | که فرقی نذر زان بکار | مان منزل است این جهان آب |
| که از خاک آدم کوشش است و آب | مانست این مخلص نور کار | که شاه و گدایش نذر دوزار |

اگر باد شب و گرگدای ز جنگال مردن نیاید ربا × حسابش سراست و آب و تابش بدرد و بیجا برونش
 زیباست و درونش زشتی آراست و ترش خاطر رباست و سیرتش کلفت رسا و صفتش مکر و دروغ است
 و هنرش زور و بی فروغ و دنیا می کهنه است مستحق قی که تاثیرش هوش ربا می آید این است و این جهان
 با ده دیرینه است لاشی که خاصیتش لا یعلقی عاقلان و غافل مشغول عشوه دنیا که این عروس ×
 سکاره نمی شنید و محاله می رود × جهان و کار جهان جمله بیج در هیچ است × هزار بار من این نکته کرده ام
 تحقیق × این بیزال که بزی مکر و تزویر و در او دانه آراسته است بنا بر بیوفائی اجاب تبدیل تر و زیر
 بر خاسته و این پیرزن گنده فن که بصفت کذب خویش را مانند الجار پیراسته است بجهت تردد کار بنابر
 خوزری عشاق علم ستم را فرشته کارگاهش ابلهی است و تبدیل اعتبارش سببی من صواب فارغی

| | | |
|---------------------------|---------------------------|----------------------------------|
| شب در روز دست ساقی دهر | بیای ازند موج تریاق و زهر | مه و سال سیلانچی سپهر |
| بود آتش در کاسه کین و مهر | کمی حجت ضیف را میزبان | نه خیر از غر غفر کشت در هیچ خوان |
| گویی سبک کنه کی پای او | کنند ممتلی معده تانای او | نشد طرب ناله نوچه گر |
| زیک گوچه هر جای دارد گذر | خوش آنکه دنیای دلو و دنی | بود بیوفای قلمه کشته |
| بهر شب بشوی شود هم کنار | بخونش سخن خوش آید بار | آزاران گشت گشته هم تری |
| هنوش نزال شده دهنری | چنین کاملی بکرا هر که خوا | دگر زیر کفشش شرم نخوست |
| فتوت مزاج آنکه تجربه خو | نگردید نامل تزویج او | بروی چنین قلمه غی نرس |
| تفی کرد و دالانش از دشت | صد فوسکن قلمگیهای او | بود مطلع جمله زشت و نکو |
| زبان مرش غرت گشته و | که در اختلاطش سرش گشته | زمانه خیال خمی دم چنین |
| مسعد دنیا مکمل نه دین | ز خود تا خبر دار کردی آن | دو پیش غشش تو مرثیه خوان |
| ایمان به هنوزت نه شب گشته | نوی در شب کور مشعل فروز | ز اندر ورع در فروغ یقین |
| برافروز شمع شبستان دین | هوا و هوس گشته از لود | با خلاص شو با خدا متصل |

ز نیک و ز بد به بینی بد هر × مبادت بدل با عیش و قهر × حکم قضا راضی و شادمان × دمی چند خندان خوش گذران
 دنیا نه هست اهلک آیین که بر باقش ذکر الهی است با حق یقین و گمان ستم قائل است لاکت الین که دواش عبادة الله علی است
 بعد و نظر استی گزین عاقل آنست که با طر فریش در نشده از یاد حضرت بود و عبادت غافل نشد و کامل آنکه بدل را پیش دل از دست
 نداده از طاعت جنبان عجلت حضرت عاقل گشت جهان صیقل منقش است × علمهای دم در و چون است × کلام اندر او اگر کس و جوادش
 محض و نشود که دنیا بود گشت عاقل بگو گشته خود نیاید ل × بختی آنچه کردی تو در روز کار × به از از مردم تو هم چشم دار

| | | |
|---|---------------------------|------------------------------|
| مکافات نیکی جزای سبب | بناشد بجز جنبش از بهر روی | جزای عمل حق بود بیکان |
| گدائی و گربادشاهی جهان | چرخش گفت و دهقان بزرگو | که چرخش نه خوشنیتن مدرسو |
| این عذره خون خواره است که شراب مسکن عطش از خون شاهان ساخته و این ناکاره جگر خواره است که کباب دافع اشتها از کباب سلطنت پنهان شناخته نزار سلطان و شاه از آلام بیوفای این زشت کام معنوم و بهوم و عذاب کشته اند و صد هزار امیر و وزیر بجایمانی این تیره فرجام بحسرت و افسوس دل کباب نموده س هشت | | |
| گر برگزینی ایانی است ۳ زلف صنم عارض جانان هست ۳ خاکی که بزیبایی هر حیوان است ۳ انگشت وزیر و سر سلطان است ۳ زهی نکته دان که بتایید بخت بیدار از قید این پیر کید باید او عمل عبادت الله تقدس و تقانی وار میرید و خبی رزق هم که خوشش مقدری از دام این عاقل صید بدو شغل طاعت الله تبارک و تعالی رفته خوش را در وسعت آزادی کشید عجب دارم از نادانی دنیا دان که محض نیست راه است فهمیده عند الله تبارک و تعالی از زنده بختی سیده و یا حیرتم از حماقت دنیا وقف که سر پالاشی بل بی اصل تر از فیضی دهنده از پیش حضرت حق سبحانه | | |
| تبارک و قدر از قهر ارم خود را طی نموده | جهان آسیای است مردم را | که بر خون نمی گرد و این آسیا |
| دوسنگ ز زیر او را به بین | یکی آسمان است و دیگر زمین | تو بچاره اندر میان دانه |
| بنفیش گرم دفرانه | تنت را بسایه لبان عنبر | به پیر و پیر و پیرین روزگار |
| وجودش بود مست و سودش بی بی بود باشد تعالی اسجد و فوایدش مکانه است و قواعدش مفاسد باشد تقدس س مقصود | | |
| اگر عمر یابی هزار و دوصد | سرت عاقبت بجز بخت کی رسد | اگر عمر صد سال و گر روزگی |
| گهی مرگ این هر دو را دم کی است | بسال از هزاران بود عمر کس | بگویند البته روز کیه بس |
| اگر بادشاه باشی در گدا | تنت عاقبت گرد و آرد جان | بجای تو منزل کند دیگری |
| ولی تو بخت روان بسپری ۳ ازین ناقص عهد امید وفا جفاست و چشم داشت خاطر داشت خیال ناروا و کفی باشد الا قدس شهیدا و این بصورت خاطر کش و سیرت اندوه دمار امری دنی اعتبار داشتن و یک خیال محال بختن است و حضرت جان آفرین جلشانه بر قولم گواه س دلا چند سرست جام امل | | |
| چنین غافل از دست بردا بل | هر یغان پیشینه رایا دکن | زیر موزبان کشته فریاد کن |
| که با مادام مهدی میزند | دشمنی و بی و خبی میزند | بیکدم ز پیش کشند |
| اجل نشین فرصت شان شکست | هر یغان ز اندر دگی میروند | بجای دیگر مجلس آراستند |
| و پیدایت حضرت عرسله حضرت رسالت پنهان علیه صلوة و سلام حقیقت دنیا نیکو دانستند که در امان نفاست توانان از کثافتش منزله و مصفا داشته قبول عمل عبادت فرموده مقبول بارگاه کبریا بل شونده | | |

و بحیثیت حق تبارک و تعالی دوات ولایت دستگامان علیهم السلام و در عنوان کیفیت این جهان بهتر می بیند
که لباس طهارت لباس از نجاستش پاک و سطر سافه اختیار شغل طاعت نموده مقرب درگاه حضرت تبارک
علاوه گردیدند عقلا از کید این سوسن قید دست بسراند و حکما از کمر این وانا صید بی با و سر دنیا در فرست
نه مقرر قرار این جهان حامی گریز کارست دستگیر مستقر در دنیا سرگذشت و هر دم بخشش خیب و در گیتی
سرشتان است و هر آن شمشیر دست دیگران همان منزلت این منتقش باد که گسترده ای فرود و بیابان

| | | |
|--|---|---|
| همان است این بر کشیده روان که دیده خدائی فرعون را که جافقت ایام و عیام او نهاده آسمان بر سر دیگری همان است این زلال زیان قاب که خشت که آید ز دست بدست چنین است دست و ستور این تل بهر که شام از شفق خون بیان کرد چنین است آئین این کنه کاخ که گریست در تماشای بسط خانه جهان جاودان بس | که ز دور و پیش کاوس کس همان عرصه است این کهن کون که روزی زمین بودن بکن جو برگ افکند از سری از سر که گردید گرد سر سام و عام بود این مخقر کسی فلک است که هر دم بدتش بود و رگزار فلک شیم زان صبح روشن کرد که آفتابش نشد از غارش نخندید بر طرف گلشن گل خدای جهان رست پاینده | همان است این نزد نو نور که منش در اش در طلق که تید آنچه انگشتین که شد حال آغاز انجام او همان است این خیر فیروزام که در عقد جم بود و افراسیاب نشانید به ان نشد ماندن قرار که برت دهد چون چنانید نشد سرخوش از جام شست که بر تو سنگ است و گاهی عمره کسی تا ابد زندگی |
|--|---|---|

خدای جهان جاودان شد
هر که متابعت حضرات انبیا علیهم الصلوات و السلام اجتناب کرد از این شیاع
که اسرار و فوائد با حقی مقام حاصل کرد و آنکه اقامه ای نفوس قدس سل علیهم الصلوات و التسلیمات
اصطفا نمود این بضاعته سرای احسان را بفتح و فلاح با علی مطالب کامل نمود و کلام اعجاز از تمام حضرت
علیم علوم جل علیه در مدت دنیا منطوق است و او فان آن فرمان عالی شان از امور و فوق حقوق
و حدیث هدایت توحید و در ذالت و نیای جنیت با طلق است و اطاعت آن امر شده توحید از کارهای
و اثنی است و نجات و افاق آیات **إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِنَ السَّمَاءِ**
بر این نیست که مثل زندگانی دنیا و سرعت انقضا و او بار آن بعد از اقبال مانند آب است یعنی باران
که مافرو فرستادیم او را از آسمان یا از ابر فاخته که بید پس با سیاحت بان آب نبات الارض
کیا هسته از زمین مایه کل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون صوب عاذیه و اثمار و بقول و اکشام

و از آنجمله می چرند چهار بایان چون گیاه های ترو نشک حتی اذا اخذت الارض با و فیکه و اگر کشت می
 ز خرفه های پیرایه خود را و از پختن و آراسته شد محمولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و ظن اهلها و گمان
 برودند اهل آن زمین آنهمه در دوزخ اند که ایشان قادرند علیها برودن و درین گیاه و چیدن میوه های آن
 آنها را نگاه آمدن آن زمین آخر با عذاب مایعی فرمان ما بخوابی آن در رسیدن کبلا کوته ها را در شب در
 و ز فحشها را پس گردانیدیم آن کشت دروغ را حصیدا شبیه با آنچه در روده باشند یا از اصل برکنده
 کان لم تغن گویا هیچ نبود با کائنات و بروز کذا لک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم فصل
 التلاوت جدا میکنیم و روشن میاریم دلائل قدرت خود را القوه بیک فکران برای قومیکه تفکر کنند در ضرب
 المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حاصل دنیا را در القراض نعیم و زوال اموال او و ظهور او و بار بعد از
 و فور اقبال تشبیه میکند کمال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود و چنانچه اول
 گیاه ضعیف را صفت صفوت است و آخر سمت که ورت مبداء دنیا نیز نوازش دولتست و منتها می آن گذار
 نکبت و حسرت رباعی ننگر تا که روسته زمین فصل نوبه در مانند نقش خانه مانی زمین است و وقت خزان
 برگ ریاحین چون بگری و منصف شوی که لایق بر باد دادن است گفته اند مثل به آب باران است و مثل
 جهان و در وجه تشبیه ال دنیا تا آب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و خطوط
 آن آب باران از آن روست است که باران بجلید و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی
 نماید مال دنیا نیز بجهت و تبس و مکر و نیر و مجتمع گردد بلکه حکم از بی قسمت لم یزلی بدست آید اسیاست
 رزق مقسوم است و زاول مقرر کرده اند چه هیچکس پیش از این حاصل نمیکرد و بجهت هر چه می آید و بیش و کم
 بدان خورسند باشد * کا نچه خواهی ز آسمان نازل نمیکرد و بجهت * دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود
 نسبت پاک و پاکیزگی موسوم بود اما چون در موضعی در گلی نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر
 گشته مواد فائز از آن قطع یا بد حال و دنیا نیز تا بسبب تغلق جانوران دست بدست روان گردد و پس
 و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و اسناک خسیان بماند نکوهیده و مذموم بود و در شغلی مغنوی فرمود
 شغلی مال چون آب است تا باشد روان * فیضها یابند ز و اهل جهان * چند روزی چون کند یکجا
 و رنگ * گنده و بی حاصلت و تیره و رنگ * و در عشرت حسیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون
 آب بماند از آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایشش و میان و آسایش عالمیان باشد اما چون از
 اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید و اسطه خراسانی عالم و سرگردانی نبی آدم شود مال دنیا نیز چنان
 بمقدار احتیاج بدست مقاصد دنیا و دین بنجام مقرون گردد و فوائد آن بهر روز و یک بر ای چون

روی باز یاد دهند و خزان و انبار بسیار شود موجب تکاب معاصی و وسیده تفاخر بر ادانی و تقاصی شود کلاً
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ **آیه استغنی بیهیت** تو نگری گشت سوی عجب و تحوت و ناز و خوش
 ست فقر که دارد و نه از سوز و نیاز و دیگر آنکه باریان چون بهال گمل رسد لطافت و طراوت او بنیز آید و چون
 بخار و بن گذر و حدت و شوکت او زیاد کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بنیز آید نعم المال الصالح للرجل
 الصالح و اگر بدست مفسد افتد مایه فساد و عدا و روی باز دیاد دهند منووی زرمحک را استخوان بد
 از آن **فقده حال** هر کسی گردد عیان * چون کرمی را بدست آید زری * از زرش آسوده گردد کشور
 خاتم باشد کارسازیهایی او * روح بخشد دل نوازی های او * سفید گریه یا بد سوی گنج خلق را از د
 بپاشد غیر رخ * و گفته اند که چون آب بزاران بر زمین رسد قزاق گیرد و بلکه با طراف و جوانب روان گردد
 مال دنیا نیز یکجا قزاق زندارد و بایک کس آرام گیرد و هر فرد دوست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد موصلت
 بندد و نه عهد او را وفای و نه وفای او بقای **ابیات گنج بقا نیست درین خاکدان** * مغر و فانیست درین
 استخوان * کهنه سرانیست بعد جاگرو * کهنه و اندر گرد و نو * **آیت من کان یؤید حُرَّت الدِّین**
 هر که باشد که خواهد بجل خود گشت خیر آن سرا و یادشش آن نَزْدَ کَه قی حُرَّتیه بیفرایم او را در رخ
 یا در ثواب آخرت از ثواب آنجهان و من کان یؤید حُرَّت الدِّین او هر که باشد که خواهد بگردار خود
 نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن ثَوْنِیه منها بدیم او را از دنیا آنچه بقیمت از لی نصیب و باشد
 وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَنِیَّتْ مَرَّادِ سَرَّایِ آخِرَتِ مِنْ نَصِیْبِیْ هیچ بهره مراد کافر اند که همین دنیا
 خواهند پس و یا منافقان که در خود با مومنان اتفاق نمودندی غرض ایشان غنیمت بودی پس
 درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که
 آخرت طلبد نصیب خود از دنیا برد و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد پس دنیا طلبی بهره دنیا و دهند
 عقبی طلبی هر دو یکجا و دهد آیه وَلَوْ لَا أَنْ یَكُونُ النَّاسُ وَآلَهُمْ أَنْتَ کَاشِفُ الْعَذَابِ عَنْهُمْ قَدْ غَشَّاهُمْ مِنْ قَبْلُ
 أُمَّةٌ وَاحِدَةً یُکْفِرُ الْکَافِرِینَ برای کسی که میگوید بجدای عزت نه لبیو قهر مرغانها ایشان را سَقْفًا مِنْ فِضَّةٍ
 سَقْفًا از نقره و معارج علیها و زرد بانها که بدان برام آن خانه بایطهر و ن بر آیند خود را بنمایند و
 لبیو قهر و می ساختن مرغانهای ایشان آب و آب و سردا علیها درای و تخمهای که بران بکفون
 سبکی کت به از نقره درین آیت اشارت است به حقارت دنیا که او را پیش من قدر قیمتی نیست و اگر آن بود
 که مردم طلب دنیا و جمع آن استخوان شدند و دیگر از طایع محبوس است و دنیا و سبب آن عبادت و فرمان برداری

باز ایستاده میل بطرف کفر و ماسپاسی کردند می و گردن من متعفن خاها و نرو باها و در می خاها و خاها
 کافران هر از نقره کردی و در خشک و با وجود اینها ایشان با طلاق هم تو آدمی پیمان کردی که اینها
 از طاعت ساختند می و آن کُلِّ ذَلِكْ و نیست هر آنچه یاد کرده شما متاع الحیوة الدنیا مگر خوردن و
 زنده گانی این سراسی بعد در صد و زوال و انتقال است و الاخرة و نعمت آفرت و گفته اند بهشت عندک
 رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ نزدیک پروردگار تو سر بر نیز کاران راست که از لوث شرک و دلت مباحی احترام
 فرمودند تا از سستلذات فانی و مشغلات انجیابی اجتناب نموده اند هر کس که رخ از متاع فانی برفت
 و اندر طلب دولت باقی بشتافت چه آنجا که کمال همتش بود رسید به و آن چیز که مقصودش بود یافت
 آیت اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ بُرْسِیْکَ گروانیدیم آن چیزی را که بر زمین است از سعادتن و نباتات
 و حیوانات زینة لها آرایش را اهل زمین را محققان برآورد که مابین من است و مرا و اینها اند یا احلما
 این مظهر قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند که آرایش زمین بر جلال است از آن روی که قیام عالم
 بود و شریف ایشان باز بسته اند روی زمین طلعت ایشان منور است چون آسمان زبر
 و خورشید و شتر مرغی و گفته اند مراد از ماعلی الارض شتهیات محرمات است که حق سبحانه فرمود که ما انزلنا الریش
 نطق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آریسته ایم لَنَبْلُوَهُمْ تا بیاوریم ایشان را یعنی معالده از مایندگان
 که تا ظاهر گردد که ایشان احسن عمل کنند و نیکوتر است از جهت عمل یعنی نیکیت که آن محرمات
 را ترک کنند و اِنَّا لَنَحْمِلُهُنَّ و بدستیکه ما سازند گانیم ما علیکما آنچه چیز را که بر روی زمین است از کوه و دشت
 و نباتات صعبید اجزای زمین را چون گیاه یعنی باخر این عمارتها غراب خواهیم ساخت پس دل بران
 منهد و زینت ناپا در فریفته مشوید جهان از رنگ و بو سازد اسیرت و بوی نزدیک آریا بصیرت
 رنگ و بوی و اعتبار است به نوبی و لغزش را در است به آیت و اضراب لهم و دیگرین
 برای جهانیان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی ایشان درین جهان کجاء اَنزَلْنَاهُ مَائِدًا
 گیاه رسته از آبی که فرو فرستاده ایم اَنزَلْنَاهُ السَّمَاءَ اِزْجَابًا بِاسْمَاءِ اَسْمَانٍ فَاتَخَلطُ بِهِ
 بیا میخت بان آب نبات الاذین ان گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نما می خورد و با کمال رسانید
 و زمین بدو تازه و حرم شد و صبح کیس با دو کرد یعنی روز دیگر گشت گیاه تازه زیبا هشیما
 خشک گشته و در هم شکسته بشاید که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّیاح پراکنده میگردد و او را باد و باران
 و ازین بر میکنند و بدو طرف می برند و گان الله علیه کُلِّ شَیْءٍ مُّقْتَدِرًا و هست خدا بر هر چیز از ایشان
 و افقالات تشبیه کرد زندگانی دنیا را گیاهی که از آب باران سبز شود و پالاه و کمال نورسد و وقت

آن در آنکه که از دفع گیرند ناگاه از آب منقطع گردد و خشک و بیفایده ماند همچنین آدمی نرزد گنی و نازکی
که دارد و خوشش بر آید همین که نامه عمر او از عنقوان بیایان مقاصد اجل در آمده نهال نهاد و او را بصیرت فتنه خشک
سازد و غرضن های اثر و از و را با دوستی برود **ب** بهار عربی و لغیب و لکین است چندی چو بود که دارد و
مرکز بی بی به آورده اند که رسامی عرب بال و فرزند این فخر و مصلحت میگردند و پیغمبر اصلی الله علیه و سلم
با که در پیش است و سپردار و طعنه میرود بحق سبحانه و تعالی فرمود که **الْمَالُ وَالْبَنُونَ مِلٌّ وِاسْرَافُهُ** و بزرگوار
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا از پیش زنده گانی دنیا اند زنا و قبر و توشه راه سعاده دارند که زمانی عرصه تلف و بد زوال خواهند
شد و **الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ** و کارهای شایسته باید که ثمره آن ابدالا با و باقی ماند **حَتَّىٰ عِنْدَ رَبِّكَ**
بهتر است نزدیک پروردگار تو آبا و خدیو امکلا از جهت پاوش و بهتر از جهت امید یعنی صاحب
آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی می یابد یعنی از علما برانند که باقیات صالحات نام
پنج گانه است و گویند کلمات خمس است اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی اعظم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آل و اصحابه و سلم یا سخنان حق
که سبب شرح قلب گردد و اینیات پسندیده که سویمات قبول اعمال بود اینیات صالحات که حکم حق است
من النار سبب خلاصی والدین باشند امام شیخ قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن فعل است که آسخته
بشوب طمع و غرض نباشد بلکه خالصانه تعالی بود تا نتیجه آن ابد البسمت بقایو تم اند بود و در ویم قدس سره
فرموده که خلوص عمل بان است که رویت عمل از او مرتفع شود یعنی عمل را از خود نرینی و ندای این آیت
زُیِّنَ زینت داده شده یعنی آراسته شده است للناس برای شرکان حب الشهوات دوستی
آرزو های نفس پر اوشتیمات است و زینت و هنر حق تعالی است که خالق افعال و دواعی است و ترنم جهت
استحسان بندگان باشد و گفته اند من شیطان است که می آید در چشم حسن ایشان این ششتمات من النسیاء
از زمان که بدترین دامن شیطان ایشانند و البنین و پسرن که محبوب طبایع والدین اند و القنای طایفه
المقنطرة و قنطار های گرد و برگ در نهاده یا دغین ساخته من الذهب و الفضة از زر و سیم قنطار با هست
از اشغال زرت یا هشتاد هزار درم نقره یا بهی یوست گا و دینار و درم و فحجل السقمة و دیگر بسیار
علامت دارد و آن نشان است که عیب و هنر او ظاهر میگردد و چون مطلق الیمن اگر محجل و امثال آن
و گفته منور اسب را آراسته یا تمام خلقت یا سوار یا قریب یا الملق که سیل عوایب بدان بیشتر بود و الاغنام
و دیگر از چهار بیان از شتر و گا و گوسفند و احداث و کشت زار یا زمین های برای زرع و دیگر
اینکه یاد کرده شد در نظر کفار آراسته گشت صنایع الحیوة الدنیا چیز است که بر روز داری یابند از آن

در دنیا و الله و خدای که موجود حق است عیناً حسن المآب نزدیک دست نیکوئی بازگشت حسن المآب نزد قرب
 رب الارباب تصور نیست ه ای دل از درگاه جانان بی متاب زندگینمای بجایان اقرب به چند گردی که چو
 در بهشت پیش او آرز حسن المآب آیه قل لیس فی الدنیا و الاخره شیء الا فیما یشرکون درویشان صحابه یحیی من ذلک
 بهترین ازین ما که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که برپیر کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از کتاب نورش
 بگذشتند یا متاع دنیا را دست بار برداشتند چون اهل قرآن است عیناً دین نزدیک بر درگاه ایشان بخت
 بوستانهاست که اندکی از دنیا و آنچه در دست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة غیر من الدنيا
 و اینها پس صفت آن بوستانها میکند که تجر فی بن تحتها الا نهار میروند و از زیر تصور با اشجار آن بوستانها
 جوهای آب خلدن فیها جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلوت است که نعمت دخول در آن
 بخوف انقطاع منقطع گردد و از واج و مرایش از اجتهاد حوری و انسی مظهر پاکیزه از قاف زورانی که آن
 دنیا را باشند یا پاکیزه در خلق و خلق و رضوان من الله و دیگران را خوشنودست از خدای داین
 از بهشت و نعم او بهتر است والله بصیر و خدای بیاست یا عباد به بندگان و احوال ایشان آید
 متقیان که نازل نازل هات خواهند بود و انما که از وی نیاز یقولون ربنا ایگویندای بر در دگار ما را متقا
 امنا برستیکار وین ایم با آنچه تو فرمودی فاعفوا کنا پس بیا بر برای ما ذنوبت گناهان ما را امروز خط
 کرم بر دفتر عصیان بکش و قنا عذاب النار و فرما ما را از عذاب و دوزخ نگاهدار الصلح برین دیگر صفت
 ایشان میکند که صبر کنند گانه بدوای و انقض و سنن یا بر ترک مخطورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و یا
 و الصدیقین در آسانند در قول و فعل و نیت و القانیتین و فرمان بردارند در نهان و آشکارا و
 المتفقین و نفقه کنند گانه از مال طلال بر اهل استحقاق و المستغفرین بکلا سحار و آمرزش
 خواهند گانه در سحر که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزانه گان در ثلث آخر شب یا ادا کنند گان
 نماز با ادا بجماعت متفقان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در اتهاج مناج
 ارادت و قانانند در سلوک الی الله و سیر فی الله به قصور و فتور و منفق و صفات و گانه از روی محبت
 و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه است بفرق گناه آمده و با سوی الله انین نوعی گناه استغفر الله
 و ازین صفات که مذکور شد صبر سید سلوک است و صدق تبار تخلق باخلق مالک الملوک و فوت اشتغال
 بقص نفس بالافضل و اتفاق سبب کمال او تبه قبول و مراد از استغفار خدای در توحید است و تاسد
 سالک در مغرب فاستواری نشود و خورشید بجای بری از مطلع فیض ازلی طالع گردد و ذکر سحر یعنی در کلمات
 و استغفرین بالا سحر که نزد کمال خلقت شب و ظهور صفای روز است این فاعله میده که چون

شود بصورت بسیار گل ملک و ملکوت مستولی خود در شب وجود اعدا که نمود بی بودست ز اهل گشته صبح شهود
 و صحت از افاق حقیقت روی نماید و سرکلام تمام از اهل صبحی السراج فقد طلوع الصبح اینجا چهره گشت اید به صبح نور
 قدم یافت از کوان به جود مرادات محذرات برآمد صبح و صاشر میدود به فاق به طرخی با بک الصلوة برآمد
 آیه و ما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا الا لکون و لعب و کفر مشغولی و بیکاری و بازی
 یعنی در سرعت انقضای و زوال بازوی که دکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی زبان بجهت گردند و اندک زمانی
 طول و مانع گشته متفرق شوند وجه زیبا گفته به بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر به بیعتل مردان
 که بدان متلاش شوند و ان الدار الاخرة و در شکیه سری دیگر لاهی الحیوة ان اوست سرای حیات ابدی
 یعنی زندگانی جاوید و مدو خواهد بود لو كانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار کنند دنیا یا فانی
 بر سرای جاودانی فاما ركبوا فی الفلک پس آن هنگام که سوار شوند کافران در کشتی و بسبب موج در
 گرداب اضطراب افتند دعوا الله فخلصین بخوانند خدای را در حالتی که خالص کنندگان باشند له
 اللین برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصان اند چه یاد کنند خدای تعالی در کشف
 آن شدت و پناه بر بندوی و بس فلما تجزئهم پس آن هنگام که نجات دهد خدا ایشان را از بحر و بیرون آورد
 سلامت فی البر لبری و شدت اذ انهم یشرکون آن هنگام ایشان شرک آرند یعنی باز گردند
 بعبادت خویش لیکفروا بما یتنهم تا کافر شوند بدینچه دادیم ایشان را از نعمت نجات و لیستغفروا تا بر فرود آ
 شوند بر اجتماع بر عبادت اصنام یا بر خورد از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پسند باشد که بدانند
 عاقبت کار خود را بوقت عقوبت آیت انما الحیوة الدنیا لعب و کفر و این نیست که زندگانی دنیا
 بازی است نه پادار و مشغولی بی اعتبار و ان تؤمنوا و تتقوا و اگر بگردید بخدای و رسول خدای و بپای
 از معصیت و فصول تؤنکمه احوذ که بر هر مردای شما را در آخرت و لا یسألکم اموالکم و نفوسکم خدا
 در فرود دادن شما مالهای شما را یا حق سبحانه تعالی نخواهد همه مال شما را بلکه بانفاق اندکی از من حکم کرده که
 عشرت و نصف عشر و ربع عشر ان یسئلکموها اگر بخوابد از شما مالهای شما را فیحفرکم فخلوا الیس من
 کند و خواستن یعنی گوید همه را نفقه کند شما بخیلی کنید بران و نمیدیدید بخود شدلی و یخرج اضغانکم و ظاهر میگردد
 ندانیدن خورتن از شما یا بخیل یا کینه ای را آیه انما الحیوة الدنیا لعب و کفر و زندگانی این سری فانی بازیچه است و موهبت
 در پنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است در بازیهای بجا حاصل به بازیچه ایست طفل فریب این متاع و
 بیعتل مردمان که بر و مبتلا شوند و ذینة و دیگر آری شی است در مطامع خوشگوار و ملاسن نیکو و منازل گمش
 و مرکب راه دارد و تفاخر بینکم و مغفرت کردن میان یکدیگر به نسب عالی یا جابه تمام و تکاثر و فی الا موال

و مباحات بسیاری ماله او کاد و کثرت فرزند ان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو
و فسح نعم و ترح مبدل گردد و آرایشها از همه فرود نهد و تقاضا و کثرت چون شراره آتش ناپود شود و پس مثل
اینها در سرعت زوال و زودی انتقال مختل غنیت بجزایران است که بر زمین تشنه بار و و تخمها که در دست
زند و بر وید و قایم گردد و پس از روی خوبی انجمن الکفاد شکفت آرد و زارعان را بکثرت انچه بسته باشد
از باران نم یهینج آگاه خشک گردد و یکی از آفات سمای یا ارضی فکرمه مصفرا پس بپینی آن گیاه را نند
شده بعد از سبزی نم بکون کس گردد و بعد از زروی خطاماً در هم شکسته و کوفته و چینه ریزه شده
و فی الاخره دوران سعادت شدید عذابى سخت است مردستان خداى را که همه عمر در طلب دنیا
گذرانیده اند و طلب حق و اموش کرده اند و مفرغ من الله و برضوان و امریشی است از خدا و خوشنود
مردستان حق را که در جستجوی مولی ترک بر دوسر اگر دند با عی ای طالب دنیا تو بسی مغروری و دوی
ما ل عقی تو بسی مزدوری و دوی آنکه زمیل بر دو عالم دوری و تو طالب نعم بلکه عین النوری و کما
الحیوة الدنيا الا متاع العز و نیست زندگانی نیا مگر متاعی که فرسید و باقی نماند و این متاع غروریت
کسی است که دنیا را دست افراز حصول نعم اخروی است از دوازست لذات نفس و هوا بکار آن سرانبر دازد اگر
صاحب دولتی را مد و توفیق رفیق روزگار شد با سباب دنیا در تحصیل مقاصد عقی سعی نماید و از مراجه
زبانیه بهره بر و در نسبت او متاع سرور است متاع غرور نعم الملل الصالح للرجل الصالح مل را
کبر هر حق باشی حمل نه نعم مل صالح نقش رسول و احادیث احذر الدنيا فانها
استع من هاروت و ماروت رواه ابن ابي الدنيا في ذم الدنيا و الجعفي في شعب
الايمان عن ابي الدرداء معنى این است که حضرت قدسی نبوی صلی الله تعالی علیه وسلم در موقع
تعلیم زکی و تادیب عقی فرمود که پیرهن کن از شر دنیا چرا که تحقیق دنیا در دل را با می و فریب داری
ساحره تراز سامری های هاروت و ماروت است که مردم را از عقی فراموش و بنود عاشق با جوش
و فروش می نماید و در عذاب ملک ذو عقاب نغوز باند من غضبه گرفتاری سازد و بند بسل
باشش آبادای پس و چند باشی بند سیم و بند زنی و روایت کرده است این حدیث را استاد علما
و ادیب حکما حضرت ابن ابی الدیاد کتاب خود که سسی بنم الدنیاست و روایت کرده است علیم حقیقی و حکیم
تحقیقی حضرت بیقی در کتاب خود که سسی شعب الايمان است از صحابی سید سعد او امیر حکما حضرت
ابی الدرداء رضی الله تعالی عنهم و عن احذر الدنيا فانها خضرة حلوة رواه احمد
فی الدنيا عن مصعب بن سعد من سلا معنى انیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم

در محل تفهیم شیخ و شاب فرمود که به هر یک از ذکر و فریب دنیا پس به تحقیق که آن دنیا اگر چه در این
 خشک و تلخ آئین است لیکن در نظر ظاهر سبز و شیرین است پرستی خود را در برده فریب ستور ساخته
 نیست بلکه در نظر شما جلوه داده شمار از لذات جنات و در انداخته در عقوبات در کات گرفتار خواهد شد
 بفسید و از شر او کناره گیریند روایت کرده است این حدیث را امام احمد و ابو داود و عابد بن عبد الله حضرت امام احمد رحمه الله
 تعالی تابعی مقتدای خلافت با قبل و ما بعد حضرت مصعب بن سعد رضی الله تعالی از روی ارباب و ان
 روش صداقت افعال ائمه الدنیا لاهلها فان من اخذ منها فاق ما یغفیه
 اخذ من حقیقه و هو لا یستعمر رواه الدیلمی فی مسند الفراء و من عن ابن رجب
 الله تعالی عنه معنی انیت که حضرت خیر البریت صلی الله علیه و سلم در باب تعلیم خلقت فرمود بگذا
 و نیرا بابل آن پس به تحقیق آنکه گرفت از آن دنیا زیاده از حاجت خود گرفت نشود از مرگ خود و عا
 آنکه او نمیداند در اینجا موت باطنی مراست پس بر کفایت و شغل دنیا رفوق حاجت خود اختیار کرد و به سبب
 آن از اشتغال عبادات حضرت این دو متعال عم نواله معطل گشت و در ملک قلبی گرفتار شد لغو و باله منها خط
 مومن از دنیای فنا کارن بهان قدر است که در وجه معیشت کفایت کند و از جهت نیافت و نشست
 حواس و تفرق حلاط لاحق نگردد و طاعت جناب مطاع جل جلاله فراغ بال گذارد و اختیار از الله
 از حاجت کار اهل دنیای عذار است که به اشتغال دنیای مردود حضرت ذوالجلال جل جلاله از عبادت
 حضرت معبود غم نواله غافل شوند و باز ایستند لغو و باله منها خط و البطالات و چه بیچی
 همی خیره در بند آرد چو دانی که ازنی در غانی در لوز و گذرجوی و چندین جهان را نجومی و گلشن
 در دوار و بسبزی میبوی و مگردان سرازین و از راستی و کوشش خدا آورد کاستی روایت کرده است
 این حدیث را محدث بلند مقامی و استاد خاص و عامی حضرت دیلمی رحمه الله تعالی علیه در سند که
 سسی لغو و سست است از صحابی مقتدای خلافت پیش و پس و در طلب دنیا سراپای بیوس حضرت
 انس رضی الله تعالی عنه اتقوا الدنیا و الدنیا فی نفسی بیدار ایتها لا یتخ من
 هادوت و مادوت رواه المحکم عن عبد الله ابن بسر المکزی فی معنی این است
 که ذات قدسی صفات نبوت آیات صلی الله تعالی علیه و سلم در مقام نفرت از کائنات شیطیات
 فرمود که به هر یک از محبت و غیبت دنیا هر که سر بر حضرت است و مرا قسم است بان ذات پاک
 که نفس من در قبضه قدرت او جل شانده که به تحقیق دنیا بر آینه صافه تر از ماروت و ملوت است که در فن سحر
 کل سحره بودند سحر دنیا آن است که هر جزو را در پیشم بیندگان مستور ساخته عاقلین را بخود شایسته

و فوائد عقیقی بر یاد سید بر روایت کرده است این حدیث را می شناسد و در کتب عظیم حضرت جلیل از صحابی مروج طریق
 مسلمان حضرت عبد الله بن ابی ریحان رضی الله تعالی عنه ثبت الدنیا را اس کل خطیفة رواه البیهقی
 فی شعب الایمان عن الحسن بن مسکده معنی اینست که حضرت محبوب خلق هر مر بوب جل جلاله صلی الله تعالی
 علیه وسلم در احوال از دنیا می پراغراض فرمود که حب دنیا سه جلد گنجان است چنانچه به تن در تعلیم و عدم
 سابع سرست همچنین جمل خطیات در قوام و اندام تابع حب دنیا است الحق که حب دنیا عجب شتم فساد و انگیزست
 که از عهد حضرت آدم علیه السلام تا این دم زراعات آمل کدام کدام امم را بنابر عذاب حضرت نوح و صحت
 و قدم عم نواله سوخت و چهره امانی آنها در آینه نامرئی نافروخت که آن سواران گردن گشتان
 کز ایشانیم گیتی نشان که باوان بری چهره کل جهان که ایشان بودی شایان جهان
 که آن سواران شایسته شان که با آن بزرگان فرخ جهان بر کس خیزد و نهفت
 جهان دان که با خاک گشت است جفت روایت کرده است این حدیث را عالم تقی و محدث تقی حضرت امام بهقی
 علیه الرحمه در کتاب خود که سمس شعب الایمان است از تابعی شرافت و علی و کرامت ماضی حضرت حسن بصری رحمه
 تعالی بطریق ارسال و بطرز صداقت مثال مخلوق الدنیا مرة الاخذ و مرة الدنیا خلوة الاخذ
 رواه احمد فی مسند و الطبرانی فی المعجم الکبیر و المحکم فی المستدرک و البیهقی فی شعب
 الایمان عن ابی مالک الأشعری رضی الله تعالی عنه معنی اینست نفس کامل رسول کامل
 صلی الله تعالی علیه وسلم در موضع تکمیل ایمان جمل فرمود که شیرینی دنیا یعنی آخرت است یعنی لذت دنیا
 یکسر و نشین شیرین اند لکن در جزای اسلحه و بانهاتنی عقیقی که عذاب و دوزخ است معرفت و تمی دنیا
 شیرینی آخرت است یعنی شتاق طاعات و عبادات که سر است یعنی آخرت در بدل این تواسب
 عقیقی که سبب شیرین است معین است روایت کرده است این حدیث را امام محمد و مجتهد افر و حضرت امام احمد علیه السلام
 در سند خود و روایت کرده است عالم حقانی و فاضل ربانی حضرت طبرانی علیه الرحمه و کتاب خود که
 سمس معجم کبیر است و روایت کرده است محدث صداقت قائم و عالم طهارت لازم حضرت عام در کتاب خود که سمس
 بسند رک است و روایت کرده است محدث متقی و بر صلاح صدق و تلقی حضرت سید تقی علیه الرحمه و کتاب خود
 که سمس شعب الایمان است از صحابی عالی ماضی و متقانی حضرت ابی مالک الأشعری رضی
 الله تعالی عنه الدنیا خلوة خضراء فن اخذها بحقة بورك له فیها و تربت من حوض فیما
 اشتقت نفسه لینی له یوم القيمة الا النار طیب عن ابن عمر معنی اینست که رسول صلی
 التیام علیه الصلوة و السلام در امر شید و عایم السلام فرمود که دنیا شیرین و سبب است و خشکی

خود را در پرده شیرینی و سبزی تخیلی نموده است پس هر مقلد که از دنیا بقدر حق خود گرفت یعنی موافق حکم
 شریعت ترین نفر خود در آن جا نداشت و از مقدار ضروری زیاده خواست بکشت کرده شد برای آن
 شخص در آن تصرف یعنی عند الله تعالی آن شغل دنیا مقبول و پسندیده شد و کفایت سعادت او کرد و آب
 بسیار خواهند و دنیا در خواست نفس خود که به نفس خواست با و داد و دقت با استجارت شریعت مکر نیست
 چنین شخص بسیار خواهند دنیا در روز آخرت مگر آتش عذاب نوزد باشد تعالی مناره را بکشد کرده است
 این حدیث را محدث رحمانی و مقبول حضرت سبحانی عزیز برمانه حضرت طبرانی در کتاب خود که معنی بحکم کبیر است
 از صحابی با صداقت مرید و نفاست سرسبز مقبول عوام و عوام حضرت عبد الله بن عمر ابن العاص رضی الله
 تعالی عنه الدنيا خضرة حلوة من الكتب فيها ما لا آمن حله و التفقه في حقه انا لله
 عليه و اورد حفته و من الكتب فيها ما لا آمن غير حله و التفقه من غير حقه
 احله الله دارا الهوان و ثروت مخوف في مال الله و من سئل له النار يوم القيمة
 حب عن ابن عمر رضی الله عنهما این است که حضرت تنفع شنبه نوره کما رضی الله عنه و سلم
 در امر اندر ز صغار و کبار فرمود که دنیا سبز و شیرین است و در قلب پر کس و ناکس جانی نشین ناکس
 که حاصل گردد در دنیا مال از وجه حلال و نفقه داد و اندر راه تو اب بدله نیک خواهد داد او را حضرت
 حق تعالی بر این عمل کتاب و اتفاق و خواهد زد او را و در بهشت خود و آن شخص که ناکس است
 در دنیا مال از وجه طرم و نفقه داد و اندر موقع نامشروع خواهد درآمد و حق تعالی او را در خانه دولت
 که ناکس جاب قهار است نوزد باشد تعالی مناره و کتاب بسیار طلب کننده است مال صدای تعالی در رسول
 خدای تعالی را بوجه نامشروع که برای انطباق واجب است آتش در سوز قیامت نوزد باشد تعالی
 من النار کس که طلب تصرف در آن بی بقا موافق حکم شرع علیا کرد کجاست بافت و آن ناکس
 که در امور مذکور عاده رغبت را بر خلاف امر شریعت نفس اند و بجهت خویش و عذاب عذاب اند
شعر بی حکم شرع آب خوردن خلاست و اگر خون بختی بر نازیب
 رواست و روایت کرده است این حدیث را مستدای پیرو جوان و پیشه اے
 شیوخ و شبان حضرت ابن حبان از صحابی و تقوی سرور و روح مشهور از علما و تاشاور
 حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنهما الدنيا ربح المؤمن وجهه الكافر رواه احمد في
 مسنده و الترمذي عن أبي هريرة و البهقي في شعب الإيمان و المحکم
 في السنن و عن سلمان بنی الله عنه و رواه البراء عن ابن عمر رضی الله تعالی عنه

معنی اینست که سرور مخلوق اول و آخر علیه من الصلوات از هر دو من استیجات ابهر در باب پند علایق اصغر
و کبر فرمود که دنیا زنده ان مومن و بهشت کافر صالحان شامن است یعنی دنیا هر چند علالت نگذرد و حضرت
بیوند است لیکن بمقابلت آفت در حق مومن از جبهه سر سر زندان و پابند است و در حق کافر پابند بود
دو زخ شده اند دنیا می سر پایکاید بنزله بهشت پر فوائده است که لا ینفی علی العاقل تجبیر و العارف البصیر
روایت کرده است این حدیث را امام ارشد و مجتهد با صواب سرده حضرت امام احمد علیه الرحمة در سند خود
و عالم پر کارم و در ملک علوم ناظم حضرت امام سلم علیه الرحمة و محدث لاشائی و عالم علوم لایزال حضرت
امام ترمذی علیه الرحمة از صحابی سر پایفیه و یکسر با صداقت با هر حضرت ابی بریره رضی الله تعالی عنه
و محدث با صدق حقیقی و عالم علوم تحقیقی امام بیهقی علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی شعب الایمان است
و محدث حاکم حاکم صدق ناظم حضرت حاکم در کتاب خود که مسمی بستانک است از صحابی بر فیضان و
سر پایستی تو امان حضرت سلمان رضی الله تعالی عنه و محدث خوش اسرار و عالم راستی سر و کار
حضرت بزار علیه الرحمة از صحابی از سر پای او و در بحر عرفان شاکر حضرت عبداللہ بن عمر رضی الله تعالی
عنہما الذین یادار من لا دار له و مال من لا مال له و لکما یجمع من لا عقل له و حم
هَبْ عَنْ عَاشِئَةَ هَبْ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ مَوْفِقًا مَعْنَى اَیْنِست که جناب نبی پر معانی بروی صلوة
و اسلام نورانی در ارشاد اهل جہاتی فرمود که دنیا خانه بی مالک است یعنی هر که دنیا را محل خانه بند است
علامت حماقت خود را در جہانیاں رد نما ساخت و از میدان اراده خود گویی نامرادی یافت و دنیا
مال کسی است که مال ندارد یعنی هر که مال دنیا را مل انگاشت علم نادانی بر سر منہ فرست خویش افراشت
و نیاز بر نیت دنیا احمقی جمع می سازد که عقلی بنیدار و یعنی آنکس که در گردآوری مال درین سرای
ببقدری تمثال خود را مشقت یا مال ساخت و حقیقت و معنی مشقت و سعی بیج میریزی خود را
شہرت اتصال داشت روایت کرده است این حدیث را امام مجتهد و مسعودی محدث حضرت امام احمد علیه الرحمة
و عالم علوم استغراقی و عارف عرفان مستقرتی امام بیهقی علیه الرحمة از حضرت صحابی بلند پایہ
و طہارت مایہ ام المومنین حضرت عائشہ صدیقہ رضی الله تعالی عنہا و عنہا روایت کرده است عالم را
نطقی و محدث سر پای صدق حضرت بیهقی علیه الرحمة از صحابی صدق مقصود و راستی مشہور حضرت
عبداللہ ابن مسعود رضی الله تعالی عنہ از روی موقوف الذین یسجن المومن و سنۃ
فَاِذَا فَارَقَ الدُّنْيَا فَارَقَ السَّجْنَ وَالسَّنَةَ حَمْلًا عَنْ ابْنِ عَمْرٍو معنی این است
که امام الانبیاء علیه الصلوة والسلام کثیرا کثیرا در باب آداب دانست کیفیت دنیا بخلاق و بر ایافاید

که این جهان گذر تو امان زندان مومن و قحط آن ایمان خازن است یعنی چنانکه انسان و شاید
 زن آن و قحط زندها میکشد همچنین مومن شرف مقدر و دار قنار و صاحب می بود پس
 و قتی که مومن دنیا می فنا میکن را خواهد گذاشت آنگاه زندهاید و صاحب جان گاه این سرای تباہ نجات
 خواهد یافت روایت کرده است این حدیث را علیه مسجد و عالم و افعیج خاصین از حضرت امام احمد
 علیه الرحمه و عالم حقانی و محدث صداقت بیانی حضرت طبرانی در کتاب خود که سنی به حجم کبیر است و عالم
 و محدث ابوشیخ در کتاب خود که سنی بجایه است و عالم صدق معالم و محدث در صد اقت و مؤمنانم
 حضرت عالم در کتاب خود که سنی مستدک است از صحابی سعادت اختصاص حضرت عبد الله بن عمر و ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما و عنه الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى اللَّهِ رَوَاهُ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَعْنَى أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ رَسُولُ الْكَرَمِ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَ دُنْيَا حَرَامٌ بَرَاهِلُ آخِرَتِ دُنْيَا حَرَامٌ بَرَاهِلُ دُنْيَا وَآخِرَتِ هَرْدُورِ
 انبیر خدای تعالی که ذات او تعالی برادر منزه است از احتیاج بسوی برادر و روایت کرده است این حدیث از ابی
 در کتاب خود که سنی به فروس است از صحابی تقوی اساس حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما الدُّنْيَا
 خُلِقَتْ مِّنْ أَتَقَى اللَّهُ فِيهَا وَأَصْلَحَ وَإِلَّا كَالْأَكْلِ لَا يَشْبَعُ وَيَكْفِي النَّاسَ فِي ذَلِكَ كَبُعْدُ الْكُفَّائِينَ
 أَحَدُهُمَا يَطْلُعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ مِنَ الْمَغْرِبِ رَوَاهُ الْأَرْمَلِيُّ مَرْيُ فِي الْأَمْثَالِ وَ
 حَسَنٌ عَنْ مَيْمُونَةَ مَعْنَى أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ رَسُولُ الْقَبُولِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَ
 دُنْيَا شَرِّينِ است پس کسی که ترسید از خدای تعالی در دنیا و اصلاح عقائد و اعمال خود نمود پس آن مرد
 حسن است و انتفاع حاصل نمود به دنیا و اگر ترسید از خدای تعالی در دنیا و اصلاح عقائد و اعمال خود نکرد
 پس آنکه مثل خورنده است که سیر نمیشود و در میان مردم درین امر که مذکور شد مانند دوری دوستی
 که یکی نموداری شود از شرق و دیگری از مغرب روایت کرده است این حدیث را محدث متقی را به نیری
 بعضی میم اونی و ضمیه و مسم ثانی و سکون را و در میان و مسم ثانی و کسره زار مجده بعد آن در کتاب خود که
 سنی با مثال است از میمونه رضی الله تعالی عنهما و سند این حدیث حسن است الدُّنْيَا كُلُّهَا مَتَاعٌ
 وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْءُ عَلَى الصَّالِحَةِ حَمَلٌ عَنْ ابْنِ عُمَرَ مَعْنَى أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ رَسُولُ الْكَرَمِ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَ دُنْيَا حَرَامٌ بَرَاهِلُ آخِرَتِ دُنْيَا حَرَامٌ بَرَاهِلُ دُنْيَا وَآخِرَتِ هَرْدُورِ
 که از او برداشته تواند شد و بهتر نفع مندی دنیا زن نیکو کردار است که از و بقوائد دنیا و دین فائده مند
 می تواند شد زن خوب فرمان بر و پارسا پند کند در درویشش را یا دشا پند روایت کرده است

این حدیث را از ائمه عظام و دنیا مجرد و عابد بقیود شریع مقید امام احمد علیه الرحمه و عالم قدس بالا مالی و محدث
 صدیق اشتهالی امام نسائی علیه الرحمه و عالم صداقت متکلم و محدث رستی قائم حضرت امام مسلم علیه الرحمه از صحابی
 سالک طریق ثواب و آخر حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و عنہما الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا
 فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الضَّيَاعُ عَنْ ابْنِ مَسْنُونٍ اِیْنِسْتِ کہ سلطان مذکرین و امام ساجدین علیہما السلام
 و اسلام الی یوم الدین فرماید کہ دور از رحمت حق تعالی است و هر چه در دست برادر رحمت حق تبارک و تعالی دور است
 مگر آن چیز از آن دنیا کہ خاص برای حق تبارک و تعالی است یعنی جمیع دنیا و مافیہا مردود از رحمت حق تعالی
 است لیکن آن دنیا و مافیہا کہ خاصہ فیہ تعالی و لوجه اللہ الاعلی باشد مقبول است شاعری آن و عامل آن نیز
 بلا شک لغیر وجه اللہ جل جلالہ مردود و قبیح و لوجه اللہ عم نوالہ مقبول و ذی فسق خواهد بود مردست
 کسی کہ ز دنیا جدا شود نام و آن کہ در پی آن مبتلا شود حیوان کسی بود کہ بدینا مرص شد انسان
 همان کہ محبوبا و خدا شود روایت کردست این حدیث را عالم دانا و محدث بینا حضرت ضیاء مقدسی علیه الرحمه
 از صحابی در کتبہ یا بی دین کیس و در شرح فہمی شکر و بعثت اس حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما و عنہما
 الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرُ اللَّهِ وَمَا وَالَاهُ لَوْ عَلِمَ أَوْ مَشَعْلَمٌ عَنْ أَبِيهِمْ بَرْدٌ
 طس عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ اِیْنِسْتِ کہ مرشد مومنین و ستار مسلمانین صلی اللہ علیہ وسلم الی یوم الدین و قوا
 ترک دنیا می بر مکارید فرماید کہ دنیا بعد از رحمت و ناپسند حضرت آله بلند است استغفار و همچنین هر چه در دنیا است
 جمیع دور و طریار قبول و ناپسند جناب رازق دوز با بند است جل ارتضاء مگر یا در حق تبارک و تعالی و عبادت
 آنجناب اعلی تعالی علوہ و آن خیر می کہ حضرت حق دوزت تبارک عزہ آن چیز را از دنیا دوست دارد و پسند
 فرماید کہ آنچه مقبول حضرت اوست و آن شی محبوب حضرت صالح اصل و فی تبارکت صفتہ ذکر اللہ تعالی و اذعان
 فرمان اوست و اجتناب از نواہی او پر کہ حق جل و علا ذکر خدا محبوب میدارد و اتیان او امر و احتراز از نواہی
 از ستیزات اوست و دیگر چیز پسندیدہ حضرت حق جل شانہ از دنیا حالت دانستن حقایق دین است و دیگر حالت
 پسندیدہ از حالات دنیا آموختن علم دین است روایت کرده است این حدیث را عالم علوم عالیہ و محدث با صفا
 متعالیہ حضرت ابن ماجہ علیه الرحمه از صحابی با فضائل نامیہ و با سکاریم سامیہ حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 و عنہما محدث مستحق جنائی و با جرجانی حضرت طبرانی علیہ الرحمه از صحابی رشت و فرمود و فضائل
 مقصود حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہما و عنہما در کتاب خود کہ سیمی با وسط است
 الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا أَمْرٌ مَعْرُوفٌ أَوْ نَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ ذِكْرُ اللَّهِ الْبَرَاءُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ
 رضی اللہ عنہ اِیْنِسْتِ کہ سرور عالم و سید ولد آدم صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد فرماید کہ دنیا دور از رحمت حق تعالی و قبول حضرت

حق تعالی است و هر چه در دنیا است همه در دنیا مقبول از عزت پسند حضرت سبحانه و تعالی است مگر حکم کردن
 بجای دیگر و منع کردن از عمل بد و یاد مبارک و پاک حضرت خالق سمک و ماک جل و کرم یعنی از فوق زمین و تحت
 افلاک چیزی که مقبول حضرت بی انباز و بی اشتراک است همین اشیاء موصوفه است و دیگر هیچ آنکه
 را باید که در شغل امور مذکور اوقات بسزایه و بفضله تعالی کام دل از منافع و این حاصل نماید
 جز با دوست هر چه کنی آن ضلالت است به جز وصل دوست هر چه بکونی اطلالت است به سعدی بشوی لوح دل
 از نقش غیر یار به عملی که ره بحق نماید ضلالت است روایت کرده است این حدیث را عالم علوم مقدس و محدث
 صداقت گفته حضرت بزار علیه الرحمه از صحابی نمائنده صلاح و سود فرماینده فوائد و بهبود حضرت عبداللہ
 ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا أَتَيْتَنِي بِهِمْ وَجِبَّهٗ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ طَبْعُ عَنِ أَبِي الدُّدَّاءِ مَعْنَى أَمِيتُ كَسِيرُ سِلِّ وَادِي سِلِّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و در این
 امور خبر و کل فرماید که دنیا ملعون و مردود است و هر چه در دنیا است همه دور و مطرود از عزت پسند جناب
 و دور و غریب و مگر آن دنیا و ما فیها که سبب آن رضا حضرت خدا جل جلاله حاصل کرده شود محمود است و سود
 و مابقی همه دور و چنانچه حضرت اولوی و جناب مولوی صنوی حضرت مولانا میرونی بنی علی الرحمه والرضوان فرماید
 نظم بیت دنیا از خدا غافل بدن به تنی قماش و فقره و فرزند زن به مال را اگر بیرون باشی چو مل
 نعم ما صانع خواندش رسول به آب در کشتی پاک کشتی است به آب اندر کشتی بستی است به روایت
 کرده است این حدیث را عالم علوم قدسی و واقف فنون فرقا بنی حضرت علی علیه الرحمه
 در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر است از صحابه تبارک دنیا و شغل در عبادت
 حضرت خدا عزت طاعت حضرت ابوالدرداء رضی اللہ تعالی عنہ الدُّنْيَا لَا تَنْبَغِي لِمُحَمَّدٍ
 وَكَأَنَّ لِهُ مُحَمَّدًا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلَامِيِّ فِي الزُّهْدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى
 عَنْهَا مَعْنَى اَمِيتُ كَسِيرُ سِلِّ وَادِي سِلِّ صَفِيَا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَلِیْ یَوْمِ الْاِحْزَا وَ حَقِیْقَتِ دُنْیَا
 فرماید که دنیا نزد او را برای محمد رسول اللہ تعالی علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و برای آل و بی صلی اللہ
 علیه و سلم نیست یعنی دنیا بی بهبود است و مردود حضرت محمد رسول اللہ علیه من الصَّلوات و السلام
 با معبود است حضرت رسالت پناه و نیا تبار از قبول نفوذ و نه اهل بیت اطهار آن نجاست
 و ثار را قبول نمود پس هر که از اولاد حضرت نبی خیر معاشش و معاد و مطیعین آن سرور
 قدس نبیا و علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ باشد آن پسر و اختیاری نماید و در این معنی آل و کس آل است
 اول تا بگمراحت با اولاد آنحضرت علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دارد و دوم اشاره به اهل بیت است که با آنست

از قوم اسود و احمر هر که باشد که در حدیث شریف آمده است که آل محمد کل قبیله روایت کرده است این حدیث را عالم
 صداقت کلامی و محدث راستی عشاقی حضرت ابو عبد الرحمن اسلمی علیه الرحمه از صحابه قدس اراده و طهارت
 امام محمد به شریفه حضرت شفیقا و جناب رسول ناصلی امده تعالی علیه وسلم حضرت عایشه صدیقہ ام المؤمنین
 رضی الله تعالی عنہا و الذین یأتون المؤمنین کف و حی سجنه و نکلا و ذلک عن
 عائشہ رضى الله تعالى عنه معنی اینست که طعان تا کین و شهادتین رسول الله علیه صلوة و سلام
 الی یوم الدین در آداب ترک دنیا و فرماید که دنیا صاف و بی آزار نمی باشد و حق مومن
 و غیر اچنین نباشد که دنیا زندان مومن و محل ابتلا و ست بدان ای غافل که دنیا دار پر کدراست و کفش
 بیقرار و هر که از وصفا و عیش جوست بلا شک حافت خواست و ضلالت جو همان بهتر است که در غافل
 این متاع فنا کامل را در استر ضای حضرت خدای یکتا جلت و مدته صرف سازد و این سرمایه بی بقا شامل را
 در ابتکار مرضیات جناب رافع سماوات قدست قدرته در مصرف آورد هر که ازین کنه عاقل است در آخرت
 فوز و فلاح حاصل است و آنکه ازین سر جا بل است در عقبی عذاب قابل است روایت کرده است این حدیث را
 عالم خوشخیال و محدث صداقت حال حضرت ابن ابی بلال علیه الرحمه از جناب صحابه ام المؤمنین
 سر ایا سکنه و سر تا پانزانیه و سر بر حقانیه حضرت عائشہ رضی الله تعالی عنہا و عنہا حکایت
 یک روز دنیا می بدروز در خانقاه عرفان پناه حضرت شیخ شموع ایمان افروز و کفر و شرک سوز قریح کام
 فساق و فجار خلاوت تقوی و ورع اندوز و بانغام حضرت منعم عمت لغاته هزاران هزار معارف و نسبت
 باطنش مهنوز امام حقایق دینی جناب غوث اعظم سید عبدالقادر محی الدین جیلانی علیه الرحمه بصورت
 زنی بهزار حسن وادامی کرشمه کنی بابشمار غمره و ناز عشوه فنی که گو یا مصداق عاشق حاشش باشد
 دو ابرو و کان و دو گیسو کند به بالا بگرداسد و بلند لبانش طرز دلباشش شکر به سر و بر کلکل
 بزرگ به ستاره نهان کرده زیر عقیق به تو گفتی و راز بره که رفیق به بسیار لباس معشوقی و زیور
 دلبری عشاقی حاضر آمد و بساطت مریدی که آنگاه داخل خانقاه می شد بجنوب پر نور آن شیخ معارف
 ظهور معروض داشت که کینه ویرینه با حسن و لطافت و حالت بکارت که دارد و نفس خود را بر ذات صفوت
 صفات شیخ پر کرامات عرض میکند قبول نمایند حضرت شیخ باستماع آکلام سر ایا و بیج تبسم فرمود
 بامریه صفا پذیرد و فرمود که باوی که تو صد هزاران شوهر گرفته و بابشمار آن شوخفت گردیده
 حالت در شیزگی چگونه داری مرید فرید فرموده شیخ بان بی نمود و با و بیج رسانید زن بطلالت غن
 در جواب گفت و گو بر حقیقت را برشته بیان بدین طرز خوش سفت که آری بسیار عشاق خود را بشهری

گرفته ام دلی بشمار اشتاق خویش را بختی دگر آورده لیکن آن همه دنیا طلب و غافل از حضرت رب عزوجل
 عنین بودند بآمران عالم اصلی است و کیفیت از عالمی بجای غیر نقلی و مردان قرب جناب حضرت حق جل
 که کسار جویست اند و مردان فحولیت با وجودی که خود را بر عین بران فردان و حیدان عرض میکنم قبول نمی
 فرمایند و بالاف طر دور از پیش صفایندش میرانند عاشق کز عشق او دم نمیزند پشت پا برود
 عالم نمیزند مال و ملک کن فخر گر بر مغرست بغیر یاد خدا هر چه هست در دست حق است
 و راست که محبان حضرت رافع سموات عزت محبت سر اسرار دنیا بر قصور لغور اند و ازین جهت
 سر بر نور و بر حق است و بجاست که دوستان جناب نگارنده گیهان جلت مودته بالکل از دنیای
 مشغول تر از مل مفارقت محصور اند و بدین سبب همه تن کرامات گنجور با کس مکن محبت درخواست
 بکن خدا را از عمر مانده کم فرصت شمار یارای دل گذر دنیا بگر کجاست اکنون آئینه سکن
 هم تخت و تاج دار حکایت حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوٰه و السلام با دنیا
 رسول از کی و بنی اعلی و پیغمبر اولی و صاحب روح و تقوی در مقام والالوری حضرت عیسی علی نبینا
 و علیه الصلوٰه و السلام بلا انتهی در کاشفات مانند منی و مشاهدات چون بدر الدجی دنیای بی بقا
 و بلا و فار بصورت زنی مشاهده نمود و فرمود که بچه مقدار شوهران عشرت کار و از واج سرت سرو کار
 دگر آورده و من بعد بکار گذشته آن بی بود و نمود در جواب رسول مورد و در عرض نمود که آن قدر
 شوی نشاط خود انبساط جو نیز و جیت گرفته ام و بشوهری مقرر نموده که از بسیاری اعداوش طاقت
 شمار طاق است و از بشمار تعداوش قوت شمردن با عجز بر اتفاق رسول رسالت مذاق از ان
 بیوفای مسافت داشت که آنهمه از واج باخذ طلاق فراق داده و یا بموت آن بمشتاق دیگر گرانیده دنیا
 بر نفاق در جواب بنی سائل بزرگ اخلاق گفت که جمیع شریف و وضع را بستم و مجموع کبیر و صغیر را
 هلاک ساختم بنی شریف بآن کثیف کلمه لطیف فرمود که طرفه عجب ازین اجمقان بی لباب که ترا و معامله
 سمانل و اقران خویش باین حالت خراب و فریبندگی چون سرب می بینند و عبرت نمیکردند و رغبت میکنند
 رباعی و ایم نه لواشما افراشتنی است پیوسته نه تخم خوری کاشتنی است این دشتی با هر گشتی
 است چه جزیره و ردی که نگه داشتنی است حکایت عالم عامل و عارف کامل واقف اعمال
 تسخیری حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری که اشرف ادبیا و اکرم اصفیاء علیه الرحمه از حالات سرباکرات
 انجناب حکایت است در موقع ندرت روایت که انجناب بعد از تحصیل علوم تسخیر النس و جن و الکتاب فنون
 خواطر گیر ثقلین افاق ممکن بقدرت حضرت قادر عز تقدیره عجب منظر خوارق و طر فیه مصداق افعال عادت خارق

گردیدند که طاعت تقریر در گفتارش طاعت است و قوت تکریر در نگارشش با قصور اتفاق بدید که کرامات حضرت شیخ را در
 امر خود یقین باشد که فضیلت ولایت همین میباشد که میدارم و شرافت صفوت هم برین آئین میشود که
 نفس خود را بران حالت میباشم و حضرت عارف موصوف نوی تجرید مصروف سیر و سیاحت داشتند
 و قتی علی سبیل حادث در قرب شهری مسجد کیه سست تن صوفی منافیشمن دیگر دران مسجد برسم ترک و تجرید
 سکن بودم و در ولایت طاعت حضرت خالق ظاهر و باطن غر خلقه متوطن خود شدند دیدند که آن همه
 صوفی صافی در سته کوشه مسجد مشغول در یاد فلاح معاد جناب مصور معاش معاد و سلطان مشغول اند کوشه
 چهارمی خالی است آن شیخ برانوار برسم شب بیدار آن زانود را بعد برای خود اختیار نمود و معمول اعباد
 حضرت موفی با موال نشسته شمع و مبدی دو دست باید کرد و شوق راعشرت طلم این است چون باره از
 شب دیگر و قطره از لیل ظلمت محو بر دور رسید شمع شست خوشید را دست و پا فرو ماند گردون گردن
 از جانبی روشنی فراوان مثل شعل افروزان نمودار گشت و چنان نمود محسوس گشت که آندوشنی خزان خزان
 قریب مسجد گشت آنوقت مدرک حس نظر گردید که زنی نوجوانی با حلق و جواهر و آفر و شکل شامل در زیبا
 و دلربایی بدرجه تکامل که وفاق حالتش شاید نظم ز ستر میانش بگردار عاج پنج چون و با کمال

| | | |
|---------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| بران صفه سیمینش مشکین گشت | برش حلقه چون حلقه پایی بند | لحاشی و کلنگار و لب ناروان |
| رسمی برش سته و ناروان | دو چشمش بآن دوز کن مانع | شره تیرگی برده از پر زانغ |
| دو ابرو لبان کمان طراز | برو تو ز پوشید از مشک فنان | از آن کنبه سیم و سر بر زمین |
| فرو بسته بر گل کند کین | بشک و بغیر سرش بافته | بیا قوت ز مرد قشش تا فته |
| سزلف و عیدش چو مشکین | نگذست گونی گره بر گره | و انگشت برسان سیمین قلم |
| بر و کرده از غالیه صدر قم | اگر راه بینی همه روی او است | و اگر مشک بونی همه موی او |

درون مسجد می آید و این همه روشنی از لعلان جواهرات لطافت آیات است که آن زن طاعت فن برین
 سراپا مزین خود را آراسته دارد و آن دلربا باین همه عشو هزیبا با هزار ناز و داد و دون مسجد داخل شده
 و بروی احدی از آن و میدان سیه گانه که دران مسجد خانه داشتند پرستار و ارباب و پیشا را بیستاد انداخت
 آن حالت حضرت شیخ محمد غوث علیه الرحمه بخاطر آورد که شایه این زن طاعت نشین از اول و اخره
 و اهل دول است که باین حسن و زیبایی و لباس و زیورگران بهائی است و در خدمت این ولی مشغول
 بیا حضرت مسجد عالی تندرک علوه نسبت ارادت منسوب و علم بهیت منسوب دارد که در وقت شب بطرز
 سراپا ادب بنمذ قش خاطر گردین و از آن معشوقه نزاکت کار و مجذبه طاعت شاعر در حضور پر نور زاهدی

از آن زاده با طاعت تلم باستان و بعد غلبت گذار شدن داشت که بزرگترین و مملو که کین بنابر فرمان
 نوزده مستگزار می بسرو چشم حضرت میسر می گردید قبول افتد زهی خود شرف بد آن شیخ الطف اصلا
 بیجا بپوش آن پرافسوس و الف خیال نمود و همچنان در عبادت حضرت معبود عزت طاعت مشغول بود
 چون الحاح آن نازنین موجب نزع از حاکم شد زاهد طهارت دست از گفتگو و آن حسن مکرر بخیر
 از غضب چند ضرب پای پوشش برهر آن زاکت و شادوش زد و بعد از فوت از پیش رویش مردود و مطرود
 نمودن صباحت کام زن از یاس قبول خود نیامیدی تمام از روی آن بزرگی کام بر داشت و بهمان طرز
 و طرز پیش درگیری از آن زاده شده شد و در حضور قضی شور آن عارف گنجینه مسالده زاهدین یافت و روی
 در حجت موبواز سوی آن عابد عبادت خوی بر کاشت و ترزا هدایت رفت و همچنان از آن پیر و خان نیز
 بسیار رود و طرد گشت و بطرف حضرت شیخ حمید غوث آمد حضرت شیخ موصوف که نظر تماشای دل کشت
 آن واقعه کث ده داشت بخاطر خوشی گاشته بود که اغلب طریقه تعلیم این مرشدین و روش تاسیب
 این استادین ببردین و تعلیم خود همچنین میباشد که بجلوه ظهور رسید و صورت بروز آرا تید بخیر این
 خواست که همچنان بتادیب آن مشوقه عجیب پود از داندان معنوقه حسن نصیب بزرگو تر نیست آن لبیب
 گرفت و گفت که زندها خیال محال نمائی و هرگز و سوسه و شوار مجال را بخاطر راه مذہبی که من کنیز و مملوک که این
 بزرگان ثلاثه ام این و الیایم لذت و ولایت مرا میزنند و میرانند و تو غلام و مملوک من هستی که چندین کار
 عمرستار حجت حصول من در ریاضت شاقه و عبادات پر شاقه بسر برده چه طاعت داری که بر من
 حکمرانی حضرت شیخ با سماع آن گفتار غافل از ستر کار حیران و پیران باند و از حقیقت با جبر و کیفیت مدعا
 استفسار نمود آن عشاق فریب و محبان تاسکیب در جواب آن دانا و ادیب گفت که ای عاقل غافل من
 و نامی قفا کامل ام و بی بقا شامل که بقدرت حضرت حق عزت قدرته بچنین زیباتی و دلربائی مخلوق شمر
 کارم محکومی تارکان و حاکمی شایقان است و سر و کارم فرمان پذیری زاهدان و امر کنی بر راغبان پیش تنفران
 پرستار و اردوان و روانم و نیندیز و خویشمندانم بزار از و در جیم تاراند و از آنها بعد از نفوذ رمان هر که مرا خواست
 نیافت و آنکه از سر طلبم رخاست دریافت نظم مکر کاری که در شمرنده باشی بکن کاری که تو از هیچ شی بروازنت مخلوق گذر
 که همچو هر و نه باشی نه اگر مردی زدنار و گردان که باز دوش خود فکند بهای اگر عالمی خود را شناسی همیشه باقی پائین باشی
 خاب شیخ از کلام آن پیر و شیخ متبذره نیست که چندین عمر محبت گیر حصول کمال شغیر بسر بردم تقصیر کردم و اینقدر ریاضات شاقه
 که در تحصیل این فضل متعفی ساختم باز می شناسی که با ختم زان بعد از این طالع سعد از سر و جسم ریاضات نفس کشی و مجتهد عبادت
 و کشتی با صرف اتباعت لوجه الله تعالی اعاده فرما و کمال باطنی و فضل عرفان فنی که با هر صفت حاصل نمود

افتاد و نیست که غرض قبول حضرت نوازنده مقبول غرض قبول بر آرد ای طاهرات بود فی الله است جل شان الله تعالی و تعالی فی
 که شرف پسند جناب و پابنده عظم قدمه و کول برگذارش عیالات استغفار و جوده تعالی است تعظیم بران الله علی حکایت حضرت شیخ
 اسعد و ولی اعبد و مرشد و اسود محی الدین جناب امیر المومنین و امام حسین بنی هاشم سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان بهدایت
 خالق دنیای متد و آخرت اخلاص و عمت در اتمه از دنیای با خصلت از نفوذ نامحسوس و کشتند که اگر با قیامتش بودی طلسم فاکم و ده شود
 بر اینگونه نمونه از افراد ان امت و وصفش جلیج مگر گردد و اگر از تسویدش صفات او طاق اسود و نموده آید البته دستبوی از ولی
 پایان گذارستایشش آرایش داده آید ترک این او بیام تر و ک بقدر فناء این بی بقا سلوک و تجربه از دنیا و فانیست مریدان
 و نو دنیا و طریقه و نفرت از زمهرت و ارفا منزلت باز دانه بیوفائی این بر غیر اسرا با کثافت و ناخوشی از دنیا بی عشاق
 کشتی بچید بقرار و شی این متاع سرسختی به بنیاد دل نه بند و هر که مرید است بد که دنیا سرسبز اندوه و در دست طوائف مستفیض
 حضرتش که پیش از استقامت حضورش و طلب ضیافت تمام کشتند بعد از وفات ربانی خوان ارشادش و ترک آن لازم المتر و ک
 علم شوق بعد تمام بر کشتند و خلاق مستفیدان خدمتش که قبل از استفاده مجلس در خواستش و نیامعرق ریزی میبود و چار و چوبان
 وسعت محلو کو بگو میگردد و اندیشه شسته چمن خرمن تا ویشش و نفرت آن و هب التفور بهر سو آوان ضحک جو در تجربه دنیای
 بدو نگاه و افراط و تفریط نمودند بازی مجرای دل جهان نیست و فای به کرم درین عالم کار و گریه و دریا و خدا
 باشد که خبر او گری نیست به با عمر و روز به کن اینکار و گریه و غافل شتوای عاصمی این بنده گفتم چه دل را بسوی دست
 مکه در و گریه به حکایت حضرت داور داور دهنه رونق روزگار عم الغامه جناب امیر المومنین و امام حسین ثانی اعنی میبد
 مبانی ایمانی و شیدار الکن اسلامی سرای سعادت الکن مولانا سید ابو عبد الله محمد ضحیه الدین مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان
 راهب دایت علم و اراست طریق نامه خود بان حد نفرت از دنیای با کرم بعد اکرام و انعام فرموده بود که نا مقصود با وصف طلاق
 بیانی و تقریر و تشریحش عا شتهار نادانی اختیار نموده و غامه با وجود و زبانی از ترقیم تو صیغش نقص شهره بی زبانی
 گزیده حاضرین محفل زبده انیش کیسه دنیا پر حقو نفور و مریدان سرسبز باقیغیش از جهان فنانان سرسبز صاحب
 احواض مشهور و محفل طمطراق دنیا از خسی هم کم نامه کور و در پیشش همتش علوم و کتابین و ارباب غریبی مقدار تر از بیکار منشور
 ملک چشم دنیا مطلوب که در مجلس انوارشش فیضیاب گردید من بعد از گزروی فوز و فلاح خود در خواستش دنیا طلبی ندید
 و دون همت و دنیا همت که از سعادت محاسنش با ستاد و سید پس از ان گاهی گلهای خوشدلی از زمین زار دنیا طلبی نداشت

قل الحمد لله و الصلوات علی طهرت و شیعته

تاریخ ۲۲ ماه ربیع الثانی با هتمام غالب علیخان مهتم مطبع محمدی محمد آباد و فونک طبع شد

الْحَصَّةُ الثَّانِيَّةُ

وصیت بست ویم در توکل

توکل آرایش ایمانی است و پیرایش اسلامی لذت ایمان در توکل است و مفرقه اسلام در اعتماد بر فضل حضرت رازق جزو توکل شعر صبر بهتر مرد را از هر چه هست ۵ تا باید بر مراد خویش دست شیمه تکلان بر کرم حضرت سبحان عز قدسه مقبول حضرت مناسبت و ترک آن موجب خسران و اعتماد بر کرم کریم عز نواله از امور رشادست و ذبول از ان نقصان بنیاد شعر تو با خدا می خود انداز کار و دل خوش باش که رحم گر کنند مدعی خدا بکنند توکل انتظام بخش کارخانه معاش است و نظام ده که و فرمود و ثوق علی تربیه الله تعالی فلاح فوایدست و عدم آن از وسوسه شیطان پر مگانه شعر کلید در گنج مقصود صبر است در بسته آن کس که بنمود صبر است بیفکری بر کار سازی حضرت بے نیازی غزاسمه فزاکلیست و غفلت از ان دیوانگی سبیه تو کلی عاقلی است و الا بیابلی شعر اگر تیغ عالم بر آید ز جاک نه بزرگی تا نگویید هر کرا خرد سر مایست در معاملاتش توکل پیرایه و آنرا که عقب تماغت در عقایدش تکلان بر عنایت جناب رحمن عمت رحمت سبب خوش تنقاع شعر نه بدعوی است قدر و قیمت مرد قیمت مرد صبر ماید کرد شغل انتظام مهمام حضرات انبیاء کرام علیهم الصلوٰه و السلام اعتماد بر کار سازی جناب باری بود جلالت عنایت و عمل درستی امور هستی اولیاء را نوار برشتی علیهم الرحمة و الغفران و ثوق بر رزاقی حضرت بے انبازی عمت رحمت شعر گرت چونوح نبی صبر است در خشم طوفان بلا بگرد و و کام هزار ساله بر آید انسان عاقل بر عمل توکل عامل است و پرنسیان جابل بر ترک آن شاعل شعر سعادت به بخشایش و اورست نه در چنگ و بازو س زور اورست چو دولت نه بخشید سپهر بلند نیاید بر داینگی و در نه سختی رسد از ضعیفی مور * نه شیران به سر خج خورند زور گرت زندگانی نوشته است دیر نه باز گزاید نه شیر و شیر و گیر در ریات نماندست بهر چنانست کشد نوشدارو که زهر توکل بضاعت تحصیل مرام است و فقدانش دست گناه نامیدی انجام زود بمقصد رسی از نماند توکل است و درنگ در مطلب یابی از شامت ترکین

توسل شمع هرگز نیکه با قضا خود کرد * قرح و عیش روی با او کرد * خوش در آمیز از صفا صمیم * با قضا خود
چو سکر و شیر * متوکل مقبول حضرت کبریاست و متردد مردود حضرت اله کیا جلالت وحدت و متوکلین
پیش از دیگران داخل بهشت برین اند و سعادات آگین ^{نظم} هم بخشم خرد ناظر وقت باش * بحسن عمل

حاضر وقت باش * مکن فکر فردا چه پیش آیدم * زایم بر دل چه نیش آیدم * چو شب رسید یاد فردا کن
بدل فکر بهیوده را جا کن
چو زین علم برکت صبحدم
به سود جهان یازبان بگذرد
شب و روز هر یک تقدیر است
که ناید ز خنده فرا هم لب
بکن هر چه امروزت آید ز دست
ز خوان سپهرم چه روزی شود
سپهر بگلش شاه انجم ششم
خدا کار سازی که شب ببرد
گر قمار زنجیر تنخیر اوست
و گر خواهد آسان کند روز تو
که خواهد اجل دستت از کار بست
کز اسباب دولت فروری شود
گو چون رسد شب چه سان بگذرد
چو شب بر در روز می آورد
چو خواهد چنان بگذراند سبب
که از حد رود گریه و سوز تو
گل بارنگ و بوی چستان تاثیر

تدبیر اعتماد بر فضل حضرت معین و نصیر است عزت نصرت و دستبنوی نریت مملو گلستان اثر هم جهانگیر
اگر تا ناید جناب قدیر است جلت قدرته بیست سدره جلوه ستانه تواند شدن سیل تقدیر ترا
خار و خس تدبیر با متوکل در هر دو سدا کامران است و بارکش در هر دو جهان صاحب خیران قوت
تدبیر از توکل طاقت نشان است و ضعف آن از فقدان تکلان ^{نظم} هم روای باین اسباب تکل قدم نه در بیا با تکل

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|------------------------------|---------------------------------|
| چو دو نان تکیه بر اسباب چند | توکل کن بر الطاف خداوند | ترا اندیشه دارد در خم و پیچ | که نتوانی توکل کرد در هیچ |
| گر چه است لطف ایند پاک | که میگوئی چنین حاشاک حاشاک | بسا شهاب که در ظلمت نیان بود | نه از روز و نه از روزی نشان بود |
| خدا روزت رساند و روزت داد | سعادتمندی و فیروزیت داد | پس این اعتقاد چندی چند | برو اعتمادی چیست چندین |
| بزرگان نه در صحرافشانند | بای طعمه در دریا رساند | توکل کن از فیض الهی | رسد رزق تو همچون غدا |
| یکی میگشت گرد آسیائی | رنگ آسیا آمدند آنی | که روزی خواره هست لنگ | چو روزی در برف می یاز رنگ |
| تماشا کن که از بهر غمرا که | چسان پروین میزد رنگ لاله | تو هم کنز که فارغ بانی باشی | ز جام لاله گون خوشحال باشی |
| ز بهر کام دل عمری دویدی | بجز ناکامی و حشر چه دیدی | ازین کوشش که جارش کرد | هر روز بلکه مالت بیش کرد |
| و نالی که بود روزی تو | عذاب جان بود دل سوزی تو | تخل برافروزی گردن زین تن | توکل بر خدا کردن زین تن |

بسا مغموم که از پرده غیب در ساعتی از روی حاشش کشف جلاب کروب گردید و بسیار مغموم که از ناید عالم تصور
در آن روز محصور رسید عافلان از برکت توکل در عین خاطر خستگی فرخندگی یافتند و دانایان در فراوان
احیان بوقت جان لب رسیدگی نرندگی شتافتند شتندم رسن ته سوی دار * برو نازگی رفت چون بهار

سید المرسلین و رحمۃ للعالمین فرمایند صلی الله علیه و سلم و عَنْ صُهَيْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَبَّ لَا هِمَّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ أَمْرُهُ كَلَهُ أَلَهُ خَيْرٌ رَوَيْتُ عَنْ زُهَيْرِ بْنِ رُومِيٍّ أَنَّ
صَاحِبَهُ وَكِبْرَاهِي تِلْكَ نَسْتِ وَقَدِيمُ الْإِسْلَامِ بُوْدُوْنَا قَبْلَ وَبِإِسْرَافٍ كُفْتُ رَسُوْلُ خَدِصَ صَلَواتِهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَكْفُتُ مَرَّ شَانِ مُسْلِمَانِ رَاكِبَهُمَا شَانِ أَوْرَاوَانِيكَ سَتَ وَلَيْسَ ذَٰلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِمُؤْمِنٍ وَنَسْتِ
إِنْ شَانِ مَرِيضٍ كِي رَاكِبُ مُسْلِمَانِ كَامِلٌ رَا إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّ آتَمُ شَكْرٌ إِنْ رَا رَسِيْدًا أَوْ رَا حَالَتِ خَوْشِ
شَكْرٌ مِيْكَوِيْدُ فَكَانَ خَيْرًا إِلَهًا بِسَ بِأَشَدُّ سَكْرَةً مِّنْ رَّوَاوَا بَهْرًا إِنْ أَصَابَتْهُ ضَرْبٌ آتَمُ صَبْرٌ وَإِنْ رَا
أَوْ رَا حَالَتِ بِصَبْرِي وَزِدْ فَكَانَ خَيْرًا إِلَهًا بِسَ بِأَشَدُّ صَبْرًا وَرَاوَا وَتَقَامُ صَبْرٌ وَشَكْرٌ بِرَدِّ عَالِي
وَاجِرٍ وَثَوَابٍ بِرَانِ مَتَرَبِّ وَآدَمِيٍّ إِنْ دُوَا حَالِ خَالِي نَسْتِ بِسَ وَیْ بِرَحَالِ بِهَرَسْتِ رَوَا هَ مُسْتَلِمٌ
وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ شَنِيدٌ بِمَجْتَبَا رَا صَلَواتِهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ وَكَهْ كُفْتُ
لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ أَكْرَبَتْ شُكْرُكُمْ شَمَا تَوَكَّلَ مِيْكَوِيْدُ بِرَبِّهِ جَانِكُمْ بِأَشَدُّ تَوَكُّلٍ كَرْدِ
كَرَزَكُمْ كَمَا يُوْزُقُ الطَّيْرُ هَرَّيْمَنَ رُوْزِي مِيْدَا شَمَارَ جَانِكُمْ رُوْزِي مِيْدَا بِرَبِّهِ رَاوَا حَقَّ تَوَكُّلٍ
آلَسْتِ كِي بِعَقْنِ صَادِقٍ دَاشْتَهُ بِأَشَدُّ بَضَائِعِ حَقِّ تَعَالَى رَزَقُ رَا شَكْرٌ وَبِيْ شَبَهٌ وَطَنِيْ كُفْتُ بِرَبِّهِ كِي حَقَّ
تَوَكُّلٍ آلَسْتِ كِي بِأَنْدَكُ نَسْتِ فَاعِلٌ لِّكَرَالِهِ وَبَاوُودِ أَنْ سَعَى كَسَدٍ بِرَدِّ طَلَبِ بِرُوْجِهِ بِمِلِّ مَعْنَى بِرَبِّهِ حَرَصٌ وَ
اِفْرَاطٌ وَتَعَبٌ وَكُفْتُ كِي أَمَامُ غَسَدِ أَلِي رَحْمَتِهِ كِي بِرَبِّهِ كَمَا بِرَدِّ كِي مَعْنَى تَوَكُّلٍ كَسَبٌ وَافْتَادُونَ بِرَزْمِينَ مَثَلِ جَانِكُمْ بِأَشَدُّ
شَدِّ بِرَزْمِينَ جَاهِلِ سَتِ وَآمَامُ قَشْمِيرِي رَحْمَتِهِ كِي بِرَبِّهِ تَوَكُّلٍ قَلْبِ بِرَحْمَتِهِ دَرِطَابِ بِرَبِّهِ سَتِ تَوَكُّلٍ نَاشِدِ
بَعْدَ اَزْ تَحْقِيقِ وَتَوْقِ بِخَدَايِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَنْدَا بِشَبِيْهِ كِي بِرَبِّهِ طَبِخِ كِي بِرَدِّ طَلَبِ رَزَقِ مِيْ بِرَبِّهِ اِعْتِمَادِ بِرَبِّهِ طَلَبِ خُودِ
وَتَوْتِ بِجَانِكُمْ فَرَمُوْدُ تَعَالَى وَخَصَّاصًا بِكِبَرِ خَارِجِيٍّ وَصَادِقِ مَهْمَلِيٍّ بِرَبِّهِ اِيْنْدَ طَبِخِ بِرَبِّهِ اِذَا كَرَسَتْ لَازِغَتُمْ وَتَوْقِ بِطَانَا
بِكِبَرِ مَوْجِدِهِ وَبَارِ مِيْكَوِيْدِ بِأَشَدُّ اَشْيَاءِ خُودِ بِسِرِّهِ وَكُلَانِ شَكْرُ رَوَا هَ اَلْزَمِيْدِي وَابْنُ مَاجَهَ مَشْنُومِي

منه توکل بر خدا

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| بین توکل کن بر خدا | رزق تو بر تو عاقل است | عاشق تو نیز اومول محل | که بر صبر است و اندک فضل |
| گر تر اصری بر رزق آید | خویش را چون عاشقان رزق | صبر آرد از رزق آید | صبر کن و اعدا علم بالصواب |
| حقضا چون گردون خورشید | همه افلان گوشتند و کرب | قضا و سببیت پنج گشت دارد | چون خواهد کسی کامی بر آرد |
| دو چشمش بندد و نیز بر گوش | یکی بر لب بندد گوید خاموش | یغیر فعل ایدایشا چون خورشید | پس در دوسه در مانع |
| دکف شیری نری خون خواه | غیر سبب و رضا کو چاره | حکایت | پادشاهی ایمان شکوی |

از عالمی اسلام معالمت مسلت داشت که در کتاب ایلان در چند چیز است گفت در دو چیز یکی ادای نماز و دیگر

توکل بر کرم کریم کار ساز غوث غنائیه پادشاه دین پناه بنامی کار خود برین دو چیز غریز نهاد تا گاه دشمن جانگاه با سپاه
 کثرت دستگاه رو بسوی تخت گاه آن شاه نماز توکل انبیا آور و آونیز با سپاهی که داشت علم مقابلهت و تعاقب
 برافراشت چون نزدیک یکدیگر رسیدند کار بر حرب قرار دادند پادشاه با نماز و شغل توکل و نیاز در شبی که فردای آن
 حرب و پیکار قرار داد بود آنار لیل با دای نماز میل کرد و کی از ارکان دولت عرض کرد که فردا روز مصاف است
 و یوم جنگ و رزم ایلاف چه خوش باشد که ملک زمانی بیا ساید و شاه آنی بر تنخواه استراحت فرماید ملک گفت من
 امشب کار حضرت رب جلت عبادت می کنم و فردا کار خداست خدا مدافع هر چه خواهد از فتح و شکست بکند مرا با مقتضای
 تقدیر کاری نیست عارض تدبیر گفت که اگر خواب نمی فرمائی بادی تبیه اسباب کارزار و درستی آلات پیکار تو چه
 نمائی شاه متوکل گفت که رز و توکل ملبوس انتظام مجذبه نموسن بحراست و کالت حضرت قدوس جلت نصره محو
 نموده و برین اعتماد قوت عبادت میگرددین بیت مالک را خویش را بجا و اند کار ساز بگذاریم تا کرم او جهاکند
 علی الصبح که هر دو لشکر شجاعت اشباح در مصاف به آهنگ قبض ارواح صفرا راست کردند حضرت محمدی
 جلسانه از عرصه و آنزل جنود الکثر و هادرسید بیت لشکر تاید حق از ملک غیب بدید چو رایت حمائل
 کرد از سیاست سرگون چو فی الحال که چشم رجال لشکر خصم عداوت اشمال بر پست روایت بادشاه توکل استعمال
 اوفاد و عیان اختیار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت بویستی و صلابتی در دل ایشان پدید آمد هرگز نیت
 را غنیمت شمردند و بی آنکه سیف و سنان مبارزان دران میدان جان شان گرد سپاه و عداوت پناه رو بگریز نهادند

وصیت نسبت و دوم در بیان تحقیق خوف زیان خاتمه

و نقصان خسار سوخته و بربانی دقیق خشیست بر فوت یان ایاکرم چاه و سر اسر سعادت تاملت لحوق موت فقا حاتمه و حین
 عروض فوت لاحقه و لازم پندار آن عفا الد تعالی عنک و تجاوز الد تعالی عنک که گل سر سید فوائد و فیروزها
 دارین و منافع و بهر وزیرها س کونین بکد کل فوائد و جمله منافع نشاتین حسن خاتمه است و بس اللهم از قناه بر جنتک و فضلک
 آمین یا رب العالمین و تیر و ستر کش زیانها و نقصانهای دار دنیا و اخری بل همه بدبختی و تمام تیره روزی هر دو سرا
 نقصان خاتمه است و فقط اللهم بختا منه بعنایتک و کریمک آمین یا خافر المذنبین سود و بهبود دیگر در مقابل خیر و فایده حسن
 خاتمه بلا شک با چیز و بی تیر محض است و بی شبه لاشی کافعی بخت و خشیست و خسار آن دیگر در جنب ضرر و خطر خاتمه
 بالتحقیق بے وجود صرف است و بالتحقیق نابود فقط بفضل و رحمت حضرت سلطان منعم عثم الفاتمه تخم خوش معایش دارین
 حسن خاتمه است و درین باب تصور دیگر محض خیال و خواب مانند سراب و بقدرت جناب ملک ذ و انتقام الهیاذ
 من غضبه اصل نقصانهای فو اش کونین سوخته خاتمه است و درین امر تخیل دیگر صرف بهوست خاطر خراب و
 خشیست خسار آن تاب اگر انسان مرکب از خطا و نسیان همه اسباب بزرگی آماده و کل ذخایر سترگی همیا

واندوده سرسازد و لغو ذبالتد تعالی خاتمه بخیر نباشد آن جمیع بختی و آن همه از جنبه بختی بچکار است
و سرپا خساره و اگر آدمی عجز بهی کل مناقص فراهم آورد و جمیع مخاسر گردناید لیکن چون بفضله تعالی و تقدس حسن
خاتمه نصیب و باشد آن تمام ضررها و آن مجموع خطرها در حق او سراسر منافع گردد و پرتبار و سرسبز فوائد شود
خوش اثار و جمیع عیش و عشرت دنیای دنی و فتن فنی بدون سلامت ایمانی سرپا کلفت و کلال تو اما نیست
و از بواعث رنج رسانی و مجموع محن و شدائد این دار پر مکائد و سرای کروب معاند با استقامت ایمانی سرپا عیش
و انبساط ناشانی است و از موجبات مسرت بیکرانی و از اسباب بهجت جاودانی باشد القدوس العلیم که عزت و شکوه
سلطنت کبری و قیصر کفر سیر و رای و خاقان مشرک بد گهر بل شوکت فرمان هفت کشور با سر خاتمه سرپا ابرست
و سرپا نقصان و زیان اثر و تاملد السبوح الحکیم که حالت فاقه و فقر بر ضرر و رنج و محن با شور و شرک کل مصائب
و فتن کلفت گستر با حسن خاتمه زیبا و نیکوتر و گوارا و خوشتر است از نشاط و انبساط شاه حکومت اقباه و بحر و بر
در حدیث برکت انضباط و سیمت ارتباط آهن است که در روز قیامت و یوم آخرت شخصی کافر بے ایمانی
و فاجر کفر تو اما بے را خواهند آورد که همه اوقات عمر با یاد و تمام ساعات حیات مستعار در فرط انفرج
و نشاط و افراط اشراح و انبساط بسر برده و در بسیاری دولت و فرمان و بشمار بی حشمت و سامان مثل
نمرد مرد و در سرپا خسراتی و فتن فرعون بے عون با هو ان علیهما اللعان باخر رسانیده باشد بفرمان و اجاب عالم
حضرت شاهنشاه سبحان عز سلطانه آن تیره بخت و سیه روز و آن کبخت و شقاوت و رنج را یکبار بکنار دوزخ
سرپا عذاب مناب و رنج و محنت حساب لغو ذبالتد تعالی منته برده یک نگاه و نظاره آن محل محن گوناگون موقع
فتن بوقلمون با خواهند گمانید و من بعد از ان مجور از طالع سعد نخواهند پرسید که گاهی در مدت العمر خود
آرامی و آسایشی دین و شراب راحت و فرحتی بزبان و کام جسم و جان چشیده آن کافر شقاوت تاثر در جواب
خواهد گفت که حاشا چه جای پیش احوال آرام و عیش فرحت انجام است و کلا چه مقام سوال حال آسایش
و تعیش مسرت فرجام که من هرگز گاهی در مدت حیات کلفت سمات خود فرجی و نشاطی ندیده ام و جام عیش
و انبساطی بجام و دایان خود نمکشید از سر تا پایم با انواع درد و آذا مملوست و موبوم با صناف و جمع و ایثار و بر
باید انت و شاید انگاشت که وقوع این ماجرا و سبوح این مامضا از باعث و موجب سور خاتمه خواهد بود و لغو
باشد تعالی من و نیز در حدیث سعادت صراط و کرامت اختلاط دارد شده که دیگری ایمان شکاری
و اسلام و تار سے را خواهند آورد که کل مدت زیست فکار و همه مدت زندگانی بے بقا آثار و فقر و
و تعب بیوائی و فاقه و رنج گدائی بسر کرده و در فراوان آلام و بی پایان استقام مانند و مثال حضرت سرپا محن
حضرت دافع کروب جلالت عظمت و سرپا مظاهر حبوب جناب رب هر مروب سالت عطیاته و بافضائل و مکارم

مرغوب و با مناقب و منافع محسوب حضرت پیغمبر یعقوب و حضرت پیغمبر ایوب علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ والسلام بانجام رسانیدن باشند و بکرم حضرت حاکم دایم غلب حکم و بامر جناب راحم قائم بهرامده آن مومن محبت گشتی شعار و در پنج اطوار را برکنار جنت لالا مال لغت و برافق دار خلد نظر رحمت برده یک نگاه و نظاره آن مقام لطافت و نشاط کاروان منزل بشاشت و انبساط آثار خواهند گنایند و بعد از آن از آن مومن غفران نشان پرشش خواهند نمود که هیچ وقتی بآل و در پنج رسیده و هیچ صینی رایتی ناخوشش ذواتی در دو قسم چشیده آن مومن جنت مسکن و خلد ششمین جواب خواهد داد که هیات هیات این چه پرشش است و سوال من بفضل و عنایت حضرت منان بر زمین و بر عمت رحمت در کل ایام حیات خود و زمانه من از زمان پنج سنج شده ام و افسوس افسوس این چه مسکن است مجال که من کبرم و مرحمت جناب خنان جلت عظیمه در حله زمان زندگی فرحت آیات خویش در آن من الاحیان کلفت آگنج نگرددین جسم و جانم از لا تعد و لا تحصی فرحتها مالا مال است و بدن و روانم بلا تعد و لا احصا مسرتها ذو اشتمال شاید دانست و باید پنداشت که وقوع واقعه هذا از سبب حسن خاتمه خواهد بود اللهم از قنایه انسان لیبیب را لاجرم می باید که همواره و مدام از سور خاتمت ترسیده و آدمی عقل نصیب را لا محاله می شاید که همیشه و مستدام از نقصان ختمت سهمین بدرگاه حضرت و باب غر سلطانیه برای سلامتی ایمان وقت مرگ شد اندر سان دست دعای نیاز مدعا دراز دارد و بگریه های عجز و خاک ریزی و نیاز با و ستمندیهای بسیار حسن خاتمت مسؤل دارد و بعضی پرزاری و محروم با در دودل انگاری سلامتی ایمان حین فوت ازین جهان نخواهد آمدی حکیم عاقل و امی عقیل فاضل از سور خاتمت بگریز و شب و روز در اسباب حصول حسن خاتمت بیاور و صبر و مسافات نقصان ایمان به پر میر و بالات وصول حسن خاتمه و استقامت ایمان در آمیز علما رکعتی و سر پاسعدا که سعید ازلی بودند و عهد ابدی همیشه و دوام از خوف سور خاتمت ترسان و لرزان بوده بنا بر سلامتی ایمان دعا می فراوان و بی پایان بحضرت شکل کشی ذواتان و جناب تعالی و منان عم عنایت معروض و مرفوع میداشتند و اولیای حکامه تا پا که را که رشید مقدری بودند و ارشد سمدی همواره و مدام از خشیت سور خاتمت پریشان و هراسان شده مراسم مناجات برای استقامت ایمان وقت موت کلفت نشان به پیشگاه سموت و علوت پناه حضرت سبحان و دیان عم رحمت عرض و مستول میساختند بمقامیکه عادت مستمزم این جماعات سرایشراست برین پنج صادر شده باشد پس چه جاسه ما مردم با جرایم است و چه مقام ماضی خاک پر آقام و ما چه کسیم و در چه شماریم که از خوف سور خاتمه ترسان نباشیم و سلامتی ایمان از حضرت ذو سلطان غر سلطنته مسکن نداریم و بچگونگی صلت مستدامه این کتبه سعادت نصیب و این جنبه مخصوصه حضرت آلهیه غر سلطانیه بدین روش وارد گردین باشد پس چه حساب ما مجرمان و چه شمار ما خاک ران است و ما چه کسانیم و چه مرتبت میداریم و چه منزلت خود میشماریم

که از خشیت و دشت نقصان خاتم و ذاب ایمان خائف و ترسناک نباشیم و خوفناک و پر باک نمانیم و
 اجل چون فرو نماید از پیش و پس ^{پیش} پیش نگذار و تکیف و قیاس نیکرد که بانی که عباد را بجا
 کبریا چنین هیچ سوال عجز شمال برای سلامتی ایمان فضل اتصال نموده باشند ما چه باشیم که از خوف سوراخمت
 ترسیم و نظر فراست است باس باید نمود که بمقایسه اولیا و عظمای بخت این دنیا و کما این چنین منتهی مسالت نیاز منزلت
 بنا بر حفظ خاتمت میمنت مرتبت کرده ما که کم گس شویم که از نقصان خاتم ترس و باک نداریم حالا آیت ^{این} سیمای چنان
 کلام فیض ابتدا و کرامت فرجام حضرت ملک علام غزوه ^{میکارود} و احادیثی پر کرامتی جلوه افشای معنی و دوز کلمات
 قدسیات حضرت رسول رسالت مقامات و جناب نبی نبوت درجات می نویسد تبسمان آیات عنایت مہارج
 و سامعانی احادیث هدایت مدارج ازین آیات انوار مناج و ازین احادیث برکات ملاج آگاهی با و بفضل حضرت
 الهی آگاهی بذا بر خواطر آنها موثر شود آمین یا ارحم الراحمین آیت و وصی و وصیت کردیها به ملت خود یا
 به کلمه انزلت ابراہیم بنیہ ابراہیم پیران خود و یعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را به موافقت خود
 خود و مضمون وصیت مرد و این بود یا بنی امی پیران من ان الله اصطفی بدستی که خدای تعالی برگزید
 لکم الدین برای شما دین مرضی شروع ما موریه که اسلام است فلا تموتن پس نمیزید الا و انتم مسلمون
 مگر که شما مسلمان باشید یعنی با اسلام مداومت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یا بد پس نبی از ترک اسلام
 نه از مرگ آیت انا الذین امنوا ای گروه گردیدگان از اوس و خزرج اتقوا الله ترسید از خدا حق تقا
 چنانچه برای رسیدنست نزد اکثر علماء این آیت منسوخست چه تقوی بر و سجد که حق آن باشد بیکس رانمی توان
 بود پس عنایت الهی بار این مشقت ازین امت رفع نموده و نسخ این فرستاد فاقوا الله ما استطعتم پیروز
 کنید بدان مقدار که مقدور شماست و لا تموتن و میزد الا و انتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمان باشید
 لفظ نبی بر موت وارد شده اما فی الحقیقت امر است باقامت اسلام با بر مسلمانان بمیزد آیت ان الله من یارت
 بدستی هر که بیاید و بزرگ پروردگار خود و حج را شرک یعنی بفرمید فان له جهنم پس بدستی که مراد است
 دوزخ کایموت فیهانمیرد در آن تا از عذاب برهد و لا یجعی و نه زن باشد بندگان که خوش گوارن کنند و من
 یاتیه و هر که بیاید بوسه مؤمنان در حالیکه مومن باشد قد عمل الصلح تحقیق کرده باشد کردارهای شایسته
 فاولئک پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مرایشان راست در جهاس بلند که
 آن در جهات عذرا بوستانهای اقامت است بخیر میروند پیوسته من تحتها الا انهم از زیر اشجار
 یا منازل آن جوینها خلدین در حالیکه آن گروه جاودان باشند فیهما در آن بوستانها و ذلک و این
 ثواب جز او من تونکی پادشاه است که پاک باشد از ادناس کفر و اجاس عصیان یا مظهر بود

بطاعات و اعمال خیر است **إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ بُدِستی که آنانکه گفتند پروردگار ما خدائیست عزشانه شرف**
اِسْتَقَامُوا پس بایستادند بران وعدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علمست و استقامت
که منتهاست عملست در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن به جوارج بر تعبد ارکان شریعت و نفوس بر تادب آبادی
طریقت و بقلوب بر تصفیه آن از تعلقات و به ارواح بر تجلیه از انوار صفات و به سر بر محض توحید و به نفس بر فناء از غیر حق و بقا
بحق و کمال استقامت نیست و بایست که بی همراهی استقامت وصول به منزل کمال فکرست پس باطل
و خیالست بغایت محال **مصرع** کرامت نیابی مگر از استقامت **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**
پس هیچ ترس نیست بر مومنان ستقیم از رسیدن مکر و به بر ایشان دران جهان و نیستند ایشان که اندوگین
شوند از فوت محبوب بے درین جهان **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت ملاذ
بهشت اند **خِلْدَتِهِمْ** فيها جاوید بودگان دران بهشت و پاداش داده شوند جز آء پاداش دادنی
إِنَّمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ تا بخیه بودند که عمل میکردند **إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ** بدستی که آنانکه گفتند پروردگار ما
اللَّهُ است **اِسْتَقَامُوا** پس بران بایستادند صدیق اکبر نه گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق نه فرمود
که بر اموال و نهی بایستادند و رو با بازی نکردند و ذوالنون نه تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی
گفت که فرائض او نمودند قول حسن بصری نیست که از تکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب نمودند و گفته اند
که از دنیای فانی اعراض کردند و به سرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که **رَبُّنَا اللَّهُ** عبارت از توحید
اقرارست ثم **اِسْتَقَامُوا** اشارت به توحید معرفت و توحید اقرار آنکه الله را یکی گوئی و توحید معرفت آنکه او را یکی شناسی
یعنی از همه جهت بر وحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست **مَشْهُو** فی جهت میگنجد اینجانی صفت
نفسی که در بیان معرفت **چه** آتش از سر وحدت بر فروخت **چه** غیر واحد بر چه پیش آید سوخت **چه** **تَنْزِيلٌ عَلَيْهِمُ الْمَلَكَةُ**
فرو آمدند بر ایشان یعنی بر مومنان فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحظه آنکه ایشان را گویند
أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا ترسیدار آنکه در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد شد و اندوه بهر میانه از رخسار
که داشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه تعالی کار ایشان را بخوبی خواهد ساخت و **اَبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي** و شادمان شوید بان بهشتی
که در دنیا گنجه تو غنای بود و یکبار آن وعده داده میشد بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم **اَوَّلِيَاؤُكُمْ** که ماد و شان
شما بودیم **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا شمار از آنات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر و نالتم می نمودیم و
معاونت میکردیم و **فِي الْآخِرَةِ** در دستان شما ایم دران سرای در تکویم و در تعلیم و درخواست یعنی مدد دادن در شفاعت
هر که خواهد و **لَكُمْ فِيهَا** و در شمار است در آخره **مَا كُنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ** آنچه از رو کند و خواهد نفسهای شما از لذایذ و کرامات
و **لَكُمْ فِيهَا مَا كُنْتُمْ** و در شمار است در عقبی آنچه خواهد بود **لَكُمْ** غفور رحیم و زنی میا شده از خدای آمرزنده مهربان

و بنشاند در لفظ نزل اشارت است تا آنکه متمنای اهل استقامت است بآنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ما حضرت
نسبت بمواد کلیه که بجهت ضیافت تزیین کنند و از اینجا گفته که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه در روش طریقت
درجه از ان عالی تر نیست شیخ ابوعلی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگهداشتن سرسیت از ماسوی است
یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و اختیار را در حرم منزل دل باز نگذارد **و** امروزه مراد دل جز
یاز نمیکنند چنانکه اندر حرم سلطان اختیار نمی گنجند **عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ كُنْيَتُهُ** ابوالعباس و بعضی گفته اند ابو
یحیی سهل بن سعد مالک ساعدی مشوب بسا عبد بن کعب انصاری مدنی او را و پدر او را صحبت است و نام او خرن
بود یعنی زمین در شت پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم سهیل نام نهاد یعنی زمین نرم و در وقت رحلت آن حضرت
پانزده ساله بود و وفات او در سنه احدى و تسعين و بعضی گفته اند ثمانین و ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بدین
از صحابه رضی الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **اِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا اَهْلُ**
النَّارِ بدرستیکند هر آئینه عمل میکند بالفعل کار دوزخیان را و **اِنَّ** اهل الجنة و حال آنکه وی در
واقع بموجب سابقه ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است و **يَعْمَلُ عَمَلًا اَهْلُ النَّارِ** و اهل الجنة و اهل
النار و گاهی کار میکند کار بهشتیان را و حال آنکه وی در واقع از دوزخیانست و **اِنَّ** ما لا اعمال
بالتحوائتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمه یا تا خاتمه هر کدام عمل است همان اعتبار دارد و خواهتم برون
مساجد و خواهتم برون مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است **مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ**
ابن مسعود رفته گفت حدیث که ما را پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو الصادق المصدوق و او است
راست گویند که خبر داد امت را بر راستی در است گفته شد که خبر داد مفعالی او را بر راستی حدیث نیست
كَمَا اَنْ خَلَقَ اَحَدٌ كَرْدَ بَرَسِيكٍ ماده پیدایش سیکه از شما که آب منی است **يَجْمَعُ فِي كَبْطَرٍ اَوْ قَه**
فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش و رحم وی از **بَعَيْنِ يَوْمًا نَظْفَةً** چهل روز بصورت
نظفه تا تغیری که در وی میرود از تاثیر حرارت رحم **ثُمَّ تَكُونُ عِلْقَةً** مثل ذلک پستریگیرد و نظفه
خون بسته سخت سرخ چهل روز **ثُمَّ تَكُونُ مُضْغَةً** مثل ذلک پستریگیرد گوشت پاره چهل روز دیگر **ثُمَّ**
يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا پستری میفرستد خدای تعالی بسوس و سه فرشته را ظاهر حدیث در است که فرستاد
فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن او است بعد از پیداکردن استخوان و پوست و دست و پا
ساختن او بصورت آدمی و از اینجا نکته ایست که ذکر آن در اینجا مناسب است و آن اینست که پروردگار
تعالی شأنه قادر است که در یک لمح بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج
نه از نقصان قدر است عا شاد و کل بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و تدریجیات

بران قدر تنهاست متعدد و حکمتهاست متنوع است که در پیدا کردن بے سبب نبود و نیز درین تعلیم و یقین بنندگان رست
 در رعایت تانی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها و درشش روز مثل این نکته گفته اند و محققان گفته اند
 که این نکته اسلام است مرا انسان را با آنکه وصول کمال معنوی نباشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظر محمول کمال
 ظاهر و رسیدن بدان درجه به وجه و انتقال با دگرگونه بطور پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کنند تا به نهایت
 برسند فسیحان الله القدیر الحکیم و بالجملة بعد از تاملی خلقت و تسوید بدن میفرستند حق تعالی فرشته را که موکلت بر اعام
 و امر میکند وی تعالی فرشته را با آدب کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلق و با و
 و ارض است سنت آبی برین جاری شده که از برای تاکید و تقریر تقدیر سابق در وقت نیز نویسد و در حدیث دیگر
 آمده است که نوشتن آن در میان دو چشم است و سر نوشت عبارت از آن است و در روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسد
 فیکتب عملک پس منوب آن فرشته عمل بنده را که چه کار خواهد کرد و ازین پس و بعد از آنکه وی نوب مدت عمر
 او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری بنهند و به اجل گاهی تمام این مدت
 مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و این وجه اجل گاهی یعنی مرگ نیز آمد و در وقت که نویسد رزق او را
 که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سایر منافع و مراقب و شقی و سعید و وی نوب که به بخت است و می یابن بخت
 و عاقبت کار او چیست و در بعضی احادیث ذکر اثر مضجع و مصائب نیز آمد یعنی کجا با سفر خواهد کرد و بر روی زمین
 خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب حوادث بوسه خواهد رسید و اما که این زیادتها بعد از وی شده باشد
 والله اعلم ثم یفتح فیہ الروح پس درمیده میشود و روی روح ظاهر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن
 روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت یحیی نوشتن بعد از دمیدن روح آمد و لیکن روایت بخاری و مسلم
 صح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد و فرمود
 قَوْلَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ پس سوگند آنکس که نیست هیچ خدا غیر او که آن حد که لیعمل بعمل اهل الجنة
 بدستی و رستی که یکم از شمار آئینه کار میکند به کارهای اهل بهشت از ایمان و عمل و صلاح حتی ما یکون بیننا و بینها
 الا ذراعاً تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایه است از قرب مسافت و در آمدن
 بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند و پیش می آید سر نوشت و که در تقدیر رفته در شکم مادر نوشته
 شده از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد و فیه خلها پس دریا
 در دوزخ و آن حد که لیعمل بعمل اهل النار و بدستیکه یکی از شمار آئینه عمل میکند اهل دوزخیان حتی
 ما یکون بیننا و بینها الا ذراعاً تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر مقدار یک دست فیسبق علیه
 الکتاب پس سبقت میکند برو سر نوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس عمل میکند اهل بهشتیان فیه خلها

پس در آید در آن مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت همچنین هم واقع میشود ولیکن غلبه لطف و رحمت و سه
آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجا نباشد و بر سبب آماج آما عکس اینحال در غایت قلت
و ندرت و الحمد لله علی ذلک متفق و عکیده و ایحدیث دلالت کرد بر آنکه اعتبار بخاتم است ^{برای غلبه بر} حقیقت حکم مستور
و مستی همه برخاتم است چه کنش نیست که آخر بچه حالت گذر ده و گفته اند درین حدیث حث و ترغیب نیست
بر مؤاظبت به طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد
و خاتم بخیر نگردد و این سخن خوب است بر عزم بعضی مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار
سعی در عمل کنند و گویند که چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه سابقه قضا و قدر است و هر چه
سر نوشت است شد نیست عمل برای چیست چنانکه بعضی صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد
که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفرین شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن
شما آنرا بعد از شنیدن قضیه قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع دارد شده و شما را قوت فهم خطاب داده
و در شما قصد و اختیار است که بدان عمل کنید و اگر پیدا کرده پس لابد درینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن
بندگان را امر تواند کرد و از ایشان فعلی طلب توان کرد و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فایده
نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگر چه پس این غامض است بجهت آن نتوان رسید و بسا اسرار
که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ تقی بر کشف آن موقوف نبود و دوسه تقالے مالک الملک
و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم باشد کذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام تمکین درین
مقام باین است که لا یشاء غما یفعل و هم یشاءون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بقتضا
صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائز آن ابراز کنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن بندگان است
آپیدا کرد که معید کیست و تقی که ام و مطیع که و عاصی که و در تحقیق اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است
و مقصود از ایجاد عالم بهمین بوده گشت کنز انمخیا فاجبت ان اعرف و الله اعلم بحقائق الامور ^{و عن}
عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلوب بنی آدم كلها
بینیکم و کما قرئان آدم به بین اربعین من اصبحکم الرحمن میان دو گشت انداز گشتان جلای تعالی کقلب
و اجد این دلهاد و دگشت و مانند یکدست یصرفه کیف یکشاه و میگرداند آن یکدل را چنانکه خواهد و مراد
آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکه ضعیف یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف در یک
چیز پیش ایشان آسان تر و سبکتر است از تصرف در کثرت و بسیار و در کار تعالی شانه همه برابر و یکسانست
نه آنکه آن شکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از تشابهات است و در تشابهات دو مذاهب است بعضی تو

گفتند و علم آنرا بحضرت حق حواله نمایند و بعضی آنرا بر وجه مناسب حمل کنند و تاویل نمایند و با کلمه مراد صفت جلال و جمال و
 قهر و لطف است که بول تقلیب تصرف بجانب طاعت مینماید و ثباتی بسوی معصیت و آشوب است بآنکه این
 تصرف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اضافت بر چمن از جهت سرعت رحمت و عطف است
 بر غضب یا آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشاره به دو قسم تصرف تواند شد جمالی و جلالی **قَسَمَ** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 بَسْمِ اللَّهِ بِغَيْرِ خِيَرَةٍ أَصْلَكَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از برای تعلیم امت و تادیب حضرت صمدیت عزوجل **اللَّهُ مُصَرِّفُ الْقُلُوبِ**
 ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصیت **صَرَّفَ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ** بگردان دلهای ما را بسوی طاعت
 خود و ثابت و مستقیم دار بران و ظاهر آنست که صیغه جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دجابر ایشانست
 آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت است تصرف و تقلیب چه باشد در واکه **مُسْلِمًا** حالانیدی از حکایات صالحات
 حضرات اصحاب پرکرامات و سراپا عالی مقامات و برخی از قصص قدسی حصص و نورانی نصیص اولیای سرافرازان
 و سراپا زلمات جهت جنبش کویة نظر ان این مقام و بیاس آگاهی تنگ همان این مستند وقت التیام بقلم
 عجز اساس بر روی قرطاس نیاز آفتاب سحر جی نگار و صورت مدعا را در عبارت پر خفارت خویش می آید
حکایت حضرت خائف از عذاب و ترسان از عقاب و راجی به ثواب سید متقین و منجیه متوکلین
 حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه فرماید **لَوْ قِيلَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ**
إِلَّا وَاحِدًا أَوْ جُوعًا أَوْ كَوْنًا أَكُونَ أَنَا وَإِنْ قِيلَ لِي تَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا وَاحِدًا أَخَافُ أَنْ أَكُونَ أَنَا
 معنی این مقوله فیض محموله اینست که اگر در روز ثواب اقامت عقاب استقامت یوم قیامت بمن گفته شود که هرگز
 در دار رحمت و جنت پر نعمت داخل نخواهد شد مگر یک مرد بشنیدن این خبر فرحت اثر امیدوار از غنایت حضرت
 پروردگار خواهیم شد که بفضل حق تعالی آن فرد سعادت نورد من باشم و اگر گفته شود که هرگز در دوزخ کفار مسلخ
 و دار عذاب با شعائر بنیخ و مشرکین از استماع قول صحیح نزود مگر مرد فرد از استماع این گفتار دشت آثار خوف
 خواهیم کرد و این خیال که آنکس **مُتَوَكِّلًا** من باشم آمی عزیز چنین عقیده سعادت توامان را از معتقدات بزرگان
 حقانی یقین دانی که گفته اند **مصرعه** نزدیکیان را بیش بود حیرانی **حکایت** در وقتی
 از اوقات و در ساعتی از ساعات در حضور معرفت معمور عالم معارف تاثری و عارف علوم مظاهری و در مجمع علما
 و عوفا سر ابا مفاخری حضرت سید التائبین امام حسن بصری علیه الرحمة از حالات یوم نشوونید کور گردید و حال آخر مسلمین
 به همین بزرگ رسید که آنکس که در روز قیامت بعد از همه خلقت از دوزخ بر آید و بخت در آید نامش نهاد باشد و حقیقتش
 بدین وتیره و سدا که آن محبته بنیاد موسوم به نهاد بعد از عذاب یافتن مدت هزار سال در تعذیبات دوزخ
 پر کلفت و کلال دعا و زاری با اطراف به ندای یا خنان بجانب حضرت سبحان و جناب دیان عم عفو خواهد کرد

و مرا اسم عجوز آنکس را بجای حضرت باری عمت رحمت به طریق مذکور مسموع و مسموعه خواهد نمود بستماع این حکایت و احوال
 این مقاتل حضرت امام حسن بهر علی علیه السلام بگریه افتاد و فرمود که ای کاش من اینها را با میعاد بهم و من آن موعود مغفرت معاد شوم حضار کلمبر
 فیض بار از استماع آن کلام خوف و خشیت آثار متعجب شدند و متحیر گردیدند تا امام عالی مقام با متعجبین گفت و گو هر حقیقت را
 پیش متحیرین باین رشته بیان خوش سفت که ای گروه نادان افسوسها بردانش شماست و ای انبوه احتمال
 صبر تبار بنشین شما که شما نیستید این حقیقت مقام و نمی فهمید که کلام را تشریح مقام و توضیح مرام اینست که مناد با دعا
 روزی با لقطع از دوزخ برآید و وقتی بالیقین در جنت درآید و خوف آنکس است و ترس آن شخص را که مخلص فی النار
 و ابد آلا باد اگر قمار قهر حضرت قمار خود باسد من قهره باشد خوشحال مناد که در حینی بلا شک و شبهه از درگاه
 نیران نجات یافته بفضل و رحمت تعالی و تقدس درجات جنات فائز و دران دار خلد نشاط و انبساط جائز گردد و الحمد لله
 علی ذلک **حکایت** حکایتی ایمان محاکتی از ولی ایمان انضباط وصفی اسلام ارتباط حضرت یوسف بن سبط
 علیه الرحمة و در کتب و دفاتر قصص و حکایات مطوی حضرت یوسف بن اسباط میفرماید که روزی بخدمت
 فیض رحمت عالم تقی و روح مناظری و ناشر عبادت و زهدات مناشری و محدث ناصر صداقت و صفای مناصری حضرت
 سفیان ثوری علیه الرحمة رفتم و حال آن فیض اشغال مشاهد و مری نمودم که تمام شب بگریه ماتمی گذرانید و آنار لیل
 زاری و سوگواری شغل خاطر خویش گردانید بجهان این حالت بحد مستش مسکنت داشتم که این هم گریه بر کوب و کجا
 راحت مسلوب البتة برای استغفار ذنوب نموده باشی و هر آینه بنا بر معاصی مغفرت محبوب تقدیم رسانیده حضرت سفیان
 علیه الرحمة و غفران در جواب من حقیقت پرسان تبینه گیاهی از روی زمین برداشت و مضمون مدعا و سبب گریستن بر
 لوحه خاطر مباداد کلک بیان بدین تقریر بزبانش که بخشش کنان سعاد مسلوب و غفران افعال ذنوب
 پیش عفو و آمرزش حضرت غفور با نوازش عم عفو آسان تر و سهلتر ازین تبینه ناچیز و بی تمیز اند و پیش حضرت مقدر
 تقدیر عالیه و جناب ذو مغفرت متعالی صد ازین بهیقه در محض بے قدر بخت لیکن بکار کلفت افزا و گریه شدت
 آرا بپاس این خشیت دارم و لمحاظ این دهمشت که مبادا حضرت خدای بی نیاز و بی پروا و جناب داور بخشش
 و نوازش فراهم غایت از من سلب اسلام نماید و جلب عنایت دین خسته فرجام سازد و الیاذبالله تعالی منته
حکایت روزی عارف بلند مقامی و صوفی نامی و متقی و متورع ساجی حضرت سلطان العارفین با زید
 بسطامی علیه الرحمة مرآت صورت نما و آئینه چهره آرا بدست گرفت و روی الوار موهو و برکات مملوی خود بدید
 و فرمود **طهر الشیبه و لم یکن هب العیب و ما اذری ما فی الغیبه** معنی اینست که آشکارا شد پیری
 و تابان حالت عیب از من و در نقص از من بهر نشد و بنیدانم که در غیب چیست یعنی ایامیکه بعد ازین پیش
 خواهند آمد و نوبت برگ خواهد رسید معلوم نیست که در ایام آتی چه پیش آید و وقت مآتی چه رو نماید اینک فرمود

یا خلج و در زاد السیر آورده که سرش سرخ بود و پیش سیاه و گش سفید و دوش بلق و شمش قطیر است یا قطیر یا قطور یا خرا
یا زریان یا صنب و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در شبان روزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کژدم مری
بوی نرسد و هر که این کلمات و کلمات با سطر و ذرا عینه بالوصفید را نوشته با خود نگاه دارد از سگ متضرر نگردد و در خبر
خجسته و میمون سیر و سرپا خیر آمد که شقی اشتیاق و موافق و ردی بار داشت نامحصور لمعنه با عور بر روز قیامت و یوم
حشر اقامت از صورت استانی قلب شده به تصویر کلب اصحاب کف در نظر رهشون حضرت الهی تعالی در مقام نف
علیهم الرحمه مصور شود و بدور رخ رود و ذی الله تعالی من النار و من غضب البجار و کلب فضائل جلیب اصحاب کف
بصورت بلع با عور ایمان نفوذ متصور گردین بخت سرپا رحمت داخل شود و در عیش و نشاط آن سرای پر رحمت شاغل گردد
و حال بلع با عور متصور و کتب چنین مسطور است و در فخر چنین مذکور که بلع با عور بر قصور انقدر بیاطن بر نور بود و انقدر البصفا
روح موافق مشهور که وقتی که بسوی عالم بالا نگاه و ساعتی که بطرف مساوات یا اعتدال نظر با انتباه میکرد بفضل حق تبارک
و تعالی عرش الرحمن حضرت سبحان و جناب دیان جلشانه و غر سلطان برائی العین مشاهد مینمود و تعینیت حضرت
حق سبحانه و تعالی آن شوم آن اندان در علوم دستگامی داشت و آن مشوم آن درجه در قوم علم نیکامی در عرصه
روزگار می افراشت که در مجلس او دوازده هزار دوات پر مداد موضوع و نهاده می بود که تلاطم اش از آنها تحریر
علوم و فنون از قیام آن شقاوت مشون می نمودند و با وجود این همه فضائل و مکارم که آن اثر پر تا شت داشت
فقط مظهر یک خطیه و صرف مصدر یک جرمیه گردید که خود را مائل دنیا و اهل آن گردانید و مقام خود را دوستی و دوستان
حضرت یزدان و جناب سبحان عز بزرگانه در گذرانید و در داد و اتحاد جری و کافری ربط خود مربوط گردانید و پایش
و سبب این خطیه کفر از افولش را بر تبه مسلوبی انوار ایمانی و بر تبه محجوبی از معارف یزدانی رسید و مستحق عذاب معجله
و مستوجب عقاب مؤجله گردید و در درج شقاوت و تیره بختی رسید بان مرتبه که رسید العیاذ بالله تعالی منها مخرج
هم بیشتر غفایت و هم بیشتر عذاب شعر چون از گوشتی هم چیز از گوشت و چون از گوشتی هم چیز از گوشت حکایت
شکر دس از شاگردان رشید حضرت فیصل بن عیاض سر ابا از منہیات و منکرات اعراض و تمیز از تمیزان با صفا
مزید آن دلی معارف اغراض و از موزنا مشروع و کارهای ممنوع یکسر اغراض بود بقدرت حق تعالی شاگرد مذکور
را وقت موت و تمیز مسطور را زمان فوت فرار سید در حالت وفات آنقرین مات حضرت عیاض با و رسید
با کمال تکمیل نزدیک بالین آن مرگ قرین جالس و قاعد گردید و قرارت سعادت آیت سوره مبرکه که یاسین
شروع کرد آن شاگرد شقاوت گداز اگر در زبان راند که ای استاد این را بخوان از استماع این کلمه پریشان
حضرت فضیل علیه الرحمه و الرضوان حیران و تعجب کنان ساکت ماند و بعد از آن حضرت فضیل او را تعین کلمه ایمانی و
استحاله اسلامی و سرپا نورانی قول سعادت حمل لا اله الا الله نمود آن شاگرد در ضلالت گرد و در جواب حضرت

عمل در خیر از آدم و نوح

فضیل گفت که من این کلمه را خواهم گفت که ازین بیزارم و آنکس مرا پاناکس رو بایمان نیاورد و بر همان حالت سر پاهای ضلالت
 ببرد لغو ذی الله تعالی من غضب الله تعالی و از دریافت این حالت و ادراک این حال ملالت حضرت فضیل علیه الرحمة ترسناک
 از خاتم و خیم و پر باک از بیم عذاب الیم مالک عظیم قدس ذکره از انجا بخانه فیوض کاشانه خویش مراجعت فرمود و از همان گاه و
 متبایه تا چهل شبانه روز درون کاشانه نشسته و در خانه بر خویش و بیکانه بسته از خوف خشیت حضرت قهار مطلق و ترس و شست
 جناب جبار بر حق میگرفت عفو و بخشش و نظر تامل و تفکر در کارخانه تعادیر حضرت قدیر بزرگرمه حقائق سعادت و شقاوت را مینگریست
 و تا اربعین ایام کام از خانه بیرون ننهاد و نه کسی را به درون دخل و دخول در داد و وقتی آن ولی حضرت یزدان و صفی جناب
 سبحان عز قدس آن شاگرد ضلالت گرداگرد خود را در خواب صداقت حساب دید که موکلان تعذیب آن نارشید را بسوی
 نار با کالیف میزدند حضرت فضیل علیه الرحمة از آن کفر تامل سائل گردید که بسبب کدام فعل پراشام حضرت ملک متعجب
 عم انعامه ترا از حیطه شرف ایمان خارج و بیرون و در عذاب گوناگون خوار و سزگون ساخت و علم فضل تو که اعلم
 از زمره متعلمین تسلیم من بودی و حنیض ندلت انداخت آن کفر میل در جواب حضرت فضیل اطهار حال شقاوت خیل
 خود چنین معروض داشت که حق تبارک و تعالی به باعث سه چیز از من خیانت آمیز انزع معرفت سعادت و نیز
 کرد و سلب ایمان مباحات انگیز نمود اول آن سه چیز به تیز و سر ایا پانچیز نیست بود و ثانی حد و ثالث آنکه من بر
 کلفت عرضی لاحق حال داشتم برای علاج آن بسوی طبیب ضلال حسیب فتم آن طبیب غایت خسران نصیب
 بمن ستمی تعذیب نشان داد که در هر سال قدحی فضیلت که حی از می سزاوارتی بخوری تا از زنجوری واری
 و در هر حولان حول کاسه مملو زهر موجب شوت غذا آخر بحجر بنوشی تا صبح و تندرست باشی و اگر نمی لاشی و لائق تری
 نخواهی نوشید بیماری تو زائل نخواهد گردید لهذا در هر سال قدحی از می نجاست اصل و خباثت فنی و عذاب نار
 در پی شارش من بی به پی من خودم لغو ذی الله تعالی عن سخطه الذی لا طاقه لانه حکایت حضرت سرایا
 نوری و سر تا پی فیوض معمری حضرت سفیان ثوری علیه الرحمه فرمایند **أَمِنْ أَحَدٍ عَلَى دِينِهِ إِلَّا سُلِبَ عَنْهُ**
 معنی اینست که هیچکس آنچنان باکس نباشد که بر ذهاب ایمان سعادت ایاب خود خوف نکند و ازین واقعه هلمه میباید
 و دیشست باشد مگر آنکه از و ایمان سعادت مطلوب مسلوب گردد لغو ذی الله تعالی منه حکایت **وَقَالَ**
بَعْضُهُمْ إِذَا سَمِعْتَ حَالَ الْكُفَّارِ وَخُلُودِهِمْ فِي النَّارِ فَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ
وَأَنْ لَا تَقْرَعَ عَلَى الْخَطَرِ وَلَا تَدْرِي مَاذَا يَكُونُ مِنَ الْعَاقِبَةِ وَبِالَّذِي سَبَقَ لَكَ فِي السَّرَابَةِ
وَلَا تَعْتَوِ بِصَفَاءِ الْأَوْقَاتِ فَإِنَّ تَحْتَهَا غَوَامِضُ الْأَقَاتِ معنی اینست که بعضی از صوفیه صافیه
 فرموده اند و فتنه که شبنوی حال کفار و احوال خلود آنها در نار پس آن هنگام خشیت التیام از حال ایمان نفس خود
 نه فکر مباش و بدان که من قطعی مومن و حقیقی و بلا شک مسلم و حقیقی وقت شنیدن حال کفار و خلود آنها در نار بزدان

ایمان نیست آب خود ترسان باش و از خوف خود نار و دحق خویش از آن برای ای که امر نجات عقی بر خست و بنابر
آنکه کار عقی از عذاب در یوم حساب سرا پا حذر و تو نمیدانی که در کدام حالت از سعادت و شقاوت در آخر کار دوچار
خواهی شد یعنی بر ایمان باقی و پادار خواهی ماند و بر کفر ثابت و نابکار خواهی رفت و تمیدانی حال تقدیر خود که سابق ^{و بعد}
در مقدر تو از خاتم بخیر و یا ختمه بسور و فرقیه مباشش و شیفته مشوار صفای اوقات عبادات و تیره ساعات طاعات
خویش پس تحقیق که در زیر آن صفای است و زرا هست با پوشیده کثافتها و مستیر آفتها **حکایت** ^{بکره بودن} **وَقَالَ بَعْضُهُمْ**
يَا مَعْشَرَ الْمُغْتَرِّينَ بِالْعَصَمِ إِنَّ تَحْتَهَا آتُوعُ النَّقْمِ زَيْنَ اللَّهِ ابْلِيسُ يَدَا قَاتِلُ نَعْتِهِ وَهُوَ عِنْدَهُ
فِي حَقْلٍ ثَوِيٍّ لَقْنَتُهُ زَيْنٌ بَلَعَمَنْ بَاغُورٌ بِأَنْوَارٍ وَلَا يَتَهُ وَهُوَ عِنْدَهُ فِي جَوَارِعِدَاوَتِهِ
معنی اینست که بعضی از صوفیه صافیه صفا و فیه فرموده اند که ای گروه فریب یافتگان بصمت و پیرین خود از گناه
برائید که در تحت این عصمت و پیرین شما بسیاری عقوبت و در نجات یعنی بسامی باشد که مرد متقی و متورع آخر کار عاصی و خراب
میگردد و بدیل راحت ثواب رنج عذاب می یابد لغو باشد تعالی من عذاب الله تعالی زینت داد الله تعالی ابليس
به دقات و فراوانی نعمت و حال آنکه آن ابليس در علم الهی جلشانه در حقایق و بیایا لوف بود و زینت دقتا بلعمن باغور بانوار صوفیه و نور
بلعمن بن باغور در علم عالی حضرت الهی تعالی صفاته در زیر دیکها و روشهای دشمنی بود و گان انوار اهلیه بن آذهم یقول
كَيْفَ آكَاهُ وَانْزَاهِيَهُمُ الْخَلِيلُ يَقُولُ وَابْحَبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ تَقْبَلَ الْأَصْنَامُ وَيُوسُفُ الصِّدِّيقُ
يَقُولُ يُؤَقِّنِي مُسْلِمًا وَآخِرُ قِنِّي بِالصَّالِحِينَ معنی اینست که حضرت ولی اعظم و صفی افخم و زاهد اکرم ابراهیم
ادهم علیه الرحمة میفرمود که چگونه بخواب شوم و حال آنکه حضرت سراپا فحاشات و سر اسر علویات و کسیر قدسیات حضرت ابراهیم
علیه الصلوة و التسليم بدرگاه عالی و پیشگاه متعالی حضرت الهی جلشانه عوض و مناجات میکرد که یا الهی گاه مرا و اولاد
مرا ازین جرمیه و کار و خیمه که عبادت بتان سراپا نجبان کنیم لغو باشد تعالی من عباد و الا صنم و من کبار الا صنم
و پیغمبر محاسن مالا مال و محمد اشمال و نبی با فضائل حقیق و با مکارم تحقیق حضرت یوسف صدیق علی نبینا و علیه
و السلام بحباب با انعام حضرت ذوالجلال والا کرام عم نواله معروض و دعای نمود که ای بار خدا یا وفات کن مرا در انحال
که مسلمان باشم و مرا با صالحین شامل گردان و مخصوص مقام و مراد مرا آنکه امر خاتمه مبهم است و خطر این امر بس مغمم هیچ
احد است غیر از ذوات مقدسه انبیا و بدون از نفوس منزه رسل اصفا علیهم الصلوة و السلام نمیدانند که در اصل حقیقت
من از کدام فرقه ام از هر دو فرقه که حق تبارک و تعالی فرموده است **آیت فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**
معنی آیت شریفه نیست میفرماید الله تعالی و تقدس که یک گروه از مخلوق در جنت داخل خواهد شد و دیگر گروه از
مخلوق در دوزخ خواهد رفت لغو باشد تعالی من النار و جانی دیگر حق سبحانه و تعالی فرماید **آیت هُوَ الَّذِي**
خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافٍ وَمِنْكُمْ مَوْتٌ معنی آیت کریمه اینست که حق تعالی میفرماید که خدای شما آن خدای است

که بیافریدیم پس بعضی از شما مومنانند و بعضی از شما کافران آدمی فرستگاه و انسان مغفرت خواه رومی باید که نظریه
احوال نجسته خصال بزرگان دین نماید که آن پیشوایان یقین بچهره خشیت و باکی نقصان خاتمه نموده اند بر همین آئین
در تمام ایام مدت زیست فنا انجام از سرور خاستگ ترسیده لیل و نهار در درستی و آرایش سبب حسن خاتمه
گذرانند و مناجات و دعا برای حصول سلامتی ایمان بدرگاه حق غفور و غفران جلبت نه نموده باشند و عاقل
و خردمند و بنده عبودیت پابند رومی شاید که خیال بجانب حالات باسعادات سترگان اسلام برین سازد که آن
مستعد ایمان معارف آئین به کدام مرتبه خائف و دهرشت ناک از سوختن بوده اند بر همین قانون و نشین در همه
اوقات عدت حیات بی تقا فرجام از نقصان ختمه سهمیده روزان و شبان در آتشکی و پیرایش بواجب حسن خاتمه
منقضي سازد و عرض حاجات و مسئلتها بابر و حصول بدرجه استقامت ایمان به بارگاه جناب فقار صاحب سلطان
عزیزانه کرده که سرمنافع دای دارین به نیست و پس در روح فوائد دای کونین فقط این است و دیگر هوس

عرض مناجات بحضرت بخشنده خطیات و جناب انعام فرمائی ایمان پر سعادات

بسم الله الرحمن الرحیم یا غفار ذنوب و یا ولیم سعادت ایمان سراپا محبوب بطفیل عظمت و جلالت تو که خواهیم
ماشته خاک سراپا شیم بخیر گردان و در آنوقت نازک و خشیت نشان سلامتی ایمان نصیب ما خاک را ن بگردان و یا
رب ستار عیوب و منعم شرافت ایمان سر اسر مرغوب بخی که بر یا و جلال تو که اوقات ممت مابعا فیت بگردان
و در آن وقت سر بر دهرشت عنوان فضیلت ایمان از مانگنه گاران و عاجزان مسلوب گردان و یا حضرت آله
کاشف کروب و منعم انعام ایمان سر تا پا مطلوب به آبروی مروان در گاهت که وقت ممت از بهنجان شرف
ایمان بماندگان عاجز تو امان بکن قرین و بناقران و بوسیده مقربان بارگاهت که در زمان فوت ازین دار
گذران فضل ایمان بمقسوم ماعباد خاک را می عنوان بسیار تو امان و بفرمان تو امان آمین بر جنتک یا ارحم الراحمین و بفضیلتک
یا اکرم الاکرمین حکایت حضرت معطی و منعم ذوق همان و جناب رانق و مکرم سحان غر سلطان حضرت
ولی پر فیضان و بافضل ایمان و جناب صفی سر اسر اقیان در سر اسلام تو امان امیر المومنین و امام المسلمین مقام
قرب حق جل و علی افرید سید احمد علیه الرحمة و الرضوان آنقدر مقام خوف از سوختن خاتمه عطا و ارزانی و آن مقدار
مراحم خشیت از زیان ختمه بدل و انعام لعبایت فردانی فرموده بود که هر کس از کس ناکس که بخدمت فیض درخش
میرسید و از انفاس متبر که ذاتش گل و ریاحین پند و معظت به دامن حال می رسید بکثرت ذوق و شوق
محبت و خوف حضرت الهی جلبت نه در آید و در اتق صفاد و اتق قرب جناب نا تمناهی عزیزانه بکام جان و دل
خوش در کشیده بفضل و کرم حضرت رب کریم عم هدایت سوامی ذکر و فکر ایمان و ماسوا می خشیت صورت خاتمه ترس و باکی
نشان از یادش فراموشش میگردید و نقوش غیر ازین از کار و بجز این افکار از لوحه خاطر و خیالش پاک

بهشت و شومیر سید و آن شخص تحت فیروز در اوقات شب و روز در خلوات در همین فکر و خیال دل افروز میگردد
و در خلوات در همین ذکر و مقال ساعات حیات خود را اتمام میرسانید فضیلتی از ضیاء ل فایق تر از حصول ایمان
نی انکاشت و کرامتی از مکارم عالی تر از سلامتی ایمان نمی پنداشت بسا کس بخت افروز فرقه مستفیدان بیعت
حضرت امیر المومنین و جناب امام السلین مدوح و موصوف را دیدم که در مبدع بر انعام عطا شده ایمان بزرگداری حضرت
منعام عم نواله نمودی می نمودند و بسیار شخص سعادت اندوز با عهه مستعدان صحبت حضرت مرشدنا و جناب شیخنا
را مشاهده نمودم که بر هر قدم و دم بهم سپاسداری جناب باری جل جلاله بر اکرام ایمان بودند و اکثر اوقات
از زبان آنها سرزد میشد و بیشتر ساعات در بیان شان ظاهر میگردد که از باعث نور ایمان که حضرت سبحان عز
مجد به بندگان عاجزه خاکساران با طاعات و اجز رحمت و مبذول فرموده است توبه است و در دل داریم
و سرور و در خاطر که آن فرحت و مسرت عالی تر از عیشهاست خوش گام دیگر است و متعالی اثر از عشرتهای
شادی انجام و آنچه آن طائفه لطیفه از زبان میگفت آثار صداقت آن بر احوال آنها طاری بود و جاری
که امری دانی و عالی از امور دنیای دنی را خواه اعزاز آرا باشد یا ذلت نماید پیش مهبت عالی نعمت خوش
بدون استرضای حضرت خداست مگر هر دو سراج اکر اقدر است و دوزنی نمی نهادند و هر چه که آن جماعه
نظیفه حقیقت مسرت ایمانی خود اظهار می نمودند آیات صدق آن بر حالات شان ساری بود و سرایان شواهد
ظاهری که کاری حقیر و کبیر از همت نفسانی خسرانی را خواه تکریم گرا باشد یا تحقیر سالیغ از حصول رضا
حضرت یزدان کیا و جناب داور بے همتا جل ثنا و مقداری قیمتی نمی فهمیدند حقا که برتری و بلندی فضیلت
ایمان بر دیگر فضائل همچنین است بالحق و یقین و حضرت جان آفرین عم نواله بزرگوارم گویا که خوشتری و ارحم
ایمان بر دیگر شرافت همچنین است بصدق و نشین غیر دیگر را جانش تو باشی و خوشا جان که جانش تو باشی

وصیت سبت و سوم در اظهار حقیقت ولایت درویشی و اخبار منزلت

صفوت و صفات درویشی بدانند که امدت قائل طریقی الصواب و او صلیک امدت قائل الی درجه الشواب
که خلاصه کد و فرکانات و طمطراق موجودات مرتبت تصوف و درویشی است و سلاله خلقت کن فیکون عوالم خلوقات
و صنعت بوقلمون حوادث مصنوعات رتب صفات و صفوت کیشی مقصود حضرت باری عم فضله از ایجاد مخلوقات
مقام ولایت است و مطلوب جناب داور می عتد که از کونین مصنوع مرام اولیا با کرامت رضای جناب و باب
جل عطا و در ان منوط است و مربوط که هر مرد از احاد خلقت بفرخنده رتب جبنیدی کامیاب گردد که سبحانه و سبحا
رحمتی دارد و همه مقصود ایم که قصد فوز بان مغز سعادت جز باقدام طاعت کرامت فوز نمیکند میان عاشق و
معشوق هیچ عامل نیست و تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیزد و استرضای حضرت ثواب و معطی

ثواب بان مخلوط است و مضبوط که هر فرد از افراد بریت به همایون مرتبت با نیریدی بزرگی تاب شود که او عشر
 قهرمانه بخششی میدارد و مکاره خاطر ای که هست نیل بان منال مینست لال مال به تقدیم عبادت متعال سنی نمایم
 دوست نزدیکتر از من بمن است چه و این است مشکل که من از وی دورم چه انبیاء قدس مقام علیهم الصلو
 والسلام را اول النیام بمقام ولایت فرخ فرجام دست داده و بعد از آن پیشوای خاص عالم شده اند و اولیاء انوار
 انجام علیه الرحمة الی یوم القیام ابتداء با نور ولایت سوز شده پس از آن مقتدای انام گردین نفوس قدس مانوس الیاب
 سراپا مقبول حضرت کبریا است عظمت عنایت و ادعیات این فرقه کما سرتا پا مقبول جناب گیاهان خدا است سالت عطا
 هر کس که باین گروه سعادت پیرو از روی و داد و اعتقاد رجوع آورد گوئی شرافات در میدان کرامات دارین درخت
 و آنکس که ببلنجاحت عالیه از سوی عداوت و عناد پیش آمد متاع نامرادی و شقاوت آمادی از گرم بازاری دنیا
 و آخرت یافت درین جهان فانی نمود و وجود معارف آموذ و صوفیه بعد از ذوات حضرات رسل رسالت و اقیه علیهم الصلو
 والسلام بجای خلاصه لطیفه واقع شده اند و باقی خلایق بموقع قشر و زوآند کثیفه و درین دوران بی بقا اند و اشخاص قریب
 حکمت و سودا أصحاب باطن پس از حجاب فیوض مورد و پیغامبران محمود علیهم الصلو والسلام ماسعود و مبنایه سلاله پاک
 ثابت گردین و ماسوای برایا بمنایه نخله و زبایدتهای چون جنس و خاشاک دار دنیا می فنا نمایکت نفوس
 صوفیان با صفا قائم است و قرار لازم و سبب رزق اهل بزرگوار و باعث نزول امطار و موجب فتح و فخر سلطان
 کا مگار و شائان اقبال یار بذوات عالی درجات ارباب باطن صفوت سمات ملزم است و منتظم و حقیقت
 کار حضرت کردگار عالم الفانته این امور امر فرماست و حاکم حالا آیاتے محدود شرف مقصود در بیان این فرقه ثابت
 محمود پیرایه ارقام می یابد و اکنون احادیثی چند سر سر کرم مشهور در میان این طائفه سراپا مسعود بصورت ترقیم جلوه گر
 میگردد و فاسموا و اطیعوا آیت اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ معنی نیست بدانید
 بدستیکه دوستان خدای تعالی هیچ ترسی نیست برایشان از رسیدن مکاره و شدائد و مستند ایشان که اندوه ناک باشند
 از فوت مطالب و مقاصد در حین العافی آورده که اولیا جماعتی اند که تعالی ایشان موجب یاد کردن خدای
 تعالی است و در بحر الحقائق آمد که مراد از اولیاء الله آنانند که اعداد نفوس خود باشند و در کشف الاسرار
 صفت اولیا برین وجه میکنند که عنوان شریعت اند و بران حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرع آراسته و مان
 ایشان با نور فقر افروخته و خسته و خسته زمینان ازل تا خسته گوی بچوگان ابد باخته مستکفان حرم کبریا
 شسته زدل صورت کبر و ریا راه نور دانسته قدم رازکشایان فرو بسته دم و گفته اند اولیاء الله محضی اند
 که بیکدیگر دوستی براس خدایند و موید این قول همین کلام بس و حجت محبتی لستحائبین فی و این قوم
 را خوف نیست در مواقع عرصات و اندوگهین نشوند از احوال یوم القیامه و نزد بعضی اولیاء معجبانه

تعالیٰ پر ہیزگار اندر بدلیل آنکہ حق سبحانہ وصفت ایشان میگوید کہ **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشِرْكَ**
عَنْدَهُمْ وَكَانُوا يَتَّقُونَ ہستند کہ ہیزکاری می کنند **مَا حَرَّمَ اللَّهُ لَهُمُ الْبَشَرِ** مرا ایشان راست مژدگانے
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دوزندگان فی دنیا یعنی بشارتے کہ بر زبان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در باب ایشان گذشتہ و بقول
 جمعے مراد رویای صالحہ ست کہ مومن بیند یا برای مومن بینند و آن را بشارت گویند یا بشارت ملائکہ مر
 ایشان را در وقت نزاع و در تہمان گوید بشری آن ست کہ مومن جاسے خود در بہشت بہ بیند پیش از مرگ
 و در مدارک آوردہ کہ بشری محبت مردمان ست با ایشان و نام نیکو فی **الْآخِرَةِ** و مرایشان را مژدہ
 در آن سراے و آن سلام ملائکہ باشد برایشان سلمی فرمودہ کہ بشارت دنیا و عدہ لقاست و مژدہ
 آخرت تحقیق آن عدہ حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ کہ ولی را دو بشارت ست در دنیا
 شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاہدہ و در آن سرای نور شاہدہ ایجا صفا و وفا و آنجا
 رضا و لقاس از نعمت این جهان شنای تو بسست **و** مذدولت آجہان لقای تو بسست **و** لا تبدیل
 نیست بدل کردن **لِكَلِمَاتِ اللَّهِ** منمخان خداے را یعنی در وعدہ او خلاف نیست **ذَلِكَ** آن تبشیر
 موعود بہ **هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** است رستگاری بزرگ کہ ہمہ یکس در دنیا بد عقل ہیج زیرک بکنہ آن نرسد
احادیث **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَّا بِالْحَرْبِ** این حدیث قدسی ست و حدیث قدسی
 آن می باشد کہ از سوی معنی ارشاد و در شاہ حضرت بدیع سبزو معاد و جناب صانع مخلوق و ایجاد جل جلالہ
 نوالہ شود و از روی لفظ محفوظی حضرت رسالت محفوظی و جناب نبوت محفوظی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باشد و معنی است
 کہ تحقیق حق تبارک و تعالیٰ میفرماید کہ کسی کہ دشمن دارد دوستی را از دوستان من پس بہ تحقیق می آگاہانم
 و خبر میکنم اورا بجنک یعنی من بہ جنگ اختیارم چنانکہ دشمن را وقت مدافعت میگویند کہ حالا تو دشمن من شدی من
 برای حرب تو تیارم و تو بنا بر یکایر من تیار شو یعنی ہر کہ با ولی حق تبارک و تعالیٰ عداوت میکند و یا ضرر و ایذا
 میرساند از اضرار آن نابکار حضرت مالک بریہ عزہ ملکہ ناراض شدہ در مقام انتقام و طمانی اضرار آن و تی خجستہ
 اطوار توجہ میشود و پیدا ست کہ از توجہ غضب رب غضوب عمت رحمتہ در حق مغضوب علیہ کدام بلیہ و ناز کہ صعب
 تر خواہد بود کہ از چشم و قہر حضرت خالق مخلوق نفوذ باشد تعالیٰ من قہرہ چیزی دیگر شدید تر و قوی تر نیست
 نفوذ باشد تعالیٰ من غضب اللہ تعالیٰ **نظم** گفت عیسیٰ را یکے ہشیار شتر چیت در مہستی ز جگہ معتبر
 گفت کای جان صمبر خشم خدا کہ از دوزخ بہین لرزد چو ماہ من بعد حضرت مقدر طالع نحس و سحلت
 قدرتہ بیان سیمت تبیان کیفیت ولی خویش مے فرماید **وَمَا تَقْرُبُ إِلَيَّ عَبْدٌ يَشِيءُ أَحَبُّ إِلَيَّ**
مِمَّا افترضت علیک کہ تقرب نمیجوید بندہ من بطرف من بچرخے کہ محبوب ترست بعبادات بہ سوی من

مرض کروم برو سیغی اداسے فرائض یعنی قرب من باداسے فرائض حاصل می شود و ملکی ال عبید بن یقوب
 مؤافیل حتی کحببته و همیشه می باشد بنده من که قرب و نزدیکی بچوید بسوس من عبادات
 و چون در قدیم طاعات مندوبات کوششی وافر و سلی تمکات بجای آورد مثله این جد و کد آنچنان ظهور میگردد
 و از فرط رحمت او را دوست میدارم و محبوب خود می سازم فاذا احببته کنت سمعاً الذی یسمع به و چون دوست
 خود میکنم مرتبه قرب و قبول آنچنان آن بنده قبول عنایت و عطا میفرماید که بقدرت خود سمع او می شود
 آن شنوائی که می شنود بان و تصووه الذی یتصور به و بصارت او می شود آن بینائی که می بیند بان و
 کیده الذی یتطهر بها و دست او می شود آن دست که میگیرد بان و رجله الذی یرجله بها و پای او می شود
 آن پای که راه میرود بان می شود قرب بچونست جانت را به توبه قرب حق را چون بدانی ای عمو چه قرب
 فی بالان بستی رفتن است چه قرب حق از قید بستی رفتن است چه حضرات عرفا علیهم السلام گفته اند که معنی سمع
 بنده سمع حضرت حق الی آخره آنست که حضرت حق میفرماید که آن بنده که به هدایت من آنقدر مرتبه اخلاص
 قرب اختصاص میگردد که عاقل باطنی و حس ظاهری خود را بدون استرضای من گاهی در کار نمی آرد و
 حرکتی از قواسم باطنی باشد یا ظاهری بغیر از امور مستوجب ثواب از ظهور نیگردد من بعد جناب حضرت
 حق جل و علی بیان عنایتی دیگر در حق آن عبد خاص میفرماید و ان سألنی لا اعطینة و اگر از
 من سوال کند آن بنده البته باو عطا میفرماید یعنی مسالت او را رد نمی کند و ان استعاذنی لا اعینة
 و اگر از من پناه جوید البته او را پناه میدهم و از شر دشمنان باطنی و ظاهری محفوظ می دارم و ما نردد ذنب
 عن شئی و انا فاعله کتر ذنبی عن قبض نفس المؤمن یکسر الموت و انا اکوهر مساء
 و لا بد له منه و تردد میکنم در چیزے که من کند و ان کار می شود مثل تردد خود در قبض روح
 مومن که مکروه میدارد موت را و من مکروه میدارم بخیجگی خاطر مومن را و چاره نیست مرا و از مردن
 یعنی جناب حضرت حق تبارک و تعالی میفرماید که تقدیر من جاری میشود که فلان بنده خاص خود را بمیرانم و
 او موت را مستبکر است و تقدیر من شدنی است در نیصورت مرا از کمال رحمت از رنج آن بنده تردد
 می باشد سبحان الله زبده عنایت و خفی رحمت کجا جاسے این شتی خاک ناپاک و چه شرت حضرت
 خالق ساد و سما که ایست در رحمت پاک بنسبت این عبد حصیان ناک نزل و عطا میفرماید مصرعه چنبت خاک
 با عالم پاک پیست من کیستم که با تو دم دوستی زغم چندین مکان کوی ترا کترین منم رواه البخاری عن ابی
 روایت کرده است این حدیث را عالم با از حمندی و برتری و محدث پر خرد مندی و بهتری حضرت امام بخاری
 علیه الرحمة از صحابی در فضائل یگانه و ابر برره حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه ان الله تعالی عبداً

منصف این است که فرمود حضرت رسول با وی فرقی ضلوع و حامی رسوم شرک مخدول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 که به تحقیق بندگان خاص حضرت خدا بوحده اختصاص غریبان می باشند که حق سبحانه و تعالی
 یَضْرِبُهُمُ الْفَتْحُ بِالْمِیْدَارِ وَ انْ کَلارَ اَزْ کَلَفَتْ قُلُ و یَطِیْلُ اَعْمَارُهُمْ و در رازی سید هد
 عمر با او نشان را فی حُسْنِ الْعَمَلِ با شرافت توفیق حسن اعمال و یَحْسِنُ اَزْ رَأَاهُمْ و بوجه نیکو روزی
 به آنها عطای فرماید و یُحْیِیهِمْ فِی عَافِیَةٍ و زِنَمِی دَارِ و آنها را در آرام عافیت و یَقْضِی اَزْ وَا حَقَّهُمْ
 و قبض میفرماید روح او نشان را فی عَافِیَةٍ در حالت آسایش و عافیت علی القبر در عالم که
 بر فرشته آرام گرفته اند که می باشند قِیَظُهُمْ مَنَازِلُ الشُّهَدَاءِ و با وجود این عطیت کبری حضرت حق عز و علا
 به آن سعاد به فضل خود منازل شهدا بدل و عطا می دارد و طب عن ابن مسعود روایت کرده است
 این حدیث را عالم علوم حقانی و محدث با صداقت بیکرانی حضرت طبرانی علیه الرحمة از صحابی دافع مراسم مدح
 مردود و رافع اعلام شهن مسعود حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ اَبی اللہ تعالی ضَنَاثُ مِنْ خَلْقِهِ
 منی این است که فرمود حضرت رسول شفیع حصات محاصی معلول که تحقیق در حضرت بی نیازی جلت نه هراتینه بعضی
 بندگان خاص سرایا اخلاص از جمله منسوب ممتاز می باشند که از جانب حضرت حق محفوظ داشته شده اند و تمامی
 آفات و بلیات یَعْلُوهُمْ فِی رَحْمَتِهِ حضرت جهان افروز می عم نواله با نهار روزی عنایت میفرماید در حالت بخشش
 و عنایت خود یعنی آنها را در کمال عیش و آرامش و کلفت روزی مرحمت می کند و یُحْیِیهِمْ فِی عَافِیَةٍ
 و دیگر عنایت حق تعالی به نسبت آن شرفا آنست که زنده میدارد آن خواص را در عافیت و یُحْیِیهِمْ فِی عَافِیَةٍ و تنبیه
 می میراند آنها را و اوقات میسر در آسایش و آرام و اِذَا تَوَفَّيْتُمْ تَقَرُّوْهُمْ اِلَیْهِمْ و تنبیه نفس امارتی
 را از دار فانی بسوی بیت جاودانی انتقال میدهد و صل میبخشد آنها بسوی جنت پر نعمت خود اُولَئِکَ الَّذِیْنَ
 تَمَرُّ عَلَیْهِمُ الْفِتْنُ کَقَطْعِ اللَّیْلِ الْمَظْلَمِ وَ هُمْ فِی عَافِیَةٍ دیگر باین حال آن گروه و فرزندگی فال
 است که آن بزرگان ان کسانند که در دایره دنیا بر آن طائفه سعادت فن فتن بر محن هموار می باشد شب ظلمت
 نشین نمیکنند و آن اشخاص بفضل حضرت پروردگار از رحمت آن فتن و شدائد مضمون و مامون میباشند
 رَوَاهُ الطَّبْرَانِیُّ فِی الْکَبِیْرِ وَ ابُو نَعِیْمٍ فِی الْحَلِیَةِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ دَخَلَ رَوَايَتِ کَرْدِه است این حدیث را
 عالم علوم نورانی و محدث احادیث انوارشانی حضرت طبرانی علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر است و عالم
 معجم هدایت و محدث مرشد دین حضرت ابو نعیم علیه الرحمة در کتاب خود که مسمی به حلیه است از صحابی صداقت خبر
 و متناهی سیر حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنهما عَنْ ابْنِ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْهُ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ رَبُّ اشْعَثَ اَغْبَرُ مَدْفُوعٌ بِالْاَبْوَابِ

بسیار تولید سوگواری و آلوده رانده شده از دوزخ از جهت غایت تعلات و چون از در آمدن مخرج و مخرج و مخرج
از حضور دور و از محافل و مجالس بطریق اولی منوع خواهد بود لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَشَرًا أَكْرَهُكُمْ
خوردن بر خدای هر آئینه ناست گویند و اندوخته تعالی او را در سوگواری یعنی اگر چیزی از خدا خواهد
و سوگواری بر روی تعالی که البته بخت و بدیدار میکند و سید و ادا آنچه و سید خواهد و در نمیکند دعا
او را و راست گویند و اندوخته تعالی او را یعنی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگواری خورد خدای که وی تعالی
این فعل را بکند یا سوگواری بخورد که نه کند راست گویند و اندوخته تعالی او را یعنی گویند و میکنند آن فعل
را یا نمیکند اگر زانی آن فعل سوگواری خورد و این معنی ظاهر ترست و موافق است بحديث انس بن النضر رضی الله عنه
لَا تُشْرِكُنِي بِرَأْيِي رَأْيَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا مَنِ اشْتَعَتْ
أَعْبَرَنِي طَيْرَيْنِ بَسِيرَتُهُمَا لَوْ دَخَلَا دُونَ وَجَانَهُ كُنْتُمْ كَمَا بَرَّطَا جَانَهُ كُنْتُمْ يَا كَلِيمُ كُنْتُمْ
لَا يُؤْبَهُ لَهُ بَكٌ وَاشْتَعَتْ نَمِشُوا وَالتَّفَاتِ نَمِشُوا وَاشْتَعَتْ نَمِشُوا وَاشْتَعَتْ نَمِشُوا وَاشْتَعَتْ نَمِشُوا
و بے اعتباری و سوز مردم لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَا بَشَرًا أَكْرَهُكُمْ اگر سوگواری خورد بر خدای یعنی سوگواری خورد که خدای
اینچنین خواهد کرد هر آئینه راست گویند و اندوخته تعالی او را سوگواری و میکنند آن را یا سوگواری خورد بر خدای
کنم با عتقاد بر خدایا میگرداند وی تعالی اسباب فعل و توفیق میداد و او را که بکند و بے آن فعل را رَوَاهُ التَّوْقُفُ
وَالْبَهْقِيُّ فِي دَلَايِلِ التَّوْقُفِ ۝ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ إِذَا رَأَوْا ذِكْرَ اللَّهِ رَوَاهُ الْحَكِيمُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ
معنی نیست که فرمود حضرت رسول بر اجماع اهل بیت صفات مشمول و بسوی کافه انام رسول علیه الصلوة والسلام که دو
خدای تبارک شان آن سبب باشند که وقتی که دین شوند خدای تعالی یاد کرده شود یعنی ساعتی که بینند
آن بزرگان را بمجرد دیدن آنها حضرت حق تعالی بیا داید و هو حس نفسانی و جالس شیطانی بالکل از لوح
خاطرش محو و منسی گردد و کانه ضمیرش بالمال رائق لطافت ذواتی تقوی و درع شود از مفاد این حدیث متفاد
است که علامت ولایت و معرفت آنست که مردم را از دیدن آن ولی حضرت حق تعالی یاد آید و ما سوا
جناب او عز و بر بانه و امور مضایق او تعالی شان بینند و را فراموش گردد **د** یک زمانه صحبت با اولیا
بهنر از صد سال بودن در تقی **چ** روایت کرده است این حدیث را محدث فرست تقسیم و عالم در مقام کیا است تا کرم
حضرت حکیم علیه الرحمة از صحابی قدس ساس و انوار مقیاس حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالی عنہما
وَعَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيدٍ أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
روایت است از اسماء بنت یزید بن اسکن که صحابه مشهور است که و شنید آن حضرت را که میفرمود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
بخیار کمر ایایا علامت کمر شما که بهترین شما که اندک **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** علامت کن مرا که بهترین

چک نہ قال فرمود خیارکم الذین اٰلہا واولاؤکم الذین اٰلہم اللہ بہترین شما کسی اند کہ چون دیدہ شوند یاد
 کردہ شود بدین ایشان خدای از بہت ظهور انوار طاعت در سیما ی ایشان و وضوح خواہد قریب حق
 انوار و وجود استقامت در افعال ایشان و لا بہ محبت داشته شود ایشان را باین حیات کہ ہمہ راجع
 بہ محبت الہی اند پس محبت با ایشان محبت فی السور و لوجہ اللہ باشد رواہ ابن ماجہ الا بکذا فی ہذا
 الاثر ثلاثون کفلا یعنی نیست کہ فرمود حضرت رسول سراپا مقبول حضرت خالق قبول غزوالہ صلی اللہ
 علیہ و علی آلہ وسلم کہ حضرت اولیاء متعال مسمی بابدال درین امت با افضال سی کسی مردی باشند قلوبہم
 علی قلب ابنی ابراہیم خلیل الرحمن کہ ارواح آنہا موافق روح یزقوج نبی کرم و رسول عظیم حضرت
 ابراہیم خلیل الرحمن علی الصلوٰۃ و الرضوان می باشد کلمات رجل ابدل اللہ مکانہ جلا ہر گاہ کہ می
 مردی از جملہ آنہا و کم میشود در تعیین مقسورہ آنہا کہ عشقین است بدل میکند حق سبحانہ و تعالی بجای او
 مردی دیگر یعنی چون کی از ان مجمع والا صفات وفات می یابد حق جل و علا دیگرے را از بندگان خود
 بمقام او قائم مقام میفرماید و بمنزلت ابدالی میرساند و بہ فضل حضرت حق تبارک و تعالی ہمیشہ اعدا و نشین
 قرار گزین و استقرار آئین می باشد و معنی بودن قلب یعنی روح آنہا بر وفق قلب شرافت محقق حضرت
 امام الانبیا علیہ الصلوٰۃ و السلام آن است کہ در مقام عبودیت جاب بہ عبودیت غرق شدہ بمثل قلب شرافت طلب
 حضرت امام الانبیا و بشو اسے اخلا علیہ الصلوٰۃ و السلام میشود و در رحمت علی الخلق و رافت بر بریت شایع
 رحمت و رافت حضرت خلیل الرحمنی بر اقاصی و ادانی می باشد و مناوی در شرح جامع صغیر نوشتہ یکتا شدہ
 است مرا ایشان را طریقی بہ سوی خدا تعالی بر طریق ابراہیم علیہ السلام کہ بسبب آن مجتنب از شرک
 و کارہ از ان می باشند و مستغرق بحر توحید می مانند همچو ابراہیم علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ و السلام پس گردین
 دلہا سے ایشان مانند کیدل ابراہیم علیہ السلام رواہ احمد عن عبادۃ بن الصامت و در روایت
 کردہ است این حدیث امام بلند مقام و محدث صداقت التیام عالم او حسد و زاهد از ہر امام احمد علیہ الرحمہ
 از صحابی افضل از بیشتر بریت و فاضل از اکثر افراد گوید و سالت حضرت عبادہ بن الصامت رضی اللہ
 تعالی عنہ الا بکذا فی امثلی ثلاثون مفعلی نیست کہ فرمود حضرت رسول محکم علوم منقول و مودب ادا
 معقول علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ اولیاء بر جلال موسوم بہ ابدال در امت من سی کسی باشند و ہر
 تقوہ الارض و کبہہ منظر و کبہہ منظر و آن افراد امجاد با نقد مقبول و مقرب حضرت
 ایند خالق مبداء و معاد می باشند کہ بعنایت حق سبحانہ و تعالی بیکت نفوس قدس و نفوس شان زمین قیام
 گیر و قرار پذیر می باشد و برکات آنہا بر شما باران می بارد و بہ بین او شان شمار دشمنان مستحق ظفر

می یابید رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَوَايَتِ كَرْدِه سِت این
 حدیث را محدث یمن قرانی و عالم میمنت اقرانی حضرت طبرانی علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر است
 از صحابی سر ایا فضیلت بر بیشتر گویا و ساکت حضرت عباده بن الصامت رضی الله تعالی عنه اکابر
 فِي أَهْلِ الشَّامِ وَبِهِمْ يُنْصَرُونَ وَبِهِمْ يُزَقُّونَ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ
 عَنْ تَهَوِّفِ بْنِ مَالِكٍ مَعْنَى اَیْنِسْتِ که فرمود حضرت رسول به سوی کافرانام رسول و بر قدس
 و یمن مجبول علیه الصلوٰه و السلام که اولیا حضرت داوودی بهمال جل علوه موسوم بنام ابدال در اهل شام
 یعنی در ساکنین آن سرزمین قدس مقام می باشند و بر کات ذوات فضائل صفات آنها از طرف حضرت
 حق جل جلاله نصرت مندان منصور میشوند و به سبب یمن آنها از جانب جناب راناقی مطابق عم نواله اهل
 مرزوق میگردند و روایت کرده است این حدیث را محدث بافضل بیکرانی و عالم معالی مکانی حضرت طبرانی
 علیه الرحمه در کتاب خود که مسمی به معجم کبیر است از صحابی بر مسلک تقوی سالک و در سوت و ربع صاحب
 سالک حضرت عوف بن مالک رضی الله تعالی عنه اکابر الشَّامِ وَهُمْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كَلَّمَا
 مَاتَ رَجُلٌ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ رَجُلًا يُشَقِّي بِهِمُ الْغَيْثُ وَيُنْصَرُّ بِهِمُ عَلَى الْأَعْدَاءِ
 وَكَيُصْرَفُ عَنْ أَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ رَوَاهُ أَحْمَدُ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ عَنْهُ اَیْنِسْتِ که فرمود
 حضرت رسول مقتدا می شیوخ و کهنان میثوای اعتقل و جبول صلی الله تعالی علیه و سلم که اولیا را الله
 تعالی مسمی به ابدال در زمین قدس التیام ارض شام می باشند و عددشان به تعداد و نشین اربعین است
 وقتی که می مرد مردی از انجاعت فیض نور دے بدل میفرماید حق تبارک و تعالی بجای دے
 مردی دیگر از مخلوق خود یعنی بهر و لطف خود و دیگر دے را به مقام او فائز و قائم میفرماید و تعیین اربعین دوام گزین
 میباشد و بر کات نفوس معارف محسوس آنها به اهل زمین باران لطافت آئین غایت و عطایه شود و یمن
 همان مردان معرفت نوزدان حق سبحانه و تعالی اهل محاربت و مقاتلت رافت و فیروز دے بر اعدای تیرگی و روز
 بدل و از زانی میدارد و حضرت دافع محن و بلا یاعم نواله از میمنت همان جماعت سر ایا رحمت از سکان شام
 دفع عذاب می نماید و باید دانست که تقیید اهل شام به این سعادت از جهت قرب سکان آن سرزمین با ذرات
 بدلائل کرامات آگین است زیرا که افاده مفیدین در حق مقرب و جوار بسیار و بشمار محقق و مثبت است اگر چه
 افاده آن مفیدین در حق بیدان و در منزلان عام و عام تمام باشد چنانچه از مفاد دیگر احادیث شریف افاده
 نصرت و غیره از نفوس قدس ابدال بطرز عموم استفا دست روایت کرده است این حدیث را عالم با سعادت
 اخلا و محدث با کرامات سرمد حضرت امام احمد علیه الرحمه از صحابی واقف اسرار خفی و جلی و در ولایت صفوت

والی وصفت عایش ولی و امام متعالیش حضرت امیرالمومنین علی رضی الله تعالی عنه لا یندال ان یبعون رجلاً
 و ان یبعون امرأة کلّما مات رجل ینبذل الله مکانہ رجلاً و کلّما ماتت امرأة ینبذل
 الله مکانها امرأة و دواء الخلال فی کرامات الاولیاء و الذلّی فی الفردوس
 عن انس رضی الله عنہ است که فرمود حضرت رسول مرشد راشدان محمول در ہما کے ناقصان مجہول صلی اللہ علیہ
 علیہ وسلم کہ اولیاء اللہ تعالیٰ بی ہمال بلقب بہ ابدال چل مرد سعادت نورد و چل زن شرافت نشین می باشند
 کہ مرد کے ازان مردان خلاصہ زمان بوفات میرسد حق تبارک و تعالیٰ بہ فضل خود بقماش دیگر راقائم
 میسازد و نرد و خٹکاسے کہ زنی ازان زمان سلاک آوان بہ مات میگرداید حق حضرت سبحانہ و تعالیٰ کبرم خویش
 زنی سینت فنی دیگر بجایش ممکن و ثابت میفرماید روایت کردہ ست اینحدیث را محدث با کمال و عالم
 علوم احوال حضرت خلال علیہ الرحمہ در کتاب خود کہ مسمی بکرامات الاولیاء ست و روایت کردہ است این
 حدیث را محدث نامی و عالم با فنون سامی حضرت دلیلی در کتاب خود کہ مسمی بہ فردوس ست از صحابی در کتب
 ایمان احسن و در شرایع اسلام اکیس حضرت انس رضی اللہ تعالیٰ عنہ خیلاً را مسمی الذین اذا دأوا
 ذکر الله و شرأوا مسمی المشاءون بالہیمة المفردون بین الاحبہ الباغون البراء
 العنة رواہ احمد عن عبد الرحمن بن غنیم و الطبرانی فی الکبیر عن عبادة بن الصامت
 معنی اینست کہ فرمود حضرت رسول ما دیے معاصیان مخدول و شفیع تا ثمان ذلول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
 وسلم کہ بہترین امت من کانی اند و خوشترین اینجاعت واجب الرحم آنان کہ وقتیکہ دین شوند یعنی کسی آہن را بہینہ
 بہینہ را از باعث دیدن شان حق سبحانہ و تعالیٰ بہ یاد آید و از رویت آن بزرگان غافل و اگر گردد و عا
 تاب شود و طالع بدرجہ صالح رسد و شریان و بزران است من روندگان بہ ہنمت اند یعنی بہ سخن چینی اند
 و فرق اند از ان در میان دوستان مسلمان باغواشی شیطانی و اغواشی نفسانی طلب کنندگان پاکان از عیب
 و من در ادراک مشقت و فدا و ہلاک و زنا روایت کردہ ست اینحدیث را عالم بکبیر ایمان مجتہد و محدث سراسر
 اربعین اسلام شمشید حضرت امام احمد علیہ الرحمۃ و الرضوان از صحابی سرایا فضیلت و ثنی و ستر با فضائل ختم حضرت
 عبد الرحمن بن غنیم و روایت کردہ ست اینحدیث را عالم با کرام اشکارا و نہانی و محدث با تقوی و ورع ظاہریہ
 و نہانی حضرت طبرانی علیہ الرحمۃ در کتاب خود کہ مسمی بہ معجم کبیر است از صحابی در بیان تقوی و ورع ناطق و در بیان
 غیر آن ساکت حضرت عبادہ صامت رضی اللہ تعالیٰ عنہ از آیات قدسی نفحات و احادیث نوری شحات
 مفاد گردید و استفادہ عظمت اولیا و نفوت اصفیاء از بزرگی حضرت انبیاء سرایا کرام و سترگی آن کبرا سراسر
 عطا ہر قد کہ در دل جاگیر دین ایمان مومن صداقت شواہر و اصل یقین سلم با محمد ست و بان درجہ

که نقوش این خوش اعتقاد بر صفای قلوب و خواطر صورت نقوش پذیرد از موجبات مصالح و فوائد دنیای
 پر مکار و عقوبای خلد قواعد و تفضل حضرت مفضل بر کائنات هم فضله آن مقدار کرامات که اولیای پر شرافات
 ظهور گیرند و بتلف جناب لطیف عز لطفه آن اندازه که ازین طائفه اتقیا و جماعه صلیح خوارق عادات صادر
 شوند آن واقعات و صادرات را حق و درست دانستن و صدق و درست فهمیدن عقید راسخه و اعتقاد
 حقه اهل السنه و الجماعه است ازین امور کار نه باید نمود و سبیل تصدیق چنین ظهور را قید و مکنذیب نباید پیود چنانچه
 عالم سرا یا عالی و در ولایت معالم سر اسروالی صاحب قصید المالی و ناظم آن نظم آبدار مانند لالی علیه الرحمه میرزا
 ۱ گم گمات الوبی بدار دنیا ۲ لها کون و هه اهل النوال ۳ انکار اهل اصدق و صفا میکنی
 مکن ۴ این کار خوب نیست چرا میکنی مکن ۵ لیکن حفظ مراتب رعایت احکام سنت و سنج منزلت درین مراد و مقام
 مشروط است و اما محافظت مراعات او امر شرعیست تسانت مرتبت درین اعتقاد و مراد از شرط و الا اذافات
 اشطافات المشروط با اشخاص مخالف اخلاص باشند که باغوائی شیطانی و اغوائی نفی معاندین متین
 و مخالف شرع مبین باشند که خود را در ویش صاحب قال و صوفی صفا کیش ذو حال قرار دهند و جمعی از اغویا
 و گروهی سفها تبلیس ابلیس ضلالت آرا در آمد معتقد بحد و مرید مرید انجم طایفه و قه باغی شوند و آن برآ
 ضلالت و معتدایان فضائح و قباحت خود و معتدین احمقین را در هر دو سر اخوار و ذلیل سازند به پیشگاه
 مقدس حضرت رب جلیل فضل و اصلوا عن سوار السبیل شعرا اذا کان العراب کلیل قنوا ۶
 سیکهد یهم طریق الیها لکینا ۷ بر آن کوزاغ باشد رهنمایش ۸ بگورستان بود هموار جایش ۹
 مردم نادان گمان برند و بنی نوع ان فهم پریشان مکنون کنند که مقام تصوف فقط ظهور کرامت است
 و مراد ولایت صرف بروز خارق عادت پرندرت و این خیال محض غلط است و بالکل خطا منط در دین محمد
 علی صاحبها الصلوٰه و السلام درجه ولایت را اتباع سنت از مشروط است و در طبع احمدی علی صاحبها الالف
 من الصلوات و التسلیات الی یوم القیام اقتدای شریعت مشروط حضرت مادی و ناب و جناب منعم و ثواب عزت
 هدایت در صفت اولیا و وصف اصفا لقوس را قرار و درع را استقرار داده و کرامات و خوارق را از لازمات و لاز
 نشمرده و از مستلزمات صفوت نه فرموده چنانچه از آیات قرآنی که در مابقی ازین دین کتاب عاجزیه
 نشانی رقم تسطیر و مطحیر پذیرفته عالی و منجلی گردین فکرت و تدبر و حضرت سید رسل و مادی سبل رسالت
 از جزو و کل و راعی طرق ولایت بالکل صلی الله علیه و سلم در ترفیع اولیای خدای تعالی در اهل صفا
 مقدس فرموده اند اقر لیا الله اذا ارادوا ذکر الله اولیا الله می باشند که وقتی که کسی آنها
 آنها را ببیند بجز دیدن آنها بیننده را حق تعالی بایشود و سوا س ذکر و فکر آنها همه از یادش فرار و د علالت

اولیا چنین فرموده و نه فرموده اند که اولیا را الله تعالی آن باشد که بر آب و یابره و آتش روزه و یا
 به قول آنها مرخص صحیح گردد و صوبت و شکل با سانی رسد و یا عقیقه را اولاد دهند و یا لی نصیب راجحت
 کنند و یا حیوان صامت را ناطق نمایند و یا جامد را گویا سازند و یا از اخبار بالغیب گفتگو کنند و امثال ملک
 آری اینقدر از مفاد حدیث صاف مستفاد است و بی این مقدار از مفهوم شرح بلا تامل معلوم و مراد که اینچنین کرد
 و خوارق عادات وقتی که حضرت رب العزت جلت مشیت میخواستند از نفس برقبوسه و ذات هر ذی فضل
 از اولیا خود سفیر مایه و در عوالم مخلوقات قدرت قدرت خود مینماید و عزت آن بنده مخصوص خویش من
 الاقران و الاثمال **مطلب** مابدان مقصد عالی نتوانیم رسید مانگر پیش بند لطف شما گامی چند
 بے ارادت الله قدیس وجود و فرق عادت ولی از محالات است و بغیر مشیت الله انفس نبود کرامت صافی از

| | | |
|------------------------|--------------------------|------------------------------|
| که او هست برتر برتری | همان او هست برتری | نه بی امر او گرد این نود گرد |
| زمین و زمان بجان آفرید | توانا و هم تا توان آفرید | بدو هست از او هست پاک |

مستبعدات **نقطه** نه بی رای او باشد انتخاب خود
 حن و ذل و گل و باد و خاک
 چرا که بغیر از قیود تقلید شرح لطیف و بدون از پابندی اقتدای سنت نظیف خوارق عادات

و نواد مسطور و از کفار و فجار و شرکین ناپسند و در خ قرار به قدرت حضرت کردگار عزت قدرته نیز گاهی سرزد میشوند و آجیان
 بجلوه و ظهور میرسند چنانکه حکایت ابن صیاد بدیناد و قصه دجال ضلالت شمال شا به عدل این دعوی است و گواه
 صدق این دعوت صداقت مطوی فقه و تامل **حکایت** شیخ شایخ با معالی و عالم متعالی و محقق به پای
 علوی شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمۃ الله علیه از احوال طهارت لا مال عارف بلند قباب و شیخ ارجمند جلیاب
 و عالم مزیل قطا و مثبت ثواب حضرت شیخ عبد الوہاب مندوی علیه الرحمہ در کتاب معارف استنار سیمی باخبار
 الاخیار می نویسد آنکه وقتی سخنی در استند از اقا و فرمودند که فاسقان و متبدعان را نیز قوتی میدهند که بدان
 جذب قلوب عوام میتوانند کرد آنها که در شریعت قدم راسخ ندارند از جای می برند و حکایتی از سرگذشت خود
 بیان فرمودند که وقتی در ایام مسافرت در شهری از دیار ملتبار اقدام قاضی شهر عبد العزیز نامی شافعی ندیدم
 از و پرسیدم که در شهر شما مردی از اصحاب فقر باشد که با وی صحبت توان داشت گفت شخصی است از اهل بطن مشهور
 اکثر مردم معتقد او هستند لیکن پسر از کتاب او به بعضی نواہی مالک و قوت خوش قیامت برنشانی که قاضی و ائو
 بدان شخص رفتم دیدم که بر مقام تقوا و از مردوزن نشسته است از آمدن من خوشحال شد و مرا جگفت بعد از آن
 شراب خوردن شروع کرد و مرا نیز اشارتی بخوردن آن کرد گفتم که این حرام است خوردنی نیست بر خند مبالغه کرد
 اثناع من بیشتر گفت میخورم به بین که ترا چه میکنم از پیش و س مکده بر خاستم پیش یار آن آدم لیکن
 قصه آن به میان نیاورد و همچنان مغموم بخواب رفتم دیدم که بتانی است لطیف پیر اشجار و نو که دانه از زیاده تر

از آنچه تصور توان کرد و راه و می خارا و سحیها و شدتهاست که وصول بدان متعذرست همان مرد بیالته شرب در پشت
 پیش آمده سئ گوید که بخور من ترا درین بستان میرسانم و خواب نیز از ارتکاب آن بطور بیداری انصاعی و ابائی نیست
 بیدار شدم و لا حول گفتم باز خواب رفتم و الله اعلم بجاه یا چهل مرتبه همین حالت خواب دیدم بر خاستم و بوسیده در و
 بران حضرت صلی الله تعالی علیه وسلم جناب الهی التجا و دعا کردم باز خواب رفتم دیدم که من بخدمت آنحضرت
 صلی الله تعالی علیه وسلم حاضرم و در دست آن جناب صلی الله علیه وسلم عصائی است ناگاه آن بخت در ع
 بیدار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عصا بجانب وی انداختند وی بصورت سگی گشته از پیش آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم گریخته رفت ناگاه بمن فرمودند که وی گریخت و دیگر بار درین شهر نخواهد آمد ناگاه بمنزل آن فرتم
 دیدم که هیچ آفرین در انجا نیست مردم میگفتند که وی خانه را ویران کرد و خست اقامت را اینجا بربست و رفت
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهَدٰی اِذَا اُجْتُ اَكْاَلْ شَیْءٌ یَزِیْشْ كَیْنِ حَیْثَ مَهِ دَر دَست
 و سخت میدان بیان ولایت تین گام می دارد و بنابر آنکه اکنون
 شب بیک کلک در صحت جولان گاه تبیان صفا و صفوت جولانی بنیاید لهذا مناسب نمود که بعضی از وقایع بدایع حضرت
 امیر المومنین و امام المسلمین ولی ارشد و صفی اوجود جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمة و الرضوان در منوچهر مذکور
 کند و برخی از سوانح غائب و ضایع آن ولی عارف معارف جلالی و واقف اسرار جمالی مسطوریناز دنا بفضل ملک آبا
 خواسته این کتاب عاجزی تاب و خاکساری آب و تاب از برکت این ذکر جمیل و بهین این مذکور حلیل شریفیاب
 و بیمنت ایاب گردد حکایت در فلان بلده مجذوبی بود و حواس مغلوبی و درویشی بود و بوش سلوبی
 وقتی به تقاضای تقدیر بادی تقدیر عمت هدایت در خدمت سر ابا رحمت حضرت شیخا و مرشدنا علیه الرحمة دوچار شد
 و بمقابلت قرار و مجالس استقرار گردید لغایت و هدایت حضرت منعم و مادی مطلق عم غایت حضرت شیخا و مرشدنا
 علیه الرحمة توجهی موجهی بسوی حال آن مدبوشی اتصال فرمودند بفضل ایزد و افضال عن سلطانه از همانگاه حال
 آن مدبوشی از حالت سکرته کیفیت صحوة انقلاب یافت و سر اسر متع سنت و سر بر مقتدی شریعت گردید و از آنجا
 زمان اقبال و ابره کاب خدا و خدمت آن شیخ عالم مدار و ولی حضرت آفریدگار جل قدس شد بمنزلت ارشاد و تربیت
 هدایه فیوض مواد رسید الحمد لله تعالی علیه و ذلک بجان پیر خرابات و حق صحبت او مه که فیت در سر من خرم و
 خدمت او چران صاعقه ان سحاب و شن باد مه که ز دبه خرمین با آتش محبت او حکایت
 حضرت راحم عزت عظمه جناب شیخا و مرشدنا علیه الرحمة را با اخیان سعادت گرا و وافر زمان صیفت را با اقراس
 مجاذبه و دیشان بوشن ظاهری سالیب اتفاق بر خورد دست داده که در آنوقت هدایت نمود آن شیخ فرد بعضی
 و برخی از ان مردان مرد که القار توجه باطن فرمود و یا به کلمه ارشاد آن عرفان کامل راه نمود از هانگاه آن غفلت و سنگاه

بقدر تقدیر خود بایستاداری باطن به هوش افزائی ظاهر و آورد و بعمل پیرایه و عین خیال خود بنور و سمیت زده چندی
ساله از یک نگاه چه در سربینه کرد و عاقبت **حکایت** و بر حمت حضرت رحیم بسطت مکرمه کبریات
مرآت مردم در حضور فیض معجز حضرت مقداد و استاذنا علیه الرحمه مجانبین استقام نشین را بنا بر استدعای دعا
شفای آن مقام کلفت انجام حاضر آوردند و آنحضرت علیه الرحمه اندک دعا که در باره آنها نمودند و یادست سعادات
و ستادست بر و مالیدند و بعضی کلمات قدسیات خواند بر آبی دمیده بآن مجنون کلال مشحون نوشانیدند آن بسط
مقت بها وقت شفا یافته هوش افزا و حواس آرا از انجام راحت نمود **شعر** در شفا خانه لب یارست
دور دارا اگر دوائی هست **حکایت** حالا خوشترام قلم خجسته از قلم به ترقیم حکایتی والا در حقیقت از حکایات شفا
سراپا قدسیات آن امام جمالی مقام و دئی همایون التیام و صفی فرخ فرجام بر میدان قرطاس نیز گام به شغف تمام بایستید
و به شوق تمام نفاج قدس از صفائح بوستان حالات بزرگی آن عارف حقائق و ضایح بمشام جان شاید شنید این قصه
ندرت حصه حضرت شیخ و جناب مرشدنا علیه الرحمه بزبان الهام ترجمان مفصل و مشروح کبریات فرموده بودند و در غرض
گفتار خوش در دامن حبیب سامعان و مستفیدان بدینطور و اظهار دلکشی بمرآت رنجته که آن ثم صداقت اثر موافق
گفته آن ولی حضرت لم تزل و لایزال عز قدسه مسطور قلم و محرک کلام عابری رقم میگردد که حضرت مخدومنا و مرشدنا
علیه الرحمه وقتی در مسجد اکبر آبادی واقع بدیده شاهجان باد و دلی بسیر سیرت راحت پذیرارام گیر بودند و در آن حالت
به خیال و بال معرفت اشمال گذرانیدند که درین زمان قطب قطاب جهان و قطب ارشاد دوران ذات معارف
نشان کدام شخص کرامات تو امان خواهد بود و قرین همین خیال بدرگاه و متعال حضرت یزدان بی همال تبارک تعالی
التجا نمودند و از جناب داور بی مثال تبارک تعالی بنا بر علم آن فردزانه و فهم آن مرد یگانه زاد الله تعالی شرف
مسئلت دشتند بجز عرض و التجا بجناب کبریا غریبانه که اتمی شکوف و خرق عادت لبس عجیب از دریای فضل سراپا ترف
حضرت خالق جانب و طرف جل اسم ظهور گرفت و جلوه بروز پذیرفت که همان زمان حضرت معطی و نعم بر جهان و جهانیان
هم افامه وجود فیوض نمود مولانا و شیخنا علیه الرحمه را در حضور قطب ارشاد آن زمان رسانید و از ملاقات آن انوارات
مسرور و خوشوقت گردانید جناب اولانا و مرشدنا میسر بود که بقدرت حضرت رازق بریت عم رزقه من لبس بر تن خود
بودم که ناگهان حضرت یزدان عز ذکرها را از انجا بر باد روان بختی که تیرین عالم تاب آفتاب و ماه تاب از طرفی برین
زاده کاف و نون طلوع نموده بر بخاری و براری مرور کرده در جانبی ازین مصنوع کن فیکون غروب می میشوند
مرآبر جبال و بیابان بی پایان عبور افتاد که آن تمام اکنه زمانه را از نظاره کنان تا بخدمت فیضد جت قطب ارشاد
که در ارض مقدس و زمین اقدس ابدال مقام سز زمین شام موطن و مسکن دشتند رسیدیم و بربارت بر برکت آن صفای
وصفوت منزلت مشرف شدیم نفس نفس آن ولی سعادات حلیم را مشاهده کرده و بفضل حضرت بفضل

عظم فاضله دریا فتم که آن بزرگ و سراپا سترگ سید حسینی بودند و جنین و روی شرفات ملوی بر تبه نهایت حسین
و کجیه خفیفه بر موضع قدس فن ذقن پختین و آفین داشتند و انوار معرفت از رخ و جبین نور آگین شان واضح بود و لایحه
و قاضی تقوی استقامتی قصیر اینان در شتند و دیوار حنانه کرم کاشانه آن فرزانه کلی و سراپا سترگ محبت حضرت
لایزال و لم یزلی بر کنار جوئے روان خرد واقع بود و آنوقت حضرت فرزانه و مرد مردانه راه حضرت ایندیگانه غت
و صده باشدش نفرطه اتر از مردان اعتقاد سیر خود بیرون خانه و برون از کاشانه برب جوی مذکوره با هزاران
انوار قاعد و جالس بودند چون جناب پیشوای ما و سراپا علیه الرحمته و الرضوان بخدمت آن سرخیل کرام و آن افسر
شرفا مستشیدند از اتفاقات و واردات آن و بی ترکرات آنوقت چندان التفات و عنایت کمال شیخنا
و مرشدنا علیه الرحمه فرمودند و حضرت محمد و مناد مرشدنا حال بی التفاتی آن صفی شرافت آیاتی معلوم نموده
بربان قلب و خاطر قیل و قال نمودند که مرا از ملاقات شما بجز حصول مراتب استحضار حضرت خدای مکتا
حوت و صده امری مرکز و کار می نمود و چون که کم التفاتی کمال من نمودید مرا فقط با شما و صرف بذات
فیض اتما می شایه کارست حضرت حق جل و علی و غر ائمه بر من نیز مکرمتی و افروم مرتی مکار میدارد و ع
کز کجکله ماینر می هست بدرگاه در آن وقت بفضل و قدرت حضرت قیم خلقت عم کرده اگر استی تازه و انعام
بسی انداز به نسبت حال سراپا کمال جناب شیخنا و مرشدنا مقرون و مشمول گردید تفسیر مرام و تبیین مقام آنکه در
بارگاه و الاجاه حضرت قیام زمین و زمان جشانه قاعد و سراپا راسیده قرار یافته و ضابطه انعام را بطه استقرار پذیرفته
که از لوازم مرتب غوث و منزلت قطب قطب است که اربعین ذوات قدس آگین اشخاص مغیب هر قطب
فرد و رفیق غوث کرامات نور ذرآه الله تعالی شرف پنهان از نظر اغیار و عیان در پیش واقفان اسرار
میباشند از آن حین از انجمله نفوس طهارت مانوس اربعین هفده اشخاص قدس اختصاص بخواطف
حضرت الهی و مراحم جناب ناخدا می عم رحمت و کرمه متعین و مقرب به همراهی شیخنا و مرشدنا علیه الرحمته و الرضوان
گردیدند و بعد چندی از مرور ایام و پس از انقضای بنده از امضای و هرگز التیام حضرت ملک منعام عز
بر مانده جناب مولانا و اولادنا علیه الرحمه را بار دیگر بمواصلت و مجالست آن بزرگ و الاقد بر آئین عجیب
سابق و طرز غریب محرر سابق مستشف فرمود و مستفیض گردانید انگاه حضرت اله جهان پناه غر شانه انقطب عالم
مدار و آن غوث جهان قرار بفضل خود از حال فرخنده آمال و مایون آستمال شیخنا و مرشدنا مطلع و مدرک
فرمود که بعد از انتقال جناب آن قطب صاحب حال سند قطب ارشاد و مجلس غوث قیام عوالم اعماد بذات
ستوده صفات آنحضرت مزین و آرایش پذیر خواهد گردید بیاس از آن ولی معارف رسا و آن صفی
عوفان نادر نیز تبه باشیخنا و مرشدنا علیه الرحمه بمراتب اخلاق بیش افزون از حد و مدارج التفات بیرون عد

پیش آمدند و در آن ساعت آن قطب والا تربت و آن غوث علی منزلت رو بروئے آنحضرت عفت
 حضرت الہی جل علوہ بہ بیان واضح و بزرگی جناب نامتناہی غرسموہ بہ بیان لایح فرمودند کہ توصیف تجمل
 آن تقریر تحریر راست نیاید و تفصیل کرم آن بیان پر تنویر و تطہیر درست نیاید لمخص کلام و ملقط مقام آنکہ
 چنانکہ آن والا در حبت و عالی رتبہ بودند بمصدق کلام الملوک ملوک الکلام همچنان بیان اولی منزلت
 و تبیان اعلیٰ مرتبہ فرمودند بعد از انقضای چند سہ از حول و سال کہ آن شیخ بیکال بہ اذن ایزد تعالیٰ
 جل علوہ بخدمت دین سر اسر متہین تقدیم مدارج عزاد و جہاد در ملک خراسان سرزمین افغانستان منزل گزین و محل
 قرین گردید ز بمشاہدہ جبال سموت شمال و کوہ ہای رفعت شمالی آن ملک بنی افغان بالا مال میفرمودند
 کہ بغایت حضرت الہی تعالیٰ بخوبی یاد دارم و بطور سوخ حافظہ می شمارم کہ در وقت ذاب برای ملاقات
 قطب ارشاد فضائل مآب حضرت رب الارباب جلّت رتبہ مرا از بالا سہ جبال گذروا انتقال از زانی
 و عطا فرمودہ بود کہ صورت این کوہستان بوجہ قومی و طرز حفاظت مطوئے مخوط خاطر صفوت آثار شریف
 و مرکوز ضمیمہ صفای پذیر من حضرت شیخنا و مرشدنا علیہ الرحمہ میفرمودند کہ حالا حضرت رافع سادات علی
 و جناب دافع بلا یا حضرت کبریا آن قدر کرم بمن عنایت و عطا و آنقدر فضل بمن بذل و مرحمت آرا فرمودہ
 است کہ بر حمتش ہر روز کہ رحمتی تازہ بر دوزان و زمان نزول سیف مہرید اول بر من منزل میگردد
 و من بعد آن از وجودم برآوان و جہان مقسوم میشود حقا کہ حسب تحقیق تصوف حقائق تعریف حال قطب ارشاد
 بلا تکلف ہمین ست و داد و محارف بخش ہمانہ پر قولم گواہ کہ بر طبق تدقیق صوفیہ ہر ایا تطف حقیقت غوث
 مدارا تو ارتقاف اینچنین تفصیل این اجمال آنکہ قطب نزد اہل سلوک یک تنست کہ او محل نظر صہای تعالیٰ بود
 نظری خاص از جمیع عالم در ہر زمان و آن قطب مثل دل محمد مصطفیٰ است علیہ الصلوٰۃ و السلام قطب را
 عبد الالہ گویند و راستا و چپاے او دو امام اند آنکہ در راستا بود نام او عبد الرب گویند و نظر او در ملکوت
 ست و آنکہ در چپاے نام او عبد الملک گویند نظر او در ملک ست و این اعلیٰ ست از عبد الرب و ہمین خلیفہ
 قطب شود بعد موت او کذا فی جمیع السلوک و در مرآت الاسرار گوید آنکہ بہت راست ست نام او
 عبد الملک ست و آنکہ بہت چپ ست نام او عبد الرب ست و عبد الملک از روح قطب مدار فیض میگیرد
 و برابر اہل علوی افاضہ میکند و عبد الرب از دل قطب مدار فیض میگیرد و برابر اہل سفلی افاضہ میکند و چون قطب
 مدبر پیر و عبد الملک قائم مقام او شود بدان کہ رجال اسد اقطاب اند و غیرہ یعنی مردان خدا اقطاب
 و غوث و امامان و اوامد و ابدال و اخیار و برابر و نقباء و نجباء و عمداء و مکتوبان و مفردان کالقطب ہو
 الَّذِیْ یَکُونُ عَلٰی قَلْبِ مُحَمَّدٍ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَ کِیْسِیْ اِیْضًا یَقُطِبُ الْعَالَمَ وَ قُطْبُ الْاَقْطَابِ

فائز هرگاه که قطب عالم را حیات وافر بود و در سلوک بود و ترقی کند بمقام فردانیت رسد و فردانیت است که او را مراد نباشد مراد او همه مراد حق باشد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت افراد بود و حضرت علیه السلام نیز در افراد است و این اقطاب را قوت است که ولی را معزول کند و بجای او دیگری را نصب کند و قطب عالم اگر خواهر اقطاب را از مقام قطبیت عزل کند تواند بود و از دعای قطب الاقطاب و غوث دیگری نیز بر تبه قطبیت رسد اگر چه عاصی یا کافر باشد و بقول حضرت علاء الدین سمنانی قطب ارشاد را ولایت شمسی است که بر تمام عالم مابد و قطب ابدال را ولایت قمری که بر هفت اقلیم تصرف میکند الغرض قطب ابدال ترسین جمیع ابدال می باشد از ان جهت همه جان تصرف مینمایند **فاندر بعضی مشایخ** شخصی واحد را غوث و قطب نامند و صاحب فتوحات مکی میفرماید که غوث جداست و قطب الاقطاب جداست و در لطائف اشرفی می آرد که اگر وجود غوث و قطب الاقطاب نباشد تمام عالم زیر و زبر گردد اما چون غوث ترقی کند افراد گردد و گندلک قطب الاقطاب بعد ترقی افراد شود و چون افراد ترقی کنند قطب وحدت گردد یعنی بمقام معشوقی رسد و دوازده مذکور در قصبات اقلیم ساکن باشند و قطب الاقطاب سکونت او بر شهر معظم باشد الغرض در حالت قطبیت در شهر و قصبه ده ساکن باشند و چون ترقی کنند و در تمام افراد رسند ترتیب ساقط گردد از تعیین مقام در گذرند هر جا که خواهند باشند و معشوق را نیز ترتیب ساقط است **تنبیه** قطب وحدت و حقیقت معشوق را گویند چون افراد کامل در سلوک ترقی کنند قطب حقیقت و وحدت رسند یعنی بمقام معشوقی رسند قالوا اما المفردون فمنهم من هو على قلب علي كرم الله وجهه ومنهم من هو على قلب محمد عليه الصلوة والسلام وای محبوب افراد کامل و غیر کامل افضل اند بر قطب الاقطاب اما افراد کامل منظر وجه تفر در روح کلی علی کرم الله وجهه اند و غیر کامل منظر وجه تعلق روح علی کرم الله وجهه پس میان تعلق و تفر فرق بسیار است و طائفه افراد را تعداد نیست بسیار اند و از چشم مردم ظاهر ستور اند مگر آنکه قطب الاقطاب و بعضی اقطاب ایشان را دانند و بیند و افراد کامل بعد ترقی بقطب وحدت رسند و در نهایت این مقام از کل اولیاد و کس رسیده اند یکی حضرت عبدالقادر جیلانی دوم حضرت شیخ نظام الدین بدایونی ایشان را در سلوک کمال عمر و فاخر دزد و زود ترقی میسر شد در مقام معشوقی رسیدند و باقی همه در مقام فردانیت در سلوک بیشتر عمر و فاخر و بمقام بقا حلت کردند و تفر در بحر المعانی گوید که خواجه بایزید بسطامی و خواجه شبلی نیز بمقام معشوقی رسیده اند و ممکن است هر کرا حق سبحانه و تعالی خواهد بدین مقام رساند **فاندر بعضی** مدار متصرف است از عرش تا ثری و افراد متحقق اند از عرش تا ثری پس میان تصرف و تحقق فرق بسیار است و حاصل است که قطب مدار علی الدوام در تجلی صفات است و افراد کامل همیشه در تجلی ذات پس قطب مدار خاص

فائز و فردانیت

بیان مرتبه نبوت عبد القادر و شیخ نظام

لایزال

نورانی

و افراد احس و بعضی اولیا را تجلی افعال است و بعضی را تجلی آثار اما اهل فردانیت بیرون ازین مقامات تجلی دارند و فردانیت بی مکان است و مقام ایشان لا هوت است یعنی تجلی ذات و لا هوت را مقام نیست چه خارج از شش حدود است و لفظ مقام که اضافت کنند گویند مقام لا هوت با سنا و مجاز است اما مقام ندارد و اصل این مقام جبروت است یعنی مقام جبر و کس خلاقی و این مقام قطب عالم که متصرف است از عرش تا رسی جبر و کس هم در شش جهت گنجد و قطب عالم را فیض از عرش مجید است که تعلق بغزل و نصب دارد و این مقام را جبر و کس از آن گویند که کرامات و معجزات هم ازین عالم است و چون از مقام جبر و کس ترقی کند مقام فردانیت که لا هوت است رسد و در عالم فردانیت عالم جبروت یعنی عالم جبر و کس کفر است اما افراد قادر اند بر عالم جبروت اگر بجز کس مشغول شوند از فردانیت یعنی تجلی ذات برافتند سبب نیست که افراد مستور باشند

فصل لا هوت در اصل لا هو الا هو است حرف تا زیاده از قانون عربست صوفیه چون کلامی مختلط گویند چیز سے حذف کنند و چیز سے زیاده نهند تا نا محران ندانند پس لا نفی است یعنی نیست تجلی صفات

از طائفه افراد را و هو اسم ذات است یعنی لا هو مگر تجلی اسم ذات

وصیت بیست و چهارم در رعایت سعیت سلسله احمدیه که مبنی است بر اتباع شریعت محمدیه

علی صاحبها الصلوة و التیمه و سبحان الله حضرت مادر سے عمت ہدایتہ در انفس نفیس اولیا و عجائب برکات عطا فرمود کہ وجود شش قرآن عدم است و تعالی اللہ جناب معطی جلت غطیائہ در ذات سر اسر نفاسات اصیفا نوادر سعادت اندر نموده کہ ہم لفظ تقصیاض قرین ندیم دوستان حضرت یزدان جل علوہ خلاصہ عالم اند و محبوبان جناب یزداد عز حکمہ سلاک درار آدم صلی اللہ علی نبینا و علیہ وسلم مخلوقیان پوست اند و آنها مغر عالمیان پیش اند انان مخ نغز جلالہان اولیا و حضرت حق و روان جہانیاں صفیا و جناب برحق تبارک بر بادہ عبادات آن قدسیان مقبول است و دعوات آن مقدسان ناجا موصول نفس آن نفیسان نورانی است و ذات آن منوران با نور اخروی و صوری عنایات حضرت خالق کائنات بحال آن خوشحالان مندول است و انعامات جناب رافع سماوات بہ نسبت آن رفیعان مشمول تبارک اللہ کہ دترس ولایت عجیب ذریعہ قرب حضرت الہی است تعالت صفاتہ و تعاظم اللہ کہ دستگاہ صفوت غریب و سیلہ تقرب جناب ربوبیت پناہی است سالت عطیائہ اولیا و اللہ تعالی باب اللہ علی اند کہ بواسطہ تعلیم آنها قرب حضرت پاک توان دریافت و صوفیہ عالیہ نزد بان معارف الہیہ اند کہ تبادیب شان مراتب نزدیکی خالق سما و سماک میتوان شناخت افعال انجاء با کمال اند و احوال انکروہ با افضال محب آن لطیفان دوست حضرت الہی است و مبعض آن لطیفان عدد جناب ناقنہای دوستدار صوفیان جنتی است دشمن صافیان دوزخی مصائب آن سعیدان سعادت نشان است و کمال آن کریمان کرامت رسان قابل اولیا و اللہ از کتاب و سنت است

و حال اصفیاء بعد دفع شرک و بدعت انعامان مرشدان رشادست و فرمود آن حکیمان حکمت و سداد با شتر نداد
 آن رشیدان رشد حاصلست و در شرف بیعت آن شریفان مجد و اصل مسترشد اولیا نورسیت و مستفیض تلبان
 حضرت خطای یکتا در سوری و سرمدی آیات عالیات بفضل ولایت و ولی علی اند و احادیث متعالیات بظرف
 اولیا منجلی در وصیت اظهار حقیقت ولایت کلاوت آیات و روایت احادیث عظمت سمات گردید و این نعلین
 پر در فقر فضل اولیای با صفا و در ویشان بی ریاء انجانب خوبی آشکارا گردانید پس بروی طریق ایشان موجب
 فلاح دنیا و آخرت است و سلوک مسلک اینان سبب حسن عاقبت است هر که سر بر خط فرمان دلیلی بنده کی میتر
 شودش روی براه آوردن چه زوال دارد چه در غرض و کبر فیض صحبت ایشان است و اخلاص در عمل و کار
 از نفس کشی مال خدمت اینان سهل سیری آنکه صفا بشکند شیر آزادان که خود را بشکند چون بغایت تمام
 حقیقت چنین است که تقریر رفت و آمد واقعی اینچنین که نقش تحریر یافت تا بران بر عباد ارشد و عباد عبد
 مژده باد که حکیم قدیم عرقه مد حکمت بالغه در شریعت بیعت حضرت امیر المومنین و امام المسلمین سعید السعید
 غفران شهد جناب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان شرفی عالی و کرمی بس متعالی بلا شک و ریب غایت نمود
 که بر است ترقیم فضائلش مآد و نوز و جود در کار است و اطلاق اشجار سهیل و جبل بکار جوینده این سعادت عظمی سعید و سر است
 و یابنده این کرامت کبری رشید علی چه سبب جامعیت این سلسله برائی سائر سلاسل که بمنزله محزون مرکب است
 از ادویه و مجبول بودن صاحب این سلسله بر کمالات نبویه اهل بیعت این طریقه را سعادت جمیع طرق اتباع
 سنت و اجتناب از بدعت حاصل میگردد و بعضی سوانح که بفضل این بیعت از ان پی توان برد درین نامه بیرون
 نگارش می آید حکایت یکی از واقعه عجیبه و ساجده غریبه که در شنای اقامت با کرامت حضرت قد و الابرار
 رونمود و خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخت این بود که در شهر سلامت یکی از عمائد نمود که در مال و دولت همسرفارون بود
 و مهاجران و ساهاوکاران که در بلاد و اطراف آن شهر ساکن و میقیم بودند داد و ستد از دو کانش
 می داشتند و او را سرگروه و پیشوای خود می پنداشتند شبی بخواب دید چنانچه میگفت که گویا
 نزد بانه از آسمان زمین رسید و من از ان نردبان عروج کرده بالای فلک رفتم چون متصل آن

در شرف بیعت

| | | | |
|--|---------------------------|--------------------------|--------------------------|
| رسیدم در می یا قتم بسیار | چو دلهای ارباب فان کشاد | الم نشرح از وسعت آن مرلو | طالع کج در آن بی شمار |
| نوازن بباغ بهاران هزار | انشیع و تهلیل و حمد و ثنا | همه غرق در بحر صدق و صفا | یکی گفت ای زائر اندر بیا |
| ببین سو بسو صنعت کبریا | چکش درون رفتم آشفته و آ | همین حرم ز مهر و غلگ | چون درون رفتم |
| و مقدار دوسه پرتاب تیرا ه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکتل به جوهره تاجدار و یواقیت آبدار که هر دانه از ان بخراج هفت انیم می از زینش است و جمالی دارد که عقل و صفای در وصف او بیا دیه حیران | | | |

در پرتی سرگردان ست و قلم برین زبان بار قام شمه از تو صیغش مانند مال قلم لاغر و لرزان و بر خود بچکان ایسات

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|---|---------------------------|
| فروزان رخ خوبان دلفروز | چو تابنده خورشید دینیم روز | خلط گفتم اعجوبه روزگار | لجیان از زرش قدرت کردگار |
| ز شرمش عرق ریز گل در چین | بت لرزه دایم هیل یمن | دور لغش بگر خورش حلقه زن | عیان سبستان بگرد سمن |
| رخ ساده از زرش و سبک پاه | ملایک ساخته سجده گاه | ستادم چو پیشش ولی اید | هناده دو صد مهر حیرت لب |
| مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش | سلامی نمودم بآن کست کیش | بخندید و دادم جواب سلام | شده حیرتم جمله بیرون خرام |
| ز خندیدنش دل چو گل شکفت | غم و بیم از سینه ام پاک رفت | پیش دیگر رفته عرض کردم که نام حضرت چیست فرمودند | |

که نام آدم صغی اندست که ابوالا بار نوع انسانی ست و سجود ملائک زمانی و محسود دیورجیم و خلیفه رب العالمین است در آشنای این قال و مقال دو دروازه میثا و شمالا ناگهان در نظرم آمد از دروازه شمالی انجده دود و عفونت در خوش و طر اقا طاق شر آتش در خوش و ناله های معذین با صدویل و شبور از ان قعر ملک بالا میرفت بجز دانندک ملاحظه عقل و شعور از کاخ دماغ پرواز کرد و یکبار عیان تالک از دست داده چون سایه بر زمین افتادم کرسی نشین بیک کس که متصل او اساده بود دماغور ساخت که هوش باخته را در دروازه یمن بر ندمتا هوش رفته اش باز آید و غنچه دلش بعد نشاط و انبساط شکفتگی کشاید دماغور حسب الحکم را بر دروازه یمن رسانید چون نسیم غنچه شمیم آن گلستان نعیم اندکی بمن رسید جان رفته به نعم باز آمد و طائر هوش و خرد پرین به برج دماغ کمال خور می و سر در جا گرفت چون دیده ناظر تماشا کس آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلر بار بار شجار سیوه گوناگون چون یار یار در هم آمیخته

| | | |
|--------------------------------------|------------------------|-------------------------|
| مستصل آبجو های سرشار معاینه شد ایسات | باغی که کدیورش بهار ست | هر گل چو چراغ تابدار ست |
| هر سیوه کو الکبت خشان | آب نهش چو آب حیوان | چون سیم گداخته در خشان |
| مرغان بدخت اولوازان | با هم بصدای مر حبارن | در عقل و خرد زبان انسان |

اگر چه تماشای آن بستان که نظیر و عدیش در مکنات سفلی امکان ندارد دیری و آسودگی حاصل ننمود بکلم ضرورت پیش گزینی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب بخشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دار القار مومنین مبتغین رب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از جمله کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهیت نشان محفوظ و در آمان دار و اگر یک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت لاجت و ضراحت سود و بهبودی نخواهد بود و ابدال هر دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحه تو امان خواهی نذر نهار نهان از دین کفار دست بردار و در احاطه اسلامیان خویش را در آرتا عاقبت الامر دار ثنات النعیم و ساکن این مکان پر نعیم خواهی بود گفتم ای خورشید هدایت این سرگشته نادیده ضلالت را زود تر از زود از تیر

اطلاعات نجات بخش گری شین جواب داد که کلید این باب وادی و مرشد اصحاب الباب درین وقت بار آورده
 حج بیت السدر بلخ کلکتہ رسیدہ و شہرہ ہدایت ادخوشید و رابطہ اف و کثاف جهان عالم گیر گردین تعلل و تسویف
 روانداری و عجلتہ الوقت و فور و سیر از صبا و شمال و ام گرفتہ خود را بدو سپاری و گرنہ بعد دو سہ ہفتہ عشرہ
 ملک حجاز طی خواہد شد درین بودم کہ چشم داشتہ چون خوابم بہ بیداری و بہوشیم بہ شکاری مبدل گردید لشکر خوف
 در جابر اقلیم دلم هجوم و استیلا نمود ایسات

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| گاہ ہمچون بیدار میشدم | گاہ ہمچون میخ گریان میشدم |
| گاہ از افغان رشت خوشیتم | نام و گریان و پریان میشدم |
| گاہ چون بلبل نوازین راز را | گاہ چون نخل در اغان میشدم |

قصہ کوتاہ چون صبح دمیدہ و از خورشید عالم تاب کفر
 طمعت کیسور و دیزریک صاحب ڈاک رفتہ بغرض رسانیدم کہ مرا زود از زود بسواری ڈاک کلکتہ باید رسانید
 آن شخص بعد دوم بر ڈاک شستہ در عرصہ چہار روز فائز کلکتہ گردید و بجز وصول و مخلص خیر شمول رسیدہ بعد از
 سلام نذر گزارانیدہ بی اختیار بیای آن زبق الاخیار افتاد و طوفان گریہ کہ یاد از طوفان نوح میداد سرداد حضرت
 تسکین و تسلیش فرمودہ سرش را تا دیر در آغوش مرحمت جاداد حالش پرسیدند آن سعادتمند قصہ خواب
 سرا سر صواب خود را کہ ہزاران ہزار کس از خواب غفلت بیدار می ساخت کمال تفصیل و بیان بمعرض تشریح و بیان
 در آورد و بعد از آن متکلم بکلمہ شہادت گردید در جرگہ اسلامیان و زمرہ ایمانیان کمال نشاط و انبساط درآمد
 و بغرض والا رسانید کہ ہر چہ احکام اسلام ضروری و لایسہی باشد اجرای آن بر بندہ دریغ نداشتہ حضرت همان
 وقت مزین و خاتن را طلبیدہ اشہ اصلاح چہرہ او بطور اسلامیان ساختہ بعدہ مخون نمودہ در زمرہ
 محتوان جادادہ دوستہ خادمہای خدمتش گماشتند چون جراحت ختنہ بصحت انجامید لباس فاخرہ
 مجلس ساختہ بخنجر والا آوردند و شرف بیعت شرف گردیدہ برورد و سہ روز نقد خصصت از حضرت کتب

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| چون خزان آمد شہر خوشن | چون بہار آمد لبوی آچمن |
| گلخن آمد ہمچو گلشن گشت | بود بیگانہ ز اہل راز گشت |
| مرحبا ای فضل رب العالمین | مرحبا ای مرشد دنیا و دین |
| مرحبا ای ہادی اہل ضلال | مرحبا ای فیض لطف و کمال |
| پیرہ سید چو در یکہ رسید | ج و عمرہ کرد و جان آہام یافت |
| حلقش شطاق و شادمانی | در کسوا آمد چو آن بدر منیر |
| از ہنر صد رنگ ز گین بختیند | آن معاجین سوغ و آن شرب |
| از حیاتش چونکہ بایوس آمدند | جسمہ مالان دست افسوس آمدند |

گرفتہ باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ایسات
 بوداری طرفہ نوزانی شدہ
 سنگ گشت اصل بی بہا
 مرچبا ای فیض سرمد مرچبا
 حکایت منظر موم
 صید مقصد یک بیک در دام یا
 چارہ کردنش طبیبان کثیر
 بود در حقش زبان نہ زبان
 صدر آرای مسلمان شدہ
 درہ شد خورشید خرج اہتلا
 مرچبا ای سید احمد مرچبا
 ام آتھیل مولانا شہید
 بعد چندین روز او بیمار شد
 جنگلی تدبیر با یکجختند
 بوداری طرفہ نوزانی شدہ
 سنگ گشت اصل بی بہا
 مرچبا ای فیض سرمد مرچبا
 حکایت منظر موم
 صید مقصد یک بیک در دام یا
 چارہ کردنش طبیبان کثیر
 بود در حقش زبان نہ زبان

بود مولانا شهید ارجمند
بود آن مستوره مخدومه
نوش بود آن نیش می پند
خبر بیعت کن بخور لغای او
بار گفتی کای پسز میانگو
بیعت او ناپسند آید مرا
میزدی مهر خوشی بردان
بار این گفتگو آمد چو پیش
خواب چه منتاح گنج سودا
دید شب آن قیامت را بخوا
تشنگی در دگر آب است و بس
بهر آب سایه هر سودا دید
هر که افتد کامرانش میکنند
طرف سایه آمد از دورش نظر
هر کی سیراب از بار معین
خواب بین از هر وی رسید
گفت این جمله گروه احمدیت
چون شنید این گفتگو از خواب
سید آمد کرد بیعت شاد گام

سند و ثبت حدیث پابند
از نعیم سید محمد روم
نور بود آن نار می انگاشتی
هر که خورد آه بر کوه ای او
کس غلام خود سازد بشیر
سخت استنگان و نگ آید مرا
خفیه گفتی با خدا و در جهان
خواجہ از مادر بدینا خج درش
میوای نخل صد بهودا
کین مین گرم است چون آب
عالمی در تن است و بس
آب سایه بود در دگر ناید
جانب مقصدش گشتند
سایه فی هم سایه نور البصر
با اخلائی واجباً بمنشین
چیت این سایه بگوئی شخص
سایه شان ظل فیض هر دست
زنگ کار از دل خود پاک است
شد پس بگفته در دار السلام

شب بختی از ناسود همین
داشتی از بختش انکار ما
بار باز و گفت مولانا شهید
تیر گشتی مادرش چون بکلام
او و آبش معالی منند
آن شهید دارا حرمند
کاش این عقده ام با کین
چون زمرش زبانی نهفت
دید خوابی هم بشیر و هم تر
آفتاب با سیرکینزه دار
هم بر سایه و هم بر آب
قطره زن هر چو رفت آن بنا
اندر آن افتادگی از دور دید
اندر آن سایه خلاقی بشمار
هر کی بایار خود در اختلاط
حال ظن تشنگی را باز گو
توازی نشان شو که نازشی باش
گفت تا سماعی سید ببار

همچو ماه از غم بفرسودی همین
مینمود این گل بختش خرد ما
مادر این طرف خوان از حق رسید
گوش کردی زبان شهید بکلام
بیعت از خاندام میکنند
چون شنیدی این کلام ناپسند
ما درم صعوه هست او را باز کن
خواب شب دیدن پروردگار
هم در صدد زهر و هم خوا و شیر
عالم از گرمی دروزار و نزار
میرود این سوسو پویان
لا جرم چون آب قناد و خجاک
سایه گویا که اعمی نور دید
خرم و خندان جماع اند بهار
گرم در هنگامه عیش و نشاط
کیستند این قوم ای مرد نکو
دور کن کار تارایشان شوی
تا از و بیعت نمایم آشکار

حکایت

حضرت میر المومنین امام المسلمین هرگاه
وارد رام پور شدند مردمان جوق جوق بسلسله ارادت ان امام پیشوای کرام رسیده شرف اندوز بیعت کردند حکیم
عطا و الله برادر کلان حکیم غلام حسین نائب والی ریاست رام پور و خان میان محمد نعیم که یکی از همراهمان سفر جهاد جناب
امیر المومنین بود روزی از کمال ادب بحضرت امام المسلمین عرض رسانید که حندام در طریقه حشمتیه و قادریه و نقشبندیه و مجتهدیه
بیعت میفرمایند پس این در طریقه محمدیه و قوف بسبب تبعیضی نمی یابیم بسبب اطلاع برین راز نخواهم اگر این همه طرق طریقه محمدیه
اندر پس بیعت نمودن در طریقه محمدیه بعد بیعت درین طریق بیعت جناب محمود در جواب ارشاد فرمودند که جواب
این سوال بطریق اجمال نیست که اصحاب طرق اشغال حشمتیه و قادریه برین طریق تعلیم می کنند که ذکر هر یک از این ضرب

بدین طرز نهند و این ضرب بدینطور و اشغال نقشبندی و مجربیه بدین طرز تعلیم می نمایند که ذکر خفی کنند پس
از آن می فهمانند که این لطیفه قلب است و این لطیفه روح و این لطیفه نفس و این لطیفه صبر و این لطیفه
خفی و این لطیفه اخفا و آنچه از لایات این طرق است ما همه پیران طریقت بریدان خود تعلیم آن کنند نسبت این
طرق بحضرت محمدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باطنست و ما اشغال طریقه محمدیه را بدین طرز تعلیم میکنیم که
طعام بچنین نیت خورد و جامه بچنین نیت پوشند و نکاح بچنین نیت نمایند و در خواب بچنین نیت روند و در عت
بچنین نیت کنند و تجارت بچنین نیت نمایند و نوکری بچنین نیت سازند نسبت این طرق بحضرت محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بطور ظاهر شریعت است و در خاتمه کتاب معارف جناب سرما کرم
صراط مستقیم که تصنیف آن عارف عظیم است بنزدی از مکارم فضل بیعت توان دریافت و بدان وسیله
فضیلت خود در دارین توان شناخت **۵** اگر دریافتی برداشت بوسه و اگر غافل شدی فسون بس
منجمله عبارات خاتمه کتاب مستطاب مسموق الاقاب که از قلم فاضل نبیل مولانا محمد اسمعیل رحمه الله الجلیل مذکر
فضائل و کمالات امیر المومنین مرشد المسلمین ترشح یافته صریح الدلالت در فضل بیعت این عبارت است
روزے حضرت جل و علی دست راست ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفته و چیرے را از امور
قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیرے
دیگر خواهم داد و اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت در آن ایام علی العموم اخذ بیعت
نمیکردند بنا بر علیه ملتس آن شخص را هم قبول نفرمودند آن شخص بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان آن
شخص فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسب وقت خواهد بود همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان باین
استفسار و تهیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بندگانی است دعای کند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا
گرفته و هر که درین عالم دست کسی را میگیرد و پاسبانیش میگردی همیشه میکند و اوصاف ترابه اخلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست
پس در اینجا چه منظور است از انظر حکم شد که هر که بدست تو بیعت خواهد کرد و گوید که با شنید هر یک را کفایت خواهد کرد انتهی بنا
برین از خاصه موصی جمیع ادانی و اقاصی برین استجاب وصیت که هر که را این سعادت عظمی و کرامت کبری حاصل نباشد لامحال است
عارفی از منتسبان بیعت حضرت امیر المومنین و امام المسلمین شیخا و مرشدنا مجاهد علیه الرحمة و الرضوان بشرف بیعت مشرف شود
و شرافات و این حاصل کند و مصلحت دیدن آنست که یاران همه کاره بگذارند و خم طره یاری گیرند و عود سعادت و عقد
صاحب این بیعت است و تابع این مبایعت است و جنت تقوی با بیعت با خوش سرو کار است و روح با و یار غار درین سلسله دست دادن
سلسله زلف عورت عیش جاودان جنبان است و این گرفتن باشد و ماینهای جهان عهد بستن
۶ و مرا بسلسله زلف اعتقاد می هست و هم چو شانه بدان زلف خوان است

عنه این جواب چنان بود
و اگر در آن وقت حاضر بود
ایشان فرموده بنظر می آید
و کتاب دفع الغشاد
و دفع العباد و طاع الشیطان
و الامارات و غیره

وصیت بست و پنجم در پاداری و استواری چه در کارهای شهریاری و جهان بینی و چه

در سپه سالاری و کشورستانی و چه در دلاوری و کارزاری و دلیری و جالستانی و چه در دست کاری
همه سروکار بازاری و کوشش بازار گانی و چه در کشت کاری و چه بندشاری و دهقانی بفرمان بزرگ
یزدان جهان بنیان پاداری جان استوار است و استواری روان پاداری در جهان خوبی و بهتری
چون برادر توام اند با هزار بهی و خوشتری و در کشور بهروزی و فرخندگی مانند دو مغز و یک پوست اند با صد هزار
سیر و زی و خجسته که بایز دبالا و برتر که بر سپهر نیکوئی و برتری مهر و ماه درخشان اند با فراوان های یونی و با
بی پایان شادمانی و در باغ شاداب کامرانی کلها سینه خوش بازنگ و بواند با بسیار فرخ نشانی و
بیشمار فرخنده توانائی بنام داد و رکت و بی همتا که ساهای و جهان بینی را پاداری سر بر استوار است
و شهر یاری و کشورستانی را استواری سر بر پاداری کار مار کس ایمان و اسلام ازین خجسته کار اند و کار
همه در دو جهان بدین بخت سروکارهای هایون پیغمبران سر ابا استوار بوده اند و دست کار مار
دوستان پاک خدا س بالاکیر پادار پادشاهان همه بخت کاران شده اند و سروران همه بختگی سروکاران
گرم بازاری فسان روانی و دادگری درست کردار است و توانائی لشکر کشی و سپه سالاری بخت
کاری آبروی ناموری و تاج داری همین است پاداری آب و تاب جهان آرائی و کشور کشائی همین
استواری آرایش تخت و دییم همین پیرایش است و زیبایش قزو فرمان باین افزایش بفرمان
پروردگار نیکو کار هرگز بخت یاد است او را همین در سر است و در سر است هر که تخت سر نوشت است
شب و روز همین کرد و فرست با نامان پیغمبران بر آنان در و دبی پایان برتر یزدان همه پاداری و درستی
دکار آورده و آنرا نیکو فرموده و هایون نگامان دیاران آن پیشوایان و دوستان بهتر یزدان جهان بان
همه استواری و بختگی دست کار داشته و در خوش ستوده و دوستان بهتر یزدان جهان بان دست
کردار گذشته اند و دست کار پادار یادگار گذشته و این شیوه همین راه همین بر زبان آورده
و پادشاهان فرمان روایان و جهان گیران لشکر کشان همه پادار کرده اند و درست کرداری
را خوب گفته و دستوران و سروران همه استوار کار و بار بوده اند و بخت سروکاری را بخرمی یاد کرده در
نوع گفتاری این شیوه سرایان تا چند و زرش مغر و بد که باین همه نگارش نتواند با انجام خوش فرجام
آن رسید و باین همه نگارش نمی تواند بهمه نیکو آغاز و فرخ انجام و فرخنده فرجام آن کوشش خود را
رساند و پاس گفتار بشمار و بی پایان و این نگاریدن بسیار از بسیار و بیکران را به نیایش و خوا
برای بدست آمدن این بزرگی سرایاسترگی از بارگاه جهان پناه آفریننده مهر و ماه سر رساند

انجام فرجام میدهد که امی جان بخش و جان آفرین و ای روان ده و گیهان بان آسمان و زمین و زمین
 کار و بار را آجسته و بمایون سرکار پیدا کرده به بزرگی و بزرگی خود و بزرگی و بهتری خویش را در کارها
 و جهان نیروی پاداری و در کرد و فرمود و سر از و راز و سستوار می بخش و باین دست کاری در دنیا
 و در آن سر آتای بروی بمایونی خوش و خرم و بداد و بخشش و بهتری سر و خرد و خجسته و آرزو باین شادمانی
 کردار همه آرزوهای این روزگار و آن روز بازار را چنانکه میخواهم بر آریات یثیت الله
 ثابت میگردد خدا الذین امنوا انما انرا که ایمان و دند و تحکام میدهم بالقول الثابت به سخن راست و محکم
 که بخت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان شکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه
 لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدا بران ثابت میدارد و مومنان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی
 دنیا تا در زمان ابتلا و افتنان صوری و در زند و از جاده مستقیمه توحید لغزند چون زکریا و یحیی و شعون
 و امثال ایشان از انبیا علیهم الصلوٰه والسلام و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ
 تا ختم حیات ایشان به کلمه باشد و فی الاخره و ثابت دارد ایشان را در آن برای که منزل اول است
 از منازل اخرویة ما جواب منکر و نیکو بطریق صواب باز دهند و گویند از دنیا مراد قبر است و از آخرت مقرب
 سوال و یضیل الله الظالمین و فروگذارند خدای تعالی ظالمان را تا به کلمه توحید راه نیابند در دنیا
 و نه در وقت سوال و یفعل الله و میکند خدا ما یشاء آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی و نیز
 حق جل و علی فرمود و بر رعایت امانت و عهد امر نمود قد افلح المؤمنون بدستیکه رشک دارند و مقصود
 خود رسیدند و دیدگان الذین هم فی صلواتهم خاشعون آنانکه ایشان در نماز خود ترسندگان
 و الذین هم و ایشان آنانکه عن اللغو معرضون از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایسته اعراض
 کنند گانند و الذین هم للزکوة قاعلون و آنانکه ایشان مرزکوت واجب را از مال خود ادا
 کنند گانند و الذین هم یحفظون و آنانکه ایشان فروجهای خود را نگاه دارند گانند
 لا علی اذ و اجهت مگر بر زنان خود او ما ملکات یا انما هم یا انکه مالک شده اند از دست های
 ایشان یعنی کنیزکان و انهم غیر مکرمین پس بدستیکه نگاه دارند گان فروج ملامت کرده شده
 نیستند بر ایشان اینها من ابغی و راء ذلک و پس هر که جوید بر بایه مباحثت غیر زنان و کنیزکان
 خود را قاولیک هم العادون پس آن گروه جویند گان ایشان در گذرندگان از حلال بگرام و الذین هم
 هم و اما ناکاریتهم و آنانکه ایشان مراعاتهاست خود را و عهد هم را عاون و مرعده را که با حق و خلق نبندند
 رعایت کنند گانند یعنی بزرگوار داشت آن قیام مینمایند و الذین هم علی صلواتهم یحفظون

و آنان که ایشان بر نمازهای خویش بها قنط میکت اولیائک ان گروه مومنان هم
 الْوَارِثُونَ ایشانند و ایشان اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرَّةَ و سَنان که از روی استحقاق میراث برنزد و سَنان
 سانه بلندترین درجات بهشت است **حدیث** عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَهْلِ
 أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَيْتُ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ كَمَا رَوَيْتُ
 پیران اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم عَنْ آبَاءِهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ
 روایت میکنند از پیران خود و پیران شان روایت می کنند از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم قَالَ كَرِهَ رَسُولُ
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم الْكَلَامَ الْكَافِرَ بِالشَّيْءِ مَنْ ظَلَمَ مُعَاذَ كَسِيٍّ كَظَمَ كَسْبَ عَدُوِّهِ زَاوَا نَقَصَ يَنْقُصَانِ رَسَائِدُ
 او كَلْفَةً فَوْقَ طَاقَتِهِ يَكْلِفُ دَبْرًا وَ زَاوَا نَقَصَ طَاقَتَهُ وَ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بِغَيْرِ طَلَبٍ نَفْسٍ
 یا بگیرد از وی چیزی را بغیر خوشی خاطر کانا حَیْجَه یَوْماً الْقِيَمَةِ پس من متقابل وی و حجت کننده از وی
 یا ششم بر روز قیامت رَوَاهُ أَبُو ذَاوُدَ روایت کرده است این حدیث ابو داود و در سنن خود حکایت
 ابو داود و در بزرگوار راه نیکی نمایی باشندگان روزگار و بر نهائی پروردگار پاندارد روش فرخی
 نماینده به تیره روزان گیتی ناپاندار پیر و پیشرو و ماهرهای فراوان بزرگ نیردان برو همیشه برسد
 جسم زمانیکه در جهاد کافر کشی و دروغای بے دینان و گناه گاران سربری روزان شبان
 بکار شمشیر و سنان در پی کافران و بے ایمانان و بگردش شمشیر و بیابان و چش غمان در کشور
 افغانستان کار داشت و بیاری دادار بزرگی و داد و راستی در کارزار و پیر و زبیر و
 روزگار با بخت بلند به آراست باشندگان دودیه نافرمانی فرمان نیردانی بزرگ و برتر نودند
 و آنگاه گاه کین خواهی از ان گناه گاران رویا بود بنا بران امام مومنان دیده و دانسته از ان
 گروه نادان چشم پوشیدند چون چندی برین بسر شد و بیاری پروردگاری بالاتر و بهتر بلند
 بنسب مان شریعت با رنجندی دران سدر زمین به فرمان پیشوای مسلمانان و کوشش شمشیر
 نمازیان بلند و بالا گردید و باشندگان آن دیه بے افغانستان سر بر آستان شرع را به
 نهادند امام مومنان فرمودند که مرا خستین از همه کارها بے دنیا و دین کین جستن ازین
 کسان بدین و بی دینان رشتی آکین بے باید و سزا بے کارها بے بکر داری ایشان
 و کسان را بکار نهادن می نماید بنا برین فرمان خجستگی فراوان باز و توان بے پایان
 روانی یافت که آن هر دو دیه را با تش بسوزند و اگر باشندگان تش به نبرد پیش آیند باشند
 فرمان بزرگان بران که فرمان رفته بود و بعد جان و هزار روان دوان و شتابان کارند شدند

مردمان دید با شنیدن آن گریزان بدو فرستند و خانه های آن روسایان درین جهان سزای
 خشن و کشتن و دران جهان سزای سوختن بسوختند حکایت شاه کافران کُش
 و خسروایان بهش و فرمان ده اسلام و شهریار جهاد کار و جهاندار غزا کا مگار و دیندار و داکو دار
 و کشورشای کافران کُش و جهانگیر تاجانها کُش و گیتی بان بهشاشکن دلیر و دلاوری نمود پردلی
 و شیرازی اندود دوست مونسان سربسود و مسلمانان سرباپا بهبود و دشمنان یهود و نصاری و
 هندو شاه محمود در هر دو غازی و مجاهد غزوی سربا پوشند و روزی در بازار شهر غزنه میرفت
 باربر دارے دید که سنگ گران برداشته بسختی و رنج می برد از مهرولی فرمان بانداختن
 آن فرمود از آن پس سالها نماند از آن سنگ بهمانجا بود و اسپان ره روان از آن
 دَهشت خورده رم میگرد و مردم ازین نگاه دستگاه سخن برای برداشتن آن بیاد شاه
 رسانیدند که آن روز آن باربر در آن سنگ را به فرمان شاه جهان دران راه بینداخت
 و ازین راه اسپان و سواران راه روان را از آن سنگ گران گران جانی و رنج و گرانی
 ست و بجز آن بردارن زور آورد دیگرے آنرا نمی تواند برداشت اگر فرمان جهان بان
 از آن راه برگران شود به معنیاید فرمود بر زبان فرمان نهادن آن روان شد است پس اگر
 برواشتن آن زبانم روان گردد و خشم بر ناپاداری و بی استواری زبان زد شود بنا برین سنگ
 سنگین بر همان زمین باشد نوشته اند که آن سنگ سنگینی بهسنگ تازیست آن شاه خوش زیست
 و بر کافران بسیاران گریست و میشاران گزین بهمانجا بود و پس از و هم پاس بزرگی فرمائش
 اندر پیران و بنیر گانش آن سنگ هوش و خرد دنگ را از انجا برداشتن حکایت
 بیاری وادار بزرگ و بنوارش داور شرک شاه جهان گیر و کشورش و خسرو گیتی ستان و جهانان بر بسیاران
 فرما و لشکر کش از توران تا ایران و روم و سپاه کش از سرزمین ظلمات تا بهر یوم و شبان مکن توران
 و ایران و تاجداران افکن از روم و شام و ترکان و تاجیکان و لشکر شکن از دلیران تورانیان و ایرانیان
 و شمشیر زن برومی دلاوران و فرگیان و هندوان شاه پردلی پد جهانگیر و جهاندار تیمور در آغازشاهی و نخستین
 گیر و دار بادشاهی خود سه صد و سیزده فرزانه و شیردل و مردانه و در استواری و پاداری یگانه گرامی گهر و خوش نژاد و
 بلند بن و کوه نهاد که چندی از آن یگانه و برخی یگانه بودند در کار خویش با خود ساز و یار نمود و بیاری برورد گاری اینان
 به جنگ کار و درستی گفتار بان پایه نامدار بودند که چون بر کار می نیابند و کار بر زبان میزدند که این کار میکنم و خواهیم کرد
 و کار بکار نمی آوردند از دست کار آن گفتار و کردار دست بخرج باز نمی داشتند و پای کوشش را من آسایش نمی بخشیدند

و گاهی که بفرمان پاک ایزد گهانبان آن خسرو گیتی ستان بر تاج و تخت کا مران شد آن سه صد و سی و نه
 مرد و نبرد و شکسته لشکرهای آورد در اسروان لشکر و سالاران سپاه با نمود و دستور با و کار گذارهای کشور را
 کرد و همانا ازین بود و مابین که بیاری خدا بهتر فریدگار آتشاه پیروزی و تسکاه و سپاه آن بادشاه
 چیره دستی آگاه هیچگاه و بیگاه و بجز پیروزی و چیرگی شکست و دیگر نیافت و همواره همیشه در کشور با برزها
 و پیکار با پیروز مند و سرافراز و ارجمند ماند **سومین** راه بیای تن بپایان نرسد و تا جان نترسد قدم
 بجایان نرسد **حکایت** یارترین یاران پیغمبر مردمان و پریان بروی در و دروازه نامدار
 و گامگار کامکاران ایمانیان پس از پیغامبران نامداران اسلامیان سوسه پیام گذاران ایزد جهانیان
 بزرگ بزرگان و سرگسترگان بهترین مردمان از پیغمبران و برترین جهانیان از پس پیام آوران بزرگ نردن
 در راستی زبان ز در استان و در درستی پیشوا در استان نخستین جای نشین پیغمبر بهترین دنیا و دین و در
 جوانان و تخت فرمان گزین پیغام آورداد ارجان آفرین فرمان فرما مومنان و شهریار مسلمانان ایمان افرو
 کفر گاه و اسلام آرا و شرک تباہ سراپا پارسا و پارسائی پیر ابو کبر صدیق اکبر بروی باد خوشنودیهامی خدا بالایی
 میکسر پس از پیغمبر سراپا بهتر و سر سبز تر و سبزه تر چونکه بخش نردان بخشاینده و نوازش ایزد بخشنده بر چار بار
 جای نشینی پیشوای پیشوایان و برا و رنگ نامائی راه نمایان جای گزین و اورنگ نشین گردید و راه نمائی راه های
 ایمان دین و پند و اندرز اسلام بهین و گزین پیش گرفت و آئین داد و دهی و راه و روش آرام نمی بر جان
 ناتوان ستمیدگان و روان کا بهی در کار آورد و گروهی بجنجانی انبوهی و تیره روزی پردهی و سر اسراند و هی
 از فلان سرزمین و فلان تبار از زکات دهی سر کشیدند و از ان شیوه پرستش آویز سر باز زدند و بهتر یاران پیغمبر
 و سردار مومنان خوشتر برای جنگ و نبرد آن گرامان بی ایمان کمزرم جوئی و کمربند آورد و خونی حسبت برست
 آنگاه آگاهان خرد و بینایان نیک و بد بان سرور نیکان و شاه مسلمانان گفتند که اکنون که آغاز اسلام است نشو
 نمای ایمان خوش انجام و مومنان پاک و مسلمانان در کار دین بیباک و نیکوان و در کشندگان کفر و گناهان
 ناپاک کم اند و کافران و بی دینان و نره کاران فراوان و بیشتر اند مبادا درین روز ما که پس از پیغمبر بهترین
 و بهتر و خوشتر این زبان دین که پیدا شده و این بزه کاری که درین بدان رخ نموده اگر مومنان بکمی و مسلمانان
 به اندکی بر اینان فیروز و بهروز نشیم باین در فرمان فرمائی دین و در دارائی اسلام بهین گزین زیادتی
 و کمی پیدا آید و در شاهی ایمان و تسکاهی و فرماندهی اسلام آگاهی پیدا گردد و آنگاه کار بسا دشوار و بسیا
 سخت و گران باشد و سالار مومنان و جهاندار مسلمانان در پاسخ آن دانایان در کار دین برتریزان
 چنین گفت و مراد ما خردمندی و گهرهای هوشمندی برشته گفتار نیکو کار و ننگار باین آئین خوش

بهتر گفت که این چه سختی است که میگویند و این کدام راه نارساست که در آن می پوسید و بمانید و آگاه باشید
 که به نیروی یزدان جهان بان و به زور ایند و بر آرنج زمین و آسمان من بماند براسه دین با این
 ناله دینان رزم و پیکار جهاد و نبرد و کارزار غزای فرخ و شاد خواهیم کرد و باور یکیت او دادار بی همتا
 که اگر یک پای بند شتر از داد نهاده که آن چیز را در زبان فرزند و نشان پیغمبر پیشوا س جہانیان
 میدادند کم خواهند داد هر آینه با این گروه تیرگی پیروز و بدروز می انبوه بان کم دادنی و غامی زمین
 ستود و بیجا س دشمنان اند و خواه هم کرد این فرمود دانا فی اندود و دلیری نمود و بفرمود پیشکار
 فیروز و همایون فرجام و کارگذاران کشور اسلام فرمان جنگ آن بیدنیان بے نام و ننگ روان فرمود
 مومنان پاکیزه کیش و مسلمانان خجسته اندیش بفرمان آن فرمانروا س مومنان و فرمانده مسلمانان
 کار بند شده بسروری تممتنی و سپه داری لشکر شکنی و شمشیر خدای و تیغ داوری شمشیر پاک سر لید
 کافران برید خال دین و لید لشکر بسیار س و سپاهی انبوهی از مومنان دلاوران و دینداران و مسلمانان
 دلیران و نیکوکاران براسه کارزار آن بی دینان و بنا بر پیکار آن برگشتگان بصد خوشی روان و هزار
 و لچوشی دوان گشتند و سالار لشکر اسلام و سپه دار مومنان خجسته فرجام بر سر آن سپه گذران تیره روز و تیر
 اندوزین بجنگ و رزم در پیوستند و پس از داد و دلاوری و کرد و فر صندری و کوشش جان دادنی
 و جان ستانی بران سیاه بختان فیروز و بران کسان پیکرگی اختر بخت افروز گشتند و چون بزور
 خدای جهان بان و بلند ی بخش شاهنشاه کیهان آن پیروزی و چیره دستی مسلمانان زبان زد که
 و مه و دریافت خورد و بزرگ گشت پس از آن هیچکس از مومنان ست ایمان و مسلمانان کم اسلام
 و تا کسان را تاب نمانده و بیره و توان نشد که از کم و بیش فرمان شریعت همایون نشان و خرد و کلان
 فرمود دین اسلام فرخندگی نمود و سربا بر و سربا بر و سربا بر و در همه کشور مومنان فرماندها س ایمان روان
 و بر همه مسلمانان کج را س اسلام چون مهر تابان و مانند ماه درخشان و چون فرمان یزدان همچون
 خرمی اسلامی چنین شد و کامرانی ایمانی انجمنین یار بسیار نیکو کار بر و پیچیدان پروردگار و عمر جانکوار
 و بار که از بزرگ دانا یان روزگار و سترگ بنیایان درست کار بود و پیش بینی فرمانروا س خود را
 ازین نبرد اسلام آورد و باز میداشت برداشتمندی حضرت محمد بقی بهتر و برتر یاران خوشتر پیغمبر بالاتر
 و والا گهر آفرین نمود و وزیر گی آن سربا بر و رگی را بسیار استود و فرمود که بچته فرزانه گے همین بود
 و درست دانسته همین که بر منافی داداری فرمان فرامی نمود و بیاوری بخت بیداری بیاری
 شاهنشاه کرد گاری با این جنگ و پیکار در پیروزی برو س وین سربا بر و پیروزی کشود و بیت

شکر عزم ترا قی و ظفر همراه است چه لاجرم هر نفس اقلیم در میگردد نه می دانای و نمایان دین و دنیا و نفسی میان می
نیایان هر دو سر او خوشا فرد و دانش بشوایان دین محمدی سر پای نیکو رس و خیرا فرنگ و پیش ره نمایان نصرت

احمدی سر سبز فراز انگلی آرا وصیت بهت و ششم در داد دهی فرمان بدو نمی این فرمان فرمانده

به فرماندهی برگزین برای دادن واد استمدیدگان سر بلند می داده ویزدان خسروان ساز که خسروان
خسروانی بخشیده بنابر کیفیستانی ستم رسیدگان از ستمکاران خسرو نموده پسندید و اور دادار بزرگ شیوه
وادرخی اندیشه است و ستوده پیغمبر سترگ پیشه فرخندگی آویزده دادن داد و خدای گیمهان بان خود را بکار
و استوده و پیغمبران پاک جانان را بان فرمان فرموده شاه جهانان کاخ جهان را بستون های
داد و افراشته و قرش زمین و سائبان آسمان را بسنگ فرش و چوب و رسیان داد استوار می بخشیده
شاه گیتی بان باغستان اینچنان را باب ریزای داد و شادابی و سر سبزها داده خوش رنگینی و خوشبوی
ازدانی داشته و گلستان و بوستان گیتی را به گلبنها و گلزارهای داد و بارنگ و بوکرده و پیدا کننده هر دو
سر روز سبز را تا تین داد و دادن روز بزرگ نموده و بلند نامی و ارجمند کامی آرزو به بسیاری داد و دادن نمود
جان مژده بهشت داد و گریست در دادن رنج و فزح ستمگری همه کار و بار آرام بنویش و کام بداد
خوش فرجام خوش خوش بسته است و همه رنج و سختی و فزح زشتی سرشتی به بیداد بد سر انجام رنج رنج بسته
جان بخش هر دو جهان روان هر دو جهانیاں داد نموده و روان ده هر دو سر اجان این و آن داد کرده و
کلاه شاهی گوهر داد است و آرایش تخت بادشاهی بگوهرهای داد و پیرایش دیهیم سروی دادگری
ست و زیبایش افسر شهرباری پاداش ستمگری بزرگ بادشاهی قهای شاهی بدون دست کاری و داد
راست و درست نیاید و جان و روان جهانداران را آرام جان و آرامش روان بجز آرایش داد و آرا
بکام جان و روان خوش بخش و خوش کام نشاید شاه شاهی و سردار سرداری و برتر برتری و ماهر ماهر داد
نوازی ست و فرماندهی و افسر افسری و خوشتر خوشتری و بالاتر بالاتری بیداد گذاری در آیین کلاه
دادن داد خوبی و خرمی اینچنانه خاک است و فرخی و فرخندگی آن کاشانه پاداش بدی و نیکی خوشنمائی
کلاه و کمر شمشیری بی آرایش فریادرسی بدنا تر از کفش ستم بیکسی است و کمر و فرخت و دیهیم
جهاندار بی پیرایش ستمزدانی بد نمود تر از چوب گسته پافراز چوبین گدائی تا آنکه بلبل و ستافسری
ستم گذاری در باغستان جهان بر شاخ فرمان روانی بهزار زور و شور نغمه سرانگردد و آب و رنگ
باغها آبادی گیتی آب و تاب پذیرد و آنگاه که گلهای خوش رنگ و بوی داد و نوازی در گلستان گیمهان

بر گلبنهاے کشور کاشانی با هنراران رنگینه و خوشبوی چمن آرا نشود بوستان شادی آبادی
دنیا سحر بزی و شادابی بگیرد جان گنهای بسیار کشور کاشانی داد آرا نشی فراوان ست دروان
زروسیم بشمار جهانداران ستم کاهش بی پایان بخت بلسنگ بر داد و طلب بدست و تخت از جندی
بافرایدرسی از جنت دی روشنی ایمان همایونی نشان بکوتاهی تیرگی دست درازستی
و درستی اسلام شادمانی نمایان با ستمدیگان و مسازمی هر جا که خرد بے کراست هر آینه
باداد و بهی بے پایان ست و جانی که زیر کی فرادوان ست بی گمان بافرایدرسی بشمار انست
و انانی را باداد و یگانگی ست و نادانی را با ستم همخانگی و نیکوئی را با داد و بهرازی ست و بدی را
با بیداد و مسازی پیشرو نیکان پیشوای دادست و درهنمای بدان رهبر بیداد و قزو فرزانگی
را با داد و فراخی خوش سرو کارست و بدبختی و بخیردی را با بیدادی بد نما روزگار ایمان و اسلام
فرمان فرما بداد اند و کفر و شرک ره نمایا و شهرستان جهان بداد آفرانی آراسته و با آب و تاب
ست و باغستان گیهان بستم زدانی پیراسته و شاداب شاه بند و بست بادشاهیهما بند و بست
و ادست و دستور خوش آرایشها سر و پیا دستور داد لشکر کشن خستگیا سر فرمانرواها از پنج
بر افکندن سرکشهاست و اسپهبد فرخها سر جهاندارها از بن بر آوردن دست درازیها گوهر دریا
جهان در درستی ست و آب گوهر گیتی فریاد پرسی و خزان باغها سر کشور با درود و بهی ست
و باد برگ ریز گلزارها سر بادشاهیهها آه و ناله لچاهی سبز زار گیتی ببارش وادرسی بسر سبزی
رسی ست و مرغزار جهان از چهره دستی ستم بخشک تر دیکمی دوکان های شهرستان گیهان شهریار
شهریان را فریاد پرسان دوکان داران شهر آبادان اند و کامروایان ناپرسایان راجیان
ناخدا ترسان زیبایش چهره زیبائی جانان زیبائی کشور را کم آزاری و نل آزاریه
زیربائی افزائی ست و در تیره سازی رخ روشن سر اس سپنج فرخی آگنج دست ستمی
و پر آزاری سیاهی نمائی در دادن داد و داد گوئی آن اندازه که بے اندازه گفت و گو
رد و هنوز از اندازه خویش کی در کی باشد و در گفتار خوش کردار داد و دادن
آن پایه که سر پای سخن بکار شود تا هم از مایه سخن بهتری و خوشتریش سخن هم
نباشد نگاه برین همین همین و نیکوترین ست که بر تریش از سخن سر پار و سخن و
سر بسر خجستگی چمن چمن و سر سر فرخندگی گلشن گلشن و همه فرخی نشیمن و
سخن و نگارشش زیبای شنیدن و دیدن پاک تریزوان و بزرگ تر دادر گیهان

و سترگ شاه جهان در یافت گردد و بدالش رسد و بنابرین هم این گزین زیبا ترین است
که بالاتریش از فرموده دانش شود و خرد افروزد و زیرگی اندود پیغمبر خدای والا شود و در پیش
یکسر سود و در فرمان برداریش تا پای بهبودی بشماران درود و بی پایان مهرای اینزدگیا می
ودا و بی همتا بنود و بوش گراید و پیش در آید آیات و کلام بجز مکتوب و بران ندارد و شمارا
یعنی یار و شمارا شنان قوم دشمنی گروه از شرکان علی آن که لا تقدر لوان بران که عدل
نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدا لوان هو اقرب للتقوی عدل کنید که عدل
از یک ترست به پیرمیزگاری و چون با کفار بر تبه تقوی اقرب است خیال باید کرد که عدل مومنان در چه
مقام خواهد بود منوی عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زنده عادل و عدل
مشاطه است ملک آرامی و دین و دولت ز عدل زیجا و اتقوا الله و ترسید از خدا در ظلم
و ستمگاری ان الله خبیر برستی که خدا داناست بما تعملون با نچه ظلم میکنید از ظلم عدل
و نیز خدای تعالی در فرقان حمید یعنی قرآن مجید فرمود آیت ان الله یدرستی که خدای تعالی
یا مکر بالعدل میفرماید بر استی یعنی توسط در همه چیز خواهد در اعتقاد چون توحید که متوسط است
میان تعطیل و تشریک و قائل شدن به کسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواهد در عمل چون تعبد به ادای
فرائض که متوسط است میان بطالت و ترب و خواهد در اخلاق چون سخاوت که متوسط است میان بخل
و بند و شجاعت که متوسط است میان جبن و ثور و الاحسان و میفرماید به نیکوئی در طاعت
یا بحسب کمیت چون تعبد تطوع به نوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودای الاحسان ان تعبد الله
کأنک ترا از ان خبر میدهد و ابتداء ذی القربی و امر میکند بعباداد ان خوشیا و ندان نزدیک
و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند و ینهمی عن الفحشاء و باز میسار در اصل شست
که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواط و غیر آن و المذکر و از فعلیکه انکار کنند
بر مباشرت آن و آن اجر است قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل النفس و غضب اموال و البغی
و از ستمگاری یعنی صفت شیطننت که مقتضای قوت و اهره است مانند استعمار و استیلا برین نوع
نبی آدم به تجربه و کبر برایشان یعطیکم نیدمید هر خدا تعالی را شمارا به امر و نهی لعنکم نذکر و
شاید که شما ندانید که حدیث عن ابی امامه رضى الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال روایت است از ابی امامه که بدستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
من شری الناس منزلة یوم القیمة از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عندا ذهب

اخذتہ بد نیا غیریہ بندہ الیت کہ برد آخرت خود را و بر باد داد بسبب دنیا سے غیر خود
 سے نفع دنیا برائے دیگر حاصل کر دوسبب آن ظلم بر مردم کرد و رواہ ابن ماجہ روایت کرده است
 این حدیث را ابن ماجہ در سنن خود و عن علی بن رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ایتا لک وکعۃ المظلوں وروایت است از علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ گفت
 فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دو در دار خود را از دعای مظلوم قاتلما پساک اللہ حقہ
 نیز اگر دے نے طلب از خدا سے تعالیٰ مگر حق خود را و ان اللہ لا یمنع داحق حقہ و بدستی کہ
 خدا سے تعالیٰ منع نے کند هیچ خداوند حق را از حق وے و عن اوس بن شریح بنیل بضم
 شین معجمه و فتح رای و سکون حامی محمد و کرم و صمدہ مراد صحبت است حدیث او نزد اہل شام است
 و شریح بنیل بن اوس دیگر است او نیز صحابی است نزول کرد جنس را راوی این حدیث اوس بن شریح است
 کہ انی الاصابہ آتہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدستی کہ اوس شنید رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم را یقول میفرمود من مشی مع ظالم لیتقویہ کسی کہ رود با ظالم تا تقویت و نماید
 کند او را و هو تعلم آتہ ظالم و حالانکہ آن کس میدانند کہ وے ظالم است فقد خرج من الاسلام
 پس تحقیق بیرون آمد آن کس از مقتضای اسلام و اہما البیہقی فی شعب الایمان
 روایت کرده است این ہر دو حدیث را بہقی در کتاب خود کہ سنی بشعب الایمان است حکایت
 پدر مردمان جہان و بزرگوار پیدایان گہان برتری دم و خوشتری ہمد و فرخی ہم و فرزندگی توام بہتر و تہیہ غیر
 آدم بروی بی پایان ہر ای بزرگ خدا بی پیدا کنندہ خشک دم در میان بزرگی پیغمبری و سترگی شاہی و داد
 گستری و سہرا ہم بود و در فرمان روائی و ستمزدانی با ہم کہ در زندگیش جہانیاں چہ مرد و چہ زن ہمہ پیدای او
 بودند بفرمان جہان بان تازست بران سر بسردا و ہی و کسیر خوبی و محبتگی نہی نمود و ہمہ روے زمین را از
 زشتی زبردستی و بدی درازدستی پاک و پاکیزہ کردہ و بفرزندگی و فرخی نیکی و دینداری خوشی و غم داشتہ و ان
 پس ان و بنیرگان و دختران و دختر زادگان ہر کہ پیروی آن بہترین آئین بہین دین گزین از و با آفرین
 شد بہر بار رسیدہ و آنکہ جز این بدین شدہ در پی اہر من دوزخ نشین شتافتہ بشیران نغزین و سزا
 سنگین از و یافتہ سراسر زست و سر بسرد زندگی بدین افزون و داد و ادون بشردودہ و کسیر روزی می گشتہ
 و سزا کارای جہان دست بدستی بآئین نیردان بزرگ آموزی و ستم سوزی با انجام رسانیدہ حکایت
 پیغمبر بانیان بزرگی ہمدی و بی پایان سترگی دم بدی و بدرازی زندگی خوش کامی و سپند و اندرز
 سہ اسرار نامی و در شکیب کسیر استوار کامی و در شکستن کفر کفار نامی و پاکیزگی و فرزندگی را سر بسردی بہتر

و هفتیم نوح آدم دومی برهردوان بشماران مهرهای بزرگیزدان بادبان اندازد بادبان پایه برشش فریاد
بکار و بار بود که گارشش از زور نگارنج بیرون و گفتارش از نیروی گوینده افزون است زندگی پنجاه کم از سال
را در برابر کافران نپندواند ز راه نمائی آئین گیهان خدای بسبر برده و آن زیت بسیار و دراز آسانه
پشت آن دوزخیان بسزانش بدینان و کاوشش بازشت کیشان با بنام رسانیده و بروی بزرگی و
فرزندگی موبولیش کافران بدیش و شرکان ستم اندیش تاسه زاد و پیدایش جان بزرگ و پاکش و تن شرک
و فرخش را بسبب ستم و بیشمار رنج و آزار دادن رنجانیدند و بسا و بیکران دست درازیهای نامهری
بے دادی در دما در دادند مگر آن پیغمبر خسته نهاد و آن مردانزد بهتری زاد از بیکرانی داد و بیشمارانی راحتی
و درستی نهاد تا آن روزگار دراز و آن روزهای دیر باز گاهی و هیچکسی بدرگاه یزدان جهان پناه برای بد
خواهی آنان لب نیاز نکشوده و خواهش مبی خواسته انجام چون دین بدین خرد بینا و نگاه دانش افزا
دید که در سرشت آن گمراهان پیدای شسته و پیدایش آنان از روی شرت ناپاک گشته اگر هزاران باز آیند
بجز برشتی نر آیند و اگر صد هزاران هستی رسند بدون بدی نریند بنا برین برای نابودی و بربادی آن
گروه کرده بیدادی بیارگاه برتریزدان هویدا و نهان آگاه لب فرخنده و زبان فرخ کشته و آن در خواست
برستی رسیده و راست برآمد و همه آن کافران و بدکیشان از راه آب باتش رسیدند و از در آبی
به خانه آلتی جای گزیدند و خدای بالای بآمرزشش از آب و آتش خشم خود و فرخ بریش و با سوزش
ماهه مار پناه داد و دو پناهها دارا و آئین زهی داد و همی و سخر جهان بهی آن باشی از بیدادتی

و حیت بست و هفتم در جهشت و جهاد

من صولت فاروقی به گوش این حدیثم ز خیر الوری ۞ که جنت تر سایه تیغها ۞ و گر گفته است
آن رسول عزیز ۞ که حق دوست دارد و دنیا و چیز ۞ یک قطره خون مرد شهید ۞ که از تیغ
کافرها مون چکید ۞ و گر آن برشکی که خوف اله ۞ فروریزد از دیده پرگناه ۞ غوا سراپا
صلاح و سداد است و جهاد و خیر معاد جهاد و عباد دین است و غوا رکن رکن مجاهد سر مجاهد است و
غازی بلند مقاصد کارزار کفار کفارت گناهان است و بیکار اثر اراد افغ شمر زار اثر ابطانی سبیل
الله تعالی مفضل هر دو سر است و محافظ ثغر اسلام ذو کارم دنیا و عقبی مقاتلت مشرکان فراینده
ایمان است و محاربت کافران موجب دخول چنان مقاتل مشرکین مستحق خلد برین است و محمد کافران
مستحق عیلین قاتل مشرک سالک سالک جنت است و مقتول کافران هج منا هج مغفرت ابروی دین

عجله
از کفر و دنیا و غیره

در عزم ندیم کافران است و سر فروئی گویند نصیب شهیدان شعری چون شهید عشق در دنیا و عقبی
 هموست چه ای خوش آن ساعت که مارا کشته زین میدان بر نهد کار بر کفار مقرب حضرت کردگار
 است جل قریه و صفدر فجار مغفور جناب پروردگار عز و غفرانه نبرد آزما می میدان خزان الوی ولایت لایزال
 است و مبارز عرصه جهاد مالک ملک لم یزلی قازی رشید است و شهید سعید مجاهد مصیب ثواب جلیل
 است و قتل سبیل حضرت جلیل جل جلاله در جنات جمیل شعری صدای تیغ تو آمد بنرم ز نغم دلان
 کدام سر که در و ذوق این سرود نماند که کافر کشتن تم زراعت فوز و فلاح در زمین جنت کشتن است
 و کفر شکستن آب و گل سعادت جنت تعمیر کاخهای ایش است سرشکن تشکر گش جو دایمان جنگ
 با کافران است و اسپهبد عساکر اسلام نبرد با مشرکان شمشیر قتل کفار چو گان گوی سعادت ربانی
 دین و دنیا است و تیغ جان نشان فجار برق سحاب شرافت هر دو سر اشعه سیف قازی خرمن سوز
 معصیت است و شمع شمشیر مجاهد جهان افروز تیرگی ضلالت سیوف غزاة مقاتله خزان سعادت
 و تیغها سه مجاهدین کلید سه ابواب کرامات گرم بازاری کارزار کفار طرفه کار و بار دارد که خواستار
 و منافع سوز آن هر دو شمع فوز و فلاح افروز است که قازی در حیات با سرفراز است و شهید در حیات در
 کمال نشاط و انبساط سازی رباعی یار آمد و گفت خسته میدار دولت چه دایم با میدارسته میدار است
 مارا پشت گمان نظر نباشد ما را خوابی شکسته میدار دولت چه کلاه عبادات شاه گل قمار
 فی سبیل الله تعالی است و گلستان طاعت را گل سرسبد حرب لوجه الله علی مشاطه چهره دین اسلام مبارک
 با فاتحان است و آباد بهار رنگ و بو افزای بوستان شریعت مشاجرت با فاجران شستاق شداد فزا
 دوست خالق سلطنت است و یاقوت ششاق جهاد ششاق شادمانی جنت آمروم که در شریع اسلام از عالم امور است
 بی دستگیری جلالت الهی تاثیرش معدوم است و نهی منکر که در سنن دین از فاضل عبادات است بیدرگاری جرات فی
 سبیل اللهی ترش مکتوم برای حصول حکومت شرح و سید به ازین نیست و بنا بر وصول سلطنت ملت ذریعه نیکو ازین فی شعار
 که اوزنگ شاهی خریده بزرگ گنازه بلیت گیرد پس چه بود بادشاهی بشمشیر و بس بلیت توان گرفتن نکس و شمشیر
 شرک به بوابش بان تیر و سان صف لشکران یانی فرود شدنی نیست و خرمن کند که غیر سوزش برق شمع نکلان اسلامی خوشی
 فی جهاد و آرایش نبوت انبیا است علیهم الصلوٰه و السلام و غزای پیش نبش باغستان ولایت اولیا علیهم الرحمة و الرضوان و بجا
 شد آرایش کن گرم بازاری علم علامت است علیهم الفضل و الغفران کمان جهاد ازین چالاک حضرت حکیم جل حکم در کتاب هدیم آیه کریمه ربنا ام
 آیه سیف سرفرازی بخشیده و رسول محب و محبوب خویش بلقیسی سیف معزز و مهابی فرموده
 صنعت جناب رسول اللهی علیه آلاف صلوة و سلام خزان و در حقیقت صحابه بخت پناهی می اندهنم

تیغ کفر ز داراحت دو جهان نصیب غایبان است و حور و غلمان مشتاقان شهیدان هر دو فردا که دوست گشته خود را
را ندانند خیزد ز خاک بار و گرد جان فدای کند هر که را شوق دریافت شرافت شیر دلی الهی باشد از کتب احادیث و سیر
و تواریخ صفت نزهت شیری نفس نفس رسالت و تسکاهی علیه الصلوٰه والسلام که ذات اقدس سر را با بهادر س بود
و وصف شیر دلی صحابه سر سبز دلاوری سطا لعل کند که آن اشجع شجاعان و آن شیران ایمان در جهانگیری جهاد
چهرت را کوشش لای الهی بجا آورده اند و چه مقدار شجاعت و شهامت فی سبیل اللهی تقدیم نمایند من حصولت

فاروقی ابیات

ز بعد بنی با خلافت جناب
بر آهیخت تیغ قهر و غضب
پس از قلع ارباب ردت تمام
زده آب بر آتش فارسی
پس از حلقش در زبان عمر
عجم را مطیع عرب ساخته
بر بود ز آئین زردشت زنگ
بر آگنده صد جا هر قلی هجوم
پرشت جناد بن بشیر ز زمین
گهی زفته بر بلبلک رزم خواه
و دیدن گهی فاتح ایلها
نودن کوس فتیخ قیاریه
که از محض یکا خصم آرزو
بصد حد کوشند از نام و تنگ

زده بر سر لالت و غری تیر
زده دست بعیت چه شیخ و شیاب
به ارض میامه بشمشیر و سیف
زده فال تسخیر ایران و شام
به شامی دیار آتش کین زرد
به اعدای دین جبهه شان کینه در
در ایران زمین از کرا قن کران
زده شیشه کیش مردک بسنگ
به اردن بصری و دیگر دمشق
به فتح و نصرت شده بهمنشین
گهی بر فلسطین نشان تاختن
ز در قفل بیت المقدس کشا
گهی حمصیان را به هیجا درون
نمودن سوی شتیر موکرو
به رزم بر پایش ناموس دین

شکسته پرستنده شائرا کمر
ز خون ریزی مردان عرب
به قتل منینم نخر و زنجیر
دلی عرب نادر قادیسی
بشام و بحر نوبت وین
گهی بر شرف ان عجم تاخته
ز گبر و ز گبری نامده نشان
ز کیوس تسخیری شام و روم
بر روی ظفر کرده و چشم عشق
گهی جوسیه تاز و گاه هی حماء
گهی بر حلب رایت افراختن
گهی عازم فتح انطاکیه
چو بسمل طپان زن بجاک و بخون
بیر موکی افواج روم و فرنگ
سرشتن بخون نصاری زمین

آیات قرآنی بر فضائل انبیاء است و احادیث رسول سبحانی بر بیان مکارم استمال سیف
مؤمنان ایمان و اصل آیات و کلمات و گوید اسرگروه مؤمنان لیکن یقتل
هر آنکس را که گشته شود فی سبیل الله در راه خدا فی تعالی یعنی در جهاد و اموات که ایشان
مردگانند صحابه رضی الله تعالی عنهم بعد از حرب بدر ذکر شهید را میگرداند و بعضی بر سبیل شمشیر میقتند
که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانی

فرمود که ایشان را مرده خوانید بکل آخیا و بکلی ایشان زندگانند در حضرت ما و لکن لا تشعرون
ولیکن شامی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست و نیز حق تعالی فرمود و فضل
شما بیان نمود آیت **فَضَّلَ اللَّهُ تَفْضِيلًا وَادَّخَلَ تَعَالَى الْجَنَّةَ هِدْيَةً جَاهِدُ كُنُزَ الْغَايَةِ**
يَا مَوَالِيَهُمْ و آن تفصیل خود علی القاعدین درجه بزرگتر از ایشان
بغیر پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو و کلا و همه را از قاع ان بعد که میل جبار
دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود میباشند و **وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَ** و عده کرده است حق تعالی
یاد اش نیکو که آن بهشت است اما تفضل درجات و تفاوت مراتب به زیادتی عمل خواهد بود
و **فَضَّلَ اللَّهُ الْجَاهِدِينَ** و تفضل کرد حق تعالی مجاهدان را علی القاعدین بر ششگان
نعل عذر آخر اعظم آن مردی بزرگ که آن در درجات و پایه های بلند از حق تعالی در آخرت
و گفته اند در بهشت مقدار درجه است و میان هر دو درجه مقدار دویدن است تیز رو راه مقدار و
و **مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً** و آمرزش و بخشایش و **كَانَ اللَّهُ غَفُورًا وَهَبَ** خداست تعالی آمرزش
گناهان گذشته ایشان و چنانکه مردمان ایشان در از یاد ابرایشان و نیز جناب
رب العزت که شان او به نهایت عظمت می فرماید و مومنین را به شجاعت و دیرری حکم می نماید آیت
وَلَا تَقْنُؤُوا و سستی کنید و ضعف موزین **فِي ابْتِغَاءِ الْقُوَى** در طلب کافران و کارزار با ایشان
این آیت در غزوه حمار الاسد نازل شد که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام بعد از جنگ
احد میخواست که از عقب ابی سفیان رود و صحابه از جراحت متبالم بودند حق سبحانه و تعالی فرماید
كَانَ تَكُونُوا تَأْمُونُ اگر هستید شما ای مومنان که در دمند شدید از جراحت **فَرَأَوْهُمْ**
يَأْمُونُ پس بدستی که کافران نیز در دمند و زخم خورده **كَمَا تَأْمُونُ** همچنانکه شما در دمند
هستید و **تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ** و شما با وجودالم امید میدارید از خدا اما **كَيْ تَرْجُونَ**
آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و **كَانَ اللَّهُ وَهَبَ** خدا
علینما و نا بصائر شما حکیم است که کار در برابر منی احادیث **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ** رَضِ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از ابی هریره رضی الله تعالی عنه که گفت فرمود
رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم **مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ الصَّائِغِ الْقَائِمِ الْقَائِمِ بِالْأَيْدِي**
اللَّهُ لَا يَفْتَرِيهِ صِيَامٌ وَلَا صَلَوةٌ مثال جهاد کننده در راه خدا مانند شل روزه دار
قیام کننده در نماز خواننده آیات خداست تعالی که سست و طول نمیشود از روزه داشتن

نی نیازی جل شانہ بقدر ظرف و مقدار ناچیزه از ظرف نه نهادند و انکام مرام سراسر شاک و
کام و دوان جان را به شهد شهادت علاوت بخشیدند رضی اللہ تعالی عنہ و عتاق قطع
زیر شمشیر غمش قص کنان یافتند. کاکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد. پاک بین از نظر پاک مقصود رسید
احول از چشم دو بین طمع غلام افتاد و بر سبیل مرام به غازیان اسلام و لشکرمان ظفر فرجام تا کید
ایکدمی شد و گرد و غبار ریافتانی به آب زلال موعظ سبحانی از لوانیج خواطر شست و شو
میکردند که زنه را افتادیم کارزار بقاضای نفس و شیطان و هرگز تقدیم پیکار به ریاء و سمعت سراپا
خندان نمایند و بر محبت حضرت جهان پناه جل ذکره آن سپاه تقوی دستگاه را اخلاص
فیه العمل بآن مرتبه شن بود که اگر محمد الهی یک یک سپاهی از ان لشکر ظفر انتقامی تعلیم
آید و قتری باید غیر قنای که رقتش بانجام رسد شعر کلید اهل سعادت قبول اهل دل
مباد کسر درین نکته شک و ریب کند چه شبان وادی امین گوی رسیده مراد چه که چند سال
بجان خدمت شعیب کند و عشق فنون شجاعت مخزون سپاه گری مثل اسب تازی و شمشیر
بازی و خنجر گذاری و نیزه گردانی و توب و تفنگ اندازی و قواعد جنگ آموزی و قلعه شکنی
و دشمن کشتن به نیت جهاد و غزاسه فرخ نهاد همیشه کرده باشد و آلات پیکار و ادوات
کارزار مانند تیغ و خنجر و توب و تفنگ صفدر و ما به محتاج آن بخوبی گرد آورده و تا وقت کار عاجز
و بی کار نماند و غازی بدست پور خود شمشیر چوبین میداد و تا او بدان استا شود شمشیر
گیر و دروغا چه حکایت در ابتدای شبان که پیشوای شیوخ و شاب محبوب درگاه صد جناب
سید احمد و زرش می ساختند مطیع حکم جناب متان سید عبدالرحمن که خواهر زاده حضرت عرفان
اند و قوی و جوان بودند بر هر دو پشت پاشنه استاده کرده و کمر بند بدست شان محکم داده بزور
آزمائی و زرش مشغولی میفرمودند و بتعداد هزار پیام نموده هر دو را نورا قیام میدادند و باز بر سر
کار میشدند تمام و زرش و کلیه ریاضت قوت آویزش برین قیاس باید کرده مصرعه
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا مصرعه سالی که کوبست از بهارش پیداست حکایت
آهمن ایان و پلین عرفان و روین تن اسلام و لشکر شکن کفره ظلام حضرت امیر المومنین شیخا و مرشدنا
جناب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة و الرضوان استاد سخن و شاعر کهن فصاحت و بلاغت قیامی
فردوسی اگر دین زمان بودی بدید فضائل آن سراپا فضل در مدح رستم دستان چنین اغراق جائز داشتی شعر
جهان آفرین تا جهان آفرید و سوار ی جو رستم نیامد بدید بلکه مستحق ستایش نهاد نفس آن بافرایش و نستی

| | | |
|----------------------------|------------------------------|-------------------------------|
| خداوند تاج و تخت و بند گنج | که بوده با و بخت و دولت قرین | نقطه نردبان بر آفتاب و آفرین |
| همان بر فلک چشمه آفتاب | گواهی دهد در جهان خاک آفتاب | خداوند شیر و مفتاح و فرخ |
| حضرت ممدوح بغایت جناب | نه در بخشش و کوشش نام و ننگ | که چون او نبود دست شایسته بکج |

کردگار جلالت نه به نیت عزای کفار کمال فنون یهلوانی و دستگاه هنرهای شجاعانی بر تبه کار
 نه بوده بودند که در میدان ستایش پیش علویانی و صفش غلوم احان رو بگریز دارد و در عرصه
 نگارش باحقان نویسی صفتش اغراق مدح سرایان بحال رستاخیز کبد و کاوشش و زرش چنان توغیر
 بهر ساینده بودند که فرط قوت آن نیکوکار علیه الرحمه یاد از زور آوری رستم و اسفندیار میداد حکایت
 در نزدیکی تکیه قدسیه که از عهد آبا و اجداد وطن شرافت موطن آن کرامت نشین است تنه درختی بس
 قوی و طبر حبت مصارف مطبخ بریم بودند و آبیکه در زیر تکیه قدسیه روان است خواستند که در آن
 اندازند تا از راه آب باتش رسانند چهل کس به برداشتنش هر چند قوت نمودند آوردنش نتوانستند
 حضرت معارف مرتبت بساعت این حالت کلمه طیبه بسم الله فرموده بابر برداشتنش برخاستند
 و بدست مبارک خویش باوردنش مشغول گشتند آن وقت ده پانزده کس دیگر از مردان سعادتمندان
 برای استسعاد همراهی نمودند آنحضرت بقوت بازو و جلادت آن چوب کلانی آشوب را در آب
 انداختند قیاس زور آن فیروز را ازین باید گرفت و بر قدرت قدرت حضرت زور آفرین جل کماله
 باید سگفت **قصه** آن زور بازو یک خدا داده بود و چه رستم بزرگم کندش در آید **حکایت**
 حضرت مرشد اهل زمانی و مودب آفاصلی و ادانی مقتدای ممدوح مجاهد و غازی علیه الرحمه و الرضوان
 بخیا که اگر گاهی در مصائب جهاد و متاعب عزاکار شنایان قدس مشق سیاحت به آن مهارت داشتند
 که در تهر آب بخوبی فرو شده بر زمین نشسته دور بخت نقل ادا میفرمودند و دیگر مزاولت و قوت
 شنابوری را ازین حالت باید شناخت شعر عاشقی سخت بلای است شنیدی برکت به بر این کار
 مهیا بگرت باید کرد **حکایت** مولانای تقو که تصرف و تورع توقف و صاحب تصوف جناب
 مولانا حاجی محمد یوسف که از اعزّه رفقای شیخنا و مرشدنا علیه الرحمه و الرضوان بودند و در علم نه
 مثل و در عمل بے بدل به نیت جهاد و غزادر تیر و جستی تفنگ اندازی آنچنان مشق و مهارت بهر سینه
 بودند که در سه چشم زدن بنزد و سیر میکردند و دیگر مجاهدین سربا پادین نیز بشوق یکبار کفار کبر
 کین مهارت های انواع و شتهای اصناف در امور مصاف برست آورده بودند **حکایت**
 همه مبارز و جویش شگاف و پیکان دوز **قصه** همه کمان کش نرم آزمای و عالم سوز **قصه** چو باد چله بر و بچو کوه حله بر

چو رعد بانگ زن و چو برق تیغ افروز و مجاهد سراپا محار را رعایت بسیاری از امور عقل و تدبیر ضرورت
اگر مراعات آن تدبیر نمود انشاء الله تعالی جهانگیر است و الا پر تقصیر یکی از اصول آن تدبیر مشاورت
با ارباب کیاست است و دوم از اعانگی آن قواعد قاعن جنگ و تیز است با دشمن منرا دار گریز اگر
تدبیر درین هر دو مقام بمنز مرام نمانوده اقدام بر مجاریت کنایام خواهد نمود لا محاله در دنیا با نقص و زیان
قران شده در روز جزا قرین عذاب و سزا خواهد گردید و با الله تعالی منه **نظم** زود باشد
که خیر کسی بینی و بد و پا و مفتاده اندر بند و دست بروست نیز که دریغ و نشینم حدیث دانشمند

وصیت هشتم در بهادری و دلیری

بدان اشجع الله تعالی فی الغزاة و اسعدک الله فی یوم الجزار که شجاعت عماد فضائل است و دعوی بلند و این
فضیلت باطل حکما بصیر و عقلای خیر این فضیلت کبر بقوت صبر و سکین تغییر نموده و در نصایح را بچنین
رشته تحقیق نیکو سفت که همه غیر دنیا و دین آدمی در ثبات قلب است و الا سعادت سلب شجاعت از آنهاست
فضائلست و صاحب آن بر صواب اخلاق کامل فاضل است استخصال رتبه شاهی را شجاعت لازم است
و قصد استقلال بر مرتبه پادشاهی را بسالت مستلزم دلیری سپه سالار لشکر اخلاق حسن است و دلادری است
عسکریایی استحسن بهادری از اسباب برتری است و صفدری از بواعث خوشتری رباعی مرگ در چشم
هر که خوار بود در شجاعت نبرگوار بود هر که جان را غریز می دارد با جهانداریش چکار بود مرد بطل
مکرم دارین است و جان پر خلل محقر کونین هر که طالب عقبی است پردلی را جو یا و آنکه راغب دارا خری است
شیر دلی را شعار آرا حضرت قدس انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام شجاع بودند و ذوات پاک اصحاب علیهم الرحمة
و الرضوان شجاعت اجتماع **ع** من راقب الناس مات هماً قد فاز بالذلة الجسود
من راقب الناس لم یظفر بحاجته و فاز بالطیبات الفرائد **ع** قطع شاه ملک است در عقد
کسی که ز روی جهد دست در آغوش با شمشیر و خنجر میکند آنکه پاره بر سر ناز و تنعم می نهد کردگارش
در جهان سر دار و سرور میکند پادشاهی درین دادن گل را از آنکه او با وجود نازکی از خار بستر میکند پسند
نفوس النفس علیهم الصلوٰۃ والسلام حضرت شجاعتست و حمید اولیا را قدس سمیه جرات شجاع
مقبول حضرت خداست و قبوله و جان مردود بارگاه کبریا خود با الله تعالی روزه متقی قوی دل مستحق ثواب
است و فاسق بد دل مستوجب عذاب مردانگی فرزانی است و بد دلی دیوانگی و **نظم** شجاعت توان
گرفت جهان هر که بد دل بود چه کار کند و آنکه بترت نماید کار و خوشن را بزرگوار کند

کلمه که در شجاعت لازم است
و دلادری و در نصایح را بچنین
رشته تحقیق نیکو سفت که همه غیر دنیا و دین آدمی در ثبات قلب است و الا سعادت سلب شجاعت از آنهاست

عسکریایی استحسن بهادری از اسباب برتری است و صفدری از بواعث خوشتری رباعی مرگ در چشم
هر که خوار بود در شجاعت نبرگوار بود هر که جان را غریز می دارد با جهانداریش چکار بود مرد بطل
مکرم دارین است و جان پر خلل محقر کونین هر که طالب عقبی است پردلی را جو یا و آنکه راغب دارا خری است
شیر دلی را شعار آرا حضرت قدس انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام شجاع بودند و ذوات پاک اصحاب علیهم الرحمة
و الرضوان شجاعت اجتماع **ع** من راقب الناس مات هماً قد فاز بالذلة الجسود
من راقب الناس لم یظفر بحاجته و فاز بالطیبات الفرائد **ع** قطع شاه ملک است در عقد
کسی که ز روی جهد دست در آغوش با شمشیر و خنجر میکند آنکه پاره بر سر ناز و تنعم می نهد کردگارش
در جهان سر دار و سرور میکند پادشاهی درین دادن گل را از آنکه او با وجود نازکی از خار بستر میکند پسند
نفوس النفس علیهم الصلوٰۃ والسلام حضرت شجاعتست و حمید اولیا را قدس سمیه جرات شجاع
مقبول حضرت خداست و قبوله و جان مردود بارگاه کبریا خود با الله تعالی روزه متقی قوی دل مستحق ثواب
است و فاسق بد دل مستوجب عذاب مردانگی فرزانی است و بد دلی دیوانگی و **نظم** شجاعت توان
گرفت جهان هر که بد دل بود چه کار کند و آنکه بترت نماید کار و خوشن را بزرگوار کند

سجیه شجاعانی از سجایای رفعت نشانیست و شمیمه جانی از عادات زمانی و تجریت سبب سلطنت است و
ضعف قلب باعث مذلت آفاق گیران و سلطنت شکوگان صفات ز شیریه و اشتند و جهال گیران و سپه سالاران
عادات صفدری آری قوت قلب از موجبات سعادت است و بلی قوی دلی از اسباب کرامات قرو
آدمی را قوت دست از دل است و هر که او را دل قوی باز و قوی و صف شکنی بشدین حضرت یزدانی
ست جل اضطرافیه و دشمن افکنی مقبول جناب سبحانی عز از تضایه و کیر ضرام بلند نامی کام است و دلاوری
الایام با حصول مرام مردمردانه فرزانه است و صفدر فردانه در مراد یابی یگانگی است بس سپه نهاد دل بر مرگ و
روشنینها و ظفر آمد به پیش و عجب دارم از جهان که باین صفت پرهیزان در دوران چگونه روز و شب گذران
و با حیرتم از بد دل که زمین و زمان با وسعت و روشنی فراوان چرا بران عاز زمان تنگ و تاریک نبیگر و
از زلیست نامرد میرانی دارم و از کامرانی آن سر ایا پیشیانی پریشانی نمیدانی که از حضرت آدم علیه الصلو
و السلام تا این دم بغیر صاحب شجاعت و سماعت را نام و نشانی پیدا نیست و ذ و تجریت و عطاری
فیصل حضرت کبریا جلشانه زمره نیکامی تا قیام قیامت بر توامی است ایامات هر که بد دل تر بود در کارزار
باشدش جان بی قرار از کارزار و جراتی کن پیش مردان در نبرد و تا بر آید نامت از مردان مرد
شیخ زون سکه بلند نامی زون است و شمشیر زدن نقش نیک آوازه بر نگین روزگار منقش نمودن
حصول سعادت شهادت را سبب شجاعت است و وصول بکرامت جنت را موجب بسالت حق سبحانی
و تعالی عظم نواله این شیمه کریمه نصیب مومنان و سر مایه و جناب تبارک و اعلی جل جلاله این سجیه ضمیمه

| | | |
|-------------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| فست مسلمانان کند آیین ایامات | بیایم بیدل بیکار مانده | ز بیم اندر پس و یوار مانن |
| دلیری کن که میدان از دلیر است | اگر روبرو دلیر افتاده شیر است | دلی که ز هیبت کوهی بلرزد |
| بر صاحبان کاهن نیز زرد | دلیرانی که دور از بیم بودند | سپه سالار هیبت اقلیم بودند |
| چه خوش گفتند مردان جگوار | که پای پشیدستی را بر و ن آرد | کزین دست از همه در پیش است |
| بدین پا از همه در پیش باشی | ره صحرای رسوائی گزیر است | کلید ملک شمشیر نیز است |
| بیک دم عالمی را فتح کردی | به از تنگ همه عالم به گردن | سر دشمن روان از سر حد کن |
| و گرنه روبرو در افتاد کن | اگر صد بار زیر تنگ باشی | از آن بهتر که زیر تنگ باشی |
| ز غیرت گر یکی مردانگی کرد | تو گوی جاسطی دیوانگی کرد | مگو جاهل که جایی حیرت است |
| به از صد عاقل بے غیرت این | مترس از جان که گردن بر است | هم از بیم خودش بیم هلاک است |
| قوی دل شو که در میدان مرد | اگر از کشتن تری کشته گردی | و کتاب بزرگواران حکام |

که مومنان ظاهر شد و وصف قاتل راست کرد و نیز لجا لوفت و جند و از برای جالوت و لشکرهای او
 و کشتند مومنان در پناهی پروردگار آفرید علیها صبرا فرویز بر آشکیانی استعاره است
 از کثرت و کمال یعنی بسیار بر ما فاضله کن و ثبت و گاه در تائب خود افتد امنای قدهای ما را در میدان
 حرب و انصرنا و یاری ده ما را علی القوی الکفین بر کرده ناگه ویدگان قهر منق هم پس بکشد و هر
 کردند مومنان کافران را باذن الله با عانت و توفیق خدا و قتل داود و کشت داود بن ایشا علیه
 السلام جالوت را به سنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش شکست و فرشت پریشان و لشکر او تار و
 گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشد جالوت دهد و او را در باد شاهی شریک گرداند پس دختر
 خود را با او و علیه السلام داد و نصفی از مملکت بوی باز گذاشت و بالآخر تمام مملکت به داود علیه السلام رسید
 و الله و عطا کرد خدای تعالی داود علیه السلام را بعد از قتل جالوت الملائک بادشاهی و الحکمة و او را
 حکمت داد یعنی نبوت یا زبور و عکله و بیا موزانید او را می آید شفاء از آنچه خواست و آن علیمست که پیغمبران
 بکار آید و گویند صغیر زهر گری یا زبان مرغان و کولاد دفع الله الناس و اگر نه باز داشت خدای باشد
 مردمان را بعضی میبغض برخی از ایشان بر نمی پس اگر دفع نکردی مشرکان را بسبب مومنان
 جهاد کنند و لفسدت الارض هر آینه تبا شده زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی و لیکن
 الله و لیکن خدا و فضل خداوند فضل و جمت است علی العلمین بر عالمیان ثلاث این قصها
 که در معجزات واضح بود ایت الله نشانه های قدرت خداوند است تلوو علیک میخوانیم از
 بر تو یعنی جبریل بر تو میخواند فرمان بیا الحق برستی بر وجهیکه مطابق اقصت و ال کتاب از اسلم سید از
 و انک لم تسکین و بیتی که تو بر آینه از فرستادگانی همه خلاقی ایت و ما کان لفسد و نباشد
 و نسرد میبغضی را ان نکوت آنگه میرد الا باذن الله مگر بشیت خدا و فرمان او نوشته است خدا
 این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتی مؤجلا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از ان نمیدانست
 نیز در گذرد و درین آیت تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه متعالمه با اهل عناد چه هر که
 داند که عمر او مقروا اجل او مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک مرتضی علی راضی الله تعالی عنه

| | | |
|---------------------------------|-----------------------------------|--------------------------------|
| درین معنی دو بیت است | ای یومین من الموت اقب | یومکم یقید افر قد قید |
| یومکم یقید لایاتی الاجل | یوم قد قید لا یغنی الحد | و درین ترجمه گفته اند رباع |
| دو روز خدای که دنت از مرگ روایت | روزی که قضا باشد و روزی که قضایست | روزی که قضا باشد کوشش نکند سود |
| نمذ که قضایست در مرگ روایت | و من یؤد و هر که خواهد به جهاد | که میکند ثواب الدنیا و الدنیا |

کَوْنُكُمْ لِمَا كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ فِي مَقَامِكُمْ فِي دَارِكُمْ خَاوِشٌ خَاوِشٌ خَاوِشٌ خَاوِشٌ
 آتِيْدُكُمْ بِالْأَيْنِ هَآئِلٌ بِرُونِ آمَنَدُ اَزْمِيَانِ شَمَا آتَاكَ دَاوِلْ كِبْ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
 فَوْشَتْ شَدِهْ سَتِ بَرَايْشَانِ كَشْتِهْ شَدْنِ اِلَى مَصْنَا جَعِهْمُ بَسُو كَشْتِهْ گَاهِ خُو دِيَا اِگَرِ شَمَا تَخْلَفْ
 مِيكَرِ دِيْدِ هَرِ آسِيْدِ مَوْنَانِ كِهْ حَسَدِي تَعَالِي قَتْلِ كَفَارِ بَرْدِ سَتِ اِيْشَانِ مَقْدَرِ سَاخْتِهْ سَتِ بِرُونِ
 مِي آمَنَدِ مِجَارِ كِ حَرْبِ وَ مِصَارِ اَهْلِ شَرْكِ كِسْ خَطَابِ بَا مَوْنَانِ مِيغَرِ مَآيِدِ كِهْ عِبْدِ اَزْ چَانِ خِي
 وَ اَسَلِ كِهْ دَاشْتِيْدِ اَمْنِي وَ آرَامِي بِرِ شَمَا فَرَسَا دَا بُو عِدَّةِ اَو وَاثِقْ بَاشِيْدِ وَ لِيْ بَكْتَلِي اَللّٰهُ وَ بَرَايِ
 اَنَكِهْ ظَلَمْ مَرُورْدَانِ خُدَايِ مَا فِي صَدُوْرِكُوْ اَنَجِهْ دَرِ سِيْنِهْ بَايِ شَمَا اَسْتِ اَنَدِ شِيْشَا وَ لِيْ مَحْضُ
 وَ دِيْگَرِ تَآپَاكْ كِهْ دَانِدِ وَ خَالِصْ سَاوِ مَآ فِي قَلُوْبِكُوْ اَنَجِهْ دَرْدِ لَهَا دَارِيْدِ اَزْ نِيْمَتِهَا وَ غَرِيْمَتِهَا وَ اَللّٰهُ
 عَلَيْنِمْ وَ خُدَايِ دَا نَاسْتِ بِذَاتِ الصَّدُوْرِ اَنَجِهْ دَرِ سِيْنِهَا بَاشْدِ اَزْ سِرِّ رُخْبِيَا تِ اَيْتِ
 وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ وَ مِيْنْدَارِ آتَمَانِ رَا كِهْ بَصَدَقْ نِيْتِ قِيْلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اَللّٰهِ كَشْتِهْ شَدْنِ دَرْدِ رَاهِ
 حَسَدِي اَمْنَوَاتِ اَكِهْ اِيْشَانِ مَرْدِ گَانْدِ اَبْنِ عَبَّاسِ رَضِي اَللّٰهُ تَعَالِي عَنْهَا تَقَلُّ كِهْ رَدِهْ كِهْ حَضْرَتِ رِصَالَتِ
 صَلَّيْ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ صَحَابِهْ رَا كَفْتِ كِهْ بَرَادَرَانِ شَمَا رُوْزِ اَحْدِ شَهِيْدِ شَدْنِ دَرْدِ رَاهِ حَسَدِي قِي سَبْحَانِهْ جَانِ بَاشِيْ اِيْشَانِ
 دَرِ اَجَوَانِ مَرْفَاقِ سَبْزَالِ جَايِ دَا دِهْ كِهْ دَرِ هُوَايِ بَهْشْتِ طَوَافْ كَنْدِ وَ بَرِ شَا خَهَايِ طَوْبِيْ اَشْيَانِ
 سَاوَنْدِ وَ اَزْ جَوَابِ رُفْرُوْسِ اَبِ خُوْرَنْدِ وَ بُوْقْتِ اسْتِرَاحْتِ مُقِيْلِ سِيْفِهْ چَاشْتِ خَوَابِ گَاهِ اِيْشَانِ دَرِ قَاوِلِ
 زَرِيْنِ بَاشْدِ دَرِ سَايِهْ پَايَةِ عَرْشِ اَوِيْجَتِهْ وَ اِيْشَانِ مِيْگُوْنِيْدِ حَرْفِ اَوْنِ اَزْ خِرْدِهْ يَارَانِ وَ بَرَادَرَانِ مَارِ اَزِيْنِ دُوْشْتِ
 كِهْ مَآيَا فَتِهْ اِيْمِ تَارِيْعَتِ اِيْشَانِ بِيْجَادِ وَ اَجْتِهَادِ زِيَادِتِ كِرْدِ وَ حَقِ سَبْحَانِهْ بَرَايِ تَعْرِيفِ حَالِ اِيْشَانِ تَشْرِيفِ
 اِيْنِ اَيْتِ اَرَزَانِيْ فَرْمُوْدِ يَآ مِيْرُ جَابِرِ اَلْفَصَارِ شَيْخِيْ كِهْ اَزْ شَهِيْدِ اَبُوْ اَزْ حَقِ تَعَالِي دَرِ خَوَاسْتِ كِهْ مَرَا بَا زِدِ نِيَا فَرَسْتِ
 تَا دِگَرِ بَارِ شَرِيْبِ شَهَادَتِ بِيْشْتِ مَرْفَاقِ رَسِيْدِ كِهْ حَكْمِ اَزِيْ بَرِ نِيُوْجِهْ رُفْتِهْ كِهْ اَمْرِ گَانِ اَزْ رُجُوْعِ مَمْنُوْعِ بَاشِنْدِ كَفْتِ
 بِسْ خُدَا يَا اَزْ سَعَادَتِ حَالِ وَ نَعْمَتِ نِيْزِ وَاَلِ كِهْ مَرَادِ دِهْ يَارَانِ رَا خَبَرِ كُنْ اِيْنِ اَيْتِ نَازِلِ شَدِ كِهْ شَهِيْدِ اَرَا
 مَرْدِهْ مِيْنْدِ اَرِيْدِ بَلْ اَحْيَاؤُكُمْ بَلْ كِهْ اِيْشَانِ زِنْدِ گَانْدِ عِنْدَ دِيْجَهْمِ تَرْدِيْ كِهْ پَرُوْرْدِ گَارِ خُوْدِ بَدَانِ مَحْسَنَةِ
 كِهْ هَرِ سَالِ ثَوَابِ غَرُوْدِ بَرِ اِيْشَانِ مِيْرِ سَدِ يَآ خَاكِ تَنِ اِيْشَانِ رَا نِيْخُوْرِ دِيَا نِيْ شُوْنِيْدِ اِيْشَانِ اَزْ چُوْنِ سَاوَرِ مَرْدِ گَانِ
 يَارِ دِ سَلَامِ زَا اَتَرَانِ مِيْ كَنْدِ بَرِ سَتُوْرِ زِنْدِ گَانِ يَزْدُ قُوْتِ رُوْزِيْ دَا دِهْ مِيْشُوْنْدِ اَزْ مِيُوْبَايِ سِيْ بَهْشْتِ
 فَرِيْحِيْنِ دَرِ حَالَتِيْ كِهْ شَادِ مَانْدِ بِنَا اَتَهْمُ اَللّٰهُ بَدِ اَنَجِيْزِ كِهْ عَطَا كِرْدِهْ سَتِ خُدَايِ بَرِ اِيْشَانِ
 مِنْ فَضْلِيْهِ اَزْ فَضْلِ خُوْشِيْشِ كِهْ اَنِ دَوْلَتِ خُوْشُوْدِ مِيْ حَقِ سَتِ وَ عَطَايِيْ كِهْ دَرِ اَسَلِ اَنِ مَتَعُوْرِيْتِ
 دَرِ تَغْيِيْرِ كِبَرِ آوَرْدِهْ سَتِ كِهْ چُوْنِ جَوَاهِرِ قُدْسِيْ رَا بَا نَوَارِ اَلْوَهِيْتِ شُوْشْتِهْ مِيْدِ اَيْدِ ذَوَاتِ اِيْشَانِ رَا

بمعانی معارف ربانی مستنیر گردانید و زقون اشارت بآنست پس ازان بمنبع نور و مصدر رحمت
 ناظر شوند و فرجین عبارت از آنست و بحسب واقع ایتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرت
 افزون تر از نظر بحال و وجه کریم نمی تواند بود و بیست و نهم باینه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
 میکنم جهد که خود را گمراخته بجا فکرم و کویست کیش و و ن و سرور میشوند به شارت و شادی میکنند با لکین
 بآنکه هنوز لم یکن حقوا به من رسیدند بایشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که بایشان
 میرسند و در کرامت بایشان شریک شوند و شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویة بلا خلاف صاحب وقوف
 شدن بیقین میدانند آن لا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست برایشان از آنچه در پیش ایشان می آید
 آید و لا هم یخزنون و نه باشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه درو بگذارد و کیش و شریک
 شادمانی می نمایند بنعمه من الله بر جمتی که فائز شده است از خدای برایشان یعنی ثواب اعمال و
 فضیل و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زائد بران راتل شده از انانی دارد و آن الله
 و دیگر شرح داند شهبان بآنکه خدای لا یضیع اجر المؤمنین ط صایع کند مرد کار مومنان موحّد
 و مجاهد است یا ایها النبی اے رفیع تدبیر خبر کنند خبرض المؤمنین تخریض کن مومنان را
 یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشند از شما عشرون
 بیت تن صابرون صبر کنندگان در موعده قتال یغلبوا ما کتین غالب شوند بر دویست تن از
 مشرکان شرط بمعنی امرست یعنی باید که یک از شما در مقابل ده تن از دشمنان شکیبائی و زور و قرار کند
 و ان یکن منکم و اگر باشند از شما مائة صد تن یغلبوا الف غالب شوند بمائید الهی بر هزار
 تن من الذین کفروا از آنکه کافر شدند و این غالبیت شمار ایشان بآنکه بسبب آنست ایشان
 قوه لا یفقهون ط گروی اند که نمیدانند و خدا تعالی در روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات
 و درجات غافل مانع در زمان مقاتله قوت ثبات و سکینه بامومنان ندارند است فقاتل و پس تو
 کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدا نزول آیت در بدر موعده بود که حضرت سالت
 صلی الله علیه و آله و سلم غرمت بدر کرده و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان میترسانید و بعضی
 از صحابه رضی الله عنهم رفتن را کاریده بودند و حضرت فرمود که اگر همه نیایند و تنها باشم
 تنها میروم این آیت فرو آمد که اگر دیگران تخلف و رزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لا تکلف
 تکلیف کرده نشد الا نفسک مگر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو و حرّض المؤمنین
 و ترغیب کن مومنان را بقتال مشرکان که بر تو تخریض است نه تکلیف عسی الله ان یمکث شاید که

خداست باز و از مسلمان بامان الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش که با آنکه
 ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در مدینه غری واقع شد که ابوسفیان تبرید و بموضع حرب بر
 نیامد و الله اشهد بانما و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش و اشهد انک لا و سخر
 و عقوبت و عقاب ایشان **حدیث** **عن ابی هریره رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله**
صلى الله عليه وسلم من مات و لم يغفر له کسی که مرد و عذرا نکرد و که توبه نکرده
 نفسش و حدیث کرده بخلاف نفس خود راست یعنی قصد و آرزوی آن نداشت و گفت بدل خودای کاش
 بمن غازی باشم و در راه خدا جهاد کنم و کشته شوم و بعضی گفت نه ندی آنست که همیشه در راه خدا
 جهاد باشد و نشان آن در ظاهر ساختگی آلات و ادوات جهاد است چنانچه در قرآن مجید میفرماید و لو
 اراؤا الخوارج لا عدواک و الله یعنی اگر می خواهید برون آمدن بجهاد را آینه ساخته میکردند به
 آن ساز و ساخت پس هر که غرا کند و راه آن هم نداشته باشد مات علی شعبه من رفاق میزد
 بر کسی اتفاق و مشابیه وی مرئوفان را که تخلف می کنند از جهاد شعبه بضم ش شخ و تکاف و فرام آوردن
 در زویند کاسه رواه مسلم **حدیث** **عن ابی موسی قال قال رسول الله صلى الله عليه**
وسلم ان ابواب الجنة تحت ظلال الشجر برستی که در پای بهشت زیر سایه های
 شمشیر است گویا بر شمشیری در پست کنایه از حضور معرکه قتال فقام رجل و ثلث الهیة پس استاد
 مردی که نه و سه وجهی و جامه قلا پیکر گفت آمد و یا اباموسی انت سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یقول هذا ای ابوموسی تو شنیده آنحضرت را که میگفت این سخن را که آنحضرت آری شنیدیم
 من این سخن را آنحضرت فرج الی الخ و پس رجوع کرد آن مرد بسوی یاران خود فقال پس گفت آن مرد
 بقصد وداع یا ران خود اقر علیکم السلام میخوانم بر شما سلام را و وداع میکنم شما را و گفت
 جفن سیفه پسر شکست نیامد شمشیر خود را جفن فتحیم و سکون فالفاه پس بیداخت نیامد را
 تقر مثنی بسیفه الی العدو و پسر رفت با شمشیر خود بسوی دشمنان فضرب به پس بر دشمنان
 حتی قتل تا آنکه کشته شد رواه مسلم **حدیث** **عن ابی هریره رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم**
والذي نفسي بيده لو ان امة من المؤمنين لا تطيب أنفسهم لن يخلقوا عني گفت آنحضرت بخدا سوگند اگر نمی بود بر سر
 و ملاحظه آنکه مردان از مسلمان خوش نمیشود و نفسهای ایشان که واپس مانند وجد اشوند از من و گدا
 احد ما احلیم هم نمی بود اینک منم یا بم مکی را که بر دارم و سوار کنم ایشان را بر این مخلقت کن
 تقرونی بسبیل الله و پس نماندم و جدانی شدم از هر فوجی که جنگ میکرد در راه خدا سر به فتح حسین و

و شد بدیایاره از لشکر یعنی من که همراه هر لشکر و هر فوجی جنگ کافران میروم و خوش است که
 اگر همراه هر فوج جنگ میروم لابد جمعی از مسلمانان و ایشانند و میهند از من بسبب بی سواری و بی سامانی
 و من مراکب ندارم که ایشان را بران سوار کنم و همراه برم و مسلمانان بپای من اندن از جنگ جدا
 شدن از من خوش نیستند و صرت میخورند بران و شکسته میشود اما ایشان و اگر نه محبت من بهادران نیست
 که دوست میدارم که مکر گشته شوم و بزم چنانکه فرمود و الذی نفسی بیکه کودت انا اقتل
 فی سبیل الله و بخدا سوگند هر آنکه دوست میدارم که گشته شوم و در راه خدا شتر محبی بستر زنده گردانم
 شوم شتر اقتل و شتر اخیلی بستر گشته شوم بستر زنده گردانیده شوم شتر اقتل شتر اخیلی شتر اقتل
 بستر گشته شوم یعنی دوست دارم که هر بار زنده گردانیده شوم و گشته شوم تا هر بار ثواب بدیدارم شفق
 علیه حکایت آورده اند که در روز فیر و زغره احد شمشیر در دست خدا پرست حضرت رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مقبوض بود و بران سیف ظفر کیف این شعر مکتوبه فی الجبین عاز و فی القتال
 مکرمة و والکرم بالجین لا یجوز من القدر حضرت شاه رسل با سپاه شجاعت بجهل فرمود که از شما
 بهادران بجهت رازی بهادران باشد که این شمشیر گرفته حق آن ادا نماید و اندک لبالب تشکر مکر فتن
 تیغ ظفر تو سل سبادت نمودند جناب با دمی سبیل ترا از ان دیوان شهادت نقل بازداشتی بجهت بی مردان
 حضرت ابو دجانة رضی الله عنه با ستمکاران مصاصم خون آشام پیش آمده عرض نمود که یا رسول الله تعالی
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حق آن چه باشد سلطان هدایت ارشاد فرمود که حق اینست که بعونه تعالی
 این تیغ اعلی تا بان حدیث کف رزق که گسسته و یابک گردد آن شجاع فرزانه بخدمت شریف رسول یگان
 علیه الصلوة و السلام عرض داشت که انشاء الله تعالی حق این شمشیر معلوم ادا خواهم نمود جناب
 رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر حجابی که آن شجاعت تحمیل عطا فرمود و حضرت ابو دجانة شجاع
 زمانه بود و عادت داشت که هرگاه عصای سرخ بر بستی در زمره شجاعان سرخسروئی حاصل شود
 حضرت ابو دجانة عصای سرخ بر بستی و شمشیر عالمگیر در دست گرفت و بطرف شجاعان تاخترکنان
 بیدان شجاعت حضرت نبی سزاوارستایش بشا به آن خرامش فرمود که این رقا زردی که حضرت
 پیر و دگار جل شانه مقصوب است مگر در کارزار کفار محبوب حضرت ابو دجانة حله شیرانه بر لشکر کفار گیسنه
 نمود و دمار از ان فجار بر آورد و کافری که بان شیر شکار دو چار شد علی الفور بفر شمشیر آید و بهار الوار رسید
 و مشرکی که بان موحد روبرو گشت فی الحال و اصل در کات جهنم گردید و آن شجاع در ان روز مرگات
 اجتماع کارزار نمود که طاقت تحریر در تطبیقش عاجز پذیرست و قوت تقریر در بیانش تقصیر گشت

عنه در بدلی
 نکل است و در بدلی
 آورده اند و در بدلی
 نکل است و در بدلی
 در بدلی است
 نجات نیاید بدلی
 قهر ۱۲

| | | |
|---|---|--|
| لطیف اگر سام بودی در ایام او | نوشته بر اعلام خود نام او | و کردیدی آن جنگ پوزال |
| یوسف او دست آن سلف مال | تفصیل این اجمال از کتب سیر هادت مالا مال باید جست | |
| <p>حکایت حضرت امیر المومنین و امام الشجین وقتیکه مبارزین و پیشوای مجاهدین جناب علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم الله تعالی وجهه که نفس نفیس هر اسیرکاری بود و ذات لطیفش هر اسیر صفدری کتب سیر و تواریخ بخارنش حالات شیریش با پیرایش و صحافت و دفاتر بار قام و اقامات و لیریش سر ایازیایش نامش پر دلان را دلیل دلاوری ست و کلامش صفدران را دستاویز بهادری و ترکت شجاعت و محامد با تش ازین چه برتر شود که حضرت خدای جهانش جلشانه به شیریه شود و بنیل رحمت خود لقب بر طرب اسد الله کرم و معظش فرموده حضرت مرتضوی رضی الله تعالی عنه در باب شجاعت فرماید قَطْعَةُ السَّيْفِ وَالْحُجْرَةُ نِجْمَانَا اَوْتُ عَلَى الذَّرْكُجَسِ وَالْأَهْبِ شَرَابُنَا دَفْعُ دُونَا</p> | | |
| و گاه سنا حجة الرأس | قطع گل و ریحان با تیغ ست و خنجر | اساس کله او بهترین کاس |
| بکار مایا بد ز گس و اس | شراب ماست خون دشمن ما | |
| <p>حکایت از شیم سر ایا کرم و علوم هم حضرت اسد اللهی کرم الله تعالی وجهه است که وقت کار زاریها بی محابا بر صف کفار زد و هر جا که دشمن بسیار بودی رومی بدانجا آوردی و در بیکر شجاعت و دلیری سرخوش شده ساعت مصاف خوشتر از حالت زفاف پنداشتی بازوی شیر افکنی و دشمن فکنی بر کشاد و در عصه پیکار شمشیر آبدار توده توده جسم کفار و فجار بر انداختی و هیچگونه ملاحظه خوشیت و داری نکردی یکی پرسید که ای امیر شجاعان و سرور پهلوان عجب جرأتی ستم نمائی و از حفظ احوال خود تغافل میفرمائی حضرت اعدا الله الغالب در جواب آن کیفیت طالب فرمود که یقین میدانم که اگر اجل رسیده است از قدر خدو نذر و اگر حکم فوت و فدا از دیوان قضا صادر نشده مرا این جرأت زیان نکند میت نه دانا بود هر و با ترس و باس چه زتر سنده مردم بر آید هلاک حکایت شجاعت آیت سبطه الانبیا</p> | | |
| <p>بو تراب آن که هر محب شرف مرکب جمد سوی اعلا دارند آمد از بارگی خویش بزیار تیغ همچو آب سپر بالین یافت درت خواب چو کشش سیری خنه بند صف به کاران شد</p> | <p>کابرو یافت از خاک کف چون شد از هر دو طرف صفدار بادی همچو دل شیر دلیر شد میان دو صف آنگونه بخت از سیر غبت سرش دوری ساعتی گفت که در روز نبرد</p> | <p>با خود آن دم که جهادش نماند بانگ جنگ آوری از صفها حات زیر پهلوزره را فرس انداخت که شنیدند نفیرش اصحاب پشته لشکر بدلیلان شد که ز هیبت بدر دوزیره مرد</p> |

| | | |
|---------------------------|------------------------------|--------------------------|
| دارم از خواب تو بسیگفت | شیخ خندان خدا از آن نکته گفت | گر بود اینیت روز مصاف |
| کم ز شبهای عروسی وز فاف | از قدمگاه تو بگل دوری | قائمی بر قدم مغروری |
| مردار کشی نه بدل زنگی است | بستر خواب وصف جنگ یکی است | کارگر مشکل و گر آسان است |
| همه با فضل ازل یکسان است | چون ترا عقد یقین آید است | هر چه آید تو از سستی تهت |

حکایت از کلمات مهر سپهر علم و ماه سمار علم و در دیار سلیم اسد الله الغالب جناب
 امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجه است که از آن انجمن شیعیان سوال نمودند
 که آن میر کدام تدبیر گزاران دیر و صف شکنان شیرگیر را مقتول می سازند حضرت اسد الله
 فرمودند که چون مقابل مقاتل بشوم عزم قبلمش مینمایم و آن مرا بالیقین قابل خود خیال می سازد
 لهذا اراده من و او هر دو معین و مددگشتنش میشوند ازین نکته شجاعت سرشته مستفاد گردید که
 بفضل حضرت پروردگار عز که به وقت کارزار از دشمنان نا هنجار کسی را بر خود غالب ندانند و همان
 یقین بندارد که بگونه چل امداده هر که پیشم خواهد افتاد از ضرب دستم جان نخواهد برد و از زخم
 سیف و سناخم زنده نخواهد گشت و ز نهار تصور غالبی دشمن و هرگز تخیل مغلوبی خود نکند
 که انشاء الله تعالی همین قصد موجب هلاک دشمن خواهد گردید **حکایت** و از کلام شیر
 انجم و اسد فرجام حضرت لکلی فرجام و شجاعت انتظام جناب ولایت مقام و صفوت قیام امیر المومنین
 اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجه است که مرا قسم بذات پاک حضرت خدا جل عزه است
 که لاجرم موت هر از زخم شمشیر پیش من آسانست از آنکه مرگ بر بستر بدون زخم تیغ و تبر بشد **حکایت**
 از حالات شجاعت آیات آنجناب مرویت که زره آنحضرت فقط سینه پوشش و جدا از پشت و دوش بود
 بجناب ولایت مآب عرضداشته اند که آنجناب از آنکه پشت او را از زره محراست خوف زخم و خشیت آهیبی
 نمیفرمایند حضرت امام شجاعت فرمود که ای یاران ناباران زره بر پشت نیدارم که وقت مقابله عدو
 بجا جوی اراده دارم که دشمن بدخوار هدیکه مقابل شوم بکشم و همانکه بشیم آید بقتل رسام و بگونه تعالی زنده گذارم
 که از رو بریم سلامت جسته بر پشت من طعنی و ضربی رساند زهی دلیری و جوی زره شیر **حکایت**
 شجاع محارب و بطل حارب و در تدبیر پیکار بارای صائب عمرو بن معدیکرب زبیدی رضی الله تعالی
 عنه که شجاعی مشهور و بطلی مذکور است روزی جناب عالی قباب و صاحب احتساب و ذوراس
 موافق وحی و کتاب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه از عمرو بن معدیکرب رضی الله تعالی عنه سوال فرمود که از
 آنکه ظرافت و وقت زرم و جنگ کدام بهتر است عمرو بن معدیکرب رضی الله تعالی عنه گفت که از کدام پیش

میفرمائی فرمود که در باب تیر روان گیر چه میگوئی گفت که تیر کا پی هفت گز پرست و گاهی خطا پذیر فرمود که
در حق نیزه فتح آورده چه تحقیق داری گفت نیزه بنزل برادر معاویه است گسترست و اکثر سبب شکستن
ابتر فرمود که در کیفیت پدافع شرحه بیان میکنی گفت سپر ناه اثر جسم مدور است که بر حوادث روزگار
دائراند یعنی دافع مصائب دوارست و متاعب روزگار فرمود که در امر تیغ فیروز میخ چنگو
میسازی گفت که بکلم خالق کبیر جل کبریا شمشیر بی نظیر در وقت سختی سر و سامان تخمیرست و از آلات پیکار
شهر حکایت در رزم زندگی متروک و مرگ مسلوک غزای یزید نوک زور نخستین که الحق جنگ شد ایدم سنگ
بود حضرت سیف اللهی و جناب سیف رسول اللهی تهنیت مید و بهلوان قوی از حدید حضرت خالد بن ولید
رضی الله تعالی عنه با شصت دلاور شیر افکن و بهادری صف شکن مقابل شصت هزار سوار جرار و کرار
کفار شد و بان لیام از بام تا شام بمحاربت و مقاتلت گذرانیده چون حضرت پروردگار عزت نماید گل
فتیابی از گلزار حید و در آن کارزار پنج هزار کفار بدار البوار فرستاده و ده کس از مسلمین شهادت هوس
بر تبه سعادت مرتبه موت فی سبیل اللهی شرف گشتند و حضرت سیف اللهی رضی الله تعالی عنه در آن پیکار
باقای طفر قرار شاد فرموده بود که دلیران تهنیت و شیران فیروزی فن از اسلام حضرت امشتم بنجر سیف چیرگی
کیف و سپر حفاظت سمر بدست گیرند و اسب رام زیران دارند که گاور هر دو ن وقت نبرد صاحب خود را از بون
یسازد و در تشریح اینحال شاعر شیرین مقال ناظم کتاب صداقت اتفاقی صولت فاروقی خوش منظوم نموده
جاء که گفت اشعار

که باشد به سختی جنگ و ستیز
بگیرند گردان در میگویند جنگ
خدا نگ و کمان را درین سخت زرم
گهی سواره خطا تیز مای
خوش تیغ تیز و در خشدش
نشد ضربتش با خطا آشنا
چه سنگ و چه آهن چه خندان چه
سوار می گزیند شمشیر فنی
که بر خاشخ خواهد بست ستیز
بر د اختیار غناش ز جنگ

بجز تیغ و اسب ز جنگ براق
کلب در فتح شمشیر تیز
که ناگاه در شدت طعن ضرب
بگیرند درشت و قبضه بجزم
باز تیغ در دست جنگ سوار
عدو را نمودن کفن جوشنش
به زور دل و ضربت دست یل
بروی دم او چه تار و چیست
سوار فرس نی فرس کیش
تواند نگهداشت در صبت و فیر
به بی حکم و فرمان جنگی سوار

نه بنزد بر کین دشمن نطاش
بعیب شکستن سان بچنگ
یلان را کند دست خالی بجز
که گزیرا بر نشانه ست جان
یراقی و کز نیست در کارزار
یراقی که گاهی بچنگ و دو غا
بهر جارسد سیف بر شمشیر
نیاید و گز شمشیریک تنی
ز بوشن فرس نی فرس کیش
که در وقت همین حو لان جنگ
نهد روی هر سوی دیوانه وار

| | | |
|------------------------------|---|-----------------------------|
| سراسیمه یل را بدشت نبرد | درار و سرخنگ جوئی بگردد | نوشه را هم سپی که در زنگام |
| بود چش آبش فارس در زم خواه | و هر که را شوق دریافت دیگر حقایق رزم بر یوک محن سلوک باشد در آن | |
| کتاب مطالعه نمایند بیست و نه | کسی که در پی تحقیق رزم و جنگ بود | کتاب صولت فاروق را بچنگ نذر |

حکایت صحابی حمید و ولی سعید و غازی فرید و مجاهد شید حضرت سیف الله جناب خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه که در صحابه کرام علیه الرحمة والرضوان بجزات تمام با نام و شجاعت نام معروف انام بود و از پیشگاه حضرت شاهی جناب سالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بخطاب کرامات مآب سیف اللهی مغرور و مبااهی و آثار غزا و شجاعت و اخبار جهاد و شهامت که از انجناب سرایا سالت صورت ظهور گرفته و بکلوه بروز رسیده در کتب سیر و تواریخ صداقت پذیر آن قدر ثبت و تحریر است که از مطالعه آن ذین شجاعان تیره چشم بهادران خیره میگردد و پاره ازان بسیار و اندکی ازان بشمار آن است که از تیغ نصرت میخ در روز کفر سوز غرور و مویه از دست شجاعت و ستاد ست آن غازی بالا دست از فرط تردد و ضرب شکست و هفت شمشیر صلابت تخمیر و جنگ محترمه سنگ غرور و یرموک از افراط زد و خور د یاره پاره فرو ریخت لشکر که بان دلاوری کسر مقابل شد از ضرب و دستش بجز از حلیه جان بدر برد و کرده که بان دلیری انبوه مقابل گردید از شمشیری نظیرش به قتل رسید ذات پردلی سالتش گاهی قرین هزیمت نکردین و نفس شیر دلی آمودش وقتی همقران شکست زنده فضا علی شجاعتش ازین چه بالا باشد که حضرت سید رسل و جناب دمی سئل علیه الصلوٰة والسلام به لقب سیف الله شرف فرماید و خلیفه حقیق و ولی بالتحقیق و سلطان لائق در روز محشر بالصدق عتیق حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بشا هد کرده که و فر صغیری حضرت سیف اللهی در حدش به مقوله عجزت النساء ان یتلدن مثل الخالد غلب البیان که در معنی قول آن فضائل حول این است که گروه زمان عاجز اند ازین که مثل خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه بزانید شجر زمان جهان حمله عاجز نشوند و باینکه چون خالد را محبت پیچ چون جناب خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه را وقت رحلت از دار پر کلفت فرار سید در آن سماعت اشک حسرت و قطرات غیرت از دین نوز دین مبارک دید که و احسنا چندین صف مصاف بشوق شهادت شجاعت نمودم و چندین موطن محن ضرب و طعن را بعشق موت فی سبیل الله تحمل کردم و حالانکه در تمامی جسم کرامات قسم من موضعی بقدر شبر خالی از اثر زخم تیرونیزه و شمشیر نیست و حالابر روی فرانش مثل نیران عاجز می تلاش می میرم و از آنجا که از اجل چاره نیست باری ایستی که نقد حیا در بدل سعادت شهادت داد می و زندگی ابد با فرخی سرمد دریافتی و بهم از کلمات شجاعت آیات جناب سیف الله است رضی الله تعالی عنه آنکه بدول حمایت جان در گریزمی بنید خیال محال

و تصور باطل است زیرا که قوت شجاعت شوکت جرأت دزدان طمع دشمنان را بر می کند و ترس سستی و بددلی
را از ایشان دور می داند و از نیستی که بیشتر بد دلان و ترسندگان علف شمشیر می شود و دلیران مبارزان از زور طمع بیرون آیند

| | | |
|----------------------------------|---------------------------|------------------------------|
| نظم بد دلان از بیم جان در کارزار | کرده اسباب نهریت اختیار | بر دلان در جنگ هم از بیم جان |
| حمله کرده سوی صف دشمنان | چون محک آید یلای بیم جان | ز آن پدید آمد شجاع اندر جان |
| دشمنان را ترس و غم و پیش رو | هم ترس آن بد دل اندر خویش | حکایت خلیفه |

رسول انس و جان و افضل شریعت پیمبران و محب حضرت سبحان و معدن عدل بالتحقیق جناب امیرالمؤمنین
ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه سپه دار حمید و صفدر رشید و شجاع فرید و قاتل کفار علیحد حضرت خالد بن
ولید رضی الله تعالی عنه ارتقام فرموده که بدان ای سپه دار آگاه باش بهر کار با نخت بهره
باش لا شک قیوم حضرت خالق معاد و عیون تعالی صفاته بجات حافظند و بحالت ناظر
بنابران زیبایی افعال تو آن است که وقت مقامت کفار و مجاربت اشعار بر مرگ حریص باشی و بعد
شوق بر حصول موت عاشق شوی که ان شاء الله تعالی بدین تدبیر اعلی از هلاکت و اهری و از تلف
مستون گردی شعر غمان بزرگی هر آنکس که جست و خیزش نماید بخون دست شست شعر گریه بار در کو
آن ماه چه گردن نهادیم حکم الله چه می باید که شهید را از دمار آن سودا شست و شو کنی چرا بر آئینه در رو قیامت
خون شهید در حق آن سعید نوری با کرامت مزید خواهد بود و شرافات آن رشید تواند افزود و شعر از پامی
سرت همه نور خدای شود چه در راه ذوالجلال چو پی پادشاهی حکایت قطب مدار و غوث
عالم قرار و ولی سراپا نور امام احمد غازی مرشد نابغایت جناب منعم کیا جل ثناؤه
در صفت پردی شیر ولی داشت و در مقامات کفار و مجاربات مشرکین اشعار با وقایع بارش گلوله توپ
و تفنگ و درخشانی سیف و سنان جنگ با مجاهدین طغر آهنگ مواعظ سودمند و اندرزهای بلند کمره شادان
و لب متبسطن میفرمودند و در معارک سخت و پیکارهای درشت که زهر شیران آب شدی و دل تابیات
دلیران بیاب گردیدی بر جبین نور آگین تغیری نیفتادی و بر هر سر اسیر هر تیری روندادی و در درستی و اوس
اختلالی و در شادی شعر برین بزم بگاده است چه گر انما میفرمود کلاه منست چه شعر قبا جوشن و اسب تخت
منست چه کله خود و نیزه درخت منست شعر کله خود و شمشیر جام منست بازو خم دام خام منست حکایت
مولانا علم نپاه و دلاوری و دستگاه و اولاد افضل انتباه و بهادری آگاه سر حلقه دلاوران جند الله و شهید
مجاهدین فی سبیل الله حضرت واجب التبجیل مولانا محمد ایل علیهم الرحمة والرضوان که افضل رفقای امام
هام و اجل مردان حضرت سید و الاتقام بودند با تمام ملک منعام عنه فضیلت شجاعت و شرافت

عبدالله بن عباس

بسالت برکمال داشتند و در وقت قتال کافری و جدال شرکین که بشدت کانداز و سختی میکردند
 بهادران قوالب تپی کردی و نفیس و لیوان در صند و رنگبندیه حضرت مولانا شجاعت شعار غازیان
 جلالت دثار را بار و می شادان و لب خندان مواظط و نصایح فرمودی و دلیری و لیوان افروزی
 و جناب مولانا محمدت پیر موافق رسم عالمانه عادت استشام تماکو داشت و در عین صوبت مبارک
 که طاقت استقلال خواست بر دلان طاق شدی احتمال استشام تماکو نمودی و در آن حالت
 مقاومت تدبیر صائبه فتحیابی و ظفر خرابی بغازیان تهور کشش تعلیم فرمودی و بر دی ز جای که بر پشت
 زده چنان سیل میسوختند و بتکین سرشته چو بد جوهرش و نجبید و بنض از یکیش حکایت از فیضان
 صحبت حضرت مرشدنا و برکت مصاحبت جناب شیخنا مستفیدین خدمت آنقدر فضائل شجاعت و مقام
 جلالت حاصل کرده بودند که از آن شکر سرا یا ظفر طفل نادان و پیر ناتوانی مصائب مصاف آنرا از دست
 زفاف می پنداشت و روز یکار هزار تهور علم تیغ رانی بر عرصه جانفانی می افراشت و مایه
 ما عاشقیم و کشته شدن اعتبار است و شمشیر عشق نیز از سنگ مزار است و نیز تخ عشق ز عالم نیریم و بیرون بر معرکه زخم
 عار است حکایت حضرت ذو قدم تبارک و تعالی به والدتم شجاعت آم و جلالت رسم
 ارزانی و خطا فرموده بود و باز از مگها که آن شجاع کیا تن تنها با نفری معدود و بمقابله جنود در مقدمه
 بهونه تقدس و تعالی طفر یافته و بسیار مصافها که آن بطل زور آزمایی شمارا عدا می شجاعت رسا را بضرست
 خویش بنجا که خون غلطانه و گاهی با دوستی تن از دست گرو و اگر و دشمنان شجاعت نشین فو کشته
 و گاهی یک تنه در انبوه دلیری شکوه عدوان در آید و بخواسته تعالی جان بسلامت برده و بقدرت
 حضرت متعال جناب والدتم را در احیان معارک سرا یا مهاباد در هیچ حال اخلال حواس رونمید
 و در روز زم شادمانی بزم حاصل میبود و الحمد لله تعالی علی ذلک شمع ارمن آنکشم شمشیر بازی کنم و شمشیر با
 شمشیر بازی کنم و من امروز کاری کنم در جهان که ماندن من یادگار زبان و فانی عرب گوید

عَلَيْكَ بِالْأَقْدَامِ وَلَوْ عَلَى الْقُرْآنِ وَمَنْ هَابَ خَابَ نَظْمٌ دِلیری است هنجار کشی

| | | |
|----------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| سرا فکندگی نیست در سر کشی | صبور ز خود خواه و فتح از خدا | که شکر بدین هر دو ماند بجای |
| به هنگام شکر بر آراستن | ز شکر نباید مدد خواستن | چو پیر و زبانی مشو در ستیز |
| مکن بسته بر خصم راه گیر | گهی نا امید بجان باز گشت | که مردانه را کس نالید گوش |
| ز فاسد که بر فتح یابی درست | دلی باید از ترس دشمن درست | معدن شجاعت و مخزن لب |

اوستاد بهادر می و معلم دلاوری حضرت امیر المومنین مرتضی علیه کرم الله تعالی وجهه فرمایید

عنه لا اله الا الله
 و از اردن را کشته
 و از اردن را کشته
 و از اردن را کشته

فکری فی العواقب **نظم** بجمیع نظر بنجاعت توان گرفت جهان به هر که بدول بود چه کار کند
 و آنکه خجرات نماید اندر کار به خویشتن را بزرگوار کند به از عادات شجاع خو خوار ای اجتماع ست که نفس بابر
 اختیار امور بزرگ و از کتاب کار ای شرک مرص گرداند و دل را در مجلس **نظم** آلاء الام بنابر ترقی بر منازل خلعت
 و قشام انیس و طیس نماید بصیفت صولتش در انیس آفاق منتش گردد و آوازه سطوت و شوکتش در
 اقطار عالم و قلوب بنی آدم چون مثل سائر دایره شود اشعار مرانام باید که گرد و بلند به که از نام گردد
 کسی از چند به بر دی شود ذکر مراد افکاش به چو نام گو هست جان گو سبب **نظم** قشامی فطنت سنج و فضلای
 دانش آن گنج گفت اند که بقای ملک ثبات دولت و استقامت لشکری در **نظم** و بیار چیز صورت نه بند و
 اول خیرنی کامل که چهره امروز در آینه فرامشاید نماید دوم غرضی را سخ که تهور و قصور دران راه
 نیاید سوم رای صائب که از صواب و محنت ال بجانب خطا منحرف نگردد چهارم شمشیر نیز که چون برق
 خاطف در خرمن جان مخالف زند چشم گیتی ستانی از شایده جمال مراد روشنائی باید که سرمه دین
 از غبار معر که سازد و دست آرزوی جهانیان در گردن عروس مقصود جامل گردد که باطلعت سر و قامت
 نیزه عشق باز و طالب ملک را فخرترین لباسی زره ست و زیبا ترین تاجی خود و دیکو ترین تشرلی معر که حرب
 و محو شترین شرابی خون خصم و بهترین محبوبی شمشیر فرد عروس ملک کسی در کنار گیر و تنگ به که بوسه بر لب
 شمشیر آید از زند به حکیم استوار و حکیم اسرار و کریم روزگار و بنده برگزین حضرت پروردگار لقمان حکیم
 فرماید که شجاع سر بر افتخار را در حالت خوف و ساعت ترس باید شناخت و محکم نقد و غش مرد بطل
 وقت خشیست و دهشت شاید دریافت اشعار هر که بدول تر بود در کارزار به باشد شن جان بقرار و کار
 جراتی کن پیش مردان در نبرد تا بر آید نامت از مردان مرد به از سلطان مشرقین و فرمانروای مغربین
 اسکندر و آلقرنین مسالت و شهنشاه که نشان سلطان دلاوری باشد و علامت قهرمان بهادری شود
 گفت شاه شجاع آنت که وقت کارش نازد که دشمن چند بیت بلکه در حالت کارزار تقصیر نماید که گاه
 و هر آینه شرط سالاری صحن است و لا محاله لازمه سپه داری همچنین **نظم** چو شمشیر هندی گیر و دست
 بصف عسادی در آرد شکست بگزگران سنگ و شمشیر نیزه روان در جهان افکند و بخیر
 از حیرت بادشاهی و سریت کشور کشائی کی آنت که با خصم قوی در پیچد و با دشمن ضعیف جو نکند
 چه پنجه با غالب نذاختن نصلحت و پنجه مغلوب شکستن نه مروت لذت دولت و سلطنت درک چیز است
 یکی دشمنان را مغلوب کردن دوم دوستان و یاران را خوشدل و سر فرار نمودن سوم حاجت
 مظلومان و بیچارگان بزودی بر آوردن و خدا کاوان وزیر کی بنایان فرمایند که عادت و خصلت ملک

بهین افضل و اکمل که نوک همان آبدارشش چون شیر مردان برای جوهر جان نقب در خزینه دشمن زند و همیشه
 زهر بارش نهند در سنگان عیار پیشه بقصد که هر روح سر از درج بدن خصم بردارد باو شاه که خود لیر باشد لشکر او را
 جرات بیفزاید پادشاه بی دل را دولت عالم گیری مسلم نشود و شاهی که جرات بیشتر داشته است و سلطنت و گاهی
 که شجاعت و تحمل شد اندر زیاده تر نموده بفضله تقدس و تعالی با سرع اوقات بمقاصد و مرادات رسیده و چهره و آثار
 در آئینه غزایم خویش صیقل خواهد دید و در نصایح الملوک آورده هر سیر که که او اخرد نیست هر چه نیست
 که آب ندارد و جوانی که او را ادب نیست چون بوستان نیست که گل ندارد و دور ویشی که او را معرفت نیست
 چون دیده ایست که نور ندارد و عالمی که او را تقوی نیست چون اسپه است که گام ندارد و توانگری که او را
 احسان نیست چون دختی است که میوه ندارد و صاحب جمالی که او را حیاء نیست چون ابریت که باران
 ندارد و عالمگیری که او را شجاعت نیست چون بازرگان نیست که سرمایه ندارد و حکامی دین و کلامی یقین فرما
 که صاحب شجاعت حبیب خلایق است حتی که پسندیده عدو عداوت علائق و جبان بی بنیان بغرض انس و
 جان تا آنکه مذموم مادر مهران دانشوران شجاع و ذوق پیشان کیاست شتاع فرماید که بقدره تعالی شجاعت منقسم
 بشه قسمت و اجسام شجاعان مجسم جسمی که آنکه وقت مقابله و لشکر و قتال عساکر ظفر بیک در میان دو صف میدان
 که زود در آید چون شیر شریزه از صولت و شجاعت لرزه بر اندام دشمن بر سرستیزه اندازد و خبره بل من بسیار
 شخص جمعیت هوش و حواس اعدا ز کتبت اساس سیزه ریزه سازد و کوچگان شمشیر آید بر سر اسب و دشمنان نابکار
 مثل گویی بی آبروی را باید دویم آنکه هنگام اختلاط غم خون آشام و در بدل مصمام و از دحام خواص عوم
 استعمال آید و سیوف و زو انتقام که وقت هوش رفتگی شیران پر آشفتگی و ساعت بیوای هیران قوت اسب
 است و حواس بر جاد هوش آرا و حاضر لب و فرست حب باشد و در آن حالت صحبت التیام نظام لشکر شجاعت
 قوام بدرجه تمام نماید و در آن حین جان گیر تفکر تدبیر و تدبیر امور حرب سختی پذیرد و وجه قصی سازد و شجاعت
 دلیر و شجاع آید آن شوخ و شنگ که آراست لشکر و هنگام جنگ سوم آنکه کمان نهم یاران نکبت فرجام پس پشت
 لشکر منظم باشد و تن تنها بمقابل اعداء بلا انتها و در میان دوستان و دشمنان حائل شده بضرای تیغ
 جاگدازد و اندازد و دوست نواز گردد و دو بکلام و دلاوری انجام قوت قلوب احباب پرانهم از افزایش منهنها
 با کلام را بر دلیری و اقدام ترغیب و تحریر فرماید و دستگیر افتادگان و شجاعت منزهان و پاسبان
 گشتگان شود و دشمنان را از نظر یابی نا امید و یابوس گرداند فقط و بفضله تعالی قسم ثالث از شجاعت افضل
 بهادران است و اکمل صفدران چنانچه مناسب حال شاعر فصاحت مثال و بلاغت مالال ناظم صولت و قوت
 در مدح جناب سیف الهی رضی الله تعالی عنه فرماید اشعار چو شفقار کافند ز نخل کلنگ

اشعار کسی را ظفر بر ظفر حاصلست چو که در پر دلی لشکرش یکدل است سپه را که غیر فرزند می رسد
 زیاران یک دل بلندی رسیده و با وصف اینهمه انصاف و داد باید که اول طریقه صبر و شکیبایی گیرد و هر قدر
 که ازان سوختگی و تعلی رود درهما بقدر ازمین سوخته و باری و خاک آری بنویاید و علما و صلحا و عرفا
 و سادات و مشایخ عظام را مصلحت فتن و شکنج آتش من قرار داده در میان اندازد تا آن طائفه عالمیه
 از جانبین آتیب تدبیر غبار عداوت و تقار مخالفت فرو نشاند و بساموسان و اناجوت دریافت
 مافی الضمیر اعدا برگمارد که اگر سطح نظر آنها اخذ زرو مال بی قدر باشد پس زرو مال را سپر دافع ضرر فحشید
 هر چه مقصود مسود شده همچنان بمطلوبش رساند و خطر کارزار و شر یکبار را از خود باز دارد و اگر ادانکه مقصودی که از
 حساب معلوم کند و رونق آن مرغوب شان واصل سازد و وسیله که باعث رفع مقامه داند به همان حیل رفع محاربه سازد

| | | |
|---|---|--|
| نظم همی تاب آید بتدبیر کار به نعمت بساید دفته نسبت عدو را بجای خشک زربریز | مدار اسب دشمن به از کارزار نخواهی که باشد ز خمت گزند که بخشش کند کند و ندان تیز | چو توان عدو را بقوت شکست بتواند احسان باشن مبد چو دستی نیایی گزیدن بوس |
|---|---|--|

که با غالبان چاره زرق شلوس
 که آنرا در عالم کون و مکان نظیر نیست و بهائی فی شمشیر آبدار و قشبار دور و دارد هم روی گشتن پیش
 و هم روی شکستن و بر گشتن مصراع که بود قیاس تیغ و تیر را و نسیم نصرت از هر دو امکان وزیدن

| | | |
|--|---|---|
| فقط خنجر کن پیکار کمتر کسی که توانا شست بر بیشتر وز و گر توانا تری در نبرد نزدیک من صدمه بهتر جنگ | که از قطره سیلاب دیدم سی فرز تا توانی برابر و گره مزدی است با ما توان زور کرد | مزن بر سپاهی ز خود بیشتر که دشمن اگر چه زبون دوست اگر بیلزوری و اگر شیر جنگ |
|--|---|---|

و چون با وصف اینهمه تدبیر و پذیر تدبیر موثر نصیحت و حیلتی اثر نه بخشد
 و ظلم و ستم دشمن از حد و حد گذرد و عدو و کینه جوخواهی خواسته بدون قوی شریعت حضرت رسالت
 پناهی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بر سر مقامت هداید لاجرم بمقتضای آخر انجیل الکی ثبت وقت
 ضرورت چو نماز گزیند دست بگیرد شمشیر تیز از سر نام و تنگ بجا رب و جنگ افتد ام نماید

| | | |
|---|--|--|
| چو دست از همه حیلها در گشت و اگر جنگ جو بدخنان برسیج و اگر پای جنگ آورد در رکاب که با کینه و مهربانی خطرات | حالا است بدون شمشیر است که گروی به بند در کارزار نخواهد گرفت از تو دوا حساب چو با سفله گونی بلطف و خوشی | اگر صلح خواهد بود و میسر هیچ ترا قدر و قیمت شود صد هزار تو هم جنگ جو باشی چو فتنه خا فزون گردد دشمن کبر و گردن خا |
|---|--|--|

با سپاه تازی و مردان مرد و چه برآز نهادند شمشیر گرد و چه واجب لازم که در وقت آهنگ جنگ و قصد نام
 و ننگ اصلاً و قطعاً عاری بی حقیق و چین را بر خود گوارانند که رفی مردن است و مسرت فراق دنیا بردن بنابر
 همان نسب و اولی که نقد جان را با نیکامی مدای در روز باز سعادت شهادت در باز دورشته تلاوت حیات
 را بنوشته گامی تیغ غرور و جهاد مقطوع سازد قطعه از سر گذشته پایی بیدان نه و بین چه گوی عمار در خم چو کمان
 آرزو چه خواهی که نجات روی نماید بگام دل چه باید شدن بمعمر که با خصم روبرو چه و در کارزار کفار و پیکار
 سستی و درنگ نه شرط جنگ است بل سر اسیر کابی نام و ننگ و هنگام جانستایی مشرکین دفرخ مکانی رویت
 جان دادنی مومنین جنت اشیانی حفاظت جان نمودن نه کار ایمانی است و شرط اسلامی آنز و دشمن
 سوز و نصرت ایند و در تلاش گور خفتنی باید بود نه بشوق با جفت خفتنی ریاحی آرزو که بگو خفت باید جفت
 با جفت بجانه خویش نتواند خفت چه گر شیر شود چه پیرا چه نفت چه با شیر شمشیر سخن خواهم گفت چه و در کار
 گر قدری محن پیکاری خوشی و ترسی بخاطر راه نهد و در حرکات کارزار سیلاب و ارباب قرار باشد و این
 تازی و تفنگ اندازی و نیزه بازی و تیغ زنی و مشرک شکنی و کافر فکلی اصلاً آرام نگیرد و دلیر باشد که شمشیر
 کوتاه در دست مرد شجاع دراز گردد و نظم بهر جا که شمشیر او کار کرد چه یکی را دو کرد و دو را چار کرد و چه بهر کس که
 از دشمن سخت کشد و سرش پای کوبان آند و در روز بر آن مل ارتند و شمشیر و خنجر و گرز کند و درید و بر
 و شکست نیست چه پلان را سر و سینه و پاوت چه و در جان باختن و دشمن انداختن تقصیر نکند چه اگر در آنوقت
 نازک دشمنان سستی و ترس شده باشد که اگر نه از جان داشته باشد از دست کافران و عدوان جان
 نبرد و باقیچه بچی کشته گردد و یا اگر قرار آید و بدین سبب در هر دو سر کار بر سوای کشد و از آوازه بدنامی
 داری بن فضیحتی بالاتر تصور نیست و اگر دلیری و چالاکگی معلوم کنند کمتر کسی از کافران و دشمنان باشد که چنین
 کس غالب آید و اگر بشرط شجاعت سر باز و خونی و باکی نباشد که ماتن خود را خویش بگان سازد و نام شیران

بدرست نیارد

زمان را از آن نام ناید بلند
 که فرزند ما گر نباشد دلیر

زاکندن شیر شیر است مرد
 که پیوسته در خوردن و خفتند
 برزم از مهر و پیوند پاک

همان جستن رزم ننگ و نبرد
 چنین گفت مرصفت را نزه شیر
 پدر آب دریا بود دام خاک

حکایت یکی از سلاطین بیدوزی بادشمن پر لقب اتفاق محاربت افتاد چون هر دو لشکر برابر شدند
 امرابه عرض ملک رسانیدند که هم حرب از دو بیرون نیست یا نصرت یا هنریت اگر بکلم قضا انهم نصیب
 گردد ملک را کجا جویم جواب داد که اگر عارف را اختیار نمایم هر که مرا جوید از رعایت حضرت آفرید کار حلقه عترت
 دور باد لیکن اگر غلبه قسم شاهن اقتدر ادر میدان زیر رسم اسپان بطلبید یعنی انشاء الله تعالی غالب

می آیم والا شسته بگردم بیت یا بر ایم بچرخ گردن چو یا شوم زیر پا سر افکنده چهار آمار آن شاه شجاعت آورد
 که در آن حرب حمله شیرانه بردشمن مردانه می برد و دشمن میرقا وقتی که آفتاب با افوار نصف النهار رسید
 و حرارت بر قلوب مبارزان غلبه کرد و لب با از تشنگی خشک شد و غبار کارزار بر رخسارهای پلان کاملاً
 نشست یکی از خواص غلامان با ظرفی پر از آب در عقب ملک زاده بسالت آب تاخت و بعد از آنجا
 بنجدتش رسیده عرض داشت ایها الملک الضرعام هر آینه عطش النیام باشی اندر که از حرکات ضرب
 صمصام آرام فرما و قدری رطوبت آب به بیوست کام و جان برسان ملک گفت کشمش خیز زمین
 نشسته برست بخدای یکتا عزت و جدت که تا اواز تیراب سرخ دمار اعدا سیراب نشود من نیز از آب ناب
 جرعه دیگر شام آخر الامرجون حضرت آفریدگار جل آلاؤه بواسطه عزیمت درست و دهنبر دما
 چالاک و چیت بردشمن ظفر یافت و تا قیام قیامت شرف نیکامی حاصل ساخت بیت کسی را که ایزد
 کندیاوری که یار و که با او کنده اوری حکایت یکبار مبارزان اقوام شرف نسب و کرم حسب
 قبائل عرب پرونا توان شده بود و با وجود ضعف جسم قوت جان داشت روزی سوار می سپ
 خواست دو کس بازو سے آن حادثه خو گرفت سوار گردند احمق و نادانی اعراض آغاز
 کرد و در طعن زدن باز که ازین ناتوان چه کار بهادریان آید دو کس نیز بر پیش سوار کنند شمشیر
 چه خواهد بود پیر شجاعت تخیر در جواب آن حقیر گفت آری دو کس باید که بر پیش سوار کنند اما نه از کس باید که
 از امپ فرود آرند و ازینجاست که بقدرت حضرت خدا جل اسمع علما و حکما قوت قلب را اقوام از قوت
 دست گرفته اند و طاقت دست را تابع زور دل شمرده و فرود آمدی را قوت دست از دل است
 بر که او را دل قوی باز و قوی چو حکایت از بعضی عرب شجاعت طلب مروی است و در ذمات
 آثار مطوی که حضرت عالی مناصب و سامی مناقب و با کفار حارب و فجار را ضارب امیر المومنین
 اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که مدینه علم را باب است و در عالم شجاعت
 صاحب جرات اغراب در غزو و جهاد آنقدر شجاعت و اجتهاد میفرمود که چون لشکر کفار عیناد و فجا
 بر نهاد و مقابل عسکری که آن بسالت بنیاد در آن میبودی افتاد و متحذره آن سپاه تباه از خوف
 و ستر و آن شیر پیشه نبرد بعضی بعضی را وصیت نه کرد و سیکه دیگر را وصی میگرفت و بغایت
 قانع حقیقی قدس ذکره همین سبب موجب فتح پر طرب میشد جل شان شجاعت و صلی الله تعالی علیه و علی آله
 و یا بد که در چنین ایام شب با عبادت ملک علام غرملیه قیام نماید و بازاری و خاک ساری از حضرت با
 جلت عنایته نسخ و فیروزی مسالت سازد و از عباد دوزخ و علما را بشاد و عرفای شریعت انقیاد

در باب حصول مراد و عا^لی خواهد بیست و هشتان کاستانت بدویش برده اگر بر فرموی نه از پیش برد
و بحال مسکینان و ضعیفان و بیماران مسلمانان التفات بسما و عطا کند بیست و نهم بازی و بلای و دشت
عصائی شنیدی که عوجی کشت بیست و نهم ترا گامگاری و ده و پنج و بلای استگاری و ده و پنج و بلای کبریا
قدس سره نیات ندور و عذرات عذبه دارد و بعد دفع فساد و حصول مراد منویات را با انجام رساند و لشکر
و مبارزان را بوعدهای خوب و نویدهای مرغوب خوشدل گرداند و چون بکرمه تقدس و تعالی بچوگان تقدیر
گوی نصرت از میدان محاربت در رباید و شاه ظفر از تنق غیبت رونماید و عهد با ابوقاسم بآینده
بها دران و دلیران در معرکه جانبازی و دشمن گدازی عاشق و از پروانه آثار جان در بازند **نظم**
ولا در چو باری تو و نمود : باید تقدیرش اندر فرسود : که بار گردل نهد بر هلاک : نذر دزیکار یا حوج باک
و با چنین جهالیکه صاحب تدبیر و شمشیر که تقریرا قلمه که محاربت نماید و متعاقب جوید انتشار امدتعالی بلا شک
مرگ را نه کند بسوی خود کشیده باشد و بلا شبهه هلاکت را به از حسیله بجانب خود آورده و مدت الضابطه
بعضی اشعار نصرت کار از کلام فرست شعار و کیاست و ثمار عارف خوش اسرار و عالم اندر زنگنه و دانای
سرا پا رندی مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه که مناسب مقام بود از تمام نمود **نظم**

| | | |
|--|---|---|
| سیان و بخواه کوتاه دست شود دست کوتاه ایشان دزار اگر دشمنی پیش گیر و ستیز تو بگذر شمشیر خود در خلاف چو دشمن بدشمن شود مشتغل چو شمشیر بکار بردا شسته نهان صلح جویند و پیدا مصاف چو سالاری از دشمن اقتد بک بماند گرفتار در چنبری نترسد که درانش بندی کند که خود بوده باشد بندی آید و گر خضیه یکدل بدست آوی ز تبلیس این مشوزینصا | نه فرز انگی باشد این شست یکی را به نیزنگ مشغول دار بیشتر تدبیر خوش بریز چو کرگان پسندند با هم گو تو بادوست بنشین با رام دل نگهدار پنهان ره آشته دل مرد میدان نهانی بجو بکشتن دشمن کرده باید وزنگ اگر گشتی این بندی خویش را که بر بنیدان روزمندی کند اگر سرزند بخطت سروری انسان به که صدره شیخون بر که گردد در و دلش کینیش | که که هر دو با هم سگالت دراز و گر را بر آوز مغزش مار چو در لشکر دشمن اقتد فلان بر آساید اند میان گو سفند گفتار که لشکر کوفان مغر شکاف که باشد کور پایش افقی چو گو که افتد کزین نیمه هم سر و بنینی دگر بندی خویش را کسی بنیدان را بود دست گیر چو نیکش باری هند دیگری گرت خویش دشمن شود و دور چو یاد آید پیش هر و پیوند خویش |
|--|---|---|

| | | |
|--|---|---|
| که بندی چون در بر د که ممکن بود ز هر در انگبین نگهدار و آتشوخ در کین در در امانتانی بخدمت مکیه بسوگند و عهد استوارش در بیکسل که دیگر بنیشش باز چو بر کنده از دست دشمن یا بر آرد عام از دماغش در مار گود دشمن تیغ زن بر در دست بتدیر جنگ بداندیشش کوش که جاسوس همکاسه بدیم بسی چو بهمن بزا بستان خواست برین رای و دانش باید گریست چو کاری آید لطیف و خوش دل در دمندها بر آوز بند دعای ضعیفان امیدوار | ز حلقوم بیداد که خون خورد کسی جان را آسید دشمن بر د که بنید همه حلق را کیسه بر ندانسته سالار خود را سپاس نگهبان پنهان بر و بر گار چو قلم دشمن بچنگ و حصا رعیت بسامان ترا دوی بدار و گر شهرمان را رستانی گزند که انباز دشمن بشخص اندر دست مصالح بنیدش و نیت پوش سکندر که با شرقیان حرب است چپ آواز افکند و بر است کرم کن نه پر خاشاکین آوری چه حاجت بتندی و گردن کسی بباز و توانا نباشد سپاه ز بازوی مردی بر آید بکار اگر بر فردون زدا و پیش برد | بداندیشش لفظ شیرین که مرد و ستان را بدشمن بشرد سپاهی که عاصی شود بر امیر ترا هم نداند ز روی قیاس نوا موز را رسیان کن از گرفتنی رعیت به آئین بدار که گر باز گوید در کارزار در شهر بر روی دشمن میند گفتار منه در میان راز با هر کسی در خیمه گویند در غرب داشت اگر جز تو داند که غم تو چیست که عالم بزرگین آور پس نخواهی که باشد دلت در دمنده بر و بهمت از ناتوانان بخوار هر آنکه استعانت بدرویشین و |
|--|---|---|

وصیت بست و نهم در شکر آرائی و سپه پیرانی

اگر انتظام سلطنت سلطان بتاییدت یروسته است و هر چند پیروزه شهریاران بیاری
حضرت گرد گماری جل عونه وابسته مگر فرمان جناب یزدان عز حکم در اسباب جهان بی سرو
سامان آبادی کشور ما به شکر است و آبادانی شهر ما بکرم حضرت عز و علا جان بادشاهی سستی
سپاهی گردانید و روان شاهای آما دگی شکری و جناب جل و تعالی سبب گیتی ستانی سپاه
جنگ آوران نمود و وسیله جهان بانی لشکر رزم آریان آبروی فرمان گروه دلیران است و و همه
امروزی چهره زیبای جهان بخونی انوم دلاوران آفرونی بادشاهی فرونی سپاهی ست و بسیار سی
حکمرانی میثاری پر دلاان جان ستانی پائنداری جهان داری افزایش لشکری ست

د استواری شهر یاری آرایش جنگیان صفدری شمع شبستان فرمان خسروان شمشیر تیز است و چراغ
دودمان کامرانی بادشاهان تیغ خون ریز دربارشان کامگار بیاد می سپاه دربار و آگاه بادشاهان
شاهی دستگاه بیدی لشکر مار توست خوش گلشن فرمان فرمانی لشکر آرائی است و باز خوشگوار میوه هزار
سرو می سپاه پیرانی خیابان بند چنستان کشور لشکر است و آبریز باغستان جهان داری سپاه شیر
گنجهای جهانداران بر نهجهای لشکران کثرت آنگیست و انبارهای ساز و سامان تاجوران بجان بازیهای
سپاهیان افزونی سنج طره دستار گهان خدیوی دلیران خون ریزی اند و غازه چهره گیتی کشانی جنگل
باستیزی در جهان جهانبانی دست بردای مردان شیر افکنی هزار بار بهتر از کرشمه و نازا هر و یان است و چشم
گیتی ستانی کروقر دلاوران صف شکنی صد هزار باز پسندین تراز غمزه و ادای پر پیرگان بگوش شاهان ملک
گیران تند فروش شیر دلازان هزاران بار شادی افزا از آواز چنگ و فی است و بجان سپاهلاران آقا کیم گران
شور با جوش نیر بر اندازان صد هزاران بار خوشی و غمی پیر از سرود و نغمه پی به پی پیش همان می جو تند خونی
جنگیان نیکو تراز خور سندی دهی جنگیان است و نرد و سرافرازان سرو می جستجو ستیزه روی سپاهیان خوشتر از سرور
آهنگیان با فرو شکوایان ساز آهنگی لشکران را با ساز و برگ تراز گل و یاسمین میدانند و ناموری جویان گرد
نبرد را پسندین تراز مشک و عنبری شناسند خوی برتری محوی حضرات انبیای کرام علیهم الصلوٰۃ و السلام سپاهگری
بوده است و سفت سر بر سعادت جناب سرور و پیغمبران صلی الله علیه و سلم آرایش شکر ی پیشکاران اسلام
غازیان خون آشام اند و کار سازان دین فرخنده انجام مجاهدان با نام روی زمین از خاک کفر سرایا خاشاک
و چرک شرک بر سر ناپاک بغیر از تند باد آب تازی غازیان اسلام سازی و خون ریزی کافران و دوزخ سوزی پاک
نیت اند شد و زهر مرگ بهر بی ایمانی را بجز از شمشیر بازی مجاهدان بکسر فزای تریاک نمی تواند گردید اگر ستون جواد
برپا نشدی تا قیامت کاخ فراخ ایمان بلند گشتی و اگر تخم غرادر جای گشت دنیا فشار نیافتی تا بعقی درخت اسلام
با برگ و شاخ نگردیدی محسوسه و لغوب پر نور شریعت بجز از ماسطه کاری تیغ غازیان بازی بانی نیست و محبوبه غزالی
عبادت حضرت الهی جلت طاعته سوا از نقش و نگاری شمشیر مجاهدان باشد ای افزائی فی گنجهای نرد و سیم
شاهی خردنی لشکران غازی اند و گدنه بارای تباهی و در جهای یافت و گوهرین و بدرمای سیمین وزیرین
خوشهای سپاهیان مجاهدان در نه دارند لکان آن گرفتار باد افراشی باغبان باغستان ایمان دلیران جواد
و آبریز چنستان اسلام دلاوران خزان شاه شریف شمع سر ایا شرف مشرک گشتی است و شهر یار رسم و راه دین فزونی شمشیر
تیغ کفر کاهشی آیات حکم رحمانی غراسم الرحمان و نعمتهای قرآنی بر بلند می و سر فزای آرایش لشکر جهاد و فرات
و حدیثهای جناب پیغمبر بزرگوار جواد خوشتر از جهان صلی الله علیه و سلم بریزگی و در جندی پیرایش سپاه فرمانا

آیات و کلمات دی پسند ترا مشرکان که به امتحان بود عن خیری القومین لذوی القربین که
 بادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذوی القربین گفتندی که بکرانه مشرق و غرب طواف کردی و در زمان
 بود و قرن از مردم گذشتند باقی بود و دوشاخ و دشته یابدست و رکاب حرب می نمود یکرم الطرفین بوده
 یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا در خفیه و دشته یعنی دو گیسو یافته از دو جانب سر و شهر است که این
 اسکندر در محبت و در نبوت و اختلاف کرده اند قل مجوسی محمد صا لک علیکم زود باشد که بخوانم بر شما
 مِنْذِرٌ کَرِیْمٌ اِنَّا مَلٰئِکَتُنَا بِیَدِیْهِ کَتَبْنٰ کُتُبَکُمْ وَ دَانِیْمُ عِیْنِیْ دَسْتُ دَادِیْمُ کَهْ مَرٰطِبُکُمْ
 فی الارض و زمین و آفتاب و عطا کردیم و ارمین کل شیء از هر چیز که خلق بود محتاج بودند یا از
 سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه باعدای یادادیم از هر چیز که میخواست سبب است و دست آوری
 که بدان محب اوقن نیز میسر شود آورده اند که حق تعالی نور ظلمت را منسخی او گردانید و در زادالمسکین آورده
 که سحاب را بفرمان او گردانید و سوار شود هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده و محاربه
 مسخر ساخت و باز گلیان حرب کرد و برایشان غالب شده و غم مغرب کرد و قاتل سبع سبب است پس از پی در
 میرفت سببی را که مغرب تواند رفت و به آن سبب توسل بسته میرفت ایضا آیت و حشر
 لِسُلَیْمَانَ وَ جَمَعُ کَرِهَ شَدَّ بَرَاکَ سَلِمَانَ عَلَیْهِ السَّلَامُ جُفُوهُ شُکْرًا اَوْ مِنْ کَالْحِجَّتِ اَزْ دِیَوَانَ
 وَ کَلَامِیْنِ دَانِیْمُ اَرْمِیَانَ وَ الطَّیْرُ مَرْغَانِ قَهْمُ بَسْرِیْنِ شَکْرِیْنِ زَعُوْنُ رَاغِدَه شَدْنِیْ بُوْتِ سِرْاویَا بَارِ
 و بسته بودند می مادر هم پیوند احوال ویت عن عقبه بن عامر رضی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و هو علی المنبر روایت است از عقبه بن عامر که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 حال آنکه آنجناب بر منبر بود یقول می گفت و اعدوا لهم و زاد و طیار کنید برای جنگ کفار ما
 اَسْخَعْتُمْ مِنْ قُوَّةِ اَنَیْمٍ تَرَانِدَ اَرْقُوتِ اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ الرَّقْمِیَّةَ اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ الرَّقْمِیَّةَ اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ
 الرَّقْمِیَّةَ اَلَا اِنَّ الْقُوَّةَ تَرَانِدَ اَرْقُوتِ سَبْ هَمِیْنِ سَبْ بَرَفَرُودِ رَوَاهُ سَلَمٌ وَ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ
 رَسُوْلَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از عقبه بن عامر که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول می فرمود من علم الالهی کسی که آموخت تیر اندازی را ثَقَرْتُ ثَوْبَهُ که پیرترک نمود آنرا اَلِیْسَ مِیْنًا
 بَسْرِیْتِ اَبَسْرُ اَبْرَیْلَیْنِ مَآ اَوْ قَدْ عَصَى یا نفرانی کرد در حصان و زید شک روایت است در راه
 اَنْ تَمْنِ اَلِیْسَ مِیْنًا کَانَ اَبُو طَهْرَةَ یَسْتَرْسِیْ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم یثوْنِیْ و ولید و روایت است از انس
 رضی الله عنه که گفت بود ابو طلحه که پناه به حبس بنی سلمی علیه السلام بیک پیر ترس پیر پیش ایشان است و راه آنجا
 و عمر بن حنظله قال رَأِیتُ رَسُوْلَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از جریر بن عبد الله که گفت دیدم

وصول خدا صلی الله علیه و آله را بکونی تاجیه کسب با ضیوع که می یافت و میگردد ایند موی پیشانی را پی را
 با گشت مبارک خود و قوت و فیض و الخیل محفوف بتواضعها الخیر الی یوم الحشر و الخیر و الخیر که اسان
 بست شده و کرده و داده است به پیشانیهای نهان و در کتبت مقدیاست و آن خیر و کتبت ثواب در آخرت و نجات
 در دنیا است و مسلم شاه شکرش و شهریارش و کش با با یکد از بهر دوران سپاه و سپهبدان و لاری و گاه فرو و بزرگ
 و گاه گاه باشد و در میان سپاه و پنهان آئینی با تمناه و در ده که امیری از امیران کوچک بزرگ و دیگر از سواران و فرو و بزرگ
 بیخون و فرو و گاه در کانی نموده باشد و بر امری نیز و اخت و امری را به امیر سپاه بدین حکم شاه و گاه در و بنام کسی که
 و دیناری بیفرمان خدیو گیتی سستان و دین و قهر کردن نتواند و یکدش گناه شکر مثل قصاص و بر طرفی و جلا
 وطنی بیکم سلطان نثار و و پایا فرو و دین و سرخیل نمودن بجز از فرمان شاهی نماید و سالار سالار نماید که از بهر سپهبدان
 سپاه و گاه باشد و از نماند و در زبان و سود و سروران نیز فرمان خود بخوبی و انا و بنامند و همچنان اسپهبدان و
 و هزار از سر گذشت امرای صد و نهاده و ده آگاهی دارند و تکیه این صد و نهاده و ده از یکدیگر سوار کار و پیاده کلان
 آگاه و در شناس باشند و بدین بخش و آئین کیفیت هر کس هر روز تا به شاه و انصر و گاه رسیده باشد و باد شاه از
 حال به سپاه آگاه گردیده که هر روز امیر و از سر گذشت ده کس به امیر صد آگاهی به در صدی به نزاری و نزاری
 و ده نزاری بعد نزاری و سالار بعد نزاری سپهبدار همه شکر سپاده و سوار اطلاع دهد و شاه شاهی و گاه تمام حالات
 عرضدار و در چنین و بر همین آئین از سلطان خلافت نشین فرمان بجمع لشکران صیده باشد و امرای شکر را واجب است
 که اطلاع خام و از بهر انجام ضیاع و از بهر نامی جهان خواب غلاب روز حساب ترسیده اند و دستمزد لشکران پیشینی گیر و در و نیز
 و ناهیان و سالار و چنانکه از خزینة سلطان بخشش شود و همچنان بنام هر کس ساند و در بدش گرفته داخل و قتر شاهی نماید و سوار
 لشکران و سر خندان سپاهیان را باید که خود را از سوی سلطان بر سپاه سوار و از دو طرفین صرف بنابر لشکر آرائی و کسوتانی
 و اند و همیشه تخم همین اندیشه در کشت و لهای خود داشته باشند که تا آگاه حکم شاه برای سوری من بر سپاه است
 کار فرما و سپهبدان که امیر سلطان بفرمان رسید همان زمان بخوشی و همان خوشی را موزل و دانسته و دست از حکومت کشید و لشکر
 حضرت یزدان با فرستادن و بفرمان هر کار کار بر کار گیرند و فراموش نماند و در کتبت سلطان بفرمان سالار لشکر آنقدر
 فرمان گسترساند که لشکران از و به بیم و امید بود و از فرمانش سر نمایند و باینهمه و سپه چنان آئینی داشته شود
 که سپاه سپهبدان و در سربازان بردار شهریار دانسته اصل حکم و بیج سود و دینان و بخشش و نثار و دار شناسند و بکن
 اند از خواه و نماند باشند که اگر فرمان سلطان بنابر گرفتاری یا سربری و سر و لشکر سپهبدان همان زمان او را بگیرند
 و یا سرش بر بند بعت است حضرت ایزد متعال امیر سپاه و سپهبدان زبان قاتل و حالی گوئی این مقال باشند

| | | |
|-----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| نظم که اشیا نیک تر و شیر دل | بدل برده از تیغ و شمشیر دل | همه یک یک پیش تو بنده ایم |
| ز تشویر سر و سر افکنده ایم | و گر جنگ فرمان دهد شهر یار | همه سر نشانیم در کارزار |
| تن و جان ما سر بر پیش نشست | و غم و شادمانی یکم پیش نشست | چرا سر بر چپیم ما خود کنیم |
| چنین بنده بودن ز بهر چه ایم | همه سر بر سر ترا بندیم ایم | همی دل بهر تو افکنده ایم |
| خدای تو باد همه جان ما | سر بر سر بنست پیمان ما | فایده |

جهاندار جهانگیر را باید که لشکر و خوار و عالمگیر را همیشه قواعد و ان جنگ تیر و تفنگ و پیوسته کار از موده نیرود
شمشیر بی وزنک و همواره آتش باز تو ب تنه آهنگ دارد و سالار سپاه بخازم و قواعد و ان رزم نماید و شاه
والا دستگاه خود هم بهنر ای نبرد سراپا آگاه باشد چنانکه شاه ست باید که در آگاهی بهنر ای نبرد نیز شاه همه آگاهان
باشد و گرنه از شاه و سپاه نادان از دانائی میجو و بر دس دانایان بهنر ای و غاچه بر خیزد و در مصاف چه
پیر و زنی دست دهد چنانکه حضرت یزدان عز و سبحان فرماید **أَوْ مَنْ يُنْشَأُ فِي الْحُلِيِّهٔ قَهْوٌ فِي الْخَصَامِ**
عَجَبٌ مُبِينٌ ط معنی اینست و کسی که در زبور که موجب عیش و آرام ست پرورده شود از آنکس روز پر خاش
کار س نکشاید و در رزم رنج و سختی مسلک جنگ یرموک جناب دلیری تاب شیر آبی و اسد الهی حضرت
خالد بن ولید سیف الهی به سیکه از یاران خود پند و لبند فرمود **اشعرا شجاعت شعار صوفار و**

| | | |
|--------------------------|--------------------------|------------------------------|
| بگفتش گفتم که سینه دل | در رزم دلیران نداری و جل | ولیکن حریف چنین جنگ جو |
| بنا دیده جنگی مرو پیش او | عدو ا غلم فن پیکار و حرب | تو نا واقف از کوشش طعن و حرب |
| نه تیغ و بخون دلیران خصا | نه رحمت بصدر پلان و یا | عدو قبضه تا ساعدش فرق و خ |

ز محش تن سرفرازان گون **فان** سلطان گیتی ستان را باید که سران سپاه و سردار لشکر
دلیری دستگاه را عزل و نصب کرده باشد و برای این سرفرازی و از سرداران از می آئینی نهاد که پس از
چندین سال سالار سپاهی از سرفران آن سپاه در گذشته بر سر کار سالاری لشکر دیگر رود و دیگر س
از سپه داری لشکری گذشته با سپهبدی این سپاه سرفراز گردد و سود این آئین سرایا بود آن ست که اگر
همواره امیر س لشکری سالار باشد شاید بدخاد هی شیطان لشکران را بخود یکی ساخته و یار نموده سران
فرمان سلطان باز زند و آگاهانگزیر شورشها و خرابیها در بادشاهی پدید آید و ازین رو بنده و بست بادشاهی پشانی
و با تباهی گردد و چون کار فرامی را بکارشش پاداری نباشد هر آینه انشاء الله تعالی چنین پشانی و چنین
خوابی در پرده پوشیدگی ماند و بعدا علم بالصواب و الیه المرجع و المآب **فان** سلطان اسلام و شاه
ایمان فرجام را باید که با میران لشکر با و سران جنگ آرا فرمان سخت در کار دارد که خبر رسی و حال آگاهی

یک سپاهی از چگونگی خداپرستی مانند نماز و روزه و سدا فراز و زکات و حج و نواز و پیرکاری و بنوی
ساز و نره کاری جان گذار شب روز دریافت نموده باشند و آنچنان بند و بست در کار دارند که بر خنمای
ایزدی تعالی وصفه کسی گناهی کردن نتواند و اگر بکراه نمودن شیطان گاهی گناهی رویا می شود باینی
که بیشتر قلم آمد زبانی سالاران سپاه بسالار سپاه و از و بحضور شاهی آگاهی رسد و بادشاه بلند
نشین باینی شرح ارجمندی آگین برای سزای آن گناه کار تیره کار فرمان به سپهدار بزرگ فرماید و او
به سران دیگر لشکر ساند و آن شاه اسلام پناه را باید که نام سروران سپاه و زبان اسلام فرخنده
مجدد و از یلیدی نامهای تباها کفر و سیاه و نامن لشکر اسلام فریزی دستگاه را پاک و بر کران دارد
و اینکه بست فلکمان و فرود آستان به پیروی نصاری فرنگ و کافران بی نام و رنگ نامهای ناموران سپاه
کپتان و میجر و کنرل و جنرل و لاژ و جنرل میهند و در شمار لشکر نام کمپنی و پلیش و جیث و کنب میگذارد و گنگ
ست زشت و راهی ست بد شرت این و عید شد بد حضرت الله العبد بنیت سند که حضرت پیغمبر
بر روی درود پیشار و بیشتر و سلام بسیار خوشتر فرماید من تشبه بقوله فهو هکذا معنی نیست
که آنکس که مانند گوی خود را می نماید اینکس از همان گروه شمرده میشود اگر بهدایت ایزدی جل اسم نامهای
زبان فرنگ را با اسمهای لسان عربی بدل سازند چه خوشین باشد و اگر پس از عربی به نامها زبان فارسی هم سخن
زنند بد نباشد که فارسی از بسیار روزگار پیشکار عربی است قطعه بجان آمد دل از آمد شد غیره چه خوشتر
چشم گر بجای تو باشد چه چراغ خانه عالی باشد آن بیت جمله که در وی وصف بالای تو باشد آئین و آتش
گزین و پیش آگین نیست که چون ده سپاهی فراهم آیند یکی بر آنها سروری نام زد گردد و او را در لسان
عربی امیر عشره موسوم سازند و زبان فارسی سالار ده نامند و آن گروه را در عربی عشره و بفارسی ده نامند
و بر سر ده امیر عشری تیغ زنی بسته نامور شود و او را بعربی امیر ماته صغیره و به فارسی سالار صد کوچک نامی کنند
و شمشیر بازی بر و بر روی برتری یابد و او را بعربی امیر ماته کبیره و بفارسی سالار صد بزرگ بالانام سازند و ده
امیر ماته دیر رس را سرفراز کنند و آنرا بعربی امیر الف صغیره و بفارسی سالار هزار کوچک بلند آوازه سازند و جنگ
را بالایش بآرایش رسانند و آنرا بعربی امیر الف کبیره و بفارسی سالار هزار بزرگ بزرگی دهند و چون ده
امیر الف گرد آیند و لا و رس بر آنها کارگاه گردد و در عربی امیر عشره آلف صغیره و در فارسی سالار ده هزار
کوچک بلند نامی پذیرد و در زم ساز بر سر شش فرزند و آنرا بعربی امیر عشره آلف کبیره و بفارسی سالار ده هزار
بزرگ متری کنند و بر ده امیر عشره آلف شیر دلی را پاگاه افرازند و بعربی امیر ماته الف صغیره و بفارسی سالار
صد هزار کوچک نام گذارند و شیر تکار بر او فرمان نما نمایند و بعربی امیر ماته الف کبیره و بفارسی سالار صد هزار

بزرگ اسمی کند و چون بصله عیسیان ده امیر ماته الف بهر سند پردلی را بر آنها فرمان روا فرماید و در عربی بنام امیر
 الامراء صغیر و در فارسی سپهسالاران کوچک بنام کام سازند و پیل تنی و شیر افکنی را بر او در پایه بلند و در فرمان
 سازند و در عربی و فارسی بنحوش نام امیر الامراء کبیر و سپهسالاران بزرگ بنحوشه نام نمایند و قوی باید که در هر صد
 یکی در عربی و فارسی بنام مخبر ماته و آگاهی رسان صد نامی نمایند و یکی در هزار در عربی و فارسی بنحیر الف و آگاهی
 ده هزار زبان زد روزگار سازند و یکی در ده هزار بنحیر عشتار الف و آگاهی سازد ده هزار سرفراز و بر سر کار کند
 و یکی در همه لشکر به لقب مخبر عا که آگاهی کند همه سپاه سر بلند گردد و هر روز میرود آگاهی نیک و بد ماند و بود و رفت
 و شب به آگاهی رسان صد سازد و آگاهی رسان صد به آگاهی ده هزار بگوید و او بر سر هزار کوچک هم بگوید و او
 به آگاهی سازد ده هزار نیز بگوید و آگاهی سازد ده هزار آگاهی کند همه سپاه را آگاه کند و آگاه کننده همه سپاه
 به سپهسالاران کوچک آگاهی نماید و آن کوچک بزرگ خود سازد و بر همین آیین هر روز سالارده سگند
 شب و روز ب سالار صد کوچک و سالار صد کوچک به بزرگ و او ب سالار صغیر و او به کبیر آگاهی دهد و سالار هزار
 کبیر سالارده هزار صغیر و او به کبیر بگوید باین آیین هر روز چگونگی شیشه و هر روز همه سپاه به سپهسالاران
 کوچک رسیده باشد و از به بزرگ گزاشد که سپهسالاران بزرگ بعرض بالا و معوض و الای شاه فرمان نگاه
 پیش نموده باشد و بادشاه جمه را آگاهی داده **فصل** و باید که مومنی ایمنی پارسائی و در دانش
 حسابائی و برینش روزی دهی بنیائی بر همه سپاه بر کار عرض لشکر سرفراز و کار فرما باشد و در عربی و فارسی
 ب لقب عارض عا که عارض لشکر لقب باشد و پیشکاری از و در صد هزار بنام عارض صد هزار و پیشکاری از و
 در هر ده هزار بنام عارض هزار بند و بست نماید باشند و همه عارضان خرد و بزرگ به امانت و دیانت کار
 روزی دهی بسپاه پیروزی پیروزی نمون و از چگونگی کالی و بر طرفی و فوقی و فراری آگاهی بخوبی گرفته و همیشه
 عارضان هزار عارضان ده هزار و عارضان ده هزار عارضان صد هزار و عارضان صد هزار عارضان عا که
 از همه حساب و روزی دهی در هر ماه و هر سال آگاهی داده باشند و عارض عا که سلطان زمین عرض
 نموده باشد قائل و حبیب امر از خود و کلان لشکرشان و آگاهی رسان و همه سپهسالاران کوچک و بزرگ دشمن گشتان
 و عارضان روزی دمان و سپاه شماران مومنان تقوی یار و مسلمانان امانت سیر و کار و عاقلان دانای کار و بار
 و زره شیران شیر شکار شوند و همه با یکجان و یک زبان برای بلندی دین فرزندگی گزین و بنابر اجندی شریعت
 نخستگی آگین باشند از **صلوات فاروقی** همه با هم از رو صدق و تقوی محبت موافق بر سه از نفاق

و پیشکاری از و در هر هزار بنام عارض هزار

| | | |
|-----------------------------|------------------------------|-------------------------|
| بصافی طینت بی کین صغیر | هم گرم و جوشان چو شکر به شیر | همه شفق با هم و بر عدو |
| پراز کین دل و جان شیرنده خو | همه صبر ملت مصطفی | همه جان فدایان براه خدا |

ز فیرت بناموس دین مسین

دودستی زود و تسخیر برکافرن

سجستان با خشن حملہ میاک وسم

شده جانستان از غنیمت لیم و همه بند و بست پیاده و سوار و هر گونه روان فرمان و آگاهی دهی دهستان
و عرض شمار لشکریان و سزای بزه کاران بر همین آئین و نشین بوده باشد و هر گونه قاعده قرار
داده سلطان دین متین پیش نظر همه کس و همین سروران لشکر دین ماند

وصیت سیم در ای زدن و مشورت نمودن

شامل کردن آرائی در عزم مهمات مقتضای رزانت است و مشاورت روان سلطنت است و جان حکومت
بدار ریاست بر مشورت است و قرار مملکت بر شورای اهل پرفراست اصل امارت میواریت است
و بنای احکام حکام بر مشاورت بقدرت تعالی گنگاشش بابی از ابواب فتحیابی است و بجهت اعلی
رای زدن در سے از درهای نظرفرآبی مشورتی مشورت در کارها واجب بوده و پایشانی
در آتش کم شود و عقل قوت گیرد از عقل دیگر و نیشکر کامل شود از نیشکر و خوش
اتقائے که بهدایت تقدس لباس مشاورت را بر جسم عادت بیار است بعنایت تقدس بابر
اوقات غلیم فیروزی بر عرصات حصول کام بر افراشت و حجت طالعی که بکره تعالی خصلت
مصالحت شیوه فلاح آویزه ساخت بفضله تبارک با قرب ساعات لواهی بهروزی در ساعات
وصول برام راست بر آراست قطع در مشورت را چسبیده و گزیده عقل
را جاسدی و نه از باب حکمت چنین گفته اند که رایان خیر من الواجیدی و
میمنت حکومت در رای زدن است و سعادت سلطنت در گنگاشش کردن برکت حکم در
شوری است و عظمت امر در تدبیر مشورت انتها گرامت با مشورت است و شرافت با مشورت
حکم حکیم قوت حکمت نازل بر است مشورت کردن است و کتاب قدیم جل جلاله ناطق بر مصلحت
جستن رباعی کار با بی مشاورت کنی و تا دران سود بی کران بینی و هر چه آن مشاورت
سازی و جزم میدان کران زیان بینی و شعار انبیای ابرار علیهم الصلوٰۃ والسلام موامرت جوئی
بود و سر و کار اصحاب اخیار علیهم الرحمة والرضوان مشاورت خوئی محمود و اولیاء علیهم الرحمة مشورت است
و ممدوح علماء علیهم النقرة مصلحت آب و رنگ تدبیر جهانگیر شورای عقل است و رونق افکار عالمگیر گنگاشش
حکامیت کند مشاورت کاری و هر که ادا نشست بسیاری و بکنه عز شانه فائد کشور گشایان
استشاره و فلاح است و سائق ملک گیران استصلاح کیاست ایضاً حمزه ملک و ملت نفازه گنگاشش راست است

سید ابوالحسن علی حسینی مدظلہ العالی

در وی وین و دولت بزور تئوری بر یکسته انظام مهام انام پابند مشاورت است و موافق سنت سنی حضرت
 خیر الانام علیه الصلوٰه والسلام نظام خواص و عوام مربوط مصالحت بیت شد پیر مشورت مامور بود تو چرا
 زین طریق باشی و در همه مشورت نمودن موجب صواب است و نکاشن حجتن مستوجب ثواب مشاورت
 را کامیابی حساب است و ترک آن بایستچای خواب تئوری فوز و فلاح آراست و گذشتنش ضرر آن
 و زیان گرا و حضرت ملک منام با نزه و کمال بی نیازی از احتیاج لکاش خیر انضمام برای صرف تعلیم مذکبان
 خوشکام بملاک کرام در آفرینش خلیفه نیک انظام مشاورت نمود و درین کلام احسن انظام و لا ذقاک و لا ذک
 لک لک که ائی جاعل فی الارض خلیفه الایه به آن اشارت فرمود یعنی و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو
 مرا تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الحان بدستی که من آفریننده
 در زمین خلیفه را قالوا گفتند آن فرشتگان که مخاطب بودند آنجعل ایامی آفرینی فیها در زمین من
 یفسد فیها کسی که فدا کند در آن زمین و یفسدک الذیاء و بریزد خون او بخن کسبت و محمل و نقلش
 لک و حال آنکه بابا کی یاد میکنم ترا بامریا توفیق تو که موجب حمد است و ذکر می کنیم مترابا کیز گ از هر ناشایستگی
 قال ائی اعلم ما لا تعلمون گفت پروردگار تو بدستی که من میدام در آفرینش این خلیفه از حکمت یا آنچه شما
 نمی دانید بیضاوی گفته که فائده گفتن از ملائکه تعلیم مشاورت نمودن بایندگان است و در مدارک مسطور است
 جز این نیست که خبر کرد خدای تعالی فرشتگان را به آفریدن خلیفه تا پیرسند باین پرسیدن و جواب ده
 با آنچه جواب داده شده اند تا باین پس شناسند حکمت خدای تعالی در خلیفه گردانیدن آدم قبل از وجود وی
 یا برای آنکه تعلیم کنندگان خود را مشاورت در امور ایشان قبل از اقدام بر آن امور اگر چه بود خدای تعالی
 بعلم و حکمت بالغه خود غنی و بی نیاز از مشاورت انتهی و در تفسیر کبیر مرقوم است پس اگر گفته شود چیست فائده
 دار آنکه فرمود خدای تعالی فرشتگان را که ائی جاعل فی الارض خلیفه یا آنکه وی تعالی منزله است
 از حاجت بسوی مشورت جوابش بدو وجه است وجه اول آنکه خدای تعالی میدانست که فرشتگان چون
 آگاه خواهند شد برین سرائین سوال وارد خواهند نمود بر آن پس مصلحت به احاطه ایشان بجوابش اقتضا
 نمود لهذا پروردگار تعالی شان واقف گردانید ایشان را بدین واقعه تا که سوال نذکور نمایند و جوابش نهند
 و وجه دوم آنکه خدای تعالی تعلیم فرمود به بندگان خود مشاورت را انتی و در فتح الغزیز مذکور است که چون
 اراده الهی به پیداکردن این قسم مخلوق و دادن منصب خلافت باو متعلق شد بود پس اظهار کرد
 این فرض بر ملائکه چه وجه داشت و در اخبار باین امر فرشتگان را چه حاصل این قسم اخبارات در مقام
 مشوره میشود و حقیقت مشوره استعانت بعقل دیگران است و حق تعالی که هر چه مستغنی است از غیر خود

درین باب است آیت وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَبِرَّيْ آنانکه اجابت کردند پروردگار خود را مراد
 انصار اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را با ایمان خواند و معی الحال بطوع و رغبت قبول
 نمودند و اقاموا الصلوة و پیاداشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرائط و ارکان بر اوقات آن و آخرهم
 شوری و کار ایشان بامشورت است بکنه میان ایشان یعنی هر کار که بکنند بصواب و یدیکدگر کنند
 و مِمَّا ذَرَّاهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال یُنفِقُونَ نفقه می کنند در راه خدای تعالی
 حدیث مَا خَابَ مَنْ اسْتَشَارَ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ اسْتِشَارٍ وَلَا عَالَ مِنْ اقْتَصَادٍ وَ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ
 فی الاوسط عن ابي رضى الله تعالى عنه معنی اینست از آرزوهای خود نا امید نمی ماند آنکه در بارگاه
 حضرت الهی تعالی عنایت و عاے طلب خیر در حق خود می کند و پشیمان نمی باشد آنکس که بایاران
 عاقل و صادق در امور خویش مشاورت می کند و فقیر و محتاج نمی گردد آنکه در اخراج معیشت میانه
 روی را در کار می دارد و روایت کرده است این حدیث را طبرانی در کتاب خود که مسمی است باوسط
 از حضرت انس رضی الله تعالی عنه و رضی عناه و ایضا در وی عن علی رضی الله تعالی عنہ
 قَالَ مَا هَلَكَ اَحَدٌ و عَنْ الْمَشَاوِرَةِ روایت است از امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه که فرمود ملاک
 نمی شود مرد از مشاورت کردن و قیل و کول و راد و رد و اذم و الثبی علیه السلام الملائكة فی اكله الشجرة
 المنصية لما وقع فیما وقع معنی این قول بابرکت سعادت مرتبت اینست که اگر حضرت آدم خیمبر علیه
 و علی بنی الصلوة و السلام در باب خود درخت منہی عنه از ملائکه مشاورت میکرد البتہ در خواری
 و زاری گرفتاری نمی یافت و عن النبی صلی الله تعالی علیه و سلم المشاورة حصن
 من الهداية و امن من الملائمة معنی اینست که مشاورت حصار است از هدایت یعنی صاحب
 مشاورت بفضلہ تعالی در پناه هدایت می باشد که گاهی از در مواقع تدبیر زلزله الاقدام
 بطور نمی رسد و باعث امن است از ملامت غلاتی و امیر المومنین حضرت سید اولیا
 و امیر اصفیاء و راتقی علی مرتضی کرم الله وجهه فرماید لا صواب مع تزلو المشاورة
 معنی اینست که نیست مرد در راه صواب که بر او خود رسد وقتی که ترک مشوره کند ضابطه
 سلاطین متین و شایان تحت نشین را باید که گروہ از عقلاے با تجارب و دانایان تقواے
 مآرب را در اسرار ملک واقف و مخصوص کرده در خلوت و جلوت بصاحبیت خود اجازت دهند
 و در امور جزوی و کلی شای و خیر و شر پزوی با انظار بغیر استشاره و تحصیل کرده باشند
 و انتظام مہام خواص و عوام را بدین وسیله بنسق و نظام آورده قطع صحبت نیکان بودند

مشک که نیشش مغز جان یابد اثر فعلشان باشد سوی دانش دلیل به قول نسان شهاب
 بحکمت راهبر حضرت خالق تدبیر عزت قدیره رسول کبیر علیه من الصلوات والسلام کثیر
 باوصف آنکه ضمیر منیر جناب رسالت مناشیه غایت خداوند کبیر جلالت آئینه بود صفا
 پذیر که عکس صور حقائق خیر و شر در آن نمایان بود و ماهیت هر شی چون مهر و ماه درخشان
 و تابان بنا بر مشورت ایشان فرموده چنانچه از آیات طلیبات معلوم گردیده تا جهانیان را
 سستی باشد منفعت آرا و زمانیان را آسوسه شود صلاح و سود رسالت ازینجا میتوان
 دریافت که لامحاله مشاورت با ارباب کیاست و دیانت کلید خزینة دراست است
 و منقاج گنجینه فراست هر آینه مشاور و بفضل تعالی کامیاب هر راست و خود رایی
 زیان تو امان مثال خرد و اشتغال در کیفیت رجال رجاء و نصف کل
 و لا شیء معنی اینست که بفضل ملک منعم عزت قدرته مرد تمام آنست که بذات خود عاقلست و با وجود آن با عاقلان
 مشاورت مینماید و بدین سبب نظام مهام او مالا کلام است و نیم مرد آنست که بنفس خویش عاقلست لیکن با عاقلان
 نمی کند و یا بجان خود عاقل نیست مگر با دانشمندان مشاورت می سازد و امور این همه در
 نیم خام اگر چه مثل مرد تمام با نظر نام نیست لیکن بالکل خراب و بی انصرام هم نیست و لا شیء آنست
 که نه خود عاقلست و نه به دانا مشورت می کند و امور او سراپا شر و رست و سرسبز نقصان ظهور
 اَلْعَبَا ذُیْ بَالِدٍ تَعَالَى مِنَ الْعَجْزِ وَالْکَلِّ وَالْجُبْنِ عَقْلًا کیاست اندیش و فضلاست فراست
 کیش در تعداد شیران و اعداد تدبیر اندیشان فرموده اند که افراد مصلحت پژوهان هر قدر
 که افزون شوند بهتر است و خجسته سیر لیکن کمتر از عشر نباشند و اگر بغیر از یک نفر که لیاقت محرمیت
 اسرار داشته باشد بهم نرسد با آن یک کس ده بار شرط مشاورت بجاء آرد تا تعداد عقول عشره
 بدست آید و اگر یک کس نزد با منکوحه خود یا زنی دیگر که مکالمات با او در شرح شریف فائز باشد
 باشد مشاورت نماید و بر آنچیز آن را زنی گردد بر خلاف آن بعمل آرد که در حدیث سعادت آوریت
 وارد است کَانَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ یُکْثِرُ مُشَاوَرَةَ اصْحَابِهِ وَ یُثَبِّرُ فِیْ اَمْرِ وَاحِدٍ عَشْرَةَ مِنْ اَهْلِ اللَّبِّ وَ الْحِکْمَةِ
 وَ الدِّینِ اُولَئِکَ اَوْ رَجُلًا مِنْهُمْ عَشْرًا معنی اینست که حضرت رسول مقبول علیه الصلوة والسلام عادت داشت که
 با اصحاب قدس جناب با افراط مشاورت می فرمود و در امر واحد باره عاقل فراست کامل و بیخه کار و دیانت شامل
 مشاورت مینمود و یا با یک کس مقدس ده مرتبه مشوره میکرد و حضرت رسول کبیر و جناب نبی صاحب رایی و شمیر
 و شفیع تقی و پیر تقصیر و معلم تدبیر علیه الصلوة والسلام در باب مشاورت با زنان خرد خام و سرما یزد

بجای این حدیث
علامه سید محمد تقی
ابن مرام در توفیق
عالم در بیان این
نوشته فرموده اند
که این حدیث
در کتاب

شماره اول و خلافت و کان البرکة فی خلافتی معنی این است که بازمان مشاورت بنمایید هر چه
شماره راه نمایند بر خلاف آن روید و از خطا امین شوید چرا که خیر و برکت دارین در مخالفت زمان است
حکایت آورده اند که در قضیه کریمه ظلم نیکوید بهنگامی که لشکر کسبت اثر بهجارت ولد حضرت خیر البشر
علیه من الصلوٰۃ والسلام اظهار می کشید و می از افراد متجذبه شام سعادت از بی خواست که خود را از بالای
بام بزیارت ناخته پای خود بشکند و بدین حیل و عذر از رفاقت آن سپاه شقاوت دست گاه باز ماند لیکن مشیری
رازداری که او را بدان کار خیر دلالت نماید نیافت لهذا با منکوحه خود دست را فی الضمیر در میان آورد و زن نقص
فن او را از آن حرکت سعادت منع نمود آن سعید سر نوشتی خلاف قول زن نقصان شمرستی بجهل آورده خود را
از بالای سقف بشیب تخت ناخته پای بشکست آورد و بدین تدبیر سعادت تخمیر آوان تا کنیز عوان نیز نیامد
خروج شقاوت و لوح یکبار سپید بر علیه الصلوٰۃ والسلام اظهار از شقاوت دارین و ارمید و برکت
عمل بالحدیث بگرامت کونین رسید بقامی که رسید الحمد لله علی ذلک بیعت رومتاب از مشورت زیرا که
ارباب خرد چه مشورت را پیشکار اهل دولت گفته اند بیعت بنای کار خود را بامشاوره ننهی
نه حق شمع گزای نه داد خلق دهمی چه در حالت گرسنگی و تشنگی و ملالت غم و بیماری و کمالات غضب و خجالی
و امثال ذلک احوال پر طلال که موجب بی حواسی و خاطر پریشانی باشند مشاوره نکنند و با جبان و بخیل
و نادان و عقل قلیل و کذاب و عذر قابل تباب و کینه جو و خود غرضی جستجو و خود پسند و متلون طبع با گزند و زن
و کودک نادانی فن و مبتدع سرا یافتن و فاجر و فاسق خاسر و ظالم قاصر و دشمن مشا جرو مشا لهم مشورت ننمایند
اشعرا مگر اهرط اوسی نراوند ملخ را بر عتقانی نداند ز سر که از روی نمی شاید نسیم گل ز خار خشک نماید
و با کافری و مشرک و دوزخ قرار می شوری نازد که این فرق نجاست خلق است و از نجاست سلاطین و زبیا
مشاورت ملوک عدالت آئین کاهی نمی تواند شد قطعه هر که در اصل ناک است قیادت به تقالید هر کس نشود
سگ مگر اگر کنی مغلوب قلب او غیر سگ مگر نشود چرا که حضرت منان غرقمانه از جمده جهانیان ذوات اصحاب
فرمان راجحت نسق و نظام مدام نام بخلعت اختصاص نواخت بر مرتبت سلطنت قرار داده لهذا ارباب
و حکم مصدر رحمت ابدی اند و مورد عنایت سربدی و کافرین و فاسقین بغضب و اضلال جناب بکبریا
نموده باشد تعالی من غضبه ضبط ظلمت و ضلال اند و مستحق سلاسل و اغلال تا برین اجتماع هدایت و ضلالت
من جمیع نوز و ظلمت بس محال است مصرعه نوز و ظلمت هر دو ضد همدگر و بهر می رشد و گمراهی مانند
همر فی آب و آتش بی محال است بر آن کوبزد آب و آتش بهم بران هر دو بر کرده باید ستم
و دیگر آنکه شجره مشاورت باروری به نوائه و بهتری است و ناموری بصلاح و برتری و این امر توفیق

بر ارشاد مرشد کامل الذات است و فاضل الصفات و کاف و فاجر که در نفس خود سراپا ظلمت و ضلال است
 و مستوجب نکال بنابر ان ازان ضال چگونه استفاد و تصور گردد و مصراع او خوشنغم گم است که از پیر
 کننده و ازان سربس نقصان و زیان چنان استصلاح متیقن شود مصراع خفته را خفته کی کند بیدار
 استشاره از چنین پر خاره سرسبز این اشاره است و مستشیر این نجاست تخمیر سرسبز سران کار جهان
 انسب اولی است که از سایه ادا بر پایه این جماعه ضمیمه بر محل دور و بنازل نفور باید بود و این گروه تفاوت
 پژوه را گرد اگر در قرب منزلت خود نباید گذاشت و علم سعادت بر عرصه مراد باید افراشت **نظم**
 پهلوی پند شدو منشین + وز همه کتا شو کیتا نشین + گر چه بخود نیست کج اندام الف
 بین که چنان کج شده در لاف رباعی با منشین و باشن یگانه او + در دام افقی اگر خورس دانه او
 تیر از سر راستی گمازاج دید + دیدی که چه زود جنت از خانه او **ف** این بهدایت تبارک تعالی
 ضابطه رشد را بطه در باب مشاورت را شده نقش پذیر میگردد که نظام فوائد آن از قواعد معانی
 کلام قدیم انتظام جل مجدد استفاد است و در آن سربس مصالح و منافع مفاد حضرت خالق فراست
 خلاق کیاست و صانع مشاورت و صنایع مصالحت حکمت فرماید قل انما آتینکم بحجوز این
 نیست که پسندیدیم شمارا و ارشاد می کنم بواجده یک چیز آن تقو مؤان چیز آنست که بر خیزید
 از مجلس پیامبر صلی الله تعالی علیه وسلم لئلا یکنتم من الخاسرین برای ویرانکنن شوید و دو تا یک دیگر مشاورت
 محسب و قدر اذی و یک یک تا از اذحام خاطر شما مشوش نشود **تث** تفکر و تأمل پس تفکر کنید در
 امر محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم و از مبدا حال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید و بدانید که البته
 ما بصرا حی که نیست این یار شمارا من جنتی طمیع دیوانگی که او را بر دعوی رسالت عت
 باشد که می شناسید کمال عقل او را و همان کافست بر صدق قل او ان هو الاکذاب لکم و
 نیست او که بریم کننده مر شمارا بنین یکدی می پیش از وقوع عذاب شدید ط عذاب سخت که عذاب
 آخرت است انتی از طغوی تنزیل جلیل ضابطه نبیل استفاد فهم فراست دلیل می گردد که افضل طریق مشا
 و انفع سبیل موامرت به ازین متصور توان داشت که وقت حدوث حادثه عقلای تدبیر بین متوسل
 فراست آئین تصدقت نیات که غیر از حصول رضای جناب کبریا قدست صفاته یتنی نباشد بصفا
 قلوب از که در ات شیطانی و نف فی مثل کینه جوئی و زود رنجی و خویش مطلبی و خود پسندی فراهم
 آید بعد از ادای دعای استخاره سعادت بشارت که سابقا سبق ذکر یافت در انجمن راز بدین
 ساز و انداز نزد مشاورت در باز نده که اولام را دانی الضمیر بر لوی اذمان صغیر و کبر بطریق تکریم

نقش پذیر نمایند و بعد آن هر فردی از آن افراد کیست بنیاد جدا جدا شده سکوت ورزین در میدان تدبیر
 تفکر نفع و ضرر آن برنجوبی به پیمانند و پس از آن دو دو یا سه سه یا چهار چهار بطوری که مصلحت دید وقت باشد
 اسرار قلبی را در میان خود دانهند و نشیب و فراز سود و زیان به نظر امعان ملاحظه سازند من بعد همه کج
 شده و کلزار محفل را از غار غیار پاک و مصفا نموده رازهای دلی در میان خود با اظهار دارند و در جلب
 مطالب و سلب متاع مباهشات و مناظرات بتقدیم رسانند با نظری اینق از فضل حضرت کردگار جل جلاله
 اخفاله بگوشتش بازوی افکار گوهر مقصود از بوجو حادثات روزگار بکف مراد رسانند اگر در یک کثرت اتمام
 مطلوب و اتمام خوش اسلوب حاصل آمد فیهما و الا موافق همین آئین مکررست که هر قدر که حاجت افتد
 مجلس شوری و بزم گفتگاش صلاح پیر آراسته بغایت حضرت مادی عزت هدایت بناخن تدبیر
 عقدا ت لایخل از روی کار شایکست دوازته دریای واقعات در مقام طایلات بحیب می آرد و باید
 تمت الضابطه عالمان دین و حکیمان ایمان و یقین فرمایند که در مشاوری و فوائده کثیر مقررست و
 موامرت منافع بر تدبیر متصور که بعضی از آن پیرایه تشطیر و معدودی علمیه تحریک باید اول فائده رسد
 استخصال رضای حضرت حق تعالی سبحانه است که جناب تعالی و تقدس قرآن مقدس و فرقان اقدس
 محبت بحیه رضیه شوری فرموده که قال عز من قال وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِقَوْلِ رَبِّهِمْ وبراے آنانکه اجابت
 کردند بر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ایشان را بایمان خواند و فی الحال
 بطوع و رغبت قبول نمودند و اقاموا الصلوة و بپاداشتن نماز را یعنی ادا کردند بشرط وارکان بر اوقات
 آن و آخرهم شوری و کار ایشان بامشورت است بکنه بیان ایشان هر کاریکه بکنند بصواب
 یکدیگر کنند و قمار زلفهم و آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال یفقون نفقه می کنند در راه خدای تعالی
 انتهی و در حق فرزند آدم خاکی قدم در دارین بهتر از مرتبت حصول رضای حضرت خدا جل جلاله رتبی نیست
 شعور فراق و صلح باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از غیر ازین تمنائی نقطه رضای
 ما را مراد دل است و گرنه بازندگی مشکست به فرما که ما کترین بندگان بایزیم در راه امر تو جان
 و دهم سعادتی بادی بدای سنت سینه حضرت رسالت بانی علیه الصلوة والسلام سوم حصول مطلوب بوسیله محمود
 و وصول بر غوب بواسطه مسود چهارم فرحت دهی بخاطر اصدقا و استخصال فوائده از عقلا چه هرگاه انسان
 بکمال اعتماد و صفای قلب با اجلب مشوره مینماید و اسرار با فی الضمیر با آنها در میان می نهد بقاعده که
 زدل بدل گذری هست نامحبت هست و ره چن نتوان بست تا صبا اینجاست هر نینه اصدقا و اجداد
 بسبب صفای قلب او سروری بهر رسد و لا محاله بعد اوقت قالب با بکار مای سود و بهبود او راه می نمایند

پنجم آنکه توافق خاصی درستی تدبیر صورت نه نسبت و کار بصلاح نرسید چون شرائط مساوت تقدیم
 رسانیده باشد البته خجالت و شرمساری نخواهد کشید که بسبب مصالحت همه با شریک رنج و راحت میشوند
 و نفع و ضرر علی قدر مراتبم هر یک میرسد شعر آنکه دیدار میر نشود چندان نیست که رقیبان زیر طعنه زبان کشانند
 ششم دریافتن حال غنی الضمیر در کس و ناکس چه وقتی که انسان کامل للعقل با جلسا و احباب مشاورت غنی
 از جبین و اقوال هر کس با قضای آیت کریمه عظیمه و توفیق لارینا که همد و اگر ما خواهیم بر آینه بنایم به تو
 ایشان را یعنی علامت با و نشانهاید کنیم بر ایشان فلک و فقهیم سیما هم پس توفیق ناسی
 ایشان را بعلامتی که دال بر نفاق ایشان باشد و لتعرف فقهیم فی کین القول و هر آینه توفیق ناسی
 ایشان را در گردانیدن سخن از صواب بجهت تعریض و تویج و الله یعلم انما لکم و فدای دانه علیها
 شمار و مناسب آن جز خواهد داد و انس بن مالک رضی الله تعالی عنه فرمود که بعد از نزول آیت میباید
 منافقی نبود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انشاخت بسیم و سخن انتمی کیفیت باطن برزدی محبت
 و صاحب عداوت می توان دریافت و از مضر و شمر هر کس اطمینان خاطر توان ساخت مصراع همین بران
 پرده است بر درگاه جان و مضمون اجتماع هم ارواح بر انتظام و اصلاح که از علم التفسیر قرآن بی نظیر حلت
 برکت مفاد است و استفاد که حضرت صانع مطلق عزت صنعت بقدرت کامله خود در اجتماع هم ارواح
 بنی آدم تا تیری قوی و دلالت نهاده است که هر گاه هم ارواح بر امضای امری اجرای کاری با اتفاق
 صادق و اجتماع و اتفاق متوجه میگردد و لا محاله بقوت حلت عظمت انقصود مراد بحصول میرسد شعر
 از اتفاق مگرش شهادت میشود پیدا و خدا چه دولت عظمی در اتفاق نهاد و و سری لطیف و رازی نظیف
 در قبولیت صلوة باجماعت و تشریف اجر جزیل بران عمل معیدل همین اتفاق هم و اجتماع ارواح مصلین
 مخلصین است و پس بیت از لفظ یا اتفاق ملاحظت جهان گرفت و آری با اتفاق جهان می توان
 گرفت و بر خواطر ادکیا و ضمایر عقل مخفی و محتجب نیست که رونق آرایش گلزار تا تیر اولیا را الله
 تعالی کرو فر هر ایش من زار ارشاد اصغیار الله الا علی بقدرت حضرت قدیر حلت غایت توجیه
 هم و الا انهم ارواح نفاس است ارتیاح است و پس کالایخی علی من تعلم علوم الصوفیه و ماد با داب القوم
 الصافیة زاد الله تعالی فیوضهم فی العالمین شعر هر کرا دین نه به حق نیاست و دیده او
 بدید حق نه نراست و حضرت با دی مطلق و جناب معطی بر حق عم النعامه بعد برگزن و بنده پسندین روح
 معظم فرموده خود اعنی مقدامی سالکان و پیشوا نه نا هجان عامل شریعت و طریقت با هر حقیقت
 و معرفت شیخ الشیوخ امام همام و الا مقام امیر المؤمنین و امام المسلمین شریف محمد سید محمد با غازی علیه الرحمته و اخوان

اثر روحی و تأثیر باطنی بر قوی و نهایت عالی عنایت و عطا فرموده بود که طاعت بیان در میانش بی بیایی نیست
 و قوت ناطقه در لفظش بی بی نام و نشانی لیکن تمیایه نظر آنکه این تشوید نقص پذیرد شاید برکت همین تذکار فیض نام
 در بازار قبولیت این دو پروردگار جلالت مرتبه بصاعت کاسه خود را قدر و قیمتی بپذیراید و موجب مغفرت
 من سرای مصیبت گردد و اندکی از بسیاری بشاید درمی از بحری و قلیلی از کثیری بمشابه قطره از نهری عال
 تأثیر باطن آن شیخ معارف موطن مینگار و دو ناظرین این صحیفه نقصان لیفه را گوهر سعادت در کف حصول
 می نهند که عنایت حضرت منعم جلالت عطیاته در نگاه فیض آگاه و سخن هدایت انتهاه آن مرشد فیضان دستگاه
 آن مقدار تأثیر اخلاص و اثر هدایت بود که بسا اوقات روداد که کف از ظلمت آیات همین که بصحبت سرای سعادت
 بر نور وند و با استعداد مکالمات و مجالست مستعد شد بشرف ایام شرف گشتند و اکثر از زمان ظهور رسیده
 که نساق قساوت اتفاق همان که بمحصل هدایت مشاغل رسیده و شرفیاب مصاحبت گردیدند تا تباهی
 و تمقی نقی شدند و بفضل جناب داور یکتا عزت و صده از ابتدا تا انتها همین حالت سرای هدایت در کارنامه
 که عارفی ذو معارفی و عالمی با عالمی که روزگاری بصحبت اولیای الهی گذرانیده فضائل عرفان حاصل
 کرده و صاحب ارشاد گردین زمانی که بنجد مت سراسر هدایت آنحضرت سراسر رحمت مشرف شده فقط آنی
 و صرف زمانی که سعادت یاب زیارت و صحبت گردین فضائل ذاتی و صفاتی خود را فراموش کرده با هزاران
 و بیشماران عقیدت در زمره مریدین سعادت آئین داخل شده بشوق جان و دل رفاقت کرامت منزل
 اختیار نموده ریاضی چه حالت سست ندانم جمال سلی را که پیش دیدنش افزون کند تن را ببست و
 مجنون ز خویش بیگانه چه آشنای گوی بود چشم لیلی را چه عالمان دانند که بارشاد و مشک که حال شقایق
 بالافان شقایق ضلال بصلاح و تقوی ابدال باید بر تبت ولایت همین است و پس و عارفان شناسند که اقرار عارفی که
 و بزرگی ذو معارفی قرار باید بران صفا صفت همین است و دیگر موس حکایت شیخی صفا و شی و صوفی عرفان
 مذاقی بصحبت شایخ رسیده و مقام معارف حاصل کرده صاحب کشف و کرامات و مرشد مریدان صداقت
 آیات واجب التجلیل و التکریم حاجی محمد باقر علیه السلام تعالی بر بانه که بعنایت حضرت و باب جل اکرامه در ملک
 میان دو آب کوس کشف و خوارق می نواخت و گلزار ارشاد و آب یاری تأثیر قوی در سرزمین قلوب
 مریدین می آراست زمانی که وسعت آن سرزمین از برکت یتوق قدم فیض لزوم جناب امام خلائق مخدوم
 میمنت آگین شد جناب حاجی محمد و بیگانه روشن بارادت دلکش بر سبیل زیارت حق آگاهان بنجد مت
 فیض رحمت رسیدن لغتی مباحات محالست و مکالمات دریافت بقدرت حضرت قدیر جلالت مرحمت سعادت
 خطاب و کلام در باطن همان بود و ترک علاقی ارشاد مریدین کرده در جماعه متعقدین آنحضرت در کار

منتهی در فاقهت بسیر و سیاحت اختیار کردن همان و حاجی معظم موصوف بار بار شهادت میفرمود که ای مردمان شما از
 منزلت و محراب امام و الامام بر گاه آنگاه ذکر ابرام عزت کرم است گاه نشیمن آگاه باشید که علون ذاق آن عارف معارف
 و حقائق از حد تقریر بیرون جهت و از حد تحریر افزون من شکر این نعمت خالق زمین خل خلقه ادا نمی توانم نمود که کوی
 شناسائی بزرگی این سید سراپا سترگی رفیق شومعربار که اندر بی اقیاب ملک جلالی چکه که هر که دیدند از دوز بود خوش
 خبر و حکایت زلمه از مدو عابد اعباد از علائق دنیا مجرد صوفی اسعد حاجی احمد مشرق و مغارب من
 بهجت استرغای جناب زوان کیمای قدست و مدته سیر و سیاحت نموده و بصحبت اکثری از مشایخ کبار
 رسیده و برکات باطن اندوخته لیکن بوقت عود که باطن شورش شوقش همچنان نغمه انگیزش زمان در چارسو
 جهان میگردانید و قمتی که بهدایت حضرت مادی عمت غایت حضرت حاجی محمود و سعادت قدسوسی جناب
 مرشد زمان حاصل گردید و دفعه شورش طلبش تسکین پذیرفت و دامن رفاقت آن شیخ سراپا هدایت کف شوق
 استوار گرفته اقبال دارد و سیر و سیاحت روزگار همراه گشت بیت دل ز من لبهای آن شیرین شام میسر
 لاجرم چیزیکه او شیرین بود دل سیر و حکایت عالم عالی و فاضل کمالی مولانای فتح علی ساکن بده جوپور
 که آنحضرت جنابش را بعد شرفیابی باسم مولانا عبدالقدوس موسوم فرمودند علم و فضل بے نظیر داشت و در
 تقریر و تحریر دلیز علم کیمای در اقران و امثال می افراشت از زمین طالع سعادت بیعت دریافت و بعد از
 چند روز بعلت ضروری مبتلا گردید به ارض تکیه قدسیه که در قرب بده رای بریلی وطن آبائی آنحضرت است
 رسیده بشرف ملازمت مشرف شد حضرت ایشان جنابش را بحاجی احمد که ذکر قدس فکر او پیرایه تحریر پذیرفت
 برای تعلیم اشغال باطن سپرد فرمودند مولانای موصوف بنجد مت حاجی محمود و روزی چند سرنجیب مراقبه
 فرمود و فیضان انوار دریافت لیکن چونکه طالب شسته بود شائق روزی شد و روزی بر سر راه گذشت
 شیخ اکبر که بجل سراپی قدس پیرای قدس بنجد میفرمودند رسیده و دست شائقانه در دامن مبارک زده و معر عاشقان
 که مشعر بطلب مراد از محبوب بود بر خواند حضرت ایشان ستره وال دریافتند ارشاد فرمودند که حالا شما در حلقه
 مجلس من نشسته باشید حضرت امام تعالی بفضل خود کثرت کار بشما عطا خواهد فرمود از آن روز آن عالم سعادت
 اندوز باوصف غدرنا بینائی به بنجیکه دست میداد کشتان کشتان خود را در مجلس مقدس میرساند و عاشق وار
 سکوت اختیار سامع کلام فیض فرجام می نشست و روزی چند بعبایت خدای بلند عز سموه عجب انوار با
 افزون و باطن فرور تابان طالب صادق حاصل گشت که در تشریحش زبان بجز تقریرت و بیان بقصود معرق
 من بعد مولانای سعادت ایام حیات مرجع طالبین راه حضرت حق جل جلاله گشت و دامن در تادیب طلبیا
 کوشش میفرمود و در آن در کیمیات کشف و شهود مستغرق بود و عیت دلی که در سر آن زلف جا گرفت گذشت

وطن بسایه بال ها گرفت و گذشت و راجع به بیستم برانتم بقدرت حضرت قاهره تقدیر و کلمات و کلمات
 و کلمات مجرب برداشت که چون نزدیک جسم مطهرش میگردیدم با وصف آنکه لباس شریفش بکند و او ساغ و کلام
 می بود و رایحه عذیب که نظیرش از عطریات دنیا اصلاً ناشی نیست بشام میرسد بجان الله باکی سمیت و کلام
 آن را چه قدر تقدس می سازد و از خدمت اهل الله تعالی چه مقدار تقدس حاصل میکند بیت دست مبارک
 از کمر مقبلان و سرکش از صحبت صاحبان و حکایت در جده مصطفی آباد و عرف را پیور علی بود
 با علم و محصور و فاضلی با فضائل موعود و عارفی مورد حاجات سبحانی مولوی غلام جیلانی که بنیایت
 حضرت متانی جلالتنازه رتبه علم و عمل معبد داشت و مرتبه ظاهر و باطن مستجمع است و اکثر علمای آن بلد به
 فخره بود و در عالم مشتهر به تقوی و فضائل متکاثره بر دست هدایت دستاوست که کس از شیوخ متکاثر
 سر نوشت شرف بیت حاصل داشت ایامی که خطه آن بلده بقدم فیض لزوم خدام عالیه آن حضرت
 رشک افروزی جهانیان گشت قبل از ورود مومنان علی آن عالم با معالی در مراقبه مشاهد نمود که آفتابی
 از یک در شهر درآمد از در دیگر برآمد و بساحت زیارت صورت قدس سر برت نیز مشرف شد بقدرت
 تعالی حکمت آنحضرت را دخول و خروج از همان در و از با واقع شد که آن صاحب کشف و شهود فرموده
 و تعبیر رویت آفتاب بذات ستوده صفات آنحضرت موافق آمد در شهر مصطفی آباد از نزول کرامت شریف
 آنحضرت شورش مشتاقان زیارت و شایقان بیت آنقدر در افتاد که در مقدار گفتار راست نیاید
 عالمی رئیس کشوری غیر شریف بیت مشرف گشته بهره در سعادت گردیدند مولانا می محمد و خیر بدین
 آن شیخ نوع روشن آمد و پدید آمد در بین صورتی را که در واقع دین بود و عینه دیدار نمود و دید
 را بنور چهره سرافراز نمودن همان بود و عاشقانه خود را به بیعت دادن همان بیعت کلامی دید که آفتاب
 دیدن آن نازنین دارد که در هر یک قدم صد گونه منت بر زمین دارد و در مدت پانزده روز اقامت
 آن شیخ بر کرامت که در آن شهر واقع شد مولانا می با شرافت کسب اتوار باطن بر تبه نمود که دیگر از
 در ایام و امان متعبر باشد و اعتقادی عظیم که مستوجب جنات کیم باشد بجناب مرشد فخریم بهر سائید
 با وجود علم و فضل و کبر سن وقت و داع پیاده پاد در کباب فیض انعامید و دید آنحضرت بمقتضای محبت
 مانع آمدند مولانا از نگاه پوز استاده بشوق مافوق زار میگفت و میفرمود که ایاکش وقت جوانی
 در آشتی تا در پیاده دوی سعادت دارین حاصل کردی و ربای می دلم پابسته زلفی که خلقش پایستش
 و یازای قرار آتش نگاهی دوی آتشش و تنای شراب از ساغر تصویر می نوشم چه بدیهی است
 یارب بانگاه منم مستش و در حالت موت و وقت فوت مولانا می محمد و خیر فرمود که من بدست

بهایت به شیخ سعادت و تلمذ است بیت کرده ام و علایق بنیت حضرت حق عم افغانه صوت هر که شنید به است
 ایمان مشهود می بینم لیکن ازین صورت ظاهر صوت هدایت بر سر است حضرت امیر المؤمنین علیه الرحمة والرضوان مد ظله العالی
 آویخته محسوس میکنم حکایت عالمین و فاضل دین مولانا می امام الدین ساکن موضع حاجی پور ضلع سده رام
 از مضامین ملک بنگاله در بلد دہلی مدرسه ملک العلماء و اخوان الفضلاء حضرت مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی
 علیه الرحمة کسب علوم ظاہری نمود و بعد از آن شیخ بزرگ و عارفی بزرگ کتاب انوار باطنی می فرمود همان زمان
 شهر دہلی بنگاله چار و یک هندوستان از نسیم عنبر شمس آواز ارشاد آنحضرت مغط و معبر شده بود و هدایت حضرت
 الهی چنانچه هر روز خلقی کثیر تشریف بیت مشرق میگردد مولانا می محمود و غیر سعادت مجالست و کلمات میرسد
 لیکن با حقادی نداشت پس زمره را میام که حضرت امام مام را گدازند مقدس مقام بجلده که موافق و با نعام حضرت
 ملک نعام جلب رحمت نه از انام بگرامت بیت کرم گشتند و بسیاری از روضه ضلالت مرا لخص تابستانه دق
 و اہل سنت و جماعت و اثنی شذ مولانا می امام الدین تیر و دار آن شهر بود روزی برسم زیارت نه برادر است
 بخدمت هدایت در جت رسید و آنحضرت در شغل بیت خلایق مشغول بودند چنانکه نظر فیض مظهر بر مولانا
 افتاد برای بیت ارشاد فرمودند آواز دلنواز بگوش آن سراپا پوش رسیدن همان بود و معتقدانه
 شرف بیت اند و ضمن همان گویا آن معارف دستگاه شاهبازی بود و او جگیر که طائر وحشی انگار را
 بچنگال تاثیر قوی بر سر او آرد و همین که گوهر شرف بیت بکف حصول آورد بقدرت کامله حضرت جل جلالہ
 مولانا محمود مستغرق بخت و از خود رفته محض گشت مردم لغزنی بحر معرفت را برداشته بودند حالت
 استراق آن عرفان مذاق تاسه روز امتداد یافت که بغیر اوقات صلوٰۃ که اندکی آگاهی دست می داد از
 هیچ حال انتباهی نداشت و اکل و شرب به کلفت کام باستمال میرسد و با وجود آن بیوشی ظاہری ہوشیاری باطنی
 آن قدر داشت که مولانا می موصوف میفرمود که در آن حالت چون جهت قضای حاجت بستر می رفتم مرا شرم دامنگیر گشت
 کہ چگونه در نظر شاه شاه صغی غرت سلطنت تن عمران کنم لیکن با جرات شریع شریف بقدر ضرورت لباس از بدن
 جدا می کردم و مولانا می امام الدین به بخت فیروزی سالها از سعادت خدمت گزار تی آنحضرت استعاده یافته فیض
 باطنی و انوار عرفانی حاصل کرده و کتاب مسلک تویم مراط مستقیم از آنحضرت بکرات مرات تعلم نموده و آنحضرت
 کہ وقت تعلیم تشریح کتاب مراط مستقیم بسیار مطالبی میفرمودند آن همه مقاصد متعالی را حفظ گرفته و معلوم این
 کتاب مستطاب تنگای بزرگ دارد و مولانا می محمود الآن جهت هدایت جهانیان بر سرند ارشاد مشکاست
 و ظایق بیشمار از خوان ارشادش ذلہ استر شاد در با سلطہ اللہ تعالی بیت تا نظر کرده
 بنحانہ ما بہر شد خاک آستانہ ما بہریت بر کہ خدمت کرد او محمد و شمس و هر که خود را دید او محمود شد

و بنایت حضرت الهی چنانچه موصی سرایا معاصی از انفاس حسن از کتاب فطیم صراط سلیمین
تعلیمی دارد و بارها دیدم که در وقت تعلیم ذکر هر هیکله نام اکبر و لفظا طهر الله از زبانش می آید و حواس
ظاهری شده در انوار باطنی مستغرق می گشت و با هزار هوش حقیقی مد هوش مجازی میگردید
هوشیاری را حجاب یار میدانیم یا بخودی را بنده بی اغیار می دانیم حکایت صالحی بل اصلحی
و عارفی بل عرفی تقوی و ورع تو امان حضرت حاجی زین العابدین خان که خیفه اجل امام اکمل است
و جهانی از فیضان صحبتش افضل سیده الهی بقیه تعالی در سن طفولیت شورش عشق حقیقی و سوزش حب
تحقیقه در کانون ضمیر مینرمون و شست اکثر اوقات در حالات لعب طفال از حال و تفاسس غلات
عشق و محبت سر میزد و یارانش میگفتند که با یقین میدانیم که دامن پاکت جاسی بوشت عشق پر فسق آلود
نیست لیکن عجب میداریم که تزاره شورش عشق از وجود تقوی آلودت چو سر میزند و آن بزرگ جواب
لا علمی از علم آن سرگرمی می داد و قهر و مقام یار نمیدانم اینقدر دانم که عشق میبرد و تا کجا دوچار کند قهر و نیست
اگر که در بند که و صید کبیم این قدر دانم که یک مو بر تنم ازاد نیست چه این بزرگ از ابتدای نشو و نما
به دایته تعالی طالب خدا بود و دروزان و شبان که اگر مردان میگشت و از انفاس قدس اسبابشان
نفحات عرفان حاصل می کرد لیکن جوش عشق فروشش لشکین نمی پذیرفت شعر چشمهای عاشقان خواب
یک نفس آن چشمه بانی آب نیست چه تا آن زمانیکه حضرت حاجی زین العابدین خان در لشکر و الدم غفر الله
تعالی که در سپاهیان نوگرددند و حضرت امیر المومنین نیز بفرمان خالق زمین و زمان عز حکم دهان لشکر و
بخش شدند روزی حضرت ارشاد و مرتب در صحرا طالبی صادق را توجه میدادند حاجی مکرم صریح
گذر بران مجالس انوار فتا و همین که نگاه حاجی مغنم بحال جهان آرا می شینح اعظم منور گشت با وجودیکه
اوضاع ظاهری آنحضرت بطرز سپاهیان مهیب و جنگجو بود بلا اختیاری نور انوار عباد و در سینه آفات
گنجینه گشت و بهر عقیدت شرف بهیت حاصل ساخت بهیت مرابلسله زلف اعتقادی هست
و هم چنانچه بر امان زلف خوابان دست و شهباز شورش طلیح از دیر باز در وقت شوق آن طالب انبار
بند پرواز بود بصید گیری مقصود باران نشست شعر بریده از پیش براندا که مشتاقان را چه لذت دین
بجز دیدن دیدار تو نیست و آنحضرت بدید صداقت آنمید در صبح و رواج به تعلیم انوار باطن و مدارج
کشف و شهود قدس موطن توجه منبع فیه بودند و حضرت حاجی مذکور بعبایت معطی نور انوار واحد از اصفا
و فردی از اولیاد احمد شد تعالی علیه ذلک شعر روزان و شبان گرد مردان میگردد و فردی
گردی چو گرد مردان گردی چه و مرشد انفس فاق بان رفیق سرایا و فاق ارشاد فرمود که من

بامر ملک زمین و درمن عز ملک که در عالم مکاشفه بواسطت حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة و السلام بن
 رسیده بمنزله قطبیت این لشکر مامت هفت سال مغزو و مباحثی مامت مذکور شما هیچکس را بر کیفیت
 حال من و خود آگاه نسازید و نیز فرموده بود که ان شاء الله تعالی بعد انقضای ایام مسطور بهدایت
 تعالی هدایتی عالی و فیضی جلی از نفس من در عصمه ظهور جلوه بروز خواهد یافت و حضرت بادیه
 و منعم هم انعامه اجار سنن تیه اسلام از ذات من خواهد فرمود چنانچه پس از مرورده و نور مذکور در
 مسطور همچنان شد که فرموده بود که لا یخفی ولا شک فیه قطعه حدیث اهل صفایان تقدیر است
 بود ضمیر دل نشان شنیده لوح و قلم به سعادته ابدی در وفاق شان مضمحل به شقاوت ازلی در فراق شان محرم
 حکامیت عارف اسرار خفی و عالم سرائر جلی با هر صفات جلالی و واقف شیون جلالی شیخ حسن علی
 که ذاتش باب هدایت است و صفاتش سر بر کرامت درویشی کسی بکیناست در عوارضه آله اباد
 توطن داشت و در آن نواحی با فوای شیطانی تیرگی جهل و ضلالت و فسق و بدعت جهان جهان میگستر
 بود صائم و مصلی چون غنایان دامت داشت و مزرکی و حاجی مانند کیا آوازه یابی در آن زمان
 شیخ معظم و مدوح بسنن یا زنده سالکی و از حلیه علوم عاری بود ناگاه با الهام حضرت یزداتی و تعلیم علم لدنی
 زبان درفشان بارشاد و گرامان برکشاد و سنت سینه امر معروف و نهی منکر پیش گرفت و هر که
 در خوف گم شد هوش او به بشنو و الا تنافوا گوش او به روزی با عالمی بی عملی برخورد عالم جاہل کیفیت
 نماز پنجگانه اظهار نمود شیخ معظم از همانوقت اختیاق تمام صلوة فرمود و بان بی عمل ارشاد کرد که با وجود علم چرا
 عمل نمیکنی آن بی عمل نخل شده نماز خواندن اختیار کرد و هم برین آئین قیام با دای طاعت زکوة و صیام نمود
 و نوبت مناظره حقه در رفع شرک و بدعت با اقارب رسانید آن کالعتقارب جناب قدس آب را بوفی
 سنت صالحان بجنون متهم کرده مسلسل سلاسل آهنین کردند آن یگانه در قید آنجماعت بیگانه خونی بخیر از
 خشیت حضرت پروردگار جل اسبه بخاطر نیاورده همچنان زبان بطعن و لعن شرک و بدعت و فسق و فجور مامت
 شش سال در کار شد اشتغال رفتی بقدرت کامله حضرت قادر جل مجیده زنجیرهای آهنین خود بخود از دست
 و پایی آن سالک دین جدا شد و در آن زمان شهره خوارق و کرامات آن بزرگ سراپا شرافات در اقطار
 و اطراف کاشمش فی وسط النهار شایع و ذایع گشت شایقین تماشای عجائب قدرت حضرت خالق
 غرائب و منت منته برای زیارت آن پر کرامت می آمدند و هر که بیدار شش چشم منور میکرد و آنرشد برقرار
 ارشاد میفرمود از زائران هر که خوش نصیب می شد چند پذیر میگشت و الا مشاهده ندیدت قدرت
 حضرت مصور خلقت جلت صنعه ناز میرفت و قتی عالمی با عملی نخبه شش رسیده و بعد دریافت حقیقت

آن سراپاسترگی با اقارب و عشا را بنجانب گفت که اینکس بفضل حضرت الهی شخصی کمال و تسکاهی و ایمان و اسلام
پناهی است ز بهار منکر حال و مانع قیل و قال و مشوید آنجماعه از اشاع آن قولی هدایت اجتماع متنبه شده و از ماضی
گشته سبیل تقلید آن شیخ جلیل میش گزیند و در همان زمان بفضل خالق دوران عمت رحمة ظهور فیض نشور حضرت امیر
المومنین و امام المسلمین جناب مرشد اعظم و مقتدای اکرم مرشدنا شرف و قوی یافته بود خلایق از تاثیر انفا سبب
نفاست اساس آن شیخ قدس قیاس کامیاب سعادت دارین میشند آن حضرت با سماع آوازده حالت طری
شیخ حسنعلی بنابر معاینه حال بمقامش قدم نجه فرمودند و او خراب آنکه شیخ کرم مدوح از مرت دراز قبل از ورود کرامت نمود
آنحضرت میگفت که الله تعالی بفضل خود پیرو مرشد را در همین جا خواهد فرستاد سامعین از سماعت این متعجب
بودند که آنحضرت بصدر هدایت بنفش رونق افروز گشتند آن بزرگ شرف زیارت و مکالمت دریافته بعد از
استفسار معانی چند مسائل دین با جمیع اقربا مریدان صداقت مزید گشت و کوکب که گرداه گردان اند در سیر سیاحت
رفاقت اختیار نمود ریاضی هر کس که بسر شورش سودای تو دارد x سرهم چو سرف تو دریای تو دارد x فریاد
که بالا ترا زانست که گنجد x در حوصله دوقی که تماشا می تو دارد x حکایت حکایت عالین مکرمین و
فاضلین معظمین نیرین فلک فضائل و قطبین سمار فاضل مولانا و اولانا و محمد و منا و مطاعنا سر اسر دالا
و تسکاهی مولانا عبدالحی و سر سب جلیل مولانا محمد اسمعیل در بوستان فضل سرانیده بلبلی x بر آسمان
علم درخشنده اختری x که از جهت اشتها بر خوار قاصی و ادانی دینار حاجت اظهار نداشت لهذا طی آن واد
متماوی روی بهت بر یافت مصراع آنرا که عیان است چه حاجت بیاینت x باوصف علو خاندان و
و تسگاه همه دان و اعزاز اهل دوران و اکرام معتقدان بر همه مراتب عزت پشت پازده و عروس دنیا را
مطلقه نموده نعلین برداری هدایت کاری سر سب رفعت و اعتلای خود دانستند نعلین شیخ نقیلین در
بغل گرفته صحرا صحرای دویدند و رکاب فیض تساب چون زلف یار و کامل معشوق و لنواز بدوق و شوق
محکم گرفته بیابان بیابان دوان میفتند عت در خد شگاری و عظمت در فرمانبرداری حضرت ارشاد دمای
میفرسیدند از جناب امیر کبیر حکیم صبی سرزد که مکرین موصوفین بشوق دل و جان پادای آن پیر و خند مصراع
از تو کی اشاره و از ابرو دین x و از زبان امام دوران امری مشکلی ظهور گرفت که معظمین بشغف قلب مولانا
از سر قدم ساخته تقدیم آن کوشیدند قطعه گفته بردار از خاک دربار روی خویش x گرچه گرد است آن نه رو
آن گرد برداریم چشم x گفته از دور شمر عقدای زلف من x گرچه بی انگشت و شوارست بشمارم چشم x شد اند
نفس کشی سر سب دل خوشی دانستند فرود دره نفس کز سینه بابتگده شد x تیرای چشم و غزالی بکینسم x
و صوبات هوا سکنی سر یاراحت روانی فیهبند شعر حسن محبت گزیدم دامن x جزهوس کوز گشتگان غنست

اند که ه بعضی حکایات صالحات شمان نیز بزرگی از کلمی و کلمی از کلماتانی تینا درین میخیزد عارف
 بغیر ضرورت و حکایت با دی ضال و غی حضرت مولانا عید الحی علیه الرحمة والرضوان در
 بیان بزرگی جناب امیر المومنین سید با سترگی می فرمود که حضرت کرم برحق عزاکرامه را مشرف خدمت
 چنان شیخ شریف قدر فرموده است که فی المثل زیارت حضرت نصر علیه الصلوة والسلام نصیبم آید بجز آنکه از
 حضرتش طلب عافی نمایم مطلبی نبید ارم بسیت به پیش حسن تو فرشید و سجود آمد نگاه بهر حال تو
 در وجود آمد و مدام سپاس گذار حضرت مقام جل الفامه در عطیه حصول معرفت مقام امام همام
 بودند بسیت که ظاهر خفزی دو چارم نمود و کزودین باطنم برکشود حکایت یکروز حضرت
 مولانا بے عالم افزون خدمت فیض در جنت عرض داشتند که مشتاقم که نماز و لنواز بطرز ستوده اصحاب
 کرامت تاب گذارم آنحضرت جناب مولانا را ترکیبی معارف نصیبی که اندک از حقائق آن در کتاب
 مستطاب و عظیم صراط مستقیم اشارتی نخت تعلیم فرمودند و مولانا می با صفا بعد نماز عشا منون حجه بهان
 انواع در اشد بادا بے دور کعت نقل قیام نمودند و آن حضرت بر در حجه نشستند حضرت مولانا تا مام شب
 در دور کعت با ختام رسانیدند و از همان وقت عالمی ایتقان آفا متی بحال آن ایمان استقامتی دست داد
 که بیانش بنهر زبان در موصی بیان نمی توان واد بخت حضرت رحیم جل ذکره سدا پا در یاد حضرت
 خدا محو و غشی گشت و موبو با نوار قدس ملو گردید و علی الصباح که بروفق عادت بخدمت سراسر
 صلاح و سرب اصلاح و یکسر قلاح ملکه علمای عصر حضرت مولانا شاه عید العزیز محمد شت دهلوی علیه الرحمة
 مشرف شد حضرت ملک العلماء فرمود که ای قلان امر و عجب انوار ایمان افزون و باطن فرور از نفس نور
 اند و شما محسوس نشود شعرا ماه زیباست ولی روی تو زیبا تر از دست چشمم ز کس چه کنم
 چشم تو زیبا تر از دست و آن حالت سدا پا معرفت بشل سایه بهاس و الار تبث که بر اے کسب
 سعادت در تمام عمر یک بار کانے باشد مدت الحیات در ذات آن و الا صفات قائم ماند حکایت
 زمانی که حضرت امام زمان و امیر مومنان علیه الرحمة والرضوان بر ایه بلخ محمد آباد عرف ثونک و ملک
 سنده لوای جهاد و غزایر ابراهیم اشتند حضرت مولانا می عید الحی علیه الرحمة را باد و بزرگ دیگر
 یکی حضرت حاجی احمد و دوم حضرت مولانا عید القدر و کس که حکایتین هر دو شریفین سابق ازین تم
 علم رسید بخت تعلیم با مریدین معتبر فرمودند اگر چه حضرت مولانا را فراق رکاب مفادت اتفاق از شوق
 مشاق بود لیکن بقضای الامر فوق الادب که تا بکشت و درنگ اختیار نمودر با سعی گفت گرسرد در
 بیابان غم خواهی نهاده تشنگان را مرده از مایه کفتم چشم گفت گرداری هوامی وصال لکال قمرین در یاب و یاسر کفتم چشم

آن هر سه کوکب انوار دستگامه عرصه پنجاه بار شاد و مردم مشغول بودند و در آن مدت کرامات عجیب و خوارق غریب از ذوات آن شسته هدایت سمات بروی کار آمد که تقریر آنرا طوالی باید و برای تحریر آن دفترهای شاید بعد از انقضای خمس اشهر نامه حضرت امیر المومنین معارف ابهر موسوی حضرت علامی مشعر شرف طلب صادر شد حضرت مولانا با مجرد دریافت مضمون نامه که عین مرادش بود اسباب سفر مهیا نموده و برای منزل مقصود گردید و با وجود کثرت امراض مزمنه که کالبد عظامش را ناتوان ساخته بود خدمتش در حلاوت طلب امام و الا مطلب پنج ضعف و ناتوانی فراموش کرده بقوت و چالاکي جوانی میرفت بیست هر چند پیر و مستدل و ناتوان شدم به هر که که یاد روی تو کردم جوان شدم و اکثر در حلاوت شوق محبت فی السید حضرت امیر المومنین ولایت مرتبت حال خوش کرده و در آشنای طلی راه از رفقای کرانه گزین پیاده پانامه نامی حضرت ولایت مقامی بدست گرفته مطالعه کنان با چشم گریان و دل بریان و دوان میرفت و هر کس که بر او دو چار میشد با او میفرمود که مرا سید صاحب طلب فرموده است و باین گفتاریا و گفتم ایمان سید و گاد خوش نموده عاشقانه در طلب جانانه میرفت مشعر شرمند و احسان تو ام که در سر الطاف هم هر خطه قدم خیزد نمائی بخیم لم بیت شبی که دولت وصل ترانچال کنم تمام شب بخیمال تو عرض حال کنم بعد از آن از طلال کشی رنج سفری که بسیار و پیشمار و در آن طلی مراحل و منازل روداد چون بخدمت فیض درجت حضرت ارشاد و منزلت مشرف گشت سعادت که در آن حال یافت آزاد و کتابتی با جبار خود نگاشت که موصی سراپا معاصی بخشم خود دیدم بود و مرقوم بود که چون ببارگاه قدس شتبه حضرت امیر المومنین کامیاب شدم حالتی که در حدیث شریف بنا بر مومن لطیف آن است که هنگام قیام قیامت مومنی را که تمام عمر مصائب و متاعب بسر برده باشد در جنت معلی غوطه دهند و فی الفور همه رنج و ملال از تن و جاننش محو گردد و همچنین همین که بسعادت لباط بوسی حضرت قدس انفاسی فائز شدم جمیع کلفت و کلال از وجودم نابود گشت نظم روضه خلد برین خدمت درویشان مایه محبتی خدمت درویشانست به قصه فردوس که رضوانش بر ربانی رفعت منظرش از چمن زینت درویشانست

حکایت حضرت مادی ضال و غی مولانا عبدالحی و جناب عالم جلیل مولانا محمد اسمعیل علیهما الرحمة از بس که بعد بیت حضرت مادی جلت غلظه معرفت مقام قرب جناب امام همام دریافته بودند انکمال ادب و روبروی آنحضرت مانند نقش و صورت بی حس از خود رفته سراپا مطیع و متقاد حسب فرمود آنحضرت صاحب کشف و شهود نشست و برخاست و گفت و شنود میکردند نظم گفت یار از غیر ما پوشان نظر گفتم بخشم و انگهی در زمین در مایه نگر گفتم بخشم گفت گر بر آستانم

ابن خواهی ز دواشک چه هم بزرگانت بروب آنجا که در گفتن بچشم و هنگام مخاطبه آن محارف اتمش
جناب مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسماعیل سر ایاض محل می شدند و در جواب آن صفا حساب کلام درست
و با نظام از زبان برنی آمد مصرعها و جودت زمین آواز نیاید که منم با و صفیکه خدمت هر دو مولانا در فصاحت
و بلاغت یکتای زمانه بود و در تقریر و تذکیر لگانه گاهی که آنحضرت در محفل و عطف آن هر دو فاضل رونق افزائی
میفرد آن هر دو عاقل ابدیه عظمت ایانی و تاثیر باطنی آنحضرت که حضرت حق جل و علی نصیب آن کمال فرمود
بود دست و پای تقریر و بیان کم میفرمود نظم حیرت جلوه تو خویان را چه کرد مانند صورت دیوار در صند
دُر ز شرم و دنانیت چه سرخ کرد و بزرگ دانه نار چه و همانا این بود که حضرت امیر المومنین در محفل و عطف آن هر دو

| | | | |
|------------------------|---|---------------------|---------------------------|
| کامل کتر نمی نشینند | بلبل نوبهار دیوانه | گفت با آشنای پروانه | تو که لب راز ناله و دوشه |
| جلوه سز کرده سوخته | منکه بانالام سرو کاشت | حاصل وصل وی دلدار | سوخت پروانه شعله گون نفسی |
| که زد آتش هر گل و قفسی | کای بالجان ز بهنگان میناز | نشیند بی بلبل شیراز | عاشقان گشتگان مشوقند |
| بر نیاید ز گشتگان آواز | حکایت مولانا جلیل و حید حضرت محمد اسماعیل شهید قدس سر اید تقالے | | |

اسراره الحمید سر ایاض فرمان پذیر امام کبیر و اطاعت مجسم امیر بی نظیر بودند در اوقات صحبت امراض که
تا دور و زار ریج و در دجواب راحت نمی شدند و طاقت نشست و برخاست نمی داشتند همیکه امام
عالیه مقام بنابر انصرام همای ویا کازار جهاد انتظام صادر میگردد جناب مولانا می فحام بی تامل و درنگ با اسلحه
جنگ چون شیر دمان و برق درخشان در درستی امور مومنان می شتافتند حضرت ز تو اشارت و از ماست
جانفشانیها آری تا که در دنیا می سهرایا عا و ریج تعب نکشند در عقبای ستر پافنا آرام و راحت نبند
و بی تا که درین دار غبار کلفت خارا اختیار نسا زند در آن سر گلزار سرور و پیشمار حاصل ننمایند یا عی
منع دل بر آرمید نیست چه جزئی خاک و خون طمیع نیست چه بگذارید تا بگریه خون دیده تنها برای بد نیست
حکایت عالم علوم نقوف و در تقوی با نظف و ورع بے تکلف جناب مولانا محمد رفیع
علیه الرحمه که یکی از اقارب حضرت علوم مشارب و فضائل و مکارم مطالب در حق و باطل و افر تمیز
جناب مولانا شاه عجد الغریب علیه الرحمه بودند با وصف و عمل و تقوی و ورع بے بدل با عقدا تمام
بخدمت امام همام دست به بیعت داده بل در مقام ارادت دل از دست داده و خدمت گذاری
و اطاعت بر داری گوی سبقت از اقوان و امثال میر بودند حالات ریاضات و قانع مجاهدات آن
سرایا کمالات پنجه نیست که در ضبط تقریر و نظم تحریر می توان آورد لا جرم به سطر یک حکایت دلپذیر
آن عالم نے نظیر اکتفارت مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار را روزی حضرت امیر المومنین

علیه الرحمۃ والرضوان بعد از نماز دل نواز عشا بر بستر نور کسری مائل استراحت شدند و از حضرت مولانا محمد یوسف
 علیه الرحمۃ آب طلبیدند جناب مولانا کوزه پر از آب صفا آویزه حاضر آوردند تا وقتی که آب آوردند حضرت اکبر المومنین
 در راحت خواب شدند مولانا میسر ایا اودب همچنان ماصحکاه کوزه آب بدست استاده ماندند حضرت معارف
 نمرت که در آخر شب بیدار شدند در حق مولانا آفرین و بجناب تحسین آفرین جبت آن ارادت آگین دعای خیر
 نمودند شعر در نیمه او مجال تشستین نیافتم چون نگر گسایته کشیدیم جام را **شعر** گفت گر گردی شبی
 از روی چون ماهم جدا تا سوگدگان ستاره می شمر گفتیم بچشم و مولانا محمد یوسف علیه الرحمۃ در فن سپه گری
 بنیت اعلامی در وه سنام اسلام آن قدر مهارت تام بهم رسانیده که تفنگ به تواتر دست می درسته چشم زدن سر
 میکردند حکایت افغانی شجاعت نشانی و مدت العمر سر افشانی ساکن بلده مصطفی آباد عرف را پیور مسمی
 به عبد الحمید خان عمری در فتق و فخر گذرانیده و خون بسیاری بنایق ریخته بیست مدامشش نخون دست
 و خنجر خضاب بر آتشش دل خصم او چون کباب از ابتدای نشو و نما در لشکر والدین عصیان اتمانو کر بود
 زمانی که آنحضرت بعزم جزم عز و جهاد توجه فرمودند و در ریاست والدین رونق افزائی فرمودند و والدین
 و دیگر خلایق لا القدر لا تحصی بشرف بیعت مشرف گشتند و کرامات عجیب و خوارق غریب از انفاست قدسی
 آنعارف نصیب بمنصه ظهور رسید روزیکه آن حضرت والدین را وداع نموده لوا می برکت افزایقصد غزا
 براه ملک سنده و خراسان افراشتند در همان روز طایر سعادت عبد الحمید خان از حنیض لپتی بر سعادت
 بلند می پرواز نمود آنروز حضرت معارف فرور از بلده محمد آباد عرف کو تک بمسافت چهار کرده قیام خایم
 برکت الیتام فرمودند من و والدین و جمیع خلایق بر رسم مشایعت ما میخیم معظم همراه رکاب سعادت رفتند
 در حالت طی منزل عبد الحمید خان با یک کس یار بد کار که بیست زیهنهار از قرین بد زهنهار و قمار بشنا
 عذاب النار و سوافتی رسم فاسقان که در ضحک و اشتهار بر صالحان لب می کشند به نسبت حال خدام
 آن فیوض اشمال نوزد بالمد تعالی منه مشغول بود ناگاه در قطع آن هدایت پناه دو چار افتاد آنحضرت
 اسب سوار لب تبسمانه بآن هر دو بد کار فرمودند که خان جیو بیعت کنید و دست کرامت دستاوت
 در از فرمودند بقدرت حضرت هادی مطلق عزت رحمته آن هر دو نا کس عاشق و اراز خود در فتنه بشوق
 تمام سواره اسب شرف بیعت حاصل نمودند و برود و دوش حال معصیت کوشش بلباس تقوی و ورع
 آر استند و اگر چه مردمانی ذرامر دینی با حاطه انسانی در آمد لیکن عبد الحمید خان بهدایت حضرت سبحان
 عم فضل بقوت لقی و دیانت یک سلاسل و اخلاص فتق و فخر از ظاهر و باطن خود گسسته خویش را ستر
 و جبر از بنیت صلاح و طهارت مزین ساخت و میثاقش سراسر بحسنات و معایشش بر سبب طاعات

مسدول گشت بدل مصیان صلوة و بجای طغیان سنا جاده و بقیام خنده گریه و در موقع نزل ذکر و بوقت
 بداندیشی فکر و ببادله مجالس جلاله محافل علما اختیار نمود هر چند احوال شیطان و معاونان نفسانی بوساوس و
 آن شیر بیشه ایمانی را در باب مخالفت از پارکابی حضرت امام حقانی و قطب ربانی حیرانی دادند اما بسبب عدم
 قبول آن شجاع مقبول بجزیشانی حاصلی ندیدند شعر یار مدایح در گرفت « هر چه گفتم هیچ در نگرفت » خفاک
 در میان طریق شیطان و سبیل حضرت منان مباحث کلی است و خاصان جناب یان را از اصفا و قبول سخن
 حاصیان تحاشای جلی میست ای عقل مشو و سوسه فرمای دلم « اندیش تو کجا و سودا دلم » و از خون ریزی آنقدر
 پر پیزگاری در آورده که در قتال حق و جدال جائز نیز بلا استغنا و مامل اقام نمی کرد و بغایت حضرت کردگار
 غریبیده دفته در جذب حضرت اکیمه تبارک بر مانده مجذوب شده ترک علائق دنیا و قطع عواقل اقربا و اصدقا
 اتباعت رضات الهی نموده قدم در راه حضرت خالق قدم نهاد و عجایب افعات نسبت حالش بود که تشبیه
 طولی و توضیحش طوالتی دارد آخر کار بفضل جناب کردگار جل العالی در ضلع ثور که حضرت امیر المومنین را در نواح
 با فقه قدانیه بفتح و فیروزی دست داد شرائط شجاعت بتقدیر رسانیده از دست ساتی غایت سردی جام حیات
 ابدی نوشیده بشرافت شهادت فارز گردید الحمد لله علی فضله الحمید و کرمه الحمید شعر این جانب عاریت که بحافظ سپرد
 دوست « روزی خوش به منم و تسلیم وی کنم » شعر جان بجانان ده و گرنه از تو بستاند اجل خود تو منصف باش حافظ
 آن گویا این کجود افغان شهادت توانان از خوارق حضرت امیر المومنین سراب جوغان بیان میداشت که من از شهر نزدیک
 مالمده دارالخیمه حیرت نزل رفیق طریق بودم و در راه بعضی گاه من و حضرت معارف پناه و برخی از مخصوص خدام
 صداقت و نگاه از سپاه دین انبیا جدا میشدیم در چنین اوقات چند بار مرئی و مشاهد نمودم که حضرت سرپا برکت گاهی
 بجانبی آبل شده کلام سلام میفرمودند و گاهی اب میزدند و گاهی این خطاب جوابت رجال الغیب یا از روحانیات و یا از جنایات بگوید
 ظهور میرسد فائده بغایت حضرت حدی جلت و نه و جرت جناب سردی غرت قدمه جماعتی از مردان حق و گرویی از فردان
 مقبول نعم مطلق که کماهی آگاهی کیفیت شان غاصان حضرت برحق یا نیز میرفت همه طرب و خوش جهاندار نهان ز نظر عوام ظاهر
 در یو خواص از طرف حضرت خالق عام و خاص جیشانه متعین باشند چنانچه حضرت با ما میفرمودند که چنین کرده لطافت شکوه جانب جناب
 حق جل و علا بهر کسی که همیشه در اقامت و سیاحت قرین من میباشند و عجب حالتی دارند که در شهری و در شهری که اراده قوی
 حضرت خالق البریه جلت غلظه برای مدت بیشتر میباشند آنجا که قدسیه بکثرت عده میباشند و در دیار که هدایت دینی کمتر بطور رسیده
 میشود افراد آنها طاعت عدا میگرد و دیگر طاعت آن مره انوار شمال آنکه وقت قیام از لشکر جدا گامت میدارند و چون اقصای تقدیر سفر
 متعینی میشود آن قضیایان بی روان میشوند و بعد خود بخود بان دست را می میوم همانا ازین بود که مرشد ما علیه الرحمه و الرحمن و قتی
 قصه امت مکانی نام در شهر مگردند و دفعه از انجا میفرمودند شعر ما به تعبیریم فلک بخت باز چون بختیم که در دست قضا رفته است

و گاهی در جای دژ و کشت چند روز هم نمی پسندیدند و تا ایام و از آن قیام دست میداد و بیست
یکم زده نیست همچو خا اختیار ما چه در دست دیگر است سکون و قرار ما چه و بامر شهنشاه روز حساب عزت
سلطنته در پارکاب آنجناب معارف قباب چنانست منصوب و متعین بودند و قصه بیعت نمودن ملوک
جن و جماعتی از آنها در سفر و حضر حاضر ماندن بیانی دراز دارد و گنجایش تحریر آن این مختصر از کج آرد
شعر هر کسی را خداش دارد و دوست * جن و انسان همه مسخره است حکایت وقتی که حضرت
امیر مومنان علیه الرحمة و الرضوان بعنایت حضرت ذوالمجد و السلطان در بلده لکنهور و نوق افزای زمین
وزمان شدند و آن شهر ضلالت بهر روق بازار تازگی انوار ایمان و اسلام افروز تر از مهر و ماه درخشان بهر
گرفت و روز بازار هدایت و ارشاد در کوچه و بازار با بهاران آب و تاب جلوه آرائی پذیرفت و هدایت
کامی حقیقی جل الطافه خلایق نامحصور که در بیابان کفر و ضلالت و وادی فسق و بدعت تشنه لب لال
آهتداد و ایمان بودند برکت انفاس آن شیخ نفیس آب رحمت الهی حلت عطوفه بر دایمی شریعت و
تقوی سیراب گشتند روزی مجلس ایمان افروز آراسته بود و محفل اسلام اندوز پر گشته ناگاه راضی
ضلالت را ضنی لعل جوان و بدعت کاروان از ولد و ولتمندان و اردو وقت گردید و بحضرت مرشد
زمانه گفتگوی منافقان باظهار اعتقاد و ارادت بر کشود و سائل فیض توجه شد آنحضرت شخصی از مریدان را
بنابر توجه دهی اشاره فرمود و مامور شخص مذکور را در گوشه تنهایی برده موافق آداب صوفیه زانو برانو
مقابل نشاند و شغل لطائف سته تعلیم داده شروع در القای توجه نمود شیعی با کید شیعی اندکی چشم بندود
بکشاد و گفت که درین شغل اثری نیافتم شغلی بالاتر ازین تعلیم کسبید آن صوفی تعلیم سلطان الذکر نمود و
امتحان تقصیر چشم پوشیده بر کشاد و گفت که درین شغل نیز مرا فایده نشد شغل دیگر بایموز آن صافی شغل
نفی تعلیم داد و بعد چشم بندوده از معلومات ظاهر متوجه کیفیات باطن شد که ناگاه بفضل حضرت
اکه حلت عطیاته مرد شیعی بهوشش بر زمین افتاد و تا امتداد ساعات مدبوش ماند و بزرگی که جهت تعلیم
مامور بود هر چند آواز داد و جوابی نیافت جناب امیر المومنین نیز نزد او آمدن قریب بگوشش بیانگ بلند
او را خبردار فرمودند لیکن آن بهوشش نشد ایمانی و مدبوش لذت ایتقانی اصلاً آگاه نشد و
مستی بیدار گردیدیم شب چه مست ساقی روز محشر بیدار چه بعد از مدتی مدبوش آمده سر اسیمه وار شیدا
آثار حواس باخته بر شست و گفتگوی غائب محلو در بیان سر مخفی آغاز کرد که من با کرام حضرت منعم بر اهل
زمین جل انعامه زیارت سر ایا شرافت جناب رسالت تاب علیه الصلوة والسلام مشرف شدم
و آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم بنا بر مذہب خباشت مشرب رقص بر من خشم و عتاب فرمود

و در بهمان وقت سنی پاک اعتقاد مومن سراپا رشتاد کردید اقربا و عشا را و برین حال مطلع شده با قلوب غضوب
 و اسنیر آتوب بزر و تو بخشش پرداختند و جرات لسانی بران مومن سراپا ایقانی موثر نیافته بعید
 شدید مبتلا کردند و بغزیرات غیر مکر آن مومن اطرا را معذب داشتند آن شیر بیشه ایمان شد اند تعذیبات
 آن گروه پر غیبت و حسد ان را و بر بشارت ایمان و زنی نهاده اصلا تغییر ندهد و قطعا تبدیل نشود
 قطعه رقیب من منی گویم گل باغ و بهار من چه گل از تو باغ از تو هر دو عالم از تو یار من چه نمیدانم ز من گریه
 مطلب کمیت ناصح را چه دل از من دیده از من استین از من کنار از من چه چرا از دعوی خون تیغ خیزد
 بستر سد چه سر از من گردن از من اختیار از من قرار از من چه آخر کار آن سراپا ایقان در گزند آن مجمع
 نژاد با عزت ایمان جان بخت جان آفرین سپرد و تخمین از میدان دنیا و دین برد الحمد لله تعالی ذلک
 شعر جز نقد جا بیست ندارم شراب کو چه کان نیز بر کشته ساقی کنم شار حکایت روزی
 در مسجد محفل ایمان افروزه منعقد داشتند ناگاه دوزن زانیه تباه با حسن دلبری و کمر شسته خاطر
 فریبی وارد گردیدند حضار مجلس آن ناپاکان را چون سگان دور دور را ندانند آنحضرت که حکیم یابی
 و طبیب روحانی بودند هر دو را اجازت دخول مسجد دادند و بهدایت تعالی برسم موعظت با نها تقریری
 مناسب حال ارشاد فرمودند که سامعین از عالم و جاهل بدریافت غربت لفظ و ندرت معنی حیران
 مانند و آن شقاوت پیشگان برافعال خود را زار بگریستند و مادیب شده عشرت مناکحت انداختند
 شعر اثر فیض اولیا رخداد بخدا نعمت خدا داد است **ف** بردست آن خدا پرست صد هزاران
 نسوان کشف بیعت شدند میسر نمودند که بکفایت تعالی با وجود کثرت نگاهم بر چهره احدی نداشتند
 شعر نفس پر کشن زیر دستان است **و** در پرستش خدا پرستان است **و** حکایت مخفی بمحفل
 قدس مشاکل راه یافت و بهدایت تعالی گوی سعادت بچوگان انابت در باخت و از اتقیای روزگار
 شد و در غزوات کفار که روزی با وصف صغیر سن هفت کافر قوی را بطعن سنان جانستان
 گشت و در رزمی تاثر شجاعت بتقدیر رسانیده شرافت شهادت یافت شعر پر وانه او گر بدم
 در طلب جان چه چون شمع که اندم بدی جان سپارم **و** دیگرے فشانش را دیدم که بهدایت
 حضرت حق جلالت غایتی برکت بیت انجباب سراپا تقوی گردین مردم را باند زربند و نضایچ بودند
 هدایت میکرد و بیت آهن که بیارس آشناسد **و** فی الحال بصورت طلا شد **و** و بکرم حضرت سبحان
 بسیاری از مخندان بر دست آن زبردست و خلفا را آن کرامات دست بدست توبه شهاد و تقوی
 و تا گشتند شعر خورشید نظر کرد بر سنگ **و** تحقیق که لعل بے بهاشد **و** آیدیم بر سر مقصود که بیان تو

مشاورت است و عطف عنان خود بخوام ارقام مطلوب نمودیم که تبیان موازات شعر سخن در از کشیدم همچنان بقیست
حدیث دلفرغان و عاشق مفتون به بزرگان فرایند کار که بشود بعل آید از دو حال بیرون نیست یا صواب یا خطا
در صورت صواب شمر و نیک بهره مند گردد و در خطا شریک بدست آید که آیه الله از غمت طاعت

| | | |
|----------------------|-------------------|-------------------------|
| رشد شیرین پای توی به | رشد کلاه خسروی به | بد راعی لشکر ابشکنی پشت |
|----------------------|-------------------|-------------------------|

پیشگیری کی تا ده توان کشت به کاخ تدبیر بدون مواد رای مشیران صلاح تخم مرغ تفع و شید نه گردد و باغ ارا
محاشی بی ریاضین و اشجار مصلحان فراست پذیر وجود نمی گیرد نظر به پای مشوک مرد بے راه

| | | |
|--------------------------|-------------------------|------------------------|
| بی پای بود چو مور بی پای | رای تو اگر چه هست هشیار | راسته دگران ز دست گذار |
|--------------------------|-------------------------|------------------------|

بمشورت باخردمند باید کرد اما خرد فضیلتی است که مردم بدان نیکو رای باشد در کارها یعنی رای صواب تا و تدبیر کل
کشی مصلح و منفعت عواقب خیر و شر خاتم نفع ضرر در مبدای کار باند که حسن الرای یحببک السلامه و سنو
الرای یحببک السلامه اگر ملک را رای زن بدافت باد شاه نیز بمشورت او بدعوی شود عیت گر چه ملک بود
پرسد بد شود از کار گزاران بد در گلستان سعدی علیه الرحمة آورده است که رای بی قوت و فسون

| | | |
|----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| و قوت بی رای جمل و جنون | چو آید مشکلی پیش خردمند | کز آن مشکل فتنه کار او بند |
| کنده عقل در با عقل خود یار | که تا در حل آن باشد مدد گار | ز یکش از یک در نور خانه |
| فرز دشمین دیگر در میان | ولی هست این مفت در میان | بصد در راستی بالانشینان |

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| نه در کج و در حقان کج اندیش | که گردد از دو کج و کج و کج |
|-----------------------------|----------------------------|

وصیت بیستم

در آنکه شاهان و امیران شاهی و مزاربانان فرمانروایان و پند و اندرز دارند تا اینها بران و بلند شده کار بند شوند و بعبایه
شو جمل بود جهان اند و ز شاه فرمان و نگاه را باید که بفرمان پذیران از کوچک و بزرگ پند و بلند و اندرز فرموده باشد
تا هر یک از آنها بامانزه خویش بر شوه سوده داد و دهی و کار بندید عدل گستری کار گزار و دستکار باشند و آن نیست
که حضرت رسول فرامان در دو موصول و بار محبت بی پایان مشمول علیه الصلوة و السلام فرموده حدیث که اکمل رای
و کلکم مسئول عن رعیتهم آگاه باشید که هر یکی از شما راعی است و هر یکی از شما سوال کرده خواهد شد از رعیت خود که کمال
ایشان بر داخته یا ضایع و مغل گشته فاکما قال الله تعالی علی الناس رایع و هو مسئول عن رعیتهم پس باد شاه که تمام
آدمیان را رعیت وی سوال کرده خواهد شد از رعیت خویش و الرجل رایع علی اهل بیتی و هو مسئول عن رعیتهم
و مرد را رعیت بر اهل بیت خود وی سوال کرده خواهد شد از رعیت او و المرأة رایع علی بیتی و زوجها و ولدها و
مسئول عنهم وزن را رعیت است بر خانه شوم خود و فرزندان و وی سوال کرده خواهد شد از ایشان و عبد الرجل رایع

عَلَی مَالِ سَیِّدٍ وَهُوَ مُسْتَوِلٌ هُنَا وَغَلَامٌ مَرَدٌ رَاصِیْتُ بِمَالِ خَوَاجَةِ خُودِ وَادِ سَوَالِ كَرْدِه خَوَاجِدِ دَر مَن آكَ
 فَكَلَّمَ رَاجِعٌ وَكَلَّمَ مُسْتَوِلٌ عَنْ بَعِیْتِهِ آكَاهَ بَاشِیدِ پَسِ كَمِی شِمَارِ عَمِی سَتِ دَهَرِ كَمِی اَز شِمَا سَوَالِ كَرْدِه خَوَاجِدِ اَز رَعِیْتِ
 رَوَاةُ الْخَازِی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَوَايَتِ كَرْدِه سَتِ اَیْنِ حَدِیْثِ رَا بَخَارِی وَ مُسْلِمٌ وَ یَحْیَی بْنُ عَبْدِ بَرِّ
 بَرَزَوَاقِی وَ شِگَا هَر اَیْدهَ كِه لَکَا آكَاهَ مَعْنِی حَدِیْثِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ دِنَا هَمُودِه دَسْتِ كُوشِشِ بَكَارِ فَرَجِ پَشِشِ بَر وَرِدِ كَا
 جَلِ جَلَالِه وَ دَشْكَارِ فَرخنده سَتَا یَشِ حَضْرَتِ بَا فَرِیْنِشِ كُودِ كَا وَ كَمَالِه پَر دَا ز د و د ر كِی سَر كَار مای دِیْنِ
 وَ دُنْیَا وَ سَر سَبْ اَمُورِ هَر دُوسَر اَخُوشُ نُو دِی حَضْرَتِ اِیْزِ دِی جَلِ بَر مَانِه جُویَا بَاشْدِ وَ خُودِ اَسْرَ اَسْرَ اِنْبَا زِ بَر كَا
 حَضْرَتِ بِنِیْ اَز جَلْبِ عَزَّة وَ اَنَسْتِه وَ بَگَا هَ دَا دِ سَا زِی سَوَمِ سُو زِی بَاسِ فَرَا نِ جَنَابِ یَزِ دَانِ یِگَا نِه مَنْظُورِ اَشْتِ
 یَا رِی خُوشِ وَ یِگَا نَسَا زِ د و د ر اَجْرَا سَ اَحْكَامِ شَرْعِ شَرِیْفِ كِه شَرَا فْتِ د و جِهَانِ دَر اَنِ اَسْتِ
 وَ اَبْرُ وِی كِه مَانِ وَ مِهَانِ بَانِ كَمِی وَ كُوتَا هِی كُنْدِ وَ بِیْدَا رِی دَر حَصِه سَوَمِ اَخِیْرِ شَبِ بَرَا یِ تَجْدِ كَزَا رِی كِه چُكُوكَمِی
 سَر فَرَا زِی اَنِ مَدِ قُرْآنِ وَ حَدِیْثِ دِلْ نَوَا زِی لِسَا وَ بَسَا رِ اَمِنْ خُوكِیْرِ د و یِگَا مِی كِه كَارِ كِیْتِی نَبَاشْدِ بَدِیْنِ
 كِتَابِ هَا یِ وَ غَمَزِ دَا و سَر اِیْزِ یَا مَانْدِ تَفْسِیْرِ اَوْ حَدِیْثِ اَوْ عَقَا دِ وَ قَعَّة مَعْتَبَرِه وَ مَغْتِی بِه كِه فَرخنده گِی آئِیْنِ اِنْدِ
 وَ كِتَابِ فَرَحِی آگِیْنِ اَحْیَا رِ عُلُومِ الدِیْنِ وَ سَر اَسْرَ بَر كُتْرِ كِمِیَا یِ سَعَادَتِ وَ كِتَابِ بَا هِدَا یِ تِ عَظِیْمِ
 صِرَاطِ مُسْتَقِیْمِ تَصْنِیْفِ حَضْرَتِ وِلِی كَرِیْمِ وَ عَارِفِ حَكِیْمِ قُطْبِ اَوْ حِدِ وَ غُوثِ اَفْرِدِ وَ خَبَابِ سَیِّدِ
 اَحْمَدِ مَحْمُودِ خَا زِی عَلِیْهِ الرِّحْمَةُ وَ الرِّضْوَانُ كِه خَزِیْنِه دَانَا مِی دِیْنِ وَ دُنْیَا وَ كُنْجِیْنِه بِنَا یِی هَر دُوسَرِ
 اِنْدِ كَارِ بِنْدِ بَاشْدِ وَ اَز تَرِ كَارِ دِیْنِ اَلْكَاهِی یَا فْتِه وَ جَانِ وَ تَقْوِی اِنْتِبَا هِی پَذِیْرِ فْتِه دَر پَرِشَا نِ سَا زِی
 وَ كَرَا هِی اِنْدَا زِی اَبْلِیْسِ اَلْبِیْضِ اَنِ پَرِشَا نِ وَ لِیْشَا نِ نَشُودِ وَ بَا یِ نَوَا یَا نِ وَ دَر وِیْشَا N وَ هَر آئِیْنِه
 بَا كُوشِه فَشِیْشَا N كِه اَز مَرْدِمْ كِیُوشْدِه لَبِ سَوَالِ نَمِی كُشَا یِ نْدِ بَا نْدَا رِه خُوشِشِ دَا د و دَشِشِ كُنْدِ وَ بَحْضُورِ
 بَر لُوزِ مَرْدَانِ اِیْزِ دِی وَ بَرِشِشِ گِرَانِ دَا وِری رَفْتِه دَعَا لَمِ نَخَوَا هِدَا مِیْدَا خَوَا هِشِ دَا رِ دِیْتِ اَهْمُوكَمِی
 دُوسْتِی كَلِ رَا گَزِیْنِ مَاشُومِی بَا خَرِیْنِ كَلِ هَمِشِیْنِ مَ و كُنَا هَ كُنَا هَ گَرَا N اِنِ بَیْرَانِ عَدَالَتِ كِه شَرِیْعِتِ سَرَا پَا
 شَرَا فْتِ رَا هَ بَنُودِه سَهْ سَهْ سَنَجِیْدِه بَیَا دَا شِشِ رَسَا نْدِ وَ بَا دَا نَا مِی مَوْشِگَا فِ دَر یَا بَدِ كِه مَوَاقِفِ
 قُتُوَا یِ شَرْعِ وَ اَلَا كِدَا مِ كُنَا هَ پُوشِیْدِ نِی وَ كُنْدِ اَشْتِی وَ كِدَا مِ پَر سِیْدِ نِی وَ بَر زَبَانِ آوَرِ دِ نِی وَ كِدَا مِ
 بَر زِه سَزَا دَا دِ نِی سَبْتِ كِه لِسَا جَا اَز كُنَا هَ چِشْمِ پُوشِیْدِ نِی سَبْتِ وَ بَسَا رِ بَارِ بَر زِه كَارِ رَا هَ سَزَا رِ سَا یِ نْدِ نِی
 وَ سَر كُشَا Z اَلْكَاهِی بَرِشْتِی وَ لْكَاهِی بَرِی مَبْرُتِی رَهْمُوكَمِی كُنْدِ وَ چُونِ كَارِ اَز نِیْدِ وَ اَمْدُوزِ شَرْعِ بَلَنْدِ كُنْدِ وَ حَسْبِ لَی
 شَرِیْعِتِ شَرَفِ فَنِ بَرِ فَنِ وَ لِسَبْتِ نِی وَ زِ دِ N وَ كُشْتِ N كُوتَا هِی نَمَا یِ د و د ر كُشْتِ N دِیْرِی كُنْدِ بَا اِنْدِشِه خَوَا N
 وَ دَر بَگِ بِنِ یَا یَا N پَسِ اَزِ یَرِ سِیْدِ N اَز عَالَمَانِ تَقْوَا Kَارِ اَنِ وَ مَغْتِیَا N دِیْنِ دَر اَنِ بَعْمَلِ آوَرِ

مصرای که نتوان سرشته پیوند کرد و بیت که سهل است لعل بخت نیکست به شکسته نشاید و گویا رست
 و امیران رعایا و سروران سیاه تا توانند سزاوار کشتی را بدرگاه شاه خلافت دستگاه رسانند و از چگونگی
 سرگذشتش شاه را آگاه سازند و اگر نگاهداشتن و یا فرستادن آن سزای کشتن موجب ثوب و فتن باشد
 بنا چاری آنایه خرابی را بفتوای سعادت نمای شرع معلی از هم گذارند و از پوست کندن وزیر پایی بپای نهتن
 و بنده بند حبس کردن و بگلو آویختن و کور کردن و زبان و بینی و گوش بریدن و در آب غرق کردن و به آتش
 سوختن و از بالا نیریزانداختن و زنج در گور نمودن و بر دار کشیدن و یا بر دمان توب بستن بهلاکت رسانیدن
 و مانند اینها که شایان جور و ستم بگمان و سردار ستم پیشگان کنند بر همین نماید و خود را بر کران دار و که همه جور با
 ناپسندیده حضرت خدای اندر خاسمه و سبب سوزش آتش و زنج و همه ستمهای ناگوارای جناب واداری اند
 جل ذکره و باعث گزیدن مار و کزدم در آخرت و بر زنج و شایان که خوابان بخشش حضرت یزدان باشند عمت
 مغفرت و فرمان فرمایان که آرزو مند نوازش جناب آفریننده گهسان شوند عظمت رحمت از میری ستمکاران
 و زنج سزاواران و از پس گریختن ظالمان آتش شوخگان سرب پا که منی و سراسر برهنه گاری گزینند و سزا
 هر کنایه و هر کنایه گاری فراخ را و باشد که بلندش را نگاه تند بر کشتن است و لبت پیش را سیدی دست
 سودمند و کیفیت تعزیر با کین و مهین دانشندان دین و فقیهان ایمان و یقین در کتب فقه
 دانش آگین بشع و بسط و نشین آگاهی داده اند همچنان بکار آورده باشد و سزایه سزای نیک آن سزا
 اند و ختم و دانشمندی و پرهیز گاری که سرب راست گفتار و کردار باشد فرمان دهد که دانش و هوش و عیش
 ناشایسته و نابالایسته در یاد در کینای نادستی آن بر گوید و اگر گویند گاهی در گفتار نادریست و است
 شود سزانش نکند که مباد در راست گوئی و درستی جوئی سزانش بسته گردد و آینه و چون و داور بچگون
 آن را که رهنمائی راست گوئی گومان داده باشد او را گرامی و برتر دارد که مردم در گفتن راستی و حقیقت
 درستی با کویا اند و بسیار با کوی و گروهی بد نهاد و بد او بنیاد و جویای فساد که از راستی گریزان
 و از درستی بر کران اند همیشه میخواهند که مردم چنانکه در خوابی گرفتارند بهوار همچین در تباهی باشند
 و نیک سرشتان و بهتری جویان از ترس آنکه مباد از گفتار راست کردار شوند چنان بر جبین
 و پیر کین شود مهر خاموشی بر زبان راستی آئین و دمان درستی آگین نهاد و عیانند و سرب راستی گو
 و سرب راستی جو که در راست گوئی و درستی جوئی خوشنودی جناب ایزدی بسته از نا خوشنودی دیگران
 و زیان بی سودی خویش ترسیده راست گوید و درستی جوید با کویا بلکه چون آوازه عفا کیمیا آسایش تاب
 افزاست و دین نمیشود و ناله بی آوا بدست نیرسد و خوشامد دوست نباشند که پیشان نان بتایش

سرایان دشمن و دو جهان اند که زبان شان چون زیان زهر در آبکین پنهان در شیرینی ستایش نهان است
 و با کار از خوشامد دوستی بنا ساختی میباید حقیقت ستایش سرایان نه یار تواند چه نگوشتش کباب دوستداران
 مگر کبیر با اینان بد هم نباشند که چاکر از خوشامد چاره نیست می باید که تا سخن از راست بدر فوج کشد
 خوش گوشتن با هم خوش باشند و چون کار بدر فوج بفرود رسد هر دو از گفتن و شنیدن باز آیند
 و در جستجوی سرگذشتها و ادوایان دور اندیشیدن داد دهبی ستمیدگان بجان و تن خویش کوششها
 در بجهاکش و در دین و دنیا فرخی و فرخندگی اندوزد بیت بدیوان بیند از فریاد او چه که غمناک و دوا
 بود و داد و چه ناهای ادوایان چنانکه پس پیشتر آید همچنان نوشته و پرسیده باشند تا پیش از من رنج نکشد و
 پیشکاران و پیشدستان را یارای پس و پیش آوردن نماند و دانای که بدی کسی کند می باید که همین شنیدن
 سخن بیزایش زودی نکند و در چنین کار با بپاداش ساینها باندیش کند که لب باشد که بد و رخ گوئی
 فروغ دانائی و انایان تیره میگردد و چشم نبیند بنیان از تاریکی بدگویان و ناراستان خیره گردین
 دریایه داد و بیداد جدایی نمی دهند و باین کار با بستمها میرسد و راستان عتقا آسانا بودند و راست
 چون کیمیا باشند و در زمان شورش چشم بر بهترستان خاطر سر رشته دانش و پیش از دست نداد
 بشیوه ستوده آهستگی و شکیبانی حکمرانی در کام بخشی و داد دهبی مردمان سازد و چند س از چاکران را که
 با فرونی دوستی سرفراز باشند برگمارد که دوزبان غم و آن چشم که دانیان بیاس ترس شایان در آن
 زبان از سخن راست باز میدارند آن گروه نیکی پژوه و بخواهی خوشنودی حضرت ایزدی تعالی شانه از
 گفتن راست خاموش نشوند و درستی آموزی فراموش نزنند و بسیار سوگند خوار نباشند که بسیاری
 سوگند خاری خویش را بد و رخ با فروغ نمودن ست و دیگر س را به بدگمانی نشان دادن و کار و واسطه
 شایه و سروری بدون مشاورت و انان و مصالحت خردمندان نکند و بانی که پیشین در گفتار ککاش
 بآرایش نگارش رسیده از دشمنان با پیش نیک و بد کار دریافته بند و بست نماید و کاریکه برهنای
 پرخردان در یاد از آن هیچ آنگ برنگردد که دانش مرد تنها در بار برداری تنهاست و پیش ابنوه
 در برداشتن آن بی ستوه است و پیروزی پژوه و کاریکه از نوکران شود برادران و فرزندان نفرمایند
 و هر چه از و شان شود خود بران دست نیندازد که آنچه از دیگران ناساخته بماند بجان خویش آنرا تواند ست
 و هر چه از خود ندارد است ماند ساختگی و آراستگی آن بسیار دشوار است و در هر آن عزیز خویش زبده پوش
 باشند که جان انسان خاک نشان از آینه نشیمن ساخته اند و به آلودگی عصیان بیاورد و صراع
 کس که است که او دامن نیالود است و اگر شیوه ستوده بخشایش چشم پوشی از جهان برداشته شود و کار

بهر گناهی بنزار ساینده هر آینه کار این مشت خاک بدسواری و ترسناکی رسد مردی باشد که بیک گناه ادا بنزار ساند
 و مردی شود که هزار گناه از او در گذرانند باید دانست که در امور سلطنت امر سیاست که از نازکترین کار است
 و از بزرگترین دشواریها و چون چنین است باین آئین رشکاری ازین گرفتاری بس دشواریست بنابر آن
 همین بهتر و خوشتر که در همه کارها به پیروی شریعت غاوست بیضا کوشیده نزار دهمی گناه کاران و چشم پوشی و در
 گذری از بزه کاران باین فتوای شریعت و دین کرده باشند و در هر دو سر ادا من خویش از آلودگی پریش پاک
 ساخته و برپاسانی راه با تو گمانی گذر با مردان دانا و ترسند از حضرت یزدان یکتا و دلیران با ایمان توانا برگرد
 و نیک و بد آن کارها از آنها پرسیده باشند و همیشه از داستانهای کشور و همواره از سر گذشته های گدا و تو نگر
 گیتی پنهان و آگاه و با خبر باشند که شاه و فرمان دهمی در همین آگاهی است و بلند پایگی بی بادشاهی همین بیدار
 نگاهی ریاضی چنان باش از حال ملکیت خیر که گر بزند پشته ذره گیر همان لحظه از و با خبر نباشی از و
 ذابل و ناخیر و با مردم چون کز دم بدشمنی نفیس زن و با جهانیان مانند سیه ماران سخت دشمن نباید بود و
 سینه زندان کینه نباید ساخت و اگر از نصرت گرانی بهر سزد و دور سازد که همه کار سود و زیان از حضرت یزدان
 عز شأنه و این پر خاشها بنابر حکمت با نبوده بجهان داده اند و این فرخنده با برای بند و بست دنیا بر روی گیتی
 نمایان نموده حضرت دانا تر که در همه و فرزانه بالاتر از هر برتر جناب پیغمبر روی سر بر در و دو سلام خوشتر فرماید
 حدیث لا یحِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یُفْجِرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ معنی این است که مومن را روا نیست
 که زیاده از سه روز بار در مومن خود دوری و ناخوشی گزیند بعیت جدائی از احباب کردن خطا است
 بریدن زیاران خلاف و فاست و خند و کتر کند که خندیدن آبرو برد و سبک ساری آرد و خنده
 زن در گروه مرد و زن رسوائی تن بتن شود و شر مساری اندوز حضرت داور بهمال و جناب
 یزدان بهمال حلت و حدته فرماید آیت فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلَبِئَا كَثِيرًا معنی این است که
 مردمان را می باید که خنده کمتر و گریه بسیار کنند و این دایان بدانند که در جهان بر شر مساری
 بزه کاری خویش گریستن باغ افسرده پاداش کارهای خویش آبهان را آب دادن است و در
 چمن زار بهشت آب شادابی روان نمودن و بیایان بغمند که در اینجا اگر به آزاری برگنه کاری خود بر
 بهاری روئید گهای نزاری کردار با دران سراسر و در گلشن جنت تر و تازه نمودن گلهای ثواب
 شادی افزا شحطاعت کند سر شک ندامت گناه را با باران سفید می کند ابر سیاه را و چون آگاهی از
 چگونگی مردم شهری و لشکری از خوامی شهر بایر و کارهای خوشتری و داد کستری پیوسته آگاهی دهان
 راست گفتار و چگونگی رسان درست کردار برین کار برگارند و چون راستی و درستی مانند کیمیا کیست

و مثال عقار و در حجاب بنابران پیوسته از احوال نامبرده ما همیشه از چگونگیهای آنها بیدار و بوشید
باشند و می باید که براسه هر کاری چند خبر رسان بی خبر از یک دیگر نگارند و گفتار آن همه جدا جدا نوشته
پایه بکار نیک و بد روزگار برند و آگاهیه کنان آلوده گزین و چگونگی گویان بلند نامی الگین را و درازند
و گنمان و بی نام و نشان را بروی کار آرد و بر باسے صاحب خبران امین نشان باشند
مقبول دل جهان پنا مان باشند و هم بر جگر شکران نیش نهند و هم مرهم زخم داد و خوانان باشند
و کامران پناک و شرکان و دوزخ خس و خاشاک و فاستقان سینه چاک و فاجران غناک را در کاری
نزدیک و در شغلی شریک نهند و این گروه پلیدی پزوه را همیشه بدل و اند و بی گمان انگارند که مبادا
این ناپاکان در جامه یکجستی دم دوستی فریب داده دین و دنیا را بر باد دهند و همواره راستی بدارند
که نزدیکی این بوم خویان سرمایه تباہی دین و دنیا و پیوستگی با این چندان دست از پنج بر کنی هر دو را

| | | |
|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| ست و لغت ما قیل و قیل | مخردی گو هر خرد گفت است | مار بد به که یار بد گفت است |
| مار بد خرد بگردن نه تن | یار بد عقل و دین زین بکند | مار بد را چو بگفتی سنگی |
| جهاد از خانه از توفیر سنگ | رستن از یار بد بود و شور | در به بندی در آید از دیوار |
| مار بد خبر عسری میدید | نماید اندر سر او خانه پدید | باشد آسان از وحذر کردن |
| نقد جان از کفش بدر کردن | یار بد از فسون و فسانه | با تو همخواه است و همخانه |
| کی دهد دست رستن از کیدش | با بدین پای جستن از قیدش | مار بد چون به پیشش دانی |
| یا بدر اشتناخت نتوانست | لبکه خون جگر باید خورد | تا شود آشکار جوهر مرد |
| مار بد خصم این جهان باشد | یلید خصم جاودان باشد | آن تخاصم که اهل نار کنند |
| همه از جد و جهد یار کنند | جهد کرده قوی ز جمل و عا | تا بگیرد ضعف راه و فسا |
| برده فرمان ضعیف و مانده قوی | بهر فرمان بر شیش خیال و غوی | شاید اوزان خلاف این کرد |

بوفاق این هوای دین گرمی و دوزخ است و دوزخی نزدیکان هوشیار و از ستم پزداری قریبان خبردار باشند
که بدست آویزی نزدیکی بر دل و درستان بیدار و در پرده قریب بر دوزان ستم بی بنیاد نه کنند و از
شیرین زبانی فریبندگان و زیبونی فریبندگان آگاه باشند که باین نادانستان در جامه دوستی
کار دشمنی و بسیار این ناساز کاران در چهره آشفته دستکاری زبان رسانی می کنند چرا که بزرگان فرمان
سترگان بلند نشان را پیش آید کارهای فراوان زمان اندیشه در کار اینان کتر و این بدانند نشان و تباہی
کیشان به هنگام فریب دهی و هوش ربا به بیشتر و بر نهال نیروان و الا نشان جهان داران را

باید که شیوه پسندیده هوشیاری را در تکاری آرایش بادشاهی دانند و بیشتر آگاه دلی داد ستیاری
 پیرایش شاه شاهی شناسند و یکسر سود و سر اسر بهود و در جهان در بیداری و خبر گیری کشور و لشکر بفرستند
 قطعه مست بودن نیست داب و پیشه ارباب عقل چله شاه را در سلطنت آئین هشیاری خوش است
 شاه باشد یا سببان ملک و مست خواب خوش چله یا سباز خواب لائق نیست بیداری خوش
 و پیش شاهان کامکار در هر گرفتار دراز را کوتاه ساخته و گفتگو بسیار کم نموده سخن پر مغز خوش باش
 نغز گوید و از بگوئی و آزار جوئی پهریز و در دانش آموزی و پیشانی پند دین افزائی و کفر زدایی
 کوشش نماید که از مردمان دانشمندان و پروردان بروی کار آید و از بدوی روزگار تیرگی بی هنری و نادانی
 باب دانائی و بینائی بشویند و بکوشش همتن مردم را برای آموختن علم و دانش ایمان و اسلام بانهش بکار
 دارند و دلنشین آنها سازند که در آن رنج و کوشش نیست خوشنودی خواهی حضرت خدای جل بر مانده دارند
 تا در اینجا گنج بزرگی و در آن سر بخشش ایزدی با سترگی عز کرده یا بند **ه** اگر حق پرستی کنی اختیار چه در اقلیم دوستی
 شهریار چه و در برورش خاندانهای دیرین که بقوای شرع شرف آگین پرداخت انهار و باشندگاه اندازند و
 ساختی و درستی سامان جان ستانی سیف و سنانی و تیر کمانی و توپ و تفنگ آسیب روانی و تیغ بازی و سپازی
 و نیزه گذاری و فریبی اسپان و اسودگی دلاوران و آمادی لشکران بجان و دل سازد و آرایش و پیرایش اینهمه کار
 از بنیادای جهان داری و سروری داند و از بهترین دانیهای دین و دنیا و از خوشترین بینایهای هر دو سر است
 که دادنی و درم و دنیا کمتر از آمدنی آن هر دو خوشگوار کند که تخم درستی کارهای اینهمان و بنیاد ساختگی آنهمان در همین است
 و اگر نه بگمان اتری هر دو جهان دلنشین و بران کس از زمین و آسمان نفرین است دانیان دین مهین
 و بینایان دنیا می کسین گفته اند هر که را دادن افزون از دسترس باشد نادان است و کارش بر سر زیان
 شمع بران عقل و همت بیاید گریست چه که میداند فزوده خرج نیست چه و آنرا که آمد و داد برابر است چنانکه
 دانی بهتر نیست نادان کمتر هم نیست و آنکه دادنی کمتر از آمدنی دارد نادای نیایم آفرینی و بینای نری
 گزینی است و آنکه گردآوری درم و فراهمی دنیا خجسته آغاز و فرخ فراجم به نیست ترس و ام و بیم نبودن و ترس
 بخور و نوش و پوشش و بپوشیدن انجام میکند دشمنان دشمنان است و دشمنان دشمنان و همه کارش پیش
 بلند است و همه سازش نزدیک پیش گزینیان از جبهه حضرت یزدانی و پاک سبحانی که بخشش از رنجستین
 تار و پیمین فرو گرفته و مردم و پیری از راه تا بمای از خوان مهرش رنگ بخشش شکم سیر جهان آشکار
 گردیده در سخن بهین و دیرین خود که قرآن گزین است و نامه بس و نشین فرموده و بهندگان خوش بچنین
 خوش اندز نموده آیت **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا** یعنی این است بخورید

| | | |
|----------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| و بنوشید و اسراف کنید قطعه | مال را که هر دین باشد محمول | نعم مال صالح خواندش سول |
| آب در کشتی هلاک کشتی است | آب اندر زیر کشتی پشتی است | و جانی که باشند آبخان گوش بر |

آواز و نگران باشند که آن رسیدن فرمان برودی و بری سلطان رسد و از و عده دروغ پیمیز دارند که
گاهی با کسی و عده بغیر و غنچه و گنجه است از همه کس ناز میاست و از شاهان بالانشین و سرداران بزرگ آئین
نهایت ناسزا و بدنامی که راستی رشتنی است و درستی در راستی و این کار از بلند نشان می باید بکاستنی و اگر کار
آنهاست از بلندی بپستی و همواره در ورزش تیر و تفنگ و توپ تند آواز آفر کش سپه تنگ و شمیر و خنجر
تیز چنگ و نیزه و زین خون زیر جنگ و کشتی و اسب تازی و شنواری و پیاده دوی پرواز و با این هنرهای
تجسته و جایون سرکار دارد و همیشه سپاهیان را چه سوار و چه پیاده بکوششها و در کشتی برای همین کارهای فرخ
و هنرهای فرخنده گفته باشد و بکار داشته و پیوسته شکار دوست و همواره بان کار بیکاری آغوش
نباشند مگر گاهی گاهی برای بر سر ورزش سپاه گدی به نیت جهاد فی سبیل الله تعالی و گفت که غنچه دل که ناگزیر
پابندی پیدا این آب و گل است هر آینه بان بردارند و هر کی از دستوران با آبر و سرداران برتری جو و مرزبانان
بلندی جستجو را باید که از سوی خویش همواره یک کس راست گفتار و درست که دارد برگاه شاه دارد که نامه
و پیام او را بگوشش و نگاه شاه فرمان دستگاه آورده باشد و فرمان سلطان را با آنها رسانیده و فرماندهان
شهر را باید که از کوته و لان و نایب و سبب شهر را بچنین آئین سازند و اگر کوته و لان نباشد خود بان بردارند و
ازین شرم و تنگ کنند که کار کوته و لانی چون کنیم چرا که بستان و کشت و گیتی کار است و او را فرا و جهان آرا و درین
سراسر رضای جناب خدای یکتا و اعلی بآبران میباید که همه تن بخواهش خوشنودی حضرت ایزدی نورش
شیون این کار را بر بستش بزرگ داشته بان بردارند آئین و او آگین نیست که نخستین خانه شماری
هر شهر و ده با بکند و شمار باشند گان خانه بایشان قوم و پیشه بنگارند و خانه بخانه به چنان یک دیگر آباد
سازند و در هر محله یک مرد و انارامیر محله بگذارند و نیک و بدان خانه با برای دور بین او شود و در همه محله
جاسوسها بدارند که سرگذشت شبانه روزی از آمد و شد و شادی و ماتم و مرگ و زلیست هر روز نویسان باشند
و آئین بلند که هرگاه در خانه و مادی آید یا آتش افتد یا مانند این برخی پیش آید همان زمان همسایه پشت گری
و درستی همسایه بردارند و همبرین آئین میر محله و خبردار محله باری آتخانه بدود و اگر نه بزه کار و ناسزا و نرس
شوند و هیچ کس بی آگاهی همسایه و میر محله و خبردار محله جای دور دست نزود و هیچکس بی ضمان بخانه هیچکس
فروشدن ندهند و گروهی که ضامن ندارند آنها را در سرای جداگانه فرو و آمدن دهند و آبادان سازند
و دران سرانیز میر محله و جاسوس بدارند و پیوسته چگونگی آمدنی و خرج هر کدام از راه دور بینی دریافتند

که از اخرج از آمدنی افزون باشد بی گمان دانند که بی بلای نرا و از سزائی نیست و بجهتجوی خوشی جناب واداری
قدست صفاته در همه کار یک نیتی و نیک اندیشی و بی آزاری را از دست ندهند و این همه کوشش و بهنگی
کاوش که پیرایه گیتی آرائی است سرمایه خوش کامی اندوزی بدیگر سرای دانند و دستگار فرامی درم و دین
و دلالان هر گونه خرید و فروخت را به بهنگی خاصن با د بازار با دازند و آئین دارند که خرید و فروخت
به فرامی دلال و میر محله و خبر دار شود تا نهیبی به فریبی رونمایند و فریبند و بدروغی مال مردم نریاید و چند
کس در هر محله و هر کوچه و هر بازار و هر شهری ای نگهبانی و پاسبانی برگمارند تا روز و شب در همین کوشش
و کشش باشند که در شهر و محله و کوچه و بازار بیگانه و نا آشنا نیاید و نماند و سپاهی جانگاہی و یادگیری آتیا
در خانه مردم شهری و بازاری بدون خوشنودیش فرو دنیا بد و هیچ گونه آزارش بخود و جستجوی دزدان
و گره بر و جز آن زیان کاران تگاپوی فراوان نموده ازان بدکاران نامی و نشانی نگذارند و هر چه مال
درخت مردم کم شود و بتاراج رود و دزد بد آزار با تاراجیان و دزدان پیدا سازند و گرنه تاوان آن
بدهند و درخت های مردگان و مالهای گدشگان بد جستجوی و گره کش گفتگوی بدست آورده بدیسان
آنها بدهند و گرنه به پاک سرشتی نگاه دارند که ازان پیشیزی بجان رود و چگونگی آزار به پیشگاه شاه بنویسند
تا هرگاه پس انده مردم پیدا شود بفرمان سلطان با و بدهند و درین کار پاکداتی و نیک اندیشی را بکار
دارند که کار درم و دینار بسیار آزار است و کم از نمایاب روزگار و بتا بر رخا مندی حضرت آفریدگار
پستی و بلند می جل حکم رنج بسیار و کوشش بیشتر بکار دارند و کد و کاوش فراوان و تگاپوی بی پایان بخود
باشند که بیاری حضرت کردگاری جلت هدایت نامی از بزه کاری سرسزشتی و نشانی از گنه کاری سرسبز
پلیدی آغشتی مانند زنا و لواطت و دوزخ سروکاری و می و در با خواری و دزدی و دشنام بد انجام ورده
و دروغ گوئی و خون ریزی و قمار بازی و فرا میر نواری و شغل عشق مجازی که این همه تباهی و دوزخی سیاهی
نرا و آرائشی اند از پنج دین مانند و جای یافته نشوند و گاه گرفتاری رو سیاه باین کار تباه آتین شهرت
بهین و قوامی مفتیان اسلام فرزندگی آگین و راستی گزین هر آئینه آن کنه کار را به کفر و در رساند
و شهری که آن کنه کار به باشد مهربان آن شهر را نیز آتین شرع بزرگی اصل و نجستگی فرج چشم نانی و گوشه
کند تا پس ازان بفرمان حضرت یزدان بلند نشان دیگری بر سر آن کاری نرود و در از آتی نرود و شها
بکار بند و رنجها کشند و نگاه دارند که زرداران غله با خریده انبار دارند و بهنگام گراخی نرود
به فروشنده حضرت آفرینش و سرسبز دانش پیغمبر و می بسیار درود حضرت خدای یکتا فرماید حدیث
مِنْ أَحْسَنِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ طَعَامَهُمْ ضَرْبَةُ اللَّهِ بِالْجَنَامِ وَلَا فَلَاسِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبْنُ مَاجَةَ عَنْ عُمَرَ

معنی این است کسی که در ازانی امید گرانی خوردنی مردم ایمانی را باندی سازد و افرغنده از زانی و گرانی را
 بگرفتاری بیماری خدام و بیوانی میزند وایت گنده این حدیث جناب پیشوای نیک در نهامی بداملم احمد
 و جناب پرهیزگاری آویزه و باپاکی بی اندازه امام ابن ماجه اند از صحابی سربسز و شتر و سراسر فرخنده سیر
 و در جهان پرهیزگاری تاجور و در لشکر و ادگری زیب افر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه حدیث من
 اخذتک علی المسلمین فهو حاطی و قد یؤثرت منه ذمّة الله و رسولہ و اء احد و اتحاکم
 حق ائی هدیره و معنی اینست کسی که خورشش را به نگاه گران فروشی بلمانان بند میکند آنکس گناه
 است و هر آنکه حضرت خدای جهان و جناب رسول یزدان او را به هر خود دستگیری نخواهد نمود کسی که
 خدا و رسول از وزیر است او بدوزخ گرفتار است راویان این حدیث جناب سراسر راستی و سراسر خرد
 امام احمد و بر پیشش دایم و بر استگونی قائم جناب امام حاکم از صحابی راستی سرمایه و پرهیزگاری پایه
 بود انش آوازه حضرت ابی هریره رضی الله تعالی عنه و راه های آب برداشتن و بردن چه از چاه و چه از
 دریا و چه از آبگیر از دیگر راه ها جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر باشند و بنا بر مردان راه های دیگر و
 کار فرخی بار گرفتن جزیره از کافریستی پایه و پلیدی مایه باین شریعت بین و اسلام بلند نشین که در
 کتابهای دانش آگین فقهیه چگونگی آن بخوبی نگارش یافته همان سان بکار داشته باشند و دینار و دینار
 آن آمدنی بخزینه سلطانی فراهم نموده و عالمی پرهیزگار و دانشمندی نیکو کار بآباد انش و پیش را در
 شهر از شهرهای کشور اسلام بر کار قضا و فرمانروائی افتخار بگمارد و درین کار آنچنان آئین پر زور در کار دارد
 که کسی چه از سپاه و سردران لشکر و ملا و برمی دستگاه و چه از مردم شهری و بازاری و کشاورزی از فرمانش
 سر تابند و از پذیرفتن گفتارش سرباز زنند و بزرگوار حضرت یزدان غر حکمت فرمان قاضی دادگر بر کشته
 و بهتر آن چنان روان گردد که هر کس چه از کس و نا کس از سرور و زبون ترک فرمانش برسد آنکس ملعون
 زمان بدر بار گوهر بار شریعت شرافت بزرگی گفتار و فرخندگی کردار آمدن به فرمان پذیرد حضرت قاضی
 مادر دنیا و کامگار دین آبر وافر گردد و ملول فقهی خلاف میبکند هر که کار بد شود در دو عالم شقاوت شاد
 خلاف میبکند عزیز که باشی بر و جهان بی تیند و مومنان و مسلمانان را از بد عتھای سراسر تباہی
 و سیر گمراهی مانند قوم و دهم و بستم و شتم و چهلم و سه ماہی و شش ماہی و سالی که درین روز خور دنی برای
 روان مردگان می پزند و سراسر سال خورشها پنجه و کارهای بزه کاری چون سر و سرائی و مزامیر بلند
 آوازی نموده با ساز فریب و سوز نایب فراهم شده عرس می نامند و گروہی در سالی بر گور بزرگ
 با ایمان سترگی علیه الرحمہ میروند و بیاز بهای شیطان سرن را زینهای دینداران با پرهیز و برستیدن می نمایند

نوادان بزرگی گورستان مردان حضرت خدای تعالی علیه الرحمة بکماهی شیطان برابری مخطئه و تقدس میکنند
 و بران گورستان کارهای زشت و بد سرشت مانند گردگودیدن و گورپوشش گرفته بگریندن و گورپوسیدن و
 هنگام بازگشت پشت بگورنکرده پس پا آمدن و آب شست و شوی گور باراجون چیزی بزرگ خوردن و بر روضه
 مالیدن و برای دورستان بسم و راه از خان فرستادن و گورپوشش انداختن و بر گور چراغان افروختن
 و گورگلین و آهک ساختن و بران کاخ افروختن و از دور دست بنا بر گره کشائی کارهای بسته و برای غمزدانی
 و لهیای باافزوده پیوسته افغان و میزان آمدن که این همه کارهای بدعی و شیطانی اند و دراز پسند حضرت
 یزدانی جل صطفائه باز دارد مگر مردم همین و همین مومنین اگر بنا بر خواهش بخشش گورستانیان از حضرت
 یزدان با آفرینش و بخشش جل و علی و یا براسی یاد آوردن مردن و زیستن بعد مردن بگورستان رونق
 و کارهای بیک که نه راه شریعت و سنت باشد نکنند و بامر دین دوی و دوست یزدانی عزذکره و روشن درونی
 و پاک جانی بنا بر گردآوری نوز جانی و پاک روحانی از حضرت داور افروزین جانی قدس عنایت بگورستان
 بزرگان ایمان و سترگان اسلام و ایمان و ایقان رود و آن هم کاری افزون از کارهای سنت همایون
 و شریعت میمون نماید و در دل خود همین داند که من از وی گردآوری انوار درون و جان از حضرت خدای
 میخوامم نه از بزرگان و خدا و گورستان مگر اینجا بپاس همین آسم که چون این سبزه زمین بهر جناب و مهر آفرین
 نور صفاته جاس فرود آمدن مهر پدید آوردن ده ها و شهرهاست شاید به فراوانی بخشش و بسیادی مهر
 حضرت او که دار اینجا فرود آیند و وزیران سبزه رویا بم و در گرم بازاری دنیا و عقبی به آبر و چهره برافروزم با من
 راه بر آینه رفتن بگورستان بهتر است و خوشتر و در شریعت بهتر نگویند و خشت که از روشهای بزرگان اسلام
 سترگ است و ندادن ان بیدانش و دیوانگان بی بخشش باینکه تا بزر بسیار دست نرسد بجز دادن درم و دینار
 چگونه شادی ختنه کنیم نمی کنند و چون پسران سیوه جانی جوانی میسر کنند و پدران دسترس بزرافتانی میسر کنند
 ختنه و رسم ایمانی بجای آرند و کشت دانا نهاد و دیدن اید بکار می آرند و ترک فرض که پوشیدن آن پسندیده
 شرح بهتری گزیده است می نمایند بنابراین همان زیاده نرا که هر شاه و گلابرد و پلترس نوادوبی نوا هر چه داو خشت
 داوریکتا هم عطا وده باشد در کودکی ختنه کنند و بدین ادای سنت سر و خرونی دین و دنیا افروزند و همچنین
 دختران را باینکه کمتر بایه ناموری دنیا می بد نما چون بدست آید نکاح که سنت سر با فواید و فلاح است نمی نمایند
 و باین زشت آیین رسوائی دنیا و بدنامی دین بدست می آرند برای این همان بهتر و خوشتر که مانند دسترس
 بزودی و شتابی نکاح بر اصلاح نمایند و نکاح ثانی زن بیوه که در ایمان راه فراخی شیوه و در اسلام
 روش فرزندگی پیشه است بدیده نا پسندید رسوم و روشهای هندوان پدید ننگ میدهند و بسرایه بی فواید

دل تنگ شده آهنگ آتش دوزخ سوزنده آهن و سنگ مینمایند و او یلانا دانی مامردم تا کجا بویزید
دست غم ببرد سا که بخود می تا کجا اگر که از راه پاک تر سناک و در روش ناپاک بی باک حضرت جهان آفرین
عز مجده باندگان را ازین تنگ گناه و زشتی روسیاه بر باند و پاک سازد آمین بنابرین همین همین که
بهترین دستور ایمان و خوشترین آئین اسلام را نجسته و خوشتر دانسته و براه و رسم هندوان دوزخی
و کافران در سوزش آتش شاخی در شاخی نگاه نگردد بش دمانی فراوانی شادی نکاح ثانی کرده باشند
و باین پرستش پرداختش حضرت ایند بانوازش سرفرازی مینوی و پیروزی بهشت سر بسرنکوی گرد آورده و
گمراهی هجوم شیمه شوم در و افض خچد و بوم تابوت و لغزیه ساز می و در نیه سهرالی و سرگذشت شهیدانی شستی
شرست بکمی و پیشی بر روز نشان داده خواندن و در ده روز ماه همایونی افروز محمد خجسته افروز پوشیدنی
سبز و رنگارنگ پوشیده خویش را بفقیر حضرت امام کبیر علیه الصلوٰه السلام کثیر گفتن و بسپاه پوشی خود را
ما نمی نامیدن و مانند اینها که بخردان و نادانان میکنند هرگز نمایند و مردم را نگذارند که بکنند و رسم درام
تبا به رعیان روسیاه بسیار اند و بشمار تا کجا به نگارشش آرد و تا چند برای پیشش بکار و بآبرایان
بهتر که مومنان خوشتر و مسلمانان نیکوتر کتاب نامور و سنت برتر را بر هر راستی کیفر و انسته آنچه
آن رهنمای راستی گرا و پیشوای درستی ساراه نماید بعد خواهش هزار گشتش بهمان راه رود و بعد
هزار گشتش بهمان روش بدود و شاه فرمان گستر و سرور هر پیشه و دولتش را باید که همه شهری لشکری
را بشور و روز هزاران شادی و سور بر بهمان دستور پر نور نگه دارد و خود و بزرگ را بر بهمان آئین وین
و نشین پاس گزین و پرستگاه کافران سر بگناه و بتجانهای تبا آنچه پیش از فرمانروائی اسلام
همایونی افزائی و فرخی پیرای باشند تا نهادست درازی بر اندازی نرسانند و نو ساخته شدن و تیان
نوبت تراشیدن هرگز هرگز نهند و عالمی عالمی و خدا ترسی و تقوی کاری و پر هیز گاری آرزو مند برتری مینی
و خوشمند بهتری ایمانی را تباب و تباب بر جای احتساب کامیاب سازند تا مردم را بر روش ایمان
نیکوتر از آفتاب و اسلام خوشتر از آفتاب راه یاب دارند و با گروهی از اسپان سرباز و جنگیان ندان
همر کاب نمایند که اگر گاهی پر گناهی و روسیاهی نافرمانی محتسب شور انگیزی کند به نگه داری و پاسداری
محتسب از دست درازی آنها پر دارند و گاه جنگ آوری آن بی شرمان و دوزخیان بگفتن و خستن
و کشتن آنان در بیع کنند که لازم سازد و بر روی دین سرفراز کافر دوزخ نشین است و سزاوار گشتن و پیشینی
در دینداری دراز دستی و پر هیز گاری دستی از سوسه محتسب پر محله و کوی باشد که همواره کمین همین
را به نیکی و پرستش حضرت ایند در رهنمای آفرینش را بنما و روشش آرا و شاه دادگر در همه کشور بزرگوار

فرمان روان خیر کرد و در که مساجد قدس شام برپا و فرات را نای نازیان آراسته و زیب بی پایانی
پرستشیان پیراسته باشند و مسجد با همان انداز بسازند و پرستشگاهها با همان برابری برافرازند که
گنجایش نازیان آن شهر کند و باندازه رکعان و ساجدان آن آبادی باشند چنان نشود که مسجد
از فرخی پرستشگاه از فرزندگی نازیهای پیره و بی کار بماند و بند و بست دین و کیش آن چنان بکار
آید که هر مومن و هر مسلم به نماز و نواز باشد و بسجده و نماز و سرفراز و مسجد با همان شمار که مردم نماز گزار
در آن جای گیرند و آن پرستشگاه با ازان نجسته کار بیکار نماند برافرازند و بشهری که نمازیها افزون شوند
و نیاز با افزودن پرستشگاه و مسجد گاه حضرت آله جهان پناه باشند بی باید که در کثرت دگی و فرخی مساجد
دیرین بکشند تا نازیان افزون و فراوان شده در آن بکنجد و چون خواهش حضرت آفریننده دانش
و عینش افزاینده مسجد بنا بر پرستش بر روی کار آمدن اگر مردم برای بلند نامی و آوازه خوشگامی افزون
از اندازه نازیان بسازند و آن خانه پاک از نور و پاکی افزائی مردم نازی بیکار بماند هر آینه آن
سرزمین جامی فرو آمدن خشم و کین حضرت خالق زمان و زمین گردد و خود با بد تعالی منه و عذاب الهی
العیاذ بالله تعالی عنه بر خاص و عام آن شهر و در و بام آن آبادی درستی و آرام بر فرود آید اللهم احفظنا
من غضبک و عذابک این حکایت در سال فرزندگی مالا مال که بفرمان عز و علای حضرت منان جهان
کشای شیر افغان گروه افغانان دلیری نشان و در صفدری نمایان در کشور هند وستان بر سر
زمین کشمیر فرمان روا و کام آرا بودند و بآیین ملوک طوائف در میان خویشان چند فرمان فرما داشتند
که یکی بدگرایی سرفرونی آورد و اشعار بگیتی برگوشه هر یکی گرفته زهر کشوری اندکی نکردند و این
ازان آن ازین بر آسود یکچند روی زمین و در آنها خان بزرگی نشان و با سترگی فراوان و با ایمان
و اسلام تابان حافظ رحمت خان افغان سر بلند داشت نمایان و سرفرازی بیکران و با برتری دنیا
بهتری دین بکار داشت و با سرفرونی فرمان خوشتری اسلام و ایمان در کنار و اگر چه آن گروه سردار
با انبوه یکی بدگرایی سرفرونی نمود و حافظ رحمت خان را به نگاه درازی زندگانی و پر خیز گارتی پرستش
حضرت داداری قدس رحمت و بسیار فرمانروای بر گیتی که در افرونی این کار را از دیگران بالانامی
و خوشگامی داشت هر یکی ازان مرزبانان او را پیشوا می خود می انگاشت و در همه کارها نشان خوردی
خویش و بزرگیش می افراشت و با آنکه دلیری نیرو افغانان همه مومن پاک نهاد و مسلم اهل سنت و جنت
راستی بنیاد بود مگر در آن زمان بگرای نفس و شیطان در کارهای گناه سراپایان و کار نوابزده کار سیر
و دوزخ رسان گمراه و گرفتار شده در آن تیرگی سرو پاکم کرده راه می رفتند که برخی ازان بدکاری و اندکی ازان

بزمکاری بنگارش کلک گوهرین سلک خواهد رسید و بگذارش قلم مشکین دم خواهد گراید و دران زمان شیخ باو مان
 و دوست با عظمت حضرت سبحان جلشانه و نیا لشکر خباب داد و اگر عزامتانه و ستایش ساز شهنشاه یزدان و جنای
 گمران و روشنی بخش تیره درو مان در نور سرب بر شیخ عارفان علیه الرحمة والرفوان که در کشور افغانستان در ده چکنی
 از ده های شهر شاپور افغان وطنی بود و گوشتنگان تیرگی گمراهی را بروشنی ایمانی و راه راست فرموده و نشان سیاهی کاری
 را بچرخ پند و اندرز راه مینود و در همان روز با آن مرد اینردی فرزندگی افروز باز حضرت خدای یکتا جناب کردگار بی همتا
 نورت مشیت آگاهی یافته بهر دلی و مهربانی جانی که دوستان حضرت یزدان جل سمة بهم جهانیان می باشد بسروران گروه
 افغان باشندگان کثیر و فرماندهان آفاغنه آن کشور خبر بر سر نوستر دانائی گستر فرستاد و آن گروه پیوش با ده بزمکاری
 و انبوه شراب می نوشکاری راه شور ساخت پیام محبته آغاز و فرخ فرجام آنکه ای مومنان پاک و افغانان بی باک
 آفریننده آب و خاک پر پاک شوید و ترسناک باشید که مرا بهر آفرینش فرمائی ماه و مهر تقدس و تعالی به نور درون در یافت
 شده که فریاد بیدادسته ستم بی بنیاد شما بدرگاه حضرت رسالت پناه و نبوت دستگاه جناب رسول الله تعالی صلی الله
 علیه و سلم پیش گردید و بیگمان داند و بر استی انکارید که اگر شما ازین بزه کاری رسوا پشیمان نشده براه نیکو کاری
 نرسیدید و از بزه کاری دست باز نکشید و بر پیرزگاری نگرایید و بزدی و شتابانی بکفر کردار خود نخواهید
 رسید و گرفتار زبونی و تباهی شده خوار و خاک خواهید گردید و شما ازین یک زاد و بوم ایم
 و من و شما پس این یک پدر ایم بر تباهی شما دلم می خورد و از نزاری و نزاری شما آتش افروز
 در کانون سینه می افروزد و باین هم که مبادا شما بدانید و بگوئید که در میان گروه ما عارفی
 با معارف نشده شمارا می آگاهیم که من افغانم و حضرت علام الغیوب جل علمه مرا این دانش
 داده که بشما گفتم و بزه کاری ستم گانه و گنه کاری نگارش یافته این ست که یکی خوی گمراهی
 جوئی شما این ست که بزرگی شریعت بزرگ و سترگی سنت سترگ کیسو نهاده سرشته نیازمند
 بدرویشان دروغ و صوفیان بے فروغ درست کرده اید و در تہ این کار نابکار بگمراهی اهرمن
 تباهی نشمین بروسیاهی دین و دنیا رسیده اید چرا که آن سیه روزان و تیره درو مان که بغریب
 دمی شیطان نیک از بد نشناخته و مایه بی بهای زندگی برباد داده شب و روز بزه کاری سرگرم و در
 گنه کاری بیشم شده در مزایر نوازی و سرود سرائی و وجد سازی و عشق مجازی دست بکار میدانند
 و تجور دن با ده دین و دنیا برباد داده و نویشدن بنگ بی نام و ننگ و دیگر مسکرا سر بزن پنهان
 گرفتار اند شما آنها را پیشوای ره نای و ره نای دانائی دانسته هزار جان و دل فرمان برداری می کنند
 و کار خسته کار و بار امر معروف و نهی منکر را گذاشته ان درویشان گمراهی اندیشان از رشتی و زبونی باز نمیدانید

دوم کار سیه کار ورستی سیه کار اینکه در هم و دنیا رسیم وزیر را با میرش غشش سره ساخته بجا سره
میفروشند و این مایه بی سرو پایه را بزور فرمان روانی بلند پایه ساخته آید سوم خواری و زاری بدکار
انکه مسجد های نور افرا و فیض پیرا که بفرمان حضرت سبحان قدس شاننه بابریتش جناب با آفریتش
بر روی روزگار آمدن اند بر این آواز ده دولت دنیا زیاده از اندازه و خواستش و غازیان ساخته آید
و آن مساجد قدس مشاهد با اینکه بسیار شمار نماز گذاران و پرستش کنان اند از فرخندگی نماز و فرخی
پرستش سرفراز بی بهره میمانند و حضرت شیخ فرخنده و فرخ هر چند آن انبوه ستم نپروه بیداد رخ را باندند
و پندار چمند و بلند فرموده لیکن بیداد نشان و ستم اندیش آن که مست باد دین و دولت برباد داده
گمراهی اهرمن دین و ایمان شکن بودند از خواب ناخوش نبره کاری بیداری نیافته همچنان در خواب
کار با نایب مشرعی مد هوشش مانند انجام کار آن گروه تیره روز کار بان خواری و رسوائی کشید که بعد از
گذشتن چند روز از روز های پند و اندرز پیر و ز جناب شیخ بهروز برشتی آن تیرگی و زبونی آن چیرگی بفرمان حضرت
خدای جهانیان عم عفو به بی بودینها که سر گذشت آنها در دفتر تاریخها نوشته شیمی شیعی شجاع میدان مصیبت
و جبان عرصه گاه پرستش جناب یزدان تبارک شاننه شجاع الدوله بیدولت نور ایمان که در آن زمان از
بزرگتر سرداران سرزمین هندوستان بود و نور بازوی بی نیروی کفار رضاری گمراهی جستجو بان کفر و افسوس
و سپاه بی پایان بر سر آن مومنان تاخت آورده سرگرم پیکار و دست کار کارزار گردید و در آن گیر و دار غلط
رحمت خان شهید شهادت چشیده سه فروی و دو جهان گردید و دیگر سرداران آن گروه نصیب زبونی و هزار زبانی
کشور و همه سر مایه و زر بدست دشمن بے هنر تباراج داده گریزان و پریشان گشتند و آن رافضی تباہی اضی
بر همه فرمان روانی آنها فرمان روا گشت و بسی بر نیامد که بباد افرا کرده خود گرفتار گشته بزودی و ستابی
از بستر ناز و زندگی بر خاسته بزحاکتر جانگداز نیستی جا گرفت **لِلّٰهِ الْاٰخِرُ مِنْ قَبْلِ وَاَمِنْ بَعْدِ اَلْاٰخِرُ**
اَلْمَلٰٓئِکَةُ اَلْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ رباعی هر روز که ز در آید که منم خود را بجایان نماید که
چون کار جهان بر او قرار میگیرد ناگاه اجل ز در آید که منم قطعه روزگار همین حالت پسند آمد که خوب
نیک و بد ورشت در گذر دیدیم برین صحیفه بنیامنه خورشید نه نگاشته سخنی خوش تاب زرد دیدم
که ای بخت دهر روز گشته مستظهر به مباحش غره که از تو بزرگتر دیدم **فَاَمَدِهٖ بَیْنَ اَفْکَیْنِهَا فِی سَانِهٖ**
و راستی نشانده استا نهایی روشنی درونی حضرت مرشدی و استادی دایم الله تعالی فیوضه
بیاد آمد بنابران خوشم کشت که چندی از دستا نهایی مرشدان خویش و برخی از سر گذشتهای
دیگر حضرات صوفیان صفاندیش بنگارش در آورده صفاکیش خویش بدست آرام و بهر بلند بیخش

پس هرگاه انعامه نزد آن در مینوی مشکبو و آسایش موبو بیایم حکایت حضرت دادار فرزی ده بر دیار و جبهه
 که در کار سازنده روزگار جل سلطان بهر بالا ترا زاده و مهر در کشور و عرفان بس از جند پایه و بلند مایه به بنده برگزین و پسندید
 خود سید احمد و شهید ارشد و بر کارفران اشد حضرت سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان از زانی فرموده
 که مکاشفات سراپا راست و مشاهدات سرسری افزون بی کاست از ان بزرگ بس شرک اسلام آراست آشکارا
 میگشت که در ان یکی سرسوی و پیشگی کمتر از شکاف موی رونما نیگشت بگامی که نفس نفس آن قدس از زبان
 دراز در لشکر پیرم همایونی ده و نجشگی بخش بود بعنایت تقدس و تعالی به فرخندگی و فرخی انعامش سلس
 زور لشکر باشور و کام سپاه سرسور و نام دلاوریش تا دور دور بود و در هنگامی که انگیز کفر انگیز و شرک ریز
 یا بار خدا یا بخدائی تو که سر و پایش ریز ریز آیین بر پدرم لشکر کشی نمود و جوایب آشتی بود و در ان زمان
 که دمه بگو ناگون روش گفتار داشتند و بنگار نک سخن داستانها میزدند چندی میگفتند که انگیز این امیر فران
 خوریز را بنمودن آشتی و دوستی کشور یک که ورز خواهد داد و برخی بر زبان داشتند که این امیر درین دوستی و دوستی
 بر فلان ملک فرمان روا خواهد شد و پاره از مردم دم میزدند که باین یک جوتی بآن پایه برتری آید و و فلان پایه
 بهتری آید و در همه هندوستان نامجو خواهد شد در ان روز با حضرت مرشد ناز و زمی با عالمی به بهیز گاری و
 تقوی کاری با ورج موفور مولوی سید نور کی از کم راز دانان آن راز دان عرفان بود و راه گفتار سرسرایین راز
 آشکارا فرمود که شما یاد دارید و بیگان انگارید که آنچه درین زمان مردم از سود و بهبود این امیر با نمود زبان نمیند
 ناین همه چنین است و ناشدنی آنچه کار این سرور خوشتر شدنی است و بر روی روزگار آمدنی بالهام یزدانی شما
 میگویم که انشاء الله تعالی پس درستی راه و رسم دوستی آن و آن شهر خواهد یافت و فلان و فلان مبد زیر فرمان
 خواهد ساخت و پس از گذشتن زمانی من بیاری حضرت که دگاری و دستگیری جناب پروردگاری عز
 و جلای علم خسته نهاده و درفش خوشگامی خوا فرخ نیاید و افراشته در کشور این سرور اسلام سرسرایین خواهد بود
 بسوشت ایزدی و داداری جل ملکه همه کارهای آشتی پدرم و فرمان روانی بر همان شهر با و آمدن حضرت
 مرشد ما با هزاران فرخندگی و شادمانی و پیشاران فرخی و کامرانی در کشور فرمان روانی پدرم همچنان شد فرموده
 و چون فرمان جناب کیهان بان رفیع امره حضرت شیخ ما و مرشد ما برابر فرموده خود در لشکر و کشور پدرم آمد
 افزا و رهنمای ما همه باشند از مولوی سید نورند کور که در ان زمان بکار افتاد لشکر خوش
 سر و کاری داشت پسران انداستان پستان شدند مفتی موصوف بی شمار آفرین بر راستی دانش
 درونی آند دست حضرت یزدانی نمود حکایت زهنامه روان دین و حضرت خدا
 تعالی شناس به یقین تقوی توانان جناب حاجی زین العابدین خان سکه الله تعالی المنان

که دوستان نیکش و سرگذشت پاکش پیش ازین درین نامه خاکساری نشانه به نگارش رسیده است
حضرت پیر و مرشد ما در ابتدای جوانی بآن دوست یزدانی از حضرت ایزدی جهانبانی نوید شادمانی
فرموده بودند که بهر جناب تعالی شانه درین خاکدان زندگی فراوان خواهی یافت چنانچه خواهش
پروردگاری جل ذکره تا اکنون که از آن زمان تا این آن روزگار یک قرن بس آید نفس نفیس حاجی
ندکور بتوانائی توانا است و آرزو مندان راه حضرت خدای را راه ما و مردم را از جان روشنش فراوان
روشنائی ایمان بکام است و جهانیان را از فرخی نزدیکی فرخندگی اسلام نجستگی فرجام دام جناب داور
پاینده غرقه زندگی آن با فرخندگی را دراز کند آمین حکایت عارف سراپا برتری و سراسر برتری
و سراسر خوشتری شناسای رازهای خفی و جلی شمس **حکایت** که یکی از مردان و خلیفه های مرشد جهانیان
و رهبرهای زمانیان حضرت شیخ و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان است و پاره از بزرگی و برخی از سترگی ذات
با فرخندگی پیش ازین درین نامه نادانی نیامه به نگارش رسیده پس از واقعه عالیه شهادت یکسر
شرافت آن حضرت به نیروی نور درون مردمان بیرون را در باره کشور افغانستان آگاهی افزودند
که باینکه باشندگان این سرزمین بشریت و دین جناب جهان آفرین گستاخها و دست درازها
نموده اند و دل بگرگوشه پیغمبر و رانیا و نور دین علی اصفیاینا فرمایند آرزو بیگان از اینها ناخوش
جناب ایزدی شده بر نهانزودی خشم حضرت الهی نوحه با الله تعالی عنه خواهد آمد و بیادش بدکرداری
خویش خواهند رسید که فراری حضرت پروردگاری چه نویسم که پس از چند روز از آن گفتار هوش
افروز ازانی خوردنی آنکشور و بگریانی نهاد و ازین رو پریشانیهایی بیکرانی پدید آمد و پس از چند روز
بدست برداشتم آور کافران سگهان دوزخیان همه مال و منال و زن و بچه و جان و آبرو
بر باد فنا رفت و از بیداد آن گروه ستم بنیاد و کفر نهاد بر سر آن فاسقان و فاجران رفت آنچه رفت
قطعه دل در قهای اوز برم رفته رفته رفت * خون بگرز چشمم ترم رفته رفته رفت * خار بیکه
رفت در سر ایش بیای من * قسمت بین که تا بگرم رفته رفته رفت * و هنوز دریای خشم جهانیان
جناب گیهان لغز و ز که مار از و پناه او باد آیین بر سر آن سرزمین به بسیاری جوش و بیشمار خروش
سزارسان است و کفر کردار دمان نوحه با الله تعالی من غضب الله تعالی قطعه زسیل گیمین
در جهان خبر نماند * بخاطر تو همان گرد کین من باقیست * به سهو نام فراق تو بر زبانم رفت *
هنوز تلخی آن نام در دهن باقیست * حکایت عالم علوم و دانای قوم دانشمند بلند و خردمند
از جناب فاضل جلیل و رشید مولانای محمد اسمعیل شهید علیه الرحمة والرضوان که بهر برافرازنده سپهر عز و علا نش

از بزرگتران عالمان عرب و دانش از بزرگتران فاضلان عجم بوده و اندکی از حال با افتخارش پیشین
 درین نامه خاکی کامه پیرایه پذیر گرفته اگر چه ذاتش در علم و دانش و فهم و بینش و گفتار با گذارش
 و نگارش خوش و شوی بی همتا و یکتا بود لیکن تاثیر باطنی که سرگردان بیابان گمراهی را رهنمایی و در و گم گشتگی
 تیرگی ضلالت را بر روشنی هدایت نشان نشان آورد نداشت مگر از روی مباحث اندوزی که مولای
 سزاپاز کاو پر بهر گاری رسا را برکت بیعت سر اسیرت امام عرفان کام و صفات مقام جناب شیخنا
 و مرشدنا علیه الرحمة و الرضوان دست داد و خوش مرام و خجسته کام ساخت تعجیبات ملک منعم
 عز ملک در بند و اندرز آن فروز بزر تاثیر هدایت و رهنمایی آشکارا و هویدا گشت و آن اثرش بر جهانیان
 روز بروز اندک اندک افزون بود شعر ندانم آن گل خندان چه رنگ و بودارد که مرغ هر چنی گفتگوی او
 دارد تا آنکه حضرت امام بلند نام و ارجمند کام و قدسی تمام بعد سیر و گشت خشک و تری و غریابی
 ادای مناسک حج شرافت آبی و زیارت که معطر و مدینه منوره بوطن اصلی باز آمدند شعر در یک در
 مدینه گشتی گوهر بودی خزینه کشتی و پس از چند روز حضرت جلیل و سعید مولای محمد اسماعیل
 را بهر ای عالم تقوی دستگاهی و فاضل درع پناهی و در عرفان حضرت سبحان جل حضرت سر بر
 با انتباهی رهنمای برگزیده و غوی مولانا عبدالحی که چندی از دوستان سرسرایان آن سرایایقان درین کتاب
 عاجزی کتایب که ریز گل گشته و ستوری رفتن فرمودند و وقت وداع بولانا محمد اسماعیل شهید ارشاد فرمودند که
 انشاء الله تعالی درین بار که مولای خوش گفتار شهزاده جهان آباد بزم بند و اندرز خواهند آراست در دم شوری
 از ناموری خوشتر و رهنمایی خواهد برخواست و بشمار مردم از پیروان نفس و شیطان گردد از گمراهی باز آمده براه
 راست دین و شریعت کاظم و پا استوار خواهند شد و بغایت حق جلّت هدایت همگامه رهنمایی دین و
 کارخانه راه یابی شریعت برین دران شهر دیرین همچنان شد که حضرت امام خوش کام باری الهام فرموده بود که چون آن دو
 افتاب آسمان ایمان و ماهتاب سپهر لقمان بشهر شاهجهان آباد مبارک فرزند مولانا امیر فضل عبدالحی بدور دیرین نوی
 محفل عظیم گونی می آراست و مولانا امیر عظیم محمد اسماعیل عادت قدیم خویش بهر کاری در همراهی مولانا سراجا گاهی حجاب
 عبدالحی بر سر پیر دین روزی چند که مولانا بزرگ عبدالحی از شهر شاهجهان آباد بوطن اصلی خویش که قصه هدایت نام دلور
 و جای دیرینه پدران و نیاکان شان ست در سفر شدند آن رفتن بولانا رشید محمد اسماعیل شهید فرمودند که
 شما پس از ما کار بند و اندرز را بکار دارید مولانا محمد اسماعیل صاحبان ابا آورد در پاسخ شان
 حضرت مولانا عبدالحی هم ارشاد امام زمان و مرشد جهانیان علیه الرحمة و الرضوان بیاد داد
 از شهیدان آن جناب مولانا محمد اسماعیل گردن نه و فرمان پذیر شد و بعد از رفتن حضرت مولانا عبدالحی مولانا محمد اسماعیل

بهدایت جناب پروردگار جل برآید در هر هفته دو بار روز جمعه و شنبه هنگام پس از بادهایم روشن و عظمی است
 و در هر بزم هزاران مردم در مجلس تذکیر که در آن شهر بیشتر در محفلهاست و غلط دیگر عالمان آنچنان کمتر فراهم میشوند
 بگردمی آمدند و گاه از آن مومن و فاضلان صالح و مبتدعان پیرو سنت میگشتند و مولانا رحمان خوی نیکه گرا داشت
 که بجز بزمهاست نگارش یافته آنکس که خواهش نمیداشتند شش یا بنام مهمانی میخواست و یا آنکه همین خواهش
 شنیدن پند و اندرز زبان می آورد بجان اشفته به پند و بلند هوشش فرایش و پیشش پیرایش میکرد و بعضی
 اهل اعلی آن شهر با خجسته که هر چه از اهل کوه و بازار فراخ و چه از باشندگان کاخهای با سنگ لایح همه
 را هیاب سعادت و مایه اندوز کرامت گشتند و چه شاه و گدا و چه علما و جهلا بدستگیری رهنمایی تقدیری از گمراهی
 کفر و براهی شرک و رویاها بدعت و تباهی فسق و فجور و براه آموختن بر جاده شریعت و سنت و راه تقوی و روح
 استوار دم و قائم گردید شهر روشن شد از قدم توای نور چشم من چه غمناکه ام که تیره تر از چشمم که بود و ده
 با فضل حضرت ذوالجلال شگرف گلزار رهنمای آراسته و سنگفت چمنزار پر هنر کاری پیراسته گشت آنکه
 از روزگار دراز باروزه و نماز ناساز بودند بهدایت حضرت کار ساز نیکو شانه بروزه داری و نماز گزاری سرفراز
 گشته در کوشش آنکه گمراهان بی روزه و نماز را روبراه آرند و مساز گشتند و ک نیکه از پشت بای فسق و فجور میگذرانند
 بفضل جل ذکره تائب راست کردار گشته بروش شریعت و تقوی نفس راست و کامزن گردیدند در آن شهر
 آباد و کشاد بزمی آراسته نمیکشت که بز میان در گفتار خود یاد در گفتگوئی ثواب جوئی امر معروف و نهی منکر نیکشاندند
 و روزان و شبان در کوه و بازار جا بجا نشسته و تهاوه در وان و در میان خود سخن شریعت و دین می نمودند شهر
 چه عشرت است ندانم که هر طرف در باغ و در شاخ گل قدحی از سر و مینائی است چه مگر چون گوناگونی حکمت
 تقدیری حضرت الهی جل علوه در برابر هر خوشی اندوه و هر گنج رنج و هر گل خار دین کهنه دیر در کار میباشند رخ
 کج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند چه بنا بر آن بسیاری از ناکسان و تیره دوزبان که بسر نوشت نهاد
 از نور و نیکی گریزان و قیرگی و بدی آویزان میباشند در آن زمان سر اسرار و کسیر نیکو کردار کرد و شمنی که بر بند
 ریخ رسانی آن عالم حقانی استوار بستند و بدرون و بیرون بگفتار نا هنجار حضرت مولانا تقوی سر و کار و پیروان
 او را میرنجانیدند تا آنکه روزی حضرت مولانا هدایت افروزی دراز و حام خاص و عام زبان خوشش کام
 بصد خوشی فرجام جنبان داشتند و نادانان دین و دنیا را دانش هر دو سراسر می آموختند و مردم
 آن بزم خجسته را با نذر آن دانای چون فرشته اندازه و سرشته درستی دین بالبدی پیوسته بدست می آمد
 و همه کس با ده حلال ذکر ایمانی و تذکیر قرآنی سرخوش نشه نورانی بودند که براهی هر من مردی که بختی کار و
 برای گشتن مولانا سر و زمین ایمان و گل گلشن اسلام زد گمراهانی آن نادان بدگیری رسیده او را بانکه نهم

ساخت و چون آن بکار تیره روز کار را اگر خند و از آن به ساز حُستند در یافتند که کینه پلیدی آئینه بنا بر گشتن
مولانا روشن سینه زده بود لیکن کهبانی حضرت دادگر می یک سترگی بناشناختگی بر دیگر سز در دران هنگام
شورش از دعام جناب آن علام فرمود که مردم به شتم بغریب دیوبی سرودم میخواستند که زبان راست گوئی
و گفتار راستی جوئی ما را باین بیم دهی بی سرو پا ترس نمائی بدنا خاموش سازند و نگار این گفتار از صفحه
روزگار نابود نمایند از در جهان جهان آفرین بر ستم گواه که انشاء الله تعالی نابود این رهنمائی باشد نیست
درو نمائی بس هدایت بالندی پیدایش گرفتنی مصرع قضای آسمانست اینکه دیگر گون نخواهند
پیت جراحی را که از در برافروز دهده هر کس گفت زنده ریشش بسوزد چه که بهر فرمائی و نوازش نمائی جناب ایزد و بی
بزرگی و سترگی شهزاده این کار و بار رهنمائی و آوازه این نور هدایت افزائی در سراسر بالافراشتگان و بالا بخت
هنگامه شورش پذیرفته که ماین زمان درین جهان برخی از آن رونما گردیده انشاء الله تعالی خواهد بود
که ازین دریای بیکران بخشایش حضرت یزدان بجه اندازد بی شماران رودای ایمان شاداب ساز
گشت کافران و فاسقان و مجوس اسلام تری و تازگی بخش زمین فرستد و لا عاجران و مبتدعان در جهان
و جهانیان روان خواهند گردید پیت این مراتب که دین جزوی است چه کار کلی هنوز در قفس در است
حکایت دوست حضرت یزدان و نزدیکی یافته بارگاه جناب پیداساز کهبان جل شان الله علی
ایزد شناس بانام درست ساز پنجه و خام شینخا و مرشدنا علیه الرحمة و الرضوان میفرمود که از جناب خدای
یکتا و الانی و شادمانی امید و راستی جاوید میدارم که انشاء الله تعالی نسبت ایمانی من در جهان نابود
نشیم روز بروز و افزونی و طبعی خواهد ماند و بهر و عنایت حضرت کردگار جلشانه کشور هندوستان و
خراسان از چرخ شرک و پلیدی بدعت یکسرا پاک و صاف خواهد شد و بانوار ایمان و اسلام روشن
و بگهای امانت و دیانت سرسبز رشک افزائی چمن و هزار گلشن خواهد گشت و بفضل حضرت قدیم
و اوجب التعظیم آن کرد فر دینی و آن گرم بازاری ایمانی تا ایام های دراز و روزگار باس حرازی
بر داز بفرخی و خوبی خواهد ماند شجر بر فراز و جو علم آه سحرگاہی چه و جهان پر شود از کوکبه شاهی چه
زهی نوازش شامشاه با آفرینش که به نزد یگان خویش از زانی میدارد و دخی بخشش شاهی بخش
بیکوش که بدوستان خود مهر بانی میفرماید بزرگیش به بسیاری سترگیست و سترگیش به بیشتر
بزرگی آری بهر شکاری روشن دلان بهین روشن روشن است و بی بدادش انوار درون
پاک اندرونان بر بهین آئین بشکوف کار بهادریافتن و مرشدنومی نوری حضرت
مولوی مولوی معنوی علیه الرحمة این طبیبان بدن افشوند چه به تمام تونود و تونود تر اند

تاز قاروره همین بیند عال
 بوبرند از تو بهر گونه تقسم
 هم ز نبضت هم ز چشمت هم ز رنگ
 که بدین آیات شان حجاب بود
 بلکه پیش از زادن تو سالها
 زانکه بر بود نماز اسرار بود
 کوز حال بواحقش بشین و چه
 بومی خوش آمد مرا و انا گمان
 بومی را از باد استنشاق کرد
 چون در و آمارستی شدید
 که بروست از حساب پنج خوش
 میکشی بومی بظاہر نیست گل
 هر دم از غیبت پیام و نامه
 که محکمست بردست صبا
 بومی زردان میرسد هم از اوس
 چون از خوش فانی گشته بود
 چاشنی تخمیش نبود دگر
 این سخن پایان ندارد باز کرد
 کاذبیر فی شهر یاری میرسد
 رویش از گلزار حق گلگون بود
 حلیه اش گفت زابرو تا ذقن
 حلیه ای روح او راهم نمود
 از کباب آراستند آن سه هم را
 از پس آن سالها آمد پدید
 آن چنان مکه آنش گفته بود

که بدانی تو از ان رواقتدال
 پس طیبیان آکهی در جهان
 صد تم بینند در تو بیدار
 کمالان از دور نامت بشنوند
 دیده باشندت بر ابا جالها
حکایت
 روزی آن سلطان قومی میگفت
 در سوادری ز سوی خاتران
 بومی خوش را عاشقانه می کشید
 یک مرید را از اندم بر رسید
 گاه زرد و گاه سرخ و گاه سپید
 بیشک از غیبت و از گلزار گل
 گفت بومی بوجوب آمدن
 از زمین می آیدم بومی خدا
 از اولیش از قرن بومی عجب
 آن بینی استخوان گشته بود
 آن پهلیر رسته از ما و منی
 تا چه گفت از وحی غیب آن شیر مرد
 بعد چندین سال میزاید شهری
 از من و اندر مقام افرون بود
 قد او و رنگ او و شکل او
 از صفات و از طریق و جا بود
 چون رسید آن وقت تا پنج رشت
 بواحقش بعد از وفات پیریز
 لوح محفوظ است و را پیشوا

هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم
 چون ندانند از تو میگفت همان
 این طیبیان تو آموزد خود
 تا بقعر زاد و بودت در روند
 حال تو داند یک یک موبو
 آن شنیدی داستانان نیز
 با مریدان جانب صحرا و شمت
 هم بدانجامه مشتاق کرد
 جان او از باد باده می کشید
 پس پیر سیدش که این جوان خوش
 میشود رویت چه حالت توید
 ای تو کام جان هر خود کانه
 همچنانکه مرستی را از زمین
 بومی یاری میرسد از جان
 مریدی را مست کرد و پرطرب
 آن پهلیر پروریده در شکر
 نقش دارد از پهلیر طعم فی
 گفت ازین سو بومی یاری میرسد
 بر زنده بر آسمانها خرس
 چیست نامش گفت ماشن بومس
 یکیک و گفت از کیس و ورو
 برنوشتند آن زمان تاریخ را
 ازین آن شاه پیدگشت و کات
 جمله خواهی اوزامسا که خود
 از چه محفوظ است محفوظ از خطا

| | | |
|---|--|---|
| این نه مل ست و نجوم ست کجاست و جی دل گویند وی را صوفیان مومننا منظر نور اند شدی | و جی حق و الله اعلم بالصواب و جی دل هر کس که منظر گاه است از خطا و سهوا مین آمدی | از پی روپوش عامان خفقان چون خطا باشد که دل آگاه است مست |
|---|--|---|

وصیت سی و دوم در آئین فرمان جهان بینی و روش سلطانی حکمرانی

| | | |
|--|---|--|
| خدائی که این را جور دی سپهر خرد در سر و مغز آدم نهاد بظلال الهی محترم کردشان | بر آراست از انجم و ماه و مهر بدارائی عالم بی مدار لباس بزرگی گرم کردشان | چنین خطه فرماید عالم نهاد شهان جهان شد آموزگار حضرت آفریننده انس و جان |
|--|---|--|

جل ملکه پایه شاه پس از پایه برتری و بی خمیره و خدا دوستی بهتر از بهتری فرموده و جناب جان بخش
و روزی ده عزز زقه پایه گاه بادشاهی سواست بلند گاه و از جنبه دستگاه پیامبری و مردان فرهشته
از خوشترین مانوده بقدرت حضرت قدیر قدس تقدیره انتظام همای خاص و عام بر تبه فرماندهی بار بخت
و نظم و نسق نبی آدم بل بسیار دیگر عوالم منصب بادشاهی محکم پیوسته اگر شهنه عدلی ملک عادل
ستم کاران دمار از نهاد روزگار بر آرند و اگر تازیانه ادب سلطان نشود بدکاران چمن شیعت
و گلشن طریقت را بباد خزان بزه کاری خراب و بی آب سازند عیت اگر چوب حاکم نباش
ز پی کند زنگی مست در کعبه قی و اولوالامرا ب حضرت خداست نور بر مانده و صاحب فرمان خلیفه
بنی سربا اعتلا علیه اکمل السلام و التنا اطاعت صاحب خلافت بر جمیع خلقت واجب و انقیاد
سرب حکم تبار در قرآن کریم جلالت کرامته بزمینشی های سلاطین و ارادند و در احادیث نبی عظیم علیه
و السلام لب پایه گیهامی شاهان و الانشین صادر آبادی دنیا جهان بانی نهاده اند و آبادانی جهانی حکمرانی
گذشته حامیان دین و شریعت حاکمان سیاست اند و یاوران اسلام و ملت فرماندهان سلطنت
بیت خلاف رای سلطان رای جستن و بخون خویش باید دست شستن و حسن ثواب
عملنامه مالک رقاب نصف احتساب بلا حساب است و قهرمان محولت قباب بدر حاجت کامیاب
اگر طراوت ملک است باب یاری عدل ملک است و اگر آسودگی لشکر فاتک است بعبا و سخا
ملوک شاه با معارک است اگر عزت است عزت سلطان با ثروت است و اگر شرافت شرافت
شاه با فضیلت است جان تنظیم زبانیان جان حکمرانست و روان تنسیق دورانیان روان
ملک ان عبادت سالهای ریاضت کیشان به نصف یک ساعت صاحب گیهان با شریعت نیر

و ثواب لیالی و ایام نفس کشان با جود و چند نفس ز و فرمان بطریقیت نمی ارز و سعید دارین صاحب قرآن عادل است
و حمید کونین خلافت مکان عاقل حضرت الله عزوجل که نشاطی برابرش ط حکم تنهاده بنابران است که حاکمان درین
انفساط سوای رضای جناب خدا و ندی عم النعمه بخونید و جناب خدا جلت رحمت که انبساطی خوشتر از انفساط امر
نموده برای آنست که آمران درین نشاط بغیر استرضای منع کیناوت و حدته نخواهند شکر نعمت خلافت اتباع
شریعت است و سپاس رحمت سلطنت اقتدای سنت است خلافت پیمبر کسی رهگزید که هرگز بمنزل نخواهد
رسیده خاقانی بقوی عزت نشانی است و قاتنی بوج خوش توانانی غیر عمل اهل دول افضل از اعمال غیر خلافت
فقر متصل است و تحصیل صواب ارباب دولت در ثواب بهتر از عبادات عامه خلق مسکنت حاصل و گناه
شاه تبا و از بادافره دیگران است و نامه اعمال بادشاه ستم دستگاه سیاه زیاده از زشت نامه های سائر کنه کاران
ملک گیران عادل بهتر از دنیا در عقبی شاه است و حکمران داد شامل نیکوتر از اینجا در جنت بادشاه است اگر خواهی نیکو
نشان چه در ظلم بندی بر اهل جهان و جهانگیر شمس من اند که بونه ارفع از شرق تا غرب گیتی ستان میگردد
و عالمگیران اقرار اقطار رضی اند که بفرقه اقدس در چار سوای ربع مسکون آفاق گیران میدوند سپاه قهری
دستگاهان سیارگان خبر اند که در جهانگردی مانند ابدوزان قرار نمیگیرند و لشکر خاقانی اعتباران ستارگان
که در ملک گیری مثل ابرو ان ساکن نیستند بهیت همان به که لشکر بجان پرور و چه که سلطان بشکر کند سبوری
جل کمال است مبارک و تعالی که چه قدر صنعت عجیب خود در وجود حکمت آموذ جهان کشیان موجود فرموده و عز
اسد الاقد و الا کبر که بجه مرتبه ظهور قدرت پر شکفت خویش در ذوات رفعت اند و کشور ستان مشهور نموده
بعنایت تعالی عزت که نصیب خلفاست دیگران را که در اداسه شکرش اتباع شریعت باید و با کرامه تعالی
و دولتی که مقصود ذوات و فرمان است در اسواست اینها محو و منسی بسپاس داریش اقتدار سنت شاید اگر بنظر
انصاف گیرد معشوقان حقیقی خسرو اند که اهل عالم کارهای آداب نیاز که معشوقان زبید بعد مراتب بالا
به نسبت دیگر معشوقان بخاقانان میکنند و اگر بفکر پرتد بیرقیاس سازند در یابند که محبوبان تحقیقی شان
که روزگار یان معاملات خد متگذاری و جان نثاری که با محبوبان هوشان سعد و بهر ابراج فائق تر از حال
و دیگر محبوبان با بادشاهان بجای می آرند بهیت پاس در زنجیر پیش دوستان چه به که با بجانگان
در دوستان چه ناز برداری معشوقان و لنواز که کار عاشق بانیاز است سر بهر شعار چاکر سلطان ثروت انداز
و جانفشی بفرمان دبران که شغل شیفتگان فریفتگی و مسازست سراسر دمار نو کرد و فرمان شمت ساز است
بهیت گر بر سر چشم من نشینی چه نازت بکشم که ناز نمینی و شور فغان آشوب گلخان مضمون رنگین
شاعران فصاحت نشین است و صدق شورش و شغب نگامه کشور کشایان چون نقش رنگین عکس شوق

فدائی و مجنون شیدائی که دیده و جان باز بکشم شاهی و نرشار بامر بادشاهی بیشتر دین و شنیده حسن ظاهری
 خوبان خاطر فریب فقط بضایین شرافته آراست و جمال جهان برای منتظران گیهان با ایمان و ناطقان
 با اسلام و ایتقان در دواوین نشاتین شهره و آوازه ثبت نما چار بالش نشین دولت اند که خواجگان و خان
 غلامان در پیش خدمت آنها دوان اند و شکا ساز جلالت اند که اوار افزون از عبید و فرمان برداری
 شان شتابان شجر هر چه گوید برای او گوید هر چه خواهد برای او خواهد حضرت این دعوت بخش علم عالم
 که این همه ناز و نعمت باصحاب حکومت ارزانی داشته محض بیاس آنکه سلاطین تمام عمر همه تن در راه
 شریعت و دین مصروف شوند و جناب داور شروت و ده سالت عطیاته که این جمیع عیش و طرب بار باب
 ا بهت مرغی فرموده صرف بنابر اینکه حکام سموت آئین کلیه حیات جمیع سعی و جهد بخدمت شرع مظهر و احیاء
 سنت اطر مشغول گردند شجر نهال سایه و بر شرع میوه دارد و چنان لطیف که همیشه شکار می نیست
 اگر سلاطین بر جاده اتباع شریعت غرقند نخواهند نهاد لاجرم روز حشر در آتش و دوزخ بحال بتر از سنگ
 و خاک گرفتار خواهند شد و اگر بادشاهان بر طریق انیقه سنت محلی قائم و ثابت نخواهند ماند لامحاله در
 عقبی لعذاب ناز بحالت زشت تر از زشت و پلید تر از پلید مبتلا خواهند گشت اهل حکومت و دولت را
 حضرت شاهنشاه که عظمت مملکت هر قدر که در دنیا طرب و عزت عطاء عنایت میفرماید اگر اینها در برابر
 آن اتباع شریعت با صفا نخواهند کرد و بالضرور همان مقدار در آخرت و میزان نصیب ایشان خواهد شد
 و والایان ولایت را جناب الوهیت و شکاه تعالت صفاته بآن اندازه که شوکت و جاه درین جای تباه
 ارزانی و انعام مینماید اگر ولایه و ملوک در مقابل آن اقتدای سنت از کی نخواهند نمود و پیشینه همان درجه در
 قیامت زبونی و خواری بآنها خواهد رسید میت درخت اندک شایسته خشک بیسایه که پیش پیچ
 کش پیچ اعتباری نیست لغو باشد الا کرم و الا عظم من غضبه و عذابه اللهم حفظنا من غضبک و انک
 آئین بآل اسلام واجبست و الزم که باتفاق با هم شاهی با کمال شکوهی و تقوی پند و بی برخورد و قائم و
 مسلط نمایند و اطاعتش حیادت کبری و فرمان برداریش طاعت عظمی دانند میت ز طاعت پیچ
 خرومند سر که بالای طاعت نباشد من حضرت اتفاق بخش طاعت حضرت که موافقت بنی آدم فرمود
 و فلاح اتم مقرر فرموده و جناب کجنتی و عظمت حکمت که در یک جانی فائده و صلاح دو جهانی و ولایت نهاده اگر ادیان
 نعمت با همی و موافقت مابینیت شد و فی الله بکار آورد و بیک دلی در تعیین والی عاقل و تقرر حاکم
 عادل و انقیاد و فرمان پذیری او کوشش و کوشش نمایند انشاء الله تعالی آن سودهای دنیا و سودا
 عقبی حاصل کنند که در خیال متخیل و در خاطر مخطوط گشته و چشم و گوش روزگار ندین و نه شنیده

حکم مہتری در قبول فرمان است x ترک فرمان دلیل حرمان است x ہر کہ سیماہی ر استان دارد و سہر
 خدمت بر استان دارد x حکم سلطنت و عدالت و اطاعت صاحب ولایت در حضرت قرآن فیوض
 آقران بصد غایت آمدہ و امر حکومت و نصفت و مطاوعت سلطان سیاست در حدیث سرایا
 شرافت بہر مرتبت وارد کردیدہ آیات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِمُّوا لِمَا**
أَنزَلَ اللَّهُ فرمان برید خدای را در فرائض و اطیعوا الرسول و فرما نبرداری رسول کنید در سنتہای اولی
الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما را و امرای سلطانیانند کہ حضرت رسالت پناہ علیہ
 الصلوٰۃ و السلام در حمد خود تعین مے نمود آیات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ** ای داد و بدستی کہ
 گردانیدیم تا خلیفہ فی الارض خلیفہ در زمین یعنی رتبہ خلافت مرترا از زانی داشتیم تا تر خلیفہ
 انبیا علیہم السلام کہ پیش از تو بودہ اند استقیم فاحکم پس حکم کن بین الناس میان مردمان الحق
 برستی و لا تشیع الھوی و پیروی مکن ہواے نفس و آرزو ہاے اورا فیضلت پس گمراہ گردانند
 ہوا تر اعن سبیل اللہ از راہ خدای تعالی ان الذین یضلون بدستی آنا کہ گمراہ مے شوند عن سبیل
 اللہ از راہ خدای عزوجل یعنی دلائل کہ براہ حق نصب کردہ است لھم مراشان راست غذای
 شد یڈ غذای سخت بما کسوا بسبب آنکہ فراموش کردہ اند یوم الحساب روز شمار را **احادیث**
عَنْ أُمِّ الْخَصِینِ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رواقست از ام حصین رضی اللہ تعالی عنہا
 گفت کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اقر علیکم عبد فجدع اگر امیر گردانیدہ شود شما
 بندہ مشائ یعنی مبنی و کوش بریدہ یفود کم یک کتاب اللہ کہ می کشد شما را و امر میکند کتاب خدا و دین خدا
 فاسمعوا لہ و اطیعوا پس بشنوی سخن اورا و اطاعت حکم وی کنید رواہ مسلم و روایت کردہ است
 این حدیث را مسلم صحیح خود و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رواہ
 است از ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ گفت فرمود آنحضرت السمع والطاعة علی المرء المسلم فیما احب
 و کبرہ شنیدن و فرمان برداری نمودن واجبست بر مرد مسلم در آنچه دوست دارد و مکروہ دارد مالم یؤمر
 بمعصیۃ تا وقتی کہ حکم کردہ نباشد بگناہی فاذا امر بمعصیۃ فلا سمع ولا طاعة پس چون حکم
 کردہ شود بگناہی پس نیست شنیدن و فرمان برداری نمودن متفق علیہ روایت کردہ است این حدیث
 بخاری و مسلم صحیح و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ
 از ابن عباس کہ گفت فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من راہی من امیرہ شیئا یکرہہ کسی کہ بنید از امیر خود
 چیزی را کہ مکروہ میدارد آنرا فلیصبر پس بیکہ صبر کند فایۃ لیس احد یفارق الجماعة شیئا

در اسرار و در مال و بیت

الحمد لله تعالی من غنیه و مغرب شیطانى ان ازین بالکل بی ادبی ما بدید ما پر عزیز و کناره گیرند و این بدعات
 نجسات را از تمام مملکت نیست و نابود سازد و در شرح شرافت اصل و سادات فرج برای سلطان و امیر و
 و کوشک همین مقدار جائز است که برای خود و برای اهل و عیال خانه کوچک که در آن امن از تعب و رنج مرور
 میتوان شد باز و اگر بنا بر بیت المال خجسته اسلوب مثل خواندن در اهرم و دنیا پر محبوب و وفای حبیب و غلبه
 و جواهر خانه و کتب خانه و دو خانه و فراشیخانه و سلام خانه و توب خانه و باروت خانه و ستر خانه و اسپان خانه
 و شتران و گاو و قاطران که جهت استعده مذکوره و اشیای مسطوره بنای قصر و مانیه در شریعت سراسر
 فراست و یکسر کیاست جائز است تا میس غارات نماید بهتر است و نیکوتر لیکن از خوف حضرت الهی غرکماله
 ترسیده در خانه های مردم به با نه های مذموم آرام گیر و که در حقیقی بی آرام گردد و آینه مال بیت المال در مصرف
 خویش و اهل و عیال زیاده از حاجت ضروری به تصرف نیارد که امانت الله تعالی بدستش و ولایت است
 نه مال وراثت بیت هر آنکس که در بند حرص و قمار و در غرور و کانی بیاد و مشاهرات و وظائف
 چون صالحان و عادلان سراپا شرافت و سپاهیان نوکران اطاعت لطائف روزینه و ماهیانه و سالانه
 چنانکه قرار داده باشد همچنان بلا تراخی و درنگ رسانند که در حدیث عدل معیت و دافع ظلم خبیث آمده
 حدیث عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از
 عبد الله بن عمر كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم اعطوا الاخیر اجره قبل ان یحجب
 عنكم فترید بدید مزد و راز مزد و رازی او پیش از آنکه خشک شود عرق دی یعنی به نهایت تعجیل مزد و رازی او را
 او اکندید و ایا این ملاحظه روایت کرده است این حدیث را این ملاحظه در سنن خود و الا روز جزا عذاب
 دین که شد عذاب است معذب خواهد شد نفوذ باشد تعالی منه عیت چنان زمی که گر برسدت گردگان
 نه پیچی سراز شرم روز شمار و از هر گونه حقوق عباد و مواخذه و ام سر بافاد و بروز معاد ترسان و لرزان ماند

| | | |
|--|--|---|
| ظلم کن که فقیری شبی برون زود روز سینه تیر که ناک اندازد وقت نیم شبی که بگوید الا الله ز آه گرم فقیری جو موم بگذازد تساز بر سر مظلوم تا توان ظالم بدان که روز جزا هست با تو پروازد | نفان و مال به عشق ملائک اندازد خدر همی کن از ان ناله سحر گاهی هزار چو تو از خانمان بر اندازد هزار دشته کشیدست تیغ زهر آلود که دست فتنه ایام بر سر تازد | ز تیر سخت یتیمان مگر نه ترسی که گر کوبه رسد روزی دیوار سازد هزار جوشن فولاد بار بوشی تو برای کشتن انگشت گردن افرازد درون سینه مجروح بینوا محزون |
| و در عظیم و مکرم علما عظام و اولیای کرام و صلحا و اتقیا که آبادی دوران پایسته انفس حق شناسان و قیقه از دقائق نبرد گذارد و عیت دست مدار از کمر مقبلان | | |

سکرتش از خدمت صاحبان و از خبرگیری و خدمت گذاری زاهدان و تارکان و عابدان که به هدایت حضرت
 باری تعالی جل کریمه عروس بر فریب فسوس دنیا می منحوس از باعث پاکبانی نفوس طلاق داده آنهاست غافل
 و ذاهل نشود و بمقوله عالیله من خدمت خدمت درستی عقیدت و نیاز را بحضرت عالمان و صالحان موجب عزت و جلال
 نشانین پندار و شکر حیات را که در دنان درویش رسد صد کند و روشن میش شعر بنده چون خدمت
 مردان کند خدمت بگویند که دان کند و خبر از حال سکیان و ضعیفان و بیماریان از کارهای خوشتر
 ریاست برتر و آنرا پنجهان انتظام این مهام بعمل آرند که در تمام قلمر ضعیفی پیوا و مسکینی گدا و بیماری بی دوا مانند
 و شفاخانه با سه متحد و بسیار دودان اظهار حلق و دوا سازان لائق و خادمان صادق تعیین کند
 که مرضی را خدمت گذاری کلی کرده از جناب شانی حقیقی عم شفا امیدوار غایت بنیایت باشند قطعه
 پادشاه پاسبان درویش است گرچه نعمت بفرود است گویند از برای چوبان نیست بلکه چوبان
 برای خدمت اوست و بنای مسجد و مدرسه و خانق و جسر و در باطل و کاروان سرا و چاه و آب سر
 راه و آبگیر و در قری و دیهات جنت زراعات بنیت و شرفی جناب ملک یکتا تعالی مجده از ضرورت است
 و از بیت نر و آنگه مانند از وی بجا یاق مسجد و چاه و بهمان سرا و در بلاد و امارت قاضیان و عالمان و مقربان
 و عشاران و کوتوالان و اهل دیوان متقی و حقانی و بر عساکر و جنود امیران و سپه سالاران پارسا و متبعین
 نورانی مقربین نماید و در تمام قلمر و از سپاه و رعایا و قایم نگاران و مجلن با تقوی و اکلن و صادق القول
 و راستی نشان دو قسم بگمارد یکی جلی دوم خفی نوعی که ظاهر باشند همیشه علی الاعلان و الاظهر و افعات
 و لایحه از سپاهی و دهقانی و سوتی و چه از وزرا و امرائو لیسان و بعض رسا باشند و صنفی که پوشیده باشند
 آنچنان مخفی شوند که یکی از دیگری آگاهی ندارد بلکه شناسد و پیوسته برهم خفا متجسس و متفحص حالات و زیر و بم
 و بازاری و شکری و کث و رزی بود اخبار سخات در خلوات جدا جدا لایعلم از حال هر که بسمع سلطان
 کیاست میرسانند شاه را استخبار اخبار و اثر ضرورت است چو که حضرت شهنشاه جل اسمه بادشاه را بپاس
 معدلت ولایت غایت میفرماید و عدالت موقوف بر دریافت سرگذشت مملکت است و سلطان بقدر درویش
 و دو چشم معلوم می تواند کرد و لهذا برای ادراک سوانح ممالک گوشها و چشمها باید که آنهمه بمنزله یک گوش
 و یک چشم باشند بار علیه اخبار نویسان صداقت پیشه و نجران صدق اندیشه در کارند که والی ولایت
 را از وقوع غیر و شر آنچنان برکستی آگاهی داده باشند که گویا ملک بذات خود وین شنیده فرماندهان
 بانام در استعلام واردات نیک و بد انام هر قدر جد و کد با اقدام رسانند و مهام با نظام دهند بر قبا
 و ادوی خوشتر می زید و حاکمان عالی مقام در استنظام مرام خاص و عام آن مرتبه که اتمام نمایند

و جهات بنظام رساند بر قامت انصاف پرهیزی نیکومی نماید حکایت بسلاطین نصفت این
 بوده اند که بذات خود تغییر زنی و لباس کرده رعیت و سپاه گردین به تلاش و تقصص احوال داد و ستد
 خویش و وزرا و امرا و ولایه و قضات پر دشت و از ماند و بود و نطق و مان و مسکینان و محتاجان
 جبر گرفته و ببرداریانیده شعریه نیکو معاشرت کارگهی کزین نقد عالم مباداتهی کسی سر بر آرد عالم
 بلند که در کار عالم بود و بهشت و حکایت حضرت قدس اندود و نور آمود و رسول جناب معبود
 نورت عبادت بنی داود و بنحیر و بر و در و نام و در و روزگار شاهی اکثر و بیشتر بطریق نشانی
 در رعایا و بر ایا بر آمدی و سوال از حال معدلت خود نمود و پیر سید که داود چگونه داد و مید
 و شتم می اندازد و حسان خلایق را در مهاد امن و امان میدارد حکایت منظوم ملک صالح از بادشاهان شام

برون آمدی صبحدم با غلام
 که صبا نظر بود و در پیش دوست
 پریشان دل و خاطر خفته است
 یکی زان دو سلیقت با دیگری
 که دلبود و شند با کام و ناز
 بهشت برین ملک وای است
 که در آخرت نیز زحمت کشتی
 چو مرد این سخن گفت می شنید
 ز خیم خلایق فروشت خواب
 برایشان ببارید باران جود
 نشسته با اندام خیل
 یکی گفت ز میان ملک را نهان
 زبانه گانت چه آمد پسند
 من بکس نمی گزفم و در چشم
 که لباس از گاری کنی در بهشت
 چنین راه اگر متعلی میش گیر
 که امر و زخم سعاد نکاشت

بگشتی در اطراف بازار و کرد
 همان کین دو دار و ملک عالم
 شب سردشان دید با رخسار
 هر روز محشر بود و اور
 که آمد با عاجزان در بهشت
 که بند غم امرو در پای است
 اگر صالح آنجا بدو یار باغ
 دیگر بود آنجا مصالح ندید
 روان هر دو کس فرستاده اند
 و شست نشان گردان جز
 که ایان بجای شب کرده روز
 که ای صفا در گوش حکمت جهان
 نه آن هم ز شادی و گل گفت
 زیبا رگان روی در چشم
 من امروز کردم در صلح باز
 شرفایت دست در و شکر
 ارادت نداری دلت می

برسم عرب نیمه بسته رو
 دو در ویش در مسجد خفته است
 چو دریا تامل کمان آفتاب
 کزین بادشاهان گردن فرار
 من از گور سر ز بگیرم زشت
 همه عزیزان چه دیدی خوشی
 بر آید نقشش بر دم و باغ
 می رفت با چشمه آفتاب
 بهیبت نشست بهوش نشاند
 این سر ما و باران سیل
 معطر کنان چه بر عهد سوز
 پسندیدگان در بزرگی رسد
 بکنند در رو در ویش گفت
 تو هم ما من از سر نه غمی شست
 تو فردا ممکن در برویم فرار
 بر از شایع طوی کسی بزد شست
 بگوگان صفت توان بر و گو

اتراکی بود چون چراغ التهاب که از خود پرتو میزند از آب وجودی و در شتابانی بجمع
 که سوزش در سینه باشد و سحر حکایت بر فلک فضل آفتاب و بر برج عدل تها
 و در تقوی بلند قباب حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه که در ذاتش فضاثل با آفتاب
 است و نقش زین منبر و محراب در انوار نهاری و ظلام لیلی گرد بلا و دیار بطر ز شناخت و روشش
 ما شناخت بر آمدی و تحقیق و محبس کما یبغی از حال عدل اشغال خود قضا یا می امر او مضایای رعایا
 بنودی و حکایات عدالت آرامی آن عدل اصحاب در کتب سیر و توارخ باید دید و بذروه لیت شاید رسید

حکایت

| | | |
|------------------------------|---------------------------|---------------------------|
| شاه فرین سپاه پوشیدی | گر دشهر و سپاه گردیدی | تازه کردی لباس عباسی |
| بر گزشتی بهر در خانه | هر کجا یافتی سخن گوئی | تا سحر در لباس بگیا نه |
| دل به پیوند قوی کردی | ذکر محمود غزنوی کردی | که در بودی از خرد بوی |
| حال او صیت کار او چون | روزگارش بظلم میگزد | که لشاهی شعار او چوشت |
| دوستان در دلائی چونند | دشمنان از بلائی چونند | یا رره عدل داد می سپرد |
| که نجستی دران ازان خبری | غرضش آنکه هر چه بد شد | هیچ عیبی نماند و هر شے |
| بر کند نقش آن ز سینه خوش | بستر و حرفش از سینه خوش | پیش اهل و تسکین و شاد |
| کش نبش بخت و نفروشد | یک شبی ره قبادش از طرفی | هر چه باشد نمود دران کوشد |
| نور کشف از جبین نشان لایح | بوی عشق از لیسیمان فایح | دید ز اهل صفاتش صفی |
| همه در علم و معرفت هم رنگ | ترس همان سلام کرد و نشست | همه در صورت و صفت یک رنگ |
| گوش میداد تا چه میگویند | راه رود و قبول همه بودند | کرد و بخت بلند و گردن بست |
| سوج زد و بجا حدیث شیرین | نام محمود و غزنوی دین | گفته شد نکته های گوناگون |
| بچه گفتند پس نکو شایه است | خاصه عام را نکو خواهی است | کارهای نکو شایه بشمارند |
| با حریفان بخله ناساز است | لیک سودای لعیان طراز | همت او بلند پرواز است |
| گر رود از سر این خیال او را | نکند نفس با تمال او را | بزم میداردش ازین پر دار |
| بر خداوندیش نظر یابد | نام شاه مظفرش گرد | همه گیتی سحرش گرد |
| شهر چو بر گوشش این نفس بگذشت | در دلش از این مومنین گذشت | لوح خاطر ز نقش شهنش |

کرد و خود لباس هفت چست لاجرم شد نصرت اندک شهر فتح و نصرتش ملک ملک و تنان همه گرفت

شرق و غرب جهان همه گرفت | محل آخر ملک باقی را اند | نام او تا بخشه باقی ماند

و دیران لشکر فازیان و دلاوران عسکر مجاهدان را بطاعت و سنخای هر گونه خورسند و خورشید دارد و مرصع
و هر سرماهی و در سالی طوری که وظیفه و ادراک هر گیتی قرار دهد بران اقرار بر پیاده و سوار و سواهی
اورا رات و مشا هرات بروقت ظهور جرات و شجاعتی مدام و دوام عا که وجود مجاهدین ضرغام را با نعام
مناسب شیر و بهادری خوشن ایشاد کام می نموده باشد و بدین تدبیر جهانی به تسخیر آورده و شهر
زربین مرد سپاهی را تا سر برده و گرش زرندهی سر بهند در عالم و دست رعایت رعیت بهیچگونه
کوتاه نازد و بتدبیر کشید و پذیرد در یکثیر زراعت و زارعان تقصیر نکند و در انواع ترفیه حال کشا و زدن
مشغول باشد و هر قدر که تواند خراج و آگیر و نهر بنا بر توفیر کشت دراز کند قطعه حاصل نشود رضای سلطان
تا خاطر نندگان بخوتی خواهی که خدای بر تو بخشد با خلق خدای کن کنونی و جمیع خزان در ا هم
و دفائن و نایر را موقوف علیه سلطنت شناسید و فراهی و نایان دین و دنیا و گردآوری هوشیاران
با ایمان و تدبیر رسا را مشروط ب حکومت انگار و شعر به نزد اهل دانش گزینشی گزند دین و دنیا را
نه بینی بر ذات فرمان روا و گیتی آرا از شروط کامگاری و لوازم جهان داری است که گلشن باز است
مملکت را تابشاری چاری شادابی بخش و چین با طراوت سلطنت را با بیاری رباعی سر سبزی دهد
چرا که قصر مشید حکومت و قبه قویه دولت مانند قیام عالم بغیر عناصر رباعیه و قوام بدن بجز اخلاط مرعبه قوائم
اربعة حکم و مرفع نمی نند اول علمای اتقیا دوم وزرای عقلا سیوم سفار باذ کا چهارم مراثر شجاعت استکا

لمو لقه شاه را باید که دارد چارصف از چارفع
عالم اتقی یکیه دویم وزیر پر خرد
تا بود دایم و قائم بر سر سوری
سیوم سفیر باذ کا چهارم شجاع صفدی
و رن از دایچنین باشد ذلیل تری

حقا که ذات محموده بر اس ملک و دولت شاه باز بلند پرواز اصدید کن اقبال و داور یکتا بر قوم گواه
که نفوس ممد و مدح بپاس ترقی جا به و شمت شاهین اوج نشین اند و مال صحت وجود سلطنت بغیر
اتفاق و قوت بر چهار رکن رکین مرقوم مثل اقامت قامت گیتی بدون امتزاج عناصر رباعیه
و مانند تندرستی تن بجز ارتباط اخلاط چهار گانه ممکن نیست آری هر چهار منصب اهل عمل برای استحکام
سلطنت اسلام چون چهار رکن متین عمارت اند که پائیدار شش موقوف بر پائیداری آنها است
و بی اربعه مشغله نمی دول بتا بر انشظام بادشاهی اتمام مثل چار اعضا و دست و دو پا انسانی است
که سلاطین منحصر بسلامتی آن اعضا است بر عقلا پوشیده نیست که خوبی چار لطافت محبوبه ایالت

اعنی سپاه و رعیت و خزینه و حکومت چون صفات اربعه مشوقان باطلاحت یعنی گرمی حسن و آن واد او غمره و گمره
و ناز و انداز بی مشاطگی مشاطهای دولت چارند کور حسنی ندارد و بر عرفا مخفی و محجب که گلستان کمال خاقانی
بی کمال هر چهار ذوی العزت مسطور همچو کمال بوستان بی کمال چهار سامان معنی باغبان و آب روان و درستی
خیابان و سرسبزی درختان لطفی بنیاد و اول برای بقای دین افضل عالم اکمل تقوی مثل و تشکس
از زخارف دنیای ابدل و رو آور بمفاو و عقیبی بی بدل از واجبات جهان داری ست و بدست آورد
چنین مکمل و رعایت تکرم و تعظیمش بدرجه مفضل و دایم و دوام از و استماع نصایح و مواظبت نمودن و
یزان بشوق صادق عمل نمودن از مستلزمات عالمگیری نظم

کیست آن عالمی بعلم علم
شجره طیش رسید لقب
بیخ او در زمین دین محکم
در ره دین ز نفس بد فرما
شاه گراز فریب نفس جرون
زان غناش گرفته باز آرد
قدم اندر ره هوس نزنند
راه حق را برای حق پوید
بخوشامد زبان کشاده کند
پاک سازد حرام شان چو حلال
هر چه پیش آیدش چه تلخ و چه شیرین
گردن خون با سان نازد
آز ترک هوار و ترک هوس
قلب و غیر سگ مگس نشود

دست کش از ازل بعلم واد
فرعانی التمار والا ضنین
گر نلغز و شکسته مرا پای
غدا را با بطف بپذیرد
خرا و در خطاب نگذار و
بر همه ریشها بود مهر هم
هر چه گوید برای حق گوید
بخشیند به قرب شان نازان
دور دارد و فغان شان زبال
تا در از حرامها باز نش
چون بط کور لقمه اندازد
خون سگ چون غذاش نذر گ
سگ گر هیچگاه کس نشود

زده اندر عمل بعلم قدم
اصلها ثابت بقوت دین
شاخ او میوه ریز در عالم
تیره مانگشته دست رو گیرد
پاز میدان دین نند بیرون
در همه راز با بود محرم
جز برای خدا نفس نزنند
نه که پهلوی ظلم پدر ازان
مد و هر زره قناده کند
شکم مرص و معدۀ آزش
نمکند هیچ فرق چون بط کور
مگس است آن و این عوالم
سگ ز تعلیق هر گرد و کس

و علمای حق گو و اولیای راست خوبه تقاضای حقانیت و مقتضای ربانیت بسلاطین باسیات و خاقین
پر سطوت کلمه عدل و سخن صدق گفته اند و از خوف ظالمان و خشیه ستمکاران پروای نکرده در غرام
معروف و نهی منکر برشته تقریر خوش سفته و بادشاهان تقوی شعار کا مکار آن نصایح ارجمند و پند دلبنده
که به نظر هوای سراسر تلخ و شور می نوزد باقتضای ایمان بسمع قبول تلقی نموده بدل و جان طوا ده
نظم ستایش بر این زیار تواند نمودش کنان و ستر تواند بنزد من آنکس که خواست

| | | |
|---|---|--|
| که گوید فلان خار در راه است هر آنکس که عیشش گونیدش کسی که سقمونی لائق است نخچنگفت یکروز دار و فروش | بگره گفتن بگو سیر هنر داند از جایی غیبش و بال است دادن بر خورفت شفا بایت دازوی نخش | بخای تمام است جور قوی مگو شهید شیرین شکر فائق است که داروی بخشش بود سودمند حکایت |
|---|---|--|

در تواریخ مذکور است و در کتب سوانح مسطور که در ملک سرزمین دکن که از مضافات هند است در عهد سلطان محمد شاه بهمنی عارفی بود زاهدی و عالمی بود عابدی مشی شیخ زین الدین که گلشن دین از آبیاری امر عارف و نهی منکر آن تقوی گزین سرسبزی داشت و گلزار امانی و آمال خلافت از برکات آبریزی آن عرفان آیین شادابی مشایخ و صوفیه عصر که در آن زمان بودند ترغیب نفی و حوشا مد سلطانی حاضر و غائب شرائط بیعت خلافت بر دست سلطان تقدیم رسانیدند الا حضرت شیخ زین الدین علیه الرحمه بواسطه شرب خمر مردود و استماع نر امیر و سرود که سلطان علی سبیل الاعلان بآن گوش و زبان نجاست توانان داشت بیعت خلافت نکرد و گفت بنوا خلافت الله تعالی فی الارض کسی باشد که در حفظ او امر شریعت محمد و پاس نوامیس ملت احمد علی صاحبها الصلوة والسلام بجان و دل کوشد و پیرامون مناهای و طاهای مکر و دس از مرد و قلیلی از سنین و شهرامری که باعث رنجش سلطان باشد و اگر چه فی الحقیقت آن امر ر منجیح عدل و صواب بود از خدمت شیخ بطور رسید سلطانی آزر دکی سابق و لاحق را دستاویز الزام بر آن مقتدای نام مقرر ساخته پیام داد که یاد مجلس من آن من خلاقم بیعت کن و یا اقرار از بیعت بدست خط و نشانه بفرست شیخ جواب فرمود که وقتی عالمی و سید و مخفی گرفت رکفار گردیدند و آن اشعار ثلاثه گرفتند راه به تخته بردند ثابت را سخن کنند و الا بکشند اول عالم را مکلف آن امر نامعقول شدند آن معقول بایه کریمه و لا تلقوا ابداً یکم الی الله لکة تسک حسته اگر ابا بانه را ان نفور سحر نمود و برست و سید اقتدا بآن مقتدانود چون نوبت بمنحت رسید گفت مدة العمر فستوا خبث و فجور انجس سر بر دم و نه عالم و نه سید که در پناه آن شرافت گریزم دم و اسپن از سعادت شهادت چر گریزم از میکده دنیا لمنی سخن بت نخشید و از شراب طهور عقیقی شهید شهادت بکام جان دل در کشید قضیه من مناسب بهمن قضیه است بحضورت و بیعتت رسم و از گناه ترسم سلطان بعضب آ مدو شیخ را تکلیف بیرون رفتن از شهر داد شیخ باهوشش بی توقف مصلای معلی بردوشش بروضه منوره شیخ بران الدین علیه الرحمه رفت عصا و مصلی را پاتین پا آورده در حفظ و حصانت حضرت تقدس و تعالی بنشست و گفت حالا مردی باید که مرا از اینجا بجنبانند سلطان از اصرار شیخ

تشریح شعار از حرکت ناپنجار خویش پشیمان شدن از سر اعتماد این مصراع بدست خود
 نوشته بودست صدر الشریعه نجف متشرف متاد مصراع من زان تو زان من باش*
 آن عارف خطا پوشش و عطا پاش فرمود که اگر محمد شاه غازی در حفظ امر اسم شریعت محمدی
 علی صاحبها الصلوٰه و السلام صرف بهت ساخته بخوابی میانها آباد می ملت سازد و قاضیان و عالمان
 را امر نماید که بجای آوردی او امر معروف و نهی منکر مساعی جمیده و مجاهدات جلیله بکار آرد از من فقیر
 او را دوستری نباشد و در جواب سلطان بدست کرامت نشان این دو بیت کرم عنان عظم
 آور در باغی تا من بزم بهانه جوئی نکنم * جز نیکدلی و نیک خوئی نکنم * آنها که بجال من بدیها کردند
 گردست رسید بجز نگوئی نکنم * سلطان محمد شاه از لفظ غازی که بر زبان فیض ترجمان شیخ جباری
 شده بود فرزند خال خوشحال شدن حکم نمود که کلمه غازی در لقب او بیفزایند و از تمام مملکت
 دو کانهایی حماقت جوشی میفرودشی خراب و بر باد ساخت و در ترویج شریعت بیضا و دین معلی
 مساعی بکار برد و دزدان و راه زنان که مشهور اکناف و مذکور اطراف بوده مسافر و متر و درامی بکار
 بیکه هست عالی نیست بدفع آن فرقه واجب الدفع مصروف داشته بعالمان و مرزبانان بلد آن
 فرمان سلطانی صادر فرمود که فرقه ضاله بقتل و غارت رسانیم سرهای شقاوت رسا را بدلا بفرستند
 اعمال دولت حسب فرموده آن باصوالت بعمل آورده با عانتہ تعالی در مدت شش ماه و سبت روز سر
 آن و امیان تیره روز بارگاه اقبال اندوخت و جمع و سعت ولایت از کثافت وجود خا و خاشاک آن
 مفسدان مضفا پاک شد و مسلمین مسافرن بآرام شدند سلطان محمد شاه چنین کارهای عدالت
 دستگاه محض بود اسطه حضرت شیخ زین الدین علیه الرحمۃ بطهور میرسانند و گلزار آخرت خود با بیاری
 خدمت شریعت پر شفقت می آراند و یوسته بخدمت شیخ تقوی سرشته ابواب مراسلات مفتوح
 داشته لوازم مخالفت بتقدیم میرسانند شیخ بزرگ نیز از امر معروف و نهی منکر افسرد و بهتج شد گفت با
 دوستانه بر قسم کشیدند و از شر اطاعت اندر ز خود را معاف نمی گردانیدند حکایت
 در اخبار سلاطین اخبار آملی که سلطان محمود خلجی مالو سیکه که در فرمانروائی ملک مالوم
 که ولایتهاست هند است شاهی بود شجاع و تقوی اندیشه از کمال دیانت ضابطه
 داشت که طعام خاصه کشش از وجه جلال تزیین می یافت و در سفر گندم و برنج و روغن و جواهر
 از بهمان وجه بآزما می گرفت و سبزهها بر تخته کاشته میبرد و وقتی که بر نظام شاه بهمنی دین
 بعد از رزم غالب آمد ملک دکن را دستخیز آورد و واحد آباد پای تخت دکن را مدتی محاصره کرد

از منجمه اطعمه بقولات تمام شد مولانا شمس الدین حقوی کربانی را که در مقبره شان خلیل الله علیه الرحمة رحیل اقامت بود و طلبه داشته گفت که بنرهای خردنی که از وجه طلال همراه دیشتم بیایان اگر بقولاتی کاشته باشی بنما تا مطبخیان بقیمت گران خرید نمایند مولانا شمس الدین حکم آن حق شنو ارشاد نمود که ای سلطان سخن که موجب استهزا و خنده باشد رگو و مضحکه مقتضیان مشور مملکت اسلام کشیدن و مسلمانان را کشتن و تاراج کردن و در خوردن و پوشیدن و بسزی خورش بسزی تقوی و تشیع جستن از عقلندی بعید و از روشمندی ناپسندیدست سلطان محمود غلامی آب در دین کرد و گفت کلمه حق گفتی در راه راستی جستی لاموسی کلامی که باشد صداقت نثار داد و منفعت باکمال مراد **حکایت** مورخان در اخبار ترکستان و آنا مغولستان قصه دلکش آورده اند و رشته بیان را بخواهر زوا هر حکایت با صداقت خوش سفته که تعلق تیمور خان بادشاه نو مسلمانان مغولستان شاهمی بود اسلام شعار و خسروی اقبال یار و در آن زمان بغایت حضرت منعم و دیان جلت هدایت عارفی بود شرفی و سر پاشد رعیت مقام حقیقت بین و خوشه معرفت از خرمن معارف چین مولانا شیخ جمال الدین علیه الرحمة در آن زمان که هنوز تعلق تیمور خان بنورایانی بنور و بمغاز خانی فائز شده بود در دره در صید گا بهی به شکار شکار شاطی داشت که ناگاه جناب مونت دستگاه شیخ جمال الدین بنورایان ابن ساط گاه گذر افتاد تعلق تیمور خان با غوای شیطان نهایت مکر شده بخدمت آن عالی درجات بسفاهت پیش آمد اشاره به سگ شکاری نموده بشیخ گفت که تو بهتری یا این حضرت جمال الدین عاقبت بین فرمود که اگر وقت گذر از جهان با نورایان باشم تهمیم والا از من سک خوشتر تعلق تیمور خان از کیفیت ایمان استفسار نمود حضرت شیخ پرفیضان حقیقت ایمان بیان داشت تعلق تیمور خان به هدایت حضرت سبحان نزه حمد از استماع آن حقیقت منفعت استماع بگرفت و بجایات ابدی برست بهیت که بقدر حسرت دیده دل میگرفت چه ابراز کم با یکی جمال دریامی گزشت

| | | |
|-------------------------------------|----------------------------------|-------------------------------|
| شعر از قتی و نقش پای تو دیدم گریستم | نام ترا زهر که شنیدم گریستم | مانند کودکی که شود تلخ کام او |
| تا ز هر دوری تو چشم دیدم گریستم | گر دید حرف گریه سراپای من چو شمع | پایان کار خویش ندیدم گریستم |
| مینخواستم که نامه شوق رقم کنم | هوی لبان خامه کشیدم گریستم | از یاد قامت تو چو آب ان باغ |
| خود را بیای سر و کشیدم گریستم | ایدل بگر بلای محبت شد می شهید | در ماتم تو جامه دیدم گریستم |

و بخدمت فیض درجت آن بامعرفت عهد بست که تا وقتی که بیاوری حضرت باری قدس امداده بعزت خانی مغرور و شرافت جهان بنانی مشرف شوم لا محاله نزد من قدم رنجه فرمای و کلبه احزان مرا بنور حضور خود منور نمایی اگر آن طائر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته ز پیرانه سرم باز آید

دارم امید بین اشک چو باران که دگر برق دولت که برفت از نظرم باز آید که سیاهان زمان بشری یان
 مشرف خواهیم شد **شعر** بجا اوج سعادت بدم ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد آن دلی قفس
 معارف غنی و جلی از شنیدن آن نژده سعادت اندوده بکمال خوشی و نهایت خوشحالی تعلق تیمور خان دایع
 نموده راه خود گرفت و چون وقت انتقال آن شیخ صفا حال از دار بر طلال اتصال یافت به پسر سرایا خیر
 و هدایت آگین شیخ ارشد الدین وصیت کرد که چون بعینیت این دو جهان بان غریبان تعلق تیمور خان خاقان
 شود پیش او برو و تذکره و عده را شده ایمان آوردن که بامن کرده است بکن بسوی بر نیامد که با عطاء حضرت
 جل قنانه تعلق تیمور خان در ولایت جبه منولستان خانصاحب فرمان و قان آن گیتی ستان گردید و لا
 بادین همین شیخ ارشد الدین جنت یاد دهی تعقل ایمان بور و وی تعلق تیمور خان رفت چون بود و
 خان خوشنود اسلام جستجو رسید و ملاقات متعذر دید که نام هر روز از آن کفر سوز نماز و نواز قریب بود و
 خان سعادت نشان گفتن آغاز نماز روزی خان سعید آواز از آن رشید شنید و شیخ کبیر و حمید را پیش خود
 طلبید و آن شیخ با کمال کیفیت حال انفسار نمود مولای ارشد آن احد حقیقت حال و سرگذشت وصیت
 حضرت شیخ جمال الدین علیه الرحمته پرخویش بیان نمود تعلق تیمور خان گفت که از روزیکه بانعام حضرت خالق
 جهان کثر نواله تا خان و حکمران شدم هر روز و هر آن و عده قبول ایمان خاطر قران و ضمیر اقربان باشد و
 که شوق حصول این سعادت فراموشم نیست و بنجد که عشق این معشوق فرحت اقرا مو خاطر منی **شعر**
 خورم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم و ز پی جانان طلبم و بهدایت بادیه کبیر
 تبارک کبیر ایامه خان ملک گیر تبتدیک آن شیخ کبیر از سر صدق ایمان آورد و بصفا نیت مسلمان شد و متوابع
 شرافت از روی بازار و این اندوخت و بسر پای کرامت در دست کونین بسر خروئی چهره با فروخت الحمد
 مد تعالی علی ذلک حمد اکثر **شعر** خوش آن دل که شید است بر روی دست خوش آن دل که شد
 تشرش کوی دوست من بعد یک یک از امر ار قشون و لشکر را در تخلیه طلبیده دعوت ایمان و ترغیب
 اسلام نمود و گفت که اگر مسلمان نشوی هر آینه ترا بقتل رسانم سخت از همه امیرالامرا را بخواند
 و ترغیب ایمان و به تهدید بشرط عدم قبول آن فرمان کوشید امیرالامرا بگریست و گفت که عرصه ریال است
 که بقائد توفیق حضرت آله جل و علا بر دست صلهای کاشخو ایمان آورده ام و بسعادت اسلام مستعد گشته
 لیکن از بیم سیاست خان و خوف ایندواضرا را خوان کفر تو امان بر زبان نیاورده ام **شعر** سریت درین
 سینه که گفتن نتوانم گفتن نتوانم و نهفتن نتوانم **شعر** عمر چون تصویر صرف راز پوشی شد مرا هر دو
 لب چسبیده مشتق نشوی مرا **شعر** بسکه از نا محرمان پوشیده دارم راز خویش همچو خط ستر تابایم

سرمه آواز خویش شمع سکوت داد نشا طرد گردین چمنم سخن نجس بدل شد چو غنچه در دستم
پس از آن با فضل این دمنان عمت هدایت خان هدایت تو امان بهرام را رشک و جمیع کبر سلطنت
سلطان ساخت احمد صد تعالی علی ذلک حمدا و افرا و مکارا و بهیمیت و محبتگی اینکه تعلق تیمور خان بشرف
ایمان مشرف گردید و بمن برکت اسلامی در عقبی جنتی گردید و در دنیا در جهان بینی زیاده تر از گیتی
ستانی آبا و جد او خود بر تبه شاهی رسید که نیا کانش از چند پشت حکمران جهت منوستان
بودند و او بر جهت منوستان و مملکت توران خاقان گردید و کامران این همه بلند بی و از حنبد بی سبب
فرخی ایمان و اسلام باید فهمید زمین و آسمان در می کشه فرمانت گردد و سرت چون گرد از مستی
جهان گردد سرت گردد و آرس کار سعادت و ثمار ایمان سرسبز بزرگی دهی و بلی تاثیر فرزندگی تحمیر
اسلام سر اسر سترگی بخشی ست بر هر ذره که انوار ایمان یافت در همایونی برخت آفتاب بر افراشت
و بر برکاهی که سعادت اسلام متوجه شد در عظمت از رفعت کوه بلند تر افراشت تا سایه
مبارکت افتاد بر سرم و دولت غلام من شد و اقبال چاکرم شد سالها که از بر من رفعت بود و بخت
از دولت وصال تو باز آمد از درم حکایت صاحبقران اکبر امیر تیمور کورکان مظفر که بفضل
مفضل حقیق و عطار معیط تحقیق جل اسم بادشاهی عظیم الشان و سلطانی سوا المکان بوده است و هاتجی
و افروسیاسته مکارا داشت شعر چو برابرش تند گشتی سوار و بلزید و از هیبتش گوهر و وقتی که
بفرمان حضرت خالق جهان عز ذکره بر ولایت خراسان استیلا یافت و ببلده تایباد بتقریب زیارت
سراسر سعادت حضرت سراپا شریعت و یک معرفت جناب عرفان ارشادی مولانا می ابو بکر زین الدین
تایباد می علیه الرحمه که بخدمت فیض درجت نسبت بعیت درست داشت نزول نمود و بحضور شیخ پرور
رفعت و سعادت مجالست و شرافت مکالمت دریافت بخدمت شیخ عرض کرد که ملک فیاث
الدین ترک را که فرمان فرامی این دیار بود و جناب از ارتکاب شراب خمر عصیان مآب چرا
منع فرمود حضرت شیخ در جواب گفت که منع کردم نشیند حضرت خدای عم عفو تر از بر و گماشت
اگر تو هم نخواهی شنید دیگر را بر تو خواهد گماشت در خاطر سلطان تیمور خان کلام آن با عرفان اثر
عظیم نمود سخن که آن ز طمع پاک و در غرض خالی است اگر بسنگ گوئی در و اثر باشد و از غایت
تاثیر از پیش شیخ گریان برخاست و دوا شد شورش گریه گرانست که من می سیم و بر دل
و دیده ندانم که چه طوفان گذرد و حکایت در کتاب مختار مستملی فتوحا کلی که تصنیف شیخ عالم
علوم ظاهری و عارفان نور باطنی و واقف مشاهدات حلی و ماهر کاشفات خفی محلی الدین علی علیه الرحمه

مسطور است که حضرت شیخ مذکور میفرمایند که در بلاد مغرب یکی از برادران من باد ساهی بود صاحب اسلام
 شیخ بن نعمان نام و در عهد وی شیخی بود بارشاد و مرشدی بارشاد و سر پاتقوی حمیم ابو عبد الله اسم که از خلق
 گشته بود و درآمد و شد مردم بر خود بسته روزگاری یکی با خیل چشم میرفت و شیخ مد و خیز با گروه مریدان می گشت
 در آن راه هر دو شاه ظاهر و باطن و شگاه بر خیزند شیخ بسططان سلام کرد سلطان جواب سلام داد و سوال
 نمود که ایها شیخ باین لباس حریر و جامه فاخره و دلپذیر که در بردارم نماز درست است یا نه شیخ تبسم نمود و فرمود
 نمود که حال تو بمثال سگی که در مدرک افتاده ستر پانچاست آلوده باشد و از ریشاشه بول اجتناب کند شکم
 از حوام ملو است و در نظام عباد موبوء و اسسد حریر و صحت نماز سوال میکنی یحیی بگریه شد و از اسب فرود
 آمد دست در دامن شیخ زد و ترک سلطنت کرده بقیه عمر در خدمت وی بسر برد و رحما الله تعالی
 اشعار سمنویان غبار غم چو بشتینند بشتانند پریر و یان قرار از دل چو بستیز بستانند به فقر اک جفا و لها
 چو بر بند بر بندند ز زلف خنبرین دلهما چو بکشت ایند بشتانند شیخ عارف آن تارک دنیا سر سبز خارف
 را بخانه برد و به تعلیم عارفان کوشیدن آغاز نهاد و بعد سه روز رکیا داد و فرمود که ایام بها آخر شد اکنون بقل نفس بن خیر
 و جوش و هیثم بفروش یحیی بصد خوشی بنیم بر سر گرفت و بیازار شهر که سالها در آن بوزت سلطنت و عظمت حکومت جهانبان
 و کامرانی نموده بود بر کرد و بفروختی و از و قیمت آن اندکی بقوت خود صرف کردی و باقی تصدق نمودی هرگاه سالی
 از شیخ ابو عبد الله مستدعی دعا گشتی گفتی از یحیی طلب جایگزین که او بکلاوت ایمان شیرینی سلطنت گذاشته زبده اگر
 من مبتلا بودی شاید بنفیس سرکش از ترکش و تجرید بازماندی به بزرگان نکردند در خود نگاه خدایی از خوشتر
 بین خواه حکایت حضرت خالق و پادوی و جناب رازق الی یوم تمادی غرقه و عم زرقه بعد العافین و من
 السالکین قطب یان فرین حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین مرشد ارشد سید محمد مجاهد غازی علیه الرحمة
 و الرضوان فیضان ایمان بآن اندازه عنایت و عطا فرموده بود که تربیت یافتگان صحبت اکسیر خاصیت
 باندک زمانی و کم ایامی لباس تقوی بر بردوش و زیور و رع در گوش بهوش ظاهر و باطن آراسته بحسبت
 ایمانی و غیرت اسلامی زبان بمواظظ و نصایح امر او فقر و شاه و گدا بر برتر میشتند و بخوف الهی خود علامت
 و دشت احد بخاطر نیاورده لب بپند و اندز ادنی و اعلی دلیرانه و بی باکانه میکشند و بدیهه جلد کرده درین آون
 گروهی بلا عدد و انبوهی بلا حد و انصاع به برکات تقدس حضرت شیخ قدس اساس منظر معنی این آیه کریمه شده بود و اینها
 الذین آمنوا ای گروه مومنان من یزیدتمکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینیه از دین خن و این خبر میکند از صورتیکه درین
 بوده قبل از وقوع آن و آن خیان بود که بعد از دعا حضرت سالت علیه الصلو و السلام ع مرتد شدند و این که و دینیه عبد القیس بن خیر
 بعضی از این که باز اسناد جمعی بر آنکه اسناد و سماع کاهن جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدا تعالی خبر داد

که اگر کسی مرتد گردد و دین حق بی یار و مددگار نخواهد ماند فسوف یأتی الله به قوم یسین زود باشد که یار و مدد دای قومی را که یحییهم الله او دوست میدارد ایشان را و یحبون الله و ایشان دوست میدارند و آذله علی المؤمنین متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان آیه عز و علی الکافرین سخت دل و تغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمین بودند یا یارسیان الشریع که حضرت علیه الصلوٰۃ و السلام بعد از نزول این آیت رو به ابو موسی اشعری کرد و گفت هتم قوم هذا یا اشارت بجاهلان روز قیامت است که دوزخ را مردود بودند از نخل و نخل را بنجید و کشته و سه هزار از سائر قبائل عرب یمین اند و در قیس آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آن اند که این قوم بابکر صدیق است شیخ امدتعالی عنه و اصحاب او از مهاجرین و انصار رضی الله تعالی عنهم که بر اهل برکت جنگ کردند بجاهد و صفت آن قوم می کند و میگوید جهادی کنند فی سبیل الله در راه خدا و لا یخافون و نه ترسند کوفته کلاثر از علامت هیچ علامت کننده ذلك فضل الله این صفتها که مذکور شده افزونی کرم او است یوفیه من یشاء عطا میدهد هر که میخواهد و الله و واسع و خدا بی شمار فضل کند از هر حق و عظیم و دانا به کسی که استحقاق آن دارد و چرا چنین بای فضیلت نمی اند و خشنود که بفضل من فضل از روضه هدایت شیخ مظهر حجت از بار تقوی و روح چیده بودند و جهان این چنین بای شرافت حاصل نمی نمودند که بانعام منعم محبت نعمته از حد بقیه بر شاد و مرشد بر ایاصلاح و سدا و اثار شد و سعادت بکام و دمان جان و ایمان

| | | |
|---------------------------------------|---------------------------|---------------------------|
| خوش خورده هم سایه یزدان چو باشد آیتها | دارد انداز خیال و سایه اش | سایه یزدان بود بنده خدای |
| مردۀ این عالم و زنده خدای | دامن او گیر زد و تر یگان | تا رهبری از آفت آخر زمان |
| کیف مد الظل نقش اولیاست | کو دلیل نور خورشید خداست | اندرین وادی مروی این دلیل |

لا احب الا فلین گو چون خلیل
بعنایت حضرت خدا بی عالیشان نشان عالم تقوی توانان و روح
اقران آنست که خشیت غیر الله در سواد از قلبش جاس گیر نباشد و سوا حضرت قهار غور با الله تعالی
من قهر از خشم و غضب احدی ترسند در حدیث صداقت تحدیث و صفت عالم حقانی و فاضل را
وار دشمن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العالم اذا اراد ان یعلمه و جده
الله هابه کل شیء و اذا اراد ان یتکفر به الکنوز هابه من کل شیء و رواه
الدیلمی فی الفردوس عن انس رضی الله عنه و معنی این است که حضرت رسول مقبول و
صلوة و سلام نامحدود و فرمود وقتی که عالم حقان به علم خود اراده حصول رضای حضرت جل و علی نمی نماید
و علم را در استرضای حضرت خدا بی عمل می آرد و از و پشی از اصل و فی می ترسد و وقتی که بخواهد

عالم حقان آنست که از هر حق می ترسد

بسیار فراهم آوردن خیر و شگفتی را با فنامی کند از هر چیز عزیز و نایب میسر رسد و ولایت کرده است این حدیث را عالم صدق حکایت علی علیه الرحمه از صحابی سر بر اقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه و عنما حکایت می نماید

| | | |
|---|--|---|
| حکایت کنند از بزرگان دین همی را نذر هوار و ماری بدست چه کردی که در نین رام تو شد و گر بیل و گرگی شگفتی مدار چو حاکم به فرمان داور بود که در دست دشمن گذار تو را | تحقیقت شناسان عین یقین یکی گفتش ای مرد راه خدا نگین سعادت بنام تو شد تو هم گردن از حکم داور پیچ خدایش نگهبان و یاور بود | که صاحب دلی بر یکی نشست بدین ره که رفتی مرا ره نما بگفت از لنگیم زبون است و مار که گردن نه پیچ از حکم تو پیچ محالست چون دست دار تو را |
| در بیان این شوخی قصه در مدینه از بیابان نقول قوم گفتندش که او را قصه نیست همچو درویشان مرا و را گازه دین را بر جستن عمر گشت پیشدی پرسان او دیوانه وار جست او را تا شش چون بود گفت غم نیک زیر آن نخیل آمد او آنجا و از دور ایستاد حالتی خوش کرد بر جانفش نزل گفت با خود من شهبان دیده ام هیبت این مرد هشتم را و بود بس شد استم و صاف کلزار دل قوی تر بوده ام از دیگران هیبت حق است این از خلق نیست | تا بری از سر گفتم قصه گفت کو قصه خلیفه ام چشم مر عمر را قصر جان رنویت چون رسول روم این لغات تر رفت را و سپ راضای گدا کین چنین مردی بود اندر جهنم لاجرم جوینده یا بنده بود زیر خرابین از خلقان و جدا مر عمر را دید و در زره قنار هر و هیبت هست خدمت گم پیش سلطانان به و گزیده ام رفته ام در پیشه شیر و لنگ همچو شیر اندم که باشد در شکار بی سلاح این مرد خفته برین هیبت این مرد صبا دل نیست | با عمر آمد ز قیصر یک سول تا من سپ وخت را آنجا کشم گرچه از میری و را آوازه است در سماع آورده شد شتاق تر هر طرف اندپی آن مرد کا وز جهان مانند جان باشد نهان دید اعرابی زنی او را خجل زیر سایه خفته بین سایه خدا هیبتی زان خفته آمد بر رسول این دو ضد را در جمع اندر جگر از شهنام هیبت و سیر نبود روی من را ایشان مگردانید بس که خودم منم دم زخم گزید من هیبت اندام از ان هیبت این هر که ترسید از حق و تقوی گزید |

ترسد از وی جن و انس هر که دید و شاه سلطنت او واجب و زیبا که با چنین علما جمعی فی و عرفای ربانی که فضائل و محاسن شان بهت تحریر یافت در خلوت و جلوت مجالست و صاحب نماید

و در اوقات داد دهی و عدل نهی و ساعات فرمان روانی و کشورشانی بشنیدن کلمات این گروه تقوی شکوه
عقلی پوشش افزوده باشد و مراتب دولت و اقبال بلند نموده پس بد حکیم صیقل آئینست و دلست به مقصود هر دو عالم
ازین پند حاصل است هر که با علای تقوی انما که مطیعان اوج سعادت اند موافقت کرده نزد مطاوعت درخت
لاجرم بطایه حضرت یزدان یکجا جلت رحمت سعادت دو جهانی یافته پس همچو تیرا قند دانا یان دهر به قانعند
ای خواجها نادانان چو زهر به دیدن دانا عبادت این بود و فتح هر باب سعادت این بود و دوم
بنابر پاس آئین سلطنت و براسه حفاظت قوانین مملکت وزیر خوش تدبیر خرد تخمیر عدل پذیرایات
فن و دیانت نشین مومن باک عقد و مسلم طهارت نهاد سر سر فراست و سر بر کیا ست بحضور سلطان طیز
پر نور و شایان محلات ظهور بر ضرورت آوردن دانا می مذکور بر بهت صاحب فرمان از او اجابا امور نظم

| | | |
|--|---|---|
| شاه را همچو ناله نیست گزیر هر کسی لیک دل پذیرش نیست مقبلی مشفق نگو کاره دستش از مال نیک و بدگاه همه را خوش خویش نپدارد سزای اشتقاق سهل گیر می کشد بار خلق بر در شاه تا نه نیفتد ز خلق بر نشور از کفایت گری نه پید سر | از فقهی به راه شمع مشیر بوزیری کعبه بود در خور نیک کردار و راست گفتار با صغیران خور و غم پذیر خویش را سینه ریش نگذارد وزر بار و وزیر بار گشت میشود شان ز ظلم شاه پناه نمکند تیره عالم از تور بر کفایت گران نه بند دور | از وزیر آینه چنان گزینش نیست کز همه بعدش بود برتر دشمن از حال دیو و دودگاه با کیران زند دم سپر باشد از وزیر اشتقاق فریر خاطر او بر بار خوشست می کشد بارش به ضبط امور نگذند تخم سح در شور در حدیث صدق کار حضرت |
|--|---|---|

سید بار و سرور انبیاء سرایانوار بروی درویشمار چنین آمد عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ
اللهُ تَعَالَى عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللهِ تَعَالَى صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِذَا ارَادَ اللهُ
وَقْتِيْكَمَ خَوَاتِمَ دَعَايَ بَادِشَاهِ نِيْكَى رَاجِعَلْ لَهْ وَزِيْرًا صَادِقًا بَكْرًا مَذْبُورًا سَوى وَزِيْرٍ رِئِيسَ
تَقَارُورًا رَاسِتَ كَرْدَارَانِ نِيْشِي ذِكْرَهْ اَكْرَفَا مَوْشِ كَنْد بَادِشَاهِ قِي رَايَا دَهْدُو زِيْرَا وَاوَرَا وَاوَانِ
ذِكْرَا عَاثَنَهْ وَاكْرَا يَدِ كَنْد يَارِي دَهْدَا وَاكْرَا كَه مَوْجِبُ يَادَتِ ذِكْرُ وَثَبَاتِ بَرَانِ شُوْد وَاِذَا ارَادَ اللهُ
خَيْرَ ذٰلِكَ بِأَمِيْرٍ وَّچُونِ خَوَاتِمَ دَعَايَ نِيْكَى رَاجِعَلْ لَهْ وَزِيْرًا صَادِقًا بَكْرًا مَذْبُورًا سَوى وَزِيْرٍ رِئِيسَ
تَقَارُورًا رَاسِتَ كَرْدَارَانِ نِيْشِي ذِكْرَهْ اَكْرَفَا مَوْشِ كَنْد بَادِشَاهِ قِي رَايَا دَهْدُو زِيْرَا وَاوَرَا وَاوَانِ
ذِكْرَا عَاثَنَهْ وَاكْرَا يَدِ كَنْد يَارِي دَهْدَا وَاكْرَا كَه مَوْجِبُ يَادَتِ ذِكْرُ وَثَبَاتِ بَرَانِ شُوْد وَاِذَا ارَادَ اللهُ
خَيْرَ ذٰلِكَ بِأَمِيْرٍ وَّچُونِ خَوَاتِمَ دَعَايَ نِيْكَى رَاجِعَلْ لَهْ وَزِيْرًا صَادِقًا بَكْرًا مَذْبُورًا سَوى وَزِيْرٍ رِئِيسَ
تَقَارُورًا رَاسِتَ كَرْدَارَانِ نِيْشِي ذِكْرَهْ اَكْرَفَا مَوْشِ كَنْد بَادِشَاهِ قِي رَايَا دَهْدُو زِيْرَا وَاوَرَا وَاوَانِ
ذِكْرَا عَاثَنَهْ وَاكْرَا يَدِ كَنْد يَارِي دَهْدَا وَاكْرَا كَه مَوْجِبُ يَادَتِ ذِكْرُ وَثَبَاتِ بَرَانِ شُوْد وَاِذَا ارَادَ اللهُ

بكره

فائده وزیر را باید که اگر چه اولی الامر خود رسال بود و اورا بزرگ داند باو آن معامله کند که بایزگان کنند
 که مثل پادشاهان و مثل بچه شیر است که اورا آموختن دریدن حاجت نیست مصرعه که بطعنه مبد افطرت شادمانی
 بهینیت ز شیران چه زاید مگر شتره شیر چنان چون پند نام دارد و لیر **فائده** وزیر با خاص و عوام
 خلایق منصف و با طبقات رعایا و عساکر بافت و رحمت متصف باشد در توفیر اموال و تکثیر خزائن رحمت
 و سپاه را بر باد نهد بلکه کفایتی که در مال سلطنت آن باشد که در عمارت و زراعت سعی و کوشش فراوان نماید
 و جابجایی ویران آبادان سازد تا توفیر و توفیر و پیش سلطان دادگر بدید آید **فائده** پادشاهی وزیر را
 توفیر نمود بر اسس مسکن خود جای بگزین که با قوم خویش آنجا باشی وزیر معروض نمود که چند دیوی ویران بین آبادان
 کنم در آن باشم ملک بنا بر عطای دیهات خراب امر کرد هر چند بتلاش چند قری ویران حیران ماندند لیکن نماندند
 وزیر عرض داشت که ایها الملک من نیز میدانم که ملک تو ویران و خراب نیست لیکن بمصلحت آن التماس داشتم
 که چنان آباد که از من گرفتی حالا کسی را بین که چون از و بازخواهی همچنان آبادان تو سپارد ملک خدو هست
 و اورا باز بر منزلت وزارت برگماشت **فائده** وزیر عظمت نامه و توقع خود بزرگ شناسد و زنهار رقم در دست
 بقلم نیارد و عالمی را که بفروانش کار بند نشود بمقوبت شدید گرفتار سازد و الا کار وزارت چنانکه میباید بر نیاید
 و در نظر خلق سبک نماید **صفت** دروغ ای برادر گوزینه را که کاذب بود و خوار و بی اعتبار **فائده**
 بهدایت ملک خیر جل علیه وزیر بر تدبیر از حال مملکت دشمن آگاه باشد که از کیفیت ولایت والی خود آگاهی دارد
 و بر همه احوال طوک و سلاطین جهان باخبر شد و اخبارشان بسططان رساند با پادشاه را از حال دوست و دشمن
 خبر باشد و دانائی و عقلندی وزیر بر شاه ظاهر شود **فائده** در دنیا تباها و تراز دو کس نیست وزیر و داناکو
 شاه نادان اختیار نماید نظیر شش طوطی را باز اخی در قفس کردن باشد **شعر** من ز دل تنگ و دل ز من تنگ است
 صحبت من پوشیده و سنگ است و پیری که عاشق زن جوان باشد گفته اند زن جوان را تیرس در پهلوشیند که پیر
شعر زن کز مرد بی رضا بر خیزد بس فتنه و جنگ زن سر بر خیزد **فائده** وزیر را ناگزیر است که از مسکرات
 حماقت تاثیر و مزایمیر نجاست تخمیر بر پیر و بر کران باشد که از آن درین دوران خلعت خیزد و در انجمنان
 عذاب نیران گردد و نفوذ باسد تعالی منه و همیشه با سلطان همراه و قران ماند چرا که دشمنان اگر سلطان را تنها
 یابند در غیبت وزیر غیبت او کنند **فائده** و حسب استطاعت از واقعات و سوانح محال سلطان آگاهی
 دارد و خبر گیران در بارشاه سلطنت و نگاه باشد **فائده** و از اموال سلطنت و شاهی تنگستان بنباهی
 و مستحقان سر او اعطای را دستگیری نماید که در آن نیکویش حسن صیت سلطان باشد **فائده** و در درایم معروض
 و بیکاری از کسانی که در زمان نصب و عمل اظهار دوستی میکردند و در وقت عزل از آن دستکش بکشاید و شکایت کنند

چرا که باعث کشتن خود است و هیچ فایده بخیرگی اخلاص و زیادتی که در دست مستفاد بیت و شامده
و بهدایت حضرت خدا عز و علا و در باب آداب و وزراء افرموده اند که وزراء را پاسبان و حفاظت پانزده
شرایط ضروری است و الا امور بر نفور اول آنکه در هر امر رعایت حق خود و فوت و فرو گذاشتن سازند دوم
احتیاط خرم و انضباط عزم یعنی از انجام مهم غافل و از عواقب انتظام ذایل نباشند چرا که منزلت وزارت
دشوارترین منازل است و محسود اقران و امثال خاصه در حد مخصوص خاصان شاهی است و بجای شریک
شریکان منصب وزارت و تنگنای باغهای شیطان مثل کمان مرتبت و منصب مدام سباختن و ادم مکر
و فریب قیام نمایند و دوام در پی آن مانند که او را مأخوذ و سلام و وجود و خوش تشقرین انعام سازند برین
تقدیر نابر خجالت از تنویر حساد بر تقصیر وزیر یا تدبیر باز راستی و دیانت و بی طمع و امانت نیست اللهم
ارزقناه آمین بیت امین و بدانند شش طشت اند و مور و نشاید در درخت کمر کردن بزور و سوم و لیری در
ساختن امور بزرگ و دلادوری در پرداختن کارهای سنگین چهارم ملانی و تقدیم خدمات نیک اندیشی و یاد اش
حشم و بجا آوری اوامر و فاکیشی چشم تنبیه سرکشان و عدوان و مالش دشمنان و باغیان ششم آگاه شدن
بنا بر حوادث روزگار و عدم غور از تقرب سلطان کا مکار و فحشای این مقال که در عقب هر کمال زوال است
و ملحوظ داشتن این خیال که هر عمل را خزل لا محال است و هر دولت را نکبت و اتصال شهر خواجهر بر دولت
اعتماد کن چکه غلامی گریز پائی است **فصل** وزیر می گفتند که برای خود چه اسرانی سازی جواب داد
مرا درین شهر دوسراست یکی خانه دیوان تا که در عمل ششم دوم زندان وقتی که با عزل شوم همغم نگاشت
مساوات میان شاه و سپاه و رعایا سه عاجزی و نگاه و بجز عدل میل جانبی نکردن و بغیر انصاف
خیال طرح نمودن تا بر احدی ستمی و بر فردی ظلمی نرود و در امور وزارت امر نداشتن ترین
مکر بهدایت و غایت حضرت عز و علا از سهل ترین بیت اگر جانب حق نداری نگاه **مکر** گذشت رساند
هم از باد شاه هشتم قرار داد و قواعد سر پا نواز و تعیین ضوابط آسایش روابط تا هر که بران عمل کند
نواب آن بوی عائد گردد و بیت تیکوان رفتند و سنتها باند و وزیر لیمان ظلم و بدعت با بس اند
نهم در امور کلیه کفایت خود ظاهر ساختن و در اشغال سلطنت عالیه در مواقع اسراف سرسهر کافی شدن
که کفایت وزراء در تهید مصالح دولت و تنظیم اوامر سلطنت نمودن و منبذ ازان است که به بیان آید دهم قدر
عمل دانسته در کار سازی و دوست نوازی بپوشتن و بانجام حاجات خلایق کوشیدن و عقد کشائی
کار و بستگان خلایق کردن بیت توهمی هستی امیدوار پس امید بر نشینان بر آید و دهم از هجوم بیاب
مکر و عموم و جمیع اصحاب مطالب و متمیدگان مرحوم سنگدل نشدن و مکره بر پیشانی نرودن بلکه قوت

خواران جماعت باده روی و عدل جوئی پیش بدن بیست خداوند فرمان و رای نموده
 ز غوغای مردم نگر و دست و ده دوازدهم پرداخت حالات رعایا و رعایت مهابت بر ایادان گونه
 و روش که از کار زراعت معطل نشوند و از تنگی احوال جلاست و وطن اختیار نمایند شعر خارج اند که
 خواهر چو دهقان گریخت و وفا از که جوید و چو بیان کیخت و سیزدهم از تفحص اعمال عال غافل نباشند
 و بر حقائق دیانت و خیانت و رسا کاری و نارسائی حکام بالکلیه آگاهی دارند چهاردهم عالمی را که
 برای عمل اختیار نمایند که امتحانش نکند بر و اعتماد از ندانند و سیزدهم از هیچ کیه رشوت نستانند
 و از کسی در بدل کار سازی و تمیز نگیرند که رشوت حرام است و گیرند آتش در هر دو سر و سپاه و بیچاره

| | | |
|----------------------------|----------------------------|------------------------------|
| همه کارشایان گیتی پرده | وزیران پذیرد شکوه | وزیری نکورای و نیکو منش |
| دیده ملک هر زمان پرورش | ظراوت پدید آرد از کارشام | برای نیکو ملک دارد نگاه |
| و گرز آنکه نیکو باشد وزیر | از ان بادشاهی بر آید تغییر | ز تخت و زجاج و ز ملک و ز گنج |
| ملک بی حضور و رعیت برنج | همه زیب فرمانبری کم شود | مالک بیک بار در بهم شود |
| بران شه بشورد و همه روزگار | که ظالم بود پیش او میکار | که ندیکه بر شهر یاران رسد |
| ز تیر دستور نادان سیر | کسی را که دولت بود در تیر | شود با فرومایه همه ستان |

و تفحص اعمال و عادات حکام و قاضیان و محتسبان و سایر دیوانیان و عشاران و کو توالات و قنایع
 و عکاران و غیره و ارباب علم و فاضلان و شوق و نظام شیم که تابع مسند و مجلس وزارت اند بر همین قواعد مذکوره
 خطوط مسطوره که بیان کلیه اش در اخلاق صاحب وزارت زیب تسلط و زینت تحریر یافت قیاس
 بایر و چندی از فوائد کلیه که در کار سلطنت و عمل وزارت بکار آیند و کلین دستور و کلین اول الامر و بافضل الله
 الکمال آیت تاب بیاریند از کلام در نظام و سایر با نظام حضرت معتقد ای نام جناب رسول علیه السلام که فرمودش سراسر
 حکمت اند و دست و ارشادش سراسر سعادت آموز و بنا بر هدایت نمایان و وزیران و برای رهنمائی حاکمان و فرمانان و داد و داد
 علا و فرمانروایان صورت نقش و چهره نگاری پذیرد حضرت آدمی علی لاطلاق صلت و رحمت توفیق تعیل آن نصیب بکنان
 کند آیین فائده سلطان عالیشان را باید که عمل ملک بناتقان عمل در اخیان حکام اگر چه دانایان جهان و گرم و سرد و خشنود
 دوران باشند ز بهار و بهار و لازم که شغل ولایت و کار مملکت بدانایان دین که از شکله حکم رانی نفوذ و از محبت جهانبا
 و در این صف این نفرت در دنیا و آخرت و تجربه کاری و بهوشیاری یکا شوند سپارد حضرت سید برین و فضل عظیم
 صلوات الله علیه و السلام فراید اما کن کس تعلل علی کمالنا من اذاده رواه احمد و البخاری و المسلم و ابوداؤد
 و النسائی عن ابی موسی رضی الله تعالی عنه معنی آیت که با هرگز بر کار حکومت و شغل ولایت منصوب و مقرر نیکنند

در این حدیث

در این حدیث

نحس را که بشوق خود را در آن حکومت مسلط علی و حاکمی و امثال ذلک سازد روایت کرده است این حدیث را
 امام احمد و امام بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و معجم السید تعالی جمعین از ابی موسی اشجری رضی الله تعالی عنه
 و عن ابی موسی رضی الله عنه قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا و جلال بن عقیل و روایت است
 از حضرت ابی موسی رضی الله عنه گفت که در آمدم نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من و دو مرد از بصران هم من فقال
 احداکم ایس گفت یکی ازان و دو مرد یا رسول الله ایت ذلک علی بعض ما و لا ک الله امیر گردان ما را بر
 بعضی کار ما و جا که ولایت داده است ترا خدای تعالی و قال لا غیر مثل ذلک و گفت دیگری مانند آن
 فقال انا لا نولی علی هذا الا فرأی احدنا سأله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدرستی که ما بخدای سوگند و
 نسیکد و اینم برین یعنی کار دین و شریعت میبیم که اگر طلبیده از ما ولایت را و لا احد احرص علیه و فیح کی
 که آرزو مند شد بران و فی روایتی قال لا تشغل علی غلمان من آراد که گفت آنحضرت عامل نسیکد و اینم بر عمل
 کسی را که خواهد و طلبیده از عادت شریف چنان بود که هر که عمل می طلبید و درخواست میکرد و نمیدادند زیرا که
 از خواستن عمل نفسانی ظاهر میشود و این نه از باب منع از عطا و سوال بود بلکه در حقیقت شفقت و کرم و نوا
 بود و تنقی علیه حدیث و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یجدون من خیر الناس شدة هم کراهة لهذا آخری یا بیدار بهترین مردم سخت ترین ایشان از روی
 کراهت و ناخوشی مرین کار را یعنی کار امارت و ولایت را یعنی هر که مکروه دارند ترست اختیار امارت
 را بهترین مردم او را دانید حتی یقع هبة تا اگر بخت دین کار و چون بیفتد و آیند که بهترین مردم نبوده است بلکه
 بدترین مردم متقی علیه از مفاد حدیث بر این شریف مستفاد دید که سلاطین حکمران و ثمانان فرمان داری را می باید
 که عهده اعلاهی حکومت مثل وزارت و سفارت و کتابت و لشکر کشی و دشمن کشی و قضا و افتاد منزلت او را می باید
 مانند عشاری و مخبری و مقدسی و سوتی و داروغی کار خاها شایبی که بقدر تعالی در عالم سلطنت نیاز اند و در جهان
 ریاست خارج هیچ انداخت حضرت رب العزت جل غره بنابر روزی چند بقضیه اختیار خود و ولایت پنداشته مشاغل حکم
 و ناصب از خود بکشند ان نفسانی و آرزو گشت ان شیطانی اگر چه دانای دهر باشند و شائق شغل و عاشق عمل
 شوند جای کار و بار نه از بهر تندر و از کدورت و جو و جوست آمو و آنها صفائی گشتن ثروت و فضائی گشتن
 دولت پاک و مصفا دارد و دامن حال خویش را از آلودگی عذاب آنکه اگر امر و چنین منو سان و چنینان
 را در ملک و ملت مسکین حاکم و مسلط خواهد ساخت فردای قیامت بمواخذه شدید گرفتار خواست
 شسته و رفته دارد و باید دانست که سر مقام و کینه مرام این است که اگر و الیایان ولایت معلو بان نفس
 پروان شهرت ما اگر چه واقف تدبیر دنیا می خیز باشند در حکومت و دولت پیشوای و مقتدا سازند

از آنجا که کسان مذکور آن مغلوب نفس و محکوم شیطانند لامحالہ در امور جزوی و کلی خواہش نفس و اغوائی شیطان در کل
 تمام دہند و برین تقدیر بولب انواع ظلم و ستم کشند و عدل و انصاف با خراج یقہ دولت و خیابان بندر و وضع حکومت
 معصوم شود و جور و بیاد که باد خزان الباطین آبادی مملکت است و جو دیگر دہند از قہ رفتہ کار با نجا کشند و کلین ظلم
 تا خلف و اشکیگر بکد گریبان گیر رسیده و در ہا و امن و امان ملک و دولت فساد دای غظیم و قہ دای فحیم مثل بیکو
 رعایا و پریشانی سپاہ و سرکشی باغیان و ایندلسانی بہ زمان اندازد و شدہ شدہ تا تیر آن تدبیر عاقلت تخمیر و سرانہ
 تقصیر آن حدسد کہ در روزی چند ذات سلطنت و سلطان و وجود مملکت و ارکان قرین ہلاک شدہ نیست و
 تا بود کہ دو خود باند تعالی منہ بیت خود از دون و برون جلوه کرد و من زمین و جوس یہ جو شدہ کم کرد و موج و آواج
 نہ حکم نہ ظالم ماند نہ محکوم مظلوم و نہ شاہ و نہ سکر جو کہ تر ماند و نہ گدای و نہ بدین پریشان سر نظم کردانی از
 خسروان عجم کہ کردند بر زیر و ستان ستم نہ آن شوکت بادشاهی پانندہ نہ آن ظلم ربوستانی بماند و اگر
 و الیان ولایت و حاکمان حکومت تفویض کار با بنانایان دین دار فرست آثار و تعیین شغلها بخردمندان تقوی
 شعار تجربہ کار نمایند و چونکہ منتہای آن عاقلان حصول رضای حضرت الہی است عزت مرضیاتہ و خلاصہ منویات
 آن معادتمندان خدمت دین جناب شاہنشاہ حقیقت جلت سطنقہ لاجرم در اجرای حکم و انتظام ملک اتباع
 شریعت را از دست نداده عدل انصاف کمال دیانت و نظم و نسق مملکت بہ نہایت امانت خواهند کرد
 در صورت انشاء اللہ تعالی رونق بازار آبادی رعیت و آرایش لشکر نجیبی طہو خواہ گرفت و ترقی ملک و دولت
 و سپاہ و صولت یو مافیو ثابلساعۃ فسادہ افزایش خواہد پذیرفت **قطعہ** بند اگر بشنوی ای بادشاہ
 در ہمہ و قریہ ازین بند نیست و جز بخردمند مفعول و عمل بگرچہ عمل کار خردمند نیست **حکایت مقتدا**
 سالکین دین و قدودہ ناہجین یقین حضرت امیر المومنین و امام المسلمین قطب افرد جناب سید احمد
 مجاہد غازی علیہ الرحمۃ و الرضوان بعنایات حضرت رازق بلا نہایات جل صفاتہ عادت سر بسر فرست داشتند
 کہ ہر چند مردانای دنیا و معاملہ فہم و تجربہ کار بدست آمدی لیکن چون ذمیمہ شوقی مارت از سر نفس در سر کار
 با وصف سفار شہامی ندما و اقربا و اوربا بر حکومت نمی پسندیدند و اگر چہ این تدبیر درایت تخمیر از وقت طلوع
 نیز اعظم ہدایت و ارشاد کہ از ہمان زمان بعنایت حضرت منان عالی شان گروہ گروہ مردم در سعاد
 یابی پارکابی مجتمع بودند در کار بود لیکن خاصۃ بزمانی آمداد و اعانت ملک و دو جهان جل عونہ برو لایت
 شیرستان یعنی افغانستان حضرت امیر المومنین قرین فتح و فیروزی گردیدہ بکمال استقلال نافذ فرمان و کامران
 شدند ازین تدبیر کیا است تنویر باہر ظاہر گردید کہ در ان ایام حکومت کام از ہند و سند و عرب و عجم بسیار و بیشتر
 خلافت ترک علایق کردہ اکثری بہ نیت فرا و جہاد و کتری جہت حصول دنیای سرایا فساد بخدیت فیض حضرت

تخت خرمشاهش و معاود حاضر گشتند و در آن میان بساط عظامی تجو به کار دنیا دار فصل و کمال خود را به نهایت آب و آب
در نظرفیض منظر آنحضرت جهت حصول حکومت و ثروت می آراستند و هنرهای عظیم الهی خود را با انواع نریب
وزینت جلوه میدادند لیکن چونکه مشرب منویات شان از صفای نیت خدمت دین دور و بگدورت
هوای نفسانی و شیطانی مگرد و نزدیک بود حضرت سرافراست اصلا و قطعا بر قومی اتقعات بسوی آن
دنیا داران و نفسانیان نمیداخته کسی را از آن ناکسان بشغل ریاست مشغول و محل دولت معمول نگرفتند
و بر داند تقوی کاو گرم و سرچشیده روزگار و دانیان دیانت افکار و کیاست آثار که در کار دنیا
محض استرفای حضرت مولی عز کر مه مطلوب و مقصود میداشتند رجوع مشاغله و تقویض مناصب فرمودند
یکت و مین این تبه خیر محبت تا تیر امر سلطنت و حکومت آنحضرت آنچنان منق پذیر و نظام گیر بود که بکر حضرت
مکرم تبارک برانده در ملک و مال گاهی خیانت پر گاهی و در جبری نقصان شنیزی بدید نیامد حضرت مقتدای
قطار و جناب بنوای دانیان و افش آثار رسول الله تعالی علیه الصلوة و السلام فرماید من استعناها
عَلَى عَمَلٍ فَرَّقَ قَاءَهُ رِزْقًا فَمَا أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ هُوَ غُلُولٌ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَ الْحَاكِمُ عَنْ بَرِيدٍ
رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مَعْنَى این است که حضرت رسول معبود بروی فراوان درود فرمود شخصی را که
ما بر کاری مقرر کنیم و روزی او مثل روزینه و یا ماهانه و یا سالانه قرار دهیم برین تقدیر هر چه آن عامل سوا
وجه مقرری خود از مال یا ست بگیرد آن گرفتن خیانت است و در قباحات خیانت بجای دیگر در حدیث
شریف آمده لَا يَغْلُ أَحَدُكُمْ حِينَ يَغْلُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ مَعْنَى این است که خیانت نمی کند
یکی از شما مگر وقت خیانت کردن آنکس مومن نمی باشد یعنی از نخست خیانت در آن وقت درو
نورایان نمی ماند حدیث دیگر من استعناها منكم عَلَى عَمَلٍ فَكُنْ مَا رَفِخْتَ فَمَا فَوْقَهُ كَأَنَّكَ غُلُولٌ
يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَ أَبُو دَاوُدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
مَعْنَى این است شخصی را که از میان شما بر علی معمول کنیم و آنکس از مال ریاست سوزنی یا چیزی که زیاده
از سوزن باشد از ما پوشد این پوشیدن در حق آن عامل خیانت است که حضرت حق عز و جل آن خان
را بان چیز در عرصه قیامت بفضیحت تمام خواهد آورد نفوذ باشد تعالی من نصايح الآخرة روایت کرده اند
را عالم از خطیبات سالم امام مسلم علیه الرحمة و محدث سرافراست حضرت ابو داود علیه الرحمة از صحابی با فضائل علیه السلام
عبدی بن عمره رضی الله تعالی عنه عمال سلطنت و حکام مملکت چه ادنی و اعلی را باید که از ذاب نورایان
و شدت عذاب نیران نفوذ باشد تعالی منه ترسیده گاهی قرین خیانت سر سوزنی نشوند و زنها پیرامون
غلول مال کمتر و زنی نگردد و حکایت حضرت حق جل و علی بسید الامنا و مقتدای اولیای شیخا و مشرنا

جناب فیضاب سید احمد مجاهد و غازی علیه الرحمة والرضوان عمال برپا دیانت خصال و حکام سرایانست
کام ارزانی و عطا فرموده بود که گاهی از دست تصرف شان خیانت اندکی و وقتی از یاد اختیار
آنها نقصان دائمی وجود گرفته حکایت عالم علوم مقصوف و واقف فنون طرف و تیغ زن
میدان جهاد بی توقف و جان باز و صبر غزالی تکلف و سرایا تقوی و متظف مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
که از اشرف رفقا و اکرم خدای حضرت سربا صفا شیخا و مرشد نامجا هد و غازی علیه الرحمة والرضوان
بودند شمه از شام گرامیم آن ذوالفضل و العظام سابقا درین کتاب جزا کتاب سمت تحریر یافته است
ایمنی بودند بے بدل و باد یاقتی بی مثل و آرزو پیشگاه قدس اشباه حضرت امیر المومنین بر خدمت غازی
خزائن و بر منصب حفاظت زرو مال بیت المال معین و منصوب بودند حسب حکم شب روز به تقسیم
عطایا می پرداختند در سالهای دوازده بسفروب و عجم که حضرت علیرام امام المسلمین داد و دهم بشن بشمار بر روی
آمد و آن همه بذل عطایا از دست مولانا موصوف این یکتا ظهور گرفت از راه دیانت تفاوت جبهه
و فرق دزه وجود گرفت تب بودی که حضرت امیر المومنین بمولانا می سرسبزین ممدوح برای تقسیم خیزی در مجلس
خاص قدس اختصاص خویش میفرمودند و مولانا حسب الامر قدس بشرف تقسیم آن می پرداختند و در برابر دادن
همه مردم آنقدر زحمت و احتیاط می داشتند که نوبت بخش شریف خاص جناب امام بهام میرسید بوزنی و اندازه می که
بیکبار از اهل محفل میدادند همان مقدار به پیش عرفان کیش و انوار بیش آنحضرت مینهادند و اگر احیاناً جناب شد
و امام از روی نشاط کام بآن غلام میفرمودند که بمن چرا زیاده دادید بمولانا می امانت التیام بکلام آداب
الاضام عرض میکردند که اگر حکم شود همه بس متاع و بروخی حضور موفور النور حاضر آرم مگر چونکه بمن امر آنحضرت بنابر
تقسیم خلاقی صادر است لهذا در وقت قسمت از مراعات مساوات لاجرم حکایت حضرت امیر المومنین
و پیشوای سالکین شیخا و مرشدنا علیه الرحمة والرضوان که بعنایت جناب منان خزانة عقل مجسم
و فراست اعظم بودند در باب امتحان امانت و خیانت تدبیری عجیبی کار داشتند که بعنایت حضرت
خالق دیانت جل فضل علیه فضیلت امانت و ردیله خیانت بخوبی معلوم عقلا و مفهوما و اطروا نامی گشت
بیان مقام و کیفیت مرام آنکه حضرت امام بهام آزمود استقداد هر کس و آکس که اندروی دیانت و خیانت
می خوانند نقد حالش را باین خجسته تدبیر مملکت بر محاکم امتحان میزد و در و کسیم در و نش را باین روش
در کوزه آزمایش می آزمودند که وقتی چند دینار زرین بطور ودیعت باومی سپردند و بعد اتمام و در و
از آن فراموشی و تغافل فرموده بیک ناکه بان ازین کس نقد و مود و عه میخواستند در مصورت اگر آن
نیکو سیرت بلباس دیانت آراسته و پیرایه امانت پیراسته می بود فی الفور جنس مود و ع را بجنور

بصاحب حق یا دفع ظلم از وی اما گفته اند که این در غیر قضاة و ولات است زیرا که سعی در اصابت حق
 و اثبات آن و دفع ظلم از مظلوم واجب است بر ایشان پس روا نباشد اجرت گرفتن بر این دواة ابوء
 داود و ابن ماجه و رواة الترمذی عنه و عن ابی هريرة و رواة احمد و ابی یحیی و فی
 شعب الایمان عن ثوبان و زاد و زیاده کرده است بهیچ این کلمه را و الترائش و لعنت کرده است
 آنحضرت را نش را یعنی اللہ بی یثی بنیها یعنی آنکس که می آید و میرود در میان راشی و مرتشی
 زیاده میکند برای یکی و کم میکند از دیگری و عن ابی امامة رضی الله عنہ رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال من شفع لاحد شفاعته کس که شفاعت کند مکی را شفاعت کردنی نزد سلاطین و امرا و غیر
 ایشان فآهدی له هدیة علیها پس بدیه بفرستد آن یکی مر آن کس را پیشکشی یا شفاعت
 فقبلها پس قبول کند آنکس آن پیشکشی فقد آتی بابا عظیمنا من الربوا پس تحقیق آمد آنکس در پی
 بزرگ را از درها سے رب این خود رشوت بود او را را بخواند بجهت بودن او خالی از عوض دواة
 ابوء داود و فرمانروایان جهان را چه مہتر و کمتر بر چیز و جناب کلی از رشوت ستانی لازم است
 که راشی و مرتشی و دوزخی ظالم است و رایش نار سے با فظالم رواج رشوت عیب فرمان دہی است و گاہ
 سید فوز و ملاح صاحبش در دارین تہی گرفتن دست مرد نکار عادلان جنت مقرر است بل علی ظالمان
 سقر مستقر العیاذ باللہ تعالیٰ منہ نفحات عن بزرگ نامی داد گتری از معاملات رشوت بید بوی نجاست
 ملوی بیدادی بدنامی آمیز است و نہایت فتنہ انگیز رشوت رشوت شر سوزندہ فرمن من و امان جہانیا
 و مروج آن جہنم مکان شاہ و گدا و وزیر مملکت آرا و امیر کشور کشا را کہ حضرت خدای تعالیٰ اینہارا
 اسباب گیتی پیر اقرار فرمودہ و نہاد عزت و شرافت عنایت کردہ از ذلت رشوت کہ ذلیل کنندہ دین و
 دنیا است و خوار و زاری سازد و سزا احترام و پاکدامنی ضرور است و از شروط و آلات رشوت و حکومت شان
 سراسر رشور است و نقص و زیان مخلوط حضرت ملک الملوک و سلطان السلاطین و احکم الحاکمین جلست سلطنت
 و فرکرہ فرماید لا یخذل المؤمنون باید کہ فرنگیند مومنان کہ دوستانند الکافرون مگر ویدگان را کہ دشمنانند
 اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بدون از مومنان یعنی دوست مومن
 جز مومن نشاید پس مومنان را باید کہ کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار باروسای یهود طریق دوستی
 اختیار کردہ بودند و عقد موالات و عہد موالات فرمایان آوردہ و حق سجانہ از ان نمی فرمودہ
 حضرت شریعت و امام ملت و ناظم دین و رسول جناب رب العالمین علیہ الصلوٰۃ والسلام فرماید انا لا استعین
 بمشیر و رواة احمد و ابوء داود و ابن ماجه عن عائشة رضي الله تعالى عنها

معنی اینست که تحقیق مادمونی خواهم از شرک روایت کرده است این حدیث را حضرت اسحاق امام محمد و جلیل
 سود ابو داود و محدث با فضائل عالیله این ماجر رضی الله تعالی عنهم از حضرت متقیه و مشوره و منون
 جناب المومنین عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا انکلا کنتین بالشیر کین علی المشرکین
 رواه احمد و البخاری فی التاریخ عن حبیب بن یساف که تحقیق مادمونی خواهم از شرک روایت کرده است
 بر شدگان ناریان که در نجاست کفر برده و واحد اند روایت کرده است این حدیث را در علم و صداقت او
 حضرت امام احمد و در عالم بابر تری و در تقوی بنام آوری حضرت امام بخاری علیه الرحمة در تاریخ خود از وال
 اقصاف و اولی اوصاف حضرت حبیب بن یساف رضی الله تعالی عنہ از مضمون آیت فیض مخزون
 و معنی حدیث کرامت مشحون معلوم گردید و مفهوم که سلاطین اسلام و امرای شریعت کام را بر سبیل الزم لازم
 و بطریق اوجب واجب که کافران شرکازاد علی از اعمال بادشاهی و در شغلی از مشاغل فرمانروائی
 برگزینند و غلی نرینند و این گروه خباثت انبوه را بر منصبی از مناصب منصوب نمانند و از کفار و مشرکین
 گاهی در کار می و باری مدد گاری نخواهند و الا عمل ایشان مخالف فعل فرست نشان حضرت شفیع
 مومنان بروی صلوة و سلام فراوان باشند و در مخالفت امر انور و اظهر حضرت سید البشر خدایان ابدی
 و خسران سرمدی است الیما ذی الله تعالی منہ شجر از هیچ ربی هیچ درج نمی دهند و اگر از آستانه
 انور وی دل تباقت منتظم دولت شریعت و منظم حکومت ولایت و تنظیم فراسه ملک ملت صلی الله
 تعالی علیه وسلم فرماید عن ابی موسی رضی الله عنہ قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا بعث احدا من
 اصحابه یخرجون قال یخرجون منکم من یفترس و یفترس و یفترس و یفترس و یفترس و یفترس و یفترس و یفترس
 بکثیر و امزده و بید مردم را با جود ثواب بر طاعت و فعل خیرات بیشتر مزده داد و لا تنفد و او گزرا نند
 مردم را بر رسانیدن از گناهان و تقصیرات تغیر نمایند یعنی جانب بشارت برانند و امید بر بیم غالب است
 و کثیر و او لا یفترس و آسان کنید کار مردم و دشوار گیرید در اند حقوق مثل زکوة و فراج و خصومت و غیر
 آن بعد از آن که ادا کنند واجب بروجه مشروح متفق علیه و عن ابی ایمن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 کثیر و او لا یفترس و او سکین و بید مردم را و انس خشیایش از بشارت و رحمت متفق علیه و عن
 ابی بزرده بضم موحد و سکون را قال بعث ابی موسی علیه السلام جذا ابی موسی و معاذ الی البین گفت ابو بزرده خنثا
 ان حضرت جدارا که ابو موسی اشجری است و معاذ را بجانب مین قال گفت ان حضرت در وصیت که کرد
 ایشان را کثیر و او لا یفترس و او لا یفترس و او لا یفترس و او لا یفترس و او لا یفترس و او لا یفترس و او لا یفترس
 و گزرا نند و اتفاق کنید و مطیع یک دیگر باشید و اختلاف کنید میان خود متفق علیه از فرمان واجب و

حضرت پیران جان و صلوة و سلام بکلیان طاعتشان کردید که فرمودند آن دعا که نماز باید که بکلیان بامران طریق نمی که از برای پیش گیرند و من
و کار و بلند و خاطر شکار و لایمی لشکر و عیت است که و بکلام خوش و معادله گشت طبعات خلایق بخود رجوع و مانوس خون
خوشود و شادمان از زندگونی و خوش روی و در درختی و کینه جویی و زشت کلامی و معرفت غصبت کم شنود
سوانح بیدادیان و دل تنگی از دوا و یلای فریادیان و هزار مراحل دور باشند و بسیار پیشش احوال تنبیه
و بر غبت شنیدن حالات حاجتمندان و سائلان و مسکینان و در رسیدگان نهایت غریبند و نگفته
عادت سازند و آرزومندان را حسب مرام بکام رسانیدن و تفقد و آگاهی از کیفیت مسکین و درویش
و بسیار غم و الم و طیش از کارهای انبساط خاطر و خوش عیش دانند قطع هر که فریادری روز مصیبت خواهد
که در ایام سلامت بچنان مردی گوش بده حلقه گوش از نه نوازی برود و لطف کن لطف که بچنان
شود حلقه گوش و در خوشود داشتن لشکریان و کشاد و زنان و انواع پیشه در آن خوشودی عزت
شاهنشاه بر حق جلت در ضیاء شناسند فائده ملک فراست سلوک باید که بر علی و شغل کار در آن
و اهل آن سپارند و الا عمل خلل پذیرد و زیان طایغان دراز شود لطیفه شخصی بخدمت حضرت عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام معروف شد که مرا تعلیم اسم اعظم فرمایند فرمود تو لیاقت آن نداری و ترا از
آموختنش ضرر رسد شخص مذکور الحاح نامحصور نمود حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام او را تعلیم
فرمود آنکس بکوهستان شد و آنجا چند استخوانی دید بر آجیای آن دعا کرد بقدرت حق تعالی استخوان بیهم
در یک پیکند شیر و خوشخواری زنده شد و برخاست و او را بدرید لطیفه دانایان گفته اند هر کار که
و هر مردی از در و در زگر و از زرگر و در و در گری نیاید فاعله اعدال صحاب و اعقل فرمی الالباب
در این سراپا بود حضرت ابی المومنین عمر بن الخطاب فرموده که شی بی حال اگر جان و مال جان بویا که یافند و آن بزرگوار کارگاه حریر

وصیت سی و سوم در سخا و عطا

از موهبت حضرت خدای تعالی عطا پاش بر عابدان عادت سخا است و خطاپوش عاصیان خصلت عطا شریف نفس بحد است
و کرامت سجود هر که این بر و ندارد عدش ز وجود و خوشاخی سخا که صابش بوعده جانبالت منش علیه الصلوة و السلام بحجت
قرینک است و از دوزخ مباحث و نگاه پنجاه شاهی از بهشت است آقوسان پر فیوس این سبکات و او بهشت است
این سخا شایسته از باغ بهشت و اگر آنکس که این سخا شایسته است و خواشیمه بود که سراپا سود منافع اند و دست دزدی عطا در
هر دو سراپا فایده بود که از فضائل سخاوت آنست که بقدرت حضرت جواد مطلق عم عطا و نه نمی محبوب قلوب
حتی که مرغوب دشمن محسوب نظم کرم پیشه کن کا دمی زاده صید با حسان توان کرد و حشی بقیده عدورا
بالطاف کردن ببند که نتوان بریدن تیغ این کند و چو دشمن کرم ببند و لطف جود نیاید از و هیچ بد در وجود

و بسا محاسب و مناقص را فضیلت داد و دیش سائر است و قبایح آن فضایل را غیر ناشر شعر سخاوت
 مس عیب را کیمیا است سخاوت همه در دمار داد و است شیطان مغرور از جود نفوس و غایت جبار
 رحمن و شکور جل شانہ بجال آن سعادت گنور و موفور عطا از عادات حضرات انبیاست علیهم الصلوٰۃ والسلام
 و نخل از فصائل ذوات سراپا ز ایل است علیهم القباہات و الملام و منها از سجایای نفوس اولیا حضرت
 خدا است علیہم الرحمة من اللہ المنعم سعد و دولتیان رخ ز درم نمانند دولت باقی ز کرم یافتند
 و آسماک موجب ہلاک از شہائم بنی آدم سراسر دماغم است علیہم الغضب من ملک ذوات انتقام بہشت برین
 دار استیلاست و درکات بچین منزل بخلا با اتفاق رضاے حضرت رازق عم رزقہ پر اتفاق است و با است
 غضب مالک سما و سماک نفوذ بالمد تعالیٰ من غضبہ در وفاق بخشش از صفات مومن است و دست
 کشش از نجاسات کافر و وزخ تمکن عطا از اوصاف متقی است و نخل از نباتات غدا بر مرقی سبحی
 جنات را مشتری است و نخل بنا بر تعذیب ناری سراسر منتظری شعروال از بہر آن بکار آید تا زہریت
 سیر گردد ہر کہ تن را فدای مال کند مال و جان عرضہ خطر دارد ہر غریزیکہ جاہ دارد و مال ہر غریزیکہ
 غریز تر گردد و داد و دیش از شہائم کشور کش یا نیست و عدش از دماغم گنمان فرط دادن از سنن
 بیضاے شجاعان است و ندادن از سجایاے جباران سخاوت و شجاعت ہر دو شہزادہ برادر توام اند
 و نخل و حیانت غلامان کینہ در زرخ قیمت بہم ہمت عالی با کشادگی دست اتفاق سر نوشت دارد
 و آسماک بادون ہمتی وفاق سرشت فرح و نشاط را با جود و سخا خوش تلباط است و غم و الم را با نخل
 و آسماک افراط انضباط شعر سخیان ز اموال بر میخورند بخیلان غم سیم و زمیخورند دل این یکی از لذت
 بذل و سخا شادی کسج است و خاطر آن دیگرے از برج گرد آوری گنج کلفت آگنج شعر تر ازین جہان
 شادمانی بس است کبار بج تو بہر دیگر کس است تو رنجی و آسان دگر کس خورد کسے گور و تابوت ہم
 نگردد در آیات قدسیات شراف جود و سخا نہ بان اندازہ شرف صد دریافتہ کہ اظهار شش بد شکاری
 تحریر توان کرد و در اخبار حضرت سیدالابرار علیہ من الصلوٰۃ والسلام انی یوم القوار فضائل عطا نہ بان مقدار
 بشمار رسیدہ کہ ابر از شش بدستباری تقریر توان نمود آیات مثل الذین ثمنہ نفقہ کردن
 آنک فی کہ بی شائبہ غرض و داعیہ عوض یثقفون بیرون می کنند و صرف مینمایند أمواہلہم خواستہ ہی
 خود را فی سبیل اللہ در راہ خدای تعالیٰ بر غازیان و مجاہدان و نرد و جمعی چہ ابواب البر راہ خدای تعالیٰ
 و بہر تقدیر مثل نفقہ کردن این منافقان کثیر حبیبہ همچو مثل حبیبہ است کہ در زمین طیب بکارند و آن
 دانہ انبتت برویاند سبع سنابل ہفت خوشہ بدان نوع کہ ہفت شعبہ از اصل او منشعب گردد و بہر

هر چه خوش بودی کل سنبلكه در هر خوشه مائنه حبه صد دانه که یکی هفتصد حاصل آمده باشد و الله
 یضاعف و خدا زیاده می گرداند این هفت صد را هفت صد هزار و بیشتر پس گشتا و برای هر که خواهد از
 منافقان بحسب نیت و الله یوسع و خدای بسیار بخشننده است که یکی را هفت صد زیاده میدهد علیهم
 وانا ست بنفقه کنندگان و عزایم و نیات ایشان فرض ازین تمثیل تصویر اصناف است و عریب
 مقصدان که چون نظریا بر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته تصدق و غیر اشتغال نمایند و منت
 دانند آنکه منت نهند و خود را ازین مزد محروم سازند بیت آنکه بشارت بخود می دهد و دانه یکی
 هفتصد می دهد و دانه بان بازی شیطان مکارچه نازیکی هفتصد آید به باز آلذین یفقدون انکسایکه
 نفقه می کنند أموالهم مالها و خود را فی سبیل الله در راه خدا در جاد یا سایر خیرات نهد و
 یثبعون پس از پی نمی آرند ما آنفقوا آنچه می را که نفقه کرده اند متانتی یعنی منت بر کسی نهند
 در صدقه دادن و لا آذی و دیگر از پی نیارند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش نرسانند و لا
 لهم مراثین راست آخر هم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان و لا
 خوف علیهم و ترسی نیست مراثین از آنکه شدن مزد و لا هم یحزون و نیستند ایشان که اندوهگین
 شوند از فوت ثواب قول معروف سخن نگوید و عده جمیل مرد درویش را و مغفرت و در گذشتن
 از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او بخیر و بهتر است رسول را در نفع من صدقه
 از ان صدقه که نسبت بسائل یثبونها آذی از پی در آید و از رنجی و آزاری از سرزنش و غیره و الله غنی
 و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخش و خاشاک منت و آزار
 مکرر سازند چلینم بر دبار است تعجیل کند در عقوبت منان و موزی یا یثقا الذین امنوا ای گروه
 گرویدگان لا یبطلوا باطل کنید و تباها سازید صدقاتکم و صدقه ای خود را با لمن بمنت
 نهادن بر درویش چه مال از آن حق است و توانگر حال آن بیش نیست و منت صاحب مال را
 نه حال را و حضرت حقائق پناهی اشارتی به معنی در سجه الابرار میفرماید نظم بار فقرار فکلی از یکتن
 بار منت منهنش برگردن و چه عطا بخش خدا آمد و بس چه که دانا نهند منت کس بود کرم حید گری
 بیش نه چه خود را رگدزی بیش نه و لا آذی و دیگر نیست کنید صدقه های خود به ایند است یعنی
 هیچ رسیند بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
 چین و جبین افکیند چه اگر درویش نباشد تو انگر نظر هفت جود و کرم تواند شد بیت ای توانگر
 بمقارن مگر سوی گدا چه که گدائی دی آینه زرداری تست حق سبحانه و تعالی درین آیت جست

تکميل صدقه مومنان مي فرمايد که نفقه خود را بخت و از ارباب باطل مسازيد گالذني همچو ابطال انگسي که از طريق
 اخلاص منحرف گشته و بخت نفاق شتم شده ينفقون امواله نفقه مي کند مالهاي خود را بر پايه الناس براي نمودن
 مردمان ولا يؤمنون و بحقيقت نمي گرويد بالله واليوم الآخر بخدايي و بروزيماست اگر بخدايي نگاه گرويد بودي
 صدقه براي و مي داد که براي ديگران و اگر قيامت اعتقاد داشتني براي معاطه مجازاة کردني نه براي مزاياست
 فمثلله پس نمودار صدقه اين منافق مراني کمثل صفوان همچو نمودار سنگي است خار ه هوار کليته ثواب
 که بران سنگ خاک شکست فاصابه پس بران سنگ رسيد و ابل باران بزرگ قطره که سيل از درود زود
 و بسيار خيزد و قوکه پس بشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صلا سنگي تهي و پاک از گرد و خاک صفوان
 مثل منافق است و خاک بران سنگ نمودار فقهاست او بر ياکرده چون قطرات باران عدل از سحاب صاب
 رباني ريزان گردد اما آن نفقات محوشه سنگي بجا صيل مانند تمام اعمال اهل رايه بين حال دارد و ميت تر از آن
 فشان برقي چه آيد که و افروختن شمع نشايد که لا يقدرون قادر نباشند اين نفقه کنندگان مراني على
 يقين بر ثواب خير سو قما کسبو از آنچه تصدق کرده باشند بريا والله لا يهديه و خدائي راه نمايد
 يعني غم هدايت در دل نيگند القوم الکافرين مگروه ناگرويدگان را و مثل الدين و مثل نفقه آنان که با عطا
 و اخلاص ينفقون اموالهم بيرون مي کنند مالهاست خود را و بدروشان ميدهند ابتغاء عرصات الله
 براي طلب خوشودي خدائي و تشبثا و از بر اثبات يقين صادر شده من انفسهم از نفعهاي نسيان بيايد
 ثواب صدقه کمثل جنة مانند ميوه بوستان است که واقع باشد بر ثواب موضع عباد که مالش آفتاب و در
 بوسه رسد و رايح لواقح برشته روز و بابرند و بزرگوار است مغرور شدن در آب دور تر بود و اين باغ در عين شرب
 اصباها برسد و ابل باران بزرگ قطره فائت پس برادر و برادر و گلهاميوه خود را ضعيفين و در برابر حق ميک
 سال چندان برده که زمينهاست ديگر بدو سال و هر قان لم يصبها پس اگر رسد باغ و ابل باراني عظيم
 القطر قطل پس بدو رسد باران ضعيف و آن نيز اورا کافيت يعني اثر باران را ضايع نميکند و کم و ميش
 محصول ميدهد و مقصود از اين مثل حصول جزائي مخلصان است که آنچه براسه رضاي خدائي تصدق کنند از پادشاه
 نيکو خالي نيت خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسيار والله بما تعملون و خدائي آنچه شامي کنيد از روي خلاص
 و در يا بصيرت مياست و مناسب هر يك جزا خواهد داد اوبه احدكم تشيد ديگر است بر اصدقه اهل رايه
 مي فرمايد که ايا دوست مي داريد که از شما نهوه انکار است يعني دوست ندارد آن نگون که انکه باشند و ما جنة
 بوسا من تخيل از در همان خوا و آفتاب و انگور است باغي مشتبهين اشجار بخجري ميروند من تحتها

لکن تاد از زیر درختان آن جویهای آب که مرصاحب باغ راست فیهما دران بوستانها من کل
 التمرات از همه میوه ها نه همین خرما و انگور و تخم صیفی آنها بجهت تفضیل ایشانست یا کثرت ایشان و اصابت
 الیکبر و حال آنکه فراسید خدا و نمایان باغ را پیری و بزرگ سالی و لکه ذریقه و ملو را است درین پیری
 فرزندان صفا و خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه این بوستانست فاصابها اعصاب
 پس بدین بوستان رسید باد و گرم و گویند گرد باد و فیهما ناکه باشد دران باد آتش و همچنین
 باد آتشین را سموم گویند فاخته نفس بسوخت ان باغ را بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مغوم فرود
 این مثل عمل منافق است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امید واری دارند بسوزد
 و ایشان محروم و مجور بمانند نظم کاری که یا بند مزدی بران یا مالی که بینه نفی دران یا زار بر یا برقی
 افروخته یا همه کشت اعمالشان سوخته یا کفایت همچون بیایه که در باب صدقه و جهاد کرده شد
 یٰبَنِیَّ اللَّهُ بیان می کند خدای تعالی لکم کفایت برای شما نشانما سے الطاف و احسان خود را لعلکم
 تفتکون شاید که شما دران تفکر نمایند و در عبادت دیگر را با او شریک نسازید یا ایها الذین امنوا
 ای گروه مومنان انفقوا نفقه کنید در راه حقه استل من طیبات ما کسبتم از پاکیزه ها و برگزیده ها
 آنچه کسب میکنید تجارت و صناعه و قمار اخر جبالکم و از آنچه بیرون آورده ایم را شما من بلا خیر از زمین
 چون مراد و اشجار شمره اغنیاء انصار بوقت رسید خرما آنچه رسیده تر بود به نهان از یکدیگر بسجده بیا مبر
 صلے الله تعالی علیه و سلم آوردند و در گوشه نهادند و تا فقره مهاجرین تناول نمودند و روزی
 یکی از مالداران دنیا و ولایت صاع خرما از ان قصاب بوج که هیچ نیز رسیده به آشکار بیاورد و در میان
 خرما های نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن متاع پاکیزه ترا نیست حق تعالی ازین معامله نهی کرد
 و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید و لا تشتملوا الخبیث و مقدر میکند بخیرهای
 تباه و ناهوش که از دنیا درت بهت منه تنفقون از ان چیز نفقه کنید و کسبتم
 و حال آنکه نیست شما با خزینه فراگیران جهان چیزه اگر بشاد دهند و حقوق شما
 الا ان تمضوا لکم انکه چشم فراخوا باند هیت و در اخذ آن مایل و سامحه کنید
 و اهلکوا ان الله و بدانید که حق تعالی غنیست بی نیاز است از کسی که
 تصدق مال خبیث کند حرمیند ستانیده است آن را که صدقه از مال پاکیزه و
 الشیطان دیو و کیش یعنی ابلیس و دو تفسیر کبیر گوید که یکی از شیاطین نفس با نفس ناره

بعد که گفت و عده می کند شمار بفقر و احتیاج یعنی می ترساند و وقت اتفاق بزد و ریشی
و تمجی و یامز که و میفرماید شمار یا بالفحشاء و بخل و اساک و منع صدقات و الله یعد که
و خدا و عده می دهد شمار بصدقه دادن مغفرت آموزشی منه از خود گناهان شمار او می
و فضلا و افزونی روزی و مکانات بخیر در دنیا و الله و اسیع و خدای بسیار صاحب فضل است
بر منفقان علیهم و انا باستحقاق ایشان سرعت فضل و مغفرت را یوقی الحکمة سید به خدای
حکمت اتفاق من یشاء هر گاه می خواهد تا داند که چه می باید کرد و بکه می باید داد و یا دانشی میان القای
رحمانی و مکر شیطان تیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر و من یثب الحکمة
هر گاه حکمت دادند فقد اوتی پس برستی که دادند و را خیرا کثیرا انکونی بسیار آما ابواللیث
رحمه الله تعالی فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خواند که قل متاع الدنیا قلیل و دانش
را بکثرت غیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا ایس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ
خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکند که او را خیر کثیر داده اند و آمان راستی قلیل و در کلام مرتضی
علی رضی الله تعالی عنه وارد است قطعه رضینا قسمة الجبار فینا نه کنا علم و للجهال مال
فان المال یغنی عن تربیه و ان العلم باقی لا یزال یت علم دادند و باریس و بقارون
ز و سیم چه شد یکی فوق سماک و دگر ستمک و مایند گد و در نیابند و پند گیرند بدین موعظتها
الا اولو الاکباب مگر خداوندان عقول صافیه و ما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای مومنان
من نفقة از نفقه اندک یا بسیار بر علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا باخلاص در راه خدا
یا خیر آن آوند و کثرت یا بر خود واجب گردانیدید من نذیر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت
فان الله پس بدینیکه خدای یعلیه میداند او را و فراموش نمی کند و ما للظالمین و نیست مر
ستمگاران را که نفقه بر یا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر بمعصیت کنند یا نذر س که در طاعت کرده
بوفازرسانند من انصار از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارند ان تبدوا
الصدقات اگر آشکار کنید صدقه ها خود را بوقت ادا کردن فینماهی پس نیکو چیز نیست آن چه
و دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با شنائی با اهل حق میل کند
و ان تخفوها و اگر نهان دارید صدقات خود را و لو لها الفقراء و بدهید آنرا بدویشان بخفیه هو
خیر و لکم پس آن خفا بهتر است مر شمارا چه آن نفقه صدقه از آفت ریا و نعمت دور میاند و در پیش
نیز از مذلت اخذ دینی ناموسی محفوظ می باشد بعضی از علما حکم خفایا عام دانند و در فرض و نفل که صحابه در زمان

و اشغال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه سکنه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردند سه مسکن ایشان بشب
صفه مسجد خیمه صلی الله علیه و آله وسلم بود و بروز طایران حضرت بودند و نه سایه التفات بر کسب می نداشتند
و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود بحسب هم الجاهل می پذیرد از ایشان از مردمان
نادان و بی خبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان را اگر اندک من الشغف بسبب باز ایستادن از
سوال و استغنا از خلق تعریف می نمودی شناسی ایشان را ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس شما هم به نشان
و علامت ایشان که حضرت لولست و زاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک که کیست کلون الناس
سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحاقا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان بفرمود
بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت محنت و شفقت میکردند که ناگاه مردم را سوال نکنند و از رشکاری
باز مانند ما افلح من رد السائل و ما تنفقوا و آنچه نفقه کنید من خیر از مال خود در اصحاب صفه و غیر ایشان
از مستحقان کان الله پس بدستی که خدای تعالی به علیهم السلام داناست و میداند که چه میداد و از آنرا
چه میداد آلین ینفقون آنرا که نفقه می کنند در راه حق برای مستحق آنوالله مالها می خود را باللیل شب
و النهار و بروز ستر در نهان و علانیة و آشکارا غرض استغراق اوقالت با عطای صدقه در اسباب نزول
آورده که امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سرو یکی شب
ظلمانی و یکی بروز نورانی حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از مرتضی پرسید که
ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریقی صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم
جمع از التزام نمودم تنهایی آنکه یک از اینها شرف قبول یافته بوقع رضا باشد و صاحب کشف آورده که
امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سروش و مثل آن در علانیه و همان مقدار در
و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدقائا بستود فله حصه پس مرا اینا راست که بدین
چهار نوع صدقه دهند آنچه هم از صدقات ایشان عند ربکم نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی
و نعمت جاودانی است و گفته اند مراد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرو دزدین و منفق صدق عند
طیک منفق و لا خوف علیهم و خوف نباشد ایشان را و لا هم یخافون و نه ایشان اند و گفین شوند
آیت آلین ینفقون آنرا که نفقه میکنند فی السراء و السایة و در سختی مراد همه احوال
چه انسان هیچ وجه خالی از مصرتی یا مسرتی نیست یعنی همه حال نفقه می کنند و گفته اند منفق فردر توانگری
و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و آسانی و الکاظین الفیض و فردوزندگانند خشم را با وجود قدرت
آورده اند که کسی نام اعظم از همه اعظم علیه طایفه و المومنون که من میتوانم که ترا طایفه نیزم لیکن نیزم و قادرم بر آنکه از باطنه شکایت

کنم اما نمی کنم و می توانم که از خجای تو بجز آنکه اسد بنالم اما سالم و میسر می شود که بقیامت که خصوصیت بر ندیم و داود از تو بیستام و
 نیز کنم و اگر در راه استگاری باشد و شفاعت من در پذیرد و بی تو قدم در بهشت نهم بیت مردی گمان مبر که بدوست
 و پسر و بر خشم گر برانی و انم که کالی و العافین و عفو کنند گانند عن الناس از بندگان و درم خریدگان
 یا از کسی که با ایشان ستمی کرده باشد و الله یحب المحسنین و عفو خدا می دوست دارد و نیکو کار از او بهترین
 اقسام احسان آنست که نکوئی کند بجائی جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در قیاس آورده که روزی امام حسین
 بن علی رضی الله عنهما با جمعی همانان بر سر خوانی نشسته بودند و دشمنان گاهه آتش گرم بمجلس آمد و از غایت
 دشت پایش سهاشید مباح در آمد کار بر شتر زاده افتاد و شکست و آتش بر حصار مبارکش فرو ریخت
 امام حسین از روی تادیب از راه تعذیب بروی گریست بر زبان خادم جاری شد که و انکا طین الغیظ
 امام حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت و العافین عن الناس امام حسین گفت عفو کردم خادم
 بتمه آیت بر خواند که و انشد یحب المحسنین امام حسین در جواب گفت که از مال خودت آزاد کردم
 عیت بدی را مکافات کردن بدی و بر اهل صورت بود بخردی و بعضی کس نیکویی برده اند و
 بدی دیده و نیکویی کرده اند و آیت ان الذین یقولون کتب الله بدی ناکه میخوانند یا متابعت می کنند
 کتاب خدای را که قرآن است و اقاموا الصلوة و ابای دشته اند کار با آداب و شرائط آن و انفقوا
 مما رزقهم و نفقه کردند در راه مال از آنچه روزی داده ایم ایشانرا و اینها از خوف الله بر آینه است
 و علانیة و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد و تصدق یا شتر در سنون بود و علانیة و مغرور
 یروون آنکه امید میدارند بدین عملها تجارده لبح بتو در بازگاتی که کاسد بود و زیان بدان نرسد
 بلکه در روز باز قیامت متلح اعمال ایشان رواج تمام یا بدو این اعمال که کرده اند لیوقضه تمام
 گردانند خداست یعنی به تمامی بدیشان رسانند آنچه در دهم مزد می کرد و در ایشان و نیز یکده و زیاده گرد
 حسنت ایشانرا من فضله از بخشش خود یعنی بفرایند بر مرد ایشان و ایشانرا تبه شفاعت دهد و در
 باب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش و دوزخ
 انهم عفو شکور بدینکه خدا آمرزنده است مگر آنکارا از فرود دهنده و میسازد از آیت ها انتم هؤلاء ای گروه من این
 که چون یسئروا یسبیل الله خوانده شده اید بر آنکه نفقه کنید در راه خدا یعنی زکوة مال یا نیکو سبب جهاد و صریح
 فیکم من یجمل کس از شما هست کسی که بخیلی کند زکوة یا نفقه دوزخ و من یجمل و من یجمل و دزد و با نجه بدو و صفت از اتفاق قائما
 یجمل عن نفسه پس جز این نیست که نخل دوزخ و نفس خود که او را از ثواب محروم می سازد و الله العفی
 و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما و انتم الف و قرأ

و شما محتاجانید با آنچه نزد یک اوست از تاج نعمت و فوائد کرامت پس امری که بدید و فواید در
عوض آن بستانید چه از خزانه کرم هیچ کم نشود و شما ببرد و مقاصد خود فائز گردید و آن شوک و اگر رو
بگردانید از آنچه بشماره کس اند از انفاق یا اعراض کنید از اسلام و قبول احکام بکسبت بدل قوما غیر کس
بدل کند و وی دیگر بر شماست یعنی شمار اهل کس و گرد و وی دیگر ببارد و کس لا یکنونوا امثالکم پس نباشند
آن قوم مانند شما بلکه فرمان بردار تر باشند و بر نیز گارتر مراد نبی کنده و بنی نوح اند از یمن و اشرار است
که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردند اینها کدام گروهند و سلمان فارسی رضی الله عنه در جوابی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم شسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا قومه و در خبر آید
که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فاسد گیرند آن مردان از پارسیان و در لباب آورده که ابو الدرداء رضی
الله عنه بعد از قرائت این آیت می گفت ان بشر فیا بنی قریچ مراد پارسیانند و الله علم بالصواب
آیت و لا یحسبن الذین و نه پندارند آنانکه از دنیا رست بهت یبخلون بخیل می کنند یا الله هم الله
با آنچه خدا تعالی از مال دنیا بایشان داده است من فضله از فضل و کرم خود و هو خیر و لهم
که آن بخل بهتر است مرایشان را بخل نه چنین است هو شر لکم آن بخل بدتر است مرایشان را هم
دنیا بد مال برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شد اند و اموال سیطوقون زود باشد
که در گردن ایشان طوق کرده شود و ما یبخلوا به آنچه بخل کرده اند بان از مالها و زکوة نداده اند
و این فضیلت ایشان را واقع شود یوم القیمة روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر که راحی سبحانه
مال عطا فرموده آنکس از وی بخل زکوة آن ادا نموده تمثیل و تصویر کند روز قیامت مال او را بصورت
مار بزرگ که از بسیاری و تنندی زهر موسی بر سر او مانع باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای او
اشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیات است پس آن مار باید و طوق کردن او شده هر دو کنار رو
و دهن او را بگیرد و زبان تفریع و توبیخ کشاده می گوید انا مالک و انا اکثرک من آن مال تو که بدان
و نیالاف مبالغات میزدی و گنج تو ام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی بیعت
گنج را از دل برون کن مال را بگن ز چشم به مال تو مار است در معنی و گنجت اثر دها و لله و مر خدا
را است میراث السموات و الارض میراث اهل آسمان و اوزمین با یعنی همه میرند و ملک آسمان
و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لکن الملك الیوم لله الواحد القهار متحقق
گویند میراث در حقیقت چیز را گویند که ملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال
اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان و فی الحقیقت از آن

خداوند است و ملک السموات و الارض پس چون اهل آسمان و زمین بیزند عاریت او بسیارند او از رسیدن
و درین سخن اشارتی است بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بآل دیگری
بخیل و تدبیر غایت غیبت و نهایت شقاوت باشد و باسیع ای آنکه به کل کبیره ایند بکنند
خود را بوجوه مال خرسند کنی **عنه** این مال خداست صرف کن در راه او چه امساک بمال دیگری بکنی
و الله بما تعملون و خدا با آنچه می کنید از انفاق و امساک بخیر و دانا است و نیز حق جل و علی ارشاد
نمود و بعهده فروشش و فرمود آیت فَاَتَمَّا مَن غَطَىٰ بِسِتْرٍ اَتَاكَ بِرَأْسِهِ فَرَّاهُ خَدَاهُ
تعالی و اتقی و پرہیز کرد از شرک و کبائر و صدق باخشی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر آنکه لا اله الا الله محمد رسول
الله است **فَسَيُجْزَىٰ** یعنی پس جزو باشد که آسانی دهیم و سه را بر سه طریق نیکو که سبب آسانی
و راحت باشد یعنی عیال که او را به بهشت رساند که سرور روح در دست حدیث **عَنْ ابْنِ مَرْزُوقٍ**
رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كَانَ بَنِي مِثْلُ أَحَدِ ذَهَبًا لَشَرَرْتُ
أَنْ لَا يَمُرَّ عَلَيَّ شَيْءٌ لِيَأْخُذَ بِي مِنْهُ شَيْءٌ فرمود اگر می بود مرا مانند کوه احمد طلا هر آنکه
شاد می گردانید مرا اینک گذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من از آن چیزی باقیست الا شئی **وَأَصْبَحَ**
لِي دِينَ مِثْلَ مِزْرَةٍ که آماده کنم و نگاه دارم آنرا بر سه و ام درینجا بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و ترغیب و تحریص بر آنست **رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ حَدِيثٌ** **وَعَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ بَقِيَّةٍ يَحْبِبُ الْعِبَادُ فَيُرِي الْأَمْلَكَانِ يَنْزِلَانِ يَسْتَبِجُ دُونَكَ صَبْحَ
كُنْدَيْنِ كَانِ دُرٌّ مِثْلَ مِزْرَةٍ و فرشته فرود می آید از آسمان میقول **أَحَدُهُمَا** پس دیگر یکی
از آن دو فرشته **اللَّهُمَّ أَخْطِمْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** و اتفاق کند و اخطف یعنی چیزی بجای می
کند اتفاق میکند باشد یعنی عرض و زیادت مال **وَيَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ آخِطْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ**
فرشته دیگر حرف را و نداده بخیل را تلف یعنی پاک شدن مالیکه نگاه میدارد و متفق علیه حدیث **عَنْ**
أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ الْبَحْلِ وَ
الْمُصَدِّقِ قَصَّةٍ و حال بخیل و حال آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند **كَمِثْلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا خَيْتَانِ**
مِنْ حَدِيدٍ چو قصه و حال دو مرد است که بران دو مرد و جنبه است از آهن بضم جیم و تشدید نون یعنی
زره روایت کرده شده است چنان بوجه و نون اصح است **رَوَاهُ** و درایه زیرا که جبه از آهن موجود است
قَدْ اضْطَرَّتْ إِلَيْهِمَا إِلَى شَدِيدِهِمَا وَ تَرَا قَيْتَهُمَا بتحقیق چنانیده شده است دستهای آن دو مرد
بر پستانهای ایشان و چنگ کردن های ایشان بجهت تکی آن دو زره اضطرار در اصل یعنی احتیاج چو اختیار است

و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثندی بفتح شلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد هر دو را
و بعضی تا و کسر دال و تشدید یا جمع است روایت بلفظ جمع و افراد هر دو آمده است و بجمع اکثر و اظهر است و
تراتی جمع تر قوه بفتح ق و فانیه و سکون را و ضم قاف آنخوان میان ثناک نحر و عاتق و آن دو تر قوه است از
هر دو جانب و جمع باعتبار جواب و اطراف است **فَجَعَلَ الْمُصَدِّقُ كُلَّ مُصَدَّقٍ بِصَدَقَةٍ**
اَنْبَسَتْ عَنْهُ پس استاد صدقه گفته هرگاه که تصدق میکند فرسخ میگردد و آن زره از وی و جعل
الْجَنَلِ كُلِّهِمْ بِصَدَقَةٍ قَلَصَتْ و در استاد بخیل هرگاه قصد میکند صدقه تنگ میگردد و در گرد می آید و
اَخَذَتْ كُلَّ حُلَقَةٍ بِمَكَانِهَا و میگردد هر حلقه جای خود را می چسپد بآن حاصل معنی آنکه چون جواد تصدق
میکند فرسخ و گشاده میگردد و بدان سینه او و فراتر داری میکند او را دستهای او و دراز میشود لبطا و بذل و
تنگ میگردد و سینه او و منقبض میگردد و دست وی و طبعی گفته تخصیص کرده شده شبهه بلبس جبهه از حد یا اشاره
بآنکه مساک و شیخ از جبلت انسان و خلقت او است فافهم متفق علیه و عن ابی حمزه **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** قَالَ قَالَ رَجُلٌ
يَا رَسُولَ اللَّهِ كُفْتُ أَبُو هَرِيرَةَ كُفْتُ مَرَدَّ يَارَسُولَ اللَّهِ **أَيُّ الصَّدَقَةِ أَكْثَرُ** أَجْرًا كَدَامَ صَدَقَةٍ
بزرگتر است از زوی اجر و ثواب قال **أَنَّ مُصَدَّقًا** بفتح تا و دال اصل و می تصدق و **أَنْتَ صَاحِبُ**
مَنْجَعٍ گفت آنحضرت بزرگتر من صدقه است که تصدق کنی و حال آنکه تو تندرستی و بخیلی بخشش و لفق
و تا بمل الغنی در حالیکه میگوید و امید میداری تو اگر را یعنی تصدق در حالت صحت کنی که بجهت رسیدن
و در از می عمر محل نیست که بخل کرده شود و اگر بدین شاید که فقیر گردد و کلا متعطل بنصب جزم هر دو خوانده اند
تا خیر و توقف کنی یا تا خیر و توقف کن **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغْتَ الْكُلُوفَ** تا آنکه چون برسد روح در گلو گفت **لِلْفَلَاحِ**
كَذَا وَ لِفَلَاحٍ کذا گوئی مرطلا را چنین و فلان را چنین و چندین و قد کذا **لِلْفَلَاحِ** و حال آنکه مال
هست مرطلا را گفت نامزد مراد اول و ثانی کسی باشد که وصیت کرده است مرأته را و فلان را و وارث
زیرا که وارث وصیت در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه
مشتوف میگردد و بر موت بعد از آن تصدق میکند در آنچه متعلق شده است بدان حق وارث و احتمال
دارد که مراد همان موصی له باشد و در آوردن کائن که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بقراینچه
مقدر است بر اسوی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرا و متفق علیه
و عن ابی هریره **رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ** قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **الْمَنْجَعُ قَرِيبٌ مِنَ**
اللَّهِ نیک نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق و قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ نزدیک است از بهشت
که در آید از اقرب نیک مِنَ النَّاسِ نزدیک است از دل مردم بمحبت بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ چون نزدیک است

از بهشت لایم بعد شد از دوزخ و البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار
بر عکس حال سخی تدین حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخا و بخل
در ادا می زکوة باشد یا مراد انصاف بدین دو صفت است مطلقاً و الجاهل استخفی احب الی
الله من عابد یخجل و تحقیق جاهل سخی دوست داشته شده ترست بسوی خدا از عابد یخجل
ظاهر مقابلت این را می طلبید که گفته شود جاهل سخی محبوب ترست از عالم یخجل یا گوید غیر عابد سخی
محبوب ترست از عابد یخجل گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی است باختصار در عبارت فافهم رواه
الترمذی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصدق
المردء فی حیوته یذکرهم حیوته ان یتصدق قریباً عند موته گفت ابو سعید رضی الله عنه
که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر آینه تصدق کردن مردی در نزد گمانی خود بهترست مرا و را
از تصدق کردن و سبب در ستم نزد مردی و سبب چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه
ابوداؤد و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان
فی مؤمن البخل و سوء الخلق و خصلت جمع نمی شوند در هیچ مسلمانی یکی بخیلی و دیگر بد خلقی از رضی
اجتماع جهان مفهوم میشود که اگر یکی ازین دو باشد تواند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت یا رسیدن
به درجه نهایت چنانکه انفاک پذیر نباشد و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بد
خلقیت کند و بخل و زود و وجود آن نادر باشد بعد از وجود پشیمان شود و نفس را مات
کند و با نفس در نزاع باشد منافات مسلمانی ندارد و چنانکه از مسلمانان باشد که بان گرفتار
باشند مگر آنکه مراد مؤمن کامل باشد اگر چه اراده این معنی درین عبارت خالی از
بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع به از صد و افعال و آثار این دو صفت و در غیب
بر ازاله آنها بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از نفس از رضا بدان است بمعنی آنکه
آنحضرت از شان مؤمن نیست و نمی باید که در وسع موجود باشند و مراد نبود
خلق انصاف بدانچه مخالف دین و شرایع است نه آنچه متعارف است در میان
مردم از تجانب و سلبه در امور زیرا که بغض شد از اقوام ارکان مسلمانی است
فافهم رواه الترمذی و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شد ما فی الرجل
شیء خالغ و جابن خالغ بدترین خصلتها که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ جزع و فزع کننده

بستخواب حتی در دوسه و پنج فروشدین بر اصابت کرده دیگر بدلی و ترسندگی که می برآورد جان را از بدن
از شدت و خوف یعنی نخل شدید و جبین سخت رواه ابو داود و عن عقیبة بن الحارث رضی
الله تعالی عنده صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح مکة قال صلیت و رآه النبی صلی الله
علیه وسلم بالمدينة العصر گفت عقیبة گزاردم پس آنحضرت در روضه نماز عصر را قسماً تمام فرمود
پس سلام داد آنحضرت پسر بایستاد شتابان فتخطی رقاب الناس پس در گذشت گردن
مردم را الی بعض حجر نسایه در رفت بسوی بعض مجرای زنان خود ففزع الناس من عقیبة
پس رسیدند مردم از شتابی آنحضرت که چه واقعه شده است که اینهمه نیز رفت فخرج علیهم پس
بیرون آمد آنحضرت از خانه بر اصحاب فرمای آنهم قد عجبوا من من عقیبة پس دید که ایشان تحقیق
شکست کرده اند از شتابی و سے قال ذکرْتُ شَيْئاً مِنْ تَبَرُّعِنَا كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ بِمَنْزِلِ رِجَالِ الْأَنْزَارِ
که نزد ما بود و تبریکه تا و سکون باز خالص به مهر گرفت آن پنجسینی پس مکرده پنداشتم که منع کند مرا از
مقام قرب و مشغول گرداند با سوسی فاموت بقسمته پس مرا کردم بخشش کردن آن و از اینجا معلوم میشود
که التفات با سوسی مقرران را مشغول میگردد و از علو مقام قرب فرود می آورد و با آنکه اینهم برای تعلیم
و تنبیه است رواه البخاری و فی رواية له و در روایتی من بخاری را اینچنین آمده است که
قال گفت کنت خلفت فی البیت تبتراً من الصدقة بودم پس گذاشتم ام در خانه زری زنده
فکرهت ان ابنته پس مکرده پنداشتم که بگذارم او را که شب در آید بروی و عن ابی هريرة رضي قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشجرة فی الجنة جارية و رقیة و رقیة یعنی
مانند درخت است خداوند شاخها را که پیوند و بطریق از وی در آید به بهشت چنانکه فرموده کن گان سخنی
أخذ بعض منهن پس هر که سخنی گرفته است شاخ را از آن درخت فکفر بیکه الغصن حتی
یدخله الجنة پس نمی گذارد او را آن شلخ تا آنکه سے در آید او را در بهشت و الشجرة فی
النار و نخل رقیة در دوزخ بمن گان شجرتها أخذ بعض منهن پس هر که نخل است گرفته است
شاخی فکفر بیکه الغصن حتی یدخله النار پس میگذارد او را آن شلخ تا آنکه سے در آید او را
در دوزخ رواه البخاری و حدیث را البیهقی فی شعب الایمان و عن علی رضی
الله تعالی عنده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادرُوا بِالْصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْبَلَاءَ لَا يَخْطَاكُمْ
شتابی کید بصدقه زیرا که بدستی بلا تجاوز نمی کند صدقه را وقتی گذرد و روی بکمی است و دفع میشود
رواه زرین عن ابی هريرة رضي الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدَلٍ مِمَّا كَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 وَكَسَبَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْهُ بَعَثَ اللَّهُ نَفْسًا تَقِيُّهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَكَسَبَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْهُ بَعَثَ اللَّهُ نَفْسًا تَقِيُّهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 آورده است از آن وجه طلال **وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ** و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را
 چنانکه در حدیث دیگر آمده **إِنَّ الشَّيْءَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُهَا بِمِائَةِ أَلْفٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ**
 می پذیرد آنرا بدست راست خود و ثقیل است بر او و بر او شش می کند آن صدقه را و افزون می کند
 بر آن صاحبش گویا **يُزِي أَحَدُكُمْ فَلَوْهَ** چنانکه بر او شش می کند یکی از شما که آپ خود را حتی بیکون
 مِثْلَ الْجَبَلِ تا آنکه باشد آن صدقه مانند کوه و فلو بکسب و بر وزن عد و سمو کرده است چون از شیر باز
 داشته شود یا یکا که شود متفق علیه **وَعَنْ جَابِرٍ وَحَدَّثَ يَفْتَرُ** رضا قالا **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ و روایت است از جابر و حدیثی که گفتند گفت آنحضرت هر کار
 نیک که در او خیر و تقرب بدرگاه الهی است و معروف در شرع و منکر نیست خواه اعطای مال باشد
 یا سخنی نرم و در او کثاده که از وی دلی بیا ساید و خاطر شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص
 بآل نیست متفق علیه **وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا خَرَدَ وَخَارَ مِنْهُ أَرَأَيْتَ يَكُنِي حِسِينِي رَأَوْا أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ
بَوَاحٍ طَلِيقٍ اگر چه باشد آن معروف بشیء بدن تو برادر خود را بروی کشاده و خوشی خوشی رواه
مُسْلِمٌ وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ كُلَّ تَسْنِيحَةٍ
صَدَقَةٍ بدستی که بر سر صدقه است و کل تصنیف صدقه و بر کبر صدقه است و کل تحنیک صدقه
 و بر تحمید صدقه است و کل تهلیل صدقه و بر تهلیل صدقه است و آخر بالمعروف و بحسن الخصال
 و بر امر معروف صدقه است و بر نهی از منکر صدقه است و بی بضیع احد کما صدقه و در فرج یکی از شما یعنی عامی
 که بزن یا بداد خود می کند صدقه است یعنی ثواب است و چون در بودن بضیع محل استعدا و استقامت
 بود قالا گفتند صحابه یا رسول الله آیا بی احدنا شهوت یا بیاید یکی از ما شهوت خود را که جماع است
 و یکون له فیها اجر و باشد مراد در آن شهوت مزد و ثواب قال **إِذَا يَلْتَمِسُ لَوْ وَضَعَهَا فِي**
حَرَامٍ اگر کان علیه فیه و ذکر گفت آنحضرت هر خبر دهید مرا که یکی از شما اگر بیهوش شود و در حرام
 یا می باشد بر روی بارگناه فکذا لک إذا وضعتها فی الحلال کان له اجر پس همچنین که بیهوش
 شهوت در طلال باشد مراد ثواب یعنی اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه و عبادت نیست لیکن چون

در ضمن آن ادای حق زوجه و گاه داشت نفس از هوا و کف وی از معصیت تنفس با جر و ثواب
 باشد و لهذا این جمله فی آمده و گفت و فی بضع احبکم صدقه بخلاف تسبیح و تحمید و امثال آن که
 عین عبادت است فافهم رواه مسلم و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان الصدقة تطفي غضب الوهب بدینکه تصدق کردن بر آئینه میکشد آتش خشم الهی او تداخ میبند
 السوء و دور میگردد و در گدازد و در اشرار است بصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و
 سبب اموال و میتة کبیریم و سکون یا حالت موت و مراد میتة السور حالت بدی که در وقت موت
 باشد از آنچه مودی بفر و کفران گردد و از آلام و اوجاع و فزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت
 ایمان و بعد و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه مضی گردد و بسوء خاتمه و در حجاب
 عاقبت نفوذ باسد من ذلک و مرون فجارت در حالت غیر محمود نیز از آن قبل است رواه الترمذی
 و عن سعد بن عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة انصاری رضی الله عنه که از مشاهیر صحابه
 و مقبولان در کما نبوت بود گفت یا رسول الله ان امر سعد ما انت یا رسول الله بدستی که ما بعد
 یعنی ما در من مرده است قاتی الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروج وی کنم فاضلتر و بهتر است
 قال الماء گفت آنحضرت که آب بهترین صدقهها است که برای وی چاه بکنی و بکشنگان برهی فحفر
 بنثر پس کند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت هذه لامر سعد
 این چاه برای ما در سعادت و برای دوست تا ثواب این بروج وی برسد رواه ابو داود و النسائی
 و عن هر تدر بفتح میم و سکون را و فتح مثله بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی بصره بود در
 زمان خود و عمر عبد العزیز از وی استفسار میکرد و قال گفت مرشد حدیثی بغض اصحاب رسول الله صلی
 الله علیه و سلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه سمع رسول الله صلی الله
 علیه و سلم يقول که وی شنید آنحضرت را میگفت ان طل المؤمنین يوم القيمة صدقة بدستیکه
 مومن و جای پناه وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقه او است که در راه خدا کرده
 و تواند که صدقه بمثل بصورت سابقانی سازند که در گرمی روز قیامت بر سر وی سایه کند رواه احمد و عن
 ابی هریرة و حکیم بن هریرة که هر یک را و بنابر اصحابی مشهور است بر او زاد ما المومنین خدیجه از اشراف
 بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جا میت گذاردند و شصت در اسلام کلا قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة ما کان علی فخر غنی بهترین صدقهها چیزی
 که باشد ناشی از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار نماید بدان یعنی غنی را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج

مگر داند یعنی قوت اهل و عیال گذارد و با آنچه زیاده از آن ماند تصدق کند و عیال را اگر ستم و محتاج ندارد
چنانکه فرمودند ایمن **قَوْلُ أَفْزَكُنِي بِإِنْفَاقٍ بِرَكْسِي** که غم خواری وی کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد
آنست که صدقه ناشی از قناعت و نجات نفس باشد بوجهی و ثقه بخدا و خیر و در تصدق کردن فقر
ترسد و لهذا استایش کرد آنحضرت ابو بکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته
برای عیال خود گفت **اللَّهُ وَنَزَفَ مَوْافِضَ الصَّدَقَةِ جَهْدَ التَّعَلُّقِ** و احادیث در معنی اول بسیارست و
تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز موافقت کنند بدین هر چه خواهد و الا رعایت کند و باقی
دارد جانب نفس و و عیال را و در جهد التعلل نیز فرموده است و **أَبْدَأُ مِنْ قَوْلِ نَوَافِ التَّجَارِي وَدَوَاهِ الْمُسْلِمِ**
عَنْ جَكِينِ وَخَدَّ و روایت کرده است مسلم از حکیم بن خزام تنها و بخاری از ابو هریره و حکیم هر دو کرده و **عَنْ**
أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَتَيْتَ الْمُسْلِمَ
نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ يَخْتَصِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً روایت از ابی
انصاری صحابی مشهورست و او را بدین گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بدین با اعتبار سکونت است که در اینجا
می بود و نه بجهت حضور غزوه آن و الله اعلم گفت آنحضرت چون اتفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود چنانکه
وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن می باشد آن نفقه صدقه اگر چه نفقه آن داده و با اهل و عیال خود داده
مُتَّقٍ عَلَيْهِ وَعَنْ ثَوْبَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفَقُهُ الرَّجُلُ
فَاصْطَرَفَ مِنْ دِينَارٍ كَيْفَ اتَّفَقَ كَنْزُهُ عَلَى عِيَالِهِ وَدِينَارٍ سَيْتَ كَنْزُهُ که اتفاق کند آنرا بر عیال خود
و عیال مرد زن و فرزند و هر که در نفقه و مونس او باشد و **دِينَارٍ يُنْفَقُهُ عَلَى دَابَّتِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدِينَارٍ**
كَيْفَ اتَّفَقَ كَنْزُهُ عَلَى عِيَالِهِ وَدِينَارٍ سَيْتَ كَنْزُهُ که اتفاق میکند آنرا بر عیال خود در راه خدا که جهاد است و اما چهار پایه سواری که میانه برای جهاد است گویا حکم
عیال دارد و **دِينَارٍ يُنْفَقُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدِينَارٍ سَيْتَ كَنْزُهُ** که اتفاق میکند آنرا بر بندگان خود در راه خدا
سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود اما فضیلت از اینها بدو یکی ازین است معلوم میگردد و یارب مگر تقدیم ذکر
استشعار بدان توان نمود و احادیث دیگر صریح بدان راه مسلم و عن سلیمان بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ همچنینست و نسخ مشکو
سلیمان بن عیین و یا تحت نیه و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین بی یاء و سلیمان سهوست از کاتب
یا از صاحب کتاب و در مناقب میگوید که سلیمان همه نبی است مگر سلمان فارسی و ابن عامر و سلمان اعز
و عبد الرحمن بن سلمان که اینها بی یاست و سلمان بن عامر صحابی است و عدد دو در بصرین است **قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ عَلَى الْبَشِيكِينَ صَدَقَةٌ تُصَدَّقُ كَرَمًا بِرِجَالٍ يَكُونُ ثَوَابُ صَدَقَةٍ
وَعَلَى ذِي الرِّجْمِ ثَنَانٌ صَدَقَةٌ وَصَلَةٌ وَصَدَقَةٌ كَرَمًا بِرِجَالٍ يَكُونُ ثَوَابُ صَدَقَةٍ که قرابت و ولادت رحم دارد

دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صلح رحم زواجه احمد و الترمذی و الشافعی و ابن ماجه
 و الذریبی و عن اقر مجتهد بضم بار موده و فتح جیم و سکون تحتانیه و آخره و ال صحابه انصاریه است
 قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم ردوا السائل و لو بظلف تحرق بزرگوار
 سائل را اگر چه باشد بسم سوخته و ظلف بستر طارحه و سکون لام سم شگافه چون سم گا و دو گو سفید و این
 مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است زواجه مالک و الشافعی و ردوی الترمذی و ابو داود
 معناه و عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
 اذا انفق المرأة من طعام بيتها غير مفسدة چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود
 از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه کننده و اسراف نماینده است کان لها اجرها
 بما انفق و لزوجها اجره بما کسب باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن و باشد
 مردش هر ثواب بسبب کسب کردن آن مال که ملک اوست و مردی که مالک اوست و باشد مرد خزینه دار
 که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب زن را و شوهر او راست که لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نیکو و اثر
 بعضی از این سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه متفق علیه
 و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خوا و اذن کنایه و بعضی گفته گویند که جائز نیست
 زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را تاویل میکنند بآنکه این مبنی است بر عادت
 اهل مجاز که اهل فساد را اذن کرده می گذارند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه بر سالان و ضعیفان حکما
 حضرت خالق سخا و جناب موجد عطاء عم نواله بحضرت شیخ برهما و مقصدی تارکین دنیا جناب امیر المومنین نجفی
 ابود حضرت سید احمد غم فوضه عادت کرم بدرجه اتم ارزانی و عنایت فرموده بود که فی الشل اگر سخاوت
 مردی بودی و وجود خود در حلقه شاکردان تعلیمش فخر دیدی و اگر حاتم و معن زن بودندی و در شیوه
 جو درباری اندک جوادی ادنی غلام آن جناب عطا آب تو نیستندی شعر ابر در یاد دل زو است
 جود او در انفعال چه مال عالم زیر پای هست او یا نمال چه تبحر از خوف آنکه مباد اجیب و دامانش از
 فرط عطا خالی کنند جواهر او در قعر خود جا داده و کان از بیم آنکه با فرط سخا خزینه اشس تهی سازند زرقه
 را در درون خود تصدق پوشیدگی مخفی نموده آبرویان در مقابل دست سخا آن اسخیا پیشوا از
 خجالت گریان و بهار گیهان آرا از شمساری بدتر از خزان اگر در عالم آوازه سخاوت نیکام است بین
 انفس نفیس است و اگر در جهان زمره کرم فرخنده فرجام است نذر کات تو جهات قدس انیس او شعر
 چو دست جود و بخشش برکشادی ز عالم رسم خواش بر قادی حکایت حضرت رزاق منعم

توسل بکفر شهادت می نمودند **فَمَنْ أَلَّهَ عَلَيْكُمْ** پس منت نهاد خدا بر شما بگو استقامت داد شمارا در دین **فَقَبِلُوا**
 پس روشن و بسین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان که چه وبال زنده گذارستن
 هزار کافر نزد یک خدا کمتر است از کشتن یک مسلمان **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِرِسِيكُم خَدِيعَةً** بپا تعلون
 آنچه شما میکنید خبیثه ادا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مومنان **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ**
 اگر آید بشما دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای تعالی **بِنَبَأٍ** بجزای یعنی بسیار دروغش که موجب
 تالم غواطر باشد **فَقَبِلُوا** پس نقص کنید و بیکو در پی آن روید آن **تَصِيبُوا قَوْمًا بِمِثْلِهِ** تا نرسانید
 مکر و بی گرویی را بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و بایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند
فَصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ پس بگردید بدانچه کرده باشید پشیمانان یعنی مجر و خبر فاسق تعجیل کنید
 در ساختن امور تا وقتی که آیات صدق خبر بر شما ظاهر گردد **و حَدِيثٌ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ**
 صحابی مشهور آخر من مات **بِأَكْبَرِهِ** آن الشیعی **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** **قَالَ** **إِنَّا نَدْمُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةَ** من
 الشیطان درنگ در کار ما از خداست و مرضی اوست و شتابی از شیطان است و مراد و مطلوب اوست
 مکر در آنچه بی شبهه غیر باشد چنانچه در قرآن مجید آمده **وَلْيَسَّرْ لَكُمُ الْيُسْرَى** **رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ**
 حضرت عظیم اعظم و فحیم افخم و عظیم اعلم و کریم اکرم پیغمبر آدم علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام اولاد خود را نصیحت کرد و کرد
 کار تاقی و درنگ لازم شناسید اگر من تاقی و درنگ می نمودم راه زلت نمی پیروم **قَالَ الشَّاعِرُ**
لَا تَعْجَلْ بِكَ فِرَانْتَ طَالِبُهُ * **فَقَلْبًا يَذُرُّكَ الْمَطْلُوبُ ذُو الْعَجَلِ** * **وَذُو تَانِي مُصِيبٌ فِي مَقَاصِدِهِ**
وَذُو الْعَجَلِ لَا يَجْلُو مِنَ الْوَكَلِ * و گفته اند بر بیزیر عجلت که ام البنیامات است و اصل انجالات است
 بتمندی سبک دست بودن به تیغ * بدانان که در پشت دست دریغ * و عن ابی سعید خدری **قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **لَا حِلَّ لَكَ ذُو عَجَلَةٍ** نیست حلیم کامل اگر چه حلم او غریزی بود مگر خداوند
 لغزش آنکه در زلت و معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در **حِلْمِ** ای از وی بوجود آمده و خجالت کشیده
 و بسبب آن دوست دارد که مردم عیب با و خطاهای او را بپوشند و زلات او را عفو نمایند و چون
 محبت شد و عفو در خود یافت از مردم نیز عفو خواهد کرد و حلم خواهد ورزید و بعضی گفته اند که حلم
 حاصل نمی شود مگر آنکه از کباب می کنند امورا در می بیند لغزشها و خللها در آن می دریا بدو می
 مواضع خطا و خلل که در آن شتابی کرده و بهیچیز نموده پس اجتناب می کند از آن و حلم می ورزد و در آن
 و این توجیه معنی تجربه می کشد و حاصلش آن میشود که نیست حلیم مگر صاحب تجربه چنانکه در قرینه او فرموده
وَلَا حِلَّ لَكَ ذُو عَجَلَةٍ نیست حلیم کامل مگر صاحب تجربه و معنی اول ظاهر و نزدیکتر و مناسبتر

این حدیث را در کتاب
 التمهید فی شرح
 معانی الآثار
 و در کتاب
 التمهید فی شرح
 معانی الآثار
 و در کتاب
 التمهید فی شرح
 معانی الآثار
 و در کتاب
 التمهید فی شرح
 معانی الآثار

استقامت عروس حسن اخلاق خاموشی است و آرایش در منده نوع ان بالا اتفاق عادت است که شوی افضل
طاعت ناگفتن است و اشرف عبادت سکوت کردن صمت ستر صیبه است و بر گویته پرده درینا و سکوت
ساتر نقصانهاست و افراط تکلم ناشرفها اشعار اگر است مردانه نبره و در این خود بگوید نصاحب هنر

| | | |
|------------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| اگر مشک خاوش ناری بگوی | وگر هست خود فاش کرد و بپوی | بسوزد گفتن که ز مرغی است |
| چه حاجت مکن خود بگوید که صیت | بگویند زین حرف گیران هزار | که مردی بخلق است و آینه کار |
| دوا باشد از پوستینم درند | که طاعت ندارم که مغزم خورند | سخن راست است انجی و ندوبن |

سبب و در سخن در میان سخن کم سخن صواب است و بسیار کلام کن خراب و در عذاب
راحت در خاموشی است و رنج و تعب در گفتار کوشی **نظم** به نطق آو سیه بهتر است از دوا

| | | |
|--|-------------------------------|--------------------------|
| دوا باز تو به گزگونی صواب | خداوند بدیر و فرزند هوش | بگوید سخن نماند بین هوش |
| عزت و قار و ثمار کار صامتان است و ذلت و ضعیفیت سبک | رد و چار بسیار گفتار ان اشعار | |
| کم آواز را باشد آواز تیز | چو گفتی در وقت نماند گریز | ترا خامشی این خداوند هوش |
| و قار است نابل را پرده پوش | اگر عالمی هست خود مسر | و گر جایی پرده خود مدر |

قرآن شریف محتوی برارش خاموشی است و حدیث نبوی از مصالح آن نبی آیت یا ایها الذین امنوا
اے کسانی که گروید اید که تشنگو پرسید عن اشیا عن ان تبدلوا کما تبدلوا اگر ظاهر کرده شود جواب آن
تبدلوا که اندو گین گرداند شما را و ان تشنگو اغنها و پرسید از چیزها اگر پرسید از ان جین یقول القرآن
در وقتی که فرو دس آید قرآن تبدلوا که آشکارا کرده شود بر اس شما از عهد آن بیرون نتوانید آمد عفا الله
عنهم عفو کرد خدا انان یعنی پرسید از چیزها که خدا در گذرانده اند و بدان تکلیف نکر و بندگان را و الله عفو
و خداست آمرزگار که عفو میکند جلیتم بر و بار است که به عقوبت تعجیل نمی نماید حدیث الصمت حکمة
و لیل قاعله رواه القضا عی عن انس و الذی یلی فی الفردوس عن ابن عمر رضی الله عنهما
معنی اینست که خاموشی فصلت دانائی و با فهم و فراست یکتا است و از نوع بنی آدم کسی که صفت پر منفعت
خاموشی در کار دارند بسیار کم اند **نظم** به حکم هیچ چیزی جز خاموشی و درنی آید و خاموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید
الصمت دین لیل و رواه ابو الشیخ عن حیدر بن زید هیدر معنی اینست که عادت بر یا منفعت خاموشی
برای عالم لباس آرایش و برایش زینت علم اوست و برای جاهل پرده پوشیدگی جهل اوست **نظم**
اذا تمسک المرء قل کلامه یقین یحقق المرء ان کان مکثرا حدیث الصمت ارقم العباد
رواه الذی یلی فی الفردوس عن ابی هريرة رضی الله عنهما معنی اینست که خاموشی نازن از جودها

این حدیث را در کتابهای معتبره
از فضیله صمت و خاموشی
در حدیث آمده است

| | | |
|---------------------------|-----------------------------------|------------------------------|
| عالم قدر است ششوی | هر که را اسرار کار آموختند | مهر کردند و زبانش چو تند |
| لبش ختم است و در دل از با | لب نموش و دل بر آواز | حکما گفته خاشوی پرده عورت |
| چهل ست و شون فطرت انا | بچین شد پیش پری مرثیا | که ما را از حقیقت کن خبر دار |
| جوش داد آن سیر طریقت | که ده جز دست در بر حقیقت | بگویم با تو گر نیکی نویسته |
| یکی کم گفتن و نه در خوشی | هر آنچه بر آینه معلوم تو خواهد شد | پرسیدن آن تعجیل کن که هیبت |
| سلطان رازیان دارد | قطعه چو لعلان بد گانند دست | همی آهین معجز موم گردد |
| نه پرسیدش چو یازی نیست | که بی پرسیدنش معلوم گردد | |

وصیت سی و هشتم در کتمان اسرار

شاه باطن امور سلطنت کتمان اسرار است و فرمانروای منتظمان رموز مملکت پوشیدن ستر کار نظام ملک و اقبال مضبوط با ستار از ست و انتظام ثروت و جلال مربوط با خفاست ماسه الضمیر حکومتی از نظر

| | | |
|------------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| اگر جز تو داند که رای تو بیت | بران رای و دانش باید گریست | چنان باید آیین کردار تو |
| که کس ره نیابد بر اسرار تو | سکندر که با شرفیان حرب داشت | در خیمه گویند در غب داشت |
| درین کار کس توانبار نیست | بجز تو ترا محرم راز نیست | منه سر خود با کس اندر میان |
| که محرم نه بینی ز اهل جهان | بگشتم در اطراف عالم بے | نه دیدم زیار آن محرم کسی |

ترقی ریاست موقوف علیه پوشیدگی حقائق ایالت است و تعلی سیاست مقصور علیه پوشیدگی دقائق و الاطاف خفی حضرت باری عز لطفه با خفای اسرار ملک و لشکر مقرون است و اعطاف علی جناب پروردگاری

| | | |
|---|---------------------------|----------------------------|
| عزت عطا شده است اداست ضمائر مکنون با عی خاشی به که ضمیر دل خویش | با کسی گفتن و گفتن که گوی | |
| ای سلیک آن سر شمشیر به بند | که جو پر شد توان بستن جوی | پیت سخنی در میان نباید گفت |

که بهر انجمن نشاید گفت و ناگفتن اسرار موجب سموت محصولی است و لب بستن از راز باعث علوت صورت برتری مخلوط با سراتر شری است و بهتری پوشیدگی راز با خوشتری کتمان سر در افشای شهر و حصول مراد نه بر تبه مشهور که حالش مسطور گردد و مکتومی راز در اشتها تحصیل مقصود نه بان رتبه بلند آواز که بیانش

| | | |
|---------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| بتقریر لسان ندک شود و نظم | چرا گوید آن چیز در خفیه مرد | که گرفتاش گردد و شود روی |
| مکن پیش دیوار عیب کسی | بود که پیش گوش دار و بسی | درون دولت شهر بند است راز |
| مگر نه بند و در شهر باز | از آن مرد و نازبان دوست | که داند که شمع از زبان خست |

جواهر گنجینه داران سپار x ولی را با غایت تن پاس دار x کتم سرانورد و مصل محبوب اثری دارد
مرغوب و پیرده داری مکنونات خواهر در وصل مطلوب با تاثیر می باشد قوت محسوب افتاب
عالم تاب که هر شب ظلمت بچایب چهره نورانی خود را محبوب میدارد و همانا از آن است که تمام روز نور افروز
میباشد و ماه تاب انوار حساب که بعضی لیالی ماه از ظهور مستور میگردد و مانا از همان است که اکثر شبهای تاریک و تاریک
سختی

| | | |
|--|---|---|
| سخن تانگوئی پر دست است به بلای کلام و زبانش مهمل عدائی که چون دیو قفس از قفس نیاید بصد تم اندک کسند به حقان نادان چه خوشتر که جوخته گندم نباید درود | سخن تانگوئی پر دست است توان باز دادن ره بدید نیاید با حول کس باز پس گو آنچه گریه بر ملا نوقت به انش سخنگوی یایم زن عدائی که آجیات در لباس ظلمت و باران حیت | سخن دیو بند است در چاه دل ولی باز نتوان گرفتن بریو یکی طفل برادر از خوش بند سخن گوزان در بلا و فتنه گو آنچه طاقت نداری شنود |
|--|---|---|

یزدانی عز کماله ملبس لباس ابر عظمت نشانی و یقین بدانی که گمان سر بر سر قافله منزل سی مطالب است
و اخفای مخزون خاطر قائد هر وان مرحل بوسی آرب بدیت چه زیبا گفته است آنزد بهیاری که گر
سر بایدت سر را نگهدار بدیت چون تو نتوانی کشیدن بار خود x یار گر نکشد هیچ از بار خود بحکمت
حکیم قدیم عز قدسه که از ماهمین انسان بهین مخلوق است با تحقیق نتیجه نه ماه گنای گزین است و از یکدانه
که خوشتر از دانه شاداب و دیان است با تحقیق سبیش مستوری زیر خاک تا ایام و از مان است
اگر ز و نقره گران بهاست پرورشش در کان بطور اخفاست و اگر عمل و گوهر بهیبت بی پایان است
ترتیش درون جبال بدیشان و بحر بیکران است خطم شنیدستی بران سر کز و دو گشت

| | | |
|--|---|---|
| بازدک وقت در دهر زبان گشت کسان سر گذرانیدن او بدست چه خوش گفت آن کوروی و مگو کار دگر نتوان بدستان یایم بدست | حکیم گفت کان دو جزو بدست درون صد و لاور کند خون چو مرغ خوشی از قید جنون دگر نتوان بدستان یایم بدست | کزان سر گذرانیدن او بدست چه خوش گفت آن کوروی و مگو کار دگر نتوان بدستان یایم بدست |
|--|---|---|

المراد بحکمت ملک ذوا ایجاد عزت صفت در شتمار اسرار حجاب فو اند پنهان است و غرائب منافع همان

| | | |
|--|--|--|
| براز دل جو بکشتائی خویش دگر مشکل بود آورش باز | تخت از خیر و شر آن بندیش بلی چون نیکبختی گنج یابد | چو آید از قفس مرغی به پرواز اگر پنهان ندارد درج یا به |
|--|--|--|

و بتجربه عقل پخته است و به امتحان اذکیا رسیده که تحصیل مطلوب که با عانت
گمان اسرار گردید و بنده تعالی باسرع اوقات بحصول رسید و تکمیل کامل

که بتائید پوشیدن مانی الضمیر در استحقاق آن قدم کوشش در حرکت آمد بگونه تقاضای
 بزودی محصول شد الحق که در استوار اسرار خواند کلی متیقن است و برحق که در سر بستگی راز و
 منافع لایزال معین از اینجا است که گفته اند فی السمر سر رباعی سر دل می نیاورم بزبان و در حرفی
 نشسته بر در آن دو حرف دیگر که مستور اند میسازند زانچنان بجهان و کامل نقلی بر فضل
 پوشیدن راز دل است و بر این عقلی بر شرف یافتن سر تیر بر دوازده هزار وجه کمال موقوفه راز
 همان به که شود مستتر و ریشود فاش شود و خطر آیت اذ قال یوسف لا یبینه یا دکن وقتی
 که گفت یوسف علیه السلام مرید خود یعقوب علیه السلام را گویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی
 شب دینه در کنار پدر خود خواب بود سر سیمه از خواب درآمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه دیدی گفت
 یا آیت ای پدر خوابی عجیب دیدم ای آیت برستی که من دیدم در خواب احد عشر گوسفند یازده ستاره
 و کشمش و القم و اقتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سر
 بود که از آسمان این ستارها و نیرین فرو آمدند من در ایشان می نگریتم که می گفتند دیدم ایشانرا
 این ساجدین مرا سجده کنند گان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام مرتبه رفیع یابد
 و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشان است و یعقوب علیه السلام
 و زوجه او که غاله یوسف علیه السلام است شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم
 و تکریم او بجا آرند فکر کرد که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر و قونی
 دارند بر آئینه قصد هلاک او کنند قال یا یلخی گفت ای پسر من تصغیر اندوخته
 شفقت است و محبت لا تقصص مخوان و پذیرا کن رؤیای خواب خود را علی کفونک
 بر برادران خود میگوید و الله که حیل کنند برای هلاک تو گفدا حیل کردنی بسبب و سوسه طین
 ات الشیطان بدستی که دیو سرکش که ابلیس لعین است ملائشان را و می را
 حد و مبین و دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد و در
 حدیث شریف آمده قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلكم استعینوا علی انجاس الحوائج بالکلمات فان کل
 ذی بینه محسود روایه الحکیم عن ابن عباس و هذا الحدیث اثبتہ الشیخ عبد الرحمن
 المنذری فی شرح الکبیر جامع الصغیر معنی اینست مدد جوئید
 بر حصول مرادات خود از پوشیدن سرس بر تنیکه بر صاحب نعمت محسود غلایق میگرد

و تجربه ماضیات عقلا گرم و سرچشیده روزگار پیوسته است و باستان و اقیانوس اذکیاء فرسوده گردش مله
رسیده که هر مطلوبی و مقصودی که باعانت و ایداد کتمان هر ارد و وصول کردن آن جد و جهد به تقدیم رسیده و بقصد
و نهایت تعالی با سرعت اوقات و اسهل طرق و اصل شده و هر چه می و غریبتی که بتأکید و تأکید پوشیدن
ما فی الضمیر از صغیر و کبیر در حصول آن قدم کوشش و سعی بر جاده طلب نهاده شده و کمر بر تعالی برزودی و ایستاد
حاصل گردیده و الحق که در ستار اسرار خواند و بر حق که در سر بستگی رازهای دلی منافع کمزیری و دلایز الی مقصود
و متیقن است ازین است که گفته اند فی الحقیقه گفت پیغمبر را گو سر نهفت و روزگرد و بار و خوش خفت
ز و نقره گر نبودند ی هنان و پرورش کی یافتندی زیر کان

وصیت سی و هفتم در تکلیفین موصی و تدفین مسکین عاصی

تر شجر حیات مات است و گل گلستان بقافنا هر که از در چرخ شکم مادر یادر عرصه هستی نهاد و لا یم روزی از دگر
رخت و کالای خود را در وسعت نیستی کشاد جام شیرین وجود هر که چشیده لاجاله و قتی جرعه طاهل عدم بکلم جان
خواه کشیده آنکه بنیاد عمارت هو او بوس درین خاکدان نهاد و تیما گاهی بیاد تند مرگ خواهد افتاد و

| | | |
|---|---|--|
| یکی پند گویم ترا از نخست در درگاه عمر آب ماکشت او بجایم و همواره نازان براه بودشان گذر سوی شهر دگر | دل از مهر گیتی بیایست چنان چون در و راست بود بدین دو نوید سفید و سیاه یکی پیش و دیگری پس | جهان کشت زار است با بگو همه مرگ را نیم با خون زشت چنان کاروانی کزین شهر بر بنوبت رسیده بمنزل فرار |
|---|---|--|

اگر شکست انجا مش تباست و اگر وزیر است فرجامش حقیر است و اگر امیر است پایانش فقیر

| | | |
|---|--|---|
| جهان صیبت بگذر زینک تن چیدر بسته در چارینج یکایک و رقهای مازین خشت یکی میرود دیگری میرسد | ربانی بچنگ آواز جنگاو مقصود بنیم درین باغ کس بزیر او قد چون وز دباخت جهان کام و ناکام خواهی کرد | درختی است شش پهلو و چارینج تلاش کند هر یکی یک نفس از و هر دمی نو بری میرسد بناکامی بی چه باید شد |
|---|--|---|

بنای جهان بر خرابی است که دنیا ناپسند صاحب مرجع تائید است جل اسطفا و اساس این فنا

شناس بر عدم است که کارش ابر از قدم است سودش ناپسود است و منافع در و مفقود و دیا در ابتدا
چون سراب خوشنماست و در انتها مایوسی آرا

| | | |
|--------------------------|---------------------------|------------------------|
| چو در بادشاهی نمائی دراز | خنگ مرد در ویش بادین و شو | افزوان جهانش بالید گوش |
|--------------------------|---------------------------|------------------------|

کہ یوں گذر دین جہان نام نیک

چاند از درم انجام نیک

ہمدان گیتی اور ابو و ہمدان

بنزدیک یزدان بود و شمشیر

فیش روی است و غنچه

ما یاولا ویزاندر و عقلانی و در کیز

عاقل چوین دانست که قضا باشد
نشد احواله مارک لذت تاج و تاج

کست همیشه از آلودگی پاک
ست از آنجا که خوش بیامده

و نامی نیست که آخرش مرگ است
تا بران درو کوشش بقا عده است

و چون آب برایش ملائذ آب است

بنار علیہ درکارش سعی لاصواب

الم خلك آن كز ونيكوتی یا دلا

بماند اگر بنده گشته دربار

امران بدینش کوه بردین بود

از یزدان وار منشش نفرین

ہنگر تانہ تا — بچے زو دین خدا

ا کہ دین خدا کو رو پاک راجی

فرمان واجب الایمان حضرت

خداوند می جل حکمه برین مناطق

و مشورہ را یا نور جناب رسول اللہ

الصلوة والسلام باين موافق

آیت سورہ کہف ایک

عَلَيْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ بِرِئْتِكُمْ

مدام آنچه خبر را که بر زمین مست از مولا

و نباتات و حیوانات زینة لهم

دیش مراہل زمین را قحط

بدکه با بعضی من است و مرا و انبیاء

یا علماء را یا حفظہ قرآن کہ زمینست

من ایشانند و معی گویند که آرا

زمین پر جال عدست لزان در

کہ قیام عالم بوجہ و شریف ایشا

بسته اند بهمت روی زمین

ایشان منورست چون آسمان

لاحق حال دنیا داران می باشد که بدید اینجا که عقل را از وفور کمال مستحسن و مناسب است و پسندیده
و ایناسب ۷ بهیتم عقل درین رگزار بر آشوب ۶ جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است
پاس به القیاس و رفته من عاجزی التماس باید که بهدایت الله الاعلی بجا طوف جناب الهی و پاس بکس
حضرت نامتناهی عمت رحمة تجمیز و تکفینم بر وفق سنت پیام رسالت پیاهی علیه الصلوٰه و السلام و نسبت
عالی مقام کنند و سر موتجا و از طریق سنت سر پا سعادت نهند و بر موتم گریه و بر موتم شیون گریه
بطور ممنوع سازند مگر جریان دموع و وزن قلب مجموع را که برسم اضطرنه بر روش اختیار باشد
باکی نیست که ترکب آن را در شرع شریف هلاکی می و زاری بلا اختیاری مستوجب حمت غفرت
و مغفرت بشمار می است عم عفو ۷ خسرو زخمدیه نیار و نگار داشت ۶ آری سفال گرم بوش
آرد آب ۶ و قبرم کلی لایق نزول حمت حضرت راجم لم یزله عزت عنایت سازند ۷ صورت قبرم
ز بعد مرگ ویران خوشتر است ۶ بی نشان همچون با خاک یکسان خوشتر است ۶ و گور مجتبی
و مرقد سنگین برگزینند و زینهار قبر پوش نیندازند ۷ بغیر سبزه پوشد کسی مزار مرا ۶ که قبر پوش
غریبان همین گیاه لبس است و زینهار بنای کنند و عمارت سازند ۷ دل باین عمر سبک بر چاشاد
کنیم ۶ بر سر یک روان خانه چه بنیاد کنیم ۶ مهره دل پی بازیچه اطفال خوش است ۶ دل
بازیچه تعمیر چاشاد کنیم ۶ تعیین خادمان و روشنی چراغان و غیره کل تکلفات دنیاوی که از
مکروهات شرعی عالیه اند لا محاله نکنند ۷ چه کنی خانه گل آبادان ۶ دل من اینا تگو نواخوان
چون در آید اجل چه بنده چه شاه ۶ وقت چون در رسد چه بام و چه ماه ۶ و رسوم بدعت لزوم نسیم
و دهم و بستم و چهلم و ششماهی و سالیان و هر سال بروز موت بخت طعام که از مراسم کفره
هنود با نامم است و صرف بیجا است لاجرم نمایم و وقتی که بنیت صادق اراده ثواب رسانی باشد
موافق طریقت سنت از کتب معتبره شریعت و تقوای علمای تقوی طریقت عمل نمایند حکایت
جناب والدی علیه الرحمه تا کید وصیت فرموده بودند و بار بایقده عن شدید ارشاد نموده که
قبر من از اینک سازند و تعمیر کنند نمایند و بهدایت تعالی چون که وصیت آن سر بر برکت
موافق شریعت بود فقیر موسی بعد وفات آنوالا صفات مرقدش همچنان کرد که فرموده بود
غفر الله تعالی لنا وله و بعض سنگ که مالا بنادانی تا دانی جز گورش موجود است انشاء الله
الغیر بعد چندی از ایام رفع و دفع نموده خواهد شد ۷ یارب این آرزوی من خوش
ست ۶ تو بدین آرزو مرا برسان ۶ آمین یارب العالمین بر جنتک یا رحیم الرحیم

حکایت عارف با معارف و یقین و صوفی صفا آئین و عالم تقوی آئین حضرت سید شاه محمد زبیر الدین علیه الرحمه که در ملک هند بسزین بنگاله بقرب بلاد کلکته از افضل صوفیان و اکمل عارفان عهد بودند در شرف علم و کرامت عمل بقبه عالی و در هدایت خلق مرتبه متعالی داشتند و خلقی کثیر از برکات امر معروف و نهی منکر آنحضرت اکبر از تیره ضلالت بشاه راه هدایت راست روشده بودند و عارف مدد و محی همواره و مستدام بود عظم خوش کلام قیام داشتند و خلق بسیار از ان باکرامات بشمار بر روی روزگار شایسته و آن ولی صفی همیشه خلایق را از بدعت گوریستی بسامع میفرمود و درین امر بد تا باین حد کوشش نمود که مریدین خود را بتاکید مزید وصیت فرمود که از آنجا که در عالم فتنه قبر پرستی به کان رشتی رواج یافته و افراط این بدعت بدجهت افراط رسیده لهذا باید که بعد و فتنه قبرم با خاک یکسان سازند و نام و نشان نگذارند کسی نداند که کجاست و مبتدعی را به نسبت بمحال گوریستی و بدوینی را با قبرم دسترس شرک و بدعت نماند مریدین آن سر پا بدین بعدند علت آن بلند بین همچنان نمودند که ارشاد آن باریست و بود سبحان الله حق اگاهان چه قدر احتیاط تقوی و سنت نصیب میگردد و تبارک الله معارف و سنگایان را چه مقدار رعایت و رعیت و شریعت عجیب میشود کرده از هم جدا حق و باطل و دو جهان مزرع است از حاصلش نفس سرکش زبیر و ستانش و در پرستش خدا پرستانش و حکایت حضرت دافع بدعت و مروج سنت و ساجد احمد جناب سید احمد مجاهد غازی علیه الرحمه و الرضوان که ارشاد و سرانتر شاد جواب سوال فساد که تا دانی عرض نمود که آنجناب خلایق را از گوریستی منع میفرمایند مریدان آنحضرت بشمارند بعد آنجناب بر قبر مطهر فتنه این بدعت منکر بسیار برپا خواهند کرد و حکایت معدوم و مرقد صوفی ارشد و عارف انجید و عالم ایمان و یقین جناب مولانا سید ابوعبید محمد نصیر الدین مجاهد و غازی علیه الرحمه و الرضوان که به تقاضای تقدیر از شورش و رایای آپسین نامعلوم شده در وصیت اجتناب از بدعت صورت پذیر تحریر گشته چونکه مناسب مقام بود بنابر ان اعلام نمود

عد ذکر نعمان لنا ان ذکوه هو المسد ما کوزته یتوضوع

وصیت سی و هشتم در تعیین سلطان باین پس از مرگ من سکین

بکلمت بلوغ حکیم قدیم عز قدس و وجود کلاطین باین نظم دارین شکسته است و بی شهود شامان تقوی آئین نشو علم از هم بخیه حضرت خالق حکمت عز که خلافت خود بفرمان فرمایان عنایت فرموده و نیات انبیای علیای خویش علیم معلوم و سلام بجا کان عطا نموده اگر ذات این گروه و الا صفات نباشد نظم یکی بر دیگری هلاک جهانین مسلم باشد و اگر نفس این عالی نفسان نشود و بی باکی بی باکان امر شرع پاک ناپاک مقرر شود عامی دین بعد از علما ریاست است از و خلوم شرافت حضرت الهی تعالی نم شیون پس اهل ان اصحاب مملکت عروس ملک بی عقد اختیار و الی ملک بار ام نیست

وزیران کار ریاست بی پسندیدگی حسن پسندان دولت خوش کام نه زیبا بش مشوقه ثروت بوجهاق دولت
 بلند آوازه نیست و آرایش محبوبه ایالت بدون مجاهدان حکومت پیرایه نه ایست جهان وادخواست
 و شگفتی ز داوری نباشد جهانرا گزیده جهانرا بصاحب جهان نوزاد ده وین داوری چشم بد داوری
 آیات کلام قدم ستم بر فضل تعیین حکم نازل اند و احادیث حکم مطایات بر تقرر صاحب امر
 آمر آیت آله فدا باندیدی یعنی ندانستی و علم تو بدان شکی نشد **إِلَى الْمَلَأَ بِسُوءِ مَعْلَمٍ** از
 شراف دار باب رومی **بَنِي إِسْرَءِیْلَ** از فرزندان یعقوب **مِنْ بَعْدِ مُوسَى** بعد از وفات موسی
عَلَيْهِ السَّلَامُ اذ قالوا چون گفتند این بزرگان **بِإِیْتِ** **كُلُّهُمْ** هر یک **مُرِیغِبٍ** را که بود ایشان را **وَأَن یَقُولَ** حق
 بشمول بود که حق سبحانه او را بعد از ایسح به بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بود
 شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتد و غیر خود را که حکم خدای تعالی **أَبْعَثْنَا** برای گزین از برای ما یعنی
 تعیین کن از برای ما **مَمْلُوكًا** پادشاهی تا با عانت او **نُقَاتِلَ** کارزار کنیم **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه
 خدای تعالی با حالت و قوم او و ایشان عاقله بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند
 و شرک می ورزیدند و باب بنی اسرائیل خصوص داشتند و بنی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند و سران
 ایشان ملکی و کار فرمای نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود دستد عای ملکی و عاکمی نمودند که بعد از جهاد و
 کرد قال گفت آن پیغمبر **هَلْ عَسَيْتُمْ** هیچ شاید از شما **كُتِبَ** چون فرض گردانید **شَوْكُكُمْ**
الْقِتَالِ شما کارزار کردن با دشمنان **دِينِ الْاِتِّقَاتِلُوا** اگر مقاتله کنید **كُلُوا** و لکن گفتند
 چیست ما او چه بران دارد **أَن لَّنُقَاتِلَ** که ما **قَاتِلِ** کنیم **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا **وَقَدْ أَخْرَجْنَا**
 و بدرستی که بیرون کرده اند ما را **مِنْ دِيَارِنَا** از مواضع و مسکن ما و **أَبْنَانُنَا** و از پسران ما یعنی
 ما را همجو ساخته اند و در خبرست که جلوت از ابناء ملوک زمان ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود
 و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند
فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد **عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ** بر ایشان کارزار با عادی **دِينِ شَوْكُوا**
 برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند **أَلَا قُلْنَا قَاتِلُوا** مگر اندک از ایشان و ایشان سید و سزید
 تن بودند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ** و خدای تعالی داناست بستمکاران که از جهاد تخلف ورزید
 و چون بشمول علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند حق سبحانه استعادی
 ملکی نموده که از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عصای و طرسه بر از روغن بومی فرستاد و فرمود که
 هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قدوی بر آید باشد پادشاهی بن تو

سزاوارست که شمول این خبر قوم رسانید و هر یک از اعظم نبی اسرائیل بخانه او آمد و شد آغاز نهادند و برای
 بیچکدام روحن را بپوشش نید و عصا بقامت ایشان مساوات نمود تا روزی مرد ستایا و تاباغ
 که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتند بخانه شمول درآمد فی الحال این
 علیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد و قال لهم و گفت مری اسرائیل را بنیهم پیغمبر ایشان این
 الله بدستی که خدای قد بعث لکم تحقیق بر انکیت برای شما طالوت ملک طالوت باد
 فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاد آئی یکنون چگونه باشد و از کجاست له الملك و
 علیکم طالوت را بادشاهی بر ما و نحن حق و ما سزاوارتریم باملاک بادشاهی که از سبط
 بنو دایم منته ازو که از سبط بنیامین است و در این سبط نبوت است و نه مملکت و با وجود
 آنکه از سبط او مملکت نیست مردی ستاست و کم یوت و او را عطا کرده اند سعته بسیاری و فرجی
 من المال از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاریت باری بایستی که صاحب خزان بود
 تا تجیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفی
 بدستی که خدا تعالی برگزید او را علیکم بر شما و ذاده و افزونی داد او را بسطه گشادگی بسیاری
 فی العلم و در دانش یعنی علم حرب و گفته اند دانا بود یا مورسیاست و تدبیر مالک و الجشم
 و دیگر میفرود او را در جسم آورده اند که طالوت مردمانده و با جمال بود و نیک سر و گردن از اهل
 زمان خود بلند تر می نمود و الله یؤتی و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد مملکت
 ملک خود را من کشفه هر که را میخواست و میداند که او را صلاحیت ملک دارست بیت ملک و ده ملک
 شان اوست پس خوراه بگمش نبر و هیچکس و الله واسع و خدای بسیار فضل است در دادن نام
 اختیار بقضه اقتدار بر که خواهد علیهم دادا است باستحقاق کسی که او را بر میگزیند بآر دیگر نبی اسرائیل چنانچه
 و اب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمدن گفتند ابراهیم صفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها
 ما را بفرمانداری او رضتی پدید آید شمول علیه السلام از خدا درخواست و خدای از علامت بادشاهی
 او اعلام داد و قال لهم فلیتهم و گفت مرا ایشان را پیغمبر ایشان ان آیه ملکیم بدستیکه نشانه
 بادشاهی طالوت آن بیا تیکم التابوت است که بیاید بشما تا بوقت سکینه و آن صندوقی بود که
 صورت همه انبیاء در آن منقوش بود و فی سکینه دانا سکینه است من رقبه که از نزد پروردگار شما
 یعنی خیریکه تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و چشم داشت چون
 دو مشعل که کسی با طاقت دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که روی او شباه روی

انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت جلد بر دشمنان وزیدی و ایشانرا متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش کشند و بقیه و دیگر درین تابوت باقی چیزیت **مَا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ** از آنکه بگذشتند یعنی موسی و هارون علیهما السلام آل شخص در لغت نفس آدمی تواند بود چنانچه **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** ای نفس در حدیث آمده که **أَوْتِيتُ مَرَّارًا مِنْ مَرَّائِيزِ آلِ دَاوُدَ** مراد نفس داود است علیه السلام و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود تعلین موسی بود و عامه هارون و پاره برنجیر که در تیه برایشان می بارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضعی که داشتند ای آفتی بآل آنوضع رسیدنی آخر الامر در حوالی مریه دفن کردند حق سبحانه فرشتگانرا فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه تعالی فرمود **تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ** بردارند ملائکه آن تابوت را و شما از مرآت فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشمالایه **لَنُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** شما را بر صدق قول پیغمبر در بادشاهی طالوت اینک گفتند **مُؤْمِنِينَ** اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تیه متعاقب جالوت نموده بمقاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و **حَدَّثَ إِذَا مَرَّ دَرَبَ بَلَدٍ لَيْسَ فِيهَا سُلْطَانٌ فَلَا تُدْخِلُوهَا إِنَّمَا السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ فِي أَنْصَبِهِ** رواه البیهقی فی شعب الایمان عن انس بن معنی ایست وقتی که ترا بشهری گذراقند که در آنجا شاه نافذ الحکم نباشد پس تو در آن شهر داخل شو و در آن جا مان چرا که جز این نیست که تحقیق بادشاه در زیرین سایه حضرت الهیست و نیزه جناب نامنایب قائده سایه آست که چون انسان از تاب آفتاب برنج و قلاق بیاب میگردد از آن تپش بسایه درختی و یا دیواری پناه می برد و آرام و آسایش می یابد همچنین مظلوم که از شراره آتش ظلم بسختی و گداز میرسد در سایه عدل و داد سلطان معدلت نهاد پناه میگردد تا از حرقت شعله جانسوز ظلم آسایش و آرامش یابد **مَنْ حَقَّ جُودُهُ دَارَ سَیِّئَةٍ أَطِيعُوا اللَّهَ**

| | | |
|----------------------------|-------------------------|----------------------------|
| باطیعوا الرسول ما رآه | حرف دیگر نزد بلوغ بیان | خزاولی الامر منکم از پی آن |
| چون اولی الامر ساخت پیرایه | شرع و دین آیتست همسایه | بلکه حق راست سایه نموده |
| و اندران سایه عالمی خوشنود | خلق را عدل شاه دین پرور | سایه فضل حق بود بر سر |

و مثال نیزه آنکه حضرت حق تقدس تعالی کافرو جائز و ظالم و فاجر را که دشمنان حضرت خدا تعالی ندواید از میان مخلوق و بیایز دست سلطان بکفر اعمال و پاداش فعال میرساند و خلافت را از انداز سانی نشان نجات می بخشد چنانچه شخصی دشمن خوش بینره که آله انتقام کشی است بخواند و رسانیده و خوش میکند روایت کرده است این حدیث را محدث تقی و عالم نقی امام هادی علیه السلام

در کتاب خود که مسمی بنسب الایمان است از صحابی قدس سرایا مقدس حضرت انس رضی الله تعالی عنه حدیث
 السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ بِلَادَ الْإِسْلَامِ فَلَا يَقُمْ فِيهَا رَوَاهُ أَبُو الشَّيْخِ عَنْ ابْنِ
 مسنه نیست که سلطان دوزمین سایه حضرت رحمن است پس وقتی در شهری که یکی از شما را گذر افتد و در آنجا حاکم بنا
 در آن شهر بر گزارا قامت کند که اقامت چنین جا خالی از آفت و بلا نخواهد بود زیرا که در آنجا وجود را بنده ظلوت
 از دست تجاوز و ظالمان مفقود است روایت کرده است این حدیث را عالم سرایا صدق و سرسب راستی حضرت
 ابوشیخ از صحابی پاک نفس سر اسر نفس جناب انس رضی الله عنه قاعده حضرت شاه بلا اشتباه غرت سلطنته
 سلطنت مخفی بای خدمت دین صنعت فرموده که سلاطین امور اتباع جناب سید المرسلین علیه الصلوٰۃ والسلام الی یوم
 بخوبی و کمایغی انتظام دهند و جناب مالک حقیقی جل که پایه شاهی صرف بنابر اجرای شریعت حضرت رسالت
 پناهی خلقت نموده اند از بر من اولاد و احفاد من موقوف و منحصر نیست هر که اتقی و اوریع است مستحق سلطنت
 و محق جهان بینی که الملک الدین توانانند و الا تسلط شیطان شعریم که شریعت سر بلند می گیرد هم شریعت ز ملک و جندی گیر
 حاشا که فاسقی لایق رتبه فرمان شود و کلا که فاجری سر او مرتبه اولی الامر می گردد و العیاذ بالله تعالی منه شعری
 بر سر ملک مباد الملک فرمانده که خدا را بنود بنده فرمانبرداری مسلمانان صاحب یان بند و بست ریاست سلام
 و نظم و نسق سلطنت الهی باین خوش فرجام را عبادت عظمی نگاشته باجماع آراء و شوری نوز و فلاح رسا از سلیمین
 شخصی را که بجای دیانت و امانت آراسته و بنور تقوی و شریعت پیراسته دانند بر رقاب خود سلطان
 بگذر فرمان و بادشاه واجب الاذعان سازند شعری بگیرد و من جمیعیتی و کاری سازد که هیچ کار میرشد
 پنهانی و بدین طاعت گیری و سعادت و سر حاصل کنند و سلاطین دنیا و شاهان دولت است که انبارا است
 حکومت عهد ولایت و برای ریاست خلافت میدهند بدعتی است از بدعات سرایا خبیثات امور سلطنت
 و شغتی است از شتاغات سرسب رنجاسات قواعد حکومت العیاذ بالله تعالی عنهم اجمعین للموصی خدا و در او
 ز خبث چنین حکایت حضرات سر اسر کرامات خلفا را شدین یعنی حضرت کامل فراست
 و فاضل خلقت بعد از رتبت رسالت اصدق بالتحقیق ابو بکر صدیق و جناب عدل اصحاب و عقل
 موافق و محی کتاب و گریز از بنده شیطان بلا از نیاب عمر بن خطاب و ذات اجلی از حیا مندان
 و اعبد از عابدان و احلم از حلیان عثمان بن عفان و نفس عرف از عرفا و اعلم از علما و از هر از هر
 علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین که اتباع سنن اینها صین اقتدای است بیضار صاحب بیت غر است
 علیه افضل الصلوٰۃ و الثنا بعد خود با اولاد و احفاد را با وصف تجلی بفضائل و تجلی از زو امل بنابر حکومت است
 پسند فرموده بلکه مدار کار خلافت بر دیانت و تقوی داشته چنانکه نبی اکرم و عشره ائمه

و تفصیل قصص و داستانهای حضرات خلفا از کتب سیر و تواریخ باید دید و بجز او و مغزین و لقی شاید رسید
 الموصی همان به که کارهای بزرگ گزینیم از آن مردان بزرگ بعالم چه خوش کارها کرده اند
 چه خوش پایه فرخی برده اند گرامر و زبانشیم بی نشان روان همانا که هشتم جنت مکان
 خدا یا تو توفیق ده بر کمال که باشیم بروقی نشان صدق حال

وصیت سی و پنجم

به هدایت تعالی و تقدس در ختم این صحیفه سرپا داشت و صیتی سرسبز بنیش می نگارم و جهانیان را از
 گنجینه خرد و مردم را از کان دانائی سیم آگاهم حضرت فرد بخش ثواب عقبی عم نواله مرا و پدر و
 مادر مرا بفضل خویش پایا بالا و پایه والا در فردوس معلی و سر اسر صفا از انی و عطا فرماید آمین حدیثی
 شرافات تحدیثی که بغایت بلند می بخش سموات همه اخلاق پسندین و کل ضائل حمیده در آن کمون یافتند
 و مخزون نمود و انبیا از آن توان یافت و خرد دار و میتوان یافت حضرت پیغمبر بزرگ و جناب رسول
 سرگ انسردانایان و سرور پیغمبران صلی الله علیه و سلم سیفیدا فَا أُعْطِیْتُ جَوَامِعَ الْکَلِمِ معنی این است
 که خدای دانا و علی مرا کلمه ها که جامع یعنی بیشتر و بیکران باشند داده است بنابراین من همچنان حدیثی
 سود و بهبود دنیا و دین توریثی درین مقام می آورم و تمغیش با نذره علم که مایه خویش بینگارم حضرت
 عفراری و شتاری عم عفو و ستره بزره کاری من خاک را می بخشد آمین حدیثی قال رسول
 الله ﷺ قَالَ لَا أُحِلُّكَ خَمَلَاتٍ يَنْفَعُكَ اللهُ تَعَالَى رَحْمَةً عَلَيْكَ
 بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ قِيَمُهُ وَالْعَمَلُ فَحْكُهُ وَالْوَقْفُ
 آثَرُهُ وَاللِّينُ أَخُوهُ وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ رَوَاهُ الْحَكِيمُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى
 عَنْهُمَا حضرت رسول قدس آمود و نور اند و بروی صلوة و سلام با معبود و فرمود گفتیم آگاه شو و بگو
 که ای اتر کارها را نیک که بدین و دنیا سود دهد دنیا موزم و آن کارها را به بود این است که بر جان خویش
 علم را بستواری گیر یعنی بیا موز و بیا موز آن چرا که علم دوست مومن است و حلم وزیر او و عقل نگاه دارنده
 و بر یادارنده او و عمل استوار کننده او است در فوائد یابی دارین و رقی بجای پیورش است و لین
 بجای برادرش و صبر سالار لشکر است او است روایت کرده است این حدیث را دشمنان و اعدای او را
 سزاوار تعظیم و تکریم حضرت حکیم رضی الله تعالی عنه از صحابی عرفان شناس و حرم قیاس جناب عبد الله
 بن عباس رضی الله تعالی عنهما بر نهائی حضرت نیردان اجل معنی مفصل این مجمل است که حضرت

پيشواي بيان و اسلام عليه الصلوة والسلام علم را دوست مومن فرمود بنا بر آنکه دوست هر آن سود و فرمان زبان و شکر
 مرد است که بروشنی یکی خواستش فراست و از راه بدی به پرهیزگاریش سا شمع دوست آن باشد که
 دست دوست در پرتیای حالی و در ماندگی و همچنین علم دین آدمی را از زبان دنیا و دین میرساند
 و دیگر فرمود که علم یعنی بردباری و بارگشتی رنجهای روزگار نیست و زیاده و کار و زیر بر بسیاری شکست و اندیشه
 کار سازی کار است همه همچنین بفضله تعالی از خوی علم کارهای دنیا و دین انسان خاک نشین نیکو ساخته
 و خسته پرداخته میشوند دیگر فرمود که دانش با تمامی دوست چنانچه که آدمی بر تمامی را باها از راه زبان بازمانده
 بر دشمن سود و بهبود میرود بر همین آئین بر تمامی خود مرد از نقصان دارین بازمانده بخیر و صلاح دین و دنیا میرسد
 و دیگر فرمود که عمل قییم است یعنی از تفرش نگاه دارن و دوست باید دانست که نگاه دارنده هر چیزی آن چیز است
 و بر پامیدار و برین سرشته عمل بر علم انسان را در هر دو سر ایفاده میرساند و از نقصان با نگاه میدارد و دیگر حضرت
 حکمت اند و در رفی را پدرش فرمود باید دانست که رفی یعنی نرمی و لطف و سهولت ضد علف و دشمنی است
 و چون انسان در کار با همه هر دو جهان با جهانیان نرمی و خوشخونی کار میکند ازین از همه زبان و رنج می رهد
 و با همه کس خوش و همه کسان از و شاد میباشند گویا که این شیوه بجای پدر است که چنانکه مرد از دشمنی
 از رنج و بلا میرد این نیز از نرمی و خوشخونی به کام خویش آید می ماند و دیگر جناب دانش آنود فرمود که لین
 بجای برادر انسان است و لین یعنی نرمی ضد دشمنی است نگاه برین چنانکه مرد از زور بازوی برادر می رهد
 بر دشمنی زور آورست همچنین از خوی لین همه رنجها از روی انسان دور است و در دست ع نیر و قریز نرم رایتج تیر
 و آنرا که عادت لین در کار است با دوست و دشمن خوش کرد است و دشمن و دوست با او نیکو کار و دیگر آن مرد
 انور علیه الصلوة و السلام سر اسر که جانم قربان فرمائش باد میفرماید که خوی شکست کار مرد با فراز و نشیب چون سلام
 شکست که چنانکه شامان و فرمان داند سروران لشکران را بنا بر کشتن دشمن و در ساختن رنج شادی شکن
 فرمان میدهند و از آن بلا و رنجها باندیشند و سرور پیش میشوند هم برین آئین مینورانشور پیش آمد هنگام پیش آمد
 رنج خاص و عام خوی شکست شیب را در کارهای خویش برورس آن بلا و رنجها و بد و میکند و از آن نگاپوی همه
 آن ناخوشی و زبونی از پیش رویش دور و دفع میشوند اگر در معانی این حدیث کیاست مغیث اندیشه دانش پیش
 در کار و در هر آینه دریافت دانستند آن و محلول فرمودند آن گروه که بآن قدر و اندازه که فهم رسا و طبع روشن با
 بهمان مقدار و پایه معاینه شکر و از برای دین و دنیا پس ثروت ازین حدیث بیان و خرم حرف بخرم مفاد
 توان کرد و مستفادی توان نمود **سراپا عقل** از عقل بر سر فریغ افروزی و خرمی اندوزی حضرت مولانای
 علامی و اولانای خرد کامی و در نشاندن نزل و توحید مولانا محمد اسماعیل شمسید علیه الرحمة در مسجد جامع بلده شاهجهان آباد

بزم اندر زانمان فرود زود گفتگوی راز با چون گفتار معانی صبر و شکیبایی و دند و یمن حضرت کرد گامی جلالت عانت و در آن خوش
گفتاری معنی هر یک خلق از همه اخلاق پسندیده و خوبای برگزیده از معنی صبر را آوردند و این معنی را ذوق نشین و طبع گزین
همه جای نشین بزم و نشین فرمودند باید داشت که درینجا آرزوی ناشینی و خواهشهای زنا کردنی که کوشش گذارش آن هیچ
فرمود و محمود کردن دانهای بیگستان میانهای جهان با گشت شمر دست گویم که آنکه مالاید رک کله لایتر کله باید از دهن کما
و طبع میرایه خویش برخی از آن دریای معانی و کمی از آن گوهرهای بسیار روشنی درین نگارش خاکی سدرش نوکر ز خانه خاکسکار
بهنگامه بسیار و چندی از آن گفتگو فرخندگی جستجو نیز نگاری من پر کنه کاری نیست بر طبع نوریان روشن باد که اینجا در اثر طبع خود
معانی اخلاق بهنگامه را می نگارد و پرورش در یافتن محتاجی حاصل راه میکشاند عادات سراپا شرافات نیست فراست
و عفت و حلم و عفو و عدالت و سخاوت و شجاعت به آگاه دلالان آگاهی بود بدانشندان دانش دشگاهی که حضرت الله
تعالی و تقدس شیوه ستوده شکیبایی بیکران و بیایان شیوهای ستوده و کارهای پسندیده پیدا فرموده هر عادت پسندیده
در صبر جمیده توان دریافت و هر خلق محمود در شیوه شکیبایی گزین میتوان ساخت نگاه برین اگر در معنی فراست که بلندتر از همه
خصلتهای ارجمند و بلند انسانیت شعر فراست دیده دل بر کشاید هر آنجا لیکه باشد و انما ید بتظر تفکر دیده شود هر آنکه در پرتو
رسد که خوبی خوشبوی فراست نفوذ از لغات مشکین و غیره نیز غمزد و چون افزا صبر است شکیبایی چرا که بدون بردباری بسیاری
کوشش اندیشه و تفکر که معنی فراست همین است بزرگی فراست بدست نمی آید و معنی صبر عین بردباری و بشمار است و اندیشه است
بنابر آن بلند می فراست در ارجمندی صبر حاصل است و اگر عفت را که خوی سراپا خوشبوی و صبر شکیبوی است لطم عفت آنجا که
رایت افزا دل و دین تمام بنواز و نفس از نیک خوار و زار شود و روح مقبول گردد کار شود دیده شود و دریافت گردد که گل شیک
بازنگ و بوی عفت هم از گلستان جهانیان شکیبایی است زیرا که مرد دروش نفس کشی رنج نکشد و بزور صبر آرزوی خویش را
از خواهشها باز ندارد و پایه عفت حاصل نیاید بنابر آن چون بدون صبر است آمدن خوشتری عفت ناشد نیست بنابرین است
آمدن عفت در حصول صبر حاصل است و اگر کسی عدالت که خوی بالاتر از دیگر خوای نیک تر است و تاج با فو زریب همه اخلاق
افرا زنده فراز و نشیب رباعی عدل نور است که در ملک منور گردد و در شیش همه آفاق معطر گردد عدل پیش آرد و داد دل
خود پیش آرد تا ترا هر چه در دست میسر گردد و در نگاهای درو اندیشه در یابد که بهتری عدل و برتری داد و نیز خوشتری از
خوشتر بیای فخری آری صبر و شکیبایی است که تا انسان بگذشتن آرزوهای نفس کما نیاید و نیکوتری عدالت نمی آید و فو گداشتن خواهشهای دل
بدون بهر نشد نیست بنابر آن دریافت کردیم که معنی عدل در صبر است و پس اگر سخاوت که آدمی آرزو نمیشدش حضرت همان است
را خوی بهتر از خوای بدین خوشترین است شمع این بخا شایست از باغ بهشت و آبی آن کینا رخ را از کف بهشت دانش بایش بکار آید و
بدانکه بلندی سخاوت هم از بلندیهای مصائب فراتر و در چندی بخشش هم از چندیهای شکیبایی است برای نیکه چون دنال و زرکاری
سخت تر از بهر کار برای رنج گستر است زیرا که آل آدمی با آزار باز است میخواهد که زوال است آرد و گرد سازد و پسین مردمانا بکبر در آید

موتنودی حضرت باری عم عطاوه دل از مال برکنده و آرزوی نفس را با مال نموده ماله او را بر ابراه حضرت خدای تعالی میدهد
بنابران معنی سخاوت در معنی صبر بیکان دانست شد و اگر برین آئین شجاعت که از امهات فضائل و کل هر سبب نیکو فضائل است

| | |
|---|---------------------------|
| و بیشتر و نیکو ترها و خوبیهای همه جای از این شکی و تری و لطف شجاعت کند بر که دانا بود | که کار شجبا مان توانا بود |
| شجاعت کند هر که جوید علو | شجاعت کند هر که خواهد علو |
| شجاعت بود و شغل فکر بلند | شجاعت بود و فضل پس بلند |
| جهاد یک باشد فضائل مراد | بغیر از شجاعت بود بی رشاد |
| شجاعت بود مایه مکرمت | شجاعت بود پایه رفعت |
| شجاعت شهادت دانا ترا | شجاعت بخت رساند ترا |
| جانت کند هر که جوید نو | جانت کند بپایه نو |
| جانت کند فرج کفر و نفاق | جانت بود موجب اتفاق |
| جانت بود کار حیرت و زمان | جانت نیاید ز مرد افغان |
| شجاعت کند هر که باشد عقیل | جانت نماید سفیه ذلیل |
| شجاعت بکن ای شریف عزیز | جانت مکن ناشوی بی تیز |
| شجاعت بکن ای فہیم علیم | جانت مکن ای سلیم حلیم |

بینشی با دانشی گراید بے سختی فهمد که شجاعت نیز بر تو نوری

از انوار خورشید صبر است و روشنی از روشنیهای ماه شکیب که مرد دلیر تا بر پنج زود و خورد دشمن و سختی بکا
و کارزار شکیب نمی تواند کرد و آنان دلاور که بر جان کاهیمها و زخم تیغ و سنان جانستان در نبرد و آوار
صبر نتواند نمود و خلعت ستوده شجاعت را حاصل نمیتوان کرد و ازین گفتار دانسته شد که شجاعت از حوصله شجاعت
پسندین صبر و شکیب است برین گاه اگر بکلم بالا دست گاهی که تنگ ماید و خوان اخلاق و شیرینی مایه نیکوکار
فضائل نیکو کردار است و شجاعت بر داری خندان خرد است بیک هر که اعلم نیست و یوود دست
دیوبند است حکم گردانی و غضب از دست دوست زنده است و نگاهی رود بدانش رسد که علم
هم و تنبونی از گلبین جوهر گلشن شکیب است چرا که علم بدون از برداشت بر بنهای بسیار و بردباریهای بیشمار کف و خوار
دست آرزو نمیرسد و این برداشتها و بردباریها کار شکیب است باین بنیش حلم در معنی صبر داخل است برین نظر
اگر بفرخندگی عفو که عادت است شاه و گداری پسندیده و خلقیت امیر و فقیر را بر گزیده در گذر فرمایند کام است و کامش در دین

| | | |
|--------------------------|----------------------------------|-------------------------------|
| و دنیا دام تکاسیانی تمام | مستثنوی عفو نمودن مبارک خلعت است | هر که دارد عفو صاحب خلعت |
| دل از نور عفو روشن میشود | در شمشیر شمشیر روشن میشود | دوست دارد عفو را بر درو |
| | | آنچه دارد دوست تو هم دوست دار |

| | | |
|------------------------------|------------------------------|---------------------------|
| کل باغ طرب خندان صبر است | بصیر از کار با بیرون رود بند | شودنی شکر و شکر شود قند |
| بصیر از آب ایمان بحر خیر است | شود ابرو و در صیراب ریزد | سعادت با شکیبائی بود یار |
| ز بنی صبری بر سوائی کشد | بسی کوی صیوة دل کام جوید | حریف بخته اورا خام گوید |
| سبک سر کی کند اندیشه تنفر | بلای جوز سبک ز کم بود مغر | ز کوشش تا کی فرسوده باد |
| قراری گیر تا آسوده باشی | چو نشینی به تعظیم تو خیزند | جو بر خیزی به عظمت گیرند |
| مرو دنبال دنیا مضطرب حال | که خود چون سایه می آید نبال | خردمندان که در فکر سفت |
| جهان فی الشل چون سایه گفتند | که می آید ز بی امان و خیران | و کس سایش روی کرد در گران |
| ز سر خد متنا تا مقصود | بغیر از صبر برای نیست موجود | لبش غایب و غایب گردن صبر |

که گلهای شکفته از گلشن صبر حکایت در بزم شیرین و نورین و ایمان گزین و اسلام نوشین عارفان بهین و صوفی بهین امیر المومنین امام مسلمین که مرید و دوستش بجزای حجت رسد و شمشیر بشیر و در خضر و حضرت سید محمد باقر علی علیه السلام و الرضوان بغایت حضرت گیهانیاں بهر برکت تائیری بود و بس شگفت و شگرف که هرگاه بیکه خواسته شمر استی از او مرید با صفا تا دو چهار آن از بزرگی آن بزرگ جهان بهره بزرگی می یافت بقصد غلب سلطان باریش اخلاق بزرگ و بزرگتر که علمی تهر و بالاتر کتابهای بسیار و نامهای بشمار در آن تصنیف و تالیف نموده اند در آن اندک زمان بهره بزرگ و بزرگتر بر می شد و از درون خود جسد اندازده بهتر و هزار مایه خوشتر از بیشتر حضرت جهانیاں غر و علی و جناب خالق زمین و فلان تبارک و تعالی استوار و درست می بنداشت مثنوی کیزانی صحبت با ولایت بهتر از صد سال بودن و تعلق با کرم گمشده مرم شوی چون ابصاحبدل سی گوهر شوی و دست زن و زریل صاحب ولتی و تازان افغان بی فتنی و کفر و خبیثی با خدا و کفر و خبیثی با خدا

وصیت پیامبر

اگر چه این نادان چه چندان مایه آن نداشت که بنگارش این چند طور قصه خواش داشت و هر چند این بیدارش فکری پیش پای آن در خود نمی بیند داشت که بنوشتن این چند فقره مای نادانی تا در فکش کوشش بر افروخته می گما و لطافت معنی ده من کجا و لغات افکار و لیکن چون وصیت نمودن از سنن های حضرت پیشوی جهانیاں و جناب بزرگی و فرخی اگر اسر و در پیغمبر ان علیه الصلوة و السلام و رسم و راه نیکان است آن اخبر سولان و حضرت یزدان پیرستان سرایا کمال و جنگان نردیکان جناب او و بی حال متعال سنت و وصیت را نگذاشته اند و جاده این اندر فرخنده را بکام گفتن و نوشتن نیک نموده بنابر این این بی مایه و کم سرمایه نیز خواست که بیروی آن پیشوایان و به سبب وی لکن خورمان و نیکوان آئین و وصیت وین بجای آورد و باین کوشش و کاوش و نگاشتن نیکان و مردان یزدان امیدوار شش حضرت یزدان و کار عمده شود احیای صالحین و دست ستم و لعل امیر زرقنی صلاحا و ... اگر چه نیک نیم خاک پای نیکام و عجب که نشسته با نظم سفال بجای

برای این چندی از پند که امیر و فقیر را بکار آید و برخی از اندرز بلند که شاه و کد را بکار باسند باز ده باید
 وانش و هم سنگ مایه بینش خویش به نگارش در آورد و یکی از اخلاق خوش و والا که همه گهانیان
 سود عام رساند و به فرمان فرمایان کشور سلطنت بهبود خاص و بدو شستنش در بنجا در نور و صیایار و بلند
 و پسندی نمودن گاه برین نگارش نمود و باید دانست که گفت را اخلاق بالا و بلند و نوشت و نگار خدای
 والا و رحمت گرانی است و پایش بی نام و نشانی و علم را امت شریفه محمدیه و دانشمند ان شریعت
 منیفه احمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام کتابها و نامها درین گفتار و که در گفته اند نوشته شکر الله تعالی
 سیم و جل الله تعالی الجنة منزله هم هر که خواستش آن دانشمندی و سوره گرمی در یافتن آن خردمندی باشد
 در آن دین نیکبختی نماید و سرشتی بدست آورده باز روی خود برسد و دادیم تر از کج مقصود نشان
 گرمان رسیدیم تو شاید برسی به هرین حرف این خمبته کلام به ختم شد و السلام والا کرام

هر که خواند دعا طمع دارم از آنکه من بنده کنه کارم تمت

م

فائده متعلقه وصیت به قدم بطور حاشیه بر صفحه ۲۴۵

بدانکه عصمت عبارتست از نیافریدن خدای تعالی است گناه را در نیده چنانکه تصریح نموده است بآن تقاضا
 در شرح مقاصد و قاضی عقد در موافق و نزد جمهور اهل اسلام عصمت انبیا از قبایح منافیه مقتضای معجزه
 کذب و آنچه متعلق بتبلیغ است و از کفر و از تعد کبار بعد بعثت و از صفات منفیه مانند سرقه و حبس
 و قاضی ابو بکر باطلانی صد و در قبایح منافیه مقتضای معجزه سهوا و از ارتقاء از خوارچ صد و کفر و شیعه اظهار کفر برای
 یقینه و احتراز از القای نفس در تملک و ضویه تعد کبار بعد بعثت جائز داشته اند و نزد اهل سنت و حوابع
 از تعد کبار سمعی است و نزد معتزله عقلی و بسیاری از معتزله رفته اند بسوی نفی کبار قبل بعثت نیز و بعضی شیعه
 قائل شن اند نفی صد و در صفات اگر سهوا باشد و مذنب اهل سنت اقبال صد و کبار است بعد بعثت مطلقا
 و صفات عمدانه سهوا لیکن اصرار و مداومت بر صفات از انبیا واقع نشود و زود تنبیه کرده شوند پس متنبیه گردند
 و بعضی و لیکن معصوم باشند لیکن عصمت ایشان را لازم نیست پس انبیا واجب العصمة باشند و اولیا
 جائز العصمة نبندارومی در شرح طوالم نوشته که امت اجماع کرده است بر بودن ابو بکر رضی الله تعالی عنه

غیر واجب العصمة نیز بر غیر معصوم بودن وی انتهای و تقیاضانی در شرح مقاصد نوشته و محبت آورده اند
 اصحاب ما بر عدم وجوب عصمت با جماع بر امامت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم با جماع بر آنکه واجب
 نیست عصمت ایشان اگر چه بودند معصوم به معنی که از وقتی که مشرف بایمان شده اند ثابت است
 مرایش از آنکه اجتناب از معاصی با تمکن بر معاصی و بجز العلوم در شرح مسلم نوشته که عصمت گاه اطلاق
 کرده میشود در اجتناب از کبائر و اخلاق باطنه و ذمیة و شک نیست در عصمت خلفا باین معنی زیرا که شما
 در آن نیست مگر سیفه و برآرین رقبه سلام از گردن خود و گاه اطلاق کرده میشود در اجتناب از
 صغائر با اجتناب از کبائر و اخلاق باطنه و ذمیة و امید نیست که باشند خلفا معصوم باین عصمت نیز
 و اطلاق کرده میشود بر عدم صدور ذنب نه عمدا و نه سهوا و نه خطا با عدم وقوع در خطای اجتهادی در حکمی
 شرعی و نیست محل خلاف در میان ما و شارطین عصمت در امامت انتهای و خواجه پارسا در
 فصل الخطاب نوشته که از شرط امام باطن معصوم بودن وی است و در طفولیات یحیی سیری و فوائده

الفوائد نیز حساب از العصمة بودن اولیا سطور است والله اعلم

فائده وصیت نسیم در تحقیق حدیث متعلقه صفحه ۹۶

مخفی است که حدیث شاکر و دو هن و خالفوهن فان البركة في خلافتهم اگر چه مشهور بر اینست و در
 بعض کتب غیر حدیث نیز یافته میشود لیکن وجود آن در کتب حدیث نیست چنانچه سخاوی در مقاصد حسنه
 نوشته که این حدیث را مرفوعا نیافتم و شیخ علی قاری در شرح عین العلم نوشته که این حدیث
 باطل است اصلی ندارد و در لفظ خود لیکن معنی آن صحیح است و مروی است از عمر رضی الله تعالی عنه
 که خالفوا النساء فان في خلافتهم البركة اخرجه العسکری فی الامثال یعنی مخالفت کنند
 زنان را زیرا که در مخالفت زنان برکت است و مروی است از انس رضی الله تعالی عنه مرفوعا که
 لا یفعلن احدکم امرأته کتشیباً فان لم یجد من کتشیبها فلیستش امرأته ففعل
 یخالفها فان فی خلافتها البركة رواه ابن کمال یعنی اینست که هرگز نکند یکی از شما کاری را تا آنکه
 مشورت جوید در آن پس اگر نیابد کسی را که مشورت خواهد از وی پس باید که مشورت خواهد از زنی
 پس باید که مخالفت در زنا و زوی زیرا که در مخالفت زن برکت است سخاوی گفته که با وجود منتطح بودن
 سند این حدیث عیسی راوی در آن ضعیف است و سیوطی در ذیل نوشته که در حدیث انس
 عیسی راوی منکر الحدیث است و مروی است از عائشة رضی الله تعالی عنها مرفوعا کطاعة

النِّسَاءِ نَدَامَةٌ دَرَوَاهُ الدِّیْلَمِیِّ وَالْعَسْكَرِیِّ وَالْقَضَائِیِّ یعنی فرمان برداری زنان موجب ندامت
 است این جوزی این حدیث را در موضوعات خود آورده است و ضمناً در موضوعات خود گفته که
 حاشا طاعة النساء ندامة موضوع است لیکن سخاوی در مقاصد سنه نوشته که این حدیث مرد
 است بطریق ضعیف و ادخال آن در موضوعات چنانکه از ابن جوزی واقع شده جید و قوی نیست
 و سیوطی در لالی نوشته که حدیث عائشه نه بصحت رسیدن است و قتی به تأمید عدم وضع این
 حدیث گفته که برای این حدیث طرق و شواهدست و در شواهد ذکر نموده است حدیث عود و النساء و کافها
 ضعیفة ان اطعها اهلكك اخرجہ العسکری عن معاویة رض یعنی عبادت کند زن را
 پس بدستی که زن را نتوانانند چون طاعت کنی زن را در هلاکت اندازند و هلاک کند ترا و در شواهد
 این حدیث است آنچه امام احمد در سند خود روایت کرده که هلكت الرجال حين اطاعت النساء
 که هلاک شدند مردان وقتی که طاعت کردند زن را و آنچه دیلمی و طبرانی و حاکم از حدیث ام سعد
 بنت زید بن ثابت از زید بن ثابت مرفوعاً روایت کرده که طاعة المرأة ندامة یعنی فرمان برداری
 زن موجب ندامت است و حدیث لولا النساء لعبد الله حقا قاضی اگر نبودى زنان البتة
 عبادت کرده میشدند و در سیوطی در لالی گفته که لا اصل له قاضی گفته که مرا و را شاه دست بسندیک
 در آن متروک است لولا المرأة لكل الرجل الجنة یعنی اگر نبودى زن البتة داخل میشد مرد در بهشت
 باجمعه همه این احادیث از شائبه ضعف و راجحه نکارت خالی نیست چون مضامین اینها در بسیار احادیث صحیح
 مانند قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اذا كان امراء کثیرا ركبوا غنایا کثیرا تجلأوا و امور کثیرا الى
 نساء کم قطن الارض خیر لکم من طهرها اخرجہ الترمذی چون باشند میران شما بدان شما و باشند
 تو اگران شما بخیلان شما و باشند کار و بار شما نفوذ بسوی آنان شما پس شکم زمین بهتر است مرثا از پشت زمین
 یعنی موت بهتر است از حیات و قول وی صلی الله علیه و آله وسلم کن یفعل قوم و کوا امرهم
 امرة و اخرجہ البخاری یعنی هرگز رستگاری نیابد قومیکه والی امر خود گردانند
 زنی را و قول وی صلی الله علیه و آله وسلم ما د آیت من ناقصات عقل و دین اذ هی
 للب الرجل الحاکم من احد لکن اخرجہ البخاری و مسلم یعنی ندینم هیچ یکی از آنها
 عقل و دین را را باینکه تر عقل مردان را که ضابط و هو شیاء باشد در کار و بار خود از یکی از شما
 مستنبط و استفاد میتوان شد محلی صحیح بر مضامین اینها پیدا بیا کرد و آن آن است که گفته آید که
 حکم در اینها باعتبار غالب حال و اکثر صنف زنان است و الا گاهی رای زن در بعضی امور با جواب

و دور از خطای باشد و مشورت با وی به کار می آید چنانکه حدی بن حاتم رضی الله تعالی عنه از خواهر خود مشورت جست کار بند مشورت وی گشته مشرف بدولت اسلام گردید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابوسفیان بن حارث و عبد الله بن امیه را بوجه قبول کلام حضرت ام سلمه رضی الله تعالی عنهما در حق ایشان مشمول نعمت اسلام گردانید چنانکه در کتب سیر مفصل و مشیخ مذکور است و ابن ابی شیبہ در مصنف خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از سفیان روایت کرده اند که گفت سفیان که کان عمر بن الخطاب یُشاک و مرا حتی المکرمه یعنی بود و عمر بن خطاب که مشاورت میکرد در همه امورات آنکه مشاورت می نمود از زنان فخر و ذکر می نمود اما افاده مولوی بشیر الدین عم فیضیه بعینه

تتم

کتاب

از نتایج افکار در رشتار فاضل جلیل الی و بیخیل صیاد شوار و مضامین نابا سیدنا مولوی محمد علی سیاه

برای هر آن نکته رس و روشن و دکان صبح نفس که بنور شمع خود راه یاب سر منزل تحقیق و بیان فهم صلال معاهد قیوت اند
 بابر و ظاهر باد که کتاب استجاب هدایت انتساب درایت تخمیر و صایا الوزیر دستور العمل صلاح معاش
 و معاود و عنوان جبراند دین و داد است فی فی بلکه گنجور نامه سعادت سرمدی و مفتاح اقبال دولت مبدی است
 و سیرم دلکشای صیغه دانش و از جنبه ی و شمع نرم افروز ارباب فراست و سعادت مندی است مرقات
 عروج بمعالی فضل کمال باید افزایش اسباب جاه و جلال قسطاس توزین باجانب صلاح و صلاح معیار مینه و در
 خلکت و فلاح گنجینه است از جوید تجربه بخورده و شب چراغی است از جواهر زوایا هر تاب برده آیت غنی است از باراده
 کامرانی علو راجحی است از ریاحین و دوا لای اندر و نصایح پراز رنگ و بو از رشحات غامه بلاغت خامه فصاحت
 و سنگهای و قد که قلم بدالع رقم سخن پناهی در آرمی کشور صورت و معنی اریکه آرای بارگاه دولت و دنیا
 برق سوزنده خرمن بدعت و الحاد و مهر تابنده سپهر هدایت و سلوک آنکه دانش در جهان همچون نجم
 بهروان را شمع شیطان را رجوم نواب عظمت قباب آیات ایاب فرست تاب هدایت انتساب جناب
 وزیرالدوله امیر الملک نواب محمد وزیر خان بهادر نصرت جنگ مبرور و مغفور

که صفحات او را قیام روزگار بر قوم افضل و نوازش مزین اند و خیال آن گلستان عناصر بایاری داد و داد
خندان و روشن ایجاد طروس بلالی شنایش بوش و نقوش تولایش بر صفای خاطر مصرح هر یکی را از این دور
و غیر خویش از آنچه دشت اصولی از تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و اجتماع مواد آسایش بکار آید در آن
و دیعت نهاده و قریب و بعید و عاصی و معید را بر چه عجمات و الباقی نام و فوز مرام بکام آید از آن مقننه ساخته
و با وجود اشغال مهیات لشکر و ملک داری و کشور آرائی اوقات گرامی خود مصروف تحریر آن هدایت نامه میفرمود
بطوریکه کسی را نظر در آن میسر نمی شد و مضامین خود افشایش بگوش هوش مقربان بساط اخلاص بر بنی خوردان
حقه جواهر بی بهادر دست خازنان محمد محفوظ می ماند و مانند صورت محبوب قدم از کاشانه خیال بیرون نمی نهاد
تا آنکه بهای اوج گرای روح پر قوتش خلط مقدس از حسیض تعلق آباد سراسی گذران برداشته بمرثعت سال بعد کافری
و حکمرانی سی سال و هفت ماه بهنده روز بزرگاید عالم بقا طیران فرموده و سایه سعادت مایه خود را از مفارق عالمیان
برگرفت **۵** رفت اگر بود پیش پناه جهانیان چه از حادثات روز بد و ریخ روز گار چه در آفتاب حرمت و اندوه
سوزند **۶** تا از سر زمانه شد آنفل کرد گار **۷** لیکن چون خرازینیان را بر فرو دینیان نظرم ارحم اثر بوده و زمان
بازمانیان طسج مهر وزری انداخته گردون حساب قنای خاکیان می گردید که هر دانش را شن گران بوده
شبستان ایالت این مزلشیع وجود با جود سراسر بهبود گرامی فرزندش که متکی و ساده مضامین معالی است
حضرت یحیی بن الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر حصول جنک
منور گردید و بایاری التفاتش اغراض متمنیات مردم با ثمرات حصول بارور گردیدند روزگار جهالت بپایان
آمد طباشیر صبح ادراک از افق خواطر رسیدن آغاز کرد معدلت را روز بازاری پیدا شد جور و اعتساف را
روزگار برگشت مساجد و مدارس رونق تازه یافت ابواب دانش رستخ البابی حاصل شد جهت گرامی آن
نامدار گوهر بارخواستگار آن شد که چنان خریدیه خاطر فریب هوش با و بدنگونه شاهد عالم آشوب غمناز ابله طبع
آراسته و کسوت شهرت پوش بلند و آرزو مند آن دیدار را بسواد حروفش سر به بیانی در دیده کشته تا هر یک
و دور و تهیته و گران مایه دامن و هاشن چنگ مراد آورده دیده شب و روز بر ویشن گارد و در خلوت
و جلوت بهشتین او بوده دست رد بر دیگر متاع ابله فریب این کارگاه هوا و هوس برزند و هر تو نگر
و درویش و آسوده و لوش از مطالع مضامین سعادت آگین هدایت آئین آن خلاصه علم و عمل
وزیده عادات و عبادات و میزان افعال و اخلاق و جبرستگاری و اسباب آسایش برای خویش
گردارد و بران کار بند بوده از فوائد عاجله و مقاصد آجله کامیاب و دلشاد گردد لیکن هنوز بقالب طبع
در نیامده که نیزنگی سپهر بی مهر بازی دیگر انگشت و بو قلمونی روزگار است عهدنگی دیگر روی کار

آوردن آنرا از اجازت ال بر گشت و شرب صفا بکورت تنوشش آغشته گردید که در طبایع حکام انگریزی نظرت
 این امیر کامکار با وقاظنون فاسده وقوع یافتند و باند نشیهای دور و دراز افتاده بکلم خرد و خطوت سرشت
 در قه التاج طبعندی و غره ناصیه ارجمندی نو باوده حقیقه آفتاب و دولت آتیه برج جاه و شمت که جوان سال
 و پیر بر روشن ضمیر سر فرازیدار دل کرم طینت ابر نوال نوا محبت ابراهیم خان بهادر را که مهن پور
 حضرت یمن الدوله اندجای پیر کاروان منسوب ساختند و سر آفریزی این کشور بنام نامی آن نامدار خلعت آثار
 مسلم شد و رتق و رتق این ممالک و ظلم و ظلم این بقاع برای رزین صاحبزاده ستوده گوهر والا قدر گرامی
 فطرت کاروان معامله شناس روشن رومی خجسته اساس حافظ محمد عباد الله خان که عم عطوفت نشان
 حضرت یمن الدوله و برادر خرد پور و حضرت فیضد جت نواب وزیر الدوله مرحوم اند مغوض شد و بختاری
 ریاست و نیابت این کامکار کامروائی جهانیاان بر داشتند نخستین حکمی که از بارگاه دولت شرف تفاوت
 طبع این بهایون کتاب بود ناموجب بقای نام و ابر و ام مولف علیه الرحمة والعرفان بوده مستبصران در این
 مایه امانیت گرد و امحمد لکند که درین ایام سیمت آغاز سرت انجام که سال بشمار و بیج از قرن ثالث عشر است آنجوبه
 و لغریب اولی الاباب محسن اهتمام بهارستان دانش و کمال فہرست جبرائیل فضل و نوال بخشی الملک سید
 نور الہدی بہایت جنگ و مساعی جمیلہ کاروان غالب علی خان بقلم شیرین رقم داشت آنجا فضیلت
 مولوی عبدالکریم خان محمد آبادی و خط و لیدر دایت نشان عبد الغفار خان مصطفی آبادی
 و تصحیح فضیلت آثار مولوی عبد الغفور در مطبع محمدی بلده محمد آباد ٹونک مرہا الله تعالی عن
 جمیع انکاره والحمد تان رب و زینت طبع یافت شایقان دایت پیشہ و طالبان بہایت اندیش را شروہ باد
 کہ آن کتاب مستطاب بدست آورده غزالان نظر از سنبستان سوادش قوت دهند و آزر و ایچ گلزار مضامین
 آن حلیہ دانش مشام خرد و راعیہ آمیز و عنبر پیر سازند و ذخیرہ دنیا و عقبی بردارند چه فرمانرویان را بزرگ
 ملک داری پلہیرست و ساکنان سالک عقبی را برای فوز بزم نامگزین کنون ضرور افتاد کہ مندی از ضبط
 اوقات حضرت ساعی فطرت مصنف این کتاب مستطاب بیان کرده آید تا ہر امیر و فقیہ و خرم و دلگیر را دستور
 العمل شود و خود را بتوفیق آسمانی مطابق آن ساخته و جابت اندوز نشاء صوری و معنوی گردند آنسر فراز بیدار
 دل حق شناس را در شبان روزی عاوت حسنہ چہان بود کہ پیوستہ برای تہجد بخوانشی و جبین اخلاص بمصلک
 عبودیت پیش مالک حقیقی سودی و بتضرع و ابتهال آنزمان بحاسبہ نفس شستہ کارهای روز گذشتہ را بکان بکان
 بر شمری تا از مشتم طاعت چه بہر برزہ و از مجلس معصیت چه بوجود خرامیدہ و بعد از ادای نماز صبح همچنان بجای
 نماز ماندہ انتظار طلوع نیر جهان افروزی کشیدند و بتہلیل و تسبیح طب لسان می بودند اکثر حاضران را و غلط

از آیات قرآنی می فرمودند تا آنکه از نماز اشراق فراغت حاصل می شد آنگاه اگر خاطر افتضامی فرمود بپیر سوار می شدند و رفته در هرگز که ورزشش آن می نشستند گرد و با گروه مردم انجاء سعادت تسلیم شرف اندوخته فنون سپاهگری را از کشتی و تیر اندازی و پیله و بانگ و غیره می آموختند تا یکپاس و وز این هنگامه گرمی می پذیرفت بعد از آن خاصه تناول فرموده و پوان خوشی کل و کلار اعمال را طلب می فرمودند و آمورات ضروری ریاست را اجتماع فرموده احکام فرموده آنها می فرمودند و بعد ازین اگر کسی را از عمائد یا خاندان یا ارباب و جاهت غرضی می بود حسب خواهش او رخصت باریابی داده توجه تمام بجایش می برد و ختم تا آنکه ارباب باعت و و پاس روز دایمی نوختند و قریب به هر سه از بالین استراحت برداشته به هیئۀ ناظر به اشتغال و رزیده بگذشت فراغت از آن تلاوت فرقان حمید تبسیر و تفکر معانی و اوراد مقرر می فرمودند بعد از آن بواسطه زمان پیر سال تقوی سگال حالات محل اجتماع می یافت و آنرا آن علاقه قلعه را حصوری دست میداد پس میرنشی آمده عراض عمل و ملازمان و خزانۀ روسا می خواند و احوال هر یک بر نامه آنها ثبت می فرمود و این هم در بار خاص می شد و از آن پس توجه عالی با ستفاده مله و فغان و داور سی نظم و انضام نموده ناظم محکم خاص را طلب فرموده بذات ستوده صفات خویش فیصل مقدمات داد و خواهان می نمودند و هر یکی را از مدعی و مدعی علیه و شواهد و نظر انوار می گذرانیدند درین زمان داروغه جلیخانه و کو تو الان نیز حاضر می شدند و دو کس از افسران سپاه با شخصی معهود قریب آن ایالت پناه می ایستادند و آخر روز گاهی سوار می شدند و رفته مجرای آنرا رخصت باریابی فرموده حسب تبه بالتفات و کلمات می نوختند و ملاحظه کتب اسلحه و فرسهای خاصه معرفت دار و نعلگان می فرمودند و چون از نماز عشا فراغت می شد طعام خاصه تناول فرموده محفل طلبه علوم و فضلاء شهر العقاد می پذیرفت و اکثر علوم دینی را تعلیم می فرمودند و بعد یکپاس شب شماعان بذبح و صاحبان بی رخ حاضر شده تذکره تواریخ و حالات طراف و انشاء اشعار در میان می ماند تا آنکه نصف شب سپری می شد آنگاه همه راجعت فرموده بخواند و میل استراحت می شد و مدت العمر آن و نیزه آن میر بر همین منوال گذشت و بدعات سنگره و ملاهی و معاصی را از وجودش نمایه یک گشت و سنن و فضائل را رواجی پیدایشه ازین معادلات مرضیه و فضائل پسندیده آن نامدار و شهره ارباب بی ایت و فضائل این مزر و نام این کشور در کثاف مغارب و مشارق مشتهر شده مطاف عالمیان شدند هرگز اتوفیق یزدانی رفاقت نماید خود را کشتن کشتن برین فضایل آورد و بشه الحمد و بسم الله

| | | |
|----------------------------------|-----------------------------------|------------------------------|
| منت خدای را که کنون بعد از کمال | خاطر به انچه خوشی از کردگار است | در مطبع محمدی نوینک این زمان |
| مجموعه درایت و دانش نگار است | آسوده خاطر مشتاق بقدر است | کز طبع او نوید وصال نگار است |
| باشد ز دست برد و خزان بر آن عالم | هر گل که انبسام در آن از بهار است | باقی و فکر سال نمود از برای |
| | تاریخ طبع از سر جبهه انقیاد است | |

فهرست وصایا و نصیحتیں آنہما کہ در کتاب وصایا النور علی طریقہ التفسیر النذیر منہند

| | | | | | |
|----|---------------------------------|----|---|----|---------------------------------|
| ۷ | ذکر حبیب بن خبیر علیہ السلام | ۳۵ | بیت گفتن اذان تبر | ۲۷ | وصیت اولی و تحقیق اسلام |
| ۷ | ذکر شمسون علیہ رحمۃ اللہ | | بیت گفتن اصلو و ستہ الحجہ | ۸ | بیان محافظت ید و سان |
| ۸ | بیان شہادت و علم ابی عمل | ۳۵ | بروز جمعہ اذان پر روز عید | | بیان امانت و خیانت |
| ۹ | بیان شہادت مقصود زمان | ۳۶ | بیت صلا و سلام بعد اذان | | بیت و نصیحت و علم و علم |
| ۹ | وصیت نهم در تحقیق ضابطہ | | بیت بوسید انگشتان اذان | | وصیت دوم در اتباع سنت |
| ۱۰ | وصیت ششم در گفتار شرم | ۳۷ | بیت فرج ابی و حبیب بن الخطابین | ۱۵ | رد توحید و جودی |
| ۱۰ | وصیت ہفتم در گفتگوی پارسی | | بیت سائقہ بعد نماز عید | ۲۱ | وصیت سوم در اقتباب کرد |
| ۱۰ | وصیت ہشتم در آداب | ۳۸ | بیت اسراف در کجای و غیرہ | ۲۲ | بیت تاخیر در نماز عید و غیرہ |
| ۱۱ | وصیت نهم در خواہشہا | | بیت رسوم ماتم و حداد | ۲۳ | بیت ہفتن خروج توخران و غیرہ |
| ۱۱ | بلند یعنی سراخ و صلگی | ۳۹ | بیت عاز نکاح ثانی | | بیت وحدت وجود |
| ۱۲ | وصیت دہم در گفتار در شکر | ۴۱ | بیت افزونی مہر | ۲۴ | بیت تعظیم مہر و شیخ |
| ۱۲ | وصیت یازدہم در حجب و کوشش | | بیت رقص سر و مو و لیر | ۲۵ | بیت ساختن تابوت تغریہ |
| ۱۲ | در کارهای ہر دو سرا | ۴۲ | بیت عشق مجازی | | بیت عمل مولد و عمل یازدہم |
| ۱۳ | وصیت دوازدهم در بازداشتن | ۴۴ | بیت ندای بنیاد و ملیا و وطنیہ | | بیت سوم و دہم و چہم و غیرہ |
| ۱۳ | دوم از گنہ و نابوہ و گنہاں تباہ | | بیت خج و عباد و جلا فی شینا | ۲۶ | بیت عوس و مشایخ |
| ۱۳ | تفصیل بعض معایس | ۴۵ | بیت تسمیہ الرسول و غیرہ از اسما و القاب | | بیت تخصیص و بنا و غیرہ بر قبور |
| ۱۳ | بیان شہادت و طہت | | بیت تشبہ اہل اسلام با نوح و ابراہیم | | بیت تعیین نعل و طعام ابری فاختہ |
| ۱۴ | بیان سزای لو طہت | ۴۹ | و حاتم در عدل و سخا | | بیت لریقہ پنج آیت |
| ۱۴ | وصیت سیزدہم در تعظیم علم و علما | ۵۰ | وصیت چہارم در معرفت و نہی نکر | ۲۷ | بیت شہد و قیاس و اولیا و اہل |

| | | | | |
|-----|------------------------------------|--|---|-----|
| ۱۵۹ | ذکر مراتب تقصیر | نصف شصت | ذکر دادن نخواه لوگران بلا تراخی | ۱۴۰ |
| ۱۶۱ | ذکر علمای سوء | وصیت بست و یکم در توکل | ذکر آن که عالم متقی است که در حق گوئی از غیر حق نترسد | ۱۵۲ |
| ۱۶۲ | بیان بزرگی سادات کرام | وصیت بست و دوم در خوف و خفا | ذکر آن که برای سلاطین و وزیریک سیرت ضرورت است | ۱۵۴ |
| ۱۶۵ | بیان فضائل این بیت و نصیحت این بیت | وصیت بست و سوم در طهارت و حقیقت ولایت و فضائل او | ذکر آنکه سلاطین باید عمل شایسته را بجا آورند | ۱۵۸ |
| ۲۰۱ | ذکر عدم مراعاتات در دنیا و آخرت | وصیت بست و چهارم در غریب | ذکر آنکه عمل با برادر و خویش و اهل بیت الله سازند | ۱۶۳ |
| ۲۰۷ | وصیت چهاردهم در فوائد عبادت | وصیت بست و پنجم در استوار می نمودن | ذکر رشتوت | ۱۶۴ |
| ۲۲۲ | ذکر صلوٰه | وصیت بست و ششم در داد و دیه | وصیت سی و نهم در نجا و عطا | ۱۶۷ |
| ۲۲۵ | ذکر صوم | وصیت بست و هفتم در اجتناب از | آیات قضیت انفاق و نفقه | ۱۶۸ |
| ۲۲۹ | ذکر زکوة | وصیت بست و هشتم در بیاد و دیگر | احادیث قضیت انفاق و نفقه | ۱۷۷ |
| ۲۳۷ | ذکر حج | وصیت بست و نهم در کرامت | وصیت سی و دهم در توبه و توبه | ۱۸۵ |
| ۲۴۳ | ذکر تلاوت قرآن | وصیت سی و یکم در زدن | وصیت سی و یکم در تیری خاموشی | ۱۸۷ |
| ۲۴۶ | فضائل ذکر الله تعالی | وصیت سی و دوم در آنکه | وصیت سی و ششم در تمان اسرار | ۱۸۹ |
| ۲۵۲ | ذکر صلوٰه و سلام بر پیغمبر | شلمان بجز این پند و اندرز دارند | وصیت سی و هفتم در کفین مومی | ۱۹۳ |
| ۲۵۶ | وصیت پانزدهم در تحبه | ذکر شاعت احکام | وصیت سی و هشتم در تعیین سلطان | ۱۹۵ |
| ۲۶۵ | وصیت شانزدهم در دعا | وصیت سی و دوم در | بیان قضیت تعیین حاکم | ۱۹۸ |
| ۲۷۳ | وصیت هجدهم در توبه و استغفار | آئین فرمانروایی و جهان بینی | وصیت سی و نهم در حدیث از جامع الحکم | ۲۰۰ |
| ۲۷۷ | وصیت نوزدهم در نکاح و نای | ذکر وجوب اطاعت امیر | وصیت سی و دهم در طهارت | ۲۰۵ |
| ۲۸۲ | وصیت بیستم در قنای دنیا | ذکر اسراف و اوانست لال | | |

از تقاض فکر کلیل و رای علیل و تقیم عبد الکریم صانہ اللہ من الشیطان

الرحیم

| | |
|--|---|
| <p>این حسن دل را با هر کس که یک نظر دید این نامه نگارین چون روی یار شیرین این غیرت مرغ حور در پرده بود ستون دین بطلت شب اندر سواد حشرش از مهر و در خورش غور شد زرد رگش هر خون آن کمانی ست هزاوگی کز آن هر جا دوا و رانش حورستی روح پرور هر شین و میم و کینش بر آسمان خوبی هر بار و الف و کفینش با غیبت پر معانی هر کو چشمه شکر شسته دهن ز تلخی این نامه و صایا الحق که بی نظیر است شد بلبل نظرها در نغمه زهره فرما هر یک بخت کوشد این ماه را خردا هر کس که دید آنرا پوشید چشم او غیر مشتاق سال طبعش نوشت بی تکلف</p> | <p>در سینه خود از دل فی حشر فی اثر دید بیننده جمله خوبه دید اندران اگر دید جان تازه زندگی یافت آنرا چو جلوه گردید بین السطور خوشتر از صفو فقر دید مرغ سحر ز خورش آتش ببال و پرید دل بنجیر سناشش اندر تیر جگر دید دل لام و دوا و آنرا لؤلؤی تازه تر دید شمس است بر درختش آن گویا بصردید بر هر درخت خوشش دل تازه تر شد دید چون شین و کاف را شش شیرین تر شد دید دین نه خوبتر زین یک نامه دگر دید در روضه بلاغت این ورد تازه تر دید اندر دیار بدعت صد گونه شور و شر دید بر پنج رانه بیند هر کس که در فقر دید این نسخه و صایا مطبوع دل گیر دید</p> |
|--|---|

ایضا منہ

| | |
|--|---|
| <p>چو این طرز کتب معظت طبع بهر طبع گشت در شک گذار بخت شد و شد و فوج مصنف پی تاریخی که دم تا ممل خرد گفتا ز به مطبوع دلها</p> | <p>بشد از فضل و تبارک العطا یا بهر دست از گلش خرم ہدایا وزیر الدولہ مرضی السجایا فزودشته ز دل دیگر قضایا شگفتا نو گل طبع و صایا</p> |
|--|---|

ایضا

این وصیت ماکه بر وفق قرآن و حدیث
گفتش تاریخ برج دعا نواله بر می

بندگان را امثال آن اهل مغرب باد
زین وصیت با عباد الله را مطلوب باد

قطعه

اهل مطیع چو به همت قوی
طبع این نامه نمودند بزود

متفق بوده و یک دل با هم
سال آن گفت نمودت بهم

قطعه

چون بفضل ایزدی مطبوع دل
کام دل از لذتش شد کامیاب

کشمه این شیرین کتاب غطا دین
ساش آمد بر زبان لذت قند

قطعه

چو کرد این دل را از غرق طبع
ره ساش همی جستم که ناگاه

بیک جلوه دل مشتاق غارت
خرد کرده سوی غرق اشارت

از عجب الغفار خان سلمه الرحمن

نوید اهل جهان را دهم بادلشاد
سنو زمانه که ناز و گدازش ایام
ز چشم مردم مشتاق بود و پرده
چهل وصیت این را ببین که دریایی
زهر و صیت و پندش فروغ اسلام است
جهان ز جود مصنف هنوز ممنون است
وزیر دولت محمد وزیر خان لکنا
چنان زحل مسائل گره کشد و درین
چو سال طبع و را از سلیم می پرسد

به ثونک طبع و صایا الوزیر رونق داد
که آمدین گل خوبی درین بهار آباد
چنانکه شیرین و امانده بود از فرما
چهل خزانه قارون به پیش آن بر باد
به دفع بدعت و شرک این صحیفه خفتاد
دعا کنید بروش که نامش آرم یاد
که رفت صیت نوشش به شرب و غذا
که فکر هیچ معلم چنان گره نکشاد
نزار و دود و صد و هشتاد و پنج داری یاد

چو مهر رب غلمه نهادم از خمش

خرد و دود این سال هجرت نهاد

